شیخ صدوق

علل الشرایع

ترجمه و تحقیق

سید محمد جواد ذهنی تهرانی

جلد ۲-۱



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

علل الشرائع

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱- ۳۸۱ق.
عنوان قراردادی : علل الشرایع و الاحکام. فارسی--عربی.
عنوان و نام پدیدآور : علل‌الشرایع/ تالیف شیخ صدوق؛ ترجمه و تحقیق سیدمحمدجواد ذهنی‌تهرانی.
مشخصات نشر : قم: مومنین: اندیشه هادی، ۱۳۹۱ -
مشخصات ظاهری : ۲ج.
شابک : ۴۴۰۰۰۰ ریال : دوره978-964-6815-24-7 : ؛ ج.۱-978-964-6815-28-5 : ؛ ج.۲978-964-6815-28-5 :
یادداشت : فارسی - عربی.
یادداشت : چاپ دوازدهم.
یادداشت : ج.۲ (چاپ دوازدهم: ۱۳۹۱)(فیپا).
یادداشت : چاپ قبلی: مومنین، ۱۳۸۰.
یادداشت : عنوان دیگر: علل الشرایع والاسلام.
عنوان دیگر : علل الشرایع والاسلام.
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.
شناسه افزوده : ذهنی تهرانی، سیدمحمدجواد، ۱۳۲۶ - ۱۳۸۱.، مترجم
رده بندی کنگره : BP۱۲۹/الف۲ع۴۱ ۸۰ ۱۳۹۱الف
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۶۳۴۲

جلد اول

فهرست

مقدمه ناشر 24
مقدمه مترجم 26
باب اوّل جهت نامیدن آسمان، به آسمان و دنیا به دنیا و آخرت به آخرت 29
باب دوّم سرّ پرستیده شدن آتش 35
باب سوّم سرّ پرستیده شدن بت‌ها 37
باب چهارم سرّ نامیده شدن عود به خلاف 39
باب پنجم سرّ فراری و وحشی شدن حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و جانداران دیگر 39
باب ششم سرّ پیدا شدن بهتر از فرشتگان و بدتر از چهار پایان بین مردم 41
باب هفتم سرّ برتر شدن انبیاء و رسولان و حجج صلوات اللَّه علیهم از فرشتگان 41
باب هشتم منحصر بودن جعل احکام در وجود مصالح و حکم 51
باب نهم سرّ آفرینش مخلوقات و اختلاف حالاتشان 53
باب دهم سرّ نامیده شدن جناب آدم به آدم 69
باب یازدهم سرّ نامیده شدن انسان به انسان 71
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 6
باب دوازدهم سرّ خلقت آدم بدون پدر و مادر و آفرینش عیسی بدون پدر و ایجاد سائرین از پدر و مادر 71
باب سیزدهم سرّ این که چرا خداوند عزّ و جلّ ارواح را که مجرّد و در محلّی رفیع بودند در ابدان قرار داد 73
باب چهاردهم سرّ نامیده شدن حوّا به حوّا 75
باب پانزدهم سرّ نامیده مراه (زن) به مراه 77
باب شانزدهم سرّ نامیدن نساء (زنان) به نساء 77
باب هفدهم سرّ کیفیت پیدایش نسل 77
باب هیجدهم مقاله محمّد بن بحر شیبانی علیه الرحمه معروف به رهنی 85
باب نوزدهم سرّ نامیدن ادریس علیه السّلام را به ادریس 113
باب بیستم سرّ نامیدن نوح علیه السّلام را به نوح 117
باب بیست و یکم سرّ نامیدن حضرت نوح علیه السّلام را به عبد شکور 119
باب بیست و دوّم سرّ نامیدن طوفان به طوفان و جهت پیدایش قوس 119

باب بیست و سوّم سرّ غرق نمودن خداوند عزّ و جلّ دنیا را در زمان نوح علیه السّلام 121
باب بیست و چهارم سرّ نامیدن قریه حضرت نوح به قریه ثمانین 123
باب بیست و پنجم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ در باره فرزند نوح علیه السّلام فرمود او از اهل تو نیست 123
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 7
باب بیست و ششم سرّ نامیدن نجف به نجف 125
باب بیست و هفتم سرّ گفتار نوح علیه السّلام: إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً 127
باب بیست و هشتم سرّ این که در بین مردم گروههای سودان و ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدید آمدند 129
باب بیست و نهم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ دوست دارد انبیائش کشاورز و چوپان باشند 129
باب سی‌ام سرّ نامیدن بادی که خدا با آن قوم عاد را هلاک کرد 131
باب سی و یکم سرّ نامیدن ابراهیم علیه السّلام به ابراهیم 135
باب سی و دوّم سرّ به دوستی برگزیدن حقّ تعالی ابراهیم علیه السّلام را 135
باب سی و سوّم سرّ این که خدای عزّ و جلّ فرمود: وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی 145
باب سی و چهارم سرّ این که اسماعیل علیه السّلام مادرش را در حجردفن نمود 147
باب سی و پنجم سرّ این که اسب‌ها «جیاد» یعنی نیکوها گفته می‌شود 147
باب سی و ششم سرّ این که ابراهیم علیه السّلام آرزوی مرگ نمود بعد از آن که از آن کراهت داشت 149
باب سی و هفتم سرّ نامیدن ذو القرنین به ذو القرنین 155
باب سی و هشتم سرّ نامیده شدن اصحاب رسّ به اصحاب رسّ و جهت نامیدن عجم ماههای خود را به ابان و آذر و غیر این دو 157
باب سی و نهم سرّ نامیدن حضرت یعقوب علیه السّلام به یعقوب و جهت نام‌گذاری اسرائیل به اسرائیل 165
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 8
باب چهلم سرّ این که انبیاء و مؤمنین به گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند 169
باب چهل و یکم سرّ امتحانی که خدای عزّ و جلّ یعقوب علیه السّلام را نمود و وی را مبتلا ساخت به آنچه یوسف در خواب دید 171
باب چهل و دوّم سرّ گفتار برادران حضرت یوسف علیه السّلام به حضرتش: إِنْ یَسْرِقْ! فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ 187

باب چهل وَ سوّم َ سرّ گفتار منادی در کاروانی که برادران یوسف بودند و علّت این ندایش که سر داد: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ 191
باب چهل و چهارم سرّ گفتار یعقوب علیه السّلام به فرزندانش: یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ 195
باب چهل و پنجم سرّ این که یعقوب علیه السّلام بوی یوسف را از فاصله ده روز سیر یافت. 197
باب چهل و ششم سرّ گفتار یوسف به برادرانش: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ و این که چرا یعقوب علیه السّلام به آنها فرمود: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی 199
باب چهل و هفتم سرّ خارج نشدن پیامبر از صلب یوسف علیه السّلام 203
باب چهل و هشتم سرّ ازدواج جناب یوسف علیه السّلام با زلیخا 205
باب چهل و نهم سرّ نامیدن جناب موسی علیه السّلام به موسی 207
باب پنجاهم سرّ برگزیدن حقّ تعالی جناب موسی علیه السّلام را برای تکلّم کردن با او نه مخلوقات دیگر را 209
باب پنجاه و یکم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ موسی را خادم شعیب علیه السّلام قرار داد 211
باب پنجاه و دوّم سرّ این که فرعون وقتی گفت: ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی چرا موسی علیه السّلام را نکشت 213
باب پنجاه و سوّم سرّ این که خدای عزّ و جلّ فرعون را غرق فرمود 213
باب پنجاه و چهارم سرّ نامیدن خضر علیه السّلام به خضر و ذکر آن حضرت علل افعال 219
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 9
باب پنجاه و پنجم سرّ گفتار حقّ تبارک و تعالی در هنگام سخن گفتن با موسی 243
باب پنجاه و ششم سرّ این که حقّ عزّ و جلّ به موسی و هارون فرمود: اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی، فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی 245
باب پنجاه و هفتم سرّ نامیده شدن کوهی که جناب موسی علیه السّلام هنگام سخن گفتن با خدا به آن رفت به طور سینا 247
باب پنجاه و هشتم سرّ این که چرا هارون به موسی علیهما السّلام گفت: یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لا بِرَأْسِی و نگفت: یا ابن ابی 247
مقاله مرحوم مصنّف در ذیل حدیث 249
باب پنجاه و نهم سرّ حرام شدن صید در روز شنبه بر یهودیان 253
باب شصتم سرّ نامیده شدن فرعون به «ذا الأوتاد» 253
باب شصت و یکم سرّ آرزوی مرگ نمودن موسی علیه السّلام و معلوم نبودن قبرش 253
باب شصت و دوّم سرّ گفتار سلیمان علیه السّلام: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی

مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأحَدٍ مِنْ بَعْدِی 257
باب شصت و سوّم سرّ زیاد بودن حروف اسم سلیمان از اسم پدرش داود علیه السّلام و سرّ نامیدن داود به داود و علّت مسخّر شدن باد برای سلیمان و جهت تبسّم نمودن سلیمان از کلام مور و خندان‌شدنش 261
باب شصت و چهارم سرّ یافت شدن آب و گل در هر کجا که موریانه باشد 263
باب شصت و پنجم سرّ مبتلا شدن ایّوب پیغمبر علیه السّلام 269
باب شصت و ششم سرّ برگرداندن خداوند عزّ و جلّ عذابی را که تا بالا سر قوم یونس آمده بود و نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین نکرد 275
باب شصت و هفتم سرّ نامیده شدن اسماعیل بن حزقیل به صادق الوعد 277
باب شصت و هشتم سرّ بیشتر بودن ناس (مردم) از بنی آدم 279
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 10
باب شصت و نهم سرّ این که نصرانی‌ها شب میلاد مسیح علیه السّلام آتش افروخته و با گردو بازی می‌کنند 281
باب هفتادم سرّ این که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله هنگام متولّد شدن همچون عیسی علیه السّلام سخن حکمت آمیز نفرموده 281
باب هفتاد و یکم سرّ کشتن کفّار جناب زکریا علیه السّلام را 283
باب هفتاد و دوّم سرّ این که حواریّون را حواریّون و نصاری را نصاری خوانده‌اند 285
باب هفتاد و سوّم سرّ این که کودکان را به خاطر گریه نمودن نمی‌توان زد 287
باب هفتاد و چهارم سرّ خشک شدن اشک چشمان و سختی دلها و از یاد بردن گناهان 287
باب هفتاد و پنجم سرّ زشتی زشت رویان 289
باب هفتاد و ششم سرّ این که آفات در اهل حاجت و فقراء بیشتر می‌باشد 289
باب هفتاد و هفتم سرّ تولّد مؤمن از کافر و تولّد کافر از مؤمن و علّت کار زشت نمودن مؤمن و عمل نیک انجام دادن کافر 291
باب هفتاد و هشتم سرّ وقوع گناه و علّت توبه و قبول آن 295
باب هفتاد و نهم سرّ وقوع توافق و اختلاف بین مردم 295
باب هشتادم سرّ این که در مؤمنین تندی و تیزی است و در مخالفین ایشان این معنا منتفی است 299
باب هشتاد و یکم سرّ بودن تلخی در گوش‌ها و شیرینی در لبها و شوری در چشم‌ها و رطوبت و سردی در بینی 301

باب هشتاد و دوّم سرّ این که مردم عقل داشته ولی علم ندارند 323
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 11
باب هشتاد و سوّم سرّ فراخ بودن روزی احمقان و ابلهان 325
باب هشتاد و چهارم سرّ غمگین و محزون شدن و شاد و مسرور گشتن انسان بدون سبب 325
باب هشتاد و پنجم سرّ عروض نسیان و حصول ذکر و سبب شبیه بودن شخص به عمو و عمّه‌ها و دایی و خاله‌ها 329
باب هشتاد و ششم سرّ این که در بسیاری از مردم عقل یکی می‌باشد 341
باب هشتاد و هفتم اسرار آفرینش اعضاء و جوارح در انسان 343
باب هشتاد و هشتم سرّ این که مبغوض‌ترین موجودات نزد خدا شخص احمق می‌باشد 353
باب هشتاد و نهم سرّ این که موی در کف دست نبوده ولی در پشت دست می‌روید 355
باب نودم سرّ معمول شدن تحیّت بین مردم به عبارت السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته 357
باب نود و یکم سرّ تیز و کند بودن فهم 357
باب نود و دوّم سرّ حسن و سوء خلق 359
باب نود و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص در حقّ فرزندش بگوید وی به من و پدرانم شباهت ندارد 361
باب نود و چهارم سرّ این که پدران از ناحیه فرزندان چیزی را می‌یابند که فرزندان از طرف پدران آن را نمی‌یابند 361
باب نود و پنجم سرّ و سبب پیری و آغاز آن 361
باب نود و ششم سرّ پیدایش طبایع و شهوات و محبت‌ها در مخلوقات و انسان‌ها 363
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 12
باب نود و هفتم سرّ پیدایش معرفت و انکار 407
باب نود و هشتم سرّ محجوب بودن حقّ جل جلاله از مخلوقاتش 411
باب نود و نهم سرّ اثبات انبیاء علیهم السّلام و اختلاف دلائل ایشان 413
باب صدم سرّ معجزه داشتن انبیاء علیهم السّلام 421
باب صد و یکم سرّ نامیده پیامبران اولو العزم به این نام 421
باب صد و دوّم سرّ این که حقّ تعالی امر به اطاعت رسولان و ائمه علیهم السّلام نموده 423
باب صد و سوّم سرّ احتیاج به پیامبر و امام علیهما السّلام 425
باب صد و چهارم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله افضل انبیاء علیهم السّلام می‌باشد 427

باب صد و پنجم سرّ نامیده شدن پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله به لقب «امّی» 427
باب صد و ششم سرّ نامیده شدن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به محمّد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی و ما حی و عاقب و حاشر و احید و موقف و مقفّی 433
باب صد و هفتم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ 439
باب صد و هشتم سرّ سلام کردن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بر کودکان 443
باب صد و نهم سرّ نامیدن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به یتیم 445
باب صد و دهم سرّ این که حقّ تعالی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله را یتیم نمود 447
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 13
باب صد و یازدهم سرّ این که برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرزند پسر باقی نماند. 447
باب صد و دوازدهم سرّ معراج پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله 447
باب صد و سیزدهم سرّ این که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از پروردگار عزّ و جلّ تقاضا نکرد 451
باب صد و چهاردهم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نسبت به عقیل بن ابی طالب دو محبّت داشتند 455
باب صد و پانزدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تناول از کتف گوسفند را از سایر اعضاء بیشتر دوست می‌داشت 455
باب صد و شانزدهم سرّ نامیده شدن عزیزان حقّ تبارک و تعالی به محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللَّه علیهم اجمعین 457
باب صد و هفدهم سرّ وجوب محبّت داشتن بندگان به خدا و رسولش و اهل بیت رسولش صلوات اللَّه علیهم اجمعین 469
باب صد و هیجدهم سرّ محبّت باطل 473
باب صد و نوزدهم سرّ واجب بودن دوستی و دشمنی در راه خدا و لزوم موالات 473
باب صد و بیستم سرّ دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام پاکی ولادت و سبب دشمنی با ایشان آلودگی و ناپاکی ولادت می‌باشد 475
باب صد و بیست و یکم سرّ این که چرا مردم علی علیه السّلام را ترک کرده و تابع غیر آن حضرت شده با این که به فضل و برتریش از غیر اعتراف داشتند 485
باب صد و بیست و دوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل

خلاف ستیز و جنگ نفرمود 489
خطبه شقشقیه 501
شرح لغات و مفردات خطبه مذکور 507
باب صد و بیست و سوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل بصره مقاتله فرمود ولی اموالشان را به حال خود گذارد و دستور غارت آن را نداد 513
باب صد و بیست و چهارم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در هنگام ولایت و خلافتشان چرا زمین فدک را ترک کردند 515
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 14
باب صد و بیست و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کنیه امیر المؤمنین علیه السّلام را ابو تراب قرار داد 517
باب صد و بیست و ششم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام چهار انگشتر به دست می‌نمودند 523
باب صد و بیست و هفتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام انگشتر را به دست راست می‌کردند 525
باب صد و بیست و هشتم سرّ این که جلو سر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام مو نداشت و جهت نامیده شدن حضرت به انزع البطین 527
باب صد و بیست و نهم سرّ این که علی بن ابی طالب علیه السّلام به امیر المؤمنین و شمشیر آن جناب به ذو الفقار موسوم شده و علّت نامیده شدن قائم به قائم و مهدی به مهدی 529
باب صد و سی‌ام سرّ این که علی بن ابی طالب علیه السّلام تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ گردیده 533
باب صد و سی و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را وصیّ خود قرار داده نه دیگری را 549
باب صد و سی و دوّم سرّ تربیت و پرورش دادن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را 557
باب صد و سی و سوّم سرّ این که فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ارث برد 557
باب صد و سی و چهارم سرّ داخل شدن امیر المؤمنین علیه السّلام در شوری 561
باب صد و سی و پنجم سرّ این که بعضی از ائمّه علیهم السّلام با شمشیر خروج نموده و 563
باب صد و سی و ششم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از غنائم جنگی دو سهم به علی علیه السّلام دادند با این که آن حضرت در مدینه بوده و در جنگ شرکت نداشتند 565
باب صد و سی و هفتم سرّ این که علی بن ابی طالب اوّلین نفری است که

وارد بهشت می‌شود 567
باب صد و سی و هشتم سرّ خضاب نکردن امیر المؤمنین علیه السّلام 567
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 15
باب صد و سی و نهم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام طاقت نیاورد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را موقع بزیر انداختن بت‌ها از پشت بام کعبه حمل نماید 569
باب صد و چهلم سرّ فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: کسی که مرا به خروج برج آذار بشارت دهد اهل بهشت می‌باشد 577
باب صد و چهل و یکم سرّ فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: آسمان سبز سایه نیانداخته بر سر کسی و کره خاک حمل نکرده است بر روی خود صاحب لهجه‌ای صادق‌تر از جناب ابو ذر رحمة اللَّه علیه 579
باب صد و چهل و دوّم سرّ نامیده شدن علیا مخدّره فاطمه سلام اللَّه علیها به فاطمه 583
باب صد و چهل و سوّم سرّ نامیده شدن فاطمه زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء 587
باب صد و چهل و چهارم سرّ این که حضرت فاطمه و مریم علیها السّلام به بتول نامیده شده‌اند 591
باب صد و چهل و پنجم سرّ این که حضرت فاطمه علیها السّلام برای دیگران نه برای خویش دعاء می‌فرمودند 593
باب صد و چهل و ششم سرّ نامیده شدن حضرت فاطمه علیها السّلام به محدّثه 595
باب صد و چهل و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فاطمه علیها السّلام را بسیار می‌بوسیدند 597
باب صد و چهل و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام فاطمه سلام اللَّه علیها را بعد از وفات غسل داد 601
باب صد و چهل و نهم به چه سبب فاطمه علیها السّلام شب دفن شد و روز دفن نشد؟ 601
باب صد و پنجاهم سرّ برگرداندن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله کسی را که به وی سوره برائت را داده بودند و به جای او حضرت علی علیه السّلام را فرستادن 615
باب صد و پنجاه و یکم سرّ مأمور شدن خالد بن ولید برای کشتن امیر المؤمنین علیه السّلام 619
باب صد و پنجاه و دوّم سرّ اثبات ائمه علیهم صلوات اللَّه 625
مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید 629
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 16
باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که زمین از حجّت خدا بر خلائق خالی نباید

باشد 635
باب صد و پنجاه و چهارم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درب تمام منازل را به مسجد بستند مگر درب منزل علی علیه السّلام را 653
باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که واجب است امام از نظر قبیله و جنس و نسب و 655
باب صد و پنجاه و ششم سرّ قرار داده شدن امامت در اولاد حضرت امام حسین نه امام حسن صلوات اللَّه علیهما 663
باب صد و پنجاه و هفتم سرّ این که چرا بر امّت معرفت ائمه بعد از پیامبر واجب بوده و معرفت به ائمّه قبل از نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله واجب نیست 679
باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که چرا سیره امیر المؤمنین علیه السّلام بین اسراء چنین بود 681
باب صد و پنجاه و نهم سرّ این که حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه با معاویة بن ابی سفیان صلح و مداهنه نمود و مجاهدت نفرمود 681
باب صد و شصتم سرّ صلح نمودن امام حسن علیه السّلام با معاویه علیه الهاویه و ماهیّت و چگونگی آن 717
باب صد و شصت و یکم سرّ دفن نشدن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام در کنار رسول صلّی اللَّه علیه و آله 731
باب صد و شصت و دوّم سر این که روز عاشوراء از نظر مصیبت بزرگترین روزها می‌باشد 731
باب صد و شصت و سوّم سرّ اقدام اصحاب امام حسین علیه السّلام بر کشته شدن 739
باب صد و شصت و چهارم سرّ این که حضرت قائم علیه السّلام فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام را به خاطر کردار پدرانشان می‌کشد 741
باب صد و شصت و پنجم سرّ این که حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین نامیده شدند 743
باب صد و شصت و ششم سرّ نامیده شدن علی بن الحسین علیهما السّلام به سجّاد 749

باب صد و شصت و هفتم سرّ نامیده شدن علی بن الحسین علیهما السّلام به ذو الثّفنات 751
باب صد و شصت و هشتم سرّ نامیده شدن ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام به باقر 751
باب صد و شصت و نهم سرّ نامیده شدن ابو عبد اللَّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام به صادق 753
باب صد و هفتادم سرّ نامیده شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به

کاظم 757
باب صد و هفتاد و یکم سرّ پدید آمدن مسلک وقف بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام 757
باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن علی بن موسی علیهما السّلام به رضا 759
باب صد و هفتاد و سوم سرّ این که امام رضا علیه السّلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت 761
باب صد و هفتاد و چهارم سرّ این که مأمون حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ به قتل رساند 767
باب صد و هفتاد و پنجم سرّ نامیده شدن حضرت محمّد بن علی بن موسی علیهم السّلام به تقی و علی بن محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام به نقی 773
باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن حضرت علی بن محمّد و حسن بن علی علیهم السلام به عسکریین 773
باب صد و هفتاد و هفتم سرّ این که حقّ تعالی انبیاء و ائمه علیهم السّلام را در تمام احوال غالب قرار نداده 775
باب صد و هفتاد و هشتم سرّ عداوت بنی امیّه با بنی هاشم 779
باب صد و هفتاد و نهم سرّ و علّت غیبت 779
باب صد و هشتادم سرّ دفاع حقّ عزّ و جلّ از اهل گناه 787
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 18
باب صد و هشتاد و یکم سرّ پدید آمدن زمستان و تابستان 789
باب صد و هشتاد و دوّم اسرار و علل شرایع و احکام و اصول اسلام 791
علل و اسرار احکام از زبان فضل بن شاذان 803
باب صد و هشتاد و سوّم سرّ پدید آمدن غائط در انسان و علّت تعفّن آن 869
باب صد و هشتاد و چهارم سرّ این که انسان در وقت تغوّط و تخلّی به پائین خود می‌نگرد 871
باب صد و هشتاد و پنجم سرّ نهی شدن از تغوّط در زیر درختان میوه‌دار و جهت أنس داشتن درختان میوه‌دار و سبب نامیده شدن سدرة المنتهی به این نام 875
باب صد و هشتاد و ششم سرّ اجتناب از ادرار 879
باب صد و هشتاد و هفتم سرّ مکروه بودن زیاد نشستن برای تخلی 879
باب صد و هشتاد و هشتم سرّ مکروه بودن ریختن دیگری آب وضوء را بر وضوءگیرنده 879
باب صد و هشتاد و نهم سرّ جعل و تشریع شدن وضوء 881
باب صد و نودم سرّ این که مسح به جزئی از سر و پاها می‌باشد 881

باب صد و نود و یکم سرّ وضوء دادن فقط جوارح چهارگانه 883
باب صد و نود و دوّم سرّ مستحب بودن گشودن چشم‌ها هنگام وضوء 887
باب صد و نود و سوّم سرّ مستحب بودن زدن آب به صورت در وضوء 887
باب صد و نود و چهارم سرّ مکروه بودن استعمال آبی که آفتاب آن را گرم کرده 887
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 19
باب صد و نود و پنجم سر این که جنابت موجب غسل است نه ادرار و غائط 889
باب صد و نود و ششم سرّ این که وقتی شخص از خواب بیدار شد جایز نیست دستش را پیش از شستن در ظرف آب وضوء نماید 891
باب صد و نود و هفتم سرّ وجوب وضوء برای آنچه از بدن خارج می‌شود و عدم وجوبش برای آنچه داخل بدن می‌گردد 891
باب صد و نود و هشتم سرّ مستحب بودن وضوء پیش از طعام و بعد از آن 893
باب صد و نود و نهم سرّ شستن چربی خارج دهان را با چوبک و نشستن داخل دهان را با آن 893
باب دویستم سرّ نهی نمودن از ادرار کردن در آب راکد 893
باب دویست و یکم سرّ جایز نبودن تکلّم و سخن گفتن در حال تخلّی 895
باب دویست و دوّم سرّ جواز حکایت کردن اذان و ذکر خدا گفتن برای شخص در حال تغوّط 895
باب دویست و سوّم سرّ وجوب غسل روز جمعه 899
باب دویست و چهارم سرّ این که به زنان اجازه داده‌اند در سفر غسل جمعه را ترک کنند 901
باب دویست و پنجم سرّ این که مردم با سه سنگ مخرج غائط را تطهیر و تنظیف نموده و جهت استنجاء و تطهیر آنها با آب 901
باب دویست و ششم سرّ مضمضه و استنشاق نمودن و جزء وضوء نبودن آنها 903
باب دویست و هفتم سرّ واجب نبودن شستن و آب کشیدن جامه‌ای که در آب استنجاء افتاده 905
باب دویست و هشتم سرّ واجب نبودن مضمضه و استنشاق در غسل جنابت 905
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 20
باب دویست و نهم سرّ این که مرد اگر پیش از ادرار نمودن غسل کند و پس از غسل رطوبتی از او خارج شود باید غسل را اعاده نماید ولی در زن اعاده غسل واجب نیست 907
باب دویست و دهم سرّ این که بر حائض و جنب جائز است در مسجد عبور

کنند ولی حقّ ندارند در آن چیزی بگذارند 907
باب دویست و یازدهم سرّ فرق بین آبی که از شخص صحیح و سالم خارج شده و آب رقیقی که از مریض بیرون می‌آید 909
باب دویست و دوازدهم نوادر 911
باب دویست و سیزدهم سرّ این که هنگام وضوء واجب است نام حقّ تعالی برده شود 911
باب دویست و چهاردهم سرّ این که وضوءگیرنده وقتی فراموش کرد ذراع و سر را بشوید باید وضوء را اعاده کند 913
باب دویست و پانزدهم علّت پیدایش حیض در زنان 913
باب دویست و شانزدهم سرّ آغاز کردن صاحب خانه و ابتدائش به وضوء پیش از خوردن طعام 915
باب دویست و هفدهم سرّ این که زن نفساء هیجده روز ایّام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر 917
باب دویست و هیجدهم سرّ این که جایز نیست زن حائض خضاب کند 917
باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن حامل حیض نمی‌شود 919
باب دویست و بیستم آداب حمّام 919
باب دویست و بیست و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر به مسواک با هر نمازی نفرمودند 921
باب دویست و بیست و دوّم سرّ این که در وقت بلند شدن برای نماز شب مسواک کردن سنّت گردیده است 923
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 21
باب دویست و بیست و سوّم سرّ این که زنان نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وقتی غسل جنابت می‌کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی گذارده و بر طرف نمی‌کردند 923
باب دویست و بیست و چهارم سرّ این که زن حائض روزه را قضا نموده ولی نماز را قضا نمی‌کند 923
باب دویست و بیست و پنجم سرّ این که جامه‌ای را که با شیر و ادرار دختر بچه ملاقات کرده باید شست ولی در صورت ملاقات با شیر و ادرار پسر بچه شستن آن واجب نیست 925
باب دویست و بیست و ششم سرّ این که بعد از بیرون آمدن خون از بینی داخل آن شستن واجب و لازم نیست 927
باب دویست و بیست و هفتم سرّ این که طائفه ازد از همه مردم شیرین‌زبان‌تر هستند 927
باب دویست و بیست و هشتم سرّ این که امام صادق علیه السّلام مدّت دو سال مسواک کردن را ترک کردند 927
باب دویست و بیست و نهم سرّ این که تمام بدن حائض پاک است مگر

موضع و مکان خروج خون حیض 929
باب دویست و سی‌ام سرّ این که مستحب است انسان در تمام احوال با وضوء باشد 929
باب دویست و سی و یکم سرّ این که مذی و وذی ناقض وضوء نیستند 931
باب دویست و سی و دوّم سر این که اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می‌کنند 931
باب دویست و سی و سوّم سرّ این که تب یک شب کفّاره گناه یک سال می‌باشد 933
باب دویست و سی و چهارم سرّ رو به قبله نمودن میّت 935
باب دویست و سی و پنجم سرّ آسان و سخت جان دادن مؤمن و کافر 935
باب دویست و سی و ششم سرّ این که جایز نیست جنب و حائض موقع تلقین میّت حاضر باشند 939

باب دویست و سی و هفتم سرّ بو گرفتن جسد بعد از خروج روح و سبب پیدا شدن آرامش بعد از مصیبت و جهت افتادن حیوان آفت‌زا در طعام (گندم و جو) 939
باب دویست و سی و هشتم سرّ غسل دادن میّت و علّت غسل نمودن کسی که میّت را غسل می‌دهد و وجه نماز گزاردن بر آن 941
باب دویست و سی و نهم سرّ این که میّت را موقع دفن به طرف قبله متوجّه می‌سازند 945
باب دویست و چهلم سرّ این که شایسته است اولیاء میّت به برادران دینی مرگ او را اعلام کنند 947
باب دویست و چهل و یکم سرّ این که مستحب است برای اموات کفن نیکو انتخاب کنند 947
باب دویست و چهل و دوّم سرّ این که وزن سیزده درهم و ثلث درهم کافور برای میّت مستحب شده 949
باب دویست و چهل و سوّم سرّ این که برای میّت جریده و چوب می‌گذارند 949
باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که در نماز میّت پنج تکبیر بر آن گفته می‌شود 949
باب دویست و چهل و پنجم سرّ این که مخالفین بر میّت چهار تکبیر می‌گویند 953
باب دویست و چهل و ششم سرّ این که مکروه است جلو جنازه مخالفین حرکت نمود 955

باب دویست و چهل و هفتم سرّ این که از ریختن خاک در قبور ارحام نهی وارد شده است 957
باب دویست و چهل و هشتم سرّ این که قبر را چهار گوش درست می‌کنند 957
باب دویست و چهل و نهم سرّ این که با کفش داخل قبر شدن مکروه است 957
باب دویست و پنجاهم سرّ این که وقتی میّت با جنب اجتماع کردند و آب برای هر دو کافی نباشد جنب مقدم بوده و غسل باید بکند و میّت رها شود 959
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 23
باب دویست و پنجاه و یکم سرّ این که نباید ناگهان میّت را وارد قبر نمود 961
باب دویست و پنجاه و دوّم سرّ این که بهترین صف‌ها در نمازهای یومیه صف مقدّم بوده و در نماز جنائز صف مؤخر می‌باشد 961
باب دویست و پنجاه و سوّم سرّ اشگ آمدن از چشم انسان هنگام مرگ 963
باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که شایسته است صاحب مصیبت عباء نپوشد 963
باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ آب پاشیدن بر روی قبر 965
باب دویست و پنجاه و ششم سرّ این که جایز نیست میّت را تنها بگذارند 965
باب دویست و پنجاه و هفتم سرّ این که مستحب است ولیّ میّت بعد از رفتن مردم از سر قبر آنجا مانده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند 965
باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که نباید کفن اموات را بخور داده و مردگان را با عطر معطّر نمایند 967
باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که انسان چرا در سرزمینی متولّد شده و در جای دیگر از دنیا می‌رود 967
باب دویست و شصتم سرّ این که نباید مرگ مؤمن را کتمان نمود 969
باب دویست و شصت و یکم سرّ این که وقتی روح از بدن خارج می‌شود انسان درد حسّ کرده ولی وقتی با بدن و جسم ترکیب می‌شود چنین حسّی نمی‌نماید 969
باب دویست و شصت و دوّم سرّ عذاب در قبر برای اموات 969

مقدمه ناشر

همانگونه که در حدیث ثقلین آمده رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله مسلمانان را به تمسک بر دامن قرآن و اهل بیت خود فرمان داده و با تأکید فراوان از امت اسلامی خواسته است که هرگز از این دو امانت گرانقدر جدا نشوند. این بدان جهت است که قرآن فراگیر مبانی و احکام اسلام است و اهل بیت علیهم السلام مفسّر و شارح آن می باشند و بیان تفصیل آنچه در قرآن به صورت کلّی ذکر شده بر عهده اهل بیت و امامان معصوم علیم السلام است و خوشبختانه احادیث بسیار و روایات فراوانی از اهل بیت به دست ما رسیده که ثروتی گرانبهاست و میراثدار این گنج بی پایان هستیم.

محدّثان و مؤلّفان شیعه در طول تاریخ زحمت‌های فراوانی در جهت نقل و جمع آوری و تنظیم و تبویب این احادیث متحمّل شده‌اند و حقّی بزرگ بر گردن نسل‌های بعدی دارند. در میان آنان ثقة المحدّثین محمّد بن علیّ بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه الله (متوفی 381 ه ق) در نشر احادیث و احیای علوم آل محمّد علیهم السلام نقشی برجسته و سهمی وافر دارد و کتابهای حدیثی متعددی از خود بر جای گذاشته است که هر کدام در جای خود ستاره‌ای می‌درخشند.

یکی از کتابهای حدیثی شیخ صدوق رحمه اللّه که باسبک و سلیقه خاصی نوشته شده کتاب گرانقدر «علل الشرایع» است که در آن به علت‌های معارف و فلسفه احکام پرداخته شده و توضیحاتی را که ائمه معصومین علیهم السلام در باره برخی از موضوعات سوال برانگیز داده‌اند جمع آوری شده است و از این جهت کتابی بسیار سودمند و جذّاب است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 25

انتشارات مؤمنین که همواره سعی در نشر علوم اهل بیت دارد تصمیم گرفت که این کتاب ارزشمند را برای اولین بار با ترجمه کامل و روان همراه با متن عربی آن چاپ و منتشر نماید تا هموطنان عزیز و فارسی زبانان نیز از مطالب ارزشمند آن استفاده کنند. به همین جهت از دانشمند محترم حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد جواد ذهنی تهرانی در خواست نمود که این کتاب را ترجمه نمایند و معظم له با وجود مشغله علمی فراوان این درخواست را قبول کرده و با صبر و حوصله این کتاب شریف را به فارسی ترجمه کردند که اینک تقدیم دوستداران علم و فضیلت می‌شود.

در اینجا از کلیه کسانی که در مراحل مختلف چاپ این اثر زحمت کشیده‌اند بخصوص از مسئول محترم کامپیوتر کلمه که صفحه آرایی آن را

بر عهده داشتند صمیمانه تشکر می‌کنیم و امیدواریم خداوند متعال ما را از پیروان راه قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت قرار بدهد.
انتشارات مؤمنین
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 26

حمد و ثناء زیبنده خالق موجودات و شایسته آفریننده هستی‌ها است، پدید آورنده‌ای که در هر پدیده‌اش اسرار و رموزی نهفته که جز خود و حاملان علومش دیّاری به آن آگاه نبوده و احدی به آن راه نمی‌برد.
و بهترین و خالص‌ترین درود و تهنیت ما بر سرور کائنات و تاج الأنبیاء حضرت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم که حامل بهترین و کامل‌ترین شرایع یعنی شریعت اسلام می‌باشد و گرمترین و باشورترین سلام ما بر افضل اوصیاء و اشرف اصفیاء حضرت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین سلام اللّه و صلواته علیه و اولاد طیّبین و طاهرینش که جملگی حاملان اسرار و کاشفان رموز عالم آفرینش و امینان وحی الهی هستند.
بر ارباب دانش و محقّقان این نکته مخفی و پنهان نیست که در بین تمام شرایع و ادیان الهی شریعتی کامل‌تر و جامع‌تر از شریعت غرّاء اسلام نبوده و اساس تمام مذاهب و مسالک آسمانی مقدّمه و پیشتازان این مکتب خدائی بوده‌اند و این سخن در حدّ ادّعاء و مجرّد ایراد کلام نبوده بلکه مبرهن و مدلّل است زیرا هم شارع این شریعت افضل از شارعین شرایع بوده و هم خلفاء و اوصیائش اشرف خلفاء و اوصیاء انبیاء می‌باشند و شاهد بر این ادّعاء آن است که هیچ یک از حاملان وحی و اوصیاء آنها همچون نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و حضرات ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین به شرح و رموز و اسرار آفرینش و بیان مصالح در حکم احکام نپرداخته و پرده از امور نهانی و خبیّات عالم هستی برنداشته‌اند منتهی جای تأسف و تأثّر است که در عصر حضور این ذوات مقدّسه و زمانی که به ایشان دسترسی بود ضعف مقتضیات و قوّت موانع به حدّی بود که تشنگان علم و دانش نتوانستند از اقیانوس پهناور بلکه بی‌پایان علوم این اعاجیب عالم خلقت سیراب

شوند و آنچه از ناحیه این سروان تراوش نموده قطره‌ای از بحر لا یتناهای علوم ایشان بوده که فعلا در دست ما است که مع الاسف پاره‌ای از آنها به واسطه دخالت جعّالین و دسّاسین بر ما مشتبه و مختلط بوده به طوری که یقین به صدور آنها از منبع وحی نداریم ولی در عین حال از پاره‌ای دیگر که انصافا مقدار قابل توجّهی است کمال استفاده و بهره را می‌بردیم، باری علماء امامیّه کثّر اللّه امثالهم در سایه سعی و کوشش و بذل جهد توانسته‌اند این کلمات دربار را در مجموعه‌هائی جمع آوری کرده و به انحاء و اطوار گوناگون منظّم نموده و در اختیار طالبین قرار دهند و از جمله ایشان مرحوم ثقة المحدّثین عالم بزرگوار شیخ جلیل ابو جعفر محمّد

بن علی بن حسین بن بابویه قمّی معروف به شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه است، ایشان که از فحول محدّثین و علماء بزرگ امامیّه می‌باشند تألیفات عدیده‌ای داشته که یکی از آنها کتاب شریف «علل الشرائع» است که کتاب حاضر می‌باشد، مؤلف گرانمایه در این کتاب احادیث و اخباری را گردآوری نموده که به اسرار و رموز عالم پرداخته‌اند و چون اغلب فارسی‌زبانان از بهره‌مند شدن از این کتاب محروم بودند لا جرم حقیر حسب پیشنهاد مدیران محترم انتشارات مؤمنین آقایان محمد تقی جعفری و مهدی فخیم حفظهما اللّه به ترجمه این کتاب پرداختم. امید است که مقبول درگاه حقّ افتد و طالبین از آن بهره کافی برده و مترجم و ناشر و تمام کسانی که در تنظیم و به ثمر رساندن این اثر سهیم بوده همچون حروفچین و لیتوگراف و مدیر مطبعه و دیگران را از دعاء خیر فراموش ننمایند.

قم- سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی

[متن]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و رحمتش بر سرور ما حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و دودمان و فرزندان پاک و پاکیزه‌اش و سلام و تهنیت بر او و بر آنها باد.
شیخ ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه فقیه قمی که خدا از او خشنود بوده و وی را نیز از خویش خشنود گردانده و بهشت را جایگاه و مکانش قرار دهد می‌گوید:

باب اوّل جهت نامیدن آسمان، به آسمان و دنیا به دنیا و آخرت به آخرت و وجه نامگذاری حضرت آدم به آدم و حواء به حواء و درهم به درهم و دینار به دینار و سرّ این که به اسب «اجد» و به قاطر «عد» و به درازگوش «حرّ» می‌گویند

حدیث (1) علی بن احمد بن رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن یعقوب از علی بن محمّد نقل نموده که وی باسنادش حدیث ذیل را مرفوعا «1» نقل کرده:
شخصی یهودی محضر علی بن ابی طالب علیه السّلام رسید و عرض کرد: چند سؤال از شما می‌نمایم در صورتی که جواب آنها را بدهید اسلام می‌آورم.
علی علیه السّلام فرمودند: آنچه خواهی بپرس و محقّقا کسی را داناتر از ما اهل بیت نخواهی یافت.
یهودی عرضه داشت:
الف: کره زمین بر چه استوار می‌باشد؟
ب: چرا فرزند گاهی به عموها و زمانی به دایی‌ها شباهت دارد؟
ج: منشأ پیدایش مو و خون و گوشت و استخوان و رگ آیا نطفه مرد بوده یا نطفه زن می‌باشد؟
د: چرا آسمان را آسمان نامیده‌اند؟

_____

(1)- حدیث مرفوعه در اصطلاح درایه خبری است که سند آن از وسط قطع شده باشد چه یکی از وسائط را نیاورند و چه بیشتر مشروط به این که تصریح به رفع بنمایند مانند حدیث مذکور و این قسم از خبر را داخل در حدیث مرسل به معنای اعمّ می‌دانند.

ه: چرا دنیا را دنیا خوانده‌اند؟
و: برای چه آخرت را آخرت می‌گویند؟
ز: وجه نامیدن حضرت آدم به آدم و حوّا به حوّا چیست؟
ح: چرا به درهم، درهم گفته شده و دینار به این نام موسوم شده است؟
ط: چرا به اسب «اجد «1»» و به قاطر «عد «2»» و به درازگوش «حرّ «3»» گفته‌اند؟
علی علیه السّلام در جواب فرمودند:
الف: کره زمین روی دوش فرشته‌ای است و دو پای آن فرشته روی سنگی و سنگ بر شاخ گاوی بوده و چهار دست و پای گاو بر پشت ماهی که در دریای اسفل می‌باشد قرار دارد و دریا روی ظلمت و ظلمت و تاریکی بر عقیم و عقیم بر ثری استوار است و کسی غیر از خداوند عزّ و جلّ از زیر ثری مطّلع نیست.

ب و ج: هر گاه نطفه مرد و زودتر از نطفه زن خارج شده و در رحم قرار گیرد البته فرزند به عمو و عمّه‌ها شبیه می‌گردد و منشأ پیدایش استخوان و رگ همین نطفه می‌باشد و در صورتی که نطفه زن پیش از نطفه مرد بیرون آمده و زودتر در رحم وارد گردد فرزند به دایی و خاله‌ها شبیه می‌شود و منشأ پیدایش موی و پوست و گوشت این نطفه می‌باشد چه آن که نطفه زن زرد و رقیق است.
د: و آسمان را از این جهت آسمان نامیده‌اند که چون وسم «4» و معدن آب می‌باشد.
ه: و دنیا را به خاطر آن دنیا گفته‌اند که از هر چیزی پست‌تر می‌باشد.
و: و آخرت را، آخرت خوانند زیرا در آن پاداش و ثواب می‌باشد. «5» ز: و جهت نامیدن آدم، به آدم این است که آن جناب از صفحه روی زمین آفریده شده و شرح و توضیح آن چنین است:
حقّ تعالی جبرئیل علیه السّلام را برانگیخت، ابتداء او را مأمور ساخت که از روی زمین

_____

(1)- اجد، به کسر همزه و جیم
(2)- عد، به کسر عین و سکون دال
(3)- حرّ، به فتح حاء و تشدید راء مکسوره
(4)- وسم، به فتح واو و سکون سین در این روایت به معنای موسم که اسم مکان است بوده و قرینه بر آن تفسیرش به معدن می‌باشد و مقصود از آن محل گرد آمدن می‌باشد چنانچه در اقرب الموارد این معنا را برای آن ذکر کرده است.
(5)- چون پاداش و اجرت را معمولا در پایان کار می‌دهند و حقّ تعالی نیز ثواب و اجر بندگان را در جهان باقی می‌دهد از این رو این جهان را عالم آخرت نامیده‌اند.

چه نواحی و نرمش و چه مواضع ضخیم و درشت آن چهار نمونه خاک (خاک سفید و سرخ و تیره و سیاه) بیاورد و سپس فرمانش داد و به آوردن چهار نوع آب (آب شیرین و شور و تلخ و بد بوی) بعد از به او امر نمود که آب را در خاک بریزند آنگاه حقّ تعالی با قدرت کامله‌اش آب را با خاک در آمیخت و آن را گل ساخت و چنان این دو با هم ممزوج شدند که نه از خاک چیزی زائد آمد که آب بخواهد و نه از آب مقداری ماند که خاک نیاز داشته باشد و گل ساخته شده جثّه آدم بود و قادر متعال هنگام آمیختنی آبها و با خاک چنان نمود که آب شیرین در حلق آن هیکل و آب شور در دو چشمش و آب تلخ در دو گوشش و آب بد بو در بینی او قرار گرفت.
و امّا حوّا را از این رو به این نام خوانده شده که منشأ آفرینشش حیوان

بوده است «1».
ط: و امّا اینکه به اسب چرا «اجد» گفته‌اند، جهتش آنست که اوّلین کسی که روی اسب نشست قابیل بود که در روز کشتن برادرش هابیل سوار آن شد و این بیت را انشاء کرد:
اجد «2» الیوم و ماترک الناس دما یعنی: می‌یابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته‌ام نادیده نگرفته و به دنبال من می‌آیند و چون هنگام دواندن اسب بیتی را که با کلمه «اجد» آغاز شده خواند لا جرم به اسب «اجد» گفته‌اند و به قاطر به خاطر آن «عد» گفته‌اند که: اوّلین کسی که بر قاطر نشست حضرت آدم علیه السّلام بود و شرح آن اینست که:
حضرت آدم فرزندی داشت به نام «معد» که به چهار پایان شوق وافر داشت و پیوسته در معیّت جناب آدم آنها را می‌راند و هر گاه قاطر از رفتار می‌ماند آدم علیه السّلام با صدای بلند می‌فرمود: معد آن را بران در نتیجه قاطر با اسم معد الفت و انس پیدا کرد به حدّی که وقتی اسم معد را می‌گفتند قاطر به ذهن می‌آمد و بدین ترتیب این اسم برای آن حیوان گذارده شد و بعدها مردم «میم» را حذف کردند و به قاطر «عد» اطلاق نمودند.

---

(1)- شاید مقصود از «حیوان» موجود جاندار باشد که همان حضرت آدم است چه آن که مطابق برخی از روایات حوّا از آدم آفریده شده است.
(2)- کلمه «اجد» به صیغه متکلم وحده، فعل مضارع است از مادّه وجدان یعنی می‌یابم و بفرموده مرحوم مجلسی ممکنست از مادّه اجاده باشد یعنی نیکو سعی می‌کنم و فرار می‌نمایم.

و امّا این که به درازگوش «حرّ» گفته‌اند جهتش آنست که: اوّلین کسی که بر دراز گوش نشست حوّاء بود، وی درازگوشی داشت که برای زیارت نمودن قبر فرزندش هابیل بر آن سوار می‌شد و در اثناء راه مکرّر می‌گفت: وا حرّاه و هر وقت این عبارت را ادا می‌نمود حیوان راه می‌رفت و در وقتی که ساکت می‌شد حیوان نیز از رفتن باز می‌ماند، پس گویا این کلمه نام این حیوان است که وقتی آن را می‌شنود به وجد آمده و حرکت می‌کند، بعدا مردم در آن تصرّف کرده و کلمه «وا حرّاه» را «حرّ» گفتند.
ح: و امّا وجه تسمیه «درهم» به این نام آنست که، درهم دار همّ «1» و حزن است، کسی که آن را جمع نموده و در طاعت خدا صرف نکند حقّ تعالی در آتش واردش می‌نماید.
و وجه تسمیه «دینار» به این اسم آنست که دینار دار نار و آتش است، کسی که آن را گرد نماید و در طاعت حقّ خرج نکند خداوند او را در آتش می‌برد.

یهودی پس از استماع این جوابها عرضه داشت:
ای امیر مؤمنان راست و صحیح فرمودی، آنچه را که ایراد کردی در تورات یافته‌ایم، پس از آن به دست حضرت اسلام آورد و ملازم آن جناب بود تا در جنگ صفّین کشته شد.

باب دوّم سرّ پرستیده شدن آتش

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمّد بن عیسی نقل نمود که ایشان گفتند: محمّد بن سنان از اسماعیل بن جابر و کرام بن عمرو و این دو از عبد الحمید بن ابی دیلم نقل کردند که وی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند: هنگامی که قابیل دید آتش، قربانی «2» هابیل را پذیرفت و قربانی او را اعتناء نکرد شیطان به وی گفت:

---

(1)- مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار ج (10) ص (14) می‌فرماید: شاید کلمه «درهم» در اصل «دار همّ» یعنی خانه حزن و اندوه بوده سپس در اثر کثرت استعمال به «درهم» مبدّل گردیده.
(2)- مقصود از «قربانی» چیزی است که با آن به حقّ تعالی تقرّب جویند اعم از ذبیحه یا غیر آن.
در تفسیر شریف لاهیجی می‌نویسد: آورده‌اند که هابیل صاحب گوسفندان بود، برّه‌ای فربه و خوب که به غایت آن را دوست می‌داشت آورد و به سر کوهی نهاد، قابیل صاحب زرع بود، دسته‌ای گندم ضعیف کم دانه را آورده و در همان موضع قرار داد، پس قربانی هابیل قبول شد به این نحو که آتش سفید بی‌دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولی به قربانی قابیل التفاتی نکرد و از آن درگذشت.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 37
علّت پذیرفته شدن قربانی هابیل آنست که او این آتش را می‌پرستد پس تو نیز آن را عبادت کن.
قابیل در جواب شیطان گفت: آتشی را که هابیل پرستیده عبادت نمی‌کنم ولی نسبت به آتش دیگر حرفی ندارم و قربانی برایش می‌برم.
این بار آتش جدید قربانی وی را پذیرفت از این رو قابیل آتش خانه‌ای بنا کرد و در آن آتش افروخت و به آن تقرّب می‌جست و عبادتش می‌کرد و بدین ترتیب از پروردگار عزّ و جلّ به طور کلّی غافل گردید و همین سبب شد که آتش‌پرستی در دودمانش به میراث باقی ماند.

باب سوّم سرّ پرستیده شدن بت‌ها

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه گفت احمد بن محمّد بن عیسی برایم نقل نمود که محمّد بن خالد برقی چنین گفت: حمّاد بن عیسی از حریز بن عبد اللّه سجستانی برایم نقل نمود که حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام در ذیل فرموده حقّ تعالی وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً فرمودند: صلحای «1» قوم پیوسته خداوند عزّ و جلّ را می‌پرستیدند و نزد مردم معزّز و محبوب بودند تا آن که جملگی فوت شدند، فقدان ایشان بر مردم گران و سخت آمد و آنها را به شیون و افغان آورد، در این وقت ابلیس ملعون فرصت غنیمت شمرد و نزدشان آمد و اظهار نمود:
نگران نباشید، در نظر گرفتم سنگهایی را به صورت و مثال ایشان تعبیه نموده تا به آنها نگریسته و انس پیدا کرده و خدا را عبادت نمایید، پس با این حیله بت‌هایی چند به صورت و مثال آن مردان آماده کرد و در اختیار ایشان نهاد، مردم به آن بت‌ها نظر کرده و یاد آن مردان صالح را تازه نموده و با نشاط خداوند عزّ و جلّ را عبادت

---

(1)- طبق آنچه در تفسیر شریف لاهیجی آمده صلحای قوم پنج نفر بودند
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 39
می‌کردند آن زمان گذشت و فصل زمستان و بارندگی فرا رسید مردم بت‌ها را به داخل خانه‌ها آوردند و در آنجا مستقر کردند، پس از آن پیوسته خداوند عزّ و جلّ را پرستش می‌کردند تا عصرشان منقضی شد و تمامشان از دنیا رفتند، نوبت به اولاد ایشان که رسید گفتند:
پدران ما این بت‌ها را می‌پرستیدند لا جرم ایشان نیز به عبادت همان بت‌ها پرداخته و سفارش می‌کردند که عبادت این معبودان را وامگذارید و معنای آیه شریفه: وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً همین است.

باب چهارم سرّ نامیده شدن عود به خلاف

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از نعمان، از برید بن معاویه عجلی برای ما نقل کرد که حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:
علّت نامیده شدن عود که همان درخت معهود است به «خلاف» آن است که ابلیس از این درخت بر خلاف هیئت «ود» «1» صورت سواع را درست نمود این مضمون در ضمن حدیث طولانی بوده که ما محل نیاز و مورد حاجت را از آن برداشتیم.

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه برای ما حدیث نمود و گفت: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن حسن بن ابان از محمّد بن اورمه «2»، از عبد اللَّه بن محمّد،

_____

(1)- پنج بت بود که آن قوم می‌پرستیدند به نامهای: ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر

(2)- جماعتی از شیوخ اهل قم از ابن ولید نقل کرده‌اند که وی او را اهل غلو می‌داند و مرحوم علّامه در خلاصة الرجال فرموده: ابن غضائری می‌گوید: قمیّون او را متّهم کرده‌اند و حدیثش نفی بوده و فسادی در آن نیست و می‌فرماید: به نظر من در حدیثش توقف باید نمود.

از حمّاد بن عثمان از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در بدو امر حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و تمام مخلوقات حقّ عزّ و جلّ با هم مختلط «1» بوده به طوری که از یک دیگر ممتاز نبودند ولی پس از آن که فرزند آدم برادرش را به قتل رساند حیوانات از یک دیگر بیم و هراس پیدا نمودند پس هر کدام به شکل خود در آمدند.

باب ششم سرّ پیدا شدن بهتر از فرشتگان و بدتر از چهار پایان بین مردم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبد اللَّه بن سنان «2» نقل کرده که گفت:
از حضرت ابا عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام سؤال کرده: آیا فرشتگان برتر بوده یا فرزندان آدم؟
حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در چهار پایان شهوت را بدون عقل و در فرزندان آدم هر دو را قرار داد، حال کسی که عقلش بر شهوتش غالب گردد به یقین از فرشتگان بهتر بوده و آن که شهوتش بر عقلش غالب شود حتما از چهار پایان بدتر می‌باشد.

حدیث (1) حسن بن محمّد بن سعید هاشمی از فرات «3» بن ابراهیم بن فرات کوفی

_____

(1)- شاید مراد از «اختلاط» در این جا این باشد که در بدو خلقت وحوش و طیور و سباع و مخلوقات دیگر همه به یک شکل بوده و امتیازی از یک دیگر نداشتند.
(2)- عبد اللَّه بن سنان بن طریف که به او مولی بنی ابی طالب و مولی بنی العباس نیز گویند کوفی بوده و از ثقات امامیّه محسوب شده و هیچ طعنی در او نمی‌باشد.
(3)- وی از مشایخ ابو الحسن علی بن بابویه قمّی است و تفسیری از وی بجا مانده که در عداد و تفاسیر روائی بشمار می‌رود و از کثرت روایت مرحوم صدوق از وی و همچنین مرحوم شیخ حرّ و علّامه مجلسی قدّس سرّه این طور بر می‌آید که به وی اعتماد کامل داشته‌اند و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی در اعلی درجات حسن بوده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 43
از محمّد بن احمد بن علی همدانی از ابو الفضل العباس بن عبد اللَّه بخاری، از محمّد بن قاسم بن ابراهیم بن محمّد بن عبد اللَّه بن قاسم بن محمّد بن ابی بکر، از عبد السّلام «1» بن صالح الهروی، از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
خداوند متعال موجودی را برتر و عزیزتر از من نیافریده.
علی علیه السّلام فرمودند:
عرضه داشتم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟
پیامبر فرمودند: یا علی حقّ تبارک و تعالی انبیاء را بر فرشتگان مقرّبش برتر نمود و من را بر تمام انبیاء تفضیل داد و برتری بعد از من برای تو و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما او دوستان ما هستند، یا علی این فرشتگان کسانی هستند که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که اطراف عرشند به تسبیح و ستایش حقّ مشغولند و برای آنان که به ولایت ما ایمان دارند از خدا آمرزش می‌طلبند، یا علی ما اگر نبودیم خداوند آدم و حوّا را نمی‌آفرید، بهشت و دوزخ را ایجاد نمی‌کرد آسمان و زمین را پدید نمی‌آورد، با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان

نباشیم در حالی که پیش از ایشان به پروردگارمان معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته‌ایم زیرا اوّل موجودی که پروردگار عالمیان آفرید ارواح ما بود، پس از آفریدن، آن را به توحید و تحمیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید، ایشان وقتی مشاهده کردند که ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای این که فرشتگان بدانند مخلوق حضرت جلال هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبرّا است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم، فرشتگان که چنین دیدند آنها نیز با تسبیح ما به تسبیح حقّ پرداخته و حضرتش را از صفات ما منزّه نمودند.
و نیز چون شأن ما را با عظمت دیدند رای این که بدانند معبودی غیر از حقّ- جلّت عظمته- نیست و ما بندگان او بوده و آفریدگار نیستیم. به تهلیل آن حضرت پرداخته و هر معبودی غیر از او را نفی نمودیم و وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن

_____

(1)- عبد السّلام بن صالح ابو الصلت الهروی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصة الرجال ثقه و صحیح الحدیث می‌باشد.

لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مبادرت ورزیدند و نیز وقتی عظمت موقعیّت و محلّ ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان که حقّ تعالی بزرگتر از هر چیزی است و عظمت محل و موقعیّت ما صرفا به واسطه او است به تکبیر پرداخته و حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم.
و چون عزّت و قوّت ما را مشاهده کردند برای این که بدانند هیچ عزّت و قوّتی نیست مگر از ناحیه افاضه باری تعالی گفتیم: لا حول و لا قوّة الّا باللّه.
و وقتی نعمت‌های وافره باری تعالی بر ما را مشاهده کرده و یافتند که طاعت ما فرض و واجب است برای این که بدانند در مقابل این نعمت‌ها شایسته است او را ستودن، گفتیم:
الحمد للّه و فرشتگان نیز به دنبال آن گفتند: الحمد للّه.
پس فرشتگان به واسطه ما به یکتاپرستی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید نمودن باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند.
پس از خلقت ارواح ما حقّ تبارک و تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشتش قرار داد و به منظور بزرگداشت و اکرام ما به فرشتگان امر نمود که به آدم سجده کنند و این سجده در واقع عبادت حقّ عزّ و جلّ و اکرام آدم و چون ما در پشت و صلب او بودیم طاعت ما بود، پس با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که جملگی آنها در مقابل آدم سجده نمودند.
و بیان دیگر برای برتر بودن ما از فرشتگان این است که وقتی مرا به

آسمان بردند، جبرئیل علیه السّلام دو فصل، دو فصل، اذان و اقامه گفت.
سپس به من گفت: ای محمّد پیش بیفت.
به او گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟
گفت: آری، زیرا خداوند متعال انبیائش را عموما و تو را بخصوص بر تمام فرشتگان برتری داده است، پس جلو برو و با فرشتگان نماز بگذار و این افتخاری نیست، من جلو رفته و وقتی به حجاب‌های نور رسیدم جبرئیل گفت: ای محمّد پیش‌رو و از من جدا شود.
گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟
عرضه داشت: آخرین حدّی که حقّ عزّ و جلّ برای من قرار داده همین جا است، اگر از آن تجاوز کنم بالهایم می‌سوزد، پس مرا در نور پرتاب نمود و در آن به جلو رفتم تا جایی که خدا خواست سپس ندایی به گوشم رسید یا محمّد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 47
عرضه داشتم: بلی پروردگارم.
نداء رسید: ای محمّد تو بنده من بوده و من پروردگار تو می‌باشم، تنها مرا بپرست و فقط توکّلت بر من باشد تو در بین بندگانم نور و به سوی خلق رسول و بر آفریدگانم حجّت من می‌باشی، بهشتم را برای تو و پیروانت آفریده و جهنّم را برای مخالفینت ایجاد نموده‌ام به جانشینانت عزّت و به شیعیانت اجر و ثواب خواهم داد.
عرضه داشتم: پروردگارا! جانشینانم کیانند؟
نداء رسید: ای محمّد اسامی ایشان بر عمود عرش نوشته شده، پس در حالی که مقابل پروردگار جلّ جلاله ایستاده بودم به عمود عرش نگریستم، دوازده نور دیدم در هر نوری خطی سبز بود که بر آن اسم یکی از اوصیاء و جانشینانم به چشم می‌خورد، اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آنها نام مهدی امّتم بود.
عرضه داشتم: پروردگارا، اینان جانشینان بعد از من هستند؟
نداء رسید: ای محمّد ایشان والیان و محبوبان و برگزیدگان و حجّت‌های من بعد از تو بر مردمانند و ایشان جانشینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می‌باشند به عزّت و بزرگی خود قسم که البته به وسیله ایشان دین خود را آشکار کرده و آیین خویش را بر پا نموده و با آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاک خواهم کرد و او را بر مشارق و مغارب کرده زمین مسلط نموده، بادها را مسخّرش کرده و ابرهای سخت را رامش قرار داده و اسباب و ابزار را در اختیارش نهاده و با لشکریانم کمکش نموده و با فرشتگانم یاریش خواهیم کرد تا دعوت من بر فراز کره زمین مستقر گشته و خلق بر یکتاپرستی من اجتماع کنند و سپس ملک و سلطنتش را گسترانیده و پیوسته روزگار را بین دوستانم سپری نموده تا روز قیامت فرا

رسید.
حدیث (2) علی بن احمد بن عبد اللَّه برقی می‌گوید: پدرم از جدّش احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمرو بن جمیع، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند:
هر گاه جبرئیل محضر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مشرّف می‌شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می‌نشست و بدون اذن هرگز بر آن جناب داخل نمی‌شد.
حدیث (3) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم،

از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و محمّد بن ابی عمیر جملگی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
در روز جنگ احد اصحاب و یاران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از صحنه کارزار گریختند و با آن حضرت غیر از علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابو دجانه سماک بن خرشه احدی باقی نماند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای ابا دجانه، آیا قوم خود را نمی‌بینی؟
عرضه داشت: آری.
حضرت فرمودند: به قوم خود ملحق شو.
عرض کرد: با خدا و رسولش این طور بیعت نکرده‌ام.
حضرت فرمودند: تو را حلال نموده و اجازه‌ات دادم بروی.
عرض کرد: به خدا سوگند نمی‌گذارم که قریش بگویند من تو را رها کرده و فرار نمودم بلکه می‌ایستم تا بچشم آنچه تو می‌چشی، پیامبر او را دعا نمود و فرمود: خدا به تو جزای خیر دهد.
باری علی علیه السّلام در مقابل رسول خدا ایستاده و هر گاه گروهی از دشمن به آن جناب حمله می‌آورند با ایشان مقابله می‌کرد و آنها را بر می‌گرداند و کار به جایی رسید که آن حضرت یک تنه بسیاری از آنها را کشته و گروه زیادی را مجروح ساخت به حدّی که شمشیر آن صفدر شکست.
پس محضر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آمد و عرضه داشت: یا رسول اللَّه این مرد (مقصود ابو دجانه است) با سلاح می‌جنگد ولی شمشیر من شکسته است پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شمشیر خودشان یعنی ذو الفقار را به علی علیه السّلام دادند و پیوسته آن حضرت با ذو الفقار دشمنان را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دفع می‌نمودند تا آنها را پراکنده کردند در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرضه داشت یا محمّد، این عمل و ایثار از علی علیه السّلام مواساتی است در حقّ تو.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: علی از من و من از علی هستم.
جبرئیل عرض کرد: و من هم از شما دو نفر هستم.
و همگی صدایی را از آسمان شنیدند که به این عبارت طنین انداز بود: لا سیف إلّا ذو الفقار و لا فتی إلّا علی مصنّف این کتاب (محمّد بن علی بن الحسین) رحمة اللَّه علیه می‌گوید: این گفته جبرئیل یعنی: (و أنا منکما) حاکی است از آرزوی وی که از آن دو بزرگوار (رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام) باشد پس اگر از آن دو برتر می‌بود نباید این سخن

را می‌گفت و تمنّا و آرزو کند که از مقام و درجه‌اش تنزّل کند بنا بر این، به خوبی می‌توان دریافت که ایراد جمله «انا منکما» به این منظور بود که از موقعیّت و درجه پایین به محلّ بالا ارتقاء پیدا کند و فضلی بر فضلش افزوده شود.
حدیث (4) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطار نیشابوری رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
علی بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
وقتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را سیر داده و به معراج بودند و هنگام نماز فرا رسید جبرئیل اذان و اقامه گفت و سپس عرضه داشت: یا محمّد جلو بایست.
پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای جبرئیل تو جلو بایست.
جبرئیل عرض کرد: از هنگامی که فرمان رسید به آدم سجده کنیم ما و فرشتگان بر انسانها مقدّم نمی‌ایستیم.
حدیث (5) عبد الواحد بن محمّد بن عبد الوهاب قرشی می‌گوید: احمد بن فضل به ما خبر داد که منصور بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد اللَّه، از حسن بن مهزیار از احمد بن ابراهیم عوفی، از احمد بن حکم براجمی، از شریک بن عبد اللَّه، از ابی وقاص عامری از محمّد بن عمّار بن یاسر «2»، از پدرش نقل کرده که وی گفت: شنیدم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرمود: دو فرشته‌ای که نگهبان علی بن ابی طالب هستند بر تمام فرشتگان نگهبان افتخار کرده و به واسطه بودن و مصاحبتشان با آن حضرت به خود می‌بالند زیرا عمل و کرداری از آن جناب به محضر ربوبی ارائه نداده‌اند که موجب سخط و ناخشنودی حقّ تبارک و تعالی شده باشد.

ابو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى فقيه مصنّف اين

_____

(1)- مرحوم علّامه در خلاصه می‌فرماید: وی از حضرت ابو عبد اللَّه و ابو الحسن علیهما السّلام روایت می‌نماید و شخصی است ثقه.
(2)- محمّد بن عمّار بن یاسر مخزومی از کوفیان بوده و در مرضی که به آن مبتلا شده بود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عیادت وی آمدند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 53
کتاب رحمة اللَّه علیه می‌گوید: پدرم و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج «1»، از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مسائل حلال و حرام می‌پرسد؟
حضرت می‌فرمایند: هیچ چیزی جعل نشده مگر به خاطر چیز دیگر «2»

باب نهم سرّ آفرینش مخلوقات و اختلاف حالاتشان

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود:
احمد بن ادریس، از حسین بن عبید اللَّه، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبد الکریم بن عبید اللَّه، از سلمة بن عطا، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
حضرت حسین بن علی علیهما السّلام از جمع یارانشان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند:
ای مردم، حقّ- جلّ ذکره- بندگانش را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می‌کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی‌نیاز می‌گردند.
مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟
حضرت فرمودند: آنست که اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.
مصنّف این کتاب می‌گوید: مقصود امام علیه السّلام آنست که: اهل هر عصری بدانند که خداوند عزّ و جلّ هیچ زمانی را خالی از امام معصوم نگذارده است.
بنا بر این اگر کسی ربّی را بدون داشتن حجّت بر آن عبادت کند

---

(1)- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی از وجوه طائفه امامیّه بوده و برادری داشت به نام نوح بن درّاج که او نیز از اصحاب امامیّه محسوب می‌شود و جمیل برادر بزرگتر وی در آخر عمر نابینا شد و در زمام حضرت ثامن الحجج علیه السّلام از دنیا رفت.
(2)- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: مقصود از این عبارت «انّه لم یجعل شیء الّا لشیء» آنست که حقّ تعالی هیچ حکمی از احکام را مشروع نفرموده مگر آن که حکمتی از حکم در آن می‌باشد بنا بر این حلال را به خاطر حسنش حلال و حرام را به خاطر قبحش حرام نموده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 55
محقّقا غیر خداوند عزّ و جلّ را عبادت کرده است.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید:
عبد العزیز بن یحیی جلودی از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیدم: خداوند متعال برای چه مخلوقات را آفرید؟
حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنها را بازیچه قرار نداد بلکه آفریدشان تا:
الف: اظهار قدرت کرده باشد.
ب: آنها را به اطاعت خویش مکلّف نموده تا بدین ترتیب مستحق رضوانش شوند.
و خلقشان نکرد تا نفعی عائدش شده یا ضرری از خود دفع نماید بلکه ایجادشان نمود تا به آنها نفع رسانده و بدین وسیله به نعمت جاویدشان برساند.
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه می‌گوید:
محمّد بن یحیی عطّار از سهل بن زیاد، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن زید نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به توحید پرسیدم:
حضرت در جواب این سؤال عبارات ذیل را بر من املاء «1» فرمود:
حمد و سپاس مختصّ ذاتی است که پدید آورنده اشیاء است، با قدرت کامله و حکمت بالغه‌اش تمام موجودات را ابتداء و از هیچ، ابداع نمود نه از چیزی لا جرم آفرینشش ابداء «2» بوده نه اختراع «3» و نه به خاطر علّتی، پس صحیح نیست به انشاء و خلقتش ابتداع «4» اطلاق نمود، آنچه را که خواست و به هر کیفیتی که دلخواهش بود

---

(1)- املاء آن است که شخصی بگوید و دیگری عین گفته‌های او را بنویسد.
(2)- ابداء آفریدن و ایجاد نمودن چیزی است از عدم و به عبارت دیگر شیء را از لا شیء پدید آوردن.
(3)- از فرموده امام علیه السّلام استفاده می‌شود که «اختراع» در مقابل «ابداء» است یعنی شیئی را از شیئی دیگر آفریدن بدون این که مماثلی داشته باشد و فلاسفه نیز گفته‌اند:
اختراع عبارت است از ایجاد غیر مسبوق به مدّت و در کلام برخی از ایشان تصریح شده به این که موجود مخترع، موجودی است که وجودش با نمونه نبوده و قبل از آن مانندی نداشته باشد.
(4)- از فرموده امام علیه السّلام به دست می‌آید که ابتداع یعنی آفریدن و ایجاد نمودن به خاطر علّت و سبب.

خود به تنهایی آفریده و بدین ترتیب حکمت و حقیقت ربّ بودن خویش را آشکار نمود.
عقل‌ها به او احاطه نداشته و وهم‌ها به او نرسیده و دیده‌ها او را ندیده و به مقدار در نخواهد آمد، الفاظ و عبارات در مقام توضیح و تفسیرش نارسا بوده و چشم‌ها از رؤیتش وامانده‌اند و انتزاع صفات و اشتقاقشان از ذات

ربوبی آن طور که شاید و باید بیانگر واقع نمی‌باشد، بدون حجاب محجوب و مخفی است و بدون پوششی، پوشیده است، بدون این که دیده شود شناخته شده و با این که جسم نیست ستوده می‌شود، معبودی نیست مگر او که بزرگ و متعالی است.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب و نیز پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی «1» نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
زمانی که حقّ تعالی بمنظور اخذ میثاق از ذریّه آدم علیه السّلام و شهادت و اقرارشان به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ و نبوّت تمام انبیاء ایشان را از پشت آدم بیرون آورد اوّلین میثاقی که از ایشان گرفت اقرار به نبوّت حضرت محمّد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله بود، سپس حضرت حقّ جلّ و علی به آدم فرمود:
بنگر، چه می‌بینی؟
حضرت فرمودند: پس جناب آدم علیه السّلام به ذریّه خود در حالی که به صورت مورچگان بوده و آسمان را پر کرده بودند نگریست و گفت: پروردگارا چقدر زیاد هستند، برای چه ایشان را آفریده‌ای؟ از گرفتن میثاق و بستن پیمان برایشان چه اراده کرده‌ای؟
خداوند عزّ و جلّ فرمود: دو چیز را خواهانم:
الف: مرا پرستیده، و برایم شریک نیاورند.
ب: به فرستادگانم ایمان آورده و از ایشان پیروی نمایند.
آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا چرا بعضی بزرگتر و برخی نور زیاد و پاره‌ای

---

(1)- از محمّد بن مسعود منقول است که حبیب در ابتداء از خوارج بوده و سپس مستبصر شد و در عداد اصحاب صادقین علیهما السّلام قرار گرفت.

نور کم داشته و جمعی بی‌نور می‌باشند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: این گونه ایشان را آفریدم تا در تمام حالات آنها را بیازمایم.
آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا اذن می‌دهی سخن بگویم؟
خداوند عزّ و جلّ فرمود:
سخن بگو، روح تو از روح من است ولی طبیعتت ناشی از خلاف و ماهیّت من می‌باشد «1» آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا آیا اگر ایشان را متفاوت نمی‌آفریدی بلکه از نظر صورت و اندازه و طبیعت و فطرت و

رنگ و عمر و رزق و روزی یکسان خلق می‌نمودی این طور نبود که بعضی بر برخی ستم نکرده و بینشان حسادت و کینه واقع نشده و در هیچ موضوعی با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند؟
خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای آدم اصل نطق و سخن گفتنت ناشی از انشعاب روحت از روح من است ولی ناتوانی طبیعتت تو را به تکلّف انداخت و از چیزی که علم به آن نداری پی‌گیری کردی، من آفریننده دانا هستم که با علم و آگاهی بین آفرینش مخلوقات اختلاف انداخته و با مشیّت و خواسته‌ام در بین آنها امر خود را می‌گذرانم و ایشان با تدبیر و تقدیر من می‌گردند، هیچ تغییری در خلقت و آفرینش من نمی‌باشد، جنّ و انس را آفریدم تا مرا عبادت کنند، و بهشت را ایجاد کردم برای آنان که مرا پرستیده و اطاعتم نموده و از فرستادگانم پیروی کنند و دیگر التفاتی نکرده و باکی ندارم و آتش را تعبیه کردم برای کسانی که به من کفر ورزیده و از فرمانم سرپیچی کرده و از فرستادگانم پیروی نکنند و دیگر التفاتی نداشته و باکی ندارم و تو و ذریّه تو را آفریدم بدون این که به تو و ایشان نیازی داشته باشم فقط ایجادتان کردم تا جملگی را آزموده و آشکار شود که در دنیا در دوران زندگانی و قبل از مردن کدام یک از حیث کردار بهتر هستید و همچنین دنیا و آخرت، حیات و ممات، طاعت و عصیان، بهشت و دوزخ را آفریدم تا هر کس کدام را اختیار نماید و در تقدیر و تدبیرم نیز چنین اراده‌ای را نموده‌ام و با علم و آگاهی بین صور و اجسام و الوان و عمرها و ارزاق و طاعت و معصیتشان اختلاف و تفاوت انداختم در نتیجه

---

(1)- مقصود از «روح من» یعنی روحی را که برگزیدم و آن روحی است که از عالم مجرّدات یا عالم قدس می‌باشد چنانچه منظور از «طبیعت» طبیعتی است که از عالم خلق و جسمانیات یا از معدن شهوات و جهالات می‌باشد لذا جناب آدم به طبیعتی که از عالم جسمانیات است سؤال نموده و این شرح و توضیح از مرحوم مجلس در بحار الانوار می‌باشد.

برخی از ایشان را سعید و بعضی را شقی، دسته‌ای را بینا و گروهی را نابینا، جمعی را کوتاه و نفراتی را بلند، تعدادی را زیبا و جمیل و عددی را زشت و ذمیم، جمله‌ای را عالم و فرقه‌ای را جاهل، تنی چند را غنی و قومی را فقیر، جماعتی را مطیع و طایفه‌ای را عاصی و مجموعی را سالم و صحیح و معدودی را بیمار و سقیم، صفّی را مبتلا به زمین‌گیری و ردیفی را مبرّا از آفات قرار دادیم و سرّ این اختلاف بین مخلوقات آن است که:
شخص سالم و صحیح به کسی که مبتلا به آفت است می‌نگرد آنگاه در مقابل عافیت و سلامتیش مرا حمد و شکر می‌کند و در مقابل آن کس که

به آفت مبتلا است به شخص صحیح نظر نموده مرا خوانده و درخواست می‌کند که وی را عافیت دهم و پیوسته بر این بلایی که به او داده‌ام صبر کرده در نتیجه به او ثواب جزیل و عطاء کثیر می‌دهم، غنی به فقیر نگریسته مرا سپاس و شکر می‌نماید و فقیر به غنی نظر نموده مرا خوانده و درخواست می‌کند که وی را از فقر برهانم، مؤمن به کافر می‌نگرد در قبال هدایتی که او را کرده‌ام حمد مرا بجا می‌آورد، باری مخلوقات را بدین گونه و با این اختلاف آفریدم تا در خوشحالی و بد حالی، سلامتی و بیماری، دارایی و نداری ایشان را بیازمایم.
توجّه داشته باشد که من معبود و سلطانی قادر بوده و تمام مقدّرات را بر اساس تدبیر قرار داده‌ام و می‌توانم آنچه را که بخواهم تغییر دهم مثلا مؤخّرات را مقدّم نموده و مقدّمات را مؤخّر نمایم، من آنچه را اراده کنم به مرحله فعل آورده و هرگز کسی حقّ سؤال از افعال من را نداشته ولی من از فعل و کردار مخلوقاتم می‌پرسم.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه فرموده: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن زیاد نقل کرده، وی گفت: مردی محضر امام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام عرض کرد:
ای ابا عبد اللَّه: آیا ما برای خود بینی آفریده‌شده‌ایم؟
حضرت فرمودند: خودبینی چیست؟ برای خدا بینی تو آفریده‌شده‌ای عرض کرد: برای فناء و نابودی خلق‌شده‌ایم؟
حضرت فرمودند: ساکت باش برادر زاده، ما برای بقاء آفریده‌شده‌ایم نه فناء.
و چگونه فانی می‌شود بهشتی که زوال نداشته و دوزخی که خاموش نمی‌شود، پس بگو: ما از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شویم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 63
حدیث (6) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می‌فرماید: احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی الوشاء، از کسی که ذکرش نموده، از برخی روات که او گفت:
روزی نیست مگر آن که فرشته‌ای از مشرق ندا می‌کند:
اگر خلایق می‌دانستند برای چه آفریده شده‌اند، راوی گفت: فرشته‌ای دیگر از مغرب جوابش را داده و می‌گوید:
هر آینه عمل می‌کردند برای آنچه به منظورش خلق گردیده‌اند.
حدیث (7) ابو الحسن طاهر بن محمّد بن یونس بن حیات که مرد فقیهی است در اجازه‌ای که به من در بلخ داد فرمود: محمّد بن عثمان هروی، از ابو محمّد حسن بن مهاجر از هشام بن خالد، از حسن بن یحیی، از صدقة بن عبد اللَّه از هشام، از انس، از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و اله نقل کرده

که آن حضرت نیز از جبرئیل علیه السّلام حکایت کردند که وی گفت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: کسی که به دوست و ولیّ من اهانت کند به محاربه با من برخاسته است و اگر تردد در حقّ من راه می‌داشت در هیچ فعلی تردد نداشتم مثل تردّدی که در قبض روح مؤمن برایم حادث می‌شد «1» زیرا مؤمن از مرگ کراهت دارد و من هم از کاری که مورد کراهت مؤمن است، بیزارم ولی در عین حال چاره‌ای از مرگ و مردن او نمی‌باشد، و بنده من با هیچ عمل و کرداری به اندازه انجام آنچه را که بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود و پیوسته بنده‌ام به درگاه من زاری می‌کند تا محبوبم واقع شود و وقتی محبوبم قرار گرفت گوش و چشم و دست و پناهگاهش می‌گردم، اگر مرا بخواند اجابتش کرده و اگر از من درخواست کند به او عطا خواهم نمود، برخی از بندگان مؤمن هستند که می‌خواهند عبادتی را انجام دهند ولی منصرفشان می‌کنم تا خود بینی به ایشان راه نیابد و بدین ترتیب حالشان فاسد گردد چنانچه پاره‌ای از بندگان مؤمن سلامتی ایمانشان صرفا با فقر است به طوری که اگر غنی شوند ایمانشان فاسد می‌شود یا بعضی دیگر هستند که سلامتی ایمان آنها فقط با ابتلاء به بیماری تأمین گشته لذا اگر جسمشان سالم شود

---

(1)- در متن حدیث محذوف در تقدیر است و بفرموده مرحوم مجلسی در بحار تقدیر چنین می‌باشد:
لو جاز علیّ التردّد ما ترددت فی شیء ... چنانچه ما در ترجمه بر اساس همین تقدیر عبارت را برگردان نمودیم البته تقادیر دیگری نیز گفته‌اند که به جهت عدم اطاله کلام از ذکرشان صرف نظر کردیم.

فاسد الایمان می‌شوند و به عکس جمعی از اهل ایمان می‌باشند که تنها در صورت صحیح المزاج بودن ایمانشان سالم می‌ماند از این رو اگر آنها را مبتلا به بیماری کنم ایمانشان فاسد می‌گردد، بنا بر این با علم به قلوب و دلهای بندگان بین ایشان تدبیر می‌کنم چه آن که من عالم و خبیر هستم.
حدیث (8) محمّد بن احمد شیبانی رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن هارون صوفی از عبد اللّه بن موسی الحبال الطبری از محمّد بن الحسین الخشاب، از محمّد بن محسن، از یونس بن ظبیان نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمودند:
مردم به سه نحو خداوند عزّ و جلّ را پرستش می‌کنند: گروهی به جهت میل به اجر و پاداش او را می‌پرستند که این پرستیدن حریصان و آزمندان است، دسته‌ای دیگر چون از آتش دوزخ هراس دارند حضرتش را عبادت می‌نمایند که این عبادت بندگان بوده و در واقع ترس و وحشت است نه پرستش ولی من خدای عزّ و جلّ را دوست دارم و همین دوست داشتن

مرا بر عبادت و پرستشش وادار نموده.
این عبادت، عبادت جوانمردان و صاحبان مروّت است که از هر وحشت و دهشتی در امان هستند به دلیل فرموده حقّ تبارک و تعالی: وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ «1» و در جای دیگر به همین نوع از عبادت اشاره نموده و فرموده:
إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ «2» بنا بر این کسی که خدا را دوست دارد خداوند عزّ و جلّ متقابلا او را دوست داشته و کسی که خدا او را دوست بدارد در زمره آمنین و آنهایی است که از هر نوع گزند و آسیبی در قیامت مصون و محفوظ می‌باشد حدیث (9) حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از پدرش از ابو جعفر محمّد بن عمارة السکری السّریانی از ابراهیم بن عاصم در قزوین حدیثی را به این شرح نقل نمود:
عبد اللَّه بن هارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبد اللَّه بن یزید بن سلام بن عبد اللَّه (آزاد کرده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و اله) گفت: عبد اللَّه بن یزید از ابی یزید بن سلام، از پدرش سلام بن عبد اللَّه یعنی برادر عبد اللَّه بن سلام از عبد اللَّه بن سلام نقل کرد که وی

_____
(1)- سوره نمل آیه (89)
(2)- سوره آل عمران آیه (31)

گفت: خداوند عزّ و جلّ در صحف موسی بن عمران علیه السّلام فرموده:
ای بندگان من، شما را نیافریدم تا بدین وسیله از تنهایی و کمی درآمده و صاحب یاور و جماعت زیادی شوم و نه با شما انس گرفته تا به واسطه آن وحشت نکنم و نه به کمک شما عجز خود را ترمیم نمایم و نیز آفرینش شما نه به خاطر جلب منفعت یا دفع ضرر از خودم باشد و همین قدر بدانید که اگر تمام مخلوقات من در آسمان و زمین پشت به هم داده و اطاعت و عبادت مرا نموده و شب و روز بدون کوچکترین سستی من را پرستش کنند به سلطنت و قدرتم چیزی افزوده نمی‌شود چه آن که ساحت ربوبی من والاتر از آن بوده و از این نواقص مبرّا است.
حدیث (10) محمّد بن احمد شیبانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:
راجع به فرموده حقّ تعالی «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» «1» از امام صادق علیه السّلام پرسیدم:
حضرت فرمودند: مقصود اینست که: حقّ تعالی جنّ و انس را آفرید تا ایشان را به عبادت امر فرماید.
سپس ابو بصیر می‌گوید: و نیز از آن جناب راجع به معنای کلام حقّ عزّ و

جلّ «وَ لا یَزالَونَ مُخْتَلِفِینَ إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ» «2» سؤال کرده و عرضه داشتم: برای چه خداوند ایشان را آفرید؟
حضرت فرمودند:
خداوند آنها را آفرید تا عملی را که با انجامش مستوجب رحمتش می‌شوند بجا آورده و بدین ترتیب مشمول رحمت واسعه‌اش قرار گیرند.
حدیث (11) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از عبد اللّه بن احمد نهیکی از علی بن حسن طاطری از درست بن ابی منصور از جمیل بن درّاج نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السّلام

---

(1)- سوره ذاریات آیه (56)
(2)- سوره هود آیه (119 و 118)

عرضه داشتم:
فدایت شوم: معنای وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ الخ چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال جنّ و انس را فقط برای عبادت آفریده.
حدیث (12) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللّه عنه می‌گوید: علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از حسن بن علی بن فضّال از ثعلبة بن میمون از جمیل بن درّاج نقل می‌کند که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام راجع به معنای فرموده حقّ تعالی «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّا لِیَعْبُدُونِ» سؤال کردم.
حضرت فرمودند: مقصود این است که خداوند جنّ و انس را برای عبادت آفریده.
عرضه داشتم: گروه خاصی را یا عموم را؟
فرمودند: خیر، بلکه عموم را به منظور عبادت خود آفریده است.
حدیث (13) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام حدیثی را به این شرح نقل کرده، وی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا خداوند سبحان مخلوقات را به انواع مختلف آفرید و همه را یک نوع خلق نکرد؟
امام علیه السّلام فرمودند: برای این که توهّم نشود که او عاجز است و در وهم کسی نیاید که ناتوان بوده و قدرتش محدود می‌باشد و اساسا در وهم هیچ ملحد و کافری صورتی نقش نمی‌بندد مگر آن که خداوند عزّ و جلّ موجودی را به آن هیئت و صورت آفریده و این به خاطر آن است که کسی نگوید: آیا خدا قادر است که فلان صورت را خلق کند؟
و همان طوری که اشاره شد جایی برای این سؤال نیست چون هر صورت

و هیئتی که از آن سؤال شود در بین مخلوقات حقّ تبارک و تعالی موجود است، در نتیجه با نگریستن و چشم انداختن به انواع مخلوقات و مصنوعات باری تعالی علم و قطع پیدا می‌کنیم که حضرتش بر تمام اشیاء قادر می‌باشد.

_____
ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص71
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 71
حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمّد حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
به خاطر این آدم را آدم نامیدند که از ادیم آفریده شده است.
مصنّف این کتاب علیه الرحمه می‌گوید: نام زمین چهارم ادیم بوده و جناب آدم علیه السّلام از آن آفریده شده و به همین جهت گفته شده که آدم علیه السّلام از ادیم الارض خلق گردیده «1»

باب یازدهم سرّ نامیده شدن انسان به انسان

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از معاویة بن حکیم «2»، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این انسان را انسان نامیده‌اند که نسیان و فراموشی دارد، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ (ما قبلا با آدم عهدی بستیم، پس او آن را فراموش کرد)

باب دوازدهم سرّ خلقت آدم بدون پدر و مادر و آفرینش عیسی بدون پدر و ایجاد سائرین از پدر و مادر

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن

---

(1)- کلمه «ادیم» به معنای ظاهر و روی می‌باشد لذا ادیم السّماء یعنی ظاهر آسمان و ادیم الارض یعنی روی زمین ولی از ظاهر عبارت مصنّف علیه الرحمه این طور استفاده می‌شود که معنای مزبور مراد نیست بلکه مقصود از آن زمین چهارم است که به این نام موسوم می‌باشد چه آن که به اعتقاد قدماء در مقابل هفت آسمان، هفت زمین نیز وجود داشته که هر کدام به نامی معروف می‌باشند.
(2)- در رجال کشی آمده است: معاویة بن حکیم فطحی است ولی عدل و عالم بوده است و نجاشی فرموده: وی ثقه و در بین اصحاب ثامن الحجج علیه السّلام، جلیل القدر بوده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 73
عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم «1»، از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السّلام را بدون پدر و مادر و عیسی علیه السّلام را بدون پدر و سایر مردمان را از پدران و مادران آفرید؟
امام علیه السّلام فرمودند:
تا مردم به تمام قدرت و کمال توانایی او پی برده و بدانند که حقّ تعالی می‌تواند مخلوقی را از مادر به تنهایی بدون پدر بیافریند چنانچه قادر است موجودی را بدون وجود پدر و مادر ایجاد نماید و اقدام به آن نمود تا مردم بدانند که حضرتش به هر چیزی قادر و توانا است.

باب سیزدهم سرّ این که چرا خداوند عزّ و جلّ ارواح را که مجرّد و در محلّی رفیع بودند در ابدان قرار داد

حدیث (1) علیّ بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل برمکی نقل کرده که وی گفت: جعفر بن سلیمان بن ایّوب خزّاز از عبد اللّه بن فضل هاشمی نقل کرد که گفت:
محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم:
چرا خداوند عزّ و جلّ ارواح را که در ملکوت اعلی و در محلّی رفیع بودند در ابدان قرار داد؟
امام علیه السّلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی می‌دانست ارواح با این علوّ و شرافتی که دارند اگر به حال خود واگذارده شوند اکثر آنها ادّعاء ربوبیّت کرده و هر کدام نداء (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى) سر می‌دادند لذا به قدرت کامله‌اش آنها را در ابدان مادی که از ابتداء بر ایشان تقدیر کرده بود قرار داد و بدین ترتیب رحمتش را شاملشان نمود و به همین منظور بعضی را به برخی محتاج و دسته‌ای را بر گروهی معلّق و جمعی را در دنیا بر جماعتی برتر و درجه تعدادی را بر عددی در آخرت متفوّق ساخت و همچنین به واسطه بعضی

---

(1)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی امامی و مجهول الحال می‌باشد.

برخی دیگر را کفایت نمود و رسل و سفرایش را بر ایشان مبعوث داشت و نمایندگان و حجّت‌هایش را با بشارت و انذار بر آنها گمارد تا آنها ایشان را بر انجام مراسم عبودیّت و خاکساری در مقابل معبودشان امر نموده و به انواع و انحاء تعبّدات راهنمایی کنند، و همچنین در دنیا و آخرت بر آنها عقوبت و پاداش قرار داد تا بدین وسیله ایشان را در انجام کارهای شایسته راغب و از کارهای ناپسند باز دارد و نیز بدین طریق آنها را به طلب معاش و تجارت دلالت نمود و نتیجه این همه الطاف و عنایات این شد که ارواح دانستند رب نبوده بلکه مربوب هستند و بندگانی بوده که آفریده حضرت خالق می‌باشند از این رو به عبادت باری تعالی روی آوردند و بدین ترتیب مستحق نعیم ابدی و فردوس جاودانی شده و از وحشت در امان ماندند.
سپس حضرت فرمودند: ای پسر فضل خداوند تبارک و تعالی نظرش به بندگان بهتر است از نظر آنها به خودشان، آیا نمی‌بینی برخی از ایشان طالب تفوّق بر غیر بوده به حدّی که این معنا ایشان را به سر حدّ دعوای

ربوبیّت کشانده و بعضی دیگر از ایشان حبّ جاه و بزرگی باعث شده که ادّعای پیامبری کنند بدون این که استحقاقش را داشته باشند و گروهی دیگر ادّعای امامت نموده در حالی که لایق آن نبوده و علاوه بر آن نقص و عجز و سستی و فقر و درد و استحقاق عقوبت را در خود احساس نموده و می‌دانند که مرگ بر ایشان غالب بوده و اجتماعشان را متفرق می‌سازد.
ای پسر فضل، خداوند تنها آنچه را که برای بندگان صلاح است پیش آورده و کوچکترین ظلمی به ایشان نمی‌کند ولی خودشان به خود ستم می‌نمایند.

باب چهاردهم سرّ نامیده شدن حوّا به حوّا

حدیث(1) علیّ بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این حوّا را حوّا نامیده‌اند که از حیّ و زنده آفریده شده، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده:
خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها (خداوند متعال شما را از یک نفس

آفرید و از آن همسرش را خلق نمود).

باب پانزدهم سرّ نامیده مراه (زن) به مراه

حدیث(1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند:
به خاطر این مراه (زن) را مراه خوانده‌اند که از (مرء) آفریده شده یعنی حوّاء از آدم ایجاد گردیده.

باب شانزدهم سرّ نامیدن نساء (زنان) به نساء

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرمودند: نساء (زنان) را از این جهت نساء خوانده‌اند که برای آدم علیه السّلام مونسی غیر از حوّاء نبود.
مترجم گوید:
از فرموده امام علیه السّلام استفاده می‌شود که ماده کلمه نساء بمعنای انس می‌باشد.

باب هفدهم سرّ کیفیت پیدایش نسل

حدیث (1) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا نقل کرده و گفته‌اند: محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن حسن بن علی بن فضّال، از احمد بن ابراهیم بن عمّار از ابن نویه از زراره حکایت کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام راجع به کیفیّت پیدایش نسل و تکثیر ذریّه جناب آدم علیه السّلام سؤال شد، سائل عرضه داشت: گروهی از مردم

معتقدند خداوند تبارک و تعالی به حضرت آدم علیه السّلام وحی نمود که دخترانش را به کابین پسران خود درآورد و بدین ترتیب نسل حضرتش تکثیر شد لذا تمام انسانها در اصل از خواهر و برادر می‌باشند، آیا این اعتقاد صحیح است؟

حضرت فرمودند: خداوند منزّه است از این گفتار، آنان که اعتقادشان این است در واقع معتقدند که حقّ عزّ و جلّ خلقت و آفرینش احباب و انبیاء و سفراء و حجج و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام اختیار نموده و قدرت نداشت که آنها را از حلال ایجاد نماید در حالی که عهد و پیمان بسته که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیّب و منزّه از هر آلودگی بیافریند.

به خدا سوگند برایم نقل کردند که یکی از چهارپایان اشتباها روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذکر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و کند و بعد افتاد و مرد.

زراره می‌گوید: سپس از آن جناب راجع به خلقت حوّاء سؤال شد، سائل عرضه داشت:

گروهی نزد ما هستند که می‌گویند خداوند عزّ و جلّ حوّا را از آخرین دنده‌های چپ آدم علیه السّلام آفریده، آیا این گفتار صحیح است؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه است از این گفتار، گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافریند؟ این قائلین با کلامشان راه را برای سخن گفتن اهل تشنیع باز و هموار نموده و در واقع با این سخنشان می‌گویند: جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده، چه شده ایشان را که چنین می‌گویند، خدا میان ما و آنان حکم کند.

سپس حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی آدم را از گل آفرید و فرشتگان را فرمان داد به او سجده کنند و آنها هم اطاعت کرده و

سجده‌اش کردند خواب را بر وی غالب نمود و در این حال انسانی (حوّا) را جهت او آفرید و وی را در گودی بین دو کفل آدم قرار داد و بدین ترتیب مقدّر فرمود که زنان تابع و پیرو مردان باشند باری حوّا به جنب و جوش و حرکت درآمد و از حرکتش آدم از خواب بیدار شد در این وقت به حوّا نداء آمد که از آدم دور شود، آدم نظرش به او افتاد، آفریده‌ای زیبا و انسانی خوش منظر که شباهت به صورت خودش داشت را دید منتهی با این فرق که او زن بود و آدم مرد، با وی سخن گفت، حوّا نیز متقابلا به زبان آدم با وی تکلّم کرد، آدم گفت: تو کیستی؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 81
حوّا اظهار داشت: آفریده‌ای هستم که خداوند متعال مرا به این هیئت که می‌بینی خلق نموده.
آدم به درگاه جلال عرضه داشت: پروردگارا، این انسان خوش‌منظری که آفریده‌ای و همدم و مونس من قرار داده‌ای کیست؟
حقّ تبارک و تعالی فرمود: این کنیز من حوّا است، آیا دوست داری با تو بوده و مونست باشد و با تو سخن گفته و فرمانت را اطاعت کند؟
آدم عرضه داشت: آری دوست دارم و تا مادامی که باشم شکر و سپاس تو را بر این نعمت به جای آورم.
خداوند تبارک و تعالی فرمود: او را از من خواستگاری کن زیرا کنیز من بوده و جهت تمایلات غریزی و شهوی مناسب است.
ناگفته نماند که قبلا خداوند منّان در جناب آدم این نیرو و قوّه شهوت را قرار داده و وی را به مقتضیات آن آگاه ساخته بود.
باری آدم عرض کرد اگر او را از تو خواستگاری کنم خشنودی تو به چیست؟
حقّ عزّ و جلّ فرمود: به این است که معالم و احکام دین من را به او تعلیم کنی.
آدم عرض کرد: اگر به این راضی هستی، پس چنان خواهم نمود.
حقّ تعالی فرمود: همین را خواستارم و او را به تزویج تو در آورده و همسرت قرار دادم پس او را در آغوشت بگیر.
پس از آن آدم به حوّا فرمود: پیش بیا.
حوّا عرضه داشت: بلکه تو باید پیش بیایی، پس خداوند عزّ و جلّ به آدم امر نمود که تو به نزد او برو، آدم نیز چنین کرد و اگر حقّ تعالی چنین فرمانی به آدم نمی‌داد می‌بایست زنان به سوی مردان رفته تا خواستگاری خود را به این نحو کرده باشند، این است قصّه و حکایت حوّا صلوات اللّه علیها.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌فرماید: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از نوفلی از علی بن داود

یعقوبی، از حسن بن مقاتل از کسی که از زراره شنید و او گفت:
از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که پیدایش نسل از آدم علیه السّلام چگونه بود و نیز کیفیت تولید نسل از ذریّه حضرت آدم علیه السّلام به چه نحو صورت گرفته؟
سپس سائل گفت: دسته‌ای از مردم پیش ما هستند که می‌گویند: خداوند

عزّ و جلّ به آدم وحی فرمود که دخترانش را به نکاح پسران خود درآورد و این همه مخلوقات در اصل از ازدواج خواهران و برادران می‌باشند آیا این سخن صحیح است یا نه؟
حضرت فرمودند: خدا منزّه و مبرّا از این گفتار است، کسی که این سخن را می‌گوید در واقع قائل است به این که حقّ عزّ و جلّ برگزیدگان از مخلوقات و احباب و انبیاء و سفراء و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام آفریده و قدرت نداشته که آنها را از حلال خلق کند با این که عهد و پیمان بسته و بر اساس آن ملتزم شده که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیّب و منزّه از هر آلودگی بیافریند، به خدا سوگند برایم نقل کردند که چهارپایی اشتباها روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذکر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و فشرد تا قطع نمود و سپس افتاد و مرد و از چهارپای دیگری بمن خبر دادند که اشتباها با مادرش جمع شده و پس از معلوم شدن، آن حیوان نیز همان کرد که چهار پای مذکور انجام داده بود و وقتی حیوانات چنین باشند انسان که واجد فضایل و علم و کمال است این طور نیست؟! منتهی همان طوری که استثناء در همه موارد هست در این جا نیز چنانچه می‌بینی گروهی از مردم روی از علم و دانش تافته و به کارهایی که امر نشده‌اند پرداخته و با ارتکاب آنها به ضلالت و گمراهی کشیده می‌شوند و با انجام اعمال شنیع و قبیح به انحطاط می‌گرایند و این گونه از حرکات ناموزون و ناهنجار از بدو پیدایش مخلوقات تا الآن ادامه داشته و تا ابد خواهد بود سپس حضرت فرمودند:
وای بر این گروهی که اعتقادشان چنین است و گفتار مزبور را می‌گویند، ایشان چقدر بی‌خبرند از آنچه را که فقهاء حجاز و عراق با هم در آن متفق بوده و اختلافی ندارند، حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السّلام به قلم امر فرمود و آن بر لوح محفوظ جاری شد و حکم تحریم خواهران بر برادران و محرّمات دیگر را تا روز قیامت ثبت و ضبط نمود.
ما مشاهده می‌کنیم این کتب چهارگانه آسمانی مشهور در این عالم را که عبارت باشند از: تورات و انجیل و زبور و فرقان، خداوند متعال مطالبِ

لوح محفوظ را در این کتب نهاد و آنها را بر انبیاء و رسلش- صلوات اللّه علیهم اجمعین- نازل فرمود، تورات را بر موسی علیه السّلام و زبور را بر داود علیه السّلام و انجیل را بر عیسی علیه السّلام و قرآن را بر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و در هیچ یک از این کتب آنچه را که در لوح محفوظ حرام

نموده حلال قرار نداده است، شایسته و سزاوار است بگویم:
کسی که این مقاله و اشباه آن را ایراد کرده صرفا قصدش تقویت حجج و براهین مجوس می‌باشد، خدا هلاک کند ایشان را.
سپس امام علیه السّلام پرداختند به بیان کیفیّت پیدایش نسل از جناب آدم علیه السّلام و تکثیرش از ذریّه آن حضرت و فرمودند: برای آدم هفتاد پشت متولّد شد که در هر پشتی یک پسر و یک دختر بود تا وقتی که هابیل به دست قابیل کشته شد پس از وقوع این حادثه آدم سخت به جزع آمد و از فراغ هابیل بسیار گریست به طوری که تا پانصد سال توان تماس گرفتن و نزدیکی نمودن با حوا را نداشت «1» و بعد از سپری شدن این دوران با حوّا مقاربت نمود خداوند متعال بر خلاف هر بار تنها شیث را به او عنایت فرمود و با وی دوّمی نبود، اسم شیث هبة اللّه بوده و اوّلین کسی می‌باشد که در زمین به عنوان وصیّ تعیین گردید و بعد از شیث خداوند متعال تنها یافث را به وی عنایت نمود و با او نیز دوّمی نبود و وقتی هر دو به سن بلوغ و ادراک رسیدند و حقّ عزّ و جلّ اراده کرد با رعایت نمودن آنچه قلم بر صفحه لوح محفوظ ثبت و ضبط کرده و نکاح خواهر با برادر را حرام اعلام نموده، لذا بدین منظور روز پنجشنبه بعد از عصر فرشته‌ای از بهشت به نام «نزله» به زمین فرو فرستاد و به جانب آدم امر فرمود که او را به تزویج شیث درآورد و آدم نیز چنین نمود سپس بعد از عصر فردای آن روز فرشته‌ای دیگر به نام «منزله» از بهشت به زمین فرستاد و به آدم فرمان داد او را به تزویج یافث درآورد و آدم اطاعت امر نمود از ازدواج شیث با حوریه پسری و از تزویج یافث با فرشته دختری متولد شد و پس از به بلوغ رسیدن این پسر و دختر حقّ تبارک و تعالی دستور داد دختر یافث با پسر شیث ازدواج کند و پس از این ازدواج انبیاء و سفراء از نسل این دو به عرصه وجود آمدند و پناه به خدا باید برد از آنچه که این گروه گفته و معتقدند که نسل انبیاء از تزویج خواهر و برادر بوده.

باب هیجدهم مقاله محمّد بن بحر شیبانی علیه الرحمه معروف به رهنی «2»

_____
(1)- در برخی از روایات آمده است که پس از قتل هابیل چهل صباح آدم گریست و در بعضی دیگر چهل صباح و مساء وارد شده و به نظر می‌آید که مضمون این دو روایت اقرب به صواب و واقع باشد.
(2)- مرحوم مامقانی در رجال فرموده: رهنی با راء مهمله مضموم و هاء ساکنه و نون و یاء مشدّد منسوب است به «رهنة» که قریه‌ای است در کرمان و ابن داود از نسخه‌ای نقل کرده که ضبط آن با دال به جای راء می‌باشد.

در کتابش و سخن کسانی که انبیاء و رسل و ائمه و حجج صلوات اللَّه علیهم اجمعین را بر فرشتگان تفضیل و برتری می‌دهند حدیث (1) محمّد بن بحر شیبانی می‌گوید: کسانی که انبیاء و سفراء و حجج و ائمّه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین را بر فرشتگان برتری می‌دهند می‌گویند:
ما تمام مخلوقات خداوند عزّ و جلّ را زیر نظر گرفته و همه آنها چه موجوداتی که به طبع و اختیار یا به جبر و قسر به مقام عالی رسیده‌اند و چه مخلوقاتی که طبعا و اختیارا یا قهرا و اضطرارا به انحطاط و نزول کشانده شده‌اند را ملاحظه نموده و بررسی کرده‌ایم چنین یافته‌ایم که موجودات به سه دسته تقسیم می‌شوند:
الف: حیوان و نامی ب: جماد ج: افلاک سیّار و متحرّک که به مقتضای طبعی که باری تعالی و صانع قادر در آنها آفریده در مدار خود دور زده و به اراده خالقشان در موجودات سفلی و عالم پایین تأثیر می‌گذارند.
شیبانی قدّس سرّه می‌گوید:
این قائلین در این انواع سه‌گانه (حیوان، جماد، افلاک) و نیز در اشیایی که اجناس بوده و به جنس الأجناس که «شیء» باشد منتهی شده نظر افکنده و گفته‌اند:
ما به اقسام سه‌گانه مذکور (حیوان، جماد، افلاک) که نسبت به ما فوق خود نوع و به مادون جنس محسوب می‌شوند نظر نموده و ملاحظه کردیم که کدام یک از این سه نافع‌تر و رفیع‌تر و کدام پست‌تر و نازل‌تر می‌باشند پس این طور یافتیم که حیوان از همه موجودات و مخلوقات ارفع می‌باشد و آن به خاطر ثبوت حیات است که به واسطه‌اش نامی و جماد از هم ممتاز و مبیّن می‌گردند.

شرح و توضیح رفیع بودن حیوان از نظر حکمت صانع متعال و ترتیب آن اینست که می‌گوییم:
خداوند- تقدّست اسمائه- موجود نامی را ایجاد نمود و برایش غذاء قرار داد و جهت هر دردی که به آن مبتلا می‌شود دوایی تعبیه فرمود و صحّت و سلامتی و شفاء برای وی مقدّر کرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 89
حقّ سبحانه و تعالی در ترتیب حکمتش چه تدبیر پسندیده و نیکویی را به خرج داده!!

شرح حسن تدبیر حقّ تعالی در مقام ترتیب دادن حکمتش

خداوند عزّ و جلّ حیوان بزرگ و کوچک را این طور آفرید که برای استمرار حیاتش غذاء بخورد و به منظور محفوظ ماندن از سرما و گرما لباس پوشیده و خود را مستور نماید و مادامی که زنده است و حیات دارد رشد و نمو کند، برای جماد مرکز و محل کار قرار داد و آن را رام او نمود، برایش چراگاه و سرا و خانه و مراکز اجتماع و شهرها و قصور و بناهای رفیع و اوطان و اماکن سکونت تعبیه فرمود و جهت نیاز و احتیاجش قلّه و تپّه‌ها و اراضی مسطح و هموار را آفرید، مواضعی بلند ایجاد نمود تا از بلندی آنها استفاده نماید چنانچه بمنظور انتفاع و بهره بردنش سرزمین‌هایی را پست و گود قرار داد، جهت رفع نیازمندی‌هایش در دریا و خشکی اسباب تجارت و مکاسب برایش مقدّر فرمود و بدین ترتیب قادر متعال و صانع حکیم آفرینش حیوان را بر اساس استمتاع و بهره بردن از اشیاء قرار داده است.
لا جرم این موجود از تمام چیزهایی که برایش آفریده شده استمتاع برده و از همه منافع و نعمت‌ها بهره می‌برد و در نتیجه با طراوت و با نشاط می‌باشد چنانچه در هنگام زوال نعم و خزان منافع حالش به ذبول و پژمردگی می‌گراید و چون جسم است و مرکب از اجزاء جسمی به ناچار محل و مرکزی را اتخاذ می‌نماید ....
فَتَبارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ.
این حضرات در ادامه سخنانشان فرموده‌اند:
سپس نیک و با دقّت نگریستیم و دیدیم خداوند عزّ و جلّ مخلوقی را که دارای روح و نموّ و جسم است اعلی و بلند مرتبه‌تر از آفریده‌ای که جسم است و صاحب نموّ قرار داده.

تقسیم حیوان به ناطق و غیر ناطق و امتیاز و شرافت ناطق از غیرش

خداوند قادر مخلوقاتی را که حیات داده به دو نوع آفریده:
الف: ناطق ب: اعجم (غیر ناطق) صانع حکیم به واسطه نطق و بیانی که به حیوان ناطق داده وی را از غیر ناطق
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 91
ممتاز و بر آن برتری داده زیرا نطق فضیلتی است که دارنده‌اش بر فاقد آن ترجیح و شرافت دارد.

تقسیم ناطق به حجّت و محجوج و امتیاز و شرافت حجّت بر محجوج

خداوند قادر حیوان ناطق را به دو نوع نموده:
الف: حجّت ب: محجوج حجّت را از محجوج اعلی و اشرف قرار داد چه آن که وی را اختصاص به علم علوی داد و محجوج را از آن محروم نمود و بدین ترتیب حجّت را به واسطه داشتن علم مزبور از محجوج ممتاز نمود و او را علم و شاخص قرار داد و به منظور اظهار شاخص بودنش به او امر فرمود که اعلام کند معطی علم و معلّم او تنها خداوند عزّ و جلّ بوده بدون این که بر احدی از خلایق گل و بار باشد در نتیجه با داشتن چنین علمی که از منبع وحی به او اعطاء شده بر تمام اغیار علوّ و برتری دارد و در میان محجوجین پاره‌ای بر بعضی اشرف و اعلی بوده و آنها کسانی هستند که علم را از حجّت گرفته‌اند و بدین وسیله ایشان نیز به منبع وحی متّصل می‌گردند منتهی به وسیله حجّت و با وساطت او.
این قائلین در ادامه سخنانشان گفته‌اند: پس از دقّت و ملاحظه این معانی به اصل شیء و ابتداء مخلوقات یعنی جناب آدم علیه السّلام نظر افکنده و مشاهده نمودیم که خداوند عزّ و جلّ او را بر هر روحانی که پیش از وی آفریده و هر جسمانی که از او بوجود آورده و خلق کرده برتری داده پس علمی را تعلیمش نموده که اختصاص به خودش داشته و به احدی قبلا و بعدا نداده و فهم و ادراکی به او داده که به هیچ موجودی سابقا و لاحقا عنایت نکرده و این علم را به عنوان میراث او قرار داد زیرا حجج و انبیاء را خلفا عن سلف در نسل و ذرّیه آن جناب قرار داد، باری حقّ تبارک و تعالی به خاطر رفعت قدر و علوّ مرتبه جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان او را قبله ساخت و به عنوان حجّت برایشان قرار داد سپس فرشتگان را مکلّف ساخت که به او سجده کنند، به ناچار کسی را که مسجود قرار داد اعلا و افضل از سجده‌کنندگان به حساب آورده است و دلیل بر افضلیّت جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان دو چیز است:
الف: حقّ تعالی آن حضرت را حجّت بر فرشتگان قرار داد، واضح است کسی که حجّت قرار داده شده از محجوج افضل و برتر است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 93
ب: حقّ تبارک و تعالی امر فرمود که فرشتگان در مقابل جناب آدم علیه السّلام خضوع کرده و او را سجده نمایند بدیهی است حکیم علیم با این فرمان فرشتگان را ملزم نمود که خود را در مقابل جناب آدم وضیع و خاضع قرار دهند و این خود نشانه افضل بودن آن حضرت بر فرشتگان می‌باشد و شاهد بر این گفتار آن است که شیطان وقتی از اطاعت این امر سر باز زد و از خضوع و خشوع نمودن در قبال جناب آدم علیه السّلام

اباء نمود از ولایت خدا مطرود و ملعون شده و در عداوت و دشمنی حقّ جلّ و علا داخل گردید لذا هیچ امیدی برای او نبود که از سقوطی که به آن مبتلا شده بود نجات و رهایی یابد بلکه الی الأبد در آن باقی خواهد ماند نتیجتا برای ما محرز و معلوم می‌شود که سبب برتری جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان علمی بوده که صانع متعال آن را به وی اختصاص داده و دیگران را از آن محروم نمود و آن علم این بود که جناب اقدس الهی تمام اسماء را به آن حضرت تعلیم کرد و کلّ اشیاء را برایش مبیّن و روشن نمود و بدین وسیله او که واجد چنین علمی بود بر کسانی که فاقد آن بودند تفوّق و برتری یافت سپس خداوند عزّ و جلّ به آدم علیه السّلام فرمان داد که از فرشتگان سؤال تنبیه «1» کند نه سؤال تکلیف «2» یعنی از آنها جویا شود از موضوعاتی که حقّ تعالی به او تعلیم فرموده و به آنها بهره‌ای نرسانده تا بدین ترتیب به ایشان علو منزلت علم و رفعت قدر آن حضرت را نشان داده و بالعیان مشاهده کنند چگونه حقّ عزّ و جلّ علم را به محلّ و موضعی اختصاص داده و آن محل را رفعت و فضیلت و برتری بخشیده.

می‌دانیم که سؤال آدم علیه السّلام از فرشتگان اوّلا سؤال تنبیه بوده نه سؤال تکلیف زیرا حقّ عزّ و جلّ به هیچ مکلّفی آنچه را که در طاقت او نیست تکلیف نمی‌کند.
ثانیا مورد سؤال چیزی بوده که فرشتگان از آن اطّلاع نداشته و اساسا در وسع و طاقتشان نبود که از آن جواب بدهند و با توجّه به این نکته قطع و یقین پیدا می‌کنیم که سؤال جناب آدم علیه السّلام که به امر حقّ تبارک و تعالی صورت گرفت به منزله تقریر و گرفتن اقرار بود از فرشتگان به جهل به آنچه آدم به آن عالم و آگاه بود و فرشتگان نیز پس از سؤال اقرار به جهل کرده و اذعان نمودند که این علم مختص به آدم علیه السّلام بوده

_____

(1)- مقصود از سؤال تنبیه آن است که پرسش آدم علیه السّلام به این منظور بوده که فرشتگان را هشدار دهد و متنبه سازد به جهلشان و مطّلع نبودن از آنچه حضرت آدم آگاه به آن بوده.
(2)- منظور از سؤال تکلیف آن است که سائل مسئول عنه را مکلّف نماید به جواب از مورد سؤال.

و آنان هیچ بهره‌ای از آن نداشتند و بدین ترتیب به علو مقام و ارتفاع شأن آن حضرت نسبت به خودشان اعتراف کردند.
باری فرشتگان در مقام جواب سؤال حضرت آدم علیه السّلام ملتزم شدند بگویند:
بار خدایا غیر از آنچه به ما تعلیم نموده‌ای علم دیگری نداشته و از معلومات آدم بی‌بهره هستیم، پس از این اقرار و اعتراف حقّ عزّ و جلّ جناب آدم علیه السّلام را معلّم فرشتگان قرار داد و به او خطاب نمود: انبئهم (به ایشان خبر بده) چه آن که «انباء» از مادّه «نبأ» بوده و به معنای تعلیم است و امر به «انباء» از آمر تکلیفی است که مقتضی طاعت و عصیان می‌باشد یعنی اگر مأمور امتثال کند اطاعت امر کرده و در صورت مخالفت عصیان آن را نموده است چنانچه فرشتگان مأمور به اصغاء و موظّف بودند به انباء آدم علیه السّلام که به منظور تعلیم و توقیف و تفهیم و تعریف صورت گرفت، گوش فرا دهند و این تکلیف نیز مقتضی طاعت و عصیان می‌باشد یعنی اگر فرشتگان استماع می‌کردند اطاعت امر کرده و در صورت عدم استماع عصیان نموده بودند.
با توجّه به آنچه گفته شد می‌گوییم:
اگر کسی معتقد باشد که متعلّم بر معلّم و موقف بر موقف و معرّف بر

معرّف افضل و برتر است بر خلاف و بر عکس حکمت خدای عزّ و جلّ اعتقاد داشته و ترتیبی را که خداوند تنظیم نموده منقلب کرده است و طبق مذهب و اعتقاد وی می‌باید زمین که مرکز است از نامی که بر روی زمین بوده و خداوند عزّ و جلّ به واسطه نموّ و رشد آن را بر زمین فضیلت و شرافت داده برتر باشد و همچنین می‌باید نامی از حیوان که حقّ جلّ و علی به واسطه حیات و نموّ و روح آن را بر نامی تفضیل داده اعلی باشد و نیز وی باید بپذیرد که حیوان اعجم و غیر ناطق که از تکلیف خارج است و امر و زجر به او متوجّه نیست اعلی و افضل است از حیوان ناطق که مکلّف بوده و امر و نهی به او متوجّه می‌باشد و باز این قائل باید ملتزم شود حیوان ناطقی که محجوج می‌باشد از حجّت یعنی حجّت خداوند عزّ و جلّ بر خلایق برتر است و نیز متعلّم از معلّم اشرف می‌باشد در حالی که امر چنین نیست و خداوند عزّ و جلّ جناب آدم علیه السّلام را بر تمام مخلوقات چه روحانی و چه جسمانی حجّت و برتر از تمام قرار داده مگر کسانی که اوّلیّت حجّت و اقدمیّت ولایت از آنها است و ایشان ذوات مقدّسه محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین می‌باشند به دلیل روایت ذیل:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 97

از حبیب بن مظاهر اسدی- بیّض اللّه- وجهه روایت شده که او محضر حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام عرضه داشت: پیش از آن که خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السّلام را بیافریند شما چه بودید و کجا بودید؟

حضرت فرمودند: ما شبح‌های نوری بودیم که اطراف عرش خالق رحمان دور می‌زدیم و به فرشتگان تسبیح (سبحان اللّه) گفتن و تهلیل (لا اله الّا اللّه گفتن) و تحمید (الحمد للّه گفتن) را تعلیم می‌دادیم.

این روایت تأویل دقیقی دارد که این جا محل شرح و توضیح آن نیست و در جای دیگر آن را بیان کرده‌ایم.

مقاله کسانی که فرشتگان را بر انبیاء و رسل و ائمه و حجج صلوات اللّه علیهم اجمعین تفضیل و برتری می‌دهند

ایشان می‌گویند: دلیل ما بر برتری داشتن فرشتگان دو چیز است:
الف: ملاک فضیلت مخلوقات اعم از روحانی یا جسمانی قرب به خدای عزّ و جلّ و پیدا نمودن رفعت و علوّ مقام در درگاهش می‌باشد و با سه تقریر قرب فرشتگان به حضرت باری تعالی و علو مقام ایشان را می‌توان تشریح نمود:
1- حقّ جلّت عظمته فرشتگان را به نحوی توصیف کرده که احدی را آن طور وصف نستوده.
2- خدا فرشتگان را ستوده و فرموده: ایشان مخلوقات مطیع هستند، بدیهی است تحقق طاعت در مورد امر و نهی و ترتّب ثواب و عقاب می‌باشد و شاهد ما بر این گفتار فرموده خداوند است که می‌فرماید:
(لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ) یعنی فرشتگان عصیان امر حقّ تعالی را نکرده و آنچه به ایشان فرمان داده شده را بجا می‌آورند.
3- مکان و محل فرشتگان را باری تعالی ملکوت اعلی قرار داده و این مختص به ایشان بوده و دیگران از آن بهره‌ای ندارند و این معنا شاهد است بر این که براهین فرشتگان بر توحید حقّ اکثر و ادلّه‌شان بر آن بیشتر و فراوان‌تر می‌باشد.
و با توجّه به این سه تقریر به خوبی می‌توان دریافت که بهره ایشان از قرب به ذات ربوبی از دیگران بیشتر و معرفتشان به صانع متعال زیادتر از غیرشان می‌باشد.
ب: ذنوب و عیوبی که موجب ورود به دوزخ می‌باشند به طور کلّی از جنسی صادر می‌شوند که بر فرشتگان تفضیل داده شده‌اند و این ذنوب ابدا از ملایک سر نمی‌زند چه آن که حقّ تعالی در نعت و وصف آنها در قرآن فرموده:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 99
(لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ) و با این وصف چگونه جنسی را که تمام عیوب و کلّ ذنوب در ان است بر جنسی که نه واجد عیب بوده و نه فاعل ذنب و گناه، نه صغیره مرتکب می‌شود و نه کبیره تفضیل داد.

ایشان فرموده‌اند: ما جنس حیوان ناطق را بر جنس فرشتگان تفضیل نداده بلکه نوع را بر نوع برتری می‌دهیم و شما خود قبول دارید که تمام فرشتگان همچون ابلیس و هاروت و ماروت «1» نبوده همان طوری که همه انسان‌ها مانند فرعون یا شیاطین انسی که مرتکب محارم شده و بر جرایم و گناهان اقدام می‌کنند نمی‌باشند.
و امّا این که گفتید ملاک شرافت به قرب و نزدیکی به باری تعالی است.
در جواب می‌گوییم: اگر مرادتان قرب مسافت است قطعا حقّ عزّ و جلّ از این کلام مبرّا بوده و اثبات این قرب در حقّ خداوند معنایش تشبیه نمودن او به مخلوقات می‌باشد، و اگر منظور قرب معنوی است به طور یقین در میان انبیاء و

---

(1)- هاروت و ماروت دو فرشته‌اند که در بابل (از توابع کوفه است) آنها را عذاب می‌کنند و سببش آن است که فرشتگان آسمان، انسانها را به ارتکاب گناه سرزنش می‌کردند حقّ تعالی فرمود: اگر هوای نفس و شهوت که در آدمیان نهاده‌ام در شما نیز می‌گذاردم از شما هم گناه صادر می‌شد جهت اثبات این معنا سه فرشته برگزیده شدند که به زمین رفته و به صورت انسان در میان اهل زمین باشند آن سه عبارت بودند از: عزا، عزایا و عزازیل، خدای تعالی آنها را به طبع آدمیان گردانید و به زمین فرستاد تا میان ایشان حکم کنند، عزازیل چون دانست که نمی‌تواند خود را نگاه دارد و مرتکب عصیان می‌گردد استعفاء خواست و بدین ترتیب به آسمان برگشت ولی آن دو در میان مردم روزها حکم می‌کردند و شب‌ها به برکت یکی از اسماء اعظم الهی به آسمان می‌رفتند، چندی گذشت، روزی زنی از فرزندان نوح علیه السّلام که نامش به تازی «زهره» و به فارسی «بیدخت و ناهید» بود به تظلّم از شوهرش نزد ایشان آمد، آن زن جمالی به غایت داشت عزا و عزایا که چشمشان بر وی افتاد مفتون و گرفتارش شدند، گفتند ما تو را از شوهر جدا می‌کنیم به شرطی که به حکم ما شوی.
گفت: قبول کردم.
ایشان حکم بنا حقّ کرده و وی را از شوهر جدا ساختند، زن با ایشان وعده کرد که به جای خلوتی روند، ایشان چون قصد وی کردند، گفت من هنوز از این شوهر ایمن نیستم تا وی را هلاک کنید، آنها شوهر را بقتل رساندند، زن گفت: یک کار دیگر مانده است، من بت‌پرستم شما نیز باید بت بپرستید تا من از آن شما باشم، ایشان گفتند:
معاذ اللّه که ما بت بپرستیم، زن گفت: پس خمر بخورید، ایشان بر هوای

آن زن خمر خورده، مست شدند، آن زن خود را آراسته بدیشان نمود چون قصد وی کردند، گفت: نام اعظم را که می‌دانید به من آموزید، به وی آموختند، زهره آن اسم بگفت و به آسمان رفت ایشان چون به هوش آمدند خویش را تنها دیده در حالی که هم حکم بناحقّ نموده و هم خمر خورده و هم نفسی را کشته و هم قصد حرام نموده بودند و در ضمن اسم اعظم را نیز از دست داده بودند متحیّر فرو ماندند نزد عابدی آمده و از وی چاره خواستند، وی پس از یک شب عبادت آوازی شنید که گفت به آن مجرمان بگو شما مستوجب عذاب خدا گشته‌اید.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 101
حجج صلوات اللّه علیهم کسانی هستند که به واسطه اعمال صالحه و حسنات مقرّبه و نیّات پاک از تمام مخلوقات به حقّ نزدیک‌تر می‌باشند حتّی از جمیع ملائکه و فرشتگان.
و امّا گفتار شما در باب ذنوب و عیوب:
جواب این است که خداوند- جلّت اسمائه- امر و نهی را سبب برای اطاعت و عصیان و ذنوب و معاصی را گوناگون قرار داده و سپس خبر داده که اساس گناهان تمام گناهکاران از ابتداء خلقت عالم تا انقراض آن ابلیس بوده که آن از حزب فرشتگان می‌باشد، او رئیس شیاطین بوده و کسی است که همگان را به نافرمانی صانع متعال دعوت نموده و در خلایق وسوسه کرده و مطلوبات خود را برای آنان که او را تبعیت می‌کنند مزیّن می‌نماید و خداوند متعال جهت آزمایش شدن اهل امتحان به این رانده شده از درگاهش در دنیا و دار امتحان مهلت داده است فلذا پسا کسانی که از فرزندان انبیاء عظام بوده و در طاعت و عبادت حقّ- جلّت عظمته- ساعی و از نافرمانیش به دور می‌باشند ولی ابلیس آنها را خوار نموده و از قرب درگاه با عظمتش دور کرده است به طوری که پس از اغواء ابلیس نه به امر و فرمان حقّ عزّ و جلّ اقبالی داشته و نه از نهی و زجرش منتهی می‌گردند، ابلیس در دل‌ها و قلوب مخلوقات وسوسه‌هایی داشته که این وساوس با نغمه‌های رحمانی که در این دل‌ها طنین انداز بوده و همواره صاحبدلان را به طاعت خدا ترغیب می‌کنند معارض می‌باشد، نغمه‌های رحمانی این وساوس ابلیسیّه را دفع می‌نمایند.
باری اگر فرشتگان همچون بشر مبتلا به ابلیس ملعون می‌شدند و اسباب گناه برایشان فراهم می‌گشت معاصی در آنها زیاد و طاعات از ایشان کم می‌گردید.
و شاهد بر این گفتار آن است که اصناف و انواعی از فرشتگان را سراغ داریم که با فراهم بودن آلات و اسباب شهوات و ارتکاب معاصی وقتی مبتلا به امر و نهی شدند چگونه مفتون و فریفته گشتند با این که باندازه‌ای به طاعت حقّ عزّ و جلّ نزدیک و از عصیانش دور بودند که هرگز انبیاء و

حجج الهی این موقعیّت را نداشتند ولی مع ذلک آنها فریفته و مبتلا به گناه نشده امّا فرشتگان مرتکب لغزش و گناه گردیدند فلذا است که حقّ تبارک و تعالی انبیاء و حجج را از میان تمام مخلوقات از روی علم و آگاهی که به آنها داشت اختیار نمود و بر تمام موجودات عالم آفرینش برگزید و اساساً لغزشها و مخالفت‌هایی که از بشر صادر می‌شود هرگز به عظمت و بزرگی گناه و مخالفتی که ابلیس نمود نمی‌باشد چنانچه هیچ انجام گناه و فعل
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 103
قبیحی که از انسان‌ها سر می‌زند در استکبار و بزرگی همچون فعل منهی و انجام کار قبیحی که هاروت و ماروت به آن مبادرت ورزیدند نخواهد بود.

ایشان گفته‌اند: خداوند جلّ جلاله فروتنی و خاکساری و تضرّع و انابه به درگاهش را زیور و زینت مخلوقات قرار داده و جناب آدم علیه السّلام نهایت و غایت آن را در بین انسانها بجا آورده است امّا فرشتگان در آراسته شدن به این زیور و زینت نصیب بیشتری را به دست آورده و گوی سبقت را از تمام مخلوقات حتّی از جناب آدم علیه السّلام ربوده‌اند به حدّی که اساساً حقّ تعالی ایشان را برای صرف اطاعت و انقیاد آفریده و ایشان نیز صرفا اطاعت نموده و مرتکب نافرمانی نشده‌اند، در حالی که اگر بنی آدم را جای ایشان می نهادند اطاعت امر نکرده و از منهی منتهی نمی‌شدند چنانچه قابیل اطاعت نکرد بلکه امام و پیشوای هر قاتلی گردید.
جواب از مقاله مذکور کسانی که انبیاء و حجج علیهم صلوات اللَّه را بر فرشتگان برتر می‌دانند در جواب مقاله مذکور فرموده‌اند:
ابتلاء و آزمایشی که خداوند عزّ و جلّ فرشتگان را نمود عبارت بود از فروتنی و خاکساری در مقابل آدم مشروط به این که شیطان اغواءکننده و طاغی و یاغی در آن دست نداشته باشد و نیز آلات معاصی که شهوات و خواسته‌های نامشروع بوده با آن آمیخته نباشد ولی شیطان با اغواء خود بین مطیعین و عاصین و آنها که بر امر الهی استقامت داشتند ایجاد ضلالت و گمراهی نمود و از فرشتگان دسته‌ای را مبتلا ساخت و منحرف نمود در نتیجه آنان به ریسمان محکم الهی چنگ نزدند و خضوع و خشوع را رها کردند از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند:
در میان فرشتگان کسانی هستند که یک دسته سبزی ارزشمندتر از ایشان است و انبیاء و حجج صلوات اللَّه علیهم به این معنا واقف بوده و به آنچه ما در فرشتگان آگاه نیستیم «1» ایشان مطلع و از آن با خبر هستند و حضراتی که قائل به افضلیّت فرشتگان بر انبیاء و رسل هستند اقرار دارند که بین ملائکه تفاضل و تفاوت بوده،

---

(1)- مقصود عدم اطّلاع غیر حجّت خدا که انسانهای معمولی است می‌باشد.

برخی از بعضی برتر هستند چنانچه به تفاضل و تفاوت بین صاحبان فضل از بشر نیز اعتراف دارند.
و آنان که ملائکه و فرشتگان را جنسی از مخلوقات حقّ عزّ و جلّ دانسته و گفته‌اند:

در این جنس کمتر عاصی یافت شده و به طور نادر برخی اهل طغیان و سرکشی شده‌اند همچون هاروت و ماروت و یا ابلیس ملعون چه آن که ابتلاء و آزمایش بین افراد این جنس کمتر صورت گرفته است:
این گفتار سبب نمی‌شود که فاضل از این جنس را از فاضل بشر افضل و برتر بدانیم با این که می‌دانیم خداوند عزّ و جلّ فرشتگان را در بهشت جاودان که در آن حزن و غم و بیماری و مرض و فقر نمی‌باشد خادمین انسان‌ها قرار داده است.
مقاله قائلین به افضلیّت فرشتگان ایشان گفته‌اند: اساسا هیچ فرشته‌ای را سراغ نداریم که اهل عصیان و طغیان باشد و امّا راجع به هاروت و ماروت و ابلیس جواب این است که:
حسن بصری می‌گوید: هاروت و ماروت دو مرد درشت و سختی بودند از اهل بابل و اساسا از جنس فرشته نبودند.
و امّا ابلیس: وی از طائفه جنّ بوده نه ملک و بدین ترتیب این استدلال نیز مثبت مدّعا نمی‌باشد.
مقاله قائلین به افضلیّت انبیاء و حجج علیهم السّلام ایشان فرموده‌اند: قول حسن بصری نادر و بر خلاف کلام تمام مفسّرین اسلام بوده و موجب آن نیست که واقع بر طبق نظریّه او باشد و این نکته معلوم است که مستثنی باید از جنس مستثنی منه باشد لذا استثناء ابلیس از فرشتگان در آیه شریفه «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبی وَ اسْتَکْبَرَ» دلیل است بر این که ابلیس از جنس فرشتگان می‌باشد.
و نیز واضح و روشن است که جنّ را به این جهت جنّ نامیده‌اند که به چشم نمی‌آید مگر در وقتی که بخواهد قدرتی را که حقّ تعالی به او داده در معرض نمایش بگذارد، باری ابلیس از صفوف ملائکه و از جنس آنها است و به همین ملاحظه از آنها استثناء شده و الّا در کلام عرب و از نظر قواعد ادب صحیح نیست کسی بگوید:
جاءت الابل کلّها الّا حمارا (تمام شتران آمدند مگر درازگوش) و وجه عدم صحّت آن همین است که «حمار» در صف «ابل» داخل نمی‌باشد و نیز نمی‌توان گفت:

وردت البقر کلّها الّا فرسا (گاوها تمام داخل شدند مگر اسب)، در نتیجه باید پذیرفت که ابلیس از جنس مستثنی منه یعنی «ملائکه» می‌باشد.
و امّا این که حسن بصری گفت: هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو مرد درشت و سختی بوده از اهل بابل، کلامی نادر و همان طوری که گفته شد با نظریّه تمام مفسّرین مخالف می‌باشد، از این گذشته فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف که فرمود: وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ (با فتح لام) بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ (و آنچه به دو فرشته یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل

شد ...) کلام حسن بصری را تکذیب می‌نماید.
بنا بر این مقاله حسن بصری هیچ نفعی به حال شما نداشته و می‌باید آنچه را که بی‌فایده است و حجّتی محسوب نشده ترک و رها نمایید، زیرا در این آیه تصریح شده است به این که هاروت و ماروت دو فرشته بودند نه دو انسان پس کلام حس بصری در مقابل قرآن که کلام الهی است بی‌اعتبار بلکه محکوم به کذب است.
مقاله قائلین به افضلیّت فرشتگان ایشان گفته‌اند: مدح و ثنائی که حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم از فرشتگان نموده بر همگان معلوم و روشن است و ستایش خداوند از فرشتگان در حدّ و مرتبه‌ای است که ایشان را از سایر مخلوقات منهاض و اعلی قرار داده است و اگر نبود مگر همین یک آیه که در ذیل نقل می‌شود همانا کافی بود و با آن تفضیل فرشتگان بر انبیاء و حجج صلوات اللّه علیهم ثابت می‌گشت و آن آیه این است:
بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ، لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (بلکه ایشان جملگی بندگان مقرّب خدا بوده که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند نمود و هر چه کنند به فرمان او نمایند).
مقاله قائلین به افضلیّت انبیاء و حجج علیهم صلوات اللّه ایشان فرموده‌اند: ما اگر بخواهیم آیات قرآنی را که دلالت دارند بر افضلیّت انبیاء و حجج علیهم صلوات اللّه بر جمیع مخلوقات استقصاء و ذکر نماییم کلام به درازا می‌کشد و ایجاز و اختصار ترک می‌گردد و به نظر می‌رسد که حجج و براهین نظریّه‌ای که اقامه کردیم و با آنها دردها شفا می‌یابد و اشکالات برطرف می‌شود کافی و شافی باشد.
زیرا قبلا مراتب مخلوقات به حسب ترتیبی که خدای عزّ و جلّ بین آنها قرار داده است را بیان کرده و گفتیم:

صانع حکیم زمین را پایین‌تر و پست‌تر از نامی و نامی را اعلا و افضل از زمین قرار داده و نیز نامی را پست‌تر از حیوان و حیوان را اعلی و ارفع از نامی آفریده و همچنین حیوان غیر ناطق را پست‌تر از ناطق و ناطق را افضل از غیر ناطق خلق کرده چنانچه حیوان ناطق جاهل را پست‌تر از ناطق عالم قرار داد و حیوان عالم ناطقی را که محجوج است از حیوان عالم ناطقی که حجّت می‌باشد پست‌تر نمود و طبق این ترتیب لازم است ناطق فصیح برتر و افضل از غیر فصیح بوده و نیز مخلوقی که به مطلوبات امر شده، اتیان نموده و از مکروهات نهی گردیده، دوری جسته در حالی که اوّلا: شهوات و تمایلات در او تام و کامل بوده.
ثانیا: آلت و وسیله شهوترانی در او موجود و فراهم بوده و آن عبارت است از این که طبعش طالب لذّات و مشتهیات نفسانی و مایل به آنها می‌باشد.
ثالثا: در معرض ابتلاء و امتحان واقع بوده تا معلوم شود به واسطه تبعیّت

از نفس و اعمال شهوات آیا مرتکب معصیت می‌شود یا نه؟
رابعا: ابلیس ملعون در قلب و دیده‌اش وسوسه کرده و معاصی را زینت داده و زیبا و خوش منظر جلوه گر نموده تا بدین وسیله مرتکب آن گردد ولی با وجود تمام اینها و فراهم بودن آلت و وسیله شهوات و عداوت نمودن ابلیس وی نفس را از خواسته‌ها و مشتهیات باز داشته و گرد عصیان و طغیان نمی‌گردد لذا چنین مخلوقی افضل و برتر است از مخلوقی که امر و زجر داشته ولی آلت شهوات در او مفقود بوده و از طرفی ابلیس در مقام عداوت با وی نبوده و معاصی را برایش مزیّن ننموده و در وی وسوسه نمی‌کند.

مخلوق اخیر که مأمور و منهی است و با وجود وسیله و آلت شهوات گرد عصیان نمی‌گردد دو نوع است: حجّت و محجوج حجّت از محجوج برتر است، با توجّه به این نکته می‌گوییم:
جناب آدم علیه السّلام که اصل بشر است چون برتر و افضل از فرشتگان می‌باشد حقّ تبارک و تعالی او را محجوج و فرشتگان را حجّت بر او قرار نداده بلکه آدم را برای کلّ فرشتگان حجّت نموده لذا او را عالم نموده به اموری که ابدا فرشتگان را از آن امور مطّلع نکرده و این تخصیص به این خاطر بوده تا بدین وسیله به فرشتگان بفهماند آدم مخصوص است به مختصّاتی که فرشتگان فاقد آن می‌باشند و پر واضح است مخصوص به خصوصیّات راجحه برتر است بر فاقد آن خصوصیات.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 111
این ترتیب بین مخلوقات با شرح و توضیحی که دادیم حکمت خداوند عزّ و جلّ است لا جرم کسی که قصدش افساد آن باشد معلوم می‌شود که عناد داشته و طالب الحاد و کفر می‌باشد، باری فضل و شرافت منتهی به وجود مطهّر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله شده و نهایت برتری و غایت والایی از آن حضرتش می‌باشد چه آن که جنابش صلوات اللّه علیه از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السّلام ارث برده و آنچه جملگی داشته‌اند به آن وجود مطهّر رسیده است مضافا به این که آن سرور بهترین مخلوقات بوده فلذا از میان تمام کائنات و موجودات حقّ عزّ و جلّ او را برگزیده است چنانچه در قرآن کریم آمده:
(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ «1» یعنی خداوند عزّ و جلّ آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام مخلوقات برگزید.
پس حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله که از آل و دودمان حضرت ابراهیم است به دلیل فرموده حقّ تبارک و تعالی: ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ «2» یعنی فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر، برگزیده و خالص و نجیب النجباء از این خاندان و دودمان می‌باشد در نتیجه بهترین آنها است.
باری حقّ عزّ و جلّ جناب آدم و نوح و انبیاء را از میان تمام مخلوقات اعم از روحانی و جسمانی برگزید و حجّت و شاخص بر آنها قرار داد پس از آنها افضل و برتر می‌باشند، و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله و حسبنا اللّه و نعم الوکیل.

مصنّف کتاب (مرحوم صدوق) می‌فرماید: خواستم این مقاله و گفتار و حکایت را در این کتاب آورده باشم اگر چه معتقد نیستم که ابلیس از جنس فرشتگان است بلکه او از جنّ بوده منتهی در بین فرشتگان عبادت خداوند را می‌نموده و امّا هاروت و ماروت به عقیده من دو فرشته بوده و قول اهل حشو «3» را قبول ندارم بلکه از نظر من این دو معصوم و بی‌گناه بودند و معنای آیه شریفه: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا

_____

(1)- سوره آل عمران آیه (33)
(2)- سوره آل عمران آیه (34)
(3)- اهل حشو همان مجسّمه هستند که قائل به جسم بودن حقّ تعالی بوده و آیات قرآن را حمل بر ظاهر می‌کنند و از معتقدات این گروه این است که هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو تن از رجال درشت و ضخیم بابل بودند

الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ عبارت است از: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ یعنی: چون رسول خدا به نزد ایشان آمد گروهی از اهل کتاب، کتاب الهی را بر پشت سر انداخته و به دنبال آنچه شیاطین و دیوان در عهد سلیمان می‌خواندند (یعنی سحر و نیز نجات) رفته و از آنها و نیز از آنچه هاروت و ماروت جهت آزمایش به مردم تعلیم می‌کردند پیروی نمودند.

و در همین زمینه روایتی با سند در کتاب عیون اخبار الرّضا علیه السّلام نقل نموده‌ام. «1»

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پرواذی می‌گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن حرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش، از وهب بن منبه نقل نموده که حضرت ادریس علیه السّلام مردی بلند قامت بوده که شکمش درشت و سینه‌اش فراخ و جسدش کم مو ولی سرش موی انبوه داشت، یکی از دو گوشش بزرگتر از دیگری و سینه‌اش نازک و

---

(1)- این روایت را مرحوم صدوق درج (1) باب (27) از کتاب عیون اخبار الرضا ص (266) طبع انتشارات جهان به این شرح نقل نموده:
حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بابی الحسن الجرجانی رضی اللَّه عنه، قال: حدّثنا یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار عن أبویهما، عن الحسن بن علی، عن ابیه علی بن محمّد، عن ابیه محمّد بن علیّ، عن ابیه الرّضا علی بن موسی، عن ابیه موسی بن جعفر، عن ابیه الصّادق جعفر بن محمّد فی قول اللَّه عزّ و جلّ: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ.
قال: اتّبعوا ما تتلو کفرة الشّیاطین من السّحر و النیرنجات علی ملک سلیمان الّذین یزعمون انّ سلیمان به ملک و نحن ایضا به، فظهر العجائب حتّی ینقاد لنا النّاس و قالوا: کان سلیمان کافرا ساحرا ماهرا بسحره ملک ما ملک و قدر ما قدر، فردّ اللَّه عزّ و جلّ علیهم، فقال: وَ ما کفر سلیمان و لا استعمل السّحر الّذی نسبوه الی سلیمان و الی ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ.
و کان بعد نوح علیه السّلام قد کثر السّحرة و الممّوهون فبعث اللَّه عزّ و جلّ ملکین الی نبیّ ذلک الزّمان بذکر ما تسحر به السّحرة و ذکر ما یبطل به سحرهم و یرد به کیدهم، فتلقاه النبیّ علیه السّلام عن الملکین و اداه الی عباد اللَّه بامر اللَّه عزّ و جلّ، فامرهم ان یقفوا به علی السّحر و ان یبطلوه و نهاهم ان یسحروا به النّاس.
و هذا کما یدلّ علی السّمّ ما هو و علی ما یدفع به غائلة السّمّ ...
مترجم گوید: ترجمه این حدیث را مرحوم لاهیجی در تفسیر شریف ذیل آیه مبارکه آورده طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 115
صدایش ظریف و قدم‌هایش در وقت راه رفتن کوچک و نزدیک هم بود. «1» و سرّ نامیدنش به ادریس این بود که بسیار حکمت‌های الهی و سنن و احکام دینی و اسلامی را تدریس نمود.

او بارزترین و شاخص‌ترین افراد طائفه‌اش محسوب می‌شود، وی در عظمت خدای عزّ و جلّ اندیشید و سپس فرمود: این آسمان‌ها و زمین‌ها و مخلوقات بزرگ و خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باران و این همه اشیاء دیگر که موجود می‌باشند پروردگاری داشته که تدبیر آنها به دست با کفایت او بوده و با قدرتش آنها را اصلاح می‌فرماید، پس مرا با او چه کار و چطور حقّ عبادتش را ادا کنم؟
پس با قومش به خلوت نشست و آنها را موعظه کرده و متذکر ساخت و همواره ایشان را تهدید و تخویف نموده و به عبادت و کرنش در مقابل خالق این مخلوقات خواند.
پیوسته دعوت‌شدگان او را اجابت کرده تا این که تعدادشان به هفت و سپس به هفتاد و بعد به هفتصد و بالاخره به هزار نفر رسید.
و وقتی عدد آنها به هزار تن رسید جناب ادریس علیه السّلام به ایشان فرمود:
بیایید از بین اخیار و خوبان خود صد نفر را برگزینیم.
پس از بین نیکان صد تن انتخاب کرده و از میان صد نفر هفتاد مرد جدا کرده و سپس از بین هفتاد نفر، ده تن و از میان آنها هفت نفر را برگزیدند آنگاه جناب ادریس علیه السّلام به ایشان فرمودند:
بیایید تا این هفت نفر دعاء کرده ما آمین بگوییم شاید پروردگار ما را بر عبادت و پرستش خود راهنمایی فرماید.
پس آن هفت نفر دست‌ها بر زمین نهاده و دعاء طولانی نمودند ولی بر ایشان امری واضح و مطلبی روشن نشد، سپس دست‌ها به طرف آسمان بالا بردند، خداوند عزّ و جلّ به حضرت ادریس علیه السّلام وحی نمود و او را خبر داد و وی و آنان که با حضرتش آمین می‌گفتند را بر عبادتش راهنمایی نمود، ایشان پیوسته خدای را پرستش کرده و ابدا برای ذات با جلالش شریکی نمی‌آوردند تا وقتی که حقّ تعالی ادریس را به آسمان برد و تابعین او و کسانی که از دینش پیروی

_____

(1)- چنین به نظر می‌رسد که روایت مذکور ضعیف باشد زیرا به اعتقاد ما انبیاء نباید عیب خلقی و جسمی داشته باشند و به نظر می‌رسد که خصوصیت مزبور عیب محسوب شود و همین معنا موجب وهن در روایت و عدم اعتماد بر آن می‌گردد.

می‌کردند منقرض شده مگر قلیلی که باقی مانده بودند، پس از آن بین آنها اختلاف شد و حادثه‌ها آفریده و بدعت‌ها بوجود آوردند تا زمان نوح علیه السّلام فرا رسید

باب بیستم سرّ نامیدن نوح علیه السّلام را به نوح

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه «1» از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف «2»، از علی بن مهزیار «3» از احمد بن حسن میثمی از کسی که نامش را برده «4» از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند:
اسم نوح علیه السّلام عبد الغفّار بود و از این جهت به نوح نامیده شد که بر نفس خویش نوحه و زاری می‌نمود.
حدیث (2) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران «5» از سعید بن جناح «6»، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، فرمودند:
اسم نوح علیه السّلام عبد الملک بود و از این جهت او را نوح خواندند که پانصد سال گریست.
حدیث (3) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار «7»، از حسین بن حسن بن ابان «8»، از محمّد بن اورمة «9»، از کسی که یادش کرده، از سعید بن جناح، از مردی، از حضرت

---

(1)- سعد بن عبد اللَّه قمی اشعری، جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التّصانیف و ثقه می‌باشد.
(2)- عبّاس بن معروف قمی، صحیح و ثقه می‌باشد.
(3)- علی بن مهزیار اهوازی، ثقه و صحیح و جلیل القدر، واسع الرّوایة بوده و سی و سه کتاب دارد.
(4)- چون تصریح به اسم راوی مزبور نشده حدیث را اصطلاحا مرسل خوانند.
(5)- عبد الرحمن بن ابی نجران کوفی از حضرت ثامن الحجج علیه السّلام روایت می‌کند و ثقه و معتمد می‌باشد.
(6)- اصلش کوفی است ولی در بغداد می‌زیسته و در آنجا از دنیا رفته، وی از حضرت ابی الحسن و ثامن الحجج علیهما السّلام روایت می‌کند و ثقه می‌باشد.
(7)- محمّد بن یحیی ابو جعفر العطّار القمی، وی از بزرگان و شیوخ امامیّه است، ثقه و عین و کثیر الحدیث می‌باشد.
(8)- حسین بن حسن بن ابان امام عسکری علیه السّلام را درک ولی از آن حضرت روایت نکرده، مرحوم علامه وی را توثیق نموده است.
(9)- نجاشی در باره‌اش فرموده: ابن ولید او را غالی توصیف کرده و به

متفرّداتش اعتمادی نیست.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 119
ابی عبد اللّه علیه السّلام، فرمودند: اسم نوح علیه السّلام عبد الاعلی بود و از این جهت نوح خوانده شد که پانصد سال گریست.
مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید: اخبار و احادیث راجع به نام حضرت نوح علیه السّلام با هم متّفق بوده و اختلافی بینشان نیست در این که جملگی ابتداء اسم آن حضرت را کلمه «عبد» ثبت کرده و بدین ترتیب عبد الغفّار، عبد الملک و عبد الاعلی معرّفی نموده‌اند.

باب بیست و یکم سرّ نامیدن حضرت نوح علیه السّلام را به عبد شکور

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی «1»، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی «2»، از ابان بن عثمان «3»، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، منقول است که فرمودند: به این جهت حضرت نوح علیه السّلام را عبد شکور نامیدند که هر گاه شب و صبح می‌نمود به درگاه خداوند عزّ و جلّ عرض می‌کرد: بار خدایا تو را شاهد قرار می‌دهم که هر نعمت یا عافیتی در دین یا دنیا شب و روز به من می‌رسد فقط از ناحیه تو است که شریکی نداری، و در مقابل این نعمت و عافیت که به من داده‌ای سپاس و شکرت را بجا آورده تا از من راضی شوی و بعد از رضا نیز پروردگارا باز تو را می‌ستایم و شکر می‌نمایم.

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن الحرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از

---

(1)- احمد بن محمّد بن عیسی بن عبد اللَّه بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، وی از مشایخ قمیّین بوده و ثقه می‌باشد، مرحوم شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه فرموده‌اند: وی حضرت رضا و امام جواد و حضرت هادی علیهم السّلام را ملاقات کرده است.
(2)- وی حضرت ثامن الحجج علیه السّلام را ملاقات کرده و ثقه و جلیل القدر می‌باشد.
(3)- ابان بن عثمان الاحمر البجلیّ از امام صادق و حضرت کاظم علیهما السّلام روایت می‌کند کشی قدّس سرّه می‌فرماید: وی از اصحاب اجماع است اگر چه از ناووسیّه و فاسد المذهب می‌باشد.

عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه وی می‌گوید: اهل کتاب گفته‌اند:
در زمانی که آب کره زمین را در خود فرو برد و آن را غرق نمود، ابلیس در فضای بالای زمین می‌زیست و به واسطه نیروی اعطایی حقّ تعالی و چاره اندیشی که پروردگار منّان تعلیمش فرموده بود بین زمین و آسمان حرکت می‌کرد و عساکر و لشکریانش نیز بالای آب در تردّد و سیر بودند، جنّ‌ها به هیئت باد درآمده و بالای آب می‌وزیدند و به همین جهت است که وقتی خلقت جنّ را می‌خواهند توصیف کنند می‌گویند: مانند باد و سرعت آن حرکت می‌کند.
و سرّ نامیدن طوفان «1» به این نام آن است که آب تمام اشیاء را در خود فرو برده و بالای آنها قرار می‌گیرد و زمانی که جناب حضرت نوح علیه السّلام از کشتی پیاده شد حقّ عزّ و جلّ به او وحی نمود که ای نوح مخلوقات را برای عبادت خود آفریده و امرشان نمودم تا اطاعت من کنند ولی نافرمانی کرده و غیر من را پرستیدند و به همین جهت مستوجب غضب من شده لذا ایشان را غرق کردم ولی جهت امان بندگان و آنان که مرا عبادت می‌کنند نه دیگری را و نیز به منظور حفظ بلاد و شهرهای ایشان و همچنین به خاطر آن دسته از مخلوقاتی که به عهدشان وفاء کرده و غیر من را اتخاذ نکردند کمان را قرار داده و آن را بین خود و بندگان مطیعم محکم و استوار نمودم تا به واسطه آن تا روز قیامت از غرق شدن

مصون مانند.
نوح از این خبر مسرّت بخش خوشحال شد و این خبر را به عنوان مژده به گوش بندگان رسانید.
البته کمان در آن وقت دارای تیر و زه بود ولی بعدا حقّ عزّ و جلّ تیر و زه را از آن کند و خود کمان را جهت بندگان مطیعش و حفظ بلاد ایشان امان از غرق شدن قرار داد.

باب بیست و سوّم سرّ غرق نمودن خداوند عزّ و جلّ دنیا را در زمان نوح علیه السّلام

حدیث (1) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از

---

(1)- کلمه «طوفان» یعنی آب زیادی که به آنچه رسد آن را در خود حل و غرق نماید و بالایش قرار گیرد و نیز به هر باد یا آتش شدید و زیادی که اشیاء را طعمه خود قرار دهد گفته می‌شود.

پدرش، از عبد السّلام بن صالح هروی نقل می‌کند که وی گفت: محضر حضرت رضا علیه السّلام عرضه داشتم: چرا خداوند عزّ و جلّ در زمان حضرت نوح علیه السّلام تمام دنیا را در آب غرق نمود با این که در میان مردم اطفال و کسانی که بی‌گناه بودند وجود داشتند؟

حضرت فرمودند: در میان غرق‌شدگان نه اطفال بود و نه بی‌گناه.

امّا اطفال نبود زیرا حقّ عزّ و جلّ چهل سال قبل از غرق نمودن دنیا صلب مردان و رحم زنان قوم نوح را عقیم نمود لذا در هنگام غرق طفلی وجود نداشت.

و امّا بی‌گناه در آنها نبود زیرا هیچ گاه قادر متعال کسی را که گناه ندارد با عذاب خود هلاک نکرده است و افراد غرق شده دو دسته بودند:

الف: آنان که پیامبر خدا یعنی نوح علیه السّلام را تکذیب نمودند.

ب: کسانی که راضی به تکذیب دسته اوّل بودند اگر چه به ظاهر تکذیب نمی‌کردند.

بدون تردید هر دو دسته گناهکار محسوب می‌شوند.

لازم به تذکّر است کسانی که داخل و حاضر در مجلس تکذیب نبوده ولی وقتی خبر تکذیب مکذّبین را شنیدند به آن راضی و خشنود شدند مانند کسانی هستند که در آن مجلس حاضر بوده و پیامبر را تکذیب نمودند.

باب بیست و چهارم سرّ نامیدن قریه حضرت نوح به قریه ثمانین

حدیث (1) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّٰه عنه می‌گوید:
علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السّلام بن صالح هروی نقل نموده که او گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند:
هنگامی که نوح علیه السّلام به زمین فرود آمد او و فرزند و پیروانش جملگی هشتاد نفر بودند پس قریه‌ای را بنا نمود که به آن قریه ثمانین گفتند زیرا ساکنین آن که نوح و فرزند و پیروانش بودند هشتاد تن بشمار می‌آمدند.

باب بیست و پنجم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ در باره فرزند نوح علیه السّلام فرمود او از اهل تو نیست

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 125
حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء «1»، نقل کرده که وی گفت:
از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: پدرم علیه السّلام فرمود:
حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ به نوح علیه السّلام فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ «2» (فرزندت از اهل تو نیست) زیرا مخالفت پدرش را نمود و در مقابل کسانی که از او پیروی نمودند از اهل او قرار داد.
حسن بن علی الوشاء می‌گوید: امام علیه السّلام (حضرت رضا علیه السّلام) از من پرسیدند:
این آیه را که در شأن فرزند نوح علیه السّلام است چگونه قرائت می‌کنند؟
عرض کردم: مردم به دو نحو آن را می‌خوانند:
الف: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «3» ب: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «4» طبق قرائت دوّم قائلین معتقدند که آن شخص فرزند نوح نبوده است.
امام علیه السّلام فرمودند: ایشان دروغ می‌گویند، او فرزند نوح علیه السّلام بوده منتهی وقتی در دین نوح با او مخالفت نمود حقّ عزّ و جلّ وی را از جناب نوح علیه السّلام نفی فرمود.

باب بیست و ششم سرّ نامیدن نجف به نجف

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید:
محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی نعیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن

---

(1)- حسن بن علی بن زیاد الوشاء، وی کوفی است و به گفته کشی در رجال از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام بوده و از وجوه طائفه امامیّه می‌باشد.
(2)- سوره هود آیه (46).
(3)- کلمه «عمل» به صیغه ماضی و «غیر» منصوب است تا مفعول آن باشد.
(4)- کلمه «عمل» با تنوین رفع و «غیر» با ضمّه و «عمل» به معنای معمول است یعنی «مولود» و مراد از «غیر صالح» زنا می‌باشد و حاصل معنا این است که: انّه مولود من زنا فلذا حقّ تعالی فرموده: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 127
جناب فرمودند:
نجف همان کوهی بود که پسر نوح گفت: سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْماءِ «1» (به زودی بالای کوهی خواهم رفت که من را از غرق شدن در آب حفظ می‌کند) و روی زمین کوهی بزرگ‌تر و مرتفع‌تر از آن نبود، باری حقّ عزّ و جلّ به کوه خطاب فرمود: ای کوه، آیا از من به تو باید پناه برده شود؟ پس کوه بلافاصله تکّه تکه گردید و به طرف بلاد و سرزمین‌های شام پرتاب و به ریگ‌های ریز و کوچکی مبدّل گشت و بعد از آن به صورت دریایی عظیم درآمد و به دریای «نی» نامیدنش سپس خشک شد و به آن نی‌جف گفتند بعد از آن مردم آن سرزمین را «نجف» خواندند زیرا اداء آن بر زبانشان سهل‌تر و آسان‌تر بود.

باب بیست و هفتم سرّ گفتار نوح علیه السّلام: إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن بن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل از حنّان بن سدیر، از پدرش نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:
جهت این که جناب نوح علیه السّلام قومش را نفرین کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد:
رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً، إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً (پروردگارا این کفّار را هلاک کن و از آنها احدی را روی زمین باقی مگذار، اگر تو از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه می‌کنند و از آنها فرزندی جز بدکار و کافر به ظهور نمی‌رسد) به نظر شما چیست؟
حضرت فرمود: جهتش آن است که نوح علیه السّلام می‌دانست در میان ایشان احدی نجابت ندارد.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: چگونه نوح این معنا را دانست؟
حضرت فرمود: خداوند به او وحی نموده بود که از قوم تو احدی ایمان نخواهند آورد مگر همان‌هایی که قبلا ایمان آورده‌اند در این وقت بود که نوح آنها را نفرین کرد.

---

(1)- سوره هود آیه (43).

باب بیست و هشتم سرّ این که در بین مردم گروههای سودان و ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدید آمدند

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید:
محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از سهل بن زیاد آدمی، از عظیم بن عبد اللَّه الحسنی نقل می‌کند که وی گفت:
از علی بن محمّد العسکری علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: نوح علیه السّلام دو هزار و پانصد سال زندگی نمود، روزی در کشتی خواب بود و باد می‌وزید و در اثر آن عورتش نمایان شد حام و یافث از آن منظره بخندیدند، سام علیه السّلام ایشان را نهی کرد و از خندیدن باز داشت و آنچه را که باد نمایان نموده بود وی پوشاند ولی حام و یافث دوباره آن را ظاهر کردند و پیوسته سام علیه السّلام آن را می‌پوشاند و آن دو مکشوف می‌نمودند، در این اثناء نوح علیه السّلام از خواب بیدار شد دید که ایشان می‌خندند، فرمود: سبب چیست؟
سام واقعه را بیان کرد، نوح علیه السّلام دست به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت:
پروردگارا نطفه حام را دگرگون کن تا غیر از سودان فرزندی از او به ظهور نرسد، خدایا نطفه یافث را نیز تغییر بده حقّ تبارک و تعالی نطفه این دو را تغییر داد، پس تمام سودان که بوجود آمدند از حام بوده و آنچه ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج و چینی‌ها بوده از نسل یافث می‌باشند و جمیع سفید پوستانی که غیر این گروه هستند از سام علیه السّلام بوجود آمدند بعد نوح علیه السّلام به حام و یافث فرمود:
خدا ذرّیه و فرزندان شما را تا روز قیامت بردگان اولاد و ذراری سام قرار دهد زیرا سام به من نیکی نمود و شما دو مرا آزار دادید، پس پیوسته علامت ایذاء شما به من در فرزندانتان ظاهر و نشانه نیکی و احسان سام به من در نسل او الی الابد نمایان باشد.

باب بیست و نهم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ دوست دارد انبیائش کشاورز و چوپان باشند

علل الشرائع / ترجمه ذهني تهرانى، ج1، ص: 131
حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب «1»، از محمّد بن سنان «2»، از محمّد بن عطیه نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ از میان کارها و شغل‌ها کشاورزی و چوپانی را برای انبیائش دوست دارد تا ایشان هیچ گاه از بارش آسمان کراهت نداشته باشند. «3» حدیث (2) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علیّ بن فضّال، از مروان بن مسلم، از عقبه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ هیچ پیامبری را برای مردم نفرستاده مگر آن که قبلا از او خواست تا چوپانی گوسفندان را نماید و بدین وسیله نگاهداری مردم را فرا بگیرد.

باب سی‌ام سرّ نامیدن بادی که خدا با آن قوم عاد را هلاک کرد به «ریح عقیم» و علّت زیاد شدن ریگ در شهرهای قوم عاد و جهت دیده نشدن کوه و توده در آن ریگ‌ها و جهت نامیده شدن قوم عاد به «إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ»

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید:
ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش از وهب بن منبه این طور نقل کرده:

---

(1)- محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب الزّیّات الهمدانی، مرحوم علّامه در خلاصة الرّجال فرموده است: وی مردی جلیل و از اصحاب امامیّه و عظیم القدر و کثیر الرّوایه و ثقه و عین بوده و تصانیف پسندیده و نیکو داشته است.
(2)- محمّد بن الحسن بن سنان وی در طفولیّت پدرش را از دست داد و جدّش سنان متکفّل او گردید لذا او را به جدّ منسوب می‌کنند باری برخی از اهل رجال او را غالی توصیف کرده و بعضی ضعیف و مرحوم اردبیلی در جامع الرّواة می‌فرماید: از نظر من در روایات او باید توقّف نمود.
(3)- زیرا به وسیله باران امر کشاورزی و گله‌داری رونق می‌یابد و این معنا هم مطلوب کشاورزان بوده و هم مرضیّ چوبداران و گله‌داران است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 133
باد عقیم در زیر زمینی که ما بر رویش قرار گرفته‌ایم با هفتاد هزار مهار آهنی کنترل شده، بر هر مهاری هفتاد هزار فرشته موکّلند، زمانی که پروردگار عزّ و جلّ این باد را بر قوم عاد مسلّط نمود، نگهبانان باد از حقّ تعالی اذن خواستند که از زمین همچون جریان هوا در دو لوله بینی گاو خارج شوند واقع این است که اگر باری عزّاسمه چنین اذنی می‌داد چیزی در زمین نبود مگر آن که طعمه حریق می‌شد لذا خدای عزّ و جلّ به نگهبانان باد وحی نمود که از زمین بسان خروج از منفذ انگشتری بیرون روند و پس از اجراء شدن این فرمان قوم عاد به واسطه باد هلاک شده و نابود گشتند و حقّ عزّ و جلّ در روز قیامت با همین باد کوهها را از بیخ کنده و تلّه‌ها و پشته‌ها را زیر و رو نموده و شهرها و قصرها را ویران می‌فرماید و به همین معنا اشاره دارد فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ، فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً، الخ.
«قاع» زمینی است که در آن گیاه نمی‌باشد و «صفصف» زمینی است که پستی و بلندی و اعوجاجی نداشته بلکه هموار و مسطّح می‌باشد و «امت» یعنی زمینی مرتفع و بلند، بنا بر این معنای آیه چنین است:

ای پیامبر، از تو می‌پرسند روز قیامت کوهها چه می‌شوند؟ جواب بده: خدای من چنان آنها را از بنیاد برکند که خاک شده و خاکش بر باد دهد، سپس پستی و بلندیهای زمین را چنان هموار کند که در آن کسی هیچ بلندی و پستی نبیند.
و امّا سرّ نامیدن این باد به «ریح عقیم»:
جهتش آن است که باد یاد شده آبستن است به عذاب و منقطع می‌باشد از رحمت نظیر منقطع بودن شخص از فرزند.
باد مزبور قصرها و شهرها و بناهای محکم (مانند قلعه‌ها) را چنان در هم کوفته و خورد می‌کند که تمام به هیئت قبل یعنی ریگ‌ها و کلوخ‌های بسیار ریز درآمده و با وزش باد به اطراف پراکنده می‌شوند و فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن شریف که می‌فرماید:
ما تَذَرُ مِنْ شَیْءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیمِ یعنی: آن باد مهلک به چیزی نمی‌گذشت مگر آن که او را مانند استخوان پوسیده می‌گرداند، اشاره به همین معنا دارد.
و امّا سرّ زیاد شدن ریگ در این شهرها آن بود که باد ساختمان‌های واقع در آنها را خورد نمود و هفت شب و هشت روز متوالی بر عادیان وزید پس میدیدی ایشان را مردگانی که گویا تنه‌های درخت خرما بوده که تو خالی هستند و با وزیدن باد بر

آنها به زمین می‌افتند، کلمه «حسوم» یعنی دائم و متوالی باری این باد مردان و زنان را از زمین به هوا می‌برد و سپس از بالا به زمین پرتاب می‌کرد و آنها وارونه و معکوس بر سر دیگران می‌افتادند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم:
تَنْزِعُ النَّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ یعنی: آن باد مردم را از جا بر می‌کند گویا تنه درختی بوده که از ریشه کنده شده است.
کلمه «نزع» یعنی قلع و کندن، باری باد مزبور کوهها را خورد می‌کرد همان طوری که مساکن و منازل را در هم می‌کوبید و نرم و آرد می‌نمود و سپس به صورت شن و ریگهای بسیار ریزی که اوّل بودند بر می‌گرداند و به همین خاطر بود که در رمل و شن کوه و توده دیده نمی‌شد و امّا این که به قوم عاد «ارم ذات عماد» گفته شده جهتش آن است که ایشان پایه‌های کوه را از پایین درمی‌آورده و روی هم می‌گذاردند تا جایی که طول و ارتفاع آن باندازه طول کوه می‌شد سپس این پایه‌ها را نصب نموده و روی آن قصور بنا می‌کردند

باب سی و یکم سرّ نامیدن ابراهیم علیه السّلام به ابراهیم

حدیث (1) از برخی مشایخ و اساتید اهل دانش شنیدم که می‌فرمود: جناب ابراهیم را به خاطر این ابراهیم گفتند که حضرتش اراده و قصد نمود و بلافاصله احسان و نیکی کرد.
بعضی گفته‌اند: جهت نامیدنش به این نام آن است که حضرتش به آخرت روی آورد و از دنیا دوری نمود.

باب سی و دوّم سرّ به دوستی برگزیدن حقّ تعالی ابراهیم علیه السّلام را

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش نموده نقل کرده که او
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 137
گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا حقّ عزّ و جلّ جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید؟
حضرت فرمودند: زیرا وی بسیار بر زمین سجده می‌کرد.
حدیث (2) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم «1»، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
شنیدم حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام از پدر بزرگوارشان نقل کردند که فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ به خاطر این ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید که حضرتش احدی غیر از حقّ تبارک و تعالی را اراده نکرد و از کسی غیر از او درخواست ننمود.
حدیث (3) احمد بن محمّد شیبانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن احمد اسدی کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی نقل کرده که وی فرمود: از حضرت علی بن محمّد العسکری علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند عزّ و جلّ حضرت ابراهیم را به خاطر این که زیاد بر محمّد و اهل بیتش صلوات اللَّه علیهم درود و صلوات می‌فرستاد خلیل و دوست خود قرار داد.
حدیث (4) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بصری می‌گوید: ابو احمد محمّد بن ابراهیم بن خارج اصم، از ابو الحسن محمّد بن عبد اللَّه بن جنید، از ابو بکر عمرو بن سعید، از علی بن زاهر، از حریز، از اعمش، از عطیه عوفی، از جابر بن عبد اللَّه انصاری، وی می‌گوید: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: خداوند متعال جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود نکرد مگر به خاطر اطعام نمودنش و نیز به واسطه نماز شب خواندنش در هنگامی که مردم خواب بودند.
حدیث (5) پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر،

---

(1)- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، مرحوم علّامه در خلاصه می‌فرماید: وی ثقه و معتمد و صحیح المذهب بوده و کتب زیادی تصنیف نموده است.

از ابان بن عثمان از محمّد بن مروان، از کسی که از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السّلام را به عنوان خلیل برگزید ملک الموت در هیئت جوانی سفید رو که دو جامه سفید به تن نموده و از سرش آب روغن می‌چکید نمایان شد و مقام خلّت را به جناب ابراهیم علیه السّلام بشارت داد، پس جناب ابراهیم علیه السّلام وارد منزل گردید و ملک الموت در حالی که خارج از منزل بود ابراهیم علیه السّلام را استقبال نمود.
حضرت ابراهیم مردی غیور بود و هر گاه جهت حاجتی از منزل خارج می‌شد درب منزل را قفل می‌کرد و کلیدش را با خود می‌برد، روزی به منظور حاجتی از خانه خارج شد و درب را بست و پس از رفع نیاز به منزل بازگشت، درب را گشود ناگهان درون خانه مردی را دید بسیار خوش منظر و زیبا روی که ایستاده، غیرت بر او هی زد و وی را بر آن داشت که بپرسد:
ای بنده خدا چه کسی تو را به خانه من داخل نمود؟
آن شخص گفت: صاحب این خانه مرا به آن وارد نمود.
حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود: صاحب و ربّ این خانه از من به آن سزاوارتر است، تو کیستی؟
آن شخص گفت: من ملک الموت هستم! حضرت ابراهیم به فغان آمد و فرمود: آیا آمده‌ای مرا قبض روح کنی؟
ملک الموت عرضه داشت: خیر، حقّ عزّ و جلّ بنده‌ای را خلیل و دوست خود قرار داده آمدم به او بشارت دهم.
حضرت ابراهیم فرمود: آن بنده کیست که من تا زنده هستم خدمتش را بجا آورم؟
ملک الموت گفت: او تو می‌باشی.
ابراهیم به نزد ساره همسرش رفت و به او فرمود: خداوند متعال مرا خلیل و دوست خودش قرار داده است.
حدیث (6) محمّد بن الحسن می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار فرموده: حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از عبد اللّه بن محمّد، از داود بن ابی یزید «1»،

---

(1)- داود بن ابی یزید کوفی عطّار، وی ثقه بوده و از حضرت امام صادق علیه السّلام و حضرت ابی الحسن علیه السّلام روایت می‌کند.

از عبد اللّه بن هلال «1»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

وقتی فرستادگان پروردگار متعال نزد ابراهیم علیه السّلام آمدند، حضرت گوساله‌ای بریان شده برایشان حاضر کرد و فرمود: از آن بخورید.
عرضه داشتند: از آن نمی‌خوریم تا ثمن و قیمتش را به ما بگویی.
حضرت فرمود: وقتی تناول کردید بگویید: بسم اللّه و پس از فراغت از آن بگویید الحمد للّه.
امام علیه السّلام فرمودند: جبرئیل ملتفت اصحاب و همراهانش که چهار تن بودند و او رئیس ایشان بود شد و به آنها فرمود: سزاوار است خداوند متعال او را خلیل و دوست خود قرار دهد.
حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: زمانی که جناب ابراهیم علیه السّلام را در آتش انداختند، جبرئیل علیه السّلام او را در فضا در حالی که به زمین می‌آمد ملاقات کرد و عرضه داشت: ای ابراهیم، آیا حاجتی داری؟
حضرت فرمود: امّا به تو، حاجتی ندارم.
حدیث (7) و به اسناد حدیث گذشته (حدیث 6) از محمّد بن اورمه، از حسین بن علی، از برخی اصحاب از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام منقول است که آن جناب فرمودند:
زمانی که حضرت ابراهیم علیه السّلام در آتش انداخته شد حقّ عزّ و جلّ به آتش وحی نمود: به عزّت و جلال خود سوگند اگر او را آزار دهی تو را عذاب خواهم نمود.
و نیز امام علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند فرمود:
یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ «2» (ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش) چنان آتش خنک و سرد شد که تا سه روز احدی نتوانست از آن استفاده ببرد آب ایشان را در این مدّت گرم ننمود.
حدیث (8) از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده حقّ متعال که از

---

(1)- عبد اللَّه بن هلال بن خاقان، در بعضی از نسخ آن را عبد اللَّه بن جابان (با باء به جای قاف) ضبط کرده‌اند، مرحوم شیخ او را از اصحاب امام صادق علیه السّلام دانسته و بفرموده ممقانی مجهول الحال می‌باشد.
(2)- سوره انبیاء آیه (69)

قول ابراهیم علیه السّلام نقل نموده رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی «1» ... گفت: خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السّلام فرمان داد که بنده‌ای از بندگان صالحش را زیارت کند، پس جناب ابراهیم علیه السّلام چنین کرد و وقتی آن بنده با حضرت به سخن گفتن پرداخت محضرش عرض کرد:
خداوند تبارک و تعالی در دنیا بنده‌ای دارد که به او ابراهیم می‌گویند حقّ عزّ و جلّ وی را برای خود خلیل و دوست قرار داده.

حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود نشانه او بر خلیل بودن چیست؟
آن شخص عرض کرد: خداوند متعال مردگان را برای او زنده می‌کند.
پس در خاطر شریف ابراهیم گذشت که شاید آن بنده من باشم لذا از خدا درخواست نمود که مردگان را برایش زنده کند.
خداوند عزّ و جلّ فرمود: مگر تو ایمان نداری که من بر احیاء مردگان قادرم؟
عرض کرد: چرا ولی برای اطمینان قلب این سؤال را نمودم یعنی برای این که اطمینان پیدا کنم من خلیل تو هستم.
و این طور گفته شده که ابراهیم منظورش از سؤال مزبور این بود که احیاء مردگان معجزه او باشد همان طوری که پیامبران هر کدام معجزه‌ای دارند.
و نیز در شرح احیاء مرده گفته‌اند: مقصود اینست که جناب ابراهیم علیه السّلام از پروردگار عزّ و جلّ درخواست کرد مرده را برایش زنده کند، پس خدای عزّ و جلّ به او فرمان داد که به خاطرش و در راه دوستیش زنده‌ای را بمیراند و آن قصّه فرمان حقّ به ذبح فرزند ابراهیم یعنی اسماعیل است که وقتی اسماعیل محکوم به مرگ شد خداوند وی را از مرگ رهاند و نگذارد که قربانی شود پس می‌توان گفت نجات اسماعیل از مرگ مصداق احیاء میت می‌باشد.
و نیز در شرح احیاء مردگان گفته شده: خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السّلام امر فرمود چهار پرنده (طاوس، کرکس، خروس و مرغابی) را ذبح کند، مقصود از «طاوس» زینت دنیا و از «کرکس» آرزوی طولانی و از «مرغابی» حرص و از «خروس» شهوت است در واقع خدای عزّ و جلّ به ابراهیم فرموده:
اگر دوست داری قلبت را زنده گردانی و با من استوار باشی باید از این چهار چیز بیرون آیی زیرا تا مادامی که اینها در قلب بنده من باشد، با من استوار نیست.

_____

(1)- سوره بقره آیه (260)

مرحوم مصنّف می‌فرماید: از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور پرسیدم:
چطور خداوند از جناب ابراهیم علیه السّلام پرسید: آیا به من ایمان نداری؟ با این که حقّ تبارک و تعالی از سرّ و حال آن حضرت مطّلع بود لذا این سؤال را با وجود علم چگونه می‌توان توجیه کرد؟
ایشان فرمود: وقتی جناب ابراهیم علیه السّلام به درگاه الهی عرضه داشت:

پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟
ظاهر این عبارات و الفاظ به توهّم می‌اندازد که ابراهیم علیه السّلام نسبت به احیاء مردگان یقین نداشت از این رو حقّ عزّ و جلّ با سؤال مزبور که در واقع استفهام انکاری است عدم ایمان ابراهیم را انکار و نفی و یقین را در او تقریر می‌فرماید و بدین ترتیب اتّهام عدم ایمان و فقدان یقین در آن حضرت ساقط شده و جنابش از شک و تردید منزّه و مبرّا می‌گردد.
حدیث (9) علیّ بن احمد رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن هارون صوفی از ابی بکر عبد اللّه بن موسی از محمّد بن حسین خشّاب از محمّد بن محصن، از یونس بن ظبیان، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هنگامی که خدای عزّ و جلّ اراده قبض روح ابراهیم علیه السّلام را نمود ملک الموت به او نازل شد و عرضه داشت: سلام بر تو ای ابراهیم.
ابراهیم فرمود: و بر تو سلام ای ملک الموت، آیا خوش خبری یا خبر مرگ آورده‌ای؟
گفت: ای ابراهیم برای قبض روح تو آمده‌ام پس دعوت مرا اجابت کن.
ابراهیم علیه السّلام فرمود: آیا دیده‌ای دوست، دوستش را بمیراند؟
امام علیه السّلام فرمودند: ملک الموت برگشت تا در مقابل حقّ جلّ جلاله ایستاد و عرضه داشت: بار خدایا شنیدی خلیلت ابراهیم چه گفت؟
حقّ عزّ و جلّ فرمود: ای ملک الموت نزد او برو بگو: آیا دوست از ملاقات دوست کراهت دارد، حبیب ملاقات محبوب را دوست می‌دارد.

حدیث (1) پدرم علیه الرّحمه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حقّ عزّ و جلّ که می‌فرماید: وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی فرمودند:
جناب ابراهیم علیه السّلام وقتی صبح و شام می‌کرد می‌گفت: اصبحت و ربّی محمود (صبح کردم در حالی که پروردگارم ستوده شده است) اصبحت لا اشرک باللّه شیئا (صبح کردم در حالی که اصلا برای خدا شریک قائل نیستم) و لا ادعو مع اللَّه إلها آخر (و با خدا معبود دیگری نمی‌خوانم) و لا اتّخد من دونه ولیا (و غیر از خدا ولی دیگری اخذ نمی‌کنم) فلذا به واسطه آن به عبد شکور موسوم گردید.

باب سی و چهارم سرّ این که اسماعیل علیه السّلام مادرش را در حجر «1» دفن نمود

حدیث (1) محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف «2»، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان از سیف بن عمیره «3»، از ابی بکر حضرمی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: اسماعیل علیه السّلام مادرش را در حجر دفن کرد و قبرش را مرتفع قرار داد و بر روی آن دیواری بنا نمود تا زیر پا لگدمال نشود.

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه «4»، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن

_____

(1)- کلمه «حجر» به کسر حاء و سکون جیم مکانی است در نزدیکی کعبه و حاجی‌ها در موقع طواف باید آن را در طواف خود داخل کنند یعنی از پشت آن دور بزنند.
(2)- عباس بن معروف، قمی ثقه و صحیح الحدیث می‌باشد.
(3)- سیف بن عمیره نخعی، کوفی و ثقه است و از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام محسوب می‌شود، در باره‌اش گفته‌اند واقفی مذهب بوده.
(4)- محمّد بن علی ماجیلویه قمّی، از کلام مرحوم علامه استفاده می‌شود که وی ثقه است چنانچه مرحوم فاضل جزائری نیز ایشان را توثیق کرده و مرحوم مصنّف (صدوق) بدون واسطه از وی زیاد نقل حدیث نموده است و به فرموده ممقانی در رجال وی از مشایخ اجازه صدوق بوده و همین معنا ما را از توثیق مستغنی می‌سازد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 149
ابی عبد اللّه، از بزنطی، از ابان بن عثمان «1» از کسی که ذکرش نموده، از مجاهد «2»، از ابن عبّاس، وی می‌گوید:
اسب‌های عربی در سرزمین‌های عرب وحشی و رمنده بودند و زمانی که جناب ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام پایه‌های خانه خدا را بنا نهاده و بالا بردند حقّ عزّ و جلّ خطاب به ابراهیم فرمود:
من گنجی را به تو داده‌ام که به احدی پیش از تو نداده‌ام.
ابن عباس می‌گوید:
حضرت ابراهیم و اسماعیل هر دو از بیت خارج شده تا بالای کوه جیاد «3» برآمدند و سپس فرمودند:
ألا، هلا الا، هلم پس از طنین این صدا در فضاء هیچ اسبی در سرزمین عرب نبود مگر آن که بحضور جناب ابراهیم علیه السّلام رسیده و در مقابل آن جناب فروتنی و خضوع کرده و سر بر زمین نهاد و به همین جهت اسب‌ها را عرب جیاد نامید و پیوسته اسب‌ها آنجا بودند تا حقّ تعالی آنها را خواند که به نزد صاحبانشان برگردند و وضع به همین منوال بود تا زمان سلیمان فرا رسید و آن حضرت اسب‌ها را اتخاذ نمود و وقتی آن حیوانات حضرت را به خود مشغول نمودند آن جناب امر فرمود:

که ساق‌ها و گردن آنها را با شمشیر زدند و پیوسته از آنها گردن می‌زدند و پی می‌کردند تا چهل اسب باقی ماند. «4»

باب سی و ششم سرّ این که ابراهیم علیه السّلام آرزوی مرگ نمود بعد از آن که از آن کراهت داشت

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از

---

(1)- ابان بن عثمان الاحمر البجلیّ، کشی می‌گوید او از ناووسیه است ولی در عین حال از اصحاب اجماع می‌باشد
(2)- مجاهد بن العلا الکوفی، وی به فرموده ممقانی در رجال امامی و مجهول الحال می‌باشد
(3)- جیاد بکسر جیم که ضبط دیگر آن «اجیاد» بفتح همزه و سکون جیم است جمع «جید» بمعنای گردن می‌باشد و آن کوهی است در مکّه
(4)- در من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که روزی وقت عصر حضرت سلیمان مشغول عرض اسبان گردید تا آفتاب فرو رفت و فضیلت نماز عصر از سلیمان فوت شد پس سلیمان امر کرد فرشتگان موکّل آفتاب آن را برگردانند و پس از ردّ شمس سلیمان وضو ساخت و نمازش را اداء نمود و حاصل این روایت آن است که در زمان سلیمان وقت نماز عصر ممتد بود به طوری که بعد از غروب آفتاب نیز می‌توانستند آن را اداء نمایند امّا قبل از غروب وقت فضیلت آن بود و بعد از غروب وقت اضطراری آن محسوب می‌شد و سرگرم شدن جناب سلیمان به دیدن اسبان او را از دریافت فضیلت نماز عصر بازداشت لذا ردّ شمس نمود تا فضیلت آن را درک کند.
علی بن ابراهیم در تفسیر فرموده: جناب سلیمان اسب را بسیار دوست می‌داشت و همیشه می‌فرمود که اسبان را از نظر او بگذرانند روزی اسبان از نظرش گذشتند و وی چنان مشغول دیدن آنها گردید که آفتاب به حجاب شب فرو رفت و نماز عصر او فوت گردید از این جهت قرین غم و الم گردید و از حقّ سبحانه استدعای ردّ شمس نمود تا نماز عصر را به وقت خود بخواند و بعد از آن اسبان را طلبید و از غصه‌ای که داشت برخی را پی کرد و بعضی را گردن زد چنانچه حقّ تبارک و تعالی می‌فرماید: (فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ).
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 151
احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان از ابو بصیر «1»، از حضرت ابو جعفر و ابو عبد اللَّه علیهما السّلام نقل کرده که آن دو امام همام فرمودند:
پس از آن که جناب ابراهیم علیه السّلام مناسک خود را بجا آورد برگشت

به شام و در آنجا رحلت نمود و سبب فوتش این بود که ملک الموت نزدش آمد تا او را قبض روح نماید، ابراهیم از مرگ کراهت نشان داد ملک الموت به نزد پروردگار برگشت و عرضه داشت: ابراهیم از مرگ کراهت دارد حقّ عزّ و جلّ فرمود:
او را به خود واگذار زیرا دوست دارد عبادت مرا بجا آورد. امام علیه السّلام فرمودند:
ابراهیم بود تا روزی پیرمرد کهن سالی را دید آنچه را که می‌خورد از او خارج می‌گردد پس از زندگانی دنیا منزجر شد و دوستدار مرگ گردید و خبر به ما رسید که جناب ابراهیم به منزلش رفت پس در آن شخصی را با صورتی بسیار زیبا که تا به حال چنین هیئتی ندیده بود مشاهده کرد، فرمود: تو کیستی؟
عرضه داشت: من ملک الموت هستم.
ابراهیم فرمود: عجب چه کسی از نزدیکی و مصاحبت و زیارت تو با چنین صورت و منظری که داری کراهت دارد! ملک الموت عرضه داشت: ای خلیل رحمان خداوند تبارک و تعالی وقتی نسبت به بنده‌ای خیر را اراده کند من را با این صورت نزدش می‌فرستد و هر گاه به بنده‌ای شرّ را قصد نماید مرا با صورتی غیر از این پیش او گسیل می‌دارد.
سپس ملک الموت روح آن حضرت علیه السّلام را در شام قبض نمود و اسماعیل فرزند آن بزرگوار که صد و سی سال داشت بعد از آن حضرت رحلت فرمود و وی را در

_____

(1)- ابو بصیر لیث بن البختری المرادی، جمیل بن دراج از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
اوتاد الارض و اعلام الدّین اربعة: محمّد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن البختری المرادی و زرارة بن اعین.

حجر نزد مادرش دفن نمودند.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید: عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمّد بن قاسم و غیرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
ساره به حضرت ابراهیم علیه السّلام عرض کرد: ای ابراهیم سن تو بالا رفته کاش از خداوند عزّ و جلّ می‌خواستی فرزندی به تو دهد که چشم ما به آن روشن گردد چه آن که حقّ تبارک و تعالی تو را خلیل خود قرار داده و او دعاء تو را اگر بخواهد مستجاب می‌گرداند.
حضرت فرمودند: جناب ابراهیم از پروردگارش خواست که به او فرزندی دانا روزی کند، پس خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد:

من غلام و پسری دانا به تو ارزانی داشتم و سپس به واسطه اطاعتت از من مورد امتحان و آزمایشت قرار می‌دهم.
حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: جناب ابراهیم علیه السّلام بعد از این بشارت سه سال صبر کردند سپس از جانب خدای عزّ و جلّ بشارت آمد، ساره به آن حضرت عرض کرد: سن تو زیاد شده و مرگت نزدیک گشته کاش خدا را می‌خواندی و از درگاهش می‌طلبیدی که اجلت را تأخیر انداخته و عمرت را طولانی می‌کرد و بدین ترتیب با ما زندگی می‌کردی و چشممان را روشن می‌نمودی.
حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السّلام از پروردگارش آن را درخواست نمود و خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد راجع به طول عمر هر چه خواستی از من سؤال کن به تو اعطا می‌کنم.
امام علیه السّلام فرمودند: ابراهیم این خبر را به ساره داد و ساره به او عرض کرد: از خدا بخواه تا تو را نمیراند تا وقتی که خودت از او درخواست مرگ نمایی، پس ابراهیم علیه السّلام همین خواهش را از خدا نمود و خدا به او وحی نمود که دعایت را اجابت کرده و مطابق خواسته‌ات قرار دادم.
ابراهیم این خبر را به ساره داد و وی را از وحی خدای عزّ و جلّ مخبر ساخت، ساره عرض کرد: شکر خدای را بجا آور و طعامی درست کن و فقراء و نیازمندان را دعوت نما تا از آن تناول کنند، پس ابراهیم چنان کرد، طعامی پخت و مردم را بر آن خواند و در میان دعوت‌شدگان پیرمرد ضعیف و نابینایی که عصا کشی داشت به

چشم می‌خورد، ابراهیم علیه السّلام او را بر سر سفره نشاند.
امام علیه السّلام فرمودند: آن پیرمرد نابینا دست دراز نمود و لقمه‌ای برداشت و به طرف دهانش برد ولی ضعف مفرط دست او را به راست و چپ می‌برد سپس دست به طرف پیشانی رفت در این وقت آن عصاکش دست وی را گرفت و به طرف دهانش برد، پس از آن پیرمرد اعمی لقمه‌ای دیگر برداشت و آن را به چشم خود زد.
امام علیه السّلام فرمودند:
ابراهیم علیه السّلام به نابینا و حرکاتی که می‌کرد می‌نگریست و از آن تعجّب می‌کرد لذا از آن شخص عصاکش پرسید و جهت آن را خواستار شد، عصا کش گفت: آنچه از این پیرمرد نابینا می‌بینی منشأ آن ضعف و ناتوانی است.
ابراهیم علیه السّلام حدیث نفس کرد و پیش خود گفت: یعنی من نیز وقتی به سن کهولت رسیدم مثل این شخص می‌گردم؟
سپس بعد از آنچه از آن پیرمرد دیده بود خدا را مورد خطاب قرار داد و عرضه داشت: بار خدایا مرا در همان اجلی که برایم مقدّر کرده بودی از

دنیا ببر، پروردگارا بعد از آنچه دیدم دیگر خود را به دراز شدن عمر نیازمند نمی‌بینم.

باب سی و هفتم سرّ نامیدن ذو القرنین به ذو القرنین

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرموده: محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از قاسم بن عروه «1»، از برید عجلی «2»، از اصبغ بن نباته، وی می‌گوید:
در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر بودند ابن کوّاء در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین از ذو القرنین به من خبر ده آیا پیغمبر بود یا سلطان؟
و نیز به من خبر ده که فرق او از طلا بود یا از نقره؟
حضرت به او فرمودند: ذو القرنین نه پیامبر بود و نه سلطان و دو فرقش نه از طلا

_____
(1)- قاسم بن عروه، ابو محمّد مولی ابی ایّوب الخوزی، مرحوم ممقانی می‌فرماید: علی الاقوی وی حسن محسوب می‌شود.
(2)- برید بن معاویة بن العجلی، وی از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل می‌کند، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده:
برید وجه من وجوه اصحابنا، فقیه و ثقه می‌باشد.

بود و نه از نقره بلکه او بنده‌ای بود که حقّ تعالی را دوست می‌داشت و خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می‌داشت، برای خدا خیرخواهی کرد و خدای عزّ و جلّ نیز خیر خواهی او را نمود. «1» و امّا سرّ این که به او ذو القرنین گفتند اینست که وی قوم خود را به حقّ عزّ و جلّ دعوت نمود ولی آنها بر فرقش کوبیده و او را زدند، پس برای زمانی از ایشان غایب شد و سپس بسویشان بازگشت و دوباره آنها را دعوت کرد و آنها این بار بر فرق دیگرش کوبیده و بدین وسیله او را مضروب ساختند.
سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: و در میان شما مثل او می‌باشد «2»

باب سی و هشتم سرّ نامیده شدن اصحاب رسّ به اصحاب رسّ و جهت نامیدن عجم ماههای خود را به ابان و آذر و غیر این دو

حدیث (1) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو الصلت عبد السّلام بن صالح هروی، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر از پدرشان جعفر بن محمّد، از پدرشان محمّد بن علی، از پدرشان علی بن الحسین، از پدرشان حسین بن علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند: سه روز قبل از شهادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام مردی از اشراف بنی تمیم که به او عمرو می‌گفتند محضر امام علیه السّلام

_____

(1)- مقصود از خیرخواهی ذو القرنین برای خدا همان دعوت او است مردم را به سوی حضرت سبحان و مراد از خیر خواهی حقّ جلّ ثنائه برای او شاید مضمون حدیثی است که مرحوم مجلسی عطّر اللَّه مرقده در کتاب بحار ج (12) ص (198) ح (29) نقل کرده و آن این است که:
اصبغ بن نباته می‌گوید: از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام راجع به ذو القرنین سؤال شد، آن جناب فرمودند: ذو القرنین بنده صالح خدا بود موسوم به عیّاش حقّ تبارک و تعالی او را برگزید و پس از طوفان نوح وی را به سوی مردم مغرب مبعوث داشت، او مردم را دعوت به حقّ کرد ولی مردم بر فرق راستش کوبیده و او را از پای درآوردند سپس حقّ عزّ و جلّ او را بعد از صد سال دیگر زنده کرد و این بار او را به سوی مردم مشرق فرستاد، باز مردم وی را تکذیب کرده و بر فرق چپش کوبیده و او را مقتول ساختند، حقّ تعالی پس از صد سال دیگر او را زنده کرد و به عوض دو ضربه‌ای که به او رسیده بود جای ضربتین دو شاخ مجوّف قرار داد.
(2)- مقصود از «مثل ذو القرنین» وجود مبارک خود امیر المؤمنین علیه السّلام است که از جهت وارد شدن دو ضربت بر فرق آن بزرگوار خود را مثل ذو القرنین معرّفی فرمود و آن دو ضربت عبارت بود از:
الف: ضربتی که روز خندق از عمرو بن عبد ودّ بر فرق نازنینش وارد گردید.
ب: ضربتی که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ابن ملجم ملعون به حضرت زد.

مشرف شد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین خبر به من دهید که اصحاب رسّ در چه عصری بوده و منازل و خانه‌هایشان در کجا و سلطانشان چه کسی

بوده است؟
آیا حقّ عزّ و جلّ پیامبری به سوی آنها فرستاده یا نه؟ و بیان فرمایید به واسطه چه هلاک شدند چه آن که در کتاب خدای عزّ و جلّ ذکرشان به میان نیامده و در هیچ کجا خبری از آنها نیافته‌ام.
حضرت علی علیه السّلام فرمودند: سؤالی کردی که قبلا احدی آن را نکرده و بعد از من کسی شرح و توضیح آن را برایت نخواهد داد و هیچ آیه‌ای در قرآن شریف نیست مگر آن که من به تفسیرش واقف و آگاه بوده و می‌دانم در چه مکانی، صحرا یا کوه و در چه زمانی، شب یا روز نازل شده است و در حالی که به سینه مبارک اشاره می‌نمود فرمود: در این جا علم بسیار و زیادی می‌باشد ولی طالبین آن کم بوده و وقتی مرا از دست دادند انگشت ندامت به دندان می‌گزند.
ای برادر تمیمی قصّه و حکایت اصحاب رسّ چنین است: ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند، به این درخت، شاه درخت گفته و یافث بن نوح آن را کنار چشمه‌ای موسوم به روشاب کاشته بود که این چشمه بعد از طوفان برای نوح جوشید.
و امّا ایشان را به این جهت اصحاب رسّ نامیدند که پیامبرشان را در زمین پنهان کردند و این قضیّه بعد از جناب سلیمان بن داود علیهما السّلام بود.
دوازده روستا و قریه داشتند که در کنار نهری به نام رس قرار داشته و از بلاد مشرق زمین محسوب می‌شدند و این گروه به نام رود موسوم شده بودند و در آن روز روی کره زمین رودی بزرگ‌تر و پر پرآب‌تر و شیرین‌تر و قوی‌تر از آن وجود نداشت چنانچه روستا و قریه‌ای زیادتر و آبادتر از این دوازده روستا وجود نداشت نام یکی:
آبان و دیگری: آذر و سوّمی: دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندیار و ششمی برودین و هفتمی اردی‌بهشت و هشتمی ارداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور بود.
و بزرگ‌ترین شهرهای ایشان، اسفندیار یعنی همان شهری بود که سلطانشان در آن مستقر شده بود سلطان ایشان موسوم به ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود (نمرود بن کنعان همان فرعون معاصر با حضرت ابراهیم علیه السّلام است).
چشمه مزبور و درخت صنوبر در همین شهر بوده و در هر یک از آن روستاها و

قریه‌های دیگر دانه‌ای از شکوفه آن درخت را کاشتند، دانه‌ها رویید و به درختی عظیم تبدیل گشت و از چشمه‌ای که در جنب درخت صنوبر بود نهرهایی به طرف هر یک از آن درختان جاری کردند، آب چشمه و نهرهای منشعب از آن را بر خود و چهار پایان حرام کرده و از آن نه خود و نه

حیواناتشان نمی‌آشامیدند حتی اگر کسی از آن استفاده می‌کرد وی را کشته و می‌گفتند این آب حیات پروردگار ما است، پس احدی نباید از حیات او بکاهد، ایشان و چهار پایانشان از نهر رس که در قریه‌های آنها جاری بود می‌آشامیدند ایشان در هر ماه از سال در هر قریه‌ای عیدی می‌گرفتند که اهل آن قریه اجتماع می‌کردند و درختی را که نزدیک ده و قریه ایشان بود آراسته و به انواع حلل و جواهر و حریر مزیّن می‌کردند سپس گوسفند و گاو بسیار آورده و نزد آن درخت قربانی می‌کردند و هیمه و هیزم جمع کرده و با آن آتش افروخته و آن قربانی‌ها را در آن می‌افکندند و چون دود آن بر هوا بلند می‌شد و آسمان را می‌پوشاند درخت را سجده می‌کردند نه حقّ عزّ و جلّ را و گریسته و تضرّع می‌نمودند و از درخت می‌خواستند که از آنها راضی شود، شیطان می‌آمد و شاخه‌های آن درخت را می‌جنباند و از ساق درخت آوازی همچون آواز کودک بلند می‌شد که: ای بندگان من از شما خشنود شدم، و پس نفس خود را پاک و منزّه می‌نموده و چشمهایتان را روشن بدارید ایشان پس از استماع این صدا سرها را بالا کرده و از فرط خوشحالی و سرور به شرب خمر و نواختن ساز مشغول می‌شدند و دستبند به دستها می‌کردند و آن روز و آن شب را در آنجا به لهو و لعب سر کرده و سپس به منازلشان بر می‌گشتند.
عجم ماههای خود را که به ابان ماه و آذر ماه و دیگر اسامی نامیده‌اند به خاطر آن است که این نامها را از اسماء این قریه‌ها و روستاها مشتقّ کرده‌اند چه آن که برخی از آنها به بعضی دیگر می‌گفتند: امروز عید فلان قریه است (مثلا قریه تیر یا قریه مهر ...) حتی وقتی عید روستای بزرگشان (روستای اسفندیار) فرا می‌رسید کوچک و بزرگشان در آنجا اجتماع کرده و سراپرده‌ای از حریر که بر آن انواع صور و تماثیل منقوش بود در جنب درخت صنوبر و آن چشمه بر پا می‌کردند و دوازده درب بر آن نصب کرده که هر دربی تعلّق به یکی از اهالی قرار و ده‌ها داشت، سپس در خارج سرا پرده، مقابل درخت صنوبر سجده کرده، و قربانی‌های خود را نزدیک درخت می‌آوردند و ابلیس در این هنگام می‌آمد و درخت صنوبر را سخت می‌جنباند و از جوف درخت صدایی آشکار و رسا بلند می‌شد و به آنها وعده‌های می‌داد و بیش از

آنچه شیاطین مستقر در درخت‌های قریه‌های دیگر اهالی را آرزومند و امیدوار به بقاء می‌ساختند این درخت جمعیّت را امیدوار می‌ساخت پس مردم سرها را از سجده برداشته و چنان مسرور و با نشاط به نظر می‌رسیدند که هیچ گاه این طور مشاهده نمی‌شدند پس به شرب خمر و نواختن سازها می‌پرداختند و مدّت دوازده روز و دوازده شب که عدد اعیاد سالانه آنها بود در آنجا به عیش و عشرت می‌ماندند و پس از آن به

منازلشان بر می‌گشتند.
و وقتی زمان کفرشان به خدای عزّ و جلّ طولانی شد و مدّت عبادتشان غیر باری تعالی را، به درازا کشید، خداوند متعال پیامبری از بنی اسرائیل که از فرزندان یهودا بن یعقوب بود به سوی ایشان مبعوث داشت، این پیغمبر مدّت طولانی در بین ایشان بود و همواره آنها را به پرستش خدای یگانه و معرفت پیدا نمودن به ساحت ربوبی او دعوت کرده ولی آنها از او پیروی نکرده و دعوتش را اجابت نکردند و وقتی وی شدّت گمراهی آنها و نپذیرفتن‌شان رشد و رستگاری را دید، هنگامی که عید روستا بزرگ فرا رسید به درگاه الهی عرض کرد:
پروردگارا، بندگانت از اطاعت من اباء نموده و مرا تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده و درختی را که نفع و ضرری برای ایشان نداشته می‌پرستند، پس درختشان را خشک کن و قدرت و سلطنتت را به ایشان بنما.
روز بعد در برآمدن آفتاب عالمتاب آن قوم دیدند که درختشان خشک گردیده، پس مضطرب و پریشان شده و گفتگو در میانشان افتاد و به دو فرقه شدند:
گروهی گفتند: این مرد که می‌پندارد فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، خدایان شما را سحر کرده تا توجّه شما را از معبودتان به معبود خودش برگرداند.
و دسته‌ای دیگر گفتند: این به خاطر آن است که خدایان شما بر شما خشم گرفته‌اند زیرا این مرد آنها را دشنام داده و معیوب می‌نماید و شما را به پرستش غیر آنها دعوت کرده و بدین ترتیب حسن و بهاء و مقدار خدایان شما را پنهان نموده و شما مزاحم او نمی‌شوید، پس هر دو گروه بر کشتن او اتّفاق کردند و به این منظور لوله‌های سربی طولانی دهانه گشادی را تهیّه کرده و آنها را داخل چشمه کرده و یکی، یکی داخل چشمه فرو بردند تا به قعر و قرار آن رسیده و یکی بعد از دیگری را روی هم سوار کردند به طوری که از ته چشمه تا بالای آب لوله‌ها روی هم قرار گرفته و نصب شدند و همچون ظروف سفالی و تنبوشه‌ها که روی هم قرار داشته باشند، سپس آب داخل این لوله‌ها را کشیده و پس از آن در ته آن از زمین چاهی

عمیق و تنگ حفر کرده و پیامبرشان را داخل آن چاه فرستاده و درب چاه را با سنگی خارا مسدود نمودند و بعدا لوله‌ها را از آب بیرون آورده و گفتند: امیدواریم وقتی خدایان ما ببینند ما کسی را که آنها را معیوب می‌ساخت و ما بندگان را از عبادتشان باز می‌داشت کشته و در زیر چشمه بزرگ دفنش کرده‌ایم تشفّی بر ایشان حاصل شده و از ما راضی می‌شوند و دوباره نور و درخشندگی آنها برگشته و همچون سابق موقعیتشان بین ما بندگان ثابت می‌ماند.

یک سال گذشت و روزها ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌گفت: ای سرور من تو تنگی جا و شدّت گرفتاری مرا می‌بینی پس بر ضعف و ناتوانی من رحم کن و بر بیچارگی من ترحّم نما و در قبض روحم تعجیل فرما، امید دارم که استجابت دعایم را به تأخیر میاندازی و آنقدر ناله کرد تا به لقاء اللّه پیوست.
حقّ تبارک و تعالی به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل آیا بندگانی که حلم من آنها را مغرور ساخته و از مکر من در امان بوده و غیر من را پرستش کرده و پیامبران و رسولان مرا کشته‌اند می‌پندارند در مقابل غضب من می‌توانند مقاومت کرده یا گمان دارند که قادرند از تحت سلطه من بگریزند؟ چگونه این امر ممکن باشد و حال آن که من از تمام کسانی که عصیان و نافرمانی مرا کرده‌اند انتقام خواهم گرفت و به عزّت خود سوگند خورده‌ام ایشان را به وسیله عبرت برای عالمیان قرار دهم، باری در یکی از ایّام که مصادف با عید آنها بوده و به برگزاری مراسم عید مشغول بودند حقّ تبارک و تعالی بادی سرخ فرستاد که ایشان را در خود گرفت و متحیّر و سراسیمه به این سو و آن سو می‌دویدند و از وحشت بعضی به برخی دیگر پناه می‌بردند، در این هنگام به امر حقّ تبارک و تعالی زمین زیر پای آنها مبدّل به سنگ گوگرد شد که شعله‌های آتش از آن زبانه می‌کشید و از بالا ابری سخت سیاه کم کم ظاهر شد تا جایی که همچون قبّه‌ای از آتش گداخته شعله‌ور بر سرشان چتر زد پس از پایین و بالا آتش بر ایشان سخت گرفت تا آن که بدنهایشان همچون سرب ذوب گردید پس پناه به او می‌بریم از غضب و نزول نقمت و عذابش.

باب سی و نهم سرّ نامیدن حضرت یعقوب علیه السّلام به یعقوب و جهت نام‌گذاری اسرائیل به اسرائیل

حدیث (1) احمد بن حسین قطان می‌گوید: حسن بن علی سکری از محمّد بن زکریّا جوهری از جعفر بن محمّد بن عمارة از پدرش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
یعقوب و عیص دو قلو بودند، ابتداء عیص و سپس یعقوب متولّد شد لذا یعقوب به این نام موسوم شد چون به عقب و دنبال برادرش عیص از رحم مادر خارج گردید.
یعقوب همان اسرائیل بود و معنای اسرائیل عبد اللَّه است زیرا کلمه «اسرا» یعنی عبد و «ایل» یعنی اللّه عزّ و جلّ و حدیث (2) در خبر دیگر آمده «اسرا» یعنی قوّت و «ایل» یعنی اللّه عزّ و جلّ پس معنای «اسرائیل» قوّة اللّه عزّ و جلّ می‌باشد.
حدیث (3) ابو محمّد عبد اللّه بن حامد می‌گوید: ابو صالح خلف بن محمّد بن اسماعیل الخیام البخاری به گفته خودش حدیث را در بخارا بر وی قرائت کردند و او شنید و اقرار به آن کرد وی گفت: ابو عبد اللّه محمّد بن علی بن حمزه انصاری از عبد الرحمن بن ابراهیم دمشقی دحیم از بشر بن بکر نفیسی، از ابی بکر بن ابی مریم، از سعید بن عمرو انصاری از پدرش، از کعب الأخبار حدیث طویلی را نقل کرده که در ضمن آن می‌گوید:
اسرائیل را به خاطر این اسرائیل اللّه نامیدند که یعقوب در بیت المقدس به خدمت مشغول بود و اوّلین کسی بود که به آن داخل شده و آخرین نفری بود که از آن بیرون می‌رفت، وی قنادیل و چراغ‌های بیت را روشن می‌کرد و صبح مشاهده می‌کرد که چراغ‌ها خاموش شده‌اند، شبی در مسجد بیت المقدس ماند و چراغ‌ها را زیر نظر داشت تا ببیند چطور خاموش می‌شوند، ناگهان جنّ را دید که چراغ‌ها را خاموش می‌کند، یعقوب او را گرفت و اسیر نمود و به یکی از ستونهای مسجد بست در بامداد که هوا روشن شد مردم جنّ را دیدند که اسیر یعقوب گردیده و چون نام جنی «ایل» بود از این رو به یعقوب اسرائیل گفتند.
این حدیث طولانی است و ما مورد احتیاج از آن را در این جا نقل کردیم و تمام آن را در کتاب نبوّت آورده‌ایم.

باب چهلم سرّ این که انبیاء و مؤمنین به گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از حسن بن محبوب از سماعة بن مهران، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرموده‌اند:
در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام آمده است: سخت‌ترین مردم از نظر بلا و گرفتاری انبیاء و سپس اوصیاء و بعد اشخاص شریف و بعد از آن افراد شریف‌تر از دیگران می‌باشند و اساسا مؤمن به مقدار اعمال نیکی که انجام داده مبتلا می‌شود بنا بر این کسی که دین و کردارش صحیح است ابتلائش شدید و سخت است زیرا حقّ عزّ و جلّ دنیا را اجر و پاداش برای مؤمن و عقوبت برای کافر قرار نداده است و کسی که دینش سخیف و عملش ضعیف باشد ابتلائش کمتر است و بلا و گرفتاری نسبت به مؤمن از ریزش باران به سطح زمین سریع‌تر می‌باشد.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می‌گوید:
عبد اللَّه بن جعفر حمیری «1»، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابی عبد اللَّه جامورانی «2»، از حسن بن ابی حمزه «3»، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
اگر مؤمنی در قلّه کوهی باشد هر آینه خدای عزّ و جلّ کسی را به آنجا می‌فرستد تا او را آزار و اذیّت کند و مؤمن را بر اذیت شدن و صبر، اجر دهد.
حدیث (3) حمزة بن محمّد بن احمد علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد کوفی از عبید اللَّه بن حمدون، از حسین بن نصیر از خالد، از حصین، از یحیی بن عبد اللَّه بن الحسن، از پدرش، از حضرت علی بن الحسین از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

_____
(1)- عبد اللَّه بن جعفر حمیری قمی، وی مردی ثقه می‌باشد.
(2)- ابو عبد اللَّه جامورانی رازی، مرحوم علّامه در خلاصه وی را ضعیف تلقّی کرده است.
(3)- ظاهرا حسین بن ابی حمزه صحیح می‌باشد چنانچه مرحوم اردبیل در رجال فرموده و به فرموده مرحوم محقّق خویی در معجم مقصود از «ابی حمزه» ابو حمزه ثمالی است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من و انبیاء قبل از من و مؤمنین پیوسته مبتلا به کسی شده و می‌شویم که آزارمان می‌دهد و اگر مؤمن

بالای کوهی باشد محقّقا حقّ تعالی برای او شخصی را آماده می‌کند که آزارش دهد تا بدین وسیله اجر و ثواب ببرد.
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند:
از زمانی که مادر مرا زایید پیوسته من مظلوم بودم حتی زمانی پیش می‌آمد که چشم درد به عقیل عارض می‌شد و وی به دیگران می‌گفت: مرا ترک نکنید و وانگذارید مگر آن که علی را ترک کنید، پس مرا ترک کرده و تنها می‌گذارند، با این که رمد و چشم دردی در من نبود.

باب چهل و یکم سرّ امتحانی که خدای عزّ و جلّ یعقوب علیه السّلام را نمود و وی را مبتلا ساخت به آنچه یوسف در خواب دید

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می‌گوید: عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از مالک بن عطیّة، از ثمالی، وی می‌گوید:
نماز صبح روز جمعه را در مدینه با حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام خواندم و وقتی آن حضرت از نماز و تسبیحات فارغ شدند از جا برخاسته و به اتّفاق به طرف منزل آن جناب رفتیم، به درب منزل حضرت که رسیدیم کنیز خود به نام سکینه را صدا زده و به او فرمودند: هر سائلی که از درب منزل من عبور کرد حتما به او طعام بدهید چه آن که امروز، روز جمعه می‌باشد.
کنیز عرضه داشت: هر سائلی که مستحق نیست؟
حضرت فرمودند: می‌ترسم برخی از سائلین مستحق بوده و ما به آنها طعام نداده ردّشان کنیم پس آنچه به یعقوب نازل شد به ما اهل بیت نیز نازل گردد، بنا بر این به هر سائلی اطعام کنید و حتما او را بهره‌مند نمایید، جناب یعقوب هر روز قوچی را سر می‌برید و از آن تصدّق می‌نمود و خود و عیالش نیز از آن تناول می‌کردند، شب جمعه‌ای هنگام غروب در وقتی که حضرت یعقوب می‌خواستند افطار کنند سائلی مؤمن که روزه‌دار و مستحق بود به خانه آن حضرت عبور کرد و فریاد زد: سائلی غریب و گرسنه را از زیادی طعام خود بدهید.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 173
مکرّر این نداء را داد و جناب یعقوب و اهل خانه‌اش آن را می‌شنیدند و چون باستحقاقش واقف نبودند کلامش را تصدیق نمی‌کردند، سائل چون از احسان آنها مأیوس شد و شب فرا رسید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و از گرسنگی خود شکایت به حقّ تعالی نمود و آن شب را با گرسنگی به صبح رساند و روز بعد را با گرسنگی روزه داشت در حالی که حمد خدای را بجا می‌آورد.
و از آن طرف یعقوب و اهل بیتش سیر و با شکم پر شب را به صبح رسانده در حالی که طعام زیادی نزدشان بود خداوند عزّ و جلّ در صبح آن شب به یعقوب وحی نمود: ای یعقوب بنده مرا خوار و ذلیل نمودی و بدین وسیله غضب مرا فراهم کرده و خود و فرزندانت مستوجب عقوبت و تنبیه من شدید، ای یعقوب محبوب‌ترین انبیاء و مکرّم‌ترین آنها نزد من آن است که به مساکین از بندگانم ترحّم کرده و آنها را به خود نزدیک نموده و طعامشان بدهد و مکان و منزل جهت آنها فراهم کند، چرا شب گذشته به

بنده ما ذیمال که در پرستش و عبادت ما سخت کوشا بوده و از ظاهر دنیا به اندکی بسنده نموده وقتی هنگام افطار تو به درب منزلت رسید و فریاد زد: به سائل غریب و بنده قانع ترحم کرده طعام دهید، طعام ندادی و به او رحم ننمودی؟ او پس از آن که مأیوس از درب خانه تو رد شد کلمه استرجاع (گفتن) إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ بر زبان جاری کرد و اشگ ریخت و سپس شکایت حالش را نزد من نمود، شب را با گرسنگی در حالی که حمد ستایش مرا بجا می‌آورد به سر برد و صبح نمود در حالی که روزه‌دار بود و تو ای یعقوب با فرزندانت سیر خوابیدید و صبح نمودید و حال آن که از زیادی طعام شب نزدتان مانده بود، آیا نمی‌دانی که عقوبت و مؤاخذه من نسبت به دوستانم سریعتر و زودتر از تنبیه و عقوبت دشمنانم می‌باشد؟
و این نیست مگر حسن نظر من به دوستان و در استدراج قرار دادن دشمنان.
به عزّت و جلال خود قسم، بر تو گرفتاری نازل خواهم نمود، تو و فرزندانت را در معرض مصیبت قرار داده و با عقوبتم آزار و ایذائت خواهم نمود، پس آماده بلا و سختی بوده و به قضاء من راضی و در مصائب شکیبا باشید.
راوی می‌گوید: محضر مبارک علی بن الحسین علیهما السّلام عرض کردم:
فدایت شوم، یوسف در چه وقت و زمانی آن خواب را دید؟
امام علیه السّلام فرمودند: در همان شبی که یعقوب و اهل بیتش سیر خوابیدند و ذمیال با شکمی خالی و گرسنه شب را سپری نمود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 175
هنگامی که یوسف خواب را دید، و بامداد آن را بر پدرش یعقوب تعریف نمود، یعقوب وقتی خواب را شنید وحی سابق به نظرش آمد و مغموم و محزون گشت، به یوسف فرمود: خوابت را بر برادرانت تعریف مکن چون می‌ترسم برای تو مکر و حیله‌ای کنند، یوسف خواب را کتمان نکرده بلکه آن را برای برادرانش تعریف نمود.
حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمودند:
اولین بلایی که بر یعقوب و اهل بیتش وارد شد حسدی بود که برادران یوسف پس از استماع خواب بر او بردند، امام علیه السّلام فرمودند: رقّت و عطوفت یعقوب بر یوسف از آن پس زیاد شد و پیوسته بیم داشت آنچه را که حقّ عزّ و جلّ به او وحی نموده و وی را مستعدّ برای بلا گردانده موردش تنها یوسف باشد از این رو در بین فرزندان به خصوص یوسف رقّت و مهربانی فوق العاده‌ای نشان می‌داد برادران یوسف وقتی آن را از یعقوب نسبت به یوسف مشاهده کردند و دیدند که پدر چگونه یوسف را تکریم و تعظیم نموده و وی را بر ایشان برمی‌گزیند این معنا بر ایشان گران آمد و بلا و گرفتاری در بینشان پدید آمد و آن این بود که راجع به

یوسف با هم به مشاوره پرداختند، گفتند: با این که ما چندین برادر هستیم پدر چنان دلبسته یوسف است که او را تنها بیش از همه ما دوست دارد و ضلالت و اشتباه او در حبّ یوسف نیک پدیدار است، باید یوسف را کشته یا در دیاری دور از پدر افکنده و روی پدر را یک جهت به طرف خود نموده آنگاه بعد از این عمل (کشتن یا دور کردن یوسف) توبه کرده و مردمی صالح و درستکار شویم.
در چنین وقتی فرزندان یعقوب به پدر عرض کردند:
ای پدر چرا تو بر یوسف از ما ایمن نیستی، در صورتی که ما برادران همه خیر خواه او می‌باشیم.
ای پدر فردا او را با ما به صحرا فرست که در چمن و مراتع بگردیم ... تا آخر آیه یعقوب فرمود: ای فرزندان من از آن ترسان و پریشان خاطرم که از او در بیابان غافل شوید و او طعمه گرگان گردد.
پس جناب یعقوب علیه السّلام به خاطر آن که در خصوص یوسف- که موقعیّت فوق العاده در قلب او داشت و محبّت مفرطی نسبت به او در خودش احساس می‌کرد- مورد ابتلاء و آزمایش خدای عزّ و جلّ قرار نگیرد یوسف را از برادرانش گرفت و نگذارد وی را به صحراء ببرند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 177
امام علیه السّلام فرمودند:
قدرت خدا و قضاء مقدّرش غلبه کرد و راجع به یعقوب و یوسف و برادران او مشیّت الهی نافذ واقع شد لذا یعقوب نتوانست این آزمایش و بلاء را از خود و یوسف و برادرانش دفع کند از این رو بدون اختیار یوسف را به ایشان داد با این که از آن کراهت داشت و منتظر آزمایش خدا در باره یوسف گردید، برادران یوسف وقتی از منزل بیرون رفتند جناب یعقوب به سرعت خود را به ایشان رساند و یوسف را از ایشان گرفت و به سینه چسبانید و به او معانقه کرد و گریست و بعد وی را به آنها سپرد.
برادران با سرعت و شتاب یوسف را با خود بردند چون بیم داشتند یعقوب او را از دستشان گرفته و به آنها ندهد.
پس چون وی را همراه خود برده و از پدر دورش نمودند به جنگلی رسیدند با هم گفتند: یوسف را در همین مکان کشته و زیر این درختان می‌اندازیم تا شب گرگ آمده و او را بخورد.
بزرگ آنها گفت: «1» یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاه انداخته تا برخی از کاروانیان که از آنجا عبور می‌کنند او را بیابند، برادران کلام او را تصدیق کرده لا جرم یوسف را بر سر چاهی برده و سپس وی را به درون چاه افکندند.
ایشان گمان داشتند که یوسف در آب چاه غرق می‌شود ولی وقتی یوسف به عمق چاه رسید، برادران را صدا زد و گفت: ای فرزندان رومین سلام

مرا به یعقوب برسانید.
برادران وقتی سخنان یوسف را شنیدند برخی به بعضی دیگر گفتند: از این جا به جای دیگر نروید تا یقین کنید یوسف مرده است، پس از حوالی چاه مفارقت نکرده تا شب فرا رسید آنگاه در تاریکی شب گریان به طرف پدر برگشتند و وقتی به او رسیدند گفتند: ای پدر ما در صحرا برای مسابقه رفته و یوسف را بر سر متاع خود گذاردیم چون بازگشتیم یوسف را گرگ طعمه خود ساخته بود.
وقتی یعقوب گفتار و سخنان ایشان را شنید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و آنچه را که خدای عزّ و جلّ به طریق وی به او فرموده بود به یاد آورد و

_____
(1)- برادر بزرگ آنها نامش روبیل بود.

متذکّر این فرموده حقّ تعالی شد که به او فرموده بود آماده برای بلا باش لا جرم صبر کرد و خود را برای بلا آماده ساخت و به فرزندان فرمود:
این طور که می‌گویید نیست، بلکه این امر زشت و قبیح را نفس در نظر شما زیبا جلوه داده، پیش از آن که یوسف تأویل و تحقیق یافتن خواب صادقش را ببیند ممکن نیست حقّ عزّ و جلّ گوشت او را طعمه گرگ نماید.
ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سخنان امام علیه السّلام به این جا که رسید دیگر آن جناب لب از گفتار فرو بست، روز بعد که خدمت آن سرور مشرّف شدم عرض کردم: فدایت شوم دیروز قصّه یعقوب و فرزندانش را بیان فرمودید و به ماجرای یوسف و برادران او که رسیدید سخنانتان را قطع نمودید، تقاضا دارم آن را ادامه دهید.
حضرت فرمودند:
در برآمدن آفتاب عالمتاب برادران یوسف با هم گفتند: برویم ببینیم آیا یوسف زنده است یا مرده؟ وقتی به سر چاه رسیدند کاروانی آنجا رسید و سقّای قافله را برای آب فرستادند، سقّا دلوش را در چاه سرازیر نمود تا آب بکشد و وقتی دلو را بالا کشید دید پسری به دلو آویزان است به یاران گفت: مژده باد شما را به این پسر، وقتی یوسف را از چاه بیرون آوردند برادران وی جلو آمده و گفتند: این پسر بنده ما است که دیروز در چاه افتاد و امروز آمده‌ایم تا او را بیرون آوریم پس یوسف را از دست کاروانیان گرفته و او را به گوشه‌ای برده و به وی گفتند:
یا اقرار کن که بنده ما هستی تا تو را به یکی از این کاروانیان بفروشیم و یا تو را خواهیم کشت؟
یوسف فرمود: من را نکشید و آنچه خواستید انجام دهید.

برادران او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا از شما کسی هست که این بنده را از ما بخرد؟
مردی از میان آنها یوسف را به بیست درهم خرید در حالی که پسران یعقوب در این فروش بی‌رغبت بودند.
باری خریدار یوسف او را از صحرا به شهر آورد و وی را به سلطان فروخت چنانچه حقّ عزّ و جلّ در قرآن می‌فرماید: سلطان و عزیز مصر که یوسف را خریداری نمود به همسر خویش سفارش غلام را نمود که مقامش را بسیار گرامی دار که این غلام امید است به ما نفع بسیار بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.
ابو حمزه ثمالی می‌گوید: محضر علی بن الحسین علیه السّلام عرض کردم: روزی که

یوسف را در چاه انداختند چند سال داشت؟
حضرت فرمود: نه سال از عمرش گذشته بود.
عرض کردم: بین منزل یعقوب در آن روز تا مصر چقدر فاصله بود؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص181
رت فرمودند: دوازده روز راه، بعد حضرت فرمود:
یوسف زیباترین مردم اهل زمان خود بود و وقتی به سن نزدیک بلوغ رسید همسر عزیز مصر از روی هوای نفس بنای مراوده با او را گذارد، یوسف به او فرمود:
پناه می‌برم به خدا، من از اهل بیتی هستم که گرد زنا نمی‌گردند.
همسر عزیز وقتی چنین دید درب‌های قصر را به روی خود و یوسف بست و گفت وحشت نداشته باش آنگاه خود را به روی یوسف افکند، یوسف به طرف درب قصر فرار کرد و وقتی به درب رسید آن را گشود، در این وقت همسر عزیز به او رسید و از پشت پیراهن یوسف را چنگ زد و گرفت و آن را از بدن یوسف بیرون آورد، یوسف از چنگالش گریخت در این هنگام هر دو با عزیز که درب قصر بود ملاقات کردند، همسر او گفت: جزاء کسی که نسبت به اهل و ناموس تو نظر بد داشته باشد یا زندان بوده و یا عذاب دردناک می‌باشد.
امام علیه السّلام فرمودند: عزیز مصر اراده کرد تا یوسف را مؤاخذه و عذاب کند، یوسف به او فرمود: به خدای یعقوب سوگند من نسبت به ناموس تو قصد سوئی نکرده بلکه او از روی میل و هوای نفس با من مراوده نمود و متعرّض من شد و برای این که به صدق گفته من اطمینان

پیدا کنی از این کودک سؤال کن کدام یک از ما دو تا متعرّض دیگری شدیم.
امام علیه السّلام فرمودند: نزد آن زن کودکی از اهل و اقوامش بود که به دیدن او آمده بود و وقتی عزیز از آن طفل استفسار واقعه کرد خداوند او را به سخن آورد و گفت:
ای سلطان نگاه کن پیراهن یوسف اگر از جلو چاک خورده باشد او متعرّض همسر تو شده و اگر از پشت چاک شده است همسرت متعرّض او گردیده، عزیز وقتی کلام طفل و قصّه‌ای را که او بازگو کرد شنید سخت به فغان آمد پس پیراهن را طلبید و به آن نگریست، و وقتی دید که پیراهن از پشت چاک خورده است به همسرش گفت: این از مکر و حیله شما است و سپس رو به جناب یوسف نمود و گفت:
ای پسر از این قصه درگذر و مگذار احدی آن را از تو بشنود و آن را پنهان دار.
امام علیه السّلام فرمودند: یوسف این راز را پنهان نداشت بلکه در شهر اشاعه داد تا
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 183
جایی که زنان شهر آگاه شده و گفتند: همسر عزیز قصد مراوده با غلام خویش را داشته.
این خبر به سمع همسر عزیز رسید، پی ایشان فرستاد و از آنها دعوت نمود و طعامی تهیه کرد و مجلسی بیاراست، پس از آن که زنان به مجلس درآمدند و در آنجا نشستند به هر یک ترنجی و کاردی داد سپس دستور داد که جناب یوسف وارد مجلس گردد، چون زنان مصر چشمشان به جمال دل آرای یوسف افتاد زبان به تکبیر گشوده و به جای ترنج دست‌های خود را بریدند و گفتند آنچه را که گفتند.
همسر عزیز خطاب به ایشان کرد و گفت: این است غلامی که مرا در محبّتش ملامت می‌کردید.
زنان از نزد همسر عزیز رفته و هر کدام به طور پنهانی پس یوسف فرستاده و از او تقاضای ملاقات کردند جناب یوسف از این خواهش امتناع ورزید و به درگاه خدا عرضه داشت:
بار خدایا اگر تو حیله اینان را به لطف و عنایت خود از من دفع نکنی به آنها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت خواهم شد، پس حقّ عزّ و جلّ حیله زنان را از او دفع فرمود.
باری پس از آن که قصّه یوسف و حکایت همسر عزیز و داستان زنان در شهر شایع شد و با آن که دلایل روشن پاکدامنی و عصمت یوسف را عزیز مشاهده کرد باز پس از شنیدن سخنان کودک چنین صلاح دانست یوسف را چندی به زندان فرستد پس او را در زندان نمود و با جناب یوسف دو جوان دیگر زندان شدند و قصّه آن دو با یوسف را حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم

نقل فرموده است.
ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سخنان حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام به این جا که رسید حضرت لب از گفتار فرو بستند.
و از محمّد بن عبد اللّه بن محمّدِ بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده یوسف علیه السّلام: رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ «1» فرمود: یوسف علیه السّلام وقتی به نفسش مراجعه نمود یافت که داخل شدن به زندان نزدش محبوب‌تر است از اجابت دعوت زنان مصر از این رو زندان را اختیار کرد و

_____
(1)- سوره یوسف آیه (33).

خدای عزّ و جلّ نیز امر را به اختیار او موکول فرمود «1» ولی پیامبر خدا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله به خیار و صلاح در واقع ملتجی شده و بدین ترتیب از اختیار و برگزیدن دوری جسته و دعاء احتیاج و فقر نموده و بر سبیل اضطرار به درگاه خدای عزّ و جلّ عرضه داشت: یا مقلّب القلوب و الابصار (ای تغییر دهنده دلها و دیده‌ها) ثبّت قلبی علی طاعتک (دل مرا بر طاعت خودت ثابت بدار) فعوفی من العلة و العصم (پس از هر بیماری و لغزش مصون بماند).
چون حضرت واگذار به حقّ تبارک و تعالی نمود، باری تعالی نیز دعایش را به احسن وجه مستجاب نمود یعنی ظاهرا و باطنا از هر لغزشی آن حضرت را محفوظ و مصون داشت.
و نیز از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول جناب یعقوب علیه السّلام: هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ (یعقوب گفت: آیا من همان قدر در باره این برادر به شما مطمئن و ایمن باشم که در باره یوسف بودم).
فرمود: این کلام یعقوب علیه السّلام مثل فرموده نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله است که می‌فرماید:
لا یلسع المؤمن من جحر مرّتین
(مؤمن از یک سوراخ دوباره گزیده نمی‌شود) پس معنای کلام جناب یعقوب فرموده نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد چه آن که یعقوب راجع به یوسف وقتی اعتماد به حفاظت و رعایت برادران یوسف کرد و وی را در پناه ایشان قرار داد آنها به یعقوب خیانت کرده و یوسف را در قعر چاه انداخته و بعد که به وسیله کاروانیان از چاه بیرون آورده شد او را به آنها فروختند ولی نسبت به پسر دوّم جناب یعقوب اعتماد به خدای عزّ و جلّ کرد و وی را در پناه حقّ تبارک و تعالی قرار داد و گفت: خدا بهترین نگهبان است در نتیجه حضرت حقّ جلّ و علا او را بر اریکه قدرت نشاند و یوسف

را به او باز گرداند و مردم را از محنت رها نمود و اسباب رفاه و راحتی را بر ایشان فراهم کرد و اساسا نتیجه اعتماد به غیر خدا و دیگران را بر حضرتش مقدّم داشتن منفی بوده و به عکس او را ملجأ و پناه قرار دادن و در تمام امور به حضرتش رجوع نمودن ثمره مطلوب و مثبتی دارد.

---

(1)- در مقام بحث دو عنوان وجود دارد: خیار و اختیار، مقصود از خیار آن است که امری در واقع به خیر و صلاح انسان باشد و شخص بدون اعمال نظر و برگزیدن امری از خدای منّان همان خیر واقعی را که خدا به صلاحش می‌داند بخواهد ولی اختیار آن است که به تحریک نفس امری را که شخص خیر می‌داند برگزیند بدون این که امر را واگذار به صلاح خدا کند و جناب یوسف در باره داخل شدن به زندان از اختیار استفاده نمود نه از خیار که اولی از اختیار است.

و نیز از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول یعقوب علیه السّلام:

یا اسفا علی یوسف «1» فرمود:

جناب یعقوب علیه السّلام با این عبارت تأسّفش بر یوسف را اظهار و نمایان نمود و آن در وقتی بود که خبر مفارقتش از فرزند دیگرش را به او دادند، وی وقتی در مفارقتش از یوسف و قطع‌شدنش از او، مفارقت و قطع دیگری را مشاهده کرد حزن و تأسّفش بر یوسف را ابراز نمود نظیر فرموده امام صادق علیه السّلام در تفسیر و شرح قول حقّ عزّ و جلّ:

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ «2» امام علیه السّلام فرمودند: مضمون این آیه خبر از فراق دوستان در دنیا داده تا با آن استدلال شود بر فراق مولی و معبود.

و همچنین جناب یعقوب علیه السّلام از خوف فراق غیر یوسف (برادر دیگر) یاد یوسف افتاد و بر او تأسّف خورد «3».

باب چهل و دوّم سرّ گفتار برادران حضرت یوسف علیه السّلام به حضرتش: إِنْ یَسْرِقْ! فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

حدیث (1) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از احمد بن عبید اللَّه علوی، از علی بن محمّد علوی عمری از اسماعیل بن همام نقل کرده که وی گفت:
حضرت امام رضا علیه السّلام در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ: قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ، فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ «4» (برادران گفتند اگر این دزدی بکند برادرش یوسف نیز پیش از این دزدی کرد یوسف چون اتّهام دزدی را به خود شنید باز قضیّه را در دل پنهان کرد و به آنها اظهار ننمود) فرمودند:

_____

(1)- سوره یوسف آیه (84)
(2)- سوره سجده آیه (21)
(3)- خلاصه کلام آن که برادران یوسف وقتی بنیامین را نزد عزیز مصر (یوسف) گذارده و خود بدون او نزد پدر بازگشتند و به وی خبر مفارقت فرزندش را دادند جناب یعقوب بیاد فراق یوسف افتاد و در مقام تأسّف و تحسّر فرمود: یا أسفا علی یوسف.
(4)- سوره یوسف آیه (77)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 189
حضرت اسحاق علیه السّلام کمربندی داشتند که از انبیاء بزرگ به او ارث رسیده و آن در نزد عمّه جناب یوسف علیه السّلام بود و چون این بانو محبّت مفرطی به یوسف علیه السّلام داشت لا جرم وی را نزد خود نگاه می‌داشت، روزی یعقوب علیه السّلام، یوسف را از خواهر طلب نمود و فرمود: خواهر یوسف را نزد من فرست تا شب نزد من باشد و من او را ببویم بامداد وی را نزد تو می‌فرستم.
امام علیه السّلام فرمودند:
خواهر یعقوب چون نمی‌خواست یوسف از او دور شود کمربند مزبور را پنهانی و بدون اطّلاع کسی به کمر یوسف علیه السّلام بست و روی آن پیراهنی به اندامش پوشاند و سپس او را به خدمت یعقوب فرستاد، ساعتی دیگر خود نزد یعقوب آمده و گفت کمربند اسحاق به دزدی رفته و بعد از تفحص او را بر اندام یوسف یافتند و در آن زمان مقرّر بود که دزد را به صاحب مال می‌سپردند تا بنده وی شود و بدین ترتیب خواهر یعقوب یوسف را گرفت و پیش خود برد و مقصود برادران یوسف از «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» اشاره به همین حکایت و واقعه می‌باشد.

حدیث (2) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از عبد اللّه بن محمّد بن خالد از حسن بن علی وشاء نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
در بنی اسرائیل حکم این بود که اگر کسی سرقت می‌کرد او را به عنوان بنده برمی‌داشتند، و جناب یوسف علیه السّلام در کودکی نزد عمّه‌اش بود و آن بانو او را بسیار دوست می‌داشت، کمربندی بود از حضرت اسحاق علیه السّلام که یعقوب علیه السّلام آن را می‌پوشید و آن نزد دختر اسحاق که عمّه یوسف باشد می‌بود.
روزی یعقوب علیه السّلام یوسف را از عمّه‌اش طلبید، آن بانو مغموم و محزون شد و عرض کرد:
او را واگذار تا خودم وی را نزد تو بفرستم، پس کمربند را بر میان یوسف زیر لباسها بست و او را نزد پدرش آورد و بعد اظهار نمود که کمربند سرقت شده از این رو یوسف را تفتیش کرد و آن را بر میان او بسته یافت و به خاطر همین واقعه بود که برادران یوسف هنگامی که پیمانه در بار برادرشان پیدا شد گفتند:

إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ «1» یعنی اگر این پیمانه را دزدیده باشد بعدی ندارد چه آن که قبلا برادری داشت که او نیز مرتکب سرقت گردید.
یوسف به ایشان فرمود: جزاء کسی که پیمانه را ما در بارش بیابیم چیست؟
در جواب گفتند: جزایش همان است که سنّت و شرع در باره‌اش فرموده، پس مأمورین یوسف ابتداء بارهای برادران را باز بین کرده و سپس به وارسی بار برادر یوسف (بنیامین) پرداخته و پیمانه را در آنجا یافته و بیرون آوردند و به خاطر همین جهت بود که یکی از برادران در خطاب به جناب یوسف علیه السّلام گفت: إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ.
مقصود وی از «سرقت یوسف» سرقت کمربند بود، باری جناب یوسف پس از آن که این کلام و اتّهام را شنید امر را مستور داشت و برای برادران ابراز نکرد و شرح نداد که من یوسف هستم.

باب چهل و سوّم سرّ گفتار منادی در کاروانی که برادران یوسف بودند و علّت این ندایش که سر داد: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ «2»

حدیث (1) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی از ابراهیم بن اسحاق، از یونس بن عبد الرحمن «3»، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: در کسی که تقیّه نمی‌کند خیر نیست و تقیّه «4» مانند این گفتار از جناب یوسف علیه السّلام:

_____

(1)- سوره یوسف آیه (77)

(2)- سوره یوسف آیه (70)

(3)- اگر چه قمیّون او را تضعیف کرده‌اند ولی ثقه است، چه آن که عبد العزیز بن المهتدی که وکیل حضرت ثامن الحجج علیه السّلام بود می‌گوید: از حضرت پرسیدم: در هر وقتی من نمی‌توانم محضر شما برسم از چه کسی معالم دین خود را یاد بگیرم؟

حضرت فرمودند: از یونس بن عبد الرحمن.

(4)- تقیّه یعنی لفظی را گفتن و معنای بعید آن را اراده کردن به طوری که معنای مزبور به ذهن مخاطب نیاید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 193

أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی‌شک دزدید) در حالی که دزدی نکرده بودند.

حدیث (2) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن ابی نصر از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: تقیه دین خدای عزّ و جلّ است.

عرض کردم: تقیه از دین خدا و جزئی از آن می‌باشد؟

حضرت فرمودند: بلی به خدا جزئی از دین است، تقیّه مانند این که یوسف فرمود: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی‌شک دزدید) به خدا قسم چیزی را آنها ندزدیده بودند حدیث (3) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام حضرت یوسف علیه السّلام:

أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ، فرمودند: اهل کاروان در عین حالی که سرقت

نکرده بودند جناب یوسف هم دروغ نگفتند.
حدیث (4) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از صالح بن سعید، از مردی «1» از اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، راوی می‌گوید: راجع به مقصود از فرموده حقّ عزّ و جلّ: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ از امام علیه السّلام پرسیدم:
حضرت فرمودند: نسبت سارق به ایشان به خاطر آن بوده که حضرت یوسف را از پدرشان سرقت کردند از این رو اطلاق سارق به آنها صادق بوده نه کاذب فلذا می‌بینیم وقتی غلامان سلطان (یوسف) کاروانیان را متوقف ساخته و نمی‌گذارند حرکت کنند، آنها به غلامان می‌گویند مگر چه چیز از شما مفقود شده؟

_____

(1)- چون نام این راوی در حدیث ذکر نشده بدین ترتیب روایت اصطلاحا مرسله خوانده می‌شود.

غلامان می‌گویند: جام سلطان را گم کرده‌ایم و نمی‌گویند آن را شما سرقت کرده‌اید زیرا جام را اهل کاروان برنداشته بودند تا اطلاق سارق به آنها صادق باشد ولی در این آیه رسما به آنها نسبت سرقت داده می‌شود و آن صرفا به این اعتبار است که ایشان یوسف علیه السّلام را از پدرشان سرقت کرده بودند.

باب چهل و چهارم سرّ گفتار یعقوب علیه السّلام به فرزندانش: یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ

حدیث (1) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن ابی نصر، از احمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمّد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش، وی می‌گوید: محضر امام ابی جعفر علیه السّلام عرضه داشتم:
بفرمایید: این که جناب یعقوب علیه السّلام به فرزندانش فرمود: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ (بروید از یوسف و برادرش بنیامین تفحّص کنید) آیا وی با این که مدّت بیست سال از یوسف جدا شده و از شدّت حزن و گریه نور چشمانش رفته بود می‌دانست که وی زنده است و از دنیا نرفته که به ایشان تفحّص و تجسّس را تکلیف نمود؟
امام علیه السّلام فرمودند: بلی او آگاه و عالم بود که وی زنده است.
عرضه داشتم: چگونه دانست که یوسف زنده است؟
امام علیه السّلام فرمودند: در وقت سحر یعقوب علیه السّلام دعاء کرد و از خدا خواست که ملک الموت نزدش حاضر شود، پس ملک الموت (تریال) حاضر شد و عرض کرد چه حاجت داری؟
یعقوب فرمود: آیا ارواح را اجتماعا و دسته جمعی قبض کردی یا جدا جدا و به طور علیحده؟
ملک الموت عرض کرد: هر روحی را جدا و علیحده قبض کردم.
یعقوب فرمود: آیا به روح یوسف برخورد کردی؟
ملک الموت عرض کرد: خیر.
امام علیه السّلام فرمودند: در این جا بود که یعقوب فهمید پس یوسف زنده است لذا به
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 197
فرزندانش فرمود: بروید و از یوسف و برادرش تجسّس و تفحّص کنید.

باب چهل و پنجم سرّ این که یعقوب علیه السّلام بوی یوسف را از فاصله ده روز سیر یافت.

حدیث (1) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن ابی نصر از احمد بن محمّد بن عیسی از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پیراهنی که از بهشت بر ابراهیم علیه السّلام نازل شد در نیی از نقره بود و هر گاه حضرت آن را می‌پوشید بر اندام مبارکش گشاد و بزرگ بود باری هنگامی که کاروان بیرون آمد و یعقوب در رمله و یوسف در مصر بود جناب یعقوب فرمود: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم.

البته مقصود حضرت یعقوب از بوی یوسف، بوی بهشت بود یعنی:

هنگامی که کاروانیان پیراهن را به طرف یعقوب می‌آوردند حضرتش فرمود: من بوی بهشت را استشمام می‌کنم چه آن که آن پیراهن از بهشت بود «1».

حدیث (2) و با همین اسناد که در حدیث اوّل ذکر شد از علی بن مهزیار، از محمّد بن اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر «2» از مفضّل جعفی «3»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از حضرت شنیدم که فرمود:

آیا می‌دانی که پیراهن یوسف چه بود؟

عرض کردم: خیر.

_____

(1)- در کتاب کمال الدین و تمام النّعمة از مفضّل بن عمر حدیثی نقل شده و آن اینست که: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: چون نمرودیان به منظور سوزاندن ابراهیم آتش افروختند، جبرئیل جامه‌ای از بهشت آورد و به ابراهیم پوشاند تا آن که از مضرّت حرارت و برودت سالم باشد و چون فوت ابراهیم نزدیک شد آن پیراهن را با تعویذ در بازوی اسحاق بست و اسحاق نیز در بازوی فرزند خود یعقوب بست و وقتی یوسف متولّد شد، یعقوب آن را در بازوی یوسف بست و این همان پیراهنی است که یوسف همراه کاروان برادران برای پدر فرستاد و یعقوب استشمام بوی بهشت از این پیراهن می‌کرد.

(2)- امامی و مجهول الحال می‌باشد.

(3)- امامی و مجهول الحال می‌باشد.

فرمود: زمانی که آتش برای سوزاندن جناب ابراهیم افروخته شد جبرئیل

علیه السّلام جامه‌ای از جامه‌های بهشتی را برای حضرتش آورد و آن را به وی پوشاند و بعد از آن نه باد و نه سرما و نه گرما آن جناب را آزار نرسانید، باری پس از آن که زمان موت و رحلت آن حضرت فرا رسید، جامه را در تعویذی قرار داده و بر اسحاق فرزندش آویخت و اسحاق نیز بر یعقوب آویزان نمود و پس از تولّد یافتن یوسف، یعقوب آن را بر وی آویخت و آن جامه همچنان در بازوی یوسف بود تا آنچه برای او واقع شد و وقتی یوسف پیراهن را از تعویذ در آورد بوی آن را یعقوب استشمام نمود و به همین معنا اشاره دارد فرموده حقّ تبارک و تعالی:
إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ «1» یعنی اگر مرا تخطئه نکنید من بوی یوسفم را استشمام می‌کنم.
پس این بو بوی همان پیراهنی بود که از بهشت برای ابراهیم آورده شد.
محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم بعد این پیراهن به چه کسی رسید؟ حضرت فرمودند:
به دست اهلش رسید و اساسا هر پیغمبری که علم یا غیر آن را از خود بجا گذارد آن میراث بالاخره به محمّد و آل محمّد منتهی می‌شود.
حدیث (3) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص برادر مرازم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که در ذیل فرموده خداوند عزّ و جلّ: وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قالَ أَبُوهُمْ: إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ (و چون کاروان از مصر بیرون آمد یعقوب گفت: اگر مرا تخطئه نکنید من بوی یوسفم را استشمام می‌کنم).
حضرت فرمودند: هنگامی که کاروان از مصر بیرون آمد بوی پیراهن ابراهیم به مشام یعقوب که در فلسطین بود رسید و وی آن را استشمام نمود.

---

(1)- سوره یوسف آیه (94)

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم از منذر بن محمّد از اسماعیل بن ابراهیم خزّاز، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر امام جعفر بن محمّد علیها السّلام عرض کردم: مرا خبر دهید از یعقوب علیه السّلام که وقتی فرزندانش به او عرض کردند: یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ (ای پدر برای ما طلب آمرزش کن زیرا ما خطا نموده‌ایم) چرا به ایشان فرمود: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی (به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم نمود) یعنی چرا طلب آمرزش را تأخیر انداخت و فی الفور آنها را نبخشید.

و نیز وقتی برادران یوسف به حضرتش عرضه داشتند: تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ ... (به خدا سوگند حقّ تعالی تو را بر ما برگزید و ما خطا کار می‌باشیم) چرا جناب یوسف فرمود: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ (امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را خواهد آمرزید زیرا او مهربان‌تر از هر مهربانی است) پس بدون درنگ از خطاء آنها درگذشت و آن را به تعویق نیانداخت؟

امام علیه السّلام فرمودند: جهتش آن است که قلب جوان نازک‌تر از قلب پیر است از این رو یوسف بدون درنگ از خطاء برادرانش گذشت ولی یعقوب عفو و گذشت را به تأخیر انداخت.

و نیز برادران یوسف نسبت به یوسف مستقیما جنایت کردند ولی در حقّ یعقوب جنایتشان به خاطر جنایت بر یوسف بوده لا جرم یوسف نسبت به حقّ خودش مبادرت به عفو نمود امّا یعقوب چون گذشتش در واقع عفو از حقّ غیر بوده نه از حقّ خود به ناچار آن را تا سحر شب جمعه تأخیر انداخت و این امر طبیعی است که انسان از حقّ خود به سرعت می‌تواند بگذرد امّا راجع به حقّ دیگری جای تأخیر دارد.

سپس مرحوم صدوق می‌فرماید:

و امّا علّت این که یوسف برادرانش را شناخت ولی آنها وی را بجا نیاوردند:

از محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ:

وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ «1» (برادران یوسف در مصر نزد یوسف آمدند پس او برادران را شناخت ولی آنها او را نشناختند) فرمود:
جهتش آن است که برادران حرمت یوسف را نادیده گرفته و ترک کردند و همین معنا سبب شد که وقتی با یوسف ملاقات کردند او را نشناسند و این امر گاهی اتّفاق می‌افتد که حقّ تعالی انسان را به واسطه ترک حرمت امتحان و آزمایش می‌کند چنانچه جناب یعقوب علیه السّلام حرمت یوسف را ترک کرد و نتیجه‌اش این شد که برادران یوسف وی را از چشم پدر غایب و مخفی نمودند پس به محنت افتادن آن حضرت به خاطر ترک حرمت یوسف بود که نتیجه‌اش این بود که یوسف مدّت بیست سال از چشم یعقوب مخفی بود نه از قلبش و نیز برادران یوسف چون در قلبشان حرمت یوسف را ترک نمودند و در صدد دشمنی با او برآمدند و حسدی که در دلشان نسبت به او داشتند آنها را وادار نمود که قطع رحم کرده و وی را در چاه بیاندازند در نتیجه در قلبشان امتحان شده و در وقت ملاقات با یوسف او را دیدند ولی وی را نشناختند.
و برادر مادری حضرت یوسف حسدی را که برادران دیگر داشتند، نداشت از این رو وقتی بر برادر وارد شد عرض کرد: من برادر تو هستم، پس جناب یوسف را شناخت و گرفتار محنت و بلا نشد زیرا حرمت برادر را ترک نکرده بود و اساسا تمام بندگان خدا چنین هستند یعنی در صورتی که حرمت کسی را که واجب الاحترام است رعایت نکرده و آن را ترک نمایند گرفتار محنت و بلا می‌شوند.

باب چهل و هفتم سرّ خارج نشدن پیامبر از صلب یوسف علیه السّلام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌فرماید: احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از جماعتی که مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن جناب فرمودند:
هنگامی که یوسف با یعقوب علیهما السّلام ملاقات کردند جناب یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که

_____
(1)- سوره یوسف آیه (58)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 205
جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت:
ای یوسف صدیق (یعقوب) برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی.
سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت را باز کن، یوسف دست را باز کرد بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد، یوسف پرسید این چه بود؟
جبرئیل اظهار داشت: این علامت آنست که از صلب تو پیامبر خارج نمی‌شود زیرا احترام پدر را رعایت نکردی لذا خداوند متعال عقوبت تو را همین قرار داده است.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
هنگامی که جناب یعقوب به طرف مصر روی آورد یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید قصد کرد برای او پیاده شود ولی نظر به پادشاهی و مقام خویش که نمود پیاده نشد و زمانی که بر یعقوب سلام داد جبرئیل نازل شد و به او گفت: ای یوسف: خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت مگر آن مقام و پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا.
یوسف دست گشود، پس از بین انگشتانش نوری خارج شد.
یوسف پرسید: این چه بود؟
جبرئیل گفت: این علامت آن است که از صلب تو هرگز پیامبر خارج نمی‌شود و جهتش کاری است که تو نسبت به یعقوب نمودی و در مقابلش پیاده نشدی.

باب چهل و هشتم سرّ ازدواج جناب یوسف علیه السّلام با زلیخا

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللَّه بن مغیره، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
زلیخا خواست به ملاقات یوسف رود از این رو اذن ملاقات گرفت، به او گفتند:
به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد خوش نداریم تو را نزد وی ببریم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 207
گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، یوسف فرمود: ای زلیخا رنگ تو متغیّر می‌بینم، چه چیز باعث آن گردیده؟
زلیخا گفت: سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیانشان عبد و بنده نمود و بندگان را به واسطه اطاعت و فرمانبرداری پادشاه و سلطان قرار داد.
یوسف فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که آن عمل را نسبت به من انجام دادی؟
زلیخا گفت: ای یوسف حسن جمال و زیبایی رویت.
یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر زمان را که محمّد می‌نامند و صورتش از من زیباتر و خلقش بهتر وجود و کرمش بیشتر است ببینی چه خواهی کرد؟
زلیخا گفت: راست می‌گویی.
یوسف فرمود: چگونه دانستی من راست می‌گویم؟
زلیخا گفت: وقتی نام مبارکش را بردی محبّتش در قلبم جای گرفت، خداوند عزّ و جلّ به یوسف وحی نمود، او راست می‌گوید و من به خاطر محبتش به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله او را دوست دارم، پس به یوسف امر و فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید.

باب چهل و نهم سرّ نامیدن جناب موسی علیه السّلام به موسی

حدیث (1) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: حسن بن علی بن زکریّا در مدینة السّلام برای ما گفت، ابو عبد اللَّه محمّد بن خیلان، از پدرش و پدرش از پدرش و او از جدّش، از عتاب بن اسید از کسی که از مقاتل بن سلیمان شنید که وی می‌گفت: خداوند تبارک و تعالی زمانی که موسی در شکم مادر بود سیصد و شصت برکت به او عنایت فرمود، پس فرعون او را که در صندوقی چوبی بود از بین آب و درخت برداشت و به همین خاطر به او موسی گفتند چه آن که لفظ «مو» به لغت قبط «1» به معنای آب بوده و «سی» درخت می‌باشد و چون او را از بین آب و

_____

(1)- کلمه «قبط» بکسر و قاف و سکون باء طائفه‌ای از مردم بومی مصر می‌باشند و نیز به قوم فرعون قبطی می‌گفتند.

درخت یافتند وی را به نام موسی خواندند.

باب پنجاهم سرّ برگزیدن حقّ تعالی جناب موسی علیه السّلام را برای تکلّم کردن با او نه مخلوقات دیگر را

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از علی بن یقطین از شخصی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام وحی کرد: آیا می‌دانی برای چه تو را برای تکلّم برگزیدم نه مخلوقات دیگر را؟
موسی عرض کرد: نه پروردگارا.
فرمود: زیرا بندگانم را آزموده‌ام.
در میان ایشان احدی را از تو خاضع‌تر در مقابل خود نیافتم، ای موسی هر گاه نماز می‌خوانی گونه‌هایت را بر خاک می‌نهی.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار «1»، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از اسحاق بن عمّار «2» نقل کرده که وی گفت از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: چهل یا سی روز وحی بر جناب موسی نیامد، حضرتش بالای کوهی در شام به نام «اریحا» رفت و عرضه داشت: پروردگارا اگر به خاطر گناهان بنی اسرائیل وحی خود را از من بریدی غفران و آمرزشت از قبل و دیر زمان شامل همه بندگانت بوده است.
امام علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ وحی فرستاد: یا موسی بن عمران آیا می‌دانی که چرا تو را برای وحی و تکلّم خودم اختیار کردم نه مخلوقات دیگر را؟
موسی عرضه داشت: پروردگارا نمی‌دانم.

---

(1)- ثقه می‌باشد.
(2)- اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی وی از شیوخ اصحاب امامیّه بوده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام می‌باشد.
مرحوم شیخ در فهرست فرموده: وی فطحی المذهب است.

خدای عزّ و جلّ فرمود: ای موسی به تمام مخلوقاتم توجّهی نموده احدی را در میان ایشان متواضع‌تر از تو در مقابل خود نیافتم از این جهت تنها تو را برای هم صحبت بودن با خود برگزیدم.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
حضرت موسی علیه السّلام هر گاه نماز می‌گذارد از آن منصرف نمی‌شد

مگر آن که گونه راست و چپش را بر خاک می‌نهاد و در مقابل پروردگار خود را ذلیل می‌نمود.

باب پنجاه و یکم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ موسی را خادم شعیب علیه السّلام قرار داد

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو حفص عمر بن یوسف بن سلیمان بن ریّان از قاسم بن ابراهیم رقّی از محمّد بن احمد بن مهدی رقّی از عبد الرزّاق، از معمر، از زهری، از انس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: شعیب علیه السّلام از حبّ خدای عزّ و جلّ آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وحی نمود و فرمود:
ای شعیب تا کی این طور می‌کنی، اگر از خوف جهنّم می‌گریی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می‌کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.
شعیب عرض کرد: پروردگارا، تو می‌دانی که نه از خوف جهنّم می‌گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشگ می‌ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی‌توانم نمود تا تو را ببینم.
خداوند جلّ جلاله وحی به او نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می‌دهم.
مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: مقصود شعیب علیه السّلام از این که به درگاه باری تعالی عرض کرد: نمی‌توانم صبر کنم تا تو را ببینم.
این می‌باشد: پیوسته می‌گریم تا ببینم تو مرا به عنوان حبیب و دوست پذیرفته‌ای. (و اللّه اعلم)

باب پنجاه و دوّم سرّ این که فرعون وقتی گفت: ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی چرا موسی علیه السّلام را نکشت

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصّفار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط، از اسماعیل بن منصور ابی زیاد، از شخصی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام.

راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: فرعون وقتی گفت: ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی «1» (بگذارید من موسی را بکشم) چه کسی و چه چیزی او را از کشتن حضرت باز داشت؟

امام علیه السّلام فرمودند: حلال زاده بودنش وی را از این کار بازداشت زیرا انبیاء و اولادشان را فقط زنازادگان می‌کشند.

باب پنجاه و سوّم سرّ این که خدای عزّ و جلّ فرعون را غرق فرمود

حدیث (1) ابو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اسواری می‌گوید: مکّی بن احمد بن سعدویه برذعی از نوح بن الحسن ابو محمّد از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابراهیم، از ایّوب بن سوید الرّملی، از عمرو بن حارث، از زید بن ابی حبیب از عبد اللَّه بن عمر، وی می‌گوید: در زمان فرعون آب رود نیل به زمین فرو رفت و این رودخانه بی‌آب شد، مردم نزد فرعون آمده و گفتند: ای سلطان برای ما در آن آب جاری کن.
فرعون گفت: من از شما خشنود نیستم تا خواسته شما را تأمین کنم.
مردم رفتند و مدتی بعد دوباره آمده و گفتند:
ای پادشاه، چهار پایان از بی‌آبی هلاک شدند، اگر در رودخانه برای ما آب جاری نمی‌کنی پس ما معبودی غیر از تو اختیار نماییم؟

_____

(1)- سوره غافر آیه (26)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 215
فرعون گفت: بروید در راه و جاده بایستید تا مقصودتان را عملی سازم.
مردم در راه ازدحام کرده و به انتظار ایستادند، فرعون از آنها فاصله گرفت و به جایی رفت که آنها نه او را دیده و نه صدایش را می‌شنیدند، آنگاه که مطمئن شد از انظار پنهان است صورت بر خاک نهاد و با انگشت سبابه اشاره کرد و به درگاه الهی عرضه داشت:
بار خدایا همچون عبد ذلیل در درگاه ربّ جلیل به سوی تو آمده‌ام و می‌دانم که احدی بر جاری کردن آب در این رودخانه غیر از تو قادر نمی‌باشد، پس از تو درخواست می‌کنم آب را در آن جاری فرمایی.
عبد اللَّه بن عمر گفت: پس از نالیدن فرعون به درگاه خدا و تقاضا نمودنش آب فراوانی که قبلا مانندش را کسی ندیده بود در رودخانه جاری گشت، سپس نزد مردم آمد و به آنها گفت:
آب رودخانه را برای شما جاری ساختم، مردم در مقابلش به سجده افتادند، در این هنگام جبرئیل به صورت مبدّل نازل شد و گفت: ای سلطان مرا کمک کن تا بر بنده‌ام غالب شوم.
فرعون گفت: داستان تو با بنده‌ات چیست؟
جبرئیل گفت: با داشتن بندگانی چند، بنده‌ای را مالک شده و تمام کلیدهای حجرات را به او سپرده‌ام، او با من دشمنی کرد و با دشمنانم دوست شد و با دوستانم دشمن.
فرعون گفت:
بد بنده‌ای داری، اگر من چنین بنده‌ای داشتم در دریای قلزم «1» غرقش

می‌کردم.
جبرئیل گفت: ای سلطان نوشته‌ای مشتمل بر این گفتار مرقوم فرمایید.
فرعون صدا زد و کتاب و دوات طلبید و نوشت: جزاء بنده‌ای که با آقایش مخالفت کرده، دشمنانش را دوست و دوستانش را دشمن دارد فقط این است که در دریای قلزم غرق گردد.
جبرئیل گفت: ای سلطان این نامه را مهر و امضاء کنید.
فرعون آن را مهر کرد و سپس نامه را به او سپرد.

_____

(1)- به ضم قاف و زا نام شهری است میان مصر و مکّه و دریای قلزم دریایی است بر کنار این شهر که به دریای احمر معروف است.

باری روزگار گذشت و زمان غرق شدن فرعون در دریا فرا رسید، جبرئیل نزد او آمد و به وی گفت: این نامه را بگیر، در آن، آنچه مستحقّ هستی خودت درج کرده یا به آن حکم نموده‌ای.
حدیث (2) عبد الواحد محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری از ابراهیم بن محمّد همدانی نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عرضه داشتم: به چه علّت خداوند عزّ و جلّ فرعون را غرق کرد با این که او به حضرتش ایمان داشت و به توحیدش اقرار نمود؟
حضرت فرمودند: هنگامی که عذاب را دید به خدا ایمان آورد و چنین ایمانی مقبول و پذیرفته نیست و این حکم خداوند است که بین امم سلف و خلف جاری بوده و هست، حقّ تعالی در قرآن می‌فرماید:
فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا «1» (آن گاه که شدّت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند گفتند:
ما به خدای یگانه ایمان آوردیم و به همه بت‌هایی که شریک خدا قرار دادیم کافر شدیم، امّا ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب هیچ سودی بایشان نبخشید).
و نیز در جای دیگر فرموده:
يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيمانِها خَيْراً «2» (روزی که بعض آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر از آن پیش ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند).
و همچنین فرعون چون غرق شدن را با دو چشم خود دید گفت: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (ایمان آوردم و

شَهادَت می‌دهم که جَز آن کَسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم)

---

(1)- سوره غافر آیه (84)
(2)- سوره انعام آیه (158)

در حالی که فرعون غرق می‌گشت به او خطاب شد: اکنون باید ایمان بیاوری؟ و حال آن که پیش از این عمری را به نافرمانی سپری نمودی و از فسادکنندگان بودی، پس ما امروز بدنت را برای عبرت خلائق و بازماندگانت به ساحل نجات می‌رسانیم و این در حالی بود که فرعون از فرق تا قدم در آهن و زره فلزی بر تن استوار کرده بود، باری وقتی فرعون غرق شد حقّ عزّ و جلّ جثّه او را از داخل آب بر زمینی مرتفع پرتاب کرد تا بر آیندگان علامتی بوده و آن را دیده و مشاهده کنند که:
با آن که به واسطه آهن جثّه ثقیل و سنگین بوده چطور روی آب قرار داشت در صورتی که اقتضای جسم ثقیل آن است که زیر آب رود و نه بالای آب واقع شود و این خود علامت و نشانه‌ای بود.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
و غرق فرعون علّت دیگری نیز داشت و آن این بود که وقتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت به موسی علیه السّلام استغاثه کرد نه به خدای عزّ و جلّ لذا حقّ تبارک و تعالی به جناب موسی وحی نمود ای موسی فرعون را پناه ندهی زیرا تو او را نیافریدی، و اگر به من پناه آورده بود البته به فریادش رسیده بودم.

باب پنجاه و چهارم سرّ نامیدن خضر علیه السّلام به خضر و ذکر آن حضرت علل افعال سه‌گانه‌ای (شکافتن کشتی، کشتن غلام، بپا داشتن دیوار) که جناب موسی علیه السّلام را به غضب آوردند

حدیث (1) احمد بن حسن قطان می‌گوید: حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا جوهری بصری از جعفر بن محمّد بن عماره از پدرش، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خضر علیه السّلام پیامبر مرسلی بود که حقّ تعالی او را به سوی قومش فرستاد، وی ایشان را به توحید و وحدانیّت حقّ و اقرار به انبیاء و فرستادگان و کتب آسمانی او جلّ و علا دعوت نمود، از نشانه‌ها و معجزات آن حضرت این بود که هیچ گاه بالای چوب خشک یا زمین ساده بی‌گیاهی نمی‌نشست مگر آن که بلافاصله آن چوب یا خاک سبز می‌شد و به خاطر همین او را خضر نامیدند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 221
باری اسم مبارک آن حضرت بالیا بود و نسبت آن جناب به این شرح می‌باشد:
بالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السّلام سپس امام علیه السّلام کیفیّت آشنا شدن جناب موسی علیه السّلام با خضر را این طور شرح می‌دهند: هنگامی که حقّ تعالی با موسی علیه السّلام تکلّم نمود و تورات را برای او نازل کرد و در الواح که مقصود کتاب آسمانی باشد از هر موضوعی برای پند و تحقیق هر چیز برای جنابش نوشت و معجزه‌اش را در دست و عصایش قرار داد و به منظور حقّانیّت و متنبّه ساختن قومش آنها را به طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون شدن آب مبتلا ساخت و به جهت سرکوب نمودن دشمنش دریا را شکافت و فرعون و لشکریانش را در آن غرق نمود و آنچه لازمه کمال بشریّت هست در او اعمال کرده و فراهم ساخت به طوری که در نفس آن حضرت خطور کرد و با خود گفت: نمی‌بینم که حقّ عزّ و جلّ مخلوقی اعلم و داناتر از من آفریده باشد، پس خدای عزّ و جلّ به جبرئیل وحی نمود و فرمود:
ای جبرئیل بنده من موسی را پیش از این که هلاک شود دریاب و به او بگو: در مکانی که دو دریا با هم تلاقی نموده‌اند مرد عابدی زندگی می‌کند که لازم است نزدش رفته و از او پیروی کرده و مطالبی را از او یاد بگیرد.
جبرئیل بر موسی علیه السّلام نازل شد و فرمان خدای عزّ و جلّ را به او رسانید.
موسی دانست که این فرمان الهی به خاطر همان تصوّری است که در او پیدا شد، باری موسی و رفیق جوانمردش که خدمتکار و وصیّ او بود موسوم به یوشع بن نون علیه السّلام حرکت کردند تا به مجمع البحرین

رسیدند در آنجا خضر علیه السّلام را یافتند که عبادت حقّ تبارک و تعالی را می‌نمود چنانچه خدای عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید:
فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً «1»
(موسی و یوشع بن نون بنده‌ای از بندگان ما را در آنجا یافتند که به او رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و از نزد خود به وی علم لدنّی آموختیم)
موسی علیه السّلام به خضر گفت:
اگر پیروی تو را بکنم از آنچه می‌دانی به من تعلیم می‌کنی؟
خضر گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من صبر پیشه کنی زیرا من واگذار به علمی شده‌ام که تو طاقت آن را نداشته و بالعکس تو نیز واگذار به علمی شده‌ای که من

_____

(1)- سوره کهف آیه (65)

طاقت آن را ندارم.
موسی گفت: من توان این را دارم که با تو صبر را پیشه کنم.
خضر گفت: در علم و امر خدا قیاس راه ندارد، تو چگونه می‌توانی با عدم احاطه علمی صبر را پیشه کنی؟
موسی گفت: ان شاء اللّه به زودی مرا از صابرین خواهی یافت و خواهی دید که اصلا نافرمانی و مخالفت تو را نخواهم نمود.
چون موسی کلمه مشیت (ان شاء اللّه) را به کار برد خضر گفت: اگر تابع من شدی دیگر از هر چه من انجام دادم هیچ پرسش و سؤالی مکن تا وقتی که من خودم تو را از آن راز آگاه سازم.
موسی علیه السّلام گفت: خواسته‌ات روا است، پس هر دو با هم برفتند و در کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکافت و شکست، موسی گفت: آیا کشتی را می‌شکافی تا سرنشینانش را غرق کنی، بسیار عمل زشت و قبیحی مرتکب شدی.
خضر گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من صبر پیشه کنی؟
موسی گفت: مرا مؤاخذه مکن به آنچه فراموش کردم یعنی بر آنچه از امر تو فراموش کردم مرا مورد مؤاخذه قرار مده و تکلیف سخت طاقت فرسا مفرما، پس با هم روان شدند تا به پسری برخورد کردند، خضر پسر را بدون مقدمه کشت، موسی عصبانی شد و یقه خضر را گرفت و گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود بی‌گناه کشتی، محقّقا کار بسیار منکر و ناپسندی نمودی.
خضر گفت: عقول بر امر خدا حاکم نبوده بلکه امر به عکس است و امر خدا بر عقول حکومت می‌کند تو موظّفی آنچه از من می‌بینی در مقابلش تسلیم بوده و صبر کنی و من می‌دانم که تو هرگز توانایی صبر کردن را

نداری.
موسی گفت: اگر بار دیگر از تو مؤاخذه کردم از آن پس با من رفاقت مکن که در ترک رفاقتت با من عذر داری.
باز موسی و خضر با هم روان شدند تا به قریه‌ای رسیدند (قریه ناصره و آن قریه‌ای است که نصاری را به آن منسوب می‌کنند) و از اهل آن طعام خواستند، مردم از طعام دادن و مهمانی آنها امتناع کردند، آنها هم از آن قریه به عزم خروج حرکت کردند تا نزدیکی دروازه آن قریه به دیواری که نزدیک به انهدام بود رسیدند، خضر علیه السّلام دست روی آن دیوار نهاد و به استحکام و تعمیر آن پرداخت، موسی گفت: آیا روا بود که تو این مشقّت را به خود بدهی، جایی این تعمیر را می‌نمودی که بر آن اجرتی می‌گرفتی تا از آن اجرت برای خود تهیه غذا می‌کردیم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 225
خضر گفت: این عذر مفارقت بین من و تو است، من به زودی تو را بر اسرار کارهایم که بر فهم آن صبر و ظرفیتی نداشتی آگاه می‌سازم، پس فرمود: امّا آن کشتی را که بشکستم صاحبش خانواده فقیری بود که از آن کسب و ارتزاق می‌کردند و چون کشتی‌های بی‌عیب را پادشاه به غصب می‌گرفت خواستم این کشتی را ناقص و معیوب کنم، پس قصدم با این کار آن بود که کشتی را بدین وسیله برای صاحبانش نگاه داشته و پادشاه غصبش نکند.
پس جناب خضر علیه السّلام با این فعل (شکستن کشتی) امتیازی که برای کشتی مساکین پدید آمد را به خود نسبت داد نه به حقّ عزّ و جلّ زیرا بیان پیدا شدن امتیاز مزبور با ذکر لفظ تعییب صورت گرفته و ادب مقتضی بود آن را به خدای تعالی نسبت ندهد چه آن که خضر خواست کشتی را معیوب کند تا سلطان با مشاهده عیب از غصبش صرف نظر کند و حقّ جلّ و علا اراده‌اش از فرمان مزبور به خضر صلاح مساکین بوده لا جرم ادب اقتضاء می‌کند که مجری فرمان پدید آوردن عیب را به حضرتش نسبت نداده بلکه آن را فعل خویش معرفی کند از این رو خضر علیه السّلام فرمود: اعیبها.
و امّا آن غلام: پدر و مادر او مؤمن بودند و وی کافر متولّد شد و خدا می‌دانست که اگر باقی بماند پدر و مادر نیز به خوی او درآمده و مفتونش شده و با ضلال او گمراه خواهند شد لذا مرا امر کرد تا وی را بکشم و با این فعل حقّ تبارک و تعالی پدر و مادر او را به محل کرامت خویش نقل داد جناب خضر علیه السّلام در اخبار از این فعل بر خلاف فعل قبلی از فاعل فعل مشترکا تعبیر آورده یعنی خود را با حقّ عزّ و جلّ شریک قرار داد و گفت: و امّا کشتن آن پسر: پدر و مادرش مؤمن بوده و ما باک داشتیم که آن پسر آنها را به کفر و طغیان بکشد پس خواستیم تا به جای او پروردگارشان فرزندی بهتر و صالح‌تر از حیث ارحام‌پرستی به آنها عطاء

کند.
سرّ مشترک آوردن خضر علیه السّلام فاعل دو فعل را و تعبیر به «خشینا» و «اردنا» این که چرا جناب خضر علیه السّلام گفت: خشینا و اردنا با این که مناسب‌تر آن بود که خشیت را به خود و اراده را به حقّ تبارک و تعالی نسبت دهد شرح و توضیحش آن است که: حقّ تعالی وقتی خضر علیه السّلام را مأمور به قتل آن پسر نمود و به وی خبر داد

که به زودی کفرش ظاهر خواهد شد جناب خضر از وقوع بداء در امان نبوده و این بیم و هراس را داشت که بین او و آنچه به آن امر گردیده فاصله شده و مانعی پیدا شود و بدین ترتیب از امضاء و انجام مأمور به محروم شده و ثواب آن را درک نکند ولی خداوند عزّ و جلّ هراس و بیم نداشته زیرا هیچ فعلی از او فوت نشده و اساسا بین او و انجام هیچ عملی مانعی در حقش تصوّر نمی‌شود امّا در عین حال در نفس جناب خضر خطور کرد که خداوند جلّ ذکره او را سبب برای رحمت پدر و مادر آن پسر قرار داده پس پیدا شدن این بیم و خشیت در او چون به واسطه اخبار خدای عزّ و جلّ بود از این رو در وسط کلام دو فعل «خشیت» و «اراده» را به خود حقّ عزّ و جلّ نسبت داد (نسبت خشیت به خود بالمباشره بوده و به خدا بالتسبیب می‌باشد چنانچه در اراده نسبتش به باری تعالی بالمباشره است و به خضر تبعا صورت گرفته) باری خضر در وسط کلام به جنبه بشری عمل نمود و خشیت را به خود و خدا نسبت داد چنانچه در برخورد و عملش با موسی علیه السّلام چنین عمل کرد زیرا وی در آن هنگام مخبر و خبر دهنده بود و کلیم اللّه مخبر و مستمع نه این که خضر مقام و رتبه‌اش بر موسی ترجیح داشت بلکه وی افضل از خضر بود منتهی چون موسی مستحق بود به او گفته شود که وی همه چیز را ندانسته و جاهلی است که فقط به تعلیم حقّ تعالی علم برایش حاصل می‌شود لا جرم واسطه و مأمور برای رساندن این خبر به موسی خضر گردیده بود.
سپس خضر به موسی علیهما السّلام گفت: امّا این که چرا دیوار را تعمیر کردم:
این دیوار تعلّق به دو پسر یتیمی داشت که در مدینه زندگی می‌کرده و پدری صالح داشتند و در زیر آن گنجی از ایشان نهفته بود، این گنج طلا و نقره نبود بلکه لوحی از جنس طلا بود که در آن این جملات نوشته شده و به چشم می‌خورد:
تعجّب است از کسی که به مرگ یقین دارد و چگونه شاد و مسرور است؟!
تعجّب است از کسی که یقین به قدر دارد و چگونه محزون می‌باشد؟!
تعجّب است از کسی که یقین دارد به زنده شدن در روز رستاخیز و چگونه ستم می‌کند؟! تعجّب است از کسی که بی‌ثباتی و بی‌اعتباری دنیا را دیده و

مشاهده می‌کند که اهل آن از حالی به حالی دیگر دگرگون می‌شوند ولی با این حال به آن اطمینان دارد.
پدر این دو پسر مردی نیکوکار بود، بین او و این دو پسر هفتاد پدر دیگر قرار

داشتند که حقّ تعالی با صلاح خود این دو پسر را محافظت فرمود، سپس خضر به جناب موسی علیهما السّلام گفت:
پروردگار تو خواست آن دو پسر به حدّ رشد رسند تا به کمک لطفش آنها خودشان گنج را استخراج کنند و چنانچه ملاحظه می‌کنیم جناب خضر علیه السّلام هنگام خبر دادن از قصّه سوّم که آخرین قصص سه‌گانه می‌باشد از اسناد فعل به خویش، خود را بر حذر داشت بلکه اراده را به طور کلّی نسبت به حقّ تعالی داد چه آن که غیر از فعل اوّل و دوّم که جناب خضر اوّلی را صرفا به خود نسبت داد و دوّمی را مشترک بین خویش و حقّ تعالی معرّفی کرد عملی دیگر باقی نماند که مستند به او و اراده‌اش باشد تا وی از آن خبر داده و جناب موسی هم مستمع و شنونده‌اش محسوب گردد از این رو در هنگام اخبار از فعل سوّم به طور کلّی حضرتش خود را مجرّد از انجام آن دانست و اراده فعل را نیز از حقّ تعالی قرار داد بدون این که برای خودش کوچکترین دخالت و شراکتی در فعل و اراده آن قائل شود چنانچه بنده مخلص در درگاه الهی باید خود را چنین ببیند.
سپس جناب خضر علیه السّلام از نسبت دادن فعل در اوّلین قصّه به خود و از ادّعای اشتراک در فعل با خدا در دوّمین قصّه به نحوی تبرّی جسته و پوزش طلبیده و فرموده:
پروردگار تو اراده این معنا کرده از جهت رحمت و بخششی که دارد و من این کارها را از پیش خود و به رأی خویش انجام ندادم بلکه به فرمان حقّ تعالی بود، این است مآل و باطن کارهایی که تو طاقت و ظرفیّت دیدن آنها را نداشتی.
سپس امام جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمودند: امر خدا را نباید بر قیاس و استحسان عرضه داشت و کسی که چنین کند هم هلاک شده و هم دیگران را هلاک نموده، اوّلین معصیتی که در عالم به ظهور رسید اظهار فضل و برتری از ناحیه ابلیس ملعون بود و آن در وقتی صورت گرفت که خدای عزّ و جلّ تمام فرشتگان را مأمور به سجده در مقابل آدم علیه السّلام نمود، جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از سجود امتناع کرد، حقّ- جلّت عظمته- فرمود:
وقتی به تو امر کردم چه چیز تو را از سجده نمودن باز داشت؟
ابلیس گفت: من از او بهتر هستم زیرا مرا از آتش و او را از گل آفریدی.
پس اولین کفری را که مرتکب شد این بود که گفت: من بهتر از آدم

هستم، سپس قیاسی که نمود و گفت مرا از آتش و او را از گل آفریدی دوّمین خلافی بود که از وی

سر زد، باری حقّ تعالی او را به خاطر این خلافش از درگاه خود راند و مورد لعن قرارش داد و نامش را «رجیم» یعنی رانده شده نهاد و به عزّت و جلال خودش سوگند خورد که احدی در دینش قیاس نکند مگر آن که او را با دشمنش یعنی ابلیس در پست‌ترین درکات جهنّم قرین قرار می‌دهد.
مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: با این که جناب موسی علیه السّلام از نظر عقل و فضل و موقعیّت نزد باری تعالی کامل بود نتوانست با فکر و استنباط خود معنای افعال خضر علیه السّلام را درک کند تا جایی که امر بر او مشتبه شد.
و از تمام افعالی که خضر مرتکب شد به غضب آمد تا وقتی که خضر علیه السّلام او را از باطن آنها خبر داد و وی راضی گشت و اگر او از تأویل آنها به موسی علیه السّلام خبر نمی‌داد قطعا جناب موسی به حقیقت امر پی نمی‌برد اگر چه تمام عمرش را فکر می‌کرد و در نتیجه باید گفت:
وقتی برای انبیاء و رسل حقّ تعالی صلوات اللّه علیهم اجمعین قیاس و استحسان جایز نبود به طریق اولی افرادی که در مادون مرتبه ایشان هستند نباید قیاس و استحسان به کار ببرند.
حدیث (2) از ابو جعفر محمّد بن عبد اللّه بن طیفور دامغانی واعظ در فرغانه «1» شنیدم که در ذیل افعال سه‌گانه جناب خضر علیه السّلام (شکستن کشتی، کشتن پسر و تعمیر دیوار) می‌گفت:
این افعال که خضر علیه السّلام به فرمان خدای عزّ و جلّ آنها را انجام می‌داد اشارات و تنبیهاتی از ناحیه خداوند متعال به جناب موسی علیه السّلام بودند و بدین وسیله جناب اقدسی الهی آن حضرت را متذکّر منّت‌های سابق که در حقش عملی ساخته بود نمود، خداوند منّان موسی علیه السّلام را بر آن منّت‌ها و بر مقدارشان این طور تنبیه فرمود:
با شکستن کشتی او را متذکّر ساخت که وقتی طفل ضعیفی بود و مادرش وی را در صندوقی نهاد و صندوق را به دریا افکند در وسط آبها از غرق شدن حفظش نمود، پس مراد حقّ تعالی با این فعل آن بود که به موسی گوشزد کند آن کسی که تو را در صندوق وسط دریا حفظ نمود سرنشینان کشتی را نیز داخل کشتی محافظت

---

(1)- در مراصد الاطّلاع آمده است که فرغانه به فتح فاء و سکون راء شهری است وسیع در ما وراء النّهر نزدیک بلاد ترکستان.

می‌فرماید: و امّا کشتن آن پسر نابالغ: قبلا موسی علیه السّلام مردی را در

راه خدای عزّ و جلّ به قتل رساند و این نزد کسی که نمی‌دانست موسی پیامبر است لغزش بزرگی تلقّی می‌شد لذا برخی در صدد برآمدند که به خاطر آن او را بکشند که البته به این هدف نرسیده و حقّ تبارک و تعالی موسی را از کید و شرّ او حفظ کرد حال با فعل خضر علیه السّلام خداوند او را متذکر آن منّت نمود.
و امّا تعمیر دیوار بدون اخذ اجرت: خداوند عزّ و جلّ به واسطه این کار خضر فضیلت عملی که جناب موسی علیه السّلام قبلا انجام داده بود را متذکّر شد و آن این بود که:
آن حضرت با این که خودش گرسنه بود برای دو دختر شعیب از چاه آب کشید بدون این که در قبال آن اجرتی طلب کند، پس حقّ تعالی با فعل خضر حضرتش را متنبّه ساخت و او را به یاد عمل خویش آورد تا بدین وسیله شاکر و مسرور باشد.
و امّا سخن خضر به موسی علیهما السّلام که گفت:
هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ.
فراقی که حاصل شد از ناحیه خود حضرت موسی بود زیرا قبلا اظهار نموده بود که اگر از افعال تو پرسش نمودم دیگر با من مصاحبت و رفاقت مکن، پس در واقع جناب موسی علیه السّلام با جمله «فلا تصاحبنی» حکم به مفارقت و جدایی نمود.
سپس محمّد بن عبد اللّه بن طیفور فرمود:
جناب موسی علیه السّلام هفتاد تن از رجال قوم خود را به منظور رفتن به وعده‌گاه ملاقات پروردگار انتخاب نمود، این مردان بعد از شنیدن کلام حقّ درنگ نکرده و با ایراد سخنی که در حدّ آن نبودند سبب مرگ خود شدند، ایشان خطاب به حضرت موسی علیه السّلام گفتند:
ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم.
به مجرّد ایراد این کلام صاعقه‌ای پدید آمد و ایشان را گرفت و بلافاصله مردند، جای شبهه نیست اگر خدای عزّ و جلّ آنها را برمی‌گزید به طور قطع حفظشان می‌نمود و اساسا حقّ جلّ و علا کسانی را انتخاب نمی‌کرد که می‌دانست از حدّ تجاوز می‌کنند.
پس باید پذیرفت که جناب موسی با آن همه فضل و موقعیّت و شأنی که دارا بود برای اختیار آن مردان صلاحیّت نداشت و وقتی آن حضرت صلاحیّت نداشته باشد

چگونه مردم برای اختیار امام و پیشوا صلاحیّت دارند و چگونه می‌توانند با عقول ناقصه خود احکام را استنباط نموده و با آراء متفاوت و نیّات متباین و قصدهای مختلف آنها را استخراج نمایند، خدا منزّه است از این که به اختیار ایشان راضی و خشنود باشد.

و افعالی که از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه صادر می‌شد همچون افعال صادر از خضر علیه السّلام بوده که تمامش مشتمل بر حکمت و صواب است اگر چه مردم وجه حکمت و صواب را در آنها ندانند.
و همان طوری که جناب موسی با آن همه عقل و درک نتوانست باطن افعال جناب خضر علیه السّلام را درک کند به طور قطع مردم مصالح و حکم منظور در افعال و اعمال صادره از حضرت امیر عوالم وجود صلوات اللَّه و سلامه علیه را ادراک نخواهند نمود.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حسین بن علوان، از اعمش، از عباية الاسدی نقل کرده که وی گفت: عبد اللَّه بن عبّاس کنار زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می‌گفت پس از آن که از سخن گفتن فارغ شد مردی به حضورش رسید و سلام کرد و سپس اظهار نمود: ای عبد اللَّه من مردی از اهل شام هستم.
ابن عباس فرمود: یاران شما جملگی ستمگر بوده مگر کسی که حقّ تعالی او را از ظلم مصون داشته است از آنچه می‌خواهی سؤال کن.
آن مرد گفت: ای عبد اللَّه بن عباس من به نزد شما آمده‌ام که بپرسم کسانی را که علی بن ابی طالب علیه السّلام کشت جملگی از اهل توحید بوده نه منکر نماز بودند و نه حج و نه روزه ماه رمضان و نه زکاة پس چطور حضرت آنان را به قتل رساند؟! عبد اللَّه فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از آنچه تو را به رنج سفر انداخته و به این جا آورده سؤال نما و غیر آن را رها کن.
آن مرد گفت: من بنزدت نیامدم و از حمص برای حج و عمره سفر نکردم بلکه آمده‌ام تا افعال و کارهای علی بن ابی طالب علیه السّلام را برای من تشریح کنی.
ابن عبّاس فرمود: وای بر تو، راه یافتن به علم عالم بسیار مشکل بوده و هرگز دلهای زنگ گرفته به آن واقف نخواهند شد و نمی‌توانند آن را حمل کنند، به تو خبر می‌دهم که مثل علی بن ابی طالب علیه السّلام در این امّت همچون مثل موسی و عالم

(خضر) علیهما السّلام می‌باشد و توضیح آن این است که: خداوند تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید:
ای موسی من ترا برای این که پیغام‌های مرا به خلق برسانی برگزیده و به همصحبتی خویش انتخاب کردم پس آنچه را که به تو فرستادم کاملا فراگیر و شکر الهی را به جای آور و در الواح (تورات آسمانی) از هر موضوع برای نصایح و پند و تحقیق هر چیز به موسی نوشته و دستور دادیم.
جناب موسی علیه السّلام تصوّر می‌کرد تمام اشیاء برای او ثابت و روشن

است همان طوری که شما معتقدید علماء شما به هر چیز واقف و آگاهند، باری وقتی موسی علیه السّلام به کنار دریا رسید با عالم (خضر علیه السّلام) ملاقات نمود، موسی با وی سخن بسیار گفت تا به علم وی برسد ولی به وی حسد نبرد آن طوری که شما به علی بن ابی طالب حسد ورزیدید و فضلش را انکار کردید، موسی علیه السّلام به خضر گفت: اگر من از تو تبعیّت کرده و خدمتت را بجا آورم از علم لدنّی خود به من می‌آموزی؟
عالم (خضر) دانست که موسی طاقت هم صحبت شدن با او را نداشته و بر علم و دانستنیهای وی صبر و قرار ندارد لذا به او گفت: تو هرگز ظرفیّت و توانایی آن که با من صبر کنی و مرا تحمّل نمایی را نداری و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلا آگهی از آن نداری؟
موسی اظهار داشت: به خواست خدا مرا با صبر و تحمّل خواهی یافت و هرگز در هیچ امر با تو مخالفت نخواهم نمود.
عالم (خضر) دانست که موسی بر علم او صبر و تحمّل نخواهد نمود، پس به او گفت: اگر تابع من شدی دیگر از آنچه نمایم سؤال مکن تا وقتی که از آن راز، تو را آگاه سازم.
ابن عبّاس گفت: موسی و خضر بر کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکست، این شکستن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید.
و خضر با پسر که ملاقات نمود او را کشت و این کشتن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و دیوار را که مرمّت و تعمیر نمود این تعمیر مورد خشنودی حقّ تعالی بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و همچنین است علی بن ابی طالب علیه السّلام زیرا آن حضرت کسی را نکشت مگر

آن که آن قتل مورد رضایت و خشنودی حقّ تبارک و تعالی بود و موجب غضب و خشم اهل جهالت، سپس ابن عبّاس به آن مرد فرمود: بنشین تا خبری برایت نقل کنم:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با زینب دختر جحش ازدواج نمود و شب زفاف ولیمه دادند و ولیمه‌اشان خوراک حیس «1» بود، حضرت ده نفر ده نفر مردم را دعوت به طعام نمودند مردم وقتی طعام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می‌خوردند می‌نشستند و با آن جناب سخن گفته و نظر نمودن به جمال حضرتش را غنیمت می‌شمردند ولی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میل داشتند که مردم از توقّف خود نزدش بکاهند و پس از تناول طعام درنگ نکرده و پراکنده شوند و منزل را برایش خالی کنند زیرا آن جناب تازه داماد بوده و از ایذاء نمودن مؤمنین حضرتش را ناخرسند و غیر

خشنود بودند لذا خداوند عزّ و جلّ این آیه را به منظور تأدیب مؤمنین نازل کرد و فرمود:
ای کسانی که به خدا ایمان آوردید به خانه‌های پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله داخل مشوید مگر آن که به شما اذن دهد و بر سفره طعامش دعوتتان کند، در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشایید، بلکه زمانی که دعوت شده‌اید بیایید و چون غذا تناول کردید زود از پی کار خود متفرّق شوید نه آن که آنجا برای سرگرمی و انس به سخنرانی پردازید که این کار پیغمبر را آزار می‌دهد و او به شما از شرم و حیا اظهار نمی‌دارد ولی خدا در اظهار حقّ از شما هیچ خجالتی ندارد.
پس از نزول این آیه رفتار مردم تغییر کرد و بعد از صرف طعام پیامبرشان صلّی اللّه علیه و آله دیگر درنگ نکرده بلکه بلافاصله از منزل خارج می‌شدند.
ابن عبّاس می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هفت شبانه روز پیش زینب ماندند سپس به خانه امّ سلمه دختر ابی امیّه تشریف برده و شب هشتم و صبحش را در آنجا به سر بردند و وقتی آفتاب بالا آمد علی علیه السّلام به در منزل آمده و درب را آهسته کوبیدند، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله کوبنده درب را شناخته ولی امّ سلمه او را نشناخت لذا حضرت به وی فرمودند: برخیز درب را باز کن.
امّ سلمه عرضه داشت: یا رسول اللّه، این کیست که از او در امانی و مرا مأمور می‌نمایی که برخاسته و درب را برایش بگشایم و حال آن که دیروز در باره ما فرموده خدای عزّ و جلّ نازل شده که:

---

(1)- کلمه «حیس» به فتح حاء و سکون یاء خوراکی است که از خرما و روغن و کشک به دست می‌آید.

ای مؤمنین، هر گاه چیزی را از همسران پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله خواستید آن را از پشت حجاب طلب کنید.
با توجّه به این آیه این کیست که من در امان باشم و با روی باز و آشکار بدون مواضع زینت با او مقابل شوم؟
ابن عبّاس گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با هیئتی غضبناک به او فرمود:
کسی که اطاعت رسول را نماید در واقع خدا را اطاعت نموده، برخیز درب را باز کن، پشت درب مردی است که به کارش جهل نداشته و در آن عجول و شتابان نیست، خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، مطمئنا بدان وقتی قفل درب را باز کردی او درب را نخواهد گشود مگر وقتی که صدای قدم‌های تو را دیگر نشنود.

امّ سلمه در حالی که نمی‌دانست پشت درب کیست ولی توصیفات و مدح پیامبر راجع به او را در خاطر داشت برخاست و به طرف درب رفت در حالی که می‌گفت:
به به و خوشا به حال کسی که خدا و رسولش را دوست داشته و آنها نیز او را دوست می‌دارند درب را گشود.
ابن عبّاس گفت: علی علیه السّلام دو لنگه درب را گرفته و پیوسته پشت درب ایستادند تا صدای پاهای امّ سلمه دیگر شنیده نشد، ام سلمه به پستوی خانه داخل شد در این وقت علی علیه السّلام درب خانه را گشود و داخل منزل شد و بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سلام کرد.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای امّ سلمه، او را می‌شناسی؟
عرضه داشت، بلی، گوارا باد بر او این مقام، او علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی، این علی بن ابی طالب است گوشتش گوشت من و خونش، خون من است، او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است با این فرق که پس از من پیامبری دیگر نیست، ای ام سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی طالب و امیر مؤمنان و آقای مسلمانان بوده و صندوق علم من و دربی است که از آن باید وارد شوند تا به من برسند، او وصیّ بعد از من بر اموات از اهل بیت و جانشین من بر احیاء از امّتم می‌باشد، در دنیا و آخرت برادرم بوده و در عرض اعلی با من خواهد بود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 243
ای امّ سلمه شاهد باش و حفظ کن این موضوع را که او با ناکثین «1» و قاسطین «2» و مارقین «3» می‌جنگد.
سخن ابن عبّاس که به این جا رسید، مرد شامی گفت: ای عبد اللَّه مشکلم را حل نمودی، شهادت می‌دهم که علی بن ابی طالب آقای من و آقای هر مسلمانی است.

باب پنجاه و پنجم سرّ گفتار حقّ تبارک و تعالی در هنگام سخن گفتن با موسی به او: فاخلع نعلیک و نیز سرّ این کلام موسی: و احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه «4» می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، «5» از محمّد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب، «6» از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسی علیه السّلام فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ «7» یعنی دو کفش خود را از پا دربیاور زیرا کفش آن حضرت از پوست درازگوش مرده بود.
حدیث(2) ابو جعفر محمّد بن علی بن نصر البخاری المقری می‌گوید: ابو عبد اللَّه کوفی فقیه فرغانه با اسنادی که متّصل به امام صادق علیه السّلام می‌شود نقل می‌کند که امام علیه السّلام در ذیل فرموده حقّ عزّ و جلّ به جناب موسی علیه السّلام «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» فرمودند: یعنی: دو خوف و هراسی را که داری از خود برطرف کن، یکی ترس از این که همسرت ضایع شده و آسیب ببیند (چون وقتی موسی علیه السّلام به طور می‌رفت همسرش را که باردار بود و درد زاییدن گرفته بود گذارد و رفت) دیگر هراس و ترس از فرعون.

_____

(1)- مقصود از «ناکثین» اصحاب جمل هستند.
(2)- مراد از «قاسطین» اصحاب صفّین می‌باشند.
(3)- منظور از «مارقین» اصحاب نهروان می‌باشند.
(4)- محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید ابو جعفر شیخ قمیین و فقیه ایشان بوده و ثقه و عین می‌باشد.
(5)- یعقوب بن یزید الکاتب، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وی ثقه و صدوق بوده است.
(6)- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی به فرموده نجاشی و علّامه در خلاصه ثقه می‌باشد.
(7)- سوره طه آیه (12)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 245
حدیث (3) و از ابو جعفر محمّد بن عبد اللَّه بن طیفور دامغانی واعظ شنیدم که در ذیل کلام موسی علیه السّلام: وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی «1» (و عقده را از زبانم بگشا تا مردم سخنم را نیک بفهمند) می‌گفت: جناب موسی علیه السّلام می‌خواهد بفرماید: من شرم دارم با زبانی که با تو سخن گفته‌ام با دیگری تکلّم نمایم لذا این شرم و حیاء مرا باز می‌دارد از این که با غیر تو سخن بگویم و همین حالت عقده و گره بر

زبانم گذارده پس بفضل خودت آن را بگشا و از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار بده، برادرم هارون را وزیرم نما.
مقصود موسی علیه السّلام از این کلام آن است که: خدایا اذن بده که هارون از مقصود و منظور من تعبیر کرده و با فرعون سخن گوید و بدین ترتیب احتیاجی نباشد که من با زبانی که با تو تکلّم نموده‌ام با فرعون سخن بگویم.

باب پنجاه و ششم سرّ این که حقّ عزّ و جلّ به موسی و هارون فرمود: اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی، فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی «2»

حدیث (1) حاکم ابو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری رضی اللَّه عنه از عمویش ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان، از فضل بن شاذان از محمّد بن ابی عمیر نقل می‌کند که وی گفت:
محضر موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم بفرمایید چرا حقّ عزّ و جلّ به موسی و هارون فرمود:
اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (بروید نزد فرعون که او طغیان نموده) فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً (با سخنی نرم با او تکلّم کنید) لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی (شاید او متذکّر شده یا بیمناک شود).
امام علیه السّلام فرمودند:
امّا این که خداوند فرمود: فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً مقصود از قول لیّن، این است که او را به کنیه‌اش صدا زده و به او بگویید: یا ابا مصعب، چه آن که اسم فرعون ابا مصعب ولید بن مصعب بود.

_____
(1)- سوره طه آیه (27)
(2)- سوره طه آیات (43) و (44)

و امّا این که حقّ عزّ و جلّ فرمود: لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی جهتش آن است که با این عبارت جناب موسی تحریص و ترغیب شد به رفتن به نزد فرعون و همین مقدار مطلوب حقّ تبارک و تعالی بود و الّا ذات اقدسش می‌دانست که فرعون نه متذکّر شده و نه خوف و هراس در او پیدا می‌شود مگر تنها هنگام دیدن عذاب و عقاب و شاهد بر این گفتار کلام حقّ عزّ و جلّ است که در سوره یونس آیه (90) می‌فرماید:
چون هنگام غرق فرعون فرا رسید گفت: اینک من ایمان آورده و شهادت می‌دهم که حقّا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدای دیگری نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم.
خدای متعال ایمان او را در این وقت نپذیرفت و در آیه بعد از همین سوره فرمود:
اکنون باید ایمان بیاوری؟! در حالی که عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از مردم بد کار بودی.

باب پنجاه و هفتم سرّ نامیده شدن کوهی که جناب موسی علیه السّلام هنگام سخن گفتن با خدا به آن رفت به طور سینا

حدیث (1) محمّد بن علی بن بشار قزوینی رضی اللَّه عنه می‌گوید: مظفّر بن احمد ابو الفرج قزوینی از محمّد بن جعفر اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبد اللَّه بن عباس نقل کرده که وی گفت:
کوهی که موسی علیه السّلام بر آن رفت به خاطر این به طور سیناء نامیده شد که بر آن درخت زیتون بود و هر کوهی که بر آن گیاه و درخت قابل استفاده‌ای روییده باشد طور سینا و طور سینین نامیده می‌شود و کوهی را که گیاه و درخت قابل استفاده‌ای بر آن روییده نشده باشد طور گفته نه طور سینا و نه طور سینین.

باب پنجاه و هشتم سرّ این که چرا هارون به موسی علیهما السّلام گفت: یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لا بِرَأْسِی و نگفت: یا ابن ابی

اشاره

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 249
حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد و محمّد بن احمد شیبانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام رضی اللّه عنهم گفتند: محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی اسدی از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن زید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، نقل کرده که وی گفت: خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا هارون به موسی علیه السّلام گفت: ای پسر مادرم ریش و موهای سر مرا نگیر و نگفت: ای پسر پدرم ...؟
حضرت فرمودند: غالبا دشمنی‌ها بین برادران وقتی است که از پدر متّحد و از مادرهای متعدّد باشند ولی وقتی از مادر یکی باشند دشمنی بین آنها کمتر است مگر آن که شیطان بینشان وسوسه کند و ایشان اطاعتش را نمایند، باری هارون به برادرش جناب موسی علیه السّلام گفت: ای برادری که مادرم تو را زاده و از غیر او متولّد نشده‌ای ریش و موهای سر مرا بگیر و نگفت: ای فرزند پدرم و سرّش این است که فرزندان پدر وقتی مادرانشان متعدّد بودند دشمنی بین ایشان تازگی ندارد بلکه امری است رائج و دارج مگر آن که خداوند ایشان را حفظ نماید، بلی خصومت و دشمنی بین برادرانی که از مادر یکی هستند البتّه امر نو و تازه‌ای به نظر می‌آید.
محضر مبارکش عرض کردم: چرا موسی ریش و موهای سر هارون را گرفت و او را کشید با این که در گوساله پرست شدن مردم او هیچ گناهی نداشت؟
حضرت فرمودند:
در غیاب موسی علیه السّلام وقتی مردم گوساله پرست شدند هارون از میان آنها بیرون نرفت و از ایشان جدا نشد و به جناب موسی ملحق نگشت لذا به خاطر این کارش موسی با او چنین کرد چه آن که اگر هارون از میان آن عاصیان بیرون می‌رفت عذاب الهی بر آنها نازل می‌گشت و شاهد بر این گفتار گفتگوی جناب موسی علیه السّلام با هارون است، موسی علیه السّلام به هارون فرمود:
وقتی دیدی ایشان گمراه شدند چه تو را از متابعت من بازداشت، آیا نافرمانی امر مرا نمودی؟
هارون گفت اگر من از میان ایشان بیرون می‌آمدم متفرّق و پراکنده می‌شدند و من ترسیدم که مورد مؤاخذه تو واقع شده و به من بگویی چرا

بین بنی اسرائیل جدایی و تفرقه انداختی و منتظر نشدی به تو دستور دهم؟

مقاله مرحوم مصنّف در ذیل حدیث

مصنّف این کتاب رحمة اللَّه علیه می‌گوید: این که موسی موی سر و ریش برادر را گرفت در واقع موی سر و ریش خود را گرفته است چه آن که عادت معمول و
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 251
متعارف بین مردم این است که وقتی یکی از ایشان را غمی عارض شده یا به مصیبت بزرگی مبتلا شود دست را بر سر می‌گذارد و اگر به بلا و سختی گرفتار گردد محاسن خود را می‌گیرد در این جا نیز گویا مراد و مقصود موسی از گرفتن موی سر و ریش برادر این بود که هارون بداند بر او لازم است مغموم بوده و در قبال آنچه قوم مرتکب شده‌اند باید جزع و فزع کرده و خود را مصیبت زده بداند چه آن که امّت انبیاء به منزله گله و انبیاء و حجج سلام اللَّه علیهم به مثابه شبان می‌باشند و سزاوارترین افراد به مغموم بودن و محزون گشتن در صورتی که گلّه و مواشی متفرّق و هلاک شوند شبان و چوپان می‌باشد و جناب موسی هارون را در حفاظت از امّت و نگهبانی از آنها وکیل خود نموده و به وی وعده داده بود که در قبال ارشاد ایشان و نیک مراقبت نمودن از آنها اجر خواهد داشت و در صورت تضییع نمودن ایشان عقاب و مؤاخذه خواهد شد.
و حسین بن علی علیهما السّلام نیز چنین نمودند، یعنی وقتی آن گروه محارب و گرگان درنده امام علیه السّلام را متذکّر محترمات و پرده‌نشینان نمودند و آن حضرت نتوانستند از آنها حفاظت و مراقبت کنند در چنین وقتی محاسن شریف را به دست گرفته و سخنانی را که در محلّش مقرّر است ایراد فرمودند.
و در عرف مردم نیز معمول است که شخص اقرب و نزدیک را مورد خطاب و عتاب قرار داده و به خاطر حرکت ناموزون و قبیحی که شخص بعید مرتکب شده وی را سرزنش و ملامت می‌کنند تا بدین وسیله مرتکب را از انجام این فعل ناشایست که موجب عتاب می‌گردد زجر و منع کنند.
و بر همین اساس حقّ عزّ و جلّ در قرآن شریف به بهترین مخلوقات و مقرّب‌ترین آنها در درگاهش یعنی وجود مبارک خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید:
اگر مشرک شوی عمل تو را حبط کرده و از زیانکاران می‌گردی.
خداوند عزّ و جلّ می‌دانست که نبیّ مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله هرگز به او شرک نخواهد آورد و با این حال چنین خطابی به آن حضرت نموده پس قطعا مقصود امّت آن جناب می‌باشد و در مورد بحث نیز موسی علیه السّلام برادرش هارون را مورد عتاب قرار داد ولی مقصود و منظور امّتش

بود و در این نحو از خطاب حضرتش اقتداء به خداوند تبارک و تعالی نموده و رویه معمول و مستعمل صالحینی که قبل و در عصرش می‌زیستند را اعمال نمود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 253

باب پنجاه و نهم سرّ حرام شدن صید در روز شنبه بر یهودیان

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد اللَّه بن محمّد الحجّال، از علی بن عقبه، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
یهود مأمور شدند که روز جمعه ماهی بگیرند ولی ایشان جمعه را ترک کرده و روز شنبه می‌گرفتند از این رو گرفتن ماهی در روز شنبه بر ایشان حرام شد.

باب شصتم سرّ نامیده شدن فرعون به «ذا الأوتاد»

حدیث (1) حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب رازی رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم «1»، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان احمر نقل کرد که وی گفت: در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ «وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ» از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا فرعون به «ذا الاوتاد» نامیده شده؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که وقتی کسی را عذاب می‌کرد ابتداء او را روی زمین به صورت می‌خواباند و سپس دو دست و پاهایش را می‌کشید، بعد با چهار میخ چهار دست و پای او را به زمین می‌کوبید و بسا آن شخص را روی چوب پهن می‌خواباند و سپس دست‌ها و پاهایش را با چهار میخ به آن می‌کوبید و او را با همان حال رهایش می‌کرد تا بمیرد از این جهت خدا از او در قرآن به «ذِی الْأَوْتادِ» یاد کرده و فرموده: وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ.

_____
(1)- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، کنیه‌اش ابو الحسن است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و صحیح المذهب بوده.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 255
حدیث (1) پدرم می‌فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم «1»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل نموده که آن جناب فرمودند:
ملک الموت نزد موسی بن عمران علیه السّلام آمد و بر آن جناب سلام نمود، حضرت فرمود: کیستی؟
ملک الموت گفت: من ملک الموت هستم.
موسی علیه السّلام فرمود: چه حاجت داری؟
گفت: برای قبض روحت آمده‌ام.
موسی علیه السّلام فرمود: از کجا روحم را قبض می‌کنی؟
گفت: از دهانت.
موسی فرمود: چگونه از دهانم قبض روح می‌کنی و حال آن که با پروردگارم سخن گفته‌ام؟! گفت: از دو دستت.
موسی فرمود: چگونه از دستهایم قبض روح می‌کنی و حال آن که با آنها تورات را حمل کرده‌ام؟! گفت: از دو پایت.
موسی فرمود: چگونه از پاهایم قبض روح می‌کنی و حال آن که با آنها به طور سینا رفته‌ام؟! امام علیه السّلام فرمودند: سپس ملک الموت اعضاء و جوارح دیگری غیر از اینها را شمرد و از موسی جوابی شنید، بالاخره گفت: من مأمور شده‌ام که تو را رها کرده تا خودت اراده مرگ و قبض روحت را بکنی پس موسی علیه السّلام مدّتی درنگ کرد و سپس به شخصی گذشت که قبری می‌کند، به او فرمود:
می‌خواهی برکندن این قبر تو را کمک کنم؟
آن شخص عرض کرد: بلی.
امام علیه السّلام فرمودند: موسی علیه السّلام وی را کمک کرد تا قبر کنده شد و لحد آماده گشت آنگاه آن شخص خواست طاق و از در لحد بخوابد تا ببیند چطور است، موسی علیه السّلام به او فرمود: من می‌خوابم پس موسی علیه السّلام در لحد خوابید بلافاصله جایگاه خود را در بهشت مشاهده کرد (راوی به طور تردید مکان من الجنّه یا منزله

_____
(1)- هشام بن الحکم الکندی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و

حسن التّحقیق بوده است.

من الجنّة نقل کرده) پس به درگاه پروردگار عرض کرد: پروردگارا روحم را قبض فرما پس ملک الموت روحش را قبض کرد و در قبر دفن نمود و خاک بر او ریخت، امام علیه السّلام فرمودند: شخصی که قبر را می‌کند ملک الموت به صورت آدمی بود و به همین خاطر قبر جناب موسی معلوم نیست.

باب شصت و دوّم سرّ گفتار سلیمان علیه السّلام: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی

حدیث (1) احمد بن یحیی مکتّب می‌گوید: احمد بن محمّد ورّاق ابو الطّیّب از علی بن هارون حمیری از علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی از پدرش، از علی بن یقطین نقل کرده که وی گفت: محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: آیا ممکن است پیامبر خدا عزّ و جلّ بخیل باشد؟
امام علیه السّلام فرمودند: خیر محضرش عرضه داشتم: پس معنای کلام سلیمان علیه السّلام «پروردگارا مرا ببخش و سلطنتی به من ارزانی دار که به احدی بعد از من ندهی» چیست و توجیه آن چه می‌باشد؟
امام علیه السّلام فرمودند: ملک و سلطنت دو نوع است:
الف: سلطنتی که با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم به دست آمده.
ب: سلطنتی که خدا عطاء فرموده مانند سلطنت آل ابراهیم و طالوت و ذو القرنین.
سلیمان علیه السّلام درخواستش از خدا این بود: پروردگارا سلطنتی به من عطاء کن که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد که بگوید:
سلطنتش با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم بوده، لذا حقّ عزّ و جلّ باد را مسخّرش نمود، باد به فرمان سلیمان سریعا به هر کجا که حضرتش می‌خواست او را می‌برد، یک ماه راه را در یک بامداد و مسیر یک ماهه را در یک شام طی می‌نمود، خدای عزّ و جلّ جنّیان بنّاء که عملشان ساختن عمارت‌ها است و غوّاص را که هنرشان تحصیل جواهر و لآلی ثمینه و گرانقیمت است و در قعر دریاها می‌باشند را در فرمانش قرار داد و نیز زبان طیور را به او آموخت و در زمین به او قدرت بخشید به

حدّی که مردم هم عصر و آنان که بعد از او در این عالم آمدند جملگی دانستند که سلطنت آن حضرت هیچ شباهتی به سلطنت سلاطینی که از ناحیه مردم انتخاب می‌شدند یا مالکینی که با ستم و ظلم بر مردم غالب می‌گردند نداشت.
سپس علی بن یقطین می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: کلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرموده‌اند:
خدا برادرم سلیمان بن داود را رحمت کند چقدر بخیل بود! را چطور توجیه کرده و مقصود از آن چیست؟
امام علیه السّلام فرمودند: جمله: چقدر بخیل بود را می‌توان به دو معنا

حمل کرد:
الف: مراد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله این باشد که جناب سلیمان چقدر در مقام عرض حاجت به درگاه الهی و دعا کردن بخل ورزیده و کلام سوئی که اهل بخل به کار می‌برند را ایراد نموده نه آن که جنابش متّصف به صفت بخل که از رذائل است باشد، بنا بر این طبق این توجیه اعتراض به استعمال جمله دعایی جناب سلیمان است نه اخبار از وجود رذیله بخل در آن حضرت.
ب: مقصود حضرت صلّی اللَّه علیه و آله این باشد که اگر جناب سلیمان از جمله دعایی معنایی را که جهّال اراده می‌کنند قصد کرده باشد جا دارد بگوییم چقدر بخیل می‌باشد و چون آن معنا را قصد نکرده پس بخیل هم نبوده.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
به خدا سوگند آنچه به سلیمان داده شده و آنچه به وی اعطاء نشده بود را خداوند بما ارزانی داشته بلکه آنچه را که حقّ عزّ و جلّ به هیچ یک از انبیاء نداده به ما داده است.
بعد از آن امام علیه السّلام در مقام مقایسه جناب سلیمان علیه السّلام با وجود مبارک پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید:
حقّ عزّ و جلّ در باره قصّه سلیمان می‌فرماید:
هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ (این نعمت سلطنت و قدرت، عطای ما است اینک به هر که خواهی بده و از هر کس خواستی منع نما) و در باره قصّه پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید:
ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (آنچه را که رسول برایتان آورده بگیرید و آنچه را که از آن نهی نموده ترک کنید)

باب شصت و سوّم سرّ زیاد بودن حروف اسم سلیمان از اسم پدرش داود علیه السّلام و سرّ نامیدن داود به داود و علّت مسخّر شدن باد برای سلیمان و جهت تبسّم نمودن سلیمان از کلام مور و خندان‌شدنش

حدیث(1) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهاب القرشی می‌گوید: منصور بن عبد اللَّه اصفهانی صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از سلیمان الغازی، وی می‌گوید از علی بن موسی الرّضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: پدرم موسی علیه السّلام از پدرشان جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کردند که در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها «1» (سلیمان از سخن مور بخندید) فرمودند:
وقتی موری به موران دیگر گفت:
یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ «2» (ای موران همه به خانه‌های خود روید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند).
باد که حضرت سلیمان را در هوا حمل می‌کرد صدای مور را به آن حضرت رساند، بلافاصله سلیمان توقف نمود و فرمود: مور را نزد من حاضر کن وقتی مور را نزد آن جناب آوردند، حضرت فرمود: ای مور مگر نمی‌دانی من پیامبر بوده و به کسی ظلم و ستم نمی‌کنم؟
مور گفت: چرا می‌دانم.
سلیمان فرمود: پس چرا موران را از ستم من بر حذر داشته و گفتی: ای موران به منزل‌های خود روید؟
مور گفت: ترسیدم به آرایش و زینت دستگاه تو نظر کرده و فریفته آن شده در نتیجه غیر خدای متعال را عبادت کنند سپس گفت: آیا تو بزرگتر بوده یا پدرت؟
سلیمان گفت: البته پدرم داود علیه السّلام.
مور گفت: پس چرا در حروف اسم تو حرفی زائد بر حروف اسم پدرت می‌باشد؟
سلیمان فرمود: نمی‌دانم.

---

(1)- سوره نمل آیه (19)
(2)- سوره نمل آیه (18)

مور گفت: جهتش آن است که پدرت داود جراحتش را با «ودّ» و محبّت خدا مداوا نمود پس داود نامیده شد «1» و امیدوارم که تو به پدرت ملحق شوی.
سپس مور گفت: می‌دانی چرا از میان همه موجودات تحت فرمانت باد

مسخّر و رام تو گشت؟
سلیمان فرمود: نمی‌دانم.
مور گفت: خداوند عزّ و جلّ مقصودش این بود که به تو بفهماند اگر تمام مملکت مسخّر تو شوند زوالشان همچون زوال و رها شدن باد از دست تو است، در این وقت بود که سلیمان از سخن مور بخندید.

باب شصت و چهارم سرّ یافت شدن آب و گل در هر کجا که موریانه باشد

حدیث (1) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن نصیر، از احمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: طائفه جنّ از کاری که موریانه با عصای سلیمان علیه السّلام نمود تشکّر نمودند لذا موریانه را در هیچ کجا نمی‌بینی مگر آن که در آنجا آب و گل یافت می‌شود.
حدیث (2) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدر گرامش جعفر بن محمّد علیهم السّلام، حضرت فرمودند: روزی سلیمان بن داود علیهما السلام به اصحابش فرمود:
خداوند تبارک و تعالی به من سلطنتی داده که بعد از من زیبنده احدی نیست، باد،

---

(1)- مرحوم مجلسی درج (14) بحار ص (93) برای تعلیلی که مور آورده وجوهی ذکر کرده که از بین آنها بیان ذیل را پسندیده و اختیار فرموده و آن این است که: مور به سلیمان عرض کرد: پدرت داود وقتی مرتکب ترک اولی شد قلبش مجروح گردید سپس آن را با «ودّ اللَّه تعالی» و محبّت حضرتش مداوا نمود و به خاطر همین معنا به داود نامیده شد و این نام مشتقّ است از «الدّواء بالودّ» چه آن که وی «داوی بالودّ» و تو چون هنوز مرتکب ترک اولی نشده‌ای به سلیمان نامیده شدی پس این دو علّت برای دو اسم، علّت زائد بودن اسم تو بر اسم پدرت می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 265
انسان، جنّ، پرندگان، وحوش را مسخّر و رام من نموده، زبان پرندگان را تعلیم کرده و از هر چیز مرا بهره‌مند نموده و علاوه بر اینها آنچه موجب فرح و سرور من از ابتداء روز تا شب می‌باشد را نیز فراهم فرموده.
اینک مایلم که فردا داخل قصر شوم و به بالاترین نقطه آن رفته و به آنچه در تحت قدرت و سلطنتم هست بنگرم از شما می‌خواهم که به احدی اجازه ندهید که نزد من آید و نشاط و سرور مرا به گرفتگی و تاری مبدّل کند.
جملگی عرض کردند: به چشم.
فردا شد، سلیمان عصایش را به دست گرفت و به بلندترین مکان قصرش

رفت و به عصا تکیه داد و با نشاطی تمام که ناشی از داشتن اسباب قدرت و سلطنت بود به آنچه در تحت تصرّفش بود می‌نگریست ناگهان نظرش به جوانی نیکو منظر و خوش لباس افتاد که از گوشه قصر ظاهر شد، سلیمان به او گفت:
چه کسی تو را به قصر راه داد با این که من گفته بودم امروز می‌خواهم تنها باشم و تو به اذن کی داخل شدی؟
جوان گفت: صاحب این قصر مرا راه داد و به اجازه او وارد شدم.
سلیمان گفت: صاحب این قصر البته به آن اولی و سزاوارتر است، تو کیستی؟
جوان گفت: من ملک الموت هستم.
سلیمان گفت: برای چه آمده‌ای؟
جوان گفت: آمده‌ام تا روح تو را قبض کنم.
سلیمان گفت: به آنچه امرشده‌ای عمل کن، امروز، روز سرور من بود.
ولی خدای عزّ و جلّ نمی‌خواهد من بدون ملاقاتش مسرور باشم، پس ملک الموت سلیمان را در حالی که به عصایش تکیه داده بود قبض روح نمود و جنازه آن حضرت با همان حال که بر عصا تکیه داده بود برای مدّتی نمایان بود و مردم به آن می‌نگریستند و تصوّر می‌نمودند او زنده است لذا با هم به اختلاف پرداخته، برخی می‌گفتند: سلیمان در طول این چند روز به عصا تکیه داده و هیچ رنج و ناراحتی ندیده، نه خوابیده و نه آشامیده و نه غذایی تناول کرده و این تقدیر پروردگار متعال است که بر ما عبادتش لازم و واجب است.
بعضی دیگر می‌گفتند: سلیمان ساحر بوده و از راه سحر این طور بما نشان می‌دهد که ایستاده و بر عصا تکیه داده در حالی که واقعا این طور نیست.
مؤمنین می‌گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر او است و حقّ تعالی به آنچه

مشیّتش باشد امور را تدبیر می‌نماید.
باری کار اختلاف بین مردم وقتی بالا گرفت حقّ عزّ و جلّ موریانه را فرستاد، این حیوان به درون عصا نفوذ کرد و داخل آن شد و محتویات آن را خورد عصا پس از خورده شدن داخلش شکسته شد و سلیمان از بالای قصر به صورت به زمین افتاد، طائفه جنّ در قبال این کار از موریانه تشکّر کردند و به همین جهت در هیچ مکانی موریانه یافت نمی‌شود مگر آن که در آنجا آب و گل به چشم می‌خورد و به همین معنا اشاره دارد فرموده خدای عزّ و جلّ در قرآن شریف: فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ «1» تا آخر آیه شریفه. کلمه «منسأته» یعنی عصایش (چون ما بر سلیمان مرگ را مأمور ساختیم به جز موریانه که

عصای او را خورد کسی بر آن مطّلع نشد، پس دیوان که از مرگ او آگاه شدند اگر از اسرار غیب با خبر بودند تا دیر زمانی در عذاب و ذلّت خواری باقی نمی‌ماندند).
سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند این آیه این طور نازل نشده بلکه چنین می‌باشد:
فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِينِ
یعنی: زمانی که سلیمان واژگون شد انسان‌ها فهمیدند که اگر جنیان علم غیب می‌دانستند تا دیر زمانی در عذاب و ذلت خواری باقی نمی‌ماندند.
حدیث (3) پدرم رضی اللّه عنه می‌فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان «2» از ابو بصیر، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: حضرت سلیمان بن داود علیه السّلام دیوان را امر فرمود تا سراپرده‌ای از بلور برایش بسازند، در حالی که آنها سرگرم ساختن آن بودند حضرت در سراپرده بر عصای خود تکیه داده و به آنها می‌نگریست که چگونه آن را می‌سازند و دیوان نیز هنگامی که توجّه سلیمان به آنها کم می‌شد او را نگاه می‌کردند، باری ناگهان مردی در قبّه ظاهر گردید، سلیمان فرمود: کیستی؟
آن مرد گفت: من کسی هستم که رشوه از کسی نمی‌پذیرم و از ملوک و سلاطین ترس و وحشتی ندارم، من ملک الموت هستم پس بدون درنگ در حالی که سلیمان

_____
(1)- سوره سبأ آیه (14)
(2)- مقصود ابان بن تغلب است که ثقه و جلیل القدر می‌باشد.

ایستاده و بر عصایش تکیه داشت و دیوان او را می‌نگریستند روحش را قبض کرد.
امام علیه السّلام فرمودند: دیوان یک سال درنگ نموده و در طول این مدّت برای او زحمت کشیده و خود را به تعب انداختند تا وقتی که حقّ عزّ و جلّ موریانه را فرستاد و آن حیوان عصای سلیمان را خورد و هنگامی که سلیمان افتاد دیوان از مرگ او آگاه شده و معلوم گشت که اگر از اسرار غیب مطّلع می‌بودند در ذلّت باقی نمی‌ماندند.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام در پایان فرمودند: دیوان از کار موریانه تشکّر نمودند فلذا در هر کجا که موریانه دیده شود حتما آب و گل نیز آنجا می‌باشد.
حدیث (4) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از حسن بن علی از علی بن عقبه، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت

فرمودند:
هنگامی که موریانه عصای سلیمان علیه السّلام را خورد و حضرت افتاد دیوان از موریانه تشکّر کرده و گفتند: تو خراب کن و ما آب و گل حاضر می‌کنیم لذا موریانه را در هیچ کجا نمی‌بینی مگر آن که در آنجا آب و گل می‌باشد.

باب شصت و پنجم سرّ مبتلا شدن ایّوب پیغمبر علیه السّلام

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر از ابی ایّوب، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: بلیّه و گرفتاری که ایّوب در دنیا به آن مبتلا شد به خاطر نعمتی بود که حقّ تعالی آن را به وی ارزانی نمود و او شکرش را اداء کرد و در آن وقت ابلیس از حوالی عرش ممنوع نشده بود لذا وقتی عمل ایّوب که اداء شکر منعم بود را بالا بردند و ابلیس دید حسد برد و به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا ایّوب شکر نعمتی را که به وی داده‌ای اداء نموده و اگر بین او و دنیایش حائل و مانع شوی دیگر شکرگزاری از او نخواهی دید پس مرا بر دنیایش مسلّط کن تا بدانی که وی در این صورت شکر نخواهد نمود.
حقّ تعالی فرمود: تو را بر دنیای او مسلّط کردم، لذا دنیا را خداوند از او گرفت و نیز فرزندی به او نداد مگر آن که هلاکش کرد و در عین حال ایّوب حمد الهی را به جا

می‌آورد، ابلیس عرضه داشت: پروردگارا ایّوب چون می‌داند که نعمت‌های گرفته شده از او به وی باز می‌گردد شکر می‌کند، پس مرا بر بدنش مسلّط کن تا بدانی او شکر گذار نیست خدای عزّ و جلّ فرمود: تو را بر غیر دو چشم و قلب و زبان و گوشش مسلّط کردم، ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: ابلیس به خاطر خوف رسیدن رحمت خدای عزّ و جلّ به ایّوب به سرعت به زمین فرود آمد پس بین حقّ تعالی و ایوب حائل شد و از آتش مسموم در دو مجرای بینی ایّوب دمید بلافاصله جسدش سوراخ سوراخ شد.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء «1»، از درست واسطی «2» نقل کرده که گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: ایّوب بدون گناه مبتلا شد.
حدیث (3) پدرم رضی اللَّه عنه با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری از حسن بن مختار «3»، از ابی بصیر نقل کرد که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: ایّوب بدون گناه هفت سال مبتلا شد.
حدیث (4) پدرم رضی اللَّه عنه با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری از حسن بن ربیع بن علی الرّبعی از کسی که ذکرش نموده

از حضرت امام صادق علیه السّلام، حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ایّوب علیه السّلام را بدون هیچ گناهی مبتلا نمود، وی بر بلاء و گرفتاری‌ها صبر کرد تا وقتی که مورد سرزنش و ملامت قرار گرفت و انبیاء بر سرزنش و ملامت صبر نمی‌کنند.
حدیث (5) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه البرقی، از پدرش، از عبد اللّه بن یحیی بصیری از عبد اللّه بن مسکان، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن ماضی (امام هفتم علیه السّلام) پرسیدم: بلیّه و گرفتاری ایّوب 7 در دنیا به چه علّتی بود؟

---

(1)- حسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی، کوفی، وی از اصحاب حضرت ثامن الحج علیه السّلام و از وجوه طائفه امامیّه محسوب می‌شود.
(2)- درست بن ابی منصور واسطی، وی واقفی مذهب است.
(3)- حسین بن مختار قلانسی کوفی، وی واقفی مذهب است.

امام علیه السّلام فرمودند:
علّتش نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به ایّوب عنایت کرد و وی شکرش را بجا آورد و در آن زمان ابلیس از اطراف و نزدیک عرش ممنوع نبود و وقتی اداء شکر ایّوب را بالا بردند، ابلیس حسد برد و به درگاه پروردگار عرضه داشت: ایّوب شکر آنچه را که به او داده‌ای اداء نموده و اگر از نعمت دنیا محرومش کنی هرگز شکر هیچ نعمتی را بجا نخواهد آورد.
امام علیه السّلام فرمودند: به ابلیس گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلّط کردم، ابلیس از بالا به زمین فرود آمد و هیچ مال و فرزندی برای ایّوب باقی نگذارد ولی به مقصود خود نرسید، زیرا ایّوب در این حال نیز شکر الهی را بجا می‌آورد، ابلیس وقتی دید به مقصودش نرسیده به درگاه الهی عرض کرد:
پروردگارا، ایّوب می‌داند که آنچه که از وی گرفته‌ای به زودی به او باز می‌گردانی لذا شکرت را اداء می‌کند، مرا بر بدن او مسلّط کن تا اثبات کنم او شکر گذار نیست.
به او گفته شد: تو را بر بدن ایّوب به استثناء قلب و زبان و دو چشم و گوشش مسلّط کردیم ابلیس به خاطر ترسی که از رسیدن رحمت الهی به ایّوب داشت با عجله به زمین آمد و بین او و پروردگارش حائل شد، هنگامی که بلاء و گرفتاری بر او شدید شد در پایان بلایا و سختی‌ها اصحابش نزدش آمده و گفتند: ما احدی را سراغ نداریم که به این گرفتاری مبتلا شده باشد مگر به خاطر باطن خبیث و بدی که داشته، شاید تو نیز که

در ظاهر خود را خوب نشان می‌دادی باطنی بد و خبیث داشتی و ما اطّلاع نداشتیم امام علیه السّلام فرمودند: امر که به این جا منتهی شد ایّوب علیه السّلام به درگاه خدای عزّ و جلّ نالید و عرض کرد: پروردگارا مرا به این بلیّه مبتلا ساختی، تو می‌دانی هرگز دو امری برای من پیش نیامد مگر آنکه را خشن‌تر بر بدنم بود اختیار کردم و هیچ گاه لقمه‌ای نخوردم مگر آن که بر سر سفره‌ام یتیمی بود، حال اگر از ناحیه تو دشمن بخواهد مرا شماتت کند حجج و براهین خود را بیاورم که استحقاق آن را ندارم، امام علیه السّلام فرمودند:
ابری ظاهر شد و گوینده‌ای در آن به سخن آمد و گفت:
ای ایّوب برهان و حجّت خود را بیاور.
امام علیه السّلام فرمودند: ایّوب لنگ را بر کمر خود محکم کرد و سپس روی دو کنده زانو قرار گرفت و عرض کرد:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 275
خدایا مرا به این بلیّه مبتلا ساختی در حالی که می‌دانی هرگز دو امری برای من پیش نیامد مگر آنچه را بر بدنم خشن‌تر بود اختیار کردم و از طعامی لقمه‌ای نخوردم مگر آن که بر سر سفره‌ام یتیمی بود.
امام علیه السّلام فرمودند: به ایّوب خطاب شد:
ای ایّوب چه کسی طاعت و بندگی را محبوب تو قرار داد؟
امام علیه السّلام فرمودند: ایّوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خویش ریخت سپس گفت:
پروردگارا! تو بندگی را نزدم محبوب قرار دادی.

باب شصت و ششم سرّ برگرداندن خداوند عزّ و جلّ عذابی را که تا بالا سر قوم یونس آمده بود و نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین نکرد

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: به چه علّت خداوند عزّ و جلّ عذابی را که تا بالا سر قوم یونس آمده بود از ایشان برگرداند در حالی که نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین نکرد؟

حضرت فرمودند: علّتش آن است که در علم خدای عزّ و جلّ بود که ایشان توبه می‌کنند و به خاطر آن نباید عذاب بشوند.

و این که جنابش این خبر را به یونس علیه السّلام نداد به خاطر آن بود که وی در شکم ماهی با فراغت بال عبادت خدا را نماید و بدین ترتیب ثواب و کرامت این عبادت نصیبش گردد.

حدیث (2) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخّطاب، از حسن بن علی بن فضّال، از ابی المغراء حمید بن مثنی عجلی، از سماعه نقل کرده که وی از امام علیه السّلام شنید که فرمودند:

خداوند از هیچ قومی عذاب نازل شده تا بالای سر را برنگرداند مگر از قوم

یونس.

راوی می‌گوید: محضرش عرضه نمودم: آیا عذاب تا بالای سر ایشان آمده بود؟

فرمودند: بلی، تا جایی که اگر دستهایشان را بالا می‌کردند به آن می‌رسید.

عرض کردم: پس چطور و به چه علّت این عذاب از آنها دفع شد؟

حضرت فرمودند: از علم قطعی حقّ عزّ و جلّ که احدی بر آن اطّلاع ندارد گذشته بود که به زودی این عذاب را از آنها دفع می‌نماید.

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اشیم «1»، از سلیمان جعفری «2» از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: آیا می‌دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد می‌نامند؟
عرض کردم: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: زیرا با مردی وعده گذاشته بود لذا یک سال در وعده‌گاه به انتظار آن مرد نشست.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر و محمّد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
اسماعیلی که خدای عزّ و جلّ در کتابش یاد کرده و فرموده:
وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولًا «3» (یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود) اسماعیل فرزند ابراهیم نیست، بلکه پیامبری است از پیامبران که حقّ عزّ و جلّ او را به سوی قومش فرستاد و آنها او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند، در این

---

(1)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: علی بن احمد بن اشیم از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده و مجهول می‌باشد.
(2)- سلیمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن جعفر الطّیّار ابو محمّد الطّالبی الجعفری، وی از حضرت ثامن الحج علیه السّلام روایت می‌کند و ثقه می‌باشد.
(3)- سوره مریم آیه (54)

هنگام فرشته‌ای به او نازل شد و عرضه داشت:
خداوند جلّ جلاله مرا به نزد تو فرستاده آنچه می‌خواهی مرا به آن امر کن تا برایت انجام دهم.
اسماعیل فرمود: می‌خواهم تابع حسین علیه السّلام بوده و در آنچه به او انجام می‌دهند من نیز دنباله رو آن حضرت باشم.
حدیث (3) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان از سماعه، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

اسماعیل رسول و پیامبر بود، قومش بر او مسلّط شد، پوست صورت و سرش را کندند، رسول و فرستاده‌ای از طرف پروردگار عالم به نزدش آمد و عرضه داشت:
پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
دیدم آنچه با تو انجام دادند و مرا امر فرموده که اطاعتت را نمایم، پس آنچه خواهی به من فرمان بده.
اسماعیل فرمود: من در تحمّل مصائب تابع حسین بن علی علیهما السّلام هستم.
حدیث (4) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از محمّد بن حسین، از موسی بن سعدان از عبد اللّه بن قاسم، از عبد اللّه بن سنان نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با شخصی وعده گذارد و فرمود من جنب این سنگ می‌ایستم تا تو بیایی، حضرت ایستادند و حرارت آفتاب شدّت کرد به حدّی که اصحاب آن حضرت عرض کردند:
یا رسول اللّه جای خود را عوض کرده به سایه تشریف بیاورید.
حضرت فرمودند:
من با آن شخص این جا را وعده‌گاه قرار داده‌ام و اگر نیاید تا روز محشر همین مکان می‌ایستم.

باب شصت و هشتم سرّ بیشتر بودن ناس (مردم) از بنی آدم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 281
حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن معبد، از عبید اللّه بن عبد اللّه دهقان، از درست، از ابو خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام سؤال شد:
ناس (مردم) بیشتر است یا بنو آدم (فرزندان آدم)؟
حضرت فرمودند: ناس بیشتر است.
محضرش عرض شد: چطور؟
حضرت فرمودند: زیرا وقتی می‌گویی «ناس» آدم نیز در آن داخل است امّا «بنو آدم» معنای آن فقط فرزندان آدم است نه آدم، پس آدم را ترک کرده و داخل آنها ننموده‌ای.

باب شصت و نهم سرّ این که نصرانی‌ها شب میلاد مسیح علیه السّلام آتش افروخته و با گردو بازی می‌کنند

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی گفت: ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی گفته صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که: وقتی درد زاییدن مریم علیها السّلام را به طرف تنه خشک خرما برد و وی در پناه آن نشست سرما شدید شد لذا یوسف نجّار هیزم فراهم کرد و اطراف مریم چید همان طوری که در حظیره «1» هیزم قرار می‌دهند سپس هیزم‌ها را آتش زد و گرمای آنها از اطراف به مریم علیها السّلام رسید و او را گرم کرد و هفت عدد گردو در خرجین یافت و آنها را شکست و به جناب مریم علیها السّلام خورانید و به همین خاطر نصرانی‌ها شب میلاد مسیح آتش افروخته و با گردو بازی می‌کنند.

---

(1)- جایی که خرما را در آنجا خشک می‌کنند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 283
حدیث (1) ابو عبد اللّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید:
ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی «1» نقل کرده که وی گفت:
یهودی از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: آیا پیش از این که خلق شوید در لوح محفوظ پیامبر بودید؟
حضرت فرمودند: بلی.
یهودی عرض کرد: آیا اصحاب شما پیش از خلقت با شما ثابت بودند؟
حضرت فرمودند: بلی یهودی عرضه داشت: چرا در هنگام تولّد شدن از مادر همچون عیسی بن مریم باعتقاد خود سخن حکمت آمیز نفرمودید با این که قبلا پیامبر بودید؟
حضرت فرمودند: موقعیّت من غیر از موقعیّت عیسی بن مریم بود، زیرا خداوند عزّ و جلّ ایشان را از مادر بدون پدر آفرید همان طوری که آدم علیه السّلام را بدون پدر و مادر خلق کرد، و اگر عیسی علیه السّلام هنگام متولّد شدن از شکم مادر سخن حکمت آمیز نمی‌فرمود مادرش نزد مردم عذری نداشت و به او همگان بد گمان می‌شدند زیرا وی عیسی را بدون داشتن پدر زایید از این رو مردم او را مورد مؤاخذه قرار می‌دادند همان طوری که زنان محصنه را مورد بازخواست و سؤال و جواب می‌آورند لذا خدای عزّ و جلّ سخن عیسی و تکلّم او را عذر مادرش قرار داد ولی در من چون چنین موقعیّتی نبود سخن حکمت آمیز گفتن ضرورتی نداشت.

باب هفتاد و یکم سرّ کشتن کفّار جناب زکریا علیه السّلام را

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی، از ابو علی محمّد بن محمّد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت:

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص283

---

(1)- وهب بن منبّه یمانی: به فرموده مرحوم ممقانی در رجال وی یا ضعیف بوده و یا مجهول الحال می‌باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 285

ابلیس به اطراف و نواحی رفته و تمام مجالس و مجامع بنی اسرائیل را استقراء نموده و افراد این مجالس را ملاقات کرده و به آنها می‌گفت: مریم و زکریا با هم رابطه پنهانی داشتند و بینشان تماس واقع شده این سخنان به حدّی رسید که شایع شد جناب زکریا علیه السّلام مرتکب عمل فحشاء با مریم سلام اللَّه علیها شده، زکریّا که چنین دید از بین مردم گریخت، سفهاء و اشرار او را تعقیب کردند تا به مکان پر درخت و گیاهی رسیدند وقتی زکریا علیه السّلام به وسط آن مکان رسید تنه درختی شکاف خورد و از هم باز گردید، زکریا داخل تنه درخت شد و سپس شکاف هم آمد در این هنگام ابلیس و مردم که در طلب زکریا بودند به آنجا رسیدند، ابلیس پیش آمد و درخت را از پائین به طرف بالا اندازه گرفت و وجب نمود تا دستش به محاذی قلب زکریا رسید، صدا زد درخت را از این جا ببرید، آنان درخت را از همان مکان ارّه کرده و بریدند در حالی که زکریا در وسط درخت بود، سپس زکریا را به حال خود گذارده و پراکنده شدند و ابلیس نیز بعد از رسیدن به مراد خویش از نظر آنها پنهان گردید، قابل توجّه آن که زکریا کوچکترین دردی از ناحیه بریده شدن احساس نکرد، باری حقّ عزّ و جلّ فرشتگان را فرستاد تا بدن زکریّا را غسل داده و پیش از دفن تا سه روز بر او نماز گزاردند و این امر اختصاص به جناب زکریّا نداشته بلکه تمام انبیاء علیهم السّلام همین طور بوده که بعد از مرگ بدنشان تغییر نکرده و خاک آنها را در بر خود نگرفته (کنایه از دفن شدن می‌باشد) بلکه تا سه روز بر ایشان نماز گزارده می‌شود و سپس دفن می‌شوند.

باب هفتاد و دوّم سرّ این که حواریّون را حواریّون و نصاری را نصاری خوانده‌اند

حدیث (1) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش نقل کرده که وی گفت:
محضر ابی الحسن الرّضا علیه السّلام عرض کردم: چرا حواریّون را حواریّون خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: امّا از نظر مردم: ایشان آنها را به خاطر این جهت حواریّون می‌خوانند که گازر و رخت شوی بودند یعنی به واسطه شست و شو آلودگی و چرکی را از

لباس می‌زدودند و کلمه «حواری» اسمی است که از «خبز الحواری» «1» مشتقّ شده.
و امّا از نظر ما: ایشان را به خاطر این جهت حواریّون می‌خوانند که هم نفوس خویش را از هر آلودگی خالص نموده و هم دیگران را به واسطه پند و اندرز از آلودگی گناه بر حذر داشته‌اند عرض کردم: نصاری را چرا نصاری خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا ایشان از قریه‌ای بودند به نام ناصره و آن از بلاد شام است، مریم و جناب عیسی علیهما السّلام بعد از مراجعت از مصر به این شهر وارد شده و در آن نزول نمودند.

باب هفتاد و سوّم سرّ این که کودکان را به خاطر گریه نمودن نمی‌توان زد

حدیث (1) ابو احمد قاسم بن محمّد بن احمد سرّاج همدانی می‌گوید: ابو القاسم جعفر بن محمّد بن ابراهیم سرندیبی از ابو الحسن محمّد بن عبد اللّه بن هارون الرّشید در حلب، از محمّد بن آدم بن ابی ایاس از ابن ابی ذیب، از نافع از ابن عمر نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
کودکانتان را به خاطر گریه کردن نزنید زیرا گریه آنها در چهار ماه اوّل شهادت به توحید و این که معبودی نیست مگر خداوند یگانه، بوده و چهار ماه دوّم صلوات بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله است و چهار ماه بعد دعاء برای پدر و مادرش می‌باشد.

باب هفتاد و چهارم سرّ خشک شدن اشک چشمان و سختی دلها و از یاد بردن گناهان

حدیث (1) احمد بن حسن قطان می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از مروان بن مسلم، از ثابت بن ابی صفیّه، از سعد خفّاف از اصبغ بن نباته نقل کرده که وی گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: خشک شدن اشک چشم‌ها

---

(1)- خبز الحواری یعنی نانی که مکرّر آرد آن را غربال کرده‌اند.

به خاطر سختی دلها بوده و سختی دلها جهتش گناهان زیاد می‌باشد.

حدیث (2) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از مقری خراسانی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش علیهم السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی علیه السّلام وحی نمود و فرمود: ای موسی به مال زیاد مسرور و شادمان نباش و در هیچ حال مرا فراموش مکن زیرا مال زیاد گناهان را از خاطر می‌برد و من را از یاد بردن دل را سخت می‌کند.

باب هفتاد و پنجم سرّ زشتی زشت رویان

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن محمّد، از پدرش، از حسن بن عطیّه، از ابن ابی عذافر صیرفی نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: آیا زشت رویان را دیده‌ای که در آفرینششان چه زشتی نمایان است؟
عرض کردم: بلی.
فرمودند: ایشان کسانی بوده که پدرانشان در حال ناپاکی مادرانشان با آنها تماس گرفته‌اند.

باب هفتاد و ششم سرّ این که آفات در اهل حاجت و فقراء بیشتر می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
آفات در اهل حاجت و مستمندان به خاطر این بیشتر می‌باشد که ایشان آن را مخفی نمی‌نمایند و اگر در اغنیاء پدید آید پنهانش می‌کنند از این رو آفت در ایشان نشان داده نمی‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 291

باب هفتاد و هفتم سرّ تولّد مؤمن از کافر و تولّد کافر از مؤمن و علّت کار زشت نمودن مؤمن و عمل نیک انجام دادن کافر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خدای عزّ و جلّ آب شیرین را خلق کرد و از آن اهل طاعت را بیافرید و نیز آب تلخ را ایجاد کرد و از آن اهل معصیت را پدید آورد، سپس به این دو آب امر فرمود پس با هم مخلوط شدند و اگر این اختلاط نبود هرگز از مؤمن غیر مؤمن و از کافر غیر کافر متولّد نمی‌شد.
حدیث (2) محمّد بن الحسین رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از حمّاد بن عیسی از ربعی بن عبد اللَّه بن جارود، از کسی که ذکرش نموده، از علی بن الحسین علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
خدای عزّ و جلّ پیامبران و ابدانشان را از طینت علیّین و قلوب مؤمنین را نیز از همان طینت آفرید و ابدان مؤمنین را از غیر آن خلق کرد و کافرین و قلوب و ابدان ایشان را از طینت سجّین خلق فرمود پس از آن حقّ تعالی این دو طینت را مخلوط نمود و این باعث شد که از مؤمن کافر و از کافر، مؤمن متولّد شود چنانچه سبب گردید که مؤمن مرتکب کار بد و کافر عامل عمل نیک گردد، پس دلهای هر یک از اهل ایمان و کفر به آنچه از آن آفریده شداند مایل می‌باشد.
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از عمرو بن عثمان، از منقری، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از حبّة العرنی، از حضرت علی علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السّلام را از سطح روی زمین آفرید، پس در او شوره و نمک و بوی خوش بود و همان طور در فرزندانش نیز صالح و طالح دیده می‌شود.
حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید:

محمّد بن یحیی از حسین بن حسن، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن سنان، از معاویة بن شریح، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حقّ عزّ و جلّ آبی را جاری نمود و سپس به آن فرمود: دریایی از آب شیرین شو تا از تو بهشت و اهل طاعت را بیافرینم و نیز آبی دیگر را جاری

کرد و سپس به آن امر نمود که دریایی از آب شور شو تا دوزخ و اهل معصیت را از تو ایجاد کنم، پس از خلقت هر دو آنها را با هم مخلوط و ممزوج نمود پس به همین جهت است که از کافر مؤمن و از مؤمن کافر متولّد می‌شود و اگر این دو را با هم ممزوج نمی‌فرمود قطعا از مؤمن و کافر غیر از هم مثل خود چیز دیگری خارج نمی‌گشت.
حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال از عبد اللّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل نموده که آن جناب در آخر حدیث طولانی به من فرمودند:
هر گاه سبک سری و نادانی از اصحاب خود دیدی این ناشی از آلوده شدن به قبائح و رذالت‌های اصحاب شمال بوده چنانچه حسن خلق و وقاری که از مخالفین مشاهده می‌کنی از ناحیه آلوده شدن ایشان به محاسن و کمالات اصحاب یمین می‌باشد.
حدیث (6) محمّد بن الحسن می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از عبد اللّه بن سنان، وی می‌گوید: راجع به اوّلین مخلوق حقّ عزّ و جلّ از امام صادق علیه السّلام پرسیدم؟
حضرت فرمودند:
اوّل مخلوق خداوند موجودی است که هر موجود دیگری از آن آفریده شده.
عرضه داشتم: فدایت شوم آن چیست؟
فرمودند: آب و شرح این ماجرا آن است که: خداوند تبارک و تعالی دو دریای آب آفرید، یکی از آن دو شیرین و دیگری شور بود پس از ایجاد آنها نظر به آب شیرین نمود و فرمود: ای دریا.
آب جواب داد: لبیک و سعدیک.
حقّ عزّ و جلّ فرمود: برکت و رحمت من در تو است و اهل طاعت و بهشتم را از تو می‌آفرینم سپس به آب شور نظر کرده و فرمود: ای دریا.

آب جواب نداد.
حقّ دوباره بلکه تا سه مرتبه آن را مورد خطاب قرار داد ولی آن دریا جواب نداد.
حقّ تبارک و تعالی فرمود:
لعنت من بر تو باد و از تو اهل معصیت و ساکنین در دوزخ را ایجاد می‌کنم.
سپس به هر دو امر فرمود تا با هم آمیخته شوند.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: و به خاطر همین آمیختن و امتزاج بود که مؤمن از کافر و کافر از مؤمن متولّد می‌گردد.
حدیث (7) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه فرمود: محمّد بن حسن صفّار،

از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان و ابی الرّبیع، این دو به طور مرفوع حدیث را چنین نقل کرده‌اند:
فرمود: خداوند عزّ و جلّ آب را آفرید و آن را شیرین قرار داد و سپس اهل طاعت را از آن ایجاد کرد و آب دیگر آفرید و آن را تلخ نمود و سپس اهل معصیت را از آن خلق کرد، سپس به هر دو امر نمود تا با هم مخلوط و ممزوج شوند، آن دو با هم آمیختند و اگر این آمیختن نمی‌بود مؤمن، غیر مؤمن و کافر غیر کافر را نمی‌زایید.
باب هفتاد و هشتم سرّ وقوع گناه و علّت توبه و قبول آن
حدیث (1) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از عبد اللّه بن محمّد، از پدرش، از احمد بن نضر خزّاز، از عمر بن مصعب، از فرات بن احنف، از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
اگر آدم علیه السّلام گناه نمی‌کرد هیچ مؤمنی گناه نمی‌نمود و اگر حقّ عزّ و جلّ توبه آدم علیه السّلام را نمی‌پذیرفت هرگز توبه هیچ گناهکاری را قبول نمی‌کرد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 297
ابی الخطّاب، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی العلاء، از حبیب، وی گفت:
شخصی ثقه از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیش از آن که متولّد شده و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند میثاق و پیمان گرفت.
پس ارواحی که به واسطه اتّفاق رأی و اتّحاد میثاق با هم آشنا شدند در این عالم بینشان اتّفاق شد و ارواح و اشباحی که در رأی با هم متباین بوده از این رو با هم آشنایی نداشته بلکه یک دیگر را انکار نمودند در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا شد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه با اسناد مذکور از حبیب، از کسی که حدیث را از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده روایت نمود که راوی محضر امام علیه السّلام عرضه داشت: چه می‌فرمایید راجع به این که گفته‌اند:
الارواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف؟ ارواح لشکریانی هستند آراسته و مرتّب شده، پس آنها که به واسطه اتّفاق رأی و اتّحاد میثاق با هم آشنا شده‌اند در این عالم بینشان انس و الفت می‌باشد و آنها که متباین الرّای بودند با هم آشنایی نداشته بلکه یک دیگر را انکار نموده در نتیجه در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا میگردد؟
امام علیه السّلام فرمودند: ما هم به همین معنا قائل هستیم چه آن که حقّ عزّ و جلّ قبل از این که بندگانش متولّد شوند و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند از آنها میثاق و پیمان گرفت چنانچه در قرآن شریف آمده:
ای رسول بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را برگرفت و بر خود گواهشان ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم تا آخر.
سپس حضرت فرمودند: آنان که اقرار به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ نمودند الفت و انس بینشان برقرار گردید و کسانی که آن را آن روز انکار نمودند در این جا به اختلاف پرداختند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از عبد الاعلی مولی آل سام نقل کرده که وی

گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
اگر مردم کیفیّت اصل خلقت را می‌دانستند، هرگز دو نفر از آنها با هم به اختلاف نمی‌پرداختند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 299
حدیث (4) علی بن احمد رحمة اللّه علیه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از ابی الخیر صالح بن ابی حماد، از احمد بن هلال، از محمّد بن ابی عمیر، از عبد المؤمن انصاری نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:
گروهی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
اختلاف امّت من با هم رحمت است، آیا این روایت صحیح است؟
حضرت فرمودند: بلی آنها درست روایت کرده‌اند.
عرضه داشتم: اگر اختلافشان رحمت باشد، پس اجتماعشان عذاب است.
حضرت فرمودند: آن معنایی که ذهن تو و دیگران به آن رفته مراد نیست، بلکه مقصود همان معنایی است که خدای عزّ و جلّ از آیه ذیل اراده فرموده:
فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ.
(چرا از هر طائفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیّا نباشند و علمی را که آموخته‌اند به قوم خویش بیاموزند تا قومشان نیز شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).
در این آیه شریفه خداوند متعال به مردم امر نموده که کوچ کرده و محضر رسولش صلّی اللَّه علیه و آله تردّد کرده و از آن حضرت معارف را تعلّم نموده و سپس به قوم خویش برگشته و آنها را تعلیم کنند و با توجّه به معنای این آیه می‌توان گفت:
مراد و مقصود پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از اختلاف امّت، اختلافشان از شهرها و رفت و آمدشان برای کسب معارف دینی است نه اختلاف و نزاع در دین و داشتن دین‌های متعدّد چه آن که دین یکی بیشتر نیست (و این عبارت را امام علیه السّلام دو بار تکرار فرمودند).

باب هشتادم سرّ این که در مؤمنین تندی و تیزی است و در مخالفین ایشان این معنا منتفی است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 301
ابی عمیر، از ابن اذینة نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السّلام بودیم، نام یکی از اصحاب و یاران برده شد، گفتیم در وی تندی و تیزی است، امام علیه السّلام فرمودند: از علائم مؤمن این که در او تیزی و تندی است.

عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سرّ آن چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که انسان را می‌آفرید به اصحاب یمین که شما همان گروه می‌باشید فرمود: داخل آتش شوید، پس اصحاب یمین داخل آتش شده، سوزش آتش به ایشان رسید، این حدّت و تیزی از اصابت همان سوزش آتش می‌باشد و از طرفی به اصحاب شمال که مخالفین شما هستند امر شد که آنها نیز به آتش وارد شوند ولی آنها وارد نشده قهرا سوزش آتش را لمس و حس نکردند لذا ایشان دارای وقار و سنگینی می‌باشند.

باب هشتاد و یکم سرّ بودن تلخی در گوش‌ها و شیرینی در لبها و شوری در چشم‌ها و رطوبت و سردی در بینی

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌فرماید: محمّد بن یحیی از محمّد بن احمد بن ابراهیم بن هاشم، از احمد بن عبد اللَّه عقیلی قرشی، از عیسی بن عبد اللَّه قرشی، وی به طور مرفوع حدیث را چنین نقل کرده:
ابو حنیفه بر حضرت امام صادق علیه السّلام وارد شد، امام علیه السّلام به او فرمودند:
ای ابو حنیفه این طور شنیده‌ام که تو قیاس می‌کنی؟
ابو حنیفه گفت: بلی، قیاس می‌کنم.
حضرت فرمودند: قیاس مکن زیرا اوّلین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که به حقّ تعالی عرض کرد: مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی چگونه من او را سجده کنم، پس ابلیس در این کلامش بین آتش و گل قیاس نمود در حالی که اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قیاس می‌کرد به برتری بین دو نور پی می‌برد و تصدیق می‌کرد که یکی از دیگری صفاء و جلایش بیشتر است، باری تو که ادّعاء قیاس می‌کنی در سر خود برای من قیاس کن و خبر ده به من از دو گوش خود که چرا ماده تلخ در آن می‌باشد؟
ابو حنیفه گفت: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: پس تو نمی‌توانی در سر خود قیاس نمایی حال چگونه در

حلال و حرام خدا قیاس می‌کنی؟
عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا شما از آن به من خبر دهید که چرا ماده تلخ در آن می‌باشد؟
حضرت فرمودند: خدای عزّ و جلّ به خاطر این گوشها را تلخ کرده که هیچ جنبنده‌ای در آن داخل نمی‌شود مگر آن که می‌میرد و اگر چنین نمی‌بود حشرات انسان را می‌کشتند و خداوند مهربان لبها را شیرین قرار داد تا بشر طعم شیرینی و تلخی را حس کند و چشم‌ها را شور گردانید به خاطر این که چشم‌ها پیه بوده و اگر ماده شور در آن نباشد آب می‌شوند و در بینی رطوبت روان قرار داد به خاطر این که هیچ درد و آفتی در سر پیدا نمی‌شود مگر آن که این رطوبت آن را خارج می‌کند و اگر این رطوبت نمی‌بود مغز سفت و سخت می‌شد و کرم می‌گذارد.
حدیث (2) احمد بن حسن قطان می‌گوید: عبد الرحمن بن ابی حاتم از ابو زرعه از هشام بن عمّار، از محمّد بن عبد اللَّه قرشی از ابن شبرمه، وی می‌گوید: من و ابو حنیفه بر حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام وارد شدیم امام علیه السّلام به ابو حنیفه فرمودند: از خدا بترس و با رأی خود

در دین قیاس مکن زیرا اوّلین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، خداوند به او امر فرمود که آدم را سجده کند، او در جواب گفت:
من از آدم بهتر هستم چون مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.
سپس حضرت به ابو حنیفه فرمودند: آیا می‌توانی در سر خود قیاس بکنی؟
ابو حنیفه عرض کرد: خیر.
حضرت فرمودند: بگو چرا حقّ تعالی شوری را در چشم‌ها و تلخی را در گوش‌ها و آب متعفّن را در دو لوله بینی و شیرینی را در دو لب قرار داد؟
ابو حنیفه عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: جهت آن است که حقّ تبارک و تعالی جنس چشم‌ها را پیه قرار داده و بر انسان منّت گذارد و شوری را در آن نهاده به خاطر آن که اگر غیر این می‌بود چشم‌ها آب می‌شدند و در گوش‌ها ماده تلخ نهاده زیرا در غیر این صورت جنبنده‌ها و حشرات به آن هجوم می‌آورده و از راه گوش به مغز راه می‌یافتند و آن را می‌خوردند و در دو لوله بینی آب قرار داده تا نفس از آن بالا و پائین رود و نیز بوی خوش از ناخوش ممتاز گردد و در دو لب شیرینی نهاد تا بشر لذت مطعومات و مشروبات را بچشد،
سپس امام علیه السّلام فرمودند: بمن بگو آن چه کلمه‌ای است که
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 305
ابتدائش شرک و پایانش ایمان است؟
ابو حنیفه گفت: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: آن کلمه: لا اله الّا اللَّه است زیرا اگر شخص فقط بگوید: لا اله، مرتکب شرک شده چنانچه اگر بگوید الّا اللَّه این کلمه حاکی از ایمان او است، سپس امام علیه السّلام فرمودند: وای بر تو آیا قتل نفس بزرگ‌تر بوده یا زنا؟
ابو حنیفه گفت: قتل نفس.
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در قتل نفس دو شاهد را پذیرفته ولی در زنا فقط چهار شاهد باید باشند.
سپس حضرت فرمودند: آیا نماز عظیم‌تر است یا روزه؟
ابو حنیفه گفت: نماز.
حضرت فرمودند: پس چرا حائض روزه‌های زمان حیض را باید قضاء کند ولی قضاء نمازهای این ایّام بر او واجب نیست، حال که موقعیّت احکام چنین است چگونه قیاس می‌کنی، از خدا بترس و به قیاس نپرداز.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از محمّد بن علی، از عیسی بن عبد اللَّه قرشی، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل نموده:
ابو حنیفه به امام صادق علیه السّلام وارد شد و حضرت به وی فرمود:
ای ابو حنیفه شنیده‌ام که قیاس می‌کنی؟

عرضه داشت: بلی، من قیاس می‌کنم.
فرمودند: وای بر تو، قیاس مکن، اوّلین کسی که قیاس نمود ابلیس بود، به خدا عرض کرد: من را از آتش و آدم را از گل آفریدی، پس چرا او را سجده کنم.
ابلیس در این کلام بین آتش و گل قیاس نمود و اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قیاس می‌کرد برتری بین این دو نور را درک می‌نمود و با صفا بودن یکی را بر دیگری به خوبی می‌یافت، باری تو که ادّعا و قیاس می‌کنی در سر خود برای من قیاس کن، خبر ده به من از دو گوش خود که چرا ماده تلخ در آن می‌باشد و از دو چشم خویش که چرا شور می‌باشند و از دو لبت چرا شیرین هستند و از بینی که چرا مرطوب است؟
ابو حنیفه گفت: نمی‌دانم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 307
امام علیه السّلام فرمودند: تو که در سر خود نمی‌توانی قیاس کنی پس چطور در حلال و حرام خدا قیاس به کار می‌بری؟
ابو حنیفه عرض کرد: ای فرزند رسول خدا شما از کیفیّت این سؤالات جواب فرمایید؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دو گوش را به خاطر این تلخ قرار داده که هیچ جنبنده و حشره‌ای در آن داخل نمی‌شود مگر آن که می‌میرد و اگر غیر از این می‌بود حشرات انسان را می‌کشتند.
و چشم‌ها را شور نمود زیرا جنس آنها از پیه بوده که در صورت شور نبودن آب می‌شوند و لب‌ها را شیرین قرار داد تا انسان مزه شیرینی و تلخی را بیابد و در بینی رطوبت جاری نهاد تا مرض و آفتی در سر پیدا نشده مگر آن که با این رطوبت خارج گردد و اگر این رطوبت نمی‌بود مغز سفت و سخت می‌شد و کرم می‌گذارد.
احمد بن ابی عبد اللّه می‌گوید: برخی بعضی از فقرات این حدیث را با عباراتی دیگر روایت کرده‌اند از جمله در «اذنین» چنین نقل نموده:
قال علیه السّلام: جعل الاذنین مرّتین لامتناعها من العلاج
یعنی حقّ تعالی گوش‌ها را تلخ نمود زیرا این عضو از معالجه شدن امتناع داشته لذا حقّ عزّ و جلّ مایع و رطوبت تلخ را در آن قرار داد تا بدین وسیله از ابتلاء به امراض مصون باشد.
و به جای
«جعل الشفتین عذبتین»
روایت کرده:
و جعل الرّیق عذبا، فانّ عذب الرّیق لیمیز به بین الطّعام و الشراب
یعنی حقّ تعالی آب دهان را شیرین نمود زیرا بدین وسیله بین طعام و شراب تمیز گذارده می‌شود.

و در شرح حکمت قرار دادن رطوبت بینی عبارت را چنین نقل کرده:
لولا برد ما فی الانف و امساکه الدّماغ لسان الدّماغ من حرارته یعنی اگر سردی و رطوبت در بینی نمی‌بود مغز از گرما جاری می‌شد.
حدیث (4) احمد بن ابی عبد اللّه گفته و معاذ بن عبد اللّه نیز از بشیر بن یحیی عامری، از ابن ابی لیلی نقل کرده وی گفت: من و نعمان بر حضرت جعفر بن محمّد علیها السّلام وارد شدیم، آن جناب به ما مرحبا گفت و فرمود:
ای ابن لیلی این مرد کیست؟

عرضه داشتم: فدایت شوم این مردی از اهل کوفه بوده که رأی و نظر و دقّت دارد.
حضرت فرمودند:
شاید او همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس می‌کند، سپس به او فرمودند:
ای نعمان آیا در سر خود می‌توانی قیاس نمایی؟
نعمان عرض کرد: خیر.
امام علیه السّلام فرمودند: پس نمی‌بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و به هیچ مقصود و مطلوبی نخواهی رسید مگر به اشاره و ارشاد دیگری، باری می‌دانی برای چه در چشم‌ها آب شور و در گوش‌ها رطوبت تلخ و در لوله‌های بینی برودت و سردی و در لب‌ها شیرینی می‌باشد؟
نعمان عرض کرد: خیر.
فرمودند: می‌دانی چه کلمه‌ای است که اوّلش کفر و پایانش ایمان است؟
نعمان عرض کرد: خیر.
ابن ابی لیلی گفت: محضرش عرض کردم: فدایت شوم ما را نسبت به جواب سؤالاتی که فرمودید در جهل نگذارید.
امام علیه السّلام فرمودند: آری جواب آنها را برایتان می‌گویم، پدرم، از آباء گرامشان نقل کردند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی دو چشم انسان را از جنس پیه آفرید و سپس در آن شوری قرار داد زیرا در غیر این صورت چشم‌ها آب می‌شدند و نیز با بودن این شوری هیچ خاشاک و تیغی در آن قرار نمی‌گیرد مگر آن که چشم‌ها آن را ذوب می‌کنند و اساسا هر خار و ذرّه‌ای که در چشم واقع شود شوری دیدگان آن را بیرون می‌اندازد، و در گوش‌ها ماده تلخ را حجاب و پوشش مغز قرار داد و هیچ جنبنده و حشره‌ای نیست که در گوش رود مگر آن که خودش بعد از برخورد با این ماده از آن خارج می‌گردد و اگر این ماده در گوش نباشد حشراتی که در گوش داخل می‌شوند به مغز می‌رسند، و در دو لوله بینی برودت و سردی قرار داد تا حجاب و پوشش برای مغز باشد و

اگر غیر از این بود مغز جاری می‌شد و حقّ عزّ و جلّ بر بشر منّت نهاد و در دهان شیرینی گذارد تا لذّت طعام و شراب را بیابد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: و امّا کلمه‌ای که اوّلش کفر و پایانش ایمان است: آن کلمه لا اله الّا اللّه می‌باشد چه آن که اوّلش «لا اله» بوده که کفر و پایانش «الّا اللّه» است که ایمان می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 311
سپس امام علیه السّلام فرمودند: ای نعمان از قیاس بپرهیز زیرا پدرم از آباء گرامش علیهم السّلام نقل فرمودند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
کسی که در دین با رأی خود قیاس کند حقّ تعالی او را در جهنّم با ابلیس مقرون می‌گرداند زیرا او اوّلین کسی است که قیاس کرد و گفت: خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ.
پس رأی و قیاس و آنچه را که گروهی اظهار کرده و می‌گویید «در دین خدا برهان نیست» را رها کنید زیرا دین خدا با آراء و قیاسات جعل و وضع نمی‌شود.
حدیث (5) پدرم و محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیهما فرمودند: سعد بن عبد اللّه از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از ابو زهیر بن شبیب بن انس، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
محضر امام صادق علیه السّلام بودم که جوانی از کنده «1» آمد و بر آن حضرت وارد شد و مسأله‌ای از امام علیه السّلام پرسید و حضرت جوابش را دادند، من جوان را شناخته و مسأله‌اش را نیز دانستم پس به کوفه رفته و بر ابو حنیفه داخل شدم جوان را در آنجا دیدم که عینا همان مسأله را از وی می‌پرسید ابو حنیفه جوابی بر خلاف امام علیه السّلام به وی داد، ایستادم و گفتم:
وای بر تو ای ابو حنیفه امسال برای مراسم حج به مکّه رفته بودم محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم به آن جناب سلام کردم، این جوان را در مجلس حضرت دیدم که همین مسأله را از حضرتش پرسید و امام علیه السّلام بر خلاف جوابی که تو دادی به وی دادند.
ابو حنیفه گفت: به آنچه جعفر بن محمّد دانا است من داناتر هستم، من با رجال و اساتید بسیار ملاقات کرده و از زبانشان شنیده و بهره‌ها برده‌ام ولی جعفر بن محمّد صحفی است یعنی علمش را از کتب اخذ نموده و علمی که از افواه رجال گرفته شده باشد بمراتب والاتر و بهتر است از علمی که از کتب اخذ شده! راوی می‌گوید: با خود گفتم به خدا سوگند به حج خواهم رفت اگر چه هزینه آن را نداشته و دیگران به من ببخشند، وی می‌گوید:
_____

(1)- کنده به کسر کاف قبیله‌ای از اهل یمن هستند

پیوسته در صدد حج و طلب آن بودم، ایّام حج فرا رسید و من به حج رفتم محضر امام صادق علیه السّلام رسیده سخنان ابو حنیفه را برای حضرت بازگو کردم.
امام علیه السّلام خندیده و سپس فرمودند: این که ابو حنیفه گفت من مرد صحفی بوده و علم را از کتب اخذ کرده‌ام، راست گفته من صحف پدران خود، ابراهیم و موسی را قرائت کرده‌ام.
عرضه داشتم: چه کسی مثل این صحف را دارد؟
سپس راوی می‌گوید: طولی نکشید و از توقّفم نزد حضرت زمانی نگذشته بود که شخصی درب منزل حضرت را کوبید و همراهش جماعتی بودند، حضرت به غلام فرمود: بنگر، کیست، غلام رفت و برگشت، عرض کرد: ابو حنیفه است.
حضرت فرمودند: داخلش کن، پس ابو حنیفه داخل شد و سلام نمود، امام علیه السّلام جواب سلامش را دادند، ابو حنیفه عرض کرد: خدا حالتان را نیکو گرداند، اجازه می‌فرمایید بنشینم؟
حضرت رو به اصحاب ابو حنیفه کرده و با آنها به صحبت پرداخته و توجّهی به ابو حنیفه نفرموده، سپس ابو حنیفه برای بار دوّم و سوّم کلامش را تکرار کرد ولی حضرت به او عنایت و توجّهی نفرموده، ابو حنیفه این بار بدون اذن امام علیه السّلام نشست، حضرت وقتی دیدند او نشست به وی توجّه نموده و فرمودند: ابو حنیفه کجا است؟
خدمتش عرض شد: خدا حالتان را نیکو گرداند او ابو حنیفه است.
حضرت فرمودند: تو فقیه اهل عراق هستی؟
عرض کرد: بلی حضرت فرمودند: برای ایشان با چه مدرکی فتوی می‌دهی؟
عرض کرد: با کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه، به کتاب خدا آگاه و عالم هستی و آن طور که باید آگاه باشی آیا آگاه و واقف می‌باشی، آیا ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟
عرض کرد: بلی حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه ادّعای علم نمودی، وای بر تو خداوند متعال این علم را فقط در بین اهل قرآن که آن را برایشان نازل کرده قرار داده، وای بر تو این علم صرفا نزد افراد خاص از ذریّه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بوده و از آن یک حرف هم خدا به تو تعلیم نفرموده و اگر آن طور که ادّعاء می‌کنی هستی که نیستی خبر ده مرا از

فرموده حقّ عزّ و جلّ: ِ

سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ (به آنها گفتیم در این ده و شهرهای نزدیک بهم شب‌ها و روزها با ایمنی کامل مسافرت کنید).
این ده‌ها و شهرها در کدام نقطه زمین بودند؟
ابو حنیفه گفت: تصوّر می‌کنم بین مکّه و مدینه بودند.
امام علیه السّلام به اصحابش نگریست و فرمود: شما می‌دانید که در بین مدینه و مکّه راه امن نبوده و قطّاع الطّریق در این جا راه را بر مسافرین می‌بستند و اموالشان را به یغما می‌بردند و آنها هیچ بر نفوس خود اطمینانی نداشته و بسا بود که کشته می‌شدند، پس مقصود حقّ عزّ و جلّ این ده و شهرها نمی‌باشد.
اصحاب عرض کردند: بلی همین طور است که شما می‌فرمایید.
راوی می‌گوید: ابو حنیفه ساکت شد.
پس از آن حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه خبر ده مرا از فرموده حقّ عزّ و جلّ:
وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً (کسی که داخل آن مکان شود در امان می‌باشد) این مکان کدام نقطه زمین می‌باشد؟
ابو حنیفه گفت: مراد کعبه است.
امام علیه السّلام فرمودند: آیا می‌دانی حجّاج بن یوسف در کعبه منجنیق قرار داد و ابن زبیر را کشت پس چطور ابن زبیر در امان قرار نگرفت؟
راوی گفت: ابو حنیفه ساکت شد، سپس امام علیه السّلام به وی فرمود: ای ابو حنیفه وقتی به موضوعی برخورد کردی که در کتاب خدا حکمش نبوده و اخبار و سنن نبوی نیز مبیّن آن نباشند چه خواهی کرد؟
ابو حنیفه عرض کرد: خدا حال شما را نیکو گرداند قیاس کرده و در آن به رأی خود عمل می‌نمایم.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه اوّلین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود، وی در مقابل پروردگار متعال قیاس کرده و گفت: من از آدم بهترم زیرا مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.
ابو حنیفه ساکت شد، سپس حضرت فرمود: ای ابو حنیفه آیا ادرار نجس‌تر است یا منی؟
ابو حنیفه گفت: ادرار.
امام علیه السّلام فرمودند: پس چرا مردم برای منی غسل کرده و برای ادرار چنین

نمی‌کنند؟ ابو حنیفه ساکت شد و خاموش شد.
امام علیه السّلام فرمودند: ای ابو حنیفه نماز افضل است یا روزه؟
عرض کرد: نماز.
حضرت فرمودند: پس چرا حائض موظّف است روزه را قضاء کرده ولی

قضاء نماز بر او نیست؟
ابو حنیفه ساکت و خاموش شد.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه جواب این سؤال را بگو:
مردی کنیزی امّ ولد «1» داشته که از او دختری دارد و نیز همسر آزادی برایش بوده که نازا می‌باشد که حال در یک سحری دختر این مرد که از ام ولد می‌باشد به زیارت پدر آمده و مرد بعد از خواندن نماز صبح با همسر آزادش نزدیکی کرده و سپس به حمام می‌رود، زن آزاد در مقام کید و حیله با ام ولد و دخترش بر آمده و در همان گرمی که شوهر به حمّام رفته برخاسته و به سراغ دختر شوهرش که از ام ولد هست رفته و در حالی که وی خواب می‌باشد خودش را روی او انداخته و به همان نحو که شوهر با او مواقعه نموده و آب در رحمش ریخته وی نیز همان آب را در رحم دختر می‌ریزد و دختر از همان آب حمل بر می‌دارد، حکم این حمل از نظر تو چیست؟
ابو حنیفه عرضه داشت: به خدا سوگند در باره آن هیچ نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه جواب این سؤال را بگو: مردی کنیزی دارد که وی را به تزویج مملوکش در می‌آورد و مملوک از او غائب می‌شود سپس از همسر مرد فرزندی متولّد شده و از کنیز امّ ولدی که دارد و مملوک مزبور او را حامل نموده مولودی به دنیا می‌آید و پس از آن خانه فرو می‌ریزد و مرد که مولی بوده و دو کنیز که یکی ام ولد بوده و دیگری کنیزی که مولی او را تزویج عبد کرده هر سه می‌میرند حال شما بگو که وارث کیست؟
ابو حنیفه عرض نمود: فدایت شوم، به خدا سوگند در باره آن هیچ نمی‌دانم.
ابو حنیفه گفت: خدا حالتان را نیکو نماید، در کوفه نزد ما جماعتی هستند که معتقدند شما ایشان را فرمان داده‌اید که از فلان و فلان و فلان «2» برائت و بیزاری

_____

(1)- امّ ولد در اصطلاح فقهاء به کنیزی می‌گویند که از مولا و آقایش صاحب فرزند باشد.
(2)- مقصود سه خلیفه اوّل و دوّم و سوّم می‌باشد.

جویند، آیا این صحیح است؟ فرمودند: وای بر تو ای ابو حنیفه، این صحیح نیست، پناه به خدا می‌برم!! ابو حنیفه: عرضه داشت: خدا حالتان را نیکو نماید این جماعت امر را در این سه نفر خیلی بزرگ شمرده و مسأله تبرّی و بیزاری از ایشان را سخت پی‌گیر می‌باشند.
حضرت فرمودند: از من چه می‌خواهی؟

ابو حنیفه عرض کرد: نامه‌ای به ایشان مرقوم فرمایید.
حضرت فرمودند: به چه مضمون؟
ابو حنیفه عرضه داشت: از ایشان بخواهید خود را از تبرّی جستن نسبت به این سه نفر باز دارند.
حضرت فرمودند: از من اطاعت نمی‌کنند.
ابو حنیفه عرض کرد: چرا، خدا حالتان را نیکو نماید در صورتی که شما نامه را نوشته و من رسول و فرستاده شما باشم البته مرا اطاعت خواهند نمود.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه، این اصرار تو نیست مگر از روی نادانی، بین من و کوفه چند فرسخ فاصله می‌باشد؟
ابو حنیفه گفت: بسیار بسیار زیاد به حدّی که به شمار نمی‌آید؟
حضرت فرمودند: بین من و تو چقدر فاصله است؟
ابو حنیفه عرضه داشت: هیچ فاصله‌ای نیست.
حضرت فرمودند: تو در منزل من بر من وارد شدی و سه مرتبه اذن در نشستن گرفتی، پس به تو اذن ندادم، با این حال بدون اذن من نشستی و مخالفت مرا نمودی، چگونه آن جماعت در حالی که آن همه با من فاصله دارند و من این جا می‌باشم اطاعتم را کنند؟
راوی می‌گوید: ابو حنیفه سر مبارک امام را بوسید و از نزد آن جناب خارج شد در حالی که می‌گفت: او داناترین مردمان است و حال آن که نزد هیچ عالمی وی را ندیده‌ایم.
ابو بکر حضرمی می‌گوید:
فدایت شوم جواب دو مسأله اوّل و دوّم چیست؟
حضرت فرمودند: ای ابو بکر مقصود از «سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ» این است که:
با قائم ما اهل بیت سیر و مسافرت کنید که در ایمنی کامل می‌باشید.

و مراد از «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» این است که هر کس با قائم ما بیعت کرده و در حزب آن حضرت باشد و دست آن بزرگوار را مسح کند و در گروه اصحابش باشد البته از هر گزندی در امان می‌باشد.
حدیث (6) حسین بن احمد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابو عبد اللَّه رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از سفیان حریری، از معاذ بن بشیر، از یحیی عامری، از ابن ابی لیلی، وی گفت: با نعمان بر امام صادق علیه السّلام داخل شدیم، امام علیه السّلام فرمودند:
این کیست که با تو همراه می‌باشد؟
عرضه داشتم: فدایت شوم، این مردی است از اهل کوفه که صاحب نظر و نقد و دقّت بوده و به وی نعمان می‌گویند.
امام فرمودند: شادی وی همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس

می‌کند.
عرضه داشتم: بلی.
حضرت فرمودند: ای نعمان می‌توانی در سر خود قیاس را اجراء کنی؟
عرض کرد: خیر.
حضرت فرمودند: پس نمی‌بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و دانایی و علمی داشته باشی مگر آن که آن علم از دیگری می‌باشد.
سپس فرمودند: آیا کلمه‌ای را می‌دانی که اوّلش کفر و پایانش ایمان باشد؟
عرضه داشت: خیر.
حضرت فرمودند: آیا می‌دانی چرا در چشم‌ها شوری و در گوش‌ها تلخی و در دو لوله بینی برودت و سردی و در لب‌ها شیرینی می‌باشد؟
عرضه داشت: خیر ابن ابی لیلی عرض کرد: فدایت شوم آنچه را برای ما توصیف نمودی تفسیر فرمایید.
حضرت فرمودند: پدرم از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چشمان انسان را از پیه خلق نمود و در آن شوری قرار داد و اگر غیر از این دو می‌بود چشم‌ها آب می‌شدند و شوری آنچه از خاشاک و در چشم افتد را بیرون می‌اندازد و تلخی را در گوش‌ها حجاب و پوشش مغز قرار داد و هیچ حشره و جنبنده‌ای در گوش واقع نمی‌شود مگر آنکه درخواست بیرون آمدن را دارد و اگر این تلخی در گوش نمی‌بود حشره‌ای که داخل گوش

می‌شد خود را به مغز می‌رساند و نیز حقّ عزّ و جلّ بر انسان منّت نهاد و در لبهایش شیرینی گذارد تا به واسطه آن شیرینی آب دهان را یافته و طعم مطعومات و مشروبات را حس کند و در دو لوله بینی سردی قرار داد تا آنچه در سر پیدا می‌شود به واسطه آن این رطوبت و سردی خارج گشته و در آن باقی نماند.
عرض کردم: آن کلمه‌ای که اوّلش کفر و آخرش ایمان است چیست؟
فرمودند: کلام شخص است که می‌گوید: لا اله الّا اللّه، پس اوّلش کفر بوده و پایانش ایمان است بعد حضرت فرمودند: ای نعمان، از قیاس بپرهیز زیرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: کسی که قیاس کند خداوند او را با ابلیس در دوزخ مقرون می‌نماید زیرا او اوّل کسی است که قیاس نمود، پس تو عمل به قیاس را ترک کن زیرا اساس دین بر قیاس بنا نشده.

باب هشتاد و دوّم سرّ این که مردم عقل داشته ولی علم ندارند

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از احمد بن ابی محمّد بن ابی نصر، از ثعلبة بن میمون «1» از معمر بن یحیی «2»، وی می‌گوید:
محضر ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: چرا با این که مردم عقل داشته علم ندارند؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگامی که آدم علیه السّلام را آفرید مرگ را بین دیدگان و آرزو را پشت سرش قرار داد و زمانی که حضرتش مرتکب آن خطیئه شد آرزو بین دیدگان و مرگ پشت سرش واقع شد و از همین جا است که فرزندان آدم عقل داشته ولی علم ندارند «3».

_____

(1)- ثعلبة بن میمون: وی از وجوه امامیّه بوده و به ثقه و فاضل و فقیه و لغوی و نحوی توصیف شده است.
(2)- معمر بن یحیی بن مسافر العجلی الکوفی، وی به فرموده علّامه در خلاصه ثقه بوده است.
(3)- مرحوم مجلسی درج (1) بحار الانوار ص (161) می‌فرماید: شاید مراد از این که مرگ بین دیدگان باشد این است که شخص دائم به یاد آن باشد و مقصود از این که آرزو پشت سر قرار می‌گیرد این است که به خاطر خطور نکرده و منسی باشد در نتیجه شخص آرزوی طولانی ندارد با توجّه به این نکته مراد سائل این است که: چرا مردم با این که اهل عقل هستند نمی‌دانند و در تحصیل علم آن طور که شایسته است سعی نمی‌کنند؟
و جواب این سؤال آن است که: سبب آن حادثه‌ای است که برای جناب آدم علیه السّلام، اتّفاق افتاد و مرتکب ترک اولی شد و به مقتضای آن موت فراموش و آرزو طولانی گردید و این دو در اولاد آدم نیز سرایت نمود.

باب هشتاد و سوّم سرّ فراخ بودن روزی احمقان و ابلهان

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ربیع بن محمّد مسلی، از عبد اللّه بن سلیمان نقل کرده که وی گفت:
از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
خدای عزّ و جلّ روزی احمقان و ابلهان را فراخ نموده تا عقلاء عبرت گرفته و بدانند که دنیا با عقل و حیله و چاره‌اندیشی به دست نمی‌آید.

باب هشتاد و چهارم سرّ غمگین و محزون شدن و شاد و مسرور گشتن انسان بدون سبب

حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی، از ابن عبّاس، از اسباط از ابی عبد الرحمن نقل کرده که وی گفت:
محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بسا من محزون یا مسرور می‌گردم و منشأ آن نه اهل و نه مال و نه فرزند می‌باشد و هیچ سببی برایش نمی‌بینم، جهت آن چیست؟
حضرت فرمودند: سبب آن هیچ کس نبوده و جهتش صرفا همین است که با انسان فرشته و شیطانی می‌باشند پس هر گاه سرور و نشاط بر انسان عارض شود از ناحیه نزدیک شدن فرشته به او است و هر زمان که حزن و غم او را فرا گیرد به خاطر نزدیک شدن شیطان به وی می‌باشد و دلیل بر آن فرموده حقّ تبارک و تعالی است:
شیطان به شما وعده فقر و بی‌چیزی داده و وادارتان می‌کند به اعمال زشت ولی حقّ تبارک و تعالی به شما وعده آمرزش و احسان می‌دهد و او رحمت بی‌منتها بوده و به همه امور دانا است.
حدیث (2) پدرم رضی اللّه عنه فرموده: محمّد بن یحیی عطّار از جعفر بن محمّد بن مالک از احمد بن مدین (از فرزندان مالک بن حارث اشتر) از محمّد بن عمّار، از پدرش، از ابو بصیر
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 327
نقل کرده که وی گفت:
من با یکی از اصحاب وارد بر امام صادق علیه السّلام شدیم، محضرش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فدایت شوم: گاهی مغموم و محزون شده بدون این که سببی برایش سراغ داشته باشم، جهت آن چیست؟
حضرت فرمودند:
حزن و سروری که به شما می‌رسد از ناحیه ما است زیرا هر وقت ما محزون یا مسرور شویم به واسطه آن شما نیز محزون و مسرور می‌گردید و جهتش آن است که ما و شما از یک نور یعنی نور حقّ عزّ و جلّ می‌باشیم، حقّ جلّ و علی طینت ما و شما را یکی قرار داده و اگر طینت شما به حال خود واگذارده می‌شد به همان نحو که اخذ و برداشته شده محققا ما و شما یکسان می‌بودیم ولی طینت شما با طینت دشمنانتان ممزوج شده و بدین ترتیب از مرحله و مرتبه تساوی با ما خارج شدید و اگر این معنا اتّفاق نمی‌افتاد هرگز گناهی از شما سر نمی‌زند.
راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: فدایت شوم آیا طینت و نور

ما به اصل و ابتدائش بر می‌گردد؟
حضرت فرمودند: آری، به خدا سوگند.
به من بگو این شعاع درخشان قرص آفتاب وقتی طلوع و ظهور پیدا می‌کند آیا به قرص متّصل بوده یا از آن جدا می‌باشد؟
عرض کردم: فدایت شوم، شعاع جدا از قرص می‌باشد.
فرمود: وقتی قرص آفتاب غروب نمود و سقوط کرد و زیر افق رفت شعاع مگر برنگشته و به آن متّصل نشده همان طوری که ابتداء و قبل از طلوع متّصل به آن بود؟
عرض کردم: آری.
فرمود: به خدا سوگند شیعیان ما همین طور بوده و از نور خدا خلق شده و به همان نور بازمی‌گردند به خدا سوگند روز قیامت شما به ما ملحق می‌شوید و ما به طور قطع شفاعت خواهیم نمود و شفاعتمان پذیرفته می‌شود.
و به خدا قسم شما نیز شفاعت کرده و شفاعتتان مقبول می‌گردد، و نیست احدی از شما مگر آن که از جانب چپش دوزخی و از سمت راستش بهشتی بپا می‌گردد پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ داخل می‌کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 329

باب هشتاد و پنجم سرّ عروض نسیان و حصول ذکر و سبب شبیه بودن شخص به عمو و عمّه‌ها و دایی و خاله‌ها

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم:
بسا مردی شباهت به دایی و خاله‌هایش داشته و بسیار دیده شده که به پدر و بسا هم به عموها و عمّه‌ها شبیه می‌باشد سرّ و سبب آن چیست؟
حضرت فرمودند: نطفه مرد سفید و غلیظ بوده و نطفه زن و همسر زرد و رقیق می‌باشد، در صورتی که نطفه مرد بر نطفه زن غلبه کند مولود به پدر و عمو و عمّه‌ها شبیه می‌گردد و اگر نطفه زن غالب باشد فرزند به دایی و خاله‌ها شباهت پیدا می‌کند.
حدیث (2) علی بن حاتم رضی اللَّه عنه در مکتوبی که به من نوشت گفت: قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا مولود شبیه پدر و عمویش می‌گردد؟
حضرت فرمودند: هر گاه نطفه شوهر و آب او زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه مرد و عموهایش می‌گردد و اگر آب زن زودتر از آب مرد خارج گردد مولود شبیه مادر و خاله و دایی‌هایش می‌شود.
حدیث (3) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید:
محمّد بن یوسف حلّال، از ابو جعفر محمّد بن خلیل «1» مخرّمی «2» از عبد اللَّه بن بکر مسمعی از حمید طویل، از انس بن مالک، وی گفت: عبد اللَّه بن سلام در زمینی

---

(1)- ابن حجر در التقریب ترجمه حال وی را آورده، محمّد بن الخلیل المخرّمی البغدادی ابو جعفر الفلاس متوفی در سال دویست و شصت و اندی.
(2)- در بعضی از نسخ «المخزومی» و در برخی «المحرّمی» ضبط شده ولی صحیح «المخرّمی» با خاء نقطه دارد و راء مکسوره مشدّده منسوب به «مخرم» می‌باشد و آن محلّه‌ای است در بغداد که برخی از فرزندان یزید بن المخرم به آنجا وارد شدند.

به کار کشت و زرع اشتغال داشت که شنید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تشریف آورده‌اند، محضر مبارک حضرت رسید و عرض کرد: از سه موضوع پرسش می‌کنم که غیر از نبیّ و وصیّ نبیّ احدی بر جواب از آنها قادر نیست؟
الف: اوّلین علامت قیامت چیست؟
ب: اوّلین طعام اهل بهشت چیست؟
ج: چه چیز مولود را به طرف پدر یا مادر کشانده و او را شبیه به این دو می‌کند؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: همین لحظه جبرئیل علیه السّلام مرا به آنها خبر داد.
عبد اللَّه بن سلام عرض کرد: آیا جبرئیل به شما خبر داد؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلی.
عبد اللَّه بن سلام گفت: از میان فرشتگان جبرئیل دشمن یهود است.
راوی گفت: سپس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله این آیه را قرائت فرمود: قُلْ مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ (ای پیامبر به طائفه یهود که با جبرئیل اظهار دشمنی می‌کنند بگو هر کس با جبرئیل دشمن است با خدا دشمن می‌باشد زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاک تو رسانید).
پس از آن فرمودند: امّا اوّلین علامت قیامت: آتشی است که مردم از مشرق تا مغرب را جمع می‌کند.
و امّا اوّلین طعامی که اهل بهشت تناول می‌کنند:
عبارت است از قطعه‌ای که تعلّق به کبد ماهی دارد و آن گواراترین و خوشمزه‌ترین قسمت ماهی است.
و امّا جواب سؤال سوّم: هر گاه آب مرد زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه به مرد می‌گردد.
عبد اللَّه بن سلام که یهودی بود پس از شنیدن این جواب‌ها عرض کرد: شهادت می‌دهم که خدایی غیر از خداوند یگانه نیست و شهادت می‌دهم که تو فرستاده خدایی، یهود جماعتی دروغ پرداز هستند پیش از آن که راجع به من از ایشان سؤال کنید اگر آنها از اسلام من مطّلع شوند مرا مورد اتّهام قرار می‌دهند.
باری یهود خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمدند، حضرت فرمودند: عبد اللَّه بن سلام چگونه مردی است؟
عرض کردند: بهترین ما و فرزند بهترین ما و آقای ما و فرزند آقای ما است.
حضرت فرمودند: اگر عبد اللَّه اسلام بیاورد رأیتان در باره‌اش چیست؟

عرض کردند: پناه به خدا از این معنا، پس عبد اللّه ظاهر شد و گفت:
اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله (شهادت می‌دهم معبودی غیر از حقّ تبارک و تعالی نبوده و شهادت می‌دهم که محمّد رسول خدا است).
یهودیان که این را شنیدند گفتند:
عبد اللّه بن سلام بدترین ما و فرزند بدترین ما می‌باشد، این را گفته و از اطراف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند.
عبد اللّه عرض کرد: ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از همین اتّفاق و واقعه می‌ترسیدم.
حدیث (4) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از علی بن الحسن از محمّد بن عبد اللّه بن زراره، از علی بن عبد اللّه، از پدرش، از جدّش، از امیر المؤمنین علیه السّلام، حضرت فرمودند:
نطفه مرد و زن در رحم جمع می‌شوند و هر کدام که بیشتر باشد مولود شبیه به صاحب آن می‌گردد، بنا بر این اگر نطفه زن بیشتر است فرزند شبیه به دایی و خاله شده و در صورتی که نطفه مرد بیشتر باشد مولود به عمو و عمّه‌ها شباهت پیدا می‌کند.
سپس حضرت فرمودند: نطفه به مدت چهل روز در رحم به حالت نطفه می‌ماند، اگر بخواهند برای سرنوشت آن دعاء کرده و از خدای عزّ و جلّ مقدّراتش را خواهان باشند ظرف همین مدّت پیش از آن که خلق و به مرحله دیگر وارد شود باید اقدام کنند، باری پس از قرار گرفتن نطفه در رحم حقّ تبارک و تعالی فرشته موکّل بر ارحام را فرستاده تا آن را گرفته و صعود داده و به نزد حقّ عزّ و جلّ ببرد، پس نطفه به مقداری که خداوند بخواهد در آنجا توقّف می‌کند، فرشته موکّل به درگاه الهی عرض می‌کند:
خدایا این نطفه مذکر است یا مؤنّث؟
از مصدر جلال وحی می‌شود: آنچه را که بخواهد همان می‌شود، لذا فرشته خواسته آنها را می‌نویسد.
سپس عرضه می‌دارد: بار الها آیا شقیّ خواهد بود یا سعید؟
وحی می‌شود: آنچه را که دعاء کرده و برایش بخواهند همان می‌شود، لذا فرشته خواسته آنها را مکتوب می‌کند.
پس از آن عرضه می‌دارد: روزی او چه مقدار است و مرگش چه وقت می‌باشد؟

جواب به همان نحو داده می‌شود و فرشته آن جواب و تمام آنچه را که در دنیا بنا است به آن مولود برسد و نصیبش شود را بین دو دیده‌اش نوشته و سپس آن را به رحم باز می‌گرداند و به همین معنا اشاره است فرموده

حقّ عزّ و جلّ که می‌فرماید:
هر رنج و مصیبتی که در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آن که شما را ایجاد کنیم و به دنیا آوریم ثبت است.
حدیث (5) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّه عنه می‌گوید: حمزة بن قاسم علوی، از علی بن الحسین بن الجنید بزّاز، از ابراهیم بن موسی الفراء، از محمّد بن ثور، از معمر، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد اللّه بن مرة، از ثوبان نقل کرده که وی گفت:
یهودی محضر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله رسید و به حضرت عرض کرد: ای محمّد از شما پرسشی کرده، جوابم را بدهید.
ثوبان لگدی به او زد و به وی گفت: نگو محمّد بلکه بگو: رسول اللّه.
یهودی گفت: او را نخوانم مگر با نامی که اهلش وی را با آن می‌خوانند.
باری یهودی عرضه داشت: حقّ عزّ و جلّ در قرآن فرموده:
روزی که زمین را به غیر این زمین مبدّل کنند و هم آسمان‌ها را دگرگون سازند.
بفرمایید در آن روز مردم کجا می‌باشند؟
حضرت فرمودند در زمینی ظلمانی غیر از زمین محشر.
عرض کرد: اوّلین طعامی را که اهل بهشت تناول می‌کنند چیست؟
حضرت فرمودند: جگر ماهی.
عرض کرد: به دنبال این طعام شرابشان چیست؟
حضرت فرمودند: آب سلسبیل.
عرض کرد: راست فرمودی، آیا نپرسم از شما موضوعی را که غیر از نبیّ احدی نمی‌داند؟
حضرت فرمودند: آن چیست؟
عرضه داشت: شبیه بودن فرزند به پدر و مادرش؟
حضرت فرمودند: آب مرد سفید و غلیظ بوده و آب زن زرد و رقیق می‌باشد، هر گاه آب مرد بر آب زن غلبه داشته باشد مولد به اذن خدای عزّ و جلّ از جنس ذکور بوده و شبیه به پدر می‌باشد و زمانی که آب زن بر آب مرد غلبه نماید به اذن خدای عزّ و جلّ از جنس اناث بوده و شبیه به مادر می‌باشد، سپس حضرت فرمودند: قسم
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 337
به آن کسی که جانم در دست او است جواب سؤال تو را در همین مجلس حقّ عزّ و جلّ به من خبر داد و من نیز به تو منتقل نمودم.
حدیث (6) پدرم رضی اللّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از ابن خالد برقی، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت ابو جعفر ثانی علیه السّلام، حضرت فرمودند:
امیر المؤمنین علیه السّلام تشریف می‌آوردند و همراهشان حسن بن علی

علیه السّلام در حالی که تکیه به دست سلمان داده بودند حرکت می‌کردند، پس داخل مسجد الحرام شده و نشستند، در این وقتی مردی نیکو هیئت و خوش لباس جلو آمد و به امیر المؤمنین علیه السّلام سلام کرد، حضرت جوابش را دادند، آن مرد نشست و سپس عرض کرد: یا امیر المؤمنین سه مسأله از شما می‌پرسم اگر جواب آنها را دادید می‌دانم آنهایی که بر شما پیشی گرفته و خلافت را گرفتند مرتکب خلاف شده و در ارتباط با آن محکوم بوده نه در دنیا امین هستند و نه در آخرت و امّا اگر جواب آنها را ندادید معلوم می‌شود که شما با ایشان یکسان هستید.
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هر چه می‌خواهی از من سؤال کن.
عرض کرد: بفرمایید:
الف: شخص وقتی می‌خوابد روحش کجا می‌رود؟
ب: چگونه است که شخص گاهی متذکّر و زمانی نسیان و فراموش می‌کند؟
ج: چرا فرزند و مولود زمانی به عمو و عمّه‌ها و گاهی به دایی و خاله‌ها شبیه می‌شود؟
امیر المؤمنین علیه السّلام رو کردند به فرزندشان حضرت مجتبی علیه السّلام و فرمودند: ای ابا محمّد جوابش را بگو: حضرت امام حسن علیه السّلام فرمودند:
امّا این که پرسیدی وقتی شخص می‌خوابد روحش کجا می‌رود، جوابش این است که: روح شخص به باد معلّق بوده و باد به هواء معلّق است تا زمانی که صاحب روح به خاطر بیدار شدن بدنش حرکت کند در این هنگام حقّ عزّ و جلّ اذن می‌دهد که روح به صاحبش برگردد روح باد را جذب کرده و باد هوا را جذب می‌نماید در نتیجه روح در بدن و کالبد صاحبش ساکن و مستقر می‌گردد و وقتی حقّ تعالی اذن برگشتن روح به بدن را ندهد هوا باد را جذب کرده و باد روح را می‌گیرد و بدین ترتیب روح به بدن برنمی‌گردد تا زمانی که بعث و زنده شدن مردگان آغاز شود که در این هنگام به اذن پروردگار به بدن باز می‌گردد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 339
و امّا این که راجع به ذکر و نسیان پرسیدی، جوابش این است که: قلب و دل انسانی در ظرفی است و بر روی آن ظرف پرده‌ای است، حال اگر شخص صلوات کامل و درود و تهنیت وافی بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و بدین ترتیب سبب قرب به مبدأ اعلی را فراهم نموده و نفسش را مستعد برای افاضه علوم بر آن و منوّر شدن به انوار تابناک حقائق گردانید پرده از روی ظرف دل کنار رفته و شخص متذکر تمام آنچه نسیان و فراموش کرده بود می‌گردد.
و امّا این که راجع به شباهت فرزند به اعمام و اخوال سؤال نمودی،

جوابش این است که:
هر گاه شخص با قلبی ساکن و آرام و عروق و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با همسرش خلوت کرده و هم بستر شود و نطفه‌اش در درون رحم قرار گیرد البته فرزندی که متولّد خواهد شد شبیه پدر و مادرش می‌باشد و اگر مرد با قلبی غیر آرام و عروق و رگهای غیر آرمیده و بدنی مضطرب با همسرش نزدیکی کند البته نطفه‌اش با اضطراب در رحم قرار می‌گیرد نتیجتا بر روی یکی از عروق واقع می‌شود حال اگر بر عرقی از عروق اعمام قرار گیرد فرزند به اعمام شباهت می‌رساند و اگر بر عرقی از عروق و اخوال بیفتد به اخوال شبیه می‌گردد.
مرد سائل پس از شنیدن این جوابها عرضه داشت:
شهادت می‌دهم معبودی غیر از خدای یگانه نبوده و به این معنا پیوسته و علی الدّوام شهادت می‌دهم و نیز شهادت می‌دهم که محمّد رسول و فرستاده خدای یگانه است و همیشه به این معنا شهادت خواهم داد و شهادت می‌دهم که شما وصیّ و جانشین رسول حقّ عزّ و جلّ و حجّت بعد از آن حضرت می‌باشی (وی در حالی شهادت اخیر را می‌داد که اشاره به امیر المؤمنین علیه السّلام می‌نمود) و همیشه و پیوسته به این معنا شهادت می‌دهم و نیز شهادت می‌دهم که شما وصیّ و حجّت قائم بعد از آن جناب می‌باشی (این فقره اخیر را در حالی می‌گفت که اشاره به حضرت امام حسن علیه السّلام می‌کرد) و سپس گفت:
شهادت می‌دهم که حسین علیه السّلام وصیّ پدرش بوده و بعد از تو حجّت قائم او می‌باشد.
و شهادت می‌دهم بر علی بن الحسین علیهما السّلام که به امر حسین قائم و امام بعد از او خواهد بود، و شهادت می‌دهم بر محمّد بن علی علیهما السّلام که به امر علی بن الحسین قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر جعفر بن محمّد علیهما السّلام که به امر

محمّد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر موسی بن جعفر علیهما السّلام که به امر جعفر بن محمّد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر علی بن موسی علیهما السّلام که به امر موسی بن جعفر قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر محمّد بن علی علیهما السّلام که به امر محمّد علی بن موسی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر علی بن محمّد که به امر محمّد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر حسن بن علی علیهما السّلام که به امر علی بن محمّد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین علیهما السّلام که نه کنیه و نه اسمش برده می‌شود مگر بعد از ظهور امرش که پس از آن

عالم را از عدل و دادگستری پر می‌کند بعد از آن که از ستم و ظلم پر شده باشد و سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند نیز شامل حالت هست و باشد.
سپس از جا برخاست و رفت، امیر المؤمنین علیه السّلام بر فرزندشان امام حسن علیه السّلام فرمودند: ابا محمّد تعقیبش کن و ببین کجا می‌رود، امام حسن علیه السّلام از مجلس خارج شد و فرمود:
این شخص پایش را که از مسجد بیرون نهاد ندانستم به کدام نقطه از زمین خدای عزّ و جلّ رفت، پس به مسجد برگشته و به نزد امیر المؤمنین رفته و واقعه را به ایشان عرضه داشتم، حضرت فرمودند: ای ابا محمّد او را شناختی؟
عرض کردم: خدا و رسول و امیر المؤمنین علیه السّلام بهتر می‌دانند.
حضرت فرمودند: او خضر علیه السّلام بود.

باب هشتاد و ششم سرّ این که در بسیاری از مردم عقل یکی می‌باشد

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می‌فرماید: ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن محمّد بن زیاد قطان از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب از آباء گرامش از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند:
از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سؤال شد: خداوند جلّ جلاله عقل را از چه آفرید؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 343
حضرت فرمودند: خدای عزّ و جلّ فرشته‌ای آفرید که به تعداد خلائق آفریده شده و آنان که بعدا ایجاد می‌شوند در او سری بوده و هر سری صورتی دارد و هر کدام از آن سرها به فردی از افراد انسان تعلّق داشته و اسم آن شخص بر سر نوشته شده است و بر هر یک از صورت‌ها پرده‌ای افتاده که تا آن شخص متولّد نشده و اگر از جنس ذکور است به حدّ رجال و در صورتی که از جنس اناث است به حدّ زنان نرسد پرده از روی صورت کنار نمی‌رود ولی پس از بلوغ و رسیدن مولود به حدّ رجال و زنان البته پرده کنار خواهد رفت آنگاه در قلب و دل آن انسان نوری واقع شده که به واسطه آن واجب و مستحب و زشت و زیبا و نیکو و پست را درک می‌نماید و باید توجّه داشت که حکم عقل در قلب و دل انسان همچون حکم چراغ است که در وسط خانه افروخته باشند.

باب هشتاد و هفتم اسرار آفرینش اعضاء و جوارح در انسان

حدیث (1) ابو العبّاس طالقانی رضی اللّه عنه با اسنادش نقل نموده که حضرت امام صادق علیه السّلام روزی به مجلس منصور وارد شدند و در آنجا مردی از اهل هند بود که کتابهای طبّی را می‌خواند، حضرت به خاطر خواندن وی سکوت کرده و چیزی نفرمودند، خواندن هندی که تمام شد به امام علیه السّلام عرض کرد:
ای ابو عبد اللّه از آنچه با من هست طالب چیزی هستی (یعنی می‌خواهی از علم طب به شما تعلیم کنم)؟
حضرت فرمودند: خیر، زیرا با من چیزی هست بهتر از آنچه با تو می‌باشد.
عرضه داشت: آن چه می‌باشد؟
حضرت فرمودند: طبیعت حار و گرم را با مأکولات و مشروبات بارد و سرد و بالعکس طبیعت سرد را با حار و گرم مداوا نموده، و نیز مزاج‌های مرطوبی را با مأکولات و مشروبات خشک و بالعکس امزجه خشک را با ادویه رطوبی معالجه کرده و در عین حال شفا را از خدای عزّ و جلّ خواستار بوده و فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به کار گرفته که فرمودند:
معده مرکز و جایگاه بیماری است و پرهیز و مراقبت دارو محسوب می‌شود.
و بدن را با آنچه عادت کرده مراعات و مراقبت می‌کنم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 345
هندی گفت: طبّ فقط همین است و چیز دیگری نیست.
امام علیه السّلام فرمودند: آیا می‌پنداری این دستورات را از کتب طبّی برداشته و استفاده کرده‌ام؟
مرد هندی عرض کرد: بلی.
امام علیه السّلام فرمودند: این طور نیست به خدا سوگند این دستورات را فقط از خداوند سبحان گرفته‌ام.
سپس حضرت به وی فرمودند: من به علم طبّ آگاه‌تر هستم یا تو؟
هندی عرضه داشت: من.
امام علیه السّلام فرمودند: سؤالی از تو می‌کنم.
هندی عرض کرد: بپرسید.
امام علیه السّلام فرمودند: چرا در سر چند استخوان بوده و با هم پیوند خورده‌اند و علّتش چیست که سر از یک استخوان تشکیل نشده است؟
هندی عرضه داشت: نمی‌دانم.
امام علیه السّلام فرمودند:

برای چه مو بالای سر قرار داده شده است؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا پیشانی از مو خالی است؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه ابروها بالای چشمان می‌باشند؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا هیئت چشم‌ها همچون بادام و به شکل آن می‌باشد؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه بینی بین دو چشم واقع شده؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه منفذ بینی در قسمت پائین قرار داده شده؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه لب و شارب (سبیل) بالای دهان قرار داده شده؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه دندان‌های جلو تیز و دندان‌های عقب (دندان آسیا)

عریض و پهن و دندان نیش دراز می‌باشد؟ هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه مردان ریش دارند؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه در کف دست‌ها موی نیست؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای چه ناخن و موی روح ندارد؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا قلب به شکل دانه صنوبر «1» می‌باشد؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا ریه و شش دو قطعه بوده و حرکتش سیری نبوده بلکه در جای خودش می‌باشد؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا کبد و جگر منحنی شکل است؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا کلیه به شکل دانه لوبیا است؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: چرا در وقت حرکت مفصل زانو به طرف عقب می‌رود؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: چرا وسط قدم پا به زمین نرسید و جلو و قسمت مؤخّرش تنها روی زمین گذارده می‌شود؟
هندی عرض کرد: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: من جواب این سؤالات را می‌دانم.
هندی عرض کرد: جواب‌ها را بیان فرمایید.
حضرت فرمودند: این که سر از یک استخوان درست نشده بلکه از چند تکه استخوان که به هم پیوند شده‌اند تشکیل یافته جهتش آن است که چون سر مجوّف و تو خالی است لذا اگر از استخوان یک تکّه درست می‌شد شکستن و شکافته‌شدن

_____

(1)- کلمه صنوبر به فتح صاد و نون و باء کاج را گویند.

به مراتب سهل‌تر و زودتر صورت می‌گرفت تا حالا که از چند تکه تشکیل شده است.
و امّا این که مو بالای سر قرار داده شده جهتش آن است که روغن وقتی به مو می‌رسد به وسیله آن به مغز خواهد رسید و چون موها تو خالی و مجوّف می‌باشند از سر آنها بخار داخل مغز خارج می‌شوند و نیز حرارت و سرمایی که بر مغز وارد می‌شوند به وسیله همین موها بیرون می‌روند.
و امّا جهت خالی بودن پیشانی از مو آن است که نور از طریق آن به چشم‌ها می‌رسد و لازمه آن این است که مصب نور مو نداشته باشد.
و حقّ تبارک و تعالی در پیشانی خطوط و شیارها را به خاطر این قرار داد که عرق‌های سرازیر از طرف سر به جانب چشم را حبس نموده و به مقداری که انسان آنها را از خود دور می‌کند مهارشان نمایند همچون نهرهای روی زمین که آبها را حبس و نگاهداری می‌کنند.
و ابروها را به خاطر آن بالای چشم‌ها آفرید تا از ورود نور زائد بر مقدار حاجت بر چشم جلوگیری نمایند و شاهد این گفتار آن است که وقتی نور زائدی به چشم‌ها متوجّه شده و موجب ایذاء و آزار می‌گردد انسان دست خود را بالای دو چشم به حالت سایبان قرار داده تا فقط از مقدار مورد حاجت و کفایت آن بهره ببرد.
و بینی را به خاطر آن بین دو چشم قرار داد تا نور به واسطه آن به دو قسمت مساوی تقسیم شده و هر کدام به نحو تساوی به چشم‌ها وارد شوند.
و چشم را به این جهت به شکل بادام آفرید تا میلی که حامل دواء و دارو است در آن جریان و حرکت پیدا کند و بیماری از آن خارج گردد چه آن که اگر به شکل مربّع یا دائره می‌بود هرگز میل در آن جریان پیدا نمی‌کرد و دارو به چشم نمی‌رسید در نتیجه بیماری از آن خارج نمی‌شد.

و منفذ بینی را به خاطر آن در قسمت پائین قرار داد تا بیماری‌های سرازیر از مغز در آن جریان پیدا نموده و به سهولت خارج شده و از طرفی بوها در آن متصاعد شده و به مشام برسند در حالی که اگر منفذ بینی در بالا بود نه بیماری ناشی از مغز خارج می‌گشت و نه بوها به مشام می‌رسیدند.
و شارب (سبیل) و لب را بالای دهان به خاطر این جهت آفرید تا ارجاس و آلودگی‌هایی که از مغز سرازیر شده و از منافذ بینی خارج می‌گردند وارد دهان نشده تا مزه و طعم غذا و شراب را بر انسان دگرگون نمایند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 351
و برای مردان ریش گذارد تا به واسطه‌اش مرد از زن ممتاز شده و برای این منظور نیازی به نظر کردن به عورت نباشد.
و دندان‌های جلو را به خاطر آن تیز قرار داد که به واسطه آن شخص بتواند گاز بگیرد چنانچه پهن بودن دندان‌های عقب به این جهت است که شخص بتواند با آنها اشیاء را خرد و نرم کرده و غذا را نیک بجود و دراز بودن دندان نیش علّتش آن است که این دندان از سائر دندان‌ها قوی‌تر و ثابت‌تر بوده لا جرم اتّصال و اعتماد آنها بر این دندان موجب حفاظت و استحکام آنها بوده نظیر استوانه و تیر که در ساختمان‌ها کار گذاشته تا موجب محفوظ ماند آجرها و خشت‌ها گردد.
و دو کف دست را از مو خالی قرار داد زیرا لمس کردن اشیاء با آنها صورت می‌گیرد لذا اگر در آنها مو روییده باشد انسان نمی‌تواند نرمی و زبری اشیاء را با لمس کردن درک کند.
و مو و ناخن را از روح و داشتن حیات خالی قرار داد زیرا درازی و بلندی آنها در انسان چرکی و آلودگی به حساب آمده و موجب قبح منظر می‌شود چنانچه کوتاهی آنها حسن و جمال محسوب می‌گردد از این رو انسان ملزم است آنها را کوتاه کرده و از بلندشدنشان جلوگیری کند حال اگر در آنها روح و حیات باشد کوتاه کردنشان موجب درد و الم خواهد بود از این رو خداوند منّان آنها را فاقد روح و حیات قرار داده.
و امّا این که چرا قلب به شکل دانه صنوبر یعنی کاج می‌باشد، سرّ آن این است که قلب وارونه قرار گرفته و حقّ عزّ و جلّ سر آن را باریک نموده تا در ریه و شش داخل گشته و به خنکی ریه آن نیز خنک شده و بدین ترتیب مغز از سوخته شدن در اثر حرارت و گرمی قلب مصون می‌ماند.
و شش را دو قطعه نمود تا با حرکت آن برودت و خنکی به تمام منافذ و مساقطش برسد.
و کبد را منحنی آفرید به خاطر آن که تمامش بر روی معده قرار گرفته و آن را سنگین نموده و فشار به آن دهد تا در نتیجه آنچه از بخار در معده هست بیرون رود.
و کلیه را به این خاطر به شکل دانه لوبیا آفرید که منی نقطه به نقطه از

روی آن ردّ می‌شود لذا اگر به شکل مربع یا دائره می‌بود نقطه اوّل، نقطه دوّم را حبس می‌کرد و منی جریان پیدا نمی‌نمود در نتیجه خروج و حرکتش موجب التذاذ انسان نمی‌گشت چه آن که منی از ستون فقرات پشت فرو ریخته و به طرف کلیه حرکت می‌کند و نحوه

حرکتش همچون حرکت کرم بوده که هر گاه قسمت مقدّم بدنش قبض و جمع شود مؤخرش منبسط و باز می‌گردد و به عکس اگر قسمت اخیر بدنش قبض و جمع گردد مقدّم آن منبسط و باز می‌شود منی نیز از طرف ستون فقرات به جانب کلیه پرتاب شده و اوّلا و ثانیا جریان پیدا می‌کند یعنی ابتداء قسمت مقدم رشته منی منبسط شده و به طرف جلو کشیده می‌شود بعد قسمت مؤخر این رشته منبسط می‌گردد نظیر گلوله‌ای که از کمان پرتاب شده و مسافتی را طی می‌کند.
و اما این که در وقت حرکت مفصل زانو به عقب داده می‌شود جهتش آن است که انسان در وقت حرکت و راه رفتن قسمت بالای بدنش به طرف جلو میل پیدا می‌کند لا جرم لازم است قسمت پائین بدن که مفصل زانو باشد به طرف عقب مایل شود تا بدین ترتیب تعادل در حرکت پیدا گردد، پر واضح است اگر مفصل زانو نیز به طرف جلو میل پیدا کند به طور حتم انسان در موقع راه رفتن به زمین خورده و می‌افتد.
و امّا این که قدم‌های پا را چرا این طور قرار داد که جلو و پاشنه‌اش روی زمین واقع شده و قسمت وسط آن از زمین بالا می‌ایستد؟ جهتش این است که اگر تمام اجزاء قدم و همه کف پا روی زمین واقع شود مانند سنگ آسیا سنگین شده به طوری که حمل و نقلش بدون وسیله امکان ندارد و چون سنگ آسیا بر سر گردی خود قرار گیرد کودک نیز آن را به سهولت حرکت می‌دهد و اگر به رو بر زمین افتاد مرد بزرگ به سختی آن را جابجا کرده و حرکتش می‌دهد.
هندی عرضه داشت: این علم را از کجا تحصیل نموده‌اید؟
حضرت فرمودند: از پدرانم علیهم السّلام و ایشان از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اخذ کرده و آن حضرت از جبرئیل علیه السّلام و جبرئیل از پروردگار عالمیان جلّ جلاله که تمام اجساد و ارواح را خلق کرده اخذ نموده است.
هندی عرضه داشت: راست فرمودید و من شهادت می‌دهم که معبودی غیر از معبود یگانه وجود نداشته و نیز شهادت می‌دهم که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله رسول خدا و بنده او بوده و تو داناترین اهل زمان خود می‌باشی.

باب هشتاد و هشتم سرّ این که مبغوض‌ترین موجودات نزد خدا شخص احمق می‌باشد

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ موجودی را مبغوض‌تر از احمق نیافریده زیرا محبوب‌ترین اشیاء که عقل باشد را از او گرفته است.

حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال از حسن بن جهم «1» نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود:

دوست هر کس عقلش بوده و دشمنش جهلش می‌باشد.

باب هشتاد و نهم سرّ این که موی در کف دست نبوده ولی در پشت دست می‌روید

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:
سبب چیست که در کف دست مو نمی‌روید ولی پشت دست مو دارد؟
حضرت فرمودند: دو سبب دارد: «2» الف: مردم می‌دانند زمینی که زیر پا لگدمال شده و زیاد بر آن راه می‌روند در آن چیزی نمی‌روید «3» ب: کف دست از اعضایی است که زیاد با اشیاء ملاقات می‌کند از این رو حقّ تعالی آن را این طور قرار داده که مو بر آن نروید تا نرمی و خشونت اشیاء درک شود و بدین ترتیب مانعی از حسّ کردن کیفیّات اجسام در بین نباشد و اساسا بقاء مخلوقات بر همین بوده و هست.

---

(1)- حسن بن جهم بن بکیر بن اعین ابو محمّد شیبانی ثقه است و از حضرت امام موسی الکاظم و ثامن الحج علیهما السّلام روایت کرده است.
(2)- دو سببی که ذکر شده، علّت و سبب برای خالی بودن کف دست از مو است نه روییدن آن در پشت دست.
(3)- کنایه است از این که کف دست نیز مانند زمینی است که در اثر اصطکاک زیاد با اشیاء در آن چیزی نمی‌روید.

باب نودم سرّ معمول شدن تحیّت بین مردم به عبارت السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که خداوند عزّ و جلّ تمام فرشتگان را به سجده نمودن به حضرت آدم علیه السّلام وادار نمود و ابلیس از آن سر تافت و سجده نکرد پروردگار به ابلیس فرمود از صف فرشتگان خارج شو که تو رانده شده هستی و لعنت من تا روز قیامت بر تو باشد سپس به جناب آدم علیه السّلام فرمود:

ای آدم به سوی این فوج از فرشتگان برو و بگو:

السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته، پس آدم علیه السّلام بر ایشان سلام نمود.

فرشتگان جواب داده و گفتند: و علیک السّلام و رحمة اللَّه و برکاته.

و وقتی آدم علیه السّلام به نزد پروردگار بازگشت حقّ تبارک و تعالی به وی فرمود:

این سلام تو و فرزندانت بوده که تا روز قیامت بین ایشان باید با همین عبارت معمول باشد.

باب نود و یکم سرّ تیز و کند بودن فهم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:
با شخصی مقداری سخن می‌گویم، پس وی تمام را درک نموده و می‌فهمد و با بعضی دیگر تکلّم نموده و شطری از کلام را ایراد می‌نمایم، وی کاملا سخنانم را ضبط نموده و عینا آنها را به خودم برمی‌گرداند و با بعضی دیگر وقتی صحبت می‌کنم می‌گوید: دوباره سخنت را تکرار کن.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 359
حضرت فرمودند: ای اسحاق علّت آن را می‌دانی؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: کسی که با او سخن گفتی و سخنانت را فهمید ولی نتوانست آنها را برایت عینا بازگو کند، او کسی است که نطفه‌اش با عقلش عجین و ممزوج شده و شخصی که سخنانت را با بار اوّل فهمیده و عینا آنها را به خودت برمی‌گرداند، وی کسی است که عقلش در شکم مادر با او ترکیب گشته و امّا کسی که با بار اوّل سخنانت را درک نکرده و گفته است دوباره تکرار نما او کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش با او ترکیب یافته است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از برخی اصحابش از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ستون انسان عقل او است و زیرکی و فهم و حفظ و دانش از عقل ناشی می‌شوند، و هر گاه عقل انسان با نور تأیید گردد البته وی حافظ، زیرک و تیز و با ادراک می‌شود و با عقل تمام نقائصش تکمیل شده و همین عقل راهنما و روشن‌کننده چشم و کلید همه امور می‌باشد.

باب نود و دوّم سرّ حسن و سوء خلق

حدیث (1) علی بن حاتم می‌گوید: ابو عبد اللَّه بن ثابت از عبد اللَّه بن احمد، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ فرشته و حوریّه‌ای از بهشت به نزد حضرت آدم علیه السّلام فرستاد و آن حضرت حوریّه را به تزویج یکی از دو پسرانش درآورده و دیگری را با جنّ تزویج نمود و از هر دو مولودی به دنیا آمد پس کسانی که دارای جمال و حسن خلق هستند از نسل آن حوریّه بوده و آنان که مبتلا به سوء خلق هستند از اولاد جنّ می‌باشند و انکار نمودند که آدم علیه السّلام دخترانش را به تزویج پسرانش درآورده باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 361

باب نود و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص در حقّ فرزندش بگوید وی به من و پدرانم شباهت ندارد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: احمد بن ادریس، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از جعفر بن بشیر، از مردی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند.
هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد انسانی را بیافریند صورت تمام انسان‌های بین این مخلوق و بین پدرشان حضرت آدم علیه السّلام را جمع می‌کند و سپس او را به صورت یکی از آنها ایجاد می‌نماید لذا احدی حقّ ندارد به فرزندش بگوید:
این نه به من و نه به آباء و پدرانم شباهت دارد.

باب نود و چهارم سرّ این که پدران از ناحیه فرزندان چیزی را می‌یابند که فرزندان از طرف پدران آن را نمی‌یابند

حدیث (1) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه می‌گوید: حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل می‌کند که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما را چه می‌شود که از ناحیه فرزندانمان چیزی را می‌یابیم که آنها از طرف ما آن را نمی‌یابند؟
حضرت فرمودند: زیرا ایشان جزئی از شما بوده ولی شما جزء آنها نیستید.

باب نود و پنجم سرّ و سبب پیری و آغاز آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعید بن عبد اللَّه از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
قبلا مردم پیری را به خود نمی‌دیدند و اوّلین کسی که آن را مشاهده نمود
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 363
حضرت ابراهیم علیه السّلام بود که در محاسنش موی سفید دید، به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا این چیست؟
حقّ عزّ و جلّ فرمود: این وقار و سنگینی است.
عرض کرد: پروردگارا، به وقار و سنگینی من بیفزا.
حدیث (2) محمّد بن الحسن گفت: محمّد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن عمّار، از نعیم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت ابراهیم علیه السّلام صبح نمود و در محاسنش یک تار موی سفید دید، فرمود حمد خدای را که مرا به این سن رساند و یک چشم به هم زدن او را عصیان و سرپیچی نکردم.
حدیث (3) علی بن حاتم می‌گوید: جعفر بن محمّد از یزید بن هارون، از عثمان، از جعفر بن ریّان، از حسن بن حسین، از خالد بن اسماعیل بن ایّوب مخزومی، از جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت از ابو الطّفیل شنیدند که وی گفت: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
در زمانهای پیشین چنین بود که شخص با این که به سن پیری می‌رسید موی سفید در او نبود و با این هیئت از دنیا می‌رفت و بسا بود که انسان به مجلسی داخل می‌شد که در آن پدر و فرزندانش بودند ولی از یک دیگر ممتاز و مشخص نبودند لذا آن کس که وارد شده بود می‌پرسید: کدام یک از شما پدر هستید؟
زمان حضرت ابراهیم علیه السّلام که فرا رسید وی به درگاه الهی عرضه داشت:
خداوندا موی مرا سفید گردان تا با آن شناخته شوم: پس پیر گردید و موی سر و محاسنش سفید گشت.

باب نود و ششم سرّ پیدایش طبایع و شهوات و محبت‌ها در مخلوقات و انسان‌ها

اشاره

حدیث (1) محمّد بن الحسن می‌گوید محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 365
از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هفت هزار سال بعد از ایجاد جنّ و نسناس «1» در روی زمین حقّ تبارک و تعالی اراده نمود که با قدرت بیکرانش خلائق و انسان‌ها را بیافریند.
سپس حضرت فرمودند: و چون شأن و اراده حقّ تعالی تعلّق گرفت که جناب آدم علیه السّلام را به منظور تدبیر و تقدیر در آسمان‌ها و زمین که خواسته‌اش بود بیافریند و خودش از اراده و آنچه متعلّق به آن بود آگاه و عالم بود لا جرم پرده و حجاب را از طبقات آسمان‌ها کنار زد، سپس به فرشتگان فرمود: به اهل زمین و مخلوقاتم اعم از جنّ و نسناس بنگرید.
وقتی ایشان به اهل زمین نگریسته و معاصی و خونریزی‌ها و فسادشان در زمین را مشاهده کردند این معنا بر ایشان گران آمده و سخت برآشفتند و بر اهل زمین تأسّف خوردند و چنان حالت غضب بر ایشان عارض گشت که دیگر مالک آن نبوده و اختیار از آنها سلب گردید لذا به درگاه الهی نالیده و عرضه داشتند:
پروردگارا تو صاحب عزّت و قدرت بوده، جبّار و غالب بر هر چیزی بوده و عظیم الشأن می‌باشی و اینها مخلوقات ضعیف و ذلیل تو هستند که در زمین بوده و تمام تصرّفات و حرکاتشان در قبضه قدرت تو بوده، با روزی تو زندگانی کرده و با عافیت و سلامتی که تو به ایشان داده‌ای از نعمت‌هایت بهره‌مند می‌شوند ایشان با این گناهان بزرگ و ارتکاب مخالفت‌ها معصیت و نافرمانی تو را می‌نمایند پس چرا از این عصیان متأسف نشده و غضبناک و خشمگین نگشته و انتقام خود را از ایشان نمی‌گیری و آنچه از ایشان شنیده و می‌بینی بر تو گران و سخت نمی‌آید در حالی که بر ما بسیار بزرگ و عظیم جلوه می‌کند.
وقتی حقّ عزّ و جلّ این سخنان را از فرشتگان شنید فرمود:
من در زمین خلیفه خود را بر ایشان حجّت قرار داده‌ام.
فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا تو پاک و منزّه هستی، امّا کسی را در زمین حجّت قرار می‌دهی که فساد کرده و خونریزی می‌نماید!! در حالی که ما تو را تسبیح

---

(1)- در غیاث اللّغة از حیات الحیوان نقل کرده که نسناس نوعی از حیوان است که به صورت نصف آدمی بوده و دارای یک گوش و یک دست و یک پای می‌باشد.

و تقدیس می‌نماییم پس چرا از ما خلیفه معیّن ننمودی؟ باز در ادامه سخنانشان عرضه داشتند: حجّت را از ما قرار بده که نه در زمین فساد نموده و نه خونریزی می‌کنیم.
حقّ جلّ جلاله فرمود: ای فرشتگان من، آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید، می‌خواهم با قدرتم مخلوقی بیافرینم که فرزندانش انبیاء و فرستادگانم به سوی خلق بوده و جملگی بندگان صالح و پیشوایان مردم باشند.
ایشان را در زمین خلیفه و جانشین‌های خودم نمودم، وظیفه آنها این است که بندگانم را از معاصی باز داشته و از عذابم ترسانده و به اطاعتم راهنمایی کنند، بندگان به واسطه ایشان طریق مرا می‌پیمایند، ایشان حجّت من بوده که برای نیکان عذر و برای بدان بیم و تهدید می‌باشند طائفه نسناس را از زمین بیرون نموده و آن را از ایشان پاک خواهم گردانید و نیز سرکشان از جنّ را از میان مخلوقات و مردمان و نیکان بیرون برده و در فضاء و نقاط دوردست زمین ساکنشان نموده به طوری که مجاور و با مخلوقاتم نباشند، بین جنّ و مخلوقاتم حجاب قرار داده تا مخلوقاتم آنها را رؤیت نکرده و با ایشان انس نگرفته و آمیزش ننموده و همنشینی نکنند حال مخلوقاتی که عصیان مرا نمایند ایشان را در منازل سرپیچان مسکن داده و در جای ایشان واردشان نموده و هیچ باکی از آن ندارم.
فرشتگان عرضه داشتند:
پروردگارا آنچه خواهی بجا آور غیر از آنچه به ما یاد داده‌ای چیز دیگری را ما ندانسته و تو علیم و حکیم هستی.
خداوند عزّ و جلّ به فرشتگان فرمود: من از گل و لای سالخورده و سیاه و بد بوی تغییر یافته شده انسانی را آفریده و پس از آن که آن را آراسته و از روح خویش در آن دمیدم همه بر او سجده کنید.
البتّه این فرمان و امر حقّ تعالی به ملائکه مبتنی بر لزوم سجده به جناب آدم علیه السّلام زمانی صادر شد که آدم هنوز خلق نشده بود و امر مزبور احتجاج و اقامه برهانی بود از ناحیه باری تعالی بر فرشتگان سپس امام علیه السّلام فرمودند:
حقّ تعالی مشتی از آب شیرین فرات را برداشت و آن را به صدا آورد سپس آب منجمد شد، بعد حقّ تعالی خطاب به آن نمود و فرمود:
از تو انبیاء و رسولان و بندگان نیکوکار و پیشوایانی که دیگران را به بهشت دعوت نموده و تابعین آنها تا روز قیامت را آفریده و باکی از آن ندارم چه

آن که من از

فعلی که انجام می‌دهم مورد سؤال واقع نشده بلکه خلائق مسئول می‌باشند.
و نیز مشتی از آب شور و تلخ را برداشت و آن را به صدا آورد، سپس آب منجمد گردید بعد حقّ تعالی به آن فرمود: جبّارین و فراعنه و طاغیان و اعوان شیاطین و کسانی که دیگران را به دوزخ دعوت می‌کنند تا روز قیامت و اتباعشان را از تو می‌آفرینم و باکی ندارم زیرا از فعلی که انجام می‌دهم مورد سؤال واقع نشده و این مخلوقات هستند که مسئول می‌باشند.
امام علیه السّلام فرمودند:
البتّه حقّ عزّ و جلّ در خطاب با آب شور و تلخ که اصحاب شمال را از آن آفرید بداء «1» را شرط فرمود ولی در خطاب با آب شیرین که منشأ آفریدن اصحاب یمین است این شرط را نیاورد.
سپس دو آب شیرین و شور را با هم ممزوج نمود و بعد آن را به صدا آورد و به دنبالش آب ممزوج را جلو عرش ریخت و این دو آب حاصل طعام و شرابی است که اصل آن طعام و شراب از گل انتزاع شده است، سپس خداوند متعال به فرشتگان چهارگانه یعنی: شمال، دبور، صبا و جنوب «2» فرمان داد که بر سلاله طین (یعنی همان حاصل طعام و شراب مزبور) تاخته و آن را گوارا و بعد پرورشش داده و سپس سخت و محکمش نموده و به دنبالش قطعه، قطعه و تکّه، تکّه‌اش کرده و در آن قطعات و تکّه‌ها طبایع چهارگانه «3» یعنی: باد، تلخی، خون و بلغم «4» را جاری کنند.
امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان بر آن سلاله طین جولان نموده و تاخت آورده و طبایع چهارگانه مزبور را در آنها جاری ساختند.
سپس حضرت فرمودند: باد از میان طبایع چهارگانه از طرف فرشته شمال در بدن جاری شد و بلغم از ناحیه صبا، و تلخی (مرّه) از جانب دبور و خون از ناحیه جنوب در بدن و هیکل انسانی جاری گردیدند و بدین ترتیب روح مستقل و بدن کامل گردید.
سپس حضرت فرمودند: از ناحیه باد، حبّ حیات و طول آرزو و حرص و از

---

(1)- شرح بداء و ذکر روایاتی که در آن وارد شده از حوصله این کتاب خارج بوده و باید در مباحث کلامی مورد بحث قرار گیرد.
(2)- ظاهرا این اسامی چهارگانه نام چهار فرشته است نه آن که فرشتگان چهارگانه موکّل این چهار جانب باشند.

ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص369
(3)- شاید مراد از طبایع چهارگانه همان اخلاط اربعه باشد که حضرات اطباء می‌فرمایند.
(4)- اخلاط اربعه که در لسان اطباء جاری است عبارتند از: خون، بلغم، صفراء و سوداء.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 371
جانب بلغم حبّ طعام و شراب و لمس اشیاء نرم و دوست داشتن رفاقت و از طرف تلخی (صفراء) غضب و سفاهت و شیطنت و ستمگری و طغیان و شتاب‌زدگی و از ناحیه خون حبّ زنان و لذّات و مرتکب شدن محارم و تبعیّت از شهوات برای این روح و بدن لازم گردید.
عمرو می‌گوید: جابر گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: این روایت را ما در کتابی از کتابهای امیر المؤمنین علی علیه السّلام یافتیم.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از جمعی، از ابو طاهر بن حمزه از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
طبایع چهار تا است:
یکی از آنها بلغم است و آن دشمنی است ستیزگر «1» و دیگری خون است که آن بنده می‌باشد و بسا بنده آقای خود را می‌کشد و سوّم باد «2» است و آن فرشته‌ای است که ملاطفت می‌نماید و چهارم تلخی و صفراء است، آه، آه آن زمین است که هر گاه بلرزد آنچه روی آن است به لرزه می‌آید.
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی، از ابو جمیله، از کسی که نامش را برده، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: غلظت از برخی اخلاط ناشی از کبد همچون خون و صفراء بوده و حیاء و شرم در سوداء است و مسکن و جایگاه عقل قلب و نفس انسانی می‌باشد.
حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از محمّد بن حسین، از حسن بن محبوب، از برخی اصحاب حدیث را مرفوعا نقل کرده و گفته است: هنگامی که حقّ عزّ و جلّ طینت آدم علیه السّلام را آفرید به بادهای چهارگانه «3» امر

---

(1)- کنایه است از این که به کندی علاج شده و به آسانی دفع نمی‌شود.
(2)- ممکن است مراد از آن صفراء باشد چنانچه به احتمال قوی مقصود از آن سوداء است و در اخبار کثیرا به معنای دوّم آمده.

(3)- بادهای چهارگانه عبارتند از: باد شمال که از سمت قطب شمال می‌ورزد، باد جنوب که از سمت قطب جنوب می‌وزد، باد صبا که از سمت مشرق وزیده و باد دبور که از جانب مغرب می‌وزد.

فرمود که بر آن طینت و گل بوزند، پس بادها بر آن وزیدند و از هر بادی طبیعت آن در طینت اخذ و منظور گردید حدیث (5) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید «1» از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی «2» نقل کرده که وی گفت حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
انسان به واسطه گرمای آتش می‌خورد و می‌آشامد و با روشنایی نور می‌بیند و تعقّل می‌کند و با حرکت باد می‌شنود و می‌بوید و با سردی آب مزه طعام و شراب را می‌یابد و با روح و جان حرکت می‌نماید، اگر گرما در معده نبود طعام و شراب هضم نمی‌شدند یا فرمودند: اگر گرما در معده نبود طعام و شراب به درون راه نمی‌یافتند و اگر باد نمی‌بود آتش و گرمای معده زبانه نمی‌کشید و برافروخته نمی‌شد و فضولات از شکم خارج نمی‌شدند و اگر روح نمی‌بود انسان نه حرکت داشت و نه می‌آمد و نه می‌رفت و اگر سرما و خنکی آب نمی‌بود گرمای معده او را می‌سوزاند و اگر روشنایی نور نمی‌بود نه می‌دید و نه تعقّل می‌کرد، پس گل مادّه انسان است که قبول صورت می‌کند و استخوان در جسد انسان همچون درخت در زمین بوده و خون در آن به منزله آب در زمین می‌باشد و بدیهی است که زمین بدون آب قوام و بقایی ندارد از این رو جسد انسان نیز بدون خون قائم نمی‌باشد.
و مغز چربی و کف خون می‌باشد.
سپس حضرت فرمودند:
انسان از دو نشئه دنیا و آخرت آفریده شده «3» پس وقتی حقّ تعالی بین این دو جمع نمود قهرا روح سماوی او به جسد ارضیش تعلّق گرفته و داخل آن می‌گردد و وقتی بین این دو تفرقه و جدایی انداخت این تفرقه همان مرگ می‌باشد در این هنگام نشئه اخروی او که روح باشد به آسمان بر می‌گردد، پس به اعتبار تعلّق روح به بدن می‌توان گفت حیاتش در زمین بوده و به لحاظ عروج روح به آسمان صحیح است

---

(1)- حسین بن یزید نوفلی نخعی، وی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه شاعر و ادیب بود و در ری سکونت داشت و در همان جا از دنیا رفت.
برخی از قمیین گفته‌اند که وی در اواخر عمر غالی شد ولی این خبر به اثبات نرسیده.
(2)- اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعیری، وی عامّی مذهب است.

(3)- مقصود از «نشئه دنیا»، بدن و از «نشئه آخرت» روح می‌باشد.

گفته شود مرگش در آسمان می‌باشد و شرح و توضیح این آن است که حقّ تبارک و تعالی بین ارواح و جسد جدایی می‌اندازد و پس از این جدایی روح یعنی نور حیاتی انسان به قدرت اولی یعنی به عالم ارواح که شایسته‌ترین مخلوقات باری تعالی است برگشته و جسد و کالبد را در این عالم ماده که دنیا باشد بجا می‌گذارد چه آن که بدن از همین نشئه و از سنخ آن می‌باشد.
و جهت فاسد شدن جسد و نابودشدنش در دنیا این است که وزش باد آب و رطوبتش را خشک کرده و آن را به همان گل برگردانده و بالاخره پوسیده و ریز ریز می‌گردد و هر کدام از عناصر به جوهر اوّلی خود یعنی ماهیّت قبل از امتزاج رجوع می‌نماید.
و در وقت مرگ و تفرقه بین جسد و روح، روح حیوانی به سبب حرکت نفس ناطقه به طرف آسمان حرکت می‌کند چنانچه در هنگام حیات نیز روح حیوانی به سبب نفس ناطقه در مجاری بدن جاری گشته و سریان پیدا می‌کند، پس آنچه نفس ناطقه مؤمن باشد یقینا نوری است که عقل مؤید آن بوده و آنچه نفس ناطقه کافر است نار و آتشی است که شیطنت و حیله مؤیدش می‌باشد نتیجتا نفس کافر صورت ناری و نفس مؤمن صورت نوری بوده و مرگ رحمتی است از جانب حقّ تعالی برای بندگان مؤمنش و نقمتی است برای کافرین و خدا دو عقوبت دارد:
الف: آنچه از آلام جسمانیّه و دردهای روحی بدون واسطه به شخص می‌رسد که به آنها عقوبات از ناحیه روح گویند.
ب: آنچه به سبب تسلّط بعضی از مردم بر برخی دیگر به انسان می‌رسد.
آن عقوباتی که از ناحیه روح بوده بیماری و فقر است و آنچه بسبب تسلّط بعضی بر برخی به انسان می‌رسد نقمت و عذاب می‌باشد و فرموده حقّ تعالی مفید همین معنا است: وَ كَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ من الذّنوب (و همچنین ما برخی ستمکاران را مقابل بعضی دیگر برگماریم بسبب آنچه از حسد و ظلم و مکر که بر آزار هم کسب می‌کنند).
پس عقوبتی که ناشی از گناه روح است بیماری و فقر بوده و آنچه بسبب تسلّط بعضی بر برخی به انسان می‌رسد نقمت و عذاب می‌باشد و این تنبیه و تأدیب نسبت به مؤمن در دنیا عقوبت بوده و در آخرت عذاب است و امّا کافر در دنیا گرفتار نقمت و در آخرت مبتلا به سوء عذاب می‌شود و این نیست مگر به خاطر گناهی که انسان در دنیا مرتکب شده و گناه ناشی از شهوت بوده و شهوت از مؤمن

مستند به خطاء و نسیان و اکراه و عدم طاقت بوده ولی در کافر سببش

عمد و انکار و دشمنی و حسادت می‌باشد چنانچه حقّ تعالی در قرآن شریف به این معنا اشاره کرده و می‌فرماید: كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ (شما را در زمره کفّار قرار دهند و این به سبب حسدی است که در طبیعت خودشان بر ایمان شما برند).
حدیث (6) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید:
عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از برخی اصحاب به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
شناختن انسان نفسش را به این است که:
الف: بداند نفسش چهار طبیعت دارد.
ب: بداند که نفسش چهار ستون داشته.
ج: بداند که نفسش دارای چهار پایه می‌باشد.
چهار طبیعت عبارتند از: خون، صفراء، باد (سوداء) و بلغم.
و چهار ستون نفس عبارتند از: عقل که زیرکی ناشی از همین است، فهم حفظ و علم.
و چهار پایه نفس عبارتند از: نور، نار، روح، آب.
انسان به واسطه نور می‌بیند و می‌شنود و تعقّل می‌کند و به توسّط نار تناول کرده و می‌آشامد و به کمک روح مجامعت نموده و حرکت می‌کند و به برکت آب طعم چشیدنی‌ها را می‌یابد.
آنچه گفته شد مربوط به تأسیس نفس انسانی است.
سپس حضرت فرمودند:
وقتی گفتیم انسان عالم، حافظ، ذکی و زیرک و با فهم است مسلّما آگاه است که:
الف: در چه سرای فانی و زایل‌شدنی بوده.
ب: حوادث و اتفاقات از کجا و به واسطه چه متوجّه او می‌شوند. «1» ج: برای چه در این دنیا آمده است. «2»

_____

(1)- مقصود آن است که وی به قضاء و قدر ایمان دارد و توجّه حوادث و اتفاقات را مستند به قضاء و قدر می‌داند.
(2)- یعنی می‌داند که آمدنش در این دنیا برای تحصیل معرفت و کمال است.

د: به کجا خواهد رفت «1» و در صورتی که خدای واحد را از روی اخلاص پرستیده و اقرار به طاعتش نماید مسیر و مقصدش به بهشت خواهد بود.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
نفس در انسان جاری بوده گاه حارّ و زمانی بارد و سرد است، هنگامی که

حارّ است انسان تکبّر و نخوت داشته، با نشاط بوده، مرتکب قتل و سرقت شده، خوشحال و مسرور بوده، دست به فجور و زنا زده، جنبش و جهش داشته و کبر و بزرگی به دیگران می‌فروشد و موقعی که بارد و خنک است شخص مهموم و محزون و آرام بوده، پژمرده و فراموشکار و مأیوس نشان داده می‌شود و این حالات عوارضی است که از جمله آنها بیماری‌ها و دردها می‌باشد که در چنین وقتی بر انسان عارض می‌گردد و سبب عروض آن خطاء و گناهی است که شخص انجام داده و شرح و توضیح آن این است که:
شخص در یکی از ساعات طعام یا شرابی را خورده و آشامیده که با آن عمل گناه موافق بوده و اقتضایش چنین خطیئه‌ای می‌باشد و پس از صدور آن خطاء و گناه فاعل مستوجب و مستحق دردی که یکی از انحاء و الوان دردها است می‌باشد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
جوارح و عروق و اعضاء انسان لشکرهای خدا و اعوان و ایادی حضرتش جلّ و علا می‌باشند از این رو هر گاه خداوند اراده فلان درد و بیماری را بکند، این جوارح و اعضاء را بر شخص مسلّط کرده و به وسیله آنها بیماری و دردی را که خواسته بر شخص غالب می‌گرداند.
حدیث (7) محمّد بن موسی برقی می‌گوید: علی بن محمّد ماجیلویه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش، از محمّد بن سنان باسنادش به طور مرفوع حدیث را از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: عجیب‌ترین عضوی که در انسان هست قلب او می‌باشد قلب صفاتی پسندیده و اوصافی ناپسند داشته که شرح آنها چنین است:
اگر امید و آرزو به آن رو کند طمع و آز خوار و ذلیلش می‌کند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص و ولع تباهش می‌سازد و اگر ناامیدی به آن دست یابد حسرت و

---

(1)- یعنی می‌داند که مسیرش به آخرت منتهی شده و به جهان باقی خواهد رفت.

اندوه او را می‌کشد و اگر غضب و تندخویی بر آن عارض گردد خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی در او پیدا شود خودداری از قبائح را فراموش می‌کند و اگر ترس و هراس به او برسد دوری جستن از کار مشغولش می‌سازد و اگر ایمنی او زیاد گردد غفلت می‌ربایدش اگر نعمت برایش حاضر شود عزّت و بزرگی او را می‌گیرد و اگر مصیبت و اندوه به آن برسد بی‌تابی رسوایش می‌کند و اگر مالی بیابد توانگری طاغیش می‌نماید و اگر بی‌چیزی او را بیازارد بلا و سختی گرفتارش کند و اگر

گرسنگی او را به صدمه و مشقت بیازارد ناتوانی وی را از پا در آورد و اگر سیری او به حدّ افراط برسد شکم پری وی به رنج و زحمتش بیاندازد، پس هر کوتاهی از اندازه به آن ضرر رسانده و هر بیش از حدّی آن را فساد و تباه کند.
حدیث (8) محمّد بن موسی برقی با همان اسناد قبل از محمّد بن سنان، از برخی اصحابش نقل کرده که وی گفت: شنیدم از حضرت امام صادق علیه السّلام که به مردی چنین فرمودند: فلانی بدان که قلب نسبت به جسد انسانی به منزله امام است برای مردم که تمام باید اطاعتش را بنمایند، مگر نمی‌بینی که تمام جوارح و اعضاء جسد اعوان و ایادی و مفسّر قلب هستند.
دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عورت خواسته‌های قلب را اداء می‌کنند لذا:
هر گاه قلب خواسته‌اش نگریستن به چیزی باشد شخص دو چشمش را می‌گشاید.
و زمانی که بخواهد بشنود شخص دو گوشش را حرکت داده و منفذ آنها را باز کرده تا مطلوب را بشنود و هر وقت میل داشته باشد بویی را استشمام نماید شخص با بینی استنشاق کرده در نتیجه بوی مطلوب به قلب می‌رسد.
و هنگامی که رغبت به سخن گفتن داشته باشد به وسیله زبان تکلّم می‌کند.
و در صورتی که مطلوبش گرفتن چیزی باشد دستها به کار افتاده و آن چیز را می‌گیرد.
و به فرض که مقصودش حرکت کردن باشد دو پا سعی نموده و راه می‌روند.
و اگر محبوبش شهوت و غریزه باشد نرینه شخص به حرکت و جنبش در می‌آید.
پس تمام این اعضاء و جوارح حرکت و فعالیّت نموده تا خواسته قلب را اداء کرده و بدین ترتیب اطاعتش می‌کنند و همچنین شایسته است که خلائق نسبت به

امام علیه السّلام مانند اعضاء و جوارح بوده و امر آن سرور را اطاعت کنند.
حدیث (9) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه نقل کرده که وی گفت: صفت آفرینش آدم علیه السّلام را در وقتی که حقّ عزّ

و جلّ او را ایجاد کرد در تورات به این شرح یافتم:
خداوند تبارک و تعالی فرموده:
آدم را آفریدم و جسدش را از چهار چیز ترکیب نموده و سپس این چهار چیز را به ارث در فرزندانش نهادم، اینها در اجساد بنی آدم نموّ نموده و بنی آدم نیز بر آنها تا روز قیامت رشد می‌کنند.
سپس این چهار چیز را این طور معرّفی می‌نماید:
جسد انسان را در هنگام آفرینش از تر و خشک، گرم و سرد ترکیب نمودم و توضیح این گفتار آن است که:
آدم را از خاک و آب آفریدم سپس در او نفس و روح قرار دادم، یبوست هر جسدی مستند به خاک و رطوبتش از جانب آب بوده چنانچه حرارتش معلول نفس و برودتش مسبّب از روح می‌باشد، سپس بعد از خلقت اوّل در جسد چهار نوع خلق کردم که به اذن من فقط قوام و ملاک جسد آنها بوده و قوام هر یک از آنها نیز به دیگری می‌باشد، این چهار نوع عبارتند از: سوداء، صفراء، خون و بلغم، سپس برخی از آن چهار چیز را در این چهار نوع اسکان داد پس مسکن یبوست را سوداء و مسکن رطوبت را صفراء و مسکن حرارت را خون و مسکن برودت را بلغم قرار داد، پس هر جسد و جسمی که این انواع چهارگانه در آن معتدل باشند یعنی نه زیاد بوده و نه کم از صحّت کامل برخوردار بوده و اساس و بقایش معتدل خواهد بود، امّا اگر یکی از آنها زائد بر باقی و غالب بر آنها باشد به مقدار زیادی که دارد از ناحیه آن بر بدن بیماری عارض می‌شود چنانچه اگر یکی از حدّ اعتدال کمتر باشد در جنب آنها ضعیف محسوب شده و از مقاربت با انواع دیگر ناتوان می‌گردد، باری حقّ تبارک و تعالی عقل را در مغز و حرص را در کلیه و غضب را در کبد و شجاعت را در قلب و رغبت و میل را در ریه و شش و خنده را در طحال و فرح و هضم و غصّه را در وجه و صورت قرار داده و سیصد و شصت مفصل در او تعبیه نمود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 385
وهب می‌گوید: طبیبی که به درد و دواء واقف و آگاه باشد می‌داند بیماری پیدا شده در بدن از کجا منشأ گرفته آیا از ناحیه زیادی یکی از انواع بر دیگران بوده یا مستند به نقصان یکی از آنها می‌باشد و نیز او می‌داند با چه دوایی باید بیماری را معالجه کرد لذا در صورت ناقص بودن یکی از انواع آن را زیاد کرده و به فرض زائد بودنش آن را ناقص و کم می‌کند به اندازه‌ای که جسد به مرحله فطرت و خلقت صحیح خود برگشته و نوع مزبور نیز در حدّ اعتدال و مقارنه با سایر انواع قرار گیرد.
اشیایی که جسد از آنها ترکیب یافته فطرت بنی آدم محسوب شده که خصوصیّات اخلاقی بنی آدم بر آنها مبتنی می‌باشد و شرح ابتناء خصوصیّات اخلاقی و ویژگیهای خلقی بنی آدم بر اشیاء چهارگانه مزبور چنین می‌باشد:

از خاک عزم و اراده ناشی شده و از آب، نرمی و از حرارت تیزی و تندی و از برودت وقار و سنگینی حال اگر یبوست بر شخص غالب شود، عزم به قساوت تبدیل شده چنانچه اگر رطوبت غلبه نماید نرمی به سستی مبدّل می‌گردد و اگر حرارت غلبه کند تیزی و حدّت به سبک عقلی و سفاهت تبدیل می‌شود و اگر برودت و سردی غلبه کند وقار به شک و کند ذهنی می‌گراید.
و در صورتی که اشیاء چهارگانه با هم مساوی بوده و هیچ کدام بر دیگری غلبه نداشته و فطرت مستقیم و پابرجا باشد شخص در امورش جازم و در عزمش لیّن و در عین نرم بودن حادّ و تیز بوده و در عین تیز بودن متأنّی و آرام می‌باشد در چنین شخصی هیچ یک از اخلاق اربعه بر دیگری غالب نبوده و هیچ کدام به وی مایل نمی‌باشند وی هر کدام را که بخواهد می‌تواند بیفزاید و هر کدام را که مایل باشد از آن بکاهد کاسته و هر کدام را که دوست داشته باشد معادل و مقارن با سایرین قرار دهد، البته قرار می‌دهد در صورتی که هر کدام از اخلاق اربعه غلبه نماید وی می‌داند که آن را با چه ممزوج کرده و تعدیلش نماید، پس اخلاق چهارگانه در وی معتدل بوده همان طوری که باید چنین باشند.

منشأ پدید آمدن حالات و صفات

از خاک، قساوت و بخل و تنگدستی و درشت خویی و سخت و استوار بودن، آزمند بودن، مأیوس بودن، پژمرده بودن، مصمّم بودن و نپذیرفتن رأی کسی را، پافشاری کردن.
و از آب، جوانمردی و نیک بودن، گشاده دست بودن، نرم بودن، استیناس، نزدیک بودنش به حقّ عزّ و جلّ، حالت پذیرش داشتن، امیدوار بودن، شاد و مسرور
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 387
بودن، پدید می‌آید.
سپس می‌گوید: هر گاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که اخلاق و صفات خاک بر او غالب و مایل شوند سعی می‌کند اخلاق و صفات آب را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات خاک جلوگیری می‌کند.
بنا بر این قساوت را با نرمی همراه کرده و وسط بین این دو را اخذ می‌کند، تنگدستی را با سخاوت و گشاده دست بودن ممزوج می‌کند، بخل را با عطاء، درشت خویی را با کرم، سخت موضع و استوار بودن را با استیناس و آز را با وجود و ناامیدی را با امید، پژمردگی را با سرور و شادی، تصمیم و عدم پذیرش را با قبول و پای فشردن و نزدیک نشدن را با قرب و نزدیکی می‌آمیزد.

صفات ناشی از نفس «1» و روح «2»

از نفس صفات ذیل ناشی می‌شوند:
تیزی و تندی، سبکی، شهوت، لهو و لعب (بازی کردن) خنده، سفاهت و کم عقلی، خدعه نمودن و نیرنگ زدن، درشتی کردن، هراس داشتن.
از روح نیز صفات زیر ناشی می‌گردند:
بردباری، سنگینی، پارسایی، آزرم، خوبی و نیکویی، فهم و ادراک، جوانمردی، راستی، مدارا نمودن، بزرگی.
هر گاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که صفات نفس بر او غالب و مایل شوند سعی می‌کند صفات روح را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات نفس جلوگیری می‌کند بنا بر این:
تندی را با حلم و بردباری، خفّت را با وقار و سنگینی، شهوت را با عفاف و پارسایی، لعب و بی‌حیایی را با آزرم و شرم، خنده را با فهم و ادراک، سفاهت را با کرم و جوانمردی، خدعه و نیرنگ را با راستی، درشتی را با مدارا، خوف و هراس را با صبر ممزوج و همراه می‌نماید.

انسان به واسطه نفس می‌شنود و می‌بیند، می‌خورد و می‌آشامد، می‌ایستد و می‌نشیند، می‌خندد و می‌گرید شاد می‌شود و محزون می‌گردد.

_____

(1)- مقصود روح حیوانی است

(2)- مقصود روح ناطقه می‌باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 389

و به واسطه روح حقّ را از باطل، هدایت را از گمراهی، صحیح را از خطاء تمیز می‌دهد و نیز به واسطه روح می‌داند و فرا می‌گیرد، حکم کرده و تعقّل می‌نماید، حیاء می‌کند و جوانمردی می‌نماید، می‌فهمد، احتیاط می‌کند و پیشی می‌گیرد

ده صفت دیگر برای روح ناطقه

ده صفت دیگر به خصال و اوصاف نامبرده مقرون بوده که عبارتند از: ایمان، بردباری، عقل، علم، عمل، نرمی، پرهیزکاری، صدق، صبر، مدارا. در این خصال دهگانه تمام دین جمع می‌باشد.

هر کدام از صفات و اخلاق روح ناطقه دشمنی دارند به این شرح:
دشمن ایمان کفر و دشمن حلم و بردباری حماقت و دشمن عقل گمراهی و دشمن علم جهل و نادانی و دشمن عمل واماندگی و دشمن نرمی و آرامی شتاب‌زدگی و دشمن پارسایی ارتکاب گناه و دشمن صدق، کذب و دشمن صبر، بی‌تابی نمودن و دشمن مدارا نمودن، درشتی کردن می‌باشد.
روشن است وقتی ایمان سست گردید کفر بر شخص مسلّط شده و او را به کار گرفته و بین وی و آنچه امید منفعتش است حائل و مانع می‌شود ولی هنگامی که ایمان سخت و مستحکم شد کفر در مقابلش خاضع و خاشع گردیده و ایمان آن را به کار می‌گیرد.
و نیز واضح است که هر گاه حلم و بردباری ضعیف و سست گردید حماقت بر آن غالب شده و احاطه‌اش می‌نماید و انسان را معلّق در هوا نگاه داشته و لباس خواری و ذلّت به بدنش می‌نماید ولی وقتی حلم در انسان استوار گردید حماقت رسوا شده و عیبش آشکار گردیده و بدی و قبحش برملا گشته و مذمّتش زیاد می‌گردد.
و زمانی که نرمی استوار و محکم گردد شخص از سستی و شتاب‌زدگی اجتناب کرده و حدّت و تیزی شایع گشته و وقار و سنگینی ظاهر شده و عفاف و پرهیزکاری علنی گردیده و وقار و آرامی در او معلوم می‌نماد.
و هنگامی که پرهیزگاری در شخص ضعیف گردد فجور بر وی مسلّط شده و گناه ظاهر و دشمنی آشکار و ستم و بیدادگری زیاد و حماقت و عمل به باطل پدید می‌آید.
و موقعی که صدق و راستی ضعیف شود، کذب و دروغ زیاد و افتراء شایع و بهتان پدیدار خواهد شد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 391
ولی موقعی که صدق و راستی تحقّق یافت دروغ دور شده و خوار و خاموش گشته و افتراء زائل و بهتان توهین گردیده، نیکی نزدیک و خیر قریب و آز و حرص دور می‌شود، و هنگامی که صبر و شکیبایی سست گردید دین ضعیف و حزن زیاد و بی‌تابی نزدیک و اعمال حسنه برچیده و اجر و ثواب پامال می‌گردد، ولی اگر صبر سخت و استوار باشد دین خالص گشته و حزن و اندوه زائل گردیده و بی‌تابی به تأخیر افتاده و افعال حسنه احیاء شده و اجر و ثواب عظیم گردیده و حزم و احتیاط آشکار شده و سستی و تنبلی رخت بر می‌بندد، و زمانی که مدارا ترک گردد خیانت آشکار شده و درشت خویی پیدا و ستم زیاد و علم و دانش ترک و عمل و کردار ضعیف شده و دین از بین رفته و صبر و شکیبایی سست گردیده و

پارسایی و پرهیزگاری مغلوب واقع شده، راستی و صدق رو به ضعف رفته و تعبّد اهل ایمان باطل می‌گردد.

عقل دارای ده خلق صالح و پسندیده است به این شرح:
حلم (بردباری) علم (دانش) رشد (هدایت شدن و استقامت نمودن بر طریق حقّ) عفاف (باز داشتن نفس از محرّمات) صیانت (بازداشتن نفس از شبهات و مکروهات) حیاء (آزرم و شرم) رزانت (مغلوب محرّکات شهویّه و غضبیّه واقع نشدن) مداومت بر کارهای خیر، کراهت داشتن از کارهای شرّ، اطاعت نمودن از ناصحین.
و هر کدام از این ده خلق به ده خصلت منشعب می‌گردد:

از حلم و بردباری ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
نیکو بودن عواقب امور، بین مردم پسندیده و ممدوح بودن، بلند مقام بودن، خالی بودن از سفاهت، مرتکب کار پسندیده شدن، مصاحبت با نیکان، بر حذر بودن از پستی‌های دنیوی، برکنار بودن از رذائل و ذمائم اخلاقی، آشکار بودن آرامی و نرمی، نزدیک بودن به درجات عالی

از علم و دانش ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
شرافت و سروری اگر چه صاحب علم قبل از تحصیل آن پست و دون باشد، عزّت اگر چه صاحب علم قبل از اتّصاف به علم خوار بوده باشد، غناء و بی‌نیازی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 393
اگر چه صاحب علم قبلا فقیر و بدون مال باشد، قوّت و نیرو اگر چه صاحب علم پیش از تحصیل علم ناتوان باشد، بزرگی اگر چه صاحب علم قبل از عالم شدن حقیر و ناچیز محسوب می‌شده، قرب به درگاه الهی اگر چه قبلا دور از آن بوده، جود و بخشندگی یعنی حقائق را بر مردم بذل و بخشش می‌کند اگر چه به خاطر نداشتن مال از بذل مال بخل بورزد، حیاء و شرم از بیهوده‌گویی اگر چه قبلا لاف می‌زد و زبان به کلمات حساب نشده می‌گشود، هیبت و صولت معنوی اگر چه از نظر زخارف دنیویی بی‌قدر باشد، سلامت و صحت از امراض روحی اگر چه در بدنش مرض باشد.

از رشد و هدایت ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
سداد (درستی در کردار و رفتار)، هدایت، نیکی، پرهیزکاری، پرستش حقّ تعالی، اتّخاذ طریق مستقیم و میانه، در تمام امور رعایت حدّ وسط کردن و اجتناب از افراط و تفریط، قناعت و خشنود بودن به آنچه قسمتش شود، جوانمردی، راستی.

شعبات دهگانه عفاف

از عفاف و پرهیزکاری ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
کفایت (بی‌نیازی از غیر خدا) فروتنی و خضوع، درستی با دیگران، رعایت کردن حقوق دیگران، شکیبایی، کمک نمودن دیگران، داشتن یقین و اطمینان، خشنود بودن از آنچه دارد، آرام بودن در دنیا و آخرت، گردن نهادن و به مخالفت نپرداختن نسبت به فرامین و نواهی الهی.

شعبات دهگانه صیانت

از صیانت و نگاهداری نفس از شبهات و مکروهات ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
باز داشتن خود از ناپسندی‌ها، اجتناب از محرّمات، نیکو ثنا و حمد الهی بجا آوردن، تزکیه نفس از رذائل، مروّت و مردانگی، کرم و بخشندگی، غبطه خوردن به حال نیکان و تقاضای همانند ایشان شدن، سرور و نشاط. مناله (داشتن درجه‌ای که به واسطه آن به اشرف مقاصد نائل شود) اندیشیدن.

از حیاء و شرم ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 395
نرم بودن با دیگران و غلظت نداشتن، مهربان بودن با مخلوقات خدا، بخشیدن لغزشهای دیگران، مداومت بر کارهای خیر، گشاده روی بودن، سازگاری با دیگران و فرمانبرداری از ایشان، خوار کردن نفس، بازداشتن نفس، اجتناب از محرّمات الهی، خوش خلق بودن.

از مداومت بر خیر نه شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
نیکویی، قدرت داشتن، عزّت داشتن، فروتنی نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه، مهتری و بزرگی، امان داشتن، خشنودی مردم از او، حسن عاقبت.

شعبات دهگانه کراهت از شرّ

از کراهت داشتن از شرّ ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
نیکو امانت داری کردن، ترک خیانت، دوری جستن از بدی، حفظ فرج از گناه، راست گفتن، فروتنی، زاری نمودن در مقابل کسی که از او برتر است، انصاف دادن و به عدالت عمل کردن نسبت به کسی که پائین‌تر از او است، همسایه خوب بودن، دوری نمودن از مردم بدکردار.

شعبات دهگانه رزانت

از رزانت و سنگینی ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
با وقار بودن، آرام بودن، با تأمّل کار کردن، دانش، قادر شدن بر اشیاء، منزلت یافتن، محبّت و مهربانی، رستگاری، رشد نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه

اطاعت از ناصح نیز ده شعبه دارد به این شرح:
فزونی عقل، کامل شدن عقل، مورد ستودن مردم واقع شدن، خشمگین شدن از سرزنش دیگران، دوری از حمله نمودن به کسی، حال خود را نیکو کردن، مدارا نمودن با آنچه پیش آمده است، آماده شدن برای فردا، استوار بودن به طریق مستقیم، مداومت بر راستی.
حدیث (10) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن ابی عبد اللَّه برقی، از علیّ بن حدید از سماعة بن مهران نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام بودم و نزد آن حضرت تعدادی از دوستانش حضور داشتند، ذکری از عقل و جهل به میان آمد، امام علیه السّلام فرمودند:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 397
عقل و جهل و ایادی این دو را بشناسید تا هدایت شوید.
سماعه عرضه داشت: فدایت شوم: چیزی را نمی‌دانیم مگر شما به ما تعلیم فرمایید.
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اوّلین آفریده‌اش از روحانیین را که عقل باشد از نور خود ایجاد و در سمت راست عرش جا داد، بعد به آن فرمود: رو بگردان، عقل رو گرداند، سپس فرمود، رو بیاور، عقل رو آورد، حقّ جلّ و علا به آن فرمود: تو را مخلوقی بزرگ و عظیم آفریده و بر تمام مخلوقاتم برتری دادم.
سپس حقّ تعالی از دریای شور و تلخ تاریک جهل را آفرید و به آن فرمود: رو برگردان، جهل رو گردانید، بعد به آن فرمود: رو بیاور، جهل رو نیاورد، حقّ عزّ و جلّ خطاب به آن کرد و فرمود: چون تکبّر نمودی ملعون واقع شدی.
سپس برای عقل هفتاد و پنج یار و یاور قرار داد، جهل چون اکرام حقّ تعالی نسبت به عقل و آنچه را که حضرتش به آن اعطاء فرمود را دید عداوت و کینه عقل را به دل گرفت، پس به درگاه الهی عرض کرد:
پروردگارا، این مخلوق مانند من بوده، او را آفریدی و اکرامش کرده و تقویتش نمودی من ضدّ او بوده و هیچ قوّه و نیرویی ندارم، پس مثل او به من نیز یار و یاوری بده.
حقّ تعالی فرمود: آری به تو نیز یار و یاور خواهم داد ولی پس از آن اگر عصیان و نافرمانی مرا نمایی تو و یاورانت را از رحمت خود به دور خواهم نمود.

جهل عرضه داشت: از آنچه فرمودی خشنودم.
حقّ تعالی هفتاد و پنج یار و یاور نیز به او عطاء فرمود:

هفتاد و پنج یاوری که حقّ تعالی به عقل و جهل عنایت فرمود عبارتند از:
خیر وزیر عقل بوده و ضدّ آن شرّ است که وزیر جهل می‌باشد و سایر یاوران این دو به شرح زیر می‌باشند:
ایمان، ضدّش کفر است، تصدیق، ضدّش انکار است، رجاء و امیدواری ضدّش ناامیدی است، عدل و داد، ضدّش جور و ستم است، خشنودی، ضدّش سخط و ناخرسندی است، شکر، ضدّش کفران است، طمع، ضدّش یأس می‌باشد، توکّل، ضدّش حرص و آز است، علم، ضدّش جهل است، فهم، ضدّش حماقت است، عفّت، ضدّش پرده دری می‌باشد، زهد، ضدّش رغبت و میل است، مدارا و رفاقت،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 399
ضدّش خرق و جدایی است، ترس، ضدّش جرات است، کوچکی کردن، ضدّش تکبّر و فخر فروشی است، درنگ کردن و آهسته پیش رفتن، ضدّش سرعت کردن است، حلم و بردباری، ضدّش سفاهت و نادانی است، سکوت و ترک بی‌جا سخن گفتن، ضدّش هذر و یاوه سرایی است، تسلیم بودن و خود نشان ندادن، ضدّش استکبار و نخوت ارائه دادن است، گردن نهادن، ضدّش گردن فرازی است، عفو و درگذشتن، ضدّش کینه می‌باشد، رحم دلی، ضدّش سخت دلی است، یقین، ضدّش شک است، شکیبایی، ضدّش بیتابی است، معاف کردن و نادیده گرفتن، ضدّش انتقام است، بی‌نیازی، ضدّش احتیاج و نیاز است، بیاد آوردن، ضدّش سهو و بیاد نیاوردن است، حفظ و بیاد داشتن، ضدّش نسیان و فراموشی است، تعطّف و مهربانی، ضدّش بی‌مهری است، قنوع و خرسند بودن به آنچه دارد، ضدّش حرص و آز است، مواسات و برابری یعنی حقوق دیگران را با خود مساوی دیدن و پرداختن، ضدّش خودداری از حقوق دیگران می‌باشد، مودّت و دوستی، ضدّش دشمنی است، وفاء یعنی دوستی را حفظ کردن، ضدّش غدر یعنی حیله و با خیانت رشته دوستی را گسستن می‌باشد، طاعت و فرمانبرداری، ضدّش معصیت و سر تافتن می‌باشد.
فروتنی، ضدّ آن گردنکشی است، سلامت، ضدّ آن بلاء و گرفتاری است، حبّ و دوستی، ضدّ آن بغض و دشمنی است، راستی، ضدّ آن دروغ می‌باشد، حقّ، ضدّ آن باطل می‌باشد، امانت، ضدّ آن خیانت است، اخلاص، ضدّ آن شرک است، شهامت و تیز خاطری، ضدّ آن کند ذهنی و کودنی می‌باشد، زیرکی، ضدّ آن حماقت است، معرفت، ضدّ آن انکار است، مدارات، ضدّ آن مکاشفه است، در نهان و خفاء سالم بودن و حیله نداشتن، ضدّ آن فریفتن و حیله نمودن می‌باشد، کتمان و پنهان داشتن، ضدّ آن

افشاء و اظهار کردن است، صلاة و بپا داشتن دعاء، ضدّ آن اضاعه و تباه کردن می‌باشد، صوم و امساک کردن، ضدّ آن افطار و به هم زدن است، جهاد و کارزار کردن در راه خدا، ضدّ آن نکول کردن و به میدان نبرد نرفتن است، حجّ و به عهد و میثاق عمل کردن، ضدّ آن شکستن عهد و میثاق می‌باشد، صون و حفظ کردن خبر و به سمع دیگران نرساندن، ضدّ آن نمیمه و رساندن خبر به گوش دیگران می‌باشد، برّ الوالدین و به پدر و مادر احسان کردن، ضدّ آن عاق والدین شدن می‌باشد، حقیقت و عملی را مطابق با واقع انجام دادن، ضدّ آن ریاء و عملی را صوری به جای آوردن است، معروف و پسندیده، ضدّ آن منکر و قبیح می‌باشد،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 401
پوشاندن و مخفی کردن، ضدّ آن تبرّج و اظهار کردن است، تقیه و پنهان نمودن، ضدّ آن آشکار کردن است، انصاف و به عدالت رفتار کردن، ضدّ آن حمیّت و ترک عدالت نمودن است، پاکیزگی، ضدّ آن قذارت و آلودگی است، حیاء و شرم داشتن، ضدّ آن خلع و پرده دری می‌باشد، قصد و تعدّی نکردن، ضدّ آن تعدّی و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد، راحتی و آرامش، ضدّ آن تعب و رنج می‌باشد.
سهولت و سادگی، ضدّ آن صعوبت و سختی است، برکت، ضدّ آن محق یعنی زوال برکت می‌باشد، عافیت، ضدّ آن بلاء می‌باشد، قوام و آنچه شیء به آن وجود پیدا کند، ضدّ آن مکاثره و بسیار شدن را گویند، حکمت، ضدّ آن هوی و سخن گفتن از روی خواهش نفس می‌باشد، وقار و سنگینی، ضدّ آن خفّت و سبکی است، سعادت، ضدّ آن شقاوت است، توبه و بازگشت از گناه، ضدّ آن اصرار بر گناه می‌باشد، استغفار و طلب آمرزش، ضدّ آن اغترار و مغرور واقع شدن است، محافظت و سعی نمودن در نگهداری، ضدّ آن تهاون و سستی کردن است، دعاء و طلب، ضدّ آن استنکاف و خودداری می‌باشد، نشاط، ضدّ آن کسالت و پکر بودن است، فرح و شادی، ضدّ آن حزن می‌باشد، الفت و انس، ضدّ آن جدایی است، سخاوت و فراخ دست بودن، ضدّ آن بخل و تنگدست بودن می‌باشد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
تمام این خصال و صفات که جنود و یاوران عقل بوده در کسی جمع نمی‌شوند مگر در نبیّ یا وصیّ و جانشین نبیّ یا مؤمنی که حقّ تعالی قلبش را برای ایمان امتحان و آزموده باشد و امّا سایرین و بقیه دوستان ما برخی از این اوصاف جهل بپرهیزند چه آن که در این صورت در درجه علیاء با انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام مقرون می‌گردند و باید توجّه داشت که با معرفت پیدا کردن به عقل و جنود آن و دوری جستن از جهل و یاوران آن می‌توان به حقّ راه یافت و آن را درک کرد، خدا ما و شما را برای طاعت و انجام افعالی که مورد رضایتش هست نگاه دارد. ۞

حدیث (11) محمّد بن الحسین بن احمد بن الولید رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن صفّار از ابراهیم بن هاشم از ابی اسحاق ابراهیم بن هیثم خفّاف، از مردی از اصحاب از عبد الملک بن هشام، از علی اشعری به طور مرفوع حدیث را آورده و می‌گوید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:

هیچ مخلوقی حقّ تعالی را مانند عقل عبادت نکرده، و عقل هیچ شخصی کامل نمی‌گردد مگر آن که در آن ده خصلت باشد:
الف: به خیر او امید باشد.
ب: دیگران از شرّش در امان باشند.
ج: خیر زیاد خود را کم شمرد.
د: خیر اندک دیگران را زیاد بداند.
ه: از رجوع حاجت‌مندان به او دلتنگ و ملول نشود.
و: در طول عمرش از تحصیل دانش کسل و بد حال نشود.
ز: نزد او احتیاج و نداشتن بهتر باشد از ثروت و دارایی.
ح: فروتنی پیش از او سر بلندی محبوب‌تر باشد.
ط: بهره او از دنیا همان خوراک او است.
ی: دهمین خصلت و آن چه خصلتی باشد؟ آن است که: کسی را نبیند مگر آن که پیش خود بگوید: او از من بهتر و پارساتر می‌باشد.
مردم دو قسمند: قسمی واقعا از او بهتر و پرهیزگارتر هستند، قسم دیگر از او بدتر و پست‌تر می‌باشند، چون به قسمی برخورد که از او بهتر و پارساتر هستند در مقابل آنها تواضع و فروتنی کند تا خود را به آنها برساند و هر گاه با کسی مواجه شد که از او بدتر و پست‌تر است به خود بگوید: شاید خوبی او پنهان و بدیش ظاهر باشد و شاید عاقبتش به خیر انجامد، چون چنین کند بزرگ شده و آقا و سرور اهل زمانش گردد.
حدیث (12) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش از نهشل، از محمّد بن اسماعیل، از پدرش، از ابی حمزه، وی می‌گوید: شنیدم حضرت ابو جعفر علیه السّلام می‌فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ ما را از اعلی علیین آفرید و دلهای شیعیانمان را از آنچه ما را خلق کرد ایجاد فرمود و بدنهای آنها را از غیر آن آفرید لذا دلهایشان مایل به ما است سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:
كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ، وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ، كِتابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (چنین نیست که شما کافران پنداشتید امروز نیکوکاران با نامه اعمالشان در بهشت علیّین روند و چگونه به حقیقت علیّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده و مقرّبان درگاه حقّ به مشاهده آن مقام نائل

شوند).

حدیث (13) احمد بن هارون می‌گوید: محمّد بن عبد اللَّه حمیری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از ابو نعیم هذلی، از مردی، از علی بن الحسین علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی دلها و بدنهای پیامبران را از طینت علیّین آفرید و دلهای اهل ایمان را از همین طینت ایجاد کرد و بدنهایشان را از غیر آن آفرید و دلها و بدنهای کفّار را از طینت سجّین خلق کرد، پس این دو طینت را به هم آمیخت لذا از مؤمن کافر و از کافر مؤمن متولّد شده و نیز مؤمن مرتکب کار بد و کافر اتیان به عمل نیک می‌کند، پس دلهای مؤمنین به آنچه از آن آفریده شده‌اند میل داشته چنانچه دلهای کفّار نیز به آنچه از آن خلق شده‌اند تمایل دارد.
حدیث (14) علی بن احمد می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل حدیث را مرفوعا از محمّد بن سنان، از زید شحام، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ما را از نوری که در طینتی از اعلاء علیّین رسوخ نموده آفرید و قلوب شیعیانمان را از آنچه بدنهای ما را از آن آفرید ایجاد کرد و بدنهایشان را از طینتی دیگر خلق نمود، لذا دلهایشان به ما مایل می‌باشد، سپس آیات زیر را تلاوت فرمودند:
كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ، وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.
پس از آن فرمودند:
حقّ تبارک و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجّین و ابدانشان را از طینت دیگری آفرید و دلهای شیعیانشان را از آنچه ابدان ایشان را خلق کرد آفرید از این رو دلهای شیعیان آنها به ایشان مایل است، سپس آیه زیر را قرائت فرمود:
كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ (البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجّینند و چگونه به حقیقت سجّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده، وای به حال منکران).

حدیث (15) پدرم رضی اللَّه عنه: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی به طور مرفوع از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ ما را از علیّین آفرید و ارواح ما را از فوق آن خلق کرد و ارواح شیعیانمان را از علیّین و اجسادشان را از غیر آن ایجاد نمود لذا بین

ما و ایشان قرابت بوده لا جرم دلهایشان به ما مایل می‌باشد.
حدیث (16) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از پدرش از ابن عرزمی، از پدرش، از جابر جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
هر گاه خواستی بدانی در تو خیر و خوبی است به قلبت بنگر، اگر کسانی که اهل طاعت خداوند عزّ و جلّ هستند را دوست داشته و اهل عصیان را مبغوض دارد البته در تو خیر بوده و خدا تو را دوست می‌دارد و اگر قلبت اهل طاعت را مبغوض داشته و اهل معصیت را دوست دارد پس در تو خیر نبوده و خدا تو را مبغوض می‌دارد و انسان با هر کسی که دوستش دارد مقرون و همراه می‌باشد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بکیر، از زراره نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به فرموده خداوند عزّ و جلّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی (بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟
همه گفتند: بلی، ما به خدایی تو گواهی می‌دهیم) پرسیدم؟
فرمودند: معرفت بندگان به باری تعالی ثابت مانده ولی وقت اعترافشان به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ از یادشان رفته و به زودی آن را متذکّر خواهند شد و اگر ثبوت معرفت نمی‌بود احدی از بندگان نمی‌دانست که خالق و رازقش کیست.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 409
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل می‌گوید: عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود رقی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: وقتی حقّ عزّ و جلّ اراده نمود که مخلوقات را ایجاد کند، ایشان را آفرید و در مقابل خودش منتشر و پراکنده ساخت سپس به ایشان فرمود: پروردگار شما کیست؟
اوّلین موجودی که سخن گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمّه هدی صلوات اللَّه علیهم اجمعین بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی، پس حقّ تبارک و تعالی ایشان را حامل علم و دین قرار داد، سپس به فرشتگان فرمود:
ایشان حاملین دین و علم من بوده و امین‌های من در بین مخلوقاتم می‌باشند، ایشان مسئول خلائق هستند، سپس به بنی آدم گفته شد:
اقرار کنید به ربوبیّت خدا و وجوب طاعت و ولایت این چند نفر (رسول خدا و ائمه علیهما السّلام).
بنی آدم گفتند: بلی، پروردگارا، اقرار نمودیم.
خداوند عزّ و جلّ به فرشتگان فرمود: شما شاهد اقرار بنی آدم باشید.
فرشتگان گفتند: ما شاهد هستیم که بنی آدم در فردا نگویند ما از این معنا (ربوبیّت خدا و ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام) غافل بودیم یا بگویند:
پدران ما قبلا شرک ورزیده و ما هم فرزندان ایشان بوده که بعد از آنها

آمده‌ایم، آیا ما را به واسطه فعل آنهایی که کار باطلی انجام داده‌اند هلاک و عذاب می‌کنی.
سپس امام علیه السّلام به داود رقی فرمودند: ای داود ولایت ما در عالم میثاق مورد تأکید قرار گرفت و خدا بر خلائق آن را مسلّم و مسجّل ساخت.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبد اللَّه بن محمّد جعفی و عقبه جمیعا از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، نقل کردند که آن جناب فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ خلائق را خلق نمود، پس محبوبش را از آنچه دوست داشت آفرید (یعنی محبوبش را از گل بهشت ایجاد کرد) و مبغوضش را از آنچه مورد بغضش بود خلق کرد (یعنی مبغوضش را از گل جهنّم پدید آورد) سپس خلائق را

در ظلال برانگیخت.
راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: ظلال چیست؟
حضرت فرمودند: آیا به سایه خودت در آفتاب نظر نکرده‌ای و ندیده‌ای که چیزی است و در عین حال هیچ چیز نیست؟
منظور از ظلال همین سایه می‌باشد.
سپس از میان خلائق انبیاء را برانگیخت و آنها را دعوت نمود که اقرار به او کنند و همین معنا مراد از آیه شریفه است: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ: اللَّهُ اگر از ایشان سؤال کنی: چه کسی آنها را آفرید؟
در جواب می‌گویند: خداوند سپس خلائق را خواند که اقرار به انبیاء کنند، بعضی انکار و برخی اقرار نمودند، سپس از آن دعوتشان نمود به ولایت ما به خدا سوگند آنان که محبوب حقّ عزّ و جلّ بودند اقرار و آنان که مبغوض حضرتش بودند انکار کردند و آیه شریفه اشاره به همین معنا دارد.:
فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (ایمان نیاوردند به آنچه قبلا تکذیبش کردند).
سپس حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: مقصود تکذیبشان در آن عالم بود.

باب نود و هشتم سرّ محجوب بودن حقّ جل جلاله از مخلوقاتش

حدیث (1) حسین بن احمد از پدر نقل کرده که گفت: محمّد بن بندار از محمّد بن علی، از محمّد بن عبد اللّه خراسانی خادم الرّضا علیه السّلام، نقل کرده که وی گفت:
بی‌دینی به حضرت ثامن الحجج علیه السّلام عرض کرد:
برای چه خدا از خلائق محجوب و مستور است؟
امام علیه السّلام فرمودند: حجاب و پنهان بودن از خلائق به خاطر کثرت گناهان ایشان است امّا حقّ عزّ و جلّ هیچ پنهانی در لحظات شب و روز از او مخفی نمی‌باشد.
بی‌دین عرض کرد: پس چرا دیدگان او را نمی‌بینند؟
حضرت فرمودند: تا فرق باشد بین او و مخلوقات چه آن که مخلوقات را دیدگان

درک و حس می‌کنند ولی حقّ عزّ و جلّ منزّه است از این که چشم‌ها او را دیده یا وهم بر او محیط شده یا عقل او را ضبط و محصور نماید.
بی‌دین عرض کرد: او را برای من تعریف نما.
حضرت فرمودند: حقّ عزّ و جلّ تعریف نمی‌شود.
بی‌دین عرضه داشت: چرا؟
حضرت فرمودند: زیرا هر چه محدود باشد و تعریف شود به حدّی منتهی می‌گردد و آنچه احتمال تحدید در آن باشد احتمال زیاده نیز در او راه دارد و وقتی زیاده در آن محتمل بود، احتمال نقصان نیز دارد و چون حقّ عزّ و جلّ قابل زیاده و نقصان نیست پس محدود نبوده همان طوری که متزاید نیست و اجزاء نداشته و قابل توهّم نمی‌باشد.
حدیث (2) علی بن حاتم گفت: قاسم بن محمّد از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از عبد اللّه بن سنان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: محضر علی بن الحسین علیهما السّلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّ و جلّ خود را از مخلوقات محجوب نمود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال مخلوقات را این طور ساخته که به او جاهل باشند چه آن که اگر حقّ عزّ و جلّ را مشاهده کنند دیگر او را عظیم نمی‌شمرند مثل این که هر گاه انسانی بیت اللّه الحرام را بار اوّل ببیند خیلی عظیم و بزرگ می‌شمرد ولی وقتی برای چند مرتبه به آنجا حاضر شد و آن بیت رفیع را مشاهده کرد دیگر آن را عظیم و بزرگ تلقّی نمی‌کند.

باب نود و نهم سرّ اثبات انبیاء علیهم السّلام و اختلاف دلائل ایشان

حدیث (1) محمّد بن الحسن می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن علی، از عمرو بن ابی مقدام، از اسحاق بن غالب، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ضمن سخنانی که ایراد نمودند فرمودند:
حمد سزاوار خداوندی است که نزد مخلوقش نور محض و مجرّد بهت بوده به طوری که حواسّ او را درک نمی‌کنند، در افق رفیع و عزّتی بلند و ملکی عالی بوده
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 415
که هیچ حس و عقلی قادر به درک و تعقّلش نیست، از حیث قدرت و شرف برتر از هر موجودی بوده و از جهت لطف و وجود و رحمت و تربیت پائین‌تر از هر مخلوقی است، با افاضه جودش خود را بر خلائق ظاهر نمود بدون این که دیده شود، او در حالی که در مکانی مرتفع‌تر از انظار است همه را می‌بیند و به عبارت دیگر او فوق هر منظری است که انظار به آن دوخته می‌شود، پس دوست دارد که مخلوقاتش او را به یکتاپرستی اختصاص دهند، در علوّ و ارتفاعش فوق ما لا یتناهی است، از مخلوقاتش مستتر و پنهان شده تا برایش حجّت بالغه باشد از این رو انبیاء عظام را برانگیخت و ایشان را موظّف ساخت با بشارت و انذار، خلائق را به او دعوت نموده تا هالکین با وجود بیّنه و برهان هلاک شده و رستگاران با قیام حجّت و دلیل رستگار گشته و به حیات جاوید نائل شده باشند و نیز بدین وسیله بندگان آنچه را که قبل از بعث رسل جاهل بودند تعقّل کرده و ربوبیّت حقّ جلّ و علا را که منکر بودند بشناسد و اقرار به وحدانیتش کرده و معبود یکتا را که از روی عناد نمی‌پرستیدند به یگانگی پرستیده و ستایش نمایند.
حدیث (2) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت:
از حضرت امام صادق علیه السّلام راجع به آیه شریفه: وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ (اگر خدا می‌خواست همه مردم را یک امّت می‌گردانید ولی پیوسته همه اقوام و ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود مگر آن کس که خدا به رحمت و لطف خاص خودش او را هدایت کند و برای همین آفریده شدند).
سؤال شد؟
حضرت فرمودند: مردم یک امّت و یک ملّت بودند، حقّ تعالی انبیاء عظام

را برانگیخت و برای ایشان فرستاد تا حجّت بر آنها تمام باشد.
حدیث (3) حمزة بن محمّد علوی می‌گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبّاس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت به زندیق و بی‌دینی که از آن جناب پرسید: چطور رسل و انبیاء را اثبات می‌کنید؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 417
فرمودند: بعد از آن که اثبات کردیم ما خالقی صانع داشته که از ما و جمیع مخلوقات متعالی بوده، حکیمی است که ممکن نیست مخلوقات او را مشاهده نمایند و نیز لمسش نمی‌نمایند، با خلائق مباشر نبوده و خلائق نیز با او مباشرت ندارند، او با مخلوقات محاجّه نموده و ایشان نیز با او محاجّه می‌کنند، پس ثابت شد که او سفرایی در بین مردم داشته که ایشان را به مصالح و منافع و آنچه بقائشان به آن بوده و در ترکش فنائشان می‌باشد راهنمایی می‌کنند و بدین ترتیب ثابت شد که در میان خلائق کسانی هستند که از جانب حکیم علیم مردم را به واجبات امر و از محرّمات نهی می‌کنند و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان حقّ عزّ و جلّ بوده که حکمایی هستند مؤدّب به حکمت و حقّ عزّ و جلّ آنها را برانگیخته و در هیچ حالی از حالات با مردم مشترک نمی‌باشند، ایشان از جانب حکیم تعالی مؤیّد می‌باشند.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: در هر زمان و عصری باید چنین رسولی باشد که دلائل و براهین خود را برای خلائق آورده و به ایشان ارائه دهد تا زمین از حجّتی که همراهش دلیل علمی است و بر صدق گفتار و عدالتش دلالت دارد خالی نباشد.
حدیث (4) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، ابو بصیر می‌گوید: مردی از حضرت پرسید: برای چه خداوند انبیاء و رسل را برای مردم فرستاد؟
حضرت فرمودند: برای این که بعد از ارسال رسل مردم حجّتی بر خدا نداشته و نگویند: بشیر و نذیری برای ما نیامد و نیز برای این که حجّت خدا بر مردم تمام باشد و شاهد بر این گفتار کلام حقّ عزّ و جلّ است که از زبان نگهبانان جهنّم استدلالشان بر اهل دوزخ را این چنین نقل می‌فرماید: أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قالُوا: بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (آیا پیغمبری برای راهنمایی شما نیامد؟
آنها در جواب گفتند: آری، رسول حقّ آمد ولی ما تکذیب او کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده و نیستید شما رسولان مگر در گمراهی).
حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش، از جماعتی، از حسین بن نعیم صحّاف، وی می‌گوید:

محضر مبارک امام صادق علیه السّلام

عرض کردم: آیا می‌شود کسی که دارای ایمان است حقّ تعالی او را به کفر نقل دهد؟
حضرت فرمودند: خداوند عادل است، رسل را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خدا دعوت کنند و هرگز ایشان کسی را به کفر نمی‌خوانند.
عرض کردم: کسی که کافر بوده آیا حقّ تعالی او را به ایمان نقل می‌دهد؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ مردم را بر فطرتی که آنها را بر آن بنا نهاده آفریده در این هنگام نه شریعتی داشته که ایمان را شناسند و نه آن را انکار کردند تا کافر شوند، سپس انبیاء را به سوی ایشان فرستاد که به ایمان به خدا دعوتشان نمایند تا حجّتی باشند برای خدا بر مردم، در این جا برخی هدایت یافته و بعضی هدایت نشوند.
حدیث (6) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه می‌گوید: حسین بن محمّد بن علی از ابو عبد اللَّه سیّاری، از ابو یعقوب بغدادی، وی می‌گوید: ابن سکّیت محضر ابی الحسن الرّضا علیه السّلام عرضه داشت: چرا خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران را با در دست داشتن عصا و معجزه ید بیضاء و در اختیار داشتن آلت و اسباب سحر مبعوث فرمود و عیسی علیه السّلام را طبّ داد و معجزه حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را کلام و خطبه‌های فصیح و بلیغ قرار داد؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی علیه السّلام را مبعوث فرمود زمانی بود که اغلب مردم در آن عصر ساحر بودند لذا جناب موسی از جانب حقّ جلّ و علا سحری آورد که در وسع و طاقت مردم نبوده و علاوه بر آن به واسطه آن سحر ساحرین را باطل می‌کرد و بدین وسیله حجّت را بر آنها تمام نمود.
و هنگامی که جناب عیسی علیه السّلام را به سوی مردم فرستاد عصری بود که بیماری زمین‌گیری، در بین مردم شیوع داشته لا جرم به طب نیازمند بودند لذا حضرتش از جانب حقّ عزّ و جلّ با داشتن طبّی که نظیرش در بین مردم نبود مبعوث شد، آن جناب مرده را زنده می‌کرد، کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را با اذن خدا شفا می‌داد و بدین وسیله خداوند حجّت را بر مردم آن عصر تمام فرمود.
و در زمانی که وجود مبارک خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله را به پیغمبری فرستاد بازار سخنوری و خطبه‌خوانی و فصاحت و بلاغت رائج بود (راوی می‌گوید: گمانم این است که حضرت دنبال «کلام و خطب» شعر را نیز آوردند) لذا پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از جانب خدا قرآن را که مشتمل بر مواعظ و احکام شرع با کلامی در نهایت

فصاحت و بلاغت است آورد و بدین ترتیب اقوال و سخنان آنها را باطل نمود و حجّت حقّ عزّ و جلّ را بر مردم اثبات فرمود:
ابن سکیت عرض کرد: به خدا قسم در این زمان مثل و مانند شما کسی را ندیدم، پس حجّت خدا بر خلائق امروز چیست؟
حضرت فرمودند: حجّت عقل است که با آن صادق علی اللّه را می‌توان شناخت و تصدیقش نمود و کاذب علی اللّه را دانست و تکذیبش کرد.
ابن سکّیت عرض کرد: جواب تام و کامل و صحیح به خدا قسم همین است.

باب صدم سرّ معجزه داشتن انبیاء علیهم السّلام

حدیث (1) علی بن احمد می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه، از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می‌گوید: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم:
برای چه خداوند عزّ و جلّ به انبیاء و رسولانش معجزه داده است؟
حضرت فرمودند: تا دلیل باشد بر صدق آورنده آن یعنی پیامبر.
سپس فرمودند: معجزه علامت و نشانه است بر حقّ تعالی و آن را فقط به انبیاء و رسولان و حجّت‌هایش اعطاء می‌فرماید تا راستگو از دروغگو ممتاز و مشخّص گردد.

باب صد و یکم سرّ نامیده پیامبران اولو العزم به این نام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از مفضّل بن صالح، از جابر بن یزید، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده خداوند:
وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم) فرمودند:
خداوند متعال با آدم علیه السّلام راجع به حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه بعد از آن حضرت علیهم السّلام عهدی بست ولی آدم آن عهد را ترک نمود و عزمی از خود نشان نداد
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 423
که دلالت کند بر این که اقرار دارد محمّد و آل محمّد آن طوری که هستند می‌باشند و اساسا اولو العزم به کسانی گفته می‌شود که راجع به مقام پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و اوصیاء آن حضرت صلوات اللَّه علیهم اجمعین و حضرت مهدی علیه السّلام و سیره آن جناب و این که این حضرات اولیاء مطلق حقّ تعالی هستند با آنها عهد بسته شده و التزام داده‌اند که به این مقام اقرار کرده و عزمشان را استوار نمایند.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید:
احمد بن محمّد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پیامبران اولو العزم را به این جهت اولو العزم نامیده‌اند که صاحبان عزائم و شرایع هستند و شرح و توضیح آن این است که:
تمام پیامبرانی که بعد از نوح علیه السّلام مبعوث شدند به شریعت آن حضرت عمل کرده و تابع کتاب او بودند و این روال ادامه داشت تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام و آنچه از پیامبران در عصر ابراهیم علیه السّلام و بعد از آن حضرت بودند جملگی به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان حضرت موسی علیه السّلام و پیامبرانی که معاصر و بعد از آن حضرت بودند به شریعت وی عمل کردند و تابع کتابش بودند تا زمان حضرت عیسی علیه السّلام و انبیاء زمان عیسی علیه السّلام و بعد از آن حضرت به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان ظهور موفور السّرور و پیامبر گرامی ما حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله
پس این پنج تن انبیاء اولو العزم بوده که افضل انبیاء و اشراف رسولان هستند و شریعت پیامبر ما صلّی اللَّه علیه و آله تا روز قیامت نسخ نشده و بعد از آن حضرت دیگر پیامبری نخواهد بود لذا هر کس بعد از آن جناب

ادّعای پیامبری کرده یا پس از قرآن کتابی به عنوان کتاب آسمان ارائه دهد خونش مباح بوده و هر کس این ادّعا را از او بشنود می‌تواند او را بکشد.

باب صد و دوّم سرّ این که حقّ تعالی امر به اطاعت رسولان و ائمه علیهم السّلام نموده

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از

احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابن اذینه، از ابان بن عیّاش از سلیم بن قیس نقل کرده که وی گفت: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که فرمودند:
فقط اطاعت خدا و رسول و والیان امر واجب است و سرّ این که خدای عزّ و جلّ امر به اطاعت اولو الامر فرموده این است که ایشان معصوم از گناه بوده و پاکیزه‌اند و هیچ گاه امر به معصیت نمی‌کنند.

باب صد و سوّم سرّ احتیاج به پیامبر و امام علیهما السّلام

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: عبد العزیز بن یحیی از مغیرة بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، وی می‌گوید: محضر ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام عرض کردم: برای چه به نبیّ و امام علیهما السّلام نیاز هست؟

حضرت فرمودند: برای این که عالم بر صالح باقی باشد چه آن که خداوند عزّ و جلّ تا مادامی که نبیّ یا امام در بین مردم می‌باشند عذاب را از اهل زمین بر می‌دارد و شاهد بر این کلام فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم است:

وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (تا تو در میان آنها هستی حقّ تعالی آنها را عذاب نمی‌کند).

و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نیز فرمودند: ستارگان امان برای اهل آسمان بوده و اهل بیت من امان برای اهل زمین هستند، هنگامی که ستارگان زائل شوند به اهل آسمان مکروه وارد آید و زمانی که اهل بیت من نباشند به اهل زمین مکروه متوجّه می‌گردد.

مقصود از «اهل بیت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله» ائمّه علیهم السّلام هستند که حقّ تعالی طاعت ایشان را مقرون با طاعت خود قرار داده و فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (ای اهل ایمان خدا و رسول و صاحبان امر ولایت را اطاعت کنید).

و مقصود از صاحبان امر حضرات ائمّه معصومین بوده که از هر آلودگی پاک هستند، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند و اساسا کوچکترین عصیانی از آنها سر نمی‌زند، ایشان مورد تأیید خدا بوده و حقّ عزّ و جلّ به آنها توفیق می‌دهد و به واسطه ایشان بندگان روزی خورده و بلادشان آباد گشته و قطرات باران از آسمان

می‌بارد و نیز ایشان واسطه روییدن و خارج شدن برکات از زمین هستند و به برکت ایشان خدا به اهل معاصی مهلت داده و در عقوبتشان تعجیل نمی‌کند، روح القدس از ایشان جدا نمی‌شود و ایشان نیز از او مفارقت نمی‌کنند، از قرآن جدا نبوده و قرآن نیز از آن حضرت سلام اللَّه علیهم اجمعین جدا نمی‌باشد.

باب صد و چهارم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله افضل انبیاء علیهم السّلام می‌باشد

حدیث (1) حسن بن علی بن احمد صائغ رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از جعفر بن عبید اللَّه از حسن بن محبوب از صالح بن سهل، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
برخی از اهل قریش محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشتند: با این که شما آخر پیامبری هستید که مبعوث شده و خاتم و پایان دهنده ایشان می‌باشید به چه چیز بر تمام سبقت گرفته و بر همه ایشان تفضیل و برتری داده شده‌اید؟! حضرت فرمودند: به خاطر این که من اوّلین کسی بودم که به ربوبیّت پروردگار جلّ جلاله اقرار نموده و وقتی از انبیاء میثاق گرفته شد و آنها را شاهد بر خودشان قرار دادند و سپس پروردگار فرمود:
آیا من پروردگار شما نیستم؟ و همه انبیاء گفتند: آری.
من اوّلین نفر بودم که جواب آری را دادم، پس در اقرار به حقّ عزّ و جلّ من از همگان سبقت گرفتم.

باب صد و پنجم سرّ نامیده شدن پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله به لقب «امّی»

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌گوید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی عبد اللَّه محمّد بن خالد برقی، از جعفر بن محمّد صوفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی الرّضا علیهما السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:
ای فرزند رسول خدا، چرا نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به «امّی» موسوم شده‌اند؟
حضرت فرمودند: مردم در این باره چه می‌گویند؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 429
عرض کردم: گمانشان این است که چون پیامبر کتابت نمی‌دانستند به این اسم خوانده شدند.
امام علیه السّلام فرمودند: دروغ پنداشته‌اند، از رحمت خدا دور باشند، این سخن کجا صحیح می‌باشد در حالی که خداوند در کتاب محکم خودش می‌فرماید:
هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ (اوست خدای که میان عرب امّی «یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند» پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد).
چگونه تعلیم دهد چیزی را که بلد نیست، به خدا سوگند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به هفتاد و دو زبان می‌خواند و می‌نوشت یا فرمود: به هفتاد و سه زبان می‌خواند و می‌نوشت.
و امّا این که به آن حضرت امّی گفتند به خاطر این بود که آن جناب از اهل مکّه بود و مکّه از امّهات و مهم‌ترین شهرها بود و همین مراد حقّ عزّ و جلّ است که می‌فرماید:
لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها (و برای این که اهل مکه و حوالی و اطراف آن را انذار کند).
حدیث (2) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می‌گوید: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن موسی الخشاب، از علی بن حسان و علی بن اسباط و دیگران به طور مرفوع از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده‌اند، راوی می‌گوید:
محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مردم گمان می‌کنند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نه می‌نوشتند و نه می‌خواندند؟
حضرت فرمودند: دروغ می‌گویند، خدا لعنتشان کند، این حرف کجا صحیح می‌باشد با این که حقّ عزّ و جلّ می‌فرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ تا

آخر پس چگونه مردم را تعلیم کتاب و حکمت می‌کرد با این که خواندن و نوشتن بلد نبود؟! راوی می‌گوید: عرضه داشتم: پس چرا حضرتش را امّی می‌خوانند؟
فرمود: چون منسوب به مکّه است و همین معنا مراد از فرموده حقّ تعالی است که می‌فرماید: لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری الخ پس امّ القری مکّه است لذا به حضرت که منسوب به آن است گفته شده امّی.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 431
حدیث (3) احمد بن محمّد بن یحیی العطّار رحمة اللَّه علیه می‌گوید: سعد بن عبد اللَّه از عبد اللَّه بن عامر، از رحمان بن ابی نجران، از یحیی بن عمران حلبی، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به فرموده حقّ عزّ و جلّ:
وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (و وحی شده به من این قرآن تا شما و هر کس که خبر این قرآن به او رسد را بترسانم).
سؤال شد؟
حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به هر زبانی می‌توانستند انذار کنند.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از شریف بن سابق تفلیسی، از فضل بن ابی قرة، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام یوسف علیه السّلام که به عزیز مصر فرمود: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ (مرا به خزینه‌داری مملکت و ضبط دارایی کشور منصوب دار که من در حفظ و دارایی و مورد صرف آن دانا و بصیرم) فرمودند: مقصود یوسف این بود که من حافظ آنچه زیر دستم هست بوده و به هر زبانی آگاه و عالم می‌باشم.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از معاویة بن حکیم، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از برخی اصحابش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
از منّت‌هایی که حقّ تعالی بر رسول گرامی اسلام گذارده این بود که آن جناب می‌خواندند ولی نمی‌نوشتند، هنگامی که ابو سفیان به احد متوجّه شد، عباس نامه‌ای محضر مبارک پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نوشت، نامه وقتی به حضرت رسید که در یکی از باغ‌های مدینه نزول اجلال داشتند، حضرت نامه را خوانده و به اصحابشان خبر ندادند فقط به آنها امر فرمودند که به مدینه داخل شوند، هنگامی که اصحاب به مدینه وارد شدند حضرت آنها را از مضمون نامه خبر دادند.
حدیث (6) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می‌گوید: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمّد بن خالد برقی از

محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله: مکتوب را قرائت می‌فرمودند ولی نمی‌نوشتند.
حدیث (7) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن زیاد صیقل نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
از منّت‌هایی که حقّ عزّ و جلّ بر نبیّ مکرّمش نهاد این بود که وی را امّی قرار داد یعنی نمی‌نوشت ولی کتاب را می‌خواند.
حدیث (8) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو العبّاس احمد بن اسحاق ماذرانی در بصره نقل نموده‌اند ابو قلابه عبد الملک بن محمّد از غانم بن حسن سعدی از مسلم بن خالد مکّی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارش علیه السّلام نقل کردند که فرمودند:
هیچ کتابی و هیچ وحیی از جانب خداوند تبارک و تعالی نازل نشد، مگر آن که به زبان عربی می‌باشد وحی در گوش انبیاء علیهم السّلام به زبان قومشان واقع می‌شد و در گوش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به زبان عربی و وقتی آن حضرت با قوم خویش تکلّم می‌نمود، به زبان عربی سخن می‌فرمود پس در گوش ایشان تکلّم به زبان خودشان واقع می‌شد.
و بسا افراد با رسول خدا به هر زبانی که تکلّم و خطاب می‌کردند در گوش آن جناب به زبان عربی واقع می‌شد و جهتش این بود که جبرئیل علیه السّلام سخن گوینده را به زبان عربی ترجمه می‌کرد و در سمع مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قرار می‌داد و این تشریفی بود از ناحیه خدای عزّ و جلّ نسبت به وجود مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله.

باب صد و ششم سرّ نامیده شدن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به محمّد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی و ما حی و عاقب و حاشر و احید و موقف و مقفّی

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه می‌گوید: عمویم محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 435
ابی عبد اللّه، از ابی الحسن علی بن حسین برقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللّه، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدند اعلم و دانشمندترین آنها پرسید:
برای چه به: محمّد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده شده‌اید؟
نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
امّا به محمّد به خاطر آن است که در زمین محمود و ستوده می‌باشم و امّا به احمد به جهت آن است که در آسمان محمود و ستوده هستم و امّا به ابو القاسم، برای این است که حقّ عزّ و جلّ در روز قیامت قسمت و سهم دوزخ را تقسیم نموده و از خلق اوّلین و آخرین آنان که به من کفر ورزیده‌اند را سهم دوزخ قرار می‌دهد و قسمت و سهم بهشت را نیز تقسیم کرده آنان که به من ایمان آورده و به نبوّتم اقرار نموده‌اند را در بهشت قرار می‌دهد، و امّا به داعی جهتش آن است که من مردم را به دین پروردگارم عزّ و جلّ دعوت می‌کنم و امّا به نذیر جهتش آن است که هر کس عصیان و نافرمانی مرا نماید او را از آتش جهنّم انذار کرده و می‌ترسانم، و امّا به بشیر سرّش آن است که هر کس مرا اطاعت کند او را به بهشت بشارت می‌دهم.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضّال، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:
چرا کنیه نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ابو القاسم قرار داده شده؟
حضرت فرمودند: زیرا آن جناب فرزندی داشتند به نام «قاسم» پس حضرت را مکنّی به این نام نمودند.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا آیا من را شایسته می‌بینید که بیشتر توضیح دهید؟
حضرت فرمودند: بلی، آیا می‌دانی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

من و علی دو پدر این امّت هستیم؟
عرض کردم: آری.
فرمود: آیا می‌دانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پدر تمام امّت است و علی علیه السّلام در بین این امّت به منزله پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله می‌باشد؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 437
عرض کردم: آری.
حضرت فرمودند: آیا می‌دانی علی علیه السّلام قاسم (تقسیم‌کننده) بهشت و دوزخ است؟
عرض کردم: آری.
فرمودند: پس به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ابو القاسم گفته شد زیرا با این بیان حضرتش پدر تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ بودند.
عرض کردم: معنای این عبارت چیست؟
فرمودند: شفقت و مهربانی نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بر امّت همچون شفقت پدران بر اولاد است و افضل و برترین امّت حضرت علی علیه السّلام است پس شفقت نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بر آن حضرت از مهربانیش نسبت به دیگران بیشتر است و پس از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شفقت علی علیه السّلام بر امت همچون شفقت پیامبر بر امّت می‌باشد چه آن که آن حضرت وصیّ و خلیفه و امام بعد از پیامبر بوده پس باید همچون آن حضرت نسبت به امّت باشند فلذا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من و علی دو پدر این امّت هستیم و پیامبر بالای منبر رفته و فرمودند: کسی که از خود قرض یا عیالی باقی گذارد پس قرضش بر عهده من و ولایت بر عیالش با من است و کسی که از خود مالی به جا گذارد تعلق به ورثه‌اش دارد، سپس امام علیه السّلام فرمودند:
پس نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله اولی به امّت است از پدران و مادرانشان به آنها حتی از خود آنها نسبت به خودشان نیز اولی می‌باشد، و همچنین است امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از پیامبر یعنی ایشان نیز اولی به امّت هستند از پدران و مادران و حتی خودشان نسبت به خودشان.
حدیث (3) ابو الحسین محمّد بن علی بن شاه می‌گوید: ابو بکر محمّد بن جعفر بن احمد بغدادی در شهر آمد از پدرش از احمد بن سخت، از محمّد بن اسود ورّاق، از ایّوب بن سلیمان، از حفص بن بختری، از محمّد بن حمید، از محمّد بن منکدر، از جابر بن عبد اللَّه، نقل کرده که وی گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
من شبیه‌ترین مردم به آدم بوده و ابراهیم علیه السّلام از نظر خلق (خوی) و خلق (آفرینش) شبیه‌ترین مردم به من می‌باشد و حقّ تعالی از بالای عرش مرا به ده اسم موسوم نموده و وصف من را بیان کرده و هر رسولی

را که مبعوث فرموده به زبان او مرا به قومش بشارت داده، و در تورات یادم کرده و نامم را نشر داده، و در بین اهل

تورات و انجیل یاد و اسم را منتشر و پراکنده نموده و کتابش را تعلیم کرده و در آسمانش مرا بالا برده و از یکی از اسمائش نامی برایم مشتقّ فرموده پس مرا محمّد نامیده و خودش محمود می‌باشد، مرا در بهترین مردمان که امّتم باشند بر انگیخت، نامم را در تورات احید قرار داد زیرا اجساد امّتم با یکتاپرستی بر آتش حرام می‌شوند و در انجیل اسمم را احمد معرّفی کرد چه آن که در بین اهل آسمان من محمود و ستوده و امّتم را بهترین ستایش‌گر قرار داده است، و در زبور اسمم را ماحی آورده زیرا حقّ عزّ و جلّ به واسطه من زمین را از عبادت بت‌ها پاک و محو می‌نماید، و در قرآن نامم را محمّد گذارده زیرا در تمام مراحل و منازل قیامت من ستوده و محمود بوده و احدی غیر از من شفاعت نمی‌کند، و در قیامت اسمم حاشر است زیرا در روز حشر بر تمام خلائق مقدّم بوده و دیگران پشت سر من می‌باشند و نیز مرا موقف نام گذارد به ملاحظه این که مردم را در مقابل حقّ عزّ و جلّ واقف و ایستاده قرار خواهم داد چنانچه نام دیگرم را عاقب گذارد به خاطر آن که عقب و آخر تمام انبیاء بوده و بعد از من پیامبری نمی‌باشد، و مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم (قتال) و مقفّی قرار داد زیرا به دنبال تمام انبیاء و بعد از همه آنها هستم.
من قیّم و کامل و جامع هستم، پروردگارم بر من منّت نهاد و فرمود: ای محمّد درود پروردگار بر تو، من هر رسول و فرستاده‌ای را با زبان امّت خودش به سوی آنها فرستاده و تو را بر هر سرخ و سیاهی از مخلوقاتم مبعوث کرده و با قرار دادن رعب در سیمایت کمکی به تو نمودم که احدی را چنین کمکی نکرده‌ام و غنیمت را بر تو مباح و حلال قرار دادم که بر احدی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امّتت گنجی از گنج‌های عرشم که سوره فاتحة الکتاب و آخرین آیه از سوره بقره باشد را عطاء نموده و برای تو امّتت تمام زمین را محل سجده و خاک آن را طاهر و مطهّر قرار دادم، و به تو و امّتت تکبیر را اعطاء نموده و یاد تو را مقرون با یاد خود قرار داده به طوری که احدی از امّت تو مرا یاد نمی‌کند مگر آن که با آن تو را نیز یاد خواهد نمود پس خوشا به حال تو و امّت تو.

باب صد و هفتم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْكَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ

حدیث (1) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود از پدرش، از علی بن عبد اللّه، از بکر بن صالح از ابی الخیر، از محمّد بن حسان، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل داریم از محمّد بن سعید اذخری، وی از مصاحبین موسی بن محمّد بن علی الرضا بود و موسی به وی خبر داد که یحیی بن اکثم نامه‌ای به او نوشت و از مسائلی چند پرسیده از جمله پرسید:

در آیه شریفه: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْكَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ.

(اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شک هستی از پیشینیان خود یعنی علماء یهود و نصاری پرسش و سؤال کن) مخاطب کیست؟ اگر مخاطب نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد به مقتضای آیه در آنچه خدا انزال فرموده ایشان شک و تردید نموده‌اند و اگر مخاطب غیر حضرت باشد پس قرآن بر غیر آن جناب نازل شده است.

موسی می‌گوید:

از برادرم علی بن محمّد علیه السّلام راجع به این مسأله پرسیدم، حضرت فرمودند: امّا فرموده حقّ تعالی: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ الخ مخاطب در این آیه شریفه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده و آن جناب در آنچه حقّ عزّ و جلّ نازل فرموده شکّی نداشتند ولی جهّال می‌گفتند: چرا خداوند از فرشتگان پیامبری برای ما نمی‌فرستد چه آن که بین ما و پیامبر (حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله) از حیث احتیاج به غذا و شراب و رفتن به بازار جهت رفع حوائج فرقی نیست و او امتیازی بر ما ندارد پس او نمی‌تواند پیامبر بوده و اطاعتش بر ما واجب باشد، خداوند عزّ و جلّ به نبیّش صلّی اللّه علیه و آله وحی فرموده که در حضور این جاهلین، از علماء یهود و نصاری بپرس آیا پیش از تو خدا پیامبری فرستاده که طعام نخورد و آب نیاشامد و جهت رفع نیازمندی‌هایش به بازار نرود یا تمام انبیاء همچون سایر مردم به این کارهای معمولی و بشری مبادرت داشته‌اند و تو هم به ایشان اقتداء نموده و همچون آنها می‌باشی پس وجهی ندارد این نوع اشکالات را در خصوص تو ایراد نمایند.

و امّا این که حقّ تعالی فرمود: فَإِنْ كُنْتَ، فِی شَكٍّ ... با این که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آنچه به او نازل شده بوده شک و تردید نداشت و قاعدة به جای آن باید کلمه «لکن» استعمال می‌شد یعنی حقّ تعالی

می‌فرمود: و لکن أسأل الذین یقرءون ... جهتش آن

است که چون جاهلان چنین شکی داشتند برای تبعیت ظاهری از ایشان عبارت چنین ایراد شده چنانچه حقّ تعالی به رسول گرامیش در جای دیگر می‌فرماید: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا الخ (پس بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباهله برخیزیم و بدین ترتیب دروغگویان را مورد لعن و نفرین حقّ عزّ و جلّ قرار دهیم) اگر به جاهلین و کفّار گفته می‌شد: تعالوا نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ هرگز به مباهله حاضر نمی‌شدند لذا کلام به صورت خطاب آورده نشد تا آنها به مباهله حاضر شوند و الّا حقّ عزّ و جلّ می‌دانست که پیامبرش رسالت او را اداء کرده و از کاذبین نیست و خود نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله نیز به صادق بودن خویش واقف بود فقط به خاطر آن که کفار حضرتش را تصدیق کرده و به خانه انصاف آیند کلام به همان گونه که در قرآن ذکر شده ایراد گردیده است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رضی اللّه عنه می‌گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی «1»، از ابراهیم بن عمیر حدیث را مرفوعا از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل می‌کند.
در ذیل فرموده حقّ عزّ و جلّ به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا ...
امام علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: من در آنچه از جانب خدا به من نازل شده شک نداشته و از احدی هم سؤال نمی‌کنم.

حدیث (1) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی سمرقندی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش ابی النصر محمّد بن مسعود عیاشی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال از محمّد بن ولید، از عبّاس بن هلال، از حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش محمّد بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی،

_____

(1)- حمّاد بن عیسی جهنی بصری ثقه و صدوق است، مرحوم علامه در خلاصة می‌فرماید:
کشّی فرموده: اصحاب اجماع دارند که اخبار منقول از ناحیه ایشان جملگی صحیح است و به اصطلاح وی را از اصحاب اجماع می‌شمرند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 445
از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: پنج چیز را تا وقت مردن ترک نمی‌کنم: غذا خوردن با بندگان روی زمین، سوار شدن روی دراز گوش پالان دار، دوشیدن شیر بز با دست خودم، پوشیدن لباس پشمی، سلام نمودن بر کودکان تا بعد از من سنّت باشد.

باب صد و نهم سرّ نامیدن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به یتیم

حدیث (1) احمد بن الحسن القطان می‌گوید: احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، از عباية بن ربعی، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: از آیه شریفه: أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى (آیا تو را یتیم نیافت پس مکان به تو داد).
پرسیده شدم و گفتم: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را از این جهت یتیم گفتند که روی زمین از بدو خلقت تا انقراض عالم برای آن سرور نظیر و مانندی یافت نشد و نخواهد شد، خداوند عزّ و جلّ در مقام امتنان بر پیامبر اکرم در قرآن فرموده:
أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً مقصود از «یتیم» وحید و تنهایی است که نظیر و همانند نداشته باشد بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: آیا نیافت حقّ عزّ و جلّ تو را بی‌همتا و بی‌نظیری، فآوی الیک النّاس پس جدا داد و متمایل نمود مردم را به سوی تو و فضل و کمال تو را به ایشان شناساند تا تو را شناختند، و وجدک ضالا یعنی و یافت حقّ تعالی تو را گم شده نزد قومت که به واسطه نشناختن گمراه و متحیّر مانده بودند پس تو را به ایشان شناساند و بدین وسیله آنها را هدایت کرد، و وجدک عائلا و یافت باری تعالی تو را نزد قومت فقیر یعنی قوم تو می‌گفتند که تو مال و دارایی نداری پس به وسیله مال خدیجه علیها السّلام توانگرت نمود سپس فضل و کرم و احسانش را بر تو زیاده کرد و دعایت را مستجاب نمود حتی کار را به جایی رساند که اگر دعاء می‌کردی سنگ را خدا برای تو طلا کند حقّ تعالی ماهیت سنگ را طبق مراد تو تغییر می‌داد و طلا می‌کرد و نیز در جایی که طعام و آب نبود به تو طعام و آب می‌رساند و در جایی که پناه دهنده نداشتی به وسیله فرشتگان پناهت داد و بدین وسیله تو را بر دشمنانت ظفر و پیروزی داد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 447

باب صد و دهم سرّ این که حقّ تعالی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله را یتیم نمود

حدیث (1) حمزة بن محمّد علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو العبّاس احمد بن محمّد کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال «1» از برادرش، از احمد بن محمّد بن عبد اللَّه بن مروان، از ابن ابی عمیر، از برخی از اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند عزّ و جلّ نبیّ گرامیش صلّی اللَّه علیه و آله را یتیم نمود تا احدی بر او حقّ نداشته که طاعت وی بر آن حضرت لازم باشد.

باب صد و یازدهم سرّ این که برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرزند پسر باقی نماند.

حدیث (1) علی بن حاتم قزوینی در مکتوبی که به من نوشته فرموده: قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید از عبد اللّه بن حمّاد، از عبد اللّه بن سنان «2»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: سرّ این که برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرزند پسر باقی نماند چه بود؟ حضرت فرمودند: برای این که خداوند عزّ و جلّ حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را پیامبر آفرید و علی علیه السّلام را وصیّ آن حضرت قرار داد حال اگر رسول خدا صاحب پسر می‌شدند آن پسر از امیر المؤمنین علیه السّلام به رسول خدا سزاوارتر می‌شد در نتیجه او را باید وصیّ پیامبر می‌گردانید و بدنی ترتیب وصایت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت نمی‌گشت.

_____
(1)- وی از فقهاء اصحاب امامیّه بوده و ثقه می‌باشد ولی مع الاسف فطحی المذهب است.
(2)- عبد اللَّه بن سنان بن طریف مولی بنی هاشم وی کوفی و ثقه و جلیل القدر بوده و طعنی بر او نمی‌باشد ولی از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند و برخی فرموده‌اند از امام کاظم علیه السّلام نیز روایت کرده ولی این کلام ثابت نیست.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 449
حدیث (1) محمّد بن احمد بن سنانی و علی بن احمد بن محمّد دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنهم فرموده‌اند: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ثابت بن دینار، وی می‌گوید: از حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام سؤال کردم: آیا خداوند عزّ و جلّ موصوف به مکان می‌شود یعنی آیا می‌توانیم بگوییم: در مکانی هست؟
حضرت فرمودند: خدا منزّه از آن است.
عرض کردم: پس برای چه پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله را به آسمان سیر داد؟
حضرت فرمودند: تا به او ملکوت آسمانها و مصنوعات عجیب و مخلوقات بدیعش را نشان دهد.
عرض کردم: مقصود و مراد از این کلام الهی چیست که می‌فرماید: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی (سپس نزدیک آمد و بر او نازل گردید به نزدیکی دو کمان یا نزدیک‌تر از آن) حضرت فرمودند: مقصود از فاعل «دنی» رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است چه آن که آن حضرت نزدیک به حجاب‌های نور شده و ملکوت آسمانها را دیدند سپس سرازیر شده و از پائین به ملکوت زمین نگریسته به قدری خود را نزدیک زمین دیدند که گویا همچون قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی یعنی خود را به نزدیکی دو کمان یا نزدیک‌تر از آن نسبت به زمین مشاهده فرمود.
حدیث (2) حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنهم فرمودند:
علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سندی، از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که گفت: محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علیها السّلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال

پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را به آسمان عروج داد و از آنجا به سدرة المنتهی و از آنجا به حجاب‌های نور برده و در آنجا حضرت با خدای متعال مناجات نمود در حالی که حقّ تعالی در مکان نیست؟
حضرت فرمودند: خداوند در مکان نبوده و آفات زمان نیز بر او نمی‌گذرد ولی در عین حال حقّ عزّ و جلّ خواست به واسطه پیامبرش فرشتگان و ساکنین آسمان‌ها را

شرافت داده و با مشاهده آن حضرت مکرّم شوند و نیز غرضش آن بود که عجائب عظمت قدرتش را در حضرت نشان دهد تا پس از هبوط و نزول به زمین از آنها برای اهل زمین خبر دهد و این معنا بر طبق مقاله باطلی که اهل تشبیه دارند نمی‌باشد و خدا از آنچه ایشان توصیف می‌کنند منزّه و مبرّا است.

باب صد و سیزدهم سرّ این که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از پروردگار عزّ و جلّ تقاضا نکرد که نمازهای پنجاه‌گانه را برای امّت کاهش دهد تا حضرت موسی علیه السّلام از خدا آن را درخواست نمود و علّت این که چرا از پروردگار تقاضا نکرد نمازهای پنجگانه را تخفیف دهد

حدیث (1) محمّد بن محمّد بن عصام رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن یعقوب از علی بن محمّد بن سلیمان، از اسماعیل بن ابراهیم، از جعفر بن محمّد تمیمی، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد از زید بن علی علیه السّلام نقل کرده که گفت: محضر پدرم سیّد العابدین علیه السّلام عرض کردم: پدر، مرا از جدّمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خبر ده وقتی حضرتش را به آسمان بردند و پروردگارش عزّ و جلّ او را مأمور به پنجاه نماز فرمود چرا از پروردگار تقاضا نکرد که این نمازها را برای امّتش کاهش دهد مگر موقعی که موسی بن عمران به حضرتش عرض کرد: از خدای متعال بخواه که آنها را کاهش دهد چه آن که ایشان طاقت آن را ندارند؟

حضرت فرمودند: فرزندم، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابتداء و بدون تقاضای کسی از پروردگارش درخواستی نمی‌فرمود و نسبت به تکلیفی که به آن امر می‌شد خواستار تجدید نظر در آن نمی‌گشت منتهی وقتی موسی علیه السّلام از آن جناب خواست که حقّ تعالی متقاضی تخفیف گردد و بدین ترتیب شفیع این امّت گردید حضرت نتوانست شفاعت وی را نادیده گیرد لذا به پروردگارش رجوع کرد و از ساحت ربوبی تقاضای تخفیف نموده و خواستار شد که پنجاه نماز به پنج تا کاهش یابد.

زید می‌فرماید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: پدر، چرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به پروردگار عزّ و جلّ رجوع نکرد و از او نخواست که پنج نماز را تخفیف بدهد با این که جناب موسی علیه السّلام از حضرتش درخواست تقاضای این تخفیف را نمود؟

حضرت فرمودند: پسرم، نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله خواسته‌اش این بود که در عین حاصل

شدن تخفیف، اجر پنجاه نماز نصیب امّت بشود و این عملی نمی‌شد مگر به این که امّت پنج نماز را در شبانه روز بخوانند تا به مقتضای فرموده حقّ عزّ و جلّ: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (کسی که یک عمل نیک بجا آورده ده برابر اجر به وی داده می‌شود) ثواب پنجاه نماز عائدشان بشود لذا بعد از حصول تخفیف اوّل و کاهش یافتن پنجاه نماز به پنج نماز دیگر جا نداشت که حضرت از حقّ تعالی خواستار کاهش بعدی و تخفیف دوّم بشود و شاهد بر این گفتار آن است که: وقتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از معراج به زمین آمدند جبرئیل علیه السّلام محضر مبارکش عرضه داشت:

پروردگارت سلام رسانده و می‌فرماید این پنج نماز به جای آن پنجاه تا و ثواب آن به جای ثواب آنها چه آن که غرض من این بود که ثواب پنجاه نماز را به بندگانم بدهم حال که تعداد آنها به پنج نماز کاهش یافته غرضم تغییر نکرده و تبدیل نشده و همچنان به قوّه خود باقی است و چون بندگان به این ثواب محتاج هستند و از طرفی طاقت آوردن پنجاه نماز را ندارند من به آنها ظلم و ستم نکرده بلکه با آوردن پنج نماز همان ثواب پنجاه تا را به ایشان می‌دهم.
زید می‌فرماید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: پدر، مگر نه این است که حقّ تعالی موصوف به مکان نمی‌شود؟
حضرت فرمودند: بلی، خدا منزّه است از این اوصاف.
عرض کردم: پس معنای کلام جناب موسی علیه السّلام به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که عرض کرد: به سوی پروردگارت برگرد، چیست؟
حضرت فرمودند: معنای آن معنای کلمات ذیل می‌باشد:
الف: جناب ابراهیم علیه السّلام فرمود: من به سوی پروردگارم رفته و به زودی او مرا راهنمایی می‌کند.
ب: جناب موسی فرمود: تعجیل کردم به سوی تو ای پروردگار تا خشنود شوی.
ج: حقّ عزّ و جلّ می‌فرماید: پس به سوی خدا بگریزید یعنی قصد بیت اللّه نمایید، فرزندم کعبه بیت اللّه است، پس کسی که قصد بیت اللّه را نماید در واقع قصد خدا را نموده چنانچه مساجد بیوت اللّه هستند و هر کسی که به سوی مساجد رود در حقیقت به سوی خدا رفته است و نماز گذار مادامی که در نماز است در مقابل خدا جلّ جلاله ایستاده و کسانی که در عرفات وقوف می‌کنند حقیقتا در مقابل خدای عزّ و جلّ واقف هستند و خدای متعال در آسمان‌ها بقاع و امکنه‌ای دارد و کسی که به یکی از این بقاع عروج کند، به سوی حقّ تعالی عروج نموده و شاهد بر این گفتار

فرموده خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: فرشتگان و روح به سوی خدا بالا می‌روند.
د: خداوند در بیان قصه عیسی علیه السّلام می‌فرماید: بلکه او را خداوند به سوی خودش بالا برد.
ه: و نیز خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: به سوی خدا کلمه نیکوی توحید بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا می‌برد.

باب صد و چهاردهم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نسبت به عقیل بن ابی طالب دو محبّت داشتند

حدیث (1) ابو محمّد حسن بن محمّد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبید اللّه بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب فرموده: جدّم یحیی بن حسن از ابراهیم بن محمّد بن یوسف فریابی مقدسی از علی بن حسن، از ابراهیم بن رستم از ابو حمزه سکری از جابر بن یزید جعفی از عبد الرحمن بن سابّاط، وی می‌گوید:
نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به عقیل می‌فرمودند: من از دو جهت تو را دوست می‌دارم:
الف: به جهت خودت که دوست داشتنی هستی.
ب: به جهت این که ابو طالب علیه السّلام تو را دوست دارد.

باب صد و پانزدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تناول از کتف گوسفند را از سایر اعضاء بیشتر دوست می‌داشت

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن ریّان، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه واسطی از واصل بن سلیمان یا از درست نقل کرده که وی حدیث را به طور مرفوع از امام صادق علیه السّلام حکایت نموده، وی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: چرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کتف گوسفند را از سایر اعضائش بیشتر دوست می‌داشت؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که آدم علیه السّلام از طرف پیامبرانی که از ذریّه او بودند
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 457
قربانی تهیه کرد و هر عضوی از آن را به نام یکی از انبیاء نام برد و کتف آن را به نام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یاد کرد لذا است که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله این عضو را دوست و نسبت به تناولش اشتهاء و میل داشته و آن را بر سایر اعضاء تفضیل و برتری می‌دادند.
حدیث (2) در حدیث دیگر آمده است: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کتف گوسفند را دوست می‌داشت چون به سر نزدیک و از مخرج بول دور می‌باشد.

باب صد و شانزدهم سرّ نامیده شدن عزیزان حقّ تبارک و تعالی به محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم اجمعین

حدیث (1) ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن ابی عبید نیشابوری که با احدی عالی مقام‌تر از او ملاقات نکردم می‌فرماید: محمّد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سراج از حسن بن عرفة العبدی از وکیع بن جرّاح، از محمّد بن اسرائیل از ابو صالح، از ابو ذر رحمة اللّه علیه نقل کرده که فرمود: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:
من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده‌شده‌ایم، دو هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السّلام ما در جانب راست عرش تسبیح خدا می‌گفتیم، وقتی حقّ تعالی آدم را آفرید نور ما را در صلب او نهاد، زمانی که او در بهشت سکنی گرفت در صلبش بودیم و وقتی خواست مرتکب گناه شود نیز در صلبش قرار داشتیم و نیز وقتی نوح در سفینه نشست در صلبش بودیم و هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند در صلب او بودیم و پیوسته حقّ عزّ و جلّ ما را از اصلاب طاهره به ارحام پاکیزه انتقال می‌داد تا نهایة در صلب عبد المطلب قرار گرفتیم سپس ما را به دو نیم نمود مرا در صلب عبد اللّه و علی علیه السّلام را در صلب ابو طالب قرار داد، در من نبوّت و برکت و در علی علیه السّلام فصاحت و نیکو اسب دوانی را قرار داد، دو اسم از اسماء خودش را برای ما مشتقّ نمود او ذو العرش و محمود بوده و من محمّد می‌باشم، او خدای اعلی است و این علی می‌باشد.
حدیث (2) حسن بن محمّد بن سعید هاشمی کوفی می‌گوید: فرات بن ابراهیم کوفی، از حسن بن علی بن حسین بن محمّد از ابراهیم بن فضل بن جعفر بن علی بن ابراهیم بن

سلیمان بن عبد اللّه بن عبّاس از حسن بن علی زعفرانی بصری از سهل بن یسار، از ابو جعفر محمّد بن علی الطّائفی از محمّد بن عبد اللّه مولی بنی هاشم، از محمّد بن اسحاق، از واقدی، از هذیل، از مکحول، از طاوس، از ابن عبّاس، وی می‌گوید:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: زمانی که خداوند (تعالی ذکره) آدم را آفرید و از روحش در او دمید و فرشتگان را به سجده کردن به او امر فرمود و وی را در بهشت ساکن کرد و کنیز خود حوّاء را به تزویجش درآورد آدم چشم به طرف عرش دوخت پنج سطر نوشته به نظر آورد به درگاه الهی عرض کرد: پروردگارا، اینان کیانند؟

حقّ تعالی فرمود: ایشان کسانی هستند که هر گاه شفاعت خلق مرا نمایند، شفاعتشان را قبول می‌کنم.
آدم عرض کرد: پروردگارا، به قدر و عظمت آنها نزد خودت نام ایشان چیست؟
حقّ تعالی فرمود: امّا اوّلی: من محمود بوده و او محمّد است، دوّمی: من عالی هستم و او علی است، سوّمی: من فاطرم و او فاطمه است، چهارمی: من محسن بوده و او حسن است، پنجمی، من ذو الاحسان می‌باشم و او حسین است، تمامشان حمد و ثناء الهی را بجا می‌آورند.
حدیث (3) علی بن احمد بن محمّد دقاق رحمة اللّه علیه می‌گوید:
محمّد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران نخعی از حسین بن یزید از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ثابت بن دینار، از سعید بن جبیر، وی می‌گوید:
یزید بن قعنب گفت: با عبّاس بن عبد المطلب و گروهی از کسانی که بت عزّی را می‌پرستیدند در مقابل بیت اللّه الحرام نشسته بودیم که در این هنگام علیا مخدّره فاطمه بنت اسد والده ماجده امیر المؤمنین علیه السّلام که باردار و نه ماهه بود جلو آمد در حالی که درد وضع حمل بر او چیره شده بود عرض کرد: پروردگارا، من به تو و به آنچه از نزدت آمده اعمّ از رسولان و کتب آسمانی مؤمن هستم، کلام جدّم ابراهیم خلیل علیه السّلام را تصدیق داشته و قبول دارم که او بیت عتیق (کعبه) را بنا نهاده، پس بحقّ کسی که این بیت را ساخته و بحقّ مولودی که در شکم دارم ولادتش را بر من سهل و آسان نما.
یزید بن قعنب می‌گوید: دیدم بیت از پشت شکافت و مخدّره فاطمه بنت اسد داخل بیت گردید و سپس از دیدگان ما پنهان شد و دیوار هم آمده، اراده کردیم قفل

درب خانه خدا را بگشاییم ولی درب باز نشد دانستیم که این امر از جانب خدا است، سپس بعد از گذشت چهار روز در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام در دست آن علیا مخدره بود از بیت خارج شد، سپس فرمود:
من بر تمام زنان پیش از خودم برترم زیرا آسیه دختر مزاحم خداوند را مخفیانه در جایی که عبادت حقّ جلّ و علا در آن محبوب و مطلوب نبود مگر اضطرارا پرستش می‌کرد و مریم دختر عمران درخت خرمای خشک شده را با دست تکاند تا خرمای تازه از آن ریخت و تناول نمود ولی من به داخل بیت اللّه الحرام وارد شده و از میوه‌های بهشتی و ارزاق و طعام‌های آن تناول کردم و هنگامی که خواستم خارج شوم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه این مولود را علی نام کن، پس او علی است و حقّ تعالی علی اعلی است، باری تعالی مِی‌فرماید: اسم او را از اسم خود مشتقّ

کرده و به آداب و روش خود تأدیبش نموده و بر مشکلات و غوامض علم خویش واقفش کردم، او کسی است که بت‌های در خانه مرا می‌شکند، و او کسی خواهد بود که بالای پشت خانه‌ام اذان گفته و مرا تقدیس و تمجید می‌نماید، پس خوشا به حال کسی که او را دوست داشته و اطاعتش نماید و وای بر کسی که از او سرپیچی نموده و دشمنش دارد و درود خدا بر محمّد و آل پاکش باد.
حدیث (4) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از مغیرة بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر از جابر جعفی در ضمن حدیث طولانی اسامی مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام در تورات و انجیل و زبور و نزد اهل هند و روم و فارس و ترک و زنگ و نزد کهنه و اهل حبشه و پیش پدر و مادر و دایه و نزد عرب را ذکر نموده سپس هر یک از اسامی را تفسیر فرموده و در آخر حدیث آمده است:
اهل معرفت با هم اختلاف دارند در این که چرا امیر المؤمنین علیه السّلام به نام علی موسوم گردیده؟
طائفه‌ای می‌گویند: احدی قبلا نه در عرب و نه در عجم به این نام موسوم نگردیده، البتّه در عرب بسا کسی می‌گفت: پسرم علی است ولی این نه به آن معنا بو که نام پسرش را علی گذارده است بلکه مرادش علی از ماده علوّ بود و به عبارت دیگر مقصود از عبارت فوق این بود که بگوید پسرم عالی مرتبه و رفیع المنزله است، باری نام‌گذاری به این نام بعد و در زمان موسوم شدن امیر المؤمنین علیه السّلام به آن صورت گرفت.

دسته‌ای دیگر می‌گویند: امیر المؤمنین به خاطر آن موسوم به «علی» شد که بر هر کسی که با او مبارزه نمود غالب گشت و علوّ پیدا نمود.
گروهی دیگر می‌گویند: امیر المؤمنین علیه السّلام را علی نامیدند به خاطر آن که منزل حضرت در بهشت به حدّی رفیع و عالی است که محاذی منازل انبیاء می‌باشد.
برخی دیگر می‌گویند:
امیر المؤمنین علیه السّلام را به خاطر این علی نامیده‌اند که به منظور اطاعت خدا بالای دوش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفت تا بت‌ها را از وسط خانه خدا به زیر آورد و احدی بالای دوش نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله غیر از آن حضرت نرفت.
جماعتی دیگر می‌گویند: امیر المؤمنین علیه السّلام را به این جهت علی خوانده‌اند که در اعلا و بالاترین طبقات آسمان تزویج فرموده و احدی غیر از آن حضرت در آن مکان ازدواج ننموده.
طائفه دیگر گفته‌اند: امیر المؤمنین علیه السّلام را به این خاطر علی

می‌گویند که از نظر علم بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اعلا و برتر از همه مردم می‌باشد.
حدیث (5) احمد بن حسن قطان می‌گوید: ابو سعید بن علی بن حسین سکری از ابو عبد اللّه محمّد بن زکریا بن دینار غلابی از علی بن حکیم، از ربیع بن عبد اللّه بن حسن، از محمّد بن علی، از پدرش علیهما السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاری، غلابی می‌گوید:
شعیب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمّد، از حسین بن عیسی بن زید بن علی، از پدرش علیه السّلام از جابر بن عبد اللّه، غلابی می‌گوید: عباس بن به کار از حرب بن میمون از ابو حمزه ثمالی، از زید بن علی از پدر بزرگوارشان علیهما السّلام نقل کرده‌اند که فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها وضع حمل نموده و بدین ترتیب امام حسن علیه السّلام متولّد شدند علیا مکرّمه به علی علیه السّلام عرض نمود: اسم برای این مولود بگذارید.
حضرت فرمودند: من در اسم گذاردن بر این مولود از رسول خدا پیشی نمی‌گیرم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند، مولود را در پارچه‌ای زرد پیچیده محضر مبارکش آوردند، حضرت فرمودند:
مگر من نهی ننموده و سفارش نکردم در پارچه زرد مولود را نپیچید؟ سپس پارچه را از او باز کرده و او را در پارچه‌ای سفید پیچیدند، سپس به علی علیه السّلام

فرمودند: آیا نام برایش گذارده‌اید؟
علی علیه السّلام عرضه داشتند: من در گذاردن نام بر شما سبقت نخواهم گرفت.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: من نیز در نام گذاردن این طفل بر پروردگار عزّ و جلّ پیشی نخواهم گرفت.
پس حقّ تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمّد صلّی اللّه علیه و آله داده شده، محضرش مشرّف شو و سلام و تهنیت مرا به او برسان و عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار، جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت:
حقّ جلّ جلاله تو را امر می‌کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام‌گذاری.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: شبر.
حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.
جبرئیل عرض کرد: نامش را حسن بگذار، پس پیامبر او را حسن نامید.

و هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد خدای تعالی به جبرئیل فرمود:
فرزندی به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله داده شده، محضرش مشرّف شو و سلام و تهنیت به او بگو و عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار.
جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت:
حقّ جلّ و جلاله تو را امر می‌کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام‌گذاری.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: شبیر.
حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.
جبرئیل عرض کرد: نامش را حسین بگذار.
حدیث (6) با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: عباس بن به کار از حرب بن میمون، از محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن عبّاس، از پدرش، از جدّش عبد اللَّه بن عبّاس نقل کرده که گفت: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
فاطمه، اسم حسن و نام حسین در دو پسران هارون شبر و شبیر بوده زیرا آن دو نزد خداوند عزّ و جلّ عزیز به شمار می‌رفتند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 467
حدیث (7) با همین اسناد از عبّاس بن به کار از عباد بن کثیر و ابو بکر هذلی، از ابن زبیر، از جابر نقل کرده که وی گفت: هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها به امام حسن علیه السّلام باردار شده و سپس وضع حمل نمودند و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ایشان را امر فرموده بود که مولود را در پارچه سفید بپیچید، آنها مولود را در پارچه‌ای زرد پیچیدند، علیا مکرّمه فاطمه سلام اللَّه علیها به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا علی او را نام بگذار.
علی علیه السّلام فرمودند: من در نامگذاری بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پیشی نمی‌گیرم.
پس نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وارد شده، مولود را گرفته و بوسیدند، بعد زبان مبارک در دهانش نهاد و طفل زبان حضرت را مکید، سپس حضرت به حصّار فرمودند:
مگر قبلا به شما نگفتم: مولود را در پارچه زرد نپیچید، پس پارچه‌ای سفید طلب نموده و او را در آن پیچیدند بعد در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفته و پس از آن به علی علیه السّلام فرمودند: چه نامش

نهاده‌ای؟
حضرت عرضه داشتند: من در نامگذاری این مولود بر شما پیشی نمی‌گیرم، پس خداوند (تعالی ذکره) به جبرئیل فرمود:
فرزندی به محمّد صلّی اللّه علیه و آله داده شده تو به زمین برو و سلام و تهنیت من و خودت را به او برسان و محضرش عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس نام این فرزند را نام پسر هارون بگذار.
جبرئیل به زمین آمد، به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از جانب حقّ تعالی تهنیت گفت سپس عرضه داشت: حقّ جلّ جلاله تو را امر نموده که این مولود را به نام فرزند هارون نام نهی.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: اسم او چیست؟
جبرئیل عرض کرد: شبر.
حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.
جبرئیل عرض کرد: او را حسن اسم بگذار.
پیامبر نامش را حسن گذارد و وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد، پیامبر اکرم علیه السّلام به نزد آنها آمد پس همان عملی را که قبلا در هنگام ولادت امام حسن علیه السّلام انجام داده بودند تکرار کردند، جبرئیل نازل شد عرض کرد: خداوند متعال تو را سلام رسانده و می‌فرماید: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است، پس نام این مولود را به اسم فرزند هارون بگذار.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 469
حضرت فرمودند: اسم او چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: شبیر.
حضرت فرمودند: زبان من عربی است.
جبرئیل عرض کرد: پس نامش را حسین بگذار، پیامبر او را به نام حسین اسم گذارد.
حدیث (8) و با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: حکم بن اسلم از وکیع، از اعمش، از سالم نقل کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
من نام این دو فرزندم را به نام دو فرزند هارون که شبر و شبیر بودند نامیدم.
حدیث (9) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمة اللّه علیه می‌گوید: جدّم از احمد بن صالح تمیمی از عبد اللّه بن عیسی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام نقل نموده که فرمودند: جبرئیل برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نام «حسن» و پارچه‌ای حریر از جامه‌های بهشت را هدیه آورد و اسم حسین را از نام حسن علیهما السّلام مشتقّ فرمود.

حدیث (10) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمة اللّه علیه می‌گوید: جدّم از داود بن قاسم، از عیسی، از یوسف بن یعقوب از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از عکرمه نقل کرده که گفت: وقتی حضرت فاطمه سلام اللّه علیها امام حسن علیه السّلام را به دنیا آورد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمدند و او را حسن نامیدند و هنگامی که حسین علیه السّلام متولّد شد، حضرت فاطمه سلام اللّه علیها او را محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورد و عرض کرد: یا رسول خدا، این بهتر از این است، پس حضرت نامش را حسین نهاد.

باب صد و هفدهم سرّ وجوب محبّت داشتن بندگان به خدا و رسولش و اهل بیت رسولش صلوات اللّه علیهم اجمعین

حدیث (1) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق نیشابوری از احمد بن عبّاس بن حمزه از احمد بن یحیی صوفی کوفی از یحیی بن معین از هشام بن یوسف از

عبد اللَّه بن سلیمان نوفلی، از محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن عبّاس، از پدرش، از جدّش، وی می‌گوید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
خدا را دوست دارید به خاطر نعمت‌هایی که به شما داده و مرا هم دوست بدارید چون خدا مرا دوست دارد و اهل بیت مرا نیز دوست بدارید چون من آنها را دوست دارم.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
ابو احمد قاسم بن بندار معروف به ابی صالح حذّاء از ابو حاتم محمّد بن ادریس حنظلی از محمّد بن عبد اللَّه بن مثنّی بن عبد اللَّه بن انس بن مالک انصاری از حمید طویل، از انس بن مالک نقل کرده که وی گفت: مردی از اهل بادیه آمد و ما بسیار دوست داشتیم که شخصی از اهل بادیه محضر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله مشرّف شود و از آن حضرت سؤال کند، باری وی عرض کرد: یا رسول اللَّه چه وقت ساعت بپا می‌شود (یعنی زمان قیامت کی خواهد بود)؟
چون وقت نماز رسیده بود حضرت نماز را خوانده و پس از آن فرمودند: چه کسی بود که از ساعت قیامت سؤال نمود؟
سائل عرضه داشت: یا رسول اللَّه من بودم.
حضرت فرمودند: برای آن روز چه عمل آماده کرده‌ای؟
عرضه داشت: به خدا سوگند عمل زیادی ندارم نه نماز و نه روزه فقط خدا و رسولش را دوست می‌دارم.
حضرت فرمودند: شخص هر کسی را که دوست دارد در آن روز با او محشور می‌شود.
انس می‌گوید: من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام به عملی شادمان و مسرورتر باشند از سرورشان به محبّت به خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.
حدیث (3) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشی از ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصفهانی از علی بن عبد اللَّه از عثمان بن خرداد از محمّد بن عمران از سعید بن عمرو، از عبد الرّحمن بن ابی لیلی، از پدرش ابی لیلی نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:

هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد مگر آن که من نزد او از خودش محبوب‌تر و فرزندان من پیش او عزیزتر از فرزندان خودش و اهل و خویشانم از اهل
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 473
و خویشانش پیش او گرامی‌تر و ذات من از ذات خودش از نظر او دوست داشتنی‌تر باشد.

باب صد و هیجدهم سرّ محبّت باطل

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه می‌گوید: عمویم محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام از محبّت باطل پرسیدم؟
حضرت فرمودند: هر قلبی که از ذکر خدا خالی باشد حقّ تعالی محبّت غیر خودش را به آن می‌چشاند.

باب صد و نوزدهم سرّ واجب بودن دوستی و دشمنی در راه خدا و لزوم موالات

حدیث (1) محمّد بن قاسم استرآبادی می‌گوید: یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار از پدرشان، از حسن بن علی بن محمّد بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روزی به یکی از اصحابشان فرمودند: ای بنده خدا حب و بغض در راه خدا داشته باش و برای خدا محبّت و دشمنی نما چه آن که به ولایت حقّ تعالی نخواهی رسید مگر به همین و اساسا احدی طعم و مزه ایمان را نمی‌چشد مگر چنین باشد اگر چه نماز و روزه‌اش بسیار باشد و اکثر دوستی‌های مردم با هم دنیایی است، به خاطر دنیا و شئون آن با هم مودّت ورزیده و یک دیگر را مبغوض می‌دارند و به طور قطع چنین حبّ و بغضی آنها را از محبّت و دوستی در راه خدا بی‌نیاز نمی‌کند.
مخاطب به حضرت عرض کرد: چگونه بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خدای عزّ و جلّ می‌باشد و اساسا ولیّ خدا کیست تا دوستش داشته و دشمن خدا کیست تا دشمنش بدارم؟
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اشاره به علی علیه السّلام نموده و فرمودند: آیا این را می‌بینی؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 475
مخاطب عرض کرد: آری.
حضرت فرمودند: این ولی خدا است پس دوستش بدار و دشمنش دشمن خدا است پس او را دشمن بدار.
سپس فرمودند: دوستش را دوست بدار اگر چه قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمنش را دشمن بدار اگر چه پدر و فرزندت باشد.

باب صد و بیستم سرّ دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام پاکی ولادت و سبب دشمنی با ایشان آلودگی و ناپاکی ولادت می‌باشد

حدیث (1) پدرم و محمّد بن حسن رحمة اللَّه علیهما فرمودند: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از أبو القاسم عبد الرحمن کوفی و ابو یوسف یعقوب بن یزید انباری، از ابو محمّد عبد اللَّه بن محمّد غفّاری، از حسن بن زید، از حضرت صادق ابی عبد اللَّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش از آباء گرامشان علیهم السّلام، فرمود:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: کسی که اهل بیت را دوست بدارد باید بر اوّلین و شایسته‌ترین نعمت‌ها خدا را حمد و ستایش کند.
محضر مبارکش عرض شد: اوّلین و شایسته‌ترین نعمت‌ها چیست؟

_____

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص475

رت فرمودند:
پاکی ولادت، و ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد.
حدیث (2) علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی می‌گوید: پدرم از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از ابی محمّد انصاری، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
کسی که صبح کند و خنکی محبّت ما را در قلبش بیابد، باید خدا را بر ابتداء نعمت‌ها حمد و ستایش کند.
محضرش عرض شد: ابتداء نعمت‌ها چیست؟
حضرت فرمودند: پاکی محلّ ولادت.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 477
حدیث (3) حسین بن ابراهیم بن ناتانه رحمة اللَّه علیه می‌گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی عمیر، از ابی زیاد هندی، از عبید اللَّه بن صالح، از زید بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی، از پدر گرامشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
یا علی، کسی که من و تو و ائمّه‌ای که از فرزندان تو هستند را دوست بدارد باید بر پاکی ولادتش خدا را حمد و شکر کند، چه آن که ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد و دشمنی ندارد ما را مگر کسی که ولادتش ناپاک است.

حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللّه علیه می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن سندی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان، از ابی زبیر مکی، وی می‌گوید:
جابر را دیدم که تکیه بر عصای خود داده و در محافل و مجالس انصار دور می‌زد و می‌گفت: علی علیه السّلام بهترین انسانها است، کسی که انکار آن کند کافر است، ای گروه انصار فرزندانتان را با حبّ علی علیه السّلام تربیت کنید، کسی که انکار این معنا را دارد به مادرش بنگرید.
حدیث (5) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللّه عنه می‌گوید: عمویم محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی قرشی، از محمّد بن سنان از مفضّل بن عمر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که خنکی دوستی ما را در قلبش بیابد به شکرانه آن، مادرش را زیاد دعاء کند زیرا مادر به پدر او خیانت نکرده است.
حدیث (6) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن حسین بن سعید، از علی بن حکم، از مفضّل بن صالح، از جابر جعفی، از ابراهیم قرشی، وی می‌گوید: نزد امّ سلمه رضی اللّه عنه بودیم، وی گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که به علی علیه السّلام می‌فرمود:
تنها سه گروه تو را دشمن دارند:
الف: ولد زنا ب: منافق

ج: کسی که مادرش در حال حیض به او حامله شده باشد.
حدیث (7) حسن بن محمّد بن سعید هاشمی می‌گوید: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از محمّد بن علی بن معمّر از ابو عبد اللّه احمد بن علی بن محمّد رملی از احمد بن موسی از یعقوب بن اسحاق مروزی از عمرو بن منصور از اسماعیل بن ابان از یحیی بن ابی کثیر از پدرش، از ابو هارون عبدی، از جابر بن عبد اللّه انصاری، وی می‌گوید: ما در معیّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در منی بودیم، مردی را دیدیم که سجود و رکوع می‌کند و تضرّع دارد، عرض کردیم: ای رسول خدا چقدر نیکو نماز می‌خواند!! حضرت فرمود: این مرد همان است که پدر شما را از بهشت اخراج نمود، علی علیه السّلام بدون پروا به طرفش رفته پس او را تکان داد به طوری که دنده‌های راستش در چپ و دنده‌های چپش در راست او فرو رفت، سپس حضرت به او فرمود:
اگر خدا بخواهد تو را خواهم کشت.
شیطان گفت: تا زمان معهود که پروردگارم معیّن نموده تو بر این کار قادر نیستی، چرا مرا می‌خواهی بکشی به خدا سوگند احدی تو را دشمن ندارد

مگر آن که نطفه من زودتر از نطفه پدرش در رحم مادرش قرار گرفته من در اموال و اولاد دشمنان تو شرکت دارم چنانچه خداوند عزّ و جلّ در کتاب محکمش می‌فرماید:
وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ (در اموال و اولاد ایشان شریک شو).
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
یا علی، او راست می‌گوید بغض تو را ندارد احدی از قریش مگر حرام زاده و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر متّهم در نسب و نه از سائر مردم مگر شقیّ و نه از زنان مگر آنان که از پشت حائض می‌شوند، سپس ساکت شدند و پس از لحظاتی سر بلند کرده و فرمودند:
ای گروه انصار فرزندانتان را بر محبّت علی علیه السّلام عرضه بدارید، اگر جواب دادند، آنها از شما بوده و اگر انکار و امتناع نمودند از شما نیستند.
جابر بن عبد اللّه می‌گوید: ما محبّت علی علیه السّلام را بر فرزندانمان عرضه می‌داشتیم، هر کس او را دوست می‌داشت می‌دانستیم اولاد خودمان بوده و آن که بغض آن حضرت را در دل می‌داشت خود را از او سلب می‌کردیم و می‌گفتیم از ما نیست.
حدیث (8) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه می‌گوید: ابو سعید حسن بن علی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 481
العدوی از ابو عمر از حفص مقدّسی، از عیسی بن ابراهیم، از احمد بن حسّان، از ابو صالح، از ابن عبّاس، وی می‌گفت: ای مردم خداوند تبارک و تعالی مخلوقی دارد که از ذریّه آدم نبوده ولی دشمنان امیر المؤمنین علیه السّلام را لعنت می‌کند.
از او پرسیدند: این مخلوق کیست؟
گفت: قنابر (نوعی پرنده است که دارای جثّه‌ای به قدر گنجشک یا اندکی بزرگ‌تر می‌باشد)، این حیوان در سحرگاه زمزمه‌اش این است که: خدایا دشمنان علی علیه السّلام را لعنت کن، خدایا دشمن بدار دشمنان علی علیه السّلام را و دوست بدار دوستانش را.
حدیث (9) ابو عبد اللّه حسین بن احمد بن محمّد بن علی بن عبد اللّه بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از ابو الحسن علی بن احمد بن موسی از احمد بن علی، از ابو علی حسن بن ابراهیم بن علی عبّاس از ابو سعید عمیر بن مرداس دوانقی از جعفر بن بشیر مکّی از وکیع، از مسعودی، وی حدیث را مرفوعا به سلمان فارسی رسانده و می‌گوید او فرمود:
ابلیس ملعون به گروهی گذشت که به امیر المؤمنین علیه السّلام ناسزا می‌گفتند، ابلیس جلو آنها ایستاد آن گروه گفتند: این کیست که جلو ما ایستاده؟

ابلیس گفت: من ابو مرّه هستم.
گفتند: ای ابا مرّه، کلام ما را نشنیدی؟
ابلیس گفت: بدا به حالتان، آقای خود علی بن ابی طالب را سبّ کرده و ناسزا می‌گویید؟
گفتند: از کجا دانستی که او آقای ما است؟
ابلیس گفت: از کلام پیامبرتان که فرمود: هر کس که من آقای او هستم، علی نیز آقای او است خدایا کسی که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که دشمنش دارد دشمن بدار، خدایا یاری کن کسی را که او را یاری کرده و ذلیل نما کسی که او را خوار کرده.
گفتند: آیا تو از موالی و شیعیان او هستی یا نه؟
ابلیس گفت: من نه از موالی او بوده و نه شیعه‌اش هستم ولی دوستش دارم و کسی بغض او را در دل نمی‌گیرد مگر آن که من در مال و فرزندش شرکت می‌کنم.
گفتند: ای ابا مرّه در باره علی علیه السّلام مطلبی برای ما بگو.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 483
ابلیس گفت: ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین از من بشنوید: زمانی که در ملک جنّیان و بین آنها بودم دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم و پس از هلاکت این قوم از تنهایی به خدا شکایت کردم، خدا مرا به آسمان دنیا بالا برد و در بین فرشتگان دوازده هزار سال دیگر خدا را عبادت کردم در همین اوقات که حقّ تعالی را تسبیح و تقدیس می‌کردیم نوری بسیار درخشان بر ما عبور کرد تمام فرشتگان برای آن نور به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدوس، این نور فرشته‌ای مقرّب یا پیامبری از جانب خدا است، در جواب ندایی از جانب حقّ تعالی بلند شد که این نه نور فرشته مقرّب بوده و نه پیامبری فرستاده شده بلکه نور طینت علی بن ابی طالب است.
حدیث (10) محمّد بن علی بن مهرویه از ابو الحسن علیّ بن حسّان بن معیدان اصفهانی از ابو حاتم، از احمد بن عبده از ابو ربیع اعرج از عبد اللّه بن عمران، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیّب، از زید بن ثابت وی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
کسی که علی علیه السّلام را در حیات من و بعد از رحلتم از این دنیا دوست داشته باشد حقّ تعالی امن و ایمان برایش قرار می‌دهد و کسی که او را در زمان حیات و بعد از ممات من دشمن دارد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته و به آنچه عمل کرده مورد محاسبه قرار می‌گیرد.
حدیث (11) علی بن محمّد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می‌گوید: محمّد بن عبد اللّه بن عامر از عصام بن یوسف از محمّد بن ایّوب کلابی از عمرو بن سلیمان، از عبد اللّه بن عمران، از علی بن زید، از سعید

بن مسیّب از زید بن ثابت، وی می‌گوید:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
کسی که علی علیه السّلام را در زمان حیات و بعد از مماتم دوست بدارد مادامی که خورشید طلوع و غروب می‌کند حقّ تعالی برایش امنیت و ایمان قرار می‌دهد.
حدیث (12) محمّد بن مظفّر بن نفیس مصری رحمة اللَّه علیه می‌گوید: ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد بن احمد بن اخی سیاب عطّار کوفی از احمد بن هذیل ابو العبّاس همدانی از ابو نصر فتح بن قرة السّمرقندی از محمّد بن خلف مروزی از یوسف بن ابراهیم از ابن لهیعه، از ابو زبیر، از جابر، وی می‌گوید ابو ایّوب انصاری چنین فرموده:

دوستی علی علیه السّلام را به فرزندانتان عرضه کنید، اگر او را دوست داشتید پس از شما بوده و اگر دوستش نداشته باشند از مادرشان بپرسید که این فرزند را از کجا آورده، چه آن که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب می‌فرمود:
دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمنت ندارد مگر منافق یا ولد زنا یا ولد حیض.

باب صد و بیست و یکم سرّ این که چرا مردم علی علیه السّلام را ترک کرده و تابع غیر آن حضرت شده با این که به فضل و برتریش از غیر اعتراف داشتند

حدیث (1) احمد بن یحیی مکتب می‌گوید: ابو الطیّب احمد بن محمّد ورّاق از محمّد بن حسن بن درید ازدی عمّانی از عباس بن فرج ریاشی از ابو زید نحوی انصاری وی می‌گوید: از خلیل بن احمد عروضی سؤال کرده و به او گفتم: چرا مردم از علی علیه السّلام بریده و از حضرتش جدا شدند در حالی که نزدیکیش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزدیکی غیر قابل انکار و موقعیّتش نزد مسلمین موقعیّت درخشان و رنج‌ها و زحماتش در اسلام بر همگان روشن و واضح بود؟
خلیل گفت: به خدا سوگند نور علی علیه السّلام بر درخشندگی همه مسلمین فائق بوده و بر هر مرد سخیّ و جوانمردی غالب بود و این معنا را همگان می‌دانستند و برای احدی قابل انکار نبود ولی مردم به هم ترکیب‌ها و هم شکل‌های خویش مایلند چنانچه شاعر می‌گوید:
و کلّ شکل لشکله الف‌اما تری الفیل یألف الفیلا هر شکلی به مشاکل و همانند خودش انس می‌گیرد، مگر نمی‌بینی که فیل با فیل الفت برقرار می‌کند.
راوی می‌گوید ریاشی دو بیتی که معنای همین بیت را داشت از عباس بن احنف انشاء کرد و گفت:
و قائل کیف تهاجرتمافقلت قولا فیه انصاف
لم یک من شکلی مهاجرتهو النّاس اشکال و آلاف گوینده به من گفت: چگونه هجرت کرده و دوری گزیدی، کلامی به او گفتم که در آن انصاف و صدق بود گفتم: نبود او همانند و هم شکل من لذا از او جدا شدم، مردم

همانند و مشاکل و هم انس هستند با هم.
حدیث (2) ابو احمد حسن بن عبد اللّه بن سعید بن حسن بن اسماعیل بن حکیم عسکری، از ابو اسحاق ابراهیم رعل عبشمی از ثبیت بن محمّد، از ابو الاحوص از کسی که حدیث برایش گفته، از آباء و پدرانش، از حضرت ابی محمّد حسن بن علی علیهما السّلام، حضرت فرمودند: هنگامی که در صفّین امیر المؤمنین علیه السّلام در موقعیّت سخت و دشواری بودند مردی از قبیله بنی دودان «1» به حضرت عرض کرد: چرا مردمان شما را از خلافت و ولایت باز داشتند با این که برترین مردم از نظر آگاه بودن به کتاب و سنّت شما می‌باشید؟
حضرت فرمودند: ای برادر بنی دودانی، تو حقّ پرسش داشته «2» و همبستگی و خویشاوندی با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله داری «3» لذا با

این که سؤالت بیجا و بی‌موقع است «4» جواب تو را می‌دهم، تو مردی هستی که تنگ و اسب سواری تو سست و جنبان بوده «5»، مهار مرکب خود را بیجا رها می‌کنی «6» ولی بدان که خلافت مرغوب و مطلوب همه بود و هر کسی آن را طلب می‌کرد اگر چه لائق برای آن نبود باری گروهی به آن بخل ورزیده و نگذاردند که سزاوار به آن مقام، متصدّی آن شود و دسته‌ای دیگر برای حفظ مصالح دین از آن چشم پوشیده و آن را به دیگران بخشیدند و حکم میان ما و ایشان خدا است که خوب حکمی می‌باشد و مهتر و رئیس قوم محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد.
و رها کن قصّه غارتگری را که در حوالی و اطرافش فریاد برآورده شده «7».
و بیا بشنو امر مهم و مطلب بزرگ را در باره پسر ابی سفیان «8» که محقّقا روزگار بعد از گریانیدن مرا به خنده آورد.

_____

(1)- در نهج البلاغه این مرد را از قبیله بنی اسد معرّفی کرده.
(2)- چون مورد سؤالش امر دینی و مذهبی بود.
(3)- وجه خویشاوندی آن مرد با پیامبر این بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زنی به نام زینب بنت جحش را از طائفه بنی اسد تزویج نمود.
(4)- جهت بی‌موقع بودن سؤال مرد این بود که مطلب بر سائل و دیگران معلوم بود و از چنین مطلبی در آن موقع سخت و دشوار که بحبوحه جنگ بود و آتش نزاع شعله‌ور سؤال کردن بیجا است.
(5)- مقصود این است که فکر تو آنقدر ضعیف و ناتوان است که به اندک شبهه‌ای مضطرب می‌شوی.
(6)- مراد این است که در چنین وقت مشکل و دشواری که جای سؤال نیست، سؤال می‌کنی.
(7)- مصراع مذکور، مصراعی است از اشعار امرء القیس که حضرت آن را به عنوان مثل ذکر فرموده‌اند.
(8)- اشاره است به معاویه ملعون و جنگ او با حضرت.

شگفتی باقی نمانده است مگر شگفت از این سائل و سؤالش، آیا برای ما اهلی است که چنین سؤالی کردی بد گروهی هستند آنان که مرا خوار نموده و قصد خیانت کردن در دین خدا را نمودند، پس اگر از ما سختی‌های غم و اندوه‌ها برطرف شود آنها را به راه حقّ محض خواهم کشید و اگر نحوه دیگر شد و آنها قدم در راه حقّ ننهاده و با دلیل راه و امام مفترض الطّاعة خود به جنگ پرداختند، پس ای برادر بنی دودانی باکی بر این قوم فاسق و فاجر نیست و خود را برای ایشان هلاک مکن.
حدیث (3) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه از احمد بن

محمّد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضّال از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می‌گوید: راجع به امیر المؤمنین علی علیه السّلام از آن حضرت پرسیده و عرضه داشتم:
چگونه مردم از آن حضرت روی گردانده و مایل به دیگری شده با این که فضل و سابقه آن حضرت و موقعیّتش نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می‌دانستند؟
حضرت فرمودند: جهت روی گردانیدن مردم از آن حضرت و مایل شدن به دیگری این بود که آن جناب پدران و اجداد و عموها و دایی‌ها و نزدیکانشان را که تعداد زیادی بوده و با خدا و رسول خدا به محاربه برخاسته بودند کشت لذا کینه آن حضرت در دل ایشان جای گرفت از این رو دوست نداشتند که حضرتش بر آنها ولایت و سروری داشته باشد امّا نسبت به غیرش چنین کینه‌ای نداشتند لا جرم از آن حضرت عدول کرده و متمایل به غیر او گردیدند.

باب صد و بیست و دوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل خلاف ستیز و جنگ نفرمود

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی المسروق النّهدی از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب از زراره، وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: سیره امیر المؤمنین علیه السّلام این بود که به خاطر شیعیان ما با دشمنانش ستیز نمی‌کرد زیرا حضرت می‌دانستند به زودی آنها بعد از جنابش بر شیعیان غالب می‌شوند لذا دوست داشتند که اعداء به او اقتداء کرده و سیره وی را تبعیّت کرده و همان طوری که آن حضرت دست از دشمنان برداشت و متعرّضشان نشد آنها نیز دست از شیعیان برداشته و متعرّض ایشان نشوند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 491
حدیث (2) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه می‌گوید: حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با فلان و فلان و فلان مقاتله و ستیز نفرمودند؟
فرمودند به خاطر یک آیه‌ای که در قرآن شریف می‌باشد و آن این است: لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِیماً (اگر شما کفّار و مؤمنین از هم جدا می‌شدید محققا آنان که کافرند را به عذاب خود معذّب می‌ساختیم).
راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مقصود از تزایل کفّار و مؤمنین چیست؟
امام علیه السّلام فرمودند: امانت‌های مؤمنین در اصلاب کافرین بوده تا ظهور حضرت قائم علیه السّلام و تا مادامی که این ودائع از اصلاب کفّار خارج نشده‌اند حضرت ظهور نمی‌فرمایند ولی پس از خروج آنها حضرت نیز ظهور کرده و بر اعداء و دشمنان غلبه نموده و آنها را می‌کشند.
حدیث (3) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علویّ رحمة اللَّه علیه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از علی بن محمّد، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابراهیم کرخی، وی می‌گوید: محضر مبارک ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم یا مردی حضور انورش عرض کرد: خدا حالتان را خوش دارد آیا علی علیه السّلام در دین خدای عزّ و جلّ قوی و نیرومند نبود؟
حضرت فرمودند: آری.
عرض کرد: پس چرا قوم اعداء و دشمنان بر او غالب شدند؟ و چرا حضرت

آنها را دفع نکرد و مانع آن حضرت چه بود؟
حضرت فرمودند: یک آیه در قرآن آن حضرت را منع نمود.
عرض کرد: آن کدام آیه بود؟
حضرت فرمودند: آیه شریفه: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً.
خداوند متعال امانت‌هایی مؤمن در اصلاب کفّار و منافقین داشت لذا علی علیه السّلام آباء و پدران را نکشتند تا این ودائع و امانات خارج شوند و پس از خروج این امانات امیر المؤمنین علیه السّلام بر کسانی که قبلا غالب بودند غلبه نموده و آنها را کشتند همچنین
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 493
است قائم اهل بیت علیهم السّلام، هرگز آن جناب ظاهر نمی‌شوند تا ودائع و امانات خدای عزّ و جلّ ظاهر شوند و پس از ظهور آنها حضرت نیز بر کسانی که قبلا ظاهر و غالب بودند غلبه کرده و آنها را می‌کشند.
حدیث (4) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمة اللّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از منصور بن حازم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت در ذیل فرموده حقّ تعالی: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ الخ فرمودند: اگر حقّ تعالی کفّاری را که در اصلاب مؤمنین بوده و مؤمنین که در اصلاب کفّار می‌باشند خارج نماید به طور حتم کفّار را عذاب خواهد نمود.
حدیث (5) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو سعید حسن بن علی العدوانی از هیثم بن عبد اللّه رمّانی «1» نقل کرده که وی گفت:
از حضرت علی بن موسی الرّضا صلوات اللَّه علیه سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: بفرمایید چرا علی بن ابی طالب علیه السّلام مدّت بیست و پنج سال بعد از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله با دشمنانش نجنگید ولی پس از آن در ایّام خلافت و ولایتش با آنها به جنگ پرداخت؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که حضرتش به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اقتداء نمود چه آن که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بعد از نبوّت سیزده سال در مکّه و نوزده ماه در مدینه جهاد با مشرکین را به خاطر کمبود اعوان و قلّت یاران ترک نمودند و علی علیه السّلام نیز به خاطر فقدان افراد کافی مجاهدت و مبارزه با دشمنان را ترک نمودند پس همان طوری که به خاطر ترک مجاهدت سیزده ساله در مکّه و نوزده ماهه در مدینه نبوّت حضرت خاتم صلّی اللَّه علیه و آله باطل نمی‌شود عینا ترک جهاد بیست و پنج ساله امیر المؤمنین علی علیه السّلام سبب بطلان امامت حضرتش نمی‌گردد چه آن که علّت ترک جهاد در هر دو مورد یکی می‌باشد.

(1)- مرحوم اردبیلی در رجال از نجاشی نقل کرده که وی صاحب کتاب بوده و از حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا سلام اللّه علیهم نقل می‌کند.

حدیث (6) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّه عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، وی از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام پرسید:
چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با دشمنان مقاتله نفرمود؟
حضرت فرمودند: آنچه از علم خدا گذشت این بود که آن حضرت به جنبه بشری و ظاهری نمی‌توانست با دشمنان مقاتله کند زیرا با آن جناب نبود مگر سه نفر از مؤمنین.
حدیث (7) حمزة بن محمّد علوی می‌گوید: احمد بن محمّد بن سعید، از فضل بن خباب جمحی، از محمّد بن ابراهیم حمصی از محمّد بن احمد بن موسی طایی از پدرش، از ابن مسعود، وی می‌گوید: مردم در مسجد کوفه با هم مباحثه و محاجّه کرده و می‌گفتند:
چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با آن سه نفر مقاتله و منازعه نکرد همان طوری که با طلحه و زبیر و عایشه و معاویه مخاصمه فرمود؟
این خبر به سمع مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام رسید امر فرمود منادی نداء کرده و بگوید: الصّلاة جامعه (یعنی برای نماز در مسجد گرد هم آیید) وقتی مردم اجتماع نمودند، حضرت بالای منبر رفته و حمد خدا و ثناء الهی را بجا آورده سپس فرمودند: ای مردم از شما خبر به من رسیده که چنین و چنان گفته‌اید؟
مردم گفتند: یا امیر المؤمنین بلی ما چنین گفته‌ایم.
حضرت فرمودند: من در آنچه بجا آورده‌ام از سنّت انبیاء پیروی کرده‌ام، خدای عزّ و جلّ در قرآن می‌فرماید: بر شما است که از رسول خدا نیک تبعیّت کنید.
مردم گفتند: یا امیر المؤمنین، آن انبیایی که شما از ایشان در کردارتان تبعیّت نموده‌اید کیانند؟
حضرت فرمودند: اوّل ایشان جناب ابراهیم علیه السّلام است که به قوم خود فرمود: من از شما و بت‌هایی که به جای خدا می‌پرستید دوری می‌جویم.
سپس حضرت فرمودند:
اگر بگویید جناب ابراهیم علیه السّلام بدون این که مکروهی از قومش به او برسد از ایشان دوری گزید کافر شده‌اید و اگر بگویید به خاطر مکروهی که از ناحیه آنها به حضرتش رسید از آنها دوری جست می‌گویم وصیّ

پیغمبر سزاوارتر است به این که به خاطر مکروهی که از ناحیه دیگران به وی رسیده از آنها دوری گزیند و نیز از پسر
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 497
خاله ابراهیم یعنی جناب لوط علیه السّلام تبعیّت نموده‌ام چه آن که وی به قوم خویش فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آن که چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.
اگر بگویید: لوط بر منع آنها قدرت داشت چون تکذیب گفته او را کرده‌اید کافر می‌شوید و اگر بگویید او اقتدار بر منع آنها را نداشت می‌گویم وقتی پیامبر قدرت بر منع دشمن نداشته باشد وصیّ به واسطه نداشتن قدرت در منع نکردن اولی به عذر می‌باشد.
و از یوسف علیه السّلام نیز تبعیّت کرده‌ام چه آن که وی فرمود:
پروردگارا، زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.
اگر بگویید جناب یوسف زندان را به خاطر آن از خدا خواست که پروردگارش او را مورد سخط و غضب خود قرار داده بود این کلام شما را کافر می‌کند و اگر بگویید مراد یوسف از این دعاء آن بود که پروردگارش به او غضب نکند پس زندان را اختیار کرد، می‌گویم، وصیّ به انزوا و عدم تعرّض سزاوارتر می‌باشد.
و از جناب موسی علیه السّلام نیز تبعیّت کرده‌ام زیرا وی فرمود: از ترس شما گریختم.
اگر بگویید: موسی بدون ترس از قومش گریخت چون تکذیب قول او را کرده‌اید کافر می‌شوید و اگر بگویید موسی از ایشان ترسید، می‌گویم وقتی پیغمبر از دشمن خود بترسد وصیّ اولی به آن می‌باشد.
و از جناب هارون نیز تبعیّت کرده‌ام زیرا وی به برادرش موسی علیه السّلام گفت:
ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش، آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند.
اگر بگویید: مردم هارون را خوار نکرده و مشرف به قتلش نشدند چون کلام پیامبر را تکذیب کرده‌اید کافر می‌شوید و اگر بگویید آنها او را ضعیف و خوار نموده و مشرف به قتلش شدند لذا او ساکت شد و متعرّض آنها نگردید، می‌گویم پیامبر که چنین باشد وصیّ اولی به آن می‌باشد.
و از حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله نیز تبعیّت کرده‌ام چه آن که آن حضرت از خوف دشمنانش گریخت و پناه به غار برد و من در بستر آن جناب خوابیدم.
اگر بگویید: بدون هیچ خوفی از دشمنان حضرت گریخت، کافر می‌شوید و اگر بگویید از خوف گریخت و من در بسترش خوابیده و آن جناب از ترس آنها به غار پناه برد من که وصیّ او هستم سزاوارتر هستم به خوف.

حدیث (8) علی بن حاتم می‌گوید: احمد بن محمّد بن موسی نوفلی، از محمّد بن حمّاد شاشی از حسین بن راشد «1»، از علی بن اسماعیل میثمی از ربعی، از زراره، وی می‌گوید: محضر ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم:
چه چیز مانع شد از این که امیر المؤمنین علیه السّلام مردم را به خود دعوت فرمایند؟
امام علیه السّلام فرمودند: خوف از این که مردم مرتدّ شوند.
علی بن حاتم می‌گوید: گمان می‌کنم در حدیث بعد از «ان یرتدّوا» این فقره نیز باشد «و لا یشهدوا أنّ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله رسول اللّه، یعنی و شهادت ندهند که محمّد صلّی اللّه علیه و آله رسول خدا است»
حدیث (9) از علی بن حاتم، از ابو العباس محمّد جعفر رازی، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبد الرحمن، از به کار بن ابی بکر حضرمی، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
سیره و رفتار علی بن ابی طالب علیه السّلام در بین اهل بصره برای شیعیانش بهتر بود از تابیدن آفتاب بر آنها، حضرت می‌دانستند که اهل بصره بعدا صاحب دولت می‌شوند لذا اگر آنها را اسیر می‌فرمود بعدها نیز شیعیان حضرت اسیر آنها می‌شدند.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: بفرمایید: آیا حضرت قائم علیه السّلام نیز به همین نحو عمل می‌فرمایند؟
حضرت فرمودند: خیر، علی علیه السّلام که بر اهل بصره منّت گذاردند و متعرّض آنها نشدند به خاطر این بود که آن حضرت می‌دانستند ایشان در آینده صاحب دولت می‌گردند ولی حضرت قائم علیه السّلام می‌دانند که ایشان دولتی نخواهند داشت لذا بر خلاف آن سیره با ایشان عمل می‌کنند.
حدیث (10) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی از حریز، از برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

---

(1)- مرحوم اردبیلی در جامع الرّواة می‌فرماید: ظاهرا ضبط «حسین بن راشد» سهو و اشتباه بوده و صحیح آن «حسن بن راشد» است که همان ابو علی بن راشد می‌باشد به قرینه روایت علی بن مهزیار ازدی.

امیر المؤمنین علی علیه السّلام را هیچ چیز باز نداشت از این که مردم را به خود دعوت کند مگر این که دیدند اگر مردم در گمراهی باشند ولی از اسلام مرتدّ نشوند بهتر است از این که ایشان را به خود دعوت کند و آنها

از آن سر باز زده در نتیجه کافر شوند.
حریز می‌گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام برایم نقل نمود که آن جناب فرمودند:
اگر علی علیه السّلام در بین اهل حرب سیره خودشان را که عبارت بود از ترک اسارت و غنیمت نگرفتن از آنها تغییر می‌دادند محقّقا بعدا شیعیان آن حضرت با بلاء عظیم و بزرگی مواجه می‌شدند سپس حضرت فرمودند: به خدا قسم سیره و نحوه رفتار آن امام همام با اهل حرب برای شیعیان بهتر بود از آنچه آفتاب بر آن می‌تابید.
حدیث (11) احمد بن حسین، از پدرش، از محمّد بن ابی صهبان، از محمّد بن ابی عمیر، از برخی اصحاب، وی می‌گوید: محضر ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم:
برای چه علی علیه السّلام از محاربه و مقاتله با مردم خودداری کردند؟
حضرت فرمودند: خوف داشتند که آنها به کفر بگرایند.

[خطبه شقشقیه]

اشاره

حدیث (12) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از عکرمه، از ابن عباس، وی گفت: محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام بودم و خلافت را یاد کردم، حضرت فرمودند: آگاه باش، به خدا سوگند که پسر ابی قحافه (ابو بکر) خلافت را مانند پیراهنی در بر خود نمود و حال آن که می‌دانست موقعیّت من نسبت به آن همچون موقعیّت قطب است به سنگ آسیا.
علوم و معارف از سرچشمه من همچون سیل سرازیر می‌شوند، هیچ پرنده‌ای در فضای علم به اوج رفعت من نمی‌رسد، پس جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نموده و در کار خویش اندیشیدم که آیا با دست بریده (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده و حقّ خویش را مطالبه کنم یا آن که بر تاریکی گمراهی مردم صبر کنم، گمراهی که در آن نوباوگان پژمرده و پیر شده و پیران فرسوده می‌گردند، مؤمن رنج می‌کشد تا به لقاء اللّه می‌پیوندد، پس دیدم صبر کردن بر این شدّت ظلمت از خردمندی است، پس صبر کرده و محاربه را رها نمودم در حالی که در چشمم خاشاک و غبار بود که آزارم می‌داد و در گلویم استخوان گرفته بود که عیش مرا تیره و تار کرده بود، میراث
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 503
خود که خلافت باشد را تاراج کرده می‌دیدم تا این که اوّلی (ابو بکر) راه خود را به پایان رساند و به دار قرار شتافت و پیش از مردنش خلافت بعد از خودش را به آغوش پسر خطّاب انداخت، عجبا که او در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می‌نمود ولی چند روز از عمرش که مانده بود خلافت را برای عمر وصیّت می‌کرد و بدین ترتیب خلافت را در جای سنگلاخ و ناهمواری قرار داد، خلیفه بعدی تند سخن و زخم زبان داشت ملاقات با وی رنج آور بود، اشتباهاتش در مسائل دینی بسیار و عذرخواهیش در آنچه به غلط فتوی می‌داد بی‌شمار بود، پس صاحب این طبیعت با غلظت چون سوار ناقه سرکش است که رام نشده باشد، اگر مهار آن ناقه را بکشد تا سر بالا کند از رفتار ایستاده و دیگر حرکت نمی‌کند و اگر مهارش را رها کند و آن را به حال خود واگذارد راکبش را در پرتگاه خواهد انداخت، پس قسم به بقاء حقّ عزّ و جلّ که مردم در زمان او مبتلا شدند به حالات دگرگون و مشی نمودن در عرض طریق بی‌استقامت و گرفتاریها و او با دو نفر دیگر که زشت است نام ایشان برده شود عامل

چه نابسامانی‌ها بودند پس من هم در این مدّت طولانی صبر کرده و با سختی محنت و غم همراه بودم تا زمانی که ابن خطّاب نیز درگذشت و راه خود را پیمود و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود.
پس بار خدایا از تو یاری می‌طلبم از شرّ شورایی که تشکیل شد، چگونه مردم مرا با نفر اوّل آنها (یعنی سعد وقاص) برابر نموده و در باره من شکّ و تردید نموده تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفری که برای شوری تعیین شده بودند) هم ردیف و هم‌تراز شده‌ام، پس یکی از آن پنج نفر به خاطر کینه‌ای که از من در دل داشت دست از حقّ شست و به راه باطل گام نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است) و دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مقصود عبد الرحمن بن عوف می‌باشد).
سوّم قوم (یعنی عثمان) برخاست و مقام خلافت را بنا حقّ اشغال نمود در حالی که بار کرد هر دو جانب خود را که میان موضع سرگین و مکان علف او است مثل شتری که به واسطه کثرت خوردن و آشامیدن هر دو جانبش برآمده باشد، باری فرزندان پدرش (مراد بنی امیّه‌اند که خویشان او بودند) با او یار و یاور شدند مال خدا (بیت المال مسلمین) را می‌خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهاری را تا این که بالاخره کردار و عملش سبب در سرعت قتل او شد و پری شکم او را به رو

انداخت، پس از کشته شدن عثمان هیچ چیز مرا به صدمه نینداخت مگر این که مردم همچون موی گردن کفتار به دورم ریخته از همه جانب به من هجوم آوردند به طوری که از کثرت ازدحام حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد تا این که بیعتشان را قبول کرده و به امر خلافت مشغول گشتم ولی جمعی (مانند طلحه و زبیر و دیگران) بیعتشان را شکستند و گروهی دیگر فاسق شده و جماعتی دیگر از زیر بار بیعتم خارج شدند (خوارج نهروان) گویا ایشان کلام خدا را که می‌فرماید: تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ الخ «1» (ما این دار آخرت «بهشت ابدی» را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است) نشنیده‌اند.
آری به خدا سوگند این آیه را شنیده و حفظ کرده‌اند و لکن دنیا در چشم‌هایشان آراسته و زینت آن ایشان را فریفته است، آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده اگر حضور حاضرین نبود و یاری نمی‌دادند که حجّت تمام شود و اگر نبود عهدی که خدای عزّ و جلّ از علماء گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و آب می‌دادم آخر خلافت را به کاسه اوّل آن (یعنی به دستور

ایّام گذشته از این خلافت چشم پوشیده و امّت را در حیرت و ضلالت می‌گذاشتم) و محقّقا فهمیده‌اند که دنیای شما نزد من بی‌مقدارتر و بی‌ارزش‌تر از یک عطسه بز ماده می‌باشد.
راوی می‌گوید: کلام حضرت به این جا که رسید شخصی از اهل عراق نامه‌ای به آن حضرت داد، امام علیه السّلام کلام خود را قطع کرده و نامه را دریافت فرمود.
ابن عباس می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: کاش سخنانتان را ادامه دهید.
حضرت فرمودند: ای ابن عباس آن زمان که گرم سخن بوده و واقعیات را بیان می‌کردم دور شد و چقدر آن وقت با این زمان فاصله دارد، گویا آن سخنان شقشقه شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود آرام و قرار گرفت.
ابن عبّاس می‌گوید: به خدا قسم اندوهگین نشده‌ام بر هیچ کلامی مثل اندوهی که از ناحیه کلام امیر المؤمنین علیه السّلام که قطع شد و به آنجایی که حضرت می‌خواستند آن را برسانند نرسید متوجّه من نشد.

_____
(1)- سوره قصص آیه (83)

شرح لغات و مفردات خطبه مذکور

مصنّف این کتاب می‌گوید: از حسن بن عبد اللَّه بن سعید عسکری راجع به تفسیر این خبر سؤال کردم، وی آن را این گونه تفسیر و تشریح نمود:
کلمه:
لقد تقمّصها
یعنی خلافت را به تن کرد و پوشید همچون پیراهن چنانچه وقتی می‌گویند تقمّص الرّجل یعنی آن شخص پیراهن پوشید و تدرّع الرّجل یعنی آن شخص زره به تن کرد و تردی الرّجل یعنی آن مرد رداء به دوش انداخت و تمندل الرّجل یعنی آن شخص دستار به سر بست.
و کلمه:
محلّ القطب من الرّحی
یعنی خلافت بر من دور می‌زند همان طوری که آسیا بر قطب می‌چرخد.
و مقصود از:
ینحدر عنه السّیل و لا یرتقی الیه الطیر
این است که خلافت بر غیر من ممنوع و حرام است و دیگری تمکّن و توانایی آن را نداشته و برای آن صلاحیّت ندارد.
و جمله:
سدلت دونها ثوبا
یعنی از خلافت اعراض کرده و روی تافتم و از وجوب و ثبوتش برای خود پرده برنداشتم.
کلمه: کشح یعنی جنب و پهلو چنانچه خاصره نیز به همین معنا می‌باشد.
جمله:
طویت عنها کشحها
یعنی از آن روی گردانیدم و کاشح به کسی گویند که پهلویش را از تو برگرداند.
کلمه: طفقت یعنی روی آوردم و شروع کردم، أرتئی یعنی می‌اندیشم و رأی و نظرم را به کار می‌گیرم در این که با دست جذاء یعنی بریده هجوم ببرم و مقصود حضرت از دست بریده کمبود یاور می‌باشد.
جمله:
او اصبر علی طخیة
، کلمه «طخیه» را به عنوان کنایه در دو مورد استعمال می‌کنند، یکی در مورد ظلمت و دیگری در جای غم و حزن مثلا گاهی می‌گویند:
اجد علی قلبی طخیا یعنی در قلبم حزن و غم می‌یابم و در این جا هر دو

معنا از آن اراده شده است.
کلمه:
یکدح مؤمن
یعنی رنج و مشقت برده و برای خودش کسب می‌کند و حقّش داده نمی‌شود.
و کلمه «احجی» یعنی سزاوارتر مثلا می‌گویند: هذا أحجی من هذا یعنی این سزاوارتر است از این و الفاظ احجی و اخلق و احری و اوجب تمام از نظر معنا به هم نزدیک می‌باشند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 509
کلمه:
فی حوزة
یعنی در ناحیه مثلا وقتی می‌گویند: حزت الشّیء أحوزه حوزا یعنی جمع و گرد هم آوردم و کلمه «الحوزه» ناحیه و جانبیّ از منزل و غیر آن را گویند.
کلمه
«کراکب الصّعبة»
یعنی سوار ناقه‌ای که از سخت‌گیری به آن خشنود نیست و لفظ «عنف» از نظر معنا ضد رفق (مدارا کردن) می‌باشد.
و کلمه: حرن یعنی بایستد و حرکت نکند، کلمه «حران» را در اسب به کار برند ولی در شتر از کلمه «خلا» استفاده کرده و می‌گویند: خلت الناقه یعنی شتر از رفتار باز ایستاد پس «خلا» مانند «حرن» است منتهی عرب «خلا» را در شتر به عنوان استعاره استعمال می‌کند.
جمله:
اسلس بها
یعنی اگر رها کند آن ناقه را، غسق یعنی راکب را در ظلمت و پرتگاه اندازد.
کلمه:
مع هن و هن
یعنی مردم پست و دون، عرب می‌گوید:
فلان هنی کلمه (هنی) مصغّر «هن» بوده یعنی مردم پست و مرادشان این است که امور و کارهای شخص را کوچک تلقّی نمایند.
جمله:
فمال رجل لضغنه
در برخی از روایات به جای «ضغنه» ضلعه آمده، البتّه این دو کلمه از نظر معنا نزدیک به هم هستند و معنای آن این است که آن شخص متمایل به شخص معیّنی باشد.
و جمله:

اصغی آخر لصهره
، کلمه «صغو» یعنی میل مثلا می‌گویند: ضغوک مع فلان یعنی میل تو با فلانی است.
و کلمه:
نافجا حضنیه
، این عبارت را در مورد طعام و شراب و اشباه این دو به کار می‌برند لذا جمله انتفج بطنه یعنی شکمش را از طعام و شراب پر کرد و در مورد هر دردی که بر انسان عارض شود و به واسطه‌اش شکم باد کند می‌گویند: انتفخ بطنه (با خاء) یعنی شکمش متورّم گشت و کلمه «حضنان» دو طرف سینه را گویند.
عبارت
بین نثیله و معتلفه
: کلمه «نثیل» آلت نره شتر را گویند که در این جا استعاره برای شخص آورده شده و کلمه «معتلف» مکانی است که در آن تغذیه می‌کنند و معنای کلام این است که: شغل و حرفه سوّمی خوردن و نکاح کردن بود.
کلمه: یهضمون «1» یعنی می‌شکنند و خرد می‌کنند و از همین باب است جمله

_____

(1)- در نسخه‌های رائج و معتبر نهج البلاغه «یخضمون» ضبط شده که با یهضمون از نظر معنا یکی است.

هضمنی الطّعام یعنی طعام مرا تغییر داد و خورد کرد.
کلمه: اجهز یعنی به قتل آورد او را چنانچه وقتی گفته می‌شود: اجهزت علی الجریح یعنی کسی که مجروح بود را کشتم.
کلمه:
کعرف الضبع
یعنی موهای گردن کفتار، حضرت مردم را به خاطر کثرت و ازدحامشان به یال و موهای کفتار تشبیه فرمودند.
کلمه «عرف» مویی است که بر گردن اسب روییده (یال اسب) در این جا استعارة به یال کفتار اطلاق شده و جمله، قد انثالوا یعنی ریختند بر من و ازدحام کردند و در عرف می‌گویند: انثلت ما فی کنانتی من السّهام یعنی ریختم آنچه از تیر در تیردان بود.
جمله:
شقّ عطافی
، یعنی پاره شد رداء و عباء من و عرب به رداء، عطاف می‌گویند.
جمله:

راقهم زبرجها
: یعنی فریفته است ایشان را حسن و زینت دنیا، زبرج در اصل نقش را گویند و در این جا مقصود از آن جلوه دنیا و زینت آن می‌باشد.
جمله
الّا یقروا علی کظّة ظالم
: کظّة یعنی پری و معنای جمله این است که:
ایشان صبر بر سیری ظالم و پر کردن جیبش از مال حرام نکرده و او را بر ظلمش پا بر جا نمی‌گذارند.
و عبارت:
و لا سغب مظلوم
، کلمه «سغب» یعنی گرسنگی و معنای عبارت این است که: و منع کردن ظالم مظلوم را از حقّ واجب و مسلّم خودش.
جمله:
لا لقیت حبلها علی غاربها
: این جمله ضرب المثل است بین اعراب، عرب‌ها می‌گویند القیت حبل البعیر علی غاربه لیرعی کیف شاء یعنی افسار و ریسمان را روی کوهانش انداختم. تا هر طور که می‌خواهد بچرد.
و معنای جمله:
و لسقیت آخرها بکأس اوّلها
آن است که مردم را در ضلالت و گمراهی وامی‌گذاشتم.
کلمه:
ازهد عندی
: زهید چیز اندک و بی‌ارزش را گویند.
کلمه:
حبقة عنز
یعنی بادی که از مخرج بز خارج می‌شود و در نسخه‌های رائج به جای آن عطفة عنز ضبط شده، عطفه آن است که از بینی بز خارج می‌شود مقصود عطسه می‌باشد.
کلمه:
شقشقة هدرت
، شقشقه صدایی است که شتر در موقع مستی و هاج و واج بودن از دهانش خارج می‌کند.

حدیث (13) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمة اللَّه علیه همین حدیث را با اسناد ذیل نقل کرده و می‌گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از ابو عبد اللَّه احمد بن عمّار بن خالد از یحیی بن عبد الحمید الحمانی، از

عیسی بن راشد، از علی بن حذیفه، از عکرمه، از ابن عباس حدیث مذکور را عینا نقل کرده است.
حدیث (14) محمّد بن حسن بن حسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از ربعی از فضیل بن یسار، وی می‌گوید: محضر ابی جعفر یا ابی عبد اللَّه علیهما السّلام عرض کردم:
بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر خلافت و ولایت با چه کسی است؟
حضرت فرمودند: با ما اهل بیت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله.
عرض کردم: پس چرا این امر به دست غیر شما افتاد؟
فرمودند: سؤال کردی جوابش را بشنو: خداوند تبارک و تعالی چون می‌دانست مردم در زمین فساد نموده و فروج حرام را مورد استمتاع قرار می‌دهند و به غیر ما انزل اللَّه حکم خواهند نمود خواست که غیر ما متولّی مردم بوده و این خلاف‌ها در تحت خلافت و پوشش ولایت ما صورت نگیرد.

باب صد و بیست و سوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل بصره مقاتله فرمود ولی اموالشان را به حال خود گذارد و دستور غارت آن را نداد

حدیث (1) محمّد بن حسن رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ربیع بن محمّد، از عبد اللَّه بن سلیمان، وی می‌گوید:
محضر مبارک ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم، مردم این طور نقل می‌کنند که علی علیه السّلام اهل بصره را کشت ولی اموالشان را غارت نکرد بلکه به جای خود گذارد جهت آن چیست؟
حضرت فرمودند: آنچه در بلاد شرک باشد برای مسلمانان حلال است و می‌توانند به غارت ببرند ولی اموال بلاد اسلامی را نمی‌توان غارت کرد، سپس
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 515
فرمودند: علی علیه السّلام بر اهل بصره منّت گذاردند همان طوری که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر اهل مکّه منّت نهادند و امیر المؤمنین علیه السّلام چون می‌دانستند که به زودی شیعیانش پیدا شده و دولت باطل بر آنها غالب می‌شود از این جهت اموال اهل بصره را به حال خود گذارد و متعرّض آنها نشد تا دولت باطل بعدی به آن حضرت اقتداء کرده و اموال شیعیان را به یغما نبرد و اکنون شما آثار این سیره حضرت را مشاهده می‌کنید و می‌بینید که عین همان سیره نسبت به شیعیان عمل می‌شود و اگر امیر المؤمنین علیه السّلام تمام اهل بصره را می‌کشت و اموالشان را اخذ می‌کرد البته برایش مباح و حلال بود ولی بر آنها منّت نهاد و چنین نکرد تا بعد از آن حضرت بر شیعیانش نیز منّت گذارده شود و اموالشان را نگیرند.
حدیث (2) روایت شده که در روز فتح بصره مردم بر امیر المؤمنین اجتماع کرده و به حضرتش عرض کردند: یا امیر المؤمنین غنائم ایشان را بین ما تقسیم فرما، حضرت فرمودند: کدام یک از شما حاضر است عائشه را در زمره سهم خود درآورده و او را تصاحب نماید؟! (یعنی این معنا که ممکن نیست پس تقاضای تقسیم اموال اهل بصره را نکنید و مال ایشان را به حال خود بگذارید)

باب صد و بیست و چهارم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در هنگام ولایت و خلافتشان چرا زمین فدک را ترک کردند

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد دقّاق رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، وی گفت: محضرش عرض داشتم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام ولایتشان بر مردم زمین فدک را اخذ نکرده و به چه علّت آن را ترک نمودند؟
امام علیه السّلام فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدای عزّ و جلّ وارد شدند.
و خدا مظلوم را اجر و ظالم را عقاب فرمود، لذا حضرت کراهت داشتند چیزی را که خدای متعال غاصبش را عقاب و مغصوب را اجر داده به خود بازگردانند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 517
حدیث (2) احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم رحمة اللَّه علیه می‌گوید: پدرم از پدرش از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر از ابراهیم کرخی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرده، محضرش عرضه داشتم: زمانی که علی بن ابی طالب علیه السّلام ولایت بر مردم و خلافت بر آنها داشتند به چه علّت زمین فدک را ترک کرده و باز پس نگرفتند؟
امام علیه السّلام فرمودند: به خاطر اقتداء به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله چه آن که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وقتی مکّه را فتح کردند عقیل بن ابی طالب منزل پیامبر را فروخته بود و حضرت آن را پس نگرفتند به حضرت عرض شد: یا رسول خدا چرا به منزل خودتان بر نمی‌گردید و در آن ساکن نمی‌شوید؟
حضرت فرمودند: آیا عقیل برای ما منزلی باقی گذارده تا ما به آن برگردیم؟
سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ما اهل بیت پیغمبر چیزی را که از ما به ظلم گرفته‌اند به خود برنمی‌گردانیم و به خاطر همین بود که علی علیه السّلام پس از به خلافت رسیدن فدک را به خود باز نگرداند.
حدیث (3) احمد بن حسن قطان می‌گوید: احمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می‌گوید: از آن جناب پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام وقتی ولایت و خلافت بر مردم پیدا کردند زمین فدک را به خود برنگرداندند؟

حضرت فرمودند: ما اهل بیت پیامبر حقوق خود را از کسانی که به ما ظلم کرده‌اند نمی‌گیریم، امیر المؤمنین علیه السّلام و ما اولیاء مؤمنین هستیم، برای مؤمنین حکم کرده و حقوقشان را از ظالمین می‌گیریم ولی حقوق خود را برای خویش اخذ نمی‌نماییم.

باب صد و بیست و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کنیه امیر المؤمنین علیه السّلام را ابو تراب قرار داد

حدیث (1) احمد بن حسن قطان، از ابو سعید حسن بن علی سکری از حسین بن حسان
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 519
عبدی از عبد العزیز بن مسلم از یحیی بن عبد اللَّه، از پدرش، از ابی هریره، وی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز صبح را با ما خواند سپس با چهره‌ای گرفته و محزون ایستاد، ما نیز با او ایستاده و همراهش حرکت کردیم تا به منزل حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها رسیدیم، دیدم علی علیه السّلام مقابل درب روی زمین بی‌فرش خوابیده‌اند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نشستند و شروع کردند خاکها را از پشت مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام پاک کردن و فرمودند: پدر و مادرم فدایت شوند ای ابو تراب بایست، سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و هر دو داخل منزل فاطمه علیها السّلام شدند.
ما اندکی خارج منزل صبر و درنگ کردیم سپس صدای خنده بلند شنیدیم، پس از لحظاتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با رویی گشاده و خوشحال از منزل بیرون آمدند، عرض کردیم: یا رسول اللَّه با رویی گرفته و چهره‌ای محزون داخل منزل شدید و با حالی بر خلاف آن خارج شدید جهتش چیست؟
حضرت فرمودند: چگونه مسرور و خوشحال نباشم در حالی که بین دو نفر که هر دو محبوب‌ترین افراد اهل زمین و آسمان نزد من هستند اصلاح کرده و آشتی برقرار نمودم «1».
حدیث (2) احمد بن حسن قطان می‌گوید: حسن بن علی بن حسین سکری از عثمان بن عمران از عبید اللَّه بن موسی از عبد العزیز، از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که وی گفت: بین حضرت علی و علیا مخدره حضرت فاطمه علیهما السّلام سخنی ردّ و بدل شد که به کدورت بین آنها منجر گردید، پس از این واقعه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله داخل منزلشان شد بستری برای حضرت پهن شد آن جناب یک پهلو روی بستر آرمیدند بعد از آن حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها آمدند و در یک طرف رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یک پهلو آرمیدند و علی علیه السّلام نیز وارد شده در طرف دیگر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به یک پهلو خوابیدند، رسول خدا دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفته آن را روی ناف مبارک خویش گذارده و دست فاطمه سلام اللَّه علیها را نیز گرفتند و روی همان موضع قرار

(1)- مترجم گوید: این گونه از روایات که ذوات مقدّسه معصومین علیهم السّلام را از نظر عادیات و امور متعارف همچون مردم عادی و معمولی معرّفی نموده‌اند از نظر ما امامیّه مقبول نبوده و ضبط و نقل آنها هم به نظر صحیح نمی‌آید مضافا به این که ناقلین آنها افرادی از قبیل ابو هریره هستند که حالشان از نظر علماء رجال معلوم می‌باشد و ما چون متن کتاب را ترجمه نموده‌ایم به ناچار این روایات را نقل کرده‌ایم ولی از مصنّف کتاب انتظار داشتیم که این گونه از احادیث را که به مجعولات اشبه می‌باشند نقل نمی‌کردند.

دادند و مدّتی به همین وضع بودند تا بین آن دو بزرگوار صلح و آشتی برقرار شد و سپس از منزل خارج شدند، به حضرت عرض شد:
یا رسول اللّه هنگامی که داخل منزل می‌شدید حالتان به گونه دیگر بود و اکنون که خارج شدید سرور و فرح در چهره شما دیده می‌شود جهتش چیست؟
حضرت فرمودند: چرا خوشحال نباشم و حال آن که بین دو نفری که محبوب‌ترین مخلوقات روی زمین نزد من هستند آشتی برقرار کرده‌ام.
حدیث (3) محمّد بن علی بن حسین مصنّف این کتاب می‌گوید: خبری که گذشت نزد من مورد اعتماد نیست و به علّت مذکور جهت نامیده شدن امیر المؤمنین علیه السّلام به «ابو تراب» معتقد نیستم.
وجه عدم اعتمادم به این حدیث آن است که امیر المؤمنین و فاطمه سلام اللّه علیهما این طور نبودند که بینشان مشاجره واقع شود تا نیاز باشد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بینشان اصلاح کرده و آنها را با هم آشتی دهند زیرا امیر المؤمنین علیه السّلام سرور و آقای تمام اوصیاء و علیا مخدره حضرت فاطمه سلام اللّه علیها بانو و بزرگ زنان عالم می‌باشند و هر دو بزرگوار در حسن خلق اقتداء به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌کردند لذا ممکن نیست بین این دو معصوم عالی مقدار مشاجره و منازعه واقع شود منتهی من در نقل این حدیث به آنچه احمد بن حسن قطان روایت کرده اعتماد نمودم «1» احمد بن حسن قطان می‌گوید: ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریا، از بکر بن عبد اللّه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران از عباية بن ربعی، وی می‌گوید: به عبد اللّه بن عبّاس گفتم: چرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کنیه علی علیه السّلام را ابو تراب قرار داد؟
ابن عباس گفت: زیرا امیر المؤمنین علیه السّلام صاحب زمین و حجّت خدا بعد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر اهل زمین بوده و به وجود حضرتش زمین باقی است و آرامش آن منتهی به آن جناب می‌شود، از

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:
روز قیامت وقتی کفّار ثواب و قرب و کرامتی را که حقّ تبارک و تعالی برای شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام آماده نموده ملاحظه کردند می‌گویند: کاش ما خاک بودیم

---

(1)- به نظر می‌آید که مجرّد نقل احمد بن حسن قطان عذر نباشد برای نقل این حدیث که با معتقدات امامیه سازگار نمی‌باشد.

یعنی کاش شیعه علی علیه السّلام بودیم و به همین معنا اشاره است آیه شریفه: وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً.
حدیث (4) حسین بن یحیی بن ضریس، از معاویة بن صالح بن ضریس بجلّی از ابو عوانه از محمّد بن یزید و هشام زراعی از عبد اللّه بن میمون طهوی از لیث، از مجاهد، از ابن عمر، وی می‌گوید: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله در نخلستان‌های مدینه از علی علیه السّلام تفحّص و جستجو می‌نمود و من نیز همراهش بودم که به باغی رسیدیم، پیامبر چشمشان به امیر المؤمنین علیه السّلام افتاد که در زمین مشغول کار بودند و سر و روی آن جناب غبار آلود بود، نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: من مردم را سرزنش نمی‌کنم اگر کنیه تو را ابو تراب صدا بزنند.
راوی می‌گوید: صورت علی علیه السّلام دگرگون و رنگ چهره‌اش تغییر کرده و بسیار در رنج بود، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند آیا تو را خشنود و خرسند بکنم؟
علی علیه السّلام عرضه داشت: آری یا رسول اللّه.
حضرت دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفت و فرمود: تو برادر و وزیر و خلیفه من در بین اهلم بوده، دین من را تو اداء کرده و ذمّه‌ام را تو اجراء می‌نمایی، کسی که در زمان حیات من تو را دوست بدارد اهل بهشت است و آن که بعد از من تو را بخواهد خداوند متعال امنیّت و ایمان به او می‌دهد و آن کس که تو را ندیده بعد از تو دوستت بدارد خداوند امنیّت و ایمان به او داده و در روز قیامت در امان خودش وی را قرار می‌دهد و کسی که بمیرد و تو را دشمن بدارد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته ولی به آنچه در اسلام عمل کرده مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

باب صد و بیست و ششم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام چهار انگشتر به دست می‌نمودند

حدیث (1) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق مذکر معروف به ابو سعید معلم نیشابوری می‌گوید: ابو جعفر محمّد بن احمد بن سعید از ابو عبد اللّه محمّد بن مسلم بن زراره رازی از محمّد بن یوسف فریابی از سفیان ثوری از اسماعیل سندی، از عبد خیر، وی می‌گوید: علی بن ابی طالب چهار انگشتر به دست می‌نمودند یاقوت به منظور بزرگی، فیروزه به نیّت نصرت و یاری شدن، حدید چینی به قصد
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 525
قوّت و قوی شدن، عقیق برای حفظ و مصون ماندن.
نقش انگشتر یاقوت آن حضرت: لا اله الّا اللّه الملک الحقّ المبین و نقش انگشتر فیروزه آن سرور اللّه الملک الحق المبین و نقش انگشتر حدید چینی آن جناب العزّة للّه جمیعا و نقش عقیق آن مولا سه سطر به این شرح بود: ما شاء اللّه، لا قوة الّا باللّه، استغفر اللّه

باب صد و بیست و هفتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام انگشتر را به دست راست می‌کردند

حدیث (1) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطّار نیشابوری رضی اللَّه عنه می‌گوید: علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان از محمّد بن ابی عمیر، وی می‌گوید:
محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم بفرمایید چرا امیر المؤمنین علیه السّلام انگشتر به دست راست می‌کردند؟
حضرت فرمودند: زیرا آن جناب بعد از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امام و پیشوای اصحاب یمین بودند و حقّ تعالی اصحاب یمین را مدح و اصحاب شمال را مذمّت فرموده و پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نیز انگشتر به دست راست می‌نمودند و این علامت و نشانه‌ای است برای شیعیان ما که با آن شناخته می‌شوند چنانچه با محافظت بر اوقات نماز و پرداختن زکات و برابری با برادران دینی و امر به معروف و نهی از منکر نیز از غیرشان ممتاز و مشخّص می‌گردند.
حدیث (2) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشی از محمّد بن ابراهیم قاینی از ابو قریش از عبد الجبّار و محمّد بن منصور خزاز این دو می‌گویند، عبد اللَّه بن میمون قداح از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام از جابر بن عبد اللَّه نقل کردند که جابر گفت نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله انگشتر را به دست راست می‌نمودند.
حدیث (3) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشی از منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصفهانی از علی بن عبد اللَّه اسکندرانی از عباس بن عباس قانعی از سعید کندی، از عبد اللَّه بن حازم خزاعی، از ابراهیم بن موسی جهنی، از سلمان فارسی، ایشان گفتند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: یا علی انگشتر را به دست راست نما تا از مقرّبین

درگاه الهی باشی.
علی علیه السّلام عرض کردند: یا رسول اللَّه مقرّبین درگاه الهی چه کسانی هستند؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل و میکائیل.
علی علیه السّلام عرض کردند: چه انگشتری به دست نمایم؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: عقیق سرخ، چه آن که این سنگ به وحدانیّت حقّ عزّ و جلّ و به نبوّت من و به وصیّ بودن تو و به امامت

فرزندانت و به بهشتی بودن دوستانت و به اهل فردوس بودن شیعیان فرزندانت اقرار کرده است.

باب صد و بیست و هشتم سرّ این که جلو سر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام مو نداشت و جهت نامیده شدن حضرت به انزع البطین

حدیث (1) پدرم و محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنهما فرمودند:
احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری با اسناد متّصل که در حفظم نیست نقل کرده که: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند خیری را برای بنده‌ای بخواهد قصد می‌کند که او اصلع شود پس موهای جلو سرش می‌ریزد و من مصداق این معنا هستم حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه از حسن بن علی عدوی، از عباد بن صهیب، از پدرش، از جدّش از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، فرمودند: مردی از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و پرسید: از سه چیز که در شما هست می‌پرسم:
الف: سؤال می‌کنم از کوچک بودن خلقت و جثّه شما.
ب: سؤال می‌کنم از بزرگی شکم شما.
ج: سؤال می‌کنم از ریخته شدن موی جلو سر شما.
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نه مرا بلند آفرید و نه کوتاه بلکه معتدل و میانه بالا خلق نمود لذا در جنگ‌ها وقتی به افراد کوتاه ضربت می‌زنم آنها را دو قد می‌کنم (یعنی از فرق دو نیمه می‌شوند) و به افراد طویل که ضربت می‌زنم آنها را از کمر دو نیمه می‌نمایم.
و امّا بزرگی شکمم، به خاطر آن است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بابی از ابواب علم بمن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 529
تعلیم فرمود که از آن هزار باب منفتح می‌شود و این ابواب در شکم من جمع شده از این رو سبب شده که شکمم فراخ و بزرگ گردد.
حدیث (3) احمد بن الحسن القطّان می‌گوید: احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از عباية بن ربعی، وی می‌گوید: مردی نزد ابن عباس رفت و به او گفت: مرا از انزع بطین علی بن ابی طالب علیه السّلام خبر ده، مردم در باره‌اش اختلاف دارند؟
ابن عباس گفت: ای مرد به خدا از مردی سؤال نمودی که بعد از رسول خدا روی ریگ‌ها احدی از او برتر و افضل قدم نگذارده او برادر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و پسر عمو وصیّ و خلیفه آن حضرت بر امّتش می‌باشد، او انزع و برکنار از شرک و بطین و پر از علم می‌باشد، از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: کسی که می‌خواهد در

روز فردای قیامت اهل نجات باشد باید دامن این انزع یعنی علی علیه السّلام را بگیرد.

باب صد و بیست و نهم سرّ این که علی بن ابی طالب علیه السّلام به امیر المؤمنین و شمشیر آن جناب به ذو الفقار موسوم شده و علّت نامیده شدن قائم به قائم و مهدی به مهدی

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد دقّاق و محمّد بن محمّد بن عصام رضی اللّه عنهما گفته‌اند: محمّد بن یعقوب کلینی از قاسم بن علا از اسماعیل فزاری از محمّد بن جمهور عمی، از ابن ابی نجران از کسی که یادش نموده، از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی، وی می‌گوید: از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام سؤال نموده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای چه علی علیه السّلام به امیر المؤمنین موسوم گردیده و این اسمی است که احدی قبل از آن حضرت به آن نامیده نشده و برای احدی بعد از آن جناب جایز نیست موسوم به آن گردد؟

حضرت فرمودند: زیرا حضرتش سلام اللّه علیه طعام و خواروبار علم بود که از او دیگران تغذیه می‌کردند و احدی غیر از آن حضرت این طور نبود.

عرض کردم: چرا شمشیرش را ذو الفقار می‌نامند؟

حضرت فرمودند: زیرا احدی را با آن ضربت نمی‌زد مگر آن که در این دنیا او را از

اهل و فرزند و در آخرت از بهشت مأیوس و ممنوع می‌نمود.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مگر شما همگی قائم به حق نیستید؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: پس چرا خصوص حضرت قائم علیه السّلام را به این نام خوانده‌اند؟

فرمودند: هنگامی که جدّم امام حسین علیه السّلام کشته شد فرشتگان گریستند و ضجّه زده و به درگاه الهی نالیده و گفتند: ای خدا و ای سرور ما آیا از کسی که برگزیده و فرزند برگزیده و بهترین خلق تو را کشته غافل هستی؟

خدای عزّ و جلّ به ایشان وحی نمود: ای ملائکه من آرام باشید قسم به عزّت و جلال خودم از قاتلین او انتقام خواهم گرفت اگر چه در زمان بعد باشد، سپس ائمّه‌ای که از فرزندان امام حسین علیه السّلام هستند را به ایشان نشان داد، آنها مسرور و خوشحال شدند در بین فرزندان حضرت یکی از آنها ایستاده و نماز می‌خواند، حقّ تعالی فرمود: با این قائم از قاتلین انتقام خواهم گرفت.

حدیث (2) محمّد بن محمّد بن عصام کلینی می‌گوید: محمّد بن یعقوب، از علان کلینی حدیث را به طور مرفوع از امام صادق علیه السّلام نقل

می‌کند، حضرت فرمودند: شمشیر امیر المؤمنین علیه السّلام را به خاطر این ذو الفقار نامیدند که در وسط آن به طول شمشیر خطّی بود شبیه به ستون فقرات پشت، این شمشیر را جبرئیل از آسمان به زیر آورد و دسته آن از نقره بود، زمانی که شمشیر به زمین فرود آمد منادی از آسمان ندا سر داد:
لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی
(شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی علیه السّلام).
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن علی کوفی، از عبد اللَّه بن مغیره، از سفیان بن عبد المؤمن انصاری، از عمرو بن شمر، از جابر، وی گفت: مردی خدمت حضرت ابی جعفر علیه السّلام رسید و من نیز آنجا حاضر بودم عرض کرد: رحمت خدا بر شما باد.
این پانصد درهم زکات مال من بوده از من گرفته و در موردش صرف فرمایید.
حضرت به او فرمودند: خودت آن را بردار و صرف همسایگان و یتیم‌ها و فقراء و برادران مسلمانت بنما، دادن زکات به دست امام علیه السّلام زمانی است که قائم ما ظاهر

شود چه آن که آن حضرت مال را به طور مساوی و معادل بین خلق اللَّه تقسیم می‌کنند چه اشخاص صالح بوده و چه فاجر باشند، و هر کسی که آن حضرت را اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده و هر کسی نافرمانی و عصیانش را نماید، نافرمانی خدا را کرده است، سپس حضرت فرمودند:
آن حضرت را به خاطر این جهت «مهدی» نامیده‌اند که مردم را به امر مخفی و نهانی هدایت می‌فرماید، آن جناب تورات و تمام کتب آسمانی دیگر را از غاری که در انطاکیه هست بیرون آورده و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل فرقان به فرقان حکم می‌فرماید، تمام اموال دنیا در خدمتش گرد می‌آید اعم از آنچه در دل زمین بوده یا روی آن باشد، سپس به مردم می‌فرماید:
بیایید به سوی آن چیزی که به واسطه‌اش قطع ارحام نموده و خون‌ها ریخته و حرام‌های الهی را مرتکب شده‌اید (مقصود از آن چیز مال دنیایی است) سپس به آنها آن قدر مال اعطاء کند که قبل از او احدی این مقدار اعطاء نکرده باشد.
راوی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آن حضرت مردی است از من، اسمش همچون اسم من بوده و خدا مرا در او حفظ و نگاه می‌دارد، به سنّت من عمل کرده و زمین را پر از عدل و داد و نور نموده بعد از آن که از ظلم و ستم و زشتی‌ها پر شده باشد.

حدیث (4) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمة اللّه علیه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود از جبرئیل بن احمد از حسن بن خرداد از محمّد بن موسی بن فرات، از یعقوب بن سوید، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم برای چه امیر المؤمنین علیه السّلام به این نام موسوم شد؟
امام علیه السّلام فرمودند: برای آن که حضرت علم را به مؤمنین اطعام می‌فرمایند چنانچه حقّ تعالی در کتاب عزیزش می‌فرماید: وَ نَمِیرُ أَهْلَنا (ما برای اهل خود طعام تهیه می‌نماییم)

حدیث (1) احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن زکریا ابو العباس قطان از محمّد بن اسماعیل برمکی از عبد اللّه بن داهر از پدرش از محمّد بن سنان از مفضل بن عمر، وی می‌گوید: محضر ابی عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام عرض کردم: برای چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ گردیده؟
حضرت فرمودند: برای این که حبّ آن حضرت ایمان و بغضش کفر است و بهشت برای اهل ایمان و دوزخ برای اهل کفر آفریده شده است و به خاطر همین علّت آن جناب تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ می‌باشد پس بهشت را فقط کسانی که محبّت آن حضرت را دارند داخل می‌شوند چنانچه دوزخ را صرفا کسانی که بغض آن جناب را دارند وارد می‌گردند.
مفضّل می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بنا بر این انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام امیر المؤمنین سلام اللّه علیه را دوست داشته و دشمنانش را مبغوض می‌داشتند که اهل بهشت هستند؟
امام علیه السّلام فرمودند: آری.
عرض کردم: شرح آن چگونه است؟
حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله روز خیبر فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، او از جنگ بر نمی‌گردد مگر آن که خدا به دست او فتح و ظفر را نصیب مسلمین می‌گرداند، فردا پرچم را به دست علی علیه السّلام داد و خداوند تبارک و تعالی هم به دست مبارک حضرتش مسلمین را فاتح و ظفر را نصیب آنها فرمود؟
عرض کردم: آری می‌دانم.
حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی وقتی پرنده بریان‌شده‌ای را نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گذاردند، آن جناب فرمودند: خداوندا محبوب‌ترین مخلوقت نزد خود و من را برسان که با من از این مرغ بریان شده تناول کند و مقصود پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از محبوب‌ترین مخلوق وجود مبارک علی علیه السّلام بوده؟
عرض کردم: آری می‌دانم.
حضرت فرمودند: آیا امکان دارد انبیاء خدا و اوصیاء ایشان علیهم السّلام دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته و او نیز خدا و

رسولش را دوست می‌دارد؟ عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: آیا امکان دارد مؤمنین از امّت پیامبران حبیب خدا و رسولش و حبیب انبیاء علیهم السّلام را دوست نداشته باشند؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: پس ثابت شد که تمام انبیاء خدا و رسولانش و تمام مؤمنین دوستدار علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند و همچنین ثابت شد که دشمنان انبیاء و مخالفین آنها مبغض ایشان و تمام دوستان ایشان می‌باشند.
عرض کردم: آری همین طور است.
حضرت فرمودند: در نتیجه باید بگوییم: از خلق اوّلین و آخرین احدی داخل بهشت نمی‌شوند مگر آن که امیر المؤمنین علیه السّلام را دوست داشته باشد چنانچه دیّاری داخل آتش نمی‌گردد مگر آن که مبغض آن حضرت می‌باشد، بنا بر این ثابت شد که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام تقسیم‌کننده جنّت و نار می‌باشد.
مفضّل بن عمر می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کدورت و گرفتگی را از من برداشتی، خدا کدورت را از شما بردارد، باز هم از آن علمی که حقّ تعالی به شما داده به من تعلیم فرمایید، حضرت فرمودند:
سؤال کن.
محضرش عرضه داشتم: آیا علی بن ابی طالب علیه السّلام دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد می‌کند یا رضوان و مالک (یعنی رضوان دوستان را به بهشت و مالک دشمنان را به دوزخ)؟
حضرت فرمودند: ای مفضّل آیا می‌دانی که حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح روح رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سوی ارواح انبیاء علیهم السّلام مبعوث نمود؟
عرض کردم: آری می‌دانم.
حضرت فرمودند: آیا می‌دانی که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله انبیاء را به توحید و اطاعت از حقّ دعوت و ایشان را به بهشت وعده داده و کسانی را که با اجابت انبیاء مخالفت کرده و جواب ایشان را انکار نمودند به دوزخ وعید فرمود؟
عرض کردم: آری می‌دانم.
حضرت فرمودند: آیا نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله ضامن وعده و وعیدی که داده نمی‌باشد؟

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا علی بن ابی طالب جانشین پیامبر و امام امّت او نمی‌باشد؟
عرض کردم: آری.
حضرت فرمودند: آیا رضوان و مالک از فرشتگان و کسان که برای شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام استغفار کرده و به واسطه داشتن محبّت آن حضرت نجات می‌یابند نمی‌باشند؟
عرض کردم: آری همین طور است.
حضرت فرمودند: بنا بر این علی بن ابی طالب از طرف رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ بوده و رضوان و مالک به امر حقّ تبارک و تعالی از امر و فرمان آن جناب اطاعت‌کننده و تابع می‌باشند ای مفضّل این معانی را ضبط کن که از علوم مخزون و اسرار بوده و مواظب باش آن را فقط به اهلش برسانی و از نااهل پنهان نما.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از حسن بن عرفه (در سرّ من رأی) از وکیع از محمّد بن اسرائیل از ابو صالح، از ابو ذر رحمة اللَّه علیه، وی می‌فرماید: من و جعفر بن ابی طالب به بلاد حبشه مسافرت رفتیم، کنیزی که قیمتش چهار هزار درهم بود را برای جعفر هدیه آوردند ما وقتی به مدینه برگشتیم جعفر آن را به علی علیه السّلام هدیه داد تا خدمت آن حضرت را بنماید، علی علیه السّلام کنیز را در خانه حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها گذارد، باری روزی فاطمه سلام اللَّه علیها وارد منزل گشت دید سر مبارک علی علیه السّلام در دامن کنیز است،
عرض کرد: یا ابا الحسن: با او تماس برقرار کردی؟
علی علیه السّلام فرمود: نه به خدا سوگند، ای دخت پیامبر من با این کنیز عملی انجام ندادم، تو چه قصدی داری؟
فاطمه سلام اللَّه علیها عرض کرد: اذن می‌دهی به منزل پدرم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بروم؟
علی علیه السّلام فرمود: به تو اذن دادم.
فاطمه سلام اللَّه علیها چادر به سر نمود و روبنده و نقاب انداخت و عازم منزل نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله گردید، قبل از این که فاطمه علیها السّلام به منزل پدر برسد جبرئیل نازل شد، عرضه داشت: یا محمّد، خداوند سلامت می‌رساند و می‌فرماید: فاطمه سلام اللَّه علیها به نزد تو می‌آید و از علی شکایت دارد، از او در باره علی علیه السّلام چیزی قبول

مکن، در این هنگام فاطمه داخل شد، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود: آمده‌ای از علی شکایت کنی؟
فاطمه سلام اللَّه علیها عرضه داشت: آری به خدای کعبه قسم.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به سوی علی علیه السّلام بازگرد و به

او عرض کن: خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو هستم.
فاطمه سلام اللَّه علیها بازگشت و نزد علی علیه السّلام آمد و به آن حضرت سه بار عرض کرد: یا ابا الحسن خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو می‌باشم.
علی علیه السّلام فرمود: شکایت من را به نزد دوست و محبوبم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بردی، پناه به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌برم از رسوایی، ای فاطمه خدا را شاهد می‌گیرم که کنیز را در راه خدا آزاد کرده و چهار صد درهم زائدی که از غنیمت نصیب من شده را به فقراء مدینه صدقه دادم پس لباس به تن آراست و نعلین به پا نمود و به طرف نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله حرکت فرمود، جبرئیل بر پیامبر نازل شد عرضه داشت ای محمّد خدا سلامت می‌رساند و می‌فرماید: به علی علیه السّلام بگو: در مقابل این کنیزی که آزاد کردی و رضایت فاطمه سلام اللَّه علیها را تحصیل نمودی به تو بهشت داده و در قبال چهار صد درهمی که صدقه دادی دوزخ را در اختیارت گذاردم پس هر کس را که خواهی به برکت رحمتم داخل بهشت نما و با عفو و بخششم از دوزخ بیرون آور، در این جا بود که علی علیه السّلام فرمودند:
من به اذن خدا مردم را بین بهشت و دوزخ تقسیم می‌کنم «1».
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و عبد اللَّه بن عامر بن سعید، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام: فرمودند: من به اذن خدا مردم را بین بهشت و دوزخ تقسیم می‌کنم، من فاروق اکبر و صاحب عصا و صاحب نشانه می‌باشم.

---

(1)- از مضمون این روایت برمی‌آید که صدیقه کبری سلام اللَّه علیها مانند زنان دیگر احساسش بر عقل او نعوذ باللَّه حاکم بوده و حسّ حسادت او را بر آن داشت که از امام مفترض الطّاعه خود نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت کند و بدین وسیله از رسول خدا خواستار شد که امیر المؤمنین علیه السّلام را بر عمل مشروع و خداپسندانه‌ای که انجام داده توبیخ کند و به طور قطع و مسلّم امر چنین نبوده و نفس قدسی و اطهر صدیقه کبری سلام اللَّه علیها منزّه از این اباطیل می‌باشد، بنا بر این به نظر می‌رسد که امثال این روایات مجعول و بی‌اعتبار بوده و جا نداشت که مرحوم مؤلف آن را نقل نماید.

حدیث (4) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصّفّار از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از موسی بن سعدان، از عبد

اللّه بن القاسم الحضرمی، از سماعة بن مهران «1»، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: روز قیامت منبری را که تمام خلائق می‌بینند قرار می‌دهند و مردی بر بالای آن ایستاده و فرشته‌ای در سمت راست و فرشته دیگر در سمت چپش ایستاده‌اند، فرشته‌ای که در سمت راست است نداء می‌کند: ای خلائق این مرد علی بن ابی طالب علیه السّلام است که صاحب بهشت می‌باشد و هر کس را که بخواهد داخل آن می‌نماید و سپس فرشته‌ای که سمت چپ قرار دارد ندا نموده و می‌گوید: مردم، این علی بن ابی طالب علیه السّلام است که صاحب دوزخ بوده و هر که را بخواهد داخل آن می‌کند.
حدیث (5) پدرم رضی اللّه عنه می‌فرماید: سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن محمّد ثقفی از محمّد بن داود دینوری از منذر شعرانی از سعد بن زید از ابو قبیل، از ابی الجارود «2»، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل می‌کند: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بوده که روی صفحه طلایی درب نصب گردیده و وقتی حلقه روی درب کوبیده می‌شود صدای یا علی بلند می‌شود حدیث (6) پدرم رحمة اللّه علیه می‌فرماید: سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از عبد اللّه بن مغیره خزاز، از ابی حفص عبدی، از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری، وی گفت: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید:
هر گاه از خدا برای من طلب و سؤال نمودید، وسیله را بخواهید.
از محضرش پرسیدم: وسیله چیست؟
فرمودند: نردبان من در بهشت می‌باشد و آن هزار پله دارد بین هر پله تا پله بعدی فاصله‌اش به مقداری است که اسب تندرو یک ماه بدود، پله‌های این نردبان از

_____

(1)- سماعة بن مهران حضرمی، کوفی، وی از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند و واقفی است.
(2)- ابو الجارود، نامش زیاد بن منذر می‌باشد وی کوفی بوده و تابعی و زیدی مذهب است، ابن غضائری می‌گوید: احادیث وی در بین اصحاب ما بیشتر از زیدیه می‌باشد و کشّی فرموده: وی از دیدگان نابینا بود همان طوری که قلبا نیز کور محسوب می‌شد و صاحب جامع الرّواة فرموده در برخی روایات آمده که وی کذّاب و کافر بوده است.

سنگ قیمتی و زبرجد و یاقوت و طلا و نقره می‌باشند، این نردبان را روز قیامت می‌آورند و نردبان‌های انبیاء را نصب می‌کنند این نردبان در بین آنها به منزله ماه بین ستارگان می‌باشد، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست

مگر آن که می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این نردبان و درجه تعلّق به او دارد، در این وقت منادی با صدایی که تمام انبیاء و صدیقین و شهداء و مؤمنین آن را می‌شنوند نداء می‌کند: این نردبان و درجه تعلّق به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله دارد.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: در این روز من در حالی که جامه‌ای نازک از جنس نور به دوش انداخته و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت به سر نهاده جلو آمده و علی بن ابی طالب علیه السّلام جلو من بوده و پرچم من را که پرچم حمد است و بر آن لا اله الّا اللَّه المفلحون هم الفائزون باللَّه نوشته به دست دارد با این هیئت حرکت کرده و بر انبیاء می‌گذریم، ایشان می‌گویند این دو دو ملک مقرّب هستند و وقتی بر فرشتگان و ملائکه عبور می‌نماییم آنها می‌گویند: این دو فرشته‌ای هستند که ما نه آنها را شناخته و نه دیده‌ایم و هنگامی که به مؤمنین مرور می‌کنیم آنها می‌گویند: این دو، دو پیامبر مرسل می‌باشند، باری به حرکت ادامه می‌دهیم تا به بالاترین پله نردبان رسیده و علی علیه السّلام نیز به دنبال من آمده تا در پله‌ای پائین‌تر از من قرار گرفته و در دستش پرچم من می‌باشد در آن روز پیامبر و وصیّ پیامبر و مؤمنی نیست مگر آن که سرهای خود را به طرف من بالا کرده و می‌گویند: خوشا به حال این دو بنده چه قدر بر خدا عزیز هستند، پس ندایی از جانب خدا بلند می‌شود که انبیاء و تمام خلق آن را می‌شنوند و آن این است که: این حبیب من محمّد و آن ولیّ من علی است.
خوشا به حال کسانی که دوستدار او بوده و بد به حال آنان که او را دشمن داشته و تکذیبش می‌نمایند.
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: ای علی در آن روز که روز قیامت است احدی از دوستانت نیست مگر آن که با این کلام آرامش پیدا کرده و صورتش درخشیده و قلبش شادمان می‌گردد و احدی از دشمنانت یا آنان که با تو به محاربه پرداختند یا حقّت را انکار کردند نیست مگر آن که در آن روز صوتش سیاه شده و دو پایش مضطرب و لرزان می‌گردد.
سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: باری پیوسته ما بدین منوال هستیم که دو فرشته به طرف من آمده یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن دوزخ، رضوان نزدیک آمده و سلام نموده و می‌گوید سلام بر تو ای رسول خدا.

جوابش را داده و به او می‌گویم: ای فرشته خوشبو، نیکو منظر و عزیز نزد پروردگار تو کیستی؟
می‌گوید: من رضوان خازن بهشتم، پروردگارم مرا فرمان داده که کلیدهای

بهشت را نزد شما آورده و تسلیمتان کنم، پس آنها را از من بگیر.
به او می‌گویم از پروردگارم پذیرفتم و سپاس و شکرش را بجا می‌آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام بده، رضوان آنها را تحویل علی علیه السّلام می‌دهد و به جای خودش بر می‌گردد و سپس مالک پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد.
من در جوابش می‌گویم: و بر تو باد سلام ای فرشته، چقدر بد رؤیت بوده و قبیح و زشت صورت هستی تو کیستی؟
در جواب می‌گوید: من مالک خازن دوزخ می‌باشم، پروردگارم امر نموده که کلیدهای دوزخ را تحویل شما دهم.
به او می‌گویم: از پروردگارم پذیرفته و سپاس و شکرش را بجا می‌آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام بده، مالک آنها را به علی علیه السّلام می‌سپارد و سپس به جای خویش برمی‌گردد.
پس علی علیه السّلام در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ با او است پیش می‌آید تا جایی که روی پشت دوزخ می‌نشیند و افسار آن را به دست گرفته همچون سواری که بر مرکب نشسته باشد، در این وقت نعره جهنّم بلند و حرارتش شدید و شعله‌های آتش آن زبانه می‌کشد، نداء می‌کند: ای علی از من بگذر نورت شعله‌های من را خاموش نمود.
علی علیه السّلام می‌فرماید: ای جهنّم، آرام باش، این را بگیر و این را رها کن، این دشمن من است، بگیرش و آن دوست من بوده، واگذارش.
در آن روز جهنّم سخت مطیع علی علیه السّلام بوده و حتی از غلامی که فرمانبردار آقایش هست بیشتر حالت اطاعت دارد، باری امیر المؤمنین علیه السّلام اگر بخواهد دوزخ را به راست و اگر بخواهد به چپ می‌برد همچون راکبی که مرکبش را به این طرف و آن طرف بدواند و نسبت به آنچه علی علیه السّلام فرمان و دستور می‌دهند جهنّم از تمام خلائق انقیاد و اطاعتش از آن حضرت بیشتر می‌باشد.
و اخباری را که مفید این معنا هستند و در این باب آوردم جمعا در کتاب (المعرفة) نقل نموده‌ام.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 549

باب صد و سی و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را وصیّ خود قرار داده نه دیگری را

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار از سهل بن زیاد آدمی از محمّد بن ولید صیرفی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر، از جدّ بزرگوارش علیهما السّلام، آن حضرت فرمودند: هنگامی که وفات حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرا رسید عباس بن عبد المطلب و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را طلبید و به عباس فرمود:
ای عموی محمّد، آیا میراث محمّد را برمی‌داری و در مقابل دینش را ادا کرده و به وصایایش عمل کنی؟
عبّاس آن را ردّ کرد و عرض نمود: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، من پیرمردی مسن و کثیر العیال و کم مال هستم.
کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آن که تو از نظر سخاء و بخشش با باد معارضه می‌کنی؟
سپس امام علیه السّلام فرمود: بعد از سخنان عبّاس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اندکی خاموش و ساکت شدند سپس فرمودند: ای عبّاس آیا میراث رسول خدا را می‌گیری و در مقابلش به وصایایش عمل کرده و دینش را بپردازی؟
عباس عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، من پیر مرد و مسن و کثیر العیال و قلیل المال هستم، کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آن که تو از نظر سخاوت با باد معارضه می‌کنی؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به زودی آن میراث را به کسی اعطاء می‌کنم که آنها را به حقّ اخذ می‌کند سپس فرمود: ای علی و ای برادر محمّد، آیا وصایای محمّد را عمل کرده و دینش را اداء نموده و میراثش را اخذ می‌کنی؟
علی علیه السّلام عرضه داشت: آری پدر و مادرم فدایت باد.
عبّاس می‌گوید: چشم به پیامبر دوخته بودم تا وقتی که دیدم آن حضرت انگشتری خود را از انگشت بیرون آورد و به علی علیه السّلام فرمود: تا مادامی که من زنده‌ام این را به انگشت خود کن.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 551
عبّاس می‌گوید: در وقتی که علی علیه السّلام انگشتر را به انگشت راست خود می‌نمود من مشاهده می‌کردم باری پیامبر با صدای بلند فرمودند: بلال کلاه خود و زرع و پرچم و شمشیر ذو الفقار و عمامه سحاب و برد و ریسمان و سیاه و سفید و چوبدستی من که به آن چوبدستی ممشوق

می‌گویند را بیاور.
عباس می‌گوید: به خدا سوگند تا آن ساعت ریسمان و برقه را من ندیده بودم ریسمانی بود که چشم‌ها را خیره می‌کرد، این ریسمان از ریسمان‌های ابرق بهشتی بود.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای علی، جبرئیل این ریسمان را برای من آورد و گفت: ای محمّد این را در حلقه زره قرار بده و به جای کمربند از آن استفاده کن.
سپس دو لنگه نعلین عربی را طلب فرمود، یکی از آن دو وصله‌دار و دیگری بدون وصله بود و نیز پیراهنی که در آن به معراج رفته و آن پیراهنی که در روز جنگ احد به تن فرموده بودند و همچنین سه عرقچین که داشتند را طلبیدند، آنها عبارت بودند از:
عرقچینی که در سفر به سر می‌گذارند، عرقچینی که در دو عید فطر و قربان از آن استفاده می‌کردند و عرقچینی که به سر گذارده و با اصحابشان می‌نشستند.
سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلال، آن دو قاطر به نامهای: شهباء و دلدل و آن دو شتر به اسامی: عضباء و صهباء و آن دو استر یعنی جناح که درب مسجد نگاهداری می‌شد برای حوائج و نیازمندی‌های مردم مثلا شخصی را که رسول خدا برای حاجتی به جایی می‌فرستادند وی سوار بر آن اسب می‌شد و به دنبال مقصود می‌رفت، و حیزوم و این همان اسبی بود که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به آن خطاب می‌کرد وی می‌فرمود:
اقدام حیزوم
یعنی ای حیزوم قدم بردار و جلو برو، حیوان اجابت می‌کرد و حرکت می‌کرد و آن دراز گوش به نام یعفور را نزد من بیاور.
سپس فرمودند: یا علی این مواریث را قبض کن و در زمان حیات و زنده بودن من آنها را بردار تا بعد از من کسی با تو در باره آنها نزاع نکند.
سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: اوّلین حیوانی که از این چهارپایان مرد، یعفور بود و شرح آن این است که هنگامی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از این عالم رحلت فرمودند این حیوان ریسمان مهار خود را قطع کرد و گریخت و پیوسته می‌دوید تا به چاه بنی حطمه در قبا رسید و خود را در آن انداخت و همان چاه قبر آن حیوان گردید، سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: این درازگوش (یعفور) با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

سخن گفت و اظهار داشت: پدر و مادرم فدایت، پدرم از پدرش، از جدّش نقل نمود که با جناب نوح علیه السّلام در کشتی بود حضرت نوح علیه

السّلام روزی به او نگریست و دست به صورتش کشید و سپس فرمود: از پشت این درازگوش، درازگوشی به هم می‌رسد که سیّد النّبیین و خاتم الأنبیاء صلّی اللّه علیه و آله بر آن سوار می‌شود و حمد و سپاس می‌کنم خدا را که آن درازگوش را من قرار داد.
حدیث (2) محمّد بن موسی المتوکّل از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد، از ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش وی می‌گوید: نزد اعمش یعنی سلیمان بن مهران رفته از او راجع به وصیّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیدم.
اعمش به من گفت: نزد محمّد بن عبد اللّه برو و از وی سؤال کن.
راوی می‌گوید: به محمّد بن عبد اللّه رجوع نموده و از او پرسیدم، او از زید بن علی علیه السّلام چنین نقل کرد: هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرا رسید سر مبارک آن حضرت در دامن علی علیه السّلام بود و منزل آن جناب از مهاجرین و انصار مملوّ و غوطه‌ور بود، عبّاس مقابل حضرت نشسته بود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمودند:
عبّاس، آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا ادا کرده و به آنچه وعده داده‌ام عمل می‌کنی؟
عبّاس عرضه داشت: من مردی مسن و کثیر العیال بوده و مالی ندارم.
تا سه مرتبه حضرت خواسته خودشان را تکرار نموده و در هر بار عبّاس آن را ردّ کرد و نپذیرفت.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به زودی مواریث را به کسی خواهم داد که به حقّ آنها را اخذ نموده و سخنان مثل تو را نخواهد گفت، سپس فرمودند: ای علی آیا تو وصایت مرا می‌پذیری و دین من را می‌پردازی و وصایا و وعده‌های مرا به انجام می‌رسانی؟
راوی می‌گوید: گریه چنان راه گلوی حضرت را گرفته بود که نمی‌توانست جواب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بدهد چه آن که مشاهده می‌کردند سر مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در دامانش می‌رفت و می‌آمد، باری دوباره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سؤالشان را اعاده فرمودند:
علی علیه السّلام عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا.
پیامبر فرمودند: بلال زره رسول خدا را بیاور، بلال زره را آورد سپس حضرت فرمودند: بلال پرچم رسول خدا را بیاور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال

قاطر رسول خدا را با زین و لجامش بیاور، بلال آنها را حاضر کرد، سپس

حضرت فرمودند: یا علی بپاخیز و این مواریث را در حضور و شهادت حاضرین در این خانه از مهاجرین و انصار قبض کن تا پس از من کسی با تو نزاع نکند.
راوی گفت: علی علیه السّلام بپاخاست و تمام آنها را به منزل خود برد و سپس برگشت.
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللَّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش، از ابی خالد عمرو بن خالد واسطی از زید بن علی علیه السّلام، وی می‌گوید:
هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرا رسید به عبّاس فرمودند: آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا اداء کرده و به آنچه وعده داده و وصیّت کرده‌ام عمل می‌کنی؟
عبّاس عرض کرد: من مردی مسن و صاحب عیال بوده و مالی ندارم.
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سه مرتبه خواسته خود را تکرار کرده و هر بار عبّاس آن را ردّ کرد و نپذیرفت، در آخر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: مواریث را البته به کسی اعطاء می‌کنم که به حقّ آن را دریافت کرده و آنچه تو می‌گویی را نخواهد گفت، سپس فرمود: یا علی آیا تو وصایت مرا پذیرفته و دین مرا اداء کرده و به آنچه وعده داده و وصیّت کرده‌ام عمل می‌کنی؟
راوی می‌گوید: گریه راه گلوی امیر المؤمنین علی علیه السّلام را گرفته بود لذا نتوانست جواب دهد، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دوباره سؤالشان را اعاده نمودند، علی علیه السّلام جواب دادند:
آری یا رسول اللَّه.
پیامبر فرمودند: بلال، زره رسول خدا را بیاور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال، شمشیر رسول خدا را بیاور، بلال آورد، پس از آن حضرت فرمودند:
بلال پرچم رسول خدا را بیاور، بلال آورد، تا این که دستمالی را که در جنگ به شکم مبارک می‌بستند مطالبه فرمود و بلال آن را نیز آورد، سپس فرمود: بلال قاطر رسول خدا را با زین و افسارش بیاور، بلال آورد، سپس به علی علیه السّلام فرمودند: یا علی بلند شو و در حضور مهاجرین و انصاری که این جا شاهد هستند اینها را بردار تا پس از من احدی با تو راجع به آنها نزاع نکند.
راوی می‌گوید: علی علیه السّلام ایستاد و آنها را بار کرد و به منزل برد و سپس به محضر رسول خدا علیه السّلام مراجعت فرمود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 557

باب صد و سی و دوّم سرّ تربیت و پرورش دادن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را

حدیث (1) ابو محمّد حسن بن محمّد بن یحیی بن حسن بن عبید اللَّه بن حسین بن علی بن ابی طالب از جدّش یحیی بن حسن از عبد اللّه بن عبید اللّه طلحی، وی می‌گوید: پدرم از ابن هانی بنی مخزوم، از محمّد بن اسحاق از ابن ابی نجیح، از مجاهد بن جبر ابی الحجّاج، وی می‌گوید: از نعمت‌های حقّ تعالی بر علی بن ابی طالب علیه السّلام کاری بود که در حقّش انجام داد و خیر را برایش خواست و آن این بود که قریش در تنگدستی و کمبود اقتصادی شدیدی واقع شده بودند و جناب ابو طالب به واسطه داشتن عیال فراوان گذران زندگی برایش مشکل بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عموی خود عبّاس که از همه بنی هاشم ثروتمندتر بود فرمودند: ای ابو فاضل، برادرت ابو طالب عیال فراوان دارد و در این وقت که ضیق و تنگدستی به مردم رو آورده و آنها را تهدید می‌کند سزاوار است نزدش رفته و عیال او را کاهش داده یکی از پسرانش را من و دیگری را تو از او بگیریم و تحت تکفّل خود درآوریم.
عباس عرضه داشت: پذیرفتم، بپاخیز تا به نزدش رویم، پس هر دو باتّفاق نزد ابو طالب رفته و به او گفتند:
ما می‌خواهیم عیال تو را کاهش داده و برخی از آنها را در تحت تکفّل خود درآوریم تا وقتی که این تنگدستی و کمبود اقتصادی از مردم برطرف شود.
ابو طالب به آنها گفت: عقیل را برای من گذارده هر کدام را که خواستید بردارید.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را و عبّاس جعفر را برداشت، پیوسته علی علیه السّلام با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود تا وقتی که حقّ عزّ و جلّ آن جناب را به پیامبری برگزید پس علی علیه السّلام به آن حضرت ایمان آورد و تبعیّتش را نمود و او را تصدیق کرد و جعفر نیز با عبّاس بود تا اسلام آورد و از او مستغنی گردید.

باب صد و سی و سوّم سرّ این که فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ارث برد

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمة اللَّه علیه از عبد العزیز بن یحیی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 559
جلودی در بصره از محمّد بن زکریّا از عبد الواحد بن غیاث از ابو عباية، از عمرو بن مغیره، از ابو صادق، از ربیعة بن ناجد نقل کرده که وی گفت: مردی به علی علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین چرا شما از پسر عموی خود (یعنی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله) ارث بردید ولی عموی شما از ایشان ارث نبرد؟
حضرت فرمودند: ای مردم گوشهای خود را باز کنید و کلام مرا بشنوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ما فرزندان عبد المطّلب را در خانه مردی از خودمان (یا فرمودند در خانه مردی که بزرگتر ما محسوب می‌شد) جمع نمود، بعد یک مدّ و نیم (یک چارک و نیم) طعام با قدحی که به آن غمر می‌گفتند طلب نموده و از ما پذیرایی نمود ما طعام را خورده و شراب را آشامیدیم ولی بعد از دست کشیدن از غذا و شراب، طعام و آب همچنان باقی مانده بود گویا کسی از آن چیزی تناول نکرده است در حالی که بین ما کسی بود که یک بزغاله را تناول نموده و یک ظرف شانزده رطلی از آب را می‌آشامید.
باری رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: حال که این صحنه را مشاهده نمودید کدام یک از شما با من بیعت می‌کند که برادر و وارث و وصیّ من باشد؟
من از جا برخاسته در حالی که از همه کوچک‌تر بودم عرض کردم: من.
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بنشین.
سپس کلام خود را سه بار تکرار نموده و در هر بار من از جا برخاسته و عرض کردم: من حاضرم. ولی آن حضرت هر بار فرمودند: بنشین تا بالاخره در نوبت سوّم که من اظهار آمادگی کردم نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله با من دست داده و پیمان و عهد بست از این رو فقط من وارث آن حضرت بوده نه عمویم چه آن که او این پیمان را نپذیرفت بلکه ردّ هم نمود.
حدیث (2) از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز از مغیرة بن محمّد، از ابراهیم بن محمّد بن عبد الرّحمن ازدی، از قیس بن ربیع و شریک بن عبد اللَّه، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبد اللَّه بن حارث بن نوفل، از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام:
حضرت فرمودند: هنگامی که آیه شریفه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (بترسان

قوم مخلص خود را).
نازل شد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرزندان عبد المطلب را که در آن روز چهل مرد با یک نفر زیاده یا کم بودند دعوت نمود و به آنها فرمود: کدام یک از شما حاضرید
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 561
برادر و وصیّ و وارث و وزیر و جانشینم پس از من در بین خویش باشید؟
نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله این کلام را به یک یک ایشان عرضه داشت و آنها ابا ورزیده و نمی‌پذیرفتند تا به من رسیدند، من عرض کردم: من حاضرم ای رسول خدا.
رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای فرزندان عبد المطلب، این برادر و وارث و وصیّ و وزیر و جانشین من بین شما پس از من می‌باشد.
آن جماعت برخاستند در حالی که بعضی به روی برخی می‌خندیدند به ابو طالب گفتند: به تو امر نمود که فرمان این جوان را شنیده و اطاعت کنی.

باب صد و سی و چهارم سرّ داخل شدن امیر المؤمنین علیه السّلام در شوری

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش به اسنادش حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده: امام علیه السّلام فرمودند:
زمانی که عمر مکتوب شوری را می‌نوشت و اسامی نامزدهای برای خلافت پس از خویش را در آن درج می‌کرد ابتداء اسم عثمان را در صدر مکتوبه قرار داد و نام علی علیه السّلام را مؤخّر از همه نوشت، عبّاس به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین، یا ابا الحسن روزی که رسول خدا از دنیا می‌رفتند من به شما اشاره کردم دست دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم چون خلافت از آن کسی است که سابق بر دیگران است شما مخالفت کرده و از آن امتناع نمودید تا مردم با ابو بکر بیعت کردند.
و امروز نیز گوشزد می‌کنم که عمر اسم شما را در شوری نوشته و آخرین نفر قرار داده و می‌دانم که آنها تو را از آن خارج خواهند کرد پس نصیحت مرا بشنو و داخل شوری مشو.
امیر المؤمنین علیه السّلام جواب عبّاس را نداد و زمانی که مردم با عثمان بیعت کردند عبّاس به حضرت عرضه داشت: نگفتم ایشان با تو چنین خواهند نمود؟
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای عمو محقّقا یک امر بر تو پوشیده و مخفی می‌باشد و آن این است که: مگر نشنیدی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روی منبر فرمودند: خداوند متعال برای بیعت پیامبرش بین نبوّت و خلافت جمع نمی‌کند.
حال، من نفس پیامبر و گفتار آن حضرت را تکذیب کنم تا مردم بدانند که فرموده
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 563
دیروز آن حضرت کذب و باطل بوده و من برای خلافت شایسته‌ام؟! عبّاس پس از شنیدن این کلام ساکت شد.

باب صد و سی و پنجم سرّ این که بعضی از ائمّه علیهم السّلام با شمشیر خروج نموده و برخی از آنها ملازم منزل بوده و ساکت نشستند، پاره‌ای از آنها امر خود را اظهار کرده و تنی از ایشان امر را مخفی نموده، جماعتی از ایشان به نشر علوم پرداخته و تعدادی از آنها علم را منتشر ننمودند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از ابو القاسم هاشمی، از عبید بن قیس انصاری، از حسن بن سماعه، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: جبرئیل علیه السّلام به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و صفحه و ورقی را از آسمان با خود آورد که نه قبلا و نه بعدا مشابه آن نازل نگردید، در آن صفحه مهرهایی از طلا بود، جبرئیل به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: ای محمّد این وصیّت تو است به نجیب و برگزیده از اهلت.
حضرت فرمود: ای جبرئیل نجیب از اهل من کیست؟
عرضه داشت: علی بن ابی طالب، به او امر کن پس از آن که رحلت و وفات نمودید مهر این صفحه را بشکند و به آنچه در آن نوشته عمل نماید.
پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام مهر از نامه برداشت و به آنچه در آن نوشته بود عمل نمود و سپس هنگام رحلت آن را به حسن بن علی علیهما السّلام داد، آن جناب مهر بعدی را شکست و به آنچه در آن نوشته بود عمل کرد و در وقت وفات ورقه را به حسین بن علی علیهما السّلام داد، آن حضرت مهر بعدی را برداشت در نامه نوشته بود: قوم و خویشانت را با خود به سمت شهادت ببر و خود را قربانی خدا کن، حضرت به آنچه در آن بود عمل فرمود و سپس در وقت ارتحال از این عالم ورقه را به امام بعدی مسترد فرمود، آن حضرت مهر بعدی را شکست در آن نوشته بود خاموش و ساکت و ملازم منزل باش و پروردگارت را عبادت کن تا زمان رحلت فرا رسد سپس آن حضرت ورقه را به امام بعد از خود سپرد آن حضرت نیز مهر از آن برداشت در صفحه نوشته بود:

برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و علم پدرانت را منتشر نما، حضرت به آنچه در آن نوشته بود عمل نمود سپس در وقت رحلت صفحه را به امام بعدی تسلیم کرد، آن حضرت مهرش را شکست در آن نوشته بود برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و پدرانت را تصدیق کن و اصلا خوف و هراس نداشته باش مگر از خدا چه آن که تو در امان خدا و ضمان او هستی، سپس آن حضرت صفحه را به امام بعد از خود دفع نمود و آن حضرت نیز آن را به امام بعد از خود داد و او نیز به امام بعد و به همین منوال تا روز قیامت بپا شود.

باب صد و سی و ششم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از غنائم جنگی دو سهم به علی علیه السّلام دادند با این که آن حضرت در مدینه بوده و در جنگ شرکت نداشتند

حدیث (1) احمد بن حسن قطان از عبد الرحمن بن محمّد حسنی از فرات بن ابراهیم کوفی از علی بن محمّد بن حسن لؤلؤی از علی بن نوح از محمّد بن مروان، از ابی داود، از معاذ بن سالم، از بشر بن ابراهیم انصاری، از خلیقة بن سلیمان جهمی، از ابی سلمة بن عبد الرحمن، از ابو هریره وی گفت: هنگامی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله از جنگ به مدینه بازگشتند و علی علیه السّلام در شهر باقی مانده و نظارت بر اهل بیت پیامبر داشتند، رسول خدا غنائم را تقسیم کرده و دو سهم به علی علیه السّلام دادند و بعد فرمودند: شما را به خدا و به رسولش سوگند می‌دهم آیا در میدان کارزار سواری را ندید که از جناح راست لشکر به مشرکین حمله کرد و آنها را فراری داد سپس برگشت نزد من و گفت:
ای محمّد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی علیه السّلام قرار دادم و آن سوار جبرئیل علیه السّلام بود، سپس فرمود: باز شما را به خدا و به رسولش سوگند می‌دهم آیا در صحنه نبرد سواری را ندید که از سمت چپ لشکر بر آنها حمله برد بعد به سوی من بازگشت و سخن گفت و اظهار کرد: ای محمّد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی بن ابی طالب علیه السّلام قرار دادم و آن سوار میکائیل بود، بعد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: به خدا قسم من به علی علیه السّلام ندادم مگر سهم جبرئیل و میکائیل علیهما السّلام را مردم پس از شنیدن این کلام جملگی صدا به تکبیر بلند نمودند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 567
حدیث (2) حسن بن محمّد هاشمی کوفی از فرات بن ابراهیم با اسنادی همچون اسناد حدیث قبل مثل آن حدیث را نقل کرده.

باب صد و سی و هفتم سرّ این که علی بن ابی طالب اوّلین نفری است که وارد بهشت می‌شود

حدیث (1) حسین بن علی صوفی رحمة اللَّه علیه می‌گوید: ابو العبّاس عبد اللَّه بن جعفر حمیری از محمّد بن عبد اللَّه قرشی از علی بن احمد تمیمی از محمّد بن مروان از عبد اللَّه بن یحیی، از محمّد بن حسین بن علی بن حسین، از پدرش، از جدّش از حسین بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السّلام، فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به من فرمودند: تو اوّلین نفری هستی که داخل بهشت خواهی شد.
عرض کردم: یا رسول اللَّه یعنی قبل از شما داخل می‌شوم؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آری زیرا تو صاحب پرچم من هستی در آخرت همان طوری که در دنیا چنین می‌باشی و روشن است که حامل پرچم مقدّم می‌باشد.
سپس فرمودند: یا علی، من و تو با هم بوده و وقتی داخل بهشت می‌شوم در دست تو پرچم من که:
پرچم حمد است بوده و در زیر آن حضرت آدم و سایر خلائق می‌باشند.

باب صد و سی و هشتم سرّ خضاب نکردن امیر المؤمنین علیه السّلام

حدیث (1) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن ابی بشر از حسین بن هیثم از سلیمان بن داود از علی بن غراب از ثابت بن ابی صفیّه، از سعد بن ظریف، از اصبغ بن نباته، وی می‌گوید: محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم: چه چیز مانع از خضاب کردن شما است در حالی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خضاب می‌فرمودند؟

حضرت فرمودند: منتظر هستم شقی‌ترین امّت محاسن مرا به خون سرم خضاب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 569

کند چه آن که حبیبم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به من این خبر را داده است.

باب صد و سی و نهم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام طاقت نیاورد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را موقع بزیر انداختن بت‌ها از پشت بام کعبه حمل نماید

ابو علی احمد بن یحیی مکتب از احمد بن محمّد ورّاق از بشر بن سعید بن قلبویه که در رافقه ساکن بود، از عبد الجبّار بن کثیر تمیمی یمانی، وی گفت از محمّد بن حرب هلالی امیر مدینه شنیدم که می‌گفت: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیده و محضرش عرضه داشتم: مسأله‌ای دارم می‌خواهم از حضورتان آن را سؤال کنم.
حضرت فرمودند:
اگر می‌خواهی قبل از این که سؤال کنی جواب آن را گفته و اگر هم مایلی سؤال کن تا جواب را بعد از پرسش بگویم.
محمّد بن حرب می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: از کجا به ضمیر من واقف شده و پیش از سؤال از آن مطّلع گشتی؟
حضرت فرمودند: با فراست سؤالت را دریافتم مگر فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف را نشنیده‌ای که می‌فرماید إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ (در این عذاب برای افراد با فراست عبرت می‌باشد).
و نیز فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مگر به سمع تو نرسیده که می‌فرماید:
اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ینظر بنور اللَّه
(از فراست مؤمن بر حذر باش چه آن که با نور و روشنی خدایی می‌بیند).
محمّد بن حرب می‌گوید: عرض کردم: سؤالم را بیان فرمایید: حضرت فرمودند:
می‌خواهی از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بپرسی که چرا در وقت به زیر انداختن بت‌ها از بام کعبه، علی علیه السّلام طاقت نیاورد آن حضرت را روی دوش خود حمل کند با این که قوّت و استقامت امیر المؤمنین علیه السّلام بیش از این مقدار بود و شاهد آن قدرت و قوّتی بود که از آن جناب در مورد کندن درب قلعه خیبر به ظهور رسید، این درب را حضرت از جا کنده و سپس به مقدار چهل ذراع آن را به پشت سر پرتاب کردند در حالی که چهل مرد توان حمل آن را نداشتند و از طرفی نبیّ اکرم بر شتر و اسب و درازگوش سوار
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 571
می‌شدند و این حیوانات آن حضرت را حمل می‌کردند و در شب معراج وجود مبارک نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بر براق سوار شدند و آن حیوان حضرتش را حمل کرد در حالی که واضح و روشن است قدرت و استقامت این حیوانات از علی علیه السّلام کمتر بوده.

محمّد بن حرب می‌گوید: عرض کردم: به خدا قسم از همین موضوع می‌خواستم سؤال کنم.
امام علیه السّلام در جواب این سؤال فرمودند: علی علیه السّلام به واسطه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شرافت یافت و به برکت نبیّ اکرم ارتفاع مقام پیدا نمود و به توسّط آن حضرت به این رتبه رسید که آتش شرک را خاموش کرده و هر معبودی غیر از خدای عزّ و جلّ را باطل نماید حال اگر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به منظور بزیر انداختن بت‌ها بر دوش علی علیه السّلام سوار می‌شد و این رسالت را به انجام می‌رساند صحیح بود که در حقّش گفته شود: پیامبر به واسطه علی علیه السّلام ارتفاع و تشریف پیدا نمود و به توسط آن جناب بت‌ها را از بام کعبه به زیر انداخت و در این صورت علی علیه السّلام از پیامبر افضل می‌بود و به خاطر همین بود که وقتی علی علیه السّلام بر دوش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله قرار گرفت فرمود:
شرافت پیدا کرده و رفعت پیدا کردم به طوری که اگر بخواهم به آسمان برسم البتّه خواهم رسید.
سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای محمّد آیا نمی‌دانی که چراغ وسیله هدایت شدن در تاریکی است و فرع آن از اصلش نشأت می‌گیرد؟
و علی علیه السّلام نیز به همین مناسبت فرمودند: من از احمد صلّی اللَّه علیه و آله همچون نور از نور می‌باشم یعنی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نور اصلی است و من نوری بوده که از آن منشعب می‌شوم.
بعد از آن امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای محمّد آیا نمی‌دانی که محمّد و علیّ صلوات اللَّه علیهما هر دو نوری بوده در مقابل حقّ عزّ و جلّ که دو هزار سال پیش از خلقت مخلوقات آفریده شده بودند و فرشتگان وقتی این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است و وقتی در مقام سؤال از حقیقت آن برآمده و به درگاه الهی عرضه داشتند: پروردگارا و آقای ما این نور چیست؟
خداوند تبارک و تعالی به ایشان وحی فرمود که این نوری است از نور من اصلش نبوّت و فرعش امامت است امّا نبوّت تعلّق به بنده و رسولم محمّد داشته و امامت از آن حجّت و ولیّ من علی می‌باشد و اگر این دو نمی‌بودند ابدا مخلوقات را

نمی‌آفریدم.
سپس حضرت فرمودند:
ای محمّد آیا نمی‌دانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم دست علی علیه السّلام را گرفت و بلند نمود تا جایی که سفیدی زیر بغل

هر دو را مردم دیدند و در همان روز امیر المؤمنین علیه السّلام را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.
و نیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز حظیره بنی النجّار حسن و حسین علیهما السّلام را به دوش خود سوار کردند و وقتی یکی از صحابه حضرت عرض کرد یکی از این دو را بمن دهید، حضرت فرمودند: این دو خوب راکب و سوارهایی هستند و پدرشان از آنها بهتر است.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص573
نیز روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با اصحابشان نماز می‌خواندند، یکی از سجده‌ها را طولانی کردند و وقتی سلام دادند، به حضرت عرض شد: یا رسول اللّه چرا سجده را طولانی نمودید؟
حضرت فرمودند: فرزندم مرا مرکب خود نموده بود و من کراهت داشتم او را پائین آورم لذا صبر کردم تا خودش پائین بیاید.
مقصود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ترفیع و تشریف ایشان بود.
باری پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله هم امام بود و هم نبیّ ولی علی علیه السّلام امام بود نه نبیّ و رسول از این رو طاقت نداشت سنگینی نبوّت را به دوش خود حمل کند.
محمّد بن حرب هلالی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.
حضرت فرمودند: تو برای زیاده‌تر از این اهلیّت داشته و سزاوار هستی پس بدان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را بر پشت خود سوار نمود و مرادش از این کار آن بود که بفرماید: او پدر فرزندانش و امام ائمّه‌ای است که از صلب او به هم می‌رسند چنانچه در نماز استسقایی که خواندند عبای مبارکشان را وارونه نمودند تا دیگران بدانند که خشکی و بی‌آبی به بارندگی و فراوانی نعمت مبدّل می‌گردد.
محمّد بن حرب هلالی می‌گوید: دوباره عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.
حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به پشت کشیده و حمل نمودند و مقصودشان از این کار آن بود که به دیگران بفهمانند علی علیه السّلام است که ذمّه رسول خدا را از دیون و وعده‌هایی که داده سبک نموده و از طرف آن حضرت آنها را می‌پردازد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 575
محمّد بن حرب هلالی می‌گوید: عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه بیشتر برایم بفرمایید:

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را حمل نمود تا با این کار به دیگران اعلام کند: چون علی علیه السّلام معصوم است حملش کرده و الّا هرگز وجود مبارکش حامل گناه و گناهکار نخواهد بود و بدین ترتیب به مردم فهماند که تمام افعالش از روی حکمت و صواب می‌باشد و نفس نفیس نبوی صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: یا علی خداوند متعال گناهان شیعیان تو را بر من بار نمود و سپس آنها را به خاطر من آمرزید و همین معنا مراد است از آیه شریفه: لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ (تا بیامرزد خداوند گناهان گذشته و آینده امّتت را).
و وقتی خداوند عزّ و جلّ این فقره از آیه را نازل فرمود: علیکم انفسکم پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای مردم بر شما باد نفس‌هایتان یعنی مراقب خود باشید، وقتی هدایت شدید گمراه شدن دیگران ضرری به شما نمی‌رساند و علی علیه السّلام نفس و برادر من است او را اطاعت کنید زیرا مطهّر و معصوم بوده نه ضلالت به او رسد و نه شقاوت، سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (ای رسول ما بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردند بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز از روی شفقت که لازمه مقام نبوّت است بگو اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود) محمّد بن حرب هلالی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام سپس فرمودند:
ای امیر اگر از آنچه در حمل پیامبر علی علیه السّلام را در بزیر انداختن بت‌های روی بام کعبه از معانی دقیق و لطیف که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آنها را اراده فرموده بود به تو خبر دهم محقّقا خواهی گفت: جعفر بن محمّد مجنون و دیوانه است، بنا بر این همین مقدار که شنیدی برای تو کافی است.
من پس از استماع این کلام بلند شده و نزدیکش رفته و سر مبارکش را بوسیده و عرض کردم خداوند متعال می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد.

باب صد و چهلم سرّ فرموده رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله: كسى كه مرا به خروج برج آذار بشارت دهد اهل بهشت مى‌باشد

حديث (1) محمّد بن احمد سنانى و احمد بن حسن قطان و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدّب و على بن عبد اللَّه ورّاق و على بن احمد بن محمّد دقّاق رضى اللَّه عنهم جملگى از ابو العبّاس احمد بن يحيى بن زكريّا قطان از بكر بن عبد اللَّه بن حبيب، از تميم بن بهلول، از پدرش، از ابى الحسن عبدى از سليمان بن مهران، از سعيد بن جبير، از ابن عبّاس، وى گفت: روزى نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله در مسجد قبا نشسته بودند و جمعى از صحابه به نزد آن حضرت شرف حضور داشتند حضرت فرمودند: اوّلين كسى كه بر شما وارد شود اهل بهشت است، اصحاب كه اين كلام را شنيدند برخى از آنها از جا برخاسته و بيرون رفتند و هر كدام سعيد داشتند زودتر از ديگرى به مسجد برگردد تا اوّلين نفر محسوب شده و بدين ترتيب مستوجب بهشت گردد، پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله از حركت ايشان آگاه گرديد، خطاب به جماعت باقيمانده كرده و فرمودند: به زودى جماعتى بر شما وارد مى‌شوند كه هر يک بر ديگرى پيشى مى‌گيرد، آن كه بشارت بمن دهد كه ماه آذار خارج شده اهل بهشت مى‌باشد، جماعتى كه بيرون رفته بودند بازگشتند و در ميان ايشان ابو ذر رحمة اللَّه عليه بود، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:
در چه ماهى از ماههاى رومى هستيم؟
ابو ذر عرض كرد: يا رسول اللَّه ماه آذار خارج شده است.
پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: من خود اين را مى‌دانستم منتهى خواستم اين جماعت بدانند كه تو مردى از اهل بهشت هستى و چگونه اين طور نباشد و حال آن كه بعد از من تو را به جرم محبّتت به اهل بيت من از حرم من طرد مى‌كنند و از آن پس تنها زندگى كرده و غريب و تنها خواهى مرد و جماعتى به واسطه تو سعادتمند خواهند شد، آنان كسانى هستند كه در تجهيز و تدفين تو سعى خواهند نمود، ايشان رفقاء من در بهشت جاويد خواهند بود، همان بهشتى كه حقّ تعالى وعده‌اش را به متّقين داده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج1، ص: 579

باب صد و چهل و یکم سرّ فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: آسمان سبز سایه نیانداخته بر سر کسی و کره خاک حمل نکرده است بر روی خود صاحب لهجه‌ای صادق‌تر از جناب ابو ذر رحمة اللَّه علیه

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بصری از عبد السّلام بن محمّد بن هارون هاشمی، از محمّد بن محمّد بن عقبه شیبانی از ابو القاسم خضر بن ابان، از ابی هدبه، از انس بن مالک، وی می‌گوید:
روزی ابو ذر به مسجد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وارد شد و فرمود: آنچه در شب گذشته دیدم تا به حال ندیده‌ام اهل مسجد گفتند: شب گذشته چه دیدی؟
فرمود: دیدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از درب منزلشان خارج شده و دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و به طرف بقیع حرکت کردند من نیز به دنبالشان رفتم تا به مقابر مکّه رسیده، سپس بر سر قبر پدر بزرگوارشان عبد اللَّه توقف کرده و دو رکعت نماز آنجا خواندند، در این هنگام قبر شکافت و حضرت عبد اللَّه در قبر نشسته بودند و می‌گفتند: اشهد ان لا اله الّا اللَّه و انّ محمّدا عبده و رسوله.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمودند: ای پدر ولیّ تو کیست؟
عبد اللَّه عرض کرد: فرزندم ولی چیست؟
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علی علیه السّلام.
عبد اللَّه پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: و اشهد انّ علیا ولیّی.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد، سپس بر سر قبر مادرشان آمنه آمده و آنچه بالای قبر عبد اللَّه انجام دادند این جا نیز به انجام رساندند، در این هنگام قبر مادر شکافت و مشاهده شد که آن بانو می‌فرماید: اشهد ان لا آله الّا اللَّه و انّک نبیّ اللَّه و رسوله.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به مادر فرمود: مادر، ولیّ تو کیست؟
آمنه عرضه داشت: فرزند، چه کسی ولیّ می‌باشد؟
پیامبر فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علیّ علیه السّلام.
آمنه پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: اشهد أنّ علیا ولیی.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد.
اهل مسجد که این حکایت از ابو ذر شنیدند او را تکذیب کرده و یقه پیراهنش را

گرفته و او را کشان کشان خدمت رسول خدا برده و محضرش عرضه داشتند: یا رسول اللَّه، وی امروز دروغی بر شما بسته است.

پیامبر فرمودند: آن دروغ چیست؟
گفتند: جندب (ابو ذر) از شما چنین و چنان را حکایت نمود.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آسمان سبز سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل نکرده صاحب لهجه‌ای راستگوتر از ابو ذر.
عبد السّلام بن محمّد می‌گوید: این خبر را بر هجیمی یعنی محمّد بن عبد الاعلی عرضه کردم، وی گفت: مگر نمی‌دانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند عزّ و جلّ آتش را حرام کرده است بر پشتی که تو را فرو فرستاده و شکمی که تو را حمل کرده و پستانی که تو را شیر داده و دامانی که تو را تکفّل نموده است.
حدیث (2) احمد بن حسن قطان می‌گوید: حسن بن علی بن الحسین سکری از محمّد بن زکریا جوهری غلابی بصری از عثمان بن عمران از عباد بن صهیب نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام عرض کردم: خبر دهید مرا از ابو ذر آیا او افضل است یا شما اهل بیت؟
حضرت فرمودند: ای ابن صهیب ماههای سال چند تا است؟
عرض کردم: دوازده تا.
فرمودند: چند تا از این ماهها، ماه حرام می‌باشد؟
عرض کردم: چهار ماه.
فرمودند: آیا ماه رمضان داخل ماههای حرام است؟
عرض کردم: خیر.
فرمودند: ماه رمضان افضل است یا ماههای حرام؟
عرض کردم: ماه رمضان افضل است.
فرمودند: به ما اهل بیت احدی قیاس نمی‌شود.
و نیز جناب ابا ذر در میان جمعی از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود، فضائل این امّت را با هم مذاکره می‌کردند، ابا ذر فرمود: افضل این امّت علی بن ابی طالب علیه السّلام است که قسیم بهشت و جهنّم بوده و صدّیق و فاروق این امّت است، آن حضرت حجّت خدا بر این امّت می‌باشد.

در آن جماعت اصحاب احدی باقی نماند مگر آن که رو از سخن ابو ذر برگرداند و قولش را انکار و تکذیب نمود.
ابو امامه باهلی از جمع اصحاب محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید و کلام ابو ذر را به سمع آن سرور رساند و بیان کرد که اصحاب از کلام و سخن او اعراض نموده و تکذیبش کردند.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آسمان سبز بر احدی سایه

نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل ننموده صاحب لهجه‌ای را صادق‌تر از ابو ذر.

باب صد و چهل و دوّم سرّ نامیده شدن علیا مخدّره فاطمه سلام اللَّه علیها به فاطمه

حدیث (1) احمد بن حسن قطان از ابو سعید حسن بن علی بن حسین سکری، از ابو عبد اللَّه محمّد بن زکریا غلابی، از مخدج بن عمیر حنفی از بشر بن ابراهیم انصاری، از اوزاعی، از یحیی بن ابی کثیر، از پدرش، از ابی هریره، وی می‌گوید: فاطمه علیها السّلام را به خاطر این فاطمه نامیده‌اند که حقّ تعالی محبّ آن حضرت را از آتش جدا می‌کند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن زیاد مولی بنی هاشم، از شیخ ثقه ما به نام نجیة بن اسحاق فزاری، وی می‌گوید:
عبد اللَّه بن حسن بن حسن گفت: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمودند: چرا فاطمه علیها السّلام را فاطمه گفته‌اند؟
عرض کردم: به جهت آن که بین آن و اسماء دیگر امتیاز و فرق باشد (عبد اللَّه بن حسن بن حسن توهم کرده بود این اسم قبلا برای کسی گذارده نشده بود لذا این جواب را داد) امام علیه السّلام فرمودند:
این نیز از اسمایی است که بعضی به آن موسوم بوده‌اند پس جهتش آن است که حقّ تبارک و تعالی به تمام حوادث پیش از وقوعشان آگاه و عالم است، او می‌دانست رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در بین اقوام و طوائف ازدواج خواهد نمود و تمامشان طمع دارند که امر ولایت به وراثت به آنها برسد، لذا وقتی فاطمه سلام اللَّه علیها متولّد شد حقّ تعالی نامش را فاطمه گذارد زیرا فرزندانی از آن بانو خارج شده و باری تعالی امر ولایت را در بین آنها نهاد و بدین وسیله طوائف را از طمعی که داشتند

قطع و جدا نمود چه آن که معنای فطمت یعنی قطع و جدا نمود.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه می‌گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از حسن بن عبد اللَّه بن یونس بن ظبیان، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها نزد خداوند عزّ و جلّ نه اسم دارند به این ترتیب:
فاطمه، صدّیقه، مبارکة، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیّه، محدّثه، زهراء، سپس فرمودند: آیا تفسیر فاطمه را می‌دانی چیست؟
عرض کردم: ای سرور من بفرمایید چیست؟
حضرت فرمودند: آن بانو از شرّ و بدی جدا گشته بود بدین جهت او را فاطمه نام نهادند، سپس فرمود: اگر امیر المؤمنین علیه السّلام نبود که با

حضرت فاطمه سلام اللّه علیها ازدواج کند برای علیا مخدّره همسری تا روز قیامت روی زمین پیدا نمی‌شد از آدم ابو البشر گرفته به بعد.
حدیث (4) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسین، از محمّد بن صالح بن عقبه، از یزید بن عبد الملک از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه علیها السّلام متولّد شدند خداوند عزّ و جلّ به فرشته‌ای وحی فرمود که بر زبان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله جاری کند پس نام آن مولود را فاطمه گذارد سپس فرمود: تو را به واسطه علم از جهل جدا و قطع نمودم چنانچه از آلودگی و اقذار بر حذر داشتم.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام پس از آن فرمودند:
به خدا سوگند حقّ تبارک و تعالی طبق عهد و میثاقی که نمود به واسطه علم فاطمه علیها السّلام را از جهل و نیز از رجس و آلودگی بر حذر و بر کنار داشت.
حدیث (5) محمّد بن حسن رحمة اللَّه علیه گفت: احمد بن علویه اصفهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از جندل بن والق، از محمّد بن عمر بصری، از حضرت جعفر بن محمّد بن علی علیهم السّلام از پدر بزرگوارش علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای فاطمه آیا می‌دانی برای چه نامیده شدی به فاطمه؟

علی علیه السّلام عرضه داشت: یا رسول اللَّه برای چه نامیده شده به این نام؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: زیرا او و شیعیانش از آتش دوزخ بر حذر داشته شده‌اند.
حدیث (6) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از عبد اللَّه بن مسکان، از محمّد بن مسلم ثقفی، وی می‌گوید: از حضرت ابا جعفر شنیدم که می‌فرمود:
فاطمه سلام اللَّه علیها بر درب جهنّم توقّفی دارند، چون روز قیامت شود بین دیدگان هر شخصی نوشته می‌شود که او مؤمن است یا کافر، بسا شخصی را که دوستدار اهل بیت پیامبر است می‌آورند و به واسطه کثرت گناهانش امر می‌شود وی را در آتش بیاندازند فاطمه سلام اللَّه علیها بین دو دیدگانش را می‌خواند که نوشته او محبّ اهل بیت است به درگاه پروردگار عرض می‌کند: پروردگارا تو مرا فاطمه نام نهادی و وعده داده‌ای هر کسی که من و ذرّیّه‌ام را دوست دارد از آتش دوزخ بر حذر داری و وعده تو حقّ بوده و تخلّف پذیر نیست.

خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ای فاطمه تو راست می‌گویی، من نام تو را فاطمه نهاده‌ام و وعده داده‌ام که هر کس که محبّت و ولایت تو و فرزندانت را داشته باشد از آتش جهنّم جدایش کنم، وعده من حقّ بوده و خلف وعده نخواهم نمود و این که به بنده‌ام امر کردم به جهنّم برود به خاطر آن بود که تو او را شفاعت کنی و من شفاعت تو را پذیرفته تا موقعیّت و منزلت تو در پیش من برای فرشتگان و رسولان معلوم گردد پس هر کسی را که دیدی بین دیدگانش مؤمن نوشته شده دستش را بگیر و به بهشت داخل نما.

باب صد و چهل و سوّم سرّ نامیده شدن فاطمه زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌فرماید: محمّد بن معقل قرمسینی، از محمّد بن زید جزری، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد اللَّه بن حمّاد از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، جابر می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:
برای چه فاطمه زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء موسوم گردید؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 589
حضرت فرمودند: زیرا حقّ عزّ و جلّ او را از نور عظمت خودش آفرید، و هنگامی که نور وجود فاطمه سلام اللَّه علیها درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان از شدّت نورش بسته شد و تمام ملائکه حقّ تبارک و تعالی را سجده نموده و عرض کردند: اله و معبود ما، سرور و مولای ما، این نور چه خصوصیّتی دارد که این قدر تابان و روشن است؟
خداوند متعال به آنها وحی فرمود:
این نور از نور من است که در آسمان ساکنش کرده‌ام آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبران که بر تمام انبیاء تفضیل و برتریش داده‌ام خارج نموده‌ام، از این نور پیشوایانی را که به امر من قیام می‌کنند و مردم را به طرف من هدایت می‌نمایند بیرون می‌آورم، این پیشوایان را پس از انقطاع وحی جانشینان خود در روی زمین قرار می‌دهم.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از جعفر بن سهل صیقل، از محمّد بن اسماعیل دارمی از کسی که برایش حدیث گفته، از محمّد بن جعفر هرمزانی، از ابان بن تغلب، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا برای چه حضرت زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء موسوم گردید؟
امام علیه السّلام فرمودند: زیرا زهراء سلام اللَّه علیها در روز سه مرتبه با سه نور مختلف برای امیر المؤمنین علیه السّلام می‌درخشید:
الف: هنگام نماز صبح که مردم در فراش و بسترشان بودند نور صورت آن حضرت می‌درخشید و سفیدی آن نور به اطاق‌های آنها در مدینه می‌تابید و دیوار اطاق و منازل ایشان منوّر به نور سفید می‌شد، آنها تعجّب می‌کردند و محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرّف شده و راجع به آنچه دیده بودند از حضرت سؤال می‌نمودند پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آنها را به منزل فاطمه سلام اللَّه علیها می‌فرستادند، ایشان آنجا رفته می‌دیدند حضرتش در محراب نماز نشسته و نور از محراب و صورت آن بانو ساطع

است پس می‌فهمیدند نوری که دیده بودند از نور حضرت فاطمه سلام اللّه علیها می‌باشد.
ب: نیم روز یعنی ظهر که می‌شد و خانم خود را برای خواندن نماز ظهر ترتیب می‌دادند نوری زرد رنگ از صورت آن حضرت می‌درخشید و زردی نور در حجرات و منازل مردم می‌افتاد و بدین ترتیب لباسها و رنگشان زرد می‌گردید، به نبیّ

اکرم صلّی اللّه علیه و آله مراجعه می‌کردند و از آن جناب راجع به آنچه دیده بودند می‌پرسیدند، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ایشان را به منزل حضرت فاطمه علیها السّلام فرستاده و وقتی به آنجا می‌رفتند می‌دیدند آن حضرت در محراب نماز ایستاده و نور صورتش با رنگ زرد تلألؤ و درخشش دارد، می‌فهمیدند نوری که دیده‌اند، نور صورت آن بانو می‌باشد.
ج: هنگامی که روز به آخر می‌رسید و خورشید غروب می‌کرد نور صورت آن حضرت به سرخی می‌گرایید پس صورتش با رنگ سرخ می‌درخشید و این علامت فرح و نشانه شکرگزاری آن حضرت در مقابل حقّ عزّ و جلّ بود، سرخی نور آن حضرت داخل منازل مردم می‌شد و دیوارهای حجرات آنها را سرخ می‌کرد، ایشان به شگفت آمده و محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مشرّف می‌شدند و سرّ آن را از آن حضرت سؤال می‌کردند، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ایشان را به منزل حضرت زهراء سلام اللّه علیها فرستاده آنها به منزل خانم می‌رفتند و می‌دیدند که آن حضرت نشسته و خدا را تسبیح و تمجید می‌نماید و نور صورتش با رنگی قرمز می‌درخشد، آنها دانستند نوری که دیده بودند از نور صورت فاطمه علیها السّلام می‌باشد، باری پیوسته این نور در صورت آن حضرت بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شدند از این تاریخ این نور در صورت‌های ما ائمّه پدید آمد و هر امامی که از دنیا می‌رود در صورت امام بعدی ظاهر می‌گردد تا روز قیامت.
حدیث (3) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللّه عنه می‌گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی، از محمّد بن زکریّا جوهری از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه علیها السّلام به زهراء نامیده شده است؟
حضرت فرمودند: زیرا وقتی آن حضرت در محراب می‌ایستادند نورش به اهل آسمان می‌تابید همان طوری که نور کواکب و ستارگان به اهل زمین می‌تابند.

باب صد و چهل و چهارم سرّ این که حضرت فاطمه و مریم علیها السّلام به بتول نامیده شده‌اند

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، از ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن

محمّد بن زیاد قطان از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، از پدران گرامش، از عمر بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام حضرت فرمودند: از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سؤال شد: ای رسول خدا بتول یعنی چه، ما از شما شنیده‌ام که می‌فرمودید: مریم و فاطمه سلام اللَّه علیهما بتول می‌باشند؟

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بتول به زنی گفته می‌شود که قرمزی هرگز نبیند یعنی حیض نشود چه آن که حیض در دختران انبیاء ناپسند می‌باشد.

باب صد و چهل و پنجم سرّ این که حضرت فاطمه علیها السّلام برای دیگران نه برای خویش دعاء می‌فرمودند

حدیث (1) علی بن محمّد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می‌گوید: محمّد بن عبد اللَّه حضرمی از جندل بن والق از محمّد بن عمر مازنی از عبادة الکلیبی، از جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از علی بن الحسین، از فاطمه صغری، از حسین بن علی از برادرش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، آن حضرت فرمودند: شب جمعه‌ای بود که دیدم مادرم فاطمه علیها السّلام در محراب عبادت ایستاده و پیوسته در حال رکوع و سجود است تا سفیدی صبح طالع شد و در طول این مدّت شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعاء می‌فرمود و ابدا برای خودش دعایی نکرد، پرسیدم: مادر، چرا همان طوری که برای دیگران دعاء نمودی برای خود دعاء نفرمودی؟

فرمودند: فرزندم، اوّل همسایه را درباب سپس اهل خانه را.

حدیث (2) احمد بن محمّد بن عبد الرحمن حاکم مروزی مقرّی می‌گوید: محمّد بن جعفر مقرّی ابو عمرو از محمّد بن حسن موصلی در بغداد از محمّد بن عاصم از ابو زید کحّال، از پدرش، از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السّلام، فرمودند: هر گاه فاطمه علیها السّلام دعاء می‌نمودند، برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کرده و برای خود اصلا دعایی نمی‌فرمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 595

به ایشان عرض شد: ای دختر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شما برای مردم دعا می‌کنید، چرا برای خویش دعا نمی‌فرمایید؟

فرمودند: ابتداء همسایه سپس اهل خانه.

حدیث (1) احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریّا جوهری از شعیب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمّد بن عیسی بن زید بن علی علیه السّلام، وی می‌گوید:
از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: فاطمه سلام اللّه علیها را به خاطر این محدّثه نامیدند که فرشتگان از آسمان فرود می‌آمدند و آن حضرت را می‌خواندند همان طوری که مریم دختر عمران را صدا می‌زدند، باری فرشتگان می‌گفتند: ای فاطمه خدا تو را برگزید و پاکیزه‌ات نمود و بر تمام زنان عالم اختیارت کرد، ای فاطمه پروردگارت را بخوان و سجده‌اش نما و با رکوع‌کنندگان رکوع کن و بدین ترتیب حضرتش با آنها سخن می‌گفت و آنها نیز با جنابش حدیث و سخن می‌گفتند، شبی فاطمه سلام اللّه علیها به فرشتگان فرمود: مگر مریم بنت عمران بر تمام زنان عالم برتری ندارد؟
فرشتگان عرضه داشتند: مریم بانو و سرور زنان عالم خودش بود و خداوند عزّ و جلّ تو را بانو و سرور زنان عالم خودت و عالم مریم قرار داده و بدین ترتیب تو سرور تمام زنان عالم هستی از اوّلین تا آخرین.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: عبد اللّه بن حسن مؤدّب، از احمد بن علی اصفهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از اسماعیل بن بشار نقل کرده که وی گفت: علی بن جعفر حضرمی سی سال قبل در مصر از سلیمان حکایت کرد که وی گفت: هنگامی که محمّد بن ابی بکر آیه: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍ «1» را قرائت کرد بعد از «و لا نبیّ» کلمه «و لا محدّث» را آورد من به او گفتم این کلمه زائد است زیرا ملائکه

---

(1)- سوره حج آیه (52)

فقط به انبیاء حدیث گفته و با ایشان سخن می‌گویند، بنا بر این محدّثی که نبیّ نباشد وجود ندارد محمّد بن ابی بکر گفت: حضرت مریم نبیّ نبود ولی محدّثه بود، همچنین مادر موسی بن عمران علی نبیّنا و آله علیه و علیهم السّلام محدّثه بود و در عین حال نبیّ نبود، ساره همسر ابراهیم علیه السّلام ملائکه را معاینة (با دو چشم) دید و آنها به او بشارت اسحاق و بعد از اسحاق یعقوب را دادند ولی نبیّ نبود و نیز حضرت فاطمه سلام اللّه علیه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با این که نبیّ نبود محدّثه بود.
مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید: خداوند عزّ و جلّ در کتابش یعنی قرآن خبر داده است که از میان زنان احدی را رسول قرار نداده و به

سوی مردم نفرستاده است، آیه‌ای که حقّ تعالی در آن این خبر را داده عبارت است از:
وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ (قبل از تو ای پیامبر ما کسی را به سوی این مردم نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی نمودیم) در این آیه حقّ تعالی فرموده: ما ارسلنا الّا رجالا و نفرموده الّا نساء پس از این آیه می‌توان به وضوح استفاده کرد که زنان نبیّ یا رسول نبوده‌اند ولی این که محدّث نبوده‌اند آیه بر آن دلالتی ندارد و اساسا محدّثون غیر از رسل و انبیاء هستند چه آن که مردانی بوده‌اند که محدّث به حساب آمده ولی نبیّ و رسول نبوده‌اند چنانچه در روایتی وارد شده جناب سلمان فارسی محدّث بود از امام صادق علیه السّلام از این معنا سؤال و محضر مبارکش عرض شد چه کسی او را حدیث می‌گفت؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام، البته کسان دیگری غیر از جناب سلمان رحمة اللَّه علیه بودند که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات اللَّه و سلامه علیهما بر ایشان حدیث می‌گفتند ولی به آنها محدّث گفته نشد تنها به سلمان این صفت اطلاق گردید و جهتش آن است که سخنانی را که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما می‌فرمودند از مخزون علم اللَّه و مکنونات علوم الهی بود و غیر از سلمان کسی دیگر تاب تحمّل آنها را نداشت.

باب صد و چهل و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فاطمه علیها السّلام را بسیار می‌بوسیدند

حدیث (1) احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا، از جعفر بن محمّد بن عمارة الکندی از پدرش، از جابر، از حضرت ابی جعفر محمّد بن

علی علیهما السّلام، از جابر بن عبد اللَّه، وی می‌گوید: به رسول خدا عرض شد:
یا رسول اللَّه، چرا شما دهان و صورت فاطمه را بوسه زده و ملازم او بوده و وی را به خود نزدیک نموده و در حقّش ملاطفت و مهربانی به حدّی می‌کنید که در حقّ دختران دیگرتان نمی‌نمایید؟
حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السّلام سیبی از سیب‌های بهشت برایم آورد من آن را خورده، سیب در صلب من به آب حیات یعنی نطفه مبدّل شد سپس با خدیجه خاتون سلام اللَّه علیها مواقعه نموده، وی به فاطمه علیها سلام اللَّه باردار شد لذا از فاطمه بوی بهشت استشمام می‌کنم از این جهت است که او را بوسیده و ملازمش هستم.
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن زکریّا، از عمر بن عمران از عبید اللَّه بن موسی عبسی، از جبله مکّی، از طاوس یمانی، از ابن عبّاس نقل شده که وی گفت: عائشه بر رسول خدا وارد شد در حالی که حضرت، فاطمه علیها السّلام را می‌بوسید، عائشه عرض کرد:
یا رسول اللَّه آیا او را دوست دارید؟
حضرت فرمودند: آگاه باش اگر می‌دانستی میزان محبّت من به او را حتما محبّت تو به او زیاد می‌گشت، هنگامی که مرا به آسمان چهارم بردند جبرئیل اذان و میکائیل اقامه گفت، سپس به من گفته شد: یا محمّد نزدیک شو و جلو بایست.
من به جبرئیل گفتم: جلو بروم با این که تو در حضور من هستی؟! جبرئیل عرضه داشت: آری، خداوند عزّ و جلّ انبیاء خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داده و خصوص تو را تفضیل ویژه‌ای بر جمله ملائکه داده است، من جلو رفته و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم سپس به جانب راست خود توجّه کرده جناب ابراهیم علیه السّلام را در بستانی از بساتین بهشت دیدم در حالی که فوجی از فرشتگان دورش حلقه زده بودند سپس از این آسمان گذشته و به آسمان پنجم و از آن به آسمان ششم رفتم به این آسمان که رسیدم نداء آمد:
یا محمّد خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است، برادرت

علی از آنجا گذشته و وقتی به مقام حجب رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود در این اثناء به درختی از نور برخوردم که در اصل و ریشه آن دو فرشته‌ای که حلل و زیورها به خود پیچیده بودند قرار داشتند به جبرئیل گفتم:
حبیب و دوست من آن درخت از آن کیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 601
جبرئیل گفت: این درخت تعلّق به برادرت علی بن ابی طالب علیه السّلام دارد و این دو فرشته تا روز قیامت حلل و زیورها را به خود پیچیده‌اند سپس به جلو رفتم به درخت خرمایی بر خوردم که خرمایش نرمتر از کف و خوشبوتر از مشک و شیرین‌تر از عسل بود یک خرما چیدم و خوردم این خرما مبدّل به نطفه در صلب من شد وقتی به زمین فرود آمدم با خدیجه خاتون مواقعه نمودم، او به فاطمه حامل شد پس فاطمه حوراء انسیه است (یعنی فرشته‌ای است به شکل انسان) و هر گاه من مشتاق بهشت شوم بوی فاطمه علیها السّلام را استشمام می‌کنم.

باب صد و چهل و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام فاطمه سلام اللَّه علیها را بعد از وفات غسل داد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: احمد بن ادریس از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الرحمن بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم: چه کسی فاطمه علیهما السّلام را غسل داد؟
حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام.
مفضّل می‌گوید: این معنا بر من گران آمد، پس حضرت فرمودند: گویا از خبری که به تو دادم سینه‌ات تنگ شده.
عرض کردم: چنین است که می‌فرمایید، فدایت شوم.
حضرت فرمودند: سینه‌ات تنگ نشود زیرا فاطمه سلام اللَّه علیها صدّیقه است و غسل ندهد صدّیقه را مگر صدّیق چنانچه مریم را غسل نداد مگر عیسی علیه السّلام.

باب صد و چهل و نهم به چه سبب فاطمه علیها السّلام شب دفن شد و روز دفن نشد؟ «1»

حدیث (1) حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه گفت: حدیث کرد ما را محمّد بن

---

(1)- ترجمه این باب را شخص دیگری غیر از مترجم اصلی انجام داده است.

ابی عبد اللَّه کوفی، گفت: حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: به چه علّت فاطمه علیها السّلام در شب دفن شد و در روز دفن نشد؟ گفت: چون او وصیّت کرده بود که مردانی (یا آن دو مرد) به او نماز نگذارند.

حدیث (2) حدیث کرد ما را علی بن احمد، گفت: حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن محمّد بن یحیی از عمرو بن مقدام و زیاد بن عبد اللَّه، گفتند: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و به او گفت: خدا رحمت کند، آیا می‌شود جنازه را در نور آتش تشییع کرد و یا با آتش و قندیل و یا چیز دیگری که روشنایی می‌دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السّلام از این سخن دگرگون شد و مرتّب نشست، و سپس گفت: شقیّی از اشقیا به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می‌دانی که علی علیه السّلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است؟ فاطمه گفت:

حقیقت را می‌گویی؟ آن مرد سه بار گفت: آنچه می‌گویم حقیقت است. پس غیرت فاطمه تحریک شد به طوری که نتوانست مالک احساسات خود شود و این بدان جهت بود که خداوند برای زنان غیرت و برای مردان جهاد را نوشته است و برای زنانی که خویشتن داری و صبر کنند پاداش کسی را که نگهبان مرزها و مهاجر در راه خدا باشد نوشته است.

گفت: اندوه فاطمه از این جریان بیشتر شد و او در اندیشه بود، تا اینکه شب شد و او شبانه حسن را در شانه راست و حسین را در شانه چپ خود قرار داد و دست چپ ام کلثوم را به دست خود گرفت و به خانه پدرش رفت، و پس علی علیه السّلام آمد و وارد خانه شد و فاطمه علیها السّلام را ندید و از این جهت به شدّت اندوهگین شد و بر او گران آمد، در حالی که نمی‌دانست که قضیّه از چه قرار است. او از اینکه فاطمه را از خانه پدرش صدا بزند، خجالت می‌کشید، پس به مسجد در آمد و به تعدادی که خدا می‌خواست نماز خواند و پس از آن مقداری از ریگ‌های مسجد را جمع

کرد و بر آن تکیه داد.
چون پیامبر اندوه فاطمه را دید قدری آب به او داد، سپس لباسش را پوشید و وارد مسجد شد، او همچنان نماز می‌خواند و در حال رکوع و سجود بود و هر گاه که

دو رکعت نماز می‌خواند، از خدا می‌خواست که اندوه فاطمه را برطرف کند، چون وقتی از پیش او بیرون آمد او بسیار ناراحت بود.
زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاطمه را دید که خواب به چشمش نمی‌رود و آرام و قرار ندارد، به او گفت: دخترم برخیز و او برخاست و پیامبر حسن را برداشت و فاطمه حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت تا اینکه نزد علی علیه السّلام رسیدند، پیامبر پای خود را روی پای علی گذاشت و او را بیدار کرده و گفت: برخیز ای ابو تراب که دل آرامی را بی‌قرار ساخته‌ای. ابو بکر را از خانه‌اش و عمر را از مجلسش و نیز طلحه را صدا بزن، علی (ع) بیرون رفت و آنها را از منزل‌هایشان صدا زد و همگی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرد آمدند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای علی! آیا نمی‌دانی که فاطمه پاره تن من است و من از او هستم؟ هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و هر کس مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیّت کند مانند این است که در حال حیات من اذیّت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیّت کند مانند این است که او را پس از مرگ من اذیّت کرده است.
می‌گوید: علی علیه السّلام گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر گفت: پس چه چیزی باعث شد که آن کار را کردی؟ علی گفت: سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده‌ام. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی، راست گفتی. پس فاطمه علیها السّلام خوشحال شد و تبسّمی کرد، به طوری که دندان‌هایش دیده شد. پس یکی از آن دو نفر به رفیقش گفت: جای تعجّب است، ما را در این وقت برای چه خواسته بود؟
سپس پیامبر دست علی را گرفت و انگشتانش را به انگشتان او چسبانید و پیامبر حسن را برداشت و علی حسین را و فاطمه ام کلثوم را و پیامبر آنها را به خانه خود آورد و قطیفه‌ای انداخت و آنها را به خدا سپرد و بیرون آمد و بقیه شب را به نماز ایستاد. «1»

---

(1)- قسمت اول این حدیث با این مضمون از احادیث اهل سنت است و آنها این جریان را در بسیاری از کتاب‌های حدیثی خود حتی در بعضی از صحاح آورده‌اند، ولی در کتب حدیثی شیعه با جستجوی فراوانی که کردیم

در جای دیگری جز این کتاب آن را نیافتیم و حتی خود شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث را در کتاب‌های حدیثی دیگرش نقل نکرده است. البته این حدیث به نقل از همین کتاب (علل الشرائع) در بحار ج 43 ص 201 نیز آمده است.
با توجه به شرح حال راویانی که شیخ صدوق این حدیث را از آنان نقل کرده، این حدیث ضعیف می‌باشد، چون احمد بن محمد بن یحیی که این حدیث را نقل کرده، مجهول است (معجم رجال الحدیث آیة اللّٰه خوئی ج 3 ص 122) و از آن گذشته در طریق شیخ صدوق به عمرو بن مقدام، شخصی به نام حکم بن مسکین قرار دارد که البته نام او در اینجا نیامده و او نیز توثیق نشده است. و طریق صدوق به عمرو بن مقدام ضعیف است (معجم رجال الحدیث ج 14 ص 82) و نام زیاد بن عبد اللّٰه که یکی از راویان حدیث است در هیچ کتاب رجالی عنوان نشده است. حدیثی که سندش چنین باشد، از درجه اعتبار ساقط است. و اما از نظر مضمون نیز این حدیث اعتباری ندارد و آن از شأن پیامبر و علی و فاطمه به دور است و مرحوم سید مرتضی آن را خبری باطل و مجعول دانسته و گفته است: کسانی که آن را جعل کرده‌اند دشمنان علی (ع) و اهل بیت بوده‌اند، سپس به تفصیل به رد مضمون آن پرداخته است (تنزیه الأنبیاء ص 218) و نیز سید بحر العلوم طی اشعاری، این جریان را باطل دانسته و جاعلان آن را متهم کرده است (مقدمه الفوائد الرجالیه ج 1 ص 88)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 607
پس چون فاطمه علیها السّلام مریض شد در آن بیماری که با آن از دنیا رفت، آن دو نفر به عنوان عیادت آمدند و از او اجازه خواستند و او اجازه نداد، وقتی ابو بکر چنین دید، با خدا پیمان بست که زیر هیچ سقفی نرود مگر اینکه نزد فاطمه برود و او را از خود راضی کند. یک شب در بقیع بیتوته کرد و هیچ سقفی بالای سرش نبود.
عمر نزد علی علیه السّلام آمد و به او گفت: ابو بکر پیرمردی نازک دل است و یار غار پیامبر بود و ما به طور مکرّر آمدیم و از فاطمه اجازه خواستیم و او مانع از آن شد که ما نزد وی آییم و رضایت او را جلب کنیم، اگر تو می‌توانی برای ما از او اجازه ملاقات بگیری این کار را بکن، علی علیه السّلام گفت: آری. پس نزد فاطمه رفت و گفت:
ای دختر پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله تو خود دیدی که این دو مرد چه کردند، اینها بارها آمده‌اند و تو آنها را نپذیرفته‌ای و به آنها اجازه نداده‌ای، اکنون از من خواسته‌اند که از تو اجازه بگیرم. فاطمه گفت: به خدا سوگند که به آنها اجازه نمی‌دهم و با آنها هرگز سخن نمی‌گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از کاری که با من کرده‌اند به او شکایت برم. علی علیه السّلام گفت: من برای این کار ضامن آنها شده‌ام. فاطمه گفت: اگر تو

ضمانت کرده‌ای، خانه، خانه توست و زنان تابع مردان هستند و من با تو هیچ مخالفتی نمی‌کنم، به هر کس که خواستی اجازه بده.
علی علیه السّلام بیرون آمد و به آن دو نفر اجازه ورود داد، وقتی چشم آنها به فاطمه افتاد، به او سلام کردند و او جواب سلام نداد و صورت خود را برگردانید و آنها به

آن طرف که صورت فاطمه بود رفتند. باز فاطمه صورت خود را برگردانید و چندین بار این کار تکرار شد و فاطمه گفت: یا علی! روی من لباس بکش و به زنانی که اطراف او بودند گفت: صورت مرا برگردانید و چون صورت او را برگردانیدند و آن دو نفر هم به سوی او برگشتند، ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا، ما برای جلب رضایت تو و دوری از خشم تو نزد تو آمده‌ایم، از تو درخواست می‌کنیم که ما را ببخشی و از چیزی که از جانب ما در باره تو واقع شده درگذری. فاطمه گفت: من هرگز با شما حتی یک کلمه سخن نمی‌گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از شما و کارهایی که در باره من کردید به او شکایت کنم. گفتند: ما آمده‌ایم و از تو معذرت می‌خواهیم و در طلب خوشنودی تو هستیم، ما را ببخش و از ما درگذر و ما را به سبب کارهایی که کرده‌ایم مؤاخذه مکن. فاطمه به سوی علی (ع) متوجّه شد و گفت: من هرگز با آنان سخن نخواهم گفت مگر اینکه از آنها راجع به سخنی که از پیامبر خدا شنیده‌اند بپرسم، اگر تصدیق کردند آن وقت نظر خودم را اظهار خواهم کرد. گفتند: اشکالی ندارد و ما جز حق نخواهیم گفت و جز به راستی شهادت نخواهیم داد.
فاطمه علیها السّلام گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا به یاد دارید که پیامبر خدا در دل شب شما را به سبب کاری که از علی علیه السّلام صادر شده بود دعوت کرد؟ گفتند:
آری. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما از پیامبر شنیدید که گفت: فاطمه پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و هر کس مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیّت کند، مانند آن است که مرا در حال حیاتم اذیّت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیّت کند مانند آن است که مرا پس از مرگم اذیّت کرده است؟ گفتند: آری. فاطمه گفت:
سپاس خدا را. سپس گفت: خدایا من تو را گواه می‌گیرم و ای کسانی که در اینجا حضور دارید شما هم گواه باشید که این دو نفر مرا در زندگی و در حال مرگ اذیّت کردند و به خدا سوگند که هیچ سخنی با شما نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما به سبب کارهایی که کرده‌اید شکایت کنم. در این هنگام ابو بکر گفت:
وای بر من، هلاک شدم و گفت: ای کاش مادرم مرا نزاییده بود، عمر گفت:

تعجّب از مردم است که چگونه تو را به خلافت انتخاب کردند و تو پیرمرد خرفتی هستی که به

سبب خشم یک زن داد و فریاد می‌کنی و با خوشنودی او شاد می‌شوی و برای کسی که زنی را خشمناک کرده چیزی نیست. آنها برخاستند و بیرون رفتند.
می‌گوید: چون فاطمه علیها السّلام آثار مرگ را در خود دید، کسی را نزد امّ ایمن فرستاد و او مطمئن‌ترین زن نزد وی و در نظر وی بود. به او گفت: ای امّ ایمن من در حال مرگ هستم، علی را نزد من بخوان، او علی را خواند، پس چون علی وارد شد، فاطمه به او گفت: ای پسر عمو، می‌خواهم چند چیز را به تو وصیّت کنم، آنها را در حقّ من رعایت کن. علی گفت: آنچه دوست داری بگو. گفت: با فلانی ازدواج کن تا پس از من بچه‌هایم را مانند خودم تربیت کند و برای من تابوتی بساز به شکلی که فرشتگان برای من تصویر کرده‌اند. علی گفت: شکل آن را به من نشان بده، پس فاطمه شکل آن را همان گونه که توصیف کرده بود و به او فرمان داده بود نشان داد، سپس گفت:
وقتی من از دنیا رفتم، مرا همان ساعت در هر ساعتی از روز یا شب باشد بیرون کن و کسی از دشمنان خدا و رسول خدا در نماز من شرکت نکند. علی گفت: چنین می‌کنم.
وقتی فاطمه از دنیا رفت و مردم شب را سپری می‌کردند، علی همان گونه که فاطمه وصیّت کرده بود، در همان ساعت به تجهیز او پرداخت و چون از تجهیز او فارغ شد جنازه را بر روی تابوت بیرون کرد و در یک شاخه درخت خرما آتش روشن کرد و جنازه را با آن حرکت داد تا اینکه به آن نماز خواند و شبانه دفن کرد.
چون صبح شد ابو بکر و عمر مجدّدا به دیدار فاطمه شتافتند و با مردی از قریش ملاقات کردند و به او گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: مرگ فاطمه را به علی تسلیت گفتم. گفتند: مگر فاطمه از دنیا رفته؟ گفت: آری، و شبانه هم دفن شده است. آنها به شدّت ناراحت شدند، سپس نزد علی علیه السّلام رفتند و با او ملاقات کردند و گفتند:
چیزی را در هلاک نمودن ما و بدی کردن به ما فروگذار نکردی و این کار جز برای آن ناراحتی نبود که در سینه تو نسبت به ما وجود دارد، همان گونه که پیامبر خدا را بدون حضور ما غسل دادی و ما را با خودت همراه نکردی و پسرت را وادار نمودی که به ابو بکر داد بزند که از منبر پدرم پایین بیا.
علی علیه السّلام به آنها گفت: آیا برای شما سوگند بخورم باور می‌کنید؟ گفتند: آری. پس

سوگند خورد و آنها را به مسجد برد و گفت: همانا پیامبر خدا به من وصیت کرده بود که هیچ کس جز پسر عمویش بر عورت او آگاه نشود و من غسل می‌دادم و فرشتگان او را حرکت می‌دادند و فضل بن عباس آب می‌ریخت در حالی که دو چشم خود را با پارچه‌ای بسته بود. وقتی من خواستم پیراهن او را بکنم، فریادی از خانه شنیدم که می‌گفت: پیراهن پیامبر را نکن. و من صدا را می‌شنیدم ولی کسی را نمی‌دیدم و این صدا این سخن را تکرار می‌کرد، پس من دستم را از میان پیراهن وارد کردم و او را غسل دادم و سپس کفنی به من داده شد و من پیامبر را کفن کردم و از زیر آن، پیراهن او را درآوردم.
و امّا فرزندم حسن، شما دو نفر می‌دانید و اهل مدینه می‌دانند که او میان صف‌ها می‌رفت تا به پیامبر می‌رسید در حالی که او در سجده بود و سوار پشت او می‌شد و پیامبر از سجده برمی‌خاست در حالی که دست او بر پشت حسن بود و دست دیگرش بر زانوی او بود تا نماز تمام می‌شد.
گفتند: آری این را می‌دانیم. سپس علی گفت: شما می‌دانید و اهل مدینه می‌دانند که حسن به طرف پیامبر می‌رفت و بر گردن او سوار می‌شد و پاهایش را بر سینه پیامبر می‌انداخت به گونه‌ای که برق خلخال‌هایش از آخر مسجد دیده می‌شد و پیامبر خطبه می‌خواند در حالی که او همچنان بر گردن پیامبر بود تا اینکه پیامبر از خطبه فارغ می‌شد و حسن با او بود.
اکنون که این کودک کس دیگری را بر منبر پدرش می‌بیند، این کار برای او گران می‌آید و به خدا سوگند که من به او دستور نداده‌ام و آن کار را به دستور من انجام نداده است.
و امّا فاطمه علیه السّلام، او بانویی است که من برای شما از او اجازه ملاقات گرفتم و شما دیدید که او چه سخنی به شما گفت: به خدا سوگند که به من وصیّت کرد که شما دو نفر بر جنازه و نماز او حاضر نشوید و من نمی‌توانستم با وصیّت او در باره شما مخالفت کنم.
عمر گفت: این سخنان را رها کن، من به قبرستان می‌روم و قبر او را نبش می‌کنم و بر او نماز می‌خوانم. علی به او گفت: به خدا سوگند که اگر به سوی آن بروی، می‌دانی که به آن دست نخواهی یافت مگر اینکه سرت از تنت جدا شود و من پیش

از آنکه تو به آنجا برسی جز با شمشیر با تو مقابله نخواهم کرد. پس میان علی و عمر سخنانی ردّ و بدل شد و با هم ستیز کردند و مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند: به خدا سوگند که ما به این راضی نمی‌شویم که در باره پسر عمو و برادر و وصیّ پیامبر خدا چیزی گفته شود. و نزدیک بود فتنه‌ای واقع شود ولی متفرّق شدند.

باب صد و پنجاهم سرّ برگرداندن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله کسی را که به وی سوره برائت را داده بودند و به جای او حضرت علی علیه السّلام را فرستادن

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن یحیی بن زهیر از یوسف بن موسی از مالک بن اسماعیل از منصور بن ابی الاسود از کثیر ابو اسماعیل، از جمیع بن عمیر، وی می‌گوید: در مسجد جامع نماز می‌گذاردم، ابن عمر را دیدم که در آنجا نشسته، نزدش رفته و پیش او نشسته و گفتم: حدیثی از علی علیه السّلام برایم نقل کن.
ابن عمر گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابو بکر را مأمور ساخت که سوره برائت را بر مشرکان مکّه برده و بخواند وی وقتی به وادی ذو الحلیفه رسید علی علیه السّلام به او ملحق شد و سوره را از وی گرفت، ابو بکر گفت: یا علی آیا در باره من چیزی نازل شده است؟
حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی‌کند مگر خود یا مردی از اهل بیت من.
راوی می‌گوید: ابو بکر به سوی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برگشت و عرض کرد: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آیا در باره من چیزی نازل شده؟
حضرت فرمودند: خیر ولی تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی‌کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.
کثیر می‌گوید: به جمیع گفتم: آیا این واقعه را بر ابن عمر شهادت می‌دهی؟ جمیع گفت: آری، و این کلمه (آری) را سه مرتبه تکرار نمود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 617
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حمّاد اسدی از ابی الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از حکیم بن مقسم، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابو بکر را با سوره برائت نزد مشرکین مکّه فرستاد سپس علی علیه السّلام از دنبالش آمد و به او رسید و سوره را از او گرفت.
ابو بکر محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا در باره من هراسی پیدا شده؟
حضرت فرمودند: خیر ولی رسالت و تکلیف مرا از طرف من کسی اداء نمی‌کند مگر خودم یا علی علیه السّلام و تکلیفی را که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام داده و آن حضرت را مأمور

...

ساخت که آن را به کفّار مکّه تبلیغ کند این چند فقره بود:
الف: به بهشت داخل نمی‌شود مگر مسلمان ب: بعد از سال دیگر مشرکان حقّ ندارند برای مراسم حجّ حاضر شوند.
ج: افرادی که عریان و برهنه هستند حقّ ندارند طواف بیت کنند.
د: مشرکینی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عهد و پیمان داشته و آن را نقض کردند تا چهار ماه فقط حقّ دارند در مکّه بمانند و ظرف این مدّت خود را به مأمنی برسانند چه آن که پس از انقضاء مدّت مزبور در هر کجا که بر ایشان دست یافته شود آنها را می‌کشند «1».
حدیث (3) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن جریر طبری از سلیمان بن

_____

(1)- در تفسیر شریف لاهیجی آمده است: به روایت علی بن ابراهیم وقتی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فتح مکّه نمود هنوز مشرکین را از حجّ و دخول مسجد الحرام منع نکرده بود و عادت عرب نیز چنین بود لباسی را که با آن طواف خانه خدا می‌کردند دیگر نمی‌پوشیدند بلکه آن را تصدّق می‌کردند لهذا بعضی در وقت حج لباس از مردم به طریق عاریه یا کرایه می‌گرفتند و بعد از طواف به صاحبش پس می‌دادند و در آن زمان زنی صاحب حسن و جمال به طواف بیت اللّه آمد و به هیچ وجه لباسی نیافت دستی در پیش و دستی در پس گرفت و به طواف مشغول شد صاحب شبق (شهوت) مشتاق تزویج او شدند و چون آن زن شوهر داشت نکاح او میسّر ایشان نشد پس از رسیدن آیه برائت بعد از غزوه تبوک که در سال نهم از هجرت به وقوع پیوست حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که در موسم حج به حجّاج و سکّان مکّه بگو که حکم الهی آن است که بعد از این احدی برهنه طواف خانه خدا نکند و مشرکین داخل مسجد الحرام نشوند و آیه برائت بر ایشان بخوان تا مشرکینی که به واسطه گذاردن حجّ به مکّه آمده‌اند معلوم شود که حقّ تعالی ایشان را تا مدّت چهار ماه مهلت داده که خود را در این مدّت به مأمنی برسانند و به خانه‌های خود بازگرداند که بعد از این مدّت هر جا که باشند حکم جزم بر قتل ایشان به وقوع پیوسته.

عبد الجبّار از علی بن قادم از اسرائیل از عبد اللّه بن شریک، از حرث بن مالک نقل کرده که وی گفت: به مکّه رفتم، سعد بن مالک را ملاقات کردم به او گفتم: آیا برای علی علیه السّلام منقبتی شنیده‌ای؟
او گفت: شاهد چهار منقبت برای آن حضرت بوده‌ام که اگر یکی از آنها را من داشته باشم از دنیایی که در آن عمر نوح بکنم بهتر است، یکی از آن چهار تا این است که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوره برائت را به

ابا بکر داد که آن را به مشرکین قریش برساند، ابو بکر یک روز و یک شب راه طی نموده بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: به دنبال ابو بکر برو و سوره برائت را از او بگیر و خودت آن را به کفّار برسان و ابو بکر را برگردان، ابو بکر وقتی محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید عرض کرد: ای رسول خدا آیا در باره من چیزی نازل شد؟
حضرت فرمودند: خیر ولی دستور و تکلیف را کسی از طرف من نمی‌تواند تبلیغ کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.
حدیث (4) احمد بن محمّد بن اسحاق دینوری از أبو القاسم عبد اللّه بن محمّد بن عبد العزیز از احمد بن منصور از ابو سلمه از حماد بن سلمه از سماک بن حرب از انس بن مالک نقل کرده که وی گفت: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله سوره برائت را برای اهل مکه همراه ابو بکر فرستاد و سپس علی علیه السّلام را به دنبالش گسیل داشت و فرمود: آن را احدی نمی‌تواند برساند مگر مردی از اهل بیت من.
و در این زمینه اخبار بسیاری وارد شده که آنچه در این جا نقل نمودم از آنچه ذکر نکردم کفایت می‌کند.

باب صد و پنجاه و یکم سرّ مأمور شدن خالد بن ولید برای کشتن امیر المؤمنین علیه السّلام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: وقتی ابو بکر فاطمه علیها السّلام را از فدک منع نمود و وکیل آن حضرت را بیرون کرد امیر المؤمنین علیه السّلام به مسجد آمدند در حالی که ابو بکر نشسته و مهاجرین و انصار گردش بودند، حضرت فرمودند: ای ابا بکر برای چه فاطمه علیها السّلام را از آنچه رسول

خدا صلّی اللَّه علیه و آله برایش قرار داده بود منع کرده و وکیلش را که سالها در آنجا بود بیرون کردی؟ ابو بکر جواب داد: این ملک فیء و غنیمت بوده و تعلّق به همه مسلمانان دارد حال اگر شما شهود عادل دارید که مال فاطمه علیها السّلام است که هیچ و الّا ایشان در این ملک حقّ ندارد.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: در باره ما به خلاف آنچه در باره مسلمین حکم می‌کنی آیا حکم می‌نمایی؟

ابو بکر جواب داد: خیر.

حضرت فرمودند: اگر در دست مسلمین مالی باشد و من ادّعاء کنم آن مال تعلّق به من دارد از چه کسی بیّنه و شاهد می‌خواهی؟

ابو بکر جواب داد: از شما بیّنه می‌خواهم.

حضرت فرمودند: حال اگر در دست من مالی باشد و مسلمانان ادّعاء آن را بنمایند از من بیّنه و شاهد می‌خواهی؟

ابو بکر سکوت کرد و جوابی نداشت که بگوید، عمر گفت:

این ملک فیء و غنیمت مسلمانان بوده و ما با شما خصومتی نداریم.

امیر المؤمنین علیه السّلام به ابی بکر فرمودند: ای ابو بکر به قرآن اقرار داری؟

ابو بکر جواب داد: آری اقرار دارم.

حضرت فرمودند: آیا این آیه شریفه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (خدا چنین می‌خواهد که هر آلودگی را از شما خانواده نبوّت ببرد شما را از هر عیبی پاک و منزّه گرداند) در شأن ما بوده یا در شأن غیر ما نازل شده است؟

ابو بکر جواب داد: در شأن شماست.

حضرت فرمودند: اگر دو شاهد از مسلمین شهادت دهند که فاطمه علیها السّلام مرتکب فحشاء شده چه خواهی کرد؟

ابو بکر جواب داد: حدّ بر او جاری می‌کنم همان طوری که بر دیگر زنان از

مسلمین حدّ اقامه خواهم نمود.
حضرت فرمودند: در این صورت تو نزد خداوند از کافرین محسوب می‌شوی.
ابو بکر پرسید: چرا؟
حضرت فرمودند: برای این که تو شهادت خدا را ردّ کرده و شهادت غیرش را

پذیرفته‌ای زیرا حقّ عزّ و جلّ شهادت به طهارت این بانو داده و وقتی تو شهادت خدا را ردّ نموده و شهادت غیرش را بپذیری نزد حقّ تعالی کافر هستی.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم گریسته و متفرّق شده و محزون گشتند، وقتی ابو بکر به منزلش بازگشت شخصی را نزد عمر فرستاد و پیغام داد: وای بر تو ای پسر خطّاب، دیدی علی با ما چه کرد به خدا سوگند اگر یک جلسه دیگر با ما چنین برخوردی داشته باشد خلافت را از ما می‌گیرد و تا وقتی که او حیات دارد آب خوش از گلوی ما پائین نمی‌رود.
عمر گفت: کسی غیر از خالد بن ولید او را نمی‌تواند کفایت کند، پس دنبال خالد فرستاده او را خواستند، ابو بکر به او گفت: می‌خواهیم تو را برای امر خطیر و بزرگی مأمور سازیم.
خالد گفت: هر کاری که می‌خواهی به من واگذار اگر چه کشتن علی باشد.
ابو بکر گفت: اتّفاقا این کار کشتن علی است.
خالد گفت: مرا به طرف او بفرست فرمانبردارم با شمشیر گردنش را خواهم زد.
اسماء بنت عمیس که والده ماجده محمّد بن ابی بکر بود خادمه خود را خواست و به او گفت خدمت بانوی دو عالم فاطمه سلام اللّه علیها می‌روی سلام محضر مبارکش عرض می‌کنی و وقتی از درب داخل شدی این آیه را بخوان: إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِکَ لِيَقْتُلُوکَ، فَاخْرُجْ، إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ (رجال در باره تو شور می‌کنند که به قتلت برسانند بزودی از شهر بگریز و بدان که من در باره تو نصیحت می‌کنم) اگر متوجّه شد که هیچ و الّا بار دیگر آن را تکرار کن.
خادمه محضر بانوی اسلام سلام اللّه علیها رسید و عرض کرد: خانم من عرضه می‌دارد: ای دختر رسول خدا چطور هستید و سپس آیه را خواند و هنگامی که خواست خارج شود دوباره آیه را خواند.
امیر المؤمنین علیه السّلام به آن خادمه فرمودند: از من به خانم خود سلام برسان و به او بگو خدای عزّ و جلّ بین ایشان و مقاصدشان مانع می‌شود ان شاء اللّه.
باری خالد بن ولید در جنب امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاد و وقتی

خواست آن حضرت را تسلیم کند، حضرت تسلیمش نشد، ابو بکر گفت: ای خالد آنچه را به تو امر کرده بودم انجام مده و سپس به امیر المؤمنین سلام نمود امیر المؤمنین علیه السّلام به خالد فرمود: امری که تو را به آن مأمور ساخت و سپس پیش از تسلیم نمودن تو را از آن نهی کرد چیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 625
خالد گفت: مرا امر کرد گردن تو را با شمشیر بزنم، البته بعد از آن که تسلیم شدی.
حضرت فرمودند: آیا این کار را می‌کردی؟
خالد گفت: به خدا سوگند آری، اگر مرا نهی نمی‌کرد انجام داده بودم.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام از جا برخاست یقه پیراهن خالد را گرفتند سپس او را به دیوار کوبیده و به عمر فرمودند: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر عهد و پیمانم با رسول خدا نبود و از ناحیه حقّ تعالی این حکم (صبر کردن) قبلا ابلاغ نشده بود آنگاه می‌دانستی که کدام یک از ما از نظر یاور کمتر و از حیث عدد کمتر هستیم.

باب صد و پنجاه و دوّم سرّ اثبات ائمه علیهم صلوات اللّٰه

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با گروهی مناظره کرده و به ایشان گفتم: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حجّت خدا بر مردم است، پس هنگامی که آن حضرت از این عالم رحلت فرمود حجّت بعد از او کیست؟
آنها گفتند: قرآن.
در قرآن نگریستم دیدم قرآن به تنهایی مشکل‌گشا نبوده و این طور نیست که مورد تسالم همه فرق و جمله طوائف باشد بلکه مرجئه «1» و حرورية «2» و زنادقه‌ای «3» که اصلا ایمان ندارند در آن به مخاصمه و منازعه می‌پردازند و هر کدام سعی دارند بر خصم خود بدون مراجعه به قرآن و حاکم قرار دادنش، غالب گردد و بدین ترتیب دانستم که قرآن به تنهایی حجّت نبوده بلکه با وجود قیّم مستند می‌باشد فلذا آنچه

_____

(1)- شهرستانی در ملل و نحل گویند: ارجاء به دو معنا است: الف: تأخیر، ب: اعطاء رجاء و امید، اطلاق اسم مرجئه بر این فرقه به اعتبار معنای اوّل صحیح است زیرا ایشان عمل را از نیّت و عقد قلبی تأخیر می‌اندازند و امّا به معنای قدم ظاهر است زیرا این گروه معتقدند که معصیت با ایمان مضرّ نیست همان طوری که با کفر طاعت نافع نمی‌باشد.
(2)- فرقه‌ای از فرق پانزده‌گانه خوارج می‌باشند.
(3)- ابو المعالی محمّد بن الحسین العلوی در کتاب بیان الادیان گوید: زنادقه اصحاب زندک باشند و او مردی بود از فارس و وقتی آن را معرّب کردند به جای کاف، قاف نهادند و هر کس بر مذهب او باشد زندیق خوانند.

را که قیّم در آن بفرماید همان حقّ است.
به گروهی که با آنها مناظره کردم گفتم: قیّم قرآن کیست؟
آنها گفتند: عبد اللَّه بن مسعود و فلانی و فلانی قیّم قرآن بوده و به آن عالم هستند.
به آنها گفتم: ایشان به تمام قرآن آگاه و عالم هستند؟
گفتند: خیر، پس هر چه پی‌گیری و تفحّص کردم کسی را نیافتم که در حقّش بگویند به تمام قرآن آگاه و عالم است مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام و هر گاه مطلب و موضوع مجهولی از قرآن بین این قوم که می‌گویند قیّم قرآن هستند مطرح شود و از این بپرسیم بگوید نمی‌دانم و از

آن سؤال نماییم وی نیز بگوید: نمی‌دانم و از آن دیگری استفسار کنیم او نیز اظهار بی‌اطّلاعی نماید ولی وقتی از قیّم واقعی قرآن یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام آن را جویا شویم و بفرمایند می‌دانم و آن مجهول را واضح فرماید باید شهادت داد که آن حضرت قیّم قرآن بوده و طاعتش واجب و حجّت بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر مردم می‌باشند و آنچه بفرماید حقّ و صواب است.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.
پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: علی بن ابی طالب علیه السّلام از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارده همان طوری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاد، باری حجّت بعد از علی علیه السّلام حسن بن علی علیهما السّلام می‌باشد و شهادت می‌دهم:
بر حسن بن علی علیهما السّلام حجّت بوده و اطاعتش واجب و فرض است.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.
پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرضه داشتم: شهادت می‌دهم بر حسن بن علی که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارد همان طوری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و پدرش علیه السّلام جانشین برای خود گذاردند و حجّت بعد از حسن، حسین بن علی علیهما السّلام است که طاعتش واجب می‌باشد.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.
پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می‌دهم بر حسین بن علی علیهما السّلام که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاد و حجّت بعد از آن حضرت، علی بن الحسین علیهما السّلام بوده که طاعتش واجب می‌باشد.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 629
پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می‌دهم بر علی بن الحسین که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارد و حجّت بعد از آن حضرت محمّد بن علی ابو جعفر می‌باشد که طاعتش واجب است.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.
محضر مبارکش عرضه داشتم خدا اصلاح حال شما نماید سر مبارک را به من دهید، پس آن را بوسیدم، حضرت خندیدند من عرض کردم: می‌دانم پدر شما از دنیا رحلت نکردند مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاده‌اند همان طوری که پدر بزرگوارش چنین نمود پس شهادت می‌دهم که

شما حجّت بعد از او بوده و طاعتتان واجب است.
حضرت فرمودند: بس است خدا رحمتت کند.
عرض کردم: سر مبارک را بدهید ببوسم، حضرت خندیده و فرمودند:
از آنچه خواهی سؤال کن دیگر بعد از امروز هرگز تو را انکار نخواهم نمود.

[مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید]

حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرّحمن از یونس بن یعقوب نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب امام صادق علیه السّلام که در میانشان حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیّار و گروهی دیگر از اصحاب که در بینشان هشام بن حکم به چشم می‌خورد در عنفوان جوانی بود گرد آن حضرت را گرفته و از آن حضرت بهره علمی می‌بردند، حضرت فرمودند: ای هشام.
هشام عرض کرد: بلی، ای پسر رسول خدا.
حضرت فرمودند: آیا به من نمی‌گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟
هشام عرض کرد: فدایت شوم من شما را تجلیل نموده و از حضرتتان حیا و شرم داشته و در مقابلتان زبانم گویا نیست تا بتوانم شرح ماجرا را بدهم.
امام علیه السّلام فرمودند: وقتی تو را به چیزی فرمان دادم آن را به جای آور.
هشام عرضه داشت: خبر به من رسید که عمرو بن عبید در مسجد می‌نشیند و چه سخنان زهرآگینی می‌گوید این معنا بر من گران آمد، پس به طرف او حرکت کرده و روز جمعه که داخل بصره شدم به طرف مسجد رفته وارد شدم حلقه وسیعی از جمعیّت را دیدم که به دور عمرو بن عبید گرد آمده و او در حالی که پارچه‌ای مشکی

از جنس پشم به خود پیچیده و پارچه‌ای را رداء نموده و به دوش افکنده بود در بین آنها قرار داشت و مردم از او سؤال می‌کردند، من در بین جمعیت برای خود جایی پیدا می‌کردم تا در پشت صفوف مردم به قدری که روی زانو بنشینم جایی جسته و نشستم، سپس خطاب به عمرو بن عبید کرده و گفتم: ایّها العالم من مردی غریبم آیا اذن میدهی از مسأله‌ای سؤال کنم؟
گفت آری، بپرس.
به او گفتم: آیا چشم داری؟
گفت: این چه سؤالی است که می‌کنی، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن سؤال و پرسش می‌نمایی؟
گفتم: سؤالهای من از همین قبیل است.
گفت: پسرم بپرس اگر چه سؤال و پرسشت احمقانه است.
گفتم: جواب همین سؤالهای احمقانه را بگو.

گفت: سؤال کن.
گفتم: آیا چشم داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌بینی؟
گفت: با آن رنگها و اشخاص را می‌بینم.
گفتم: آیا بینی داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌کنی؟
گفت: با آن بوها را می‌بویم.
گفتم: آیا دهان داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌کنی؟
گفت: با آن طعم‌های مختلف را احساس می‌کنم.
گفتم: آیا زبان داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌کنی؟
گفت: با آن سخن می‌گویم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 633
گفتم: آیا گوش داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌کنی؟
گفت: با آن صداها را می‌شنوم.
گفتم: آیا دو دست داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آنها چه می‌کنی؟
گفت: اشیاء را با آنها گرفته و نرمی و زبری آنها را احساس می‌کنم.
گفتم: آیا دو پا داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آنها چه می‌کنی؟
گفت: با آنها از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شوم گفتم: آیا قلب داری؟
گفت: آری.
گفتم: با آن چه می‌کنی؟
گفت: آنچه بر این جوارح و اعضاء نامبرده وارد شده و عرضه شود با آن آنها را تمییز و تشخیص می‌دهم یعنی با قلب تشخیص می‌دهم این امر وارد شده و عرضه گردیده را باید با چشم دید یا با گوش مثلا شنید.
گفتم: آیا با وجود این جوارح از قلب بی‌نیاز هستیم یا نه؟

گفت: خیر.
گفتم: چگونه بی‌نیاز نیستیم در حالی که این اعضاء و جوارح سالم و صحیح هستند؟
گفت: پسرم جوارح وقتی شک کنند در چیزی که بوییده یا دیده و یا چشیده و یا شنیده آن را به قلب ارجاع داده و یقین پیدا شده و شک باطل می‌گردد.
گفتم: پس خداوند متعال قلب را برای شک جوارح و اعضاء تعبیه فرموده؟
گفت: آری.
گفتم: پس چاره‌ای از وجود قلب نداریم و الّا جوارح نمی‌توانند به یقین برسند؟
گفت: آری همین طور است.
به او گفتم: ای ابا مروان خداوند متعال اعضاء و جوارح تو را به حال خود
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 635
وانگذارده بلکه برای آنها امامی قرار داده تا افعال صحیح آنها را تصحیح کرده و شک آنها را به یقین مبدّل نماید، چطور می‌شود تمام این مخلوقات را در حیرت و شک و اختلاف گذارده و برای آنها امام و پیشوایی معیّن نکرده باشد تا در وقت حیرت و تردید و اختلاف به او مراجعه نموده و او حیرت آنها را برطرف و تردید و شکّشان را به علم و اختلافشان را به اتّفاق مبدّل نماید.
هشام می‌گوید: کلام من به این جا که رسید عمرو بن عبید ساکت شد و چیز دیگری به من نگفت، سپس توجّهی به من نمود و گفت: تو هشام هستی؟
گفتم: خیر.
گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا هشام هستی؟
گفتم: خیر.
گفت: آیا از همنشینان با او هستی؟
گفتم: خیر.
گفت: پس از اهل کجایی؟
گفتم: از اهل کوفه می‌باشم.
گفت: پس حتما هشام می‌باشی، سپس مرا به خود چسبانید و در مجلس خویش نشاند و از جایی که نشسته بود و داد سخن می‌داد کناره گرفت و تا من نشسته بودم سخنی نگفت.
امام صادق علیه السّلام خندیدند سپس فرمودند:
ای هشام این بیان را چه کسی به تو تعلیم نموده؟
هشام می‌گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا بر زبانم این طور جاری شد.

حضرت فرمودند: ای هشام به خدا سوگند این تقریر در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که زمین از حجّت خدا بر خلائق خالی نباید باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از نعمان رازی، وی می‌گوید: من و بشیر دهّان خدمت امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم، حضرت فرمودند: وقتی نبوّت آدم علیه السّلام منقضی شد و

خوراکش قطع گردید حقّ عزّ و جلّ به او وحی فرمود:
ای آدم نبوّت تو منقضی شد و خوراکت منقطع گردید پس بنگر به آنچه نزد تو است یعنی:
به علم و ایمان و میراث نبوّت و برگزیده‌های از علم و اسم اعظم توجّه نما و آنها را قرار بده برای ذریّه خودت نزد هبة اللَّه چه آن که من زمین را از عالمی که به واسطه‌اش طاعت و دین من معلوم و شناخته شده و نجات است برای کسانی که اطاعتش را نمایند خالی نمی‌گذارم.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو اسحاق همدانی از شخصی ثقه‌ای از اصحاب، وی می‌گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنید که حضرت می‌فرمودند: بار خدایا زمین را از حجّت خود بر مخلوقاتت خالی مگذار چه ظاهر و آشکار بوده و چه از خوف مخفی باشد، تا بدین وسیله حجّت‌ها و بیّناتت باطل نشوند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: محمّد بن یحیی، از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از حسن بن محبوب، از یعقوب سرّاج نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین باقی می‌ماند بدون عالم زنده ظاهری که مردم در حلال و حرامشان به او رجوع کنند؟
حضرت فرمودند: ای ابا یوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد خدا عبادت نخواهد شد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن سنان و صفوان بن یحیی و عبد اللَّه بن مغیره و علی بن نعمان جملگی از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: خداوند منّان زمین را وانمی‌گذارد مگر آن که در آن عالمی قرار می‌دهد که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است، لذا وقتی مؤمنان چیزی اضافه می‌کنند آنها را بر می‌گرداند و هنگامی که ناقص گذارند بر ایشان تکمیل و به آنها می‌فرماید آن را کامل و تکمیل اخذ نمایید.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: و اگر روی زمین چنین حجّتی نباشد امر بر مؤمنین

مشتبه شده و بین حقّ و باطل فرق گذارده نمی‌شود.
حدیث (5) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن فضل، از ابی حمزه نقل کرده، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم:
آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟
حضرت فرمودند: اگر زمین بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.
حدیث (6) حسین بن احمد رحمة اللّه علیه می‌گوید: احمد بن ادریس از عبد اللّه بن محمّد، از ابن خشّاب، از جعفر بن محمّد از کرام «1» نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: اگر تمام مردم منحصر در دو نفر شوند قطعا یکی از آن دو امام باید باشد.
و نیز فرمودند: آخرین نفری که از دنیا می‌رود امام است تا احدی از مردم بر خدا احتجاج و استدلال نکند که او را بدون حجّت گذارده است.
حدیث (7) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از حسن بن موسی الخشّاب، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد الکریم و غیرش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام با آن حضرت فرمودند: جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و از طرف خدای عزّ و جلّ خبر داد و گفت:
ای محمّد: من زمین را وانمی‌گذارم مگر آن که در روی آن عالمی باشد که به طرق طاعت و راههای هدایت من آگاه بوده و در فاصله بین از دنیا رفتن پیامبری تا ظهور و خروج پیامبر دیگر موجب نجات و رهایی مردم باشد و همچنین وانخواهم گذارد ابلیسی که مردم را گمراه کند در حالی که روی زمین حجّتی و دعوت‌کننده‌ای به سوی من و راهنما و عارفی به حقّ و شئونات من نباشد (یعنی در حالی که زمین خالی از حجّت باشد هرگز ابلیس را روی زمین نخواهم گذارد بلکه همزمان با بودن ابلیس روی زمین حجّت و امام نیز حتما می‌باشد) و مقرّر و مقدّر کرده‌ام برای هر طائفه‌ای هادی و راهنمایی که افراد با سعادت را هدایت کرده و حجّت باشد بر

---

(1)- کرام بن عبد الکریم بن عمرو بن صالح خثعمی: مرحوم ممقانی فرموده وی ثقه است اگر چه نجاشی و شیخ رحمة اللّه علیهما او را واقفی می‌دانند.

اشقیاء.
حدیث (8) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی، از سعد بن ابی خلف، از حسن بن زیاد از حضرت ابی عبد اللّه

علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین باقی نخواهد بود مگر آن که در روی آن عالمی باشد که مردم را اصلاح کند و مردم اصلاح نخواهند شد مگر با چنین فردی.
حدیث (9) محمّد بن حسین رحمة اللَّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار از محمّد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردم اصلاح نمی‌شوند مگر با امام علیه السّلام و اساسا زمین اصلاح نمی‌گردد مگر با امام علیه السّلام.
حدیث (10) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از ابی عمارة بن طیّار وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: اگر باقی نماند روی زمین مگر دو مرد قطعا یکی از آن دو حجّت خدا خواهد بود.
حدیث (11) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی مرفوعا تا ابی حمزه حدیث را از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
به خدا سوگند از زمان رحلت حضرت آدم علیه السّلام خداوند تعالی زمین را وامگذارد مگر آن که روی آن امامی قرار داد که به واسطه‌اش مردم هدایت یافته‌اند، او حجّت خدا بر بندگان است و هیچ گاه زمین بدون حجّت باقی نخواهد بود.
حدیث (12) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از سندی بن محمّد، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زمین بدون امام ظاهر یا باطن باقی نمی‌ماند.
حدیث (13) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن حفص، از میثم بن اسلم، از ذریح المحاربی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام

نقل کرده که حضرت می‌فرمودند: به خدا قسم از زمانی که جناب آدم علیه السّلام از دنیا رحلت کرد خداوند متعال زمین را وامگذارد مگر در آن امامی قرار داد که مردم را به سوی او هدایت کند، او حجّت حقّ عزّ و جلّ بر بندگان است، هر کس رهایش نماید هلاک شود و آن کسی که ملازمش گردد نجات یابد.
حدیث (14) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: محمّد بن یحیی، از عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابراهیم، از زید شّحام، از داود بن علا، از ابو حمزه ثمالی، وی گفت: از زمانی که خداوند متعال آسمانها و زمین را آفرید تا هنگام قیام ساعت و بپا شدن قیامت هرگز زمین از حجّت خدا بر

خلائق و امام عادل خالی نبوده و نخواهد بود.
حدیث (15) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب و هیثم بن ابی مسروق نهدی از ابی داود سلیمان بن سفیان مسترق، از احمد بن عمر الحلال از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام برای ما روایت شده که آن جناب فرمودند: زمین بدون امام باقی نمی‌ماند مگر آن که حقّ تعالی بر بندگان غضب نماید؟
حضرت فرمودند: خیر، زمین باقی نمی‌ماند، اگر بدون امام زمین باقی باشد فرو خواهد رفت.
حدیث (16) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب و محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟
حضرت فرمودند: اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.
حدیث (17) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمّد بن القاسم، از محمّد بن فضیل، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، راوی می‌گوید:
محضر مبارکش عرض کردم: آیا می‌شود زمین باشد و امام علیه السّلام روی آن نباشد؟

حضرت فرمودند: خیر، در این هنگام زمین اهلش را فرو می‌برد.
حدیث (18) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از نضر بن سوید، از محمّد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی، وی می‌گوید:
محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟
حضرت فرمودند: خیر، اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.
حدیث (19) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از عباد بن سلیمان، از سعد بن سعد اشعری، از احمد بن عمر، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، وی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: روایت به ما رسیده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: زمین بدون امام باقی نخواهد ماند مگر آن که خداوند بر بندگان غضب کند.

امام علیه السّلام فرمودند: زمین باقی نمی‌ماند چون در چنین وقتی که امام نیست زمین فرو خواهد رفت.
حدیث (20) جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن عامر، از معلّی بن محمّد نصری، از حسن بن علی الوشّاء، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: به ما روایت رسیده که زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که حقّ تعالی بر بندگان غضب کند.
حضرت فرمود: زمین بدون امام باقی نمی‌ماند چون در وقتی که امام نباشد زمین فرو می‌رود.
حدیث (21) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن علی دینوری و محمّد بن احمد بن ابی قتادة، از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان جعفر جعفری، وی می‌گوید: از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین از حجّت خالی می‌ماند؟
امام علیه السّلام فرمودند:

اگر زمین از حجت به قدر چشم بهم زدن خالی بماند اهلش را فرو می‌برد.
حدیث (22) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب و محمّد بن عیسی از عبید، از محمّد بن سنان و علی بن نعمان، از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ زمین را نمی‌گذارد مگر آن که در روی آن عالمی باشد که به زیاده و نقصان روی زمین آگاه و واقف باشد لذا هر گاه اهل ایمان چیزی را زیاد کردند او ایشان را برگردانده و هر زمان که از چیزی نقص کردند وی آن را برای ایشان کامل سازد پس به ایشان بگوید: آن را کامل اخذ کنید و اگر غیر از این باشد امور مؤمنین بر ایشان مشتبه شده و نمی‌توانند بین حقّ و باطل فرق بگذارند.
حدیث (23) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
زمین خالی نمی‌باشد از چیزی مگر آن که در روی آن عالمی است که هر گاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند او آنها را برگردانده و اگر ناقص نمودند چیزی را بر ایشان تمام و کامل می‌گرداند.
حدیث (24) احمد بن محمّد رحمة اللَّه علیه از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار، از عبد اللَّه بن محمّد حجّال، از ثعلبة بن

میمون، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، نقل کرده که آن جناب فرمودند:
زمین هیچ گاه از کسی که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است خالی نمی‌باشد لذا هر گاه مسلمانان چیز زیادی آوردند او آن را طرح کرده و هر گاه شیئی را ناقص نمودند وی آن را برایشان تکمیل می‌نماید و اگر چنین نمی‌بود امور مسلمین برایشان مشتبه و مختلط می‌گشت.
حدیث (25) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد و محمّد بن

عبد الجبّار، از محمّد بن خالد برقی، از فضالة بن ایّوب، از شعیب، از ابو حمزه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
باقی نمی‌ماند زمین مگر در آن کسی باید باشد که به حقّ آگاه و واقف بوده به طوری که مردم وقتی در آن چیزی اضافه نمودند او بفرماید:
مردم به حقّ افزودند و هر گاه از آن نقص و کسر نمایند بفرماید مردم ناقص کردند و زمانی که عین حقّ را آوردند ایشان را تصدیق نماید و اگر این چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی‌شود.
حدیث (26) محمّد بن حسن رحمة اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن معبد، از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از شعیب حذّاء، از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
زمین باقی نمی‌ماند مگر از ما اهل بیت روی آن کسی باشد که حقّ را واقف و آگاه بوده به طوری که وقتی مردم به آن چیزی افزودند بگوید: مردم به حقّ اضافه کردند و زمانی که از آن چیزی بکاهند بفرماید: مردم از حقّ کاستند و اگر چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی‌گردد.
حدیث (27) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: علی بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی عمران همدانی، از یونس، از اسحاق بن عمّار از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند متعال زمین را وانمی‌گذارد مگر آن که در روی آن عالمی قرار می‌دهد که به زیاده و نقصان در دین خدا واقف و آگاه است به طوری که هر گاه مؤمنین چیزی را به دین بیافزایند آنها را برگردانده و زمانی که از آن شیئی را کم کنند برایشان تکمیل می‌نماید و اگر چنین نباشد امر مسلمانان مشتبه و مختلط می‌گردد.
حدیث (28) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه فرمود: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از سلیم مولی طربال، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که گفت:
از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

زمین هرگز خالی نیست از عالمی که هر گاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند آنها را

برگردانده و زمانی که ناقص نمودند برایشان تکمیل نموده و سپس به آنها می‌گوید: بگیرید آن را در حالی که کامل است.
سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد امور مؤمنین برایشان مشتبه شده و بین حقّ و باطل فرق نمی‌گذارند حدیث (29) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید و محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین خالی نمی‌ماند مگر در آن عالمی است که هر گاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند آنها را برگردانده و اگر ناقص نمودند برایشان تتمیم و تکمیل می‌کند.
حدیث (30) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار، از عبد اللَّه بن محمّد حجّال از ثعلبة بن میمون، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
زمین خالی نیست از بودن کسی که به زیاده و نقصان آگاه است بر روی آن به طوری که وقتی مسلمین زیادی را آوردند او آن را طرح می‌کند و هنگامی که ناقص نمایند برایشان تکمیل می‌نماید، سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد امور مسلمین بر آنها مختلط و مشتبه می‌گردد.
حدیث (31) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار، از محمّد بن خالد برقی، از فضالة بن ایّوب «1»، از شعیب حذّاء، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که در روی آن مردی است از ما اهل بیت که به حقّ عارف می‌باشد به طوری که هر گاه مردم در آن اضافه کنند گوید: زیاد کردند و هنگامی که از آن بکاهند می‌فرماید: مردم از حقّ کاستند و وقتی که عین حقّ را بیاورند او آنها را تصدیق می‌نماید، سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی‌گردد.

_____

(1)- فضالة بن ایّوب ازدی ثقه است و مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی در حدیث ثقه و در دین مستقیم بوده.

حدیث (32) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسماعیل میثمی، از ثعلبة بن میمون از عبد الاعلی مولی آل سام نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام

شنیدم که می‌فرمود:
خداوند زمین را بدون عالمی که زیاد کردن مردم را کم و کم کردنشان را زیاد کند وانمی‌گذارد و اگر چنین نباشد امور مردم بر آنها مشتبه خواهد شد.

باب صد و پنجاه و چهارم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درب تمام منازل را به مسجد بستند مگر درب منزل علی علیه السّلام را

حدیث (1) محمّد بن احمد شیبانی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبد اللَّه بن احمد، از سلیمان بن حفص مروزی، از عمرو بن ثابت، از سعد بن طریف، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: وقتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تمام درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد بستند و تنها درب منزل علی علیه السّلام را باز گذاردند اصحاب از این عمل به ضجّه درآمده و گفتند: یا رسول اللَّه برای چه درب منازل ما را مسدود کردی و درب منزل این جوان را باز گذاردی؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داد درب منازل شما را بسته و درب منزل علی را باز بگذارم و من تابع وحیی هستم که از جانب پروردگارم به من می‌شود.
حدیث (2) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمة اللَّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از عیسی بن مهران از محول از عبد الرحمن بن الاسود، از محمّد بن عبید اللَّه بن ابی رافع، از پدر و عمویش، از پدر این دو، از ابی رافع، وی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای مردم خطبه خوانده و سپس فرمودند:
ایّها الناس خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی و هارون علیهما السّلام امر فرمود که در مصر برای قومشان خانه‌هایی بسازند و بعد فرمان داد که در مسجد موسی و هارون جنب بیتوته نکرده و به زنان نزدیک نشوند مگر جناب هارون و فرزندان او و علی علیه السّلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است لذا جایز نیست برای
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 655
احدی که در مسجد من نزدیک به زنان شده و نه جنب در آن بیتوته کند مگر علی علیه السّلام و فرزندان او پس هر کس از این معنا بد حال شده و بدش آمده است پس آنجا (با دست مبارک به طرف شام اشاره فرمود)
حدیث (3) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمة اللَّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از محمّد بن عبید بن عتبه از اسماعیل بن ابان، از سالم بن ابی عمره، از معروفت بن خربوذ، از ابو الطفیل از حذیفة بن اسید غفاری، وی می‌گوید: نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله ایستاده و خطبه خواندند، سپس فرمودند:
مردانی که نفسشان راضی نیست از این که من علی را در مسجد ساکن نموده و آنها را اخراج کرده‌ام بدانند به خدا سوگند من آنها را از مسجد

بیرون نکرده و علی را ساکن ننموده‌ام بلکه خداوند آنها را بیرون نموده و علی علیه السّلام را در مسجد اسکان داده، خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی و برادرش هارون وحی فرمود که برای قومشان در مصر خانه‌هایی بسازند و این خانه‌ها را قبله قرار داده و نماز بخوانند، سپس به موسی امر فرمود که کسی در مسجدش ساکن نشده و نکاح در آن نکرده و جنب در آن داخل نشود مگر هارون و فرزندان او، و آگاه باشید که علی علیه السّلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، او برادر من است نه اهل من، جایز نیست احدی در مسجد من نکاح کند مگر علی و ذریّه او، حال بدانید هر کسی که از این بدش آمد و این حکم او را بد حال نموده پس آنجا (با دست به طرف شام اشاره فرمود)

باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که واجب است امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد و بیان این جهت که چرا باید امام اعلم خلائق و سخی‌ترین و شجاع‌ترین و عفیف‌ترین آنها بوده و از تمام گناهان معصوم و بر حذر باشد

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش نقل کرده که گفت: ضرار از هشام بن حکم پرسید: دلیل بر امام علیه السّلام بعد از نبیّ صلّی اللّه علیه و آله چیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 657
هشام گفت: هشت دلیل بر آن می‌باشد، چهار تا در پیرامون توصیف نسب امام علیه السّلام بوده و چهار تای دیگر مربوط به توصیف نفس شریفش می‌باشد.
امّا چهار دلیلی که در پیرامون توصیف نسب امام می‌باشد عبارتند از این که: باید امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد.
شرح و توضیح توضیح این گفتار آن است که: اگر لازم نباشد امام علیه السّلام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان شناخته شده باشد پس ممکن است از هر قبیله‌ای که در اطراف و اکناف کره زمین است امام معیّن شود اگر چه قبیله نازل و غیر شناخته‌شده‌ای بوده که احتمال هر گونه رذائل خلقی و خلقی در اهل آن داده شود و نیز باید جائز باشد از هر جنسی، عرب بوده یا عجم، ترک بوده یا دیلم، زنگی بوده یا غیر آن امام تعیین گردد در حالی که واضح و روشن است التزام به این معنا باطل و مردود است، پس وقتی جائز نبود مگر آن که امام از نظر قبیله و جنس شناخته شده باشد به سراغ جنس معروف می‌رویم بعد از فحص و گردش هیچ جنسی را در عالم مشهورتر و معروف‌تر از جنس محمّد صلّی اللّه علیه و آله که جنس عرب است نمی‌یابیم و دلیل بر این ادّعاء آن است که حضرتش هم صاحب ملّت بوده و هم دعوت و بدیهی است که هر یک از این دو موجب اشتهار و معروفیّت می‌باشند.
امّا این که آن جناب صاحب ملّت است: به خاطر آن که در هر روز و شب پنج بار نام شریفش در معابد و مساجدی که در جمیع اماکن است برده شده و مؤذّنین با صدای بلند می‌گویند: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّد رسول اللّه.
و امّا این که آن حضرت صاحب دعوت است: دعوت آن جناب به هر برّ و فاجر، عالم و جاهل رسیده و به حدّی این معنا معروف و مشهور است که احدی توان انکارش را ندارد، پس نتیجه این دلیل آن است که باید امام از اشهر اجناس تعیین شود و چون اشهر اجناس، جنس عرب بوده و در بین

این جنس تنها قبیله قریش است که صاحب ملّت بوده نه سایر قبائل عرب لا جرم امام را باید از این قبیله معیّن نمود و چون در بین این قبیله تنها بیت نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله است که صاحب دعوت می‌باشد به ناچار باید امام از این بیت تعیین گردد و بدین ترتیب دعوت به ملّت متّصل می‌گردد.
و در بین این خاندان تنها کسی باید امام باشد که علاوه بر قرب نسب به پیامبر اکرم از ناحیه آن حضرت به امامتش اشاره هم شده باشد چه آن که در غیر این

صورت سایر افراد این بیت با هم در قرب نسب به نبیّ اکرم مشترک بوده و امکان دارد هر یک ادّعاء امامت نموده و مردم را به خود دعوت کنند و بدین ترتیب اختلاف و فساد بین افراد بیت نبیّ صلّی اللّه علیه و آله واقع می‌شود، در نتیجه باید ملتزم شویم که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله لازم است اشاره نمایند به مردی از اهل بیت خویش که افضل و اعلم و اصلح آنها برای امامت باشد.
و امّا چهار دلیلی که مربوط به توصیف نفس شریف امام می‌باشد:
امام باید: اعلم (داناتر) و اسخی (سخاوتمندتر) و اشجع (شجاع‌تر) و عفیف و معصوم‌ترین خلائق باشد و از تمام گناهان چه صغیره و چه کبیره اجتناب داشته و اساسا فترت و جاهلیّت کوچکترین اصابتی با آن جناب نداشته باشد.
قابل توجّه آن که در هر عصر و زمانی لازم است امامی که قائم به این اوصاف بوده وجود داشته باشد تا عالم منقرض شده و قیامت بپا گردد.
عبد اللّه بن یزید اباضی که حاضر در مجلس بود گفت: ای هشام از کجا دانستی که باید امام اعلم خلائق باشد؟
هشام گفت: اگر عالم به تمام دانستنی‌ها نبوده و به اصطلاح اعلم نباشد اطمینان و وثوقی به او نبوده لذا احتمال دارد شرایع و احکام دین را جابجا کند مثلا کسی را که حدّ بر او واجب است حدّ نزده بلکه عضوی از اعضائش را قطع نماید و به عکس کسی را که قطع عضوش واجب است حدّ بزند و شاهد ما بر این گفتار که باید امام اعلم خلائق باش فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم است:
أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (آیا آن که خلق را به راه حقّ و طریق سعادت هدایت می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی‌کند مگر آن که خود هدایت شود، پس شما مشرکان را چه شده که چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید).
عبد اللّه بن یزید گفت:
از کجا دانستی که باید امام از همه گناهان معصوم و برکنار باشد؟

هشام گفت: اگر معصوم نباشد اطمینانی نیست بلکه احتمال دارد مانند دیگران گناهان را مرتکب شده در نتیجه محتاج شویم بر او اقامه حدّ کنیم همان طوری که بر غیرش حدّ جاری می‌سازیم و وقتی احتمال دادیم مرتکب گناهان می‌شود هیچ وثوق و اطمینانی به او نیست که از همسایه و دوست و نزدیک و محبوبش کتمان نماید.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 661
و مدرک ما بر این گفتار و لزوم عصمت در امام فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم است:
إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی، قالَ: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (من تو را به پیشوایی خلق برمی‌گزینم، ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا می‌فرمایی، فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید).
عبد اللَّه بن یزید گفت: از کجا دانستی امام باید اشجع خلائق باشد؟
هشام گفت: برای این که امام قیّم مردم است که در جنگ و حرب به او مراجعه می‌کنند، حال اگر در حرب امام نیز مانند دیگران بگریزد به غضب الهی مبتلا می‌شود و ابتلاء به غضب حقّ تعالی در حقّ امام ممکن نیست و دلیل ما بر این گفتار فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف می‌باشد.
إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعرّض کافران در میدان جنگ روبرو شدید مبادا از بیم و هراس آنها پشت به دشمن کرده و از جنگ فرار کنید، هر که در روز نبرد به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود).
عبد اللَّه بن یزید گفت: از کجا دانستی که باید سخی‌ترین مردمان باشد؟
هشام گفت: اگر سخاوت نداشته باشد برای امامت شایستگی ندارد زیرا مردم به بخشش و فضل او محتاج بوده و طالب هستند عطایا را بین آنها به طور مساوی تقسیم کند و حقّ را در موردش قرار داده و بجا صرف کند.
و نیز وقتی امام سخی بود از حقوق مردم چیزی برنداشته و در موقع تقسیم غنائم بر مسلمین نصیب خود را افزون‌تر از سایرین قرار نمی‌دهد بنا بر این کسی که اشجع و اعلم و اسخی و عفیف‌ترین مردم نیست نمی‌تواند امام و پیشوا باشد.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر نقل کرده که وی گفت: در طول مدّتی که با هشام بن حکم هم صحبت بودم کلامی زیباتر و بهتر از این کلام که در صفت عصمت امام علیه السّلام ایراد نموده نه شنیدم و نه استفاده کردم و شرح این کلام آن است

که: روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟
هشام گفت: آری.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 663
به او گفتم: صفت عصمت در امام علیه السّلام چیست و به چه چیز شناخته می‌شود؟
هشام گفت: تمام گناهان و معاصی از چهار راه پیدا شده که پنجمی ندارند، آن چهار تا عبارتند از: حرص، حسد، غضب و شهوت و واضح و روشن است که این چهار تا از امام علیه السّلام منتفی هستند و توضیح انتفاء این چهار صفت از امام علیه السّلام چنین است:
جائز نیست امام علیه السّلام نسبت به دنیا حریص باشد زیرا دنیا و تمام شئونات آن زیر نگین امام است چه آن که حضرتش خازن مسلمین است و اختیار تمام دنیا به دست او است از این رو برای چه حرص بورزد.
و نیز جایز نیست امام علیه السّلام حسود باشد زیرا انسان نسبت به انسان برتر از خود حسد می‌ورزد و حال آن که موجودی بالاتر و برتر از امام علیه السّلام نیست تا بخواهد به او حسد داشته باشد بلکه تمام انسانها مادون مقام حضرتش می‌باشند و حسد داشتن نسبت به انسان مادون معقول نیست.
و همچنین جایز نیست امام علیه السّلام برای امری از امور دنیا غضب کند مگر آن که غضبش برای رضای خدا باشد که در این صورت جایز بلکه ممدوح است نظیر این که خداوند و حضرتش اقامه حدود را واجب کرده و آن جناب را مأمور ساخته در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان ابایی نداشته باشد و در دین خدا رأفت و عطوفت را به کار نبرده تا حدود الهی اقامه شوند.
و نیز جایز نیست که امام تابع شهوات بوده و دنیا را بر آخرت اختیار کند زیرا خداوند عزّ و جلّ آخرت را محبوب آن حضرت قرار داده همان طوری که دنیا را محبوب ما گردانیده، پس امام علیه السّلام به آخرت نظر می‌کند همان طوری که ما به دنیا می‌نگریم، بنا بر این چطور ممکن است امام آخرت را ترک و دنیا را اخذ کند و اساسا دیده نشده که کسی صورت زیبا و جمیل را به خاطر روی قبیح رها کند یا طعام پاکیزه و خوش طعم را به خاطر طعام تلخ و بد طعم ترک نماید یا جامه نرم و لطیف را گذاشته و لباس خشن بپوشد یا نعمت دائم و باقی را فدای دنیای زائل و فانی کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 665
حدیث (1) پدرم رحمة اللّه علیه از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از علی بن اسماعیل، از سعدان، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به امام حسین علیه السّلام باردار شدند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمودند:
ای فاطمه خداوند متعال به تو فرزندی عطا می‌کند که اسمش حسین بوده و امّت من او را می‌کشند.
فاطمه علیها السّلام عرض کرد: حاجتی به او ندارم.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ به من وعده داده که ائمّه و پیشوایان دین را از فرزندان او قرار دهد.
فاطمه سلام اللّه علیها عرضه داشت: ای رسول خدا راضی شدم.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از حسین بن موسی خشّاب، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده که وی گفت: محضر ابا عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: مقصود خداوند از این آیه چیست؟
إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت پیامبر آلودگی را برده و پاک و پاکیزه گرداند شما را).
حضرت فرمودند:
این آیه در شأن نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام نازل شده پس از آن که خداوند عزّ و جلّ نبیّ مکرّمش را از این دنیا برد امیر المؤمنین علیه السّلام و سپس امام حسن و پس از آن امام حسین علیهما السّلام را به جای آن حضرت قرار داد سپس تأویل این آیه بوقوع پیوست:
وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ (در کتاب خدا بعضی از ارحام اولی و سزاوارتر از برخی دیگر قرار داده شده‌اند) یعنی حضرت علی بن الحسین 8 امام بعد از پدر گردید و سپس امامت در فرزندان ایشان (امام سجاد علیه السّلام) جاری شد، پس اطاعت ایشان اطاعت خدا و نافرمانی آنها نافرمانی خدای عزّ و جلّ است.
حدیث (3) احمد بن حسن رحمة اللّه علیه از احمد بن یحیی از بکر بن عبد

اللّه بن حبیب از
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 667
تمیم بن بهلول، از علی بن حسان الواسطی از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم:
فدایت شوم از کجا برای اولاد امام حسین فضیلت و برتری نسبت به فرزندان امام حسن پیدا شد و حال آن که این دو بزرگوار در یک درجه مساوی با هم بودند؟
امام علیه السّلام فرمودند: نمی‌بینم که از من بپذیرید و قانع شوید ولی در عین حال می‌گویم: هنوز حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد نشده بود که جبرئیل به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و عرض کرد: فرزندی برای شما به دنیا خواهد آمد که بعد از شما امّتتان او را خواهند کشت.
حضرت فرمودند: ای جبرئیل به این فرزند حاجتی ندارم.
جبرئیل تا سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود سپس پیامبر علی علیه السّلام را خواند و به ایشان فرمود: جبرئیل علیه السّلام از جانب خدا به من خبر داده که فرزندی برای شما متولّد خواهد شد که امّت او را می‌کشند.
علی علیه السّلام عرضه داشت: ای رسول خدا نیازی به چنین فرزندی ندارم.
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود و سپس فرمود: در او و اولادش امامت و وراثت بوده و او و فرزندانش مالک خزانه (انفال) خواهند بود.
پس حضرت پی فاطمه سلام اللّه علیها فرستاده و به ایشان فرمودند: خداوند متعال شما را بشارت داده به فرزندی که بعد از من امّتم او را می‌کشند.
فاطمه سلام اللّه علیها عرض کرد: من احتیاجی به این فرزند ندارم.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را با ایشان تکرار نموده بعد فرمودند:
به ناچار در این فرزند امامت و وراثت از نبوّت و مالک شدن خزانه (انفال) خواهد بود.
فاطمه سلام اللّه علیها عرضه داشت: از خدا راضی شدم پس به حسین علیه السّلام حامل شد و شش ماه این حمل در شکم آن حضرت بود سپس وضع حمل نمود و فرزند شش ماهه به دنیا آمد و هیچ مولودی غیر از وجود مبارک امام حسین علیه السّلام و حضرت عیسی بن مریم شش ماهه متولّد نشد که زنده بماند، باری جناب ام سلمه متکفّل آن حضرت شد و رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله در هر روز به ملاقات آن مولود آمده و زبان مبارک در دهانش می‌نهاد و آن مولود می‌مکید تا سیراب می‌گردید و بدین وسیله خداوند متعال گوشت بدن امام حسین علیه السّلام را از گوشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رویاند و آن حضرت نه از فاطمه سلام اللّه علیها و نه از زن شیردهی شیر آشامید و چون
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 669
حقّ تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود:
وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ الخ (و سی ماه تمام مدّت حمل و شیرخوارگی بوده تا هنگامی که طفل به حدّ رشد برسد و آدمی چهل ساله گردد آنگاه شایسته است که به درگاه الهی عرض کند خدایا مرا بر نعمتی که به من و پدر و مادر عطا فرمودی شکر بیاموز و به کار شایسته‌ای که رضا و خشنودی تو در او است موفق دار و فرزندان مرا صالح نما) حضرت امام حسین علیه السّلام از خدای عزّ و جلّ مطابق همین آیه سؤال و درخواست نمود پس حقّ تبارک و تعالی طبق سؤال آن حضرت دعایش را مستجاب فرمود.
البته اگر به جای «أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی» درخواست و سؤال با عبارت «اصلح لی ذریّتی» صورت می‌گرفت تمام ذریّه آن جناب ائمّه و پیشوایان می‌شدند منتهی چون سؤال به نحوی که در آیه آمده صورت گرفت صرفا امامت اختصاص به ائمّه اثنی عشر سلام اللّه علیهم اجمعین پیدا کرد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد و عبد اللّه پسران محمّد بن عیسی، از پدرشان، از عبد اللّه بن مغیره، از عبد اللّه بن مسکان، از عبد الرّحیم قصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به آیه شریفه:
اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ (پیامبر سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیامبر مادران مؤمنان بوده و خویشاوندان نسبی شخص در حکم ارث بعضی بر برخی در کتاب خدا مقدّم قرار داده شده‌اند) سؤالی کرده و عرضه داشتم، این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟
حضرت فرمودند: این آیه در باره آمرین و پیشوایان نازل شده، این آیه بر حسین بن علی و فرزندان آن حضرت بعد از آن جناب جاری گردیده، ما سزاوارتریم به امر ولایت و امامت و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از مؤمنین و مهاجرین و با بودن ما احدی شایسته برای این مقام نیست.
عرض کردم: آیا اولاد جعفر در آن نصیبی دارند؟
حضرت فرمودند: خیر.
راوی می‌گوید: یکان، یکان از اولاد بنی عبد المطلب را مورد سؤال قرار داده و پرسیدم آیا اینها نصیبی دارند؟

حضرت نسبت به تمام آنها فرمودند: خیر منتهی فراموش کردم از فرزندان امام حسن علیه السّلام سؤال کنم که آیا ایشان نصیبی داشته یا بی‌بهره‌اند پس بار دیگر که بر حضرت داخل شدم پرسیدم: آیا فرزندان امام حسن علیه السّلام نصیب داشته یا بی‌نصیب می‌باشند؟
حضرت فرمودند: ایشان نصیب ندارند، سپس فرمودند: ای ابا عبد الرّحمن بدان که هیچ یک از اهل بیت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله غیر از ما در این امر نصیب و بهره‌ای ندارد.
حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از حمّاد بن عیسی، از عبد العلی بن اعین، وی می‌گوید:
از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند عزّ و جلّ علی علیه السّلام را اختصاص دادند به وصیّ بودن برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و آنچه از آن حضرت به آن جناب رسید مال او می‌باشد یعنی اموال رسول خدا و ما ترک و آثار نبوّت جملگی بعد از پیامبر از آن علی علیه السّلام می‌باشد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام نیز به این معنا اقرار نمودند، سپس علی علیه السّلام وصیّت فرمودند که آنها از آن امام حسن علیه السّلام بوده و امام حسین علیه السّلام نیز آنها را تسلیم امام حسن نمودند بدون هیچ گونه معارضه‌ای تا وقتی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام گردید در این هنگام تمام اموال و ودائع مذکور منتقل به آن جناب شد و احدی با حضرتش در آن به منازعه برنخاست و پس از آن حضرت اموال به حضرت علی بن الحسین علیه السّلام منتقل گردید و آن جناب مستحق آنها شدند نه دیگری به دلیل فرموده حقّ عزّ و جلّ: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ، و پس از علی بن الحسین علیهما السّلام ودایع نبوّت و امامت صرفا در اعقاب و اعقاب اعقاب حضرت سجّاد علیه السّلام گردش کرد و از آنها به احدی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم نرسید.
حدیث (6) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: عبد اللّه بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمّد بن سنان، از ابی سالم، از سورة بن کلیب «1»، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل

---

(1)- سورة بن کلیب بن معاویة الاسدی، مرحوم ممقانی در تنقیح المقال او را حسن معرّفی فرموده است.

فرموده حقّ عزّ و جلّ: وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ (و قرار داد آن را در ذریّه خود کلمه باقی تا روز قیامت). فرمودند: مقصود این است که حقّ

تعالی امامت را در عقب و فرزندان امام حسین علیه السّلام قرار داد یعنی در هنگامی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت امام حسین علیه السّلام شد پیوسته در فرزندان آن جناب از یکی به دیگری انتقال یافته است و ابدا از حضرتش به برادر یا عمو یا سایر بنی هاشم منتقل نشده.
سپس راوی می‌گوید:
ما در بین فرزندان امام حسین علیه السّلام که وارث امامت هستند احدی را سراغ نداریم که بدون فرزند و بلا عقب باشد ولی در عین حال می‌بینیم عبد اللّه افطح بدون فرزند از دنیا رفته و بین معظم اصحاب و یارانش درنگ نکرده مگر یک ماه، پس او نمی‌تواند امام باشد «1» حدیث (7) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد، از عبد الصّمد بن بشیر، از فضیل بن سکره، وی می‌گوید: بر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمودند:
ای فضیل هیچ می‌دانی قبل از این که بیایی در چه نظر می‌کردم؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: در کتاب فاطمه علیها السّلام می‌نگریستم، هیچ سلطانی «2» که سلطنت و فرمانروایی کند را نیافتم مگر اسم خود و نام پدرش در آن ضبط و ثبت شده است و از فرزندان امام حسن علیه السّلام هیچ نامی در آن نیافتم.
حدیث (8) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو الطّفیل، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: آنچه من بر تو املاء می‌کنم

---

(1)- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: غرض راوی از این کلام ابطال مذهب فطحیّه است زیرا ایشان به امامت عبد اللّه افطح بن صادق علیه السّلام قائلند و چون وی این علامت را ندارد پس نمی‌تواند امام باشد.
(2)- مقصود سلطان عادل یعنی امام معصوم است که امامت و سلطنتش از جانب خدای متعال منصوص می‌باشد.

بنویس.
امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا بیم داری که من فراموش کنم؟
حضرت فرمودند: از فراموشی و عروض آن بر تو بیم ندارم چه آن که از خدا خواسته‌ام قوّه حفظ تو را نگاه داشته و به فراموشی نیاندازدت ولی

شرکاء خود را بنویس.
امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا شرکاء من کیانند؟
حضرت فرمودند: پیشوایانی که از فرزندت بهم می‌رسند، به واسطه ایشان امّت من از نعمت باران بهره‌مند شده و دعایشان مستجاب گردیده و بلاء از ایشان رفع گردیده و رحمت از آسمان بر آنها نازل می‌گردد، این اوّل ایشان است و اشاره فرمود به امام حسن علیه السّلام سپس با دست مبارک به امام حسین علیه السّلام اشاره نموده و پس از آن فرمودند: پیشوایان از فرزند او خواهند بود.
حدیث (9) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از علی بن محمّد، از قاسم بن محمّد، از سلمان بن داود منقر، از محمّد بن یحیی، از حسین واسطی، از یونس بن عبد الرحمن «1»، از ابو فاخته «2»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام امامت بین دو برادر اصلا واقع نشد بلکه جاری گشت در اعقاب و فرزندان (مقصود فرزندان امام حسین علیه السّلام) می‌باشد.
حدیث (10) علی بن احمد بن عبد اللَّه برقی، از پدرش، از جدّش، از احمد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی یعقوب بلخی، وی می‌گوید: از حضرت ابا لحسن الرضا علیه السّلام پرسیدم: به چه سبب امامت در بین فرزندان امام حسین علیه السّلام جریان پیدا نمود نه اولاد امام حسن علیه السّلام؟
حضرت فرمودند: به جهت آن که خداوند عزّ و جلّ امامت را در بین فرزندان امام حسین علیه السّلام قرار داد نه اولاد امام حسن و از فعل و کردار حقّ تعالی سؤال نمی‌توان

---

(1)- یونس بن عبد الرحمن مولی علی بن یقطین، اگر چه قمیّون او را تضعیف کرده‌اند ولی اعتباری به آن نبوده و اخبار و روایات عدیده در فضل و توثیق او وارد شده و در حدیث صحیح از حضرت ثامن الحجج علیه السّلام وارد شده که امام علیه السّلام سه بار برای وی بهشت را ضمانت فرموده‌اند.
(2)- ابو فاخته کنیه است برای سعید بن حمران که ثقه می‌باشد.

نمود.
حدیث (11) ابراهیم بن هارون هاشمی از محمّد بن احمد بن ابی الثّلج، از عیسی بن مهران از منذر شراک، از اسماعیل بن علیه، از اسلم بن میسره عجلی، از انس بن مالک، از معاذ بن جبل «1» نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ هفت هزار

سال قبل از آفرینش دنیا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید.
معاذ می‌گوید: عرضه داشتم: ای رسول خدا پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟
حضرت فرمودند: جلو عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح نموده و می‌ستودیم و تقدیس و تمجیدش می‌کردیم.
عرض کردم به چه هیئت و شکلی بودید؟
حضرت فرمودند: شبح‌هایی از نور بودیم تا این که حقّ تعالی اراده کرد صورت ما را بیافریند لذا ما را عمودی از نور نمود و انداخت در صلب جناب آدم و پس از آن ما را به اصلاب پدران و ارحام مادرانمان درآورد و ابدا نجاست شرک و قذارت کفر به ما اصابت نکرد، دسته‌ای به واسطه ما سعادتمند و گروهی دیگر به واسطه ما شقی شدند، باری وقتی ما را به صلب عبد المطلب وارد کرد آن نور را بیرون آورده و دو نصفش کرد نیمی از آن را در صلب عبد اللّه، نیم دیگرش را در صلب ابو طالب قرار داد پس نصفی که تعلق به من داشت را به آمنه و نصف متعلّق به علی را به فاطمه دختر اسد منتقل نمود، پس آمنه مرا و فاطمه علی را زایید بعد خداوند عزّ و جلّ عمود نور را به من برگرداند پس فاطمه از من خارج گردید سپس عمود را به علی علیه السّلام اعاده داد پس حسن و حسین از آن حضرت بیرون آمدند پس آنچه از نور علی بود در فرزندان حسن و آنچه از نور من بود در اولاد حسین استقرار گردید و همین نور که در اولاد حسین بود در ائمّه علیهم السلام انتقال یافت و تا قیامت باقی است.

---

(1)- معاذ بن جبل بن عمر بن اوس، وی از اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله است، مرحوم ممقانی در تنقیح فرموده: علی علیه السّلام او را برای کمک خود دعوت کرد و فاطمه سلام اللّه علیها نیز جهت دفع حقّ خویش از او یاری خواست ولی وی عذر آورد و کندی نمود ولی نسبت به بیعت با ابو بکر سرعت کرد.
از کتاب سلیم بن قیس نقل شده که وی از اصحاب صحیفه است و آنها کسانی بودند که نامه‌ای نوشته و در آن شرط کردند امامت را از علی علیه السّلام سلب کنند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 679
حدیث(12) احمد بن حسن قطان از ابو سعید حسن بن علی سکری از ابو عبد اللّه محمّد بن زکریّا بن دینار غلابی بصری از علی بن حاتم از ربیع بن عبد اللّه، وی می‌گوید: بین من و عبد اللّه بن حسن راجع به امامت گفتگو و مباحثه‌ای واقع شد، عبد اللّه بن حسن گفت: امامت در فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هر دو می‌باشد.
من گفتم: تا روز قیامت امامت فقط در اولاد امام حسین علیه السّلام

می‌باشد.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص679

د اللّه بن حسن گفت: چگونه امامت فقط در فرزندان امام حسین علیه السّلام باشد نه اولاد امام حسن با این که هر دو آقا و سروران اهل بهشت بوده و هر دو در فضل با هم مساوی هستند منتهی امام حسن به خاطر بزرگتر بودن افضل می‌باشد و واجب است که امامت در افضل بوده نه در غیر آن.

به او گفتم: موسی و هارون هر دو نبیّ بودند و موسی افضل از هارون علیهما السّلام بود ولی با این حال حقّ عزّ و جلّ نبوّت و خلافت را در فرزند هارون قرار داد نه اولاد موسی و همچنین حقّ تعالی امامت را در فرزندان امام حسین علیه السّلام قرار داده نه اولاد امام حسن علیه السّلام تا سنن امّت گذشته در این امّت نیز عینا جریان پیدا کند، بنا بر این هر جوابی که راجع به موسی و هارون آوردی همان جواب است در باره امامت فرزندان امام حسین علیه السّلام نه فرزندان حضرت مجتبی علیه السّلام و بدین ترتیب عبد اللّه بن حسن ساکت شد و مجلس مباحثه به حالت تعطیل درآمد و من محضر مبارک امام صادق علیه السّلام مشرف شدم چون چشم مبارک حضرت به من افتاد فرمود: احسنت ای ربیع در مباحثه‌ای که نمودی و با عبد اللّه بن الحسن به گفتگو نشستی نیکو سخن راندی خدا تو را ثابت نگهدارد.

باب صد و پنجاه و هفتم سرّ این که چرا بر امّت معرفت ائمه بعد از پیامبر واجب بوده و معرفت به ائمّه قبل از نبیّ صلّی اللّه علیه و آله واجب نیست

حدیث (1) علی بن حاتم رضی اللَّه عنه در نوشته‌ای که به من ارسال داشت گفته است:
قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از حنّان بن سدیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه مادر توسعه نبوده و حقّ نداریم نسبت به ائمّه بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تحصیل معرفت
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 681
نکنیم ولی راجع به وجوب معرفت به ائمّه پیش از نبیّ در وسعت بوده و می‌توانیم به دنبال آن نرویم؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که شرایع مختلف و بسیار بوده و ائمّه و پیشوایان پیش از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بسیار و فراوان می‌باشند از این رو معرفت به تمام آنها واجب نیست.

باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که چرا سیره امیر المؤمنین علیه السّلام بین اسراء چنین بود که بر آنها منّت می‌نهاد و آزادشان می‌کرد و از قتلشان صرف نظر می‌فرمود ولی سیره حضرت قائم عجل اللّه تعالی فرجه چنین است که دشمنان را مورد سیاست (تازیانه زدن و کشتن) و اسارت قرار می‌دهند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة بن میمون از حسن بن هارون نقل کرده که گفت:
محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم، معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید: آیا سیره حضرت قائم علیه السّلام بر خلاف سیره امیر المؤمنین علیه السّلام است؟
حضرت فرمودند: آری، زیرا علی علیه السّلام با اسراء چنین رفتار می‌کرد که بر آنها منّت می‌گذارد و آزادشان می‌نمود و از کشتن آنها صرف نظر می‌فرمود و جهتش آن بود که حضرت می‌دانستند دشمنان به زودی بر شیعیان غالب خواهند شد و هر سلوکی که آن جناب با اسراء نمایند آنها نیز مقابله به مثل خواهند نمود لذا با آنها مدارا می‌فرمودند ولی حضرت قائم علیه السّلام وقتی قیام نماید دشمنان را مورد بسط و سیاست و اسارت قرار می‌دهند زیرا می‌دانند که دیگر دشمنان بر شیعیان غالب نخواهند شد.

باب صد و پنجاه و نهم سرّ این که حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه با معاویة بن ابی سفیان صلح و مداهنه نمود و مجاهدت نفرمود

اشاره

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 683
حدیث (1) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن فضّال، از ثعلبه، از عمر بن ابی نضر، از سدیر نقل کرده که گفت:
من و دو فرزندم در حضور ابو جعفر علیه السّلام بودیم، حضرت فرمودند: ای سدیر امری را که بر آن هستی و اعتقاد به آن داری برای ما بیان کن تا اگر در آن اغراق می‌نمایی تو را از آن بازداشته و در صورتی که نسبت به آن تقصیر می‌کنی ارشادت کنیم.
سدیر می‌گوید: رفتم که سخن بگویم، امام علیه السّلام فرمودند: خودداری کن تا تو را کفایت کنم، علمی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد علی علیه السّلام نهاد اگر کسی آن را بداند و به آن آگاه باشد مؤمن بوده و در صورتی که انکارش کند کافر است، سپس بعد از علی علیه السّلام امام حسن علیه السّلام است.
عرض کردم: چگونه او در منزله و مقام علی علیه السّلام باشد و حال آن که امر ولایت و خلافت را به معاویه واگذار کرد؟
حضرت فرمودند: ساکت باش آن حضرت به آنچه نمود داناتر و آگاه‌تر بود اگر آن جناب چنین نمی‌کرد امر بزرگی رخ می‌داد.
حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد رحمة اللّه علیه از محمّد بن موسی بن داود دقّاق از حسن بن احمد بن لیث از محمّد بن حمید، از یحیی بن ابی بکر از ابو العلا خفاف، از ابی سعید عقیصا «1» نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حسن بن علی بن ابی طالب عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برای چه با معاویه مداهنه و صلح نمودید و حال آن که می‌دانستید حقّ مال شما است نه مال او و نیز می‌دانستید که معاویه گمراه و ستمگر است؟
حضرت فرمودند: آیا بعد از پدرم علیه السّلام من حجّت خدا بر مردم و امام ایشان نیستم؟
عرضه داشتم: چرا؟
فرمود: آیا مگر من نه آن کسی هستم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره من و برادرم فرمودند: حسن و حسین دو امام بوده چه قیام کرده و چه بنشینند؟

---

(1)- کلمه «عقیصا» با الف مقصوره لقب ابو سعید بوده و اسمش دینار است، وی به فرموده ممقانی در رجال امامی ولی مجهول الحال می‌باشد.

عرض کردم: آری همین طور است.
فرمود: پس من امام بوده چه قیام کنم و چه بنشینم، ای ابا سعید به همان علّتی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با بنی ضمره و بنی اشجع و با اهل مکّه هنگام برگشت از حدیبیّه صلح فرمودند من نیز با معاویه صلح نموده‌ام، آنها که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با ایشان صلح فرمود بنصّ کتاب کافر بودند و معاویه و اصحابش به مقتضای تأویل قرآن کافر می‌باشند، ای ابا سعید وقتی من امام از جانب خدا بودم نباید رأی مرا تخطئه کنی و عملی را که انجام داده‌ام چه مهادنه و صلح بوده و چه محاربه و جنگ باشد می‌باید بپذیری اگر چه حکمت کردار من بر تو مخفی و مشتبه باشد، مگر نمی‌بینی جناب خضر علیه السّلام وقتی کشتی را شکافت و جوان را کشت و دیوار را تعمیر کرد و بپا داشت موسی به غضب آمد و از کردارش سخت برآشفت، جهت غضبناک شدن موسی این بود که حکمت عمل خضر بر او مخفی بود تا آن که خضر علیه السّلام آن را بازگو کرد و موسی راضی گشت، عمل و کردار من نیز همین طور می‌باشد یعنی از عمل و فعل من خرسند نبوده بلکه غضبناک هستند زیرا حکمت آن بر شما پنهان می‌باشد و آن این است که اگر من غیر از این می‌نمودم یک نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که او را می‌کشتند.

مقاله مرحوم مصنف (صدوق) [در باره صلح امام حسن (ع)]

محمّد بن علی مصنّف این کتاب (صدوق) می‌گوید: محمّد بن بحر شیبانی رضی اللّه عنه در کتابش معروف به کتاب الفروق بین الاباطیل و الحقوق مصالحه و مداهنه حضرت امام حسن علیه السّلام با معاویه را متذکّر شده و شرح و توضیح آن چنین است: شخصی از تفسیر حدیث یوسف بن مازن راشی سؤال کرده و جواب سؤالش را داده‌اند و شرح این سؤال و جواب را ابو بکر محمّد بن حسن بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری در ضمن روایتی نقل کرده که صاحب کتاب الفروق بین الاباطیل و الحقوق این روایت را به تفصیل در کتابش آورده است، شرح این روایت چنین است:
محمّد بن حسن بن اسحاق می‌گوید: ابو طالب زید بن احزم، از ابو داود، از قاسم بن فضل از یوسف بن مازن راشی نقل کرده که وی گفت: حسن بن علی صلوات اللّه علیهما با معاویه بیعت و صلح فرمود مشروط به شرائطی که در متن صلحنامه به این شرح درج گردید:
الف: معاویه ملتزم شد که او را امیر المؤمنین نخوانند.
ب: معاویه پذیرفت که امام حسن علیه السّلام در حضور او اقامه شهادت نکند.

ج: معاویه ملتزم گردید اصلا و به هیچ وجه شیعیان علی علیه السّلام را تعقیب نکند.
د: معاویه متعهّد شد بین اولاد آنان که در روز جمل و صفّین در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده‌اند هزار هزار درهم توزیع کند.
ه: معاویه قبول کرد که این مبلغ از دراهم را بابت مالیات خانه أبجرد بپذیرد.
محمّد بن بحر شیبانی می‌گوید: چقدر لطیف امام حسن علیه السّلام چاره‌جویی فرمود و بدین وسیله خراج و مالیات را از مؤمنین اسقاط کرد.
یوسف بن مازن می‌گوید: از قاسم بن محیمه شنیدم که می‌گفت: معاویه به تعهدات و التزامات خود اصلا عمل نکرد و نیز گفت: در نامه‌ای که امام حسن علیه السّلام به معاویه مرقوم فرموده بودند خواندم که آن حضرت گناهان و خلاف‌های معاویه را نسبت به خود و شیعیان علی علیه السّلام که مرتکب شده برشمردند و در آغاز آنها نامی از عبد اللّه بن یحیی حضرمی و کسانی که با او به قتل رسیده بودند به میان آورده و بدین وسیله اعتراض و شکایت خود را اعلام فرمودند.
مصنّف فرموده: رحمت خدا بر تو باد:
واقعه‌ای که بین حضرت امام حسن علیه السّلام و معاویه صورت گرفته و

یوسف بن مازن آن را حکایت کرده از نظر اهل تمییز و صاحبان تحصیل «مهادنه» و «معاهده» نامیده می‌شود نه مبایعه و شاهد بر این گفتار عبارتی است که یوسف از قاسم بن محیمه نقل کرده و گفته: معاویه به آنچه با حضرت امام حسن علیه السّلام معاهده و مهادنه نموده بود وفا نکرد.
و چنانچه ملاحظه می‌کنیم وی از لفظ «عاهده علیه» و «هادنه» استفاده کرده نه «بایعه علیه».
پس تا این جا معلوم شد که امر واقع میان حضرت امام حسن علیه السّلام و معاویه علیه الهاویه بیعت یا مبایعه نبوده بلکه مهادنه و معاهده بوده است حال می‌گوییم:
بفرض امر واقع مبایعه باشد و ادّعاء آنهایی که این امر را مبایعه تلقّی نموده‌اند پذیرفته باشد می‌گوییم: این مبایعه چون مشروط به شرائطی بوده که معاویه به آنها عمل و وفا نکرد لا جرم التزام به آن بر امام علیه السّلام وجوب و لزومی نداشت.
و محکم‌ترین حجّت و برهانی که در دست است بر دشمنان و با آن می‌توان بر ایشان استدلال نمود که امام حسن علیه السّلام با معاویه بیعت نفرمود و بر او لازم نبود که فرامین وی را پذیرفته و مخالفتش را ننماید آن است که حضرت در ضمن معاهده شرط فرمودند که معاویه خود را امیر المؤمنین نخواند، بدون شک امام علیه السّلام از نظر

معاویه مؤمن بود پس طبق شرط مذکور که معاویه نیز آن را پذیرفت وی حقّ نداشت خود را امیر امام حسن علیه السّلام بداند چه آن که امیر کسی است که وقتی امر کرد مأمور اطاعت امرش را بنماید و بدین وسیله امام حسن علیه السّلام وجوب و لزوم اطاعت امر معاویه را از خود ساقط فرمود.
دلیل دیگر بر این که معاویه امیر نبوده آن است که: امیر به کسی گویند که شخص ما فوقش که از مقام بالاتر مأمور است او را امیر کرده باشد، پر واضح است که نه خدا و نه رسول گرامیش معاویه را بر امام حسن علیه السّلام امیر نکرده‌اند.
و دلیل دیگر بر سلب امارت معاویه فرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله است که فرموده‌اند:
لا یلیّ مفاد علی مفی (غنیمت به دست آمده بر غنیمت‌گیرنده ولایت البته ندارد) مقصود این است که: قبیله هوازن «1» که فیئ و غنیمت مهاجرین و انصار گردیدند حکم فیئ بر آنها جاری گردید، در نتیجه ایشان آزاد شده مهاجرین و انصار شدند و این ناشی از کمک پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در حقّ ایشان بود و این کمک به پاس رعایت حرمت حقّ شیرخوارگی بود که

افراد قبیله بنی سعد که در بین نفرات هوازن بودند بر عهده حضرت داشتند.
و حکم کفّار قریش «2» و مشرکین مکّه بعد از این که به اسارت مسلمین درآمدند حکم قبیله هوازن می‌باشد یعنی چون مسلمین آنها را آزاد کردند ایشان نیز طلقاء محسوب شده و در ولایت مسلمین درآمدند و کسی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر ایشان

_____

(1)- بعد از فتح مکه تمام قبائل عرب اطاعت از پیامبر نمودند مگر دو قبیله هوازن و ثقیف که با هم پیمان نهادند با پیامبر بجنگند، مالک بن عوف که قائد هوازن بود به تجهیز لشکر پرداخت و از قبیله بنی سعد استمداد خواست آنها گفتند: محمّد صلّی اللّه علیه و آله رضیع ما است با او رزم نمی‌کنیم، باری مالک با لطائف الحیل آنها را فریفت و گروهی از ایشان را با خود کوچ داد، حاصل در جنگی که بین ایشان و مسلمین در وادی حنین واقع شد ابتداء آنها بر مسلمین غلبه کردند ولی بعدا با رشادت‌ها و دلاوری‌های امیر المؤمنین علیه السّلام مسلمانان غالب شدند و از آنها شش هزار اسیر گرفتند که در بین آنها شیما دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر بود به چشم می‌خورد و با تفصیلی که در کتب تاریخ مسطور است حضرت به شفاعت شیما و به مقتضای رعایت حقّ شیرخوارگی از حقّ خود گذشته و اسراء را آزاد کردند و مسلمین نیز به خاطر پیامبر از حقّ خود صرف نظر کرده و اسراء را آزاد نمودند.
(2)- بعد از آن که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مکّه را فتح نمود جلو درب کعبه ایستاده و خطبه‌ای قرائت فرمود و سپس فرمودند: در حقّ خویش چه گفته و چه گمان دارید؟ آنها گفتند: سخن به خیر گفته و گمان به خیر می‌بریم، برادری کریم هستی و برادر زاده کریم می‌باشی اینک بر ما قدرت یافته به هر چه خواهی دست داری، رسول خدا را از این کلمات رقتی آمد و آب در چشم بگردانید و سپس فرمود:
اذهبوا فانتم الطلقاء
، حضرت می‌توانستند آنها را اسیر کرده و بکشند و فرزندانشان را اسیر نمایند چون عنوة و با قهر به مکّه داخل شده بودند ولی این کار را نکرده بلکه منّت بر آنها گذارده و فرمودند:
انتم الطلقاء
و در میان ایشان معاویة بن ابی سفیان بود پس وی در ولایت امام مسلمین درآمد حال چگونه می‌تواند بر او و مؤمنین امیر باشد.

امیر نمود، او امیر است و آنها مأمور و این تعیین امیر بر ایشان، تأمیر از جانب خدای عزّ و جلّ و رسول او خوانده می‌شود.

و گاه است که تأمیر از جانب مردم صورت می‌گیرد چنانچه در غیر معاویه گفته‌اند:
امّت اجماع نموده پس فلانی و فلانی و فلانی را بر خود امیر گردانده‌اند، باید گفت این تعیین امیر نیز اصطلاحا تأمیر خوانده می‌شود منتهی نه تأمیر از طرف اللّه و نه تأمیر از طرف رسول اللّه بلکه تأمیر از طرف مردم محسوب می‌گردد.
پس تأمیر دارای سه قسم است: تأمیر از جانب خدا، تأمیر از جانب رسول خدا، تأمیر از جانب مؤمنین حال اگر تأمیر و تعیین امیر نه از جانب خدا بود و نه از جانب رسول خدا و نه از طرف قاطبه مؤمنین به ناچار تأمیر از ناحیه خود شخص می‌باشد نظیر تعیین معاویه علیه الهاویه برای امارت زیرا قطعا حقّ تعالی و رسول گرامش او را معیّن نفرموده‌اند و همچنین قاطبه اهل ایمان نیز او را به امارت برنگزیده‌اند چه آن که حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه یکی از اهل ایمان بوده که او را بر خود امیر قرار ندادند به دلیل آن که در ضمن معاهده بر او شرط کردند وی خود را امیر مؤمنان نخواند لذا بر امام علیه السّلام لازم نبود به آنچه اوامر می‌کرد ملتزم باشند چه آن که آن بزرگوار خود را از گرفتن بیعت اهل ایمان با معاویه فارغ و خلاص کردند یعنی وقتی خود آن حضرت با وی بیعت نفرمود و او را به امیری تصدیق نکرد قطعا مؤمنین و آنان که در قلوبشان ایمان رسوخ نموده بود نیز با وی بیعت نکرده و او را به امیری نشناختند.
دلیل دیگر بر این که امارت از معاویه سلب بوده آن است که طبقه مؤمنین به امیری او وجوب اطاعتش معتقد نبودند و نیز حضرت امام حسن علیه السّلام امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فجره بود چنانچه نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در باره علی علیه السّلام فرمود:
علی امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فاجران است.
پس پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اثبات فرمودند که هیچ نیکی از نیکان ممکن نیست اطاعت غیر نیک بر او واجب باشد و اساسا امیر قرار دادن بر امیر نیکان عمل نیک و پسندیده‌ای محسوب نمی‌شود.
سپس می‌فرماید: مقصود و مراد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از حدیث مذکور
(لا بلیّن مفاء علی مضیء)
همین معنایی است که ذکر شد و مقتضایش شرحی است که در ذیل آن آوردیم اگر چه حضرت حسن بن علی علیهما السّلام شروط یاد شده را هم در معاهده

نمی‌آوردند و معاویه علیه الهاویه را امیر المؤمنین می‌خواندند.
اگر شخصی از اهل قریش با استناد بفرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و

آله که فرموده‌اند: قریش پیشوایان مردم هستند نیکانشان پیشوایان نیکان و فجّار آنها پیشوایان فجّار می‌باشند.
معتقد باشد که معاویه امام و پیشوای او است و امامتش از جانب خدای عزّ و جلّ بوده لا جرم قبول اوامر و فرامینش بر وی واجب و لازم است.
این اعتقاد لازمه‌اش این است که اعتقاد داشته باشد مال خدا را باید دول «1» و بندگانش را خول «2» و دینش را دخل «3» قرار دهم چه آن که در حکومت معاویه این سه عملی می‌شد و اساسا خلافتش بر این استوار بود در حالی که چنین اعتقادی بدون شک باطل و فاسد است.
از این گذشته معتقد مذکور در صورتی که مؤمن باشد امر و خطاب خداوند را ترک و مخالفت کرده، حقّ تعالی در قرآن شریف خطاب به مؤمنین فرموده:
تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ اگر معتقد مذکور قرار دادن مال اللّه را دول و بندگانش را خول و دینش را دخل از مصادیق برّ و تقوی بداند و لذا اظهار کند که مخالفت امر الهی را نکرده‌ام، لازمه این کلام آن است که امام قرار دادن معاویه و تأمیر او را بر نفس خویش جایز می‌داند.
و کسی اعتقادش این باشد که: مقهور و مغلوب واقع شدن مال و دست به دست گشتنش در موارد غیر مناسب و مقهور گردیدن دین به بدترین وضع و قرار گرفتن اهل دین در موقعیتی نامناسب و بدحال‌شدنشان صرفا به چیره شدن و غالب گردیدن کسی است که ایشان را به خدمت وادار کرده است ولی در عین حال خداوند متعال مال را از این دست به دست گردیدن خلاص کرده و دین را از فساد و تباهی رها نموده و بندگان را از خدمتکاری و استخدام ظالمان نجات خواهد داد.
می‌داند و قبول دارد و معتقد است که برّ و نیکی مقهور در دست فجّار و نیکان مغلوب در ایادی فسّاق می‌باشند و این به سبب تعاون ابرار و کمک کردنشان فجّار

_____
(1)- به ضم دال و فتح واو جمع دولة است یعنی آنچه در دست گشته گاهی نزد زید و زمانی پیش عمرو باشد.
(2)- به فتح خاء و واو یعنی بندگان و خدمتکاران.
(3)- یعنی عیب و فساد و غش.
مترجم گوید: این عبارت اشاره است به حدیثی که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده و آن این است که:
اذا بلغ بنو العاص ثلاثین رجلا اتّخذوا مال اللّه دولا و عباد اللّه خولا و دین اللّه دخلا. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 695
را بر اثم و عدوان است که این تعاون منهی و مزجور بوده و در مقابل امر

به ضدّ و خلاف و منافی آن دارند.
ثوری از سفیان راجع به تفسیر و تشریح عدوان پرسید و به او گفت عدوان چیست؟
سفیان گفت: آن است که مال صدقه را از «بانقیا» «1» به «حیره» «2» برده با این که در بانقیا مستحق هست آن را صرف اهل حیره کنند و من قسم راست و درست می‌خورم که نگهبانی سفیان و معاویة بن مرّه و مالک بن معول و خیثمة بن عبد الرحمن «3» از چوبه داری که جناب زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام را در کناسه «4» کوفه به امر هشام بن عبد الملک به آن زده بودند از مصادیق عدوان بوده که حقّ تعالی از آن زجر و نهی فرموده.
سپس گفت: حراست و نگهبانی آنان که نامشان را بردم از چوبه دار زید و این گونه تعاون‌ها داعی و سبب شد برای تغییر دادن بسیاری از احکام شرع که از جمله آنها نقل دادن صدقه بانقیا است به حیره.
اگر کسی در مقام توجیه و عذر بگوید: افرادی را که نام بردید و گفتید فعل ایشان از مصادیق اعانه بر اثم و گناه است قابل قبول نیست زیرا ایشان از نصرت کردن برّ یعنی امام از جانب خدای عزّ و جلّ که طاعتش بر بندگان واجب است عاجز بودند و در چنین موردی اعانه بر فعل عاجز صادق نیست.
در جواب می‌گوییم: عاجز نسبت به فعلی که از آنان عجز دارد معذور است ولی در ترک طلب از چیزی که حقّ تعالی بر او واجب و فرض قرار داده نظیر طاعت خودش و طاعت رسول و اولی الامر هرگز معذور نیست.
و نیز می‌گوییم: ممکن نیست باطن و سریره والیان و امیران بر خلاف ظاهرشان باشد چنانچه باطن نبیّ که اصل و رئیس والیان است و امراء جملگی فرع و مرءوس او هستند امکان ندارد بر خلاف ظاهرش باشد و خداوندی که به باطن و ظاهر آگاه بوده و بر آنچه در دلهای بندگان می‌باشد مطّلع است هرگز عباد را مکلّف به چیزی

_____

(1)- بانقیا بکسر نون قریه‌ای است در کوفه.
(2)- حیره شهری است نزدیک کوفه.
(3)- این چهار نفر نگهبان و مأمور حراست از چوبه دار زید بودند که کسی جناب زید را از بالای دار پائین نیاورده و دفنش نکند.
(4)- جایی است در کوفه.

که نمی‌دانند و در وسع و طاقتشان نیست نمی‌کند زیرا این تکلیف از مکلّف ظلم و عبث محسوب می‌شود.
و همچنین می‌گوییم: ممکن نیست خداوند عزّ و جلّ اختیار کسی که باطن

و ظاهرش با هم مساوی است و نیز شخصی که جایز نیست مرتکب کبائر گردد را به کسی دهد که به سرائر و ضمائر عالم و آگاه نیست و این امور مطالبی است که بر احدی مجهول و نامعلوم نمی‌باشد.
سپس می‌گوید: و اگر بر عاجز جایز باشد که به واسطه عجز چیزی که از آن عاجز است را ترک کند ولی جایز نیست نسبت به امامی که برّ و پیشوای ابرار هست جهل داشته و در مقام معرفتش برنیاید و به عبارت دیگر عاجز به واسطه عجزش معذور است ولی جاهل معذور نیست در نتیجه می‌گوییم:
جایز نیست که ابرار امام و پیشوا نداشته باشند اگر چه در قهر فاجر و فجّار مقهور و مفرّی بر ایشان یافت نشود لذا اگر پذیرفتیم که برای برّ امام برّ چه قاهر و چه مقهور نمی‌باشد حال اگر وی از دنیا رفت چون امامش را نشناخته به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است.
سؤال اگر سؤال شود: تاویل عهد و شرطی که امام حسن علیه السّلام بر معاویه نمود و مقرّر شد که حضرتش در حضور معاویه علیه الهاویه اقامه شهادت نکند چیست؟ چه آن که پیش از شرط مزبور خداوند عزّ و جلّ بر آن جناب واجب کرده بود که نسبت به آنچه می‌داند اقامه شهادت بنماید حال با این شرط چطور ایجاب حقّ تعالی ساقط می‌گردد؟
جواب در جواب گفته می‌شود اقامه شهادت از شاهد شرائطی دارد که این شرائط حدود شهادت بوده و تعدّی از آنها جایز نیست زیرا کسی که از حدود حقّ تعالی تجاوز کند به نفس خویش ستم کرده و مؤکّدترین این شرائط آن است که باید شهادت در حضور قاضی اقامه شود که نزاع را فیصله دهد و حاکم عادلی باشد.
شرط بعدی آن است که:
شاهد ثقه لازم است شهادت را در حضور کسی اقامه نماید که شهادتش را حقّ دانسته و به واسطه آن ظلم و ستم زائل گردد، حال اگر شاهد چنین کسی را نیافت تا شهادت دهد وجوب اقامه از وی ساقط می‌گردد، حال با توجّه به این نکته می‌گوییم:

از نظر حضرت امام حسن علیه السّلام معاویه امیری نبود که خدای متعال و رسولش او را نصب کرده باشند یا از جانب والیان حکم به سمت حاکم بودن منصوب نشده بود، پس اگر معاویه از جانب خدا و رسولش حاکم می‌بود و از طرفی امام حسن علیه السّلام می‌دانستند که حاکم همان امیر است و امیر همان حاکم چطور جایز بود حضرتش امارت را با شرط یاد شده از وی سلب کنند، پس از نفس شرط مزبور می‌توان اثبات کرد که وی امیر نبوده در نتیجه حاکم هم نبوده و وقتی حاکم نبود چگونه حضرتش نزد وی و در حضورش اقامه شهادت کند در نتیجه می‌گوییم:

معاویه امارت و حکومت نداشت پس حقّ حکم نمودن را نداشت لا جرم حکمش هذر و بیهوده بوده و پر واضح است کسی که حکمش هذر و بیهوده است شهادت نزد او نمی‌توان اقامه کرد.
سؤال اگر سائل بگوید: تأویل این عهد و شرط حضرت امام حسن علیه السّلام بر معاویه که تأکید نمودند معاویه شیعیان علی علیه السّلام را تعقیب نکند چیست؟
جواب در جواب گفته می‌شود: حضرت امام حسن علیه السّلام می‌دانستند که ستمگران برای خود تأویلاتی داشته و به مقتضای این تأویلات ریختن خون‌هایی را که بخواهند مباح و مجاز قرار می‌دهند اگر چه حقّ تعالی آنها را محقون و محفوظ اعلام نموده باشد لا جرم حضرتش خواستند با این شرط آشکار کند تأویل معاویه در ارتباط با ریختن خون شیعیان علی علیه السّلام زائل و مضمحل و فاسد می‌باشد چنانچه با شرط قبلی امارت آن مردود را از خود و مؤمنین زائل فرمودند و وقتی امارت او زائل شد حکمش بر آن جناب و بر مؤمنین نیز فاسد و باطل می‌گردد.
سپس باید توجّه داشت که امام علیه السّلام با این شرط که شهادت را در حضور معاویه اقامه نفرمایند تجویز نمودند که مؤمنین نیز به حضرتش اقتداء کرده و آنها نیز در حضور آن مردود اقامه شهادت نکنند و بدین ترتیب قدرت معاویه بر غیر امام و غیر مؤمنین قائم گردید در نتیجه خانه معاویه همچون خانه بخت نصر و امام علیه السّلام بمنزله دانیال در آن گردید یا خانه‌اش همچون عزیز مصر و امام علیه السّلام به منزله یوسف در آن مورد نظر قرار گرفت.
سؤال این که گفته شد فرعون به منزله بخت نصر و عزیز مصر بوده و حضرت امام

حسن علیه السّلام همچون دانیال و یوسف می‌باشند صحیح نیست زیرا دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می‌نمودند اما امام علیه السّلام برای معاویه هرگز حکم نمی‌فرمود پس تشبیه این دو به یک دیگر و تنزیلشان به منزله هم به نظر صحیح نمی‌آید.
جواب تنزیل مذکور در کمال صحّت و صواب است و این که گفته شد: جناب دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می‌فرمودند امّا امام حسن علیه السّلام برای معاویه حکم نمی‌فرمود جوابش این است که:
اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای فرعون بودند و اراده می‌کردند که جناب دانیال و یوسف به شهادت عمّار بن ولید و عقبة بن ابی معیط و شهادت ابی بردة بن ابی موسی و عبد الرّحمن بن اشعث بن قیس خون پاک حجر بن عدیّ بن ادبر و اصحابش رحمة اللّه علیهم را بریزند چنانچه ایشان برای معاویه چنین شهادتی دادند قطعا دانیال و یوسف حکم به

ریختن این خونها نمی‌کردند همان طوری که حضرت امام حسن علیه السّلام مبادرت به آن نفرمودند یا اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای معاویه بوده و دانیال و یوسف به جای امام حسن علیه السّلام و آن دو از این دو پیامبر می‌خواستند که حکم کنند زیاد بن أبیه برادر آنها است هرگز آن دو پیغمبر چنین حکمی نمی‌فرمودند همان طوری که امام حسن علیه السّلام حکم نفرمودند.
اگر گفته شود همان طوری که دانیال و یوسف برای بخت نصر و عزیز به عدل حکم می‌کردند چه اشکالی داشت که امام حسن علیه السّلام نیز برای معاویه حکم به عدل می‌فرمود.
جواب این است که حاکمی که به عدل حکم کند با حکمش قدرت امیر را افزون می‌کند اعم از آن که امیر عادل بوده یا جائر باشد، مؤمن بوده یا کافر باشد علی الخصوص که حاکم مضطرّ باشد خود را به دین جائر کافر نشان دهد.
سؤال اگر گفته شود در نامه‌ای که امام حسن علیه السّلام به معاویه مرقوم فرمودند چرا تنها گناه و خلافی را که وی نسبت به امام و شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام مرتکب شده بود حضرت برشمردند و چرا در مقدّم آنها قتل عبد اللّه بن یحیی حضرمی و اصحابش را متذکّر شدند در حالی که معاویه ظالم حجر بن عدی و اصحاب او و بسیاری دیگر از بزرگان را کشته بود وجه مقدّم داشتن عبد اللّه بن یحیی بر حجر چه بود؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 703
جواب این است که: اگر امام حسن علیه السّلام در مقام برشمردن گناهان و خلاف‌های معاویه کشتن حجر و اصحابش را بر کشتن عبد اللّه بن یحیی حضرمی و یارانش مقدّم می‌فرمودند باز سؤال مذکور مطرح می‌شد و سائل می‌پرسید:
چرا حجر را بر عبد اللَّه بن یحیی و اصحابش که جملگی اهل خیر و زهد در دنیا بودند مقدّم نمودند.
باری معاویه در جواب امام علیه السّلام گفت:
جهت کشتن ابن یحیی و اصحابش این بود که وی محبّت شدید به امیر المؤمنین علیه السّلام داشت و پیوسته علی علیه السّلام و فضائلش را انتشار می‌داد لذا او و اصحابش را آورده و گردنشان را زدم.
و باید توجّه داشت کسی که راهبی را از صومعه و عبادتگاهش پائین آورده و بدون صدور جنایتی او را بکشد خیلی شگفت‌انگیزتر است از این که قسّیس و بزرگ رهبانان را از دیرش بیرون بکشد و وی را بکشد زیرا صاحب دیر (قسّیس) مبسوط الیدتر است از راهب در صومعه لذا برای قتل او وجهی ممکن است ایراد نمود ولی راهب بی‌گناه را کشتن هیچ توجیهی ندارد لذا کشتنش شگفت‌انگیزتر است با توجّه به این نکته

می‌گوییم: تقدیم نمودن امام حسن علیه السّلام بعضی از عابدین را بر برخی و پاره‌ای از زاهدین را بر بعضی و گروهی از مصابیح بلاد را بر گروهی دیگر هیچ جای تعجّب ندارد پس نباید گفت چرا حضرت در مقام تخطئه و توبیخ معاویه قتل عبد اللّه بن یحیی حضرمی را بر قتل حجر بن عدی مقدّم داشت بلکه اگر قتل حجر بن عدی را در مقام ذکر مقدّم می‌داشتند جای سؤال داشت زیرا عبد اللّه بن یحیی ضررش بر معاویه کمتر از حجر و اصحابش بود لذا کشتن او شنیع‌تر و کریه‌تر بود لذا امام علیه السّلام برای این که قبح فعل معاویه را خوب آشکار کنند ابتداء قتل عبد اللّه را از جنایات آن مردود برشمردند.
سؤال اگر سائل بگوید: این که امام علیه السّلام مال دارابجرد را بر سایر اموال اختیار فرمود و آن را برای اولاد مقتولین در رکاب پدر بزرگوارش در جنگ جمل و صفّین قرار داد چه توجیهی دارد؟
جواب در جواب گفته می‌شود: جهتش آن بود که دارابجرد از نظر امام حسن علیه السّلام نسبت به سایر بقاع فارس امتیاز خاصّی داشت از این جهت آن را بر سایر اماکن مقدّم فرمود

و نیز می‌گوییم:
مال دو قسم است:
الف: فیء و غنیمت، حضرات ادّعاء کرده‌اند که آن را باید بر مصالحی که قوام ملّت و آباد نمودن آن به واسطه‌اش صورت می‌گیرد صرف نمود مانند: سازماندهی جیوش و لشکریان برای دفع دشمنان و صرف ارزاق اسراء.
ب: مال صدقه که آن را به اهل سهام اختصاص می‌دهند (زکات که مصرفش در هشت مورد است).
و نسبت به زمین‌های فارس و اهواز و غیر این دو از بلاد دیگر که یا بعنوان صلح با مسلمین و یا قهرا و جبرا و یا با اسلام آوردن سکنه آن فتح شده و به دست مسلمین افتادند ظلم‌ها و فسادهایی واقع گردیده است.
و از جمله شواهدی که دلالت بر آن دارد:
نامه‌ای است که ابن عبد العزیز به عبد الحمید بن زید بن خطاب که عامل او در عراق بود نوشته در آن نامه آمده است که: ایّدک اللّه در ارض عراق نسبت به مرکب‌هایی که سوار شده و زینت‌های طلایی که به کار می‌برند و لباس‌های حریر و ابریشمی که می‌پوشند از حرام گرد آورده‌اند زیادی این اموال را از اهالی اخذ کن و آنها را در بیت المال قرار بده.
و نیز: ابن زبیر به عاملش می‌نویسد: از مالیات‌هایی که بر مناظر و قناطر معیّن می‌شود اجتناب کنید و آنها را اخذ نکنید و در بیت المال قرار ندهید زیرا حرام می‌باشند.

پس از آن که عامل ابن زبیر به این دستور عمل نمود مقدار بیت المال از سابق به طور چشمگیری کمتر گردید.
ابن زبیر وقتی میزان بیت المال را خیلی کم دید به عاملین خود نوشت: چرا مال این قدر کم می‌باشد؟
عاملین برایش نوشتند: امیر المؤمنین (یعنی ابن زبیر) ما را از گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر نهی نمود لذا مال خیلی کم گردیده است.
ابن زبیر برای آنها نوشت: به همان نحو که قبلا عمل می‌کردید و این گونه از مالیات‌ها را می‌گرفتید عمل کنید «این عمل به ملاحظه آنچه خودش قبلا نوشته بود که گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر حرام است، حرام و ظلم و ستم می‌باشد».
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 707
و چاره‌ای نیست از این که اولاد مقتولین در رکاب علی صلوات اللَّه علیه در جنگ جمل و صفّین را باید از اهل فیئ و غنیمت و از اهل صدقه سهام قرار داد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در باره صدقه فرمودند: امر می‌کنم از اغنیاء خود گرفته و به فقرای خودتان بدهید.
ضمیر «کم» در «اغنیائکم» و «فقرائکم» با کاف و میم بوده که اشاره است به آنان که در اموالشان صدقه واجب بوده (اغنیائکم) و کسانی که به آنها باید صدقه را داد (فقرائکم).
پس امام حسن علیه السّلام بیمناک شدند از این که بسیاری از آن مردم جایز نمی‌دانستند که حضرتش از کثیری از آنها صدقه را بگیرند چنانچه روا نمی‌دانستند از صدقه بسیاری از آنها حضرت تناول فرماید زیرا صدقه غساله و چکیده کارهای ناروای ایشان بود و برای آن حضرت در مال صدقه اصلا سهمی منظور نشده بود.
ابن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری، از پدرش، از جدّش روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: در هر چهل شتر یک بنت لبون باید بعنوان صدقه بدهند و آن را از حساب و عدد چهل نباید کم نمود (یعنی شتری را که به عنوان صدقه می‌دهند نباید از عدد چهل کسر کرد تا در نتیجه بعد از اخراج صدقه باقیمانده سی و نه عدد باشد) هر کس این بنت لبون را برای ما بیاورد و طلب اجر و ثواب کند البتّه اجر و ثواب برایش هست و هر کس ما را از آن منع نماید البتّه از او خواهیم گرفت و تقسیم نمودن شتر وی و برداشتن سهم صدقه از آن حقّی از حقوق اللَّه می‌باشد، برای محمّد و آل محمّد در آن هیچ سهمی نمی‌باشد و در هر غنیمتی خمس اهل خمس بوده که کتاب خدا عزّ و جلّ آن را واجب کرده و اگر چه به اهل و مستحقش ندهند.
سپس می‌گوید:
پس از آن که جواب سائل داده شد و جهت این که چرا امام حسن علیه

السّلام در عهدنامه ایشان با معاویه مال دارابجرد را اختیار کردند معلوم گردید دوباره در تشریح و توضیح همین معنا می‌گوید:
پس اختصاص دادن امام علیه السّلام مال دارابجرد را شاید به خاطر این بوده که این مال بهترین و نظیف‌ترین اموال تحت تصرف اردشیرخره (مؤسس سلسله ساسانی که گاهی از او به اردشیر خوره نام می‌برند) بوده و جهت دیگر این است که:
این سرزمین هفت سال در محاصره بود تا به تصرّف درآمد و ظرف مدّت

محاصره، محاصرون حوض‌ها و عماراتی را گرفته بودند که آنها را از سایر اماکنی که بعد از فتح به دستشان افتاد با جعل احکام ویژه‌ای مربوط به آنها از سایر اراضی و اماکن فتح شده ممتاز نمودند و بین اصطخر اوّل (سرزمین فارس قبل از فتح) و اصطخر دوّم (سرزمین فارس بعد از فتح) فتنه‌ها و ظلم‌هایی روی داد که حضرت امام حسن علیه السّلام از آنها مطّلع بودند لذا نظیف‌ترین مالی را که سراغ داشتند اختیار فرمودند.
در تفسیر آیه شریفه: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمودند: روز قیامت دو قدم هیچ بنده‌ای حرکت نخواهد کرد تا از چهار چیز سؤال شود:
از جوانی که در چه چیز به پیری رساند، از عمرش که در چه راه صرف کرد، از مالش که از کجا آورد و در چه انفاق و صرف نمود و از دوستی ما اهل بیت.
و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرزندان علی علیه السّلام از معاویه اموال را می‌گرفتند و از آنها بر خود و عیالشان چیزی را صرف نمی‌فرمودند.
شیبة بن نعامه می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام هدایا و عطایا زیاد صرف می‌کردند پس از رحلت آن حضرت وقتی نگریستند ملاحظه کردند آن حضرت در مدینه چهار صد خانواده را بدون این که کسی اطّلاع داشته باشد سرپرستی می‌فرمودند.
سؤال اگر گفته شود: محمّد بن اسحاق بن خزیمة النّیشابوری گفته است: ابو بشر واسطی از خالد بن داود، از عامر نقل کرده که حضرت حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه بیعت فرمود به شرطی که وی با کسی که با معاویه به محاربه نپرداخت حرب نکند و با کسی که با وی محاربه نمود محاربه نماید ولی این طور بیعت نفرمود که او را به امیر المؤمنین بودن پذیرفته باشد.
جواب در جواب می‌گوییم: اوّل این حدیث ناقض آخرش می‌باشد و نیز می‌گوییم:
امام علیه السّلام امارت معاویه را نپذیرفتند و وقتی چنین بود پذیرفتن او

امرش بر حضرت لازم نبود، و در برخی روایات مضمونی وارد شده که ناقض این فقره از حدیث است که فرموده: یسالم من سالم و یحارب من حارب و شاهد بر این گفتار آن است که: ما فرقه‌ای را در این امّت دشمن‌تر نسبت به معاویه از خوارج سراغ نداریم، در کوفه

جویریة بن ذراع یا ابن وداع یا دیگری از خوارج خروج کردند، معاویه به امام حسن علیه السّلام گفت: به سوی ایشان خارج شو و با آنها مقاتله نما. حضرت فرمودند: خداوند مرا از این کار منع فرموده.
معاویه گفت: برای چه، آیا ایشان دشمنان شما و من نیستند؟
حضرت فرمودند: آری ای معاویه ولی این طور نیست کسی که طالب حقّ بوده ولی به خطاء رود مانند کسی باشد که باطل را طلب کند و بیابد آن را.
معاویه ساکت شد و جوابی نداد در حالی که اگر حضرت با این شرط که معاویه با آنان که حرب نکنند حرب نکرده و با آنان که به محاربه‌اش برخیزند حرب نماید بیعت کرده بودند معاویه ساکت نمی‌شد و نیز جا داشت به امام حسن علیه السّلام عرض کند: با من بیعت کردی که با هر کسی که من محاربه کنم تو نیز محاربه نموده هر کسی که باشد و با کسانی که من مسالمت و صلح کنم تو نیز صلح نمایی هر کسی که باشد.
بنا بر این وقتی «عامر» در حدیثش گفت: امام حسن علیه السّلام با معاویه به این شرط که او را امیر المؤمنین بداند بیعت نکرد این فقره از حدیث ناقض صدر و اوّل آن می‌باشد، زیرا امیر عبارتست از کسی که امر و زجر نموده و مأمور یعنی کسی که فرمان برده و از نهی آمر منزجر گردد پس وقتی حضرت با معاویه بیعت نفرمود از تصرّف او بعنوان امیر بودن اباء و امتناع ورزید در نتیجه با معاهده خود قبول و لزوم اطاعت از وی را زائل کرد و بدین ترتیب از تحت امر او خارج گردید.
و اگر معاویه متوجّه کار سازی حضرت به آن نحو که عمل فرمود می‌شد محضر مبارکش عرض می‌کرد: ای ابا محمّد شما مؤمن بوده و من امیر می‌باشم و وقتی من امیر شما نباشم برای مؤمنین نیز امیر نخواهم بود و این حیله‌ای است از شما که بدین وسیله امر مرا از خود زائل نموده و حکمم را چه به نفع و چه به ضرر شما باشد دفع فرمودی.
پس اگر عبارت «یحارب من حارب» مطلق می‌بود و حال آن که چنین نیست بلکه مشروط می‌باشد شرطش این است که: اگر با تو کسی که شرورتر از تو است مقاتله نمود البته با او مقاتله خواهم کرد ولی اگر در شرّ بودن مماثل با تو بوده یا تو شرورتر باشی البته با وی قتال نخواهم کرد.
و نیز خداوند بر امام علیه السّلام و جمیع اهل ایمان شرط کرده که

معاونت بر برّ و تقوی داشته و ترک تعاون بر اثم و عدوان نمایند و بدیهی است که در مقاتله بین کسی که طالب حقّ است ولی به خطاء رفته و بین طالب باطل که آن را یافته اگر با طالب حقّ

مقاتله شود این قتال تعاون بر اثم و عدوان است.
سؤال اگر سائل بگوید: صلح بین امام علیه السّلام و معاویه چطور بیعت نباشد و حال آن که حدیث ابن سیرین آن را بیعت قرار داده، حدیث این است:
محمّد بن اسحاق بن خزیمه از بشار، از ابن ابی عدی، از ابن عون، از انس بن سیرین از حضرت حسن بن علی علیه السّلام در روزی که تکلّم فرمود و با معاویه هم سخن شد فرمودند: بین جابرسا و جابلقا مردی نیست که جدّش نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده باشد غیر از من و برادرم و من صلاح دیدم که بین امّت محمّد صلح باشد و سزاوارترین افراد به این صلح من هستم، ما با معاویه مبایعه و بیعت نمودیم و شاید این آزمایشی برای شما بوده و منفعتی باشد تا هنگام مرگ.
جواب صلح مزبور بیعت نبوده و این حدیث نیز دلالت بر آن ندارد، مگر نمی‌بینی در کلام انس لفظ «یوم کلّم الحسن» آمده و نگفته «یوم بایع الحسن» چه آن که از نظر ابن سیرین نیز صلح مزبور بیعت حقیقی نبوده و در واقع مهادنه بوده است همان طوری که بین دوستان خدا با دشمنانش مهادنه واقع می‌شود نه بیعت، بنا بر این امام حسن علیه السّلام با فرض عجز صلاح دیدند که بین حضرتش و معاویه شمشیر نباشد چنانچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صلاح دیدند بین خود و ابو سفیان و سهل بن عمرو شمشیر نباشد، روشن است اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اضطرار به این صلح و موادعه پیدا نکرده بودند هرگز به آن اقدام نمی‌فرمودند.
سؤال اگر سائل بگوید: رسول خدا بین خود و ابو سفیان و سهل مدّتی برای صلح معیّن فرمودند در حالی که امام حسن علیه السّلام مدّت قرار ندادند پس صلحش بیعت بود.
جواب در جواب می‌گوییم:
امام حسن علیه السّلام نیز مدّت قرار دادند اگر چه انتهاء آن را ما ندانیم چه موقع می‌باشد و آن وقتی است که فتنه و آزمایش مرتفع گردد یعنی وقت فرا رسیدن مرگ.
سؤال اگر سائل بگوید: جبیر بن نفیر محضر مبارک امام حسن علیه السّلام رسید و عرض کرد:
مردم می‌گویند شما خواهان خلافت هستید، آیا چنین است؟

حضرت فرمودند: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من بوده و با هر کسی که من محاربه کنم آنها نیز محاربه نموده و با هر کسی که صلح نمایم، صلح می‌کنند منتهی من به خاطر رضای خدا و به منظور حفظ خون امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله محاربه را ترک کردم حال ای تیّاس اهل حجاز امّت را به نهضت دعوت می‌کنم؟ جواب جبیر جاسوس معاویه بود که خدمت امام علیه السّلام آمد تا کشف کند آیا قصد نهضت در امام علیه السّلام هست یا نه.
وی به خوبی می‌دانست موادعه‌ای که بین امام علیه السّلام و معاویه علیه الهاویه واقع شده مانع از نهضت و قیامی که امام علیه السّلام را به آن متّهم کرده‌اند نیست و اگر با مهادنه‌ای که واقع شده بود قیام برای به دست آوردن خلافت برای حضرت جایز و ممکن نمی‌بود حتما جبیر به این معنا آگاه و واقف می‌بود و دیگر سؤال نمی‌کرد زیرا او می‌دانست که امام علیه السّلام هرگز چیزی را که نباید طلب کنند، طلب نمی‌نماید، پس چون این اتهام که امام طالب خلافت است شایع شد وی برای کشف حال و اطّلاع از آن از طرف معاویه به جاسوسی آمد و استخبار نمود و وقتی امام علیه السّلام به وی خبر دادند که قصد نهضت و قیام را ندارند از این بابت مطمئن شد زیرا می‌دانست که امام علیه السّلام صادق و فرزند صادق است و هر گاه به زبان مطلبی را جاری فرمایند محال است بر خلافش عمل کنند و چون سخن جبیر امام را سخت به غضب آورد حضرت به او فرمودند: ای تیّاس اهل حجاز ....
تیّاس کسی است که عسب الفحل (یعنی حیوان نر که آن را روی ماده برده جهت تولید نسل) را خرید و فروش می‌کند و این شغل حرامی است.
و امّا فرموده امام علیه السّلام: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من هستند، این کلام صادق است منتهی از جمله این رؤسا اشعث بن قیس بود که سرکرده بیست هزار لشکر بود که آنها را از جنگ و قیام بر حذر می‌داشت اشعث می‌گوید: روزی که قرآنها بالای نیزه رفت و این کید و حیله صورت گرفت یعنی به امیر المؤمنین علیه السّلام گفته شد: اگر به آنچه خوانده‌شده‌ای جواب مثبت ندهی لشکریانت نه در رکابت تیر انداخته و نه نیزه زده و نه شمشیر به طرف دشمن می‌زنند و در حالی که این سخن را می‌گفت با دست اشاره به اصحاب و لشکریانش نمود آنان که اهل طمع و دنیا بودند.
و نیز در بین رؤسا شبث بن ربعی که تابع هر صدا و بپاکننده هر آشوبی بود وجود

داشت، و همچنین عمرو بن حریث که در مقابل علی علیه السّلام ایستادگی کرد و همراه با اشعث و منذر بن جارود طاغی یاغی با سوسمار ماده‌ای که

لشکر دورش را گرفته بودند یعنی معاویه بیعت کرد.
ناگفته نماند این که امام حسن علیه السّلام فرمودند: این رؤسا در تصرّف من بوده با هر کس من محاربه کنم آنها محاربه می‌کنند.
صحیح و صادق است منتهی محاربه آنها برای طمع دنیا بود چنانچه امام حسن علیه السّلام با هر کس صلح می‌فرمود آنها هم با او صلح می‌کردند ولی طمع و حرص دنیا ایشان را بر آن وامی‌داشت نه رضایت خدا و در بین این رؤسا و بزرگان کسی که برای خدای عزّ و جلّ محاربه می‌کرد و قصدش قربة الی باری تعالی بود بسیار کم و نادر به چشم می‌خورد و عدد این گونه از افراد کافی نبود برای حرب امام علیه السّلام با دشمن.

باب صد و شصتم سرّ صلح نمودن امام حسن علیه السّلام با معاویه علیه الهاویه و ماهیّت و چگونگی آن

اشاره

معاویه مخفیانه نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حجر و شبث بن ربعی مأمورانی علیحده و جداگانه فرستاد و به هر کدام نوید داد اگر حسن بن علی علیهما السّلام را بکشید دویست هزار درهم خواهید گرفت و علاوه بر آن سرکرده لشکری از لشکریان شام شده و دختری از دخترانم را به شما خواهم داد.
این خبر به سمع مبارک امام حسن علیه السّلام رسید پس از آن تاریخ زره به تن مبارک نموده و آن را زیر لباس مخفی می‌کردند و حتّی الامکان از اجتماعات احتراز می‌فرمودند و در نماز جماعت حاضر نمی‌شدند مگر با زره در یکی از روزها شخصی در هنگام نماز تیری به حضرتش پرتاب کرد ولی به واسطه داشتن زره آن تیر اصابت به بدن امام علیه السّلام نکرد.
بار دیگر وقتی امام علیه السّلام در تاریکی ساباط (مدائن) عبور می‌کردند شخصی که در تعقیب آن حضرت بود با خنجری مسموم حمله کرد و ضربتی به امام علیه السّلام زد، ضربت کارگر واقع شد لذا حضرت امر فرمودند که او را به قبیله جریحی که حاکم بر آنها عموی مختار بن ابی عبید مسعود بن قیله بود ببرند، حضرت را به آنجا انتقال دادند، مختار به عموی خود گفت: حسن را بگیر و تسلیم معاویه کن، او عراق را به

ما خواهد داد، شیعیان از گفتار مختار به عمویش به هم برآمدند پس قصد کردند مختار را بکشند، عمویش از شیعیان عذر خواهی نمود و تقاضا کرد او را ببخشند.
شیعیان از کشتنش درگذشتند، امام حسن علیه السّلام فرمودند: وای بر شما، به خدا قسم معاویه به آنچه در مقابل کشتن من به شما وعده داده وفا نخواهد کرد و من تصوّر می‌کنم اگر دستم را در دست او گذارده و با وی صلح کنم مرا به حال خود نمی‌گذارد تا به آئین جدّم عمل کنم و من می‌توانم به تنهایی خدای عزّ و جلّ را پرستش کنم ولی آینده شما را می‌بینم که پسرانتان بر در خانه‌های پسران آنها ایستاده و از آنها نان و آبی که خداوند برایشان مقرّر کرده را مطالبه می‌کنند ولی آنها توجّهی به خواسته ایشان نکرده و نان و آبی به آنها نمی‌دهند، پس دوری و هلاکت بر ایشان و رفتارشان باد و بزودی آنها که ستم می‌کنند خواهند دانست که به چه جایگاهی باز خواهند گشت.
پس مردم عذرخواهی کرده ولی عذری نداشتند، سپس امام حسن علیه السّلام نامه‌ای به این شرح به معاویه مرقوم فرمودند: امّا بعد: کار من منتهی شد به این که مأیوس گشتم از حقّی که احیاء کرده و باطلی که از

بین ببرم آن را ولی کار تو بر وفق مرادت گردید و من از این امر (خلافت) کناره گرفته و آن را برای تو می‌گذارم اگر چه واگذاری من به ضرر قیامت و معاد تو می‌باشد، برای شروطی را پیشنهاد می‌کنم که وفاء به آنها بر تو گران و سنگین نبوده و از این که با تو غدر و حیله کرده باشم در هراس و بیم مباش.
«و شروط را حضرت در نامه‌ای دیگر مرقوم نموده و در آن آرزو کردند معاویه به آنها وفاء کرده و طریق حیله و مکر را پیش نگیرد» سپس در پایان نامه نوشتند: ای معاویه به زودی پشیمان می‌شوی همان طوری که دیگران که در باطل قدم گذارده یا عدول از حقّ نمودند پشیمان شدند ولی این پشیمانی زمانی بود که نفعی به حالشان نداشت و السّلام.
اگر سائلی بگوید: چه کسی پشیمان می‌شود، آیا قیام‌کننده یا نشسته و آن که گوشه‌گیری اختیار کرده؟
در جواب گوییم: در برخی موارد قیام‌کننده‌ها پشیمان شده‌اند چنانچه نمونه‌اش زبیر است، حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند: زبیر به خطاء کاری که انجام داده بود پی برد و به بطلان آنچه حکم کرده بود واقف گردید و به تأویل آنچه نسبتش را به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌داد و باستناد آن خود را در خروجی که کرده بود

معذور می‌دانست آگاه شد لذا به عقب مراجعت نمود، وی اگر به آنچه در بیعتش ملتزم شد وفا می‌کرد نقض و نکث نمی‌نمود، به هر صورت وی ظاهرا از کرده خودش اظهار پشیمانی نمود و باطن را خدا می‌داند.
و در بعضی موارد قاعدین اظهار پشیمانی کرده‌اند چنانچه نمونه‌اش عبد اللّه بن عمر بن خطّاب است، اصحاب حدیث و خبر در فضائل او گفته‌اند که وی گفت:
هر گاه از چیزی محزون و غمگین می‌شدم به خود می‌گفتم: نباید بر این چیزها محزون شد اسف و حزن بر من که چرا با گروهی که با امیر المؤمنین علی علیه السّلام جنگیدند، نجنگیدم و از حرب با آنها نشستم.
و از قیام‌کننده‌هایی که بعدا اظهار پشیمانی کردند عائشه است، راویان روایت کرده‌اند وقتی ملامت‌کننده‌ای او را در مقابل کاری که انجام داده بود سرزنش نمود وی گفت: کرده‌ها گذشت و قلم‌ها خشکید به خدا قسم اگر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیست فرزند ذکور می‌داشتم که تمامشان مثل عبد الرحمن بن حارث بن هشام بودند و بعد به واسطه مرگ یا کشته‌شدنشان به سوگ آنها می‌نشستم برایم سهل‌تر و آسان‌تر بود از این که بر علی علیه السّلام خروج کردم پس به خدا فقط شکایت حالم را می‌کنم.
و نیز از قیام که بعدا نادم شده‌اند سعد بن ابی وقّاص است وقتی به او

خبر رسید که علی علیه السّلام ذو الثدیه را کشت از کاری که قبلا نموده بود و معامله بدی که نسبت به علی علیه السّلام انجام داده بود محزون شد و از عذاب آخرت بیمناک و از بی‌آرامی و شتاب‌زدگی خود پشیمان گردید و گفت: به خدا سوگند اگر این را می‌دانستم حتما به طرف آن حضرت می‌رفتم و لو بر روی نشستنگاه حرکت می‌کردم.
و هنگامی که معاویه آمد سعد بر او داخل شد معاویه به او گفت: ای ابو اسحاق:
چه چیز تو را بازداشت از این که من را در طلب خون امام مظلوم (عثمان) یاری کنی؟
سعد گفت: یعنی همراه تو با علی مقاتله می‌کردم؟! و حال آن که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که به آن حضرت می‌فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی میباشی.
معاویه گفت: تو خود این حدیث را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدی؟
سعد گفت: آری و هر دو ساکت و خاموش شدند.
معاویه گفت: تو در این که نشسته‌ای و آن حضرت را کمک نمی‌کنی عذری نداری، به خدا سوگند اگر من این حدیث را از رسول خدا شنیده بودم با او مقاتله نمی‌کردم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 723

[کلام مرحوم صدوق در باره ماهیت صلح امام حسن (ع)]

مرحوم صدوق می‌فرماید: معاویه دروغ می‌گفت و ادّعاء محالی نمود، محققا او از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیش از این مقالات راجع به علی علیه السّلام شنیده بود و با این حال با آن جناب به مقاتله پرداخت و بعد از آن که حضرت از دنیا مفارقت فرمودند، معاویه آن جناب را لعن می‌کرد و دشنام می‌داد و ثبات ملک و قدرتش را در این می‌دید ولی با این حال کلامی را که به سعد گفت به خاطر این بود که به سعد بفهماند در نشستنش از نصرت علی علیه السّلام عذری ندارد.
سؤال اگر قائلی به خاطر حماقت و نادانی خود بگوید: علی علیه السّلام از قیام و نهضتش در آن امور بعدا نادم و پشیمان شد و از خون‌هایی که ریخته بود اظهار ندامت می‌کرد همان طوری که قیام‌کنندگان و قاعدین یاد شده اظهار ندامت کردند.
جواب در جوابش گفته می‌شود: دروغ گفتی و ادّعای محال نمودی زیرا امام علیه السّلام متعدّد و در مقامات بسیار فرمودند: من امر خود و امر مخالفینم را بسیار زیر و رو کرده پس نیافتم و به نتیجه‌ای نرسیدم مگر این که یا باید با ایشان قتال کنم و یا به آنچه محمّد صلّی اللّه علیه و آله آورده کفر بورزم.
و از آن حضرت مروی است که فرمودند:
به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین مأمور هستم.
این حدیث با هیجده طریق از نبیّ مکرّم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: ای علی تو با ناکثین و قاسطین و مارقین باید بجنگی.
حال اگر آن جناب که خود این حدیث را از پیامبر نقل کرده در حضور کسانی که آن را از نبیّ مکرّم شنیده‌اند اظهار ندامت نموده باشد لازمه‌اش این است که هم خود و هم شنوندگان حدیث را که در میانشان مهاجرین از قبیل عمّار و انصار نظیر ابو هیثم را تکذیب نموده باشد.
اگر بگویی: باکی نیست از تکذیب مهاجرین و انصار و از دروغ بستن به آنها اجتناب لازم نیست.
جواب این است که: جایگاه کسی که ایشان را تکذیب می‌کند جهنّم است، و باید از این اعیان و بزرگان مهاجرین و انصار شرم و حیا نمود و چنین نسبت‌هایی را به ایشان نداد خصوصا عمّار که پیامبر در باره‌اش فرمودند: عمّار با حقّ و حقّ با عمّار است، عمّار با حقّ همراه است هر کجا که باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 725
عمّار کسی است که از شدّت ایمانش خطاب به عایشه نمود و قسم خورد

و فرمود: به خدا سوگند اگر شما بر ما چنان غالب می‌شدید که تا نخلستان هجر ما را می‌دوانیدید به یقین ما بر حقّ و شما بر باطل می‌باشید.
و نیز عمّار کسی است که قسم خورد با علم و پرچم معاویه که آن را در صفّین آورده بود برخورد و مقاتله می‌کند و این علم همان علمی بود که در جنگ احد و احزاب دشمنان آورده بودند، و به خدا قسم سه بار با آن مقاتله کرده‌ام و اکنون مرتبه چهارم است و به خدا سوگند این بار کمتر از بار اوّل نبوده و همان طوری که در مرتبه اوّل علم شرک و کفر بود الآن نیز همان طور می‌باشد و پیوسته می‌فرمود:
اینها اسلام را اظهار کرده و کفرشان را مخفی نموده‌اند و بدین وسیله اعوان و انصاری برای خود جمع کرده‌اند.
باری اگر علی علیه السّلام بعد از این کلام
«امرت أن اقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین»
اظهار ندامت کرده باشد جای داشت آنان که با حضرت بودند به آن جناب عرض کنند: به رسول خدا دروغ بسته‌ای و حضرت هم این معنا را اقرار باید می‌کرد.
امّت عبارت بود از زبیر و عائشه و گروه و حزب آنها و علی علیه السّلام و ابو ایّوب و خزیمة بن ثابت و عمّار و اصحابش و سعد بن عمر و اصحابش، حال اگر جملگی اجتماع بر ندامت از کاری که انجام دادند نموده باشند و دوست داشتند که آن را بجا نیاورده بودند و متّفقا فعل انجام شده را باطل تلقی کرده باشند لازمه آن این است که همه بر باطل اجتماع کرده‌اند و چون ایشان امّت بودند، امّت بر باطل اجتماع نمی‌کنند یا می‌گوییم:
اگر جملگی بر ندامت از ترک کاری که انجام نداده‌اند نموده باشند و دوست می‌داشتند که آن را بجا آورده بودند پس به واسطه این که جمیعا آن فعل را ترک کرده و حقّ را نیاورده‌اند اجتماع بر باطل نموده‌اند و باید اعتراف نمود کلام نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام که فرمودند: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله می‌کنی خبر می‌باشد و امکان ندارد مورد خبر در خارج تحقّق نیابد مگر آن که مخبر دروغ و کذب گفته باشد.
و اگر کلام نبیّ مکرّم صلّی اللّه علیه و آله امر باشد، پس ترک اطاعت امر همان طوری که علی علیه السّلام فرمودند کفر می‌باشد.

سؤال اگر سائلی بگوید: امام حسن علیه السّلام خبر دادند که به منظور حفظ خونها با معاویه صلح می‌فرماید و شما می‌گویید علی علیه السّلام مأمور بود به ریختن خونها، بدیهی است حفظ خونی که خدا و رسولش امر به ریختن آن فرموده‌اند عصیان و گناه است.
جواب در جواب می‌گوییم: امّتی را که امام حسن علیه السّلام یاد فرمودند

دو امّت و دو گروه بودند:
امّت هالکه و امّت ناجیه یا امّت باغیه (ظالم) و امّت مبغی علیها (مظلوم) حال اگر حفظ خون مبغی علیها صرفا به حفظ خون باغی باشد چون وقتی این دو گروه با هم مقاتله نمودند مبغی علیه قدرت بر دفع باغی نداشته بلکه در این مقاتله نابود خواهد شد بدون تردید در این جا برای حفظ خویش باید خون باغی را نیز حفظ نمود چه آن که در این فرض اگر خون باغی را بریزند در واقع خون مبغی علیه نیز ریخته می‌گردد.
اگر سائل بگوید: باغی از نظر شما چه مسلکی دارد، آیا مؤمن بوده یا کافر است و یا نه مؤمن بوده و نه کافر می‌باشد؟
در جواب گوییم: باغی به اجماع اهل نماز (به اجماع مسلمین) باغی و ظالم است ولی مرجئه ایشان را مؤمن دانسته با این که آنها را موسوم به باغی می‌دانند و اهل وعید آنها را کفّار مشرک و کفّار غیر مشرک می‌نامند نظیر فرقه اباضیه و گروه زیدیّه و برخی همچون واصل و عمر فاسق و مخلّد در جهنّم می‌باشند و بعضی دیگر همچون حسن و اصحابش منافق و مخلّد در دوزخ می‌باشند.
پس به عقیده تمام اهل آراء باغی از آنچه قبل از بغی بر آن بوده خارج گردیده است، پس برخی از آنها کافر شده‌اند مانند تمام گروه‌های خوارج غیر از اباضیّه «1» و بعضی از آنها کافر ولی غیر مشرک گردیده‌اند همچون اباضیه و زیدیّه و دسته‌ای فاسق و منافق شده‌اند نظیر واصل و کمترین حکمی که مرجئه در باره ایشان نموده‌اند این است که آنها را از عدالت و سنن و مقبول بودن اسقاط کرده‌اند.
سؤال اگر گفته شود: خداوند متعال باغی را در قرآن مؤمن خوانده چه آن که فرموده:

---

(1)- فرقه‌ای از خوارج بوده که منتسب به عبد اللَّه بن اباض تمیمی هستند.

و اگر دو طائفه از مؤمنین با هم به مقاتله پرداختند.
در جواب می‌گوییم: کسی که مأمور است بین دو گروه مقاتلین را اصلاح کند باید قبل از شروع به قتال و وقوع نزاع بین آن دو بداند باغی و مبغی علیه کدام می‌باشند، اگر باغی را از مبغی علیه تشخیص داد و برایش محرز گشت وظیفه‌اش آن است که همراه مبغی علیه با باغی قتال کند تا او را به امر خدا برگرداند یعنی به واسطه قتال او را به حال پیش از بغی رجوع دهد و اگر باغی را از مبغی علیه تشخیص نداد پس جاهل است و نمی‌داند مؤمن غیر باغی کدام و مؤمن باغی کدام می‌باشد، البته مؤمن غیر باغی بعد از فحص و تبیین معلوم می‌گردد.

و فرق بین مؤمن غیر باغی و باغی آن است که اهل صلاة اجماع دارند بر این که غیر باغی مؤمن است و هیچ اختلافی در صدق اسم مؤمن بر او بینشان نیست ولی در مؤمن باغی اختلاف است، پس به آن مؤمن نمی‌گویند تا وقتی که اجماع محقّق شود بر ایمانش همان طوری که اجماع است بر این که باغی است، پس به باغی مؤمن نمی‌گویند مگر وقتی که بر ایمانش اجماع محقّق گردد همان طوری که اجماع قائم است بر بغی او لذا موسوم به باغی می‌باشد.
سؤال اگر سائل بگوید: خداوند متعال باغی را برادر مؤمنین معرّفی کرده و برادر مؤمن حتما مؤمن می‌باشد.
جواب در جواب گوییم: ادّعای محالی کرده و حرف بعیدی را ایراد نمودی و شاهد ما بر این گفتار آن است که حقّ تعالی در قرآن کریم هود را که پیامبری است از پیامبران برادر عاد که قومی کافر بودند معرفی کرده و فرموده:
وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً با این که هود کافر نبوده و عاد هم موحّد نبودند یا در محاورت به شخص شامی گفته می‌شود: یا اخا الشام و به یمانی می‌گویند: یا اخا الیمن یا در حقّ شخص شمشیر دار که ملازم با شمشیر بوده و با آن مقاتله می‌کند می‌گویند: فلان اخ السیف و در تمام این موارد استعمال، از تأویل و مجاز کمک گرفته شده و الّا این طور نیست که اگر کسی را مجازا برادر مؤمن خطاب کردند حتما مؤمن باشد با این که قرآن بر خلاف آن شهادت داده و عرف و لغت نیز شهادت داده که جماد نظیر شام، یمن، سیف، رمح برادر مؤمن است و همان طوری که گفتیم این شهادت از قرآن و لغت

شاهد بر اصل جواز استعمال است امّا این که استعمال حقیقی می‌باشد ابدا دلیلی بر آن در دست نیست و از خداوند منّان می‌خواهیم که در امور دنیوی و اخروی ما را یاری کرده و توفیق به ما عنایت فرموده و مقام قرب نیز نصیبمان گرداند بمنّه و کرمه.

باب صد و شصت و یکم سرّ دفن نشدن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام در کنار رسول صلّی اللّه علیه و آله

حدیث (1) محمّد بن الحسن رضی اللّه عنه می‌گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت حسین بن علی علیهما السّلام خواستند بدن امام حسن علیه السّلام را در کنار رسول صلّی اللّه علیه و آله دفن کنند و نفراتی از افراد را جمع نمودند، مردی گفت از امام حسن علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: به حسین علیه السّلام بگویید در پای جنازه من خون نریزد، اگر این سفارش نبود حسین علیه السّلام دست از اراده خود برنمی‌داشت تا بدن امام حسن علیه السّلام را در کنار رسول خدا دفن کند حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
اولین زنی که بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوار قاطر شد عائشه بود که بر آن نشست و به مسجد آمد و نگذارد بدن حسن بن علی علیهما السّلام در کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دفن شود.

باب صد و شصت و دوّم سر این که روز عاشوراء از نظر مصیبت بزرگترین روزها می‌باشد

حدیث (1) محمّد بن علی بن بشّار قزوینی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو الفرج مظفّر بن احمد قزوینی از محمّد بن جعفر کوفی اسدی از سهل بن زیاد آدمی، از سلیمان بن عبد اللَّه خزاز کوفی، از عبد اللَّه بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید نه روزی که در آن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قبض روح شده یا روزی که فاطمه سلام اللَّه علیها در آن از دنیا رحلت

کرده یا روزی که در آن امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده و یا روزی که امام حسن علیه السّلام در آن به وسیله سمّ شهید گردیدند؟

امام علیه السّلام فرمودند: روز امام حسین علیه السّلام از تمام ایام مصیبتش بزرگتر می‌باشد زیرا اصحاب کساء که کریم‌ترین مخلوقات و شریف‌ترین آنها نزد خدا بوده پنج تن می‌باشند، پس وقتی نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از بین ایشان رحلت کردند امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام باقی ماندند پس مردم ایشان را تسلیت می‌دادند و وقتی فاطمه سلام اللَّه علیها از بینشان رفتند مردم امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را امر به صبر می‌نمودند و وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام رفتند مردم حسنین علیهما السّلام را تسلیت می‌دادند و وقتی امام حسن علیه السّلام از دنیا رفتند مردم امام حسین علیه السّلام را تسلیت می‌گفتند و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تسلیت بگویند پس رفتن امام حسین از دنیا به مثابه این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته‌اند چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایّام بزرگتر می‌باشد.

عبد اللَّه بن فضل هاشمی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا مردم به علی بن الحسین علیهما السّلام تسلیت نمی‌گفتند همان طوری که به آباء و پدرانش علیهم السّلام تسلیت می‌گفتند مگر ایشان مانند آنها امام و حجّت خدا نبودند؟

امام علیه السّلام فرمودند: چرا، علی بن الحسین علیهما السّلام سرور عبادت‌کنندگان و بعد از پدرانش حجّت خدا بر مردم بود ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را ملاقات نکرده و از آن حضرت حدیثی نشنیده و علمش بالوارثة می‌باشد یعنی از پدر و پدر از جد و جدّش از نبیّ اکرم

صلّی اللّه علیه و آله اخذ نموده در حالی که امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السّلام را مردم بالعیان در آنات متوالی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مشاهده کرده بودند لذا هر گاه یکی از این حضرات را می‌دیدند یاد حال او با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله افتاده و سخن حضرتش را با او و در باره او به یاد می‌آوردند، و وقتی آن ذوات مقدّسه از دنیا رفتند مردم از مشاهده عزیزان خدا محروم شدند و در فقدان هیچ یک فقدان جمیع نبود مگر در مورد حضرت امام حسین علیه السّلام چه آن که بعد جمیعشان از دنیا رفت فلذا روز شهادت آن حضرت از حیث مصیبت بزرگترین روزها است.
عبد اللّه بن فضل هاشمی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول

خدا، پس چرا عامه روز عاشوراء را روز برکت نامیده‌اند.
امام علیه السّلام گریستند و سپس فرمودند: هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند مردم در شام خود را به یزید نزدیک نمودند پس از اخبار کربلاء حکایت می‌کرده و بابت آن جوائز مالی دریافت می‌کردند و از جمله اخباری که برای او جعل و وضع نمودند وقایع در این روز بوده و این که این روز روز برکت است و این اسم را به خاطر آن انتخاب کردند تا مردم از جزع و گریه و مصیبت و حزن به فرح و سرور و تبرّک عدول نمایند که خدا بین ما و ایشان حاکم باشد راوی گفت: سپس امام علیه السّلام فرمودند: ای پسر عمو حرکات و آنچه این قوم انجام دادند ضررش بر اسلام و اهل اسلام به مراتب کمتر است از آنچه را که گروهی دیگر جعل و وضع نمودند.
این گروه مودّت و محبّت ما را آئین خود قرار داده و چنین پنداشتند که به امامت ما قائل و به موالات ما اهل بیت متدیّنند، توهّم کرده‌اند امام حسین علیه السّلام شهید نشده و امر آن حضرت همچون عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله علیه و علیهم السّلام بر مردم مشتبه گردید در نتیجه به عقیده ایشان سرزنش و ملامتی بر بنی امیّه نیست، ای پسر عمو، کسی که گمان کند امام حسین علیه السّلام کشته نشده قطعا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام و ائمّه بعد ایشان علیهم السّلام را تکذیب کرده زیرا این حضرات جملگی خبر از کشته شدن و شهادت آن بزرگوار داده‌اند و کسی که ایشان را تکذیب کند به خدای عظیم کفر ورزیده و خونش بر هر کسی که آن را بشنود مباح و حلال است.
عبد اللّه بن فضل می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چه می‌فرمایید در باره گروهی از شیعیانتان که به این گفتار قائلند؟
حضرت فرمودند: این گروه شیعه من نیستند و من از آنها بیزارم.

سپس عبد اللّه بن فضل می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به آیه شریفه: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا الخ سؤال کردم:
حضرت فرمودند: آن گروه (اصحاب سبت) مسخ شده و به صورت بوزینه درآمدند و سه روز با این هیئت بوده و سپس مردند، ایشان تولید مثل نکردند و بوزینه‌های امروز شبیه آنها هستند نه آن که فرزندان ایشان باشند چنانچه خوکها و سایر مسوخ همین طور می‌باشند، یک فرد از آنها امروز باقی نیست و آنچه از حیوانات شبیه مسوخات هستند گوشتشان قابل خوردن نیست.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: خداوند غالیان و مفوضه را لعنت کند، ایشان نافرمانی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 737
خدا را کوچک شمردند و به حقّ تعالی کفر ورزیدند و شرک آورده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند و بدین ترتیب از اقامه فرائض و پرداخت حقوق فرار نمودند.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمّد همدانی، از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که در روز عاشوراء به دنبال نیازمندیهای خود نرود حقّ تعالی نیازمندیهای دنیا و آخرتش را برطرف می‌کند و کسی که روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و گریه او باشد خداوند عزّ و جلّ روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار داده و در بهشت چشمش را به ما روشن می‌کند و کسی که روز عاشوراء را روز برکت خواند و در منزلش از مطعومات و مشروبات چیزی ذخیره کند برایش مبارک نبوده و روز قیامت با یزید و عبید اللّه بن زیاد و عمر بن سعد لعنة اللّه علیهم در اسفل درک جهنّم محشور خواهد شد.
حدیث (3) حسین بن احمد بن ادریس رحمة اللّه علیه می‌گوید، پدرم از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از نصر بن مزاحم از عمر و بن سعید، از ارطاة بن حبیب، از فضیل الرسان، از جبله مکیّه نقل کرده که گفت: از میثم تمّار قدّس اللّه روحه شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم این امّت پسر پیامبرشان را در دهم ماه محرم خواهند کشت و دشمنان خدا این روز را روز برکت قرار می‌دهند و این قبلا از علم خدای تعالی گذشته بود و آن را سرور و آقایم امیر المؤمنین علیه السّلام به من فرموده بود و به من خبر داد که تمام اشیاء حتی وحوش در بیابانها و ماهی‌ها در دریا و پرندگان در آسمان برای امام حسین علیه السّلام می‌گریند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جنّ و تمام فرشتگان آسمانها و زمین و فرشته رضوان و مالک و حاملین عرش جملگی بر آن مظلوم گریه می‌کنند بلکه آسمان خون و خاکستر می‌بارد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: لعنت خدا بر کشندگان حسین علیه السّلام واجب شد همان طوری که بر مشرکینی که با خدای متعال خدایگان دیگر قرار می‌دهند لعنت واجب گشت و نیز یهود و نصاری و مجوس مورد لعن واقع شدند.
جبله می‌گوید: به میثم عرض کردم چگونه مردم این روزی که در آن حسین علیه السّلام شهید شده است را روز برکت می‌خوانند؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 739
میثم گریست و سپس گفت: به خاطر حدیثی که وضع و جعل کرده بودند گمان می‌کردند که روز عاشوراء روزی است که خداوند متعال توبه آدم علیه السّلام را در آن روز پذیرفته در حالی که حقّ جلّ و علا توبه او را در ذی الحجّه پذیرفته است و نیز می‌پنداشتند که عاشوراء روزی است که خداوند منّان توبه جناب داود علیه السّلام را در آن قبول کرده و حال آن که توبه او را در ذی الحجّه پذیرفته است و همچنین گمان می‌کردند که عاشوراء روزی است که خداوند متعال جناب یونس علیه السّلام را در آن روز از شکم ماهی بیرون آورده و حال آن که در ذی الحجّه او را بیرون آورد و نیز خیال می‌کردند در این روز کشتی نوح علیه السّلام به کوه جودی رسید و حال آن که استقرار کشتی در روز هیجدهم ذی الحجّه بوده است و نیز تصور می‌کردند که در این روز خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت در صورتی که شکافتن دریا برای بنی اسرائیل در ماه ربیع الاوّل بوده است، سپس میثم فرمود: ای جبله بدان که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام در روز قیامت سرور و آقای همه شهداء بوده و درجه و مقام اصحابش از تمام شهداء بالاتر است، ای جبله هر گاه بر آسمان نگریستی و آن را سرخ همچون خون تازه دیدی بدان که سید الشهداء حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شده است.
جبله می‌گوید:
روزی خارج شده و ملاحظه کردم که شعاع آفتاب روز دیوارها همچون چادری سرخ کشیده شده پس صیحه زده و گریسته و گفتم: به خدا سوگند آقا و سرور ما حسین علیه السّلام کشته شد.

باب صد و شصت و سوّم سرّ اقدام اصحاب امام حسین علیه السّلام بر کشته شدن

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه می‌گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از محمّد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام چنین نقل کرده: وی می‌گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مرا از اصحاب حضرت امام حسین علیه السّلام و اقدامشان بر مرگ خبر دهید که سرّ آن چه بود؟
حضرت فرمودند: پرده از جلو دیدگان آنها کنار زده شد و منازل خود را در بهشت دیدند لذا هر کدام از آنها اقدام بر کشته شدن می‌نمودند تا به سرعت هر چه
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 741
تمامتر به حوریان بهشتی رسیده و با آنها دست به گردن شده و به منزل خود در بهشت وارد گردند.

باب صد و شصت و چهارم سرّ این که حضرت قائم علیه السّلام فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام را به خاطر کردار پدرانشان می‌کشد

حدیث (1) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد السلام ابن صالح هروی، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا در باره روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده و آن حضرت فرمودند: هر گاه حضرت قائم عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف خروج کنند فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام را به خاطر کردار پدرانشان می‌کشد چه می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند: واقع همین است.
عرض کردم: پس فرموده حقّ تعالی در قرآن: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد) معنایش چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند در تمام اقوالش صادق است ولی در عین حال باید توجّه داشته باشی که فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام به افعال و کردار پدرانشان راضی بوده و به آنها افتخار می‌کردند و به مقتضای «کسی که به چیزی راضی باشد همچون شخصی است که آن چیز را انجام داده» فرزندان قاتلین همچون قاتلین سیّد الشهداء می‌باشند.
و اگر شخص در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی و خشنود باشد راضی با قاتل نزد خدا شریک در قتل می‌باشد و چون این فرزندان به کردار پدرانشان راضی می‌باشند لا جرم حضرت قائم علیه السّلام وقتی خروج نمودند ایشان را می‌کشد.
راوی می‌گوید محضرش عرضه داشتم: چرا وقتی حضرت قیام فرمودند اوّل ایشان را می‌کشد؟
حضرت فرمودند: حضرت قائم علیه السّلام ابتداء بنی شیبه را می‌کشند به این نحو که دستهایشان را قطع می‌فرماید زیرا آنها سارقین بیت اللَّه عزّ و جلّ می‌باشند.

باب صد و شصت و پنجم سرّ این که حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین نامیده شدند

حدیث (1) عبد اللَّه بن نضر بن سمعان تمیمی خرقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: ابو القاسم جعفر بن محمّد مکّی، از ابو الحسن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر اطروش حرانی از صالح بن زیاد ابو سعید شونی از ابو عثمان عبد اللَّه بن میمون سکری، از عبد اللَّه بن معن اودی از عمران بن سلیم نقل کرده که وی گفت:
زهری هر گاه از علی بن الحسین علیهما السّلام حدیثی نقل می‌کرد می‌گفت: زین العابدین برایم حدیث فرمود.
سفیان بن عیینه به او گفت: برای چه به علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین می‌گویی؟
گفت: برای این که از سعید بن مسیّب شنیدم که از ابن عبّاس نقل نمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر گاه قیامت بپا شود منادی ندا می‌کند: کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می‌نگرم و می‌بینم که از بین صفوف گام بر می‌دارد و جلو حاضر می‌شود.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عباس بن معروف، از محمّد بن سهل حرانی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: روز قیامت منادی نداء می‌کند کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به علی بن الحسین علیهما السّلام می‌نگرم و می‌بینم که از بین صفوف گام برداشته و جلو می‌آید.
حدیث (3) محمّد بن قاسم استرآبادی، از علی بن محمّد بن سیّار، از ابو یحیی محمّد بن یزید منقری، از سفیان بن عیینه، وی می‌گوید: به زهری گفته شد: چه کسی در دنیا زاهدترین مردم می‌باشد؟
او گفت: علی بن الحسین علیهما السّلام زیرا در وقتی که بین آن حضرت و محمّد بن حنفیّه راجع به صدقات امیر المؤمنین علی علیه السّلام منازعه بود به آن جناب عرض شد اگر نزد

ولید بن عبد الملک که بین او و محمّد دوستی است و با شما کدورت دارد روید شرّ او و کدورتش با شما برطرف می‌شود.
راوی گفت: این پیشنهاد را من زمانی به امام علیه السّلام نمودم که هم حضرت و هم ولید در مکّه بودند، باری امام علیه السّلام به من فرمودند: وای بر تو آیا در حرم خدا از غیر خدای عزّ و جلّ چیزی بخواهم؟ من خوش

ندارم که از خالق دنیا، دنیا را بخواهم، چه رسد به آن که آن را از مخلوقی مثل خود بخواهم.
زهری می‌گوید: خداوند متعال هیبت و رعبی از آن حضرت در دل ولید انداخت که به نفع امام و بر ضرر محمّد بن حنفیّه حکم نمود.
حدیث (4) محمّد بن قاسم استرآبادی از علی بن محمّد بن سیّار، از ابو یحیی محمّد بن یزید منقری، از سفیان بن عیینه، وی می‌گوید: به زهری گفتم: آیا با علی بن الحسین علیهما السّلام ملاقات کردی؟
گفت: آری، ملاقات نمودم و با احدی برتر از او برخورد نکرده‌ام، به خدا سوگند نه در خفا دوستی برایش سراغ دارم و نه در علن دشمنی.
به او گفته شد: چطور؟
گفت: زیرا ندیدم احدی را اگر چه حضرتش را دوست می‌دارد مگر آن که چون کاملا به فضل و کمالش واقف است نسبت به جنابش حسد می‌ورزد و ندیدم کسی را اگر چه او را مبغوض و دشمن می‌دارد مگر آن که به خاطر شدّت مدارات و مسالمتش با آن حضرت مدارا می‌کند.
حدیث (5) و با همین اسناد از سفیان بن عیینه نقل نموده، می‌گوید: زهری علی بن الحسین علیهما السّلام را شبی سرد و طوفانی در حالی که بر دوشش آرد و هیزم حمل می‌کرد دید، محضرش عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا این بار چیست؟
حضرت فرمودند: قصد سفر دارم و برای آن توشه‌ای آماده کرده‌ام که به مکان امن و محفوظی می‌برم.
زهری عرض کرد: این غلام من است و بار شما را حمل می‌کند، حضرت از دادن بار امتناع نمودند.
زهری عرض کرد: من خودم آن را برمی‌دارم و شما را خلاص می‌کنم.

حضرت فرمودند: ولی من خود را از آنچه در این سفر نجاتم می‌دهد و ورودم بر آنچه اراده کرده‌ام را نیکو می‌گرداند خلاص نمی‌کنم، تو را به حقّ خدا پی کارت برو و مرا رها کن.
پس زهری می‌گوید: از حضرت منصرف شدم و به کار خویش پرداختم، بعد از چند روز دیگر که با آن جناب ملاقات کردم به آن حضرت عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا هیچ اثری از سفری که فرمودید در شما نمی‌بینم.
حضرت فرمودند: آری، سفری که تو پنداشتی مقصودم نبود بلکه مرادم از آن مرگ بود و برای آن خود را آماده می‌کنم و آماده شدن برای مرگ به این است که از حرام اجتناب کرده و خیرات را بذل و اعطاء نمود.
حدیث (6) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللّه علیه می‌گوید: محمّد بن حسن صفّار از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط از اسماعیل بن منصور، از برخی اصحاب نقل کرده که وی گفت:

وقتی بدن مطهّر علی بن الحسین علیهما السّلام را روی تخت گذاردند تا غسل دهند نظر بینندگان به پشت حضرت افتاد که همچون زانوی شتر پینه داشت و این به خاطر کثرت بارهایی بود که به دوش می‌گذاردند و به منازل فقراء و مساکین حمل می‌فرمودند.
حدیث (7) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضوان اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار، از علی بن اسماعیل، از محمّد بن عمر، از پدرش، از علی بن مغیره، از ابان بن تغلب نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام را دیدم که هر گاه به نماز می‌ایستاد رنگش به رنگ دیگر تغییر می‌کرد.
امام علیه السّلام فرمودند:
به خدا، علی بن الحسین علیهما السّلام کسی را که در مقابلش می‌ایستاد می‌شناخت.
حدیث (8) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از حسین بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از برخی اصحاب از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: علی بن الحسین علیهما السّلام را در نماز دیدم که عباء آن حضرت از روی یکی از شانه‌هایشان افتاده بود آن را مرتّب و منظم نکردند تا از نمازشان فارغ شدند، از آن حضرت راجع به آن پرسیدم.

حضرت فرمودند: وای بر تو، آیا می‌دانی در مقابل چه کسی من بودم، بنده نمازش قبول نمی‌شود مگر آن مقداری از آن که شخص به قلبش اقبال بر آن دارد.
و علی بن الحسین علیهما السّلام شبهای ظلمانی از منزل خارج می‌شدند و بر دوش مبارک انبانی بود که در آن کیسه‌هایی از دنانیر و دراهم قرار داشت و آن را حمل می‌کرد تا به درب منازل فقراء می‌رسید، یک یک را دقّ الباب می‌کرد سپس کسی که به درب منزل حاضر می‌شد اهدایی حضرت را دریافت می‌کرد و وقتی آن جناب از دنیا رفتند مردم دانستند که آن شخص علی بن الحسین علیهما السّلام بوده است.
حدیث (9) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه الکوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی از حسین بن هیثم از عباد بن یعقوب از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش نقل کرده که وی گفت: از یکی از کنیزان علی بن الحسین علیهما السّلام بعد از رحلت حضرت سؤال کرده و گفتم: امور علی بن الحسین علیهما السّلام را برای من توصیف نما؟
کنیز گفت: مفصّل توصیف کنم یا مختصر نمایم؟ گفتم: مختصر نما.
گفت: نه روز هرگز برایش طعام بردم و نه شب برای جنابش بستر پهن کردم.
حدیث (10) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه از جعفر بن

محمّد بن مسعود، از پدرش:
از محمّد بن حاتم از ابو معمّر اسماعیل بن ابراهیم بن معمّر از عبد العزیز بن ابی حازم نقل کرده که گفت: از ابو حازم شنیدم که می‌گفت: ندیدم مردی هاشمی افضل و برتر از علی بن الحسین علیهما السّلام، آن حضرت در هر روز و شب هزار رکعت نماز می‌خواند تا جایی که در پیشانی آن جناب آثار سجود مانند کف پای شتر ظاهر گردید.

باب صد و شصت و ششم سرّ نامیده شدن علی بن الحسین علیهما السّلام به سجّاد

حدیث (1) محمّد بن محمّد بن عصام کلینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن یعقوب کلینی رضی اللَّه عنه از حسین بن الحسن الحسنی و علی بن محمّد بن عبد اللَّه جمیعا از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبد الرحمن بن عبد اللَّه خزاعی، از نصر بن مزاحم منقری، از عمر و بن شمر، از جابر بن یزید جعفی نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو جعفر محمّد بن

علی الباقر علیهما السّلام فرمودند:

پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام نعمتی از نعمتهای خدا را ذکر نمی‌فرمود مگر آن که سجده می‌نمود و آیه‌ای از آیات کتاب اللَّه عزّ و جلّ را که در آن سجود بود قرائت نمی‌کرد مگر آن که به سجده می‌رفت و حقّ تعالی از آن حضرت بدی را که خوف از آن داشت یا کید و حیله حیله‌گری را دفع نمی‌فرمود مگر آن که به شکرانه‌اش سجده می‌فرمود و اثر سجده در تمام مواضع سجود آن حضرت ظاهر و آشکار بود فلذا به سجّاد موسوم گشت.

باب صد و شصت و هفتم سرّ نامیده شدن علی بن الحسین علیهما السّلام به ذو الثّفنات

حدیث (1) محمّد بن محمّد بن عصام کلینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن یعقوب کلینی از علی بن محمّد، از ابی علی محمّد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از محمّد بن علی الباقر علیهم السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در جای سجود پدرم آثاری روییده بود و آن جناب آنها را در هر سال دو مرتبه می‌چید و در هر مرتبه پنج پینه چیده می‌شد لذا به آن حضرت ذو الثفنات (صاحب پینه) گفته شد.

باب صد و شصت و هشتم سرّ نامیده شدن ابو جعفر محمّد بن على علیهما السّلام به باقر

حدیث (1) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانى رضى اللَّه عنه از عبد العزیز بن یحیى بصرى در بصره از مغیرة بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمر و بن شمر، وى گفت: از جابر بن یزید جعفى سؤال کرده و به او گفتم: براى چه حضرت باقر را باقر خواندند؟
گفت: براى این که حضرتش علم را شکافت شکافتنى (کلمه بقر یعنى شقّ و إظهر) و جابر بن عبد اللَّه انصارى برایم نقل کرد که از رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله شنید که مى‌فرمودند:
اى جابر تو خواهى ماند تا فرزندم محمّد بن على بن الحسین بن على بن ابى طالب

را که در تورات معروف به باقر است ملاقات کنى و وقتى او را ملاقات نمودى از طرف من به او سلام برسان، جابر در برخى از کوچه‌هاى مدینه محضر امام باقر علیه السّلام رسید و به آن حضرت عرض کرد: اى جوان کیستى؟
حضرت فرمودند: من محمّد بن على بن الحسین بن على بن ابى طالب هستم.
جابر عرضه داشت: پسر جلو برو، حضرت جلو رفت، سپس عرض کرد، به عقب برگردد، پس برگشت جابر گفت:
به پروردگار کعبه شمائلت مثل شمائل رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله مى‌باشد.
سپس جابر عرض کرد: پسرم رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله به تو سلام رسانده است.
حضرت فرمودند: بر رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله سلام باد مادامى که آسمانها و زمین برپا هستند و بر تو اى جابر سلام باد که تبلیغ سلام نمودى.
جابر عرضه داشت: اى باقر تو حقا و قطعا باقرى، تویى که علم را مى‌شکافى شکافتنى، سپس جابر محضر امام علیه السّلام مشرّف مى‌شد و در مقابل آن حضرت مى‌نشست و حضرت به او تعلیم مى‌فرمودند و بسا در آنچه جابر از رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله نقل مى‌کرد مرتکب اشتباه مى‌شد و حضرت اشتباهش را تصحیح مى‌فرمودند و جابر آن را از حضرت مى‌پذیرفت و به کلام خود رجوع کرده و مى‌گفت: اى باقر، اى باقر، اى باقر خدا را شاهد مى‌گیرم که در کودکى حکمت به شما داده شده است.

باب صد و شصت و نهم سرّ نامیده شدن ابو عبد اللَّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام به صادق

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن هارون صوفی از ابو بکر عبید اللَّه بن موسی الحبال الطّبری از محمّد بن الحسین الخشاب از محمّد بن الحصین از مفضّل بن عمر، از ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، از حضرت علی بن الحسین از پدرش از جدّش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر گاه فرزندم جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولّد شد او را صادق بنامید، زیرا به زودی در فرزندان این امام شخصی هم نامش به هم می‌رسد که به ناحقّ ادّعای امامت نموده و کذّاب نامیده می‌شود حدیث (2) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن ابی بشیر از

حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری نقل کرده که وی گفت: هر گاه حفص بن غیاث از جعفر بن محمّد علیهما السّلام حدیث نقل می‌کرد، می‌گفت: برایم حدیث فرمود خیر الجعافر (بهترین جعفرها) جعفر بن محمّد علیه السّلام.

حدیث (3) حسن بن محمّد علوی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن ابی بشیر از حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری «1» نقل کرده که گفت: هر گاه علی بن غراب از جعفر بن محمّد علیهما السّلام حدیث نقل می‌کرد می‌گفت: برایم حدیث گفت حضرت صادق، جعفر بن محمّد علیهما السّلام.

حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از ابو احمد محمّد بن زیاد ازدی «2» نقل کرده که وی گفت: از مالک بن انس که فقیه مدینه بود شنیدم که می‌گفت: محضر امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام مشرّف می‌شدم، حضرت پشتی برایم می‌نهادند و از من تجلیل می‌کرده و می‌فرمودند: ای مالک من تو را دوست دارم.

من از این کلام حضرت مسرور و شادمان بوده و حمد خدا را بجا می‌آوردم.

سپس مالک گفت: حضرت از سه خصلت خالی نبود: یا صائم بود و یا قائم به عبادت و یا ذکر می‌فرمود آن حضرت از بزرگان عبّاد و اعاظم زهّاد بود که از خدای عزّ و جلّ در خوف و خشیت بود، کثیر الحدیث و خوش مجلس

و بسیار از حضرتش استفاده می‌شد، هر گاه می‌فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
رنگش تغییر کرده گاهی سبز و زمانی زرد می‌شد به حدّی که افراد آشنا آن جناب را نمی‌شناختند، در یکی از سنوات با آن حضرت حجّ رفتم وقتی مرکب موقع احرام آرام گرفت هر چه حضرت تلاش نمود که تلبیه بگوید صدا در حلق مبارکش قطع شده بود و بیرون نمی‌آمد و نزدیک بود که از بالای مرکب به زیر بیفتد، محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا تلبیه را بفرمایید، چاره‌ای از گفتنش نیست.
فرمودند: ای ابو عامر چگونه جسارت و جرات کنم و بگویم: لبیک، اللّهم لبّیک می‌ترسم خدای متعال بفرماید: لا لبّیک و لا سعدیک.

_____

(1)- ابو ایّوب الشاذکونی، بصری بوده و بفرموده نجاشی و علّامه در خلاصه ثقه است
(2)- محمّد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی از ابو احمد، جلیل القدر و عظیم المنزله و از اوثق الناس عند العامه و الخاصه می‌باشد.

باب صد و هفتادم سرّ نامیده شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به کاظم

حدیث (1) علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از ربیع بن عبد الرّحمن نقل کرده که وی گفت: به خدا سوگند حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از فراستمندانی بود که می‌دانست پس از رحلتش از دنیا چه کسی بر او وقف نموده و امامت امام بعدی را انکار می‌کند ولی با این حال غیظ خود را بر ایشان فرو می‌برد و آنچه را که از ایشان می‌دانست ابراز و اظهار نمی‌نمود فلذا به کاظم نامیده شد.

باب صد و هفتاد و یکم سرّ پدید آمدن مسلک وقف بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد الولید رضی اللّه عنه از محمّد بن یحیی العطّار، از احمد بن حسین بن سعید، از محمّد بن جمهور، از احمد بن فضل، از یونس بن عبد الرّحمن نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفتند در حالی که باقی نماند نزد وکلاء حضرت مگر مال فراوانی و همین سبب وقف و انکار آنها نسبت به موت آن جناب شد چه آن که نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود، سپس یونس به عبد الرحمن می‌گوید: وقتی امر را چنین دیده و حقّ مبیّن گشت و به امر حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام و امامت آن بزرگوار واقف شدم سخنرانی کرده و مردم را به طرف آن جناب خواندم وقتی این خبر به سمع آن دو رسید نزد من فرستاده و به من گفتند: چه داعی بر این کار داری اگر مال می‌خواهی ما تو را از مال بی‌نیاز می‌گردانیم و هر دو برای من ده هزار دینار ضمانت کرده و گفتند: از این کار خودداری کن، من از پیشنهاد آنها و اطاعتشان امتناع ورزیده و گفتم: از ائمّه صادقین علیهم السلام روایت به ما رسیده که وقتی بدعتها ظاهر شد عالم باید علمش را ظاهر کند و الّا نور ایمان از او سلب می‌شود من جهاد در راه امر خدا را در هیچ حال رها نمی‌کنم، ایشان از من سخت ناراحت شده و عداوت با من را به دل گرفتند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 759
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن جمهور از احمد بن حمّاد نقل کرده که وی گفت:
یکی از وکلاء حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عثمان بن عیسی بود، وی در مصر سکونت داشت و نزد او مال زیادی و شش جاریه بود، بعد از رحلت امام کاظم علیه السّلام حضرت رضا علیه السّلام نزد او فرستاده و اموال و کنیزها را مطالبه فرمودند، عثمان بن عیسی طی نامه‌ای که به حضرت نوشت در آن مرقوم داشت که پدر شما از دنیا نرفته است.
حضرت رضا علیه السّلام در جواب نامه‌اش نوشتند: پدرم از دنیا رفته و ما میراث او را تقسیم کردیم و اخبار دالّه بر موت آن جناب کلا صحیح و درست است.
عثمان بن عیسی: نامه‌ای دیگر نوشت و در آن مرقوم نمود: اگر پدرت فوت نکرده پس در این اموال و کنیزها حقّی شما ندارید و اگر طبق گفته شما ایشان از دنیا رفته است چون به من امر نکرده‌اند این اموال را به شما سپرده و واگذار نمایم لذا از سپردن آنها به شما معذور بوده و کنیزها را هم آزاد کرده و به ازدواج داده‌ام.

مقاله مرحوم مصنّف مصنّف این کتاب می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اهل جمع آوری مال نبودند منتهی این اموال در زمان رشید به دست حضرت آمد و دشمنان آن جناب نیز زیاد بودند و حضرت نمی‌توانستند آنچه از مال که نزدشان جمع شده بود را یک جا تقسیم کنند مگر به تدریج بین افرادی که اطمینان داشتند که اهل کتمان سرّ می‌باشند لا جرم رفته رفته اموال انباشته شد تا مبلغ زیادی گردید.
از این گذشته این اموال، اموال فقراء نبود تا حضرت در تقسیم آنها تسریع نمایند بلکه اموالی بود که دوستان حضرت آنها را به عنوان احسان به آن جناب محضر مبارکش فرستاده بودند لذا از اموال شخصی خود حضرت محسوب می‌شدند.

باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن علی بن موسی علیهما السّلام به رضا

حدیث (1) احمد بن علی بن ابراهیم رضی اللَّه عنه می‌گوید: پدرم از جدّم ابراهیم بن هاشم، از احمد بن ابی نصر بزنطی، وی می‌گوید:
محضر امام ابو جعفر ثانی محمّد بن علی علیهما السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 761
شما تصوّر می‌کنند مأمون نام پدر شما را رضا گذارده به خاطر آن که آن حضرت به ولایت عهدی مأمون راضی بودند.
حضرت فرمودند: به خدا قسم ایشان دروغ می‌گویند و مرتکب فجور و فسق شده‌اند، خداوند متعال آن حضرت را رضا خواند به خاطر آن که حضرتش از خداوند متعال در آسمانش و از رسول و ائمّه علیهم السلام که بعد از رسول بودند در زمین راضی و خشنود بود.
راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: مگر تمام پدران شما علیهم السلام از خدا و رسولش و ائمّه بعد از آن حضرت راضی و خشنود نبودند؟
حضرت فرمودند: آری.
عرض کردم: پس چرا بین ایشان تنها پدر شما به رضا موسوم گردید؟
فرمود: زیرا مخالفین و دشمنانش از او خشنود بودند همان طوری که موافقین و دوستانش از آن حضرت خشنود بودند در حالی که این امتیاز برای هیچ یک از آباء گرامش علیهم السلام نبود لذا از میان همه تنها آن حضرت به رضا موسوم گشت.

باب صد و هفتاد و سوم سرّ این که امام رضا علیه السّلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت

حدیث (1) حسین بن ابراهیم بن ناتانه از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابو الصّلت هروی نقل کرده که وی گفت: مأمون به امام رضا علیه السّلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فضل و علم و زهد و تقوی و عبادت شما را دانستم و شما را سزاوارتر از خود به خلافت دیدم.
حضرت به او فرمودند: به واسطه عبودیت حقّ تعالی افتخار نموده و با زهد در دنیا امید نجات از شرّ دنیا را داشته و با تقوی و اجتناب از محارم رجاء رسیدن به مغانم را دارم و با تواضع و فروتنی در دنیا امیدوارم نزد خدا رفعت مقام پیدا کنم.
مأمون عرض کرد: نظرم این است که از خلافت کناره گیرم و آن را برای شما گذارده و خود با شما بیعت کنم.
حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده حقّ نداری لباسی را که خدا به تن تو نموده درآوری و برای غیر قرار دهی و اگر از آن تو نیست نمی‌توانی آن را برای من قرار دهی.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 763
مأمون عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا چاره‌ای برای شما نیست از این که این امر را قبول نمایی.
امام علیه السّلام فرمودند: ابدا اطاعت تو نخواهم کرد و این کار را نمی‌نمایم، پیوسته مأمون جدّ و جهد می‌کرد و روزگاری را در این امر به امام علیه السّلام اصرار نمود تا از قبول حضرت مأیوس شد، سپس به امام عرض کرد: اگر خلافت را قبول نمی‌کنی و بیعت مرا دوست نداری پس ولیعهد من باش تا بعد از من خلافت از آن شما باشد.
امام رضا علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند پدرم از آباء گرامش از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل فرمود که من پیش از تو در حالی که با سمّ و مظلومانه کشته شده‌ام از دنیا خواهم رفت و تمام فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند و در زمین غربت در جنب هارون الرّشید دفن خواهم شد.
مأمون گریست و سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چه کسی تو را خواهد کشت یا چه کسی قدرت و بدی به تو را دارد در حالی که من زنده هستم؟! حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اگر بخواهم بگویم چه کسی مرا خواهد کشت البته خواهم گفت.
مأمون عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا با این کلام می‌خواهی امر خلافت را از خود دفع کرده تا مردم بگویند که تو در دنیا زاهد هستی.

حضرت رضا فرمودند: به خدا قسم از زمانی که حقّ تعالی مرا آفریده تا به حال دروغ نگفته و در دنیا به خاطر دنیا زهد نورزیده‌ام و من می‌دانم که قصد تو چیست.
مأمون عرضه داشت: چه قصد دارم؟
حضرت فرمود: اگر راست بگویم در امانم؟
مأمون عرض کرد: در امان هستی.
امام علیه السّلام فرمودند: مقصود تو از این کار آن است که مردم بگویند: علی بن موسی الرّضا در دنیا بی‌رغبت نبود بلکه دنیا رغبتی در او نداشت، مگر نمی‌بینید چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت پذیرفت.
مأمون پس از استماع این سخنان غضبناک شد و گفت: همیشه تو با آنچه من از آن کراهت دارم با من برخورد می‌نمایی و از قدرت من در امان می‌باشی، به خدا قسم اگر ولایت عهدی را قبول کردی که هیچ و الّا تو را بر آن اجبار می‌کنم و در این صورت اگر خواسته مرا بجا آوری که به تو کاری ندارم و الّا گردنت را خواهم زد.
امام علیه السّلام فرمودند: خدا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی فرموده حال که

امر چنین است آنچه می‌خواهی بجا آور و من هم قبول می‌کنم مشروط به این که احدی را والی نکرده و کسی را عزل ننموده و رسمی و سنّتی را نقض نکنی و من دور از این امر بوده تنها در مقام مشورت اشاره‌ای به تو بنمایم.
مأمون راضی شد و حضرت را ولیعهد خود قرار داد در حالی که حضرت کمال کراهت را از این کار داشتند.
حدیث (2) مظفّر بن جعفر بن مظفّر رضی اللَّه عنه می‌گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش نقل کرده که او گفت: محمّد بن نصیر از حسن بن موسی حکایت کرده که او گفت:
اصحاب نقل کرده‌اند که شخصی به حضرت رضا علیه السّلام عرض کرد: خدا نیکو بدارد شما را چگونه قبول کردید آنچه را که مأمون به شما پیشنهاد نمود؟ (گویا این شخص در مقام انکار و اعتراض به حضرت این سؤال را مطرح کرده بود) حضرت به او فرمودند: ای مرد، نبیّ افضل است یا وصیّ نبیّ؟
آن مرد گفت: نبیّ افضل است.
حضرت فرمودند: مسلمان افضل است یا مشرک؟
آن مرد عرض کرد: مسلمان افضل است.
حضرت فرمودند: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السّلام پیامبر، مأمون مسلمان است و من وصیّ پیامبر هستم یوسف از عزیز مصر

درخواست کرد او را والی قرار دهد و این درخواست هنگامی بود که جناب یوسف به عزیز فرمود:
مرا والی خزائن زمین قرار بده چه آن که نگهبان بوده و هم آگاه و عالم در حالی که مأمون مرا مجبور بر آنچه قبول کردم نمود، سپس حضرت در تفسیر آیه شریفه «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» فرمودند:
مقصود از «حفیظ» یعنی حافظ و نگهبان آنچه در زیر دستم هست می‌باشم و مراد از «علیم» آن است که به هر زبانی آگاه و عالم می‌باشم.
حدیث (3) احمد بن زیاد همدانی رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل کرده که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام وارد شدم، محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مردم می‌گویند: شما ولایت عهدی مأمون را پذیرفته‌اید با این که در دنیا اظهار زهد و بی‌رغبتی می‌نمایید؟!
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 767
حضرت فرمودند: خدا می‌داند من از پذیرفتن آن کراهت داشتم ولی وقتی مخیّر شدم بین قبول آن و کشته شدن پذیرفتن آن را اختیار کردم، وای بر این مردم آیا نمی‌دانند یوسف علیه السّلام نبیّ و رسول بود ولی وقتی ضرورت او را وادار کرد که ولایت خزائن عزیز مصر را بپذیرد به او گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ، عَلِیمٌ.
و ضرورت نیز مرا وادار کرد که این امر را قبول کرده در حالی که از آن کراهت داشته و مرا بر آن اجبار نمودند بعد از آن که مشرف بر مرگ شدم، از این گذشته داخل شدن من در این امر نبود مگر خارج‌شدنم از آن لذا از این افتراء و تهمت‌های مردم به خدا شکایت کرده و او کمک کار من می‌باشد.

باب صد و هفتاد و چهارم سرّ این که مأمون حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ به قتل رساند

حدیث (1) ابو الطیّب حسین بن احمد بن محمّد لؤلؤی از علی بن محمّد بن ماجیلویه از احمد بن محمّد بن خالد برقی از ریّان بن شبیب دایی معتصم و برادر مارده نقل کرده که گفت: وقتی مأمون خواست برای خودش از مردم بیعت بگیرد تا او را امیر المؤمنین خوانند و برای حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از آن بیعت گرفته تا آن حضرت را ولیعهد او دانند و برای فضل بن سهل بیعت بگیرد تا وی را وزیرش بگویند امر کرد سه کرسی برای آنها قرار دهند.
و وقتی هر سه بر کرسی‌ها نشستند به مردم اذن داد تا داخل شده و بیعت نمایند، مردم داخل می‌شدند و دست راستشان را به دست راست ایشان داده به طوری که از بالای انگشتان ابهام تا بالای انگشتان کوچکشان با هم منطبق می‌گشت و بدین وسیله بیعت کرده و خارج می‌شدند تا آن که همه بیعت کرده و آخرین نفر جوانی از انصار بود وی بر خلاف همه دست راستش را از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت ابهام در دست آن سه نفر گذارد و با ایشان بیعت نمود، امام علیه السّلام تبسّم نموده و سپس فرمودند: تمام آنان که با ما بیعت کردند بیعتشان در صورت فسخ بیعت انجام گرفت غیر از این جوان که بیعتش در صورت عقد بیعت واقع گردید.
مأمون عرض کرد: امتیاز بین این دو در چیست؟
حضرت فرمودند: عقد بیعت عبارتست از این که طرفین مبایعه از بالای انگشت

کوچک تا بالای انگشت ابهام دستشان را با هم منطبق کنند یعنی طوری با هم دست دهند که انگشتان کوچک بالا و انگشتان ابهامشان پائین قرار گیرد ولی فسخ بیعت به عکس آن است یعنی از اعلای انگشت ابهام تا اعلای انگشت ابهام طرفین با هم منطبق می‌گردد و به عبارت دیگر طوری با هم دست می‌دهند که انگشتان ابهام بالا و انگشتان کوچکشان پائین واقع می‌گردد.
راوی می‌گوید: مردم بینشان اختلاف و اضطراب پیدا شد، مأمون امر کرد همه بیعت را اعاده کرده و همان طوری که امام علیه السّلام توصیف فرموده بودند آن را انجام دادند، ایشان می‌گفتند: کسی که عقد بیعت را بلد نیست چگونه مستحق امامت باشد، قطعا کسی که به آن علم دارد سزاوارتر است از کسی که به آن جاهل است.
راوی می‌گوید: همین سرزنش مردم مأمون را وادار کرد که امام علیه السّلام را با سمّ مسموم نماید حدیث (2) حسین بن ابراهیم بن احمد بن

هشام مؤدب و علی بن عبد اللّه ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّه عنهم گفتند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت:
در خراسان مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه بار عام می‌داد و می‌نشست و امام علیه السّلام را در سمت راست خود می‌نشاند، من محضر مولایم بودم که مردی از گروه صوفیه سرقت کرده بود و مأمون امر کرد که او را احضار نمایند وقتی وی را آوردند، چشمش به شخصی افتاد که ظاهرش گواهی می‌داد به معاش ناچیز و لباس نازل قناعت کرده و بین دیدگانش اثر سجود ظاهر و هویدا بود، مأمون گفت: با این فعل قبیح چقدر این آثار جمیل و پسندیده زشت می‌باشند، آیا به تو نسبت سرقت داده‌اند و تو این کار را کرده‌ای با این که آثاری جمیل و ظاهری آراسته از تو می‌بینم؟! آن مرد گفت: اضطرارا بوده نه اختیارا، زیرا تو حقّ مرا از خمس و غنیمت ندادی لا جرم مضطرّ به سرقت شدم.
مأمون گفت: در خمس و غنیمت تو چه حقّی داری؟
آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت کرده و فرموده:
وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ الخ (بدانید که هر چه به شما غنیمت و فائده رسد خمس آن خاصّ خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود «حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله» ایمان

آورده‌اید).
و غنیمت را شش سهم نموده و فرموده است: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری الخ (آنچه که خدا از اموال کافران دیار به رسول خدا غنیمت داد آن متعلّق به خدا و رسول و ائمه و خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است، این حکم برای آن است که غنائم دست به دست میان توانگران شما نگردد).
سپس آن مرد گفت: تو حقّ مرا به من ندادی و حال آن که من ابن السبیل بوده و در سفر مانده‌ام، مسکین هستم مالی ندارم و از حاملین قرآن نیز می‌باشم.
مأمون گفت: آیا حدّی از حدود خدا را تعطیل کرده و حکمی از احکام او را در باره سارق نادیده بگیرم به خاطر این سخنان بیهوده؟
آن مرد صوفی گفت: اوّل خودت را تطهیر کن سپس به تطهیر دیگری بپردازد و حدّ خدا را بر او جاری نما.
مأمون توجّه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نمود و عرض کرد: چه می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند او می‌گوید: تو سرقت کردی که مال سرقت شد.

مأمون سخت غضبناک شد و سپس به آن مرد صوفی گفت: به خدا سوگند سرت را قطع خواهم کرد.
مرد صوفی گفت: آیا سر مرا از بدن جدا می‌کنی و حال آن که بنده من هستی؟
مأمون گفت: وای بر تو کجا من بنده تو شدم؟
مرد صوفی گفت: مادرت از مال مسلمین خریده شده پس تو بنده تمام مسلمین از شرق تا غرب هستی تا زمانی که تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نمی‌کنم و دیگر آن که بعد از این مطلب تو خمس را بلعیدی و حقّ آل رسول و من و امثال من را نداده‌ای از این گذشته هیچ گاه خبیث نمی‌تواند خبیثی مثل خود را طاهر کند، فقط طاهر است که می‌تواند خبیث را تطهیر نماید و کسی که در عهده‌اش حدّ است نمی‌تواند بر غیر اقامه حدود کند مگر آن که ابتداء به خود نماید مگر نشنیده‌ای که حقّ تعالی می‌فرماید: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ الخ (آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌نمایید در حالی که قرآن را می‌خوانید، آیا تفکّر نمی‌کنید).
مأمون توجّه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نمود و عرض کرد: در باره این مرد

چه رأیی دارید؟
حضرت فرمودند: خداوند جلّ جلاله به حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ حجّت بالغه آن است که به جاهل رسیده و در عین جهلش عالم گردیده همان طوری که به عالم در عین علمش رسیده و اساسا دنیا و آخرت با حجّت قائم و سر پا هستند، این مرد با قرآن استدلال نموده است.
مأمون وقتی چنین دید امر کرد صوفی را آزاد کنند و از مردم پنهان شد و پرداخت به امام علیه السّلام تا وقتی که آن جناب را سمّ داد و کشت و فضل بن سهل و جماعتی دیگر از شیعیان را مقتول ساخت.

باب صد و هفتاد و پنجم سرّ نامیده شدن حضرت محمّد بن على بن موسى عليهم السّلام به تقى و على بن محمّد بن على بن موسى عليهم السلام به نقى «1»

باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن حضرت علی بن محمّد و حسن بن علی علیهم السلام به عسکریین

از مشایخ و اساتیدمان رضی اللَّه عنهم شنیدم که می‌فرمودند: محلّه‌ای که این دو امام همام یعنی علی بن محمّد و حسن بن علی علیهما السّلام در سرّ من رأی مسکن قرار داده بودند به عسکر موسوم بود از این رو به هر یک از این دو بزرگوار گفته شد عسکری.

---

(1)- در بسیاری از نسخه‌ها ذیل این عنوان سفید و حدیثی نقل نشده و ظاهرا نسّاخ آن را ترک کرده‌اند و آنچه از کلام مصنف در کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسماء محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه علیهم السّلام ظاهر می‌شود آن است که نسخه کتاب این طور نیست چه آن که ایشان فرموده: حضرت محمّد بن علی ثانی علیهما السّلام را تقی خواندند زیرا نسبت به حقّ عزّ و جلّ تقوی اختیار نمود پس خداوند نیز شرّ مأمون را از او برطرف کرد و آن هنگامی بود که مأمون شب در حالی که مست بود بر آن حضرت وارد شد و با شمشیر ضربتی به جنابش زد تا اطمینان پیدا کرد آن حضرت را کشته ولی خدا آن حضرت را از آن ضربت محفوظ داشت ..... تا جایی که فرموده: این فصول را در کتاب علل الشرائع و احکام و اسباب مرتّب و مسند آورده‌ام، انتهی کلام المصنّف.

و امّا علّت نامیده شدن علی بن محمّد بن موسی علیهم السّلام به نقی: برخی گفته‌اند از حضرت ابا الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام به نقی نامگذاری شد به خاطر نقاء و حسن باطنش.

باب صد و هفتاد و هفتم سرّ این که حقّ تعالی انبیاء و ائمه علیهم السّلام را در تمام احوال غالب قرار نداده

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می‌گوید: با جماعتی که در بین آنها علی بن عیسی قصری بود در خدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح قدّس اللَّه روحه بودیم، مردی از جا برخاست و به ایشان عرض کرد: سؤالی دارم.
حسین بن روح به او فرمود: از آنچه می‌خواهی سؤال کن.
آن مرد عرض کرد: بفرمایید: آیا حسین بن علی علیهما السّلام ولیّ خدا هست یا نه؟
حسین بن روح فرمود: بلی، ولیّ اللَّه می‌باشد آن مرد عرض کرد: بفرمایید: آیا قاتل آن حضرت دشمن خدا بوده یا نه؟
حسین بن روح فرمود: بلی دشمن خدا بوده.
آن مرد عرض کرد: آیا ممکن است خدا دشمن خود را بر دوست و ولیّ خویش مسلّط کند؟
حسین بن روح به او فرمود: آنچه که می‌گویم توجّه نما، بدان که حقّ تعالی بدون واسطه مردم را مورد خطاب قرار نداده و کلام مشافهی با ایشان ایراد نمی‌کند بلکه رسولی از جنس خودشان و بشری از صنف آنها که مثل خودشان هست را به سوی آنها می‌فرستد و به وسیله او خواسته خود را به آنها ابلاغ می‌کند.
قابل توجّه است اگر رسول از غیر صنف آنها بوده و به صورت آنها نباشد مردم از او دوری گزیده و پیغامش را نمی‌پذیرند.
باری وقتی رسول نزد مردم آمد و از جنس و صنف آنها بود، همچون آنها طعام خورده و در بازارها حرکت نماید مردم به او می‌گویند: تو مانند ما هستی پس از تو نمی‌پذیریم مگر آن که معجزه‌ای ارائه دهی آن وقت علم پیدا می‌کنیم که تو رسول خدا بوده و مخصوص به چیزی هستی که در قدرت ما نیست، لذا حقّ تعالی برای رسولان معجزه‌ای قرار داده که خلق از آوردن مثل آنها ناتوان می‌باشند لذا معجزه برخی از رسولان را طوفان قرار داد، این رسول ابتداء مردم را انذار نمود پس از آن که کلامش را نشنیده و اطاعتش را نکردند حقّ تعالی تمام طاغیان و متمرّدین را غرق

فرمود و معجزه بعضی را این قرار داد که وقتی وی را دشمنان در آتش انداختند، آتش بر او سرد و ملایم گردید و معجزه بعضی دیگر را این قرار داد که از سنگ سخت شتر بیرون آورد و در پستانش شیر جاری کرد و معجزه برخی دیگر را این قرار داد که دریا را برایش شکافت و از سنگ

چشمه جاری نمود و عصای خشک را برای او اژدها نمود و اژدها آنچه را که دشمنان یافته بودند بلعید و معجزه یکی از آنها را این قرار داده که کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پیسی را شفا می‌داد و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد و به مردم خبر می‌داد چه خورده و چه در منازلشان اندوخته‌اند.
بعضی دیگر از رسولان معجزه آنها این بود که ماه برایشان منشق گردید و بهائم همچون شتر و گرگ و غیر این دو از حیوانات دیگر با او تکلّم می‌کردند.
باری وقتی انبیاء و رسولان نظیر این معجزات را آورده و خلق از اتیان به مثل آنها عاجز و ناتوان ماندند تقدیر حقّ تعالی و لطفش به بندگان و حکمتش اقتضاء نمود که انبیاء و رسولانش را با این معجزات در حالی غالب و قاهر و در حالی دیگر مغلوب و مقهور قرار دهد و اگر در تمام احوال ایشان را غالب و قاهر می‌نمود و مبتلایشان به ابتلائات و گرفتاری‌ها نمی‌کرد مردم آنها را خدا و معبود قرار می‌دادند و از این گذشته میزان صبرشان بر بلاءها و محنت‌ها معلوم نمی‌شد پس خداوند متعال احوال ایشان را همچون احوال دیگران قرار داد تا در حال محنت و هنگام بلوی صابر و در هنگام عافیت و غلبه بر دشمنان شاکر بوده و در تمام احوال متواضع و خاکسار باشند نه متکبّر و شامخ و نیز تا بندگان بدانند انبیاء عظام و رسولان کرام معبودی دارند که او خالق و مدبّر تمام مخلوقات است در نتیجه او را عبادت کرده و رسل و فرستاده‌هایش را اطاعت کنند و بدین ترتیب حجّت خداوند متعال بر کسانی که از حد در میان مردم تجاوز کرده و ادّعاء ربوبیّت نموده یا با آنچه انبیاء و رسل آورده‌اند عناد ورزیده و مخالفت می‌کنند ثابت گردد و به فرموده حقّ تعالی در قرآن لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ
محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه می‌فرماید: فردای آن روز نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدّس اللَّه روحه برگشتم در حالی که پیش خود می‌گفتم آیا آنچه را که شیخ دیروز ذکر نمود از پیش خود بود یا نه؟
شیخ ابتداء به سخن نمود و به من فرمود: ای محمّد بن ابراهیم اگر از آسمان افتاده پس پرنده‌ای من را ربوده یا باد مرا در مکانی دور بیاندازد این امر به مراتب نزد

من محبوب‌تر است از این که در دین خدا چیزی را به رأی و فکر خود بگویم بنا بر این آنچه را دیروز برای تو گفتم مأخوذ از اصل بوده و از حجّت صلوات اللَّه و سلامه علیه آن را شنیدم.

باب صد و هفتاد و هشتم سرّ عداوت بنی امیّه با بنی هاشم «1»

باب صد و هفتاد و نهم سرّ و علّت غیبت

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از پدرش، از پدرش احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان و غیر او از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
چاره‌ای نیست برای آن نوجوان از غائب شدن.
محضر مبارکش عرض شد: چرا یا رسول اللَّه؟
حضرت فرمودند: چون خوف کشتنش می‌باشد.
حدیث (2) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن حسین بن عمر، از محمّد بن عبد اللَّه، از مروان انباری، وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السّلام این کلام صادر شد: خداوند وقتی همسایگی طائفه‌ای را برای ما خوش نداشته باشد از بین آشکارترین آنها ما را بیرون می‌کشد.

_____

(1)- در ذیل این عنوان حدیثی نقل نشده و نسّاخ آن را سفید گذارده‌اند ولی مرحوم سیّد جزائری در کتاب انوار نعمانیّه از کلینی قدّس سره نقل کرده که بین امام حسین علیه السّلام و یزید لعنة اللَّه علیه عداوت اصلیّه و عداوت فرعیه بوده، امّا عداوت اصلیه، به خاطر آن که خداوند به عبد مناف دو فرزند داد به نام‌های: هاشم و امیّه، پشت این دو به یک دیگر چسبیده بود که با شمشیر آنها را از هم جدا کردند لذا این شمشیر از بین این دو و اولادشان برداشته نشد لذا بین حرب بن امیه و عبد المطلب بن هاشم و سپس بین ابی سفیان بن حرب و ابی طالب و بعد از آن بین معاویة بن ابی سفیان و علی بن ابی طالب علیه السّلام و بالاخره بین یزید بن معاویه و حسین بن علی علیهما السّلام این شمشیر واقع بود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 781
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر، از احمد بن هلال، از عبد الرحمن بن ابی نجران از فضالة بن ایّوب از سدیر، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: در حضرت قائم علیه السّلام شباهت می‌باشد به جناب یوسف علیه السّلام.
محضرش عرض کردم: گویا مقصودتان حیات آن حضرت است با این که دشمنان ادّعاء هلاکتش را می‌نمودند یا مراد غیبت آن بزرگوار از وطنش می‌باشد.
حضرت به من فرمودند: آن امّت که به خوکها شبیه بودند چه چیز را انکار کردند؟

برادران یوسف اسباط و اولاد انبیاء بودند که جناب یوسف را فروختند و مورد خطابش قرار داده در حالی که آنها برادران او و وی نیز برادر ایشان بود ولی او را نشناختند تا وقتی که یوسف علیه السّلام به آنها فرمود: من یوسف هستم و این هم برادرم می‌باشد پس چرا این امّت ملعونه انکار کردند که در وقتی از اوقات خداوند عزّ و جلّ اراده کند حجّت خود را مستور نگاه دارد چنانچه نسبت به جناب یوسف علیه السّلام این کار را نمود، به حضرت یوسف علیه السّلام ملک و سلطنت مصر تفویض شد و بین او و پدرش مسافت هیجده روز فاصله بود و اگر حقّ عزّ و جلّ می‌خواست مکان او را آشکار کند و نشان دهد قدرتش را داشت ولی وقتی بشارت زنده بودن یوسف را به یعقوب دادند وی با فرزندانش ظرف نه روز از طریق بادیه‌های غیر معمور خود را به مصر رسانید، پس چرا این امت (امّت اسلام) انکار می‌کنند که خداوند عزّ و جلّ نسبت به حجّتش آن کند که به یوسف نمود و چه بعدی دارد که حجّت علیه السّلام در بازارها سیر کرده و در فرش و بساط مردم قدم گذارند ولی در عین حال او را نشناسند تا وقتی که خدا اذن دهد که آن جناب خود را معرفی فرماید همان طوری که به یوسف اذن معرّفی داد و آن در وقتی بود که یوسف به برادرانش گفت: آیا دانستید که به یوسف و برادرش چه کردید؟
آنها گفتند: تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این هم برادرم می‌باشد «1».
مصنّف می‌فرماید:

_____

(1)- مترجم گوید: این روایت را مطابق ضبط مرحوم مجلسی در مرآت العقول ما در این جا آورده و بر طبق همان ترجمه نمودیم

اخباری که در این باب وارد شده‌اند را در کتاب «الغیبة» نقل کرده‌ام.
حدیث (4) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از حسن بن عیسی بن محمّد بن علی بن جعفر، از جدّش محمّد بن علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که فرزند پنجمی از امام هفتم غائب گردد پناه به خدا، دور نکند شما را احدی از دینتان، فرزندم چاره‌ای نیست برای صاحب این امر (حضرت حجّت علیه السّلام) از غائب شدن و آنقدر این غیبت طول می‌کشد و ادامه پیدا می‌کند که کسانی که به صاحب این امر قائل و معتقد هستند از آن برمی‌گردند.
این غیبت امتحان و آزمایشی است از خدای عزّ و جلّ که خلائق را با آن می‌آزماید و اگر پدران شما و اجدادتان دینی صحیح‌تر از این سراغ داشتند حتما آن را پیروی و تبعیّت می‌کردند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و آقای من: پنجمی از فرزند سابع کیست؟
حضرت فرمودند: فرزندم، عقول شما قاصر است از درک آن و وسعت و توان حمل آن را ندارد ولی اگر زنده بمانید به زودی درکش خواهید نمود.
حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن احمد علوی، از ابو هاشم جعفری نقل کرده که گفت: از حضرت ابا الحسن العسکری علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: جانشین بعد از من فرزندم حسن می‌باشد، چگونه هستید با جانشین بعد از جانشین من؟
عرض کردم: برای چه فدایت شوم؟
حضرت فرمودند: زیرا شما شخص او را نخواهید دید و جایز هم نیست که اسمش را یاد کنید.
عرض کردم: پس چگونه یادش نماییم؟
فرمود: بگویید: حجّت از آل محمّد صلوات اللَّه و سلامه علیه.
حدیث (6) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه از احمد بن محمّد همدانی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

گویا می‌بینم شیعیان را هنگامی که فرزند سوّمی من مفقود و غائب می‌شود هر چه به دنبال پناهگاهی می‌گردند آن را نمی‌یابند.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟
فرمودند: زیرا امام و پیشوایشان از آنها غائب و پنهان است.
عرض کردم: چرا غائب می‌باشد؟
فرمودند: به خاطر آن که وقتی با شمشیر قیام فرمود احدی حجّت و برهان بر آن حضرت نداشته باشد.
حدیث (7) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمّد سمرقندی جمیعا از محمّد بن مسعود از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی از حسن بن محمّد صیرفی، از حنان بن سدیر «1»، از پدرش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: قائم ما غیبتی می‌کند که مدّتش طولانی است.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟
فرمودند: خداوند عزّ و جلّ مصمّم است که در غیبت امام عصر عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف سنن انبیاء علیهم السلام در غیبتشان را جاری فرماید، به ناچار ای سدیر لازم است به پایان رساند مدّت‌های غیبت‌های ایشان را، حقّ تعالی می‌فرماید: لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی: محققا جاری می‌کند سنن و احکامی را بر طبق سنن امّت‌هایی که پیش از شما بودند.

حدیث (8) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمة اللّه علیه «2» می‌گوید:
علی بن محمّد قتیبه نیشابوری «3» از حمدان بن سلیمان نیشابوری «4» از احمد بن عبد اللّه بن جعفر مدائنی، از عبد اللّه بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمودند:

---

(1)- حنان بن سدیر صیرفی: مرحوم شیخ در فهرست فرموده که وی واقفی است ولی ثقه می‌باشد.
(2)- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار: مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی علی الاظهر ثقه می‌باشد.
(3)- علی بن محمّد قتیبه نیشابوری: مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است اگر ثقه نباشد.
(4)- حمدان بن سلیمان نیشابوری: مرحوم علّامه در خلاصه فرموده که وی ثقه و از وجوه اصحاب می‌باشد.

صاحب امر علیه السّلام غیبتی دارد که چاره‌ای از آن نیست، هر گمراه و باطلی در آن تردید و شک می‌کند.
محضرش عرض کردم: فدایت شوم چرا؟
فرمودند: به خاطر امری که در بیانش مأذون نیستم.
عرض کردم: حکمت در غیبت آن حضرت چیست؟
فرمودند: حکمت در غیبت آن جناب همان حکمت در غیبت حجّت‌های گذشته حقّ تعالی می‌باشد که بعد از ظهورش آشکار خواهد شد چنانچه حکمت افعالی را که خضر علیه السّلام مرتکب شد که عبارت بودند از شکستن و شکافتن کشتی و کشتن جوان و بپا داشتن دیوار برای موسی علیه السّلام بعد از جداشدنش از خضر ظاهر گشت ای پسر فضل، این امر، امری است از امور خدا و سرّی است از اسرار الهی و غیبی است از غیب‌های ربوبی و وقتی خدای عزّ و جلّ را حکیم دانستیم باید تمام افعالش را تصدیق نموده و معتقد باشیم کلا از روی حکمت صورت می‌گیرند اگر چه وجه آنها را ما ندانیم.
حدیث (9) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار رحمة اللَّه علیه از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان از محمّد بن حسین از ابن محبوب «1»، از علی بن رئاب «2»، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: حضرت قائم قبل از ظهورشان غیبت دارد.
عرض کردم: برای چه؟

فرمودند: خوف دارد و اشاره به شکم خود فرمودند.
زراره می‌گوید: یعنی خوف از کشته شدن دارد.
مرحوم مصنّف می‌فرماید: اخباری که در این باب وارد شده است را در کتاب کمال الدّین و تمام النّعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة نقل کرده‌ام.

_____
(1)- مقصود حسن بن محبوب است، وی ثقه و جلیل القدر می‌باشد.
(2)- علی بن رئاب کوفی: به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه قدّس سره در خلاصه وی ثقه و جلیل القدر می‌باشد.

حدیث (1) احمد بن هارون فامی رضی اللّه عنه می‌گوید: محمّد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت صادق جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السّلام نقل نموده که فرمودند: خداوند عزّ و جلّ وقتی می‌بیند که اهل قریه و بادیه‌ای اسراف در معاصی می‌کنند در حالی که سه نفر مؤمن در بین آنها است نداء می‌کند: ای کسانی که نافرمانی مرا می‌کنید اگر مؤمنینی که اظهار محبّت و مودّت به جلال من نموده و زمین و مساجد مرا با نمازشان آباد می‌کنند و به جهت خوف از من در سحرها طلب آمرزش می‌نمایند، نبودند حتما عذابم را بر شما فرود می‌فرستادم و باکی هم نداشتم

باب صد و هشتاد و یکم سرّ پدید آمدن زمستان و تابستان

حدیث (1) ابو الهیثم عبد اللَّه بن محمّد می‌گوید: محمّد بن علی بن یزید صائغ از سعید بن منصور از سفیان از زهری، از سعید بن مسیّب، از ابو هریره، وی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که گرما شدّت پیدا می‌کند نماز (منظور نماز ظهر و عصر است) را تأخیر بیاندازید تا هوا خنک‌تر شود چه آن که این گرما ناشی از زبانه کشیدن آتش جهنّم می‌باشد، آتش دوزخ از کثرت و غلیان بر مکان خود مستولی شد و در تنگنا قرار گرفت پس حقّ تعالی به آن اذن داد که دو نفس بکشد، یک نفس در زمستان و یک نفس در تابستان، پس شدّت گرما در تابستان از زبانه کشیدن و شعله‌ور شدن آن بوده و شدت سرما در زمستان از زمهریر جهنّم می‌باشد.

مصنّف این کتاب گوید: معنای

«فابردوا بالصّلاة»

یعنی شتاب در خواندن نماز کنید، این کلمه مشتقّ از «برید» یعنی نامه رسان می‌باشد و شاهد بر این معنا روایتی است که وارد شده: هیچ نمازی وقتش فرا نمی‌رسد مگر آن که فرشته‌ای ندا می‌کند:

بایستید به سوی آتشی که بر پشت سر خود افروخته‌اید، پس آن را با خواندن نماز خاموش کنید «1».

---

(1)- مترجم گوید: مرحوم علیّین و ساده ملّا محمّد باقر مجلسی عطّر اللَّه مرقده در کتاب بحار جلد (83) ص (15) می‌فرماید: ظاهر خبر (مقصود خبر ابو هریره از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است که مرحوم مصنّف در ذیل باب (181) نقل کرده است) دلالت دارد بر استحباب تأخیر نماز ظهر از وقت فضیلت در هنگامی که هوا به شدّت گرم می‌باشد همچون تابستان، البتّه این خبر ضعیف است ولی صدوق قدّس سره در کتاب فقیه در ضمن روایت صحیحه‌ای از معاویة بن وهب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام آن را نقل کرده منتهی چون با سایر اخبار مخالف و از طرفی با طریقه مخالفین موافق است برخی از فقهاء این خبر را حمل بر تقیّه کرده‌اند و بعضی همچون صدوق قدّس سره تأویلش برده‌اند.

تأویل مرحوم صدوق رحمة اللَّه علیه این است که فرموده: کلمه «ابردوا» مأخوذ از برید است و برید رسول و فرستاده بادپا را گویند.

بدون تردید اخذ «ابردوا» از «برید» به معنای مذکور بعید می‌باشد بلکه مشتقّ از «تبرید» است یعنی نماز ظهر را به تأخیر اندازید تا شدّت گرمای

هوا کمتر شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 791

باب صد و هشتاد و دوّم اسرار و علل شرایع و احکام و اصول اسلام

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر باسنادش به طور مرفوع تا علی بن ابی طالب علیه السّلام، حضرت می‌فرمودند: بالاترین چیزی که متوسّلین به آن توسّل می‌جویند عبارت است از: ایمان به خدا و رسولش، جهاد در راه خدا و کلمه اخلاص که فطرت می‌باشد، نماز را تمام و صحیح بجا آوردن که ملّت می‌باشد، پرداختن زکات که از فرائض و واجبات الهی است، روزه ماه رمضان که سپر است از عذاب الهی، حجّ خانه خدا که برطرف‌کننده فقر و محوکننده گناه است، صله رحم که زیادکننده مال و به تأخیر اندازنده مرگ است، صدقه دادن پنهانی که پاک‌کننده گناهان و خاموش نماینده آتش غضب پروردگار است، کارهای نیک و پسندیده نمودن که مرگ بد را از شخص دور کرده و وی را از اشیاء خوارکننده حفظ می‌کند آگاه باشید و به شما هشدار می‌دهم راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ بپرهیزید که دروغ ایمان را دور می‌سازد، بدانید راستگو در ساحل نجات و کرامت است و دروغگو در کنار هلاکت می‌باشد، نیک گفتار باشید که با آن شناخته می‌شوید و عمل به آن کنید تا اهل آن باشید امانت را به صاحبش رد کنید، کسی که با شما قطع کرد شما وصل نمایید، کسی که از شما چیزی درخواست نمود بیش از آنچه خواسته به او بدهید.

حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمّد بن جابر، از حضرت زینب سلام اللَّه علیها بنت علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: حضرت فاطمه علیهما السّلام در خطبه‌ای فرمودند: خدا در بین شما عهدی دارد که تقدیمتان داشته و جانشینی دارد که حاکم

بر شما قرار داده است و آن عبارت است از: کتاب خدا که دلائلش روشن و آشکار بوده و آیه‌هایش از امور نهانی کتاب پرده بر می‌دارند، قرآن برهانی است که ظواهرش متجلّی و روشن بوده و پیوسته خلائق را به استماعش می‌کشاند اتباع و پیروانش را به بهشت رضوان می‌برد و تابعانش را نجات می‌دهد، در آن حجّت‌های نورانی حقّ و محرّمات الهی و فضائل تدوین و تنظیم‌شده‌اش و جمل و کلمات کافی و وافیش و نعمت‌های ارزانی‌شده‌اش و شرایع و احکام واجب و قطعیّه‌اش و ادلّه و براهین روشن و آشکارش بیان می‌گردد حقّ تعالی ایمان را به منظور تطهیر از شرک و نماز را به جهت تنزیه از کبر و سرافرازی و زکات را به

داعی زیاد شدن رزق و روزه را به خاطر تثبیت اخلاص و حجّ را به قصد رونق یافتن دین و عدل را برای آرام نمودن دلها و طاعت را به منظور نظام ملّت و امامت و رهبری را به خاطر اصلاح تفرقه و تشتّت و جهاد را برای عزّت و بزرگی اسلام و صبر را به جهت کمک بر طلب ایجاب مطلوب و ظفر یافتن بر آن و امر به معروف را به جهت مصلحت عموم و احسان به پدر و مادر را به منظور حفظ از غضب و خشم و صله ارحام را به جهت زیاد شدن تعداد دوستان و قصاص را به جهت حفظ دماء و خون‌ها و وفاء به نذر را به منظور فراهم شدن اسباب مغفرت و آمرزش و کامل قرار دادن ترازوها را به جهت ترک کم فروشی و دوری جستن از نسبت ناروا دادن به زنان عفیفه را به خاطر بر حذر ماندن از رانده شدن از درگاه رحمت الهی و اجتناب از سرقت را به منظور اثبات عفّت و پاکی و دوری نمودن از خوردن اموال ایتام را به خاطر عدول از ستم و دادگری در احکام را به منظور انس گرفتن با رعیّت واجب و فرض قرار داد و نیز حقّ عزّ و جلّ به منظور اخلاص در مقابل پروردگار شرک را حرام نمود، پس در آنچه شما را مأمور ساخته به مقداری که می‌توانید تقوی و پرهیزکاری داشته و از منهیّات دوری نمایید.

حدیث (3) علی بن حاتم از محمّد بن اسلم از عبد الجلیل باقلانی از حسن بن موسی الخشاب از عبد اللّه بن محمّد علوی از رجالی از اهل بیتش از حضرت زینب علیهما السّلام بنت امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت فاطمه علیهما السّلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.

حدیث (4) علی بن حاتم نیز از محمّد بن ابی عمیر از محمّد بن عماره از محمّد بن ابراهیم مصری از هارون بن یحیی ناشب از عبید اللّه بن موسی عبسی از عبید اللّه بن موسی عمری از حفص احمر، از زید بن علی از عمّه‌اش حضرت زینب علیهما السّلام بنت

علی علیه السّلام، از حضرت فاطمه علیهما السّلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.

برخی به بعضی از الفاظ آن اضافه کرده‌اند.

حدیث (5) علی بن حاتم از احمد بن علی عبدی از حسن بن ابراهیم هاشمی از اسحاق بن ابراهیم دیری از عبد الرّزاق بن همّام از معمر، از قتاده از انس بن مالک، وی می‌گوید:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای احمد اسلام ده جزء دارد و کسی که سهمی و جزئی از آن را ندارد زیانکار و ناامید می‌باشد، اوّل آن ده جزء عبارت است از: شهادت دادن به لا اله الّا اللّه و آن کلمه توحید است.

دوّم نماز است که پاک‌کننده از گناهان می‌باشد، سوّم زکات بوده که آن

دین می‌باشد، چهارم روزه است که سپر از آتش جهنّم می‌باشد، پنجم حج است که آن از اعظم شرایع می‌باشد، ششم جهاد است که موجب عزّت و بزرگی دین می‌باشد هفتم امر به معروف است که وفاء به عهد خدا می‌باشد هشتم نهی از منکر است که اتمام حجّت حقّ تعالی است بر خلائق نهم جماعت است در نماز و آن موجب الفت بین مردم می‌باشد، دهم طاعت است که آن مردم را از گناهان باز می‌دارد، حبیب من جبرئیل خبر داد که مثل این دین همچون مثل درخت ثابت بوده که ایمان پایه آن و نماز ریشه‌هایش و زکات آبش و روزه شاخه‌هایش و حسن خلق برگهای آن و خودداری از محارم میوه‌اش می‌باشد و همان طوری که درخت کامل نمی‌شود مگر با میوه همان طور ایمان کامل نمی‌گردد مگر با نگهداری از محارم.

حدیث (6) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نقل کرده که گفت: عالم یعنی حضرت امام حسن بن علی علیهما السّلام (امام حسن عسکری علیه السّلام) به اسحاق بن اسماعیل نوشتند: خداوند تبارک و تعالی منّت نهاد و رحمتش اقتضاء نمود که بر شما واجبات را لازم کند، البتّه واجب نمودن آنها نه به خاطر این است که به شما محتاج باشد بلکه رحمت واسعه‌اش شما را شامل شد، باری این الزام و ایجاب به خاطر آن صورت گرفت که خبیث از طیّب ممتاز گشته و آنچه در سینه‌های شما است مورد ابتلاء و آزمایش قرار گرفته و نیّت‌های قلبی شما را خالص نموده و هر کدام نسبت به رحمتش از دیگری پیشی گزیده و بالاخره منازل و جایگاهتان در بهشت متفاصل گشته و مراتب هر کدام معلوم گردد پس به منظور این مقاصد حج و عمره و ایقاع نماز و دادن زکات و گرفتن روزه و اتّخاذ

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص797

ولایت را به شما تفویض نمود و برایتان بابی قرار داد تا به واسطه آن ابواب فرائض گشوده گردد و اگر حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و اوصیاء آن حضرت که جملگی فرزندانش می‌باشند نبودند شما همچون بهائم متحیّر می‌بودید یعنی یک واجب از واجبات را هم نمی‌دانستید پس باب اللَّه الی الفرائض وجود مبارک نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و اوصیاء طاهرینش می‌باشند و همان طوری که نمی‌توان وارد قریه‌ای شد مگر از باب و دروازه آن به فرائض الهی نیز نمی‌توان رسید مگر از طریق معصومین علیهم السّلام، باری وقتی حقّ جلّ و علا بر شما

منّت نهاد و اولیاء و اوصیاء را بعد از نبیّ و پیامبرتان بپا داشت فرمود: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (امروزه دین شما را کامل کرده و نعمت خود را بر شما تمام نموده و اسلام را برایتان دین پسندیدم) البته برای اولیائش حقوقی در عهده شما واجب کرد و امر فرمود که آنها را اداء نمایید تا بدین ترتیب همسران و اموال و مأکل و مشربتان بر شما حلال و مباح شده و به واسطه ایشان برکت و رشد و نمو و پیدا شدن ثروت را به شما تعلیم نموده تا علم پیدا کند مطیع از بین شما به غیب.
خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حقّ خویشاوندان منظور دارید).
بدانید کسی که بخل ورزد محققا بر خود بخل ورزیده چه آن که حقّ عزّ و جلّ غنی است و شما محتاج به او هستید، نیست معبودی مگر او، پس بدانید بعد از آنچه بخواهید خدا و رسول و مؤمنین کردار شما را می‌بینند سپس به عالم غیب و شهادت برگردانده شده تا به آنچه انجام داده‌اید خبرتان دهند و عاقبت و پایان کار از آن پرهیزکاران می‌باشد و حمد و سپاس برای پروردگار عالمیان است.
حدیث (7) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللَّه علیه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از یحیی بن علی کوفی، از محمّد بن سنان از صباح مدائنی، از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نامه‌ای به سوی وی مرقوم فرموده و در آن آمده بود: خداوند متعال هرگز پیامبری را مبعوث نفرموده که مردم را به معرفت باری تعالی دعوت کند ولی نسبت به اوامر و نواهی او سفارشی ننماید.
خداوند متعال از بندگان عمل به واجباتی را که با شرائط و اجزایی بر آنها واجب

کرده می‌پذیرد مشروط به این که عامل به کسی که به سویش دعوت شده معرفت داشته باشد.
کسی که اطاعت حقّ تعالی را نماید حرام را ظاهرا و باطنا حرام می‌داند، نماز خوانده و روزه می‌گیرد حجّ رفته و عمره را بجا می‌آورد، تمام محرّمات الهی را بزرگ می‌شمرد چیزی از آنها را رها نمی‌کند، به تمام اعمال نیک عمل می‌کند و آنچه مکارم اخلاق است را اتیان نموده و از آنچه زشت و منکر است اجتناب می‌نماید و کسی که می‌پندارد بدون معرفت نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله حلال را حلال و حرام را حرام می‌داند قطعا برای خدا حلالی را حلال و حرامی را حرام قرار نداده است و نیز کسی که بدون معرفت نسبت به آن کس که حقّ تعالی طاعتش را واجب نموده نماز

خوانده و زکات داده و حج و عمره برود هیچ عملی را بجا نیاورده، نه نماز خوانده، نه روزه گرفته و نه زکات داده و نه به حج و عمره رفته و نه از جنابت غسل کرده و نه تطهیر نموده، برای خدا حرامی را ترک نکرده و برای او حلالی را اتیان ننموده.
نمازی برایش نیست اگر چه رکوع و سجود کرده، زکات و حجّی برایش منظور نکرده‌اند.
تنها زمانی این افعال انجام شده محسوب می‌گردند که فاعل آنها را با معرفت داشتن به کسی که حقّ تعالی بر خلائق منّت گذارده و طاعتش را بر آنها واجب قرار داده اتیان کرده باشد، بنا بر این کسی که به او معرفت داشت و معالم دین و احکام را از وی گرفت البته اطاعت خدا را نموده است در نتیجه باید گفت: کسی که واجب الاطاعه را شناخت و شرایع را از او گرفت البته اطاعت خدا را نموده است و کسی که می‌پندارد نفس اخذ شرایع از واجب الاطاعه معرفت به او است چنانچه اگر او را شناخت می‌تواند به همان معرفت اکتفاء کند بدون اطاعت، محقّقا در این پندارش کاذب بوده و مرتکب شرک شده است و به چنین شخصی گفته می‌شود:
بشناس و هر عمل خیری که خواستی انجام بده زیرا از تو بدون معرفت مقبول نیست پس هر گاه تحصیل معرفت کردی آنچه از طاعت را که خواستی عمل کن چه کم و چه زیاد، چنین طاعتی البته از تو مقبول خواهد بود.
حدیث (8) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبد اللّه بن جبله، از معاویة بن عمار، از حسن بن عبد اللّه از آباء و پدرانش از جدّش حضرت حسن بن علی بن

ابی طالب علیهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدند دانشمندترین آنها به حضرت عرض کرد: بفرمایید تفسیر: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر چیست؟
نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ می‌داند که بنی آدم بر خدا دروغ می‌بندند لذا فرموده: سبحان اللّه یعنی خدا منزّه و مبرّا است از آنچه انسانها می‌گویند.
و امّا الحمد للّه: خداوند عزّ و جلّ می‌داند که بندگان شکر نعمتش را اداء نمی‌کنند لذا پیش از آن که بندگان او را حمد کنند او خودش را ستوده و این حمد الهی و ستودنش اوّلین کلامی است که اگر نمی‌بود هرگز خدا به احدی نعمتی نمی‌داد.
و عبارت لا اله الّا اللّه یعنی شهادت به وحدانیّت حقّ تعالی، اعمال بندگان

قبول نمی‌شود مگر به آن و این کلمه تقوی است که در روز قیامت ترازوی عمل به واسطه‌اش سنگین می‌شود.
و امّا اللَّه اکبر: بالاترین کلمات و نزد خدا محبوب‌ترین آنها است یعنی شیء در عالم وجود بزرگتر از حقّ تعالی نیست و نماز صحیحا واقع نمی‌شود مگر به واسطه آن زیرا نماز بر خداوند عزیز و ارجمند است و اللَّه اسم عزیز و ارجمند حقّ عزّ و جلّ می‌باشد.
یهودی گفت: ای محمّد راست گفتی، پاداش کسی که این کلمات را بگوید چیست؟
حضرت فرمودند: هنگامی که بنده بگوید: سبحان اللَّه تمام موجودات زیر عرش با او خدا را تسبیح می‌کنند پس حقّ تعالی به گوینده‌اش ده مقابل اجر و ثواب می‌دهد و زمانی که بگوید: الحمد اللَّه، حقّ تعالی نعمت‌های دنیا در حالی که وصل به نعمت‌های آخرت شده‌اند را به او ارزانی می‌فرماید و این کلمه، کلمه‌ای است که هر گاه اهل بهشت داخل آن می‌شوند بر زبان جاری می‌سازند و تمام کلماتی که در دنیا شخص می‌گوید قطع و محو شده مگر الحمد للَّه و همین معنا مراد حقّ تعالی از آیه شریفه است که می‌فرماید:
دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (در بهشت زبان شوق به تسبیح و تقدیس خدا گشایند که بار الها تو از هر نقص و آلایش پاک و منزّهی و ثنای آنها در بهشت سلامت ابدی می‌بخشد و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است).
علل الشرائع/ ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 803
و امّا لا اله الّا اللَّه، پاداش آن بهشت است و همین معنا را حقّ تعالی در قرآن فرموده:
هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ «1» (آیا جزاء و پاداش احسان غیر از احسان است) حضرت فرمود: آیا جزاء کسی که بگوید لا اله الّا اللَّه غیر از بهشت می‌باشد.
یهودی گفت: ای محمّد راست گفتی.

حدیث (9) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار از ابو الحسن علی بن محمّد بن قتیبة نیشابوری از ابو محمّد فضل بن شاذان نیشابوری، وی گفت: اگر سائلی بپرسد و بگوید: خبر ده به من آیا ممکن است حکیم بنده‌اش را بدون علّت و بدون قصد به فعلی از افعال مکلّف کند؟
به او گفته می‌شود: امکان ندارد زیرا او حکیم بوده و کار عبثی و جاهلانه نمی‌نماید.
اگر سائل بگوید: حقّ تعالی برای چه خلق را مکلّف نموده؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر علّت‌هایی چند.
اگر سائل بگوید: خبر ده به من آیا آن علّت‌ها معروف و موجود هستند یا غیر معروف و غیر موجود می‌باشند؟
در جواب گفته می‌شود: آن علّت‌ها شناخته شده و نزد اهلش موجود می‌باشند.
اگر سائل بگوید: آیا شما آنها را می‌شناسید و می‌دانید یا نمی‌دانید؟
در جوابش گفته می‌شود: برخی را شناخته و بعضی را نمی‌شناسیم.
اگر سائل بگوید: اوّلین واجب از واجبات چیست؟
در جواب گفته می‌شود: اقرار به خدا و رسول خدا و حجّت خدا و نیز اقرار به آنچه رسول از نزد خدا آورده است.
اگر سائل بگوید: چرا خلائق مأمورند به اقرار به خدا و رسول و حجّت خدا و به آنچه رسول از نزد خدا آورده است؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر علّت‌های بسیار از جمله آن که: کسی که اقرار به خدا نکند از معاصی او اجتناب نخواهد نمود و از ارتکاب کبائر خود را باز نداشته و

_____
(1)- آیه (60) از سوره الرّحمن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 805
در اتیان به فساد و ظلم مراعات احدی را نمی‌نماید و وقتی مردم این منکرات را بجا آورند و هر کسی مشتهیات نفسانی خود را تأمین نمود بدون این که مراعات احدی را نماید فساد بین مردم پدید آمده، برخی بر بعضی جهیده در نتیجه فروج غصب شده و اموال به ناحقّ در تصرف دیگران واقع می‌شود خونها ریخته گردد و نوامیس اسیر شوند، بعضی برخی را به ناحقّ می‌کشند به ناچار دنیا خراب شده و خلائق هلاک گشته و زراعت و نسل تباه می‌گردد.
و از جمله آن که: خداوند عزّ و جلّ حکیم بوده و حکیم متّصف به حکمت

نمی‌شود مگر آن که جلوی فساد را گرفته و به صلاح امر کرده و از ظلم زجر و از فواحش نهی کند و واضح است که منع از فساد و امر به صلاح و نهی از فواحش تحقّق نمی‌یابد مگر بعد از اقرار به خدا و معرفت حاصل کردن به آمر و ناهی، حال اگر مردم را به حال خود گذارده و از آنها اقرار به خدا مطالبه نشود یا معرفت به آمر و ناهی بر آنها واجب و لازم نگردد، امر به صلاح و نهی از فساد اساسا ثابت نمی‌گردد زیرا آمر و ناهی نمی‌باشد تا امر و نهی صورت گیرد.
و از جمله آن که: ما مردم را این طور یافته‌ایم که گاهی مرتکب فساد شده و با انجام امور باطنی و مستور از خلائق ایجاد تباهی می‌نمایند حال اگر اقرار به خدا و ترس از او و ایمان به غیب نباشد احدی را نمی‌یابیم که وقتی با شهوتش تنها و خالی ماند مراعات دیگران را کرده و معصیت را ترک نموده و متعرّض هتک حرمت سائرین نگشته و کبائر را مرتکب نشود در نتیجه بین جمیع خلائق هلاکت پیدا می‌شود. پس قوام خلق و صلاح آنها ممکن نیست مگر به این که ایشان به علیم خبیری که از سرّ و اخفی مطّلع بوده و به صلاح امر و از فساد نهی می‌نماید و هیچ امر نهانی از او پنهان نیست اقرار کنند تا بدین وسیله از انواع و انحاء فساد منزجر گردند.
اگر سائلی بگوید: چرا معرفت به رسل و اقرار به آنها و اذعان به طاعت ایشان بر شما واجب شده؟
در جواب گفته می‌شود: بعد از آن که حقّ تعالی خلائق را آفرید به مجرّد خلقت و این که دارای قوا هستند اکتفاء نشد بلکه حقّ جلّ و علی خواست با آنها تکلّم نموده و مشافهة مطلوب خود را با آنها مطرح کند چه آن که ایشان عاجز هستند از این که بدون خطاب خواسته و مطلوب حقّ متعال را احراز کنند و چون حقّ عزّ و جلّ منزّه است از این که دیده شود و مباشرتا با آنها سخن گوید و از طرفی خلائق نیز ناتوانند از این که او را ظاهرا و آشکارا درک کنند لا جرم هیچ چاره‌ای نبود از این که بین حقّ تعالی و

مخلوقات واسطه‌ای بوده که همان رسولش باشد، رسول باید معصوم بوده و امر و نهی الهی را به مردم برساند و چیزی را که به واسطه‌اش منافعشان جلب و مضارشان دفع می‌گردد را به آنها تفهیم کند زیرا در آفرینش آنها چیزی نیست که به واسطه‌اش به آنها عرفان پیدا کنند.
پس به ناچار می‌باید واسطه یعنی رسول را شناخته و از او اطاعت کنند و بدین ترتیب معرفت رسل و طاعتشان واجب گردید چه آن که اگر واجب نباشد کوچکترین منفعتی در آمدن آنها نبوده بلکه آمدنشان عبث و بدون فائده می‌گردد و این از صفت حکیمی که هر چیزی را متقن آفریده نمی‌باشد.
اگر سائلی بگوید: چرا حقّ تعالی صاحبان امری قرار داد و ما را مأمور به

اطاعتشان نمود؟
در جواب گفته می‌شود: به چند علّت:
از جمله: خلائق وقتی دانستند در محدودیّت بوده و باری تعالی برایشان حدودی معیّن کرده و مأمور هستند از آنها تجاوز نکنند زیرا در این تجاوز فساد خودشان می‌باشد، به طور قطع و یقین خواهند دانست که این معنا تحقق نخواهد یافت مگر به این که حقّ عزّ و جلّ برای ایشان امینی قرار داده باشد که مباحات را برای آنها بیان کرده و ایشان به آنها راهنمایی نموده و از تعدّی و متعرّض شدن نسبت به محظورات و منهیّات بازشان دارد چه آن که اگر چنین امینی در بین نباشد بسا افراد به منظور رسیدن به لذّات و منافع خویش دست به هر کاری زده اگر چه غیر در فساد بیفتد، پس به منظور جلوگیری از چنین تباهی و فسادی حقّ تبارک و تعالی برای خلائق و بندگان قیّمی قرار داد تا ایشان را از فساد منع کرده و حدود و احکام را اقامه نماید.
و از جمله: هیچ ملّتی را سراغ نداریم که بدون قیّم و رئیسی زندگی کنند زیرا در امور دین و دنیا چاره‌ای نیست از وجود یک رئیس و سرپرست، بنا بر این حکمت حکیم مقتضی است خلائق را بدون ولی و سرپرست نگذار تا به واسطه‌اش با اعداء خود نبرد نموده و به دستور و راهنمایی وی غنائم را تقسیم کرده و به امامتش جمعه و جماعاتشان را اقامه نموده و تحت سرپرستی او ظالم از مظلوم استنکاف کرده و ظلم به وی ننماید.
از جمله: اگر حقّ تعالی برای مردم امام و سرپرستی امین و حافظ قرار ندهد ملّت و امّت به زوال و اندراس می‌روند، دین از بین رفته، سنن و احکام تغییر و تبدّل

یافته، مبدعین در آن زیاد کرده و ملحدین از آن نقص و کسر می‌کنند و بسا این زیاده و نقیصه بر مسلمین مشتبه می‌گردد در نتیجه اگر بین مسلمین قیّمی که آنها را سرپرستی کند و امینی که آنچه را رسول اوّل از جانب خدا آورده حفظ نماید نباشد همان طوری که قبلا اشاره کردیم فساد و تباهی در دین پدید آمده و شرایع تغییر یافته و سنن و احکام و ایمان او به زوال و نابودی رفته و بدین ترتیب فساد بین تمام خلائق پیدا می‌شود.
اگر گفته شود: پس هر چه امناء و اولیاء بیشتر باشند دین و دنیای مردم بهتر حفظ می‌گردد با توجّه به این نکته چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان دو امام و دو پیشوا روی زمین باشد؟
در جواب می‌گوییم: به چند علّت:
از جمله: امام واحد و پیشوای منفرد فعل و تدبیرش مختلف نبوده همان طوری که دو رهبر و دو ولیّ فعل و تدبیرشان با هم متّفق نیست چه آن که تا به حال دیده نشده دو نفر از نظر قصد و اراده کلا با هم اتّفاق داشته

باشند حال اگر در یک زمان دو امام رهبری مردم را بنمایند و قصد آنها با هم مختلف باشد و فرض کنیم هر دو واجب الطّاعه هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد لازمه آن پیدا شدن اختلاف بین خلائق و پدید آمدن تشاجر و فساد بین آنها می‌باشد و روشن است هر کسی که مطیع یکی باشد نسبت به دیگری عاصی محسوب می‌شود و بدین ترتیب معصیت اهل زمین را فرا می‌گیرد و اساسا برای اهل زمین امکان طاعت و تحصیل ایمان ممکن نیست و منشأ آن امر صانع به تبعیّت از دو نفر می‌باشد پس به جای این که صانع اختلاف را بردارد آن را ایجاد نموده و این با حکمتش منافات دارد.
از جمله: اگر دو امام و دو پیشوا در یک زمان باشند هر کدام از متخاصمین در نزاعی که دارند ممکن است به امامی غیر از امامی که دیگری به او مراجعه کرده رجوع نماید و از وی طلب حکومت نماید و هر کدام از دو پیشوا ممکن است حکمی مخالف با دیگری کند زیرا هیچ کدام اولی و سزاوارتر نیستند که از دیگری در حکم تبعیّت نمایند و بدین ترتیب حقوق و احکام و حدود باطل و تباه می‌شوند.
از جمله: اگر دو حجّت و دو ولی در یک زمان باشند هیچ یک از آن دو سزاوارتر به حکم نمودن و امر و نهی کردن از دیگری نمی‌باشد و وقتی امر چنین بود بر مردم واجب است ابتداء به کلام نمایند و دو حجّت وقتی با هم مساوی بودند حقّ ندارد یکی از آنها بر دیگری در کلام سبقت بگیرد، پس اگر سکوت بر یکی جائز بود بر

دیگری نیز جائز است و وقتی هر دو در مقابل مردم سکوت کردند و به سؤال آنها پاسخ ندادند حقوق و احکام باطل شده و حدود معطّل می‌مانند در نتیجه مردم به منزله مردمی می‌باشند که امام ندارند.
سؤال: چرا جایز نیست امام از غیر جنس رسول باشد؟
جواب: به چند علّت:
از جمله آنها: این که امام واجب الاطاعه است لذا چاره‌ای نیست از این که دلیلی باید بر وجود مبارکش دلالت نموده و او را از غیرش ممتاز نماید و دلیل مزبور عبارت است از قرابت مشهورش به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و وصیّ پیامبر بودنش و بدین وسیله از دیگران جدا شده و مردم به وجودش عینا هدایت می‌گردند.
و از جمله آنها: این که اگر جایز دانستیم امام از غیر جنس رسول باشد لازم می‌آید که غیر رسول را بر رسول برتری داده باشیم زیرا در فرض مزبور ممکن است امام از اولاد اعداء رسول همچون ابو جهل و ابن ابی معیط باشد و آن در وقتی است که اولاد آنها اهل ایمان فرض شوند و وقتی امام را در آنها قرار دادیم باید اولاد رسول تابع آنها بوده و آنها متبوع

باشند و بدون تردید متبوع از تابع افضل است و نفس این معنا (یعنی اولاد اعداء متبوع و اولاد رسول تابع آنها باشند) فضیلتی است برای اعداء رسول در حالی که رسول به این فضیلت سزاوارتر و شایسته‌تر می‌باشد.
و از جمله آنها: این که وقتی خلائق به رسالت اقرار نموده و به وجوب اطاعتش اذعان نمودند احدی از ایشان دیگر از تبعیّت فرزندان رسول سرپیچی نکرده و از ذرّیه‌اش اطاعت می‌نمایند و این معنا در نفس مردم بزرگ و گران نیست در حالی که اگر امام در غیر اولاد رسول باشد هر کدام از خلائق در نفس خویش، خود را از او والاتر و برتر می‌بیند و از این ناحیه حالت کبر در مردم پیدا شده و مانع می‌شود از اطاعت امام و در نتیجه فساد و نفاق و اختلاف پدید می‌آید.
اگر سائلی بگوید: برای چه بر خلائق واجب شده که اقرار نموده و معرفت پیدا کنند حقّ تعالی واحد واحد است؟
در جواب گفته می‌شود: چند علّت دارد:
از جمله آن که اگر این معنا بر آنها واجب نمی‌بود جایز بود که توهم کنند دو مدبّر یا بیشتر وجود دارد و وقتی این توهّم جایز شد هرگز به صانع خودشان هدایت نشده و او را از غیرش نمی‌توانند ممتاز کنند زیرا هر شخصی این تردید برایش هست که آن کسی را که عبادت می‌کند احتمالا غیر از خالقش باشد یا آن خدایی را

که اطاعت می‌کند غیر از خدایی است که به او امر نموده در نتیجه هیچ انسانی حقیقتا به صانع خود هدایت نشده و خالق خود را واقعا اطاعت نکرده است و نیز نه امر آمر و نه نهی ناهی نزد کسی ثابت و محقّق می‌گردد زیرا آمر و ناهی را نشناخته و از غیرشان تشخیص نمی‌دهد.
از جمله آن که: اگر دو تا بودن معبود و خدا جایز باشد هیچ یک از آن دو سزاوارتر از دیگری به این که مردم عبادت و اطاعتش را بکنند نیست و اگر اطاعت احد الشریکین را جایز دانسته دون دیگری بسا آن دیگری اللَّه تعالی بوده در نتیجه لازم می‌آید که خدا را اطاعت نکرده باشیم و آن مستلزم کفر به خدا و به جمیع کتب آسمانی و رسل و انبیاء عظام بوده و نیز لازم می‌آید هر باطلی را اثبات کرده و هر حقّی را ترک نماییم چنانچه لازم می‌آید هر حرامی را حلال و هر حلالی را حرام نماییم و نیز در هر معصیتی داخل و از هر طاعتی خارج گردیم و همچنین لازمه آن این است که هر فسادی را مباح و هر حقّی را باطل نماییم.
از جمله آن که: اگر جایز باشد که خدا بیش از یکی فرض شود ممکن است شیطان ادّعاء کند من خدایی دیگر بوده و تمام حکم‌هایی که صادر می‌کنم ضدّ حکمهای آن خدای دیگر است و نیز می‌تواند بندگان را به خودش دعوت کرده و از خدای واقعی منصرف نماید و این مستلزم بالاترین کفر و

شدیدترین نفاق می‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا بر خلائق واجب است اقرار کنند مثل خدا موجودی نمی‌باشد؟
در جواب گفته می‌شود: چند علّت دارد:
از جمله آن که: مردم قصد کنند فقط او را عبادت و اطاعت کنند نه دیگری را در حالی که پروردگار و صانع و رازقشان به هیچ موجودی شباهت ندارد.
از جمله آن که: اگر ندانند موجودی شبیه او نیست شاید پروردگار و صانعشان بت‌هایی بوده که پدرانشان نصب کرده‌اند یا خورشید و ماه و آتش‌های افروخته باشد و بدیهی است این معنا مستلزم فساد و ترک تمام طاعات و ارتکاب جمیع معاصی می‌باشد.
از جمله آن که: اگر بر خلائق واجب نباشد اقرار به این که هیچ موجودی شبیه او نیست باید جایز باشد که آنچه بر مخلوقین جاری می‌گردد بر او نیز جاری شود از قبیل عجز، جهل، تغییر، زوال، فناء، دروغ و دشمنی و کسی که اتّصافش به این صفات جایز باشد از فناء و زوالش در امان نبوده و به عدلش وثوق و اطمینانی

نیست و قول و امر و نهی و وعده و وعید و ثواب و عقابش محقّق نخواهد بود در نتیجه بین خلائق فساد روی داده و ربوبیت بدین ترتیب باطل می‌گردد.
اگر سائلی بگوید: چرا خداوند به بندگان امر و آنها را نهی نموده است؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا بقاء و صلاح آنها صورت نگرفته مگر به واسطه امر و نهی و منع نمودن از فساد و غصب.
اگر سائلی بگوید: چرا خلائق خدا را عبادت می‌کنند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که ذکر او از یادشان نرفته و تارک مراسم ادب نشده و نسبت به امر و نهی او مرتکب لهو نشوند حال اگر بدون انجام مراسم عبودیت به حال خود واگذارده شوند روزگار دراز بر آنها بگذرد و دلهایشان سخت و قسی گردد.
اگر گفته شود: برای چه مردم مأمور شدند به خواندن نماز؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که در نماز اقرار به ربوبیّت حقّ تعالی است و این مصلحت عام و گسترده‌ای است زیرا در آن انداد و اضداد پروردگار خلع شده و بنده با کمال خاکساری و فروتنی و اعتراف به بندگی و تقاضای عفو از گناهان گذشته در مقابل پروردگار جبّار ایستاده و هر روز پیشانی بر خاک گذارده تا یاد قادر متعال بوده و فراموشش نکرده و بدین وسیله حالت خشوع و خوف و خواری خود در مقابل پروردگار جلیل را نشان داده مضافا به این که در این مراسم بندگی و عبودیّت از خدای قادر متعال طلب دین و دنیا کرده و از ساحت ربوبیش تقاضای زیاد نمودن آنها

را نموده و عاجزانه از او خواستار منزجر شدن از فساد می‌شود.
قابل توجّه آن که:
بنده در هر روز و شب این عبادت مشتمل بر این مصالح را باید بجا آورد تا مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا در نتیجه به طغیان و گردنکشی بپردازد و اساسا متذکّر خالق متعال بودن و ایستادن در مقابل پروردگار سبب می‌شود بنده از معاصی منزجر گردیده و بین او و انواع و انحاء فساد مانع و حاجز پیدا شود.
اگر گفته شود: برای چه حقّ جلّ و علا امر به وضوء و ابتداء به آن فرموده؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که بنده وقتی در مقابل پروردگار جبّار به مناجات می‌ایستد طاهر و پاکیزه بوده مضافا به این که امر و فرمان او را که به منظور بر حذر ماندن از ادناس و نجاسات صادر شده اطاعت کرده علاوه بر آن بدین وسیله کسالت و چرت و پینکی از او طرد و برطرف گشته و قلب از ادناس و قذارات باطنی و

معنوی تزکیه گشته و در نتیجه بنده طاهر الجسم و القلب در مقابل پروردگار جبّار می‌ایستد و با او مناجات می‌نماید.
اگر گفته شود: چرا در وضوء شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها واجب گشته؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که بنده وقتی در مقابل پروردگار جبّار ایستاد از جوارح و اعضائش مانع و حاجب را بر طرف کرده و آنچه را که در وضوء واجب است شسته یا مسح کند ظاهر می‌گرداند چه آن که با صورت خود را رو به قبله قرار داده و سجده نموده و خضوع و خشوع می‌نماید و با دست سؤال کرده و از درگاه ربوبی طلب حاجت نموده و از غیر خدا خود را منقطع قرار می‌دهد و با سر در رکوع و سجود خود را مقابل قبله قرار می‌دهد و با پاها ایستاده و می‌نشیند.
اگر گفته شود: چرا صورت و دو دست را باید شست و سر و پاها را مسح نمود و جهت این که شستن تمام یا مسح همه واجب نشده چیست؟
در جواب گفته شده: علّت‌های بسیار دارد:
از جمله آن که: عبادت عبارتست از رکوع و سجود و این دو با صورت و دو دست صورت می‌گیرد نه با سر و پاها لذا صورت و دو دست لازم است شسته شوند و بدین وسیله طهارت و نظافت بیشتری پیدا می‌کنند.
دیگر آن که: شستن سر و پاها در تمام اوقات نماز از طاقت مردم خارج بوده و تکلیف به آن در همه حالات سرما و گرما، سفر و حضر، مرض و صحّت و جمیع ازمان، شب و روز تکلیف شاقّی است به خلاف شستن صورت و دست‌ها که مشقّت چندانی ندارد و فرائض و عبادات واجب بر اساس طاقت ضعیف‌ترین افراد صحیح المزاج واجب گردیده و سپس

تعمیم داده شده و اشخاص قوی را نیز شامل گردیده است.
دیگر آن که سر و پاها در تمام اوقات همچون صورت و دست‌ها منکشف و ظاهر نبوده بلکه با عمامه و کلاه یا جوراب و کفش مستور پوشیده هستند قهرا از آلودگی مصون‌تر و محفوظتر می‌باشند لذا شستن آنها چندان لزومی ندارد.
اگر سائل بگوید: چرا فقط وضوء به خاطر آنچه از طرفین (قبل و دبر) خارج می‌شود یا خصوص خواب واجب بوده نه اشیاء دیگر؟
در جواب گفته می‌شود: طرفین انسان راه خروج نجاست می‌باشد و در انسان هیچ راهی غیر از این دو نیست که از خود انسان نجاست به او رسیده و وی را

متنجّس نماید لذا وقتی نجاست از این دو راه خارج شد انسان‌ها مأمور به طهارت هستند.
و امّا خواب: وقتی خواب بر انسان غلبه کرد آنچه از منافذ در انسان هست گشوده شود و سست می‌گردند و غالب اشیاء در این حال از انسان خارج می‌شوند و به همین علّت وضوء به خاطر خواب بر انسان واجب می‌گردد.
اگر سائلی بگوید: چرا به خاطر نجاست خارج از قبل و دبر غسل واجب نشده همان طوری که در جنابت واجب می‌باشد؟
می‌گوییم: برای خلائق ممکن نیست هر بار که نجاست بول یا غائط به آنها اصابت کند غسل نمایند زیرا اصابت این نجاست به انسان امر دائمی است و تکلیف به غسل در این فرض در وسع و طاقت بشر نیست و حقّ تعالی در قرآن می‌فرماید: لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها ولی جنابت امر دائمی نیست بلکه شهوتی است که شخص وقتی اراده کرد به او اصابت می‌کند و امکان دارد شخص آن را بر ایّام سه‌گانه (صبح، ظهر، مغرب) مقدّم داشته یا تأخیر بیاندازد، از آن کاسته یا زیادش نماید در حالی که نجاست بول و یا غائط چنین نمی‌باشد.
اگر گفته شود: چطور در صورت حصول جنابت خلائق مأمور به غسل بوده ولی در مورد به خلاء رفتن و بول و غائط کردن غسل واجب نیست با این که این دو نجاست از جنابت انجس و پلیدتر می‌باشند؟
در جواب گفته می‌شود: جنابت از نفس انسان ناشی شده لا جرم از تمام جسد بیرون می‌آید در حالی که بول و غائط از نفس انسان ناشی نمی‌شود بلکه غذایی است که از منفذی وارد بدن شده و از منفذ دیگر خارج می‌شوند از این رو در جنابت شستن تمام جسد واجب بوده و به عبارت دیگر غسل واجب می‌باشد به خلاف بول و غائط که این طور نبوده لذا برای این دو غسل واجب نیست.
اگر سائل بگوید: چرا در صورت اصابت نجاست بول و غائط به انسان

شستن با آب واجب می‌باشد؟
در جواب می‌گوییم: برای این که جائز نیست بنده در مقابل پروردگار جبّار بایستد در حالی که لباس یا بدنش نجس باشد.
مصنّف این کتاب «صدوق» می‌گوید: فضل بن شاذان مرتکب اشتباه شده زیرا شستن با آب فرض و واجب نیست بلکه مخرج غائط را با کلوخ و پارچه و امثال آن نیز می‌توان تطهیر کرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 821
بلی شستن با آب سنّت و مستحب است.
باری برگردیم به دنباله کلام فضل بن شاذان، وی می‌گوید: اگر سائل بگوید: خبر ده مرا از اذان برای چه خلائق مأمور به آن شده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر علّت‌هایی بسیار:
از جمله: برای ساهی مذکّر و برای غافل منبّه و برای جاهل به وقت و کسی که به واسطه ندانستن آن مشغول به کارهای دیگری غیر از نماز شده معرّف بوده و در او داعی ایجاد کرده که به عبادت خالق بپردازد و نیز به واسطه اذان در سامع رغبت به نماز پیدا می‌شود، اقرار به توحید نموده، تجاهر به ایمان می‌کند و علنا اظهار اسلام می‌نماید، اذان ساهی را متوجّه می‌سازد و به اذان گو از این جهت مؤذّن می‌گویند که اعلام به نماز می‌نماید.
اگر گفته شود: چرا در اذان قبل از تسبیح و تهلیل و تحمید ابتداء به تکبیر باید نمود؟
در جواب گفته می‌شود: حقّ تعالی ابتداء به تکبیر را واجب نموده زیرا در این جمله ابتداء نام «اللّه» آمده و حقّ تعالی اراده‌اش تعلّق گرفته که ابتداء به نام او شود و این مقصود در ابتداء به تسبیح (سبحان اللّه) و تحمید (الحمد للّه) و تهلیل (لا اله الّا اللّه) تأمین نمی‌شوند زیرا (اللّه) در این کلمات مؤخّر آمده است.
اگر گفته شود: چرا فصول اذان دو تا، دو تا قرار داده شده.
در جواب گفته می‌شود: برای این که به واسطه تکرار در گوش مستمعین و تأکید بر ایشان اگر بار اوّل را نشنیدند مرتبه دوّم را بشنوند و دیگر آن که چون نماز دو رکعت، دو رکعت می‌باشد اذان را نیز دو تا، دو تا قرار داده‌اند.
اگر سؤال شود: چرا تکبیر در اوّل اذان چهار مرتبه گفته می‌شود؟
در جواب گفته می‌شود: جهتش آن است که در آغاز اذان چون قبلش کلامی که مستمع را تنبیه کند نمی‌باشد غالبا در حال غفلت مستمعین شروع می‌شود لذا دو تکبیر اوّل و دوّم را به منظور تنبیه مستمعین می‌گویند تا برای شنیدن جملات بعدی آمادگی پیدا نمایند.
اگر سائل بگوید: چرا بعد از تکبیر شهادتین ایراد می‌شوند؟

در جواب گفته می‌شود: اکمال ایمان به دو چیز است:
الف: توحید و اقرار به یگانگی و وحدانیّت حقّ تعالی.
ب: اقرار به رسالت حضرت خاتم الأنبیاء صلّی اللّه علیه و آله، چه آن که اطاعت خدا و رسولش

و معرفت این دو با هم مقرون می‌باشد از این رو این دو شهادت بعد از تکبیر باید ایراد شوند.
جهت دیگر آن که اصل ایمان شهادت است پس آن را دو شهادت قرار دادند همان طوری که در سایر حقوق دو شهادت جعل گردیده باری وقتی مؤذّن نسبت به خدا اقرار به وحدانیت و به رسول اقرار به رسالت نمود مسلّما اقرار به کلّ ایمان نموده چه آن که اصل ایمان اقرار به خدا و رسولش می‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا بعد از شهادتین دعوت به نماز قرار داده شده؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که اساسا اذان را برای نماز تشریع و جعل کرده‌اند چه آن که اذان عبارت است از خواندن خلائق به نماز لذا خواندن مردم به نماز را در وسط اذان قرار داده‌اند یعنی قبل از آن چهار فصل و بعدش نیز چهار فصل دیگر قرار داده شده، چهار فصل قبل عبارتند از: دو تکبیر و دو شهادت و چهار فصل بعد عبارتند از: دعوت به فلاح و رستگاری تا بدین ترتیب مردم بر اعمال نیک و خواندن نماز تحریک و تحریص شوند، سپس دعوت به انجام بهترین اعمال تا به خواندن نماز ترغیب گردند، سپس مؤذن نداء به تکبیر و پس از آن به تهلیل بلند می‌کند و بدین ترتیب بعد از دعوت مردم به نماز چهار فصل واقع می‌شود همان طوری که قبلش چهار فصل بود و کلامش را مؤذن به ذکر اللّه و تحمید او ختم می‌کند همان طوری که به این دو افتتاح نموده بود.
اگر سائل بگوید: چرا آخر و پایان اذان تهلیل (لا اله الّا اللّه) قرار داده شد نه تکبیر همان طوری که ابتداء به آن گردید؟
در جواب گفته می‌شود: چون در تهلیل اسم «اللّه» در آخر قرار گرفته از این رو حقّ تعالی دوست داشت کلام به اسمش ختم شود همان طوری که به آن فتح و آغاز گردید.
اگر گفته شود:
در تسبیح (سبحان اللّه) و تحمید (الحمد لله) نیز اسم «اللّه» در آخر قرار گرفته پس چرا به جای تهلیل در آخر اذان این دو را نیاوردند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که تهلیل اقرار به یگانگی حقّ تعالی و خلع انداد و اضداد است از اللّه و این اوّل ایمان و از تسبیح و تحمید اعظم و اجلّ می‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا در افتتاح و رکوع و سجود و قیام و قعود نماز ابتداء

تکبیر

می‌گویند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر همان علّتی که در اذان گفتیم.
اگر سائل بگوید: چرا دعاء «1» در رکعت اوّل نماز پیش از قرائت حمد خوانده می‌شود ولی در رکعت دوّم قنوت بعد از قرائت حمد و پیش از رکوع خوانده می‌شود؟
در جواب گفته می‌شود: حقّ تعالی دوست دارد ایستادن برای او و قیام برای عبادتش با تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت افتتاح و آغاز گردد و در پایان عمل و عبادت را با مثل همین خاتمه داد لذا رکعت دوّم که خاتمه عمل است را با خواندن قنوت که مشتمل بر تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت است به پایان می‌رسانند.
و جهت دیگرش آن است که در نماز جماعت گاه باشد که مأموم در رکعت دوّم امام را درک می‌کنند آن هم بعد از خواندن قرائت حال امام پیش از رفتن به رکوع وقتی قنوت خواند به مقدار خواندن قنوت قیام طولانی شده و شخص با اقتداء به امام رکوع را در رکعت دوّم درک می‌کند و بدین ترتیب هر دو رکعت از او فوت نمی‌شود.
اگر سائل بگوید: چرا خلائق در نماز امر شده‌اند قرائت بخوانند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که بدین ترتیب قرآن مهجور و متروک واقع نشده بلکه محفوظ و رائج می‌گردد در نتیجه مضمحل و مجهول واقع نمی‌شود.
اگر سائل بگوید: چرا در هر قرائتی فقط به سوره حمد باید ابتداء نمود نه سوره‌های دیگر؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که هیچ سوره‌ای از سوره‌های قرآن مثل سوره حمد مشتمل بر جوامع خیر و حکمت نیست و شرح آن چنین است:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ» با این عبارت بنده آنچه حقّ تعالی بر او واجب کرده یعنی شکر توفیق یافتنش برای اعمال خیر را اداء می‌کند.
«رَبِّ الْعالَمِینَ» این عبارت تمجید حقّ تعالی و تحمید او بوده و نیز با آن بنده اقرار می‌کند که او فقط خالق و مالک است نه دیگری.
«الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» با این عبارت بنده عطوفت خالق را نسبت به خود طلب کرده

---

(1)- مقصود دعاهایی است که مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام و در خلال تکبیرات افتتاحیه ششگانه بخوانند به شرحی که در کتب فقهیّه و ادعیه مذکور است.

و همچنین پروردگار و نعمت‌هایش بر جمیع مخلوقات را متذکّر می‌شود.
«مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» اقرار به بعث و زنده شدن مردگان و حساب و مجازات بندگان بوده و نیز با این کلام بنده ملک آخرت را برای حقّ تعالی اثبات نموده همان طوری که ملک دنیا را برایش ایجاب می‌نماید.
«إِیَّاکَ نَعْبُدُ» با این عبارت بنده رغبت و تقرّب خود به خدا را بیان کرده و نیز خبر می‌دهد از اخلاص عمل فقط برای خالق نه دیگری.
«إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» بنده با این عبارت از خدا تقاضا می‌کند که توفیق و عبادتش را زیاد کرده و نعمت‌ها و نصرتش را خالق نسبت به او ادامه دهد.
«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ» بنده با این جمله از خدا تقاضای ارشاد کرده و نیز بدین وسیله به ریسمان هدایتش چنگ زده و همچنین از خدا می‌خواهد که معرفتش را به او و به عظمت و کبریائیش زیاد نماید.
«صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» این جمله تأکید بنده نسبت به هدایت و رغبتش در ارشاد شدن را رسانده و نیز با این عبارت بنده متذکّر نعمت‌های حقّ تعالی بر اولیائش شده و همچنین رغبت و میلش به مثل چنین نعمت‌هایی را می‌رساند.
«غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» بنده با اداء این عبارت پناه به خدا برده و استعاذه می‌جوید از این که در زمره معاندین و کافرین و کسانی باشد که پروردگار و امر و نهی او را خفیف و کوچک می‌شمرند.
«وَ لَا الضَّالِّینَ» با این کلمه بنده از خدا تقاضا می‌کند او را معصوم و محفوظ بدارد از این که در گروه آنان که از طریق مستقیم حقّ تعالی گمراه بوده و بدون عرفان چنین می‌پندارند که اعمال پسندیده و شایسته بجا می‌آورند باشد.
و بدین ترتیب در این سوره جوامع خیر و حکمت نسبت به امر آخرت و دنیا جمع بوده به طوری که در هیچ شیئی از اشیاء چنین نمی‌باشد.
اگر سائل بگوید: برای چه در نماز تسبیح (سبحان اللّه و الحمد للّه الخ) و رکوع و سجود قرار داده شده؟
در جواب گفته می‌شود: برای علّت‌های متعددی، از جمله آن که: بنده علاوه بر خضوع و خشوع و تعبّد و تورّع و تذلّل و خاکساری و تقرّبش به باری تعالی او را تقدیس و تمجید نموده، تسبیحش کرده و مراسم بزرگداشت بجا آورده، خالق را شکر و از رازق تشکّر کند و نیز به خاطر آن که عبد همان طوری که تکبیر و تهلیل را به کار برده تسبیح و تحمید را نیز استعمال نماید و همچنین جهت دیگرش آن است که

قلب و ذهن بنده به ذکر خدا مشغول شده و به غیرش متوجّه نگردد.
اگر سائل بگوید: چرا اصل نماز را دو رکعت، دو رکعت قرار داده‌اند و چرا به بعضی یک رکعت و به برخی دو رکعت و به بعضی هیچ رکعتی

نیفزوده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که اصل نماز یک رکعت است چون اصل عدد، یک می‌باشد لذا هر گاه نماز را از یک رکعت کمتر بیاورند عمل آورده شده نماز نیست باری حقّ عزّ و جلّ می‌دانست یک رکعتی که کمتر از آن اصلا نماز نیست را بندگان کاملا و تماما نیاورده بلکه ناقص اداء می‌نمایند لذا یک رکعت دیگر را با آن مقرون ساخت تا با رکعت دوّم نقص رکعت اوّل جبران شود و بدین ترتیب اصل نماز دو رکعت جعل گردید.
سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌دانستند بندگان این دو رکعت را با تمام آنچه مورد امر است و کاملا و تماما نخواهند آورد از این رو به هر کدام از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت ضمیمه شد تا بدین وسیله نقص دو رکعت اوّل و دوّم جبران گردد و نیز حضرت می‌دانستند که در وقت نماز مغرب غالبا مردم از خواندن نماز منصرف و به کارهایی از قبیل افطار و تناول غذا و وضوء و آماده نمودن مقدّمات استراحت در شب هستند لذا یک رکعت بیشتر به آن اضافه نکردند تا بدین وسیله نماز مغرب بر آنها سبک و خفیف باشد و نیز وجه دیگر برای اضافه شدن یک رکعت به نماز مغرب آن است که بدین وسیله رکعات نماز در روز و شب عدد فرد می‌گردد و امّا نماز صبح به حال خود واگذارده شده و چیزی به آن اضافه نگردیده زیرا اشتغال در وقت این نماز بیشتر از اوقات دیگر بوده و دنبال نیازمندیها رفتن وسیع‌تر نسبت به ازمنه دیگر می‌باشد.
و جهت دیگر آن که قلوب و دلها در وقت نماز صبح از فکر و اندیشه خالی‌تر است نسبت به اوقات دیگر زیرا در شب معاملات مردم کمتر و داد و ستد قلیل و ضعیف‌تر می‌باشد لذا انسان در وقت اقبالش به نماز بیش از اوقات دیگر است.
اگر سائلی بگوید: چرا در آغاز و افتتاح نماز هفت تکبیر مشروع گردیده؟
در جواب گفته می‌شود: یکی از این هفت تا واجب بوده و بقیه‌اش مستحب می‌باشد و سرّ استحباب این تکبیرات آن است که در نماز اوّلی که اصل بود (دو رکعت اصلی) کلّ تکبیرات در نماز مجموعا هفت تا است به این شرح: 1- تکبیر استفتاح (تکبیرة الاحرام) 2- تکبیر رکوع در رکعت اول 3- 4- دو تکبیر برای سجدتین در رکعت اوّل 5- تکبیر رکوع در رکعت دوّم 6- 7- دو تکبیر برای سجدتین در رکعت
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 831
دوّم حال نمازگزار در اوّل هر نمازی وقتی هفت تکبیر گفت یقین پیدا می‌کند که کلّ تکبیرات در یک نماز را گفته لذا اگر یکی از آنها را در موضعش سهو و فراموش نمود یا عمدا ترک کرد نقصی در نمازش از این ناحیه پیدا نمی‌شود چنانچه حضرت ابو جعفر و ابو عبد اللّه علیهما السّلام فرمودند: کسی که در آغاز نمازش هفت تکبیر بگوید او را کفایت کرده اگر

چه یک تکبیر هم بگوید البته کافی است، سپس اگر در هیچ یک از موارد نمازش تکبیر نگوید همان هفت تکبیری که اوّل گفته او را کافی است.
البته مقصود امام علیه السّلام از ترک تکبیر است صورت سهو یا نسیان می‌باشد.
مصنّف این کتاب (صدوق) رحمة اللَّه علیه می‌گوید: فضل بن شاذان در این که تکبیرة الاحرام را فریضه دانسته مرتکب غلط و اشتباه شده زیرا این تکبیر سنّت واجب می‌باشد «1» برگردیم به کلام فضل بن شاذان و ادامه سخن او:
اگر سائلی بگوید: چرا نماز را یک رکعت با دو سجده قرار داده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که رکوع قیام محسوب شده و سجود قعود منظور گردیده و در محلّش مقرّر است که نماز قاعد نصف نماز قائم به حساب می‌آید از این رو سجود در هر رکعت را مضاعف و دو برابر کرده‌اند تا با رکوع مساوی شده و بینشان تفاوتی نباشد چه آن که نماز عبارت است از رکوع و سجود پس در مقابل هر یک رکوع دو سجود باید باشد.
اگر قائلی بگوید: چرا بعد از دو رکعت یک تشهّد باید خوانده شود؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا همان طوری که قبل از رکوع و سجود اذان و دعاء و قرائت آورده می‌شود همچنین بعد از این دو تشهّد و تحمید و دعاء قرار داده شده است.
اگر سائل بگوید: چرا سلام را محلّل نماز و خارج‌کننده از آن قرار داده‌اند و بجایش تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگری نگذارده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: چون در داخل شدن به نماز کلام مخلوقین حرام شده و بر نماز گذار لازم است توجّه به خالق پیدا نماید لا جرم در خارج شدن از نماز کلام مخلوقین حلال می‌گردد و چون مخلوقین در کلامشان ابتداء به سلام می‌کنند و بعدا

---

(1)- ظاهرا امر بر مرحوم صدوق مشتبه شده نه فضل بن شاذان زیرا به فتوای مشهور از علماء بلکه اجماع علماء امامیّه تکبیرة الاحرام واجب بلکه رکن می‌باشد به طوری که اخلال به آن سهوا و عمدا موجب بطلان نماز است.

سخنان دیگر می‌گویند از این رو بر نمازگزاری که از نماز می‌خواهد خارج شود و نشان دهد کلام مخلوقین بر او حلال شده سلام را نشانه آن قرار داده‌اند نه کلام دیگر.
اگر سائل بگوید: چرا در دو رکعت اوّل نماز قرائت واجب شده و در دو رکعت بعد تسبیح؟

در جواب گفته می‌شود: تا فرق باشد بین آنچه را که حقّ تعالی از جانب خود فرض و واجب نموده (قرائت در دو رکعت اوّل و دوّم) و بین آنچه را که حقّ عزّ و جلّ از طرف رسولش واجب قرار داده (تسبیح در دو رکعت سوّم و چهارم) اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جماعت مشروع گردیده؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خدا ظاهر و مکشوف و مشهود باشد چه آن که در اظهار آنها بر اهل شرق و غرب حجّت حقّ عزّ و جلّ تمام می‌گردد و دیگر عذری برایشان باقی نمی‌ماند و دیگر آن که منافقی که نماز را خفیف و سبک می‌شمارد مجبور است آنچه را که ظاهرا اقرار دارد علنا و در مرأی و منظر همگان اداء کرده و از آن مراقبت نماید و این موجب قدرت و شوکت اسلام می‌گردد.
و دیگر آن که در جماعت برخی از مردم برای بعضی دیگری و در حضور یک دیگر شهادت به اسلام می‌دهند و این امری است مطلوب و راجح مضافا به این که در سایه جماعت و حضور مردم به دور هم مساعدت بر برّ و تقوی و منزجر شدن از بسیاری از معاصی حقّ عزّ و جلّ تحقّق می‌یابد.
اگر سائل بگوید: چرا در برخی از نمازها جهر و بلند خواندن بوده و در بعضی جهر نیست؟
در جواب گفته می‌شود: نمازهایی را که بلند می‌خوانند در اوقات تاریک به جا می‌آورند لذا واجب است که با صدای بلند خوانده شده تا اگر عابری عبور می‌کند صدا را شنیده و بدین وسیله مطّلع شود که جماعتی در آنجا منعقد شده در نتیجه اگر می‌خواهد نماز بخواند خود را به جماعت رسانده و نمازش را بخواند.
و دیگر آن که اگر شخصی جماعت را به واسطه تاریکی هوا نمی‌بیند به واسطه شنیدن صدای نمازگزاران علم به آن پیدا کرده و به آن واقف می‌گردد ولی دو نمازی که بلند نمی‌خوانند (ظهر و عصر) در روز و روشنی هوا اداء می‌شوند لذا از ناحیه رؤیت درک شده و نیازی به سماع و شنیدن صدایشان نیست.

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای یومیّه را در این اوقات خوانده نه مقدّم بر اوقات شده و نه مؤخر از آنها می‌آورند؟
در جواب گفته می‌شود: اوقات معروف و مشهوری که همه سکنه کره زمین را شامل می‌شوند و هر جاهل و عالمی از آن مطّلع است چهار تا بوده به این شرح:
غروب خورشید که مشهور و معروف است و در آن هنگام باید نماز مغرب را بخوانند، سقوط شفق که آن نیز مشهور است و در آن وقت باید نماز عشاء را خواند، طلوع فجر که آن هم مشهور بوده و در این وقت باید نماز صبح را خواند، زوال آفتاب و برگشتن سایه به طرف مشرق مشهور و

معروف بوده لذا واجب است نماز ظهر را در این وقت بجا آورد و برای عصر وقت معلوم و مشهوری نظیر نمازهای دیگر وجود ندارد لذا وقت آن را بعد از فراغ از نماز قبلی قرار داده‌اند تا هنگامی که سایه شاخص چهار برابر خود شاخص گردد.
و علّت دیگر آن است که خداوند عزّ و جلّ دوست دارد که مردم در هر عملی ابتداء طاعت و عبادتش را نمایند از این رو در اوّل روز یعنی بامداد امر کرده که ابتداء عبادتش کنند و سپس برای خواسته‌های خودشان منتشر و متفرّق شده و به دنبال کارهای دنیوی خود بروند لذا نماز صبح را برایشان واجب کرده و وقتی روز نیمه شد و مردم دست از شغل و حرفه خود کشیده و لباسهای خود را از بر خویش درآورده و خواستند استراحت کنند و به خوردن طعام اشتغال ورزیده و خواب قیلوله نمایند ایشان را امر نموده که یاد پروردگار خود کرده و قبل از اشتغال به این امور عبادتش کنند پس نماز ظهر را بر آنها واجب کرد و پس از خواندن این نماز به دنبال خواسته‌هایشان بروند.
پس از سپری شدن ظهر و انجام آنچه گفته شد وقتی خواستند برای کار در آخر روز متفرّق شوند باز ابتداء می‌کنند به عبادت حقّ تعالی و سپس به کار می‌پردازند لذا نماز عصر را خداوند بر ایشان واجب قرار داده و پس از خواندن عصر به دنبال آنچه می‌خواهند می‌روند و وقتی شب فرا رسید و مردم زینت‌های خود را از خویش دور کرده و به منازلشان بازگشتند ابتداء عبادت پروردگارشان را باید نموده و سپس به خواسته‌های خود بپردازند از این رو حقّ تعالی نماز مغرب را برایشان واجب کرده و وقتی زمان خواب رسید و از اشتغالاتشان فارغ شدند حقّ تعالی دوست دارد قبل از خوابیدن ابتداء عبادتش را نموده و به طاعتش بپردازند لذا نماز عشاء را بر آنها واجب کرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 837
باری وقتی مردم طبق این دستور عمل کرده و قبل از انجام هر عملی به عبادت حقّ تعالی بپردازند و به شرحی که ذکر شد نماز خوانده و سپس به دنبال حوائج دنیوی و خواسته‌های خود بروند هرگز خدا را فراموش نکرده و از ذکرش غافل نشده و دلهایشان قسی نشده و رغبت و میلشان به او کم نمی‌شود.
اگر سائل بگوید: اگر برای نماز عصر همچون نمازهای دیگر وقت مشهور و معروفی نیست پس چرا حقّ تعالی آن را بین ظهر و مغرب واجب کرده و بین عشاء و صبح یا بین صبح و ظهر قرار نداده؟
در جواب گفته می‌شود: برای مردم خواندن نماز عصر در این وقت سهل‌تر و میسورتر و سزاوارتر است تا انجامش در اوقات دیگر و اساسا تکلیف به خواندن نماز عصر در وقت مزبور به طوری است که ضعیف و قوی، پیر و

جوان، زن و مرد جملگی توانایی اتیان آن را دارند به خلاف سایر اوقات که چنین نمی‌باشند و توضیح آن این است که: عموم مردم در ابتداء روز مشغول به تجارت و معامله و دنبال نیازمندیهای خود و رونق دادن بازار و امثال این امور هستند لذا حقّ تبارک و تعالی نخواست آنها را از طلب معاش و مصالح دنیوی باز دارد و نیز همه خلائق قدرت قیام در شب را نداشته و در آن وقت از خواب بیدار نمی‌شوند و اگر نماز عصر در چنین وقتی برایشان واجب می‌شد قادر بر انجامش نبودند از این رو تکلیف به این نماز را حقّ تبارک و تعالی در حقشان خفیف و آسان نمود و در اشدّ اوقات واجب نکرد بلکه آن را در اخف ازمان قرار داد چنانچه حقّ عزّ و جلّ در قرآن شریف فرموده:
یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ (خدا حکم را برای شما آسان خواسته و مشکل قصد ننموده است).
اگر سائل بگوید: چرا برای تکبیر دو دست را بلند می‌کنند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که بلند نمودن دو دست نوعی تضرّع و زاری نمودن است لذا حقّ تعالی دوست دارد که بندگان در وقتی که یادش می‌کنند با حالت تضرّع و زاری باشند.
و دیگر آن که در وقت بلند کردن دو دست نیّت در خاطر حاضر گشته و قلب به آنچه می‌گوید و قصد نموده اقبال پیدا می‌نماید و توضیح بیشتر آن که: مقدار واجب از ذکر و یاد حقّ عزّ و جلّ بودن همان استفتاح و وارد شدن در نماز است و هر سنّت و مستحبّی که مقرون با آن قرار داده می‌شود باید در جهت اداء واجب صورت گرفته و کمک به انجام آن باشد و چون در استفتاح و ورود به نماز که فرض و واجب است

رفع یدین کمک می‌باشد از این رو حقّ تعالی دوست دارد که این سنّت در جهت اداء واجب صورت بگیرد.
اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی «1» سی و چهار رکعت قرار داده شده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: برای آن که نمازهای واجب هفده رکعت بوده پس مستحب را در برابر فریضه قرار داد تا برای فریضه بدین ترتیب کمال حاصل شود.
اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی در اوقات مختلف اداء می‌شوند نه در یک وقت؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا افضل اوقات سه وقت است:
هنگام زوال آفتاب، بعد از غروب آفتاب، سحرها لذا حقّ تعالی واجب کرد نماز در این اوقات سه‌گانه خوانده شود چه آن که وقتی نمازهای مستحبی را تقسیم بین اوقات مختلف کردند اداء آنها سهل‌تر و آسانتر خواهد بود از

این که تمام را در یک وقت انجام دهند.
اگر سائلی گوید: چرا نماز جمعه وقتی با امام خوانده شود دو رکعت است و وقتی با غیر امام اداء گردد دو رکعت و دو رکعت دیگر به آن اضافه می‌شود؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر علّت‌هایی چند:
از جمله آن که: مردم از راههای دور خود را به نماز جمعه می‌رسانند لذا حقّ تعالی دوست دارد نماز خفیف و آسان بر آنها باشد تا تعب و رنجی که در طی طریق متحمّل شده‌اند بدین ترتیب جبران شود.
از جمله آن که: امام جمعه مردم را برای خواندن خطبه محصور و محبوس می‌کند و ایشان همواره منتظر نماز هستند و هر کسی که انتظار نماز را بکشد در نماز بوده و بدین ترتیب غیر از کسی است که نماز را تمام یعنی چهار رکعت خوانده از جمله آن که: نماز با امام اتمّ و اکمل است زیرا امام واجد علم و فقه و فضل و عدالت است.
از جمله آن که: روز جمعه عید است و نماز عید دو رکعت می‌باشد و توهّم نشود که این نماز مقصور و شکسته است بلکه تمام بوده زیرا دو خطبه غیر از دو رکعت می‌باشد پس مجموع دو رکعت و خطبه چهار رکعت به حساب می‌آیند.
اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جمعه خطبه گذارده شده است؟

---

(1)- مقصود از نمازهای مستحبی، نمازهای مستحبی رواتب است که شبانه روز خوانده می‌شوند.

در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که جمعه محلّ اجتماع عموم بوده لذا خداوند متعال خواسته است که امام جمعه سبب شود برای موعظه مردم و ترغیب نمودن ایشان به طاعت و ترس از گناه و انجام تکالیف و بازداشتنشان بر آنچه اراده دارند که عبارت باشد از مصلحت دین و دنیای آنها و نیز به ایشان خبر دهد از آفات و احوالی که در آنها ضرر و منفعت آنها می‌باشد در حالی که ائمّه جماعات در غیر جمعه فاعل این امور نمی‌توانند باشند زیرا تنها امامی که منفصل از نماز و جدا از آن می‌تواند این امر را عملی سازد امام جمعه می‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا دو خطبه در نماز جمعه قرار داده شده است؟
در جواب گفته می‌شود: به جهت آن که در یکی از آن دو ثناء و تمجید و تقدیس خدای عزّ و جلّ شده و دیگری مشتمل است بر ذکر حوائج و اعذار و بر حذر داشتن از معاصی و دعاء و تنبیه بر اوامر و نواهی حقّ تعالی یعنی اموری که مشتمل بر صلاح و فساد بندگان می‌باشند.
اگر سائل بگوید: چرا در جمعه خطبه را اوّل و در عیدین بعدا می‌خوانند؟

در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که جمعه امر مستمر و دائمی است و در هر ماه چند مرتبه و در هر سال تعداد زیادی مراسم نماز جمعه اجراء می‌شود و قاعدتا و غالبا هر امری که بر مردم زیاد تکرار شد از آن ملول شده و حتی الامکان سعی می‌کنند آن را ترک کنند لذا در نماز جمعه خطبه را اوّل قرار دادند تا بدین وسیله مردم را نگه داشته تا در نماز شرکت کنند و امّا نماز عیدین در هر سال دو مرتبه انجام می‌شود و آن از نماز جمعه اعظم و اهمّ می‌باشد و ازدحام و اجتماع شرکت‌کنندگان در آن بیشتر و مردم در آن راغب‌تر هستند و به فرض اگر بعد از نماز برخی و اندکی از مردم متفرق شوند عموم و اکثرشان باقی می‌مانند و همان طوری که گفتیم نفرات متفرقین زیاد و کثیر نیست تا با پراکنده‌شدنشان نماز سبک شمرده شود و موجب استخفاف آن فراهم گردد.
مصنّف این کتاب (صدوق) می‌گوید: خبر این طور نقل شده: دو خطبه در جمعه و عیدین بعد از نماز باید خوانده شوند زیرا دو خطبه به منزله دو رکعت اخیر می‌باشد و اوّلین کسی که در نماز جمعه خطبتین را مقدّم داشت عثمان بن عفّان بود زیرا پس از آن که وی مرتکب آن اعمال و افعال ناشایست شد مردم پای خطبه او نمی‌نشستند بلکه می‌گفتند: با مواعظ او چه بکنیم و حال آن که خودش این همه افعال و اعمال نابجا و ناشایست مرتکب شده از این رو وی چون این معنا را

می‌دانست لا جرم برای این که مردم متفرّق نشوند خطبتین را بر نماز مقدّم داشت تا بدین وسیله به خاطر انتظار نماز مردم متفرق نشوند.
اگر سائل بگوید: چرا جمعه بر کسانی واجب است که فاصله آنها تا نماز جمعه دو فرسخ باشد نه بیشتر از آن؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا مسافتی که در آن نماز شکسته می‌شود به مقدار دو برید رفتن یا یک برید رفتن و یک برید برگشتن است.
لازم به تذکّر است که هر برید چهار فرسخ می‌باشد.
لذا جمعه بر کسی که فاصله‌اش تا نماز نصف برید است واجب می‌باشد یعنی اگر به مقدار دو فرسخ برود و دو فرسخ برگردد که مجموع رفتن و برگشتن او چهار فرسخ که نصف مسافت مسافر است بشود بر او جمعه واجب می‌باشد.
اگر گفته شود: چرا در روز جمعه چهار رکعت به نوافل اضافه شده و مجموع نوافلی که در ظهر و عصر خوانده می‌شوند بیست رکعت می‌باشند؟
در جواب گوییم: به خاطر بزرگداشت این روز و این که بین آن و سایر ایّام فرق باشد.
اگر سائل بگوید: چرا در سفر نماز شکسته می‌شود؟

در جواب گفته می‌شود: برای آن که نماز واجب در اصل ده رکعت بود و هفت رکعت بعدا به آن افزوده شد سپس حقّ تعالی در حقّ مسافر به خاطر سفر در رنجی که وی متحمّل می‌شود و به جهت پرداختنش به امور مربوط به خود از باب رحمت و مهربانی رکعاتی را که به نمازها اضافه شده ساقط فرمود مگر از نماز مغرب زیرا این نماز در اصل مقصوره می‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا شکسته شدن نماز در هشت فرسخ بوده نه در کمتر از آن و نه در بیشتر؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که هشت فرسخ سیر یک روز است برای عموم مردم و قافله‌ها و حیوانات باربر لذا در مقدار سیر یک روز واجب شد نماز شکسته گردد.
اگر سائل بگوید: چرا در مقدار سیر یک روز نماز شکسته شده؟
در جواب گفته می‌شود: اگر شکسته شدن در مقدار سیر یک روز واجب نشود در سیر هزار سال نیز نباید واجب گردد زیرا هر روز که بعد از امروز باشد نظیر آن بوده و فرقی با هم ندارند حال اگر در سیر امروز نماز شکسته نشود نباید در نظیرش نیز قصر

گردد چون با هم فرقی ندارند.
اگر سائل بگوید: سیرها فرق می‌کند چه آن که سیر شتر در یک روز چهار فرسخ بوده و اسب بیست فرسخ می‌باشد پس چرا مقدار سیر یک روز را هشت فرسخ قرار داده‌اید؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که هشت فرسخ سیر شترها و قافله‌ها است که غالب سیرها می‌باشند و شترداران و قافله‌باشی‌ها نوعا و غالبا این مقدار را در روز طی می‌کنند.
اگر گفته شود: چرا در سفر نوافل نهار و روز ساقط و ترک شده نه نوافل لیل و شب؟
در جواب گفته می‌شود: هر نماز واجبی که در سفر قصر نشود نافله‌اش نیز قصر نمی‌گردد لذا مغرب قصر نمی‌شود لا جرم نافله‌اش نیز مقصور نمی‌گردد و همچنین است نماز صبح که شکسته نشده پس نافله‌اش نیز شکسته نمی‌گردد.
اگر سائل بگوید: پس چه می‌گویی در باره نماز عشاء که شکسته می‌شود ولی نافله‌اش قصر نمی‌گردد؟
در جواب گفته می‌شود: دو رکعت نافله عشاء از جمله نمازهای پنجاه‌گانه (مجموع فرائض و نوافل) نبوده بلکه آن را در ضمن پنجاه رکعت آورده‌اند تا به واسطه‌اش به جای هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله قرار بگیرد.
اگر گفته شود چرا بر مسافر و مریض واجب نشد که نماز شب را در اوّل

شب بجا آورند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر مشغول بودن مسافر و ناتوان بودن مریض، پس مریض را در توسعه قرار داده‌اند که در وقت راحتی استراحت کرده و مسافر مشغول به امور خود و کوچ کردن گردد.
اگر گفته شود: برای چه خلائق امر شده‌اند بر مرده نماز بخوانند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که بدین وسیله برایش شفاعت کرده و دعاء کنند خداوند او را بیامرزد چه آن که در هیچ وقتی از اوقات انسان نیازمندتر به طلب آمرزش و دعاء از آن ساعت نمی‌باشد.
اگر سائل بگوید: چرا در نماز بر اموات پنج تکبیر واجب است نه چهار تا و نه شش تا؟
در جواب گفته می‌شود: عدد پنج مأخوذ است از تعداد پنج نماز که در روز و
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 847
شب خوانده می‌شود و شرح آن این است که: در نمازهای واجب هیچ تکبیری واجب نیست مگر تکبیرة الاحرام و چون تعداد نمازهای روز و شب پنج تا است قهرا مجموع تکبیرة الاحرام‌هایی که در شب و روز گفته می‌شود پنج تا بوده لذا این تکبیرات را نماز بر میت قرار داده‌اند.
اگر سائل بگوید: چرا در نماز میّت رکوع و سجود نمی‌باشد؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا مقصود از این نماز تذلّل و خضوع و خشوع نمی‌باشد بلکه مراد شفاعت کردن از بنده‌ای است که از دنیا رفته و بدین وسیله از بازماندگان جدا گردیده است.
اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده‌اند اموات را غسل دهند؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا وقتی انسان مرد غالبا آلوده به نجاست و آلودگی است لذا خداوند دوست دارد که وقتی انسان مرده با اهل طهارت و پاکی یعنی فرشتگان که با وی تماس پیدا می‌کنند ملاقات کرد نظیف و پاکیزه باشد و سپس با این طهارت متوجّه به حقّ عزّ و جلّ گردد.
و از برخی ائمّه علیهم السّلام مروی است که فرمود: هیچ انسانی نمی‌میرد مگر آن که از او جنابت خارج می‌گردد لذا بر میت غسل واجب است.
اگر سائل بگوید: برای چه خلائق مأمور شده‌اند میّت را کفن کنند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که وقتی میّت خدا را ملاقات می‌کند جسدش پاک بوده و نیز عورتش در مقابل کسی که او را حمل می‌کند یا دفن می‌نماید مکشوف نباشد و نیز به خاطر آن که مردم بر بعضی از حالات و قبح منظر میّت مطّلع نشده و نیز از کثرت نظر بر میّت قساوت قلب پیدا نکنند و همچنین پوشاندن میت در کفن برای زنده‌ها خوشتر می‌باشد.
و نیز برای این که نزدیکان میّت از دیدن قبح منظر او بر وی خشمناک

نشده و او را مبغوض ندارند تا در نتیجه ذکر و محبّت او را از دل بیرون کرده و در بین بازماندگانش حفظش ننموده و نسبت به آنچه وصیّت و امر و دوست داشته وی را مراعات نکنند.
اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده‌اند میّت را دفن کنند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که مردم بر فاسد شدن جسد میّت مطّلع نشده و از قبح منظر و بدبو شدن او آگاه نگردیده و همچنین زندگان از بوی متعفّن او و آفت و آلودگی و فسادی که در جسدش پیدا می‌شود اذیّت و آزار نشوند و نیز به خاطر

آن که بدن میّت از دید دوستان و دشمنان مستور و پوشیده بماند تا در نتیجه نه دشمنان شماتت کنند و نه دوستان از رؤیت صحنه دلخراش پاشیده شدن جسد او محزون گردند.
اگر گفته شود: چرا کسی که میّت را غسل می‌دهد امر شده به این که خودش نیز غسل کند؟
برای این که طاهر شود از رطوبتی که از میّت به وی رسیده چه آن که روح وقتی از بدن خارج گشت اکثر آفات و قذارات در او باقی می‌مانند و دیگر آن که به خاطر حریص نشدن مردم به میّت و به تماس گرفتن با او زیرا علّت نجاست و آلودگی در او غالب می‌باشد.
اگر گفته شود: چرا اگر مرده غیر انسان همچون پرندگان و چهارپایان و درندگان و غیر اینها را مسّ کنند غسل واجب نمی‌شود؟
در جواب گفته می‌شود: جهتش آن است که این حیوانات ملبّس هستند به لباسی چون پر، پشم، مو و کرک و بدون تردید این اشیاء پاک بوده و مرگ و موت در آنها معنا ندارد زیرا حیات در آنها نیست تا مرگی باشد و آنچه غالبا از این حیوانات مورد مسّ واقع می‌شود همین لباس آنها است که موجب غسل نیست لذا به طور کلی شارع مقدّس مس آنها را موجب غسل قرار نداده اگر چه با اجزاء روح دار آنها تماس حاصل شود.
اگر گفته شود: چرا خواندن نماز بر میّت را بدون طهارت جایز می‌دانید؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا در این نماز رکوع و سجود نیست بلکه دعا و سؤال رحمت است و در هر حالی می‌توان دعاء نمود و از خدا سؤال حاجت کرد چه در حال طهارت و چه در غیر آن و وضوء فقط در نمازی واجب است که رکوع و سجود دارد.
اگر سائل بگوید: چرا خواندن نماز بر میّت را پیش از مغرب و بعد از طلوع فجر جائز می‌دانید؟
در جواب گفته می‌شود: این نماز در وقت حضور موت و بیماری مرگ واجب می‌باشد و وقت معیّنی همچون نمازهای دیگر ندارد بلکه نمازی است که در وقت حدوث مرگ که امری است غیر اختیاری برای انسان

واجب می‌گردد و در واقع خواندن این نماز حقّی است از میّت بر عهده احیاء که باید آن را اداء کنند و حقوق را در هر وقتی می‌توان اداء نمود مشروط به این که وقت خاصّی نداشته باشد چنانچه

این جا چنین است.
اگر گفته شود: چرا برای کسوف خواندن نماز واجب شده است؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا کسوف آیه‌ای است از آیات خدا که نمی‌دانیم به نشانه رحمت حقّ عزّ و جلّ ظاهر شده یا به منظور عذاب الهی پدید آمده، باری نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله دوست دارند که امّتشان هنگام ظهور کسوف در مقابل خالق و راحم فزع و جزع و تضرّع نموده تا شرّ آن از ایشان دفع گشته و بدین وسیله از امر مکروه مترتّب بر آن مصون بمانند چنانچه قوم یونس وقتی در مقابل حقّ عزّ و جلّ تضرّع و جزع و فزع نمودند باری تعالی عذاب را از آنها برگرداند.
اگر گفته شود: چرا نماز آیات ده رکعت می‌باشد؟
در جواب گفته می‌شود: نماز یومیّه واجبی که ابتداء از آسمان نازل شده ده رکعت بود پس این ده رکعت در این نماز جمع گردید و این که سجود در آن واجب است به خاطر آن است که نماز در آن رکوع نیست مگر آن که حتما سجود نیز دارد و نیز وجه دیگر برای سجود در این نماز آن است که مردم بدین وسیله نمازشان را به سجود و خضوع و خشوع ختم می‌کنند و امّا این که چرا چهار سجده در آن واجب است، جهت آن این است که هر نمازی که سجودش کمتر از چهار سجده باشد نماز نیست زیرا کمترین غرضی که از سجود در نماز تأمین می‌شود فقط از چهار سجده می‌باشد نه کمتر از آن.
اگر گفته شود: چرا به جای رکوع سجود قرار داده نشده؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که نماز ایستاده افضل از نشسته است و دیگر آن که شخص ایستاده کسوف و باز شدن قرص را می‌بیند ولی نشسته نمی‌بیند.
اگر سؤال شود: چرا نماز آیات از اصل نمازی که حقّ تعالی واجب کرده تغییر نموده است؟
در جواب گفته شده: زیرا نماز آیات به خاطر تغیّر پیدا نمودن امری است از امور عالم آفرینش که عبارت باشد از کسوف و چون علّت تغییر پیدا نموده معلول نیز متغیّر می‌باشد.
اگر گفته شود: چرا روز فطر را عید قرار داده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر دو جهت:
الف: آن که در این روز مردم اجتماع کرده و او را حمد کرده و در مقابل منّت‌هایی که بر ایشان نهاده او را ستایش کرده و ثنایش می‌گویند پس این

روز عید و روز
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 853
اجتماع و روز افطار و روز زکات و روز رغبت و روز تضرّع می‌باشد.
ب: آن که روز فطر اوّلین روز سال است که در آن تناول مأکولات و شرب مشروبات حلال می‌باشد چه آن که اوّلین ماه سال از نظر اهل حقّ ماه رمضان بوده که از ابتداء آن تا پایانش روزها اکل و شرب مباح نیست و اوّلین روزی که این معنا بر مکلّفین حلال بوده روز اوّل بعد از انقضاء ماه است که همان روز فطر می‌باشد لذا حقّ تعالی دوست دارد که مردم در این روز اجتماع کرده و او را حمد نموده و تقدیسش کنند.
اگر گفته شود: چرا در نماز روز عید فطر تکبیر آن بیشتر از تکبیر در نمازهای دیگر است؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا تکبیر عبارتست از بزرگداشت حقّ تعالی و حمد نمودنش در مقابل هدایتی که فرموده و عافیتی که عنایت نموده چنانچه خود در قرآن کریم فرموده: وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (و برای این که خدا را به عظمت یاد کنید که شما را به دین اسلام هدایت فرموده باشد که از این نعمت بزرگ سپاسگزار گردید).
اگر گفته شود: چرا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که در هر دو رکعت نمازی دوازده تکبیر مشروع می‌باشد لذا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده.
اگر گفته شود: چرا در رکعت اوّل این نماز هفت تکبیر و در رکعت دوّمش پنج تکبیر قرار داده‌اند و هر دو رکعت از این حیث با هم مساوی نیستند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که در نمازهای واجب هفت تکبیر افتتاح مستحب است از این رو هفت تکبیر را در رکعت اوّل این نماز قرار داده‌اند و چون در نمازهای واجب شبانه روز مجموعا پنج تکبیرة الاحرام می‌باشد این عدد را در رکعت دوّم از این نماز قرار داده‌اند و وجه دیگر آن که در هر یک از دو رکعت عدد وتر برای تکبیر باشد.
اگر گفته شود: چرا خلائق امر شده‌اند به گرفتن روزه؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر پنج جهت:
الف: آن که درد گرسنگی و تشنگی را بیابند و درک نمایند.
ب: آن که با درک درد مزبور استدلال کنند بر فقر و نیاز در آخرت یعنی آن را دلیل قرار دهند بر احتیاجشان در آخرت.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 855
ج: آن که بدین وسیله روزه‌دار خاشع و ذلیل و خاکسار و در ضمن صاحب اجر و عارف و صابر گردد بر آنچه از ناحیه گرسنگی و تشنگی به وی متوجّه می‌گردد در نتیجه مستحقّ ثواب می‌شود مضافا به این که روزه شخص را از شهوات و میول نفسانی حفظ و نگهداری می‌کند.

د: روزه در دنیا برای روزه‌داران واعظی بوده و راضی‌کننده ایشان است بر اداء تکالیف و در آخرت دلیل و راهنما می‌باشد.
ه: آن که بدین وسیله روزه‌دار سختی گرسنگی و تشنگی بر اهل فقر و مسکنت را در دنیا لمس می‌کند و این باعث می‌گردد که آنچه حقوق مالی است و طلب فقراء از او هست را بپردازد.
اگر سؤال شود: چرا روزه در خصوص ماه رمضان واجب شده نه ماههای دیگر؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر امتیازاتی که این ماه از ماههای دیگر دارد که از جمله آنها است:
الف: در ماه رمضان قرآن نازل شده.
ب: در این ماه حقّ تعالی بین اهل حقّ و باطل تفرقه انداخته چنانچه خود در قرآن فرموده: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ، هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن برای هدایت مردم و به منظور امتیاز حقّ از باطل با ادلّه‌ای روشن نازل گردیده).
ج: در این ماه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله به نبوّت برانگیخته شد.
د: در این ماه لیلة القدر می‌باشد که از هزار ماه بهتر بوده و در آن هر فرمان حکیم تفریق و توزیع می‌گردد و آن ابتداء سال بوده و آنچه از خیر و شرّ، ضرر و منفعت، روزی و مرگ در آن برای انسان مقرّر می‌شود فلذا به آن لیلة القدر می‌گویند.
اگر سؤال شود: چرا خلائق فقط به روزه ماه رمضان امر شده‌اند نه به کمتر و نه به بیشتر از آن؟
در جواب گفته می‌شود: این مقدار نیرو و توان بندگان بوده اعمّ از قوی و ضعیف و همگان در این مبلغ با هم مشترک هستند و حقّ عزّ و جلّ واجبات را بر اساس اغلب اشیاء و اعمّ قوی منظور می‌دارد سپس به اهل ضعف تخفیف داده و آنها را مرخّص می‌نماید چنانچه اهل قوّه و آنان که توان دارند را ترغیب در زائد بر آن می‌نماید و اگر بر کمتر از آن صلاحیّت داشته باشند البته تکلیف را در حقشان کاهش داده همان طوری که اگر محتاج به بیش از آن باشند البته تکلیف را نسبت به آنها افزایش

می‌دهد.
اگر سؤال شود چرا زن هر گاه حائض شد نه روزه باید بگیرد و نه نماز بخواند؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا حیض در حدّ نجاست بوده لا جرم حقّ تبارک و تعالی دوست دارد که زن فقط در حال طهارت عبادتش را نماید و دیگر آن که کسی که نمازش صحیح نیست و در حقّش اساسا صلاة مشروع نمی‌باشد روزه هم مشروع نیست.

اگر سؤال شود: پس چرا وقتی زن از حیض پاک شد روزه‌اش را باید قضاء کند ولی نمازش قضاء ندارد؟
در جواب گفته می‌شود: این حکم علّت‌های بسیار دارد:
از جمله آن که: روزه مانع نمی‌شود از این که زن خدمت خود و شوهر نموده، خانه‌اش را اصلاح کرده، به امور خود پرداخته و مشغول فراهم کردن معیشت باشد ولی نماز از تمام این امور ممانعت می‌کند زیرا نماز در روز و شب چند مرتبه تکرار می‌شود لذا به ملاحظه اشتغالاتی که برای زن هست قضاء نمازها بر او بسیار مشکل است در حالی که روزه این طور نیست.
از جمله آن که: در نماز رنج و مشقّت و پرداختن به ارکان نماز می‌باشد و حال آن که روزه این طور نیست بلکه صرف ترک طعام و شراب بوده و اصلا پرداختن به ارکان در آن وجود ندارد.
از جمله آن که: هیچ وقتی فرا نمی‌رسد مگر آن که در آن نمازی جدید واجب می‌گردد چه در روز و چه در شب و حال آن که روزه چنین نیست زیرا هر روزی که فرا می‌رسد این طور نیست که روزه‌اش واجب باشد ولی در نماز هر وقتی که حادث گردد نماز در آن وقت واجب می‌باشد.
اگر گفته شود: چرا هر گاه شخص در ماه رمضان مریض شده یا مسافرت کند و از سفرش دست نکشیده یا مرضش بهبودی نیابد تا ماه رمضان آینده بر او فدیه واجب است و قضاء روزه ساقط می‌باشد امّا اگر بین این دو رمضان مرضش خوب شده یا در وطن و یا جای دیگر اقامه کرد و سفرش منقطع شد ولی قضاء روزه رمضان گذشته را نگرفت تا ماه رمضان آینده فرا رسید بر او هم قضاء و هم فدیه لازم می‌باشد؟
در جواب گفته می‌شود: جهتش آن است که در سال گذشته روزه رمضان آن بر شخص واجب بوده حال وقتی در طول سال وی بیمار بود به طوری که نتوانست روزه

را اداء و قضاء بجا آورد روزه از وی ساقط می‌باشد و همچنین است حکم هر کسی که مغلوب تقدیر الهی واقع شود نظیر مغمی علیه که در طول روز و شب مبتلا به اغماء شده باشد که بر وی قضاء نمازهای فوت شده لازم نیست چنانچه حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر چه را که حقّ تعالی بر بنده‌اش غالب نماید و بنده مغلوب آن واقع گردد نزد خداوند متعال معذور بوده و تکالیفی را که به واسطه آن نتوانسته انجام دهد از عهده‌اش ساقط هستند چه آن که ماه رمضان در حالی فرا رسید که شخص مریض بود در نتیجه روزه بر وی در ماه واجب نبود و چون فرض این است که بعد از ماه تا سال آینده مرضش ادامه پیدا کرد و از قضاء متمکّن و مستطیع نشد لا جرم فداء آن را باید بدهد چنانچه حقّ تعالی در

قرآن فرموده: فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ ... تا آنجا که فرموده: فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً (کسی که نتوانست روزه در ماه را بگیرد باید شصت مسکین را طعام دهد) و نیز در جای دیگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ (پس کسی که از شما بیمار بوده یا درد سر بر او عارض شود باید روزه به عنوان فداء گرفته یا صدقه بدهد).
پس حقّ تعالی در این آیه صدقه را در صورت عسر و سختی به جای روزه قرار داده است.
اگر گفته شود: اگر چه شخص در رمضان گذشته و طول سال تا رمضان آینده مستطیع نبود ولی فرض این است که در رمضان آینده استطاعت دارد پس قضاء بر او باید واجب باشد نه فدیه؟
در جواب گفته می‌شود: وقتی ماه رمضان بعدی داخل شد وی نمی‌تواند غیر از روزه اداء امسال روزه دیگری بگیرد حتّی قضاء سال گذشته را پس چون نسبت به قضاء گذشته مستطیع نیست همان فداء در عهده‌اش می‌باشد زیرا وی به منزله کسی است که به خاطر کفاره روزه در عهده‌اش آمده و استطاعت گرفتن آن را ندارد پس همان طوری که این شخص فداء در عهده‌اش هست نه قضاء شخص مورد بحث نیز فقط فداء باید بدهد و وقتی فداء در عهده‌اش بود روزه یعنی قضاء از وی ساقط است ولی اگر بین دو رمضان از مرض خوب می‌شد و می‌توانست روزه بگیرد ولی نگرفت به مجرد دخول ماه رمضان آینده هم فداء و هم قضاء در عهده‌اش می‌باشد، فداء به خاطر آن که قضاء را ضایع کرد و نگرفت و روزه قضاء چون استطاعت پیدا نمود و اقدام به گرفتن آن نکرد.
اگر گفته شود: برای چه روزه مستحبی تشریع شده؟

در جواب گفته می‌شود: برای این که به واسطه آن روزه واجب تکمیل گردد.
اگر گفته شود: چرا در هر ماهی سه روزه، روزه مستحب شده به این نحو که از هر دهه یک روز؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که حقّ تعالی می‌فرماید: هر کسی که یک عمل پسندیده انجام دهد ده مقابلش به او اجر داده می‌شود، پس کسی که در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مثل این است که تمام دهر و روزگار را روزه گرفته چنانچه سلمان فارسی رحمة اللّه علیه فرموده: روزه سه روز در هر ماه معادل روزه دهر می‌باشد، پس کسی که چیزی غیر از دهر را بیابد آن را روزه بدارد.
اگر گفته شود: برای چه اوّلین پنج شنبه در دهه اوّل و آخرین پنج شنبه در دهه آخر و اوّلین چهارشنبه در دهه وسط از هر ماه روزه‌اش مستحب شده؟

در جواب گفته می‌شود: اما پنج شنبه: امام صادق علیه السّلام فرمودند: در هر پنج شنبه اعمال بندگان را بر خدای عزّ و جلّ عرضه می‌دارد، پس حقّ تبارک و تعالی دوست دارد اعمال بندگان را در حالی که روزه‌دار هستند محضرش عرضه بدارند.
اگر گفته شود: چرا از دهه آخر روزه پنج شنبه اخیر مستحب شده است؟
در جواب گفته می‌شود: جهتش آن است که وقتی پنج شنبه اخیر روزه‌اش مستحب باشد در برخی از فروض لازم می‌آید که شخص از دهه آخر دو روز را روزه بگیرد و آن فرضی است که آخر ماه مردّد باشد بین چهارشنبه یا پنج شنبه که در این فرض مکلّف از دهه آخر احتیاطا دو تا پنج شنبه را روزه می‌گیرد، یکی پنج شنبه اوّل که متحمّل است آخر ماه چهارشنبه باشد دیگر پنج شنبه دوّم که احتمالا آخر ماه با آن مصادف شده باشد باری در چنین فرضی مکلّف در یک ماه سه تا پنج شنبه را روزه گرفته یک پنج شنبه از دهه اوّل و دو پنج شنبه از دهه سوّم در حالی که اگر پنج شنبه اوّل از دهه اخیر روزه‌اش مستحب باشد همیشه در ماه دو پنج شنبه روزه گرفته می‌شود و پر واضح است وقتی عمل بنده را به درگاه الهی عرضه دارند اگر سه روز را روزه باشد اشرف و افضل است از آن که دو روز را روزه بگیرید.
و امّا جهت استحباب روزه چهارشنبه در دهه وسط آن است که: امام صادق علیه السّلام فرمودند:
خداوند متعال آتش را در چنین روزی آفرید و نیز در همین روز حقّ تعالی طوائف و امم گذشته را هلاک فرمود و این روز نحسی است لذا حقّ تعالی دوست دارد بنده‌اش نحوست این روز را با گرفتن روزه از خود دور کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 863
اگر گفته شود: چرا در کفّاره کسی که از آزاد نمودن بنده عاجز است به جایش روزه واجب شده نه حج یا نماز و یا غیر این دو از انواع عبادات؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن که نماز و حج و سائر عبادات مانع می‌شوند از این که انسان به امور معاش و مصالح دنیوی خود بپردازد بخلاف روزه که این طور نیست مضافا به علّت‌هایی که در مورد لزوم قضاء روزه در حائض گفته شد و بین روزه و نماز فرق‌هایی از این جهت بیان گردید.
اگر گفته شود: چرا در کفّاره، روزه دو ماه متوالی واجب شده و به جای آن یک ماه یا سه ماه واجب نگردیده؟
در جواب گفته می‌شود: تکلیف واجبی را که حقّ تعالی بر خلائق فرض و لازم قرار داده روزه یک ماه است، در کفّاره از باب تغلیظ و تأکید این یک ماه مضاعف شده و به دو ماه مبدّل گردیده است.
اگر گفته شود: چرا دو ماه متوالی و پشت سر هم واجب گردیده؟

در جواب گفته می‌شود: برای این که اداء کفّاره بر مجرم سهل و آسان نباشد تا در نتیجه ارتکاب خلاف برایش خفیف و بی‌مقدار تلقّی گردد چه آن که اگر کفّاره را بتواند متفرّق و با فصاله بجا آورد قضاء و ادای کفّاره بر او سهل و بی‌زحمت بوده در نتیجه اعمال و افعال ایمانی یعنی روزه و سائر تکالیفی که در آن کفّاره لازم می‌آید نزد شخص سبک و بی‌ارزش محسوب می‌گردد.
اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده‌اند حجّ بجا آورند؟
در جواب گفته می‌شود: به خاطر وارد شدن بر خدای عزّ و جلّ و طلب فزونی و بیرون آمدن از گناهانی که بنده مرتکب شده و توبه نمودن از اعمال زشت گذشته و از نو آغاز کردن اعمال در آینده مضافا به صرف اموال و به رنج انداختن ابدان و منصرف شدن از اهل و فرزند و بازداشتن نفس را از لذّات و مسافرت نمودن در گرما و سرما و باقی ماندن بر آن مدّت مدیدی زائد بر عبادات و طاعات دیگر با خضوع و خشوع و خاکساری.
و علاوه بر این مصالح و حکم منافعی که در این عبادت بوده برای جمیع خلق می‌باشد.
آنچه گفته شد به خاطر آن است که در بندگان رغبت و میل به باری تعالی پیدا شده و در عین حال خشیت و ترس نیز از جناب اقدس الهی در دل داشته و نیز قساوت از قلبشان برطرف شده و خساست و دنائت از نفسشان زائل گشته و نسیان ذکر و

انقطاع رجاء و آرزو از او دور گشته و حقوق تجدید شده و نفوس از فساد ممنوع واقع شوند.
از اینها گذشته منافع در این عبادت برای جمیع بندگان می‌باشد، اهل مشرق و اهل مغرب، ساکنین در خشکی و انسانهای در دریا، حاجی‌ها و غیر حاجی‌ها، تجّار و غیر تجّار، فروشنده و مشتری، کاسب و مسکین، مکاری و فقیر.
دیگر از منافع این عبادت اداء شدن نیازمندیهای اهل نواحی و اطراف در اماکنی که ممکن است برای حج اجتماع نمایند می‌باشد و از تمام مهم‌تر این است که در برگزاری مراسم حج تفقّه در دین برای حاجی‌ها پیدا شده و اخبار ائمّه هدی علیهم السّلام را به تمام مواضع و بلاد نقل می‌کنند و دیگران نیز از آنها منتفع می‌شوند چنانچه در عصر حضور ائمّه علیهم السّلام از اطراف و اکناف و بلاد دور و نزدیک که مردم برای انجام مراسم حج در مکه حضور بهم می‌رساندند محضر مبارک حضرات ذوات مقدّسه ائمّه علیهم السلام مشرّف می‌شدند و آنچه از آن بزرگواران می‌شنیدند را برای اهالی بلاد خود بازگو می‌کردند و بدین ترتیب آنها نیز از علوم اهل بیت علیهم السلام منتفع می‌شدند چنانچه حقّ تعالی در قرآن فرموده:

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ الخ (چرا از هر طائفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیّا نباشند؟ تا آن علمی را که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).
اگر گفته شود: چرا مردم تنها به یک حج امر شده‌اند نه بیشتر؟
در جواب گفته می‌شود: زیرا خداوند تبارک و تعالی فرائض و واجبات را بر اساس قوّه و نیروی ضعیف‌ترین مردم وضع و جعل فرموده چنانچه خود در قرآن فرموده: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (پس آنچه از قربانی میسور و ممکن شد) مقصود گوسفند است تا قوی و ضعیف هر دو بتوانند آن را قربانی نمایند و همچنین است سائر فرائض یعنی آنها نیز بر اساس قوّه و نیروی اضعف مردم وضع و جعل شده‌اند و از جمله این واجبات است حجی که در طول عمر یک بار واجب می‌باشد چه آن که این مقدار بر همگان میسور است سپس کسانی که قوه و توان بیشتر دارند در آن راغب شده و به مقدار طاقت و توانایی خود مرّات دیگر به این عمل مبادرت می‌کنند.
اگر گفته شود: برای چه خلائق امر شده‌اند که در بین عمره و حجّ از محرّمات

محلّ شده و تمتّع ببرند؟ در جواب گفته می‌شود: این تخفیفی است از ناحیه پروردگار و رحمتی است از جانب حضرتش به بندگان تا آنها در احرامشان سالم بمانند و محروم بودنشان از لذائذ طول نکشد تا فساد بر آنها وارد گردد.
و این که حج و عمره جمیعا واجب بوده لذا اگر بین این دو خروج از احرام و تمتّع از لذّات نمی‌بود بسا مردم به واسطه طول کشیدن احرام عمره را معطّل گذارده و رهایش می‌نمودند لذا برای پیشگیری از آن در بین حج و عمره تمتّع مشروع گردید و باید توجّه داشت که حج مفرد و جدا از عمره نیست بلکه هر دو با هم می‌باشند منتهی به خاطر مصالح یاد شده بین آنها تمتّع فاصله گردیده.
علّت دیگر برای تمتّع آن است که:
بدین وسیله طواف بیت برای حاجی ممنوع و محظور نمی‌گردد چه آن که محرم وقتی در عمره‌اش طواف نمود محلّ می‌شود و از احرام در می‌آید از این رو اگر تمتع نمی‌بود (مقصود محرم شدن به احرام حجّ بعد از خارج شدن از احرام عمره می‌باشد) حاجی نمی‌توانست برای حجّش طواف زیارت را بجا آورد زیرا فرض آن است که به واسطه طواف در عمره احرامش فاسد شد یعنی شخص از احرام درآمد پس پیش از اداء حجّ از احرام خارج گردیده است و نمی‌تواند اعمال حجّ را بجا آورد.
علّت دیگر آن که بسا در احرام عمره بر مردم قربانی و کفّاره واجب

می‌گردد لذا چون قربانی کرده و شتر نحر می‌نمایند و آن را به مسلمین صدقه می‌دهند و بدین ترتیب تقرّب به حقّ تعالی می‌جویند و این در صورتی ممکن است که از احرام عمره بیرون آمده باشند و الّا ریختن خون و قربانی آنها باطل بوده و تصدقشان بر مسلمین فاسد و بدین ترتیب تقرّب الی اللّه نمی‌توانند پیدا کنند لذا برای پیشگیری از این امور بین عمره و حجّ تمتع وضع و جعل گردید.
اگر سؤال شد: چرا وقت انجام حج در دهه ذی حجّه قرار داده شده نه مقدّم و نه مؤخّر از آن؟
در جواب گفته می‌شود: ممکن است بگوییم: وقتی حقّ تعالی این عبادت را بر بندگان واجب کرد بیت و مواضع عبادت (مثل منی و عرفات و مشعر) را در ایّام تشریق وضع و جعل فرمود و اوّلین کسانی که حجّ را انجام دادند فرشتگان بودند که در همین وقت طواف کردند پس حقّ تعالی برای بندگان آنچه را فرشتگان از نظر

افعال و فرمان بجا آوردند تا روز قیامت سنّت قرار داد.
امّا انبیاء: حضرات آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین و غیر ایشان از انبیاء دیگر در همین وقت حجّ بجا آوردند پس خداوند آن را در اولادشان تا روز قیامت سنّت قرار داد.
اگر گفته شود: چرا خلائق امر به احرام شده‌اند؟
در جواب گفته می‌شود: برای این که قبل از داخل شدن به حرم خدا و امن او خاشع و خاضع بوده و نیز به خاطر آن که به کار لهو و امور دنیایی و زینت و لذّات آن خود را مشغول نکنند و همچنین نسبت به آنچه قصد کرده‌اند صابر بوده و اقبال داشته باشند مضافا به آنچه در احرام است از تعظیم حقّ عزّ و جلّ و خاکسار نمودن خود و ورود به حضرت حقّ در حالی که امید ثوابش را داشته و از عقابش خائف و بیمناک بوده و به طرفش با خضوع و خشوع و خواری روی آور می‌باشند و صلی اللّه علی محمّد و آله اجمعین.
عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری نقل کرده که وی گفت: وقتی این علل و اسرار را از فضل بن شاذان شنیدم به او گفتم: آیا این علل را استنباط کردی و از نتائج عقل خودت بوده یا آنها را از معصوم علیه السّلام شنیده یا روایت کرده‌ای؟
گفت: من مراد خدا از آنچه فرض کرده است را ندانسته و مقصود رسولش صلّی اللّه علیه و آله را از آنچه تشریح فرموده آگاه نبوده و هیچ یک از احکام مشروعه مذکور را من معلّل نساخته و از نزد خود سرّش را بیان نکردم بلکه تمام را از مولا و سرور خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام چندین مرتبه شنیدم لذا تمام را جمع کرده و به

بیان مذکور تقریر نمودم.
به او گفتم: من از تو نقل و روایت بکنم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام چنین فرمودند؟
گفت: آری.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام، سکونی می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به پدید آمدن غائط در انسان و علّتش سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: به خاطر کوچک نمودن انسان بوده تا متوجّه شود کسی که حامل این شیء خبیث و قذر هست تکبّر نکند.
حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام نامه‌ای نوشته و در آن از حضرتش راجع به علّت پدید آمدن غائط و تعفّن آن پرسیدم؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و جسدش طیّب و پاکیزه و خوشبو بود، چهل سال افتاده باقی فرشتگان به او عبور کرده و گفتند: بار الها به آنچه خلق کردی مرور و عبور نموده و دیدم شیطان داخل دهانش شده و از دبر او خارج می‌گردد و به خاطر همین جهت آنچه در جوف و شکم آدم بود متعفّن و خبیث و غیر طیّب گردید.

باب صد و هشتاد و چهارم سرّ این که انسان در وقت تغوّط و تخلّی به پائین خود می‌نگرد

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از ابو جعفر، از داود جمّال، از عیص بن ابی مهینه نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام بودم که عمرو بن عبید از حضرتش پرسید:
سرّ این چیست که شخص وقتی قضاء حاجت می‌کند به اسفل و پائین خود و آنچه از وی دفع می‌شود می‌نگرد؟
فرمودند: احدی نیست که اراده (قضاء حاجت) بکند مگر آن که حقّ تعالی فرشته‌ای را موکّل او کرده تا گردن وی را بگیرد و به پائین بیاورد تا آنچه از او خارج می‌شود را ببیند آیا حلال بوده یا حرام می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر،

از جماعتی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش، از جدّ گرامیش علیهما السّلام، فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
در شگفتم از فرزند آدم که اوّلش نطفه و پایانش مردار و در بین ظرف برای نجاست بوده و مع ذلک تکبّر می‌نماید.
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: بین سلمان و مردی سخنی واقع شد، آن مرد گفت کیستی و چیستی؟
سلمان فرمود: امّا ابتداء من و تو نطفه نجس بوده و پایان من و تو مردار متعفّن می‌باشد و هر گاه قیامت بر پا شود و ترازوی اعمال را نصب کنند، آن کس که ترازویش سبک است دهانش بسته بوده و آن که ترازوی اعمال او سنگین می‌باشد مورد اکرام قرار می‌گیرد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از صالح حذاء، از ابی اسامه، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام بودم شخصی از گروه مغیریّه راجع به یکی از سنن و احکام سؤال نمود، حضرت فرمود:
چیزی نیست که انسان به آن محتاج باشد مگر آن که از ناحیه حقّ تعالی و رسولش در آن سنّتی و حکمی جاری شده، کسی که عارف به آن سنّت است عارف بود و آن کس که جهل به آن دارد جاهل است.
مرد عرض کرد: در وارد شدن به خلاء سنّت چیست؟
حضرت فرمودند: آن است که ذکر خدا گفته و یاد او باشی و از شیطان

پناه ببری و وقتی فارغ شدی بگویی:
الحمد اللّٰه علی ما اخرج منّی من الأذی فی یسر و عافیة.
مرد گفت: انسان در این حال صبر نمی‌کند مگر آن که به آنچه از او خارج می‌شود می‌نگرد.
حضرت فرمودند: در روی زمین انسانی نیست مگر آن که با او دو فرشته بوده که موکّل وی هستند، پس هر گاه در این حال (حال تخلّی) قرار می‌گیرد گردنش را خم می‌کنند و سپس به او می‌گویند: ای فرزند آدم نگاه کن به آنچه در دنیا سعی برایش

می‌کردی که اکنون به چه کیفیت در آمده است.

باب صد و هشتاد و پنجم سرّ نهی شدن از تغوّط در زیر درختان میوه‌دار و جهت أنس داشتن درختان میوه‌دار و سبب نامیده شدن سدرة المنتهی به این نام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عیینه، از حبیب سجستانی، نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام راجع به آیه شریفه: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی، پرسیدم: حضرت فرمودند: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: ثمّ دنی، فتدانا، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ فی القرب أَوْ أَدْنی، فَأَوْحی اللَّه الی عبده یعنی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ما اوحی.
ای حبیب، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که مکّه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت‌هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیر المؤمنین علی علیه السّلام نیز با آن حضرت همراه بودند سپس امام علیه السّلام فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه‌ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکّه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سر به سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه‌های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصیّ تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یکی از آن دو را خورده و علی علیه السّلام دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وحی فرمود آنچه را که وحی نمود.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: ای حبیب یک بار دیگر در سدرة المنتهی حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را مشاهده فرمود در نزد سدرة المنتهی بهشتی

است که جایگاه متّقیان می‌باشد، یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدرة المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر و حرکت جبرئیل به محل سدرة منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: ای محمد این جا محلّ توقف و ایستادن من و جایی است که خدای عزّ و جلّ مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت

ندارم جلوتر بروم ولی شما بگذرید و به جلو بروید تا به سدره برسید سپس در آنجا توقف نمایید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به طرف سدره جلو رفتند و جبرئیل ایستاد و توقف نمود.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین را به محلّ سدره بالا برده و آنجا می‌نهند این مکان به سدرة المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آنجا برده شد فرشتگان نگهبان که جملگی کرام و بررة هستند آنها را می‌نویسند.
امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می‌رسانند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نظر می‌اندازند شاخه‌های این درخت (سدره) را می‌بینند که زیر عرش و اطراف آن می‌باشند.
پس از آن امام علیه السّلام فرمودند: نور جبّار عزّ و جلّ به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تجلّی کرده و آن حضرت را فرا می‌گیرد در این هنگام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه‌ای به هم نیامده و شانه‌های مبارکش به لرزه می‌آید.
پس از آن فرمودند: خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آنچه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ:
وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی منظور موافات و رسیدن آن حضرت است به سدرة المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آنچه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ‌ترین آیات پروردگار می‌باشد با چشم دیدند.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایّام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می‌پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آنها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آنکه با آن فرشته‌ای است که او را نگهداری می‌کند و اگر چنین نمی‌بود سباع و

حشرات زمین تمام آنها را در حالی که میوه داشتند می‌خوردند.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: و سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه‌دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکّل آنجا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مأنوس می‌باشند چه آن که فرشتگان در آنجا حاضر هستند.

باب صد و هشتاد و ششم سرّ اجتناب از ادرار

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن اسماعیل، از صفوان، از عبد اللَّه بن مسکان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شدیدا از ادرار اجتناب می‌کردند، آن جناب هر گاه می‌خواستند ادرار کنند یا به جای بلندی رفته و یا در مکانی که خاک زیاد در آنجا بود می‌رفتند و این به خاطر آن بود که کراهت داشتند ادرار به آن حضرت بپاشد.

باب صد و هشتاد و هفتم سرّ مکروه بودن زیاد نشستن برای تخلی

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از فضل بن عامر، از موسی بن قاسم بلخی، از کسی که ذکرش نموده، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: طول دادن و زیاد نشستن برای تخلّی موجب پیدا شدن بواسیر می‌باشد.

باب صد و هشتاد و هشتم سرّ مکروه بودن ریختن دیگری آب وضوء را بر وضوءگیرنده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق از عبد اللّه بن حمّاد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از شهاب بن عبد ربّه،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 881

از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هر گاه وضوء می‌گرفتند نمی‌گذاردند دیگری آب وضوء را بر او بریزد و می‌فرمودند: دوست ندارم که کسی را در نماز خود شریک سازم.

باب صد و هشتاد و نهم سرّ جعل و تشریع شدن وضوء

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه، از زراره و محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده‌اند که حضرت فرمودند:
وضوء حدّی است که از حدود خدا و حکمی است از احکام حقّ تعالی تا خدا مطیع و عاصی را بشناسد و مؤمن را هیچ چیز نجس نمی‌کند و در واقع شدن وضوء به کار بردن آب همچون به کار بردن روغن کفایت می‌کند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
کسی که در وضوء تعدّی و زیاده روی کند (مقصود استعمال آب زیاد می‌باشد) مثل کسی است که وضوء را ناقص بگیرد.

باب صد و نودم سرّ این که مسح به جزئی از سر و پاها می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:
آیا به من نمی‌فرمایید از کجا دانستید و از کجا فرمودید که مسح به جزئی از سر و پاها می‌باشد؟
امام علیه السّلام تبسّم نموده و فرمودند: ای زراره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و قرآن بیان نموده چه آن که حقّ عزّ و جلّ می‌فرماید: فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (صورتهای خود را بشویید) از این آیه دانستیم که شایسته است صورت تمامش شسته شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 883
سپس فرمود: وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ (و بشویید دست‌های خود را تا آرنج) پس از آن بین شستن و مسح کردن فرق گذارد و فرمود: وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ (و به سرهای خود مسح کنید) از این فقره که فرموده «برؤوسکم» دانستیم که مسح به جزئی از سر باید باشد به خاطر کلمه «باء» سپس پاها را عطف به سر نمود یعنی در پاها نیز مسح به جزئی از آنها باید باشد همان طوری که دست‌ها را به صورت وصل فرمود لذا دست‌ها را مانند صورت باید کلا شست در مسح پاها فرمود: وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (یعنی پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید) از این عطف می‌فهمیم که مسح پاها مانند سر به جزئی از آنها باید باشد، سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را برای مردم تفسیر فرمودند ولی آنها این حکم را تضییع کرده و به آن عمل نکردند.
پس از آن حقّ تعالی فرمود: فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ (پس نیافتید آب را به خاک پاک تیمم کرده و آن را به صورت‌های خود بکشید).
در این آیه شریفه حقّ تعالی نسبت به کسی که واجد و دارنده آب نیست وجوب شستن را وضع و ساقط و به جای آن مسح را واجب نموده و فرموده: به وجوه و صورت‌های خود مسح نمایید و پس از آن کلمه «و ایدیکم» یعنی دست‌های خودتان را به آن عطف کرده سپس فرموده «منه» یعنی از آن تیمم منظور «متیمّم به» یعنی خاک می‌باشد و حاصل معنا این می‌شود.
در صورتی که آب نیافتید به خاک پاک تیمم کرده پس از جزئی و مقداری از آن خاک به صورت و دست‌های خود مسح بکشید و علّت این که فرموده از مقداری از آن خاک به صورت و دست‌های خود بکشید:

آن است که حقّ تعالی می‌داند تمام آن خاک بر صورت کشیده نمی‌شود زیرا دست را که روی خاک می‌زنند خاک به مقداری از دست می‌چسبد و به مقداری دیگر از آن نمی‌چسبد لذا وقتی دست را به صورت می‌کشند جزئی از آن خاک به صورت مسح می‌شود نه تمام آن، سپس فرموده:
ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ یعنی خدا نمی‌خواهد حرج بر شما جعل کند یعنی در دین مقصود از حرج، ضیق و تنگی می‌باشد.

باب صد و نود و یکم سرّ وضوء دادن فقط جوارح چهارگانه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 885
حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکل رحمة اللَّه علیه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از فضاله از حسن بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
چند نفر یهودی محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرف شدند دو راجع به مسائلی از حضرتش سؤال کردند و در ضمن آنچه پرسیدند عرضه داشتند: ای محمّد بفرمایید: برای چه اعضاء چهارگانه (صورت، دست، پا، سر) را که نظیف‌ترین و پاکیزه‌ترین مواضع جسد هستند وضوء می‌دهند؟
نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که شیطان آدم را وسوسه کرد و او را به درخت منهی نزدیک کرد و آن حضرت به درخت نگریست آب رو و رونق و جلاء صورتش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت حرکت کرد و این اوّلین گامی بود که در عالم وجود به طرف خطاء و لغزش برداشته شد، پس از آن با دستش از میوه درخت تناول کرد پس زینت و پوشش از جسد و اندامش ریخت، آدم دست بر سر نهاد و گریست و زمانی که حقّ تعالی توبه آدم را پذیرفت بر او و بر فرزندانش واجب کرد که این جوارح و اعضاء چهارگانه را وضوء دهند و شرحش چنین است:
چون به درخت نگریست به او امر کرد صورتش را بشوید و چون با دستها از درخت تناول نمود او را مأمور ساخت که آنها را تا آرنج بشوید و به خاطر آن که دست بر سر نهاد مسح سر را بر او واجب نمود و بالاخره چون با پاها به طرف لغزش و خطاء گام برداشت مسح قدمین را بر او لازم نمود.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مکتوب و نامه وی مرقوم فرمودند:
علّت وضویی که به خاطرش شستن صورت و دو ذراع و مسح سر و پاها واجب شده آن است که بنده در مقابل حقّ تعالی می‌خواهد بایستد و با جوارح و اعضاء ظاهری او را ملاقات نماید لذا شستن صورت به خاطر سجود و خضوع لازم گردیده و شستن دو دست به جهت حرکت دادنشان و این که به توسط آنها رغبت و میل و خوف و وحشت و بریدن و جدا کردن واقع می‌شود واجب شد و مسح سر و دو پا به خاطر آن که ظاهر و آشکار بوده و در تمام حالات به واسطه آنها استقبال صورت

می‌گیرد و این که خضوع و خشوعی که در صورت و ذراعین هست در آنها نیست لازم و واجب گردید.

باب صد و نود و دوّم سرّ مستحب بودن گشودن چشم‌ها هنگام وضوء

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از ابو همام، از محمّد بن سعید بن غزوان، از سکونی، از ابن جریح، از عطاء، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:
هنگام وضوء چشم‌ها را بگشایید امید است که چشم‌هایتان آتش جهنّم را نبیند.

باب صد و نود و سوّم سرّ مستحب بودن زدن آب به صورت در وضوء

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از معاویة بن حکیم، از ابن مغیره، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که شخص وضوء می‌گیرد شایسته است آب به صورتش بزند زیرا اگر در حال چرت باشد با زدن آب به صورتش هراسان گشته و از خواب آلودگی در می‌آید و اگر هوا سرد باشد وقتی آب به صورت زد هراسان گشته در نتیجه سرما را حس نمی‌کند.

باب صد و نود و چهارم سرّ مکروه بودن استعمال آبی که آفتاب آن را گرم کرده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی، از درست، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر عائشه وارد شدند در حالی که وی ظرف آبش را در آفتاب گذارده بود حضرت فرمودند: ای حمیراء این چیست؟
عرض کرد: سر و بدنم را با آن می‌شویم.
حضرت فرمودند: این کار را تکرار مکن زیرا موجب برص می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 889
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش، از آباء کرامشان علیهم السّلام فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: با آبی که آفتاب گرمش کرده باشد وضوء مگیر و غسل مکن و آرد را خمیر منما زیرا موجب برص می‌باشد.

باب صد و نود و پنجم سر این که جنابت موجب غسل است نه ادرار و غائط

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالاتی که مکتوبا از محضرش نموده بودم مرقوم فرمودند:
علّت غسل جناب نظافت و تطهیر انسان نفس خودش را از آلودگی آن و پاک نمودن جسد از قذارت و خباثتش می‌باشد زیرا جنابت از تمام جسد خارج می‌گردد از این رو بر شخص واجب است تمام بدن را تطهیر کند و علّت مخفّف بودن حکم در ادرار و غائط این است که این دو اکثر و ادوم از جنابت بوده لذا شارع مقدس به خاطر کثرت و مشقّت و اخراجشان بدون اراده و شهوت به وضوء راضی شده ولی جنابت بیرون نمی‌آید مگر با استلذاذ و اجبار نفس از این رو در مورد آن غسل را واجب کرده است.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبد اللَّه بن جبله «1» از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدرانش، از جدّش حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب، علیهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسیده و داناترین آنها راجع به چند مسأله از حضرت سؤال کرد، در ضمن سؤالاتش عرضه داشت: برای

---

(1)- عبد اللَّه بن جبلة بن حیان بن ابحر الکنانی، وی اگر چه واقفی است ولی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه و نجاشی ثقه و مشهور می‌باشد.

چه حقّ تعالی در مورد جنابت امر به غسل فرموده ولی در صورت خروج ادرار و غائط غسل را واجب نکرده است؟
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که آدم علیه السّلام از درخت منتهی تناول نمود آنچه را که خورد به آرامی و آهستگی وارد عروق و موی و پوست او شد لذا وقتی مردی با همسرش مجامعت می‌کند آب از تمام رگها و مویهای در جسدش خارج شده از این رو حقّ عزّ و جلّ این حکم را جعل کرده که در صورت جنابت غسل بر فرزندان آدم علیه السّلام واجب است و آن را تا روز قیامت مستمر نموده ولی ادرار از زیادی مایعاتی که انسان می‌آشامد بیرون می‌آید چنانچه غائط از زیادی طعامی که تناول می‌کند خارج می‌شود لذا در صورت خروج این دو وضوء واجب می‌باشد.
یهودی عرض کرد: راست فرمودی ای محمّد.

باب صد و نود و ششم سرّ این که وقتی شخص از خواب بیدار شد جایز نیست دستش را پیش از شستن در ظرف آب وضوء نماید

حدیث (1) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از محمّد بن سنان، از ابن مسکان، از ابی بصیر، از عبد الکریم بن عتبة، وی می‌گوید:
از او پرسیدم: شخصی از خواب بیدار شده و ادرار نکرده آیا دستش را پیش از شستن داخل ظرف آب وضوء بنماید یا ننماید؟
فرمود: خیر زیرا وی نمی‌داند دستش شب تا به صبح کجا بوده، بنا بر این بعد از خواب دستش را بشوید.

باب صد و نود و هفتم سرّ وجوب وضوء برای آنچه از بدن خارج می‌شود و عدم وجوبش برای آنچه داخل بدن می‌گردد

حدیث (1) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنهما فرمودند: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن الحسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و عبد الرّحمن بن ابی نجران، از مثنی حنّاط، از منصور بن حازم، از

سعید بن احمد، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

برای آنچه از بدن خارج می‌شود وضوء بگیرید نه آنچه داخل می‌شود زیرا آنچه داخل می‌شود طیّب و پاکیزه است ولی وقتی خارج می‌گردد ناپاک می‌باشد.

باب صد و نود و هشتم سرّ مستحب بودن وضوء پیش از طعام و بعد از آن

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از قاسم بن محمّد و دیگری، از صفوان بن مهران جمّال، از ابی نمیره نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
وضوء پیش از طعام و بعد از آن فقر و درویشی را می‌برد.
راوی گفت: محضرش عرضه داشتم: فقر را می‌برد؟
فرمود: فقر را می‌برد.

باب صد و نود و نهم سرّ شستن چربی خارج دهان را با چوبک و نشستن داخل دهان را با آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد العزیز، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
با چوبک فقط چربی خارج دهان را باید شست امّا داخل دهان با آن شسته نمی‌شود.

باب دویستم سرّ نهی نمودن از ادرار کردن در آب راکد

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 895
فرمودند:
در حال ایستاده آب نیاشام و قبر را طواف مکن و در آب ایستاده و راکد ادرار مکن چه آن که هر کس یکی از این افعال را مرتکب شود و به امری گرفتار شود فقط باید خودش را ملامت کند و آن کس که یکی از این افعال را بجا بیاورد از آن جدا نخواهد شد مگر خدا بخواهد.

باب دویست و یکم سرّ جایز نبودن تکلّم و سخن گفتن در حال تخلّی

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی «1»، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم «2»، از پدرش، از ابو بصیر، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
در حال تخلّی سخن نگویید زیرا کسی که در این حال صحبت کند حاجتش روا نمی‌گردد.
حدیث (2) حسین بن احمد بن ادریس رضی اللَّه عنه، از پدرش، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از ابراهیم بن هاشم و دیگری، از صفوان بن یحیی، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نهی فرمودند از این که شخص در حال غائط نمودن جواب کسی را بدهد و با او سخن گوید مگر بعد از فراغ از آن.

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران

_____

(1)- موسی بن عمران نخعی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی مجهول و مهمل می‌باشد.

(2)- علی بن سالم، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی امامی و مجهول الحال است.

نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم، از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

اگر اذان را شنیدی و در حال تخلّی (تغوّط کردن) بودی پس مثل آنچه را که مؤذّن می‌گوید تو نیز بگو و نیز در این حال ذکر خدای عزّ و جلّ را ترک مکن زیرا ذکر خدا در هر حال پسندیده و خوب می‌باشد، سپس فرمودند: زمانی که جناب موسی بن عمران علیه السّلام با حقّ تعالی مناجات و راز و نیاز می‌کرد به درگاهش عرضه داشت:

پروردگارا آیا از من دور هستی تا بخوانم تو را یا نزدیک هستی تا راز و نیاز کنم با تو؟

خداوند عزّ و جلّ وحی فرستاد: ای موسی من همنشین هر کسی هستم که به یاد من بوده و ذکر من بگوید: موسی عرضه داشت: من در حالی هستم (ظاهرا مقصودش حال تخلّی بوده) که تو را برتر از آن می‌دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم.

حقّ تعالی فرمود: ای موسی در هر حالی که هستی به یاد من باش و ذکر من را بگو.

حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللّه، از محمّد بن مسلم، وی می‌گوید: به من فرمود:

ای پسر مسلم ذکر خداوند عزّ و جلّ را در هیچ حال ترک مکن لذا اگر شنیدی که مؤذن اذان می‌گوید و تو در حال تخلّی بودی پس ذکر خدای عزّ و جلّ را بگو و آنچه را که مؤذن می‌گوید حکایت نما.

حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از محمّد بن ابی عمیر، از عمیر بن اذنیه، از زراره، وی می‌گوید: محضر مبارک ابی

جعفر علیه السّلام عرض کردم: وقتی اذان را می‌شنوم چه بگویم؟
حضرت فرمودند: با هر ذاکری ذکر خدا را بگو.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 899
حدیث (4) محمّد بن احمد سنانی رضی اللّه عنه از حمزة بن قاسم علوی از جعفر بن محمّد بن مالک کوفی از جعفر بن سلیمان مروزی از سلیمان بن مقبل مدائنی، وی می‌گوید: محضر ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: برای چه مستحب است وقتی انسان اذان را شنید هر چه را که مؤذن می‌گوید او نیز بگوید اگر چه در حال ادرار و غائط کردن باشد؟
حضرت فرمود: این کار روزی را زیاد می‌کند.

باب دویست و سوّم سرّ وجوب غسل روز جمعه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد، از حسین بن خالد صیرفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو الحسن اوّل علیه السّلام پرسیدم: چگونه غسل جمعه واجب گردیده؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نماز فریضه را با نماز نافله تمام و کامل گردانیده و روزه واجب را با روزه نافله و وضوء فریضه را با غسل روز جمعه تکمیل و تمام فرموده، بنا بر این نقصی که ناشی از سهو یا تقصیر یا فراموشی حادث شده باشد بدین ترتیب کامل می‌گردد.
حدیث (2) محمّد بن حسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللَّه بن حماد انصاری از صباح مزنی، از حارث، از اصبغ بن نباته، وی می‌گوید: هر گاه امیر المؤمنین علیه السّلام کسی را می‌خواستند توبیخ کنند به او می‌فرمودند: تو از کسی که تارک غسل جمعه است ناتوان‌تر هستی، کسی که در روز جمعه غسل کند تا جمعه دیگر با طهارت است.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از محمّد بن عبد اللَّه، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: انصار در طول هفته با شتران آبکش و اموال مربوطه کار می‌کردند و وقتی روز جمعه فرا می‌رسید و اجتماع می‌کردند از بوی زیر بغل و جسد آنها مردم در آزار بودند لذا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به ایشان امر فرمود در روز جمعه غسل کنند و این سنّت باقی ماند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 901
حدیث (4) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالات او مرقوم فرمودند:
علّت غسل عید فطر و عید قربان و جمعه و اغسال دیگر یکی آن است که بدین وسیله بنده پروردگارش را بزرگ داشته و رو به کریم جلیل آورده و از درگاهش برای گناهان خود طلب آمرزش نموده است، و دیگر آن که برای بندگان این ایّام عید معروفی بوده که در آنها جمع شده و ذکر خدا را می‌گویند لذا غسل در آنها تشریع شده تا بدین وسیله بندگان این ایّام را مورد تعظیم و بزرگداشت قرار داده و بر سایر ایّام تفضیل دهند و دیگر آن که وقتی در جمعه غسل نمودند از آن روز تا جمعه دیگر با طهارت می‌باشند.

باب دویست و چهارم سرّ این که به زنان اجازه داده‌اند در سفر غسل جمعه را ترک کنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی به طور مرفوع نقل کرده که فرمود: غسل جمعه بر مردان و زنان، در سفر و حضر واجب است منتهی به خاطر کمبود آب در سفر، به زنان اجازه داده‌اند که آن را ترک نمایند.

باب دویست و پنجم سرّ این که مردم با سه سنگ مخرج غائط را تطهیر و تنظیف نموده و جهت استنجاء و تطهیر آنها با آب

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از عبد الرحمن بن هاشم بجلی، از ابی خدیجه، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
مردم با سه سنگ خود را پاک می‌کردند زیرا غوره خرما تناول نموده در نتیجه مدفوع آنها به صورت خشک و پشکل دفع می‌شد لذا محل را با سنگ خوب پاک می‌نمودند، روزی مردی از انصار ملخ تناول نمود پس شکمش روان شد در نتیجه با

آب خود را شست، نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله پی او فرستاد وی آمد ولی خوف داشت که به خاطر استفاده از آب و تطهیر مخرج غائط آیه‌ای در باره‌اش نازل شده باشد که او را بدحال نماید باری رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود:
آیا در امروز عملی انجام داده‌ای؟
عرضه داشت: آری یا رسول اللّه من طعامی خوردم که شکمم را روان نمود پس به کار بردن سنگ مرا کفایت نکرد از این رو با آب استنجاء نمودم.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: خوشا به حال تو، حقّ تعالی در باره‌ات آیه‌ای نازل فرموده و بشارت داده که توّابین و متطهّرین را دوست دارد، پس تو اوّلین کسی بودی که این کار را نموده و اوّلین نفر از توّابین و متطهرین محسوب شدی.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم «1»، از مسعدة بن زیاد «2»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به برخی از زنان خود فرمودند: به زنان مؤمنین امر کنید که با آب استنجاء کنند و در آن مبالغه، نمایند یعنی مخرج غائط را نیکو با آب بشویند چه آن که آب حواشی و اطراف مخرج را پاک و طاهر نموده و علاوه بر آن بواسیر را برطرف می‌کند.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن از کسی که به او خبر داده، از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام، آن دو بزرگوار فرمودند:
مضمضه «3»، نمودن و استنشاق «4» کردن جزء وضوء نیستند زیرا محلّ این دو باطن محسوب شده و اعضاء وضوء ظاهر می‌باشند.

---

(1)- هارون بن مسلم بن سعدان، اصل وی کوفی بوده ولی به بصره هجرت کرده و سپس به بغداد منتقل شده و در آنجا فوت کرده است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی ثقه بوده ولی به جبر و تشبیه اعتقاد داشته.
(2)- مسعدة بن زیاد، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وی ثقه و عین بوده و از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت می‌کرده.
(3)- یعنی آب در دهان کردن و در آن دور دادن و بیرون ریختن.
(4)- یعنی آب را به داخل بینی کشیدن.

باب دویست و هفتم سرّ واجب نبودن شستن و آب کشیدن جامه‌ای که در آب استنجاء افتاده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبد الرّحمن از مردی از اهل مشرق از عنزا، از احول نقل کرده، وی گفت: برای بر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام وارد شدم حضرت فرمودند: از آنچه خواهی سؤال کن، پس مسائل در نظرم آمد، امام علیه السّلام فرمودند: از آنچه در نظرت آمده سؤال کن.
عرضه داشتم: فدایت شوم: شخصی استنجاء می‌کند و جامه‌اش در آب استنجاء می‌افتد، چه کند؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد پس اندکی سکوت کرده و پس از آن فرمودند:
آیا می‌دانی چرا اشکالی ندارد؟
عرض کردم: نه به خدا قسم، فدایت شوم.
حضرت فرمودند: به خاطر آن که آب در آب استنجاء بیشتر از نجاست در آن می‌باشد.

_____
ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج1 ؛ ص905
یث (1) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از کسی که برایش حدیث گفته، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا جنب مضمضه بکند؟
حضرت فرمودند: خیر زیرا ظاهر آن شخص جنب شده نه باطنش و دهان از باطن محسوب می‌شود.
حدیث (2) در حدیثی دیگر روایت شده که حضرت امام صادق علیه السّلام در مورد غسل جنابت
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 907
فرمودند:
اگر خواستی مضمضه و استنشاق کنی، بکن ولی واجب نیست زیرا در غسل اعضاء ظاهر را باید شست نه باطن را.

باب دویست و نهم سرّ این که مرد اگر پیش از ادرار نمودن غسل کند و پس از غسل رطوبتی از او خارج شود باید غسل را اعاده نماید ولی در زن اعاده غسل واجب نیست

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از حضرت راجع به مردی که جنب شده و پیش از ادرار نمودن غسل کرده و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آمده پرسیدم؟
حضرت فرمودند: غسل را اعاده کند.
عرضه داشتم:
اگر زنی بعد از غسل و پیش از ادرار رطوبتی ببیند حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: غسل را اعاده نکند.
عرض کردم: بین مرد و زن چه فرقی است؟
حضرت فرمودند: رطوبتی که از زن خارج می‌شود همان آب مرد است که در رحم او ریخته شده لذا غسل ندارد.

باب دویست و دهم سرّ این که بر حائض و جنب جائز است در مسجد عبور کنند ولی حقّ ندارند در آن چیزی بگذارند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن دو می‌گویند:
محضر امام علیه السّلام عرض کردیم: آیا حائض و جنب داخل مسجد بشوند؟ حضرت فرمودند: این دو داخل مسجد نشوند مگر به حالت عبور زیرا حقّ تعالی می‌فرماید:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 909
وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا (و تا زمانی که غسل نکرده‌اید با حالت جنابت داخل مسجد نشوید مگر از آن عبور کنید) و سپس حضرت فرمودند: این دو از مسجد حقّ دارند چیز بردارند ولی در آن چیزی نباید بگذارند.
زراره می‌گوید: محضرش عرض کردم: چرا جنب و حائض می‌توانند از مسجد چیزی بردارند ولی نمی‌توانند در آن چیزی بنهند؟
فرمود: زیرا این دو قادر نیستند بر برداشتن آنچه در مسجد است را مگر از مسجد پس چون از غیر مسجد نمی‌توانند بردارند و چاره‌ای غیر از این نیست به ناچار اخذ از مسجد در حقشان تجویز شده ولی چون می‌توانند آنچه را که در دستشان هست در غیر مسجد نیز بنهند از این رو اضطراری ندارند آن را در مسجد بگذارند پس باید آن را در غیر مسجد بگذارند تا مرتکب حرام نشوند.
محضرش عرضه داشتم: آیا قرآن بخوانند؟
فرمود: آری آنچه خواستند می‌توانند مگر سوره‌های سجده‌دار و نیز در هر حالی می‌توانند ذکر خدا بگویند.

باب دویست و یازدهم سرّ فرق بین آبی که از شخص صحیح و سالم خارج شده و آب رقیقی که از مریض بیرون می‌آید

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن مغیره، از حریز، از ابن ابی یعفور، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی در خواب می‌بیند که مجامعت کرده و شهوت بر او عارض شده پس بیدار شده و نظر می‌کند چیزی نمی‌بیند سپس درنگ کرده پس از آن آبی از او خارج می‌گردد حکم وی چیست؟
حضرت می‌فرمایند: اگر وی مریض است باید غسل کند و در غیر این صورت تکلیفی بر او نمی‌باشد.
عرض کردم: چه فرقی بین این دو می‌باشد؟
فرمود: فرق این دو آن است که: شخص صحیح و سالم از او آب با جهش و قوّت خارج می‌شود ولی مریض آبش با ضعف و سستی دفع می‌گردد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 911
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
هر گاه بیمار شدی پس شهوت بر تو عارض گشت بسا آب جهنده از تو خارج می‌شود ولی به خاطر بیماری تو ضعیف بوده و به تدریج و ساعتی بعد از ساعت و کم کم خارج می‌گردد پس در چنین صورتی تو به جنابت مبتلا شدی و غسل نما.

باب دویست و دوازدهم نوادر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از حسن بن علی کوفی، از عبد اللَّه بن جبله، از مردی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حضرت فرمودند: مردی چهل سال خدا را عبادت و پرستش می‌کند ولی به واسطه عدم اطاعتش در وضوء و بطلان آن این عبادتش صحیح نمی‌باشد.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از حکم بن مسکین، از محمّد بن مروان، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: شصت یا هفتاد سال بر شخصی می‌گذرد ولی حقّ تعالی از او نمازش را قبول نمی‌کند.
راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چگونه این طور می‌باشد؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که وی آنچه را که حقّ عزّ و جلّ امر به مسحش نموده را می‌شوید.

باب دویست و سیزدهم سرّ این که هنگام وضوء واجب است نام حقّ تعالی برده شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از داود عجلی مولای ابی مغیره از ابی بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام وی گفت حضرت فرمودند: ای ابا محمّد کسی که وضوء بگیرد و یاد کند خدا را، تمام جسدش طاهر می‌گردد و اثر وضوء تا وضوء بعدی آن است که
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 913
کفاره گناهانی است که بین این دو وضوء از او صادر شده و کسی که نام خدا را هنگام وضوء نبرد جسدش به مقداری که آب به آن رسیده پاک می‌شود.

باب دویست و چهاردهم سرّ این که وضوءگیرنده وقتی فراموش کرد ذراع و سر را بشوید باید وضوء را اعاده کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر از معلی بن محمّد، از حسن بن علی الوشاء، از حمّاد بن عثمان از حکم بن حکیم، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی فراموش کرده در وضوء ذراع و سر خود را بشوید حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: باید وضوء را اعاده کند زیرا در وضوء برخی از اعضاء تابع بعضی دیگر می‌باشند به این معنا اگر بعضی شسته نشوند عضو بعدی اصلا صحیح واقع نمی‌شود.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید از فضالة بن ایّوب از سماعه از ابو بصیر، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
هنگامی که بعضی از وضوء خود را انجام دادی و در اثناء حاجتی برایت پیش آمد که به آن پرداختی اگر وقتی خواستی دنباله وضوء را ادامه دهی اعضاء شسته شده خشک گردیده باشند وضوء را اعاده کن زیرا وضوء تبعیض نمی‌شود.

باب دویست و پانزدهم علّت پیدایش حیض در زنان

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابی جمیله، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: دختران پیامبران صلوات اللَّه علیهم اجمعین حیض نمی‌بینند، زیرا حیض عقوبت و مؤاخذه می‌باشد و اوّلین زنی که حیض دید ساره می‌باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 915

حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از حسن بن محبوب، از ابی ایّوب «1» خزّاز، از ابی عبیده «2» حذّاء، از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

حیض نجاست و پلیدی است که حقّ تعالی در زنان قرار داده، سپس فرمودند:

در زمان حضرت نوح علیه السّلام زنان در هر سال یک بار حیض می‌دیدند تا این که جماعتی از زنان که تعدادشان هفتصد نفر بود از حجاب بیرون آمدند و رها و آزاد گشته، لباسهای سرخ پوشیده و خود را زینت کرده و معطّر ساختند و سپس در بلاد و شهرها پراکنده شدند، با مردان همنشین شده و در اعیاد با آنها همراه بوده و در صفوف آنها در آمده و کاملا با مردان آمیزش پیدا نمودند در چنین وقتی حقّ تعالی آنها را مبتلا ساخت به دیدن حیض در هر ماه، خون حیض این زنان از آنها جاری گشت لذا مجبور شدند که از بین مردان خارج شوند، همان طوری که ذکر شد ایشان در هر ماه یک بار حیض می‌دیدند حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ایشان را مشغول به حیض و کثرت شهوتشان فرمود و سایر زنان که عمل ایشان را انجام نداده بودند در هر سال یک بار حیض می‌شدند، سپس حضرت فرمودند:

پسران آن زنان که در هر ماه حائض می‌شدند با دختران این زنان که سالی یک مرتبه به آن مبتلا می‌گردیدند ازدواج نموده و بدین ترتیب بین طائفه امتزاج برقرار گردید و دخترانی که از این وصلت و ازدواج متولّد شدند جملگی در هر ماه یک بار حیض می‌دیدند باری فرزندان زنانی که در هر ماه یک بار حیض می‌شدند زیاد گردیدند و جهتش آن بود که حیض آنها مستقیم و متعادل بود و در مقابل زنانی که در هر سال یک بار حائض می‌شدند چون مبتلا به فساد خون بودند فرزندانشان کم بود از این رو نسل آن زنان زیاد و نسل اینها اندک گردید.

_____
(1)- اسم او ابراهیم بن عثمان است و به فرموده شیخ علیه الرحمه در فهرست ثقه می‌باشد
(2)- اسم او زیاد بن عیسی است و ثقه می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 917
حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکل رحمة اللّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از محمّد بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از محمّد بن عجلان، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
صاحب خانه پیش از طعام زودتر از همه وضوء بگیرد تا دیگران خجالت نکشند و وقتی از طعام فارغ شدند ابتداء کند به آب ریختن روی دست حاضرین از جانب راست درب اعم از آن که نفر دست راست درب آزاد یا بنده باشد.
حدیث (2) و در حدیث دیگر آمده است: ابتداء صاحب خانه دست خود را بشوید سپس ابتداء کند به کسی که سمت راست خودش قرار گرفته و وقتی طعام خورده شد اوّل دست کسی که در سمت چپ صاحب منزل است را شسته و خودش آخرین کسی باشد که دست خویش را می‌شوید زیرا وی سزاوارتر است به این که صبر بر چربی انگشتان دست نماید و پس از آن با دستمال دست را خشک کند.

باب دویست و هفدهم سرّ این که زن نفساء هیجده روز ایّام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از حنّان بن سدیر خبر داد که وی گفت: پرسیدم: برای چه زن نفساء (زنی که وضع حمل نموده) هیجده روز ایّام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر؟
فرمود: به خاطر آن که اقلّ حیض سه روز و اوسط آن پنج روز و اکثرش ده روز است پس اقل و اوسط و اکثر حیض را مجموعا برای نفساء ملاحظه نمودند.

باب دویست و هیجدهم سرّ این که جایز نیست زن حائض خضاب کند

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن ابی عبد اللّه، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب از ابو بکر حضرمی، از

حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، از ابو بکر حضرمی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا زن حائض خضاب بکند؟

حضرت فرمودند: خیر زیرا از شیطان بر او خوف و هراس می‌باشد.

باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن حامل حیض نمی‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم از محمّد بن علی کوفی، از عبد اللَّه بن عبد الرحمن اصم، از هیثم بن واقد از مقرن، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: سلمان رحمة اللَّه علیه از حضرت علی علیه السّلام راجع به روزی فرزند مادامی که در شکم مادرش هست پرسید؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خون حیض را حبس کرد پس آن را روز و روزی فرزند در شکم مادر قرار داد.

باب دویست و بیستم آداب حمّام

محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال از حسن بن علی، از عبد اللَّه بن بکیر، از عبد اللَّه بن ابی یعفور نقل کرده که گفت: زرارة بن اعین در باره کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به مخاصمه و منازعه برخاست، من گفتم: کندن آن افضل است از تراشیدن و داروی نظافت گذاردن از هر دو افضل است و او این گفته را از من قبول نمی‌کرد، هر دو به اتّفاق به درب منزل امام صادق علیه السّلام رفتیم، اجازه دخول گرفتیم، به ما گفتند: حضرت به حمام تشریف برده‌اند.
پس به طرف حمّام رفتیم، امام علیه السّلام از حمّام بیرون آمدند در حالی که زیر بغلشان را دارو گذارده بودند.
من به زراره گفتم: آیا فعل امام علیه السّلام کفایت می‌کند؟
زراره گفت: نه چون ممکن است حضرت به خاطر جهتی این کار را کرده‌اند.
حضرت به ما فرمودند: برای چه شما این جا آمدید؟
من عرض کردم: زرارة بن اعین در باره کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به

مباحثه و منازعه برخاسته، من می‌گویم: کندن از حلق افضل است و طلا نمودن از هر دو افضل می‌باشد.
حضرت فرمودند: امّا تو در این سنّت و حکم الهی به صواب رفته و زراره خطاء کرده، بدانید کندن آن از تراشیدنش افضل و طلا نمودنش از هر دو افضل می‌باشد، سپس به ما فرمودند: شما هم آن را طلا کنید یعنی دارو بگذارید.
عرض کردم: سه روز پیش این کار را انجام داده‌ایم.
حضرت فرمودند: اعاده کنید زیرا نوره کشیدن پاک‌کننده است، پس ما این کار را کردیم، حضرت به من فرمودند: یاد بگیر.
عرضه داشتم: فدایت شوم مرا تعلیم فرمایید.
حضرت فرمودند: از روی پهلو خوابیدن در حمام اجتناب نما زیرا این کار پیه کلیه‌ها را آب می‌کند و نیز از طاق و از خوابیدن در حمام اجتناب بکن زیرا موجب زخم معده می‌گردد و از شانه کردم در حمّام حذر کن زیرا باعث ریزش مو می‌شود و از مسواک کردن در حمام پرهیز نما چون موجب فساد دندانها می‌گردد و از شستن سر با گل دوری کن زیرا باعث قبح منظر و زشتی روی می‌شود و از مالیدن لنگ به سر و صورت حذر کن

چون آب صورت و نشاط آن را می‌برد و از مالیدن سفال و اسفنج به کف پا دوری کن زیرا موجب برص می‌باشد و از شستن با آب غساله حمام اجتناب کن چه آن که در آن غساله یهودی و نصرانی و زرتشتی و ناصب ما اهل بیت که از همه فرقه و گروهها بدتر است جمع می‌باشد.
خداوند تبارک و تعالی مخلوقی خبیث و نجس‌تر از سنگ نیافریده و ناصبی از سگ نجس‌تر می‌باشد.
مصنّف این کتاب (صدوق) می‌گوید: در خبر دیگر آمده است که مراد از طین، طین مصر بوده و مقصود از خزف، خزف شام می‌باشد.

باب دویست و بیست و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر به مسواک با هر نمازی نفرمودند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از عبد اللَّه بن میمون، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 923
اگر بر امّتم مشقّت نمی‌داشت هر آینه به آنها امر می‌کردم با هر نمازی مسواک کنند.

باب دویست و بیست و دوّم سرّ این که در وقت بلند شدن برای نماز شب مسواک کردن سنّت گردیده است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از کسی که ذکرش کرده، از عبد اللَّه بن حمّاد، از ابن بکر بن ابی سماک، وی می‌گوید حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
هر گاه در شب بلند شدی مسواک کن چه آن که فرشته‌ای نزد تو خواهد آمد و دهانش را بر دهانت می‌گذارد پس حرفی نخوانی و سخنی نگویی مگر آن که آن را به آسمان می‌برد پس چه خوب است دهانت خوشبو باشد.

باب دویست و بیست و سوّم سرّ این که زنان نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وقتی غسل جنابت می‌کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی گذارده و بر طرف نمی‌کردند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از آباء کرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: زنان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله وقتی غسل جنابت می‌کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی می‌گذاردند زیرا پیامبر کرام صلّی اللَّه علیه و آله به آنها امر کرده بود آب را بر اجساد خود بریزند.

باب دویست و بیست و چهارم سرّ این که زن حائض روزه را قضا نموده ولی نماز را قضا نمی‌کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الجبّار، از علی بن مهزیار نقل کرده که وی گفت: زنی محضر آن

حضرت نوشت که از حیض یا خون نفاس در روز اوّل ماه رمضان پاک شده سپس استحاضه شده، پس نماز خوانده و روز رمضان را تمام گرفته بدون این که اعمال مستحاضه را که غسل نمودن برای دو نماز باشد انجام بدهد آیا روزه و نمازش صحیح است یا نه؟
حضرت نوشت: روزه‌اش را قضاء کند و نمازش را قضاء نکند زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به زنان مؤمنه‌اش چنین امر می‌فرمودند.
حدیث (2) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا حائض روزه‌اش را باید قضاء کند ولی نماز را قضاء ننماید؟
حضرت فرمودند: برای این که روزه در سال یک ماه است ولی نماز در هر روز و شب بوده لذا حقّ تعالی بر زن واجب نمود که روزه‌اش را قضاء کند ولی قضاء نماز را به همین خاطر واجب نکرد.
مترجم گوید: مقصود این است که اگر قضاء نماز واجب می‌بود تکلیف شاق و مشکلی بر زن شده بود و مقتضای شریعت آسان آن است که قضاء نماز ساقط باشد.

باب دویست و بیست و پنجم سرّ این که جامه‌ای را که با شیر و ادرار دختر بچه ملاقات کرده باید شست ولی در صورت ملاقات با شیر و ادرار پسر بچه شستن آن واجب نیست

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت علی علیه السّلام فرمودند: شیری که دختر بچه می‌خورد و اداری که از او خارج می‌شود اگر به جامه برسد در صورتی که بچه غذا خور نشده باشد جامه را باید آب کشید زیرا شیر او از مثانه مادرش خارج می‌شود ولی شیری که پسر بچه می‌خورد و بولی که از او خارج می‌شود پیش از آن که غذا خور شده باشد اگر به جامه برسد جامه را لازم نیست آب بکشند زیرا شیر او از پشت شانه‌ها و بازوها خارج می‌گردد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 927

باب دویست و بیست و ششم سرّ این که بعد از بیرون آمدن خون از بینی داخل آن شستن واجب و لازم نیست «1»

باب دویست و بیست و هفتم سرّ این که طائفه ازد از همه مردم شیرین‌زبان‌تر هستند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از محمّد بن حسان رازی از محمّد بن یزید رازی، از ابی البختری، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
هنگامی که مردم دسته دسته وارد دین خدا شدند طائفه ازد نیز نزد مردم آمده و به دین خدا وارد شدند، این طائفه رقیق القلب‌ترین و شیرین‌زبان‌ترین مردم بودند، محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض شد: این طائفه از همه مردم رقیق القلب‌ترین هستند، را دانستیم ولی به چه سبب شیرین‌زبان‌ترین مردم شده‌اند؟
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: زیرا این طائفه در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مسواک می‌کردند.
ابو البختری می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: برای هر چیزی طهور و پاک‌کننده‌ای است و طهور دهان مسواک است.

باب دویست و بیست و هشتم سرّ این که امام صادق علیه السّلام مدّت دو سال مسواک کردن را ترک کردند

---

(1)- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسّاخ حدیثی نقل نکرده‌اند ولی در وسائل به اسنادش از عمّار ساباطی نقل کرده: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد: مردی خون از بینی او جاری شد آیا باطن بینی را باید آب بکشد یا نه؟
حضرت فرمودند: بر او لازم است ظاهر بینی را آب بکشد نه باطن آن را.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 929
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از عبد اللَّه بن جبله، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: مسلم آزاد کرده امام صادق علیه السّلام گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام دو سال قبل از رحلتشان مسواک کردن را ترک کردند و جهتش آن بود که دندانهای آن حضرت ضعیف و ناتوان شده بودند.

باب دویست و بیست و نهم سرّ این که تمام بدن حائض پاک است مگر موضع و مکان خروج خون حیض «1»

باب دویست و سی‌ام سرّ این که مستحب است انسان در تمام احوال با وضوء باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام نقل کردند که آن حضرت فرمودند:
مسلمان در حال جنابت نخوابد و نیز هیچ مسلمانی نخوابد مگر با طهارت و اگر آب نیافت با خاک تیمّم کند زیرا مؤمن وقتی خوابید روحش به جانب حقّ تعالی رفته و با او ملاقات کرده و بر آن مداومت می‌نماید، اگر اجل و مرگ او فرا رسیده باشد حقّ تعالی در بین رحمتش قرارش می‌دهد و اگر مرگش نرسیده باشد روح را با فرشتگان امینش به زمین فرستاده پس آن را به جسد بر می‌گرداند

_____

(1)- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسّاخ حدیثی نقل نکرده‌اند ولی در وسائل به اسنادش از سورة بن کلیب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا زن حائض لباسهایی را که در حال حیض پوشیده آب بکشد یا نه؟
حضرت فرمودند: آنچه را که خون حیض به آن رسیده آب بکشد و غیر آن را به حال خود گذارد.
محضرش عرضه داشتم: زن در لباس بسا عرق کرده؟
حضرت فرمودند: عرق که خون حیض نیست تا نجس باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 931

باب دویست و سی و یکم سرّ این که مذی و وذی ناقض وضوء نیستند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی‌بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
اگر از آلت تو مذی یا ودی خارج شد و در نماز بودی نماز را قطع نکن و وضوء تو نقض نمی‌شود اگر چه آب و رطوبت به قدری زیاد باشد که به پشت تو برسد، این دو آب بمنزله آب بینی هستند که ناقض وضوء نمی‌باشند و هر رطوبتی که بعد از وضوء از تو خارج شود از قبیل حبائل (دام شیطان) بوده یا رطوبت بواسیر است لذا به آن اعتناء مکن و جامه‌ات را به خاطر آن آب مکش مگر آن که متنجس شده باشد.
حدیث (2) و با همین اسناد از حریز نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به مذی سؤال کرده و پرسیدم: اگر مذی جاری شد تا به ران رسید چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: نماز را به خاطر آن قطع مکن و ران را آب مکش زیرا این رطوبت از مخرج منی بیرون نیامده بلکه به منزله آب بینی است که حکمی ندارد.
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از یزید بن معاویه وی می‌گوید: از احد الصادقین علیهما السّلام راجع به حکم مذی سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: وضوء را نقض نکرده و اگر به جامه و جسد برسد آب کشیدن آنها واجب نیست این رطوبت به منزله آب دهان و رطوبت سر می‌باشد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از عمر بن حنظله نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مذی پرسیدم؟
حضرت فرمودند: این رطوبت با آب بینی مساوی است.

باب دویست و سی و دوّم سر این که اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می‌کنند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 933
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن فضّال، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرده و همچنان مخفی بود، حقّ تعالی به جانب موسی علیه السّلام وحی نمود که استخوانهای یوسف را از مصر خارج کند و در این صورت ماه طلوع خواهد نمود، موسی از کسی که محل قبر یوسف را می‌دانست سراغ گرفت و سؤال کرد؟
به ایشان عرض شد: در این جا پیری است که او می‌داند، حضرت دنبالش فرستاد، پس پیری زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت به او فرمود: آیا محل قبر یوسف علیه السّلام را می‌دانی؟
گفت: آری.
حضرت فرمود: مرا از آن خبر می‌دهی؟
گفت: خیر مگر چهار خصلت به من عطاء کنی، پاهایم را روان گردانی، چشمم را به من برگردانی، جوانی مرا را بازگردانی، مرا با خودت در بهشت قرار دهی.
این درخواست بر موسی گران آمد، حقّ تعالی وحی نمود: ای موسی آنچه را که خواسته به او عطا کن چه آن که در قبال فعل او به وی خواهی داد، باری آن پیر موسی را بر قبر یوسف راهنمایی نمود پس از کنار نیل استخوانهایش را که در صندوقی مرمر بود بیرون آوردند و وقتی آن را خارج کردند ماه طلوع نمود پس استخوانها را به شام حمل کردند و به همین خاطر اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می‌نمایند.

باب دویست و سی و سوّم سرّ این که تب یک شب کفّاره گناه یک سال می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زهری، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
تب یک شب کفّاره گناهان یک سال است زیرا درد و الم آن تا یک سال در بدن باقی می‌ماند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 935

باب دویست و سی و چهارم سرّ رو به قبله نمودن میّت

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الجوزاء منبه بن عبد اللَّه از حسین بن علوان از عمر و بن خالد، از زید بن علی، از آباء گرامش از حضرت علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا بر مردی از اولاد عبد المطلب وارد شدند که در حال جان دادن بود و او را به طرف غیر قبله نموده بودند پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: او را به طرف قبله‌اش کنید چه آن که وقتی چنین نمودید فرشتگان بر او رو آورده و حقّ تعالی نیز به او رو می‌نماید و پیوسته چنین هست تا قبض روح شود.

باب دویست و سی و پنجم سرّ آسان و سخت جان دادن مؤمن و کافر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
ای مفضّل از گناهان بپرهیز و شیعیان ما را نیز از آن بر حذر بدار، به خدا سوگند گناه به احدی نزدیک‌تر از شما نمی‌باشد، اگر ایذاء و آزاری از سلطان به یکی از شما رسید محققا به خاطر گناه و معصیتی است که مرتکب شده و اگر بیماری به یکی از شما عارض گردد حتما به جهت گناهی است که انجام داده چنانچه اگر رزق و روزی از او حبس شد صرفا به خاطر گناهی است که از او صادر گردیده و همچنین اگر هنگام مرگ امر جان دادن بر او سخت و مشکل گردد فقط به خاطر صدور گناه از او است ولی حاضرین می‌گویند:
به واسطه فرا رسیدن مرگ متألّم و بد حال گردیده.
از فرمایشات امام علیه السّلام حزن و اندوه مرا فرا گرفت و وقتی امام علیه السّلام حال مرا دیدند فرمودند: ای مفضّل می‌دانی برای چه این چنین است؟
عرضه داشتم: فدایت شوم نمی‌دانم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 937
حضرت فرمودند: به خدا سوگند شما به خاطر گناهان در آخرت عقوبت نخواهید شد بلکه ابتلائات و شدائد در دنیا که به آنها گرفتار می‌شوید کفّاره گناهانتان می‌باشد حدیث (2) محمّد بن قاسم معروف به ابو حسن جرجانی رضی اللَّه عنه از احمد بن الحسن الحسینی، از حسن بن علی الناصر، از پدرش از محمّد بن علی، از پدرش حضرت رضا، از موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده که فرمود:
به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرمایید؟
حضرت فرمودند: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آن را استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و بدنبالش تمام رنج‌ها و محنت‌ها تمام می‌شود و برای کافر همچون گزیدن افعی‌ها و نیش عقرب‌ها یا سخت‌تر از اینها است.
محضرش عرض شد: جماعتی می‌گویند: مرگ سخت‌تر و دردش شدیدتر از بریدن با ارّه و چیدن با قیچی و کوبیدن با سنگ و گردیدن قطب آسیاب در چشم می‌باشد.
حضرت فرمودند: نسبت به برخی از کافرین و فاجرین البته همین طور است مگر نمی‌بینی برخی از ایشان چنین رنجهایی را کشیده و متحمّل

می‌شوند، ایشان همان کسانی هستند که درد مرگ بر آنها شدیدتر و سخت‌تر از آنچه ذکر شد می‌باشد.
توجّه داشته باش این عذاب دنیا است و عذاب آخرت محقّقا شدیدتر از عذاب دنیا خواهد بود.
محضرش عرض شد: پس چرا برخی از کفّار را می‌بینیم که حالت نزع و جان دادنشان سهل بوده به طوری که در حال صحبت نمودن و خندیدن تکلم کردن خاموش می‌شوند و بعضی از مؤمنین نیز همین طور می‌باشند ولی پاره‌ای از اهل ایمان و کفر را مشاهده کرده‌ایم که هنگام سکرات مرگ این شدائد و سختی‌ها را رفته رفته و کم کم متحمّل می‌شوند؟
حضرت فرمودند: اگر مؤمنی را دیدی که به سهولت از دنیا رفت این از باب آن است که ثوابش را خداوند به تأخیر نیانداخت بلکه عاجلا به او مرحمت فرموده و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده تا در آخرت پاک و پاکیزه وارد شده و مستحق ثواب دائم و ابدی باشد و اگر کافری به راحتی و سهولت

از دنیا رفت به خاطر آن است که حقّ تبارک و تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش را که در دنیا انجام داده بدین ترتیب عنایت فرموده تا در آخرت وقتی وارد شد عملی نداشته باشد مگر آنچه که موجب عذاب و عقوبت است و اگر کافری به سختی و شدّت جان داد این سختی آغاز عذاب او است که استحقاقش را دارد و خداوند هرگز جور و ستم نمی‌کند.
حدیث (3) و با همین اسناد راوی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض شد: از طاعون به ما خبر دهید؟
حضرت فرمودند: این بیماری برای قومی عذاب و برای دیگران رحمت است.
حاضرین عرض کردند: چطور ممکن است که رحمت عذاب هم باشد؟
حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانید که آتش و گرمای جهنّم برای کافرین عذاب است ولی در عین حال نگهبانان جهنّم که با کافرین در جهنّم هستند آتش برای آنها رحمت می‌باشد.

باب دویست و سی و ششم سرّ این که جایز نیست جنب و حائض موقع تلقین میّت حاضر باشند

حدیث (1) پدرم رضی اللّه عنه با اسناد متّصل مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
زن حائض و شخص جنب هنگام تلقین میّت حاضر نشوند زیرا فرشتگان که حضور دارند از این دو آزار و اذیت می‌شوند.

باب دویست و سی و هفتم سرّ بو گرفتن جسد بعد از خروج روح و سبب پیدا شدن آرامش بعد از مصیبت و جهت افتادن حیوان آفت‌زا در طعام (گندم و جو)

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از

هشام بن سالم «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند متعال با سه نعمت، بر بندگانش منّت نهاده: بعد از بیرون آمدن روح از جسد آنها بر جسد بو افکند و اگر این نبود هیچ کسی خویش خود را دفن نمی‌کرد، پس از مصیبت و سوگواری آرامش قلب به آنها داد و اگر چنین نبود نسل انسان منقرض و منقطع می‌شد، و بر این حبّه طعام (گندم و جو) حیوان آفت از افکند و اگر چنین نمی‌کرد سلاطین و ملوک آن را همچون طلا و نقره ذخیره می‌کردند.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه از احمد بن ادریس از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم «2»، از ابو ایّوب خزاز، از ابو حمزه ثمالی «3» نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ بر بندگانش به واسطه حبّه گندم و جو منّت نهاد زیرا شپش را بر حبّه مسلّط نمود تا به آن آفت وارد کند و اگر چنین نمی‌کرد سلاطین و ملوک آن را همچون طلا و نقره در خزائن خود نگهداری می‌کردند.

باب دویست و سی و هشتم سرّ غسل دادن میّت و علّت غسل نمودن کسی که میّت را غسل می‌دهد و وجه نماز گزاردن بر آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از حمدان بن سلیمان و نیز از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار رضی اللَّه عنه از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از حسن بن علی بن فضّال، از هارون بن حمزه، از برخی اصحاب، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
مخلوقات نمی‌میرند مگر آن که نطفه‌ای که از او آفریده شده‌اند از جسد آنها بیرون بیاید از دهان یا غیر دهان.

_____

(1)- مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی فرموده‌اند: وی ثقه می‌باشد.
(2)- مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه فرموده‌اند: وی کوفی و ثقه و جلیل القدر بوده است.
(3)- اسم او ثابت بن دینار است و به فرموده اهل رجال از ثقات می‌باشد.

حدیث (2) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از ابراهیم بن مخلد از ابراهیم بن محمّد بن بشیر، از محمّد بن سنان از ابی عبد اللَّه قزوینی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام پرسیدم: برای چه مرده را غسل می‌دهند و برای چه غسل دهنده باید غسل کند؟
حضرت فرمودند: مرده را غسل می‌دهند برای این که جنب است و دیگر آن که چون با فرشتگان ملاقات می‌کند باید طاهر باشد و همچنین غسل دهنده میّت نیز چون با مؤمنین ملاقات می‌کند لازم است غسل کند تا با طهارت با ایشان مواجه شود.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند: علّت غسل دادن میّت این است که بدین وسیله طاهر و نظیف شده و از آلودگی‌های امراض و آنچه در هنگام بیماری به او رسیده پاکیزه می‌گردد چه آن که انسان بعد از مرگ با فرشتگان و اهل آخرت ملاقات می‌کند لذا مستحب است وقتی بر خدای عزّ و جلّ و اهل طهارت وارد می‌گردد و آنها وی را مسّ نموده و او نیز با آنها تماس پیدا می‌کند طاهر و نظیف بوده و به واسطه طهارت توجّه و

التفات به حقّ عزّ و جلّ نماید و از حضرتش خواسته خود را خواسته و بخواهد که شفاعت شفعاء را در حقّ او بپذیرد.
و علّت دیگر برای غسل دادن میت آن است که گفته شده وقتی روح از کالبد خارج می‌شود نطفه‌ای که وی از آن خلق شده از جسد بیرون می‌رود لذا این غسل به خاطر خروج نطفه می‌باشد.
و علّت غسل کردن غاسل یا کسی که میّت را لمس نموده آن است که از میّت هنگام غسل بسا ذرّاتی به او ترشح نموده و به جسدش اصابت کرده لذا برای تطهیر از آن ذرّات غسل نماید، چه آن که انسان وقتی روح از بدنش خارج شد و میّت شد اکثر و بیشتر آلودگی‌ها و قذارات ناشی از بیماری و غیر آن در وی باقی می‌ماند و لذا او را تطهیر نموده و کسی هم که با او تماس پیدا می‌کند خود را باید طاهر نماید.
حدیث (4) از پدرم، از محمّد بن عمر بن ابی عمیر از محمّد بن عمّار بصری، از عباد بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 945
صهیب، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، از آن حضرت سؤال شد: چرا میّت را غسل می‌دهند؟
حضرت فرمودند: به خاطر نطفه‌ای که از آن خلق شده و از او خارج می‌گردد.
حدیث (5) حسین بن احمد رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الرّحمن بن حمّاد نقل کرده که گفت: از حضرت ابا ابراهیم (امام هفتم علیه السّلام) پرسیدم: چرا میّت را غسل جنابت می‌دهند؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بالاتر و منزه‌تر از آن است که اشیاء را با دست خود و مباشرتا برانگیزد، برای حضرتش دو فرشته بوده که خلّاق و آفریننده‌اند و هر گاه حقّ عزّ و جلّ اراده کرد موجودی را بیافریند به آن دو فرشته امر می‌کند.
پس آن دو فرشته از آن تربتی که حقّ عزّ و جلّ به آن اشاره کرده و فرموده:
مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری (از آن خاک شما را آفریده و به آن شما را باز گردانده و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم) مقداری برداشته پس آن را با نطفه‌ای که در رحم قرار می‌گیرد عجین می‌نمایند و پس از آن به درگاه الهی عرض می‌کنند: پروردگارا چه بیافرینیم؟
حقّ تبارک و تعالی به آنها وحی می‌فرماید و آنچه را که اراده کرده، مذکر یا مؤنث، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، شقی یا سعید را به آنها اعلام می‌فرماید و آنها نیز طبق اراده حقّ می‌آفرینند و وقتی این موجود مرد و از

دنیا رفت عینا همان نطفه از او جاری شده و بیرون می‌آید لذا باید میّت را غسل جنابت داد.

باب دویست و سی و نهم سرّ این که میّت را موقع دفن به طرف قبله متوجّه می‌سازند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از معاویة بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
براء بن معرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مکّه و مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می‌گذاردند، براء وصیت کرد وقتی مردم و من را دفن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 947
کردید صورتم را به طرف رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله متوجّه سازید پس این سنّت جاری و مستمر شد و قرآن هم به آن نازل گردید.

باب دویست و چهلم سرّ این که شایسته است اولیاء میّت به برادران دینی مرگ او را اعلام کنند

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد و ابن سنان جمیعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کردند که آن جناب فرمودند:
سزاوار است اولیاء میّت برادران دینی او را خبر کرده و از مرگ وی آنها را آگاه سازند تا به جنازه‌اش حاضر شده و بر او نماز بخوانند و بدین ترتیب اجر و ثواب برده و در عین حال برای میّت نیز طلب آمرزش نمایند.

باب دویست و چهل و یکم سرّ این که مستحب است برای اموات کفن نیکو انتخاب کنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از برخی اصحاب حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که امام علیه السّلام فرمودند:
کفن‌های اموات خود را نیکو انتخاب کنید زیرا زینت مردگان همین کفن‌ها می‌باشد.
حدیث (2) پدرم از احمد بن ادریس از احمد بن محمّد، از علی بن الحکم، از یونس بن یعقوب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم راجع به کفن خود به من سفارش نمود و فرمود: برایم برد نیکو تهیه کن چه آن که اموات به کفن‌های خود مباهات می‌کنند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 949

باب دویست و چهل و دوّم سرّ این که وزن سیزده درهم و ثلث درهم کافور برای میّت مستحب شده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه و محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از ابن سنان نقل کرده که وی به طور مرفوع این حدیث را روایت نموده، فرمود:
سنّت در حنوط آن است که سیزده درهم و ثلث درهم کافور مصرف نمایید.
محمّد بن احمد می‌گوید: روایت کرده‌اند که جبرئیل علیه السّلام بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نازل شد و حنوطی که وزنش چهل درهم بود را به آن جناب تسلیم کرد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را سه جزء نمودند، جزئی برای خود و جزئی برای علی علیه السّلام و جزئی را به فاطمه سلام اللَّه علیها دادند.

باب دویست و چهل و سوّم سرّ این که برای میّت جریده و چوب می‌گذارند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده، زراره می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا برای میّت جریده و چوب می‌گذارند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که مادامی که آن چوب تازه است عذاب و حساب از او دور می‌شوند، حساب و عذاب کلا در یک روز و یک ساعت واقع می‌شوند و آن زمانی است که میّت داخل قبر شد و مردم از سر قبر مراجعت کردند، این دو چوب را برای همین همراهش می‌گذارند و بعد از آن که خشک هم بشوند دیگر نه عذابی خواهد بود و نه حسابی ان شاء اللَّه تعالی.

باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که در نماز میّت پنج تکبیر بر آن گفته می‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از عثمان بن عبد الملک، از ابو بکر حضرمی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 951
جناب فرمودند:
ای ابو بکر آیا می‌دانی نماز بر میّت چه مقدار است؟
عرض کرد: خیر حضرت فرمودند: پنج تکبیر می‌باشد، سپس فرمودند: آیا می‌دانی این پنج تکبیر از کجا گرفته شده است؟
عرض کرد: خیر حضرت فرمودند: پنج تکبیر از پنج نماز شبانه روز گرفته شده به این نحو که از هر نمازی یک تکبیرة الاحرام اخذ گردیده شده.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از فضل بن عامر، از موسی بن القاسم، از سلیمان بن جعفر، از پدرش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
خداوند متعال پنج نماز واجب فرموده و از هر نماز یک تکبیر برای میّت قرار داده است.
حدیث (3) علی بن حاتم از علی بن محمّد، از عبّاس بن محمّد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمّد بن مهاجر، از مادرش ام سلمه نقل کرده که وی گفت: به مکه رفتم، زنی از مرجئه با من همراه شد وقتی به ربذه رسیدم مردم محرم شده من نیز با آنها احرام بستم منتهی احرام را به تأخیر انداخته و در وادی عقیق به آن مبادرت نمودم، آن زن به من گفت: شما شیعیان در همه چیز مخالفت می‌کنید، مردم از ربذه احرام بستند، شما از وادی عقیق محرم می‌شوید و همچنین در نماز میّت مردم چهار تکبیر بر میت می‌گویند ولی شما پنج تکبیر می‌گویید و خدا را شاهد می‌گیرم که تکبیر بر میّت چهار تا است.
زن شیعه می‌گوید: بر امام صادق علیه السّلام داخل شدم، به حضرت عرض کردم: خدا حال شما را نیکو گرداند زنی از گروه مرجئه با من همراه شد و چنین و چنان گفت:
پس آنچه را گفته بود محضر امام علیه السّلام عرض کردم، حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هر گاه بر میّت نماز می‌خواندند اوّل تکبیر می‌گفتند سپس شهادت می‌دادند بعد تکبیر گفته و پس از آن بر نبیّ صلوات می‌فرستادند و دعاء

می‌کردند سپس تکبیر سوّم را گفته و به دنبالش برای مؤمنین و مؤمنات دعاء می‌کردند بعد تکبیر چهارم را گفته و به دنبالش برای میّت دعاء می‌کردند و بالاخره تکبیر پنجم را گفته و منصرف می‌شدند، هنگامی که حقّ تعالی آن جناب را از نماز گزاردن بر منافقین نهی فرمود کیفیّت نماز را این طور اجراء می‌نمودند: اول تکبیر گفته و به دنبالش شهادت می‌دادند بعد تکبیر و به دنبالش صلوات بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرستاده سپس تکبیر سوّم را ایراد نموده و به دنبالش برای مؤمنین و مؤمنات دعاء نموده و بالاخره تکبیر چهارم را گفته و منصرف می‌شدند و برای میّت دعاء نمی‌فرمودند.

باب دویست و چهل و پنجم سرّ این که مخالفین بر میّت چهار تکبیر می‌گویند

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه بر میّت پنج تکبیر می‌گوییم و مخالفین ما چهار تکبیر می‌گویند؟
حضرت فرمودند: برای این که ستونهایی که اسلام بر آنها بنا شده پنج تا است، نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت ما اهل بیت، خداوند عزّ و جلّ برای میت از هر ستونی یک تکبیر جعل فرمود و شما شیعیان به هر پنج ستون اقرار دارید ولی مخالفین شما چهار تا را اقرار داشته و یکی از منکر هستند لذا آنها بر اموات خود چهار تکبیر گفته و شما پنج تکبیر می‌گویید.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر قومی پنج و بر قومی دیگر چهار تکبیر می‌فرمودند و هر گاه بر مردی چهار تکبیر می‌فرمودند وی متّهم می‌گشت به این که از دوستداران اهل بیت نیست.
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از جعفر بن محمّد بن مالک از

احمد بن هیثم، از علی بن خطاب حلال «1»، از ابراهیم بن محمّد بن حمران، وی می‌گوید: به مکّه رفتیم و بر حضرت امام صادق علیه السّلام داخل شدیم حضرت نماز بر اموات را یاد کرده و فرمودند:
مؤمن و منافق به این شناخته می‌شدند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر مؤمن پنج تکبیر و بر منافق چهار تا می‌فرمودند.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی «2»، از کسی که ذکرش نموده، راوی می‌گوید: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند:
علّت این که بر میّت پنج تکبیر می‌گویند چیست؟
عرض کردم: روایت می‌کنند که این پنج تکبیر از پنج نماز یومیه گرفته شده است.
حضرت فرمودند: این ظاهر حدیث است، امّا باطنش آن است که خداوند عزّ و جلّ پنج فریضه بر بندگان واجب نموده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت «3»، پس از هر فریضه‌ای برای میّت یک تکبیر قرار داده است و کسی که ولایت را پذیرفته پنج تکبیر گفته و آن کس که ولایت را نپذیرفته

چهار تکبیر می‌گوید و به خاطر همین است که شما بر اموات خود پنج تکبیر گفته و مخالفین شما چهار تکبیر بر امواتشان می‌گویند.

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از عمویم محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از وهب، از علی بن ابی حمزه نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم وقتی با جنازه خارج شده و آن را تشییع نمودم چه بکنم، آیا جلو آن حرکت کرده یا پشت و یا از سمت راست آن یا از جناب چپ؟
حضرت فرمودند: اگر جنازه از مخالفین شما است جلو آن حرکت مکن زیرا

_____
(1)- به فرموده مرحوم شیخ در رجالش وی از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بوده و واقفی می‌باشد.
(2)- محمّد بن عیسی بن عبد اللَّه بن سعد بن مالک الاشعری، وی از شیوخ قمیین و وجوه اشعریین می‌باشد.
(3)- یعنی ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام و مقصود این است که بعد از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام و سپس اولاد طاهرینش را ولیّ بر کائنات بدانند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 957
فرشتگان عذاب به استقبالش آمده و انواع عذابها را برای وی مهیّا ساخته‌اند.

باب دویست و چهل و هفتم سرّ این که از ریختن خاک در قبور ارحام نهی وارد شده است

حدیث (1) علی بن حاتم از ابو الفضل عباس بن محمّد بن القاسم علوی از حسن بن سهل «1»، از محمّد بن سهل «2»، از محمّد بن حاتم، از یعقوب بن یزید از علی بن اسباط «3»، از عبید بن زراره، وی می‌گوید: فرزند یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام از دنیا رفت، حضرت بر جنازه‌اش حاضر شدند وقتی وی را در لحد گذاردند پدرش جلو آمد تا خاک بر او بریزد امام علیه السّلام شانه‌اش را گرفت و فرمود: بر او خاک مریز و هر کسی که رحم او است بر وی خاک نریزد.
عرض کردیم: آیا از خصوص این جنازه ما را نهی می‌فرمایید که خاک نریزیم؟
حضرت فرمودند: شما را به طور کلّی نهی می‌کنم از این که بر رحم خاک بریزید زیرا این کار موجب قساوت قلب می‌شود و کسی که قسی القلب شد از پروردگار عزّ و جلّ دور می‌گردد.

باب دویست و چهل و هشتم سرّ این که قبر را چهار گوش درست می‌کنند

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از کسی ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، راوی می‌گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه قبر را چهار گوش درست می‌کنند؟
حضرت فرمودند: برای این که قبر خانه است و خانه را مربع می‌سازند.

_____
(1)- حسن بن سهل معروف به ذو القلمین، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی ضعیف است.
(2)- محمّد بن سهل به فرموده ممقانی در رجال صحابی مجهول می‌باشد.
(3)- علی بن اسباط بن سالم بن کندی به فرموده کشی فطحی المذهب است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 959
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقطین، وی می‌گوید: از حضرت ابا الحسن اوّل علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
داخل قبر مشو و حال آن که عمامه یا عرقچین بر سر داری و نیز با کفش یا عبا وارد آن نشو و وقتی داخل می‌گردی تکمه‌های خود را بگشا چه آن که این سنّتی است از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله.
عرض کردم: با موزه (چکمه) چطور است؟
فرمودند: اشکالی ندارد.
عرض کردم: چرا با کفش مکروه است؟
فرمودند: زیرا بیم آن هست پاهایش بلغزد پس قبر منهدم شود.
مصنّف این کتاب می‌گوید: داخل شدن در قبر با کفش و با موزه جایز نیست و در هیچ خبری غیر از این خبر ندیدم که دخول در قبر با موزه را اجازه داده باشند و این خبر را به خاطر علّتی که دارد ذکر کردم.

باب دویست و پنجاهم سرّ این که وقتی میّت با جنب اجتماع کردند و آب برای هر دو کافی نباشد جنب مقدم بوده و غسل باید بکند و میّت رها شود

حدیث (1) حسین بن احمد رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد، از حسن بن نضر، وی می‌گوید: از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم، گروهی در سفر بوده یک نفر از ایشان فوت می‌کند و همراهشان جنب نیز می‌باشد آبی که دارند اندک بوده و به قدری است که صرف یکی بشود، کدام یک از میّت و جنب سزاوارتر به آن آب هستند؟
حضرت فرمودند: جنب غسل کند و میّت را رهایش نمایند زیرا غسل جنابت فریضه است ولی غسل میّت سنّت می‌باشد.
مترجم گوید: مقصود از سنّت آن است که حکمش از اخبار و روایات استفاده شده و منظور از فریضه آن است که حکمش از قرآن فهمیده می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 961

باب دویست و پنجاه و یکم سرّ این که نباید ناگهان میّت را وارد قبر نمود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از محمّد بن سنان، از محمّد بن عجلان «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: هنگامی که برادر مؤمن را به طرف قبر می‌بری او را ناگهان داخل قبر مکن و بدین وسیله قبر و دخول میّت را بر وی دشوار و سخت مگردان بلکه میّت را در فاصله دو یا سه ذراعی قبر از قسمت پائین قرار بده تا آمادگی پیدا کند سپس او را در لحد قبر قرار بده و اگر بتوانی صورتش را به خاک و روی زمین بچسبانی پس صورتش را برهنه کن و روی خاک بگذار و سزاوار است ولیّ میّت در جنب سر میّت باشد و از شیطان به خدا پناه برده و سپس فاتحة الکتاب و معوّذتین (سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیة الکرسی را قرائت کند و پس از آن عقائد حقّه را به زبان آورده و به یک یک از ائمّه علیهم السلام اقرار کند تا برسد به صاحب امر حضرت امام زمان علیه السّلام.

حدیث (2) و در حدیث دیگر وارد شده: وقتی میّت را به طرف قبر آوردی او را ناگهان داخل قبر مگذار و بدین وسیله قبر و ورود را بر میّت دشوار و سخت مگردان، چه آن که قبر هول و وحشت‌های عظیمی دارد و پناه ببر از وحشت روز قیامت، باری میّت را نزدیک و کنار قبر زمین بگذار و مقداری صبر کن سپس آن را اندکی جلو ببر و باز مقداری صبر کن تا میّت برای داخل شدن به قبر آماده شود و پس از آن میّت را به کنار قبر جلوتر بیاور.

باب دویست و پنجاه و دوّم سرّ این که بهترین صف‌ها در نمازهای یومیه صف مقدّم بوده و در نماز جنائز صف مؤخر می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

---

(1)- محمّد بن عجلان به فرموده ممقانی رحمة اللَّه علیه در رجال امامی و مجهول الحال می‌باشد.

محمّد بن ابراهیم نوفلی از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده‌اند که آن جناب فرمودند:

بهترین صف‌ها در نمازهای یومیّه صفّ مقدّم بوده و بهترین آنها در نماز جنائز صف مؤخر می‌باشد.

محضر مبارکش عرض شد چرا؟

حضرت فرمودند: این امر موجب مستور ماندن زنان از دید مردان می‌باشد.

مترجم گوید: وجه مستور ماندن زنان از دید مردان این است که وقتی این حکم اعلام شد زنان سعی می‌کنند در صف اخیر بروند و خود را پشت صفوف رجال قرار دهند و بدین ترتیب از دید مردان در ستر و حفظ واقع می‌شوند.

باب دویست و پنجاه و سوّم سرّ اشک آمدن از چشم انسان هنگام مرگ

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایّوب از معاویة بن وهب، از یحیی بن سابور، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: چشم انسان هنگام مرگ اشک می‌ریزد و این در وقتی است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را می‌بیند و از شوق و سرور می‌گرید.
راوی می‌گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند: انسان چیزی می‌بیند که مسرور شده در نتیجه اشک از چشمهایش جاری می‌گردد و می‌خندد.

باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که شایسته است صاحب مصیبت عباء نپوشد

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از علی بن ابی حمزه، از ابی عبد اللّه یا از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
برای صاحب مصیبت شایسته است که عباء نپوشد و با پیراهن باشد تا شناخته
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 965
شده و دیگران بدانند که وی صاحب مصیبت است و برای همسایگانش سزاوار است که از طرف او تا سه روز طعام دهند.
حدیث (2) از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند: ملعون است کسی که رداء و عبای خود را در مصیبت دیگری بردارد.

باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ آب پاشیدن بر روی قبر

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از برخی اصحابش، وی گفت: از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: سرّ پاشیدن آب روی قبر چیست؟
حضرت فرمودند: تا مادامی که خاک قبر تازه و مرطوب است عذاب از صاحب قبر برداشته می‌شود.
حدیث (2) حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد، از بکر بن صالح از حسین بن علی رافقی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام نقل شده که فرمودند:
قبر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به قدر یک وجب از زمین مرتفع است و آن حضرت امر فرموده‌اند که قبور را آب بپاشند.

باب دویست و پنجاه و ششم سرّ این که جایز نیست میّت را تنها بگذارند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه در نامه‌ای که به من نوشت مرقوم داشت: میّت را تنها نباید گذارد زیرا شیطان در جوف و درونش با او بازی می‌کند.

باب دویست و پنجاه و هفتم سرّ این که مستحب است ولیّ میّت بعد از رفتن مردم از سر قبر آنجا مانده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 967
حدیث (1) پدرم رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: سزاوار است بعد از بازگشتن مردم از سر قبر ولیّ میت آنجا مانده و دو دستش را روی خاک قبر گذارده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند و وقتی چنین نمود این تلقین از سؤال در قبر کفایت می‌کند.

باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که نباید کفن اموات را بخور داده و مردگان را با عطر معطّر نمایند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسین بن راشد «1»، از ابی بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
پدرم از جدّش از آباء گرامش علیهم السلام نقل نمودند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: کفن‌ها را بخور ندهید و مردگان را با عطر معطّر نکنید مگر با کافور زیرا مرده به منزله محرم است که نباید معطّر شود.

باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که انسان چرا در سرزمینی متولّد شده و در جای دیگر از دنیا می‌رود

حدیث (1) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد از حمدان، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمّد بن بشیر، از محمّد بن سنان از ابی عبد اللّه قزوینی، وی گفت: از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام پرسیدم: برای چه انسان در این جا متولّد شده و در جای دیگر از دنیا می‌رود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال وقتی مخلوقات را آفرید ایشان را از خاک روی زمین خلق کرد پس بازگشت هر انسانی به تربت خودش می‌باشد.

_____
(1)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: بعید نیست که وی حسن باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج1، ص: 969

باب دویست و شصتم سرّ این که نباید مرگ مؤمن را کتمان نمود

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن سیابه، وی گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می‌فرمودند:
مرگ هیچ یک از مؤمنین را که در غیاب از دنیا رفته‌اند کتمان نکنید تا همسرش مطّلع شود و عدّه نگه دارد و میراثش را ورّاث تقسیم کنند.

باب دویست و شصت و یکم سرّ این که وقتی روح از بدن خارج می‌شود انسان درد حسّ کرده ولی وقتی با بدن و جسم ترکیب می‌شود چنین حسّی نمی‌نماید

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از عمران بن حجّاج، از عبد الرحمن، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: به چه علّت وقتی روح از جسد و کالبد انسان خارج می‌شود درد و الم حسّ می‌شود ولی وقتی با آن ترکیب می‌گردد یعنی روح وارد بدن می‌شود چنین حسّی انسان نمی‌کند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که بدن با روح نموّ کرده و الفت پیدا کرده لا جرم وقت جدا شدن روح از بدن درد و الم جدایی را انسان حسّ و درک می‌کند ولی وقت حلول روح در بدن و ترکیبش با جسد درد و الم حس نمی‌شود.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از سندی بن محمّد، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران بن الحسن، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام،

حضرت فرمودند:
مردی از علماء یهود را در قبرش نشاندند، به وی گفته شد: ما صد تازیانه از عذاب الهی به تو خواهیم زد.
آن مرد گفت: طاقت و تحمّل آن را ندارم.
فرشتگان عذاب آنچه را که گفته بودند نزده بلکه پیوسته کاهش دادند تا به یک ضربت رسید، سپس گفتند: از این دیگر چاره‌ای نیست.
آن مرد گفت: به چه سبب یک ضربت را به من می‌زنید؟
گفتند: تازیانه‌ات می‌زنیم به خاطر آن که روزی بدون وضوء نماز گزاردی و بر ناتوانی گذشتی کمکش نکردی.
حضرت فرمودند: پس یک تازیانه به او زدند و عذاب الهی را به او چشاندند، بلافاصله قبرش پر از آتش شد.
حدیث (2) علی بن حاتم از احمد بن محمّد همدانی، از منذر بن محمّد از حسین بن محمّد، از علی بن قاسم، از ابو خالد، از زید بن علی از پدرش از جدش علیهم السلام نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
عذاب قبر ناشی می‌شود از سه چیز:
1- نمیمه و سخن چینی.
2- اجتناب نکردن از رشحات ادرار.
3- دوری کردن مرد از همسرش و انس نگرفتن با او (ظاهرا عزوبت و ترک ازدواج باشد).
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت صادق جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السلام، فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: عذاب قبر برای مؤمن کفّاره است برای تضییع نعمت الهی نمودنش.
حدیث (4) ابو الحسن علی بن الحسین بن سفیان بن یعقوب بن حارث بن ابراهیم همدانی از ابو عبد اللَّه جعفر بن احمد بن یوسف ازدی از علی بن نوح حنّاط از عمر و بن یسع، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه الصادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت

فرمودند: محضر مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض شد سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از جا برخاستند و صحابه آن حضرت نیز برخاسته و جنازه سعد را حمل کرده و آن را به مغسل برده روی چهارچوبه درب غسل دادند و وقتی او را حنوط و کفن نموده و روی تخت حملش نمودند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جنازه‌اش را تشییع نمودند، سپس حضرت جانب راست تابوت را یک بار و جانب چپش را بار دیگر گرفتند و جنازه را نقل داده تا به قبر رسیدند، حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد گذارده و خشت‌های لحد را روی وی قرار دادند و پیوسته می‌فرمودند:
سنگ به من دهید، گل دهید تا درز خشت‌ها را مسدود کنم، هنگامی که حضرت از چیدن لحد فارغ شدند و خاک در قبر ریخته و آن را پر نمودند فرمودند: من می‌دانم که این قبر به زودی کهنه و فرسوده می‌شود ولی خداوند متعال دوست دارد که بنده‌اش وقتی عملی انجام داد محکم و استوار بجا آورد.
باری وقتی حضرت خاک روی قبر ریخت و آن را تسویه فرمود مادر سعد خطاب به فرزندش گفت: بهشت بر تو گوارا باد.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای مادر سعد ساکت باش تو جزم و یقین نداری که پروردگارت با او چه می‌کند، در این ساعت قبر او را فشار داد.
امام علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از دفن او مراجعت فرمود و مردم نیز برگشتند، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول اللَّه مشاهده کردیم و دیدیم که با سعد کاری انجام دادید که در حقّ احدی بجا نیاورده‌اید، جنازه‌اش را تشییع نموده و در وقت تشییع بدون عباء و بدون کفش حرکت می‌فرمودید.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: فرشتگان به این هیئت او را تشییع کردند من نیز تأسّی به ایشان نمودم.
عرضه داشتند: جانب راست تابوت را یک بار و طرف چپ آن را بار دیگر گرفتید و او را حمل نمودید.
حضرت فرمودند: دستم در دست جبرئیل بود هر کجا را که او می‌گرفت من نیز می‌گرفتم.
عرض کردند: امر به غسل فرموده و نماز بر او گذاردید و لحدش را چیدید سپس فرمودید: قبر سعد را فشار داد!! حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلی، این فشار به خاطر سوء خلقش با همسرش بود.

تمام شد جلد اوّل کتاب ترجمه علل الشّرائع تألیف بنده کمترین و احقر

العباد سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی نزیل قم المشرفه در روز یک شنبه سوّم ماه مبارک رجب المرجب سنه 1421 هجری قمری مطابق با دهم مهر ماه سال 1379 هجری شمسی و از خداوند متعال توفیق اتمام جلد دوّم را مسألت دارم به حقّ محمّد و آله الطاهرین آمین یا ربّ العالمین
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 5

جلد دوم

فهرست

باب اوّل اسرار وضوء و اذان و نماز 35
باب دوّم سرّ این که حق عزّ و جلّ نماز را واجب فرمود 47
باب سوّم سرّ قبله و انحراف به سمت چپ 51
باب چهارم سر این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علّت مسلّط شدن بخت نصر بر بیت المقدس 51
باب پنجم سر این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست 53
باب ششم سرّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و تراشیدن تیر مکروه می‌باشد 55
باب هفتم سرّ خراب کردن امیر المؤمنین علیه السّلام محراب‌های مساجد را 55
باب هشتم سرّ این که نباید بنای مساجد مشرف به ساختمانهای حوالی و اطرافش باشند 57
باب نهم سرّ این که واجب است بر کسی که سنگریزه‌های مسجدی را بیرون بیاورد دوباره به همان جا یا به مسجد دیگر باز گرداند 57
باب دهم سرّ کشیدن گردن در رکوع 59
باب یازدهم سرّ رخصت در جمع نمودن بین دو نماز 59
باب دوازدهم سرّ این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء 63
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 6
باب سیزدهم سرّ این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند 65
باب چهاردهم سرّ این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده می‌شود 65
باب پانزدهم سرّ این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر نمی‌باشد 67
باب شانزدهم سرّ این که نماز صبح به حال خود گذارده شده 67
باب هفدهم سرّ این که وقتی مأموم یک نفر بود طرف راست امام می‌ایستد 69
باب هجدهم سرّ تشریع شدن جماعت در نماز 69
باب نوزدهم سرّ این که مأموم پشت سر امام نباید قرائت بخواند 71
باب بیستم سرّ این که نمی‌توان پشت سر سفیه و فاسق نماز خواند 71
باب بیست و یکم سرّ این که خواندن نماز روی زمین شوره‌زار جایز نیست 75
باب بیست و دوّم سرّ این که مرد ختنه نشده نمی‌تواند امام جماعت باشد 75

باب بیست و سوّم سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه رکعت می‌باشد 77
باب بیست و چهارم سرّ مشروع شدن نوافل 77
باب بیست و پنجم سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده 81
باب بیست و ششم سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده 83

باب بیست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دو رکعت بعد از عشاء را خود نمی‌خواندند 85
باب بیست و هشتم سرّ مستحب بودن گذاردن دو دست را در حال سجود بر روی زمین 87
باب بیست و نهم سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود 89
باب سی‌ام سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده و در سجود 89
باب سی و یکم سرّ این که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح نماز کافی است 93
باب سی و دوّم سرّ این که نماز دو رکعت با چهار سجده می‌باشد 95
باب سی و سوّم سرّ استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن جامه در نماز 101
باب سی و چهارم سرّ مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر 101
باب سی و پنجم سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب 103
باب سی و ششم سرّ این که حق عزّ و جلّ پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است 103
باب سی و هفتم سرّ نامیده شدن تارک نماز به «کافر» 109
باب سی و هشتم سرّ این که حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السّلام در نمازشان با اصحاب سوره حمد و چند آیه از سوره بقره را خواندند 111
باب سی و نهم سرّ این که مستحب است سجود را طولانی کنند 111
باب چهلم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر نیانداختند 113

باب چهل و یکم سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن روی زمین 113
باب چهل و دوّم سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین 115
باب چهل و سوّم سرّ این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان غیر مأکول اللحم درست شده نماز خواند 117

باب چهل و چهارم سرّ این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز خوانده شود 119
باب چهل و پنجم سرّ مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت 119
باب چهل و ششم سرّ استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن 121
باب چهل و هفتم سرّ عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب 121
باب چهل و هشتم سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند 123
باب چهل و نهم سرّ این که در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند 123
باب پنجاهم سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند می‌کنند با این که حق عزّ و جل در هر مکانی می‌باشد 125
باب پنجاه و یکم سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند 125
باب پنجاه و دوّم سرّ این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل روز مقبول نیست 127
باب پنجاه و سوّم سرّ این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است 127
باب پنجاه و چهارم سرّ این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند 129

باب پنجاه و پنجم سرّ این که در نماز طلب باران عباء را تغییر داده و وارونه می‌کنند 131
باب پنجاه و ششم سرّ این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست 131
باب پنجاه و هفتم سرّ این که مرد نمی‌تواند انگشتر حدید به دست کرده 135
باب پنجاه و هشتم سرّ این که نماز نمازگزار با عبور و مرور چیزی از مقابلش قطع نمی‌شود 137
باب پنجاه و نهم سرّ این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک ذراع 139
باب شصتم سرّ این که وقت نماز مغرب زمانی است که سرخی از مشرق برود 139
باب شصت و یکم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان حیات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز عصر را 143
باب شصت و دوّم سرّ این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند

149
باب شصت و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه مقابلش در قبله شمشیر نهاده باشند 149
باب شصت و چهارم سرّ این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست 151
باب شصت و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم صبح و شام سیصد و شصت مرتبه 151
باب شصت و ششم سرّ این که دو نفر داخل مسجد می‌شوند، یکی عابد و دیگری فاسق 153
باب شصت و هفتم سرّ ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را در روز جمعه 153
باب شصت و هشتم سرّ این که بر زن اذان و اقامه نمی‌باشد 157
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 10
باب شصت و نهم سر این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و منافقین قرائت شوند 157
باب هفتادم سرّ نهی نمودن از استخفاف نماز و کوچک شمردن بول 159
باب هفتاد و یکم سرّ رخصت در پوشیدن خز در نماز 161
باب هفتاد و دوّم سرّ جواز خواندن نماز در جامه‌ای که شراب یا چربی گوشت خوک به آن رسیده 161
باب هفتاد و سوّم سرّ سعی نمودن و رفتن به طرف نماز 163
باب هفتاد و چهارم سرّ امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز 163
باب هفتاد و پنجم سرّ این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد 165
باب هفتاد و ششم سرّ این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند 167
باب هفتاد و هفتم سرّ وجوب سلام در نماز 167
باب هفتاد و هشتم سرّ گفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام 169
باب هفتاد و نهم سرّ سجده شکر 171
باب هشتادم سرّ شستن منی و زدودنش از لباس 171
باب هشتاد و یکم سرّ جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت 175
باب هشتاد و دوّم سرّ عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها را ترک کرده 175
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 11
باب هشتاد و سوّم سرّ محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب 177
باب هشتاد و چهارم برخی از اسرار و خواص نماز شب 177
باب هشتاد و پنجم سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می‌ایستد صدایش

را بلند کند 181
باب هشتاد و ششم سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر استغفار می‌کنند 183
باب هشتاد و هفتم سرّ این که اهل تهجّد و عبادت در شب در روز از همه مردم نیکومنظرتر می‌باشند 187
باب هشتاد و هشتم سرّ تسبیح حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها 187
باب هشتاد و نهم نوادر اسرار نماز 191
باب نودم سرّ زکات 195
باب نود و یکم سرّ این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود 199
باب نود و دوم سرّ این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است و به کسی که پنجاه درهم دارد حلال نیست 199
باب نود و سوّم سرّ این که به پاره‌های طلا و نقره و زیور آلات زکات تعلّق نمی‌گیرد 201
باب نود و چهارم سرّ جائز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و همسر و غلام 203
باب نود و پنجم سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء 203
باب نود و ششم سرّ این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد متعیّن و متشخّص داده 205
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 12
باب نود و هفتم سرّ این که جایز است کسی که قوت یک ماه و یا یک سال را دارد زکات دریافت کند 205
باب نود و هشتم سرّ این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده ولی به فاجر قدر کمی می‌دهند 207
باب نود و نهم سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده به اهل زکات تعلّق دارد 207
باب صدم سرّ واجب نبودن زکات بر مال مملوک 209
باب صد و یکم سرّ معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم با هفت درهم 209
باب صد و دوّم سرّ این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه و حجّش را نباید قضاء کند مگر زکات را فقط 211
باب صد و سوّم اسرار نادره زکات 213
باب صد و چهارم سرّ ساقط بودن مالیات‌از زن و زمین گیر و نابینا و پیر مرد و اطفال 221
باب صد و پنجم سرّ نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و پخش و پراکنده نمودن آنها در شب 223

باب صد و ششم سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن پرداختنش برایشان 225
باب صد و هفتم سرّ گرفتن خمس از شیعه 227
باب صد و هشتم سرّ واجب شدن روزه بر مردم 227
باب صد و نهم سرّ این که حق تعالی سی روز، روزه بر امّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله واجب نمود 229
باب صد و دهم سرّ این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می‌نماید 231

باب صد و یازدهم سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم 233
باب صد و دوازدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین آنها چهار شنبه فاصله شده است را مستحب قرار دادند 237
باب صد و سیزدهم سرّ وجوب افطار بر مریض و مسافر 239
باب صد و چهاردهم سرّ مکروه بودن استشمام ریاحین برای شخص روزه‌دار 243
باب صد و پانزدهم سرّ این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند روزه مستحبی بگیرند مگر با اذن دیگری 247
باب صد و شانزدهم سرّ این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند 251
باب صد و هفدهم سرّ این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی‌گرفتند 251
باب صد و هجدهم سرّ مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار 253
باب صد و نوزدهم سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز بر او واجب است جایز نیست 255
باب صد و بیستم سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود وارد شد 255
باب صد و بیست و یکم سرّ این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است 257
باب صد و بیست و دوّم سرّ این که بر مرد روزه دار شستن خود را در آب جایز بوده ولی بر زن روزه‌دار جایز نیست 257
باب صد و بیست و سوّم سرّ بودن لیلة القدر در هر سال 257
باب صد و بیست و چهارم سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته 259

باب صد و بیست و پنجم سرّ موفّق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان 259
باب صد و بیست و ششم سرّ این که در هر عیدی حزن و اندوه برای آل محمّد علیهم السّلام تجدید می‌شود 261
باب صد و بیست و هفتم سرّ اخراج و دادن زکات فطره 263
باب صد و بیست و هشتم سرّ این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است 263
باب صد و بیست و نهم سرّ این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع عدول کردند 263
باب صد و سی‌ام سرّ این که مروی است همسایه‌ها به زکات فطره از دیگران سزاوارترند 265
باب صد و سی و یکم سرّ حرام کردن حق تعالی کبائر را 267
باب صد و سی و دوّم سرّ این که حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و قائم قرار داده 281
باب صد و سی و سوّم سرّ وضع و قرار داده شدن بیت اللَّه الحرام 281
باب صد و سی و چهارم سرّ این که بیت اللَّه الحرام در وسط زمین قرار داده شده 283
باب صد و سی و پنجم سرّ این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکّه درب قرار دهند 283
باب صد و سی و ششم سرّ نامیده شدن مکّه معظّمه به مکّه 283
باب صد و سی و هفتم سرّ نامیده شدن مکّه به نام بکّه 285
باب صد و سی و هشتم سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه 287
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 15
باب صد و سی و نهم سرّ نامیده شدن بیت اللَّه الحرام به این نام 289
باب صد و چهلم سرّ نامیده شدن بیت عتیق به این نام 289
باب صد و چهل و یکم سرّ نامیده شدن حطیم به حطیم 293
باب صد و چهل و دوّم سرّ وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک 293
باب صد و چهل و سوّم سرّ این که طواف هفت شوط گردیده 313
باب صد و چهل و چهارم سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب گردیده 317
باب صد و چهل و پنجم سرّ این که بر محرم جایز است مسواک نماید 317
باب صد و چهل و ششم سرّ این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد 317
باب صد و چهل و هفتم سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه 319
باب صد و چهل و هشتم سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ 325

باب صد و چهل و نهم سرّ این که در حجّ تمتّع باید از عمره به حجّ روند نه در قرآن و افراد 327
باب صد و پنجاهم سرّ نامیده شدن عمره به عمره 327
باب صد و پنجاه و یکم سرّ مشروع بودن غسل برای دخول در بیت 327
باب صد و پنجاه و دوّم سرّ به شتاب حرکت کردن و قدمهای متوسّط برداشتن در دور بیت 329
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 16
باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که نبی اکرم در عین حال که حجّ تمتع بجا نمی‌آورند امر به تمتّع فرمودند 331
باب صد و پنجاه و چهارم سرّ این که آب زمزم شیرین نبوده و در قسمت پشت زمین قرار دارد 339
باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست 339
باب صد و پنجاه و ششم سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علّت وجوب احرام 339
باب صد و پنجاه و هفتم سرّ تشریع تلبیه در حجّ 341
باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که بعضی یک حج و برخی دو حجّ یا بیشتر بجا آورده و پاره‌ای اصلا حج بجا نمی‌آورند 353
باب صد و پنجاه و نهم سرّ اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است. 355
باب صد و شصتم سرّ تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم علیه السّلام در مقام و سبب انتقال دادن مقام از مکانش به موضعی که فعلا در آن می‌باشد 361
باب صد و شصت و یکم سر استلام و مسّ نمودن حجر الاسود و رکن یمانی و رکن مستجار 363
باب صد و شصت و دوّم سرّ این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته 375
باب صد و شصت و سوّم سرّ این که چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده 377
باب صد و شصت و چهارم سرّ این که چرا حق تعالی حجر الاسود را در رکنی که فعلا در آن است قرار داد 381
باب صد و شصت و پنجم سرّ نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه» 387
باب صد و شصت و ششم سرّ تشریع شدن سعی بین دو کوه صفا و مروه 389
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 17
باب صد و شصت و هفتم سرّ تشریع هروله بین صفا و مروه 391

باب صد و شصت و هشتم سرّ این که مسعی (بین صفا و مروه) محبوب‌ترین مکانها نزد خدا است 393
باب صد و شصت و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از مسجد الشجره محرم شدند نه از غیر آن 393
باب صد و هفتادم سرّ تشریع اشعار و تقلید 395
باب صد و هفتاد و یکم سرّ نامیده شدن روز ترویه به روز ترویه 399
باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن منی به منی 399
باب صد و هفتاد و سوّم سرّ نامیدن عرفات به عرفات 401
باب صد و هفتاد و چهارم سرّ نامیده شدن خیف به خیف 401
باب صد و هفتاد و پنجم سرّ نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه 401

_____

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص17

باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن مزدلفه به وادی جمع 403
باب صد و هفتاد و هفتم سر تشریع شدن رمی جمار 403
باب صد و هفتاد و هشتم سرّ تشریع شدن قربانی 405
باب صد و هفتاد و نهم سرّ استحباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم 407
باب صد و هشتادم سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفّاره قسم 407

باب صد و هشتاد و یکم سرّ نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز 409
باب صد و هشتاد و دوّم سرّ این که جایز است پوست قربانی را به سلّاخ آن داد 411
باب صد و هشتاد و سوّم سرّ این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست واجب است 411
باب صد و هشتاد و چهارم سرّ کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر 413
باب صد و هشتاد و پنجم سرّ کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حجّ 415
باب صد و هشتاد و ششم سرّ ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتّع و از جانب پدرش محرم به احرام حج گردیده 417
باب صد و هشتاد و هفتم سرّ ساقط بودن ذبح و سر تراشیدن از اهل یمن 417

باب صد و هشتاد و هشتم سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ اکبر 417
باب صد و هشتاد و نهم سرّ نامیده شدن طائف به طائف 419
باب صد و نودم سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم 419
باب صد و نود و یکم سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی‌شود 421
باب صد و نود و دوّم سرّ نحوه خارج شدن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از مشعر بر خلاف اهل جاهلیّت 423
باب صد و نود و سوم سرّ این که بر جانی در حرم اقامه حدّ کرده 423
باب صد و نود و چهارم سرّ نامیده شدن ابطح به ابطح 425
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 19
باب صد و نود و پنجم سرّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید برایش جایز است و علّت روایتی که خوردن میته را برای او تجویز نموده 425
باب صد و نود و ششم سرّ کراهت داشتن اقامه در مکّه 427
باب صد و نود و هفتم سرّ مکروه بودن احتباء در مسجد الحرام 429
باب صد و نود و هشتم سرّ افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن 431
باب صد و نود و نهم سرّ این که مستحب است ایام التشریق در منی دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند و در شهرها به دنبال ده نماز 433
باب دویستم سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان 435
باب دویست و یکم سرّ مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که بالا رفتن از نردبان به آن می‌توان دست یافت 437
باب دویست و دوّم سرّ این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند 439
باب دویست و سوّم الف: سر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حج‌های خود از مأزمین 439
ب: سر اینکه مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام بنی شیبه ... 439
ج: سر اینکه گفتن تکبیر فشار و سختی را بر طرف می‌کند 439
د: سر مستحب بودن داخل شدن صروره (کسی که برای بار اول 439
ه: سر واجب بودن تراشیدن سر بر صروره 439
و: سر مستحب بودن لگد مال کردن صروره سرزمین مشعر الحرام را 439
باب دویست و چهارم سرّ این که ایّام توقّف حاجی‌ها در منی سه روز می‌باشد 443
باب دویست و پنجم سرّ این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز

نیست روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمالد 445
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 20
باب دویست و ششم سرّ این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید کرد 447
باب دویست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به عبّاس اذن دادند شبهایی را که باید در منی باشند وی در مکّه بماند 447
باب دویست و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از هجرت از مکّه تا وقت رحلت از این دنیا در مکّه معظّمه شب را صبح نکردند 447
باب دویست و نهم سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر قرار دهد 449
باب دویست و دهم نوادر اسرار حجّ 449
باب دویست و یازدهم سرّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات 459
باب دویست و دوازدهم سرّ ممنوع بودن صید برای محرم 459
باب دویست و سیزدهم سرّ مکروه بودن سرمه‌کشیدن برای زن محرمه 461
باب دویست و چهاردهم سرّ وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که به ساق پا و یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود 461
باب دویست و پانزدهم سرّ این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است 463
باب دویست و شانزدهم سرّ این که برای محرم به طور مطلق جایز است کنه و کرم بزرگ را از خود بیاندازد 465
باب دویست و هفدهم سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست 467
باب دویست و هیجدهم سرّ این که محرم جایز نیست در آئینه نگاه کند 467
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 21
باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن محرم می‌تواند شلوار بپوشد 469
باب دویست و بیستم سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ 471
باب دویست و بیست و یکم سرّ این که بعد از حجّ زیارت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام واجب است. 471
باب دویست و بیست و دوّم نوادر 475
باب دویست و بیست و سوّم سرّ واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره 519
باب دویست و بیست و چهارم سرّ تحریم شراب 523
باب دویست و بیست و پنجم سرّ بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز 525
باب دویست و بیست و ششم سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و

مشروبات که به ثلث بر می‌گردند 527
باب دویست و بیست و هفتم سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار 531
باب دویست و بیست و هشتم سرّ حرام شدن قتل نفس 531
باب دویست و بیست و نهم سرّ حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان 533
باب دویست و سی‌ام سرّ حرام شدن زنا 535
باب دویست و سی و یکم سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عفیف دادن 537
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 22
باب دویست و سی و دوّم سرّ حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم 539
باب دویست و سی و سوّم سرّ حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرّب بعد از هجرت 541
باب دویست و سی و چهارم سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده 543
باب دویست و سی و پنجم سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده 543
باب دویست و سی و ششم سرّ تحریم ربا 545
باب دویست و سی و هفتم سرّ حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و گوشت خوک و بوزینه و خرس و فیل و سپرز 547
باب دویست و سی و هشتم سرّ مکروه بودن تناول گوشت کلاغ 553
باب دویست و سی و نهم اسرار ممسوخات و اقسام آنها 555
باب دویست و چهلم سرّ این که مؤمن گاهی مرتکب محرّمات شده و کافر زمانی حسنات را انجام می‌دهد 567
باب دویست و چهل و یکم سرّ بوی خوش و سبب آن 573
باب دویست و چهل و دوّم امتناع حق عزّ و جلّ از پذیرفتن توبه شخص بد خلق 575
باب دویست و چهل و سوّم سرّ پذیرفته نشدن توبه بدعت‌گذار در دین 577
باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که شب‌پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن می‌شود 579
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 23
باب دویست و چهل و پنجم سرّ این که گاو چشم برهم می‌نهد و سرش را به آسمان بلند نمی‌کند 581
باب دویست و چهل و ششم سرّ این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده

ولی گوسفند عورتش مستور و پنهان است 581
باب دویست و چهل و هفتم سر نشان داغ بودن بر دست‌های چهارپایان و بچه قاطرها 583
باب دویست و چهل و هشتم سرّ آفرینش گربه و خوک 585
باب دویست و چهل و نهم سرّ آفرینش و خلقت مگس 585
باب دویست و پنجاهم سرّ آفرینش سگ 587
باب دویست و پنجاه و یکم سرّ پیدایش ذرّات منتشر در فضا 589
باب دویست و پنجاه و دوّم سرّ فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری 589
باب دویست و پنجاه و سوّم علامات صبر و شکیبایی 591
باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است 593
باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ مشروع شدن شاهد قرار دادن بر وقوع نکاح 593
باب دویست و پنجاه و ششم سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج 593
باب دویست و پنجاه و هفتم سرّ نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله‌اش همسر اوست 593
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 24
باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که مهر السنّه مبلغ پانصد درهم گردیده است 595
باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که مهریّه زنان نزد مخالفین شیعه چهار هزار درهم گردیده 597
باب دویست و شصتم سرّ این که مرد می‌تواند به زنی که می‌خواهید با او ازدواج کند نگاه نماید 597
باب دویست و شصت و یکم سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، حدّ بر او نیست 599
باب دویست و شصت و دوّم سرّ مشروعیّت مهر و وجوبش بر مردان 599
باب دویست و شصت و سوّم سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد 601
مقاله مؤلّف 601
باب دویست و شصت و چهارم سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند بین او و همسرش جدایی می‌اندازند 601
باب دویست و شصت و پنجم سرّ این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او مرتکب زنا شود 605
باب دویست و شصت و ششم سرّ این که جایز است با زن شکّاک‌ازدواج

نمود ولی جایز نیست به مرد شکاک زن داد 605
باب دویست و شصت و هفتم سرّ این که اگر پسر بچه‌ای در اطاق باشد مجامعت و هم بستر شدن مرد با زن جایز نیست 605
باب دویست و شصت و هشتم سرّ استبراءنمودن کنیزان 607
باب دویست و شصت و نهم سرّ این که مرد دو زن‌دار می‌تواند یکی را بر دیگر برتری دهد 607
باب دویست و هفتادم سرّ جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است 609
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 25
باب دویست و هفتاد و یکم سرّ این که مرد می‌تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست 611
باب دویست و هفتاد و دوّم سرّ این که حق تعالی غیرت را برای مردان قرار داده نه برای زنان 613
باب دویست و هفتاد و سوّم سرّ تراشیدن موی نوزاد 613
باب دویست و هفتاد و چهارم سرّ مشروعیّت ختان 615
باب دویست و هفتاد و پنجم سرّ این که طلاق منحصرا بر طبق کتاب و سنّت واقع می‌شود 617
باب دویست و هفتاد و ششم سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق زن به مرد حلال نبوده و سرّ این که طلاق مملوک دو بار است 619
باب دویست و هفتاد و هفتم سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و عدّه وفات چهار ماه و ده روز است 621
باب دویست و هفتاد و هشتم سرّ حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان‌نموده 625
باب دویست و هفتاد و نهم سرّ پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال 625
باب دویست و هشتادم سرّ پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن 627
باب دویست و هشتاد و یکم سرّ این که بر مطلّقه واجب است از روز وقوع طلاق عدّه نگه داشته 627
باب دویست و هشتاد و دوّم سرّ این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی در ثبوت قتل دو شاهد کافی است 629
باب دویست و هشتاد و سوّم سرّ این که هر گاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با همان مرض از دنیا رفت 631
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 26
باب دویست و هشتاد و چهارم سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بگیرند 633

باب دویست و هشتاد و پنجم سرّ محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز 635
مقاله مرحوم مصنّف 635
باب دویست و هشتاد و ششم سرّ برتری داده شدن مردان بر زنان 637
باب دویست و هشتاد و هفتم سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقّت محصن نمی‌شود 639
باب دویست و هشتاد و هشتم سرّ این که مردان نهی شده‌اند از اطاعت کردن زنان 639
باب دویست و هشتاد و نهم اسرار احکام نادره نکاح 641
باب دویست و نودم سرّ مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام 655
باب دویست و نود و یکم سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می‌کارند 655
باب دویست و نود و دوّم سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند 657
باب دویست و نود و سوّم سرّ این که مملوک شخص از او می‌باشد 657
باب دویست و نود و چهارم سرّ نهی از جمع بین میوه‌ها در وقت خوردن 657
باب دویست و نود و پنجم سرّ مکروه بودن سیر و پیاز و تره 659
باب دویست و نود و ششم سر نامیده شدن تبّع به تبّع 661
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 27
باب دویست و نود و هفتم سرّ این که فرار و گریختن از وباء منهی می‌باشد 661
باب دویست و نود و هشتم سرّ این که خداوند متعال عقوبت بندگان را تأخیر می‌اندازد 665
باب دویست و نود و نهم سرّ جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلّد بودن اهل دوزخ در دوزخ 669
باب سیصدم سرّ موسوم شدن مؤمن به مؤمن 669
باب سیصد و یکم سرّ این که نیّت مؤمن بهتر از عملش می‌باشد 671
باب سیصد و دوّم سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر 673
باب سیصد و سوّم سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای او حلال می‌باشد 675
باب سیصد و چهارم سرّ نامیدن طبیب به طبیب 677
باب سیصد و پنجم سرّ این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده 677
باب سیصد و ششم سرّ نامیدن رجیم به رجیم 679
باب سیصد و هفتم سرّ نامیدن خنّاس به خنّاس 679

باب سیصد و هشتم سرّ نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم روزی و بی‌بخت 681
باب سیصد و نهم سرّ مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا 681
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 28
باب سیصد و دهم سرّ مکروه بودن معامله با کردها 681
باب سیصد و یازدهم سرّ مکروه بودن معامله با افراد فرومایه 683
باب سیصد و دوازدهم سرّ مکروه بودن قرض 683
باب سیصد و سیزدهم سرّ این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی‌فروشند 689
باب سیصد و چهاردهم سرّ مکروه بودن پاره‌ای از حرفه‌ها 691
باب سیصد و پانزدهم سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنّت می‌گویند اخذ نمود 693
باب سیصد و شانزدهم سرّ گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده 697
باب سیصد و هفدهم سرّ نهی از خوردن گل 697
باب سیصد و هیجدهم سرّ مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار 701
باب سیصد و نوزدهم سرّ مکروه بودن پوشیدن کفش‌های نرم 701
باب سیصد و بیستم سرّ این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را سنگسار نمی‌کنند اگر چه شوهر هم داشته باشد 701
باب سیصد و بیست و یکم سرّ اجراء حدّ بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زنا دهد 703
باب سیصد و بیست و دوّم سرّ جاری نکردن حدّ بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده 703
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 29
باب سیصد و بیست و سوّم سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت کرده ولی مال مسروق را نیاورده است 705
باب سیصد و بیست و چهارم سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده‌اند 705
باب سیصد و بیست و پنجم سرّ این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی‌کنند 709
باب سیصد و بیست و ششم اسرار نادره حدود 713
باب سیصد و بیست و هفتم سرّ این که بین اهل ذمّه معاقله و تحمّل جواز از همدیگر وجود ندارد 723
باب سیصد و بیست و هشتم سرّ این که در مورد اموال بر مدّعی بیّنه واجب بوده و بر مدّعی علیه قسم و در مورد دماء بر مدّعی علیه بینه و بر

مدّعی قسامه می‌باشد 725
باب سیصد و بیست و نهم سرّ این که قاتل مجنون را قصاص نمی‌کنند 729
باب سیصد و سی‌ام سرّ این که وقتی سر میّتی را ببرند دیه‌اش را باید صرف وجوه برّ برای میّت نمود 729
باب سیصد و سی و یکم سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه می‌زنند 731
باب سیصد و سی و دوّم سرّ این که دست طرّار و اختلاس‌کننده را نمی‌برند 733
باب سیصد و سی و سوّم سرّ این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم گردیده تازیانه می‌زنند 733
باب سیصد و سی و چهارم سرّ عدم اقامه حدّ در زمین دشمن 735
باب سیصد و سی و پنجم سرّ این که حدّ قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است 735
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 30
باب سیصد و سی و ششم سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد باید چهار بار شهادت دهد 737
باب سیصد و سی و هفتم سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می‌باشد 739
باب سیصد و سی و هشتم سرّ این که ساحر مسلمانان را می‌کشند ولی ساحر کفّار را نمی‌کشند 739
باب سیصد و سی و نهم سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ می‌کشند 741
باب سیصد و چهلم سرّ حرام بودن لواط و مساحقه 743
باب سیصد و چهل و یکم سرّ این که حق تبارک و تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن و معامله کردن نوشته‌ای بین خود تنظیم کنند 761
باب سیصد و چهل و دوّم سرّ وقوع مدّ و جزر 763
باب سیصد و چهل و سوّم سرّ زلزله 765
باب سیصد و چهل و چهارم سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان 773
باب سیصد و چهل و پنجم سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا 773
باب سیصد و چهل و ششم سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین‌تر و بخیل‌تر و مشتاق‌تر به نکاح می‌باشد و علّت این که مؤمن در دینش از کوه سخت‌تر است 775
باب سیصد و چهل و هفتم سرّ پیدایش نقصان و قصور در ماهها 777
باب سیصد و چهل و هشتم سرّ این که جعفر بن ابی طالب علیه السّلام

هرگز شراب بیاشامید و دروغ نگفت و زناء نکرد و عبادت بت ننمود 777
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 31
باب سیصد و چهل و نهم سرّ مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه 779
باب سیصد و پنجاهم سرّ مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص 779
باب سیصد و پنجاه و یکم سرّ مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن 781
باب سیصد و پنجاه و دوّم سرّ این که انسان مأمور است به پایین‌تر از خود بنگرد نه بالاتر از خویش 781
باب سیصد و پنجاه و سوّم سرّ شناخته نشدن مؤمن بین مردم 783
باب سیصد و پنجاه و چهارم سرّ این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت 785
باب سیصد و پنجاه و پنجم سرّ این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر حیوانات مأکول را حلال کرده 787
باب سیصد و پنجاه و ششم سرّ مکروه بودن تناول نمودن غدّه‌ها 787
باب سیصد و پنجاه و هفتم سرّ حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین 787
باب سیصد و پنجاه و هشتم سرّ مکروه بودن تناول کلیتین (قلوه‌ها) 791
باب سیصد و پنجاه و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خوردن گوشت الاغ اهلی 791
باب سیصد و شصتم سرّ مکروه بودن سوت زدن 793
باب سیصد و شصت و یکم سرّ مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین 795
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 32
باب سیصد و شصت و دوّم سرّ این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می‌خوانند 795
باب سیصد و شصت و سوّم سرّ این که فرزند زنا داخل بهشت نمی‌شود 795
باب سیصد و شصت و چهارم سرّ حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور 797
باب سیصد و شصت و پنجم سرّ جواز نظر به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه‌نشینان از اهل ذمّه 799
باب سیصد و شصت و ششم سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای اسیرکننده 799
باب سیصد و شصت و هفتم سرّ طولانی و کوتاه شدن سلطنت سلاطین

801
باب سیصد و شصت و هشتم سرّ این که جایز نیست شخص از طائفه نبط ولی و یاور اتّخاذ کند 801
باب سیصد و شصت و نهم سرّ این که وصیّت به ثلث مال تعلّق می‌گیرد 803
باب سیصد و هفتادم سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی‌شود 805
باب سیصد و هفتاد و یکم سرّ این که هر مذکّری معادل دو مؤنّث ارث می‌برد 813
باب سیصد و هفتاد و دوّم سرّ ارث نبردن زن از املاک موروثی شوهر و بهره بردن از غیر آن 817
باب سیصد و هفتاد و سوّم سرّ نامیده شدن «قم» به «قم» 821
باب سیصد و هفتاد و چهارم سرّ این که برخی از درختان میوه‌دار و بعضی بدون میوه و پاره‌ای تیغ دارند 821

باب سیصد و هفتاد و پنجم سرّ زرد بودن رنگ زرد آلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها 823
باب سیصد و هفتاد و ششم سرّ پیدا شدن کرم در میوه‌ها و علّت آفرینش جو و سبب خلقت 825
باب سیصد و هفتاد و هفتم سرّ زرد بودن رخ‌ها و کبود بودن چشم‌ها و ریزش دندانها و ورم نمودن صورتها 827
باب سیصد و هفتاد و هشتم سرّ این که وقتی سر نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی‌روید 829
باب سیصد و هفتاد و نهم سرّ این که هر خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه 831
باب سیصد و هشتادم سرّ گرم و سوزان بودن خورشید و این که ماه بر خلاف آن است 831
باب سیصد و هشتاد و یکم سرّ نامیده شدن سدرة المنتهی به این نام 833
باب سیصد و هشتاد و دوّم سرّ نامیده شدن باد به «شمال» 833
باب سیصد و هشتاد و سوّم سرّ این که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها را دشنام داد 833
باب سیصد و هشتاد و چهارم سرّ نامیده شدن طارق به «طارق» 835
باب سیصد و هشتاد و پنجم نوادر از اسرار 835

بنام خداوند بخشنده مهربان حمد و ستایش خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و رحمتش بر محمّد و دودمان پاکش باد

حدیث (1) شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی مصنّف این کتاب می‌گوید:
پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنهما از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن ابی عمیر و محمّد بن سنان از صباح سدی و سدیر صیرفی «1» و محمّد بن نعمان مؤمن طاق «2» و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار و سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید و محمّد بن عیسی، از عبد اللَّه بن جبله، از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، این چهار نفر محضر مبارک امام صادق علیه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند:
ای عمر بن اذینه، نظرت در باره اذانی که این گروه ناصبی‌ها می‌گویند و نمازی که می‌خوانند چیست؟
عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می‌گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده.
حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می‌گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه‌تر از آن است که در خواب دیده شود.
و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل برکت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعلیم فرمود و

_____
(1)- به فرموده ممقانی در رجال وی حسن می‌باشد.
(2)- محمّد بن نعمان بجلی احول، ابو جعفر شاه الطّاق، مخالفین او را ملقب به شیطان الطّاق نموده و شیعه او را مؤمن طاق می‌گویند، وی از اصحاب حضرت امام صادق علیه السّلام است، متکلم و حاذق و حاضر الجواب بوده و ثقه می‌باشد.

در دفعه سوّم خداوند عزیز جبّار محملی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می‌پوشاندند.
یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که

سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده.
در این محمل حلقه‌ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند:
سبّوح، قدّوس ربّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السّلام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می‌شود فرمود:
اللّه کبر یعنی خدا بزرگ‌تر است از این که احدی به او شبیه باشد.
فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟
حضرت فرمودند: خوب می‌باشد.
عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما.
نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می‌شناسید؟
عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می‌کنیم سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل نداشتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه‌ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند:
سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه، اشهد ان لا اله الّا اللّه، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و گفتند:

ای جبرئیل، این کیست که با تو می‌باشد؟
جبرئیل فرمود: این حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم است.
فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟
جبرئیل فرمود: بلی.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان.
حضرت می‌فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می‌شناسید؟
گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و

او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد) به صورت‌های شیعیان آن حضرت نظر می‌افکنیم.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلا به انوار اوّلی شباهت نداشتند چنانچه حلقه‌ها و زنجیرهای دیگری بر آنچه قبلا یاد شد افزود.
سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس اضافه کردند:
این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت:
اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعنی محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السّلام پرسیدند؟
گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟
گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می‌جوییم.
سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم

افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد.
سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت:
حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح.
پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصّلوة (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلیّ الفلاح (یعنی به حضرت

علوی صلوات اللّه علیه رستگاری وابسته است).
جبرئیل فرمود: قد قامت الصّلوة، قد قامت الصّلوة.
فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السّلام که تا روز قیامت آن را بپا می‌دارند.
سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟
حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟
عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، او (یعنی علی علیه السّلام) نوری است که اطراف عرش خدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته‌اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می‌نمایند، پس من به سجده شکر افتادم.
حق تعالی فرمود: ای محمّد سر خود را بالا کن.
من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است، سپس به من فرمود:
سر پایین کن و ببین چه می‌بینی.
من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن بودم می‌باشد، بیت المأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می‌انداختم در حرم و بیت می‌افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمّد! این حرم است و تو حرام می‌باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در

آسمان دارد، پس از آن به من فرمود: ای محمّد، دستت را دراز کن پس برخورد می‌کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم فلذا است که اوّلین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می‌باشد، سپس پروردگارم فرمود:
آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همان جا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می‌خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی.
سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پاس خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تعلیم نمود و فرمود:

من می‌خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و امّا مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می‌خواهم قدم‌هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آن جا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت.
تا اینجا حدیث علّت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.
سپس حقّ عزّ و جل فرمود: ای محمّد رو به حجر الاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجاست که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همان طوری که اشاره شد هفت تا می‌باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته‌اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل گردید، یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می‌باشد.
و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شده خداوند عزّ و جل فرمود: آلان به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اوّل هر سوره گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن.
حضرت عرضه داشت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکرا.
بلافاصله حق تعالی فرمود:
ای محمّد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا

ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» دو مرتبه گفته می‌شود و وقتی به «و لا الضّالّین» رسید نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ شکرا (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود:
ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می‌کند.
سپس دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این

که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من بطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلا بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزّ و جل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می‌گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می‌شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.
سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلندمرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلندمرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از

برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمّد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: إِنَّا أَنْزَلْناهُ ... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می‌کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اوّل گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمّد نعمت‌هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا ببر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم اللَّه، لا اله الّا اللّه، و الاسماء الحسنی کلّها للّه.
پس به من فرمود: یا محمّد بعد از این درود بر خود و اهل بیتت بفرست.
من گفتم: صلّی اللّه علیّ و علی اهل بیتی، و خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمّد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.
حق تعالی فرمود: ای محمّد من محققا سلام و تحیّت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می‌باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه

نکنم.
و اوّلین سوره‌ای که بعد از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شنیدم، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سلام را یک بار می‌دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می‌شود.
و امّا «سمع اللّه لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجّه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع اللّه لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آنچه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت اوّل و دوّم نماز حدثی حادث شود و خللی اتّفاق بیفتد مصلّی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اوّل محسوب می‌شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.

باب دوّم سرّ این که حق عزّ و جلّ نماز را واجب فرمود

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 49
محمّد بن اسماعیل برقی، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن الحکم، وی می‌گوید: راجع به علّت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: با این که این عبادت مردم را از بر آوردن نیازمندیهایشان مشغول نموده و بدنهایشان را به رنج می‌اندازد چطور حق تعالی آن را بر ایشان واجب کرده؟
حضرت فرمودند: در آن اسرار و عللی است و توضیح آن این است که:
اگر مردم به حال خود واگذارده شده و هیچ تنبیه و تذکیری از ناحیه نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله متوجه ایشان نمی‌شد و کتاب خدا صرفا در دستشان باقی می‌ماند حالشان همچون حال مردمان اوّل می‌گشت چه آنکه آنها اگر چه دین را اخذ نموده و کتب را وضع و جعل کرده و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فرا خوانده و احیانا با آنها به مقاتله نیز پرداختند ولی پس از رفتن از این دنیا اسمشان از یادها رفته و امرشان مندرس و کهنه گردید گویا اصلا ایشان در این دنیا نبوده‌اند و خداوند تبارک و تعالی اراده کرد دین و آیین و آمر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله فراموش نشود و بدین جهت بر امتش نماز را فرض و واجب قرار داد، در این نماز هر روزه مردم پنج بار با صدای بلند اسم نامی پیامبر را برده و با انجام افعال نماز خدا را عبادت کرده و او را یاد می‌نمایند و بدین ترتیب از آن حضرت غافل نشده و فراموشش نمی‌کنند و در نتیجه ذکرش مندرس و کهنه نمی‌گردد.
حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد از محمّد بن یعقوب، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السلام در جواب سؤالاتی که کتبا از آن جناب نقل نموده بودم چنین مرقوم فرمودند:
علّت و سرّ واجب شدن نماز اموری است: اقرار به ربوبیّت حق عزّ و جل و خلع انداد و اضداد از او، ایستادن در مقابل جبّار جلّ جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه، خضوع و اعتراف به گناه و در خواست عفو از آنها، گذاردن صورت در هر روز پنج بار روی خاک به خاطر تعظیم و بزرگداشت حقّ عزّ و جل، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش و راغب و طالب بودن در زیادی دین و دنیا و انزجار از غیر خدا، مداومت بر ذکر حق عزّ و جل در شب و روز تا بدین ترتیب بنده سیّد و

سرور و مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا به طغیان او
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 51
منتهی گردد و در این به یاد بودن بنده پروردگار خود را فائده‌ای که هست آن است که از معاصی منزجر گردیده و باعث می‌شود از انواع فساد کناره بگیرد.

باب سوّم سرّ قبله و انحراف به سمت چپ

حدیث (1) حسن بن محمّد بن ادریس رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از محمّد بن حسان، از محمّد بن علی کوفی، از علی بن حسان واسطی از عمویش عبد الرحمن بن کثیر از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: راجع به دوستان و یارانی که در سمت چپ کعبه قرار گرفته‌اند و می‌توانند به جانب چپ منحرف شوند به خلاف آنان که در سمت راست کعبه می‌باشند از حضرت امام صادق علیه السّلام سببش را پرسیدم؟
حضرت فرمودند: وقتی حجر الاسود از بهشت به زمین آورده شد و آن را در جایش گذاردند اعلام حدود و حرم را در جایی نصب کردند که نور حجر الاسود به آن جا می‌رسید لذا از راست کعبه چهار میل نور حجر برد داشت و از جانب چپ هشت میل قهرا کلّ فاصله بین یمین و یسار دوازده میل بود لذا آنان که در سمت راست کعبه هستند اگر به چپ منحرف شوند از حدّ قبله خارج می‌شوند به خلاف آنان که جانب چپ کعبه می‌باشند که با چنین انحرافی از حدّ قبله خارج نمی‌گردند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد، از ابی غرة، وی می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: بیت قبله است برای مسجد و مسجد برای شهر مکه و شهر مکه برای حرم و حرم قبله است برای دنیا.

باب چهارم سر این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علّت مسلّط شدن بخت نصر بر بیت المقدس

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر می‌گوید: از حضرت

امام صادق علیه السلام پرسیدم: علّت تعظیم و بزرگداشت مساجد چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند امر فرموده به تعظیم مساجد به خاطر آنکه آنها بیوت خدا در زمین می‌باشند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از صفوان بن یحیی، از کلیب صیداوی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
در تورات نوشته: خانه‌های من در زمین مساجد می‌باشند، پس خوشا به حال کسی که در خانه‌اش خود را مطهّر و پاکیزه ساخته سپس من را در خانه‌ام زیارت کند و حق مزور آن است که زائر را اکرام نماید.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از موسی بن بکر، از حضرت ابی الحسن الاوّل علیه السّلام، نقل کرده که آن جناب فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
خداوند به موسی علیه السّلام وحی فرمود: من آتش را از آسمان برای تو فرستادم پس از آن در بیت المقدس روشن نما.
موسی علیه السّلام عرض کرد: وقتی بخت نصر بیت المقدس را خراب نمود و در آن زباله‌ها را می‌ریخت و مردم در آن قضاء حاجت می‌کردند، آن مکان به خدای عزّ و جل شکایت نمود و گفت: پروردگارا به وسیله فرشتگانت مرا آباد کرده و بیت خودت قرارم دادی و نیز جایگاه انبیاء و رسولانت مرا نمودی سپس مجوسی و آتش‌پرستی را بر من مسلّط کردی که بجا آورده با من آنچه بجا آورد.
خداوند متعال به آن وحی فرمود: من با تو این کار به خاطر آن نمودم که اهالی شهر بدانند هر گاه نافرمانی مرا کنند خیلی بر من آسان است که آنها را به بلیّات مبتلا کنم.

باب پنجم سر این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست

حدیث (1) جعفر بن علی، از پدرش، از جدّش حسن بن علی کوفی، از عبّاس بن عامر، از ابی الضحّاک، از حضرت امام صادق علیه السّلام راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرضه
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 55
داشتم: مردی خانه‌ای خریده و آن را ساخته و مقداری از زمین به صورت عرصه ماند که آن را جایگاه نگهداری غلّه کرد آیا می‌تواند این جایگاه را وقف بر مسجد نماید؟
حضرت فرمودند: زرتشتیان بر آتشکده‌هایشان وقف می‌کنند (یعنی شما این کار را نکنید).

باب ششم سرّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و تراشیدن تیر مکروه می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد باسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که مردی آمد به مسجد و از مال گمشده خود خبر داد و خواست در صورت پیدا شدن به او ردّ کنند.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: به او بگویید: خدا گمشده‌ات را به تو ردّ نکند، مسجد برای غیر این بنا شده است، سپس راوی گفت: بلند کردن صدا در مساجد مکروه است و نیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به مردی گذشتند که در مسجد تیر می‌تراشید، پس او را از این عمل نهی نموده و فرمودند: مسجد برای غیر این بنا شده است.
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از حسن بن موسی خشاب از علی بن اسباط، از برخی رجالش نقل کرده که گفت: حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
بیع و شراء و دیوانگان و کودکان را از مساجد دور کنید و نیز گمشده‌ها را در مساجد تعریف نکرده و طلب ننمایید و همچنین در مساجد حکم نکرده و حدود جاری ننمایید و صدای خویش را در آنها بلند نکنید.

باب هفتم سرّ خراب کردن امیر المؤمنین علیه السّلام محراب‌های مساجد را

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 57

بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السّلام محراب مساجد را در هر کجا که می‌دیدند خراب می‌کردند می‌فرمودند: گویا محاریب کشتارگاههای یهود می‌باشند.

باب هشتم سرّ این که نباید بنای مساجد مشرف به ساختمانهای حوالی و اطرافش باشند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که فرمودند:
علی علیه السّلام در کوفه مسجدی را دیدند که بنائش به ساختمانهای اطراف مشرف بود، حضرت فرمودند: گویا این معبد یهود و نصاری است، مساجد را نباید مرتفع و بلند ساخت بلکه پست و کوتاه باید بنا نمود.

باب نهم سرّ این که واجب است بر کسی که سنگریزه‌های مسجدی را بیرون بیاورد دوباره به همان جا یا به مسجد دیگر باز گرداند

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند:
هر گاه کسی سنگریزه‌های مسجدی را از آن بیرون آورد باید آنها را یا به همان جا و یا به مسجد دیگری بازگرداند زیرا سنگریزه‌ها تسبیح خدا می‌گویند «1».

---

(1)- مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج (84) ص (8) می‌فرماید:
ممکن است تسبیح سنگریزه‌ها کنایه از این باشد که آنها جزء مسجد هستند چه آنکه مسجد به خاطر آنکه محلّ عبادت است بر عظمت و جلال حق تعالی دلالت دارد پس به طور کلّی مسجد با جمیع اجزائش حق تعالی را از آنچه لائق به او نیست تنزیه و تقدیس می‌کند.
و ممکن است کلمه «تسبیح» را به فتح باء خواند یعنی سنگریزه‌ها از نجاسات و آنچه لائق به مسجد نیست منزّه می‌باشند و طبق این احتمال تسبیح باز کنایه از جزئیت می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 59

باب دهم سرّ کشیدن گردن در رکوع

حدیث (1) علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن مختار انصاری از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد از احمد بن عبد اللّه، وی می‌گوید: شخصی محضر امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین مخلوق خدا، معنای بلند کردن دو دست در تکبیر اوّل چیست؟
حضرت فرمودند: معنای آن اللّه اکبر است و معنای اللّه کبر آن است که خدا واحد و احدی است که هیچ چیز مانندش نبوده و با هیچ چیز قیاس نشده و با اشیاء و اجناس مشتبه نگردیده و با حواس درک نمی‌شود.
آن شخص عرضه داشت: این که گردن را در وقت رکوع می‌کشند معنایش چیست؟
حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: آمنت بوحدانیّتک و لو ضربت عنقی (به وحدانیت تو ایمان آورده‌ام اگر چه گردن مرا بزنی).

باب یازدهم سرّ رخصت در جمع نمودن بین دو نماز

حدیث (1) حسین بن احمد بن ادریس رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از اسحاق بن عمّار، از مولانا حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را بدون هیچ سببی در یک جا خواندند عمر که با جرات‌ترین افراد بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم بود به حضرت عرض کرد:
آیا در باره نماز حکمی نازل شده؟
حضرت فرمودند: خیر منتهی خواستم بر امّتم توسعه بدهم.
حدیث (2) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی: از محمّد بن سنان، از عبد الملک القمی، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: آیا بدون هیچ علّت و سببی می‌توانم بین دو نماز جمع کنم؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این کار را کردند و قصدشان تخفیف بر امّت بود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 61
حدیث (3) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از عبد اللّه بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در هنگامی که آفتاب به زوال رفت نماز ظهر و عصر را با جماعت بدون هیچ علّت و سببی خواندند و بین آن دو فاصله نیانداختند چنانچه نماز مغرب و عشاء را پس از سقوط شفق جماعة بجا آورده و بدون هیچ سببی بین آن دو فاصله نگذاردند و سر این کار آن بود که حضرت خواستند وقت بر امّت توسعه داشته باشند.
حدیث (4) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن القزوینی معروف به ابن قبره از سعد بن عبد اللّه، از عبّاس بن سعید ازرق از زهیر بن حرب از سفیان بن عیینه، از ابی الزّبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس، وی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بین نماز ظهر و عصر بدون هیچ خوفی و بدون این که در سفر باشند جمع فرمودند، سپس وی گفت:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مقصودشان از این کار این بود که بر امّتش حرج و مشقّتی پیش نیاید.
حدیث (5) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن قبره قزوینی از سعد بن عبد اللّه از عبّاس بن سعید ازرق از ابن عون بن سلام کوفی، از وهب بن معاویه جعفی، از ابی زبیر از سعید بن جبیر، از

ابن عباس مثل روایت چهارم را نقل کرده است.
حدیث (6) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن القزوینی از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن عبد اللّه بن ابی خلف از ابو یعلی بن اللّیث برادر محمّد بن اللّیث والی قم از عون بن جعفر مخزومی، از داود بن قیس فراء از صالح مولی با هم، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم بدون این که بارانی بیاید و یا در سفر باشند بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع فرمودند:
راوی گفت: به ابن عبّاس گفته شد: مقصود پیامبر از این کار چه بود؟
ابن عبّاس گفت: آن بود که بر امّت خود توسعه دهند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 63
حدیث (7) علی بن عبد اللّه ورّاق، از ابو خثیمة زهیر بن حرب از اسماعیل بن علیه، از لیث، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سفر و حضر بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع نمودند.
حدیث (8) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد الحسن القزوینی از سعد بن عبد اللّه از عبّاس بن سعید ازرق از سوید بن سعید انباری از محمّد بن عثمان از جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، از ابن عبّاس و از نافع از عبد اللّه عمر نقل شده نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با این که در مدینه مقیم بوده و مسافر نبودند نمازشان را جمع و تمام خواندند.

باب دوازدهم سرّ این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح قرائت را بلند باید خواند ولی نماز ظهر و عصر سایر ایّام را آهسته باید خواند و علّت این که تسبیح در دو رکعت آخر افضل از قرائت می‌باشد

حدیث (1) حمزة بن محمّد علوی رحمة اللَّه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسن بن خالد، از محمّد بن حمزة نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض نمودم: برای چه در نماز فجر و مغرب و عشاء قرائت بلند خوانده می‌شود و سایر نمازها مثل ظهر و عصر ایّام را بلند نمی‌خوانند؟
و برای چه تسبیح در دو رکعت آخر افضل و برتر از قرائت می‌باشد؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم را به آسمان بردند اوّلین نمازی که حق تعالی بر آن سرور واجب نمود نماز ظهر روز جمعه بود پس از آن حق تبارک و تعالی فرشتگان را به آن جناب افزود و آنها پشت سر حضرتش به نماز ایستادند، باری حق عزّ و جل به نبی گرامیش امر فرمود که قرائت نماز را بلند بخواند تا بر فرشتگان فضل و برتریش نسبت به آنها معلوم و آشکار گردد و پس از نماز ظهر، نماز عصر را بر پیامبر فرض و واجب گردانید، در هنگام خواندن آن احدی از فرشتگان را خداوند عزّ اسمه به پیامبرش نیفزود و به او امر نمود که قرائت را مخفی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 65
و آهسته بخواند زیرا پشت سر آن جناب کسی نبود و پس از آن نماز مغرب را بر او واجب کرد و سپس فرشتگان را به آن حضرت افزود پس امر کرد که قرائت این نماز را نیز بلند بخواند و همچنین در نماز عشاء، و وقتی نزدیک طلوع فجر رسید نماز صبح را حق تبارک و تعالی بر حضرتش فرض نمود و امر کرد که آن را نیز بلند بخواند تا فضل او بر دیگران معلوم گردد همان طوری که بر فرشتگان معلوم گردید و به همین خاطر نماز صبح را باید بلند خواند.
راوی می‌گوید: محضرش عرض کردم: برای چه تسبیح در دو رکعت اخیر افضل از قرائت است؟ حضرت فرمودند: زیرا وقتی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در دو رکعت اخیر متذکر عظمت حق عزّ و جلّ شد وحشت و هراس او را گرفت و فرمود: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه اکبر و به همین خاطر تسبیح قرائت افضل و برتر گشت.

باب سیزدهم سرّ این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند نه در نمازهای روزانه دیگر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از علی بن بشار، از موسی، از برادرش، از حضرت علی بن محمّد علیهما السّلام حضرت در ضمن جوابهای سؤالات یحیی بن اکثم قاضی فرمودند: امّا نماز صبح با این که از نمازهای نهاریّه و روزانه محسوب می‌شود با این حال قرائت در آن را بلند می‌خوانند جهتش آن است که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله قرائت در آن را بلند می‌خواندند زیرا این نماز به شب نزدیک است.

باب چهاردهم سرّ این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده می‌شود و سایر نمازها در سفر دو رکعت دو رکعت می‌باشند

حدیث (1) علی بن حاتم در مکتوبی که به من نوشت گفت: قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین، از حسن بن ابراهیم مرفوعا تا محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 67
خوانده می‌شود ولی سایر نمازها دو رکعت می‌باشند؟
حضرت فرمودند: زیرا نماز بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم دو رکعت، دو رکعت واجب گردید و آن سرور به آنها دو رکعت اضافه فرمود و مجموع چهار رکعت گردید، سپس از نماز مغرب یک رکعت کاستند و نیز در سفر از هر کدام دو رکعت کم نمودند ولی مغرب را به همان حال سه رکعت باقی گذارده و فرمودند:
من حیاء می‌کنم در نماز مغرب دو بار بکاهم و به خاطر همین جهت نماز مغرب در حضر و سفر سه رکعت خوانده می‌شود.

باب پانزدهم سرّ این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر نمی‌باشد

حدیث (1) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار از پدرش از ابو محمّد علوی دینوری باسنادش حدیث را مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده، راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: برای چه نماز مغرب سه رکعت و نوافلی که بعدش می‌خوانند چهار رکعت بوده و در سفر و حضر شکسته نمی‌شوند؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل حکم نماز در حضر را بر پیامبر اکرم این طور نازل فرمود که هر نمازی را دو رکعت بخواند پس آن حضرت به هر نمازی در حضر دو رکعت افزوده و در سفر آنها را قصر نمودند مگر نماز مغرب و صبح و زمانی که نماز مغرب را خواندند خبر میلاد حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به سمع مبارکش رسید به جهت شکر و سپاس از خدای عزّ و جل یک رکعت به آن افزودند و هنگامی که حضرت حسن مجتبی سلام اللّه علیه متولّد شدند به خاطر تشکّر از خدای مهربان دو رکعت بعد از آن اضافه نمودند و پس از متولّد گردیدن حضرت امام حسین علیه السّلام به شکرانه این عطیّه الهی دو رکعت دیگر به آن اضافه کرده و فرمودند:
برای مذکّر مانند دو نصیب مؤنث ملاحظه می‌گردد و پس از آن در سفر و حضر نماز مغرب و این چهار نافله بعدش را به حال خود گذاردند.

باب شانزدهم سرّ این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر و حضر به همین حال می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن

محبوب از هشام بن سالم از ابو حمزه، از سعید، از مسیّب نقل کرده که وی گفت:
از حضرت علی بن الحسین علیهم السّلام سؤال کردم: نمازی که امروز مسلمین آن را به این کیفیّت می‌خوانند در چه زمانی بر ایشان واجب گردید؟
حضرت فرمودند: در مدینه وقتی دعوت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله علنی گردید و اسلام قوّت گرفت و خداوند متعال جهاد را بر مسلمین واجب گردانید، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هفت رکعت به نمازها اضافه کردند به این کیفیت: دو رکعت به ظهر، دو رکعت به عصر، یک رکعت به مغرب و دو رکعت به عشاء و نماز صبح را به همان حالی که در مکّه نازل شده بود باقی گذاردند تا فرشتگان شب در عروج آسمان و فرشتگان روز در نزول به زمین شتاب نمایند، پس بدین ترتیب فرشتگان روز و شب با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز صبح را حاضر و شاهد بودند و به همین خاطر حق تعالی فرمود:
وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً (نماز صبح را بجا آور که آن به حقیقت مشهود نظر فرشتگان روز و شب است) تا مسلمانان و فرشتگان روز و شب آن را حاضر گردند.

باب هفدهم سرّ این که وقتی مأموم یک نفر بود طرف راست امام می‌ایستد

حدیث (1) علی بن حاتم «1»، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از احمد بن رباط، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: برای چه وقتی دو نفر با هم نماز می‌خوانند تابع (مأموم) باید سمت راست متبوع (امام) بایستد؟
حضرت فرمودند: زیرا متبوع جلو او قرار دارد و اطاعت از فرد جلو حقّی است متعلّق به او و از طرفی حق تعالی مطیعین را اصحاب یمین و اهل نجات قرار داده است لذا به خاطر این علّت مأموم در سمت راست امام می‌ایستد نه چپ او.

باب هجدهم سرّ تشریع شدن جماعت در نماز

حدیث (1) حسین بن احمد بن ادریس رحمة اللَّه علیه از پدرش، از محمّد بن علی بن محبوب، از محمّد بن حسین، از ذبیان بن حکیم ازدی، از موسی نمیری، از ابن

---

(1)- علی بن حاتم بن ابی حاتم القزوینی، نجاشی فرموده که وی ثقه است ولی از ضعفاء نقل می‌کند و مرحوم شیخ طوسی در باره‌اش فرموده: که وی دارای کتب کثیر و نیکویی می‌باشد.

ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

جماعت و اجتماع نمودن برای انجام نماز به خاطر این جهت مشروع و جعل گردید تا نمازگزار از تارک آن و کسی که رعایت و حفظ اوقات نماز را نموده از مضیّع آن ممتاز گردد و اگر جماعت نبود برای احدی ممکن نبود که در حق دیگری بتواند شهادت به صلاح و خوبی دهد، زیرا کسی که نمازش را با جماعت نخواند پس بین مسلمین نمازی برای او نیست چه آنکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کسی که در مسجد نمازش را به مسلمانان نخواند نمازش، نماز نیست مگر آنکه سبب و علّتی داشته باشد.

باب نوزدهم سرّ این که مأموم پشت سر امام نباید قرائت بخواند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه و احمد بن ادریس «1» جمیعا از محمّد بن عبد الجبّار «2»، از صفوان بن یحیی «3»، از عبد الرحمن بن حجّاج «4» نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا در نمازی که مأموم پشت سر امام می‌خواند می‌تواند قرائت را بخواند؟
امام علیه السّلام فرمودند: امّا نمازهایی که باید آهسته خوانده شوند حکم آن است که اختیار با مأموم است اگر خواست بخواند و اگر هم نخواست نخواند منتهی اگر قرائت را نخوانند بهتر است و امّا نمازهایی که بلند خوانده می‌شوند، امام جماعت امر شده که قرائتش را بلند بخواند تا آنان که پشت سر او هستند سکوت کنند و نخوانند لذا اگر صدای امام را شنیدی سکوت کن و الّا قرائت را بخوان.

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن

---

(1)- احمد بن ادریس، ابو علی الاشعری القمی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه بوده و از فقهاء امامیّه است، کثیر الحدیث، و صحیح الرّوایه می‌باشد، فوت آن جناب سنه 306 هجری است.
(2)- محمّد بن عبد الجبّار قمی ثقه می‌باشد.
(3)- صفوان بن یحیی البجلیّ، بفرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه وی ثقه و از وجوه شیعه می‌باشد.
(4)- عبد الرحمن بن الحجّاج البجلیّ وی استاد صفوان بن یحیی بوده و در ابتداء مذهب کیسانیه را داشته ولی پس از شهادت امام هفتم علیه السّلام رجوع به حق می‌نماید و محضر مبارک حضرت ثامن الحجج علیه السّلام می‌رسد به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه ثقه و ثبت و از وجوه امامیّه است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 73
معروف، از محمّد بن سنان، از طلحة بن زید از نور بن غیلان، از ابی ذر رحمة اللَّه علیه نقل کرده که ایشان گفتند:
امام تو شفاعتت را نزد خدا خواهد نمود، پس هرگز شفیع خود نزد خدا را سفیه و فاسق قرار مده.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق «1»، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب از ابی عبیده نقل کرده که وی گفت: بعضی از دوستان از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرد و عرضه داشت: گروهی از اصحاب و یاران اجتماع کرده‌اند و وقت نماز حاضر می‌شود و بعضی به برخی دیگر پیشنهاد می‌کند که فلانی جلو بایست تا با تو نماز بگذاریم، این چه صورت دارد؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:
در میان جماعت هر کدام که قرآن را بهتر قرائت می‌کنند جلو ایستاده و امام جماعت شود و اگر تمام از این نظر با هم مساوی بودند آن کسی که از دیگران زودتر از بلاد کفر هجرت کرده و به بلاد اسلامی وارد گردیده است امام شود و اگر در هجرت با هم مساوی باشند هر کس که سنّش از دیگران بیشتر است امام گردد و اگر همگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که به سنّت و احکام اعلم است و افقه از دیگران می‌باشد امام گردد و اگر در منزل یکی از شما اجتماعی شد غیر از صاحب منزل دیگری جلو

نایستد چنانچه در محل قدرت و سلطنت کسی اگر جماعتی فراهم شد غیر از صاحب سلطنت دیگری جلو نایستد.
و در حدیث دیگر این طور روایت شده:
اگر جملگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که زیباروی‌تر است جلو بایستد.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد مرفوعا از علی بن سلیمان، از عبد اللَّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دوست دارید که نمازتان مورد قبول واقع شود بهترین افراد از میان خود را در نماز مقدم قرار دهید.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ایّوب بن نوح،

_____

(1)- هیثم بن ابی مسروق، مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقه می‌باشد.

از عبّاس بن عامر از داود بن حصین، از سفیان حریزی، از عرزمی، از پدرش مرفوعا تا نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله حدیث را نقل کرده، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:
کسی که امام جماعتی گردد و در میان آن جماعت شخصی اعلم از وی باشد کار آن جماعت تا روز قیامت به زوال و انحطاط می‌گراید.

باب بیست و یکم سرّ این که خواندن نماز روی زمین شوره‌زار جایز نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از داود بن حصین بن سری، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال خواندن نماز روی زمین شوره‌زار را حرام فرموده؟
حضرت فرمودند: زیرا پیشانی روی این زمین تمکّن پیدا نمی‌کند.
عرض کردم: اگر زمین هموار و صاف باشد چطور؟
فرمودند: در این صورت اشکالی ندارد.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی از عبد اللَّه بن مسکان، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: آیا خواندن نماز روی زمین شوره‌زار چه حکمی دارد؟
فرمود: مکروه است زیرا پیشانی روی آن به طور مستوی و صاف واقع نمی‌شود.
عرض کردم: اگر زمین مستوی و هموار باشد چطور؟
فرمود: اشکالی ندارد.

باب بیست و دوّم سرّ این که مرد ختنه نشده نمی‌تواند امام جماعت باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الجوزاء «1»

---

(1)- نام او منبه بن عبد اللَّه است، به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه و نجاشی در رجال وی صحیح الحدیث و ثقه می‌باشد.

نقل کرده که وی گفت: مرد ختنه نشده امام جماعت برای دیگران نشود اگر چه قرائتش از همه بهتر باشد زیرا وی بزرگترین سنّت را ضایع نموده و شهادتش به همین خاطر مقبول نبوده و وقتی از دنیا برود بر جنازه‌اش نماز نباید خواند مگر آنکه ترک ختان به خاطر این باشد که بر نفس خود خوف از آن داشته مثلا احتمال قوی می‌داد در صورت اقدام به ختان تلف شود.

باب بیست و سوّم سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه رکعت می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن اسحاق «1»، از محمّد بن الحسن بن شمون «2» از ابو هاشم خادم، وی گفت:
محضر ابو الحسن ماضی (امام هفتم) علیه السّلام عرض کردم: برای چه نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت بوده نه زیادتر و نه کمتر از آن می‌باشند؟
حضرت فرمودند: برای این است که ساعات شب دوازده ساعت و ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت و ساعات روز نیز دوازده ساعت می‌باشد و حق تعالی برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده که مجموعا پنجاه رکعت می‌باشد و ما بین غروب آفتاب تا سقوط شفق ظلمت است که برای آن نیز یک رکعت نماز منظور گردیده است.

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علیّ بن الحکم، از عثمان بن عبد الملک، از ابو بکر، وی می‌گوید:
حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمودند:
آیا می‌دانی برای چه نماز تطوّع و نافله مشروع گردیده؟
عرض کردم: فدایت شوم نمی‌دانم.

_____

(1)- ابراهیم بن اسحاق النهاوندی وی به فرموده نجاشی و شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه ضعیف می‌باشد.
(2)- محمّد بن الحسن بن شمون بصری، وی ابتداء واقفی بود سپس غالی شد، بهر صورت ضعیف می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 79
حضرت فرمودند: این نماز تطوّع و مستحب است برای شما و فریضه زائد می‌باشد برای انبیاء علیهم السّلام آیا می‌دانی چرا تطوع مشروع گردید؟
عرض کردم: فدایت شوم نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: برای این مشروع شده که اگر در نمازهای واجب نقصانی باشد نافله بر فریضه خوانده شده و اداءِ می‌گردد تا آن را تکمیل و تتمیم نماید، حق تعالی به نبیّ مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله و سلم می‌فرماید:
وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ (مقداری از شب را بیدار و متهجّد باش و نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت تو را به مقام محمود «شفاعت» مبعوث گرداند).
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
بسا نماز بنده نصف یا ثلث و یا ربع و یا خمسش بالا می‌رود و بالا نمی‌رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آن را با حضور قلب خوانده و انجام داده فلذا بندگان مأمور شده‌اند به خواندن نوافل تا بدین ترتیب نقائص از فرائض خود را تتمیم و تکمیل کنند.
حدیث (3) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از عبد اللَّه بن حمّاد، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، وی گفت: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قبل از فریضه ظهر هشت رکعت نماز و قبل از فریضه عصر نیز هشت رکعت دیگر واجب فرمود «1» و چرا آن

حضرت در وضوء مغرب ترغیب کامل می‌فرمود و نیز چرا آن حضرت چهار رکعت نماز بعد از فریضه مغرب واجب فرمود و چرا نماز شب را در آخر شب می‌خواندند نه در ابتداء آن؟
حضرت فرمودند: مشروع نمودن نوافل به خاطر تأکید فرائض می‌باشد چه آنکه اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر می‌بود قطعا به آن استخفاف می‌کردند به حدّی که بسا وقت می‌گذشت و آن را انجام نمی‌دادند ولی وقتی غیر از فریضه نماز

---

(1)- مقصود از «وجوب» استحباب مؤکّد است و به فرموده مرحوم مجلسی این استعمال در اخبار شایع می‌باشد.

دیگر در حقّشان قرار داده شد به خاطر کثرت نمازها جهت انجامشان سرعت نموده تا بلکه تمام را در وقت درک کنند و همچنین است سرّ مشروع شدن نوافلی که قبل از عصر می‌خوانند یعنی پس از مشروعیّت آن مردم سرعت کرده تا تمام نمازهای واجب و نافله را بخوانند و توضیح آن این است که:
مردم با خود می‌گویند: اگر تسویف نموده و نماز را تأخیر انداخته و در زوال بخوانیم وقت از ما فوت می‌شود و همچنین است وضوء در مغرب، یعنی ایشان می‌گویند: نماز را به تأخیر می‌اندازیم تا وضوء بگیریم و این سبب می‌شود که وقت گذشته و از آنها فوت شود لذا برای پیشگیری از چنین امری به وضوء آن بسیار ترغیب و تحریص شده‌اند تا سرعت کرده و قیام به آن نمایند و نیز چهار رکعت نافله بعد از مغرب و نماز شب را دستور است آخر شب خوانده تا به خواندن نماز صبح سرعت شود، پس برای این علّت نمازها به این کیفیت واجب شده‌اند.
حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
برای این نافله مشروع شده است که به واسطه‌اش فسادی که در فریضه پدید می‌آید ترمیم و جبران شود.

باب بیست و پنجم سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به تنهایی نماز بخواند در حالی که و شاح پوشیده یعنی روی لباسهایش جامه‌ای را به صورت حمایل به تن کرده باشد و سرّ این که ترک اذان و اقامه برای مریض جایز نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمّار ساباطی، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم، آیا شخصی که امام جماعت است برای گروهی جایز است در هنگام امامت و شاح بپوشد؟
حضرت فرمودند: خیر، شخص با جماعت و گروهی نماز نخواند و حال آنکه روی لباسهایش جامه‌ای را به صورت حمایل به تن نموده اگر چه لباسهایش زیاد هم باشند زیرا امامی که وشاح پوشیده حق ندارد با مردم نماز جماعت بخواند و سپس
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 83
حضرت فرمودند: برای مریض چاره‌ای نیست از این که وقتی می‌خواهد نماز بخواند باید اذان و اقامه بگوید اگر چه آهسته و برای خودش باشد مشروط به این که قادر به تکلّم نباشد و اگر دردش شدید و سخت بود باز چاره‌ای نیست از این که اذان و اقامه را بگوید چه آنکه نماز بدون اذان و اقامه، نماز نیست.
مؤلّف گوید: مقصود لزوم اذان در نماز صبح و مغرب می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از هیثم بن واقد، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
سرّ مکروه بودن وشاح روی پیراهن آن است که این فعل از کردار جبابره و ظلمه می‌باشد.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام سؤال کردند:
علّت چیست که شخص نباید در حال نماز روی پیراهنش وشاح پوشیده باشد؟
حضرت فرمودند: علّتش آن است که در نماز باید با تواضع و خواری باشند و وشاح پوشیدن نشانه تکبّر و گردن فرازی است از این رو در نماز جایز نیست این طور لباس بپوشید.

باب بیست و ششم سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمّد بن بشیر از محمّد بن سنان، از ابی عبد اللّه قزوینی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام عرض کردم: برای چه بعد از نماز عشاء دو رکعت نشسته مشروع گردیده؟
حضرت فرمودند: برای این که حق تبارک و تعالی هفده رکعت واجب فرمود پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دو برابر آن را به آن افزودند پس مجموع پنجاه و یک رکعت گردید، پس
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 85
این دو رکعت را امر فرمودند نشسته بخوانند تا یک رکعت محسوب شده و بدین ترتیب در مقابل هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله واقع می‌شود.
حدیث (2) محمّد بن حمدان از حسن بن محمّد بن سماعة، از جعفر بن سماعه، از مثنی، از مفضّل، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل نموده، وی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: نماز عشاء را که می‌خوانم در حال نشسته دو رکعت نافله می‌خوانم چطور است؟
حضرت فرمودند: این نماز یک رکعت است و اگر بعد از خواندنش فوت شدی آن را نماز وتر برای تو محسوب و منظور می‌نمایند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمر بن اذینه، از حمدان، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: مردی شب را به روز نیاورد و حال آنکه بر عهده‌اش نماز وتر باشد.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حریز، از زرارة بن أعین، وی می‌گوید:
حضرت أبو جعفر علیه السّلام فرمودند:
کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد شب را به روز نخواهد آورد مگر وتر را خوانده باشد.

باب بیست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دو رکعت بعد از عشاء را خود نمی‌خواندند ولی امر به آن می‌فرمودند

حدیث (1) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
کسی که به خدا و به روز قیامت ایمان دارد شب را به روز نخواهد آورد مگر آنکه

نماز وتر را خوانده باشد.
راوی می‌گوید: محضرش عرضه داشتم مقصودتان از «وتر» دو رکعت بعد از نماز عشاء است؟
حضرت فرمودند: آری، این دو رکعت، یک رکعت محسوب می‌شوند.
پس کسی که این دو رکعت را خواند و پس از آن فوت نمود، از دنیا رفته در حالی که نماز وتر را خوانده است، و اگر فوت ننمود در آخر شب البته نماز وتر را بخواند.
محضر مبارکش عرضه داشتم: آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله این دو رکعت را می‌خواندند؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: چرا؟
حضرت فرمودند: زیرا به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وحی می‌رسید و می‌دانست که آیا این امشب از دنیا می‌روند یا نه ولی دیگران چنین علمی ندارند و به همین خاطر بود که آن حضرت خودشان این دو رکعت را نمی‌خواندند ولی به آن امر می‌فرمودند که دیگران بخوانند.

باب بیست و هشتم سرّ مستحب بودن گذاردن دو دست را در حال سجود بر روی زمین

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
هر گاه یکی از شما سجده نمود دو دستش را روی زمین بگذارد شاید خداوند متعال در روز قیامت سوزش تشنگی را از او برطرف نماید.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 89

باب بیست و نهم سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود پیش از قرار گرفتن دو زانو روی خاک

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از طلحه سلمی، از ابی عبد اللّه علیه السّلام راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه در سجود دو دست را پیش از دو کاسه زانو روی زمین می‌گذارند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه دو دست کلید نماز می‌باشند.

باب سی‌ام سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربّی الاعلی و بحمده می‌گویند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از نصر و فضاله، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در نماز بودند در کنارشان حضرت امام حسین علیه السّلام قرار داشتند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر گفته ولی حسین علیه السّلام تکبیر نگفتند پس پیوسته رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر می‌فرمود و منتظر بودند که حسین علیه السّلام نیز تکبیر بگویند ولی آن جناب جواب نمی‌دادند تا هفت تکبیر از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گفته شد پس حسین علیه السّلام در مرتبه هفتم جواب تکبیر را دادند، امام صادق علیه السّلام فرمودند: از اینجا گفتن هفت تکبیر در ابتداء نماز سنّت گردید.
حدیث (2) پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن أبی عمیر، از عمر بن أذینه، از زراره، از حضرت أبی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت حسین بن علی علیهما السّلام دیر به سخن آمده تا جایی که در این فاصله‌ای که حضرتش تکلّم نمی‌کردند دیگران خوف داشتند که آن جناب نتوانند تکلّم کرده و سخن بگویند در چنین موقعیّتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای خواندن نماز بیرون رفتند در حالی که حسین علیه السّلام را به دوش مبارک گرفته بودند، مردم پشت سر آن حضرت

صف بستند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حسین علیه السّلام را در طرف راست خود ایستاند پس تکبیر افتتاح نماز را فرمود حسین علیه السّلام نیز تکبیر گفت دوباره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر فرمود و این بار نیز حسین علیه السّلام تکبیر گفت باری تا هفت بار پیامبر تکبیر گفتند و حسین علیه السّلام نیز تبعیّت کرده هفت مرتبه تکبیر گفت و از اینجا این سنّت رائج گردید.
زراره می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: ما چه کار کنیم و چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: هفت مرتبه تکبیر و هفت بار تحمید و هفت مرتبه تسبیح بگو و سپس خدا را سپاس و ثناء بگو و بعد از آن به قرائت حمد بپرداز.
حدیث (3) پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین، از زید شحّام «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، زید می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: افتتاح چیست؟

امام علیه السّلام فرمودند: تکبیره‌ای که تو را کفایت می‌کند.
عرض کردم: هفت بار بگویم.
فرمودند: این عدد مرتبه فضل و استحباب آن می‌باشد.
حدیث (4) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمّد بن زیاد از هشام بن حکم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، راوی می‌گوید محضر مبارکش عرض کردم:
برای چه در ابتداء نماز گفتن هفت تکبیر افضل است و چرا در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده گفته و در سجود سبحان ربّی الاعلی و بحمده می‌گویند؟
حضرت فرمودند: ای هشام خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها را هفت طبقه و زمین را نیز هفت طبقه آفرید و حجابها را هفت تا قرار داد و زمانی که نبیّ مکرّمش را سیر داد و آن حضرت به قرب پروردگارش همچون قاب قوسین او ادنی رسید حجابی از حجابها را برایش برداشت، بلافاصله رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم تکبیر گفت و شروع کرد کلماتی را که در افتتاح نماز می‌گویند، فرمود و وقتی حجاب دوّم را برایش کنار زد حضرت تکبیر گفت و پیوسته امر به همین منوال صورت می‌گرفت تا حضرتش به هفت حجاب رسید و آنها کنار زده شدند و آن جناب هفت تکبیر گفت و به خاطر همین علّت در افتتاح نماز هفت تکبیر مستحب گردید. و وقتی حضرتش متذکّر

---

(1)- زید بن یونس الشّحّام، وی از حضرت صادق و امام کاظم علیهما السّلام روایت می‌کند و به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه ثقه می‌باشد.

عظمت پروردگار گردید شانه‌هایش لرزید، پس بر سر زانو تکیه داد و عرضه داشت: سبحان ربّی العظیم و بحمده و وقتی از رکوع سر برداشت و ایستاد به نقطه‌ای بالاتر از مکان قبلی نظر افکند پس بخاک افتاد و صورت بر زمین نهاد و عرضه داشت: سبحان ربّی الاعلی و بحمده و وقتی این ذکر را هفت بار گفت رعب از آن جناب بر طرف شد و آرام گردید و به همین جهت گفتن این اذکار به عدد هفت بار سنّت گردید.
حدیث (5) علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمّد انصاری از حسین بن علی علوی، از ابی حکیم زاهد، از احمد بن عبد اللّه، وی می‌گوید: مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین خلق خدا این که در تکبیر اوّل دست‌ها را بلند می‌کنند معنایش چیست؟

فرمودند: معنایش این است که: خدا بزرگ است، واحد و احدی است که مانند ندارد، به چیزی قیاس و سنجیده نمی‌شود، با پنج انگشت لمس نشده و با حواس درک نمی‌گردد.
آن مرد عرض کرد: معنای این که گردن را در وقت رکوع می‌کشید چیست؟
حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: پروردگارا، به وحدانیت تو ایمان دارم اگر چه گردنم را بزنی.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص93
یث (6) پدرم رحمة اللّٰه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از یوسف بن حارث، از عبد اللّٰه بن یزید مقری از موسی بن ایّوب غافقی، از عقبة بن عامر جهنی، وی می‌گوید: وقتی، آیه: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ نازل شد، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم به ما فرمودند:
این ذکر را در رکوع خود بگویید.
و هنگامی که آیه سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی نازل شد آن حضرت فرمودند:
این ذکر را در سجود خود بگویید.

باب سی و یکم سرّ این که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح نماز کافی است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 95
حسین بن سعید، از فضاله، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
وقتی تنها نماز می‌خوانی کافی است که در افتتاح نماز سه تکبیر بگویی و زمانی که امام جماعت هستی اگر یک تکبیر بگویی برای تو کافی است زیرا در بین افرادی که با تو هستند محتاج، ضعیف و پیر می‌باشند پس نماز را طولانی مکن.

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمّار، وی می‌گوید: از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: چگونه نماز یک رکعت با دو سجده گردیده است و چگونه با دو سجده دو رکعت خوانده نمی‌شود؟
حضرت فرمودند: حال که از مطلبی جویا شدی دل را از اوهام و خیالات خالی کن تا آنچه برایت می‌گویم را بفهمی، اوّلین نمازی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم خواند در آسمان مقابل حق تبارک و تعالی و در جلو عرش الهی بجا آوردند و شرح آن این است که: وقتی آن سرور را سیر داده و به آسمان بردند و حضرتش به عرش باری تعالی رسید، حق تعالی تجلّی نمود و رسول گرامی با دیدگان خود جلوه حق جلّت عظمته را دید، حق تعالی فرمود: ای محمّد نزدیک صاد «1» شو و مساجد (مواضعی که در سجود روی زمین قرار می‌گیرد) خود را بشوی و طاهر نما و سپس برای پروردگارت نماز کن.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم به مکانی که خدا امر به او فرموده بود نزدیک شد و از آن وضوء شادابی گرفت سپس رو به جبّار تبارک و تعالی ایستاد، حق تعالی امر فرمود که تکبیر افتتاح نماز را بگوید، حضرت گفت، حق تعالی فرمود: ای محمّد بخوان:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .... تا آخر سوره، حضرت سوره را تا آخر خواندند بعد حق تعالی امر نمود که اوصاف او را قرائت نماید به این نحو:
بسم اللّه الرحمن الرحیم، قل هو اللّه أحد، اللّه الصّمد به اینجا که رسید حق کلام را قطع نمود، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم گفت:
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ.

---

(1)- از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: صاد چیست؟
حضرت فرمودند: چشمه‌ای است زیر رکنی از ارکان عرش که خداوند متعال آن را برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم آماده کرده بود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 97
سپس حق تعالی فرمود: بگو: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ و سخن را قطع نمود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سه مرتبه گفت: کذلک اللّه ربی.
و وقتی حضرت این جمله را تمام کرد حق تعالی فرمود: ای محمّد برای

پروردگارت رکوع کن، پس حضرت رکوع نمود و در آن حال سه مرتبه گفت: سبحان ربّی العظیم و بحمده، سپس پروردگار فرمود: ای محمّد سر خود را بردار، حضرت سر برداشت و در مقابل حق عزّ و جل ایستاد، پس خداوند فرمود: ای محمّد برای پروردگارت سجده کن، پس رسول خدا به سجده رفت، حق فرمود: بگو: سبحان ربّی الاعلی و بحمده، حضرت این ذکر را سه مرتبه گفت، پس حق تعالی فرمود ای محمّد آرام بنشین، حضرت آرام نشست و متذکر جلال و عظمت پروردگاریش گردید پس بدون این که حق تعالی او را امر نماید به سجده دیگر، به سجده رفت و در آن سه مرتبه ذکر سجود را گفت، پس خطاب آمد که بایست، پس ایستاد و آن عظمتی را که دیده بود دیگر ندید، باری حق تعالی فرمود: بخوان و بجا آور همان طوری که در رکعت اوّل خواندی و بجا آوردی، پس حضرت مانند رکعت اوّل، رکعت دیگر بجا آورد و سپس یک سجده انجام داد و وقتی سر از آن برداشت متذکر جلالت پروردگار تبارک و تعالی گردید، پس بدون این که حق تعالی به او امر کند، حضرت از نزد خود به سجده رفت و در آن تسبیح حق تعالی را گفت و پس از آن حق تعالی به او گفت: سر را بردار که خدا تو را ثابت بدارد.
و این عبارت را بگو:
أشهد أن لا اله الّا اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد کما صلّیت و بارکت و ترحّمت و مننت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنّک حمید مجید، اللّهمّ تقبّل شفاعته فی امّته و ارفع درجته.
حضرت این عبارات را اداء نمود، سپس حق تعالی فرمود: یا محمّد رو به قبله نما و به طرف قبله سلام بده پس حضرت به طرف قبله به پروردگار تبارک و تعالی سلام داد و گفت: السّلام علیک، جبّار جلّ جلاله در جواب فرمود: و علیک السلام یا محمّد، بنعمتی قوّیتک علی طاعتی و بعصمتی ایّاک اتّخذتک نبیّا و حبیبا.
سپس حضرت ابی الحسن علیه السّلام فرمود: نمازی که پیامبر مأمور به خواندنش شدند دو رکعت با دو سجده بود منتهی آن سرور در هر رکعت دو سجده نمود و جهتش همان بود که به تو خبر داده و گفتم وقتی حضرت متذکّر عظمت پروردگارش گردید دوباره

سجده نمود و پس از صدور آن از رسول گرامی حق تعالی آن را در نماز فرض و واجب گرداند.
عمّار می‌گوید: عرض کردم فدایت شوم: «صاد» ی که حق تعالی امر فرمود رسولش مواضع وضوء را از آن بشوید چیست؟
حضرت فرمودند: چشمه‌ای است که از شکافتن رکنی از ارکان عرش

جاری گشته بود و به آن آب حیات گفته می‌شود و این همان است که حق تعالی در قرآن یاد کرده و فرموده:
ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ، «1» خدا پیامبرش را مأمور ساخت از چشمه صاد وضوء بگیرد و سپس قرائت حمد نموده و نماز بخواند.
حدیث (2) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از عکرمة بن عبد العزیز از هشام بن حکم، وی می‌گوید: از حضرت أبا عبد اللّه علیه السّلام راجع به علّت نماز سؤال کرده و عرضه داشتم:
باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می‌باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟
پس امام علیه السّلام نظیر آنچه در حدیث اسحاق بن عمّار از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ.
حدیث (3) علی بن احمد از محمّد بن أبی عبد اللّه، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید از علی بن أبی حمزه، از ابی بصیر وی می‌گوید: محضر مبارک أبی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه نماز دو رکعت و چهار سجده می‌باشد؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه یک رکعت ایستاده معادل دو رکعت نشسته می‌باشد حدیث (4) علی بن سهل از ابراهیم بن علی از احمد بن محمّد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد از احمد بن علی راهب، وی می‌گوید: مردی به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین مخلوق خدا، معنای سجده اولی چیست؟

_____
(1)- سوره (ص) آیه (1)

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: اللّهمّ انّک منها خلقتنی (بار خدا تو مرا از زمین آفریدی) و سر خود را که از سجده برمی‌داری یعنی و منها اخرجتنا (و از زمین ما را بیرون راندی).
و به سجده دوّم که می‌روی معنایش این است که: و الیها تعیدنا (یعنی ما را بسوی زمین عود خواهی داد) و سر که از سجده دوّم بر می‌داری یعنی: و منها تخرجنا تارة اخری (و بار دیگر ما را از آن اخراج می‌نمایی) آن مرد عرض کرد: این که در تشهد پای راست را بلند کرده و پای چپ را می‌اندازیم معنایش چیست؟
حضرت فرمودند: تأویلش این است که: اللّهم امت الباطل و اقم الحق (بار خدا یا باطل را نابود و حق را سر پا بدار).

باب سی و سوّم سرّ استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن جامه در نماز

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد اللَّه بن میمون قداح «1»، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
هر چه در نماز به تن داری با تو تسبیح می‌گوید، سپس فرمودند:
و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وقتی نماز بپا می‌شد نعلین می‌پوشیدند و در آن نماز می‌گذاردند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن متیل از محمّد بن الحسن، از محمّد بن یحیی، از طلحة بن زید «2»، از جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش از علی علیهم السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند:
انسان وقتی در نماز است جسد و لباس و هر چیزی که اطرافش هست تسبیح می‌گوید.

_____
(1)- عبد اللَّه بن میمون بن الأسود القداح به فرموده علّامه در خلاصه ثقه می‌باشد.
(2)- طلحة بن زید، مرحوم شیخ در فهرست می‌فرماید: وی عامی المذهب است ولی کتابش معتمد است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 103
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: خبر دهید به ما از افضل اوقات در نماز صبح؟
حضرت فرمودند: افضل اوقات نماز صبح با طلوع فجر است زیرا حق تعالی می‌فرماید: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً یعنی نماز صبح را ملائکه شب و فرشتگان روز حاضر می‌باشند پس وقتی بنده نماز صبح را با طلوع فجر خواند دو بار برایش ثبت می‌شود یک بار فرشتگان شب آن را ثبت نموده و بار دیگر فرشتگان روز ثبتش می‌کنند.

باب سی و پنجم سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر و نه در حضر جایز نمی‌باشد

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عبد الحمید عطار و احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از صفوان بن مهران، از ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
فصول اذان و اقامه دو بار دو بار گفته می‌شود و در نماز صبح و مغرب چاره‌ای نیست از گفتن اذان و اقامه چه در حضر و چه در سفر، زیرا این نماز نه در سفر قصر می‌شود و نه در حضر ولی در نماز ظهر و عصر و عشاء گفتن اقامه بدون اذان کفایت می‌کند منتهی باید توجّه داشت که گفتن اذان و اقامه در تمام نمازها از ترکش افضل است.

باب سی و ششم سرّ این که حق عزّ و جلّ پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبد اللّه بن جبله، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد اللّه، از آباء و پدرانش از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 105
حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم رسیدند. داناترین آنها مسائلی چند از آن سرور پرسید، در ضمن مسایل این سؤال مطرح شد:
خداوند عزّ و جلّ برای چه این پنج نماز را در پنج وقت بر امّت تو در ساعات شب و روز واجب کرده؟
نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگام زوال خورشید حلقه‌ای دارد که در آن داخل می‌شود و وقتی داخل آن شد زوال آفتاب حاصل می‌گردد در این هنگام هر موجودی زیر عرش تسبیح و تحمید پروردگارم را می‌گوید و آن ساعتی است که پروردگارم بر من درود و رحمت می‌فرستد در همان ساعت حق عزّ و جلّ بر من و امت من نماز را فرض و واجب نموده و فرموده:
أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ (نماز را وقت زوال آفتاب تا اوّل تاریکی شب به یاد آور) و این همان ساعتی است که در آن روز قیامت جهنم را آماده کرده و می‌آورند و هیچ مؤمنی نیست که در این ساعت سجود یا رکوع نموده و یا در نماز ایستاده مگر آنکه جسدش را بر آتش حرام نموده‌اند.
و امّا نماز عصر: این نماز در ساعتی است که جناب آدم در آن ساعت از شجره منهیّه تناول نمود و حق تعالی وی را از بهشت برین اخراج کرد لذا پروردگار متعال به ذریّه او امر کرد تا روز قیامت در این ساعت نماز عصر را بخوانند و من این نماز را برای امّت خود برگزیدم و این نماز محبوب ترین نمازها نزد حق عزّ و جل بوده و مرا وصیّت و سفارش به حفظش کرده که از بین نمازها آن را مراعات و مراقبت کامل نمایم.
و امّا نماز مغرب: در ساعتی است که حق تعالی توبه جناب آدم علیه السّلام را در آن پذیرفت و بین زمانی که آدم از شجره منهیه تناول کرد تا زمانی که وی توبه نمود و حق عزّ و جلّ آن را پذیرفت سیصد سال از سالهای دنیا فاصله شد و در ایّام آخرت یک روزی است به منزله هزار سال که بین عصر و عشاء فاصله است و جناب آدم سه رکعت نماز در این فاصله خوانده، یک رکعتش به خاطر لغزشی که از او صادر شد و یک

رکعت دیگر به خاطر لغزش جناب حوّاء و یک رکعت هم به خاطر توبه‌ای که کرد، پس حق تعالی این سه رکعت را بر امّت من واجب نمود و این همان ساعتی است که در آن دعاء مستجاب می‌گردد چه آنکه پروردگارم به من وعده داده هر کسی که او را در این ساعت بخواند دعایش را مستجاب نماید و این همان نمازی است که حق تعالی مرا در فرموده خودش «فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ» به آن مأمور ساخته است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 107
و امّا نماز عشاء: چون قبر ظلمانی است و روز قیامت نیز تاریک و تار می‌باشد لا جرم حق تبارک و تعالی من و امّتم را به این نماز امر نمود که در این وقت بخوانیم تا قبر نورانی گردد و نیز نور من و امّتم را بر صراط تبعیّت کند و از دنبال بیاید و هیچ قدمی برای خواندن نماز عشاء برداشته نمی‌شود مگر آنکه پروردگار جسد او را بر آتش حرام می‌نماید.
و این همان نمازی است که حق تعالی برای انبیاء قبل از من اختیار فرمود.
و امّا نماز صبح: هنگامی که آفتاب طلوع می‌کند بر دو قرن شیطان ظاهر و آشکار می‌گردد و حق عزّ و جل مرا مأمور می‌سازد پیش از طلوع خورشید و قبل از این که کافر آن را سجده کند نماز صبح را بخوانم، پس امّت من خدای عزّ و جلّ را سجده می‌نمایند و سریع خواندن این نماز محبوب حق جلّ و علی است، این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز حاضر و شاهد بر آن هستند.
یهودی عرضه داشت: راست گفتی ای محمّد.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از فضالة بن ایّوب، از حسین بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
زمانی که حق تعالی جناب آدم علیه السّلام را از بهشت به زمین فرود آورد دانه‌ها و خال‌های سیاهی در صورت و نیز از فرق سر تا پاهای آن حضرت ظاهر شد پس حزن و گریه آن جناب از این بابت به درازا کشید و مدّتها غم و غصه حضرتش را آزار می‌داد تا هنگامی که جبرئیل علیه السّلام نزدش آمد و عرض کرد: چه شما را گریانیده؟
حضرت فرمود: این خالهای سیاه که در من ظاهر شده است.
جبرئیل علیه السّلام: عرض کرد: بایست و نماز بخوان، الآن وقت نماز اوّل است.
آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گذارد، پس خالها تا گردن زایل و بر طرف شدند، پس جبرئیل در وقت نماز دوّم به نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که اینک وقت نماز دوّم می‌باشد جناب آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گذارد بلافاصله خالها تا ناف بر طرف شدند در مرتبه سوّم به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برخیز و نماز بخوان که اکنون

وقت نماز سوّم می‌باشد.
جناب آدم علیه السّلام نماز سوّم را خواند پس خالها تا سر زانو محو شدند، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 109
آنگاه جبرئیل علیه السّلام در وقت نماز چهارم نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بگذار که این ساعت وقت نماز چهارم است، پس حضرت ایستاد و نماز خواند پس خالهای سیاه تا قدمهای آن حضرت محو شدند و بالاخره برای بار پنجم در وقت نماز پنجم جبرئیل علیه السّلام به نزد حضرتش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که فعلا وقت نماز پنجم می‌باشد.
آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گذارد و بلافاصله تمام نقاط و خالهای سیاه از وی محو گردید، آن جناب حمد الهی و ثناء باری تعالی را بجا آورد، جبرئیل عرضه داشت:
ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همچون مثل تو است در این نقطه‌های سیاهی، هر کدام از فرزندانت در هر روز و شب این پنج نماز را بخوانند از گناهان و ظلمت معاصی نجات یافته همان طوری که تو از سیاهی و تیرگی این خالها رها گردیدی.

باب سی و هفتم سرّ نامیده شدن تارک نماز به «کافر»

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که وقتی از آن سرور سؤال شد: چرا به زانی کافر نگفته ولی تارک صلاة را کافر خوانده‌اند و دلیل آن چیست؟
آن حضرت فرمودند: زیرا زانی و امثال او به خاطر شهوتی که بر آنها غالب شده مبادرت به این معصیت می‌کنند ولی تارک نماز، آن را ترک نکرده مگر صرفا به خاطر خوار شمردن این عبادت الهی و توضیح آن این است که:
زانی وقتی با زنی تماس پیدا می‌کند از این تماس لذّت برده و قصدش تنها همین التذاذ است امّا تمام کسانی که نماز را ترک می‌کنند قصدشان فقط ترک و رها کردن آن می‌باشد و هیچ قصد لذّتی از این ترک ندارند و وقتی لذّت منتفی شد قهرا قصدشان فقط خوار شمردن می‌باشد و وقتی قصد خفیف نمودن نماز بود بدون شکّ حالت کفر در آنها پیدا شده و کفرشان ثابت می‌گردد.
محضر مبارکش عرض شد: چه فرقی است بین کسی که به زنی نگاه کرده و با وی زنا نموده یا شراب می‌آشامد و بین کسی که نماز را ترک کند؟ و چرا زانی و شارب الخمر مستخف محسوب نشده ولی تارک الصلاة مستخف شمرده می‌شود،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 111
در نتیجه وی کافر است ولی آنها کافر نمی‌باشند!! حجّت و برهان آن چیست؟ و علّتی که آنها را از هم جدا می‌کند چه می‌باشد؟
حضرت در جواب فرمودند: دلیل و برهان آن است که به طور کلّی نفس را به هر چه وادار کنی که انجام دهد بدون این که داعی و شهوت غالبی در بین باشد قطعا انجام این فعل استخفاف به حکم الهی است ولی اگر منشأ انجام فعل شهوت غالب باشد نظیر زنا و شرب خمر استخفاف محسوب نمی‌شود، بنا بر این وقتی نفس خود را وادار می‌کنی به ترک نماز بدون این که شهوتی در بین باشد غیر از استخفاف منشأ دیگری برای این ترک نیست و همین بیان فارق بین ترک نماز و فعل زنا و شرب خمر می‌باشد.

باب سی و هشتم سرّ این که حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السّلام در نمازشان با اصحاب سوره حمد و چند آیه از سوره بقره را خواندند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن ولید، از محمّد بن فضل، از سلیمان بن ابی عبد اللَّه نقل کرده که وی گفت: با حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السّلام نماز گزاردم، آن جناب سوره فاتحة الکتاب و چند آیه از سوره بقره را خواندند، پدرم آمد جهتش را از او استفسار کردم؟
پدرم گفت: پسرم، امام علیه السّلام این عمل را به خاطر این انجام دادند تا به شما آن را تعلیم کرده باشند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از محمّد بن عذافر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: اقتداء کردم به کسی که در رکعت دوّمش بود و من قرائت حمد را خواندم به مجرّد تمام شدن او به رکوع رفت تکلیف من چیست؟
حضرت فرمودند: در رکعت دیگر نیز حمد را بخوان تا در هر دو رکعت قرائت حمد (امّ الکتاب) را خوانده باشی.

باب سی و نهم سرّ این که مستحب است سجود را طولانی کنند

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از سعدان بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 113
مسلم، از ابی بصیر، وی می‌گوید حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: ای ابا محمّد، بر تو باد به طولانی کردن سجده زیرا این از سنّت‌های توبه‌کنندگان می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پدرم، از جدّم، از آباء گرامش علیهم السلام نقل کردند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:
سجود را طولانی کنید زیرا هیچ عملی سخت‌تر بر ابلیس نیست از این که ببیند فرزند آدم در حال سجده است چه آنکه خودش مأمور به سجده شد ولی عصیان کرد حال می‌بیند که این بنده امر به سجده شده و در آوردنش امتثال می‌کند.

باب چهلم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر نیانداختند

پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن سعید، از احمد بن عبد اللَّه قروی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:
اگر بر امّتم مشقّت و صدمه نمی‌داشت حتما نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر می‌انداختم.

باب چهل و یکم سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن روی زمین

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّه بن حمّاد از ابی بصیر وی می‌گوید: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم، شخصی در سفر راه بر او قطع می‌شود پس در حالی که یک زیر شلوار پایش هست در میان بیابان عریان مانده و مهری هم
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 115
ندارد که در نماز بر آن سجده کند و از طرفی چون ریگ‌های زمین خیلی گرم و سوزان هستند می‌ترسد اگر بر آن سجده کند صورتش بسوزد تکلیفش چیست؟
حضرت فرمودند: بر پشت دستش سجده کند زیرا پشت دست یکی از مساجد محسوب می‌شود.

باب چهل و دوّم سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین می‌روید به شرطی که مأکول یا ملبوس نباشد

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بفرمایید سجده بر چه چیز جائز و بر چه چیز جائز نیست؟
حضرت فرمودند: جایز نیست سجده مگر بر زمین یا بر آنچه از زمین می‌روید به شرط آنکه مأکول یا ملبوس نباشد.
عرض کردم: فدایت شوم، علّت آن چیست؟
فرمود: زیرا سجود و خضوع و فروتنی برای خدای عزّ و جل است لذا سزاوار نیست که آن را بر مأکول و ملبوس قرار دهند چه آنکه ابناء دنیا بندگان مأکولات و ملبوسات هستند و حال آنکه سجده‌کننده در سجودش مشغول عبادت حق تبارک و تعالی است از این رو شایسته نیست این که پیشانی خود را در حال سجود بر معبود ابناء دنیا که فریفته او هستند بگذارد و سجده بر زمین افضل است زیرا نسبت به تواضع و خضوع در مقابل حق عزّ و جل رساننده‌تر می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید به طور مرفوع تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
سجود بر زمین فریضه و بر غیر آن سنّت است.
حدیث (3) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از محمّد بن یحیی صیرفی، از حمّاد بن عثمان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
شنیدم که حضرت می‌فرمودند:

سجود باید بر چیزی باشد که از زمین می‌روید به شرطی که مأکول یا ملبوس نباشد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن الحسین، از احمد بن اسحاق قمی، از یاسر خادم، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن علیه السّلام بر من گذشته در حالی که بر حصیر طبری که روی آن را چیزی انداخته بودم نماز می‌خواندم، فرمودند:
چرا بر حصیر طبری سجده نمی‌کنی؟ مگر آن از نبات زمین نیست؟
محمّد بن احمد می‌گوید: من از احمد بن اسحاق از این واقعه پرسیدم، وی گفت:
من آن را روایت کرده‌ام.

حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از سیّاری نقل کرده که بعضی از اهل مدائن محضر ابی الحسن ماضی علیه السّلام نامه‌ای نوشت و در آن پرسید:
آیا خواندن نماز روی شیشه چطور است؟
نویسنده نامه می‌گوید: وقتی نامه‌ام محضر مبارک امام علیه السّلام رسید با خود اندیشیدم و گفتم: شیشه از اشیایی است که جزء نبات الارض است و من نمی‌باید سؤال می‌کردم زیرا بر نبات الارض خواندن نماز و سجده بر آن جایز است.
باری امام علیه السّلام در جواب نوشتند: بر شیشه نماز مخوان و اگر در نفست خطور کرده که شیشه از نبات الارض است پس بدان اگر چه شیشه از نبات الارض می‌باشد ولی ماده اصلی آن شن و نمک است و این دو بر ماهیت اصلی خود باقی نمانده و تغییر کرده‌اند.
مؤلّف این کتاب (صدوق رحمة اللّه علیه) می‌گوید: هر شن و نمکی ممسوخ و متغیّر نیست بلکه شن و نمکی که شیشه را از آن می‌سازند تغییر یافته‌اند.

باب چهل و سوّم سرّ این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان غیر مأکول اللحم درست شده نماز خواند

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 119
باسنادی که تا حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام مرفوعه است نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در مو و کرک حیوانی که مأکول اللحم نیست خواندن نماز جائز نیست زیرا اکثر این حیوانات ممسوخ هستند.
محمّد بن علی مؤلّف این کتاب می‌گوید: یعنی اکثر حیواناتی که گوشت آنها خوردنی نیست از ممسوخات می‌باشند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از حسن بن علی الوشاء مرفوعا نقل کرده و می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام کراهت داشتند از خواندن نماز در کرک هر حیوانی که گوشت آن خوردنی نبود.

باب چهل و چهارم سرّ این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز خوانده شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه و محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیهما از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از حسن بن علی از حسین بن عمر از پدرش، از عمر و بن ابراهیم همدانی «1» مرفوعا نقل کرده که حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
اشکالی ندارد در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز بخوانند زیرا کسی که نماز برای او خوانده می‌شود (یعنی پروردگار متعال) به نمازگزار نزدیکتر است از آنچه در مقابلش قرار گرفته.

باب چهل و پنجم سرّ مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از زرعه، از سماعه، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:

_____

(1)- عمر و بن ابراهیم همدانی، وی مجهول الحال است.

در ساعت غفلت نافله بخوانید اگر چه دو رکعت مخفّف باشد چه آنکه این دو رکعت دار کرامت را نصیب خواننده‌اش خواهد نمود.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید: ساعت غفلت فاصله بین مغرب و عشاء را گویند.

باب چهل و ششم سرّ استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حکم بن مسکین، از عبد اللَّه بن علی زرّاد، وی می‌گوید: ابو کهمس از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرد و عرض نمود: آیا شخص نمازهای نافله‌اش را در یک جا بخواند یا آنها را توزیع و تفریق بین اماکن نماید؟
حضرت فرمودند: در یک جا نخواند بلکه آنها را آن جا، آن جا بخواند یعنی بین اماکن توزیع نماید زیرا این اماکن روز قیامت به نفع او شهادت می‌دهند.
مؤلف این کتاب می‌گوید: یعنی بقاع و اماکن زمین به نفعش شهادت می‌دهند.

باب چهل و هفتم سرّ عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب

حدیث (1) محمّد بن علی ما جیلویه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از سلیمان بن جعفر جعفری وی می‌گوید شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام می‌فرمودند: برای احدی سزاوار نیست وقتی خورشید طلوع می‌کند نماز بخواند زیرا خورشید بر دو فرق شیطان طالع می‌گردد و هنگامی که بالا آمد و از کدورت بخارهایی که بین ما و آن حائلند خارج گردید و صاف و درخشان شد در چنین وقتی مستحب است نماز بخوانند و هنگامی که روز نصف گردید شیطان مقارنش بوده و در این هنگام که خورشید به قرب زوال رسیده و نهایت ارتفاع و اوج را دارد تسویل و وسوسه ابلیس در حق عبادت‌کنندگان کره آفتاب شدیدتر و زیادتر است لذا شایسته نیست احدی در این وقت نماز بخواند چه آنکه درب‌های آسمان بسته‌اند ولی وقتی زوال شد و خورشید به افول گرایید و بادهای

رحمت الهی وزید و با افول کره آفتاب معلوم شد که این موجود نیز مخلوق و مسخّر خالق می‌باشد استیلاء شیطان بر بندگان کمتر شده و القاء شبهه‌اش چندان مؤثّر واقع نمی‌گردد لذا گویا ابلیس از شمس و کره آفتاب مفارقت می‌نماید.

باب چهل و هشتم سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار «1»، از یونس بن عبد الرحمن «2»، از جماعتی اصحاب نقل کرده که از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام سؤال شد: سرّ این که بر مرد حلال و جائز نیست در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند چیست؟

حضرت فرمودند: زیرا وی در این حال قادر بر قرائت و دعاء نیست.

باب چهل و نهم سرّ این که در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم از پدرش از عبد اللَّه بن میمون از جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند زیرا ساتر و پوشش مردان کوتاه بود لذا وقتی در سجود و رکوع بودند اسافل اعضاء آنها (عورتشان) نمایان بود لذا برای این که چشم زنان به این منظره نیفتد امر شدند که قبل از مردان سر از رکوع و سجود برندارند

---

(1)- اسماعیل بن مرار معمولا از یونس عبد الرحمن روایت کرده چنانچه ابراهیم بن هاشم و پدرش هاشم از او نیز روایت می‌کنند، باری مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی محل وثوق می‌باشد.
(2)- وی مولی علی بن یقطین است و اگر چه قمیّون وی را تضعیف کرده‌اند ولی اهل رجال وی را به ثقه و عظیم المنزله و وجه توصیف کرده‌اند، مرحوم اردبیلی در جامع الرواة می‌گوید: مال بسیاری به وی بذل شد تا به مذهب واقفیه درآید ولی از قبول آنها امتناع ورزید و همچنان بر حق باقی ماند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 125
و نیز بسا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در نماز بودند و صدای بچه را می‌شنیدند که می‌گریست پس نماز را مخفّف می‌کردند تا سریع‌تر تمام شود و مادر طفل که در نماز شرکت داشت زودتر خود را به کودکش برساند.

باب پنجاهم سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند می‌کنند با این که حق عزّ و جل در هر مکانی می‌باشد

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پدرم از پدرش از پدران گرامش علیهم السّلام نقل کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
هر گاه یکی از شما نمازش تمام شد دو دستش را به طرف آسمان بلند کند و دعاء نماید.
ابن سبا عرض کرد: یا امیر المؤمنین آیا خدا در همه مکانها نیست؟
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: آری.
عرضه داشت: پس چرا دستها را به طرف آسمان بلند کنیم؟
حضرت فرمودند: مگر این آیه را نخوانده‌ای؟ وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ (روزی شما با همه وعده‌ها که به شما داده‌اند در آسمان می‌باشد) پس روزی را طلب نمی‌کنند مگر از مکان و جایگاه روزی و جایگاه روزی و آنچه حق تعالی وعده‌اش را داده است آسمان می‌باشد.

باب پنجاه و یکم سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری، از ابی یزید قسمی (قسم طائفه‌ای از اهل یمن هستند که در بصره منزل گرفته‌اند) از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 127
وی از حضرت راجع به پوست‌های سیاهی که کفش‌ها را از آنها می‌سازند سؤال کرد؟
حضرت فرمود: در آنها نماز نخوان زیرا این پوستها را به فضله سگ دبّاغی می‌کنند.

باب پنجاه و دوّم سرّ این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل روز مقبول نیست

حدیث (1) حسین بن احمد رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن خالد، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برای ما روایت شده که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرموده‌اند: کسی که خمر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست، آیا این روایت صحیح است؟
حضرت فرمودند: راویان این حدیث راست گفته و حدیث را صحیح نقل کرده‌اند.
عرض کردم: چرا نمازش تا چهل روز مقبول نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر؟
حضرت فرمودند: برای این که حق تعالی خلقت انسان را مقدّر و معین فرموده با این بیان: نطفه را بعد از چهل روز ایجاد کرده سپس آن را به مرحله بعدی نقل داده پس از چهل روز علقه‌اش می‌کند و بعد آن را به مرحله بعدی منتقل نموده و پس از چهل روز مضغه‌اش می‌نماید و همچنین تا مرحله نهایی و چون انسان وقتی شراب خورد بقایای آن شراب چهل روز در مثانه‌اش می‌ماند همان طوری که غذا و مأکولات و مشروبات دیگر نیز ذرّات و بقایای آنها تا چهل روز در مثانه می‌مانند لا جرم تا وقتی که این بقایا در مثانه او هست نماز نباید مقبول درگاه الهی واقع شود.

باب پنجاه و سوّم سرّ این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از لیث مرادی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: شخص نماز می‌خواند

و در مکان سجود و جایی که پیشانی خود را می‌نهد می‌دمد این کار چه حکمی دارد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد فقط مکروه است آن هم اگر باعث ایذاء و آزار کسی شود که در جانب نمازگزار می‌باشد.

باب پنجاه و چهارم سرّ این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از حمّاد خادم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا کنیز در نماز سر خود را بپوشاند؟
فرمودند: او را بزنید که سرش را نپوشاند تا زن آزاده از کنیز ممتاز گردد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن سلیمان رازی، از محمّد بن الحسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی، از حمّاد بن عثمان «1»، از حمّاد خادم، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا کنیزی که نماز می‌گذارد سر خود را بپوشاند؟
حضرت فرمودند: خیر، پدرم هر گاه می‌دیدند کنیز خادمه نماز می‌خواند و مقنعه بر سر کرده او را می‌زدند تا مقنعه‌اش را بر دارد و بدین ترتیب زن حرّه از مملوکه مشخص و ممتاز گردد.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابا جعفر علیه السّلام می‌فرمودند:
در نماز بر کنیز و مملوکه‌ای که تدبیر «2» شده است قناع و پوشاندن سر واجب نیست چنانچه بر مکاتبه‌ای که شرط شده مال الکتابه را بپردازد و هنوز مملوکه می‌باشد در نماز پوشاندن سر لازم نیست تا جمیع مال الکتابة را پرداخته و آزاد شود و آنچه در حدود بر کنیز جاری است بر وی نیز جاری می‌گردد.

---

(1)- حمّاد بن عثمان بن عمر و بن خالد الفزاری و برادرش عبد اللَّه بن عثمان بوده و هر دو ثقه می‌باشند.
(2)- مملوکه مدبّر آن است که آقایش به او گفته: انت حرّة دبر مماتی (تو بعد از مرگ من آزاد هستی) لذا بعد از مرگ آقا او را از ثلث اموالش آزاد می‌کنند.

باب پنجاه و پنجم سرّ این که در نماز طلب باران عباء را تغییر داده و وارونه می‌کنند

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللّه بن صلت از ابو حمزه انس بن عیاض لیثی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم هر گاه طلب باران می‌کردند به آسمان نگریسته و عباء خود را از راست به چپ و از چپ به راست تغییر می‌دادند یعنی طرف راست را به چپ و جانب چپ را به سمت راست می‌انداختند.
راوی می‌گوید: عرض کردم: مقصود آن سرور از این کار چه بود؟
فرمود: مقصود و منظور آن حضرت این بود که خشکی و قحطی به بارندگی و فراوانی مبدّل می‌گردد ان شاء اللّه ...

باب پنجاه و ششم سرّ این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از سهل بن زیاد از محمّد بن سلیمان از مردی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، محضر مبارکش عرض کردم: آیا در عرقچین سیاه نماز بخوانم؟
فرمود: در آن نماز نخوان زیرا لباس سیاه، لباس اهل آتش است.
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی یقطینی از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم، از پدرش، از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن سرور در ضمن اشیایی که به اصحابش تعلیم نمود آن بود که فرمود: لباس سیاه مپوشید زیرا آن لباس فرعون می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 133
حدیث (3) و با همین اسناد از محمّد بن احمد با اسنادش مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام چنین نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از لباس سیاه کراهت داشتند مگر از سه چیز:
عمامه، موزه، عباء.
حدیث (4) و با همین اسناد، از محمّد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤی از محمّد بن سنان، از حذیفة بن منصور وی می‌گوید: در حیره محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام بودم که رسول و فرستاده ابی العبّاس خلیفه نزد آن حضرت آمد و حضرتش را دعوت نمود، امام علیه السّلام بالاپوش بارانی را که یک طرفش سیاه و طرف دیگرش سفید بود طلبیده و پوشیدند سپس فرمودند: توجّه داشته باشید من این را می‌پوشم و می‌دانم که لباس اهل آتش است.
مؤلف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: حضرت آن را به جهت تقیّه پوشیدند و این که به حذیفة بن منصور خبر دادند، لباس مزبور، لباس اهل آتش است به خاطر این بود که وی را امین و مطمئن می‌دانستند فلذا گروهی از شیعه که محضر مبارک امام رسیده بودند و از پوشیدن لباس سیاه از حضرتش سؤال کردند؟
حضرت در کتمان سرّ به آنها چون اطمینان و وثوق نداشتند از آنها تقیّه نموده و حکم واقعی را بیان نفرمودند.
حدیث (5) محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمّد بن فضل، از داود رقّی وی می‌گوید:

شیعه از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال می‌کردند و دیدیم آن جناب را که نشسته بودند در حالی که جبّه‌ای سیاه به تن و عرق چینی سیاه به سر و موزه‌ای سیاه که در داخلش پنبه سیاه بود به پا داشتند، راوی می‌گوید: سپس حضرت قسمتی از موزه را شکافت و فرمود پنبه‌ای که داخل آن است سیاه می‌باشد و از آن قسمت شکافته شده مقداری پنبه سیاه بیرون آورد و پس از آن فرمود: دل و قلب خود را سفید نما و هر چه خواستی بپوش.
محمّد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید: پوشیدن لباس‌های سیاه در مورد این روایت از باب تقیّه بوده و دلیل بر آن فرموده امام علیه السّلام در حدیث قبلی است که فرمودند:

توجه داشته باش من لباس سیاه می‌پوشم و می‌دانم که آن لباس اهل آتش است.
و هیچ غرض و مقصودی نمی‌توان برای این تصوّر کرد که آن جناب پنبه داخل را نیز سیاه قرار داده بودند مگر آنکه حضرتش نزد دشمنان متّهم بودند که لباس سیاه نمی‌پوشند از این رو آن جناب خواستند شدیدا تا آنجایی که امکان داشت رعایت تقیّه را نموده تا بدین وسیله از دل‌های دشمنان تهمت را زایل کرده پس از شرّ آنها در امان باشند.
حدیث (6) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند عزّ و جل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را مپوشید و طعام دشمنانم را تناول نکنید و راه دشمنان مرا طی نکنید پس شما نیز دشمن من خواهید شد همان طوری که آنها دشمن من هستند.
حدیث (7) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری از محمّد بن معاویه با اسنادش مرفوعا چنین نقل کرده: جبرئیل علیه السّلام بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نازل شد در حالی که قبایی سیاه به تن و کمربندی که در آن خنجری بود به خود بسته بود.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: یا جبرئیل این چه ترکیبی است؟
جبرئیل عرض کرد: این ترکیب پسر عمّت عبّاس است، یا محمّد وای بر فرزندانت از فرزندان عبّاس پس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم به نزد عبّاس رفته و به او فرمودند:
ای عمو وای بر فرزندان من از فرزندان تو.

عبّاس عرضه داشت: ای رسول خدا، می‌توانم نرینه خود را قطع کنم؟
حضرت فرمودند: قلم تقدیر به آنچه باید مقدّر شود رقم زده شده است.

باب پنجاه و هفتم سرّ این که مرد نمی‌تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن نماز بخواند و نیز علّت عدم جواز پوشیدن طلا و خواندن نماز در آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال،

از عمرو بن سعید مدائنی، از مصدق بن صدقه، از عمّار بن موسی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، عمّار می‌پرسد: آیا مرد می‌تواند انگشتر حدید به دست کرده و نماز بخواند؟
حضرت می‌فرمایند: خیر و اساسا مرد نمی‌تواند انگشتر حدید به دست نماید اگر چه در غیر نماز زیرا حدید لباس اهل آتش است.
و نیز فرمود: مرد لباس طلا نپوشد و در آن نماز نخواند زیرا لباس طلا، لباس اهل جهنّم می‌باشد.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد از آباء گرامش علیهم السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: مرد در انگشتر حدید نماز نخواند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسن، از عبد اللَّه بن جبلّه، از ابی الجارود، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و کراهت دارم برای تو از آنچه برای خود کراهت دارم لذا سفارش می‌کنم: انگشتر طلا به دست مکن زیرا زینت ما در آخرت است و لباس قرمز مپوش زیرا لباس ابلیس می‌باشد و سوار مرکبی که بالشچه سرخ پیش زین آن نهاده‌اند مشو زیرا آن از مراکب شیطان است و لباس حریر به تن مکن که خدا در روز قیامت پوست تو را می‌سوزاند.

باب پنجاه و هشتم سرّ این که نماز نمازگزار با عبور و مرور چیزی از مقابلش قطع نمی‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از ابی سلیمان مولی ابی الحسن العسکری علیه السّلام، وی گفت: برخی از دوستان امام علیه السّلام از حضرتش سؤال کرده و من نیز حاضر بودم، سائل پرسید: آیا با عبور و مرور چیزی از مقابل نمازگزار، نمازش قطع می‌شود؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 139
حضرت فرمودند: خیر، نماز با حایل شدن کسی و عبور نمودن چیزی از بین نمی‌رود، تنها زمانی از بین می‌رود و قطع می‌شود که شیئی مساوی و مقابل صورت نمازگزار قرار بگیرد.

باب پنجاه و نهم سرّ این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک ذراع وقت نماز ظهر و گردیدنش به مقدار دو ذراع وقت نماز عصر می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرّحمن، از عبد الرّحمن از عبد اللَّه بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از اسماعیل از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: آیا می‌دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟
عرض کردم: خیر.
فرمود: برای این که نافله در وقت فریضه واقع نشود.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله از حسین، از ابن مسکان از زراره، وی می‌گوید: به من فرمود: آیا می‌دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟
عرض کردم: برای چه؟
فرمود: به خاطر فریضه، زیرا تو می‌توانی از وقت زوال آفتاب تا هنگامی که سایه‌ات به قدر ذراع شود نافله بخوانی و وقتی سایه به قدر ذراع رسید ابتداء به فریضه کن و نافله را ترک نما و هنگامی که سایه‌ات به قدر دو ذراع رسید ابتداء به فریضه (فریضه عصر) نما و نافله (نافله عصر) را ترک کن.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن احمد، از برخی اصحاب ما به طور مرفوع نقل کرده و گفته است:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 141
از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: وقت نماز مغرب هنگامی است که سرخی از طرف مشرق برود، آیا کیفیّت آن را می‌دانی؟
راوی می‌گوید: عرض کردم: خیر.
فرمود: مشرق این طور روی مغرب کشیده شده است و سپس برای نشان دادن آن دست راستشان را بالای چپ قرار دادند و بعد فرمود: وقتی آفتاب اینجا افول کرد و غائب شد سرخی از آن جا می‌رود.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، وی مرفوعا از محمّد بن حکیم و او از شهاب بن عبد ربّه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
ای شهاب، دوست دارم وقتی نماز مغرب را می‌خوانم در آسمان ستاره ببینم.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابی اسامه زید شحّام، وی می‌گوید: مردی به حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کرد: آیا نماز مغرب را تأخیر بیاندازم تا ستارگان ظاهر شوند؟
حضرت فرمودند: خطّابیه «1» می‌گویند: جبرئیل علیه السّلام نماز مغرب را هنگامی که قرص آفتاب از افق سقوط کرد بر حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله آورد.
حدیث (4) احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از محمّد بن سندی، از علی بن حکم مرفوعا از احد الصادقین علیهما السّلام نقل کرده
راوی از احد الصّادقین علیهما السّلام از وقت مغرب سؤال می‌کند؟
حضرت می‌فرمایند: زمانی است که کرسیّ آفتاب افول کرده و غائب شود.
راوی می‌پرسد: کرسی آفتاب چیست؟
حضرت می‌فرمایند: قرص آفتاب است.
راوی می‌پرسد: چه زمانی قرص آفتاب غائب می‌شود.
حضرت می‌فرمایند: زمانی است که وقتی به آن نظر کنی دیده نشود.

---

(1)- فرقه‌ای هستند که تابع ابو الخطّاب می‌باشند و وی مردی بوده غالی و

در لسان امام صادق علیه السّلام مورد لعن قرار گرفته و نامش محمّد بن مقلاص بوده و بدعت‌های فراوان از او صادر شده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 143
حدیث (5) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از معاویة بن حکیم «1»، از عبد اللَّه بن مغیره، از ابن مسکان، از لیث از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
هر گاه خورشید غروب می‌کرد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هیچ عملی را بر نماز مغرب مقدّم نمی‌نمود بلکه هر کاری که داشتند رها و به نماز مغرب می‌ایستادند.
حدیث (6) پدرم رحمة اللَّه علیه و محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن احمد، از محمّد بن ابی حمزه از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
کسی که به منظور طلب فضیلت نماز مغرب را تأخیر بیاندازد ملعون است.
محمّد بن علی مؤلّف این کتاب می‌گوید: این اخبار را به دنبال خبری که در اوّل باب ذکر نمودم نقل کردم زیرا خبر اوّل به خاطر علّتی که در آن آمده ذکرش در اینجا مورد نیاز بود، البته این خبر همچون اخباری که بعد از آن روایت نموده و مقصودم همانها بوده و مورد عمل و فتوایم می‌باشند نیست.
ناگفته نماند: نقل اخبار بعدی به دنبال خبر اوّل صرفا به خاطر این است که معلوم باشد مقصودم از ذکر این اخبار چیست.

باب شصت و یکم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان حیات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز عصر را ترک کرده و نخواندند تا از آن حضرت فوت گردید و سبب ترک آن پس از وفات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تا این که دو بار برای آن جناب ردّ شمس شد

حدیث (1) احمد بن حسن قطّان از عبد الرحمن بن محمّد الحسینی از فرات بن ابراهیم کوفی از جعفر بن محمّد فزاری از محمّد بن الحسین از محمّد بن اسماعیل از احمد بن نوح و احمد بن هلال از محمّد بن ابی عمیر، از حنان، وی می‌گوید:
محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با این که جمع بین نماز ظهر و عصر بر امیر المؤمنین علیه السّلام واجب بود پس چه علّتی داشت که حضرت نماز عصر را

---

(1)- معاویة بن حکیم الدّهنی ثقة، جلیل و از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام است، کشّی فرموده که وی فطحی بوده ولی در عین حال عالم و عادل بوده است.

تأخیر انداخته و آن را ترک نمودند؟
حضرت فرمودند: زمانی که امیر المؤمنین علیه السّلام نماز ظهر را خواندند استخوان جمجمه‌ای توجّه آن حضرت را جلب کرد، حضرت با آن به سخن پرداخت و فرمود: کیستی؟
عرضه داشت: من فلانی پسر فلانی سلطان بلاد آن فلان هستم.
امیر المؤمنین علیه السّلام به آن فرمود: قصّه خود را برای من نقل کن و بگو چه بودی و در چه عصر و زمانی می‌زیستی؟
جمجمه جلو آمد و از قصّه خود و آنچه از خیر و شر در عصرش اتّفاق افتاده بود برای آن جناب خبر داد حضرت سر گرم او بودند که خورشید غائب شد، حضرت با سه حرف از انجیل با جمجمه تکلّم فرمود که عرب متوجّه کلامش نشوند و پس از فراغ از آن به خورشید فرمود: برگرد.
خورشید عرضه داشت: من غروب کرده‌ام و دیگر باز نمی‌گردم.
امیر المؤمنین علیه السّلام از خدای عزّ و جل خواست که آفتاب را بازگرداند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زنجیر آهنی به طرف خورشید فرستاد، فرشتگان زنجیرها را در گردن خورشید انداخته و آن را به رو کشاندند تا با نوری درخشان و صاف برگشت و حضرت نمازشان را خواندند آنگاه همچون ستارگان فرو رفت و این است علّت تأخیر نماز عصر آن حضرت.
حدیث (2) و همین حدیث را حسن بن محمّد بن سعید هاشمی از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی با اسناد مزبور و همان الفاظ برایم نقل نمود.

حدیث (3) احمد بن حسن قطّان رحمة اللّه علیه از ابو الحسن محمّد بن صالح از عمر بن خالد مخزومی از ابن نباته، از محمّد بن موسی، از عمارة بن مهاجر، از امّ جعفر یا امّ محمّد دختران محمّد بن جعفر، از اسماء بنت عمیس که جدّه آن دو بود، یکی از آن دو می‌گوید: با جدّه خود اسماء بنت عمیس و عمویم عبد اللّه بن جعفر خارج شدیم تا به «صهباء» «1» رسیدیم، اسماء بنت عمیس فرمود: دخترم ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم در این

---

(1)- مکانی است که بین آن و خیبر یک مرحله فاصله می‌باشد.

مکان بودیم، حضرت نماز ظهر را خواند.
سپس علی علیه السّلام را خوانده و از آن جناب نسبت به برخی از نیازمندیهایش کمک خواست، پس زمان عصر فرا رسید و آن سرور نماز عصر را خواند در این وقت علی علیه السّلام آمد و در پهلوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشست خدا به رسولش وحی فرستاد، پس نبی اکرم سر به دامان علی علیه السّلام نهاد تا خورشید غروب کرد و از آن چیزی نه بر زمین و نه بر کوه رؤیت نمی‌شد، سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نشست و به علی علیه السّلام فرمود: آیا نماز عصر را خوانده‌ای؟
حضرت عرض کرد: خیر یا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، به من خبر دادند که شما نماز نخوانده‌اید و وقتی سر در دامن من نهادید نخواستم آن را تکان دهم لذا همچنان نشستم تا خورشید غروب کرد پیامبر در مقام دعاء بر آمد و به درگاه الهی عرض کرد:
بار خدایا این علی بنده تو است که خود را به خاطر پیغمبرت محبوس نمود پس خورشید را برای او بازگردان، بلافاصله خورشید طلوع کرد و هیچ کوه و زمینی نبود مگر آنکه خورشید بر آن تابید، سپس علی علیه السّلام ایستاد و وضوء گرفت و نماز خواند آنگاه خورشید تار شد و غروب نمود.
حدیث (4) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن عبد اللّه قزوینی از حسین بن مختار قلانسی، از ابی بصیر، از عبد الواحد بن مختار انصاری، از امّ مقدام الثقفیّه، وی می‌گوید:
جویریة بن مسهره به من گفت: ما با امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام عصر از روی پل صراة «1» می‌گذشتیم، حضرت فرمودند:
این جا سرزمینی است که عذاب نازل شده سزاوار نیست برای پیامبر و وصی پیامبری که در آن نماز بخواند، حال هر کس از شما که می‌خواهد در اینجا نماز بخواند، بخواند! مردم به سمت راست و چپ پراکنده شدند و به خواندن نماز پرداختند، من با خود گفتم به خدا قسم امروز در خواندن

نمازم تقلید از این آقا نموده و نماز نمی‌خوانم تا ایشان نماز بگذارند، پس با حضرت سیر و حرکت می‌کردیم، کم‌کم خورشید به افول می‌گرایید و از این رهگذر بسیار مضطرب بودم که هنوز نماز را نخوانده‌ام و

_____

(1)- صراة نهری است در عراق و در برخی از نسخ قاموس آمده: نهری است در فرات.

وقت بسیار تنگ شده باری خورشید غروب کرد و ما راه را طی کردیم، حضرت فرمودند: ای جویریّه اذان بگو.

عرض کردم: می‌فرمایید اذان بگویم در حالی که خورشید غروب کرده!!!

حضرت فرمودند: اذان بگو، پس اذان گفتم، سپس به من فرمود: اقامه بگو، پس اقامه گفتم همین که جمله «قد قامت الصّلوة» را گفتم دیدم دو لب مبارک حضرت حرکت می‌کند و کلامی که گویا به زبان عبرانی بود شنیدم بلافاصله خورشید بالا آمد تا به جایی رسید که در وقت نماز عصر در آن جا قرار می‌گیرد، حضرت نماز عصر را خواند و وقتی از نماز فارغ شدیم دوباره خورشید به مکان افولش فرو رفت و ستارگان در آسمان ظاهر شدند، عرضه داشتم: شهادت می‌دهم که شما وصی رسول خدا هستی حضرت فرمودند: ای جویریّه: مگر نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جل می‌فرماید:

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ (تسبیح بگو به اسم پروردگار بزرگت) عرض کردم: آری شنیده‌ام.

فرمود: من از خدا به نام عظیم و بزرگش درخواست کردم خورشید را برگرداند، پس خدا آن را برای من بازگرداند.

و من در کتاب «المعرفة فی الفضائل» اخبار متعدی به همین مضمون نقل کرده‌ام.

باب شصت و دوّم سرّ این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از بزنطی و غیر او، از ابان، از مسمع بن عبد الملک نقل کرده که گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شخصی که خضاب نموده نماز نخواند.
عرض کردم: فدایت شوم، چرا؟
فرمود: چون او از خواندن قرائت و ذکر و برخی افعال نماز ممنوع است.

باب شصت و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه مقابلش در قبله شمشیر نهاده باشند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی یقطین، از قاسم بن

یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران بزرگوارش نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
با شمشیر به طرف حرم بیرون نروید و احدی از شما نماز نگذارد و حال آنکه در مقابلش رو به قبله شمشیر نهاده زیرا قبله جایگاه امن می‌باشد.

باب شصت و چهارم سرّ این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد «1» از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از پدرانش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند:
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر در نماز خواب بر تو غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب، زیرا نمی‌دانی شاید بر ضرر خودت دعاء کنی.

باب شصت و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می‌فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ کثیرا علی کلّ حال

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن الحسن المیثمی «2»، از یعقوب بن شعیب «3» نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: در بنی آدم سیصد و شصت رگ بوده که صد و هشتاد رگ متحرّک و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن می‌باشند، اگر رگ‌های متحرّک ساکن شده و با بالعکس رگ‌های ساکن متحرک گردند شخص را خواب نمی‌برد و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هر صبح و شام به شکرانه سالم بودن رگ‌ها سیصد و شصت مرتبه می‌فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ کثیرا علی کلّ حال.

_____

(1)- حسن بن راشد مولی بنی العباس کوفی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی در اعلی درجه از حسن بوده است.
(2)- محمّد بن الحسن المیثمی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی در رجال مهمل است.
(3)- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده که وی ثقه می‌باشد.

باب شصت و ششم سرّ این که دو نفر داخل مسجد می‌شوند، یکی عابد و دیگری فاسق ولی وقتی خارج می‌شوند عابد فاسق بوده و فاسق صدیق می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد بن طور مرفوعه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: دو نفر داخل مسجد می‌شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می‌شوند در حالی که فاسق صدیق و راستگو گشته و عابد فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد در مسجد داخل شده در حالی که به عبادت و فکر خود می‌بالد و مغرور آن واقع می‌شود و در مقابل فاسق داخل می‌شود در حالی که از فسق و فجور خود نادم و پشیمان بوده و از خدا طلب آمرزش گناهان خود می‌کند.

باب شصت و هفتم سرّ ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را در روز جمعه برای مقیم به نماز ظهر اضافه کردند از نماز جمعه که به جماعت بخوانند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه سجستانی، از زراره بن اعین، وی می‌گوید از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به نمازی که خداوند عزّ و جل واجب فرمود سؤال گردید؟

حضرت فرمودند: در شبانه روز پنج نماز می‌باشد.

زراره می‌گوید: عرض کردم: آیا حق تعالی اسم آنها را برده و در کتابش بیان فرموده است؟

حضرت فرمودند: بلی، خداوند تبارک و تعالی به نبی مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ (نماز را بپا کن از وقت زوال تا فرا رسیدن ظلمت شب) دلوک شمس یعنی زوال شمس که همان وقت ظهر می‌باشد باری بین دلوک

شمس تا غسق لیل (تاریکی شب) چهار نماز واقع است که حق تعالی از آنها اسم برده و بیانشان کرده است و غسق لیل یعنی نصف شدن شب، بنا بر این چهار نماز مزبور عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

سپس حق تعالی به دنبال آیه مذکور فرموده: وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً (و بپا دارید نماز فجر و صبح را که آن مورد شهود و حضور فرشتگان شب و روز می‌باشد).

این نماز (نماز صبح) نماز پنجمی است و نیز در بیان نمازهای واجب فرموده: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ «1» (نماز را در دو طرف روز بپا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب).

دو طرف روز عبارتند از: مغرب و صبح و مقصود از «زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» نماز عشاء است.

و همچنین فرمود: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی «2» (بر نمازها و نماز وسطی محافظت نمایید) نماز وسطی، نماز ظهر بوده و آن اوّلین نمازی است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم خواند، این نماز بین دو نماز در روز فاصله شده و آن دو عبارتند از: نماز صبح و نماز عصر.

و در بعضی از قراءات خوانده شده: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی و صلاة العصر وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ فی صلاة العصر (بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر محافظت نمایید و برای خدا بایستید و در نماز عصر قنوت بخوانید).

سپس امام علیه السّلام فرمود: این آیه در روز جمعه هنگامی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در سفر بودند نازل شد پس حضرت در آن نماز وسطی قنوت خوانده و بعد نماز را به حال خود واگذارده و چیزی به آن اضافه نکردند ولی برای مقیم و غیر مسافر دو رکعت اضافه نمودند و سرّ ساقط شدن این دو رکعتی که حضرت برای مقیم و نماز ظهر اضافه نمودند از جمعه، بودن دو خطبه می‌باشد، بنا بر این کسی که آن را تنها و بدون جماعت بخواند باید چهار رکعت اداء نماید همچون نماز ظهر در سایر ایّام و وقت نماز عصر روز جمعه همان وقت ظهر در سایر ایّام است.

_____

(1)- سوره هود آیه (114)

(2)- سوره بقره آیه (238)

باب شصت و هشتم سرّ این که بر زن اذان و اقامه نمی‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از عیسی بن محمّد «1»، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عیسی از حریز بن عبد اللّه، از زراره بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، زراره می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: آیا بر زن اذان و اقامه هست؟

حضرت فرمودند: اگر زن اذان قبیله را می‌شنود هیچ فصلی از فصول اذان را لازم نیست بگوید و در غیر این صورت بیش از شهادتین بر او واجب نمی‌باشد زیرا خداوند تبارک و تعالی به مردان فرموده: أَقِیمُوا الصَّلاةَ (نماز را بپا دارید) و به زنان نیز فرموده: اقمن الصلاة و اتین الزَّکاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (نماز را بپا داشته و زکات را داده و خدا و رسولش را اطاعت نمایید).

زراره می‌گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند: هر گاه زن به نماز ایستاد دو قدم خود را جمع کرده و به هم بچسباند و سعی کند بین آنها فاصله قرار ندهد و نیز دستهایش را به خاطر برآمدگیهای سینه‌اش به سینه بچسباند و هنگامی که رکوع نمود دست‌ها را بالای کاسه زانو روی رانها قرار دهد تا بدین وسیله زیاد خم نشده و پشتش بالا نرود و وقتی نشست روی کپل‌هایش نشیند نه آن طوری که مرد می‌نشیند و هر گاه به سجده رفت ابتداء زانوها را پیش از دستها بر زمین نهاده و بنشیند آنگاه به سجده رود در حالی که خود را به زمین چسبانده باشد و وقتی می‌نشیند رانها را به هم چسبانده و زانوها را از زمین بلند نماید و وقتی می‌خواهد بایستد دو دست را در دو طرف خود نهاده بدون این که پشت خود را بلند کند از میان درآید.

باب شصت و نهم سر این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و منافقین قرائت شوند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی عن حریز، از زرارة بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید.

---

(1)- مرحوم مجلسی در بحار می‌فرماید: ظاهرا در اینجا راوی محمّد بن عیسی است نه عیسی بن محمّد بنا بر این حدیث صحیح می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 159
سوره جمعه و منافقین را بخوان زیرا قرائت این دو روز جمعه در نماز صبح و ظهر و عصر سنّت می‌باشد و سزاوار نیست در نماز ظهر روز جمعه غیر این دو را بخوانی چه امام باشی و چه غیر امام.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران از حمّاد بن عیسی جهنی، از حریز بن عبد اللَّه سجستانی، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: ادرار را کوچک مشمر و نماز را سهل و بی‌مقدار مپندار چه آنکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگام رحلت و مرگشان فرمودند:
کسی که نمازش را کوچک شمرد از من نیست و بر حوض کوثر بر من وارد نشود، نه به خدا سوگند! از من نخواهد بود کسی که خمر بیاشامد، وی بر حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حسن بن زیاد عطّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: کسی که نماز را خفیف و خوار شمرد از من نیست و به خدا سوگند بر حوض کوثر بر من وارد نشود.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر «1»، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
فرشته‌ای است موکّل و مأمور که می‌گوید: کسی که بخوابد تا نصف شب و نماز عشاء را نخواند خدا هرگز چشمانش را به خواب نیاورد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام،

---

(1)- موسی بن بکر واسطی، اصلش کوفی است و مذهبش واقفی می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 161
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: آن کسی که تنها و بدون اهل و مال می‌باشد کسی است که نماز عصر را ضایع نماید.
حلبی می‌گوید: عرض کردم: تنها و بدون اهل و مال کیست؟
حضرت فرمودند: کسی که در بهشت برایش نه اهلی است و نه مال.
محضر مبارکش عرض شد: تضییع نماز عصر چیست؟

فرمودند: مقصود آن است که شخص نماز عصر را عمدا ترک کند تا آفتاب زرد شده و غائب شود.

باب هفتاد و یکم سرّ رخصت در پوشیدن خز در نماز

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام از پوست خز سؤال کرد و من هم حاضر بودم؟

حضرت فرمودند: پوشیدن آن اشکالی ندارد.

عبد الرحمن می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، صید این حیوان شغل و حرفه من است، این حیوان سگ دریایی است که از آب بیرون آورده می‌شود، پس چطور می‌فرمایید در پوست آن می‌توان نماز خواند؟!

حضرت فرمودند: وقتی از آب بیرون می‌آید خارج آب آیا زندگی می‌کند یا نه؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس در پوستش اشکالی ندارد که نماز بخوانند.

حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس جمیعا از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عیسی، از ایّوب بن نوح روایت را به طور مرفوع نقل کرده که حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

خواندن نماز در خز خالص اشکالی ندارد و امّا لباسی که مخلوط باشد از خز و پوست خرگوش یا حیوان دیگری که مشابه آن باشد البته در آن لباس نماز مخوان.

باب هفتاد و دوّم سرّ جواز خواندن نماز در جامه‌ای که شراب یا چربی گوشت خوک به آن رسیده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین و علی بن اسماعیل
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 163
و یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از حریز، وی می‌گوید: بکیر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام و ابو الصباح و ابو سعید و حسن نبال از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کردند و گفتند: محضر مبارک این دو امام عرضه داشتیم: ما جامه‌هایی می‌خریم که هنگام بافته شدن شراب یا چربی گوشت خوک به آنها اصابت کرده آیا قبل از شستن در آنها نماز بخوانیم؟
حضرت فرمودند: آری اشکالی ندارد، خداوند متعال خوردن و آشامیدن آنها را حرام کرده امّا پوشیدن و مس کردن و نماز خواندن در آنها را ممنوع نفرموده است «1».

باب هفتاد و سوّم سرّ سعی نمودن و رفتن به طرف نماز

حدیث (1) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
هر گاه خواستی به نماز بایستی اگر خدا خواست نحوه‌ای ترتیب بده که بین تو و محل خواندن نماز فاصله باشد تا برای خواندنش مجبور باشی سعی کرده و حرکت نمایی، البته مراقب باش در وقت حرکت با وقار و آهستگی راه روی، حال اگر نماز را درک کردی و به آن رسیدی البته آن را بخوان و اگر مقداری از آن را خوانده بودند خود را برسان و تمامش نما، خداوند عزّ و جل می‌فرماید:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ (ای اهل ایمان هر گاه در روز جمعه برای خواندن نماز نداء بلند شد به طرف نماز سعی کنید و حرکت کنید).
معنای فرموده خدا «فاسعوا» این است که: هجوم آورده و یورش ببرید.

باب هفتاد و چهارم سرّ امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز و سبب نهی از دست بسته نماز خواندن و علّت نهی از قیام به نماز در غیر حال سکون و وقار

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از

---

(1)- این روایت از نظر فقهاء و امامیّه مورد عمل نبوده بلکه متروک می‌باشد.

زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام حضرت فرمودند: بر تو باد که به نماز خود روی آورده و اقبال داشته باشی زیرا از نماز همان مقداری قبول می‌شود که به آن قلبا اقبال داشتی و نیز در نماز با دست و سر ریش خود بازی مکن و حدیث نفس مگو، خمیازه مکش، با کشیدن دستها رفع خستگی منما، دست بسته به نماز نایست چه آنکه این از فعل مجوس و زرتشتیان است.

و هر گاه از خواندن حمد فارغ شدی، آمین مگو ولی اگر خواستی بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

و نیز فرمود: لثام و دهانه بر دهان خویش مگذار و شتاب و عجله در اتمام نماز منما و بر سر دو پا منشین و دو ذراع خود را در وقت سجده روی زمین فرش مکن و انگشتان را تا نکن تا با شکستن آنها صدایشان بلند شود چه آنکه تمام این افعال منهی و موجب نقصان نماز می‌باشند.

و نیز حضرت فرمودند: و با کسالت و حالت چرت و سنگین بودن به نماز نایست زیرا این حالت از نشانه‌های نفاق می‌باشد و حق تبارک و تعالی مؤمنین را از خواندن نماز با حالت کسالت و خواب آلوده بودن نهی فرموده و به منافقین نیز هشدار داده:

وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِیلًا «1» (و چون به نماز می‌ایستند از روی بی‌میلی و به حال کسالت نماز می‌کنند، برای ریا کاری عبادت حق تعالی نمایند و ذکر خدا را جز به اندک نکنند)

باب هفتاد و پنجم سرّ این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، زراره می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: آیا بین قبور می‌توان نماز خواند؟
حضرت فرمودند: قبور را در دو طرف خود قرار بده و هیچ قبری را در نماز قبله خود مکن زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن نهی نموده و فرمودند: قبر مرا قبله و مسجد خود قرار ندهید زیرا حق تبارک و تعالی کسانی را که قبور انبیائشان را مساجد خود نموده‌اند لعن فرموده.

---

(1)- آیه (142) از سوره نساء

باب هفتاد و ششم سرّ این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند سجده بر او واجب است و به هر طرفی که حیوان رو به آن دارد سجده به همان طرف کافی است

حدیث (1) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: اگر شخصی روی حیوان سوار بوده و آیه سجده را قرائت کرد وظیفه‌اش چیست؟
حضرت فرمودند: به همان طرفی که حیوان رو نموده باید سجده کند زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم روی ناقه‌ای که به طرف مدینه می‌رفت نماز می‌خواندند، خداوند عزّ و جل فرمود: فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (به هر طرف که رو کنید همان طرف قبله است).

باب هفتاد و هفتم سرّ وجوب سلام در نماز

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه اسدی کوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان از مفضل بن عمر، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم علّت وجوب سلام در نماز چیست؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحلیل نماز می‌باشد یعنی با سلام تمام ممنوعات و محظورات در نماز حلال می‌گردد.
عرض کردم: چرا سلام بر سمت راست نموده نه طرف چپ؟
حضرت فرمودند: زیرا فرشته‌ای که موکّل نوشتن حسنات است در سمت راست بوده و فرشته موکّل بر نوشتن سیئات در جانت چپ می‌باشد و نماز از حسنات بوده و در آن سیئه نیست لذا بر سمت راست باید سلام داد نه سمت چپ.
عرض کردم: چرا گفته نمی‌شود: السّلام علیک با این که فرشته بر سمت راست یک نفر است و به جای آن می‌گویند: السّلام علیکم؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام هم بر فرشته جانب راست بوده
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 169
و هم بر ملک سمت چپ منتهی چون فرشته سمت راست افضل است از فرشته جانب چپ ایماء و اشاره را در سلام به سمت راست می‌کنند.
عرض کردم: چرا در وقت سلام با تمام صورت اشاره نکرده بلکه اگر نمازگزار تنها است وظیفه دارد با بینی و در صورتی که با جماعت است با چشم اشاره کند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جایگاه این دو فرشته دو کنج دهان انسان بوده باین نحو که فرشته سمت راست در کنج راست دهان و فرشته جانب چپ در کنج چپ دهان می‌باشد و این که نمازگزار به فرشته سمت راست سلام می‌دهد به خاطر آن است که ملک مزبور نماز را در نامه اعمال وی ثبت و ضبط می‌کند.
عرض کردم: چرا مأموم سه تا سلام می‌دهد؟
حضرت فرمودند: یکی ردّ سلام بر امام است که در این سلام قصد مأموم سلام بر امام و دو ملک موکّل بر او (امام) بوده و سلام دوّمی بر کسی است که در صف جانب راست او نشسته و بر دو ملک موکّل آن شخص و سلام سوّم بر شخصی است که در صف جانب چپ او قرار دارد و بر دو ملک موکّل او و اگر در طرف چپ کسی نبود سلام سوّم را بر سمت چپ ندهد مگر آنکه جانب راست دیوار بوده و سمت چپش نمازگزاری باشد که هر دو پشت سر امام نماز می‌خوانند که در این صورت موظّف است بر

سمت چپش سلام دهد.
عرض کردم: پس امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟
عرض کردم: پس امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟
فرمود: بر دو فرشته موکّل بر خودش و نیز بر مأمومین، در سلام بر دو فرشته بگوید: صحت و سلامت نمازم را برای کسی که نمازش را فاسد کرده بنویسید و در سلام بر مأمومین بگوید: سالم و در امان مانید از عذاب حق عزّ و جل.
عرض کردم: برای چه تحلیل نماز سلام قرار داده شده؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحیت و درود بر دو فرشته است.
سپس حضرت فرمودند: وقتی نماز با حدود و رکوع و سجودش اقامه و اداء گردید به مجرّدی که بنده نمازگزار سلام داد با این سلام، سلامتی بنده از آتش تضمین می‌گردد و اگر این نماز در روز قیامت مقبول درگاه حضرت حق واقع شود اعمال دیگر نیز پذیرفته می‌شوند در نتیجه وقتی نماز بنده‌ای سالم باشد تمام اعمالش سالم هستند و اگر سالم نبود و مردود از درگاه الهی واقع شد دیگر اعمال صالح نیز مردود واقع می‌شوند.

باب هفتاد و هشتم سرّ گفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از حمزة بن قاسم علوی، از جعفر بن محمّد بن مالک
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 171
فزاری کوفی، از محمّد بن حسین بن زید زیّات از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه نمازگزار بعد از سلام سه مرتبه تکبیر گفته و دستهایش را بلند می‌کند؟
حضرت فرمودند: زیرا نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وقتی مکّه را فتح نمودند، با اصحابشان نزدیک حجر الاسود نماز ظهر را خواندند و وقتی سلام دادند دو دست را بلند کرده و سه مرتبه تکبیر گفتند، بعد از آن فرمودند: لا اله الّا اللَّه وحده، وحده، انجز وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و غلّب الاحزاب وحده، فله الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کلّ شیء قدیر.
سپس رو کردند به اصحابشان و فرمودند: این تکبیر را ترک نکنید و این دعاء را دنبال هر نماز واجبی بخوانید زیرا کسی که بعد از سلام چنین کند و این دعاء را بخواند در مقابل این که حق عزّ و جل اسلام و جنود مسلمین را تقویت کرده شکرش را که واجب است اداء نموده.

باب هفتاد و نهم سرّ سجده شکر

حدیث (1) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، حضرت فرمودند:
سجده بعد از نماز فریضه به خاطر تشکّر نمودن بنده است از خداوند متعال که او را موفّق ساخت بر اداء واجب و انجام فریضه و کمترین عبارتی که در آن مجزی می‌باشد آن است که دو مرتبه بگوید: شکرا للّه علی ما وفّقنی له من خدمته و اداء فرضه.
یعنی: این سجده از من به جهت شکر خدا و تشکر از باری تعالی است که مرا موفّق نمود بر خدمتش و اداء واجبش.
باید توجه داشت که شکر موجب زیاده توفیق بوده و اگر در نماز نقصانی واقع شده باشد با این سجده تتمم و ترمیم می‌گردد.

باب هشتادم سرّ شستن منی و زدودنش از لباس

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابو جعفر علیه السّلام عرض کردم: به جامه‌ام خون بینی یا

نجاست دیگر و یا ذرّه‌ای از منی اصابت کرد، آن جا را نشان گذاردم تا به آب رسیدم آب بکشم، دست به آب یافتم و زمان نماز نیز فرا رسید ولی فراموش کردم که جامه‌ام متنجّس شده، پس نماز خواندم سپس بعد از نماز متذکّر آن شدم تکلیفم چیست؟
حضرت فرمودند: باید نماز را اعاده کرده و آن مکان را آب بکشی.
زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر جای اصابت نجس را نیافتم ولی قطع داشتم که نجس به جامه‌ام رسیده و هر چه تفحّص کردم آن را نیافتم ولی بعد از نماز آن را پیدا کردم در این صورت تکلیف چیست؟
حضرت فرمودند: آن را آب بکش و نماز خود را اعاده نما.
گفت: محضرش عرض کردم: اگر گمان کردم که نجاستی به لباسم اصابت نمود و یقین ننمودم، پس نظر کرده چیزی را ندیدم ولی بعدا که تفحّص کردم یعنی بعد از نماز آن را یافتم حال تکلیفم چیست؟
حضرت فرمودند: آن را آب بکش ولی نماز خود را اعاده مکن.
زراره می‌گوید: عرض کردم: چرا؟
فرمودند: چون قبلا به نظافت و طهارت لباس خود یقین داشتی و بعد در آن شک نمودی، پس سزاوار نیست که یقین را با شک نقض کنی.
عرضه داشتم: اگر یقین کردم نجاست با جامه‌ام اصابت کرده ولی جایش را پیدا نکردم تا آب بکشم حال باید چه کرد؟
حضرت فرمودند: ناحیه و حوالی را که دید نجاست اصابت کرده و تمامش را باید آب بکشی تا یقین کنی محل اصابت نجاست را تطهیر کرده‌ای.
زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر شک کردم نجاستی به لباسم اصابت کرده آیا تکلیف دارم تفحّص کرده و نظر بیفکنم؟
حضرت فرمودند: خیر ولی چون می‌خواهی شک را از خودت زائل کنی البتّه می‌توانی تفحّص نمایی.
زراره می‌گوید: عرضه داشتم: اگر در حال نماز نجاست را به جامه‌ام دیدم چه کنم؟
حضرت فرمودند: نماز را نقض کن و لباس را آب بکش و سپس نماز را اعاده نما مشروط به این که قبل از نماز در نقطه‌ای از جامه‌ات شک کنی که متنجس شده یا نه و سپس در نماز دیدی که متنجس گردیده است ولی

اگر قبلا شک نکرده بودی بلکه بدوا در نماز دیدی که نقطه‌ای از جامه‌ات مرطوبی است در اینجا باید نماز را قطع
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 175
کنی و آن نقطه را آب بکشی و سپس نمازت را ادامه دهی نه آنکه اعاده کنی زیرا نمی‌دانی شاید در همان حال نماز نجاستی با جامه‌ات ملاقات کرده و تا قبل از آن یقین داشتی و سزاوار نیست یقین به طهارت را با شک در آن نقض کنی.

باب هشتاد و یکم سرّ جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن فضل، از ابی الصّباح الکنانی، وی می‌گوید از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مأموم می‌تواند به تنهایی در صف بایستد؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد زیرا صفوف از تک تک و یکی بعد از یکی افراد تشکیل می‌شود یعنی این طور نیست که صف ناگهان و یک جا و در آن واحد تحقّق یابد بلکه از آمدن افراد یکی پس از دیگری درست می‌شود.

باب هشتاد و دوّم سرّ عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها را ترک کرده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران از حمّاد، از حریز، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، محمّد بن مسلم می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:
شخصی بیمار شد پس از انجام دادن مستحبّات امتناع نمود و در نتیجه نافله را ترک کرد حکم وی چیست؟
حضرت فرمود: ای محمّد نافله فریضه نیست، اگر خواست آن را قضاء کند البته برایش بهتر است و اگر قضاء هم نکند تکلیفی بر او نیست.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از مرازم نقل کرده که وی گفت:
اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرد و عرضه داشت:

نوافل زیادی بر عهده من هست چگونه آنها را انجام دهم؟
حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.
عرض کردم: نوافل فوت شده بیش از آن است که قضا کنم.
حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.
عرض کرد: تعداد آنها را نمی‌دانم چه مقدار است.
حضرت فرمودند: پی‌گیری کن ببین چه مقدار بوده.
مرازم می‌گوید: من مدّت چهار ماه مریض بودم و در این مدّت نافله نخواندم.
حضرت فرمودند: قضا آنها بر تو نیست زیرا شخص مریض مانند صحیح و سالم نمی‌باشد زیرا هر چه بر انسان غلبه کند و به واسطه غلبه از او تکلیفی فوت گردد حق تعالی سزاوارتر است به این که عذر او را بپذیرد و از او تکلیف فوت شده را مطالبه نفرماید.

باب هشتاد و سوّم سرّ محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش از برخی رجالش، وی گفت: مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین: من از خواندن نماز شب محروم هستم چه کار کنم؟
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: گناهانت تو را مقیّد و ممنوع از خواندن نماز شب کرده‌اند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار از هارون بن مسلم، از علی بن حکم، از حسین بن حسن کندی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: شخص یک دروغ می‌گوید و به واسطه آن از خواندن نماز شب محروم می‌گردد و وقتی از نماز شب محروم شد، از روزی و رزق نیز محروم می‌گردد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابی زهیر

نهدی، از آدم بن اسحاق، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام، حضرت فرمودند:
بر شما باد به نماز در شب زیرا آن سنّت پیامبر شما و عمل افراد صالح قبل از شما بوده، نماز شب مرض را از اجساد شما دور می‌کند.
و نیز حضرت فرمودند: نماز شب صورت را نورانی و بوی را خوش نموده و موجب جلب روزی است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، وی می‌گوید: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام فرمودند:
ای سلیمان قیام در شب را ترک مکن زیرا مغبون کسی است که از قیام در شب محروم باشد.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از محمّد بن علی بن ابی عبد اللَّه، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ (رهبانیة و تارک دنیا بودن را بدعت نهادند، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را طلبند چیزی ننوشتیم) فرمودند: مقصود از «رضوان اللَّه» نماز شب می‌باشد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسان رازی، از محمّد بن علی، وی مرفوعا حدیث را نقل کرده و گفته: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
کسی که در شب نماز خواند صورتش در روز نیکو به نظر می‌آید.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام در ذیل فرموده حقّ عزّ و جل: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا (البتّه نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دعوی صدق ایمان است) حضرت فرمودند: مقصود از «أَقْوَمُ قِيلًا» برخاستن شخص از بستر استراحت و در مقابل حق عزّ و جل عبادت کردن است و غیر از این معنا، معنای دیگر مراد نیست.
حدیث (6) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری

از حریش بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 181
محمّد بن حریش نقل کرده که وی گفت: از جدّم شنیدم که می‌گفت: شنیدم انس بن مالک می‌گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: دو رکعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوب‌تر است از دنیا و آنچه در آن می‌باشد.
حدیث (7) پدرم رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر از کسی که برای او حدیث گفته از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ (کارهای نیک اعمال زشت را محو می‌کنند) فرمودند:
نماز مؤمن در شب گناهان روز را محو می‌نماید.
حدیث (8) و با همین اسناد از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: مراد از آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ چیست؟
حضرت فرمودند: مقصود نماز شب است.
حدیث (9) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمّد بن الحسن بن شمون از علی بن محمّد نوفلی، وی می‌گوید:
شنیدم از او که می‌فرمود:
بنده خدا در شب می‌ایستد برای عبادت پس چرت و پینکی به او چیره می‌شود و وی را به راست و چپ مایل می‌نماید در حالی که چانه‌اش روی سینه‌اش افتاده در این وقت حق تبارک و تعالی امر می‌فرماید که ابواب آسمان را بگشایند آنگاه به فرشتگانش می‌فرماید: به بنده من بنگرید با عبادتی که بر او واجب نکرده‌ام به من تقرّب می‌جوید و امید بر آوردن سه حاجتش را از من دارد، گناهی که کرده بیامرزم، توبه‌اش را مکرّر بپذیرم، روزی و رزقش را اضافه کنم، شما فرشتگان من شاهد باشید که هر سه را برای او جمع کردم.

باب هشتاد و پنجم سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می‌ایستد صدایش را بلند کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از علی بن

اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم وی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام پرسید: شخص در آخر شب برای نماز می‌ایستد آیا صدایش را به قرائت حمد بلند کند یا نه؟
حضرت فرمودند: برای شخص سزاوار است وقتی برای نماز شب ایستاد صدایش را به اهلش برساند تا آنهایی که خواب هستند بیدار شده و آنها نیز از خود تحرّکی نشان دهند.

باب هشتاد و ششم سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر استغفار می‌کنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب از معاویة عمّار، وی می‌گوید:
شنیدم از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام که در ذیل آیه شریفه: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ می‌فرمودند: آنان در پایان شب و آخر نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار می‌کنند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از ابی اسماعیل سرّاج از عبد اللَّه بن مسکان، از عبد اللَّه بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار کن و در هنگام استغفار دست چپ را بلند کن و با دست راست عدد استغفار را بشمار.
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از ابو سعید آدمی، از احمد بن عبد العزیز رازی، از برخی اصحاب، وی می‌گوید:
حضرت ابی الحسن اوّل (امام کاظم علیه السّلام) هر گاه از رکوع در آخر رکعت نماز وتر سر برداشته و می‌ایستادند به درگاه الهی عرض می‌کردند: اللّهم انّک قلت فی کتابک المنزل (بار خدایا خود در کتاب عزیزت فرموده‌ای):
کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (و از شب اندکی را خواب می‌کردند و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می‌کنند).
طال و اللَّه هجوعی و قلّ قیامی (به خدا سوگند خواب من در شب طولانی شد و

قیامم در آن اندک) و هذا السّحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یملک لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا (و این است سحر و من برای گناهانم در آن از تو طلب آمرزش می‌کنم، طلب نمودن کسی که مالک ضرر و نفع و مرگ و حیات و نشور خود نیست) سپس به سجده می‌رفتند.
حدیث (4) جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد اللَّه بن مغیره، از جدّش حسن بن علی، از عبّاس بن عامر، از جابر از ابی عبیدة الحذّاء، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل آیه شریفه: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً (شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند ...).

فرمودند: شاید تو می‌پنداری که این جماعت که حق تعالی در قرآن آنها را ستوده اصلا شب‌ها را خواب ندارند؟
ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: خدا و رسول و فرزند و رسولش داناتر هستند و من چیزی نمی‌دانم.
سپس ابو عبیده گفت: حضرت فرمودند: برای این بدن لازم است که استراحت کرده و مقداری بخوابد تا نفس و روح از آن جاری شود و وقتی روح خارج شد بدن استراحت می‌کند و پس از آنکه روح به بدن برگشت بدن با قوّه و نیروی بیشتری به کار می‌پردازد، باری حق تعالی در آیه مذکور آن جماعت را ستوده و می‌فرماید: شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند، این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و اتباعش از شیعیان ما نازل شده چه آنکه ایشان در اوّل شب می‌خوابند و وقتی دو ثلث از شب گذشت یا مقداری که خدا می‌خواهد از خواب برخاسته و به درگاه الهی پناه برده در حالی که به عبادتش راغب و از عذابش بیمناک و در رحمت و آنچه نزد او است طمع و امید دارند، خداوند رحمان آنها را در کتابش یاد کرده پس از آنچه به ایشان داده تو را اطّلاع داده و خاطرنشان کرده که ایشان را در جوار رحمتش اسکان داده و در بهشت برینش داخل نموده و از هر خوف و هراسی ایمنشان نموده است.
ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: فدایت شوم اگر در آخر شب از

خواب برخاستم چه بگویم؟
حضرت فرمودند: هر گاه از خواب برخاستی بگو:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (حمد و سپاس مر خداوند جهانیان است).
و صلّی اللَّه علی المرسلین (خداوند درود و رحمت فرستد بر پیامبران).
و الحمد للَّه الَّذی یحیی الموتی و یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ (حمد سزاوار خداوندی است که مردگان را زنده نموده و اهل قبور را مبعوث می‌گرداند).
پس هر گاه این عبادات را گفتی پلیدی و وسوسه شیطان از تو ان شاء اللَّه تعالی برطرف می‌شود.

باب هشتاد و هفتم سرّ این که اهل تهجّد و عبادت در شب در روز از همه مردم نیکومنظرتر می‌باشند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از اسماعیل بن موسی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرّضا سلام اللّه علیهما از پدر بزرگوارش از جدّش علیهم السلام، فرمود:
از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام سؤال شد: چرا اهل تهجّد و عبادت در شب نیکومنظرترین مردم می‌باشند؟
فرمودند: زیرا ایشان با خدا خلوت می‌کنند پس حق تعالی از نور خودش ایشان را می‌پوشاند.

باب هشتاد و هشتم سرّ تسبیح حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها

احمد بن الحسن القطان از ابو سعید حسن بن علی بن الحسین السکری از حکم بن اسلم از ابن علیه، از حریری از ابی الورد بن تمامه، از علی علیه السلام، حضرت به مردی از قبیله بنی سعد فرمود:
خبر بدهم تو را از خود و از فاطمه؟ او نزد من بود و حال آنکه محبوب‌ترین افراد نزد اهلش بود، با مشک آنقدر آب کشید تا اثر آن در سینه‌اش ماند و آنقدر با آسیا گندم و جو آرد نمود تا دستهایش پینه بست و به قدری خانه را روفت تا لباسهایش
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 189
غبار آلود گشت و به اندازه‌ای آتش زیر دیگر افروخت تا جامه‌اش از دود سیاه گردید لذا از ناحیه این امور ضرر شدید و چشمگیری به آن مخدّره رسید.
به آن بانو پیشنهاد کردم نزد پدرش رفته و از حضرتش درخواست خادمی کند که نیازمندی‌هایش را بر طرف نموده و بدین ترتیب از این اعمال و کارها برکنار بماند.
فاطمه سلام اللَّه علیها نزد نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم رفت تا خواسته‌اش را به عرض آن حضرت برساند محضر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که رسید جماعتی را در خدمت آن سرور دید از بازگو نمودن حاجتش حیاء نمود و بدون این که اظهاری کند بازگشت، نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم دانستند که فاطمه علیهما السّلام حاجتی داشت، سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:
فردا صبح رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به خانه ما آمدند و ما زیر لحاف بودیم، حضرت با صدای بلند فرمود: سلام بر شما ای اهل بستر.
ما ساکت مانده و به خاطر موقعیّت مکانی حیاء نمودیم.
سپس فرمود: سلام بر شما، باز ما ساکت ماندیم، برای مرتبه سوّم فرمود: سلام بر شما، ما ترسیدیم اگر جواب ندهیم حضرت برگردند و این در حالی بود که حضرتش سه بار سلام کرده بودند لا جرم اگر اذن به جنابش داده نمی‌شد برمی‌گشتند، از این رو عرض کردم: و علیک السّلام یا رسول اللَّه داخل شوید، پس آن سرور بالای سر ما نشستند، بعد فرمود: ای فاطمه: دیروز چه حاجتی داشتی؟
امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ترسیدم اگر پاسخ ندهم آن حضرت بایستند و بروند لذا سر از زیر لحاف بیرون آورده عرضه داشتم: یا رسول اللَّه، من خبر خواهم داد، فاطمه آن قدر با مشک آب کشیده که اثر آن روی سینه‌اش مانده و به قدری دست به آسیا کشیده که دستهایش پینه بسته و

به اندازه‌ای خانه جاروب کرده که لباسهایش غبار آلود گردیده و به واسطه کثرت افروختن آتش زیر دیگر جامه‌هایش از دود سیاه گردیده است لذا من به او پیشنهاد کردم نزد پدر برو و از آن حضرت خادمی که تو را کفایت کند طلب نما تا به این اعمال مبادرت نورزی.
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: آیا چیزی که از خادم برای شما بهتر است را به شما یاد بدهم؟
هر گاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه بار تحمید و سی و چهار بار تکبیر بگویید. و پس فاطمه سلام اللّه علیها سر را از زیر لحاف بیرون آورده و گفتند: از خدا و رسولش راضی شدم این عبارت را سه دفعه تکرار کردند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 191

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن علی الکوفی، از محمّد بن اسلم جبلی از صباح حذّاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: جماعتی با هم به سفر رفتند و وقتی به مکانی که شکستن نماز بر ایشان واجب شد رسیدند نمازهایشان را قصر نمودند و زمانی که به دو یا سه و یا چهار فرسخی رسیدند یک نفر از ایشان عقب مانده و او کسی بود که دیگران بدون وی نمی‌توانستند سفر کنند، پس چند روز در آن جا توقّف کردند و در این چند روز نمی‌دانستند آیا به سفرشان ادامه داده یا از آن برمی‌گردند حال تکلیف ایشان چیست آیا سزاوار است که نماز را تمام خوانده یا بر تقصیرشان باقی بمانند؟
حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده‌اند باید بر تقصیرشان باقی باشند چه آن جا مانده و چه برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده‌اند تا مادامی که آن جا هستند نماز را تمام خوانده و وقتی حرکت کردند و به چهار فرسخ رسیدند البته نماز را قصر کنند.
سپس امام علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی چرا حکم چنین می‌باشد؟
عرض کردم: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: تقصیر در دو برید «1» می‌باشد و در کمتر از آن نیست لذا اگر یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند پس آمدن و برگشتن آنها به مقدار سفر تقصیر می‌باشد از این رو نمازشان در اینجا قصر است و اگر کمتر از این مقدار آمده‌اند نمازشان را باید تمام بخوانند.
اسحاق بن عمّار می‌گوید: عرض کردم آیا به موضعی که در آن اذان شهرشان را نمی‌شنوند مگر نرسیده، پس چرا می‌فرمایید نمازش را باید تمام بخواند؟
حضرت فرمودند: آری، نماز را در این موضعی که صدای اذان شهر را نمی‌شنوند قصر باید بخوانند زیرا شک ندارند در این که سفر را ادامه می‌دهند و سیرشان در سفر جدّی و قطعی است حال اگر به مقدار کمتر از برید سیر کرده باشند

_____
(1)- برید به فتح باء یعنی دو فرسخ.

و در آن جا اقامه کنند در صورتی که علّت مزبور یعنی جدّش بودن سفر و ادامه دادن سیر جاری باشد باز باید نمازشان را قصر بخوانند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از

محمّد بن الحسن بن ابی طالب، از علی بن فضّال از ابی المعزاء حمید بن مثنی عجلی از سماعه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: اگر خواب کودک و بیماری و ضعف ضعفاء نبود نماز عشاء را تا ثلث آخر شب تأخیر می‌انداختم و وقت آن را تا آن زمان قرار می‌دادم.
حدیث (3) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبرة قزوینی از سعد بن عبد اللّه بن ابی خلف از عبّاس بن سعید ازرق از سوید بن سعید انباری از محمّد بن عثمان جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، وی گفت: به ابن عبّاس گفتم:
چرا از اذان حیّ علی خیر العمل حذف شده؟
ابن عبّاس گفت: قصد عمر از حذف آن این بود که مردم بر نماز اعتماد و اتّکال نداشته و به جهاد روی آورند از این رو آن را از اذان حذف نمود.
حدیث (4) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری رضی اللّه عنه از علی بن قتیبه از فضل بن شاذان، از محمّد بن ابی عمیر وی از حضرت ابا الحسن علیه السلام راجع به حیّ علی خیر العمل سؤال کرد و عرضه داشت چرا از اذان برداشته شده است؟
حضرت فرمودند: علّت ظاهرش را جویا هستی یا از علّت باطنی آن سؤال می‌کنی؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص193
مّد بن ابی عمیر می‌گوید: عرض کردم از هر دو می‌پرسم.
حضرت فرمودند: امّا علّت ظاهرش، آن است که مردم جهاد را به خاطر نماز ترک نکنند و امّا علّت باطنی آن، خیر العمل ولایت است لذا کسی که امر به ترک «حیّ علی خیر العمل» از اذان نمود قصدش این بود که بر ولایت تحریص و تحریکی نباشد.
حدیث (5) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 195
سعد بن عبد اللّه از عبّاس بن سعید ازرق از ابو بصیر عیسی بن مهران از حسن بن عبد الوهاب از محمّد بن مروان، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: آیا تفسیر «حیّ علی خیر العمل» را می‌دانی؟
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمود: مؤذّن تو را به خوبی و نیکی دعوت می‌کند، آیا می‌دانی به نیکی و خوبی چه کسی؟

عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمود: تو را به نیکی و خوبی فاطمه و فرزندانش سلام اللَّه علیهم دعوت می‌کند.

باب نودم سرّ زکات

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبد الرحمن، از مبارک عقرقوفی، وی می‌گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: زکات برای این جعل و وضع شد تا قوت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را زیاد کند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید از نضر بن سوید، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند متعال زکات را واجب کرد همان طوری که نماز را واجب نمود، حال اگر شخص زکات را حمل نمود و آن را علنی و آشکار به مستحقّش داد بر او ملامتی نیست زیرا حق عزّ و جلّ در اموال اغنیاء برای فقراء آنچه را که ایشان را کفایت کند قرار داده و اگر حق تعالی بداند آنچه فرض و واجب نموده کفایت فقراء را نمی‌کند البته آن را افزایش می‌دهد ولی باری تعالی آگاه است که حق معیّن شده در مال اغنیاء برای فقراء کافی است منتهی نیازمندان و محتاجین هلاک شده‌اند زیرا اغنیاء حقوق آنها را نمی‌دهند و ایشان را از آنچه خدا بر ایشان معیّن فرموده منع می‌کنند.
حدیث (3) علی بن احمد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس،

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی طی مکتوبی سؤالاتی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نمود و آن جناب در نامه‌ای که جواب سؤالات وی را مرقوم فرموده بودند نوشتند:
علّت وجوب زکات و سرّ آن این است که: زکات قوّت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را حفظ و نگهداری می‌کند زیرا حق تعالی افراد صحیح و سالم را مکلّف نموده که به افراد زمین گیر و افتاده رسیدگی کرده و به امور آنها قیام کنند چنانچه حق عزّ و جلّ فرموده:
لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ (حق تعالی شما را در اموال و نفوستان آزمایش می‌کند) مقصود این است که در اموالتان زکات را باید خارج کنید و در نفوستان آزمایش این است که: نفس را بر صبر نمودن آماده کنید و شکر نعمت‌های الهی را اداء کنید و امید داشته باشید که این نعمت‌ها برایتان افزایش پیدا کند مشروط به این که شما نیز رأفت و مهربانی خود

را نسبت به ضعفاء زیاد کرده و بر مسکینان عطوفت نشان دهید.
و ایشان را بر مساوات و برابری تحریص و ترغیب کرده و تقویتشان نموده و بر امر دین کمکشان کنید، این زکات پند و موعظه است برای اغنیاء و عبرت است برای ایشان چه آنکه با دقّت در آن می‌توانند منتقل به فقر و نیاز در آخرت بشوند در نتیجه آنچه موجب بر طرف کردن فقر در آخرت هست را فراهم کنند و نیز از اسرار دیگر زکات آنکه پرداختن آن اغنیاء را بر شکر خداوند تبارک و تعالی وادار می‌کند زیرا پرداختن زکات به فقراء مستلزم آن است که پرداخت‌کننده متمکّن باشد و این تمکّن مالی را حق جلّ و علی به آنها داده و از لطف و عنایتش آنها را مشمول عطاهای خود قرار داده است قهرا دارنده مال وقتی توجّه به این نکته پیدا کند شکر منعم را بجا آورده و از او ممنون می‌گردد.
و نیز دیگر از اسرار زکات آنکه اغنیاء وقتی موقعیّت فقراء و نیاز آنها را می‌بینند به درگاه الهی دعاء و تضرّع کرده و بیم و هراس خود را از این که همچون آنها بشوند اعلام کرده و از حضرتش می‌خواهند که مبتلا به سرنوشت آنها نشوند قهرا در اداء زکات و دادن صدقات و صله ارحام و انجام کارهای مثبت و پسندیده اهتمام بیشتری می‌ورزند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 199

باب نود و یکم سرّ این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن محمّد، از محمّد بن حفص «1»، از صباح حذّاء «2» از قتم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم بفرمایید چگونه و چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید به عنوان زکات داد نه کمتر و نه بیشتر؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال تمام خلائق را آفرید، پس به صغیر و کبیر و غنیّ و فقیر ایشان آگاه بود، باری از هر هزار انسانی بیست و پنج نفر آنها را مسکین قرار داد و اگر می‌دانست که این مقدار برای ایشان واسع و کافی نیست البته سهمشان را می‌افزود چه آنکه حق عزّ و جل خالق ایشان بوده و به آنها اعلم و آگاه‌تر از دیگران است.

باب نود و دوم سرّ این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است و به کسی که پنجاه درهم دارد حلال نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از معاویة بن حکیم، از علی بن الحسن بن رباط «3»، از علاء بن رزین «4»، از محمّد بن مسلم یا غیر او، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
به کسی که هفتصد درهم دارد و مالک آن می‌باشد دادن زکات حلال است به شرطی که شغل و حرفه‌ای نداشته باشد، این شخص زکات هفتصد درهم را اخراج کرده و با مقداری از آن قوت و روزی عیالات خود را تهیه نموده و بقیّه آن را به مستحقّین می‌دهد و بدین ترتیب آنچه دارد را صرف کرده و تهیدست می‌شود لذا از زکات می‌توان به وی کمک نمود

---

(1)- محمّد بن حفص بن خارجه، مرحوم ممقانی در رجال فرموده است که وی مهمل است.
(2)- صباح بن صبیح حذاء، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و عین می‌باشد.
(3)- علی بن الحسن بن رباط البجلیّ، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: کنیه‌اش ابو الحسن و از اهل کوفه بوده ثقه و مورد اعتماد است وی از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام می‌باشد.
(4)- علاء بن رزین القلاء به فرموده علّامه (ره) در خلاصه وی ثقه و جلیل القدر بوده و ابن بطه می‌گوید: وی از صفوان بن یحیی بیشتر روایت نقل نموده است.

ولی کسی که پنجاه درهم دارد و صاحب حرفه‌ای است که به واسطه آن قوت عیالات خود را تهیّه می‌کند مستحق زکات نیست و نمی‌توان به وی زکات داد زیرا بعد از صرف موجودی خود دوباره به واسطه داشتن حرفه و کسب مال تحصیل می‌نماید و بدین وسیله غنی می‌گردد و در نتیجه از مال زکات نمی‌توان به وی مساعدت نمود.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن از ابو الحسن، از حضرت ابا ابراهیم علیه السّلام، حضرت فرمودند:
در پاره‌های طلا و نقره زکات واجب نیست.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: اگر شخص طلا و نقره مسکوک را در قالب ریخته و به صورت پاره‌های طلا و نقره در آورده تا از دادن زکات فرار کند چطور؟
حضرت فرمودند: نمی‌بینی که با این عملش منفعت از وی نفی شد و سودهای معنوی و اخروی از دستش رفت بنا بر این زکات بر او واجب نیست.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از اسماعیل بن سهل «1» از حمّاد بن عیسی، از حریز، از هارون بن خارجه «2»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:
برادرم یوسف کارهایی را برای ظلمه به عهده گرفت که به واسطه آنها اموال زیادی به دست آورد و تمام آنها را به صورت زیور آلات در آورد تا بدین وسیله از دادن زکات معاف شود آیا زکات بر او هست یا نیست؟
حضرت فرمودند: به زیور آلات زکات تعلّق نمی‌گیرد و ضرری که وی با این کار به

_____

(1)- اسماعیل بن سهل الدّهقان، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: اصحاب او را تضعیف کرده‌اند.
(2)- هارون بن خارجة الصیرفی کوفی بوده و مرحوم علّامه در خلاصه وی را توثیق کرده و فرموده است: ثقه می‌باشد.

خود وارد نموده به مراتب بیشتر است از آنچه به واسطه زکات دادن مورد خوفش بود.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از ابی الحسن علی بن یقطین، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
در طلاها و نقره‌های مسکوکی که به خاطر فرار از زکات به صورت پاره

پاره در آورده شده‌اند زکات نیست مگر نمی‌بینی چه منفعت و سود معنوی از دست فاعل رفته است لذا به خاطر همین زکات بر وی واجب نمی‌باشد.

باب نود و چهارم سرّ جائز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و همسر و غلام

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از ابی طالب، از عدّه‌ای اصحاب که به طور مرفوعه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن جناب فرمودند: پنج نفر هستند که شخص زکات خود را به آنها نمی‌تواند بدهد: فرزند، پدر، مادر، همسر، غلام و بنده و سرّش آن است که شخص مجبور است نفقه ایشان را بپردازد پس فقیر نیستند.

باب نود و پنجم سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المغراء، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی فقراء و اغنیاء را در اموال شریک هم نموده لذا اغنیاء حق ندارند اموال را به غیر شرکاء خود بدهند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 205

باب نود و ششم سرّ این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد متعیّن و متشخّص داده و زکات طلا و نقره و گندم و جو را به فقراء می‌دهند

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از عبد اللَّه بن سنان، وی می‌گوید:
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
زکات گاو و گوسفند و شتر را به افراد متشخّص و مسلمانان آبرومند باید داد و زکات طلا و نقره و نباتات زمین که وزن می‌شوند (گندم، جو، مویز، خرما) را به فقرایی که حالشان زار می‌باشد می‌دهند.
عبد اللَّه بن سنان می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: چگونه حکم این طور تشریع شده و چرا زکات حیوانات سه‌گانه (گاو و گوسفند و شتر) را به افراد متجمّل و با شخصیت اختصاص داده‌اند و زکات غلّات چهارگانه (گندم، جو، خرما و مویز) و طلا نقره را گفته‌اند به افراد زار و فقراء غیر متشخّص بدهند؟
حضرت فرموده‌اند: برای این که آن افراد، اشخاص موجّه و نیک نام بین مردم هستند از این رو نیکوترین از این دو صدقه (صدقه حیوانات سه‌گانه و صدقه غیر حیوانات) را به آنها باید اختصاص داد.

باب نود و هفتم سرّ این که جایز است کسی که قوت یک ماه و یا یک سال را دارد زکات دریافت کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از صفوان بن یحیی، از علی بن اسماعیل و غشی نقل کرده که وی گفت:
از حضرت ابا الحسن علیه السّلام پرسیدم: کسی که قوت یک روز خود را دارد جایز است درخواست دریافت زکات را بکند و نیز به چنین کسی پیش از آنکه درخواست کند اگر زکات داده شود جایز است قبول کند؟
حضرت فرمودند: اگر به وی زکات داده شد اگر چه قوت یک ماه و نیز ما یحتاج
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 207
یک سال را هم داشته باشد آن را قبول کند زیرا زکات بابت خرجی از سالی تا سال دیگر مستحقّین به آنها داده می‌شود.

باب نود و هشتم سرّ این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده ولی به فاجر قدر کمی می‌دهند

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا از محمّد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمّد از برخی اصحاب، از بشر بن بشار، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابا الحسن علیه السّلام عرض کردم: چه مقدار و چه اندازه به مؤمن از زکات داده می‌شود؟
حضرت فرمودند: به مؤمن سه هزار داده می‌شود سپس فرمودند: یا ده هزار و به فاجر قدری داده می‌شود زیرا مؤمن آن را صرف طاعت خدای عزّ و جل نموده ولی فاجر آن را در معصیت حق تعالی خرج می‌کند.

باب نود و نهم سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده به اهل زکات تعلّق دارد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از هارون بن مسلم، از ایّوب بن الحر برادر ادیم بن الحرّ، وی می‌گوید محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مملوکی است که به آنچه ما معتقدیم (اعتقاد به ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام و یازده فرزندش علیهم السّلام) معتقد است حال او را از مال زکات می‌خرم و آزادش می‌کنم آیا جایز است؟
امام فرمود: او را بخر و آزاد کن.
عرض کردم: اگر آن مملوک مرد و مالی از خود بجا گذارد، این مال تعلّق به چه کسی دارد؟
حضرت فرمودند: میراثش به مستحقّین زکات تعلّق دارد زیرا مملوک مزبور را با سهم مستحقّین خریده‌اند، پس اموالش مال مستحقین می‌باشد.
و در حدیث دیگر به جای «مملوک مزبور را با سهم مستحقّین خریده‌اند»،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 209
آمده است: «مملوک مزبور را با مال مستحقین خریده‌اند»

باب صدم سرّ واجب نبودن زکات بر مال مملوک

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از حسن بن موسی الخشّاب، از علی بن الحسن از محمّد بن حمزه از عبد اللَّه بن سنان، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: مملوکی است که در دستش مالی است آیا بر این مال زکات می‌باشد؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: بر آقا و مولایش نیز زکات نیست؟
حضرت فرمودند: خیر، اگر آن مال به دست آقا نرسد و از طرفی چون مال مملوک نیز نبوده بر او هم زکاتی نمی‌باشد، نتیجتا در این مال اصلا زکات نیست.

باب صد و یکم سرّ معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم با هفت درهم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه و محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیهما از سعد بن عبد اللَّه و عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن ابی عبد اللَّه از سلمة بن خطاب، از حسین بن راشد، از علی بن اسماعیل میثمی، از حبیب خثعمی، وی می‌گوید:
ابو جعفر خلیفه به محمّد بن خالد بن عبد اللَّه قسری که عامل وی در مدینه بود نوشت: از اهل مدینه سؤال کن: چطور پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل با هفت درهم گردیده و حال آنکه در عصر رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلم چنین نبود و نیز به وی فرمان داد که از شخصی که از عبد اللَّه بن الحسن و حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام راجع به این موضوع پرسیده سؤال کند.
محمّد بن خالد از اهل مدینه راجع به این موضوع پرسید.
آنها گفتند: کسانی که پیش از ما بودند نیز به همین اعتقاد داشته و در عصر آنها نیز پنج درهم معادل هفت درهم بوده است.

سپس از عبد اللَّه بن الحسن پرسید.
او نیز همچون اهل مدینه جواب داد.
پس از آن محضر مبارک امام صادق علیه السّلام رسید و از آن سرور پرسید: شما در باره این موضوع چه می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در هر چهل اوقیه «1» از غلّات یک اوقیه به عنوان زکات واجب فرمود و وقتی آن را محاسبه نمودیم از نظر وزن هر پنج اوقیه آن زمان را موافق هفت اوقیه این زمان یافتیم.
حبیت خثعمی می‌گوید: ما نیز محاسبه کردیم همان طوری که امام علیه السّلام فرموده بودند آن را یافتیم.
پس عبد اللَّه بن الحسن محضر امام علیه السّلام رسید و عرضه داشت: این را از کجا اخذ کرده و به دست آورده‌اید؟
حضرت فرمودند: در کتاب مادرت فاطمه سلام اللَّه علیها آن را خواندم.
سپس عبد اللَّه از خدمت امام علیه السّلام برگشت، پس محمّد بن خالد کسی را نزد امام علیه السّلام فرستاد و از آن جناب درخواست کرد که کتاب فاطمه علیهما السّلام را نزد او بفرستد.
امام علیه السّلام در جواب فرمودند: من به تو فقط این خبر را دادم که موضوع مزبور را در کتاب فاطمه خواندم امّا نگفتم که نوشته فاطمه سلام اللَّه علیها نزد من می‌باشد.

حبیب می‌گوید: محمّد بن خالد گفت: من هرگز جوابی مثل این جواب ندیدم.

باب صد و دوّم سرّ این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه و حجّش را نباید قضاء کند مگر زکات را فقط

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر و فضیل و محمّد بن مسلم و برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام پرسیدند:

---

(1)- در فرهنگ عمید آمده است: وزن آن معادل با هفت مثقال است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 213
شخصی که مسلک حروریّه «1» یا مرجئه «2» یا عثمانیه و یا قدریّه «3» داشته سپس توبه کرده و مذهب حق را اختیار کرده و رأیش نیکو گشته آیا نمازهایی را که خوانده و روزهایی را که گرفته یا زکات‌هایی را که داده و حجّی را که انجام داده باید اعاده کند؟
امام علیه السّلام فرمودند: اعاده هیچ یک از این واجبات لازم نیست مگر زکات زیرا آن را در غیر موردش صرف کرده چه آنکه مورد و موضع آن اهل ولایت می‌باشند و وی آن را به غیر ایشان داده است.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن معروف، از ابی الفضل، از علی بن مهزیار از اسماعیل بن سهل، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:
مردی چند ماه نزد وی دراهمی بوده بعد آنها را تبدیل به دنانیر می‌کند سپس از زمانی که مالک دراهم شده مدت یک سال می‌گذرد آیا زکات این دنانیر را باید بدهد؟
حضرت فرمودند: خیر. بعد فرمود: اگر شخصی صد شتر به شما بدهد و به جایش دویست گاو بگیرد و این گاوها نزد او چند ماه مانده و شترها نیز نزد تو چند ماه بمانند پس شتران او نزد تو مرده و گاوهای تو نیز پیش او بمیرند آیا شما دو نفر زکات آنها را خواهید داد؟
من عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: طلا و نقره هم همین طور می‌باشند، سپس فرمودند: و اگر طلا و نقره به گندم و جو تبدیل شدند و پس از مدّتی دوباره گندم و جو به

---

(1)- فرقه‌ای از خوارج می‌باشند.
(2)- کلمه «مرجئه» از مادّه «ارجاء» بوده به معنای تأخیر انداختن و آن گروهی هستند که معتقدند: اعمال از نیت و قصد مؤخّر بوده و با ایمان معصیت مضرّ نبوده همان طوری که با کفر طاعت نافع نیست و ایشان چهار گروهند به این شرح: مرجئة الخوارج، مرجئة القدریّه، مرجئة الجبریّة و مرجئة الخالصه.
(3)- قدریّه: در اخبار و روایات قدری به جبری و تفویضی اطلاق شده و شارح مقاصد فرموده: خلافی نیست در این که قدریّه مورد ذمّ و ملامت هستند و در اخبار صحیحه آمده است:
لعن اللَّه القدریّة علی لسان سبعین نبیّا. یعنی خداوند قدریه را با زبان هفتاد پیامبر لغت کرده است.
و مقصود از ایشان کسانی هستند که معتقدند خیر و شرّ به تقدیر باری تعالی و مشیّت حضرتش نیست.
و در روایت صحیح از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آمده است که: القدریّة مجوس امّتی.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 215
طلا و نقره مبدّل گشتند زکات بر تو نمی‌باشد مگر آنکه همان طلا و نقره

اوّلی برگردند که در این صورت البته موظّف هستی زکات آن را بدهی زیرا فرض آن است که یک سال مالک آن بوده‌ای.
عرضه داشتم: اگر طلای اوّلی یک روز هم از دستم خارج نشد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اگر با غیر خودش مخلوط شده پس اشکالی نداشته و در آنچه به تو برگشته زکات نیست و اگر طلای اوّلی تماما به تو بازگشت و بعد از مأیوس بودن دو مرتبه مالکش شدی قبل از سال زکات نداشته ولی بعد از یک سال باید زکاتش را بدهی.
حریز می‌گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرد که آن جناب فرمودند:
در مقداری که کمتر از نصاب است زکات نمی‌باشد مگر آنکه مقدار مال زکات به حدّی که در آن یک رأس یا یک عدد به عنوان زکات باید اخراج کرد برسد (مثلا پنج شتر نصاب اوّل شتر است که در ان باید یک رأس گوسفند داد و در کمتر از پنج شتر یعنی 1 و 2 و 3 و 4 که اصطلاحا از آن به «نیّف» تعبیر می‌کنند زکات نیست چنانچه چهل گوسفند نصاب اوّل گوسفند است که در آن باید یک رأس گوسفند بدهند و در کمتر از آن که از یک تا چهل باشد و اصطلاحا به آن «نیّف» می‌گویند زکات نیست یا مثلا در طلا نصاب اوّلش بیست دینار یعنی بیست مثقال است که برای آن باید نیم مثقال به عنوان زکات داد حال در کمتر از این مقدار یعنی از یک مثقال تا بیست مثقال که اصطلاحا به «نیّف» از آن تعبیر می‌شود زکات نمی‌باشد).
و نیز در صدقه و زکات کسر نمی‌باشد لذا اگر کسی مالک هفت رأس و نیم گوسفند بود وی را مکلّف نمی‌کنند که یک رأس و نیم به عنوان زکات بدهد چنانچه اگر مالک صد و بیست و پنج رأس شتر بود موظّف نیست دو رأس و نیم شتر به عنوان زکات اخراج نماید.
و همچنین اگر کسی مالک 220 درهم بود شرعا واجب نیست برای دویست درهمش 5 درهم و جهت بیست درهم دیگر، نیم درهم بدهد.
یا اگر مالک شصت دینار طلا باشد نباید یک دینار و نیم به عنوان زکات خارج کند بدین تقریر که بایست چهل دینار یک دینار و جهت بیست دینارش نیم دینار اخراج نماید بلکه حکم آن است که برای مقداری که به حدّ نصاب اوّل رسیده واحد زکات را اخذ کرده و مبلغ اضافی را طرح و ساقط کنند تا به حدّ نصاب بعدی برسد آنگاه از تمام مال واحد زکات بعدی را اخراج نمایند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 217
حریز می‌گوید: زراره و محمّد بن مسلم نقل کردند که حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
هر کسی که مال داشته و سال بر آن بگذرد لازم است زکات آن را بدهد.

زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: اگر یک ماه یا یک روز به سال مانده این مال را به دیگری هبه کند حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: در این فرض زکات به عهده مالک نیست ولی اگر بعد از سال هبه کند زکات از عهده‌اش ساقط نمی‌شود.
حریز می‌گوید: زراره نقل کرد که امام علیه السّلام فرمودند: این شخصی که سال رسید و بعد از آن مالش را هبه کرد به منزله کسی است که در ماه رمضان یک روز از ایّام اقامتش را که باید روزه بگیرد افطار کرده سپس در آخر روز به منظور باطل کردن کفّاره‌ای که در عهده‌اش آمده به سفر برود پس همان طوری که در اینجا سفر کفّاره را ساقط نمی‌کند هبه نیز زکات را ساقط نمی‌نماید.
و نیز امام علیه السّلام فرمودند: شخص زمانی که هلال ماه دوازدهم را دید زکات بر او واجب می‌شود ولی اگر پیش از دیدن هلال مالش را هبه کند جایز است و بر او تکلیفی نیست مانند کسی که از محلّ اقامتش خارج شود و سپس افطار کند، باری صاحب مال بعد از حلول سال حق ندارد و نمی‌تواند مستحقّین زکات را از آن منع کند امّا مادامی که سال فرا نرسیده می‌تواند زکات را از اهل زکات منع کرده و آن را به شخص دلخواهش هبه کند و اگر با این مال که قبل از حلول سال هبه‌اش می‌کند مال دیگری که سال از آن گذشته و زکات به آن تعلّق گرفته همراه باشد صرف این همراهی صاحب مال را از هبه مزبور منع ننموده و جلو او را نمی‌گیرد.
زراره عرض می‌کند: دویست درهم تعلّق به پنج یا ده نفر دارد و سال از این مبلغ گذشته آیا بر این افراد زکات این مال واجب است یا نه؟
حضرت فرمودند: خیر، این مال به منزله آن مال است (یعنی همان جوابی که در حرث و غلّات که گندم و جو و خرما و کشمش است داده می‌شود و می‌گوییم: هر کسی به تنهایی باید مالک نصاب باشد و الّا زکات به او تعلّق نمی‌گیرد، اینجا نیز می‌دهیم) بر هیچ یک از این نفرات زکات نیست مگر وقتی که هر کدام به تنهایی مالک دویست درهم باشند.
زراره می‌گوید: عرضه داشتم: گوسفند و شتر و گاو و طلا و نقره در تمام اموال همین حکم را دارند؟

حضرت فرمودند: آری.
زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: شخصی دویست درهم دارد و آن را به برخی از برادران ایمانی خود یا فرزند و یا همسرش هبه می‌کند و بدین وسیله از دادن زکات فرار می‌نماید، ناگفته نماند یک ماه قبل از حلول سال مال را هبه کرده؟
حضرت فرمودند: وقتی ماه دوازدهم داخل شد سال حلول کرده و آن وقت

زکات واجب می‌شود نه قبل از آن پس او پیش از وجوب زکات مالش را هبه کرده و از این نظر خلافی مرتکب نشده ولی باید توجّه داشته باشد ضرری که به خود وارد کرده به مراتب بیشتر است از آن نفع موهومی که به واسطه ندادن زکات تصوّرش را می‌کند.
محضر مبارکش عرض کردم: وی قدرت بر آن مال داشته و می‌تواند به دستش بیاورد؟
حضرت فرمودند: چگونه می‌داند که بر آن مال قادر است و حال آنکه از ملکش خارج گشته؟
عرض کردم: او مال را با شرط به آن شخص هبه کرده.
حضرت فرمودند: وقتی نام آن مال را هبه گذارده، هبه‌اش ممضی بوده و شرط ساقط و نسبت به زکات ضامن می‌باشد.
محضرش عرضه داشتم: چگونه شرط ساقط و هبه ممضی و نسبت به زکات ضامن بوده و پرداخت آن واجب است؟
حضرت فرمودند: شرطش فاسد و غیر مؤثّر است و هبه مضمونه نافذ و زکات از باب عقوبت و جریمه بر وی لازم است.
سپس فرمودند: صرف مال زکوی قبل از حلول سال به منظور فرار از زکات زمانی موجب سقوط زکات می‌باشد که با آن خانه یا زمین یا متاعی بخرد.
زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پدر بزرگوارتان به من فرمودند: کسی که به واسطه صرف مال زکوی از دادن زکات فرار کند بر او لازم است که زکات را اداء نماید.
حضرت فرمودند: پدرم صحیح و درست فرمودند ولی منظورشان زکاتی است که بر او واجب گردیده امّا زکاتی که هنوز واجب نشده پرداختش لازم نیست، سپس فرمودند:
ببین اگر شخصی تمام روز را به حالت اغماء درآمد و قبل از این که تکالیف واجب را که به واسطه اغماء از او فوت شده بجا آورد فوت کرد آیا بر عهده‌اش چیزی

هست و وارث باید آن را اداء نماید یا اداء آن واجب نیست؟
عرض کردم: خیر، زمانی تکالیف فوت شده در عهده‌اش می‌آید و وی باید آن را انجام دهد که در همان روز از حالت اغماء به هوش آمده و افاقه پیدا کند.
سپس حضرت فرمودند: اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود، سپس در همان ماه از دنیا برود آیا وارث او باید روزه افطار کرده وی را قضاء کند یا نه؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: همچنین است شخصی که صاحب مال است یعنی وی صرفا زکات آن مقداری از مالش را که سال بر آن گذشته باید بدهد نه غیر آن را.
حدیث (2) محمّد بن موسی رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد اللَّه بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: پدرم از هشام بن عبد الملک زمینی را به فلان و فلان هزار دینار خریده و شرط کردند که زکات ده سال آن مال را هشام بدهد و این شرط به خاطر آن صورت گرفت که هشام والی بود.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعید بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس «2»، از اوزاعی، از زهری، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام، راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه مالیات از زنان ساقط گردیده؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از کشتن زنان و کودکان در بلاد کفر نهی فرمودند مگر آنکه آنان نیز به مقاتله پرداخته باشند که در این صورت نیز حتّی الامکان تا مادامی که بیم خللی از ناحیه ایشان نباشد باید از کشتنشان امساک و خودداری نمود، باری وقتی از کشتن ایشان در بلاد کفر و حرب ممنوع باشیم به طریق اولی در بلاد اسلامی حق کشتن آنها را نخواهیم داشت و اگر از دادن جزیه و مالیات امتناع

_____

(1)- منظور از «مالیات» جزیه است و آن مالیاتی است که مسلمین بر اراضی اهل ذمّه می‌بندند.
(2)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی مهمل است.

هم بورزند کشتنشان مباح و جایز نیست، پس وقتی به هیچ وجه قتل آنها مشروع نیست مالیات نیز از آنها برداشته شده ولی در مردان حکم این طور نبوده بلکه اگر از پرداخت جزیه و مالیات اباء نمودند عهد را نقض کرده و بدین ترتیب ریختن خون و کشتنشان مباح می‌گردد چه آنکه قتل مردان در بلاد کفر جایز است و در بلاد اسلام هم در صورت عدم پرداخت مالیات مباح می‌باشد.
و افراد زمین گیر و نابینا و پیرمرد و زن و کودکان از اهل شرک و ذمّه در سرزمین‌های کفر و حرب جملگی در حکم متّحد بوده بنا بر این کشتن هیچ یک جایز نیست چنانچه جزیه و مالیات هم از آنها برداشته شده است.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از سهل بن زیاد، از علی بن الحکم، از فضیل بن عثمان اعور، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
هیچ مولودی به دنیا نمی‌آید مگر بر فطرت اسلامی منتهی پدر و مادر آنها را یهودی و نصرانی و مجوسی (زرتشتی) می‌کنند، سپس فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم به کفّار امان دادند از ایشان به تعداد رؤوسشان جزیه و مالیات گرفتند مشروط به این که آیین یهودی و نصرانی و زرتشتی را علنا ترویج نکنند ولی فرزندان و اهل ذمّه در این

زمان هیچ ذمّه‌ای و امانی برایشان نیست.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از اهل ذمّه مالیات را پذیرفتند مشروط به این که ربا نخورده و گوشت خوک تناول نکرده و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نکنند و اگر کسی مبادرت به این افعال نمود از امان خدا و رسولش خارج می‌باشد و سپس فرمودند: و امروز برای ایشان هیچ امانی نیست.

باب صد و پنجم سرّ نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و پخش و پراکنده نمودن آنها در شب

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از

احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن محبوب از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو بصیر، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
میوه همچون خرما و زراعت مانند گندم و جو را در شب نبر و درو مکن سپس فرمود: وقتی زراعت را درو می‌کنی یک مشت که درو کردی آن را به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر که درو گردید آن را به وی بده.
و همچنین هر گاه خرما را از درخت می‌چینی مشتی را که چیدی به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر بچین و آن را به وی بده و نیز در شب غلّات چهارگانه (گندم، جو، کشمش و خرما) را توزیع و پخش مکن چون همان طوری که در درو نمودن گفته شد باید آن را بین فقراء و مستحقین مشت، مشت توزیع کرد و آنها شب حاضر نیستند تا حقّشان را به آن نحوی که باید دریافت کنند، دریافت نمایند.

باب صد و ششم سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن پرداختنش برایشان

حدیث (1) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی، از حریز از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
امیر المؤمنین علیه السّلام ایشان یعنی شیعه را از ناحیه خمس در حلیّت قرار دادند تا ولادتشان طیّب و پاکیزه باشد.
حدیث (2) و با همین اسناد از زراره و محمّد بن مسلم و ابی بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
مردم از ناحیه شکم و عورتشان هلاک شدند زیرا حقّ ما را به ما اداء نمی‌کنند ولی شیعیان ما و فرزندانشان از این نظر در توسعه بوده و خمس که حقّ ما است بر ایشان حلال می‌باشد.
حدیث (3) احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از هیثم النّهدی، از سندی بن محمّد، از یحیی بن عمران زیّات، از داود رقّی، وی می‌گوید: شنیدم که حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام می‌فرمودند:

تمام مردم در سایه مظلمه و حق ما زندگی می‌کنند ولی ما شیعیان خود را از این نظر در حلیّت قرار دادیم.

باب صد و هفتم سرّ گرفتن خمس از شیعه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد اللَّه بن بکیر وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
من از شما شیعیان درهم و از اکثر اهل مدینه مال اخذ می‌کنم و قصدی ندارم مگر طیب ولادت شما را.

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل «1»، از علی بن عبّاس «2»، از قاسم بن ربیع صحّاف «3»، از محمّد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام در نامه‌ای جواب‌های سؤالات من را مرقوم فرموده برایم ارسال نمودند در ضمن جوابها فرموده بودند:
روزه به منظور اسرار و عللی بر بندگان واجب شده از جمله: بدین وسیله انسان به درد و الم گرسنگی و تشنگی آگاه شده در نتیجه خاضع و آرام و مأجور و شکیبا گردیده و بدین ترتیب به شدائد و سختی‌های آخرت پی خواهد بود.
و نیز روزه سبب می‌شود که شخص شهوتش شکسته و ضعیف گردد.
روزه واعظی است در دنیا که انسان را بر مقدار نیاز و احتیاج بندگان در دنیا و آخرت آگاه می‌نماید.
حدیث (2) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از برمکی، از علی بن عبّاس، از

_____

(1)- محمّد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی معروف به صاحب الصومعه، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده:
علماء در شأن وی اختلاف کرده‌اند، نجاشی فرموده: وی ثقه و مستقیم است و ابن غضائری او را ضعیف معرّفی کرده و قول نجاشی نزد ما ارجح می‌باشد.
(2)- علی بن عبّاس الجرازینی الرّازی، علّامه در خلاصه فرموده: وی غالی و جدّا ضعیف می‌باشد.
(3)- قاسم بن ربیع صحّاف، علّامه در خلاصه فرموده: وی غالی بوده و التفاتی به وی نیست.

عمر بن عبد العزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به علّت روزه سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: علّت تشریع روزه و وجوب آن این است که به واسطه آن فقیر و غنی با هم مساوی می‌گردند.
و توضیح آن این است که: غنی هیچ گاه درد و الم گرسنگی را حسّ نمی‌کند تا به فقیر ترحّم نماید چه آنکه وی هر گاه هر چیزی را که اراده کند بر آن دست می‌یابد لذا حق تعالی خواست بین مخلوقات، اغنیاء و فقراء آنها تساوی بر قرار نموده و همان طوری که فقراء گرسنگی را لمس

می‌کند اغنیاء نیز درد جوع و گرسنگی را بیابند تا بر ضعفاء رقّت و ترحّم نمایند از این رو روزه را واجب فرمود.
هشام می‌گوید: بدین وسیله حضرت امام صادق علیه السّلام جوابی که به من دادند مانند همان جوابی بود که پدر بزرگوارشان به من داده بودند.

باب صد و نهم سرّ این که حق تعالی سی روز، روزه بر امّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله واجب نمود و بر امم گذشته بیش از سی روز را فرض و لازم نموده بود

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبد اللّه بن جبله، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد اللّه، از پدران گرامش از جدّش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مشرف شده و داناترین آنها مسائلی چند از حضرتش پرسید در بین سؤالات عرضه داشت: برای چه خداوند عزّ و جل سی روز، روزه بر امّتت واجب کرده و بر امم سابقه بیشتر از سی روز فرض و لازم قرار داده بود؟
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی جناب آدم علیه السّلام از شجره منهیّه تناول نمود آنچه خورده بود مدّت سی روز در شکمش باقی ماند پس حق تعالی بر ذریّه او واجب کرد که تا

سی روز گرسنه و تشنه باشند و آنچه را که در بین این سی روز می‌خورند «1» و در خوردن مجاز هستند تفضّلی است از ناحیه حق تعالی برایشان و همین حکم بر جناب آدم نیز ثابت بود باری حق عزّ و جل حکم مزبور را بر امّت من واجب گردانید، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ (ای اهل ایمان بر شما نیز روزه داشتن فرض گردید همان طوری که بر امم گذشته فرض شده و این تکلیف به خاطر آن است که شما پرهیزکار شوید، روزهایی به شماره معیّن روزه دارید) یهودی عرضه داشت: ای محمّد راست گفتی، بفرمایید: پاداش کسی که این سی روز را روزه دارد چیست؟
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: مؤمنی نیست که ماه رمضان را به امید اجر و پاداش روزه بگیرد مگر آنکه خداوند هفت خصلت برایش مقرّر می‌فرماید:
اوّل: حرام را از بدنش ذوب می‌کند.
دوّم: به رحمت باری تعالی نزدیک می‌گردد.
سوّم: روزه‌اش کفّاره لغزش پدرش حضرت آدم علیه السّلام می‌باشد.
چهارم: حق تعالی سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌فرماید.
پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امانش قرار می‌دهد.
ششم: برات آزادی از جهنّم را نصیبش می‌گرداند.

هفتم: از طیّبات بهشتی بهره‌مندش می‌کند.
یهودی عرضه داشت: ای محمّد راست گفتی.

باب صد و دهم سرّ این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می‌نماید

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسن، از حسین بن ولید، از عمر بن

---

(1)- مقصود خوردن و آشامیدن در شبها است.

یزید، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه احتلام و جنب شدن روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می‌کند؟

حضرت فرمودند: زیرا نزدیکی فعل اختیاری روزه‌دار بوده ولی احتلام خود به خود صورت می‌گیرد و مستند به اختیار روزه‌دار نمی‌باشد.

باب صد و یازدهم سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه به ایّام البیض و علّت پدید آمدن ریش برای مردان

حدیث (1) ابو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد الاسواری الفقیه از مکّی بن سعدویه برذعی، از ابو محمّد نوح بن الحسن از ابو سعید جمیل بن سعد از احمد بن عبد الواحد بن سلیمان عسقلانی از قاسم بن حمید از حماد بن سلمه، از عاصم بن ابی النجود، از زر بن حبیش، وی می‌گوید: از ابن مسعود راجع به ایّام البیض سؤال کرده و گفتم:
سبب نامیدن این ایّام به «ایام البیض» چیست و چگونه شنیده‌ای؟
ابن مسعود گفت: از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: هنگامی که جناب آدم علیه السّلام عصیان پروردگارش را نمود منادی از عرش ندا داد:
ای آدم از جوار رحمت من بیرون شو زیرا کسی که عصیان مرا کند در جوار من نیست، آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس حق عزّ و جل جبرئیل را نزد آدم فرستاد.
جبرئیل آدم را در حالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم علیه السّلام را با این هیئت دیدند به ضجّه در آمده و گریستند و سخت نالیده و به درگاه حق تعالی عرضه داشتند: پروردگارا مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی و فرشتگانت را به سجده کردنش وادار نمودی حال با یک گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدّل فرمودی!؟
منادی از آسمان ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم علیه السّلام آن روز را که موافق با روز سیزدهم از ماه بود روزه گرفت، پس ثلث سیاهی از حضرت محو و زائل گشت سپس منادی در روز چهاردهم نداء کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم علیه السّلام آن روزه را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سیاهی زائل گردید، روز پانزدهم باز منادی نداء کرد و حضرتش را به گرفتن روزه دعوت نمود، حضرت آن روز را هم روزه گرفتند، ثلث دیگرش نیز سفید گشت

و بدین ترتیب تمام سیاهی او زائل گردید و به همین خاطر این ایّام به ایّام البیض موسوم شد چه آنکه در همین ایّام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، بعد منادی از آسمان نداء کرد ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که این ایّام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.
حمید می‌گوید: احمد بن عبد الواحد گفت: از احمد بن شیبان برمکی شنیدم که می‌گفت: حمیری این فقره را در حدیث اضافه نمود:

آدم علیه السّلام نشست در حالی که زانوها را در بغل گرفت و سر را بین دو زانو نهاد با حالی حزین و غمگین، پس خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السّلام را نزدش فرستاد، جبرئیل گفت: ای آدم چرا تو را غمگین و محزون می‌بینم؟
جناب آدم علیه السّلام فرمود: پیوسته حزین و غمگین هستم تا امر خدا بیاید.
جبرئیل علیه السّلام عرض کرد: من فرستاده خداوند عزّ و جل به سوی تو بوده و حق تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید:
ای آدم: حیّاک اللَّه و بیّاک.
جناب آدم فرمود: امّا حیّاک معنایش را می‌دانم (یعنی خدا عمرت را طولانی کند و باقی بدارد تو را) امّا بیّاک را ندانسته و معنایش چه می‌باشد؟
جبرئیل علیه السّلام عرض کرد: یعنی خدا تو را بخنداند.
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: آدم سجده کرد بعد سر برداشت و به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا به جمال و زیبایی من بیفزا، پس برایش ریشی مشکی همچون ذغال روییدن، پس دست زد و محاسن خود را گرفت و عرض کرد:
الهی این چیست؟
خداوند فرمود: این ریش است و تو و فرزندان ذکورت تا روز قیامت را با آن زینت دادم.
مقاله مرحوم مصنف رحمة اللَّه علیه مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید:
این خبر صحیح و درست است ولی حق تبارک و تعالی امر دینش را به نبیّ مکرّمش حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم واگذار نموده و فرموده: آنچه را که رسول برای شما آورد اخذ کرده و از آنچه شما را نهی نمود بر حذر باشید، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به جای ایام البیض روزه اوّلین پنجشنبه دهه اوّل و اوّلین چهار شنبه دهه وسط و پنجشنبه آخر از هر ماه

را سنّت قرار داده و روزه این ایّام را معادل روزه سال معرّفی نموده و فرمودند:
کسی که روزه این سه روز را از هر ماه رعایت کند مانند کسی است که تمام دهر را روزه گرفته باشد و دلیلش فرموده حق عزّ و جل می‌باشد: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها یعنی: کسی که یک عمل حسنه و نیکی انجام دهد ده برابرش اجر و پاداش دریافت خواهد نمود.
وجه ذکر نمودن مرحوم مصنّف حدیث مذکور را مرحوم مصنّف فرموده:

این حدیث را به خاطر دو جهت ذکر نمودم:
الف: در آن علّت خلقت ریش در مردان ذکر گردیده است.
ب: سبب نامیده شدن ایام البیض به این اسم بیان شده است چه آنکه اکثر مردم این طور معتقدند که وجه تسمیه این ایّام به ایام البیض آن است که شب‌های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده مضافا به این که شب‌های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نمی‌باشد.
و لا حول و لا قوة الّا باللّه العلیّ العظیم.

باب صد و دوازدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین آنها چهار شنبه فاصله شده است را مستحب قرار دادند

حدیث (1) حسین بن احمد رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید «1»، از هشام بن حکم، از احول، از ابن سنان، از کسی که یادش نموده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم راجع به روزه دو پنجشنبه‌ای که بین آن چهارشنبه است سؤال کردند؟
حضرت فرمودند: امّا پنجشنبه روزی است که در آن روز اعمال عرضه می‌شوند و امّا چهارشنبه، روزی است که در آن دوزخ آفریده شد و امّا روزه، پس سپر است از آتش دوزخ.
حدیث (2) حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

---

(1)- نضر بن سوید صیرفی کوفی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و صحیح الحدیث بوده است.

چهار شنبه روزی است که نحوستش مستمرّ می‌باشد زیرا اوّلین و آخرین روزی است از ایّامی که حق تعالی فرموده است: سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ أَیَّامٍ حُسُوماً (آن باد تند را خدا هفت شب و هشت روز پی در پی از وقت صبح چهارشنبه تا هنگام غروب چهارشنبه دیگر بر آنها مسلّط کرد).
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از عبد الصمد، از عبد الملک، از عنبسه عابد، وی می‌گوید: شنیدم حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام می‌فرمودند: آخرین پنجشنبه در هر ماه اعمال را بالا می‌برند.
حدیث (4) محمّد بن الحسن، از محمّد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرّحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حضرت فرمودند:
روز چهارشنبه را به خاطر این روزه می‌گیرند که حقّ عزّ و جل هیچ امّتی را در هیچ یک از ایّام عذاب نکرد مگر در روز چهارشنبه وسط ماه از این رو مستحب شد که این روز را روزه بگیرند.

باب صد و سیزدهم سرّ وجوب افطار بر مریض و مسافر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزّ و جل برای من و امّتم لطف و کرامت نموده هدیه‌ای فرستاده که برای هیچ یک از امّت‌ها چنین هدیه‌ای نفرستاده است.
عرض کردند: یا رسول اللَّه آن هدیه چیست؟
فرمودند: جواز افطار در سفر و تقصیر نمودن نماز در آن، لذا کسی که در سفر، روزه‌اش را افطار نکرده و نمازش را قصر نکند هدیه حق تعالی را ردّ کرده و نپذیرفته است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از سلیمان بن

عمرو، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
در ماه رمضانی امّ سلمه به واسطه روزه داشتن چشمش مبتلا به عارضه‌ای شد لذا از آن نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت کرد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او امر فرمود که روزه‌اش را افطار کند و سپس فرمودند:
تاریکی شب چشمت را از بین می‌برد یعنی اگر طول روز را روزه باشی شب که فرا رسید چشمانت نابود می‌شوند.
حدیث (3) حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبد الملک بن عتبه، از اسحاق بن عمّار، از یحیی بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
مردی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مشرّف شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آیا در سفر روزه ماه رمضان را بگیرم؟
حضرت فرمودند: خیر عرضه داشت: یا رسول اللَّه، گرفتن روزه در سفر بر من آسان و سهل است؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل بر مریض‌ها و مسافران در ماه رمضان صدقه داده و آن این است که به ایشان اجازه افطار داده است آیا یکی از شما دوست دارد وقتی به کسی صدقه‌ای می‌دهد آن شخص صدقه را ردّ کرده و قبول ننماید؟ حدیث (4) و با همین اسناد (یعنی حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی) از علی بن حکم، از محمّد بن یحیی،

از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده، ابو بصیر می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: زنی در ماه رمضان مریض شده و در ماه شوّال از دنیا رفته است، وی وصیّت کرده که روزه رمضان را برایش قضاء کنم، حکم چیست؟
حضرت فرمود: آیا در رمضان مرضش بهبودی پیدا کرد یا نه؟
عرض کردم: خیر، در همان ماه فوت شد.
حضرت فرمود: قضاء بر او واجب نیست، زیرا حق تعالی روزه این رمضان را که وی بیمار بوده بر او جعل نکرده است.
عرضه داشتم: من مایل هستم آن را برای وی قضاء کنم؟
فرمود: اگر مایل هستی برای خودت روزه بگیری، بگیر ولی برای او نمی‌توانی.
حدیث (5) محمّد بن موسی بن المتوکّل از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن

ابی عبد اللّه البرقی، از محمّد بن علی الکوفی، از محمّد بن اسلم الجبلی، از صباح الحذاء، از اسحاق بن عمار، وی می‌گوید:
از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: جماعتی به سفر رفته و وقتی به موضعی رسیدند که تقصیر نماز بر آنها لازم گشت، نمازشان را قصر کردند و هنگامی که به دو یا سه و یا چهار فرسخ رسیدند یکی از ایشان عقب ماند به طوری که بدون او ادامه سفر ایشان صحیح نبود پس در آن جا چند روز ماندند و نمی‌دانستند سفر را ادامه داده یا بر می‌گردند آیا تکلیفشان اتمام نماز بوده یا باید شکستن نماز را ادامه داده و بر آن باقی باشند؟
حضرت فرمودند: اگر به چهار فرسخ رسیده‌اند باید بر قصر نماز باقی باشند چه در آن جا بخواهند بمانند یا برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده‌اند تا مادامی که در آن جا اقامه دارند نمازشان را تمام بخوانند و وقتی از آن جا رفته و به مسافرتشان ادامه دادند البته باید نماز را شکسته بخوانند.
سپس حضرت فرمودند: می‌دانی چرا حکم چنین است؟
عرضه داشتم: نمی‌دانم.
فرمودند: زیرا شکسته شدن نماز در دو برید (چهار فرسخ) می‌باشد و در کمتر از آن نیست لذا وقتی یک برید سیر کرده باشند و بخواهند برگردند مقدار آمدن و برگشتنشان چون به اندازه سفر تقصیر هست لا جرم نمازشان شکسته می‌شود ولی اگر کمتر از این مقدار رفته باشند حق ندارند نمازشان را بشکنند.
عرض کردم: مگر به مکانی نرسیده‌اند که در آن اذان شهرشان را که از

آن بیرون آمده‌اند را نمی‌شنوند؟
فرمود: چرا، زمانی در چنین مکان نمازشان شکسته می‌شود که در سیر و سفر به مقدار مسافت قصر شک نداشته باشند لذا همین علّت وقتی در کمتر از سیر یک برید وجود داشته باشد حکم، شکستن نماز می‌باشد.

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از داود بن اسحاق حذّاء، از محمّد بن فیض تیمی، از این

رئاب، وی می‌گوید:: شنیدم حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام روزه دار را از استشمام گل نرگس نهی می‌فرمودند، لذا محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه نهی می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند: زیرا نرجس ریحان عجم‌ها است.
و محمّد بن یعقوب از برخی اصحاب نقل کرده که عجم‌ها در وقت روزه داشتن این گل را استشمام کرده و می‌گویند: جلو گرسنگی را می‌گیرد.
حدیث (2) و با همین اسناد یعنی محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از عبد اللَّه بن فضل نوفلی از حسن بن راشد، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام فرمودند:
شخص وقتی روزه گرفت ریحان استشمام نکند.
من علّت آن را از حضرتش پرسیدم؟
فرمود: کراهت دارم روزه‌ام را با لذّت مخلوط نمایم.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از برخی اصحاب که حریز به او متصل می‌باشد از حریز نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام پرسیدم؟
آیا محرم ریحان را استشمام بکند؟
حضرت فرمودند: خیر عرض کردم: روزه دار چطور؟
فرمودند: خیر.
عرضه داشتم: آیا روزه دار عطر غالیه «1» و دخنه «2» را استشمام بکند؟
فرمودند: آری.
عرضه داشتم: چرا استشمام طیب برای روزه دار مباح و حلال است ولی ریحان را نمی‌تواند استشمام کند؟
فرمودند: چون طیب و عطر سنّت است ولی استشمام ریحان برای روزه دار بدعت است.

---

(1)- غالیه نوعی عطر است مرکب از مشک و زعفران و عنبر و کافور.
(2)- دخنه بوی خوشی است که در خانه‌ها آن را دود می‌کنند (عنبر).

باب صد و پانزدهم سرّ این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند روزه مستحبی بگیرند مگر با اذن دیگری

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه البرقی، از احمد بن محمّد سیّاری از محمّد بن عبد اللّه الکوفی از مردی که ذکرش نموده، وی گفت: شنیدم از حضرت ابو جعفر علیه السلام که از پدر بزرگوارش علیه السلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل کردند که آن سرور فرمودند:
وقتی کسی به شهری وارد شد بر اهالی آن شهر که هم دین او هستند میهمان است تا از آن جا خارج شود و شایسته نیست که میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد چه آنکه ممکن است آنها برای وی طعامی درست کرده باشند که به واسطه تناول نکردن میهمان آن طعام فاسد شود و از طرفی سزاوار نیست که میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد زیرا میهمان از آنها حیاء و شرم کرده بسا طعامی را که میل دارد به خاطر روزه‌دار بودن ایشان تناول نمی‌کند.
حدیث (2) علی بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق به اسنادش از کسی که ذکرش نموده، از فضل بن یسار از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر گاه کسی به شهری وارد شود میهمان هم دینان خود در آن شهر بوده تا از آن جا خارج گردد و شایسته نیست میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد برای این که میزبان طعامی درست نکند تا با نخوردن میهمان فاسد شود و همچنین سزاوار نیست میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد تا وی حیاء و شرم نکرده و طعامی را که اشتهاء و میل دارد به خاطر موقعیت میزبان ترک کند و نخورد.
حدیث (3) حسین بن محمّد، از احمد بن محمّد، از محمّد بن عبد اللَّه کوفی، از مردی که ذکرش نموده، وی گفت خبر دار شدم که برخی از اهل مدینه حدیثی را از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده، نزد راوی رفتم پس سراغ آن حدیث را از وی گرفتم، او مرا از ان بازداشت و ناامیدم نمود و قسم‌های غلیظ و سختی خورد که برای احدی نخواهد گفت.
به او گفتم: آیا این حدیث را دیگری نیز با تو از امام علیه السلام شنیده است؟

گفت: آری، مردی به نام فضل آن را شنیده.
من به قصد او به طرف منزلش حرکت کرده وقتی به خانه‌اش رسیدم اذن گرفته و داخل شدم و از وی راجع به حدیث مزبور پرسیدم، او نیز مرا از

آن بازداشت و ناامیدم کرد و با من همان رفتار را نمود که مرد مدائنی کرده بود، پس ماجرای سفر خود را به او گفته و از آنچه مرد مدائنی عمل کرده بود خبرش دادم پس به حالم رقّت کرد و گفت: آری از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام شنیدم که از پدر بزرگوارش، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت نمود که آن سرور فرمودند:
هنگامی که شخص به شهری وارد می‌شود تا زمانی که از آن جا بیرون رود میهمان هم دینان خود می‌باشد و آنها میزبانش هستند و بر میهمان سزاوار نیست روزه بگیرد مگر با اذن میزبانانش تا طعامی برایش تهیه نبینند و به واسطه مصرف نشدنش فاسد گردد چنانچه شایسته نیست میزبانان بدون اذن میهمان روزه بگیرند تا او حیاء نکند و به خاطر موقعیّتی که میزبانان دارند از طعامی که میل دارد چشم بپوشد.
سپس به من گفت: کجا فرود می‌آیی؟ پس به او خبر دادم.
به او گفتم و از منزلم خبرش دادم وقت صبح به نزدم آمد و خادمی که بر سرش طبقی گذارده و انواع طعامها در آن بود وی را همراهی می‌کرد، به او گفتم: رحمت خدا بر تو، این چیست؟
گفت: سبحان اللَّه!! مگر دیروز از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث مزبور را نقل نکردم، این بگفت و مراجعت نمود.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن هلال «1»، از متروک بن عبید از نشیط بن صالح «2»، از حکم بیّاع کرابیس (فروشنده کرباس) از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: از علم و دانش میهمان است که بدون اذن میزبانش روزه مستحبی نگیرد و از طاعت و فرمانبرداری زن از شوهرش به حساب می‌آید که بدون اجازه و امر شوهرش روزه مستحبّی نگیرد و از صلاح و صحّت و خیر خواهی عبد نسبت به آقایش می‌باشد که بدون اذن مولا و فرمان او روزه نگیرد و از احسان فرزند به پدر و مادرش محسوب می‌شود که بدون اذن ایشان روزه و حجّ و نماز مستحبی انجام ندهد

---

(1)- احمد بن هلال العبرتائیّ بغدادی، وی غالی بوده و به فرموده شیخ در فهرست در دینش متّهم می‌باشد
(2)- نشیط بن صالح بن عبد اللَّه بن صالح العجلی به فرموده علّامه (ره) در خلاصه ثقه می‌باشد.

و در غیر این صورت میهمان جاهل و زن عاصی و عبد فاسد و طاغی و حیله‌گر و فرزند عاق و قاطع رحم قلمداد می‌شوند.

مقاله مؤلّف کتاب محمّد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید:
خبر مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی باید توجّه داشت که حکم شرعی آن است که: در ترک حجّ چه مستحبی و چه واجب و نیز در ترک نماز و رها کردن روزه چه مستحبی و چه واجب و همچنین در ترک طاعات و عبادات دیگر اطاعت والدین واجب نیست.

باب صد و شانزدهم سرّ این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از کسی که ذکرش نموده، از حنان بن سدیر، از پدرش وی می‌گوید: از او راجع به روزه در روز عرفه سؤال کرده و عرضه داشتم: فدایت شوم مردم این طور می‌پندارند که روزه آن معادل روزه یک سال است؟
فرمود: پدرم علیه السلام آن روز را روزه نمی‌گرفتند.
عرض کردم: فدایت شوم چرا؟
فرمود: روز عرفه، روز دعاء و سؤال حاجت از خدا است می‌ترسم به واسطه روزه ضعف بر من عارض شده و از دعاء باز بمانم لذا از روزه‌اش کراهت دارم و نیز بیم دارم که عرفه روز عید قربان بوده که روز روزه دار بودن نیست.

باب صد و هفدهم سرّ این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی‌گرفتند ولی امام حسین علیه السلام آن روز را روزه می‌گرفتند

حدیث (1) جعفر بن علی، از پدرش، از جدّش حسن بن علی کوفی، از جدّش عبد اللّه بن مغیره، از سالم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام به تنهایی و علی علیه السلام به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام جمعا
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 253
در حالی که حضرت امام حسن علیه السلام جلو امام حسین علیه السلام بودند سفارش فرمودند، باری مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السلام وارد شد و آن سرور غذا تناول می‌فرمودند و امام حسین علیه السلام صائم بودند و پس از رحلت امام مجتبی علیه السلام روز عرفه بر سیّد الشهداء علیه السّلام وارد شد دید آن حضرت غذا تناول می‌کنند و فرزندشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام صائم هستند.
عرضه داشت: بر حضرت مجتبی علیه السلام در روز عرفه وارد شدم، آن جناب غذا می‌خوردند و شما روزه دار بودید و بعد از رحلت ایشان در روز عرفه‌ای بر شما وارد گشتم در حال افطار و تناول غذای شما را دیدم و این بر من شگفت‌آور است!! حضرت فرمودند:
آن زمان که بر امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شدی آن جناب امام بودند و به خاطر این غذا می‌خوردند که روزه این روز سنّت نشود و مردم به حضرتش تأسّی کنند و چنین پندارند که روزه آن واجب است و وقتی ایشان رحلت کرده و امامت به من رسید من نیز به همین منظور عرفه را روزه نگرفته و در آن روز افطار کردم تا بدین وسیله مردم توهّم لزوم و وجوب روزه این روز را نکنند و از باب تأسّی به من این روز را روزه بگیرند.

باب صد و هجدهم سرّ مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین، باسنادش مرفوعا می‌گوید: مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت:
در حالی که روزه‌دار هستم آیا حلیله خود را ببوسم؟
حضرت فرمودند: روزه خود را نگهدار چه آنکه ابتداء و مقدمه قتال سیلی زدن بر یک دیگر می‌باشد یعنی همان طوری که ابتداء دو نفر به سیلی زدن هم مبادرت کرده و سپس نزاعشان منجر به کشتن یک دیگر می‌شود زن و شوهر نیز وقتی به بوسیدن هم مشغول شوند این امر منجر به عمل نزدیکی شده در نتیجه روزه باطل می‌گردد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 255

باب صد و نوزدهم سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز بر او واجب است جایز نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن عبد اللَّه هلال، از علاء از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام، حضرت فرمودند: هر گاه مردی در ماه رمضان مسافرت نمود نباید در روز با زنان نزدیکی کند زیرا این عمل بر او حرام است.

باب صد و بیستم سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود وارد شد و روزه‌اش را ادامه نداد بلکه افطار کرد دو اجر برایش منظور می‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از محمّد بن الحسین بن علان، از محمّد بن عبد اللَّه، از عبد اللَّه بن جندب، از یکی از صادقین علیهم السّلام، از حضرت فرمودند:
کسی که بر برادر مؤمنش وارد شود در حالی که روزه دار می‌باشد اگر روزه‌اش را افطار کند دو اجر و ثواب برایش می‌باشد، یک اجر به خاطر این که نیّت روزه داشته و اجر دیگر به خاطر ادخال سرور بر برادر مؤمنش.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از حسن بن ابراهیم، از سفیان، از داود رقّی، وی می‌گوید:
از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:
افطار نمودن تو در منزل برادر مؤمن و مسلمانت هفتاد یا نود برابر از روزه داشتنت برتر و افضل می‌باشد.
حدیث (3) احمد بن محمّد، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از صالح بن عقبه، از

جمیل بن درّاج، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام فرمودند:
هر روزه داری که بر برادر مؤمنش وارد شود و نزد او افطار کرده و وی را از داشتن روزه خود مطّلع نکرده تا به خاطر افطار منّتی بر او نهاده باشد حق عزّ و جل روزه یک سال را برایش منظور می‌کند.

باب صد و بیست و یکم سرّ این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
علی علیه السّلام فرمودند: کسی که نذر نموده زمانی را روزه بگیرد، زمان پنج ماه است بدین ترتیب باید پنج ماه روزه بگیرد و اگر به جای زمان «حین» گفته روزه شش ماه بر او لازم است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها (آن درخت زیبا به اذن خدا در هر وقتی که او مقرّر فرموده «شش ماه» میوه می‌دهد).

باب صد و بیست و دوّم سرّ این که بر مرد روزه دار شستن خود را در آب جایز بوده ولی بر زن روزه‌دار جایز نیست

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد سیّاری، از محمّد بن علی همدانی، از حنان بن سدیر، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام پرسیدم: آیا روزه دار در آب خود را بشوید یا نه؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد ولی زیر آب نرود و زن اصلا در آب خود را نشوید زیرا آب از طریق جلو او به جوفش داخل می‌شود.

باب صد و بیست و سوّم سرّ بودن لیلة القدر در هر سال

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 259
سیّاری، از برخی اصحاب از داود بن فرقد، وی گفت: شنیدم که مردی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسید: آیا لیلة القدر در هر سال می‌باشد؟
حضرت فرمودند: اگر لیلة القدر رفع و منتفی شود قرآن هم منتفی می‌گردد پس در هر سال باید باشد.

باب صد و بیست و چهارم سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد نقل کرده که وی گفت:
عرض کردم: فدایت شوم مردم می‌گویند: آمرزش و مغفرت بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته در شب قدر نازل می‌شود. آیا این کلام صحیح است؟
حضرت فرمودند: ای حسن، کارگر وقتی از عملش فارغ شد اجرتش را می‌دهند و پایان عمل صائم شب عید است بنا بر این در شب عید مغفرت و آمرزش که پاداش روزه‌داران است نازل می‌شود.
عرض کردم: فدایت شوم، چه عملی سزاوار است در این شب انجام بدهیم؟
حضرت فرمودند: وقتی آفتاب غروب کرد غسل کن و بعد از خواندن نماز مغرب دو دست را بلند کن و بگو: یا ذا الطّول، یا ذا الحول، یا ذا الجود، یا مصطفی محمّد و ناصره صلّ علی محمّد و علی اهل بیته و اغفر لی کلّ ذنب احصیته علیّ و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین.
سپس به سجده برو و صد مرتبه بگو: اتوب الی اللَّه.
بعد حوائج خود را از خدا بخواه.

باب صد و بیست و پنجم سرّ موفّق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از سیّاری، از محمّد بن اسماعیل رازی، از حضرت ابی جعفر ثانی علیه السّلام، راوی می‌گوید: عرض کردم فدایت شوم: در باره عامّه چه می‌فرمایید، چه آنکه روایتی را شنیده‌ایم که ایشان موفّق به

روزه نمی‌شوند آیا این روایت صحیح است؟
حضرت به من فرمودند: توجّه کن دعاء ملک و فرشته در باره ایشان به اجابت رسیده.
عرض کردم: فدایت شوم چه دعایی؟
حضرت فرمودند: هنگامی که حضرت حسین بن علی صلوات اللَّه علیهما را شهید کردند حق تعالی فرشته‌ای را مأمور ساخت که نداء کند: ای امّت ظالم و قاتل عترت پیامبر خدا شما را برای روزه و درک فطر موفق نکند.
و در حدیث دیگر آمده است که خدا شما را برای درک فطر و قربان موفّق نکند.
حدیث (2) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد از کسی که ذکرش نموده از محمّد بن سلیمان، از عبد اللَّه بن جنید تفلیسی از رزین، وی می‌گوید:
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام را با شمشیر زدند و آن جناب روی زمین سقوط کرد، سرعت و شتاب کردند که سر مبارکش را قطع کرده و ببرند منادی در این وقت از جانب عرش نداء داد: ای امّت ظالم و ستمگری که بعد از پیامبرتان گمراه شدید خدا موفّقتان نکند که عید قربان و فطر را درک کنید، سپس راوی گفت، امام علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند موفّق نشده و نخواهند شد تا وقتی که منتقم خون حسین علیه السّلام قیام کند.

باب صد و بیست و ششم سرّ این که در هر عیدی حزن و اندوه برای آل محمّد علیهم السّلام تجدید می‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحسن، از عمر و بن عثمان، از حنّان بن سدیر از عبد اللَّه بن دینار، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ای عبد اللَّه هیچ عیدی برای مسلمین نمی‌آید چه قربان و چه فطر مگر آنکه برای آل محمّد علیهم السّلام حزن و اندوه تجدید می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 263
عبد اللَّه می‌گوید: عرضه داشتم برای چه؟
فرمودند: چون می‌بینند که حقّشان در دست دیگری است.

باب صد و بیست و هفتم سرّ اخراج و دادن زکات فطره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمّار، از معتب، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
برو بابت عیال و افرادی که نان خور ما محسوب می‌شوند زکات فطره ایشان را بپرداز و همچنین تمام بندگان را منظور کن و زکات فطره آنها را اخراج نما و سعی کن یکی از آنها را از قلم نیاندازی چه آنکه اگر یکی از ایشان را ترک نمایی خوف فوت را براو دارم.
راوی می‌گوید: عرض کردم فوت چیست؟
فرمودند: مرگ.

باب صد و بیست و هشتم سرّ این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است

حدیث (1) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابن هاشم و ایّوب بن نوح و محمّد بن عبد الجبّار و یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن الحکم، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند: خرما در زکات فطره از سایر اشیاء بهتر و برتر است زیرا سریع‌تر از همه آنها به مصرف رسیده و از منفعتش بهره‌مند می‌شوند چه آنکه خرما به مجرّد این که به مستحقّش داده شد از آن تناول می‌کنند بدون هیچ مقدّمه‌ای و نیز حضرت بعد از آن فرمودند: حکم زکات در حالی نازل شد که مردم هیچ مالی نداشتند و بدین ترتیب فقط فطره به آنها تعلّق می‌گرفت نه زکات مال.

باب صد و بیست و نهم سرّ این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع عدول کردند

حدیث (1) محمّد بن الحسن از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله، از

ابی المغراء، از حسن حذّاء از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: زکات فطره بر هر صغیر و کبیر، آزاد یا بنده مرد یا زن یک صاع (یک من) از کشمش یا جو و یا ذرّت واجب می‌شد و چون در زمان معاویه مردم تنگدست و کم بضاعت شدند از این رو عدول به نیم صاع از گندم کردند.

حدیث (2) محمّد بن الحسن، از حمّاد بن عیسی، از معاویة بن وهب، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: در زکات فطره سنّت جاری شده به این که یک صاع از خرما یا کشمش و یا جو بپردازند، و چون در زمان عثمان گندم فراوان شد و نزد مردم قیمت پیدا کرد عثمان گفت: نیم صاع از گندم برابر است با یک صاع جو.

حدیث (3) محمّد بن حسن از علی بن الحسن بن فضّال، از عباد بن یعقوب «1»، از ابراهیم بن ابی یحیی، از حضرت ابی عبد اللَّه از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

اوّلین کسی که دو مدّ (دو چارک) از گندم را معادل یک من از خرما قرار داد عثمان بود.

حدیث (4) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از یاسر القمی «2»، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مقدار زکات فطره یک من گندم یا خرما یا کشمش می‌باشد و معاویه گندم را تخفیف داد و کمتر حساب نمود.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرّحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام، اسحاق بن عمار می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا زکات فطره را به غیر نزدیکانم یعنی همسایه‌های فقیر خود

_____

(1)- عباد بن یعقوب الرّواجنی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه عامّی المذهب است.

(2)- یاسر القمی خادم الرّضا علیه السّلام، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

آیا بدهم؟

حضرت فرمودند: آری، همسایگان سزاوارترند به آن زیرا حالشان ظاهر و روشن است.

باب صد و سی و یکم سرّ حرام کردن حق تعالی کبائر را

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه، از علی بن الحسین السّعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام، حضرت فرمودند: پدرم حضرت علی بن موسی علیهما السّلام فرمودند: از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید بصری بر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام وارد شد و وقتی سلام کرد و نزد آن حضرت نشست این آیه را تلاوت کرد:
الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ (آنان که از گناهان کبیره و فواحش دوری می‌کنند) سپس از تکلّم امساک کرد و ساکت گردید.
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: چرا ساکت شدی؟
عرض کرد: دوست دارم از کتاب خدا به معاصی کبیره آگاه شوم.
امام علیه السّلام فرمودند: آری ای عمرو بزرگ‌ترین کبائر شرک به خدا است، حق تعالی در قرآن می‌فرماید: إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ (کسی که به خدا شرک بیاورد محقّقا حق جلّ و علا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش در دوزخ است).
و بعد از آن ناامیدی از رحمت خدا است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفّار از رحمت او مأیوس می‌باشند).
و در امان بودن از مکر خدا این نیز از معاصی کبیره است چه آنکه حق عزّ و جلّ در قرآن می‌فرماید:
فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ (از مکر خدا فقط زیانکاران در امانند) دیگر از کبائر عاق والدین شدن است، خداوند تعالی عاق را ستمگر و شقی قرار داده است دیگر قتل نفس است که حق تعالی آن را حرام نموده مگر آنکه به حق باشد

چه آنکه در قرآن می‌فرماید:
فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها (قاتل را به جهنم می‌برند و در آن همیشه خواهد بود) دیگر نسبت ناروا به زنان عفیفه دادن است زیرا حق جل و علا می‌فرماید:
إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ ... تا آن جا که می‌فرماید: لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ (آنان که زنان مؤمنه عفیفه را که بی‌خبرند از هر نسبت ناروائی، به فواحش نسبت می‌دهند ... تا آن جا

که فرموده: ایشان در دنیا و آخرت ملعون و دور از رحمت حق بوده و عذابی بزرگ دارند).
دیگر خوردن مال یتیم به ظلم می‌باشد به خاطر فرموده حق تعالی:
إِنَّما يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (آنان که اموال یتیمان را می‌خورند در شکم خود آتش جهنم را فرو می‌برند و به زودی در آتش شعله‌ور خواهند افتاد).
دیگر فرار از جهاد است، خداوند در قرآن می‌فرماید:
وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (هر کسی در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ است که بدترین منازل است مگر آنکه از میمنه به میسره و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه‌ای به یاری فرقه دیگر شتابد).
دیگر: خوردن ربا است، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِی يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِ (کسانی که ربا می‌خورند در قیامت از قبرها برنخیزند جز به مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان مخبط و دیوانه شده باشد) دیگر از کبائر سحر می‌باشد زیرا حق تعالی در قرآن فرموده:
وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ (محققا می‌دانستند که هر که این معامله را بنماید «سحر کند» در آخرت اصلا بهره نیابد).
دیگر از کبائر: زنا است زیرا حق تعالی در قرآن می‌فرماید:
وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ (هر کس چنین کند «مبادرت به زنا ورزد» کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت مضاعف شود و با ذلّت و خواری به دوزخ مخلّد گردد).
دیگر از کبائر: قسم و سوگند دروغی است که قسم خورنده با آن خود را در گناه فرو برد چه آنکه حق تعالی می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ (کسانی که با عهد و قسم‌هایشان ثمن اندکی عائدشان می‌شود در آخرت بهره‌ای ندارند).
دیگر از کبائر خیانت است، خداوند عزّ و جل در قرآن می‌فرماید:
وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ (کسی که خیانت و نادرستی کند او را با خیانتش روز قیامت حاضر می‌کنند) دیگر از کبائر ندادن زکات واجب است چه آنکه خدا در قرآن می‌فرماید:
فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ (پس داغ کنند با آب طلا و نقره‌های گداخته پیشانی و پهلوهای آنها را) دیگر از کبائر شهادت دروغ و کتمان شهادت

می‌باشد زیرا خدای عزّ و جل می‌فرماید:
وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (کسی که شهادت را کتمان کند پس دلش عصیان و گناهکار می‌باشد).
دیگر از کبائر شرب خمر است زیرا حق تعالی عبادت اوثان و بت‌ها را معادل و قرین آن قرار داده است «1».
و دیگر از کبائر ترک عمدی نماز می‌باشد زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود:
من ترک الصّلوة متعمّدا فقد برئ من ذمّة اللَّه و ذمّة رسوله (کسی که نماز را عمدا ترک کند از ذمّه خدا و رسولش دوری جسته).
دیگر از کبائر نقض عهد و قطع رحم است چه آنکه خداوند عزّ و جل می‌فرماید:
أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (اینان را لعن و منزلگاه عذاب دوزخ نصیب است) فرمود: عمر و بن عبید بصری از نزد امام علیه السّلام بیرون رفت در حالی که با صدای بلند می‌گریست و می‌گفت: هلاک شد کسی که به رأی خود اخذ نمود و با شما در فضل و علم به منازعه برخاست.
حدیث (2) احمد بن الحسن از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب، از محمّد بن

---

(1)- در سوره مائده آیه (90) می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ.

عبد اللَّه، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن بکیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
کبائر هفت تا است.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة از جعفر بن محمّد، از پدران گرامش علیهم السّلام، فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: قوم ترک را مادامی که شما را رها کرده و به شما کاری ندارند رهایشان نمایید چه آنکه سگ ایشان سخت و پست می‌باشد.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللَّه بن حمّاد، از شریک، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
قریش را سبّ نکرده و دشنام ندهید و با عرب بغض نورزید و موالی و ولی نعمت‌ها را خوار نکنید و در خوزستان ساکن نشده و با اهالی آن ازدواج ننمایید زیرا تعصّب و رگی در آنها است که ایشان را بی‌وفاء نموده است.
حدیث (5) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار،

از عبّاس بن معروف، از محمّد بن سنان از طلحة بن زید، از عبدوس بن ابی عبیدة، وی می‌گوید: از حضرت امام رضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
اوّلین کسی که بر اسب نشست جناب اسماعیل بود، اسب حیوان وحشی بود که مرکوب قرار نمی‌گرفت و کسی نمی‌توانست بر پشتش سوار شود، خداوند متعال این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل رام نمود و به خاطر این اسبها را عراب (منسوب به عرب) نامیده‌اند که اوّلین کسی که آنها را سوار شد اسماعیل بود که از عرب می‌باشد.
حدیث (6) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از عاصم، از ابی بکر حضرمی وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: مردی به مردی دیگر افتراء زده و گفته است این کار را که کرده یا این کلام را که گفته از جهل و نادانی عرب بودنش می‌باشد، حکم چیست؟
حضرت فرمودند: باید افتراء زننده را حدّ زد.

عرض کردم: او را حدّ بزنند؟! فرمود: آری وی با این کلامش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را معیوب نموده است.
حدیث (7) حسن بن احمد رحمة اللّه علیه، از پدرش، از محمّد بن احمد بن محمّد، از اصبغ، از برخی اصحاب، از کسی که روایت کرده، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام، راوی می‌گوید:
حضرت ابو عبد اللّه علیه السلام از مردی از قریش شنیدند که با شخصی از اصحاب ما سخن می‌گفت، مرد قرشی به واسطه قرشی بودنش خود را بر آن مرد برتری داده و بر او تفوّق می‌جست و آن شخص در مقابل قرشی بودن وی خویش را خوار و ذلیل می‌پنداشت، حضرت به او فرمودند:
جواب او را بده چه آنکه تو به واسطه داشتن ولایت و محبّت ما از حیث نسب شریف‌تر از وی می‌باشی.
حدیث (8) با همان اسناد، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن محمّد بن ابراهیم همدانی، از عبّاس بن عاص، از اسماعیل بن دینار مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام نقل کرد که امام علیه السّلام فرمودند:
در حضور امیر المؤمنین علیه السّلام دو نفر با هم بحث کرده و بر یک دیگر تفاخر می‌نمودند.
حضرت فرمودند: آیا به این جسدهایی که پوسیده شده و ارواحی که در دوزخ قرار می‌گیرند افتخار می‌کنید، سپس یکی از آن دو را مخاطب قرار داده و به او فرمودند:

اگر عقل صحیح و سالم داشته باشی می‌توان گفت: خلقتی ممدوح و قابل افتخار داری یا اگر تقوی و پرهیزکاری داشته باشی کرامت داری و می‌توانی با آن افتخار نمایی و اگر هیچ یک از این دو را نداشته باشی درازگوش از تو بهتر است و از احدی بهتر نخواهی بود.
حدیث (9) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن مرفوعا نقل کرده که جناب لقمان به فرزندش گفت:
فرزندم مجالس و محافل را بیازما و نیک بنگر اگر جماعتی را دیدی که به یاد خداوند عزّ و جلّ هستند با ایشان بنشین زیرا اگر عالم باشی این مجلس علم تو را زیاد می‌کند و اگر جاهل باشی، تو را عالم می‌گرداند و شاید خداوند رحمتش را

شامل ایشان کند و تو را نیز مشمول آن قرار دهد و اگر گروهی را دیدی که از یاد خدا غافل و بی‌خبرند با ایشان مجالست مکن زیرا اگر عالم باشی، علم تو نفعی به تو نمی‌رساند و اگر جاهل باشی این مجلس جهل تو را زیادتر می‌کند و شاید عقوبت حق تعالی به ایشان رسیده و تو را نیز فرا گیرد.
حدیث (10) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه، از زراره و محمّد بن مسلم و برید عجلی، ایشان گفتند:
شخصی محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشت: فرزندی دارم که دوست دارد از شما راجع به حلال و حرام سؤال کند، وی از چیزی که قصد آن را ندارد از شما سؤال نمی‌کند؟
راوی می‌گوید: امام علیه السّلام فرمودند: آیا مردم از چیزی برتر از حلال و حرام سؤال می‌کنند؟ حدیث (11) احمد بن محمّد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حضرت فرمودند:
روز قیامت خداوند عزّ و جلّ عالم و عابد را مبعوث نموده و هر دو در مقابل حقّ می‌ایستند به عابد گفته می‌شود: به بهشت برو و به عالم فرمان داده می‌شود بایست و به واسطه حسن تأدیب و تربیتی که مردم را نمودی آنها را شفاعت کن.
حدیث (12) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن محمّد کاشانی، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
هر گاه دیدید که عالم و دانشمندی محبّ دنیا است به او بهتان بزنید زیرا هر محبّی احاطه می‌شود به هر چه که دوست دارد.

و خداوند عزّ و جلّ به جناب داود علیه السّلام وحی فرمود که بین من و بین خودت عالمی را که فریفته دنیا شده است واسطه قرار مده زیرا او تو را از طریق محبّت من باز می‌دارد چه آنکه این گونه از اشخاص قطّاع الطّریق بندگان من هستند، کوچک‌ترین کاری که من در باره ایشان انجام می‌دهم آن است که شیرینی مناجات با خود را از دلهایشان می‌برم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 279
حدیث (13) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر، از ابی حصین، از ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام، نقل کرده که فرمودند:
حدیثی را که مرجئی مذهب یا قدری مسلک و یا خارجی مرام برای شما آورد و نسبت آن را به ما داد تکذیب نکنید زیرا شما نمی‌دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزّ و جلّ را در فوق عرشش تکذیب کرده‌اید.
حدیث (14) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن ولید و سندی بن محمّد، از ابان بن عثمان احمر، از محمّد بن بشیر و حریز از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حریز می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: امری بر من سخت‌تر از این نیست که بین اصحاب ما اختلاف می‌باشد؟
امام علیه السّلام فرمودند: این اختلاف از جانب من بوده و من بین آنها اختلاف انداخته‌ام.
حدیث (15) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد، از ابن سنان، از ابی ایّوب خزّاز، از کسی که برای او حدیث را از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده، امام علیه السّلام فرمودند:
اختلاف بین اصحاب من برای شما رحمت است و نیز فرمودند:
هنگامی که اصحاب من بینشان اختلاف باشد من شما را بر امر واحدی متّفق خواهم نمود.
و از آن جناب راجع به اختلاف اصحاب و سبب آن پرسیدم؟
حضرت فرمودند: من این اختلاف را بین اصحاب انداخته‌ام و جهتش آن است اگر متّفق باشید و بین شما اختلافی نباشد دشمنان گردنتان را خواهند زد.
حدیث (16) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد الجبّار، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، زراره می‌گوید:
از آن حضرت مسأله‌ای را سؤال کردم و ایشان جوابم را دادند، سپس مردی آمد و از همان مسأله پرسید و حضرت بر خلاف جوابی که به من داده بودند به او دادند، بعد مردی دیگر آمد و از همان مسأله جویا شد و

امام جوابی بر خلاف جوابی که به من
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 281
و آن مرد قبلی داده بودند به وی دادند و وقتی این دو مرد بیرون رفتند عرض کردم: ای فرزند رسول خدا دو نفر از اهل عراق که از شیعیان شما بودند محضرتان مشرّف شده و از مسأله‌ای سؤال کردند و شما به هر کدام جوابی دادید غیر از جواب دیگری!؟
فرمودند: ای زراره این عمل برای ما خیر و موجب بقاء ما می‌باشد، اگر شما بر یک امر متّفق باشید دشمنانتان قصد شما را نموده و بقاء شما و ما را مختل می‌کنند.
زراره می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: شما اگر شیعیان را بر نیزه‌ها و آتش حمل و امر نمایید ایشان بر همان فرمان شما عمل می‌نمایند پس چرا از نزد شما که بیرون می‌آیند با هم اختلاف دارند؟
زراره می‌گوید: امام علیه السّلام جوابی به من ندادند، به ناچار سؤال را تا سه بار تکرار نمودم و بالاخره همان جوابی را که پدرشان داده بودند به من دادند.

باب صد و سی و دوّم سرّ این که حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و قائم قرار داده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤیی از حسن بن علی بن فضال، از ابی المغراء از ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: پیوسته دین قائم و برجا است تا مادامی که کعبه سر پا می‌باشد.

باب صد و سی و سوّم سرّ وضع و قرار داده شدن بیت اللَّه الحرام

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید:
حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
اگر مردم حجّ را تعطیل کنند بر امام است که آنها را بر رفتن حج مجبور کند چه بخواهند و چه اباء و امتناع ورزند زیرا این بیت برای انجام حج فقط وضع شده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 283

باب صد و سی و چهارم سرّ این که بیت اللَّه الحرام در وسط زمین قرار داده شده

حدیث (1) علی بن احمد بن موسی رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کرده بودم مرقوم فرمودند:
علّت وضع و قرار دادن بیت در وسط کره زمین آن است که وسط زمین نقطه‌ای بود که از زیر آن زمین کشیده شد و هر بادی در دنیا از آن جا می‌وزد، سپس در مقام توضیح فرمودند:
زمین از زیر رکن شامی که اوّلین بقعه‌ای بود که در زمین قرار داده شد خارج گردید چه آنکه رکن شامی نقطه وسط زمین است و بدین ترتیب اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.

باب صد و سی و پنجم سرّ این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکّه درب قرار دهند

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید:
سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه دو فرزند محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان ناب از عبید اللَّه بن علی حلبی، از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به آیه شریفه: سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ (اهل آن شهر و بادیه‌نشینان را یکسان قرار دادیم) پرسیدم؟
حضرت فرمودند: سزاوار نیست که برای خانه‌های مکه درب قرار دهند زیرا حجّاج می‌توانند در خانه‌های اهالی مکّه فرود آیند تا وقتی که از انجام مراسم فارغ شوند و اوّلین کسی که برای خانه‌های مکّه درب قرار داد معاویه می‌باشد.

باب صد و سی و ششم سرّ نامیده شدن مکّه معظّمه به مکّه

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 285
برمکی از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف «1»، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل وی مرقوم فرمودند:
مکّه را از این جهت مکّه نامیده‌اند که مردم در آن جا فریاد می‌زدند و هر کسی که آن جا را قصد می‌کرد می‌گفتند فلانی فریاد کشید و به همین معنا آمده است فرموده حق تعالی در قرآن شریف:
وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلَّا مُکاءً وَ تَصْدِیَةً (نمازشان در بیت اللَّه چیزی غیر از فریاد و کف زدن نبود) پس «مکاء» تصفیر و فریاد باشد و «تصدیه» کف زدن را گویند.

باب صد و سی و هفتم سرّ نامیده شدن مکّه به نام بکّه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از جعفر بن بشیر، از عزرمی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
مکّه را به خاطر این بکّه نامیدند که مردم در آن تباکی و زاری می‌کنند.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از حسن بن محبوب، از عبد اللَّه بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: چرا کعبه را بکّه خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا مردم در آن و در اطرافش می‌گریند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبد اللَّه اعرج، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
مکانی که بیت قرار دارد بکّه است و شهر را که مسجد الحرام در آن است مکّه گویند.

_____

(1)- قاسم بن ربیع صحّاف، از اهل کوفه بوده و به فرموده علّامه (ره) در خلاصه وی غالی و در حدیثش ضعیف و غیر قابل اعتناء است.

حدیث (4) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان از فضیل، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مکّه را به خاطر آن بکّه نامیده‌اند که مردان و زنان در آن می‌گریند و در آن جا اشکالی ندارد که زن جلو یا راست و یا چپ و یا در عرض شما (که مرد هستید) بایستد و نماز بخواند ولی در سائر شهرها این عمل مکروه است.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:
برای چه مکّه به بکّه موسوم شده است؟
حضرت فرمودند: زیرا بعضی از مردم برخی دیگر را در آن جا با دستها می‌گریانند.

باب صد و سی و هشتم سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسین برقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدرانش از جدّ بزرگوارش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، آن جناب فرمودند:
چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسیدند و از آن سرور از اشیایی سؤال کرده و در ضمن سؤالاتی که کردند یکی از ایشان پرسید: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده است؟
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: زیرا در وسط دنیا واقع شده است.
حدیث (2) از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال شد: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده؟
حضرت فرمودند: زیرا چهارگوش می‌باشد.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص287
ضر مبارکش عرض شد: برای چه چهارگوش می‌باشد؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 289
حضرت فرمودند: زیرا محاذی بیت المعمور است و آن چهار گوش می‌باشد.
عرض شد: برای چه بیت المعمور چهار گوش است؟
حضرت فرمودند: زیرا محاذی عرش است و آن چهار گوش می‌باشد.
محضر مبارکش عرض شد: چرا عرش مربّع است؟
فرمودند: زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار تا است و آنها عبارتند از:
سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر.

باب صد و سی و نهم سرّ نامیده شدن بیت اللّه الحرام به این نام

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از حنّان، وی می‌گوید: محضر ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا بیت اللّه الحرام به این نام موسوم گردیده؟
حضرت فرمودند: زیرا بر مشرکین حرام است در آن داخل شوند.

باب صد و چهلم سرّ نامیده شدن بیت عتیق به این نام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی الوشّاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
محضر مبارکش عرض کردم: برای چه بیت العتیق به این نام موسوم شده است؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل از بهشت برای جناب آدم علیه السّلام حجر الاسود را فرو فرستاد و بیت مرواریدی سفید و درخشان بود، حق عزّ و جل آن را به آسمان برد و نشانه‌اش بجا ماند که محاذی و در مقابل این بیت که به آسمان برده شد قرار گرفت، در هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش گشته و از آن بر نمی‌گردند پس خداوند متعال حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام را مأمور ساخت که پایه‌های بیت را در همان جا که نشانه باقی مانده بود بسازند و بیت را به خاطر این بیت عتیق گویند که از غرق شدن در سیل و آبها رها گردیده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 291
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس جمیعا از محمّد بن احمد، از یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن علی مروان بن مسلم، از ابی حمزه ثمالی، وی گفت، محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام در مسجد الحرام بودم، به ایشان عرض کردم: برای چه حق تعالی کعبه را بیت العتیق نامیده است؟
حضرت فرمودند: هیچ خانه‌ای را خداوند متعال روی زمین بنا نکرده مگر آنکه برایش صاحب و ساکنی قرار داده مگر این بیت زیرا احدی در آن ساکن نیست و صاحبی ندارد مگر حق تبارک و تعالی و نیز فرمود: خداوند عزّ و جل این بیت را پیش از خلقت مخلوقات آفرید، پس از آن زمین را ایجاد کرد و از زیر آن کشید و پهن نمود.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حمّاد از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه بیت را بیت العتیق نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا خانه‌ای است آزاد و رها از مردم و احدی مالکش نیست.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج، از حضرت ابی عبد اللَّه

علیه السّلام، حضرت فرمودند:
بیت را به خاطر این بیت العتیق نامیده‌اند که از غرق آزاد و رها گشته و حرم نیز با آن در این جهت همراه است، آب از بیت و حرم خود را بازداشته و آنها را در خویش غرق ننموده است.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از علی بن الحسن الطویل، از عبد اللَّه بن مغیره از ذریح بن یزید محاربی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
خداوند عزّ و جل در عصر نوح تمام نقاط زمین را در آب غرق فرمود مگر بیت را پس همان روز این بقعه بیت عتیق نامیده شد چه آنکه در آن روز از غرق رها و آزاد گشت.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: آیا این بقعه در آن روز به آسمان رفت تا از غرق

محفوظ ماند؟
حضرت فرمودند: خیر، آب به آن نرسید و بیت از آب مرتفع قرار گرفت.

باب صد و چهل و یکم سرّ نامیده شدن حطیم به حطیم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علیّ بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معاویة بن عمّار، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به حطیم سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: حطیم بین حجر الاسود و درب بیت قرار دارد.
عرض کرد: چرا حطیم نامیده شده؟
فرمودند: زیرا مردم برخی بعضی دیگر را در آن جا فشار داده و جمعیت در آن مکان ازدحام می‌کنند.

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: علی بن سلیمان رازی از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمر از عبد الحمید بن ابی دیلم نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست توبه جناب آدم علیه السّلام را بپذیرد جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل عرضه داشت: سلام بر تو ای آدم، ای کسی که بر بلیّه وارده صبر و شکیبایی نمودی و از لغزشی که صادر شد توبه نمودی، خداوند تبارک و تعالی مرا نزد تو فرستاد تا مناسکی که به واسطه انجام آنها توبه‌ات پذیرفته می‌شود را به تو بیاموزم، سپس جبرئیل دست آدم علیه السّلام را گرفت و با او حرکت کرد تا به بیت اللَّه رسیدند در آن جا ابری بر سر آدم علیه السّلام سایه افکند، جبرئیل عرض کرد: هر کجا که این ابر سایه افکند با پا خط بکش، باری با هم به همین ترتیب قدم زدند تا به منی رسیدند، جبرئیل جای مسجد منی را به آدم نشان داد، آدم آن جا را خط کشید و نیز جای مسجد الحرام را بعد از خط کشیدن به جای بیت با رسم خط نشان نمود پس از آن به

عرفات رفتند، جبرئیل آدم را بر زمین برآمده و نمایانی ایستادند و به او عرض کرد: مترصّد باش هر گاه آفتاب غروب نمود هفت بار به لغزش خود اعتراف نما، جناب آدم این عمل را بجا آورد و به همین خاطر آن جا به عرفه نامیده شد چه آنکه آدم علیه السّلام به لغزش خویش اعتراف کرد، پس این معنا سنّتی شد در بین فرزندان آدم که به گناهان خویش اقرار و اعتراف نمایند همان طوری که پدرشان به لغزش خود اعتراف کرد و از خدا درخواست توبه و آمرزش گناهان خود کنند چنانچه پدرشان از خدا این خواهش را نمود، پس از آن جبرئیل علیه السّلام به او گفت که از عرفات کوچ کرده و خارج شود پس جناب آدم علیه السّلام از عرفات بیرون آمد و عبورش بر هفت کوه افتاد، و به دستور جبرئیل بر سر هر کوهی چهار تکبیر گفت سپس ثلثی از شب رفته بود که به وادی جمع رسید، در آن جا بین نماز مغرب و عشاء را جمع نمود و به همین خاطر آن جا را وادی جمع نامیدند چه آنکه جناب آدم در آن جا بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.
پس وقت نماز عشاء در این شب و در این وادی زمانی است که ثلثی از شب بگذرد باری پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جبرئیل علیه السّلام امر نمود که حضرتش در بطحاء وادی جمع یعنی زمین مشعر تا صبح طاق و از بخوابد، پس آدم در آن جا خوابید تا صبح طالع شد پس از آن به فرمان

جبرئیل بالای کوه وادی جمع رفت و وقتی آفتاب طلوع نمود به لغزش خویش هفت مرتبه اعتراف کرده از خدای منّان باز هفت بار طلب آمرزش و قبول توبه‌اش را نمود.
و جهت این که دو بار جناب آدم علیه السّلام موظّف شد به اعتراف کردن به لغزش خویش آن است که این عمل سنّت باشد در فرزندان آن حضرت، بنا بر این کسی که عرفات را درک نکند و به وقوف در آن نرسد و تنها وادی جمع (مشعر) را درک کند به حجّش وفاء کرده و مناسکش صحیح است، به هر صورت جناب آدم علیه السّلام از وادی جمع به طرف منی خارج شد و ظهر به آن جا رسید سپس به دستور جبرئیل دو رکعت نماز در مسجد منی بجا آورد بعد از آن جبرئیل فرمان داد که آن حضرت قربانی کند تا:
اوّلا: تقرّب به حق تعالی پیدا کرده و قربانی وی قبول درگاه اقدسش واقع شود.
و ثانیا: بدین وسیله توبه‌اش پذیرفته گردد و ثالثا: این عمل (قربانی) در بین فرزندانش سنّت گردد.
باری جناب آدم علیه السّلام به فرمان جبرئیل قربانی نمود، پس حضرت حق عزّ و جل

قربانی را از او پذیرفت به این نحو که آتشی از آسمان فرستاد و آتش قربانی آدم را گرفت، جبرئیل عرضه داشت خداوند تبارک و تعالی به تو احسان نمود زیرا مناسکی که به واسطه آنها توبه‌ات مقبول واقع شد را به تو تعلیم کرد و قربانی تو را نیز پذیرفت، پس در قبال آن تواضع نما و سر خود را بتراش.
پس آدم علیه السّلام به منظور تواضع و فروتنی در مقابل حقّ تبارک و تعالی سرش را تراشید، سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به طرف بیت برد در اثناء راه جنب جمره عقبه به ابلیس بر خورد کردند، ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟
جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو، آدم طبق آنچه جبرئیل امر کرده بود انجام داد و بدین ترتیب ابلیس از آنها دور شد بعد جبرئیل در روز دوّم دست آدم را گرفت و به طرف جمره اولی برد، باز در اثناء به ابلیس برخورد کردند. جبرئیل علیه السّلام گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.
آدم چنین کرد و ابلیس از آنها دور شد و باز نزدیک جمره دوّم به ابلیس برخوردند و ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟
جبرئیل گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.
آدم چنین کرد و ابلیس را از خود دور نمود، سپس، نزدیک جمره سوّم خود

را به ایشان نشان داد و گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟
جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگی یک تکبیر بگو.
آدم چنین نمود و ابلیس را از خود دور کرد و سپس در روز سوّم و چهارم نیز آدم به زدن ابلیس مبادرت کرد و وی را از خود دور نمود.
جبرئیل به آدم عرض کرد: دیگر هرگز او را نخواهی دید سپس آدم را به بیت برد و امر نمود که هفت بار خانه خدا را طواف کند، آدم چنین نمود.
پس جبرئیل گفت: خداوند متعال تو را آمرزید و توبه‌ات را پذیرفت و همسرت حوّا بر تو حلال گشت.
حدیث (2) علی بن حبشی بن قونی رحمة اللَّه علیه در مکتوبی که به من نوشت مرقوم داشت:
جمیل بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمّد بن سلمه، از یحیی بن ابی العلا رازی نقل کرده مردی بر حضرت امام صادق علیه السّلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم خبر

دهید مرا از معنای فرموده حق تعالی: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ و نیز از فرموده جنابش به ابلیس: فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و همچنین از این بیت (کعبه) که چگونه بر خلائق واجب شد به زیارتش بیایند؟
راوی گفت: امام علیه السّلام به او توجّه نمود و فرمود:
پیش از تو احدی از آنچه تو سؤال کردی از من سؤال نکرده، بدان حق عزّ و جل وقتی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دادم تمام آنها از این کلام به ضجّه و فریاد آمده و گفتند: پروردگارا، اگر می‌خواهی برای خود خلیفه‌ای در زمین قرار دهی او را از ما انتخاب کن که طاعت و فرمانت را می‌بریم.
خداوند علیم در جوابشان فرمود: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.
فرشتگان پنداشتند این کلام باری تعالی ناشی از غضب او است بر ایشان پس به عرش پناه برده و آن را طواف نمودند، حق جلّت عظمته امر فرمود به ایشان خانه‌ای را که از مرمر بوده و سقفش از یاقوت سرخ و ستون‌هایش از زبرجد بنا شده طواف کنند، بیتی که هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن می‌شدند و بعد از آن تا وقت معلوم دیگر به آن وارد نگشتند.
سپس امام فرمودند: و یوم وقت معلوم روزی است که در صور یک بار دمیده شود و بین دمیدن اوّل و دوّم ابلیس هلاک می‌شود.
و امّا نون: عبارت است از نهری در بهشت که آبش از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است حق تعالی به این آب می‌فرماید: مرکّب شو، پس بلافاصله مرکّب می‌گردد، سپس درختی را با دستش می‌کارد (امام علیه

السّلام برای رفع شبهه‌ای که برای گروه مشبّهه پیش آمده بلافاصله فرمودند: مقصود از «ید» قوّه و قدرت است نه آن معنایی که در توهّم گروه مشبّهه می‌باشد) پس از آن به درخت می‌فرماید: قلم شو و به دنبال آن به قلم امر می‌فرماید: بنویس.
درختی که قلم شده عرض می‌کند چه بنویسم؟
حق جلّت عظمته می‌فرماید: آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را بنویس.
پس قلم به فرمان خدا تمام وقایع را می‌نگارد و آن را به نفخ صور و هلاکت ابلیس ختم می‌کند و بعد خداوند متعال به آن می‌فرماید: تا وقت معلوم البتّه سخن مگو و تکلّم مکن.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 301
حدیث (3) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید، از ابن ابی عمیر، از اصحاب و یاران ما از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل کرده‌اند که از آن جناب راجع به ابتداء طواف سؤال شد؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست آدم علیه السّلام را بیافریند به فرشتگان فرمود: در زمین برای خود خلیفه و جانشینی قرار خواهم داد.
دو فرشته از فرشتگان عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه خود قرار می‌دهی که در زمین فساد کرده و خونها می‌ریزد؟
پس بین آن دو فرشته و حق عزّ و جلّ حجابها زده شد در حالی که نور حق جلّت عظمة برای فرشتگان ظاهر و روشن بود، بعد از واقع شدن حجاب آن دو فرشته دانستند خداوند از کلامشان به سخط و غضب آمده لذا به دیگر فرشتگان گفتند:
چاره ما چیست و چگونه توبه نماییم؟
فرشتگان گفتند: ما نمی‌دانیم که توبه شما چیست مگر این که به عرش پناه ببرید.
امام علیه السّلام فرمودند: پس آن دو فرشته به عرش پناه برده تا این که حق تعالی توبه آنها را قبول نمود و حجابها را از بین برداشت و چون دوست دارد که با چنین عبادتی، عبادت شود از این رو بیت را در زمین آفرید و بر بندگان طواف در اطراف آن را واجب فرمود و بیت المأمور را در آسمان آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش شده و تا روز قیامت از آن بیرون نمی‌آیند.
حدیث (4) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی و علی بن عبد اللّه ورّاق رضی اللّه عنه رضی اللّه عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از فضل بن یونس نقل کرده که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری است، وی از مذهب توحید

منحرف شد به او گفته شد: مذهب صاحب خود را رها کردی و در آئینی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد؟
گفت: صاحب من اختلاطی است گاهی به قدر و زمانی به جبر اعتقاد پیدا می‌کند و مذهب ثابت و دائمی برایش سراغ ندارم که بر آن استوار و پابرجا باشد.
فضل می‌گوید: وی داخل مکّه شد در حالی که اعتراض و انکار داشت بر حاجیان و زائران بیت اللّه و علماء از گفت و شنود و مجالست با او کراهت داشتند زیرا وی بد زبان و بد باطن بود باری وی با گروهی از همفکران و همکیشان خود

محضر امام صادق علیه السّلام رسید به حضرت عرض کرد:
اوّلا: المجالس بالامانات یعنی آنچه در محافل و مجالس گفته می‌شود حاضرین نباید آن را جایی نقل کنند.
ثانیا: کسی که در گلویش سرفه آمده و راه تنفس او را گرفته چاره‌ای ندارد از این که سرفه نموده و بدین وسیله مجرای تنفّس را باز کند.
پس از ذکر این دو نکته اظهار داشت: آیا اذن می‌دهید سخن بگویم؟
حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: آنچه خواستی بگو.
ابن ابی العوجاء گفت: تا کی این دشت را زیر پاهای خود پنهان کرده و روی آن اجتماع نموده و به این سنگ پناه برده و این خانه‌ای که با آجر و گل ساخته شده عبادت نموده و گرد آن همچون شتر فراری هروله می‌کنید، هر کسی که در کار شما بیاندیشد به خوبی در می‌یابد که این عمل را شخص غیر حکیم و بدون فکر تأسیس نموده، پس جواب بگو، زیرا تو رئیس و بزرگ این جماعت بوده و پدرت اصل آن محسوب شده و نظام این گروه به او وابسته بوده است.
حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که خدا گمراهش کرده و دلش را تار نموده، حق و واقع را ناگوار دانسته و شیرینی و حلاوتش را اصلا درک ننموده لا جرم شیطان ولیّ و فرمانده او گشته و به مهالک و پرتگاه‌ها می‌افکندش، این خانه رفیع، بیتی است که حق تعالی از بندگانش خواسته به واسطه آن عبادتش را نمایند تا بدین وسیله ایشان را در انجام این عبادت و ترکش مورد آزمایش قرار دهد از این رو آنها را تحریص و ترغیب بر تعظیم و زیارتش کرده و آن جا را محلّ انبیاء عظام و قبله نمازگزاران نموده است پس این بیت شعبه‌ای از رضوان و بهشت حق تعالی بوده و راهی است که منتهی به آمرزش باری تعالی می‌گردد، این بیت بر کمال استقامت و اعتدال نصب گردیده و محل تمرکز عظمت و جلال گشته است، حق تعالی آن را دو هزار سال پیش از آنکه زمین گسترده شود آفرید، پس سزاوارترین کسی که به آنچه امر نموده و از

آنچه نهی کرده حق تبارک و تعالی است که ارواح و صور را ایجاد و انشاء فرموده است.
ابن ابی العوجاء گفت: ای ابا عبد اللَّه، خدا را یاد نمودی پس امر محالی را بر خدای غائب از ابصار ثابت کردی.
امام علیه السّلام به او فرمود: وای بر تو چگونه غائب است کسی که در بین مخلوقاتش شاهد بوده و از ریسمان گردن به ایشان نزدیکتر می‌باشد، کلامشان را شنیده و

اشخاصشان را دیده و به اسرار و ضمائرشان آگاه و عالم است، این مخلوق است که هر گاه از مکانی منتقل شد، مکان دیگر را اشغال نموده و مکان اوّلی را خالی می‌گذارد، در نتیجه مادامی که در مکان دوّمی است از حوادث و رویدادهای در مکان اوّل بی‌اطّلاع می‌باشد امّا خدای عظیم الشأن که سلطان غالب و پادشاه چیره بر تمام خلائق است هیچ مکانی از او خالی نیست چنانچه هیچ موضعی مشغول به او نبوده و هیچ موجودی به مکانی اقرب از او نمی‌باشد و گفتار و کلام کسی را که حق عزّ و جل او را با آیات محکمه و براهین واضحه و آشکار مبعوث فرموده و به کمک خودش او را تأیید کرده و وی را برای رساندن پیامهایش به مردم برگزیده است ما تصدیق می‌نماییم چه آنکه آن جناب فرموده: حق تعالی و پروردگار مهربان وی را مبعوث نموده و با او تکلّم کرده است.
پس از آنکه امام علیه السّلام این سخنان را ایراد فرمود، ابن ابی العوجاء از جا برخاست و به یارانش گفت: چه کسی مرا در این دریا انداخت؟ من از شما خواستم که برایم دشمنی را سراغ بگیرید که با وی همچون خمره‌ای باز کنم، شما مرا در مقابل آتشی سوزان و ملتهب انداختید.
اصحابش به او گفتند: تو در مجلس آن حضرت ذلیل و حقیر بودی.
در جواب گفت: او پسر کسی است که سرهای مردانی که می‌بینید تراشیده و این انبوه جمعیّت به فرمانش موهای خود را زائل نموده‌اند.
حدیث (5) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل وی مکتوبی ارسال فرمودند که در آن نوشته بود:
علّت و سرّ تشریع حجّ اموری است به این شرح:
الف: سیر و حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی.
ب: طلب زیاد شدن مال.
ج: خارج شدن بنده از گناهانی که مرتکب شده در حالی که از گذشته‌ها توبه نموده و عازم باشد بر اطاعت نسبت به آینده.

د: صرف مال و به تعب انداختن بدن و منع آن از شهوات و لذّات.
ه: تقرّب جستن در عبادت به حضرت حقّ عزّ و جلّ.

و: خضوع و خشوع و خاکسار شدن در گرما و سرما.
ز: در امان و خائف بودن در حالی که طول انجام عمل در رنج و مشقّت قرار بگیرد.
ح: رسیدن منافع به جمیع خلائق و حصول رغبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.
ط: زوال قساوت قلب و بر طرف شدن خساست و دنائت از نفس.
ی: زوال نسیان و بر طرف شدن قطع امید و رجاء.
ک: تجدید حقوق.
ل: بازداشتن نفوس از فساد.
م: منتفع شدن و بهره بردن کسانی که در مشرق و مغرب، در خشکی و یا در دریا هستند اعمّ از آنکه به زیارت حجّ آمده یا نیامده باشند، تاجر بوده یا غیر تاجر باشند، بایع بوده یا مشتری باشند کاسب بوده یا مسکین باشند.
ن: بر آمدن حاجات و نیازمندیهای اهل اکناف و اطراف و کسانی که می‌توانند در اطراف اجتماع کرده تا شاهد منافع خود باشند.
و علّت این که حجّ تنها یک بار واجب است نه بیشتر آن است که حق تعالی فرائض را بر طبق نیرو و قوّت ضعیف‌ترین مردمان وضع و جعل فرموده و از جمله این فرائض حجّ است که مقتضای نیروی اضعف مردمان انجام آن در طول عمر برای یک بار می‌باشد لذا خداوند منّان آن را یک بار فقط واجب قرار داده منتهی آنان که قدرت دارند می‌توانند به مقدار طاقت و قدرتشان بر اتیان آن مبادرت ورزند.
محمّد بن علی که مؤلّف این کتاب است می‌گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی آنچه من بر آن اعتماد داشته و فتوی می‌دهم آن است که بر اهل استطاعت و قدرت انجام حجّ در هر سال واجب می‌باشد و مدرک و شاهد من بر این فتوی سه حدیث ذیل می‌باشد.
الف: محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابی جریر قمی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
بر اهل استطاعت و قدرت در هر سال انجام حجّ فرض و واجب است.
ب: احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از سندی بن ربیع، از محمّد بن قاسم از اسد بن یحیی، از شیخ بزرگی از اصحاب نقل کرده که وی گفت:

بر کسانی که قدرت و استطاعت دارند در هر سال حجّ واجب می‌باشد.

ج: احمد بن الحسن از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن مهزیار از عبد اللَّه بن الحسین میثمی مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حدیث را از آن جناب به این شرح نقل کرده که امام علیه السّلام فرمودند:
در کتاب خدا آمده است: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.
مقصود آن است: بر کسانی که قدرت و تمکّن دارند در هر سال حج واجب می‌باشد.
حدیث (6) علی بن احمد بن محمّد رحمة اللَّه علیه و محمّد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب جمیعا از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز، از مردی از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:
علّت این که خداوند متعال بندگانش را مکلّف به حجّ و طواف بیت نموده چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال خلائق را آفرید نه به خاطر علّت و سببی بلکه خواست بیافریند پس آنها را تا وقت معیّنی آفرید و نسبت به آنچه در دین طاعت محسوب شده و در دنیا مصلحت خلائق به حساب می‌آمد به ایشان امر و از آنچه مفسده داشت آنها را نهی فرمود، باری در حجّ که از طاعات دینی محسوب می‌گردد حقّ عزّ و جلّ اجتماع مردم از مشرق و مغرب برای انجام مراسم آن را به چند علّت واجب نمود:
الف: بین مسلمین و اهل قبله تعارف و شناخت حاصل شود.
ب: به واسطه مسافرت از شهری به شهری که معمولا تجارت و سوداگر به همراه آن می‌باشد هر قوم و طائفه‌ای از بهره و سود مادی منتفع شوند.
ج: به واسطه آن حمله داران و صاحبان شتران و مراکب استفاده برند.
د: آثار رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و اخبار آن جناب دانسته شده و مذاکره گشته و فراموش نگردد.
و اگر هر قوم و طائفه‌ای در شهر خود مانده و به منظور انجام مراسم حجّ از آن خارج نگردند هلاک شده و شهرها ویران گشته و ارباح و سودها زائل گردیده و اخبار و روایات مأثوره از معصوم علیه السّلام محو گشته و احدی بر آنها مطّلع نمی‌گردد، این است علّت ایجاب و تشریع حجّ.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 311
حدیث (7) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلی که محضرش ارسال داشتم

مرقوم فرمودند:
علّت تشریع طواف بیت اللّه این است که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه‌ای قرار خواهم داد.
فرشتگان عرض کردند: آیا در زمین کسی را خلیفه می‌کنی که فساد در آن کرده و خونها می‌ریزد؟
پس از ردّ این جواب بلافاصله دانستند که بد نموده و مرتکب لغزش شده‌اند لذا از سخنی که ایراد کرده بودند پشیمان شده به ناچار به عرش پناه برده و با طواف به دور آن از خداوند طلب آمرزش کردند، حق تبارک و تعالی خوشش آمد که بندگانش نیز او را همچون فرشتگان عبادت کرده و به چنین عبادتی (طواف) مبادرت ورزند لذا در آسمان چهارم بیتی محاذی عرش بناء نمود به نام ضراح بعد در آسمان دنیا بیتی به نام بیت المعمور را محاذی ضراح قرار داد، پس از آن این بیت یعنی کعبه را محاذی بیت المعمور قرار داده و به آدم علیه السّلام امر فرمود آن را طواف کند، آدم به طواف آن پرداخت و بدین وسیله خداوند منّان توبه‌اش را پذیرفت و بعد این عمل را در فرزندان آدم تا روز قیامت سنّت قرار داد.
حدیث (8) علی بن حاتم از حمید بن زیاد از حسن بن محمّد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از عبد اللّه بن مسکان، از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر علیه السّلام داخل شدم، آن حضرت بر دربی که به طرف مسجد نصب شده بود نشسته و به مردمی که طواف می‌کردند می‌نگریستند، حضرت به من فرمودند: ای ابو حمزه این مردم به چه امر شده‌اند؟
من ندانستم چه جواب بگویم لذا از جواب فرو ماندم، حضرت خودشان فرمودند: ایشان مأمورند که این سنگها را طواف کرده سپس نزد ما آیند و دوستی خود را به ما نشان دهند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 313

باب صد و چهل و سوّم سرّ این که طواف هفت شوط گردیده

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین بن ولید، از ابی بکر، از حنّان بن سدیر، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام، وی می‌گوید:
محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا طواف هفت شوط گردید؟
امام علیه السّلام فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه قرار می‌دهم.
فرشتگان به خدا عرض کردند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد کرده و خونها می‌ریزد.
خداوند متعال فرمود: من آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم.
باری قبلا خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را از نور خود محروم و ممنوع نکرده بود ولی پس از ایراد این سخن آنها را از آن محجوب و ممنوع داشت، این منع مدّت هفت هزار سال طول کشید، فرشتگان به عرش پناه برده و به مدّت هفت هزار سال دور عرش طواف کردند، خداوند بر ایشان ترحّم نمود و توبه ایشان را پذیرفت و بیت المعموری که در آسمان چهارم هست را برای آنها قرار داد و بیت الحرام را زیر آن برای مردم مأمن و عبادتگاه نمود از این رو طواف به دور آن به مقدار هفت شوط بر بندگان واجب شد به این نحو که برای هر هزار سال یک شوط منظور گردید.
حدیث(2) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد از ابو القاسم حمید بن زیاد، از عبد اللّه بن احمد، از علی بن الحسین الطّاطری از محمّد بن زیاد، از ابی خدیجه، وی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
مردی به پدرم در حالی که طواف می‌نمود گذشت و دستش را روی شانه آن حضرت نهاد و سپس گفت: سه سؤال از تو می‌پرسم که غیر از تو و مردی دیگر جواب آنها را کسی نمی‌داند.
پدرم ساکت مانده و جوابش را ندادند تا از طوافشان فارغ گردیدند سپس داخل حجر اسماعیل گشته و دو رکعت نماز خواندند و من هم همراهشان بودم، پس از فراغت از نماز با صدای بلند فرمودند: این سائل کجا است؟
آن مرد آمد و در مقابل آن حضرت نشست، پدرم به او فرمودند: سؤالهای خود را

بپرس، آن مرد ابتداء از آیه: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ پرسید؟
پدرم جوابش را دادند.
سپس آن مرد پرسید: بیان فرمایید وقتی فرشتگان بر حق تعالی اعتراض کرده و او را به غضب آوردند چگونه حضرتش از ایشان راضی گردید؟

حضرت فرمودند: فرشتگان مدّت هفت هزار سال اطراف عرش طواف کرده و خدا را خوانده و از او طلب آمرزش نموده و از جنابش درخواست می‌کردند که از آنها راضی و خشنود گردد.
پس از سپری شدن چند سال حق تعالی از آنها راضی گشت.
آن مرد عرضه داشت درست فرمودید، پس از آن عرض کرد: بفرمایید پروردگار چگونه از آدم علیه السّلام راضی شد؟
حضرت فرمودند: وقتی آدم از عالم بالا به پایین فرو فرستاده شد به زمین هند نازل گشت و از پروردگارش جویای بیت الحرام شد، حق تبارک و تعالی او را فرمان داد که به بیت رفته و آن را هفت بار طواف کند و پس از آن به منی و عرفات رفته و مناسک و اعمال آنها را انجام دهد، آدم علیه السّلام از هند حرکت کرد و جای دو قدمش همان جایی است که عمران قدم گذارده باری بین هر قدم و قدم بعدی آدم صحراهایی که در آنها چیزی نبود فاصله می‌گشت و بدین ترتیب خود را به بیت رساند.
باری پس از آنکه حضرتش به بیت اللّه رسید، ابتداء هفت بار اطراف بیت طواف نمود و سپس مناسک و اعمال را آن طوری که حق تعالی به او فرمان داده بود انجام داد، حق جلّت عظمته به واسطه اتیان مناسک توبه آن حضرت را پذیرفت و وی را آمرزید.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان در اطراف عرش هفت سال طواف نمودند، طواف آدم در اطراف بیت نیز هفت شوط قرار داده شد و پس از اتمام هفت شوط و انجام مناسک جبرئیل به آدم علیه السّلام بشارت داد و گفت: گوارا باد تو را ای آدم، حق عزّ و جل تو را آمرزید، سه هزار سال پیش از تو من این بیت را طواف کرده‌ام.
آدم به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا آیا من و فرزندانم را می‌آمرزی؟
حق تعالی فرمود: آری، هر کدام از ایشان که به من و رسولانم ایمان آورند البته می‌آمرزم.
آن مرد پس از شنیدن این شرح از امام علیه السّلام حضرت را تصدیق کرد و از آن جناب

گذشت پس پدرم علیه السّلام فرمودند: این جبرئیل است نزد شما آمده تا معالم و شرایع دین شما را به شما تعلیم نماید.

باب صد و چهل و چهارم سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب گردیده

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حمّاد و صفوان بن یحیی و فضالة بن ایّوب، از معاویة بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
عمره به منزله حج بوده و بر مردم و آنان که مستطیع هستند در عرض عمر یک بار واجب است زیرا خداوند متعال می‌فرماید:
حجّ و عمره را برای خدا انجام دهید.
آیه‌ای که عمره را همچون حج واجب نموده در مدینه نازل گردیده و افضل و برترین عمره‌ها، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود.

باب صد و چهل و پنجم سرّ این که بر محرم جایز است مسواک نماید

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از معاویة، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا محرم مسواک بکند؟
حضرت فرمودند: آری.
عرضه داشتم: اگر خون هم جاری شود مسواک بنماید؟
فرمودند: بلی، مسواک سنّت است.

باب صد و چهل و ششم سرّ این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 319
عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی جعفی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند: در کتاب جدّم این مضمون را یافتیم: محرم رداء تکمه بسته به دوش نگیرد.
این مضمون را برای پدرم ذکر کرده و سرّش را خواستار شدم.
پدرم فرمود: علّت آن این است که جاهل تکمه‌های لباسش را نبندد امّا فقیه و عالم برایش اشکالی ندارد چنین لباسی را بپوشد.

باب صد و چهل و هفتم سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان نسبت به آنچه به عنوان هدیه برای کعبه فرستاده‌اند

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللّه بن مغیره، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش از علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
اگر دو بیابان وسیع که در آن دو طلا و نقره جاری بوده از من باشد اندکی از آن طلا و نقره را برای کعبه هدیه نمی‌فرستم زیرا این هدایا نصیب دربانان و پرده‌داران کعبه شده نه مساکین و فقراء.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از بنان بن محمّد، از موسی بن القاسم، از علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن علیه السّلام، علی بن جعفر می‌فرماید: از برادرم پرسیدم: مردی کنیز خود را برای کعبه هدیه فرستاده وظیفه‌اش نسبت به آن چیست؟
حضرت فرمودند: مردی که کنیز خود را برای کعبه هدیه نموده بود نزد پدرم آمد و وظیفه خود را جویا شد؟
پدرم به او فرمود: کنیز را قیمت کرده یا بفروش، سپس به منادی امر کن بر روی سنگی رفته و با صدای بلند بگوید: توجّه، توجّه: هر کس کمبود نفقه داشته یا ابن السبیل گردیده یا طعام و خوراکش مفقود گشته به فلان بن فلان مراجعه نماید بعد به منادی امر کن پول کنیز را بر طبق نوبت بین مراجعین تقسیم کند تا پول تمام شود
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 321
حدیث (3) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از حمّاد بن عیسی، از حریز، وی می‌گوید: یاسین برایم نقل کرد و گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: جماعتی از مصر آمده مردی در بین ایشان فوت کرد، وی وصیّت به مردی نموده بود که او هزار درهم از پولهای وی را برای کعبه هدیه بفرستد.
وصیّ وقتی به مکّه وارد شد از اهالی مکّه راهنمایی خواست، آنها وی را به قبیله بنی شیبه راهنمایی کردند، آن مرد نزد آنها آمد و حکایت را برای ایشان نقل کرد، آنها به او گفتند: پولها را به ما بده، ذمّه‌ات بری می‌گردد.
مرد از نزد آنها برخاست و پیش جمعی رفت و از آنها ارشاد خواست، آنها او را به محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام دلالت نمودند، حضرت فرمودند:
آن مرد نزد من آمد و از وظیفه‌اش سؤال کرد؟
به او گفتم: کعبه از این هدایا و تحفه‌ها مستغنی است بنگر به کسی که به قصد زیارت این بیت آمده و ابن السبیل گشته یا نفقه‌اش تمام شده یا مرکبش را گم نموده و از برگشتن به نزد اهلش ناتوان و عاجز می‌باشد،

پس این پول را به این افرادی که نام بردم بده.
سپس یاسین می‌گوید: آن مرد نزد بنی شیبه رفت و فرموده حضرت ابی جعفر علیه السّلام را برای آنها بازگو کرد.
آنها گفتند: این مرد گمراه است و بدعت گذار، نباید از او مطلبی اخذ کرد و اساسا صاحب علم و دانش نیست و ما از تو می‌خواهیم بحق این بیت و بحق فلان و فلان آنچه را که به تو گفتیم به او نگویی.
آن مرد گفت: محضر امام علیه السّلام مشرّف شدم و به او عرض کردم: با بنی شیبه ملاقات کردم و فرموده شما را به ایشان گفتم، آنها پنداشتند که شما فلان ... و فلان ... بوده و علم و دانشی ندارید سپس از من خواستند و به خدای عظیم سوگند دادند که گفته آنها را نزد شما بازگو نکنم.
حضرت فرمودند: من نیز تو را به خدا سوگند می‌دهم وقتی نزد ایشان رفتی به آنها بگو:
توجّه داشته باش از علائم علم من این است که اگر امور مسلمین به من واگذار شود و ولایت ظاهری بر آنها به دست من افتد قطعا و جزما دستهای ایشان را قطع نموده و سپس آنها را به پرده‌های کعبه می‌آویزم و بعد خودشان را بر زمین بر آمده و

مرتفعی می‌ایستانم آنگاه به منادی می‌گویم با صدای بلند بگو: مردم آگاه باشید این جماعت دزدان دین خدا بوده پس آنها را بشناسید.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسن بن متیل «1»، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از جعفر بن بشیر از ابان، از ابن الحر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردی محضر امام ابی جعفر علیه السّلام مشرّف شد و عرض کرد: کنیزی را برای کعبه هدیه نموده و به او پانصد دینار اعطاء نموده‌ام در باره این عمل من چه می‌فرمایید و وظیفه‌ام چیست؟
فرمودند: کنیز را بفروش و پولش را بگیر سپس روی این دیوار یعنی سنگ بایست و با صدای بلند مردم را بخواه و بعد پول کنیز را به هر ابن السبیل و نیازمندی از حاجیان بده.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از علی بن الحسین المیثمی، از دو برادرش محمّد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از سعید بن عمر جعفی از مردی از اهالی مصر، وی گفت: برادرم کنیزی خوش صدا و شوخ طبع داشت و آن را هدیه به بیت اللَّه الحرام نمود، من به مکّه آمده و از برخی راهنمایی خواستم، به من گفتند او را به بنی شیبه بده و برخی کلامی دیگر گفته و پیشنهادی غیر آن نمودند، امر بر من مشتبه شد و ندانستم چه کنم مردی از

اهل مسجد به من گفت: من تو را نزد کسی بفرستم که به حق هدایتت کند؟
گفتم: آری.
پس آن مرد به شیخ و بزرگی که در مسجد نشسته بود اشاره کرد و گفت: این جعفر بن محمّد علیهما السّلام است مسأله خود را از ایشان سؤال کن، من نزد آن حضرت رفته و قصّه خود را عرض کردم.
حضرت فرمود: کعبه نه طعام می‌خواهد و نه شراب، آنچه برای آن اهداء می‌شود تعلّق به زوّار آن دارد بنا بر این کنیز را بفروش و بر روی سنگ بایست و با صدای بلند بگو: آیا در میان شما حاجیان کسی هست که ابن السبیل باشد؟

_____

(1)- حسن بن متیل، مرحوم علامه در خلاصه و شیخ قدّس سرّه در فهرست فرموده‌اند: وی از وجوه اصحاب امامیّه بوده و کثیر الحدیث می‌باشد.
و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقه است.

آیا محتاج و نیازمندی در بین شما به هم می‌رسد؟
وقتی نزد تو آمدند از ایشان سؤال کن بعد پول را به آنها داده و ثمن کنیز را بینشان توزیع و تقسیم نما.
محضر مبارکش عرضه داشتم: از برخی که پرسیدم به من گفتند: کنیز را تحویل بنی شبیه بده.
حضرت فرمودند: آگاه باش وقتی قائم ما ظهور می‌فرماید این قوم را گرفته و دستهایشان را قطع نموده و دورشان می‌دهد و می‌فرماید: اینها دزدان مال خدا می‌باشند.
حدیث (6) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش باسنادش از برخی اصحاب وی می‌گوید: زنی مقداری پشم به من داد و گفت: این را به اهل مکّه بده تا با آن جامه‌ای برای کعبه بدوزند، من از این که آن را به پرده‌داران که ایشان را می‌شناختم بدهم کراهت داشتم، باری وقتی به مدینه وارد شدم محضر ابی جعفر علیه السّلام رفته و به ایشان عرض کردم:
زنی مقداری پشم به من داده و گفته است آن را به اهل مکه داده تا آن را جامه‌ای برای کعبه بدوزند من از این که آن را به پرده‌داران بدهم کراهت دارم تکلیفم چیست؟
حضرت فرمودند: با آن عسل و زعفران بخر و تربت قبر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام را بگیر و آن را با آب باران گل کن و سپس مقداری از

عسل و زعفران در آن بریز و سپس آن را بین شیعیان توزیع و تقسیم کن تا با آن بیمارانشان را مداوا کنند.

باب صد و چهل و هشتم سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حمّاد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه حجّ را حجّ نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی می‌گویند فلانی حجّ بجا آورد یعنی فلانی رستگار شد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 327

باب صد و چهل و نهم سرّ این که در حجّ تمتّع باید از عمره به حجّ روند نه در قرآن و افراد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللّه بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حجّ به عمره متّصل است به دلیل فرموده حق تبارک و تعالی: فَإِذا أَمِنْتُمْ، فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (پس از آنکه منع و ترس بر طرف شد هر کس از عمره تمتّع به حجّ باز آید لازم است قربانی کند) بنا بر این برای احدی هیچ نوع حجّی جایز نیست مگر آنکه تمتّع بجا آورد زیرا حقّ عزّ و جل آن را در کتابش نازل نموده و در سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده است.

باب صد و پنجاهم سرّ نامیده شدن عمره به عمره

مترجم گفته: این باب سفید بوده و در ذیلش حدیثی نقل نشده است.

باب صد و پنجاه و یکم سرّ مشروع بودن غسل برای دخول در بیت

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی الحلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:
آیا زنان وقتی داخل بیت می‌خواهند شوند غسل بکنند؟
حضرت فرمودند: آری خداوند عزّ و جل می‌فرماید: أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم خدا را از بت پاک نموده و از هر پلیدی پاکیزه داشته تا اهل ایمان به طواف و اعتکاف حرم آمده و در آن نماز و طاعت خدا به جای آورند) پس برای بنده شایسته است فقط با طهارت داخل بیت اللَّه شود یعنی ابتداء بدن

را با شستن از عرق و پلیدی پاکیزه نماید آنگاه وارد آن شود.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن فضّال، از ثعلبة از زراره یا محمّد بن مسلم، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم آیا مرد در طواف بیت با برداشتن قدمهای متوسّط به شتاب حرکت بکند؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وقتی به مکّه آمدند و حاکم بین آن جناب و مشرکین مکّه کتاب خدا بود امر فرمودند که لشکریان جست و خیز نموده و از خود چابکی و زرنگی نشان دهند و نیز به آنها فرمود: بازوهای خود را بیرون آورید و خود آن جناب دو بازوی خود را بیرون آورده سپس دور بیت با قدمهای نه بلند و نه کوتاه بلکه متوسّط به شتاب و سرعت حرکت کردند تا بدین وسیله به مشرکین مکّه نشان دهند که رنج و تعب و خستگی به آنها نرسیده است و به همین خاطر مردم در وقت طواف دور بیت به صورت رمل یعنی با قدمهای متوسط و در عین حال با شتاب و سرعت حرکت می‌کنند، سپس امام علیه السّلام فرمودند: و من راه می‌روم و آهسته حرکت می‌نمایم همان طوری که علی بن الحسین علیهما السّلام آهسته راه می‌رفتند.
حدیث (2) و با همین اسناد مذکور از ثعلبه، از یعقوب احمر نقل شده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: در جنگ حدیبیّه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم با اهل مکّه برای سه سال صلح نموده و صلح نامه‌ای به امضاء رساندند سپس داخل مکّه شده و نسک و اعمال حج را بجا آوردند در این اثنا به تعدادی از اصحابشان عبور کردند که آنها در آستانه کعبه نشسته بودند، حضرت فرمودند: آن گروه که بر قلّه کوهها هستند قوم شما بوده و شما را نمی‌بینند، معتقدند که شما ضعیف و ناتوان هستید، آن جماعت پس از استماع این کلام بپا خاسته و تن‌پوش‌های خود را محکم کرده و دستها را سخت بر کمر گرفته سپس دور کعبه با قدمهای متوسط و در عین حال با سرعت و شتاب حرکت نمودند تا بدین وسیله به آنها نشان دهند که از پای نیافتاده و رنج و مشقّت ایشان را ناتوان نکرده است.

باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که نبی اکرم در عین حال که حجّ تمتع بجا نمی‌آورند امر به تمتّع فرمودند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
چهار روز از ماه ذی القعده باقی مانده بود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای انجام حجّة الوداع از مدینه خارج شده تا به مسجد شجرة آمدند، در آن جا نماز گزارده سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند از آن جا محرم شده و مشغول به انجام حج شده لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند و هیچ کدام اراده احرام برای عمره نکردند و اساسا نمی‌دانستند که تمتّع «1» چیست باری جملگی همراه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با حال احرام آمدند تا به مکّه رسیدند، نبی اکرم ابتداء به طواف بیت پرداخته و مردم نیز با آن سرور بیت را طواف کردند سپس آن جناب در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف خواندند و سپس حجر الاسود را استلام «2» کردند پس از آن به زمزم رفته از آن آشامیدند و فرمودند: اگر بر امّتم مشقّت نبود از آنها می‌خواستم که یک یا دو سطل پر از آن بنوشند سپس فرمودند: به آنچه خدای عزّ و جل در قرآن ابتداء کرده شما نیز ابتداء نمایید از این رو به صفا رفته و به آن آغاز نمودند یعنی از صفا به مروه و بعد از مروه به صفا تا هفت بار این ایاب و ذهاب را انجام دادند و وقتی هفت شوط را به اتمام رسانده و در مروه قرار گرفتند ایستادند.
و برای اصحابشان خطبه خوانده و پس از اتمام خطبه به آنها امر فرمودند که از احرام بیرون آیند و آنچه از اعمال را بجا آورده‌اند عمره حساب کنند زیرا امر و فرمان خدا چنین می‌باشد، مردم از احرام بیرون آمدند، پس از آن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

---

(1)- مقصود حجّ تمتع است که ابتداء باید عمره آن را بجا آورد و پس از اتمام عمره از آن محلّ شده و سپس محرم شوند به احرام حجّ.
(2)- استلام یعنی مسّ نمودن.

و اگر آنچه از این امر صورت می‌گیرد (رسیدن قربانی به محلّ خودش) قبل از این واقع شده بود البته به آنچه شما را امر کردم خود نیز آن را انجام می‌دادم ولی کسی که سوق هدی کرده نمی‌تواند از احرام بیرون بیاید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش، خداوند عزّ و جل در قرآن می‌فرماید:

وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلَغَ الْهَدْىُ مَحِلَّهُ (سر را نتراشید و از احرام بدین وسیله بیرون نیایید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش).
سراقة بن ملک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه، دانستیم که گویا امروز خلق‌شده‌ایم، آیا فرمانی که صادر فرمودید نسبت به امسال است یا هر سال این حکم جاری است؟
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خیر اختصاص به امسال نداشته بلکه تا ابد مستمر است و نیز مردی دیگر برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه آیا احرام حجّ بسته و در حجّ داخل شویم در حالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می‌ریزد؟! «1» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد.
و علی علیه السّلام از یمن آمدند و خود را رساندند تا حجّ بجا آورند و وقتی به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب رسیدند دیدند فاطمه علیهما السّلام از احرام در آمده‌اند و بوی خوشی استشمام نمودند.
پس محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدند در حالی که مسأله را از آن جناب می‌پرسیدند بر فاطمه علیهما السّلام نیز اعتراض داشتند.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی به چه چیز از احرام بیرون می‌آیی؟
عرضه داشت: به آنچه نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محلّ شوند از آن خارج گردند.
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تو محلّ مشو و سپس آن حضرت را در هدی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین علیه السّلام منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره‌ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار داده و پس از آن امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین علیه السّلام از آن خوردند و مردم از آبگوشت مطّلع شدند و سراغ آن را از

_____

(1)- مقصود سائل این بود که اگر حج را بدل به عمره کنیم و از احرام عمره خارج شویم می‌توانیم با زنان مباشرت کرده و سپس محرم به احرام حج گردیم و در این حال که حج بجا می‌آوریم آب غسل جنابت از سر ما می‌ریزد و این چطور امکان پذیر است!!! و بدین وسیله خواست که عمره مزبور را که به عمره تمتّع موسوم است انکار کند.

حضرت گرفتند، حضرت فرمودند اکنون آن را خوردیم پس متعه و تمتّع برتر است از حج قرانی که با آن قربانی سوق داده شده چنانچه از حجّ مفرده نیز افضل است.

و نیز فرمودند: هر گاه شخص عمره تمتّع بجا آورد یعنی احرام حجّش را بدل به احرام عمره کرده و از آن محلّ شود فریضه تمتّعی که بر عهده‌اش هست بجا آورده.
ابن عباس می‌گوید: از آن تاریخ تا روز قیامت عمره در حجّ داخل گردید.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر و صفوان ابن یحیی، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حجّة الوداع پس از فراغت از سعی در جنب مروه ایستاده و برای مردم خطبه خواندند، پس حمد الهی بجا آورده و ثناء بر ذات اقدسش گفته بعد فرمود:
ای مردم، این جبرئیل است و با دست به پشت سر اشاره فرمود، سپس اضافه کردند: به من امر می‌کند به کسانی که قربانی سوق نداده‌اند امر کنم محلّ شده و از احرام حجّ خارج شوند و اگر آنچه پس از این امر صورت خواهد گرفت یعنی قربانی که سوق داده‌ام و بعدا به محلش خواهد رسید قبلا واقع شده بود و پیش از فرمان جبرئیل قربانی به محلش رسیده بود البتّه من نیز همچون شما به آنچه مأمورتان می‌کنم عمل می‌نمودم ولی همان طوری که مسبوق هستید من قربانی را پیش فرستاده‌ام و برای کسی که هدی و قربانی را سوق داده و هنوز به محلّش نرسیده حق ندارد از احرام محلّ شده و بیرون بیاید.
سراقة بن مالک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه به دین خود آگاه و عالم شدیم گویا امروز آفریده‌شده‌ایم آیا آنچه امر فرمودی اختصاص به امسال دارد یا تمام سنوات حکم همین است؟
رسول خدا فرمودند: نه، اختصاص به امسال نداشته بلکه برای همیشه حکم همین است.
بعد مردی از جا بلند شد و عرض کرد یا رسول اللّه، آیا احرام حجّ بسته و در حجّ داخل شویم در حالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می‌ریزد؟
حضرت به او فرمودند: تو هرگز به این حکم دین ایمان نخواهی آورد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 337
حدیث (3) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنهما از سعد بن عبد اللّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن عیاض نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: مردم در حج رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اختلاف دارند، بعضی می‌گویند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به احرام حجّ محرم شدند، برخی دیگر می‌گویند: حضرتش به احرام عمره محرم شدند.

گروهی دیگر می‌گویند: حضرت با احرام حج قران خارج شدند. جماعتی دیگر می‌گویند: آن جناب خارج شدند و منتظر فرمان خدای عزّ و جل بودند که چه دستور می‌رسد.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جل می‌دانست که آن احرام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم احرام حج بود و بعد از آن حضرتش دیگر حجّی بجا نیاورد، پس خداوند عزّ و جل تمام نسک و اعمال را در یک خوان برای پیامبرش جمع فرمود تا تمام آنها برای امّتش سنّت باشند لذا بعد از آنکه حضرتش طواف بیت را انجام داد و سعی بین صفا و مروه را به اتمام رساند جبرئیل علیه السّلام امر نمود آن را عمره قرار دهد لذا تمام کسانی که با حضرت محرم شدند احرامشان را به عمره تمتّع تبدیل کردند مگر آن کس که سوق هدی نموده بود چه آنکه او به خاطر سوق هدیتش محبوس گردید و نتوانست از احرام بیرون آید زیرا خداوند متعال در قرآن فرموده: حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ یعنی اخراج از احرام قبل از رسیدن قربانی به محلّش امکان پذیر نیست باری پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله که بر احرامش باقی ماند و به عمره تمتع عدول نکرد حق تعالی عمره و حجّ را برایش جمع فرمود چه آنکه حضرتش بر طبق عرفان عرب و شناخت آنها که غیر از حج به چیز دیگری یعنی عمره آشنا نبودند ابتداء با احرام حج خارج گشت و در عین حال منتظر و مترصّد فرمان خدا بود که چه دستور می‌رسد.
امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم در آن زمان به همان آیین جاهلیّت عمل می‌کردند مگر آنچه را که اسلام تغییر داده بود لذا آنها انجام عمره را در اشهر حج روا نمی‌دانستند و برای آن وقت دیگری قائل بودند از این رو وقتی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به آنها فرمودند: احرام حج را که در اشهر حج واقع ساخته‌اید به عمره مبدّل نمایید بر آنها بسیار گران و سخت آمد زیرا اصلا واقف به این نبودند که عمره را می‌توان در اشهر حج انجام داد و این کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در وقتی بود که به آنها امر فرمود حجّ را فسخ نمایید، کلام این بود: از این تاریخ تا روز قیامت عمره در حجّ داخل گشت و در حالی

که این سخن را ایراد می‌کردند انگشتان را از هم باز کردند و مقصودشان اشهر حج بود یعنی عمره‌ای که داخل حج شده زمان انجامش اشهر حج می‌باشد.
راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: آیا به آئینی از آیین‌های عصر جاهلیّت می‌توان اعتماد کرد؟
حضرت فرمودند: اهل جاهلیّت تمام شرایع و احکام دین حضرت ابراهیم

علیه السّلام را ضایع نمودند مگر سه چیز: ختان، تزویج و حجّ، آنان این سه را نگهداشته و ضایع ننمودند ولی باقی احکام را محو و نابود ساختند.

باب صد و پنجاه و چهارم سرّ این که آب زمزم شیرین نبوده و در قسمت پشت زمین قرار دارد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عقبه از کسی که روایت نموده از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
زمزم آبی بود سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و روی سطح زمین جاری بود ولی بر آبهای دیگر چون ستم و جور نمود حقّ عزّ و جل آن را فرو برد و چشمه‌ای از صبر که تلخ است بر آن جاری کرد از این رو طعمش از شیرینی به تلخی گرایید.

باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال، از ابن عقبه، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید در محضر امام علیه السّلام نامی از آب زمزم به میان آمد، حضرت فرمودند:
چشمه‌ای به طرف زمزم از زیر حجر جاری است و هر گاه آب چشمه غالب باشد آب زمزم شیرین بوده و در غیر این صورت شیرین نیست.

باب صد و پنجاه و ششم سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علّت وجوب احرام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از عبّاس بن

معروف، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مسجد الحرام محترم است به خاطر کعبه و حرم محترم است به خاطر مسجد و احرام واجب شده به خاطر احترام حرم.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن حسین اللؤلؤی «1» از عبد اللَّه بن محمّد حجّال، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام: امام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی کعبه را قبله برای اهل مسجد و مسجد را قبله برای اهل حرم و حرم را قبله برای اهل دنیا قرار داد.
حدیث (3) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المغرا حمید بن مثنی عجلی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
هر گاه بنی اسرائیل قربانی می‌آورند آتش پدید می‌آمد و قربانی کسی که از او پذیرفته شده بود را می‌خورد و خداوند تبارک و تعالی احرام را به جای قربانی قرار داده است.

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان از عبید اللَّه بن علی حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: چرا تلبیه جعل و تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّ وجل به جناب ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا (و مردم را به اداء مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند) پس جناب ابراهیم نداء داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر راه دور اجابتش کرده و تلبیه گویان به سوی او شتافتند و این عمل سنّت گردید.

---

(1)- حسن بن حسین اللؤلؤی، وی اهل کوفه بوده و کثیر الرّوایة می‌باشد و به فرموده علامه در خلاصه از ثقات است.

حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی، از سهل بن زیاد آدمی، از جعفر بن عثمان دارمی، از سلیمان بن جعفر نقل کرده که وی گفت:
از حضرت ابا الحسن علیه السّلام راجع به تلبیه و علّت آن سؤال کردم؟
حضرت فرمودند:
هنگامی که مردم محرم می‌شوند حق تبارک و تعالی آنها را خوانده و می‌فرماید:
بندگان و کنیزانم، همان طوری که شما برای من احرام بستید من نیز آتش را بر شما حرام خواهم نمود مردم می‌گویند: لبّیک اللّهم لبیک.
این عبارت را مردم در مقام اجابت حق تعالی که ایشان را مورد نداء قرار داد ایراد می‌کنند.
حدیث (3) محمّد بن القاسم استرآبادی مفسّر رضی اللَّه عنه از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن یسار، از پدرشان، از حضرت حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، فرمودند:
مردی محضر مبارک حضرت رضا علیه السّلام رسید عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بفرمایید تفسیر: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ چیست؟
حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از حضرت باقر و آن حضرت از حضرت

زین العابدین و آن بزرگوار از پدرش علیهم السّلام نقل کردند که مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شد و عرضه داشت تفسیر الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ چیست؟
حضرت فرمودند: الحمد للّه تفسیرش این است که بندگان خدا برخی از نعمت‌های الهی را اجمالا بدانند و در مقابل آنها حق را بستایند زیرا قادر بر دانستن تمام آنها مفصّلا نیستند چه آنکه نعمت‌های حق تعالی قابل شمارش یا دانستن نیستند، پس حق تعالی به بندگان می‌فرماید: بگویید:
حمد برای خدا است در مقابل نعمت‌هایی که پروردگار عالمیان به ما داده است و عالمیان عبارتند از: جماعات و گروههایی از مخلوقات چه جمادات و چه حیوانات امّا حیوانات را مورد نعمت قرار داد، به خاطر آنکه حق تعالی به قدرت کامله‌اش آنها را حرکت داده از رزق خود غذا به آنها عنایت فرموده، آنها را در کنف و سایه خود احاطه نموده، هر کدام را به نحوی که مصلحت ایجاب می‌کند مورد تدبیر قرار داده است.

و امّا جمادات را مورد نعمت قرار داد: به خاطر آنکه حق تعالی آنها را با قدرت خود نگاه داشت، جمادات متّصل را از جدا شدن نگاه داشت و جمادات منفصل را از اتصال و چسبیدن حفظ کرد، آسمان را از افتادن بر روی زمین مصون داشت مگر آنکه خود به آن اذن سرنگون شدن دهد چنانچه زمین را از فرو رفتن حفظ کرد مگر وقتی که خود به آن چنین امری فرماید، حق تعالی به بندگانش مهربان و رحیم می‌باشد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: ربّ العالمین یعنی حق تعالی مالک و خالق عالمیان بوده روزی آنها را به سویشان می‌فرستد از آن جایی که می‌دانند و نمی‌دانند، روزی بندگان بینشان تقسیم شده و تمام انسانها از آن بهره‌مند هستند نه تقوای متّقی و پرهیزکار آن را زیاد کرده و نه عصیان و فجور معصیت‌کار آن را ناقص و کم نموده، بین ما و آن رزق حجاب و پرده‌ای است که رزق طالب آن می‌باشد اگر یکی از شما بخواهد از روزی خود فرار کرده و بگریزد، روزی به طلبش آمده همان طوری که مرگ به طلبش می‌آید.
خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: بگویید: حمد برای خدا است در مقابل نعمت‌هایی که به ما داده است و در کتب پیشینیان قبل از این که آفریده شویم ما را یاد کرده است، پس در این عبارت بر حضرات محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین و شیعیان ایشان واجب شده که خدا را شکر نموده و در مقابل برتری و تفضیلی که به ایشان بر سائر امم داده از او قدردانی کنند.
شرح خبری که در کتب پیشینیان از حضرات محمّد و آل محمّد علیهم السّلام و شیعیان ایشان یاد شده است و امّا شرح خبر مزبور: رسول خدا

صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
زمانی که خداوند عزّ و جل حضرت موسی بن عمران علیه السّلام را مبعوث فرمود و وی را برگزید و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی اعطاء فرمود خود را در دربار ذو الجلال صاحب مکان و شرف دید لذا به پروردگار عرض کرد:
پروردگارا، به من کرامتی دادی و عنایتی فرمودی که به احدی قبل از من چنین توجّهی نفرمودی.
خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی آیا می‌دانی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد من از تمام فرشتگان و جمیع مخلوقاتم برتر و بالاتر است؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 347
موسی عرض کرد: پروردگارا اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد تو از تمام مخلوقاتت افضل است آیا در میان آل انبیاء، از آل من کسی اکرم و افضل می‌باشد؟
خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، آیا نمی‌دانی که فضل و برتری آل محمّد بر تمام انبیاء همچون فضل و برتری محمّد بر جمیع مرسلین است؟
موسی علیه السّلام: عرض کرد: پروردگارا اگر آل محمّد چنین هستند پس آیا در میان امم انبیاء امّتی از امّت من برتر نزد تو می‌باشد؟ چه آنکه بر امّت من ابر سایه افکند و مرغ بریان با ترنجبین بر ایشان نازل نمودی و دریا را برایشان شکافتی؟
خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی آیا نمی‌دانی فضل و برتری امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر تمام امّت‌ها همچون فضل خود او بر تمام خلائق است؟
موسی عرضه داشت: پروردگارا کاش ایشان را من می‌دیدم، پس خدا وحی فرمود که: تو ایشان را هرگز نخواهی دید زیرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ایشان اکنون نیست ولی به زودی آنها را در بهشت یعنی در جنات عدن و فردوس برین در محضر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواهی دید و ملاحظه می‌کنی که در نعمت‌های بهشتی غوطه‌ور و در خیرات و زیبائی‌های آن غرق می‌باشند، آیا دوست داری سخن ایشان را به سمع تو برسانم؟
موسی عرضه داشت: آری ای پروردگار من؟
خداوند عزّ و جل فرمود: در مقابل من بایست و تن پوش خود را محکم و استوار کن و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان با عظمت و شوکت قرار بگیر.
موسی علیه السّلام چنین کرد، پس حق عزّ و جل نداء نمود: ای امّت محمّد، تمام آنها در حالی که در پشت پدران و رحم‌های مادرانشان بودند اجابت کرده و گفتند: لبّیک اللّهم لبیک لا شریک لک لبیک، انّ الحمد و النّعمة

لک و الملک لا شریک لک.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جل این اجابت را با عباراتی که ذکر شد شعار در حج قرار داد، پس از آن پروردگار متعال نداء نمود: ای امّت محمّد حکم من بر شما چنین تقدیر شده که رحمت من نسبت به شما بر غضبم سابق بوده و عفو و بخششم پیش از عقاب و مؤاخذه‌ام می‌باشد، پیش از آنکه مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می‌کنم و قبل از آنکه از من سؤال و در خواست نمایید به شما اعطاء خواهم نمود، هر کدام از شما که با من ملاقات کنید در حالی که شهادت دهید به لا اله الّا الا للّه
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 349
وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله صادق فی اقواله، محق فی افعاله، و نیز شهادت دهد که حضرت علی بن ابی طالب برادر و جانشین بعد از او ولیّ حضرتش می‌باشد و همچنین خود را ملتزم به اطاعت از آن جناب کرده باشد همان طوری که ملتزم بود به اطاعت از محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.
و نیز شهادت دهد به این که اولیاء آن حضرت که جملگی برگزیدگان و پاکیزگان و آیات مبارکه الهی و راهنمایان و حجّت‌های خدا بعد از آن دو (پیامبر اکرم و علی علیه السّلام) می‌باشند او را در بهشت خود داخل خواهم نمود اگر چه گناهانش مانند کف روی دریا باشد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
پس از آنکه حق تعالی حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث نمود فرمود:
ای محمّد، تو در کوه طور نبودی آن زمانی که امّت تو را خوانده و به این کرامت اختصاص دادم، سپس حق عزّ و جل به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
بگو ای محمّد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ یعنی حمد برای خدا است که پروردگار عالمیان می‌باشد علی ما اختصّنی به من هذه الفضیلة یعنی در مقابل این فضیلتی که به من اختصاص داد و به امّت آن حضرت هم فرمود:
بگویید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ علی ما اختصنا به من هذه الفضائل یعنی حمد و ستایش برای خدا است که پروردگار عالمیان می‌باشد در مقابل این فضائلی که به ما اختصاص داده است.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از حمّاد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، راوی گفت: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:
برای چه تلبیه را تلبیه گفته‌اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جوابی بود که موسی علیه السّلام با آن پروردگارش را اجابت کرد.
حدیث (5) پدرم رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی و علی بن الحکیم، از فضل بن صالح از جابر از

حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
جناب موسی علیه السّلام از شهر رمله «1» در مصر محرم شدند و با حال احرام از سرزمین‌های پهناور روحاء «2» در حالی که بر روی ناقه‌ای نشسته و آن را با مهاری از لیف کنترل کرده بود عبور نمود حضرتش وقتی تلبیه گفت، کوهها او را جواب دادند.
حدیث (6) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، وی گفت از حضرت ابو جعفر شنیدم که می‌فرمودند:
حضرت موسی بن عمران علیه السّلام با هفتاد پیامبر از راه گشاده و جاده پهناور روحاء در حالی که روی شتر سرخی نشسته بودند و آن حیوان را با مهاری از لیف کنترل نموده و جملگی عباء قطوانیه «3» بر دوش گرفته بودند عبور کرده و می‌فرمودند:
لبّیک عبدک و ابن عبدک لبّیک حدیث (7) پدرم رضی اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
حضرت موسی بن عمران علیه السّلام در حالی که روی شتر سرخی نشسته و مهار آن حیوان از لیف بود و دو جامه قطوانیه در بر کرده بود از راه گشاده و جاده فراخ روحاء عبور کرد و پیوسته می‌گفت: لبیک یا کریم، لبیک.
و یونس بن متی علیه السّلام نیز از همین جاده می‌گذشت و می‌گفت:
لبّیک کشاف الکرب العظام، لبیک و جناب عیسی بن مریم علیه السّلام نیز از همین جاده می‌گذشت و می‌گفت:
لبّیک عبدک و ابن امتک، لبّیک.
و حضرت خاتم النبیین حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز از جاده مذکور عبور کرده و به درگاه الهی عرضه می‌داشت:
لبیک ذا المعارج، لبیک.

---

(1)- کلمه «رمله» مفرد «رمل» بوده و آن شهری است در فلسطین و بین آن و مقدس دوازده میل فاصله است.

(2)- مکانی است در فاصله چهل میلی مدینه و بعضی فاصله آن را تا مدینه سی و شش میل و برخی سی میل گفته‌اند.
(3)- منسوب است به قطوان (به فتح قاف و طاء) مکانی است در کوفه.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 353

باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که بعضی یک حج و برخی دو حجّ یا بیشتر بجا آورده و پاره‌ای اصلا حج بجا نمی‌آورند

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
وقتی حقّ عزّ و جل به ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام فرمان داد بیت اللَّه را بسازند و آنها خانه را ساخته و تمامش کردند به ایشان امر فرمود رکنی را بالا ببرند و پس از آن در بین مردم نداء کنند: آگاه باشید و توجّه نمایید، بیا حجّ، بیا حجّ.
لازم به تذکر است اگر نداء می‌داد: بیایید بسوی حجّ، تنها کسانی اجابت می‌کردند که در آن روز انسانی مخلوق بودند ولی وقتی نداء داد: بیا حجّ تمام مردم چه انسانهای مخلوق و چه آنهایی که در اصلاب و پشت مردان بودند لبیک گفته و دعوت حق را اجابت نمودند پس آنان که ده بار لبیک گفتند ده بار حج انجام داده و کسانی که پنج بار لبیک گفتند پنج مرتبه حج بجا آورده و آنکه بیشتر لبیک گفت به عدد لبیکی که گفت حج انجام داد و کسانی هم که یک بار لبیک گفتند یک حج انجام دادند و آنان که اصلا لبیک نگفتند به آوردن حج مبادرت ننمودند.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و علی فرزندان حسن بن فضّال از پدرشان، از غالب بن عثمان، از مردی از اصحاب، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند جلّ جلاله وقتی به ابراهیم علیه السّلام امر فرمود که در بین مردم نداء کند و ایشان را به حجّ دعوت نماید، وی روی مقام ایستاد و بقدری بالا قرار گرفته بود که محاذی کوه ابو قیس واقع شد، پس با صدای بلند مردم را به حج خواند، وی با این نداء صدایش را به تمام کسانی که در اصلاب و پشت مردان و رحم زنان بوده و تا روز قیامت خواهند آمد شنواند.
حدیث (3) علی بن احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام

نقل کرده که آن جناب فرمودند: کسی در آن شب یعنی شبی که تمام امور خلائق مقدّر می‌شود و آن شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان است برایش حجّ نوشته نشود در آن سال به حجّ نخواهد رفت چه آنکه در شب مزبور سفر تمام حاجیان در آن سال نوشته می‌شود و همچنین ارزاق و عمرها و آنچه از وقایع و اتّفاقات در سال پیش می‌آید مقدّر می‌گردد.

راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس کسی که در شب قدر نامش در صف حاجیان نوشته نشده استطاعت رفتن به حجّ را ندارد؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: چطور چنین می‌باشد؟
حضرت فرمودند: من با شما خصومت و مجادله نمی‌کنم، واقع امر این طور است.

باب صد و پنجاه و نهم سرّ اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است.

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام راجع به حرم و نشانه‌هایش سؤال کرده و عرضه داشتم چرا برخی از آنها نزدیکتر از بعضی بوده و بعضی از برخی دورتر می‌باشند؟
حضرت فرمودند: حق تبارک و تعالی وقتی آدم علیه السّلام را از بهشت فرو فرستاد روی کوه ابو قبیس قرارش داد، وی از وحشتی که در او پیدا شده بود به حق عزّ و جل شکایت کرده و عرضه داشت آنچه را که در بهشت می‌شنیدم اینجا نمی‌شنوم، خداوند متعال یاقوت سرخی را از بهشت فرو فرستاد و آن را در مکانی که امروز بیت هست قرار داد، جناب آدم علیه السّلام دور آن طواف می‌نمود و نور آن به نشانه‌هایی که امروز به عنوان حدود حرم نصب شده می‌رسید پس اعلام و نشانه‌های امروزی منتهی الیه شعاع نورهای آن یاقوت بوده که حق تعالی آنها را حدّ حرم قرار داده است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو همام اسماعیل بن همام، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نظیر همین روایت را نقل کرده است.

حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از محمّد بن اسحاق، از حضرت ابی جعفر از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:
خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: من خداوند بخشنده و مهربانم، به آدم و حوّاء ترحّم نمودم زیرا بسیار شکوه و شکایت کردند لذا خیمه و چادری از چادرهای بهشتی برایشان فرو فرستادم به خاطر گریه و وحشت و تنهایی آنها مورد رحم و مهربانی خویش قرارشان دادم، پس خیمه را بر ترعه که بین کوههای مکّه هست بر سر پا نمودم.
«ترعه جایگاه بیت و ستون‌های آن که فرشتگان پیش از آدم آن را بالا برده‌اند می‌باشد» باری جبرئیل خیمه را که به مقدار حجم بیت بود جای آن نصب کرد و آدم را از صفا و حوّاء را از مروه آورد و هر دو را در خیمه جمع فرمود.
حضرت فرمودند: ستون خیمه شاخه‌ای از یاقوت سرخ بود که نور و

شعاعش کوههای مکه و اطراف آن را روشن کرده بود، این نور امتداد داشت و نهایت برد و تابش آن حدود حرم امروزی است لذا حق تبارک و تعالی منتهی الیه این نور را از اطراف حرم برای خیمه عمود منظور فرمود و سرّ حرم قرار دادن برای خیمه و عمود آن بود که این دو از بهشت محسوب شده لا جرم احترامشان لازم بود از این رو حق تعالی اجر و ثواب حسنات را مضاعف و مؤاخذه و عقوبت سیئات را نیز دو چندان قرار داده است.
سپس حضرت فرمودند: و طناب و ریسمان‌های خیمه از اطراف کشیده شد و منتهای آنها که میخ‌های چادر را آن جا می‌کوبند اطراف و حریم مسجد الحرام به حساب آمد.
امام علیه السّلام فرمودند: میخ‌های خیمه، سنگ‌هایی از طلای ناب بهشتی و طناب‌های آن از موهای بافته شده سرخ رنگ بود.
حضرت فرمودند: خدای متعال به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود: هفتاد هزار فرشته بر زمین فرود آورد تا خیمه را از دستیاران ابلیس محافظت کرده و در ضمن با آدم مأنوس بوده به منظور تعظیم بیت و خیمه دور آن طواف کنند.
حضرت فرمودند: جبرئیل فرشتگان را پایین آورد و آنها در آستانه خیمه به

حفاظت و جلوگیری از گزند دستیاران شیاطین پرداخته اطراف ستون‌های بیت و خیمه هر روز و شب طواف می‌کردند همان طوری که در آسمان دور بیت المعمور می‌گردیدند.
امام فرمودند: ارکان و ستون‌های بیت الحرام در زمین به موازی و محاذی بیت المعمور بوده که در آسمان می‌باشد باری حق تعالی به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود که به زمین نزد آدم و حوّا برو و آنها را از جای ستونهایی که بعدا برای بیت من نصب می‌شود دور کن و ستونهای خانه‌ام را برای فرشتگان و آفریدگانم از فرزندان آدم بالا ببر.
جبرئیل به نزد آدم و حوّا آمد و آنها را از خیمه بیرون کرد و از ترعه و پایه‌های بیت کنار بر دو خیمه را از جای پایه‌های دورتر سر پا کرد و سپس آدم را بر کوه صفا و حوّا را بر مروه نهاد.
آدم علیه السّلام فرمود: ای جبرئیل: آیا به واسطه غضب پروردگار جلّ ذکره ما را منتقل کرده و بین ما دو نفر جدایی انداختی یا تقدیر الهی بر ما چنین اقتضایی نمود؟
جبرئیل گفت: غضب پروردگار متوجّه شما نشد ولی در عین حال از فعل خدا نباید سؤال نمود، ای آدم هفتاد هزار فرشته‌ای را که حق تعالی به زمین فرستاده تا با تو انس گرفته و اطراف ارکان و عمودهای خیمه طواف کنند از خدای عزّ و جل در خواست کرده‌اند که حضرتش برای

ایشان به جای خیمه دور مکان آن بیتی مبارک و میمون به محاذات بیت المعمور بناء کند تا ایشان دور آن طواف نموده همان طوری که در آسمان اطراف بیت المعمور طواف می‌نمایند، پس حق تعالی به من وحی فرمود تا تو را دور کرده و خیمه را بالا برم.
آدم علیه السّلام پس از استماع این کلام گفت: ما به تقدیر خداوند متعال راضی بوده و به امرش که در باره ما نافذ و مؤثّر است خشنود هستیم.
پس جبرئیل عمودهای بیت را با سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از کوه «السّلام» که پشت کوفه است ساخت و بالا برد، بعد حق تعالی به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود بیت را بساز و تمام کن، جبرئیل به فرمان خدا چهار سنگ را از مواضع اربعه با بالش کند و در همان جاهایی که حق تعالی به او امر فرموده بود در ارکان بیت روی پایه‌هایی که حضرت جبّار جل جلاله تقدیر و معین فرموده بود قرار داد و نشانه‌های آنها را نیز نصب فرمود سپس به جبرئیل وحی نمود بیت را از سنگ کوه ابو قبیس ساخته و برای آن دو درب تعبیه کند، دربی در مشرق و دربی در مغرب.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 361
امام علیه السّلام فرمودند: بدین ترتیب جبرئیل علیه السّلام خانه را ساخت و تمام کرد و وقتی از بناء آن فارغ شد فرشتگان اطرافش به طواف پرداختند و چون آدم و حوّا طواف فرشتگان را دیدند آنها نیز حرکت کرده و به دور بیت هفت شوط طواف نموده سپس از طواف بیرون آمدند و به دنبال طعامی رفتند که تناول کنند.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف از صفوان بن یحیی، وی می‌گوید: از حضرت امام حسن علیه السّلام راجع به حرم و نشانه‌های آن سؤال شد؟
حضرت فرمودند: هنگامی که جناب آدم از بهشت فرو فرستاده شد روی کوه ابو قبیس قرار گرفت ولی مردم معتقدند که آن حضرت در هند نازل شد، باری آن جناب از وحشت به درگاه الهی شکایت کرد و اظهار نمود که آنچه در بهشت می‌شنید اکنون نمی‌شنود، پس حق تعالی یاقوتی سرخ به زمین فرستاد که جای بیت نصب گردید و آدم آن را طواف کند و نور این یاقوت به مکانی که نشانه‌ها را نصب کرده‌اند می‌رسید پس نشانه‌ها و حدود حرم را در منتهی الیه شعاع نور آن یاقوت قرار دادند و حق تعالی این محوطه را حرم اعلام فرمود.

باب صد و شصتم سرّ تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم علیه السّلام در مقام و سبب انتقال دادن مقام از مکانش به موضعی که فعلا در آن می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد و علی دو فرزند حسن بن علی بن فضّال، از عمرو بن سعید مدائنی، از موسی بن قیس فرزند برادر عمّار بن موسی ساباطی، از مصدّق بن صدقه از عمّار بن موسی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام.
یا از عمّار، از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
وقتی خداوند تعالی به ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که به مردم اعلام حج نمایند، آن حضرت سنگی را که در آن اثر دو قدمش بود یعنی مقام را برداشت و آن را محاذی بیت و چسبیده به آن در مقابل آن مکانی که فعلا در آن هست قرار داد و سپس روی

آن ایستاد و با صدای بلند امر خداوند را به مردم ابلاغ کرد و ایشان را به حج دعوت فرمود و وقتی شروع به سخن گفتن نمود سنگ تحمّل نیاورد و پاهای آن حضرت در سنگ فرو رفت، ابراهیم علیه السّلام دو پای خود را از سنگ بیرون کشید و وقتی مردم نفراتشان انبوه شد و آماده شدند برای انجام اعمال مشقّت بار و رنج آور حج اطراف سنگ ازدحام و اجتماع کردند، آنها رأیشان بر این قرار گرفت که سنگ را در همین جایی که امروزه در آن هست قرار دهند تا بدین ترتیب مطاف و محل طواف برای کسانی که اطراف بیت دور می‌زنند خالی از مانع باشد باری پس از آنکه حق تعالی حضرت پیامبر خاتم صلی اللَّه علیه و آله را مبعوث فرمود و نیز در زمان ابو بکر و ابتداء حکومت عمر سنگ همچنان در مطاف بود ولی بعدا عمر گفت:
مردم بر این مقام اجتماع کرده‌اند اینک از شما می‌پرسم که کدامیک از شما جایگاه این سنگ را در زمان جاهلیّت می‌دانید؟
مردی گفت: من قدر و اندازه جای آن را دقیق می‌دانم.
عمر گفت: آیا مقدار جای این سنگ و اندازه‌اش را تو می‌دانی؟
آن مرد گفت: آری.
عمر گفت: موضع آن را نشان بده.
آن مرد موضع آن در عصر جاهلیّت را نشان داد، پس از آن سنگ را حمل نمود و به جایی که امروزه در آن هست برگرداند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی حلبی «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: برای چه حجر الاسود را مسّ می‌کنند؟
حضرت فرمودند: زیرا تجدید عهد نمودن خلائق با خدا در همین مسّ می‌باشد.
و در حدیث دیگر آمده که امام علیه السّلام در جواب سؤال مذکور فرمودند: به خاطر این که

---

(1)- عبید اللَّه بن علی بن ابی الحلبی وی ثقه و صحیح الرّوایة بوده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 365
وقتی حق تعالی از بندگان اخذ میثاق گرفت به حجر امر فرمود، پس حجر مواثیق بندگان را در خود فرو برد، پس هر کس که پیمان دوستی را حفظ نمود حجر برایش شهادت می‌دهد که او پیمان و عهدش را نشکسته و به آن وفادار می‌باشد.
حدیث (2) علیّ بن محمّد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب سؤالات و مسائل من مرقوم فرمودند:
سرّ استلام و مس نمودن حجر الاسود این است که حق تعالی وقتی پیمان و عهد از بنی آدم گرفت حجر آن میثاق را در خود فرو برد و به همین خاطر است که مردم مکلّف شده‌اند آن میثاق را با استلام حجر نمودن تجدید کنند فلذا در مقابل حجر الاسود که می‌رسند به آن خطاب کرده و می‌گویند: امانت من را بده و میثاق و عهد خود را با تو تجدید می‌کنم تا شهادت دهی که به آن وفاء کرده‌ام و اشاره به همین معنا دارد کلام سلمان فارسی علیه الرحمه که فرموده: روز قیامت البتّه حجر الاسود می‌آید همچون کوه ابو قبیس یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که با او تجدید عهد کرده‌اند شهادت می‌دهد که ایشان به عهدشان وفاء نموده‌اند.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از احمد بن ادریس، از محمّد بن حسّان از ولید بن ابان از علی بن جعفر، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرموده:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: دور بیت اللّه طواف کنید و رکن را استلام و مسّ نمایید زیرا رکن (حجر الاسود) برکت خدا است در زمین، خلق خدا با آن مصافحه می‌کنند همچون مصافحه بنده یا مرد و در عرض رکن (حجر الاسود) در باره هر کسی که او را مسّ نموده شهادت می‌دهد که وی به عهدش وفاء نموده است.
مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌فرماید:
معنای «یمین اللّه» در این روایت عبارت است از طریق خدا که مؤمنین از آن راه به بهشت می‌روند و لهذا امام صادق علیه السّلام فرمودند:
حجر الاسود باب ما است، باب و دربی که ما از آن داخل بهشت می‌شویم و بر اساس همین معنا آن حضرت فرمودند: در بیت اللّه دربی از دربهای بهشت بوده و

از آن روز که باز گردیده بسته نشده است و در آن نهری از بهشت جاری است که اعمال و کردار بندگان در آن ریخته می‌شوند و آن رکن یمانی است نه رکن حجر الاسود.
حدیث (4) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن فضّال از یونس از کسی که ذکرش کرده از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
از آن حضرت پرسیدم: کسی که ملتزم به حجر و متوسّل به آن شده برای چه چیزی ملتزم شود و چه چیزی را در التزامش ذکر نماید؟
حضرت فرمودند: در جنب حجر نهری از بهشت جاری است که در هر پنجشنبه اعمال بندگان را در آن می‌اندازند.
حدیث (5) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللّه علی، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی از حریز، از ابی بصیر و زراره و محمّد بن مسلم جمیعا از ابی عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود را آفرید سپس از بندگان پیمان و میثاق گرفت بعد به حجر الاسود فرمود این میثاق و پیمان را فرو ببر و اهل ایمان میثاق و عهدشان را نزد حجر الاسود تجدید می‌کنند.
حدیث (6) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار از محمّد بن عیسی بن عبید از زیاد قندی، از عبد اللّه بن سنان، وی می‌گوید: در طواف بودیم، مردی از آل عمر از نزدیک ما گذشت و دستش را مردی دیگر گرفته بود، پس وی حجر را استلام نمود، آن مرد عمری که دستش را وی گرفته بود بر سرش فریاد زد و با او درشتی نمود و به وی گفت: حجّت باطل است، این چیزی را که تو استلام می‌کنی سنگ بوده نه نفعی به حال تو داشته و نه ضرری.

عبد اللّه بن سنان می‌گوید: من خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا کلام مرد عمری را شنیدید و ملاحظه فرمودید که وی به آنکه استلام نمود چه گفت و به او چه رساند آنچه را که رساند؟
حضرت فرمودند: چه چیزی به او گفت؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 369
محضرش عرضه داشتم: به او گفت، ای بنده خدا حجّ تو باطل است، سپس اضافه کرد که این چیزی که تو آن را استلام می‌کنی سنگ است نه ضرری داشته و نه نفعی. حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت، روز قیامت حجر الاسود زبانی تیز و گویا داشته با آن برای کسانی که او را استلام کرده‌اند و بدین وسیله به عهد خود وفاء نموده‌اند شهادت به وفاداری ایشان می‌دهد.
سپس حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود، یکی شیرین و دیگری تلخ، تربت آدم علیه السّلام را از دریای شیرین آفرید سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید آنگاه آن را همچون پوست مالید سپس رهایش نمود و وقتی خواست در آن روح بدمد او را به صورت شبح و تمثالی ایستاند بعد یک مشت از کتف راستش برداشت بلافاصله اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند.
پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند و یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند، بعد حق تعالی اصحاب یمین و ذرّاتی که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذرّاتی که از کتف چپ خارج گشتند را به سخن در آورد، اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟
خداوند عزّ و جلّ به آنها می‌فرماید:
به خاطر آنکه می‌دانم شما به طرف جهنم می‌روید اگر چه بعد از بعث رسل و تبیین و روشن نمودن واقع باشد و من شما را به زودی می‌آزمایم، پس حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و افروخته گردید، سپس به آنها فرمود جمیعا داخل آتش شوید من آن را برای شما سرد و سالم می‌گردانم.
آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم چرا برای ما آتش آفریدی و مقصودمان از این سؤال فرار و گریز از آن بود حال ما را امر می‌کنی که در آن داخل شویم، اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی داخل آن نمی‌شوند، حقّ عزّ و جل به آتش امر فرمود گرم شود و افروخته گردد، پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گداخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم می‌گردد، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

اصحاب یمین از روی میل گفتند: چرا و اصحاب یسار از روی کراهت جواب دادند و چرا گفتند پس باری تعالی از جملگی آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 371
بعد امام علیه السّلام فرمود: حجر الاسود آن وقت در بهشت بود پس خداوند عزّ و جل بیرونش آورد و آن، میثاق و پیمان خلائق را در خود فرو برد و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (تمام موجودات در آسمان و زمین خواه و ناخواه مطیع او بوده و رجوعشان بسوی او است).
و زمانی که حق تبارک و تعالی حضرت آدم علیه السّلام را در بهشت ساکن نمود و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی حجر را از بهشت فرود فرستاد و آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم علیه السّلام را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد، آدم برای مدّت مدیدی آن جا درنگ نمود سپس حجر را در بیت دید آن را شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد از این رو نزد حجر آمد و به سرعت خود را به آن جا رسانید و سپس خویش را، روی آن افکند و مدّت چهل بامداد گریست و از خطایش توبه نمود و از این که عهد را نقض کرده اظهار پشیمانی کرد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: و به همین خاطر امر شده‌اید هر گاه حجر را استلام کردید بگویید: امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یوم القیامة.
حدیث (7) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن محمّد بن ابی نصر از عبد الکریم بن عمر و خثعمی، از عبد اللَّه بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
ارواح لشکرهایی هستند آراسته و منظّم در صفوف متعدّد پس آنچه از ارواح در عالم میثاق با هم آشنا و هم صف بودند در اینجا و عالم دنیا با یک دیگر الفت و انس دارند و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه و تناکر بوده در این عالم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می‌باشد و میثاق و عهد در این حج نهفته است.
سپس حضرت فرمودند:
به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان تیز و گویا دارد این سنگ در ابتداء سفیدتر از شیر بود ولی به واسطه استلام مجرمین و گناهکاران و منافقین رفته رفته تیره شد تا به این وضعی که می‌بینید در آمد.
حدیث (8) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن

حسان واسطی، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
عمر بن خطّاب بر حجر الاسود عبور کرد و گفت: ای سنگ به خدا سوگند می‌دانیم که تو سنگ هستی نه نفعی داشته و نه ضرری داری منتهی دیده‌ایم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو را دوست دارد از این جهت ما نیز تو را دوست داریم.
امیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمود: ای پسر خطّاب چگونه این سخن می‌گویی، به خدا قسم حتمی است که حق تعالی در روز قیامت این سنگ را برانگیخته در حالی که یک زبان و دو لب دارد، پس شهادت می‌دهد در حق کسانی که با او وفادار بوده‌اند، این سنگ برکت خدا در زمین است، مخلوقات الهی با او بیعت می‌نمایند.
عمر گفت: خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی طالب نباشد باقی ندارد.
حدیث (9) علی بن حاتم در مکتوبی که به من مرقوم نمود خبر داد از جمیل بن زیاد، از احمد بن الحسین النخّاس، از زکریا ابی محمّد مؤمن، از عامر بن معقل، از ابان بن تغلب، وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:
آیا می‌دانی برای چه مردم حجر الاسود را می‌بوسند؟
ابان می‌گوید: عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمودند: آدم علیه السّلام از وحشت در زمین به حق تعالی شکایت کرد، جبرئیل نازل شد و یاقوتی از بهشت آورد که هر گاه آدم علیه السّلام در بهشت به آن عبور می‌کرد با پایش به آن میزد وقتی آن را در زمین دید شناخت بلافاصله بوسیدش و از آن جا است که مردم نیز حجر را می‌بوسند چه آنکه حجر همان یاقوت می‌باشد.
حدیث (10) ابو عبد اللّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی، از ابن عبّاس نقل شده که گفت: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طواف می‌فرمود و عائشه نیز در خدمتش بود وقتی رکن را استلام کرده و به حجر رسیدند به عائشه فرمودند:
اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیّت بر این سنگ منطبع و منتقل نشده بود به واسطه‌اش از هر بیماری انسان شفا می‌یافت و نیز به همان هیئتی که روز اوّل حق تعالی آن را به زمین فرو فرستاد دیده می‌شد، این سنگ در اصل یاقوت سفید بود

که از یاقوتهای بهشتی به حساب می‌آمد ولی حق عزّ و جل حسن آن را به واسطه معصیت عاصیان تغییر داد و آن را از سردمداران و ظلمه مستور فرمود زیرا برای ستمکاران شایسته نیست به چیزی که پیدایشش از بهشت بوده بنگرند چه آنکه هر کسی به شیئی که مبدأ و آغازش از بهشت بوده نگاه کند بهشت بر او واجب می‌شود.
سپس فرمود:
رکن برکت خدای تعالی در زمین بوده و حق جلّت عظمته آن را در روز قیامت مبعوث فرموده در حالی که زبان و دو لب و دو چشم دارد و در آن روز آن را به نطق و سخن در آورده و آن با زبانی گویا برای کسی که استلامش نموده شهادت می‌دهند، استلام حجر در امروز بیعت است در حق کسانی که بیعت با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک نکرده‌اند.
وهب یمانی می‌گوید: رکن و مقام هر دو، دو یاقوت از یاقوتهای بهشتی هستند که در این دنیا آورده و بر روی کوه صفا نهاده شدند، پس نور آنها بین مشرق و مغرب را برای اهل زمین روشن کرده همان طوری که در شب تار چراغ فروزان ظلمت را به روشنایی مبدّل می‌نماید.
به واسطه آنها هر اضطراب و نگرانی برطرف و انس و الفت حاصل می‌گشت حق تعالی این دو را مبعوث فرمود در حالی که از نظر عظمت و بزرگی همچون کوه ابو قبیس بوده و برای هر کسی که آنها را استلام کرده و بدین وسیله تجدید عهد نموده و شهادت به وفاداری می‌دهند، بعدا نور و درخشندگی از آنها رفع گردید و حسنشان تغییر داده شد و به وضعی که الآن هست در آمدند.

باب صد و شصت و دوّم سرّ این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته و علّت بهبودی نیافتن بیمار به سبب مسّ نمودن حجر در این زمان

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران و حسین بن سعید، جمیعا از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
حجر الاسود قبلا از شیر سفیدتر بود، اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیّت آن را مسّ

نمی‌کرد هیچ صاحب مرضی آن را استلام نمی‌کرد مگر آنکه از مرضش بهبودی پیدا می‌نمود.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از اسماعیل بن محمّد تغلبی، از ابو طاهر ورّاق، از حسن بن ایّوب «1»، از عبد الکریم بن عمرو، از عبد اللَّه بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی نام حجر الاسود را محضر مبارکش آورد، آن حضرت فرمودند:
توجه داشته باش، حجر دو چشم و یک بینی و یک زبان دارد قبلا از شیر سفیدتر بود و نیز مقام هم، همین منزله و موقعیّت را داشت.

باب صد و شصت و سوّم سرّ این که چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده و دو رکن دیگر را استلام نمی‌کنند و سبب این که مقام ابراهیم علیه السّلام چرا بر چپ عرش می‌باشد

حدیث (1) علی بن حاتم، از علی بن الحسین النحوی، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون و غیرش از برید بن معاویه عجلی، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده ولی دو رکن دیگر را استلام نمی‌کنند؟
حضرت فرمودند:
عباد بن صهیب بصری نیز از من همین سؤال را کرد و من به او گفتم:
به خاطر آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این دو را فقط استلام نمودند و آن دو رکن دیگر را مسّ نکردند و بر مردم لازم است آنچه را که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام دادند، انجام دهند و به زودی به تو خبر خواهم داد غیر آنچه را که به عباد خبر دادم و آن این است که:
حجر الاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و حق تبارک و تعالی امر فرموده آنچه در طرف راست عرش هست را استلام کنیم.
برید می‌گوید: عرضه داشتم: چطور مقام ابراهیم در سمت چپ عرش قرار گرفته؟

_____
(1)- امامی است ولی مجهول الحال می‌باشد.

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه حضرت ابراهیم علیه السّلام در قیامت مقامی داشته و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز در قیامت مقامی دارند، مقام پیامبر اکرم در طرف راست عرش و مقام ابراهیم در جانب چپ عرش می‌باشد از این رو مقام ابراهیم در قیامت در جای خودش که چپ عرش باشد قرار دارد و عرش پروردگار رویش به طرف ما است نه پشت آن «1».
حدیث (2) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة ابن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
در طواف بودم که شخصی پرسید: چرا این دو رکن یعنی حجر و رکن یمانی را مردم مسح کرده ولی آن دو رکن دیگر را مسح نمی‌کنند؟
در جواب گفتم: زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این دو را مسح نموده و آن دو رکن دیگر را مسح نفرمودند، و ما نباید متعرّض کاری شویم که رسول گرامی صلّی اللّه علیه و آله متعرّضش نشده‌اند.
حدیث (3) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن عبد الجبّار

از جعفر بن محمّد کوفی، از شخصی که از اصحاب ما است مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در طواف به رکن غربی رسیدند، رکن به آن سرور عرض کرد:
ای رسول خدا آیا من رکنی از ارکان بیت پروردگارت نیستم؟ پس چرا مرا استلام

_____

(1)- در ذیل این عبارت مرحوم مجلسی اوّل شرحی ایراد نموده‌اند که در ذیل آن را می‌آوریم.
مرحوم مجلسی اوّل فرموده: اگر بیت را در دنیا و قیامت محاذی عرش قرار داده و چنین تصور کنیم که بیت به منزله مردی است که صورتش به طرف مردم و به طرف باب می‌باشد قهرا اگر ما به طرف بیت توجّه کنیم مقام ابراهیم طرف راست ما و حجر الاسود جانب چپ ما قرار گرفته و نسبت به بیت عکس است یعنی حجر الاسود جانب راست بیت و مقام طرف چپ آن واقع می‌باشد و همچنین است عرش نسبت به الآن و قیامت و حجر الاسود به منزله مقام پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و رکن یمانی به مثابه مقام ائمه ما صلوات اللّه علیهم اجمعین می‌باشد، و همان طوری که مقام نبی و ائمه صلوات اللّه علیهم در دنیا طرف راست بیت و به ازاء راست عرش می‌باشد در آخرت نیز چنین می‌باشد زیرا عرش صورتش به طرف ما است نه پشتش زیرا اگر پشتش به طرف ما می‌بود لازم می‌آمد که یمین و جانب راست تعلّق به ابراهیم داشته و طرف چپ متعلّق به نبی اکرم و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین باشد در حالی که گفتیم چنین نیست سپس مرحوم مجلسی فرموده: آنچه گفتیم تفسیر خبر به حسب ظاهر بود ولی ممکن است بگوییم تعبیر در روایت اشاره است به علوّ رتبه پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله و افضلیّت آن سرور بر رتبه حضرت ابراهیم علیه السّلام که افضل انبیاء بعد از پیامبر اکرم و ائمّه علیهم السلام می‌باشد.

و مسّ نمی‌کنند؟
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزدیکش رفته و به آن فرمودند: آرام بگیر، سلام بر تو باد، مهجور و کنار گذارده نشدی.

باب صد و شصت و چهارم سرّ این که چرا حق تعالی حجر الاسود را در رکنی که فعلا در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر و علّت بوسیدن آن و سبب اخراجش از بهشت و وجه قرار دادن میثاق را در آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از موسی، از عمر، از ابن سنان از ابو سعید قمّاط، از بکیر بن اعین، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال را در رکنی که فعلا در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟
و برای چه بوسیده می‌شود؟
و برای چه از بهشت اخراج شد؟
و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان
فدایت شوم از این علل مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیّر می‌باشم؟
بکیر می‌گوید: امام علیه السّلام فرمودند:
از مسأله بسیار مشکل و سختی پرسیده و پی‌گیری نمودی، پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فرا بده ان شاء اللَّه به تو خبر می‌دهم، خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود را که سنگ گرانبهایی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد و در آن رکن را وضع کرد زیرا میثاق و پیمان خلائق در آن بود و توضیح آن این است که:
زمانی که ذریّه بنی آدم از پشت آنها خارج شده و حق تعالی در همان مکان از آنها اخذ میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرنده بر حضرت قائم علیه السّلام هبوط نمود، اوّلین کسی که با قائم آل محمّد علیهم السّلام بیعت نمود همان طیر است که به خدا سوگند جبرئیل علیه السّلام بود و به همان مقام حضرتش تکیه خواهد داد و آن تکیه‌گاه حجّت و برهان است بر حضرت قائم علیه السّلام چنانچه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفاء به عهد کرده و نیز شهادت می‌دهد برای کسی

که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است به آن حضرت اداء کند.
امّا این که آن را بوسیده و استلامش می‌کنند علّتش آن است که با این وسیله مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می‌نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده به آن اداء می‌کنند، لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می‌کنند مگر توجه نمی‌کنی که وقتی به حجر رسیدی می‌گوئی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی‌کند و اساسا غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است.
و شیعیان هر گاه نزدش می‌آیند ایشان را شناخته و تصدیقشان می‌کند و دیگران که به حضورش می‌رسند انکارشان کرده و در آنچه می‌گویند تکذیبشان می‌نماید و جهتش آن است که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده در نتیجه به نفع شما و بر علیه و ضرر دیگران شهادت می‌دهد یعنی شهادت می‌دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و به آن کفر ورزیده‌اند و شهادت حجر در روز قیامت حجّت بالغه خداوند متعال بر علیه آنان است در روز قیامت حجر می‌آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اوّلی او است که تمام خلائق او را با آن صورت شناخته و انکارش نمی‌کنند، باری هر کسی با آن در دنیا به عهدش وفاء نمود و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد آن را حفظ کرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده البته حجر بر نفعش شهادت می‌دهد و هر کسی آن را انکار نموده و میثاق را فراموش نموده قطعا در حقّش شهادت به کفر و انکار می‌دهد.
و امّا علّت اخراجش از بهشت:
آیا می‌دانی اصل حجر الاسود چیست؟
بکیر می‌گوید: عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمودند: حجر فرشته‌ای عظیم الشأن و از بزرگان ملائکه بوده و وقتی حق عزّ و جلّ از فرشتگان اخذ میثاق کرد او اوّلین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد لا جرم باری تعالی بر جمیع مخلوقات امینش قرار داد و میثاق خلائق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته است را تجدید نمایند.

سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را متذکّر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید، و وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال عهدی را که از آدم و فرزندانش برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وصیّش صلوات اللّه علیه اخذ کرده بود از یاد آدم برد و وی را به نیسان انداخت «1» و او را متحیّر و مبهوت قرار داد و هنگامی که حق جلّ و علی توبه آدم را پذیرفت آن فرشته را (حجر) به صورت درّه‌ای سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد، آدم در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید با آن انس گرفت ولی بیش از این که آن جوهر و سنگ قیمتی است شناختی

نسبت به آن نداشت، خداوند عزّ و جل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟
آدم علیه السّلام گفت: خیر.
سنگ گفت: بلی مرا می‌شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود در آمد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟
آدم پرید به سوی او و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.
سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشنده تبدیل کرد، آدم علیه السّلام در مقام تجلیل و تعظیم بر آمده و آن را به دوش گرفت و هر گاه خسته می‌شد جبرئیل علیه السّلام آن را از آدم می‌گرفت و با خود نقل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکّه رسیدند، باری پیوسته آدم علیه السّلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکّه به سر می‌برد و در هر روز و شب اقرار به میثاق و عهد می‌کرد و آن را تجدید می‌نمود.
سپس حق تعالی وقتی جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشد فرود آمد و در آن مکان آدم را دید و این همان مکانی بود که حق تعالی اخذ میثاق نمود و فرشته عهد و میثاق را در همان جا در خود فرو برد و به خاطر همین علّت حق تعالی حجر را در آن رکن قرار داد نه در رکن‌های

---

(1)- مرحوم علیّین و ساده مجلسی عطّر اللّه مرقده در مرآت العقول می‌فرماید:
کسانی که انساء بر انبیاء را جایز ندانسته و می‌گویند: صحیح نیست خداوند متعال نسیان را بر انبیاء غالب کند می‌فرمایند مقصود از نسیان در اینجا ترک می‌باشد.

دیگر سپس حق تعالی آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا، را به جانب مروه راند بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده اللّه اکبر و لا اله الّا اللّه گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود فلذا سنّت است که در هنگام روبرو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیّت خود و نبوّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وصی بودن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام اقرار خواست پشت ملائکه

لرزید و اوّلین کسی که سرعت نمود و به آن اقرار کرد همان فرشته (حجر) بود و از او محبّ‌تر نسبت به محمّد و آل محمّد هیچ فرشته‌ای نبود از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد در حالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند شهادت خواهد داد.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید:

خبر مذکور با همین الفاظ و عباراتی که نقل گردید حکایت شده و معنای «انّ اللّه أهبط الی ارضه و بنی الکعبة» آن است که خداوند متعال وقتی آنها را به زمین فرو فرستاد یعنی آن فرشته و آدم و حوّا و جبرئیل را.

و مراد از «ارضه» بین رکن و مقام می‌باشد.

و این مکان ثواب و اجر بسیاری برای آدم داشت لذا در همان مکان حق تعالی اخذ میثاق نمود.

و امّا معنای «اخذ اللّه الحجر بیده» مقصود از «ید» قدرت می‌باشد.

باب صد و شصت و پنجم سرّ نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه»

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو از عبد الحمید بن ابی الدّیلم از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
صفا را به این خاطر صفا خوانده‌اند که: مصطفی و برگزیده شده آدم بود که بر کوه صفا هبوط کرد لذا از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه اتخاذ

شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید) می‌باشد و چون حوّا بر کوه مروه فرود آمد این کوه را به این نام خواندند چه آنکه مرأه یعنی (زن) که حوّا باشد بر آن نازل گردید پس برای کوه نامی از اسم مرأه اتخاذ گردید.

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند:
حضرت ابراهیم علیه السّلام وقتی اسماعیل را که شیرخواره‌ای بود در مکّه گذارد وی تشنه بود و بین کوه صفا و مروه درختی بود، مادر اسماعیل از منزلش بیرون شد تا به کوه صفا رسید، کسی را در آن جا ندید پس گفت: آیا در این وادی انیس نمی‌باشد؟
کسی جوابش را نداد، پس از آن جا گذشت تا به مروه رسید در آن جا نیز احدی را مشاهده نکرد باز گفت: آیا در اینجا انیسی نمی‌باشد؟
هیچ جوابی نشنید، پس به صفا برگشت دوباره کلامش را تکرار کرد و جوابی نیامد سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد، پس حق تعالی آن را سنّت قرار داد که حاجی‌ها از صفا به مروه و از مروه به صفا تا هفت مرتبه بروند باری جبرئیل بر آن مخدّره نازل شد و به او فرمود: تو کیستی؟
آن مخدّره گفت: من مادر فرزند ابراهیم هستم.
جبرئیل گفت: ابراهیم شما را به چه کسی سپرده و رفته؟
آن مخدّره گفت: همین جمله را وقتی ابراهیم می‌خواست برود به او گفتم و او در جواب گفت: به خدای تعالی شما را می‌سپارم.
جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که کفایت‌کننده است.
بعد حضرت فرمود: مردم به خاطر نبودن آب در راه مکّه از رفت و آمد در آن راه اجتناب می‌کردند.
باری طفل شیر خوار از شدّت عطش پا بر زمین سایید و در اثر آن چشمه زمزم از زمین جوشید، مادر وقتی از مروه برگشت و به نزد طفل رسید چشمه را که دید جلو

آمد اطراف آن را خاک ریخت تا آب جاری نشود و اگر این کار را نمی‌کرد البته آب چشمه روان می‌شد.
حضرت فرمودند: وقتی آب در داخل توده خاک جمع شد به صورت حوض در آمد، طیور و پرندگان که آن را دیدند اطرافش حلقه زدند در همین هنگام قافله‌ای از یمین عبور می‌کرد وقتی پرندگان را دیدند که دور توده‌ای از خاک حلقه زده‌اند گفتند پرندگان جایی حلقه نمی‌زنند مگر آنکه آب در آن جا باشد پس خود را به آن جا رساندند تا آب بیاشامند و وقتی رسیدند و آب را دیدند از آن آشامیده و طعامشان را هم همان جا تناول کردند و

خداوند تبارک و تعالی از آن آب روزی آنها کرد و با خود بردند، قافله به مکّه که عبور کردند از طعامشان به اهل مکه اطعام کرده و از آبی هم که با خود برداشته بودند به آنها نوشانیدند.

باب صد و شصت و هفتم سرّ تشریع هروله بین صفا و مروه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
سعی بین صفا و مروه به خاطر این تشریع شد که ابلیس بر حضرت ابراهیم علیه السّلام ظاهر شد پس جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او سخت بگیرد و از خود براندش ابراهیم علیه السّلام چنین کرد، یعنی به صورت هروله سر در عقب ابلیس گذارد، ابلیس فرار کرد لذا هروله در بین این دو کوه سنت گردید.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:
چرا سعی بین صفا و مروه تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم آمد پس ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود، جناب ابراهیم علیه السّلام محارب و مخاصم شیطان می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 393

باب صد و شصت و هشتم سرّ این که مسعی (بین صفا و مروه) محبوب‌ترین مکانها نزد خدا است

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: هیچ مکان و بقعه‌ای نزد خدا محبوب‌تر از مکان سعی نیست و جهتش آن است که اینجا هر جبّار و ستمگر منحرفی ذلیل و خوار می‌گردد.

حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس جملگی از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسلم «1»، از یونس از ابو بصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: هیچ مکان و بقعه‌ای نزد خدای عزّ و جل محبوب‌تر از محل سعی نیست زیرا در آن جا هر ستمگری خوار و ذلیل می‌گردد.

باب صد و شصت و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد الشجره محرم شدند نه از غیر آن

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام ششم عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد شجره محرم شدند نه از غیر آن؟
امام علیه السّلام فرمودند:
زیرا وقتی حضرتش را به آسمان حرکت دادند و روی آسمان به محاذی مسجد شجره رسیدند فرشتگان به بیت المعمور که می‌آمدند از محاذی همه مواقیت عبور می‌کردند به استثناء مسجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به محاذی این مسجد رسیدند نداء آمد: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

---

(1)- محمّد بن اسلم الطّبری، اصلش کوفی است، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وی غالی و فاسد المذهب است.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص395
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 395
حضرت عرضه داشت: لبیک.
خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم و گمشده نیافتم پس راه را نشانت دادم؟
نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسجد شجرة احرام بستند نه سایر مواقیت.
حدیث (2) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:
بدان که حج صحیح و عمره سالم آن است که از میقاتی که رسول خدا معیّن فرموده‌اند محرم شوی و از آن نگذری مگر آنکه محرم باشی، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اهل عراق آن زمانی که عراقی نبود وادی عقیق از طرف عراق را میقات قرار دادند.
و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل مغرب جحفه که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل مدینه ذو الحلیفه و برای اهل یمن یلملم را به

عنوان میقات معیّن فرموده‌اند.
و کسانی که منزلشان پشت این مواقیت به طرف مکّه هست (یعنی فاصله منزل آنها تا مکّه از فاصله تمام این مواقیت نسبت به مکّه کمتر می‌باشد) میقاتشان همان منزلشان می‌باشد.
حدیث (3) پدرم رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابی ایّوب خزّاز، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: بفرمایید وادی عقیق میقاتی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله معیّن فرموده‌اند یا مردم خودشان آن را میقات قرار داده‌اند؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اهل مدینه ذو الحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل یمن یلملم و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل نجد عقیق و هر سرزمینی که منتهی به نجد شود را میقات قرار داده‌اند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از نوفلی،

از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد سلام اللَّه علیهما، راوی از حضرت سؤال می‌کند:
چرا شتر را تقلید نموده (مقصود از تقلید آن است که حاجی نعل و کفش خود را به گردن حیوان می‌آویزد) یا اشعار می‌کنند (مراد از اشعار آن است که سمت راست کوهان را چاک می‌زنند و با خونش پشت حیوان را آلوده می‌کنند)؟
حضرت فرمودند: امّا تقلید که عبارت است از آویختن نعل و کفش به گردن حیوان جهتش آن است که بدین وسیله شناخته می‌شود که این حیوان قربانی است لذا اگر گم شود کسی در آن تصرّف نمی‌کند، از این گذشته صاحب شتر به واسطه کفش خود که در گردن حیوان آویخته شتر خویش را شناخته و از سایر شتران امتیازش می‌دهد.
و امّا اشعار که عبارتست از چاک زدن کوهان شتر و آلوده نمودن پشت حیوان را به خون خودش جهتش آن است که بدین وسیله اعلام می‌کنند که پشت حیوان و سوارشدنش بر صاحبش حرام است و شیطان نیز قدرت ندارد آن را مسّ کند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از فضاله، از سیف بن عمیرة، از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن جناب فرمودند:
شترها را نیکو اشعار کنید زیرا اوّلین قطره خون که از حیوان می‌ریزد خداوند صاحب آن شتر را می‌آمرزد.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند: هر کسی شتری را برای قربانی سوق دهد پس قبل از این که حیوان به محلّ قربانی برسد دست یا پایش شکست یا مرد بر آن شخص واجب است در صورت توان و قدرت داشتن آن حیوان را نحر و قربانی کند بعد کفش خود که به گردن حیوان انداخته بود را به خونش آلوده نماید و به رسم نشانه همان جا بگذارد تا عابرین بدانند حیوان تذکیه شده و اگر خواستند از گوشتش بخورند.

و اگر قربانی که دست یا پایش شکسته و یا مرده مضمون باشد بر صاحبش واجب است حیوان دیگری به جای آن بخرد و قرار دهد.
مقصود از مضمون آن است که بر شخص به واسطه نذر یا غیر نذر همچون قسم واجب بوده که قربانی را سوق دهد و به قربانگاه ببرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 399
و اگر قربانی دست یا پا شکسته و یا مرده مضمون نباشد بلکه صاحبش آن را تبرّعا سوق داده و به دلخواه خویش آورده واجب نیست به جای آن حیوان دیگری بخرد بلکه اگر خواست می‌تواند برایش بدل قرار دهد.

باب صد و هفتاد و یکم سرّ نامیده شدن روز ترویه به روز ترویه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللّه بن علی حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: چرا روز ترویه را روز ترویه نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی‌ها روز هشتم ذی حجة از مکّه آب بر می‌داشتند و به عرفات می‌بردند و برخی از ایشان به بعضی دیگر می‌گفتند: تروّیتم، تروّیتم (سیراب شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین روز هشتم را روز ترویه نامیدند.

باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن منی به منی

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
جبرئیل علیه السّلام در این سرزمین نزد حضرت ابراهیم علیه السّلام آمد و به آن جناب عرض کرد: ای ابراهیم تمنّا و آرزو کن پس مردم آن سرزمین را منی نامیدند.
حدیث (2) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در مکتوب به او چنین مرقوم فرمودند:
علّت این که منی را منی می‌گویند این است که جبرئیل در منی به حضرت ابراهیم گفت: این ابراهیم آنچه می‌خواهی از پروردگارت تمنّا کن.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 401
ابراهیم علیه السّلام در ضمیرش تمنّا نمود که خداوند متعال به جای فرزندش اسماعیل قوچی را قرار دهد و امر به ذبحش نماید و بدین ترتیب قوچ فداء برای اسماعیل باشد، خداوند قادر آرزوی او را بر آورد و همان طوری که خواسته بود انجام داد.

باب صد و هفتاد و سوّم سرّ نامیدن عرفات به عرفات

حدیث (1) حمزة بن محمّد علوی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: چرا عرفات را به عرفات موسوم نموده‌اند؟
حضرت فرمودند: روز عرفه جبرئیل علیه السّلام حضرت ابراهیم صلوات اللّه علیه را بیرون برد وقتی خورشید به زوال گرایید به او گفت:
ای ابراهیم: اعتراف بذنبک و اعرف مناسکک (به لغزش خود اعتراف کن و به مناسک خویش آگاه شو) پس به خاطر کلام جبرئیل که گفت: اعترف و ابراهیم هم اعتراف نمود آن سرزمین را عرفه خواندند.

باب صد و هفتاد و چهارم سرّ نامیده شدن خیف به خیف

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
محضر مبارکش عرض کردم: برای چه خیف را خیف نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن خیف را خیف نامیدند که از وادی بالاتر واقع شده و هر مکانی که از وادی مرتفع باشد خیف خوانده می‌شود.

باب صد و هفتاد و پنجم سرّ نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید،

از صفوان، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت در حدیث ابراهیم علیه السّلام فرمودند: جبرئیل علیه السّلام به موقف (عرفات) منتهی شد و به آن رسید پس در آن اقامه کرد تا خورشید غروب نمود سپس ابراهیم علیه السّلام را از آن جا بیرون برد و به او گفت: ای ابراهیم: ازدلف الی المشعر الحرام یعنی کوچ کن به طرف مشعر الحرام، پس مشعر الحرام را مزدلفه خواندند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایّوب، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن سرور فرمودند:
مزدلفه را به این خاطر مزدلفه نامیده‌اند که حاجی‌ها از عرفات به سویش کوچ می‌کنند.

باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن مزدلفه به وادی جمع

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
مزدلفه را باین جهت جمع خوانده‌اند که آدم علیه السّلام در آن بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه در رساله و نامه‌اش به من نوشت: مزدلفه را به خاطر این جمع گفته‌اند که در آن نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه می‌خوانند.

باب صد و هفتاد و هفتم سر تشریع شدن رمی جمار

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از عمرکی خراسانی از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام، وی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 405
برای چه رمی جمار (پرتاب کردن ریگ) تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: برای این که در مکانی که ریگ پرتاب می‌کنند ابلیس ملعون به نظر حضرت ابراهیم آمد، آن جناب او را با ریگ زد و پس از آن این عمل در آن جا سنّت شد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند: اوّلین کسی که ریگ‌ها را پرتاب کرد آدم علیه السّلام بود، بعد فرمود:
جبرئیل نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم بیانداز، ابراهیم جمره عقبه را با ریگ زد زیرا شیطان در جنب آن برای ابراهیم ممثّل شد.

باب صد و هفتاد و هشتم سرّ تشریع شدن قربانی

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از آباء گرامش علیهم السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:
خداوند متعال این قربانی را تشریع فرمود تا مساکین شما از ناحیه گوشت در فراخی قرار بگیرند، پس ایشان را اطعام نمایید.
حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه الکوفی الاسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، ابو بصیر می‌گوید محضر مبارکش عرضه داشتم:
سرّ جعل و تشریع قربانی چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگام ریختن اوّلین قطره خون حیوان به زمین صاحب قربانی را می‌بخشد، این یکی از علل تشریع قربانی است، دیگر آنکه بدین وسیله اهل تقوی از غیرشان ممتاز شده و تنها عمل ایشان مقبول واقع می‌شود چنانچه خدا در قرآن فرموده: هرگز به رضای خدا نخواهد رسید و مقبول درگاهش واقع نخواهد شد گوشت حیواناتی که تصدّق داده شده و نه خون ریخته شده آنها

بلکه آن تقوای صاحب این قربانی‌ها مقبول درگاهش می‌باشد.
سپس در تأیید این حکمت (حکمت دوّم) امام فرمودند: بنگر چگونه خداوند متعال قربانی هابیل را قبول و قربانی قابیل را ردّ نمود و این نبود مگر به خاطر آنکه هابیل اهل تقوی و قابیل فاقد آن بود.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از ابی جمیله، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام ابی جمیله می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به گوشت قربانی سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: حضرت علی بن الحسین و فرزندشان حضرت محمّد باقر علیهم السلام یک سوّم از این گوشت را به همسایگانشان تصدّق نموده و یک سوّم هم به مساکین می‌دادند و یک سوّم باقیمانده را برای اهل خانه نگه می‌داشتند.

باب صد و هفتاد و نهم سرّ استحباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی ابن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه، از موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
قربانی‌های صحیح و سالم انتخاب کنید زیرا آنها مرکب‌های شما هستند بر صراط.

باب صد و هشتادم سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفّاره قسم

حدیث (1) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهل بن زیاد، از حسین بن یزید از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت بن محمّد از پدر بزرگوارش سلام اللَّه علیهما نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند:
از حضرت علی علیه السّلام سؤال شد آیا از گوشت قربانی بابت کفّاره قسم می‌توان به مساکین اطعام نمود؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 409
حضرت فرمودند: خیر، زیرا قربانی فقط برای حق تعالی است در مورد دیگر نمی‌توان صرفش کرد.

باب صد و هشتاد و یکم سرّ نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار از احمد بن محمّد بن عیسی از عبد الرّحمن بن ابی نجران از محمّد بن حمران، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن سرور فرمودند:
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از این که گوشت قربانی را به خاطر احتیاج بیش از سه روز نگه دارند و مصرف نکنند نهی می‌فرمودند امّا در این زمان این امر اشکال ندارد.
حدیث (2) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار رضی اللَّه عنه از پدرش، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس، از جمیل بن درّاج، وی می‌گوید: راجع به حبس کردن گوشت‌های قربانی بیش از سه روز در منی از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: در این زمان اشکالی ندارد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از این امر اوّلا و در آن زمان نهی فرمودند: زیرا مردم در آن عصر در رنج و تعب و سختی به سر می‌بردند امّا امروزه که این مشکل وجود ندارد نگه داری آن اشکالی ندارد و حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
قبلا ما مردم را نهی می‌کردیم از این که گوشت‌های قربانی را بعد از سه روز به مصرف برسانند و این به خاطر کمبود گوشت و کثرت مردم بود ولی اکنون که گوشت فراوان و جمعیّت مردم کمتر است اشکالی نیست در این که گوشت را بعد از سه روز به مصرف برسانند.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از عبد اللَّه بن عبّاس علوی، از محمّد بن عبد اللَّه بن موسی ابن عبد اللَّه، از پدرش، از دایی‌اش زید بن علی، از پدرش، از جدّ خود از علی علیه السّلام حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
من شما را از سه چیز نهی می‌کردم:

الف: از زیارت قبورت نهی می‌کردم، حال توجّه کنید، اعلام می‌کنم: قبور را زیارت کنید.
ب: از بیرون آوردن گوشت‌های قربانی از منی بعد از سه روز نهی می‌کردم، حال توجّه کنید اعلام می‌کنم: آنها را بخورید و ذخیره نمایید.
ج: از نبیذ و شراب انداختن، حال توجّه کنید اعلام می‌کنم: شراب بیاندازید ولی مسکر آن حرام است مقصود این است که:

نبیذ و شرابی که صبح انداخته شود و شب نوشیده شود یا شب انداخته شود و صبح خورده شود جایز است امّا وقتی غلیان آمد دیگر حرام بوده و آشامیدنش جایز نیست.

باب صد و هشتاد و دوّم سرّ این که جایز است پوست قربانی را به سلّاخ آن داد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیهما، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی الازرق، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام عرض کردم: آیا شخص می‌تواند به سلّاخ، پوست قربانی را بدهد؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد، خداوند عزّ و جل در قرآن می‌فرماید: فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا (از گوشت قربانی بخورید و به دیگران اطعام کنید) و پوست نه خورده می‌شود و نه اطعام می‌گردد و به همین سبب که عنوان مأکول و مطعوم بر آن صادق نیست اعطائش به سلّاخ اشکال و ایرادی ندارد.

باب صد و هشتاد و سوّم سرّ این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست واجب است

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید اللّه بن عبد اللّه، از

موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، آن سرور فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به ام سلمه که محضر مبارکش عرضه داشته بود: ای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله عید قربان فرا رسیده و مالی که با آن قربانی تهیّه کرده و ذبح کنم ندارم آیا به این منظور قرض کرده و اقدام به قربانی بنمایم؟
فرمودند: قرض کن و این دین پرداخت شده است.
حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از احمد بن یحیی مقری از عبد اللَّه بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از شریح بن هانی، از علی علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر مردم اجر و ثوابی که در قربانی است می‌دانستند قطعا قرض می‌کردند و اقدام به آن می‌نمودند، هنگامی که اوّلین قطره خون قربانی به زمین می‌ریزد صاحب آن آمرزیده می‌شود.

باب صد و هشتاد و چهارم سرّ کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: شتر از چند نفر مجزی و کافی است؟
حضرت فرمودند: از یک نفر.
عرض نمودم: گاو از چند نفر؟
فرمودند: از پنج نفر مشروط به این که این افراد کنار یک سفره طعام بخورند.
عرضه داشتم: چطور شتر از یک نفر مجزی بوده ولی گاو از پنج نفر؟
حضرت فرمودند: زیرا علّتی که در بقره وجود دارد در شتر نیست و آن علّت این است که: آنان که به قوم موسی امر کردند گوساله را بپرستند پنج نفر بودند که جملگی بر سر یک سفره طعام می‌خوردند این پنج نفر عبارت بودند از: اذیبویه، برادرش مذویه، پسر برادر و پسر دخترش و همسرش، ایشان گاوی را که حق تعالی امر به ذبحش نموده بود را ذبح کردند مصنّف این کتاب (صدوق «ره») می‌گوید:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 415
حدیث به همین نحوی که نقل کردیم آمده لذا من آن را همان طوری که وارد شده با ذکر علّتی که در آن بیان گردیده ایراد نمودم ولی آنچه من به آن فتوی داده و اعتماد دارم آن است گاو و شتر هر دو از هفت نفر مجزی بوده اعمّ از آنکه جملگی از یک اهل بیت بوده یا غیر آن باشند مدرک من بر این فتوی دو حدیثی است که در ذیل نقل می‌کنم: 1- محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می‌گوید:
محمّد ابن الحسن الصفّار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از وهیب بن حفص «1»، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
گاو و شتر از هفت نفر کفایت می‌کنند چه از یک اهل بیت بوده و چه این طور نباشد.
2- پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از بنان بن محمّد «2»، از محمّد بن الحسن، از یونس ابن یعقوب، وی می‌گوید:
از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به گاو قربانی پرسیدم؟
حضرت فرمودند: از هفت نفر متفرّق که از یک اهل بیت نباشند کفایت می‌کند.

باب صد و هشتاد و پنجم سرّ کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حجّ

حدیث (1) محمّد بن موسی متوکّل رضی اللَّه عنه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمّد بن یحیی الخزّاز از حمّاد بن عثمان، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین سنّی از غنم که در قربانی مجزی است چیست؟

حضرت فرمودند: میش یک ساله.

عرض کردم: آیا بز یک ساله هم کافی است؟

حضرت فرمودند: مجزی نیست.

عرضه داشتم: فدایت شوم علّت آن چیست؟

_____

(1)- نجاشی فرموده وی واقفی بوده ولی ثقه محسوب می‌شده است.

(2)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی حسن می‌باشد.

فرمودند: میش یک ساله عمل لقاح و تولید مثل را انجام می‌دهد بخلاف بز یک ساله که قادر بر آن نیست.

باب صد و هشتاد و ششم سرّ ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتّع و از جانب پدرش محرم به احرام حج گردیده

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه از حارث بن مغیره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم:
مردی از طرف مادر عمره تمتّع و از جانب پدر احرام حج بسته تکلیفش چیست؟
حضرت فرمودند:
اگر قربانی کرده که آن برایش خیر و خوب است و اگر اقدام به آن نکرده، بر او واجب نیست زیرا عمره تمتّع را از طرف مادرش بجا آورده و احرام حجّش هم از جانب پدرش می‌باشد.

باب صد و هشتاد و هفتم سرّ ساقط بودن ذبح و سر تراشیدن از اهل یمن

مترجم می‌گوید: در ذیل این باب حدیثی نقل نشده است.

باب صد و هشتاد و هشتم سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ اکبر

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن محمّد کاشانی، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی القاضی، از وی می‌گوید: از حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام راجع به فرموده حق تعالی که می‌فرماید: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، پرسیدم؟ حضرت فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: من اذان در بین مردم هستم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 419
عرض کردم: معنای لفظ «حجّ اکبر» چیست؟
حضرت فرمودند: به خاطر این حج اکبر به آن گفتند که در سالی هم مسلمانان و هم مشرکین حج بجا آوردند و بعد از آن سال دیگر مشرکین حجّ نکردند.

باب صد و هشتاد و نهم سرّ نامیده شدن طائف به طائف

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی به اسنادش نقل کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام در باره «طائف» فرمودند:
آیا می‌دانی برای چه طائف را طائف نامیده‌اند؟
راوی می‌گوید: عرضه داشتم خیر.
حضرت فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السّلام به درگاه پروردگارش نالید و دعاء نمود که حق جلّ و علا از تمام میوه‌ها به اهل او روزی کند، پس باری تعالی قطعه زمینی را از اردن جدا نمود آن زمین جلو آمد تا به بیت رسید و دور آن هفت بار طواف کرد سپس حق تعالی آن را در جایش مستقرّ و آرام نمود و از این جهت که دور بیت طواف کرده به آن طائف گفته شد.
حدیث (2) علی بن حاتم از محمّد بن جعفر و علی بن سلیمان از احمد بن محمّد نقل کرده‌اند که وی گفت:
حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: آیا می‌دانی چرا طائف، طائف نامیده شده؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: برای این که وقتی حضرت ابراهیم خدا را خواند که از تمام میوه‌ها به اهلش روزی کند حق تعالی به قطعه‌ای از اراضی اردن امر فرمود، آن زمین میوه‌هایش را حرکت داد تا به بیت رسیدند، پس دور بیت طواف نمودند آنگاه باری تعالی به آنها امر فرمود که به همین مکان فعلی که موسوم به طائف است برگردد و به جهت طوافی که دور بیت نموده به آن طائف گفتند.

باب صد و نودم سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم

حدیث (1) حسین بن علی بن احمد صائغ رحمة اللَّه علیه از حسین بن حجّال، از سعد بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 421
عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن الهمدانی، وی می‌گوید: از ذا النون مصری سؤال کرده و پرسیدم: ای ابا الفیض چرا موقف مشعر شد نه حرم؟
او گفت: کسی که همین سؤال را از حضرت امام صادق علیه السّلام کرد و جواب گرفت به من این طور گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: زیرا کعبه بیت اللَّه و حرم حجاب آن و مشعر درب آن می‌باشد، پس وقتی زائرین قصد بیت را می‌کنند درب آن توقّف کرده تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند سپس آنها را جنب حجاب دوّم یعنی مزدلفه متوقّف می‌نمایند و وقتی به طولانی شدن تضرّع ایشان توجّه شد به آنها امر می‌شود قربانی‌های خویش را نزدیک بیاورند، پس از آنکه قربانی‌ها را نزدیک آوردند و اعمالی که از احرام در می‌آیند را انجام داده و از گناهانی که بین ایشان و خالقشان حجاب شده بود پاک گردیدند به آنها امر می‌شود که با طهارت بیت را زیارت نمایند.
راوی گفت: سپس محضرش عرضه داشتم: چرا در ایّام التشریق «1» روزه گرفتن مکروه است؟
حضرت فرمودند: زیرا حاجی‌ها زوّار خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که وی به زیارتش رفته صائم باشد.
عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می‌چسبد چه معنایی دارد؟
حضرت فرمودند: مثل این شخص مثل کسی است که بین او و بین دیگری جنایتی واقع شده پس جانی چنگ زده و به جامه مجنیّ علیه می‌چسبد و از او می‌خواهد که جرم و گناهانش را ببخشد.

باب صد و نود و یکم سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی‌شود

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه بر حاجی‌ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی‌شود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی برای مشرکین اشهر حرم را که

_____
(1)- عبارت است از سه روز بعد از عید قربان یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجة الحرام
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 423
چهار ماه است مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ «1» یعنی پس ای مشرکان سیر کنید در زمین و از ترس تعرّض مسلمانان در امان باشید به مدّت چهار ماه.
فلذا حق تعالی تا چهار ماه از مراسم حج گذشته گناهان آنان که بیت اللَّه را زیارت کرده‌اند می‌بخشد و منظور نمی‌فرماید.

باب صد و نود و دوّم سرّ نحوه خارج شدن رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم از مشعر بر خلاف اهل جاهليّت

حديث (1) پدرم رضى اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از صفوان بن يحيى و ابن ابى عمير و فضاله از معاوية بن عمّار از حضرت ابى عبد اللّه عليه السّلام، آن جناب فرمودند: اهل جاهليّت وقتى از مشعر مى‌خواستند خارج شوند صبر مى‌كردند تا خورشيد طلوع كند سپس مى‌گفتند: ثبير طالع شد و تابيد (مقصودشان از «ثبير» خورشيد بود) تا ما مكان خود را تغيير دهيم (يعنى از مشعر بيرون بياييم).
آنها وقتى از مشعر خارج مى‌شدند اسبها و شتران را سريع مى‌تاختند ولى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بر خلاف آنها با آرامى و سنگينى و با ذكر خدا و استغفار كردن از مشعر بيرون مى‌رفتند و پيوسته زبانشان حركت مى‌كرد.

باب صد و نود و سوم سرّ این که بر جانی در حرم اقامه حدّ کرده ولی جانی در غیر حرم وقتی پناهنده به حرم شد حدّ بر او اقامه نمی‌کنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی

_____

(1)- سوره توبه آیه (2)

در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده شده آیا حدّ بر او اقامه می‌کنند؟

حضرت فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگفته و بیع و شراء ننمایند و وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون بیاید آنگاه بر وی حدّ جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد حدّ بر وی جاری می‌کنند زیرا وی احترام حرم را رعایت نکرد.

باب صد و نود و چهارم سرّ نامیده شدن ابطح به ابطح

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
ابطح را به این خاطر ابطح نامیدند که جناب آدم علیه السّلام امر شد خود را در سنگلاخ و قسمت پست وادی جمع به روی زمین افکند، حضرتش چنین کرد تا صبح طالع شد پس از آن به وی امر گردید بالای کوه این وادی رود پس چنین نمود، آنگاه مأمور شد بعد از طلوع آفتاب به گناهش اعراف نماید، پس اعتراف نمود در این هنگام حق تعالی از آسمان آتشی فرستاد و آن آتش قربانی او را گرفت و بدین ترتیب توبه‌اش مقبول قرار گرفت.

باب صد و نود و پنجم سرّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید برایش جایز است و علّت روایتی که خوردن میته را برای او تجویز نموده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام، علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم پرسیدم: محرم هر گاه مضطرّ باشد که از صید و میته تناول کند و معتقدم که حق تعالی صید را حرام و میته

---

(1)- مرحوم علّامه در خلاصه می‌فرماید: ابن الغضائری گفته است که وی ضعیف می‌باشد.

را برای مضطرّ حلال کرده حال وظیفه‌اش چیست؟

حضرت فرمودند از صید بخورد و فدیه و کفّاره‌اش را بدهد چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از ابی ایّوب، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی که محرم می‌باشد مضطر به تناول از صید یا میته شده از کدام بخورد؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرضه داشتم: صید را خداوند بر محرم حرام کرده ولی میته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صید بخورد نه از میته؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد و کفّاره‌اش را بدهد که در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب «1»، از منصور بن حازم، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: محرمی مضطر شده به خوردن از صید یا میته‌ای، از کدام بخورد؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرض کردم: مگر خداوند متعال میته را برای مضطرّ حلال کرده؟

فرمودند: آری ولی فدیه و کفّاره صید را بدهد مگر نمی‌بینی که اگر صید را بخورد و بر عهده‌اش کفاره بیاید در حقیقت از مال خود تناول نموده نه از صید.

و در روایتی آمده است که وی از میته بخورد زیرا میته برای مضطرّ حلال است ولی صید برای او حلال نیست.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

_____

(1)- یونس بن یعقوب بن قیس: وی از اصحاب امام صادق علیه السّلام بوده و کتب زیادی دارد مرحوم شیخ طوسی (ره) و دیگران فرموده‌اند: وی ثقه است.

حسین بن سعید، از محمّد بن فضل، از ابی الصّباح الکنانی، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به فرموده حق تعالی: وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ (و کسی که در آن جا اراده الحاد و تعدی کرده و به خلق ظلم و ستم کند عذاب دردناک به او می‌چشانیم) سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هر ظلمی که شخص در مکّه به نفس خویش نموده همچون سرقت یا در آن جا به احدی ستم نماید من آن را الحاد می‌دانم فلذا به خاطر همین جهت است که از سکونت و اقامه در حرم نهی شده است.

حدیث (2) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از احمد بن محمّد سیّاری نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب مرفوعا نقل نموده‌اند که امام صادق علیه السّلام از اقامه در مکّه کراهت داشتند زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را از آن جا بیرون کردند و کسی که در آن جا اقامه کند دلش قسی و سخت می‌گردد تا زمانی که به غیر آن برود.

حدیث (3) جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن محمّد، از احمد بن محمّد سیّاری، از محمّد بن جمهور «1»، وی مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هر گاه یکی از شما اعمال حجّ خود را بجا آورد مرکبش را سوار شود و بدون درنگ به اهلش ملحق شود زیرا اقامه در مکّه موجب قساوت قلب می‌باشد.

حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن سلیمان رازی از محمّد بن خالد خزّاز، از علا، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

سزاوار نیست که شخص یک سال در مکّه مقیم شود.

راوی می‌گوید: عرضه داشتم پس شخص چه بکند؟

حضرت فرمودند: از آن جا به مکان دیگر منتقل شود، سپس فرمودند: و سزاوار نیست که انسان بناء منزل و خانه‌اش را بلندتر از کعبه نماید.

باب صد و نود و هفتم سرّ مکروه بودن احتباء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان

---

(1)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی در نقل حدیث ضعیف و در مذهب اهل غلوّ بوده و به حدیثی که نقل می‌نماید التفاتی نیست.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 431
نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام را دیدم که از هیئت احتباء برای محرم کراهت داشتند، حضرت فرمودند:
احتباء (نشستن و دست را در زانوا حلقه کردن) در مسجد الحرام مکروه است زیرا تعظیم و بزرگداشت که کعبه مقتضی ترک این کار می‌باشد.

باب صد و نود و هشتم سرّ افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعة بن موسی النخّاس از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، از آن جناب سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟
حضرت فرمودند: بلکه حجّ سواره افضل است زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و اله و سلم سواره حجّ بجا آوردند.
حدیث (2) علی بن حاتم از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه و عبد اللّه بن بکیر از حضرت صادق علیه السّلام مثل حدیث قبل را نقل نموده‌اند.
حدیث (3) علی بن حاتم از محمّد بن حمدان از عبد اللَّه بن احمد، از ابن ابی عمیر، از رفاعة بن موسی الخنّاس مثل حدیث قبلی را نقل نموده است.
حدیث (4) علی بن حاتم، از محمّد بن حمدان کوفی از حسن بن محمّد بن سماعة، از صفوان بن یحیی، از سیف بن تمّار، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما پیاده به حجّ می‌رویم و خبری از شما به سمع ما رسیده خواستیم رأی مبارک خود را بفرمایید؟
حضرت فرمودند: مردم هم سواره و هم پیاده به حجّ می‌روند.
عرض نمودم: این را سؤال نکردم.
حضرت فرمودند: پس از چه چیزی سؤال نمودی؟
عرض کردم: از این سؤال نمودم که کدام یک از پیاده و سواره نزد شما محبوب‌تر است که ما همان را بجا آوریم.
حضرت فرمودند: سواره به حجّ روید نزد من مطلوب‌تر است زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می‌کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 433
حدیث (5) علی بن احمد رحمة اللّه علیه، از احمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از سهل بن زیاد از احمد بن محمّد بن ابی نصر از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم پیاده به حج رفتن افضل است یا سواره؟
حضرت فرمودند: اگر شخص موسر و توانگر است و به این خاطر پیاده به حج می‌رود تا نفقه و هزینه کمتری صرف کند، البته سواره رفتن در حقّ وی افضل است.
حدیث (6) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه از موسی بن عمران، از حسین بن سعید، از فضل بن یحیی از سلیمان، از وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: می‌خواهیم پیاده به

مکّه رویم آیا این کار را انجام دهیم؟
حضرت فرمودند: پیاده نروید بلکه سواره حج انجام دهید.
عرض کردم: خدا حالتان را خوش دارد، از حضرت امام حسن بن علی صلوات اللّه علیهما به ما رسیده که ایشان بیست حج پیاده بجا آوردند.
حضرت فرمودند: حضرت حسن بن علی علیهما السّلام حج می‌نمود و مرکب‌ها از جلو آن جناب حرکت می‌کردند.

باب صد و نود و نهم سرّ این که مستحب است ایام التشریق در منی دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند و در شهرها به دنبال ده نماز

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید و محمّد بن الحسین و علی بن اسماعیل، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: تکبیر در ایام التشریق دنبال هر نماز باید گفته شود؟
حضرت فرمودند: در منی دنبال پانزده نماز مستحبی است تکبیر بگویند باین نحو:
از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم، سپس حضرت فرمودند:
در این تکبیر می‌گویی: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر، اللَّه اکبر علی ما

هدانا و اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد للَّه علی ما ابلانا.
و در سایر شهرها این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.
و سرّ این که در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می‌گویند آن است که: مردم وقتی در کوچ اوّل از منی که روز دوازدهم است، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی‌گویند. پس تکبیر در شهرها بعد از ده نماز قطع می‌شود ولی اهل منی تا مادامی که در منی هستند یعنی تا روز سیزدهم که نفر و کوچ دوّم در این روز صورت می‌گیرد تکبیر می‌گویند قهرا ایشان تا بعد از پانزده نماز تکبیر می‌گویند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن اسحاق تاجر و از علی بن مهزیار، از حسن بن حصین، از محمّد بن فضیل، از عزرمی وی گفت:
در حجر (حجر اسماعیل) زیر ناودان با حضرت امام صادق علیه السّلام نشسته بودم.
در این اثنا مردی با مرد دیگر به منازعه و مخاصمه مشغول شدند، یکی از آن دو به دیگری می‌گفت: به خدا سوگند نمی‌دانیم باد از کجا می‌ورزد و وقتی در این موضوع سخن به درازا کشاند، حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
آیا می‌دانی از کجا باد می‌وزد؟
عرضه داشت: خیر از مردم سخنانی شنیده‌ام که می‌گویند، پس به حضرت عرض کردم از کجا باد می‌وزد؟
حضرت فرمودند: باد زیرا این رکن شامی محبوس است، هر گاه خداوند متعال اراده کند مقداری از آن را آزاد کرده و از جانبی بیرون می‌فرستد یا از طرف جنوب که در این صورت باد جنوبی است یعنی از جانب جنوب می‌وزد، و یا از طرف شمال آن را خارج کرده که در این صورت از شمال می‌وزد چنانچه اگر از طرف صباء و مشرق بیرونش بیاورد باد صبا شده و باد شرقی می‌وزد و اگر آن را از جهت مغرب اخراج کند پس باد مغربی می‌وزد (بادی که از مغرب می‌وزد).
سپس فرمودند: نشانه آن این است که این رکن علی الدّوام متحرّک است چه در

زمستان و چه در تابستان، در شب و در روز.

باب دویست و یکم سرّ مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که بالا رفتن از نردبان به آن می‌توان دست یافت

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابی علی صاحب انماط (صاحب فرشهای گستردنی) از ابان بن تغلب، وی می‌گوید:
پس از آنکه حجّاج کعبه را خراب نمود مردم خاک‌های آن را بین خود تقسیم و توزیع نموده و آن مکان را با زمین یکسان نمودند، بعدا که خواستند آن را از نو بنا کنند ماری از زمین بیرون آمد و از ساختن آنها جلوگیری کرد به طوری که مردم از وحشت فرار نموده و نزد حجّاج رفته و واقعه را برای او بازگو نمودند وی ترسید که از بناء و ساختن کعبه ممنوع گردد لا جرم بالای منبر رفت و مردم را فراخواند و گفت:
خدا رحمت کند بنده‌ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلاشده‌ایم چیست و ما را از آن خبر کند.
ابان می‌گوید: پیر مردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد او همان کسی است که دیدم به طرف کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت.
حجّاج گفت او کیست؟
پیر مرد: اظهار نمود که وی حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام است.
حجّاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شوند، حضرت به مجلس حجّاج تشریف آورده و نشستند، حجّاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و اظهار نمود حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.
حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمودند: ای حجّاج تو بنایی را که جناب ابراهیم علیه السّلام و اسماعیل ساخته بودند منهدم نمودی و خاکهایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند، وظیفه آن است که به منبر رفته و به مردم بگویی احدی از آنها چیزی از خاک‌های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 439
راوی می‌گوید: حجّاج فرمان امام علیه السّلام را انجام داد و مردم را قسم داد که هیچ کدام چیزی از خاک‌های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند، مردم چنین کردند، حجّاج وقتی دید تمام خاک‌ها را آوردند و یک جا جمع گردید محضر حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام رفت، حضرت اساس و پایه بیت را وضع نموده و سپس امر فرمود آن را

حفر نمایند راوی می‌گوید: مار از ایشان گریخت و غائب شد و آنان پایه بیت را گود کرده تا به جایگاه ستون‌های رسیدند، حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام به آنان امر فرمود:
دور شوید، آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمده و با جامه مبارکشان روی جایگاه ستونها را پوشانده و سپس گریستند آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخته و بدین وسیله آنها را پوشاندند، بعد کارگران را خوانده و فرمودند:
ساختمان را بنا کنید، آنها بناء را ساخته و وقتی دیوارها بالا آمد امر فرمودند که خاک‌ها را در جوف و داخل بنا بریزند از این رو بیت مرتفع و بلند گردید به طوری که به واسطه پلکان باید به آن رسید.

باب دویست و دوّم سرّ این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابو عبد اللّه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش کرده است از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام حضرت فرمودند: قریش به خاطر این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالبا از بالای مکّه می‌آمد و چون کعبه پایین قرار داشت بدین ترتیب سیل داخل کعبه می‌شد و آن را می‌شکافت و خراب می‌کرد لذا قریش تصمیم گرفتند آن را طوری بسازند که از این خطر مصون بماند.

الف: سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در تمام حجّ‌های خود از مأزمین عبور کرده و آن جا فرود آمده و ادرار کردند ب: سرّ این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

وارد شوند.
ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را بر طرف می‌کند د: سرّ مستحب بودن داخل شدن صروره (کسی که برای بار اوّل به حج آمده) به کعبه ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر صروره و: سرّ مستحب بودن لگدمال کردن صروره سرزمین مشعر الحرام را حدیث (1) محمّد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمّد دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و علی بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن حسن قطان رضی اللَّه عنهم از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام عرض کردم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله چند حج بجا آوردند؟
حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بیست حج پنهانی نموده و در هر یک از آنها از مأزمین «1» عبور نمودند و در آن جا فرود آمده و ادرار کردند.
عرض کردم: چرا آن جا فرود آمده و ادرار کردند؟
حضرت فرمودند: زیرا آنجا اوّلین مکانی بود که در آن بت‌ها پرستیده شدند و نیز سنگی که بت هبل را از آن تراشیدند از آن جا آورده بودند. (بت هبل همان بتی بود که علی علیه السّلام وقتی روی دوش نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قرار گرفتند آن را از بام کعبه به زیر انداختند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم امر فرمودند که در آستانه درب بنی شیبه دفنش کنند از این رو دخول به مسجد الحرام از این درب سنّت گردید تا بدین ترتیب این بت عملا پایمال زائرین بیت اللَّه قرار گیرد).
سلیمان می‌گوید: عرضه داشتم: سرّ این که تکبیر گفتن زائرین در هنگام وارد شدن به مسجد از درب بنی شیبه از فشار و سختی جمعیّت می‌کاهد چیست؟
حضرت فرمودند:
سرّش این است که وقتی بنده می‌گوید: اللَّه اکبر معنایش این است که: خدا بزرگ‌تر

(1)- مکانی است بین عرفه و مشعر و نیز نام قریه‌ای است که بین آن و عسقلان یک فرسخ فاصله است.

است از این که همچون بت‌های تراشیده شده یا خدایان دروغی باشد و چون ابلیس با دستیاران و اعوانش در همین موضع (درب بنی شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می‌کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می‌شنوند از وحشت و ترس جملگی آن جا را ترک کرده و فرار می‌کنند و فرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می‌افتند.
عرض کردم: چرا برای صروره مستحب است داخل کعبه شود نه آنان که قبلا به حج آمده بودند؟
حضرت فرمودند:
زیرا صروره را دعوت کرده‌اند که به قصد بیت اللَّه به آن جا رود و وی این واجب را اداء می‌کند پس لازم است داخل بیتی شود که وی را به سوی آن خوانده‌اند تا در آن جا مورد اکرام واقع شود.
عرض کردم: چرا تراشیدن سر بر صروره فقط واجب است نه آنان که قبلا نیز حج نموده‌اند؟
حضرت فرمودند: به خاطر این که وی با تراشیدن سر نشانه گذارده می‌شود و معلوم می‌گردد که وی در امان می‌باشد و شاهد بر این گفتار فرموده حق تعالی است که می‌فرماید:
لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ (البتّه شما مؤمنان اگر خدا بخواهد داخل مسجد الحرام می‌شوید در حالی که در امانید، سرهایتان را تراشیده و بدون ترس و هراسی ناخن‌هایتان را کوتاه نموده‌اید).
عرض کردم: چرا لگدمال کردن صروره زمین مشعر را واجب است؟
حضرت فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

باب دویست و چهارم سرّ این که ایّام توقّف حاجی‌ها در منی سه روز می‌باشد

حدیث (1) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم از محمّد بن ابی عمیر از برخی از اصحابش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید:
حضرت به من فرمودند: آیا می‌دانی چرا ایام توقّف حاجی‌ها در منی سه روز قرار

داده شده؟
عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه؟
فرمودند: کسی که برهه‌ای از این زمان و اندکی از آن را درک کند تمام حجّ را درک کرده است.
محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می‌گوید: این حدیث همین طوری که نقل شده روایت گردیده و من آن را در اینجا به این خاطر آوردم که علّت احکام مذکور در آن ذکر شده و ابراهیم بن هاشم در نقل آن متفرّد بوده و دیگری روایتش نکرده است.
وی این روایت را در نوادرش اخراج و ضبط کرده است ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنا به آن اعتماد نموده‌ام روایتی است که شیخ ما محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه حدیث نموده، ایشان فرموده: محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
کسی که روز قربانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشعر الحرام را درک کند، حج را درک کرده و کسی که روز عرفه (روز نهم ذی حجة الحرام) پیش از زوال آفتاب مشعر الحرام را درک نماید متعه و عمره را درک نموده است.

باب دویست و پنجم سرّ این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمالد

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان ناب، از عبید اللَّه بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
در وقتی که می‌خواهی محرم شوی روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود نمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می‌ماند ولی روغنی که چنین نیست را می‌توانی استعمال کنی و وقتی محرم شدی روغن بر تو حرام می‌شود تا زمانی که از احرام در آیی و محلّ شوی.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 447

باب دویست و ششم سرّ این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید کرد

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید از امام علیه السّلام سؤال شد: پرنده اهلی هر گاه داخل حرم شد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرد زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً «1» (هر موجودی که داخل حرم شود در امان است).

باب دویست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به عبّاس اذن دادند شبهایی را که باید در منی باشند وی در مکّه بماند

پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنهما از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق النهدی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مالک بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
عباس از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اذن خواستند که شب‌هایی را که باید در منی باشند وی در مکّه بماند، حضرت به او اذن دادند به خاطر آنکه وی به حاجی‌ها آب دهد.

باب دویست و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از هجرت از مکّه تا وقت رحلت از این دنیا در مکّه معظّمه شب را صبح نکردند

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن معروف از برادرش عمر از جعفر بن عقبه، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: علی علیه السّلام پس از هجرت نمودن از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند در مکّه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

_____

(1)- سوره آل عمران آیه (97)

راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: سرّ آن چه بود؟

حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام کراهت داشتند در سرزمینی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله از آن هجرت کرده‌اند بیتوته کنند لذا نماز عصر خود را آن حضرت در مکّه می‌خواندند و از آنجا خارج شده و در غیر ان سرزمین شب را به صبح می‌رساندند.

باب دویست و نهم سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر قرار دهد

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از حسین بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید از حمّاد، از عبد اللَّه بن مغیره، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن الاوّل علیه السّلام عرض کردم: در حالی که محرم هستم سایبان بر سر خود قرار بدهم؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: می‌توانم از سایبان استفاده کنم و کفّاره را هم بدهم؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: اگر بیمار شوم چطور؟
حضرت فرمودند: در این صورت کفّاره بده و از سایبان استفاده کن، سپس حضرت فرمودند:
مگر نمی‌دانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هیچ حاجی نیست که ظهر کند در حالی که تلبیه بگوید تا آفتاب غروب کند مگر آنکه گناهانش نیز با غایب شدن آفتاب غایب می‌شوند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حمّاد، از ربعی، از عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم، گروهی از این معرکه‌گیرها می‌گویند: وقتی شخص یک بار حج بجا آورد و دیگر به حج نرود و به جای آن پولش را صدقه داده و صله رحم کند

از حج برایش بهتر است.
حضرت فرمودند: اگر مردم این کار را بکنند، این بیت تعطیل می‌شود در حالی که خداوند متعال آن را برای قیام مردم از آن جا جعل فرموده است.
حدیث (2) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه نقل کرده، وی گفت از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به معنای آیه شریفه وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا پرسیده و عرضه داشتم؟
مقصود فقط حجّ است نه عمره؟
حضرت فرمودند: خیر هر دو مراد می‌باشند یعنی هر کس استطاعت برای هر کدام را که پیدا نمود باید آن را بجا آورد زیرا هر دو فرض و واجب می‌باشند.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب از خالد بن جریر «1»، از ابی الرّبیع الشّامی نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام راجع به فرموده حق عزّ و جل: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا سؤال شد؟
حضرت فرمودند: مردم در تفسیرش چه می‌گویند؟
محضر مبارکش عرض شد: می‌گویند مقصود از «سبیل» و استطاعت داشتن توشه و مرکب است.
حضرت فرمودند:
اگر کسی توشه و مرکب داشته باشد به قدر قوت عیالش به حدّی که از مردم بی‌نیاز باشد و بگوییم بر وی حج واجب است و باید آن را صرف رفتن به حج بکند و این مقدار از زاد و راحله از عیال سلب کرده و در این راه صرف کند لازمه این حکم آن است که مردم هلاک می‌شوند زیرا طول این مدّت که وی می‌رود و برمی‌گردد عیالش از چه گذران کنند!! محضرش عرض شد: پس مقصود از سبیل و استطاعت چیست؟
حضرت فرمودند: توسعه در مال به قدری که با مقداری از آن حج رفته و

مقداری دیگر از آن را برای قوت عیالش بگذارد چنانچه در مورد زکات حق تعالی آن را بر کسی واجب کرده که مالک دویست درهم باشد که پنج درهم آن را به عنوان زکات داده

_____

(1)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن است زیرا نه در مورد مدح قرار گرفته و نه ذمّ.

و باقی تعلّق به خودش دارد، امّا کسی که فقط پنج درهم دارد پس بر وی لازم نیست آن را به عنوان زکات بدهد و خودش بی‌مال باقی بماند.

حدیث (4) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر از حمّاد بن عثمان و معاویة بن حفص، از منصور جمیعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده درنده‌ای روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز کند را زده و صید می‌کند، تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: برایش چاره‌ای بیاندیشید و آن را بکشید زیرا طغیانش در حرم از حدّ گذشته است.

حدیث (5) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از محمّد بن ابی عمیر و فضاله نقل شده که وی گفت محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: درختی است که ریشه و ساقه‌اش در حرم و شاخه‌هایش در خارج حرم است آیا می‌توان شاخه‌هایش را قطع نمود؟

حضرت فرمودند: قطع شاخه‌اش حرام است به خاطر آنکه اصلش در حرم می‌باشد.

حدیث (6) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان از ابراهیم بن میمون نقل شده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: مردی پری از پرهای کبوتر حرم را کنده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: لازم است به مسکین صدقه دهد و واجب است با همان دستی که پر را، کنده به مسکین اعطاء کند؛ زیرا با آن دست حیوان را به درد آورده است.

حدیث (7) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد از معاویه، وی گفت: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: پرنده‌ای اهلی روی به حرم آورده و داخل آن گشت وظیفه ما نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خدای متعال فرموده: هر موجودی

که داخل حرم شد در امان است.
حدیث (8) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از صفوان، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی به صیدی که در خارج حرم بوده و به طرف حرم می‌رود و دو فرسخ با مسجد فاصله دارد تیری می‌زند و حیوان فرار می‌کند و خود را به حرم می‌رساند و در آن جا از ضرب تیر از پای در می‌آید آیا بر تیر انداز کفّاره‌ای هست یا نه؟
حضرت فرمودند: کفّاره‌ای بر او نیست و وی مانند کسی است که در خارج حرم تله‌ای نصب می‌کند، پس صیدی در آن می‌افتد و با اضطراب و زحمت خود را به حرم می‌رساند و داخل آن می‌شود ولی در حرم می‌میرد، در اینجا بر نصب‌کننده تله کفّاره‌ای نیست زیرا در جایی تله گذارده که برای حلال بوده، در مورد سؤال نیز تیر انداز در جایی تیر انداخته که برایش حلال بوده پس بر او کفّاره‌ای نیست.
عرض کردم این بیان از نظر مردم قیاس است.
حضرت فرمودند: چیزی را برای تو به چیز دیگر تشبیه کردم تا بدانی، قصدم قیاس نبود.
حدیث (9) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از خلّاد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، راوی می‌گوید: در باره شخصی که کبوتری از کبوتران حرم را سر برید حضرت فرمودند:
وی باید فداء و عوض آن را بپردازد.
راوی عرض کرد: آیا می‌تواند آن را بخورد؟
حضرت فرمودند: خیر.
راوی عرض کرد: پس بعد از سر بریدن اگر حیوان را بیاندازد و برود چطور
حضرت فرمودند: یک عوض دیگر بر عهده‌اش می‌آید.
راوی عرض کرد: پس وی چکار بکند؟
حضرت فرمودند: حیوان را باید دفن کند تا تنها یک عوض بر عهده‌اش باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 457
حدیث (10) محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از معاویة بن وهب، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مکّه و مدینه مانند سایر بلاد هستند و حکمشان با هم متّحد می‌باشد؟
حضرت فرمودند: بلی عرض کردم: برخی از اصحاب روایت کرده‌اند که شما به ایشان فرموده‌اید: در مدینه پنج نماز را تمام بخوانند.

حضرت فرمودند: این اصحاب شما به مدینه می‌آمدند و هنگام نماز از مسجد بیرون می‌رفتند از این معنا من کراهت داشتم از این رو به ایشان این عبارت را گفتم.
حدیث (11) و با همین اسناد از حمّاد بن عیسی و فضاله، از معاویه، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در سفر حج مادرم با من همراه بوده و دردمند و بیمار است وظیفه وی چیست؟
حضرت فرمودند: به او بگو از آخرین میقات و نزدیکترین آنها به مکّه محرم شود زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای اهل مدینه ذو الحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را میقات قرار داده‌اند.
معاویه می‌گوید: مادرم از جحفه محرم گردید.
حدیث (12) محمّد بن موسی بن متوکّل از محمّد بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب نقل کرده که وی گفت: ابراهیم کرخی گفت از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی در غیر اشهر حج از غیر مواقیتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم معیّن فرموده‌اند احرام حج بسته است حکم وی چیست؟
حضرت فرمودند: احرامش صحیح نیست، اگر خواست به منزلش برگردد، برگردد و تکلیفی بر او نیست و اگر خواست ادامه دهد و بگذرد، بگذارد منتهی وقتی به یکی از مواقیت تعیین شده رسید از آن جا محرم گشته و عملش را عمره قرار دهد نه حجّ، این کار از رجوع به منزلش افضل و بهتر است؛ زیرا وی اعلان کرده که به احرام حج محرم شده است، حال رجوعش به منزل و انصراف از آن سزاوار نیست.
حدیث (13) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عباس بن

معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از نضر بن عاصم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: محرمی کمربندی که در آن نفقه‌اش را گذارده به شکمش بسته این کار چه صورت دارد؟
حضرت فرمودند: از نفقه‌اش نیکو حفاظت و نگهداری کند زیرا با ان حجّش را به اتمام می‌رساند.
حدیث (14) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب راجع به محرمی که نسیانا با همسرش هم بستر شده فرمودند: چیزی در عهده‌اش نیست زیرا وی به منزله کسی است که در ماه رمضان نسیانا غذا خورده باشد.

باب دویست و یازدهم سرّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد و عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی الحلبی نقل کرده که وی گفت حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
هر گاه در عرفات وقوف نمودی به کوهها نزدیک شود؛ زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: برای اصحاب اراک حجّی نیست، اصحاب اراک کسانی هستند که نزدیک اراک وقوف می‌نمایند.

باب دویست و دوازدهم سرّ ممنوع بودن صید برای محرم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام معنای آیه شریفه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِماحُکُمْ (ای اهل ایمان خدا شما را به چیزی از صید می‌آزماید که در دسترس و تیرهای شما آیند ...) را پرسیدم؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 461

حضرت فرمودند: مقصود این است که از هر طرف و از هر جانب صید برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می‌شود و به قدری به ایشان نزدیک می‌گردند که در دسترس و تیررس ایشان واقع می‌شوند تا بدین وسیله حق تعالی ایشان را آزموده و معلوم نماید آیا حرام الهی را که صید باشد مرتکب می‌شوند یا نه.

باب دویست و سیزدهم سرّ مکروه بودن سرمه‌کشیدن برای زن محرمه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می‌گوید از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به زن محرمی که سرمه می‌کشد سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: سرمه نکشد.
عرض کردم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چطور؟
حضرت فرمودند: مکروه است زیرا زینت محسوب می‌شود و سپس فرمودند:
البته اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطرّ باشد، سرمه بکشد و اشکالی ندارد.
حدیث (2) محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
زن با رنگ سیاه سرمه نکشد زیرا سیاهی زینت می‌باشد.

باب دویست و چهاردهم سرّ وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که به ساق پا و یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل از کسی که ذکرش نموده، از ابو بصیر، وی می‌گوید: راجع به محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کردم؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 463
حضرت فرمودند: اگر وی توانگر و ثروتمند است بر او یک شتر واجب بوده و اگر متوسط الحال است گاو باید بدهد و در صورتی که فقیر است گوسفند بر عهده‌اش می‌آید، سپس فرمودند:
توجه داشته باش کفّاره یاد شده نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است بلکه علّتش نظر کردن وی به چیزی است که نگاه به آن حلال و جایز نیست.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان از سیف تمّار «1»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پدرم می‌فرمود: حجّ از نماز و روزه افضل می‌باشد و جهتش آن است که: نمازگزار برای ساعتی از اهل خود رو می‌گرداند و به عبادت مشغول می‌شود و روزه‌دار صرفا به مقدار روشنی روز از همسرش خودداری می‌نماید ولی حاجی بدنش را به تعب انداخته و نفسش را در تنگنا قرار داده و مالش را صرف نموده و غیبتش از اهل و همسرش طولانی بوده نه به مالش امید داشته و نه به تجارتش از این رو این عبادت از نماز و روزه برتر می‌باشد و نیز پدرم می‌فرمود: نیست کسی برتر و افضل از مردی که به حج آمده و اهلش را به دنبال آورده در حالی که مردم در صحرای عرفات وقوف داشته و راست و چپ بیابان را اشغال کرده‌اند، وی اهلش را به حجّ آورده و در میان این انبوه جمعیّت که واقع می‌شود خدا را طلب می‌کند و از او می‌خواهد که اهلش را محافظت نماید.
حدیث (2) و با همین اسناد، از صفوان و فضاله، از قاسم بن محمّد، از کاهلی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که از حج ذکری به میان آورده و بعد فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

_____

(1)- مرحوم ممقانی در رجال وی را توثیق نموده است.

جهاد دو تا است و حج یکی از آن دو محسوب می‌شود، حج جهاد ضعفاء است و ما ضعفاء هستیم، توجّه داشته باش هیچ عبادتی افضل از حج نیست مگر نماز در حجّ، در حج نماز هست ولی در نماز حج نیست، پس حج از نماز هم افضل می‌باشد، در حالی که قدرت داری حج را ترک مکن، آیا دقّت نمی‌کنی و توجّه نداری که در حج سر تو گرد آلود شده و پوست صورت و بدنت سوخته می‌شود، از نظر به زنان ممنوع هستی.
و امّا ما با این که در اینجا بوده و نزدیک به مکه هستیم و برای ما آبهای متّصل بوده و از امکانات خیلی بیشتری برخورداریم با این حال سفر حج بر ایمان مشقت‌بار می‌باشد چه رسد به شما که در شهرهای دور و فاصله‌های بعید قرار دارید و از وسائلی که در اختیار ما هست محروم می‌باشید.
هیچ سلطان و رعیّتی به حج نمی‌آید مگر آنکه مشقّت فوق العاده‌ای را باید

متحمّل شود زیرا طعام و شرابش تغییر کرده در مسیر جریان باد موذی و تابش آفتاب سوزان که قادر بر علاج آن نیست قرار می‌گیرد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن به همین معنا اشاره کرده و می‌فرماید:
وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ «1» (و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار نتوانید برد از شهری به شهر دیگری برند که خدا در باره شما رئوف و مهربان است)

باب دویست و شانزدهم سرّ این که برای محرم به طور مطلق جایز است کنه و کرم بزرگ را از خود بیاندازد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده: وی می‌گوید: مردی از آن حضرت پرسید: اگر در حالی که محرم هستم کنه یا کرم ضخیم و درشت به من چسبیده بود می‌توانم از خودم بیاندازم؟
حضرت فرمودند: بلی کوچک این دو را هم می‌توانی زیرا در جایی آرمیده‌اند که

---

(1)- سوره نحل آیه (7)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 467
جای آرمید نشان نیست.

باب دویست و هفدهم سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که ذکرش نموده، از ابو بصیر، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: شخص محرمی می‌خواهد کاری را انجام دهد و صاحب و رفیقش می‌گوید تو را به خدا سوگند مکن و او در جواب اظهار می‌کند به خدا قسم حتما خواهم نمود و این گفتگو چندین بار بین آنها ردّ و بدل می‌شود و این شخص برای بار چند مخالفت می‌کند آیا آنچه بر محرمی که جدال می‌کند لازم می‌آید بر وی نیز لازم می‌آید یا نه؟
راوی می‌گوید: حضرت فرمودند: خیر، زیرا وی با این کلام قصدش اکرام به برادر دینی خود می‌باشد و کفاره در آن جایی است که شخص معصیت خدا را بکند.
راوی می‌گوید: آن مرد سؤال دیگر از حضرت نمود و عرضه داشت:
اگر محرمی آهویی را با تیر زد و تیر به دست حیوان اصابت کرد و آن را لنگ نمود حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اگر آهوی روی این دست راه رفته و به چرا رود بر تیرانداز چیزی واجب نمی‌شود و اگر حیوان روی دست حرکت نکرد بلکه با صورت رفت و تیر انداز ندانست چه بر سر آهو آمد باید عوضش را بدهد چون از حال حیوان مطّلع نیست شاید هلاک شده باشد.

باب دویست و هیجدهم سرّ این که محرم جایز نیست در آئینه نگاه کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّاد، از حریز، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در حالی که محرم هستی در آئینه نگاه مکن زیرا این فعل زینت محسوب می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 469

باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن محرم می‌تواند شلوار بپوشد

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید از صفوان، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی محرمی به ساق پای زنی نگریسته و محتلم شده حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است یک شتر باید بدهد و در صورتی که متوسط الحال بوده یک گاو در عهده‌اش می‌آید و اگر فقیر و ناتوان است ذمّه‌اش به یک گوسفند مشغول می‌شود، سپس حضرت فرمودند:
این کفّاره نه به خاطر این باشد که وی محتلم شده بلکه کفّاره مزبور را بر او قرار دادم چون به چیزی نظر کرده که برای او نگریستن به آن حلال نبوده است.
حدیث (2) و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد و ابن ابی عمیر، از معاویه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هر گاه محرم شدی از کشتن تمام جنبندگان دوری کن مگر افعی و عقرب و موش امّا جواز کشتن موش: به خاطر آن است که این حیوان مشک را پاره می‌کند و بسا اهل خانه را آتش می‌زند.
و امّا جواز کشتن عقرب: به خاطر آن است که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دست مبارک را در سوراخی کردند و عقرب آن را گزید، حضرت خطاب به آن فرمودند: خدا لعنت کند و تو را که نه شخص صالح و خوب را وامی‌گذاری می‌گذاری و نه فاجر را.
و امّا مار (افعی) هر گاه اراده تو را نمود آن را بکش و اگر متعرّض تو نشده تو نیز متعرّضش مشو.
و امّا سگ‌گیرنده و حیوان درنده هر گاه قصد تو را نمودند البته آنها را بکش و در غیر این صورت کاری به آنها نداشته باش و امّا مار سیاه بزرگ را در هر حال بکش و کلاغ را با تیر از پشت شتر خود بزن و نیز فرمودند.
کنه از شتر نبوده و جایش آن جا نیست پس می‌توانی از بدن شتر آن را بیفکنی ولی حلمه یعنی کرمکی که در پوست شتر می‌افتد جایش در همان جا است لذا انداختنش از بدن شتر و اسقاطش جایز نیست.

باب دویست و بیستم سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از مفضّل بن صالح، از ابو بصیر (لیث مرادی) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم:
چرا مسجد فضیخ را مسجد فضیخ نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: درخت خرما را فضیخ گویند و چون در این مسجد درخت خرما بوده از این رو این مسجد را به نام فضیخ خواندند «1»

باب دویست و بیست و یکم سرّ این که بعد از حجّ زیارت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام واجب است.

حدیث (1) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه از احمد بن محمّد بن یحیی بن زکریّا القطان از ابو بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هر گاه یکی از شما حج بجا آورد لازم است که حجّش را به زیارت ما خاتمه دهد زیرا این زیارت متمّم حجّ خواهد بود.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن الحسین بن الخطّاب، از محمّد بن سنان از عمّار بن مروان، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
تمام بودن حج و کامل بودنش به این است که بعد از آن، امام زیارت و ملاقات گردد.

---

(1)- مرحوم مجلسی عطّر اللَّه مرقده الشریف در بحار الانوار ج (100) ص (214) می‌فرماید:
فضیخ به معنای نخل در هیچ کتاب لغتی که در دسترس است نمی‌باشد و بعید نیست که این اسمی بوده برای درخت خرمایی که در آن مسجد کاشته بودند و مؤیّد این احتمال عبارتی است در کافی که فرموده: لنخل یسمّی الفضیخ.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 473
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی الوشّاء، وی می‌گوید: از حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و وفاء کامل به عهد و نیکو اداء کردنش به این است که اولیاء و دوستان قبور آنها را زیارت کنند چه آنکه هر کس ایشان را از روی رغبت و میل زیارت کند در روز قیامت ایشان شفعاء او خواهند بود.
حدیث (4) پدرم رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
مردم مأمور شدند این سنگ‌ها را بیاورند و طوافشان کنند سپس نزد ما آمده و ایشان را به دوستی خود خبرشان دهیم و ایشان کمک و نصرتشان را بر ما عرضه بدارند.
حدیث (5) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن الحسن

السعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از عثمان بن عیسی، از معلی بن شهاب، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
حضرت حسن بن علی علیهما السّلام به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کردند:
ای پدر جزاء و پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: فرزندام کسی که در حیات و ممات من به زیارتم آید یا پدر و یا برادرت و یا تو را زیارت کند بر من است که او را در روز قیامت زیارت کرده پس از گناهانش او را رها نمایم.
حدیث (6) پدرم رضی اللّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه، از زید شحّام نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: کسی که یکی از شما خاندان را زیارت کند جزایش چیست؟
حضرت فرمودند: او مانند کسی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را زیارت کرده باشد.
حدیث (7) پدرم رضی اللّه عنه، از سعد بن عبد اللّه، از عباد بن سلیمان، از دیلمی، از ابراهیم بن ابی حجر

اسلمی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
کسی که به مکّه آید به منظور انجام حجّ و مرا در مدینه زیارت نکند جفا کرده و کسی که به من جفا کند من نیز در روز قیامت به او جفا می‌کنم و کسی که مرا زیارت کند شفاعت من برای او حتمی است و کسی که شفاعت من شاملش شد بهشت بر او واجب است.
مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: علّت و سبب در زیارت نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله آن است که هر کس حج انجام دهد و حضرتش را زیارت نکند به آن جناب جفا نموده و زیارت ائمه علیهم السّلام نیز به منزله زیارت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله می‌باشد چه آنکه این معنا از امام صادق علیه السّلام نقل و روایت گردیده.

حدیث (1) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد بصری، از بسطام بن مرة، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن الحسن العبدی، از وی گفت: از ابو سعید خدری سؤال شد: رأی شما راجع به این ماهی که اهل کوفه می‌پندارند حرام است چیست؟
ابو سعید گفت: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمودند:
کوفه مغز عرب و نیزه خدای تبارک و تعالی و گنج ایمان می‌باشد، پس از اهل آن فرا گیرید.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خبر داده‌اند که یک روز و یک شب در مکّه در وادی ذی طوبی درنگ فرمود، سپس از آن جا بیرون رفته و من نیز با آن حضرت خارج شدم، پس با کاروانی برخوردیم که نشسته بودند و غذا تناول می‌کردند، ما را که دیدند گفتند: ای رسول خدا بفرمایید غذا بخورید.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به ایشان فرمودند: به پیامبر خود جا دهید، آنها جا باز کرده و حضرت بین دو نفر نشسته و من نیز نشستم، حضرت گرده نانی را برداشته آن را نصب کردند، سپس به خورش ایشان نگریسته و فرمودند: خورشتان چیست؟
گفتند: مار ماهی.
حضرت نصف نانی که در دست داشتند انداختند و سپس از جا برخاسته و از جمع آنها کناره گرفتند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 477
ابو سعید می‌گوید: من همان جا نشستم تا ببینم رأی مردم نسبت به مارماهی چگونه است.
مردم بینشان اختلاف شد، برخی گفتند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مارماهی را حرام نموده و بعضی گفتند: حضرتش آن را حرام نکرده فقط از آن خوششان نیامده، اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش باز می‌داشتند.
ابو سعید می‌گوید: اقوال و آراء قوم را به خاطر سپردم و به دنبال رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رفته تا به حضرتش ملحق شدم و به اتّفاق رفتیم تا به قافله دیگری برخوردیم که ایشان نیز غذا می‌خوردند، آنها تا حضرت را دیدند، گفتند: یا رسول اللَّه بفرمایید غذا میل نمایید.
حضرت فرمودند: آری بینتان جا دهید تا بنشینم، آنها جا داده و حضرت بین

دو نفر نشسته و من هم نشستم وقتی پاره نانی از آنها گرفتند به خورش آنها نگریسته و فرمودند: این خورش چیست؟
گفتند: یا رسول اللّه سوسمار است.
حضرت پاره نان را از دست انداخته و بلند شدند، او سعید می‌گوید: من بعد از رفتن حضرت نشستم تا آراء مردم را بشنوم، اینجا نیز مردم دو گروه شدند، بعضی گفتند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوسمار را حرام نمودند بنا بر این از آن نخوردند و گروهی دیگر گفتند: حضرت از آن خوششان نیامده و اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش نهی می‌فرمودند.
ابو سعید می‌گوید: به دنبال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفته تا به آن سرور ملحق شدم و به اتّفاق رفتیم تا به آخر صفا رسیده و با گروهی مواجه شدیم که دیزی‌هایی را بار گذارده بودند و آنها می‌جوشید آن جماعت گفتند: یا رسول اللّه بر ما منّت گذارده و از آنچه در این دیزی‌ها است میل فرمایید.
حضرت فرمودند: در این دیزی‌ها چه می‌باشد؟
گفتند: درازگوشهایی (الاغ‌هایی) داشتیم، سوارشان شدیم که حرکت کنیم آنها از رفتن بازمانده و ایستادند، ما آنها را سر بریده و گوشتشان را در این دیزی‌های پختیم.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزدیک دیزی‌ها شده و با پای مبارک آنها را واژگون نمودند و سپس مرکب تاخته و رفتند.
ابو سعید می‌گوید: من ماندم و شنیدم که بعضی گفتند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تناول گوشت الاغ را حرام فرمودند و برخی دیگر گفتند: این طور نیست، حضرت به خاطر

این دیزی‌ها را واژگون نمودند تا شما این کار را تکرار نکرده و حیوانات خود را سر نبرید.
ابو سعید می‌گوید: دنبال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفته تا به آن جناب ملحق شدم، حضرت فرمودند: ای ابو سعید بلال را بطلب، وقتی بلال محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مشرّف شد، حضرت فرمودند: ای بلال بالای کوه ابو قبیس برو و با صدای بلند بگو:
رسول خدا مارماهی و سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده، از خدا بترسید و از هیچ ماهی تغذیه نکنید مگر آنچه پوست داشته و با پوست پولک باشد، خداوند تبارک و تعالی هفتصد امّت از امم سابق را که اوصیاء بعد از انبیاء را عصیان نمودند مسخ فرمود، چهار صد امّت از این هفتصد تا را در خشکی و سیصد تا را در دریا قرار داد سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

فَجَعَلْناهُمْ أحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلّ مُمَزَّقٍ (ما آنها را عبرت داستان‌ها کرده و به طور کلّی پراکنده و متفرقشان نمودیم).
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن موسی علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
هر گاه مؤمنی از دنیا می‌رود فرشتگان و مکانهایی از زمین که وی روی آنها عبادت خدا را می‌کرد و دربهای آسمان که اعمال او را از آنها به بالا می‌بردند جملگی میگریند و رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیزی آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا مؤمنین بناهای محکم و استواری اسلامند همچون بنای محکم حصار شهر.
حدیث (3) محمّد بن الحسن با همین اسناد از عبّاس بن معروف، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن الحجّاج، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
روزی بر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نگذشت که سخت‌تر باشد از روز خیبر زیرا عرب در این روز به آن جناب ظلم و ستم کردند.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابو الجوزاء منبه بن عبد اللَّه، از حسین بن علوان، از عمر بن خالد، از زید بن علی، از پدران گرامیش از حضرت

علی علیه السّلام، حضرت فرمود:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر گاه دو مسلمان بدون جهت شرعی با شمشیر با هم مقابل شدند و کارزار کردند قاتل و مقتول هر دو در دوزخ هستند.
محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللَّه قاتل معلوم است که در دوزخ می‌باشد، امّا مقتول چرا؟
فرمودند: زیرا وی قصد داشت طرف مقابل را بکشد.
حدیث (5) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از محمّد بن فضیل، از ابو الصباح الکنانی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در زمان حضرت علی علیه السّلام کودکانی با نیزه بازی می‌کردند یکی از بچه‌ها نیزه خود را انداخت و آن اصابت کرد با دندانهای رباعیّة یکی دیگر از بچه‌ها و آنها را به هم کوبید.
مخاصمه را محضر مبارک علی علیه السّلام بردند زننده شاهد اقامه کرد که در وقت پرتاب نیزه به طفل مورد اصابت واقع شده گفته با خبر باش و او مراقبت از خودش ننموده، حضرت فرمودند قصاص از زننده ساقط بوده

و سپس فرمودند:
کسی که خبر باش گفته معذور است.
حدیث (6) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
صاعقه به مؤمن اصابت نمی‌کند.
مردی عرضه داشت: ما فلانی را که از اهل ایمان است دیدیم در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود و صاعقه‌ای آمد و با او اصابت کرد.
حضرت فرمودند: آن به خاطر این بود که کبوتر حرم را با تیر زده بود.
حدیث (7) و با همین اسناد نقل شده که حضرت فرمودند:
صاعقه با مؤمن و کافر اصابت می‌کند ولی با ذاکر و آن کس که یاد خدا باشد اصابتی ندارد.
حدیث (8) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلّم، از

مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کردند که آن جناب فرمودند: حضرت علی علیه السّلام در اوّلین باران هر سالی که می‌بارید می‌ایستادند تا سر و محاسن و لباسهایشان خیس می‌شد، به آن جناب عرض می‌کردند: یا امیر المؤمنین زیرا سقف و داخل بنایی بروید تا از خیس شدن مصون بمانید؟
حضرت می‌فرمودند: این آبی است که از نزدیک عرش الهی آمده و سپس انشاء حدیث می‌نمود و می‌فرمود:
در زیر عرش دریایی بوده که در آن آبی است و با آن ارزاق حیوانات از زمین می‌روید، و هر گاه جناب اقدس الهی بخواهد از زمین آنچه را که مشیّتش به آن تعلّق گرفت برویاند و رحمتش را بدین وسیله شامل حیوانات قرار دهد وحی فرموده و بلافاصله باران که فعلا به صورت تکّه‌های یخ بوده از آسمان اوّل به آسمان دوّم و از آن به آسمان بعد می‌بارد تا جایی که بارش باران به آسمان دنیا رسیده و با ابرهای زیر این آسمان ملاقات می‌کند، ابر به منزله غربال بوده که از خود دانه‌ها را ردّ می‌نماید، سپس حقّ عزّ و جل به باد وحی می‌نماید که باران را نرم و ذوب کن همان طوری که نمک در آب ذوب و حلّ می‌شود و سپس هر قطره‌ای از آن را در فلان موضع و فلان مکان بیانداز، پس ببار بر ایشان چنین و چنان (کنایه از این که به شدّت یا به آهستگی) به صورت سیل و غیر آن، پس باد باران را بر خلائق می‌بارد به همان نحوی که مأمور به آن شده لذا هیچ قطره‌ای از بالا به زمین نمی‌بارد مگر آنکه با آن فرشته‌ای است که آن قطره را در جای خودش قرار می‌دهد و نیز هیچ دانه‌ای از باران به زمین

نمی‌افتد مگر به مقداری که معین شده و وزنی که معلوم گردیده مگر باران روز طوفان در عهد نوح که از نظر وزن و مقدار ضابطه نداشت.
حدیث (9) پدرم رحمة اللّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از علی بن ریّان، از حسین بن محمّد از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد الرحمن بن حمّاد، از ذریح محاربی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مردی محضر مبارک پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مشرّف شد و عرض کرد: یا رسول اللّه آیا خداوند از غیر فریضه سؤال خواهد نمود؟
حضرت فرمودند: خیر.
آن مرد عرضه داشت: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخت به عملی غیر از فریضه به خدا تقرّب نجستم.

حضرت فرمودند: چرا؟
عرض کرد: برای این است که خداوند متعال مرا قبیح منظر و بد صورت آفریده.
امام علیه السّلام فرمودند: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درنگ فرمود، جبرئیل علیه السّلام نازل شد و به پیامبر عرض کرد: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
به بنده من فلانی سلام مرا برسان و به او بگو: اگر فردای قیامت تو را در زمره آنان که از عذاب در امانند قرار دهم خشنود و راضی می‌شوی؟
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پیامبر حق جلّ و علی را به آن مرد رسانیدند، آن مرد عرض کرد:
یا رسول اللّه خداوند متعال مرا نزد خود یاد نمود!!! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آری.
عرض کرد: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخته باقی نمی‌ماند عملی که با آن به خدا تقرّب جسته می‌شود مگر آنکه بجایش خواهم آورد.
حدیث (10) حمزة بن محمّد علوی از احمد بن محمّد همدانی از منذر بن محمّد از حسین بن محمّد، از سلیمان بن جعفر، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پدرم از پدرش از جدّش نقل کردند که امیر المؤمنین علی علیه السّلام خربزه‌ای را گرفتند تا تناول فرمایند و وقتی آن را شکسته تا بخورند تلخ بود، حضرت آن را به زمین انداخته و فرمودند: بعدا و سحقا (از چشم دور شوی و نابود گردی) محضر مبارکش عرض شد: یا امیر المؤمنین این خربزه چه نقصی دارد؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مودّت و دوستی ما را به هر حیوان و نباتی عرضه کرد آنچه

از آنها پذیرفتند شیرین و پاکیزه گشته و آنچه نپذیرفتند شور و تلخ گردیدند.
حدیث (11) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان از محمّد بن اورمه، از حسن بن سعید، از محمّد بن اسحاق، از محمّد بن فیض وی می‌گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: فدایت شوم: از ما شخصی بیمار می‌گردد، او را نزد طبیب معالجه می‌برند، وی و سایر اطباء نظرشان این است که او باید پرهیز کند.
امام علیه السّلام فرمودند: این دستور به طور کلّی درست نیست، طبابت از نظر ما آن است که بیمار از هیچ مطعوم و مشروبی پرهیز نباید بکند مگر از خرما و ما او را با سبب و آن خنک مداوا می‌کنیم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 487
سائل پرسید: چرا از خرما باید پرهیز کند؟
فرمود: چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را که بیمار شده بودند از خوردن خرما پرهیز دادند.
حدیث (12) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران گرامیشان علیهم السّلام نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: نعمت‌هایی را که دارید پیش از آنکه از دست بدهید نیکو از آنها استفاده کنید زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره‌برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند نمود.
حدیث (13) و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
سلیمان وقتی در جهاد همراه و مددکار کسی بود که ایمان به حکم شارع نداشته و امر خداوند عزّ و جل در فیء و غنیمت را نافذ نمی‌داند حتمی و قطعی است که اگر در همان مکان از دنیا برود وی را یاور و معین دشمن ما در حبس حق و تباه نمودن خون ما محسوب کرده و مردنش، مردن جاهلیّت که مردن با حال کفر است تلقّی می‌گردد.
حدیث (14) و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
فرزندانتان را پیش از تولّد نام نهید و اگر ندانید پسر یا دخترند اسم آنها را از اسم‌هایی انتخاب کنید که برای مذکّر و مؤنّث هر دو می‌گذارند، پس فرزند سقط شده شما بدون این که نامی برایش گذارده باشید روز قیامت که با شما ملاقات کند به پدر می‌گوید: آیا برای من نامی نگذاردی در حالی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نام محسن را برای فرزندش قبل از تولّد گذارد.
و نیز حضرت فرمودند: از آشامیدن آب در حال ایستاده خودداری کنید زیرا

مورث مرضی است که دارویی ندارد مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ شفا دهد.
مؤلّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: مقصود آشامیدن آب در شب

است امّا در روز نوشیدن آب در حال ایستاده بهتر است زیرا امام صادق علیه السّلام فرمود:
در روز ایستاده آب خوردن عروق و رگهای را باز و بدن را تقویت می‌کند.
و نیز علی علیه السّلام فرمودند: هر گاه خواستید بخوابید دست راست را زیرا طرف راست صورت گذارید و بخوابید زیرا نمی‌دانید آیا از این خواب بیدار می‌شوید یا نه.
حدیث (15) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه، از علی بن محمّد کاشانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از علی بن معلی، از ابراهیم بن خطّاب بن فراء وی مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
قسمت‌های زیرین دیوارها از سنگینی قسمت‌های بالا به خداوند متعال شکایت کردند، حق عزّ و جلّ به قسمت‌های بالا وحی فرمود که بعضی از اجزائت باید برخی دیگر را بردارد تا سنگینی به آنها فشار نیاورد.
و نیز حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:
هر گاه کلمه‌ای ناروا و احمقانه بدون اندیشه از شخصی صادر شد که نفس او را در مخاطره قرار دهد لازم است به دنبال آن کلمه‌ای شگفت انگیز بیاورد تا بدین وسیله کلمه دوّم حفظ و اوّلی فراموش شود.
حدیث (16) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب از علی بن رئاب، از محمّد بن قیس «1» نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: دو فرشته از آسمان به زمین فرود آمدند در بین هوا با هم برخوردند، یکی از آنها به دیگری گفت: برای چه فرود می‌آیی؟
گفت: حقّ عزّ و جل مرا به طرف دریای اهل إیل فرستاده تا ماهیی را صید نموده و به یکی از جابرین و ستمکاران برسانم چه آنکه وی از خداوند متعال ماهی این دریا را تقاضا و درخواست نموده از این رو حق جلّ و علی مرا مأمور ساخت نزد صیّادی که ماهیهای آن دریا را صید می‌کند رفته و او را به صید ماهی دریای مزبور ترغیب

---

(1)- محمّد بن قیس البجلیّ، کنیه وی ابو عبد اللّه است، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: محمّد بن قیس بجلی ثقه و عین است.

کرده تا بدین ترتیب حق عزّ و جلّ آن جابر و کافر را به منتهای آرزویش

برساند.
سپس او به رفیقش گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص491
ت: خداوند عزّ و جل مرا برای امری عجیب‌تر از آنچه تو را به آن مبعوث نموده فرستاده، مرا فرستاده به سراغ بنده مؤمنش که روزه‌دار و قائم اللیل است و دعاء و روزه‌اش در آسمان معروف و مشهور می‌باشد و امر فرموده که دیزی طعامی را که وی پخته و برای افطارش آماده کرده واژگون نمایم تا بدین وسیله آزمایش نهایی ایمان از او صورت گرفته باشد.
حدیث (17) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از بکر بن صالح جعفری نقل کرده که وی گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
معالجه و طبابت اطباء را در مورد درد جزئی و کم رها کنید زیرا معالجه به منزله بناء بوده که اندکش منجر به کثرت می‌شود.
مترجم گوید: مقصود این است که برای دردهای ناچیز و غیر قابل توجّه نزد اطباء نروید و به آن معالجات خود را مشغول نکنید زیرا شروع در این معالجات موجب زیادی مرض و احتیاج به داروی زیادتر می‌باشد.
حدیث (18) احمد بن محمّد از پدرش، از عمرکی، از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر از آباء گرامیش علیهم السّلام، فرمود:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: روز قیامت امر می‌شود که مردانی را به دوزخ ببرند سپس حق عزّ و جلّ به مالک که خازن دوزخ است می‌فرماید به آتش بگو: پاهای ایشان را نسوزاند زیرا با این قدم‌ها به مساجد می‌رفتند و نیز صورتهایشان را نسوزاند چون آنها را وضوء شاداب می‌دادند و دستهایشان را هم نسوزاند زیرا برای دعاء آنها را بلند می‌کردند و همچنین زبانهایشان را نسوزاند برای این که زیاد با آن تلاوت قرآن می‌کردند سپس حضرت فرمودند:
خازن جهنّم به آنها می‌گوید: ای اشقیاء برای چه شما را به دوزخ آورده‌اند؟
آنها می‌گویند: ما چون برای غیر خدا کار می‌کردیم، به ما گفته شد پاداش عملتان را از کسی که برایش کار کردید بگیرید.
حدیث (19) حسن بن احمد رحمة اللَّه علیه از پدرش، از محمّد بن حمیم نقل کرده که وی

گفت: به او گفته شد مذمّت مردم را مکن.
وی گفت: من از نفس خود خشنود نیستم لذا از ملامت و مذمّت آن فارغ شده و به مذمّت مردم پرداخته‌ام؛ زیرا مردم از معاصی و گناهانی که دیگران مرتکب می‌شوند خائف بوده ولی از گناهان خویش در امان می‌باشند و هیچ هراسی ندارند.
حدیث (20) با همین اسناد، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الحمید، از ابراهیم بن مهزم نقل کرده که وی گفت: در زمان وهب بن منبه سنگی یافت شد که در آن به خط غیر عربی عبارتی نوشته شود وهب از کسی که آن خط را بخواند تفحّص نمود ولی کسی را نیافت تا بالاخره شخصی را نزد وی آوردند، او صاحب کتب بسیاری بود وقتی سنگ را به او ارائه داده آن را خواند، روی سنگ نوشته بود:
ای فرزند آدم اگر کوتاهی باقیمانده از عمر خود را بدانی قطعا از درازی آرزوهایت کاسته و نسبت به آنها بی‌رغبت خواهی شد و نیز حرص و خواسته‌ات کم شده بلکه سعی می‌کنی به کردار و عمل خود بیفزایی؛ زیرا وقتی کوتاهی عمر برایت معلوم و محقّق بود خواهی دانست که به زودی با روزی ملاقات خواهی کرد که اگر در مدّت عمر خود لغزش قدمی از تو سر زده باشد پس از آن روز دیگر به اهل خود مراجعت نخواهی نمود و دیگر به اعمال و کردار خویش نمی‌توانی بیفزایی، بنا بر این تا در قید حیات هستی برای روز قیامت عمل نما و پیش از آنکه به حسرت و ندامت گرفتار شوی برای خود ذخیره‌ای فراهم کن.
حدیث (21) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن عمرو، از صالح بن سعید، از برادرش سهل حلوانی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام در ضمن سیاحت به قریه‌ای رسید که تمام اهالی آن مرده بودند و در کوچه‌ها و خانه‌ها جنازه‌هایشان دیده می‌شد، جناب عیسی علیه السّلام دانست که آنها به غضب الهی مرده‌اند زیرا در غیر این صورت دفن می‌شدند، باری اصحاب آن حضرت عرض کردند: دوست داریم حکایت و سرگذشت ایشان را بدانیم.
به حضرتش گفته شد: ای روح اللّه آنها را صدا بزن.
حضرت عیسی علیه السّلام فرمود: ای اهل قریه، یک نفر از آنها در جواب گفت: بلی یا روح اللّه

حضرت فرمود: این چه حالی است و قصّه شما چیست؟
او در جواب گفت: صبح در عافیت و سلامتی بوده و شب در هاویه و گرفتاری افتادیم.
حضرت فرمود: هاویه چیست؟

او گفت: دریایی از آتش که در آن کوههایی از آتش می‌باشد.
حضرت فرمودند: چه عملی شما را به این روزی که مشاهده می‌کنم انداخته است؟
او گفت: حبّ به دنیا و اطاعت و پرستش طاغوت.
حضرت فرمودند: مگر حبّ شما به دنیا چه مقدار بوده؟
او گفت: همان مقداری که طفل به مادرش محبّت دارد که وقتی مادرش به طرف او می‌آید و می‌خواهد او را شیر دهد طفل مسرور و شادمان گشته و وقتی به او پشت می‌کند و از وی جدا می‌گردد محزون می‌شود.
حضرت فرمود: چقدر عبادت و اطاعت طاغوت را می‌کردید؟
او گفت: هر وقت امر می‌کردند ما اطاعتشان را می‌نمودیم.
حضرت فرمود: از بین این همه چطور تو فقط جواب مرا دادی؟
او گفت: زیرا سایرین لجام‌هایی از آتش بر دهانشان هست، فرشتگان درشت و سختی بر آنها موکّل بوده که نمی‌توانند سخن بگویند و من اگر چه در میان ایشان هستم ولی از آنها نیستم منتهی وقتی عذاب بر ایشان نازل شد من را هم که در بین آنها بودم شامل گشت ولی من به درختی آویزان شده‌ام که می‌ترسم از آن در آتش واژگون گردم.
جناب عیسی علیه السّلام به اصحابش فرمود: در مزبله‌ها و خاکدان‌ها خوابیده و نان جو تناول نمودن خیلی نعمت است به شرطی که با سلامتی دین همراه باشد.
حدیث (22) احمد بن الحسن قطّان، از حسن بن علی کوفی از محمّد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمّد بن محمّد غماره، از پدرش، وی می‌گوید:
از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
مؤمن علوی است، زیرا در معرفت مقام عالی و بلندی دارد.
مؤمن هاشمی است، زیرا ضلالت و گمراهی را شکست می‌دهد.
مؤمن قرشی است، زیرا به شیئی که از ما اخذ شده اقرار دارد.

مؤمن عجمی است، زیرا ابواب شرّ بر او بسته است.
مؤمن عربی است، زیرا پیامبرش صلی اللّه علیه و آله عربی بوده و کتابش به زبان عربی آشکار می‌باشد.
مؤمن نبطی است، زیرا علم را درک نموده و فهمیده است.
مؤمن مهاجری است، زیرا از گناهان و زشتی‌ها دوری گزیده است.
مؤمن انصاری است، زیرا رسول و اهل بیت او را نصر و یاری کرده است.
مؤمن مجاهد است زیرا با دشمنان خدا جهاد می‌کند به این نحو که در زمان دولت باطل تقیّه نموده و در عصر دولت حقّه با شمشیر با آنها کارزار می‌نماید.
حدیث (23) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق مذکر نیشابوری

می‌گوید: از عبد الرحمن بن محمّد بن محمود نقل شده که می‌گوید: از ابراهیم بن محمّد بن سفیان شنیدم که می‌گفت: مخاصمه احمد بن حنبل با حضرت علی بن ابی طالب به خاطر این بود که جدّ وی یعنی ذو الثدیة را که رئیس خوارج بود علی علیه السّلام در روز نهروان کشت.
حدیث (24) ابو سعید برای ما نقل کرد که این حکایت را از ابراهیم بن محمّد بن سفیان عینا شنیده است.
حدیث (25) ابو سعید محمّد بن فضل از عبد الرّحمن بن محمّد بن محمود نقل کرده که وی گفت: از محمّد بن احمد بن یعقوب جوزجانی قاضی هرات شنیدم که می‌گفت: از محمّد بن فورک هروی شنیدم که می‌گفت: از علی بن حشرم شنیدم که می‌گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم ذکر علی بن ابی طالب علیه السّلام به میان آمد، احمد بن حنبل گفت: شخص مجرم و گناهکار نیست مگر وقتی که بغض و عداوتش نسبت به علی کم باشد.
علی بن حشرم می‌گوید من گفتم: شخص مجرم و گناهکار نیست اگر نسبت به علی علیه السّلام حبّ زیاد داشته باشد.
البته در غیر این حکایت علی بن حشرم گفته: مرا کتک زدند و از مجلس بیرون کردند.
حدیث (26) حسین بن یحیی بجلی از پدرش از ابن عوانه، از عطاء بن سایب از ابن عبادة بن

صامت از پدرش از جدّش، وی گفت:
هر گاه دیدید که مردی از انصار بغض علی بن ابی طالب علیه السّلام را به دل دارد بدانید اصلش یهودی است.
حدیث (27) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد الحسن معرف به ابن مقبره قزوینی، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن حکم، از بشر بن غیاث، از ابو یوسف از ابن ابی لیلی، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت فرمودند:
نماز شب دو رکعت، دو رکعت است و اگر وقت ضیق بود و بیم داشتی که صبح طالع شود فقط یک رکعت وتر را بخوان، خداوند متعال وتر را دوست دارد زیرا خودش وتر و واحد می‌باشد.
حدیث (28) ابو الحسن طاهر بن محمّد بن یونس فقیه از محمّد بن عثمان هروی از ابو حامد احمد بن تمیم از محمّد بن عبیدة از محمّد بن حمیده رازی از محمّد بن عیسی، از عبد اللّه بن یزید، از ابی الدّرداء نقل کرده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمودند: خداوند عزّ و جلّ روز قیامت علماء را جمع نموده و به ایشان می‌فرماید:
نور و حکمت خود را در سینه‌های شما قرار ندادم مگر آنکه خیر دنیا و

آخرت را از آن قصد نمودم، بروید، تمام شما را آمرزیدم.
حدیث (29) احمد بن حسن قطّان از حسن بن علی سکری از محمّد بن زکریّا جوهری از جعفر بن محمّد بن عمّار از پدرش نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمودند: خواسته‌های مردم در این دنیایی فانی چهار چیز است:
بی‌نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزّت.
امّا بی‌نیازی در قناعت است، هر کس آن را در کثرت مال طلب کند نخواهد یافت و امّا آسایش در سبک باری است، هر کس بار خود را سنگین کند آن را نخواهد یافت و امّا فراغت خاطر در کمی مشاغل است، هر کس آن را در کثرت مشاغل بجوید نیابدش.
و امّا عزّت در فرمانبرداری و اطاعت از خالق است، هر کس آن را در خدمت مردم بجوید نیابدش.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 501
حدیث (30) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب از منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصفهانی، از علی بن عبد اللَّه اسکندرانی از سعید بن عثمان، از محمّد بن ابی القاسم، از عباد بن یعقوب از علی بن هاشم، ناصح بن عبد اللَّه اسکندرانی از سماک بن حرب، از ابی سعید خدری، وی گفت: سلمان فارسی محضر مبارک پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عرض نمود: ای پیامبر خدا، هر پیامبری وصیّی دارد وصیّ شما کیست؟
سلمان می‌گوید: پیامبر جواب مرا ندادند، فردا که مرا از دور دیدند فرمودند: ای سلمان.
عرض کردم: بلی و به سرعت خود را به آن حضرت رساندم.
حضرت فرمودند: آیا می‌دانی وصیّ حضرت موسی چه کسی بود؟
عرض کردم: یوشع بن نون.
حضرت فرمودند: یوشع به خاطر این که بهترین امّت و داناترین آنها بود وصیّ جناب موسی علیه السّلام شد و من امروز شهادت می‌دهم که علی علیه السّلام بهترین امت و برترین آنها است و او ولی و وصی و وارث من می‌باشد.
حدیث (31) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمة اللَّه علیه می‌گوید: جدّم از بکر بن عبد الوهاب از عیسی بن عبد اللَّه، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فاطمه بنت اسد بن هاشم را دفن نمودند، این بانو از مهاجرین بوده و در روحاء «1» مقابل حمّاد ابو قطیعه با رسول خدا بیعت نمود باری حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن مخدّره را در پیراهن خود کفن نمودند و در قبرش داخل شده و در لحدش خوابیدند.

محضر مبارکش عرض شد که سبب این همه لطف و عنایت چیست؟
حضرت فرمودند: پدرم که از دنیا رفت من طفلی صغیر بودم و این بانو و همسرش مرا تحت تکفّل خود گرفته و بسیار مرا در توسعه و فراخی نهادند حتی مرا بر فرزندانشان مقدّم می‌کردند لذا دوست دارم که حق تبارک و تعالی با خوابیدن من در قبرش، قبر را برای او فراخ نموده و توسعه دهد.
حدیث (32) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رضی اللَّه عنه می‌گوید: جدّم از یعقوب، از ابن ابی عمیر، از

_____

(1)- روحاء به گفته حموی در مراصد الاطّلاع در چهل میلی شهر مدینه واقع است.

عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم وصیّت نمود به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، و حضرت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیر وصیّت آن بانو را پذیرفتند.
آن مخدّره عرضه داشت: یا رسول اللَّه می‌خواهم کنیزم را آزاد کنم.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر عمل خیری را که پیش فرستی پاداش آن را خواهی یافت.
باری پس از آنکه علیا مخدّره فاطمه بنت اسد رضوان اللَّه علیهما از دنیا رفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پیراهن خود را از بدن در آورده و به حاضرین فرمودند: آن بانو را در آن کفن کنید و خود آن حضرت در لحد قبرش خوابیده و بعد فرمودند:
امّا پیراهن من برای آن خانم امان است در روز قیامت و امّا خوابیدنم در قبرش، به واسطه آن حق عزّ و جلّ قبرش را توسعه می‌دهد.
حدیث (33) حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از ابو جعفر عمارة سکونی سریانی از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبد اللَّه بن هارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبد اللَّه بن یزید بن سلام بن عبد اللَّه آزاد کرده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از ابی عبد اللَّه بن یزید از یزید بن سلام نقل کرده که وی از رسول خدا سؤال کرد و محضر مبارکش عرض نمود:
برای چه به قرآن فرقان می‌گویند؟
حضرت فرمودند: زیرا آیات و سوره‌هایش متفرّق و پراکنده بوده و وقتی نازل شد جملگی در الواح یک جا نبودند ولی غیر قرآن یعنی صحف و تورات و انجیل و زبور که کتابهای آسمانی هستند تمامشان یک جا در الواح و اوراق نازل شده‌اند.

سپس سائل پرسید: چرا خورشید و ماه در شعاع و نور با هم مساوی نیستند؟
حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی این دو را آفرید، هر دو اطاعت باری تعالی را نموده و کوچکترین عصیانی ننمودند، پس حق عزّ و جلّ به جبرئیل امر فرمود که شعاع و نور ماه را محو و نابود کند، جبرئیل فرمان حق تعالی را اجراء نمود و نور ماه را محو کرد و اثر این محو خطوط سیاهی است که در صفحه ماه نمایان می‌باشد.
قابل توجّه است اگر ماه به حال خود واگذارده می‌شد و همچون خورشید نور از آن محو نمی‌گشت شب از روز و روز از شب ممتاز و مشخص نبود چنانچه بر روزه‌داران معلوم نبود که چه مقدار از زمان باید امساک و خودداری نمایند و نیز مردم تعداد سالها را نمی‌دانستند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی در قرآن شریف:

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ (ما شب و روز را دو نشانه قدرت خود قرار دادیم آنگاه از روشنی ماه کاستیم و خورشید و آیه روز را همیشه تابان ساختیم تا شما در روز، روزی حلال از خدا بخواهید و نیز تا آنکه شما سالها و حساب اوقات را بدانید ...) سائل گفت: ای محمّد راست گفتی، اکنون مرا خبر بده چرا لیل (شب) را لیل می‌گویند؟
حضرت فرمودند: برای این که در این برهه از زمان مردان با زنان تماس و انس گرفته همان طوری که لباس به بدن تماس پیدا می‌کند، خداوند عزّ و جلّ شب را الفت و لباس قرار داده چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:
وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً ما شب را لباس و روز را معاش شما قرار دادیم).
سائل عرضه داشت: راست گفتی ای محمّد، اینک بفرمایید: با این که مقدار و اندازه ستارگان با هم مساوی است با این حال چرا کوچک و بزرگ به چشم می‌آیند؟
حضرت فرمودند: زیرا بین کواکب و آسمان دنیا دریایی است که باد وقتی می‌وزد به سطح این دریا که می‌خورد امواج پدید آمده و چون موج‌ها بزرگ و کوچک هستند قهرا ستارگان که از فراسوی این امواج دیده می‌شوند به حسب بزرگی و کوچکی امواج متفاوت به نظر می‌آیند.
سائل پرسید: چرا دنیا را دنیا می‌گویند؟
حضرت فرمودند: دنیا پست است و از آخرت نازل‌تر آفریده شده و اگر در عرض و مقارن آن می‌بود اهل آن فانی نمی‌شدند همان طوری که اهل آخرت فانی نمی‌گردند.
سائل پرسید: چرا قیامت را قیامت می‌گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن روز مخلوقات برای حساب می‌ایستند.
سائل پرسید: چرا آخرت را آخرت می‌گویند؟
حضرت فرمودند: برای این که بعد از دنیا می‌آید و سالهای توصیف نشده و ایّامش شمارش نگشته و سکّانش هرگز نمی‌میرند.
سائل گفت: ای محمّد راست گفتی اکنون بفرمایید: اوّلین روزی که حق تعالی مخلوقات را آفرید چه روزی بود؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 507
حضرت فرمودند: روز یک شنبه بود.
سائل عرض کرد: چرا آن را یک شنبه می‌گویند؟
حضرت فرمودند: چون یکی است و محدود می‌باشد و قبل از آن روزی نبوده.
سائل عرض کرد: دوشنبه چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روز دوّم دنیا.
عرضه داشت: سه شنبه چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روز سوّم دنیا.
عرضه داشت: چهارم شنبه چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روز چهارم دنیا.
عرضه داشت: پنجشنبه چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روز پنجم دنیا بوده و آن روزی است که انسان با آن انس و الفت دارد در آن روز ابلیس از درگاه خدا رانده شد و ادریس علیه السّلام ترفیع مقام پیدا نمود.
عرض کرد: جمعه چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روزی است که در آن مردم جمع شده و آن روز شاهد و مشهود هر دو می‌باشد.
عرض کرد: روز سبت چه روزی است؟
حضرت فرمودند: روزی است که در آن عمل و عملی صورت نگرفته و معطّل گذارده شده است و کلام حق عزّ و جلّ در قرآن شریف اشاره به همین معنا دارد:
سائل عرض کرد: آیا آدم از تمام و کلّ گل‌ها آفریده شده یا از یک گل خلق گردیده؟
حضرت فرمودند: از تمام گل‌ها، زیرا اگر از یک گل آفریده شده بود برخی از مردم بعضی دیگر را نمی‌شناختند و از این گذشته باید تمام به یک صورت و یک منظور می‌بودند.
سائل عرضه داشت: بنا بر این باید در دنیا مواد و اجسامی بوده که مماثل مردم باشند؟
حضرت فرمودند: خاک از نظر رنگ و طعم و جنس انواع و اقسامی دارد.

امّا از حیث رنگ: اقسام خاک از جهت رنگ به این شرح است:
سفید، سبز، سرخ، و سفید، کدر و خاکی، قرمز، کبود و امّا از نظر طعم:
برخی از خاکها شیرین و بعضی شور می‌باشند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 509
و امّا از جهت جنس: دسته‌ای از خاک‌ها زبر و بخشی از آنها نرم هستند.
باری خاکی که از جناب آدم از آن آفریده شده چون این انواع و اقسام در آن می‌باشد لا جرم مردم نیز مثل آن خاک اقسام و انحایی دارند فلذا در بین آنها برخی نرم و بعضی خشن، دسته‌ای سفید و گروهی زرد و سرخ و جماعتی سرخ و سفید و پاره‌ای سیاه می‌باشند همان طوری که خاک با این الوان و رنگها دیده می‌شود.
سائل عرض کرد: بیان فرمایید آیا آدم از حوّا، خلق شده یا حوّاء، از آدم؟
حضرت فرمودند: حوّاء از آدم آفریده شده و اگر آدم از حوّاء آفریده شده بود می‌باید طلاق در دست زنان باشد نه مردان.
سائل عرضه داشت: آیا حوّاء از تمام آدم خلق شده یا از بعضش؟
حضرت فرمودند: از بعضش خلق شده و اگر از تمامش آفریده شده بود می‌باید قصاص در زنان همچون قصاص در مردان جایز باشد.
سائل عرض کرد: آی حوّاء از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟
حضرت فرمودند: از باطنش و اگر از ظاهر او آفریده شده بود می‌باید زنان همچون مردان بدون پوشش باشند و به همین خاطر است که طائفه نسوان باید مستور و پوشیده باشند.
سائل عرض کرد: از راست آدم آفریده شد یا از قسمت چپش؟
حضرت فرمودند: از قسمت چپ آدم خلق شد و اگر از سمت راست او آفریده شده بود بایستی اناث از نظر حظّ ارثی با ذکور مساوی باشند و به همین خاطر است که برای اناث یک سهم و برای ذکور دو سهم خدا قرار داده است و نیز شهادت دو زن مثل شهادت یک مرد منظور قرار داده شده است.
سائل عرض کرد: از کجای قسمت چپ آدم خلق شده است؟
حضرت فرمودند: از گل زیادی دنده چپ.
سائل عرضه داشت: ای محمّد راست و درست فرمودی، اینک بفرمایید برای چه به وادی مقدّس، مقدّس می‌گویند؟
حضرت فرمودند: زیرا در آن وادی ارواح تقدیس و تنزیه شده و فرشتگان را به صف کشیده‌اند و حق عزّ و جلّ با جناب موسی علیه السّلام تکلّم فرموده است.
سائل عرض کرد: چرا جنّت (بهشت) را جنّت خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 511
حدیث (34) ابو الحسن محمّد بن هارون ریحانی می‌گوید: معاذ بن مثنی عنبری از عبد اللَّه بن اسماء از جویریة بن سفیان، از منصور، از ابی وائل، از وهب نقل کرده که وی گفت:
در برخی از کتابهای آسمانی دیدم که ذو القرنین وقتی از ساختن سدّ فارغ شد خوشحال و مسرور گردید، وی همواره و پیوسته در بین لشکریانش به اطراف و بلاد سیر و حرکت می‌نمود در بین این سفرهایش به پیر مردی برخورد نمود که مشغول نماز بود، وی با لشکریان ایستادند تا وی از نماز فارغ شد، پس از آن ذو القرنین به او گفت: چطور از این همه لشکر که در اینجا حاضر شدند وحشت نکردی و همچنان سر گرم نماز بودی؟
پیر مرد گفت: با کسی مناجات می‌کردم که عساکر و لشکریانش از تو بیشتر و نیرو و سلطنتش از تو زیادتر می‌باشد و اگر از او منصرف و به تو توجّه می‌کردم حاجت خود را از او نگرفته بودم.
ذو القرنین گفت: آیا همراه من می‌آیی تا هم من به تو یاری نمایم و هم تو در برخی از کارها ناصر و یاور من باشی؟
پیر مرد گفت: اگر ضمانت چهار چیزی را بپذیری البتّه همراهت خواهم آمد و آنها عبارتند از:
نعمتی که زائل نشود، سلامتی که در آن بیماری نباشد، جوانی که به پیری نگراید و زندگانی که مرگ نداشته باشد.
ذو القرنین گفت: کدام مخلوقی است که بر این چهار چیز قدرت داشته باشد!!؟
پیر مرد گفت: من اکنون با کسی هستم که بر آنها قادر بوده و مالک آنها و تو نیز می‌باشد.
ذو القرنین از آن پیر مرد گذشت و به عالم دانشمندی رسید، آن عالم به ذو القرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از بدو آفرینش قایم و سر پا بوده‌اند و دو چیزی که جاری و ساری هستند و دو چیزی که با هم مختلفند و دو چیزی که نسبت به یک دیگر متباغض و متناقض می‌باشند؟
ذو القرنین گفت: امّا آن دو چیزی که سر پا و قائمند عبارتند از آسمان و زمین و آن دو چیزی که جاری و ساری هستند خورشید و ماه بوده و آن دو چیز مختلف عبارتند از شب و روز و آن دو چیز متباغض و متناقض مرگ و زندگی می‌باشند.
آن دانشمند گفت: برو که تو عالم هستی.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 513
ذو القرنین از آن مرد نیز گذشت و پیوسته در شهرها و قصبات سیر می‌کرد تا به پیر مردی رسید که جمجمه مردگان را زیر و زبر می‌کرد، ذو القرنین با لشکریان بالای سر او ایستاده و به او گفت: ای پیر مرد برای چه

این جمجمه‌ها را زیر و زبر می‌کنی؟
پیر مرد گفت: برای این که افراد شریف را از پست و ثروتمند را از فقیر بشناسم ولی نتوانستم آنها را از هم جدا کنم و من بیست سال است که به این کار مبادرت می‌ورزم تاکنون به مقصود و منظور خود نرسیده‌ام، ذو القرنین از او جدا شد و وی را رها کرد و گفت: منظورت از این کلام فقط من بوده و دیگری را قصد نداری سپس به سیر و حرکتش ادامه داد و در اثناء به امّت عادله که قوم موسی علیه السّلام بودند برخورد نمود، آنها خلق را به حق خوانده و به راستی و درستی عدل می‌نمودند ذو القرنین وقتی ایشان را دید به آنها گفت: مرا از حال خود آگاه کنید زیرا تمام کره زمین، شرق و غرب، خشکی و دریا، سرزمین‌های مسطح و هموار و کوهستانی مناطق روشن و تاریک آن را سیر کرده و گشته‌ام با هیچ قوم و گروهی که مثل شما باشند مواجه نشده‌ام، اکنون مایلم بگویید چرا قبور مردگان خود را در آستانه منازل خود قرار داده‌اید؟
گفتند: این کار را کرده‌ایم تا مرگ را فراموش نکرده و یادش از دلهایمان نرود.
ذو القرنین گفت: چرا منازل شما درب ندارد؟
گفتند: چون در میان ما نه دزد بوده و نه متّهم به آن بلکه افراد ما جملگی امین و مورد اطمینان هستند.
ذو القرنین گفت: چرا بر شما امیران و فرمانروایان حاکم نیستند؟
گفتند: ما به یک دیگر ستم نمی‌کنیم تا محتاج به امراء باشیم.
ذو القرنین گفت: چرا در میان شما سلاطین و پادشاهان نمی‌باشند؟
گفتند: چون در بین ما نبرد و کارزاری صورت نمی‌گیرد.
ذو القرنین گفت: چرا تفاوت و تفاضل بین شما نیست؟
گفتند: چون مواسات و برابری و ترحّم و ملاطفت بین ما حاکم می‌باشد.
ذو القرنین گفت: چطور بین شما نزاع و اختلاف واقع نمی‌شود؟
گفتند: زیرا دلهای ما به هم الفت داشته و صلح و صفات بینمان می‌باشد.
ذو القرنین گفت: چطور به یک دیگر ناسزا نگفته و با هم مقاتله نمی‌کنید؟
گفتند: زیرا بر طبایع خود غالب بوده و عزم و جزم ما حاکم می‌باشد و از طرفی خود را مؤدّب نموده‌ایم به حکم و نصایح.

ذو القرنین گفت: چطور با هم متّحد بوده و راه جملگی شما راست و مستقیم می‌باشد؟
گفتند: چون به یک دیگر دروغ نگفته و نسبت به هم خدعه و نیرنگ بکار نبرده و همچنین برخی از ما غیبت و پشت‌سرگویی از بعضی دیگر نمی‌کند.
ذو القرنین گفت: چرا در میان شما مسکین و فقیر نمی‌باشد؟
گفتند: به خاطر آنکه اموال خود را بین خویش به طور مساوی تقسیم

می‌کنیم.
ذو القرنین گفت: چرا درشت خویی و غیظ در بین شما نیست؟
گفتند: چون نسبت به هم خاکی و متواضع و فروتن می‌باشیم.
ذو القرنین گفت: چرا خداوند عمر شما را طولانی‌تر از مردمان دیگر قرار داده؟
گفتند: چون ما حق را گرفته و به عدل حکم می‌کنیم.
ذو القرنین گفت: چرا مبتلا به قحط و غلا نمی‌شوید؟
گفتند: زیرا از استغفار غفلت نداریم.
ذو القرنین گفت: چرا محزون و غمگین نیستند؟
گفتند: چون خود را آماده برای ابتلائات و صدمات کرده و بدین ترتیب نفس را صابر قرار داده‌ایم.
ذو القرنین گفت: چرا آفات و بلیّات به شما نمی‌رسد؟
گفتند: چون به غیر خدا توکّل و امید نداشته و از طرفی دیگر باران را از انواء «1» و نجوم نمی‌طلبیم.
ذو القرنین گفت: ای قوم پدرانتان این چنین عمل می‌کردند؟
گفتند: پدرانمان به مساکین ترحّم نموده و با فقراء به مواسات رفتار کرده و از ستم ستمگران می‌گذشتند و آنها را عفو می‌نمودند و به آنان که با ایشان بدی می‌کردند، خوبی و احسان می‌نمودند و برای گناهکاران استغفار می‌کردند، صله ارحام بجا می‌آوردند، امانات را به صاحبانشان رد می‌کردند، راست گفته و دروغ نمی‌گفتند از این رو خداوند متعال کار آنها را اصلاح می‌فرمود.
ذو القرنین گفت: پس از این گفت و شنودها نزد آن جماعت توقّف کرد و ماند تا از دنیا رفت و سن او در هنگام مرگ پانصد سال بود.

---

(1)- مقصود از «انواء» منازل بیست و هشتگانه قمر است که کره ماه هر شب در یکی از این منازل وارد می‌شود و عرب در سابق اعتقادشان این بود که هر منزلی که سقوط کرده و رقیب آن طلوع نماید موجب باریدن باران می‌باشد.

حدیث (35) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایّوب، از ابان بن عثمان، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السّلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خالد بن ولید را به طرف قبیله بنی المصطلق که از طائفه بنی جذیمه محسوب می‌شدند و بین ایشان و طائفه بنی مخزوم در عصر جاهلیّت عداوت و خصومت بود فرستادند.

بنی المصطلق قبلا مطیع رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شده و از آن حضرت مکتوبی دریافت کردند که در آن حسن سیره و رفتار مسلمین با ایشان قید شده بود باری وقتی خالد بر ایشان وارد گشت امر کرد منادی نداء کند برای خواندن نماز و پس از اجتماع مردم خالد نماز گذارد و قبیله بنی المصطلق نیز نماز خواندند، سپس خالد به لشکریان فرمان داد بر آن قبیله تاخته و غارتشان کنند آنها در صدد پیدا کردن آن مکتوب بر آمده و پس از تفحّص آن را یافتند، مکتوب را محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آورده و کرده‌های خالد را به آن جناب عرضه داشتند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به طرف قبله ایستاده و به درگاه الهی عرضه داشتند.
خداوندا، از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده من بیزاری می‌جویم.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: بعد از این واقعه مبلغی زر و سیم و امتعه برای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آوردند، حضرت به علی علیه السّلام فرمودند:
نزد بنی جذیمه که گروهی از بنی المصطلق هستند برو و از عملی که خالد بن ولید کرده پوزش بخواه و آنها را با اعطاء مال خشنود و راضی گردان.
سپس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دو قدم علی علیه السّلام را بلند نموده و فرمودند: یا علی، حکم اهل جاهلیّت را زیر پاهایت قرار بده و کوچکترین توجّهی به آن نداشته باش باری علی علیه السّلام نزد بنی جذیمه رفت و وقتی به ایشان رسید به حکم خدای عزّ و جلّ در میان ایشان حکم فرمود و وقتی به سوی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگشت، حضرت فرمودند: یا علی چه کار انجام دادی؟
علی علیه السّلام: عرضه داشت: یا رسول اللَّه در مقابل هر خونی که ریخته شد دیه دادم و برای هر جنینی که سقط گردیده برده و کنیز داده و به جهت هر مالی که تلف شده

مالی پرداختم و از اموالی که با من بود مقداری زائد آمد که مبلغی از آن را در قبال ظروفی که سگان ایشان در آن ولوغ «1» می‌کردند و ریسمان‌های چوپان‌های ایشان که نابود شده بود اعطاء نمودم و از مقدار زائد دیگر جزئی را بابت وحشت زنان و به فزع آمدن کودکان و بخشی را در ازاء آنچه دانسته یا نمی‌دانستند که چیست تلف شده به آنها دادم و بالاخره مقدار مالی که از پرداخت جملگی زائد آمد به ایشان داده تا از شما راضی و خشنود گردند.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: به ایشان پرداختی تا از من راضی شوند؟ یا علی خدا از تو راضی گردد، تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هست منتهی بعد از من پیامبر نمی‌باشد.

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
کبائر هفت تا است که دستور آنها در باره ما نازل شده و از جهت مخالفت و هتک حرمت ما تحقّق پیدا می‌کنند، اوّلی آنها شرک به خدای بزرگ بوده، دوّم: کشتن نفسی که خدا کشتنش را حرام کرده، سوّم: خوردن مال یتیم، چهارم: نافرمانی پدر و مادر و حق ناشناسی ایشان، پنجم: نسبت ناروا به زن پاکدامن و شوهرداری دادن، ششم: فراز از جهاد، هفتم: انکار حق ما اهل بیت را نمودن.
و امّا شرک به خدای بزرگ: خداوند متعال در باره ما آیاتی در قرآن مجید نازل فرموده «2».
و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز راجع به ما سفارشاتی نموده «3» ولی این مردم خدا و رسولش را تکذیب کرده و به خدا شرک آورده‌اند.
و امّا کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده: این مردم حضرت حسین بن علی

---

(1)- کلمه «ولوغ» به ضم واو و لام عبارت است از آشامیدن سگ آنچه را که در ظرف است با زبانش.
(2)- مانند آیه (23) از سوره شوری: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی.
(3)- نظیر حدیث ثقلین: انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللَّه و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض «بحار الانوار»، ج (2) ص (226).

صلوات اللَّه علیهما و یارانش را کشتند.
و امّا خوردن مال یتیم، این مردم سهم خمس که خدا برای ما قرار داده است را برده و به دیگران دادند.
و امّا نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در کتابش فرموده: پیغمبر به مردم از خودشان سزاوارتر است به مراعات و اطاعت کردن و همسران آن حضرت مادران مؤمنین محسوب می‌شوند، رسول خدا را در باره فرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه امّ المؤمنین را نیز نسبت به فرزندانش عصیان و نافرمانی نمودند.
و امّا نسبت ناروا به زنان شوهردار و عفیفه دادن: همانا فاطمه زهراء را

بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متّهم کردند.
و امّا فرار از جهاد: با کمال میل و رغبت و بدون هیچ هراسی دست بیعت به امیر المؤمنین علیه السّلام دادند ولی سپس از او گریختند و حضرتش را به خود واگذاردند.
و امّا انکار حق ما: این امری است که در آن نزاعی نبوده و همگان معترف به آن می‌باشند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ایّوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم از محمّد بن ابی عمیر، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که: معاصی کبیره پنج تا است به این شرح:
شرک، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، گریز از جبهه جنگ، پس از کوچ به کشور اسلامی دوباره به کشور اهل کفر رفتن.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسین بن محبوب، از عبد العزیز عبدی از عبید بن زراره، وی می‌گوید:
محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:
از معاصی کبیره به من خبر دهید که آنها کدامند؟
حضرت فرمودند: معاصی کبیره پنج تا بوده و آنها عبارتند از آنچه که خداوند متعال بر آن آتش دوزخ را واجب فرموده، حق تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید:
کسانی که اموال یتیم‌ها را از روی ستم می‌خورند در شکم‌هایشان آتش وارد می‌نمایند و به زودی در آتش فروزان دوزخ خواهند افتاد.

در جای دیگر می‌فرماید:
ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعرّض کافران در میدان کارزار روبرو شدید مبادا از ترس آنها پشت به دشمن کرده و از صحنه نبرد بگریزید.
و نیز از معاصی کبیره محسوب می‌شود آنچه در فرموده حقّ عزّ و جل آمده:
ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و زیادی و ربا مگیرید اگر به راستی اهل ایمان می‌باشید.
و همچنین از معاصی کبیره است: نسبت ناروا به زنان عفیف و مؤمنه دادن و عمدا مؤمنی را به خاطر دینش کشتن.

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند عزّ و جل خمر و شراب را به خاطر چند جهت حرام فرموده:
الف: در آن فساد است.
ب: عقل شارب را تغییر داده و زایل می‌کند.
ج: شارب را وادار می‌کند که خداوند عزّ و جلّ را انکار کند.
د: شارب را وادار می‌کند که بر خدا و انبیائش دروغ ببندد.
ه: فسادهای دیگری از شارب سر می‌زد.
و: قتل و نسبت ناروا دادن و مبادرت به زنا ناشی از شرب خمر می‌باشد.
ز: شرب خمر سبب می‌شود که شارب نسبت به اجتناب از محارم الهی بی‌اعتناء و کم مبالات باشد سپس امام فرمودند: به خاطر این جهت حکم نمودیم که هر شراب و مایع مست‌کننده‌ای حرام است زیرا عاقبتی که بر خمر مترتّب است بر این مایعات نیز به مترتّب می‌باشد یعنی آنچه از فساد که به دنبال شرب خمر هست به دنبال شرب این مایعات نیز خواهد بود لذا کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته و دوستی و ولایت ما را دارد و اساسا مودّت و محبّت ما خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دین او
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 525
می‌باشد باید از شارب مسکر اجتناب و احتراز کند چه آنکه بین ما و شارب مسکر هیچ ارتباطی نمی‌باشد.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از عبد الرحمن بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه خدا شراب را حرام کرده است؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال شراب را به خاطر تأثیری که داشته و فسادی که ایجاد می‌کند حرام فرموده زیرا شراب موجب پیدا شدن ارتعاش در شارب آن بوده و نور و جوانمردی او را از بین برده و وادارش می‌کند که بر ارتکاب محرّمات جرات پیدا کرده و بر ریختن خونها مبادرت نموده و بر مرتکب شدن زنا اقدام نماید و اساسا شارب خمر وقتی مست شد اطمینانی نیست بلکه بسا با محارم خود نزدیکی کرده در حالی که عقل و ادراکش بجا نیست و شرب خمر در شارب آن ایجاد نمی‌کند مگر هر شرّ و بدی را.

حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از ابراهیم از ابی یوسف، از ابی بکر حضرمی از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
غناء لانه و محلّ پیدا شدن نفاق بوده و شرب خمر کلید هر بدی و شرّی می‌باشد و شارب خمر به منزله بت پرست بوده، وی کتاب خدا را تکذیب می‌نماید زیرا اگر کتاب حق تعالی را تصدیق می‌کرد حرام خدا را حرام می‌دانست.

باب دویست و بیست و پنجم سرّ بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از اسماعیل بن یسار نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسید: آیا شرب خمر بدتر است یا ترک نماز؟
حضرت فرمودند: شرب خمر از ترک نماز بدتر است، سپس فرمودند: می‌دانی چرا؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 527
آن مرد عرضه داشت: خیر.
حضرت فرمودند: زیرا شخص با شرب خمر در حالتی قرار می‌گیرد که نه خدای تعالی را می‌شناسد و نه می‌داند که خالقش کیست.

باب دویست و بیست و ششم سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث بر می‌گردند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب، از خالد بن حریز از ابی الربیع الشامی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت آدم علیه السّلام از بهشت به زمین فرود آورده شد میل نمود که از میوه‌های بهشتی بخورد از این رو خداوند تبارک و تعالی دو شاخه انگور از بهشت بر او فرستاد، آدم علیه السّلام این دو شاخه را کاشت و وقتی برگ و میوه آورده و به حدّ خوردن رسیدند، ابلیس آمد و دور آنها را دیواری کشید.
حضرت آدم علیه السّلام به او فرمود: ای ملعون تو را چه می‌شود که چنین می‌کنی؟
ابلیس گفت: این دو درخت مال من می‌باشد.
آدم فرمود: دروغ می‌گویی، بالاخره با هم تراضی کردند که هر چه روح القدس حکم کند به آن خشنود باشند وقتی نزد او رفتند آدم داستان را برای او گفت، روح القدس مقداری آتش برداشت و روی دو درخت پاشید شاخه‌های دو درخت شعله‌ور گردید به حدّی که آدم بیمناک شد که چیزی باقی نمانده و تمام بسوزند چنانچه ابلیس نیز همین تصوّر را نمود.
امام علیه السّلام فرمودند: آتش به آن جا که باید برسد رسید و دو ثلث از آن دو درخت را سوزاند و یک ثلث باقی ماند روح القدس به آدم گفت: آنچه سوخته از بین رفته حظّ و بهره ابلیس بوده و آنچه باقی مانده بهره تو است.
حدیث (2) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از علاء، از محمّد بن مسلّم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
پدرم علیه السّلام می‌فرمودند: هنگامی که جناب نوح علیه السّلام مأمور شد به کاشتن درخت انگور

ابلیس در جنب حضرت بود لذا به مجرّد این که آن جناب اراده کرد انگور بکارد، ابلیس گفت: این درخت مال من است.
نوح به او گفت: دروغ می‌گویی.
ابلیس عرض کرد: پس از آن چه مال من می‌باشد؟
نوح فرمود: دو ثلث آن مال تو است و یک ثلث تعلّق به من دارد و از همین جا حلّیت مأکولاتی که به ثلث برمی‌گردند و از آنها همین مقدار می‌ماند

ناشی گردیده است.
حدیث (3) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمّد بن محمّد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: وقتی نوح علیه السّلام از کشتی بیرون آمد شاخه‌های درختان خرما و انگور و سایر درختان میوه را که با او در کشتی بودند کاشت پس در ساعت میوه دادند.
زمانی که نوح علیه السّلام در کشتی قرار داشت شاخه انگور با او بود و آخرین محموله‌ای که از کشتی بیرون آورده شد همان شاخه انگور بود که بعدا جناب نوح نیافتش و جهتش آن بود که ابلیس آن را مخفیانه برداشت، نوح پس از گردش و نیافتن آن برخاست که داخل کشتی شده و آن جا را تفحّص کند، فرشته‌ای که با نوح بود عرضه داشت:
ای پیامبر خدا بنشین به زودی آن را نزد شما خواهند آورد.
نوح بجایش نشست، فرشته عرض کرد: در عصیر (آبی که از فشردن انگور به دست می‌آید) آن شریک داری لذا حق شریکت را نیکو رعایت نما.
نوح فرمود: یک هفتم از عصیر مال شریک و شش قسمت دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: احسان کن و به او بیشتر بده چه آنکه تو نیکوکار می‌باشی.
نوح فرمود: یک ششم مال او پنج ششم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز احسان کن که تو محسن و نیکوکار می‌باشی.
نوح فرمود: یک پنجم مال او و چهار پنجم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.
نوح فرمود: یک چهارم مال او و سه چهارم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز در حق او احسان کن که تو محسن و نیکوکار می‌باشی.

نوح فرمود: نصف مال او و نصف دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز در حقّش احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.
نوح فرمود: یک ثلث مال من و دو ثلث مال او، فرشته خشنود گشت، پس آنچه زائد بر یک ثلث است و در طبخ بخار می‌شود از ابلیس بوده و حظّ او می‌باشد و ثلث باقیمانده و آنچه کمتر از آن است مال نوح است که حظّ و بهره وی بوده و آن برای آشامیدن حلال و طیّب است.

باب دویست و بیست و هفتم سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار

حدیث (1) علی بن حاتم در مکتوبی که برایم ارسال داشت نوشته بود: محمّد بن عمر از علی بن محمّد بن زیاد از احمد بن فضیل معروف به ابی عمر، از یونس بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مضطرّ شراب نیاشامد زیرا:
اوّلا: شرب در شارب صرفا شرّ و بدی ایجاد می‌کند.
ثانیا: شارب را خواهد کشت.
بنا بر این مضطرّ یک قطره هم از آن نیاشامد.
و در روایتی آمده: خمر عطش شارب را زیاد می‌کند.
محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می‌گوید:
این حدیث به همین کیفیّتی که نقل شد به ما رسیده ولی باید توجّه داشت که شرب خمر در حال اضطرار از نظر فتوای فقهاء مباح و مطلق می‌باشد نظیر مردار و خون و گوشت خوک.
و من این روایت را با این که با فتوای فقهاء مخالف است در اینجا آورده‌ام زیرا مشتمل بر علّت می‌باشد و لا قوة الّا باللّٰه.

باب دویست و بیست و هشتم سرّ حرام شدن قتل نفس

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 533
از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام در مکتوبی که جواب مسائل او را مرقوم فرموده بودند نوشتند: قتل نفس حرام شده زیرا:
اوّلا: در تحلیل و حکم بجواز آن مخلوقات فاسد و تباه شده.
ثانیا: موجودات فانی می‌گردند.
ثالثا: تدبیر و علاج، تباه و فاسد می‌شود.
حدیث (2) محمّد بن موسی از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمّد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه، از محمّد بن علی، از پدرش، از جدّش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
قتل نفس از معاصی کبیره است زیرا حق تعالی می‌فرماید:
وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً الی آخر (کسی که عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش آتش جهنم بوده که در آن برای همیشه خواهد ماند و غضب و لعنت خدا بر او بوده و برایش عذاب بزرگی مهیا گردیده است).

باب دویست و بیست و نهم سرّ حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به او مرقوم فرمودند: خداوند متعال عقوق والدین و نافرمانی از ایشان را حرام کرده و سرّ آن چند چیز است که ذیلا شرح داده می‌شوند:
الف: در نافرمانی و الدین انسان از توفیق برای اطاعت حق تعالی خارج می‌شود.
ب: عقوق والدین و نافرمانی از ایشان موجب می‌شود که شخص پدر و مادر را توقیر و تعظیم نکند.
ج: نافرمانی والدین انسان را از اجتناب نمودن از کفران نعمت محروم می‌نماید.
د: عقوق والدین شکر نعمت را باطل و تباه می‌کند.
ه: عقوق والدین منجر به قلّت نسل و انقطاع آن می‌شود زیرا از ناحیه آن تعظیم نکردن والدین و آگاه نبودن به حق ایشان و قطع نمودن ارحام و بی‌رغبت شدن

والدین نسبت به فرزند و رها کردنشان تربیت فرزندان را ناشی می‌گردد و علّت و سبب تمام اینها آن است که فرزند احسان به پدر و مادر را ترک نموده است.
حدیث (2) محمّد بن موسی، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی، از محمّد بن علی، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت:
از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
عقوق والدین و نافرمانی ایشان از کبائر است زیرا حق تعالی عاقّ را عاصی و شقیّ قرار داده است.

باب دویست و سی‌ام سرّ حرام شدن زنا

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: زنا حرام شده زیرا در آن فساد می‌باشد و آن عبارت است از:
کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت اطفال، تباه شدن میراث و اموری شبیه به اینها که جملگی از وجوه فساد محسوب می‌شوند.
حدیث (2) علی بن حاتم از محمّد بن نوفلی، از احمد بن هلال، از علی بن اسباط، از ابن اسحاق خراسانی، از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السّلام فرمودند: بر شما است که از زنا دوری کنید زیرا در آن شش خصلت و خصیصه می‌باشد سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، امّا سه‌تایی که در دنیا است:
1- نشاط و درخشندگی صورت را از بین می‌برد.
2- رزق حلال را قطع می‌کند.
3- مرگ و فنا را نزدیک و فاعل را به جهنّم می‌برد.
و امّا سه‌تایی که در آخرت می‌باشد:

الف: فاعل را گرفتار سوء حساب می‌کند.
ب: موجب غضب باری تعالی می‌باشد.
ج: فاعل را در آتش مخلّد می‌نماید.

باب دویست و سی و یکم سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عفیف دادن

حدیث (1) علی بن احمد می‌گوید:
محمّد بن ابی عبد اللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:
خداوند عزّ و جل نسبت ناروا به زنان عفیف را حرام کرده زیرا در آن مفاسدی است باین شرح:
الف: فساد و تباه شدن انساب.
ب: نفی و سلب کردن فرزند از مادر.
ج: ابطال و از بین بردن مواریث.
د: ترک تربیت فرزند.
ه: نابود شدن معارف.
و: مسادی و شرور و علّت‌های دیگری که جملگی موجب فساد مخلوق می‌باشند.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد از عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی، از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
پدرم فرمود: شنیدم از پدرم که می‌فرمود: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
نسبت ناروا به زن عفیفه دادن از معاصی کبیره است زیرا حق عزّ و جل در قرآن می‌فرماید:
لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ (آنان که به زنان عفیفه نسبت ناروا می‌دهند در دنیا و آخرت مورد لعن بوده و بر ایشان عذاب بزرگی آماده شده است).
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 539

باب دویست و سی و دوّم سرّ حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم به خاطر علل و اسباب بسیاری حرام است:
اوّل: هر گاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد بر کشتنش کمک کرده زیرا یتیم محتاج و فقیر بوده و از طرفی نمی‌تواند خود را بکشد و بردارد و اساسا قائم به خویش نبوده و کسی را هم ندارد که همچون پدر و مادر وی را کفایت کنند از این رو وقتی کسی مالش را بخورد گویا او را کشته و به فقر و فاقه انداخته‌اش مضافا به هشداری که حق عزّ و جل داده و از ستم به یتیم و افراد ضعیف بر حذر داشته و اخبار به عقوبت داده چنانچه در قرآن فرموده:
باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان نیک رفتار کنند) کسانی می‌ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیر دست مردم شوند، آنان باید از خدا بترسند.
دوّم: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جل در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا و دیگری در آخرت.
پس حکمت و مصلحت در تحریم مال یتیم یکی ابقاء یتیم و قائم به نفس نمودنش بوده و دیگری حفظ نمودن اعقاب و فرزندان از آنچه به ایتام می‌رسد چه آنکه متصدّیان امور ایتام وقتی وعده عقوبت حق عزّ و جلّ به متصرّفین در اموال ایتام را ملاحظه کردند از خوردن اموال ایشان اجتناب کرده و هیچ گونه خیانتی در مال آنها نمی‌کنند در نتیجه هم ایتام با داشتن مال قائم به نفس گشته و نیاز به مال دیگران ندارند و هم فرزندان متصدّیان به سرنوشت سوء ایتامی که مالشان را اولیاء خورده‌اند که مبتلا نمی‌شوند از این گذشته آنان که مال ایتام را می‌خورند بعدا که اطفال یتیم رشد کرده و به سن درک و بلوغ رسیدند حق خود را مطالبه کرده و بدین ترتیب عداوت و خصومت و بغض و کینه بین طرفین حاکم می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 541

باب دویست و سی و سوّم سرّ حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرّب بعد از هجرت

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: خداوند تبارک و تعالی گریختن از جبهه جنگ را حرام کرده و علّتش چند چیز است.

الف: گریختن موجب سستی و شکست در دین می‌باشد.

ب: گریز از جنگ باعث سبک شمردن رسل و پیشوایان عادل دین خواهد بود.

ج: فرار از جهاد معنایش ترک نصرت و یاری نمودن ائمّه علیهم السّلام است بر علیه دشمنان و رها کردن آن حضرات و همراهی نکردنشان در عقوبت و تنبیه کردن دشمنان در مقابل انکار آنها آنچه را که به آن از سوی رؤسای دین دعوت به آن شده‌اند یعنی اقرار به ربوبیّت و اظهار عدل و ترک جور و ستم و از بین بردن فساد می‌باشد.

د: گریختن از میدان نبرد سبب می‌شود که دشمنان بر مسلمین جرات پیدا کرده و دست به اسارت و کشتار مسلمانان دراز کرده و دین خدا را تباره و باطل نمایند.

سپس حضرت فرمودند:

تعرّب بعد از هجرت (یعنی بعد از مستبصر شدن و هجرت از کفر به اسلام دوباره به بلاد کفرنشین رفتن و با آنها حشر و نشر داشتن) نیز حرام است و جهتش چند چیز است:

1- تعرّب بعد از هجرت معنایش رجوع از دین و ترک یاری کردن انبیاء و حجج علیهم السلام است.

2- در آن فساد و ابطال حق هر صاحب حقّی است.

علت و سبب حرمت همان است که گفته شد نه صرف سکنا نمودن در بلاد اهل جهل و کفر فلذا اگر شخصی کاملا به دین عارف و عالم باشد باز جایز نیست که با اهل جهل و کفر هم مسکن گردد و در بلاد مشرکین متمرکز شود زیرا بیم آن هست که وی به مرور از اعتقادات مذهبی دست کشیده و علم را رها نموده و با اهل کفر و جهل هم مرام شود و سپس به عقیده باطل مستمر بماند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 543

باب دویست و سی و چهارم سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده

حدیث (1) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن الرضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش مرقوم فرمود:
حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده به خاطر این حرام است که حق عزّ و جلّ بر مخلوقاتش واجب کرده که اقرار به او نموده و اسم آن حضرت را بر ذبایح محلّل ببرند نه نام دیگری است.
و سرّ دیگرش این است که بین آنچه به واسطه‌اش به حضرت باری تقرّب حاصل می‌شود که و آنچه عبادت و پرستش شیاطین و بتها است نباید مساوات باشد و وقتی ذبیحه‌ای که اسم غیر خدا بر آن برده شده را حرام بدانیم رعایت این جهت شده است چه آنکه در نام خدا را بردن، شخص بدین وسیله به ربوبیّت و وحدانیّت حضرت حق عزّ و جل اقرار کرده و اگر اسم غیر او را ببرد اظهار شرک نموده و به غیر ذات جلالش تقرّب جسته، پس ذکر نام «اللّه» بر ذبیحه فارق است بین ذبیحه محلّل و محرّم به این معنا که اگر نام حق عزّ و جلّ بر آن برده شود حلال بوده و در غیر این صورت حرام می‌باشد.

باب دویست و سی و پنجم سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده

حدیث (1) علی بن احمد با همان اسناد قبل نقل کرده:
حضرت رضا علیه السّلام مکتوبی به محمّد بن سنان نوشته و در آن مرقوم فرمودند:
تمام پرندگان درنده و حیوانات وحشی درنده حرام هستند زیرا مردار و گوشت انسانها و قاذورات و اشباه اینها را می‌خورند لذا خداوند عزّ و جل نشانه‌هایی را جهت امتیاز حیوانات وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده چنانچه پدرم علیه السّلام در همین باره فرموده:
هر حیوان درنده‌ای که صاحب دندان نیش بوده و هر پرنده‌ای که چنگال داشته باشد
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 545
حرام گوشت است چنانچه هر پرنده‌ای که سنگدان دارد گوشتش حلال می‌باشد.
و فارق و امتیاز دیگری که بین پرندگان حلال و حرام می‌باشد این است که در فرموده پدرم علیه السّلام به آن اشاره شده و آن حضرت فرموده‌اند:
هر پرنده‌ای که در وقت پرواز بالش را تکان دهد آن را بخورد که حلال بوده و آنچه از پرندگان هنگام پرواز بالشان را صاف نگاه می‌دارند نخور که حرام گوشت هستند.
سپس فرمودند: خرگوش حرام بوده زیرا به منزله سنّور (نوعی گربه) است و همان طوری که حیوانات درنده وحشی و سنّور چنگال دارند خرگوش نیز دارای چنگال می‌باشد مضافا به این که ذاتا خرگوش قذر و خبیث است و از این گذشته در وصف آن گفته‌اند همچون زنان خون حیض می‌بیند زیرا از جمله ممسوخات است و این خود یکی از عوامل قذر و خبیث بودنش محسوب می‌شود.

باب دویست و سی و ششم سرّ تحریم ربا

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن ابی بشر، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به علّت و سبب تحریم ربا پرسیدم؟
حضرت فرمودند: اگر ربا حلال می‌بود مردم تجارت را رها می‌کردند و نیازی به آن نداشتند از این رو حقّ عزّ و جلّ ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام دوری کرده و رو به تجارات و بیع و شراء آورند، پس ربا در قرض بین مردم باقی ماند.
حدیث (2) علی بن حاتم از ابو عبد اللَّه محمّد بن احمد بن ثابت از عبید، از ابن ابی عمیر، از هشام ابن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام کرد تا مردم از انجام معروف و امر پسندیده خودداری نکنند.
حدیث (3) علی بن حاتم از ابو القاسم حمید از عبد اللَّه بن احمد نهیکی از علی بن حسن طاطری از درست بن ابی منصور، از محمّد بن عطیّه، از زراره، وی می‌گوید:
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام کرد تا معروف و امر پسندیده از بین نرود.
حدیث (4) علی بن احمد می‌گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند:
علّت تحریم ربا ان است که حق عزّ و جل از آن نهی فرموده زیرا در آن اموال فاسد و تباه می‌شوند چه آنکه انسان وقتی یک درهم را به دو درهم خرید ثمن و عوض یک درهم همان یک درهم بوده و درهم دیگر باطل و فاسد است پس بیع و شراء ربوی در هر حال برای مشتری و بایع ضرر و زیان آور است از این رو خداوند تبارک و تعالی به خاطر فاسد اموال و جلوگیری از آن ربا را حرام و ممنوع فرموده همان طوری که سپردن مال سفیه را به او از ممنوعات قرار داده است زیرا بیم آن هست که سفیه مالش را فاسد کند.
بلی وقتی با رشد انس گرفت و خوب و بد، صلاح و فساد را تشخیص داد البته می‌توان مالش را به وی سپرد، پس به خاطر همین علت (فساد

اموال) حق عزّ و جل ربا و فروختن یک درهم به دو درهم را حرام کرده و علّت حرام نمودن ربا بعد از بیان و علم به آن این است که مرتکب ربا حرام الهی را سبک شمرده و بدون اعتناء به آن واردش شده است و این خود از معاصی کبیره می‌باشد زیرا با علم به حرمت و این که حق تبارک و تعالی آن را حرام نموده با این حال به آن اقدام شود چیزی غیر از سبک شمردن محرّم الهی نمی‌باشد و سبک شمردن محرّم الهی موجب دخول در کفر است.
و علّت تحریم ربا در بیع و شراء نسیه آن است که معروف از بین رفته و اموال تلف گشته و مردم به گرفتن سود رغبت پیدا نموده و قرض را ترک کرده و امور معروف و پسندیده را رها می‌کنند مضافا به این که این ربا نیز موجب فساد و ظلم و نابودی اموال می‌باشد.

باب دویست و سی و هفتم سرّ حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و گوشت خوک و بوزینه و خرس و فیل و سپرز

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن عذافر، از برخی رجالش، از

حضرت ابی جعفر علیه السّلام راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّ و جل شراب و مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی‌میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء بر ایشان مباح و حلال است و نیز آنچه به ضرر ابدانشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است سپس فرمود: کسی که از شما در وقتی از اوقات مضطرّ شد و بدنش قائم و پا بر جا نشد مگر به یکی از این محرّمات البته در چنین وضعی می‌تواند به مقداری که حاجتش برطرف شده و مشکلش حلّ شود از آن استفاده کند نه بیش از این مقدار.

پس از آن فرمود: امّا مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مفرط بوده یا قوّت از او رفته و بدون استفاده از آن نسلش منقطع می‌گردد و اساسا خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می‌گردد.

و امّا خون: خوردن آن در خورنده آن زرد ایجاد کرده و او را مبتلا به مرض عطش و قساوت قلب و کم مهری نموده به طوری که به خویشاوندان و یارانش هیچ ایمان و اعتقادی ندارد.

و امّا گوشت خوک: خداوند تبارک و تعالی طائفه‌ای را در صورت‌های مختلف نظیر صورت خوک و بوزینه و خرس مسخ فرمود و سپس نهی کرد از خوردن گوشت حیوانات مماثل و هم شکل ایشان تا بدین وسیله از استفاده شدن ممسوخات جلوگیری به عمل آمده و از طرفی به عقوبت و بلایی که آنها به آن مبتلا شده‌اند استخفافی واقع نگردد.

و امّا خمر و شراب: خداوند متعال آن را حرام فرمود زیرا هم مستی ایجاد می‌کند و هم فاسد است سپس فرمود: خورنده شراب به منزله کسانی است که بت می‌پرستند و شرب خمر در شارب ارتعاش و لرزه ایجاد کرده

و مروّت و جوانمردی را از او زائل نموده و باعث می‌شود که وی بر انجام محارم الهی از قبیل ریختن خونها و مرتکب شدن زنا جرات پیدا نماید حتی کار بجایی می‌رسد که از آدم مست بعید نیست که با محارم خود در حال زوال عقل جمع شود باری شراب در شارب هر شر و بدی را ایجاد می‌کند.

حدیث (2) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعا از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن عذافر، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایتی مانند روایت اوّل را نقل نموده.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمّد بن علی کوفی، از عبد الرحمن بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا خداوند تعالی خوک را حرام فرموده؟
حضرت فرمودند:
خداوند متعال طائفه‌ای را در شکلهای مختلف همچون خوک و بوزینه و خرس مسخ فرموده و سپس از تناول گوشت حیوانات مماثل و هم شکل آنها نهی نمود تا آنها مورد استفاده قرار نگرفته و به عقوبت و بلایی که مبتلا به آن شده‌اند استخفافی واقع نگردد.
حدیث (4) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به من در جواب مسائلهم فرمودند:
خوک به خاطر این حرام شده که حیوانی است بسیار کریه و زشت، حق تبارک و تعالی این زشتی را وسیله پند و عبرت خلائق و سبب خوف و بیم مردمان و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.
و دلیل دیگر بر حرمتش آن است غذاء این حیوان ناپاک‌ترین ناپاکی‌ها است و علل بسیار دیگر که نامی از آنها در اینجا برده نشده.
و همچنین بوزینه نیز حرام است زیرا همچون خوک از ممسوخات بوده و حق تعالی زشتی این حیوان را نیز وسیله عبرت خلائق و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.
ناگفته نماند که حق جلّ و علی یک شباهتی از انسان در این حیوان گذارده تا مردم بدانند که این موجود از مخلوقاتی است که مورد غضب و سخط الهی واقع شده است.
و نیز حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به محمّد بن سنان در جواب مسائلش مرقوم

فرمودند: مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفات در آنها می‌باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم اللّه در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبوح و ترکش باعث حرام بودن آن می‌باشد.
و حق تعالی خون را نیز همچون مردار حرام فرموده زیرا تغذیه از آن سبب فساد ابدان و موجب پیدا شدن آب زرد و بوی متعفّن دهان و بد بو شدن شخص و بد خلق شدن وی و سخت دل شدن و کم مهر گردیدن نسبت به دیگران می‌گردد حتی کار بجایی می‌رسد که فرزند به واسطه تغذیه از آن پدر و دوست و همسرش را به قتل می‌رساند.
و نیز حق عزّ و جل طحال و سپرز را حرام فرمود زیرا در آن خون می‌باشد و از طرفی علّت تحریم آن با علّت تحریم خون و مردار یکی می‌باشد چه آنکه طحال در فساد به منزله آنها می‌باشد.
حدیث (5) محمّد بن علی بن ماجیلویه رضی اللّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از محمّد بن اسلم جبلی، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت:
از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم: آیا تناول گوشت فیل حلال است؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: چرا؟
فرمودند: زیرا این حیوان مماثل فیل است و حق تعالی گوشت ممسوخات و گوشت آنچه که مثل آنها هستند را حرام فرموده.

باب دویست و سی و هشتم سرّ مکروه بودن تناول گوشت کلاغ

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت تناول گوشت کلاغ را خوش نداشتند زیرا فاسق و بدکار است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 555

باب دویست و سی و نهم اسرار ممسوخات و اقسام آنها

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از محمّد بن الحسن بن علان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام در باره مسخ‌شده‌ها سؤال کردم؟
حضرت فرمودند:
ممسوخ دوازده صنف بوده و برایشان اسراری است:
امّا فیل: این حیوان مسخ شده؛ زیرا در اصل سلطانی بوده که زنا و لواط می‌کرده.
خرس: این حیوان نیز از ممسوخ است؛ زیرا در اصل مردی دیّوث «1» بوده.
خرگوش: حیوانی است که مسخ شده؛ زیرا در اصل زنی بوده که به شوهرش خیانت می‌نمود و از حیض و جنابت غسل نمی‌کرد.
خفّاش: حیوانی است مسخ شده؛ زیرا خرماهای مردم را سرقت می‌کرد.
سهیل: ستاره‌ای است مسخ شده؛ زیرا مردی در یمن به شغل گمرکچی بودن اشتغال داشت.
زهره: ستاره‌ای است مسخ شده؛ زیرا زنی بود که به واسطه‌اش هاروت و ماروت گول خوردند.
و امّا بوزینه‌ها و خوکها: اینها طائفه‌ای از بنی اسرائیل بوده که در روز شنبه ظلم و ستم کردند.
و امّا جرّی (نوعی ماهی است) و سوسمار: زمانی که مائده آسمانی برای جناب عیسی علیه السّلام نازل شد گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان نیاوردند در نتیجه به سرگردانی مبتلا شدند پس برخی در دریا افتاده و بعضی در خشکی ماندند آنها که در دریا افتادند به صورت جرّی در آمده و آنان که در خشکی ماندند به شکل سوسمار شدند.
امّا عقرب، در اصل مردی سخن چین بود پس مسخ شد و به این شکل در آمد.
امّا زنبور، در اصل گوشت فروش بود و در وقت فروش از ترازو کم می‌گذاشت.
حدیث (2) علی بن احمد بن محمّد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از

---

(1)- به مردی گویند که مردان اجنبی را نزد همسرش ببرد.

محمّد بن احمد بن اسماعیل علوی، علی بن الحسین بن علی بن ابی

طالب، از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر، از حضرت جعفر بن محمّد علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
مسخ‌شده‌ها سیزده‌تا است:
فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، سگ ماهی، خفّاش، بوزینه، خوک، زهره و سهیل.
محضر مبارکش عرض شد: ای فرزند رسول خدا سبب مسخ شدن آنها چه بود؟
حضرت فرمودند: امّا فیل: مردی ستمگر و لواطه کن بود از رطب و یابس نمی‌گذشت (یعنی به هر کس دست می‌یافت این عمل شنیع را مرتکب می‌شد) و امّا خرس: مردی بود که حالت زنانگی در او بود و مردان را به خود دعوت می‌کرد.
و امّا خرگوش: زنی بود آلوده که نه از حیض غسل می‌کرد و نه از جنابت و نه از غیر این دو.
و امّا کژدم: مرد هرزه‌گویی بود که احدی از او و آزارش در امان نبود.
و امّا سوسمار: مردی بیابانی بود که با عصای خویش اموال حاجیان را می‌دزدید.
و امّا عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت نمود.
و امّا کرم سیاه: مرد سخن چینی بود که بین دوستان جدایی می‌انداخت.
و امّا سگ‌ماهی: مرد دیّوثی بود که مردان اجنبی را به همسران خود دعوت می‌کرد.
و امّا خفّاش: مرد دزدی بود که از سر درختان خرما، خرمای مردم را می‌دزدید.
و امّا بوزینه: یهود در روز شنبه خیانت و ستم کردند لذا به بوزینه مسخ شدند.
و امّا خوکها: جمعی از نصاری از پروردگار درخواست کردند بر ایشان مائده نازل کنند، بعد از نزول مائده در تکذیب پیامبر خود سخت‌تر شدند.
و امّا سهیل: مردی گمرکچی در یمن بود.
و امّا زهره: زنی بود موسوم به ناهید و او همان زنی است که مردم در باره‌اش

می‌گفتند هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند.
حدیث (3) علی بن عبد اللّه ورّاق رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از عباد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که حضرتش فرمودند:
خفّاش (شب پره) زنی بود که رقیب خود را سحر کرد لذا حق تعالی او را به صورت خفّاش مسخ نمود و موش یکی از اسباط یهود بود که مورد

غضب خدا واقع شدند و آنها را به صورت موش مسخ فرمود و پشه مردی بود که انبیاء علیهم السّلام را مسخره می‌کرد و ناسزا به ایشان می‌گفت و با ایشان روترش نموده و در مقابلشان کف می‌زد، حق تعالی او را به صورت پشه مسخ فرمود.
و شپش حیوانی است که منشأ ایجاد و هستی آن جسد می‌باشد و شرح مسخ شدن آن این است که:
پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل ایستاده بود و نماز می‌گذارد در این هنگام نادانی از نادانان بنی اسرائیل جلو آمد و او را به استهزاء گرفت و رو به آن جناب ترش کرد، پس از جایش برنخاست مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را به صورت شپش مسخ فرمود.
و مارمولک سبطی از اسباط بنی اسرائیل بود که اولاد انبیاء را سبّ و نفرین کرده و ایشان را مورد بغض و کینه قرار می‌دادند، پس حق تعالی آنها را به صورت مارمولک مسخ فرمود.
امّا عنقاء از ناحیه غضب خداوند تبارک و تعالی به این صورت در آمد و حق تعالی این مبغوض را مثل عنقاء و به صورت آن مسخ فرمود، پناه می‌بریم به خدا از غضب و سخط او.
حدیث (4) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط از علی بن جعفر، از مغیره، از حضرت ابی عبد اللّه، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
مسخ شده از بین انسانها سیزده صنف است به این شرح:
بوزینه، خوک، شب‌پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، سگ‌ماهی، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

امّا بوزینه: طائفه‌ای در شهری کنار دریا فرود آمده و آن جا می‌زیستند، این مردم در روز شنبه مرتکب عصیان و تعدّی شده و ماهی‌ها را که از صیدشان در این روز ممنوع بودند شکار می‌کردند در نتیجه حق تعالی آنها را به صورت بوزینه مسخ فرمود.
و امّا خوکها: قومی از بنی اسرائیل مورد نفرین حضرت عیسی بن مریم واقع شده در نتیجه حق تعالی ایشان را به هیئت خوکها مسخ فرمود.
و امّا شب پره: زنی با رقیب خود می‌زیست ولی در حقش خیانت و سحر نمود، حق تعالی او را به صورت شب‌پره مسخ فرمود.
و امّا سوسمار: مرد بیابانی بود که هر کس به او می‌گذشت وی رعایتش را نکرده و او را می‌کشت از این رو حق تعالی او را به صورت سوسمار مسخ فرمود.
و امّا فیل: مردی بود که با بهائم جمع می‌شد لذا حق تعالی او را به صورت

فیل مسخ فرمود.
و امّا کرم خاکی: مردی بود زناکار که از هیچ چیز نمی‌گذشت و رعایت آن را اصلا نمی‌نمود پس حق تعالی او را به صورت کرم خاکی مسخ فرمود.
و امّا سگ‌ماهی: مردی بود سخن چین، حق تعالی او را به صورت سگ‌ماهی مسخ نمود.
و امّا کژدم: این حیوان مردی عیب جوی و هرزه زبان بود، خداوند متعال وی را به صورت عقرب مسخ فرمود.
و امّا خرس: در اصل مردی بود که اموال حاجی‌ها را می‌ربود، خدای تبارک و تعالی او را به صورت خرس مسخ نمود.
و امّا سهیل: مردی بود گمرکچی و ندیم و همدم کسی که از مردم باج می‌گرفت محسوب می‌شد، حق تعالی او را به صورت سهیل مسخ فرمود.
و امّا زهره: زنی بود که هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند، خداوند او را به صورت زهره مسخ فرمود.
و امّا عنکبوت: زنی بود بدخلق و نافرمان نسبت به شوهرش و پشت به او

می‌نمود حق تبارک و تعالی وی را به صورت عنکبوت مسخ فرمود.
و امّا خارپشت: مردی بد خلق بود که حق تبارک و تعالی به صورت خارپشت مسخش نمود.
حدیث (5) ابو الحسن علی بن عبد اللَّه اسواری از مکّی بن احمد بن سعدویه برذعی از ابو زکریا بن یحیی بن عبید عطّار بدمیاط از قلانسی، از عبد العزیز بن عبد اللَّه اویسی، از علی بن جعفر از معتب غلام حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از آن حضرت، از پدر گرامش، از جدّ بزرگوارش، از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل کردند که، حضرت فرمودند:
از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم راجع به مسوخ سؤال نمودند؟
حضرت فرمودند: مسوخ سیزده تا می‌باشند به این شرح:
فیل، خرس، خوک، بوزینه، سگ‌ماهی، تمساح، خفّاش، کرم سیاه، کژدم، عنکبوت، خرگوش، زهره و سهیل.
محضر مبارکش عرض شد: ای رسول خدا سبب مسخ شدن ایشان چه بود؟
حضرت فرمودند: امّا فیل: مردی بود اهل لواط از هیچ موردی نمی‌گذشت و هیچ تر و خشکی را رها نمی‌نمود.
و امّا خرس: مردی بود مخنّث و ابنه‌ای، مردان را به خود دعوت می‌کرد.
و امّا خوک: نصاری از پروردگار تبارک و تعالی درخواست کردند که برایشان مائده‌ای نازل فرماید و وقتی این مائده نازل شد به جای ایمان آوردن و متنبّه شدن بر کفر و تکذیبشان افزودند از این رو حق تعالی

ایشان را به صورت خوک مسخ نمود.
و امّا بوزینه: طائفه‌ای بودند که روز شنبه ستم و ظلم نمودند.
و امّا سگ ماهی: مردی دیّوث بود که مردان را به اهل و خویشان مؤنّث خود دعوت می‌کرد.
و امّا تمساح: مرد بیابانی بود که با عصایش اموال حجّاج را می‌ربود.
و امّا خفّاش: شخصی بود که از روی درختان خرما، و میوه‌ها را سرقت می‌کرد.
و امّا کرم سیاه: کسی بود که بین دوستان سخن چینی و نمّامی می‌نمود.
و امّا کژدم: مردی بود که با زبانش دیگران را نیش می‌زد و احدی از زبان او در امان نبود.
و امّا عنکبوت: زنی بود که همسرش را مسحور نمود.

و امّا خرگوش: زنی بود که نه از حیض و نه از غیر آن غسل می‌کرد.
و امّا سهیل: شخصی بود که در یمن گمرکچی بود.
و امّا زهره: زن نصرانیّه‌ای بود که تعلّق به برخی از سلاطین بنی اسرائیل داشت و به واسطه‌اش هاروت و ماروت مفتون و فریفته شدند، اسمش ناهیل بود ولی مردم به او ناهید می‌گویند.
محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می‌گوید:
مردم در باره زهره و سهیل اشتباه کرده و می‌گویند: این دو، دو ستاره‌اند ولی این طور نیست چه آنکه آن دو، دو موجود زنده دریایی بوده که به نام این دو ستاره موسوم می‌باشند.
چنانچه حمل (برّه) و ثور (گاو) و سرطان (خرچنگ) و اسد (شیر) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) حیواناتی هستند که نام ستارگان را روی آنها گذارده‌اند و راجع به آنها کسی مرتکب اشتباه و غلط نشده.
و سرّ این که مردم تنها نسبت به این دو (سهیل و زهره) به اشتباه افتاده‌اند نه غیر آنها، آن است که: مشاهده این دو حیوان ممکن نبوده و نمی‌توان آنها را شناخت؛ زیرا آنها دو جانوری هستند که در اقیانوسی زندگی می‌کنند که بر گرد جهان می‌چرخد، به طوری که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی‌کند.
نمی‌توان گفت: خدای عزّ و جل گناهکاران را ستاره تابناکی نموده که در بیابان و دریا وسیله هدایت باشند و تا آسمان و زمین بر پا هستند بمانند.
عاصیان و مجرمانی که مسخ می‌شدند بیشتر از سه روز زنده نبوده و پس از آن می‌مردند، از آنها فرزندی باقی نماند.
این جانورانی که مسوخ نامیده شده‌اند، اسامی آنها مجاز و از باب استعاره است، این حیوانات مسوخاتی بوده که حق تعالی تناول گوشت آنها را حرام کرده؛ زیرا در آنها مضارّ و فساد است.

حضرت ابو جعفر الباقر علیه السّلام فرمودند:
سرّ این که حق تعالی از تناول گوشت حیوان مثله شده نهی فرموده آن است که از آن استفاده نشود و دیگر این که عقوبت و تنبیهش سبک نگردد.
محمّد بن علی بن بشّار قزوینی از ابو الفرج مظفّر بن احمد قزوینی نقل کرده که وی گفت: از ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی کوفی شنیدم که در باره سهیل و زهره می‌گفت:

این دو، دو جانور از جانوران دریایی بوده که دور دنیا جریان دارد، آن دریا در جایی می‌باشد که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی‌کند.
این دو از اصناف مسوخ شمرده شده‌اند و آنان که پنداشته‌اند: سهیل و زهره همان دو ستاره معروف می‌باشند اشتباه کرده‌اند، چنانچه اعتقاد به فرشته بودن هاروت و ماروت نیز خطاء است چه آنکه این دو، دو موجود روحانی بوده که آفریده و آماده شده بودند برای فرشته شدن ولی نرسیدند به حدّ فرشتگان، رنج و محنت و گرفتاری را پذیرفتند و خود را در بوته امتحان قرار دادند، پس واقع شد در باره آنها آنچه واقع شد، اگر ایشان فرشته بودند از ارتکاب گناه برکنار می‌ماندند و عصیان و نافرمانی نمی‌کردند در حالی که از این ابتلاء به سلامت بیرون نیامدند، و این که خداوند متعال در کتابش (قرآن) این دو را ملک خوانده مراد این است که: ایشان را آفریدیم تا ملک و فرشته شوند نه آنکه بالفعل فرشته می‌باشند چنانچه حق تعالی به پیامبر گرامیش می‌فرماید:
إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (پیامبر تو مرده و ایشان نیز مردگانند) یعنی به زودی تو و ایشان می‌میرید نه این که بالفعل از مردگان هستید.

باب دویست و چهلم سرّ این که مؤمن گاهی مرتکب محرّمات شده و کافر زمانی حسنات را انجام می‌دهد

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از عبد اللَّه بن محمّد همدانی، از اسحاق قمی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السّلام وارد شده محضرش عرض کردم:
فدایت شوم، بیان فرمایید: آیا مؤمن زنا می‌کند؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: آیا مسکر و شراب می‌آشامد؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: مرتکب گناه می‌شود؟

فرمودند: آری.
عرض کردم: فدایت شوم اگر زنا و لواط نکرده و مرتکب سیّئات و بدیها نمی‌شود، پس گناهی که مرتکب می‌شود چیست؟
فرمودند: ای اسحاق حق تبارک و تعالی فرموده: آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر از لمم و گناه صغیره.
مؤمن گاهی گناه صغیره‌ای که قصدش را نداشته انجام می‌دهد.
عرض کردم: فدایت شوم، بفرمایید: آیا کسی که نصب عداوت شما نموده و سبّ خاندان رسالت را می‌نماید با چیزی پاک و تطهیر می‌شود؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: فدایت شوم گاهی می‌بینم مؤمن یکتاپرستی را که اعتقادش همچون اعتقاد من بوده و به ولایت و محبّت شما خاندان پابند بوده و بین من و او هیچ اختلافی نیست با این حال شرب خمر نموده و زنا و لواط کرده و وقتی برای یک حاجت نزدش می‌روم و به او عرضه می‌کنم با روی گرفته و ترش کرده‌اش مواجه شده و مشاهده می‌کنم در بر آوردن حاجتم کند و سخت می‌باشد.
و از آن طرف گاهی ناصبی که در اعتقاد با من مخالف است دیده می‌شود وقتی برای حاجتی نزدش می‌روم و مرا می‌شناسد که در عقیده با او مخالف هستم با این حال با روی گشاده و باز با من برخورد کرده و سریعا به حاجت من پرداخته و با نشاط و سرور که حاکی از دوست داشتنش در روا کردن نیاز من هست اقدام به آن می‌کند، مشاهده می‌کنم که نماز بسیار می‌خواند و روزه زیاد می‌گیرد و صدقه و زکات فراوان می‌دهد و در

امانتی که نزدش می‌گذارند خیانت نکرده و آن را رد می‌نماید، سرّ این دو حرکت چیست؟
حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانید که از کجا و به چه سبب گناه و عصیان از شما سر می‌زند؟
عرض کردم: خیر به خدا قسم فدایت شوم، مگر آنکه شما آگاهم نمایید.
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چون در یگانگی متفرّد و منحصر بود لا جرم تمام اشیاء را آفریده ولی نه از چیزی و مادّه‌ای بلکه شرح آفرینشش چنین است:
آب شیرین را بر زمین پاک و پاکیزه هفت شبانه روز جاری نمود، سپس آب را بند آورد و یک مشت از خاک پاک و طاهری که گل شده بود را برداشت، این مشت گل،

طینت و گل اهل بیت عصمت و طهارت بود، سپس از زیر آن گل، مشتی دیگر برداشت و آن گل و طینت شیعیان ما بود، سپس ما را برای خودش اختیار فرمود و اگر طینت و گل شیعیان را همچون طینت ما به خود وامی‌گذارد هرگز احدی از ایشان مرتکب زنا و سرقت و لواط و شرب مسکر و افعال قبیحه‌ای که نام بردی نمی‌شد ولی این طور نشد بلکه حق تعالی هفت شبانه روز آب شور را بر روی زمین ملعونه و ناپاک جاری فرمود سپس آن را قطع کرد و پس از آن مشتی از آن گل را که گل ملعونه و به واسطه طول مجاورتش با آب تغییر یافته و سیاه رنگ شده بود (لجن) برداشت.
این مشت گل طینت آلوده و فاسد بود که عبارت باشد از طینت دشمنان ما اگر خداوند عزّ و جلّ طینت دشمنان ما را به حال خود می‌گذارد هرگز آنها را در میان انسانها نمی‌دیدی و ابدا به شهادتین اقرار نکرده و روزه نگرفته و نماز نخوانده و زکات نداده و حج بیت اللّه نرفته، و هیچ گاه ایشان را با حسن خلق ملاقات نمی‌کردی ولی حق تبارک و تعالی طینت شما و ایشان را جمع نمود و با هم مخلوط کرد و به هم مالید همچون مالیدن پوست و سپس آن دو را با هم در آب ممزوج فرمود، پس هر لفظ ناهنجار یا عمل زنا یا افعال قبیحه‌ای که یاد کردی از قبیل شرب مسکر یا غیر آن از برادر مؤمن خود مشاهده می‌کنی ناشی از جوهریّت و طینت و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده وی بر انجام این سیّئات و قبائح اقدام و مبادرت می‌کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیبا و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده وی بر انجام این سیئات و قبائح اقدام و مبادرت می‌کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیرا و یا روزه و نماز یا حج بیت اللّه یا صدقه یا معروفی از ناصبی سر می‌زند مستند به جوهریّت و طینت او نبوده بلکه

تماسّش با ایمان سبب اکتساب این افعال پسندیده و صدورش در خارج گردیده است.
عرض کردم: فدایت شوم، وقتی قیامت بپا شود چه خواهد شد؟
حضرت به من فرمودند: ای اسحاق آیا خداوند خیر و شر را در یک جا جمع خواهد فرمود؟
وقتی قیامت شود حق تعالی آنچه از ایمان را که با طینت ناصبی‌ها اصابت کرده و منشأ افعال حسنه شده از ایشان گرفته و به شیعیان ما رد نموده و به عکس آنچه از خباثت ناصبی با طینت شما مقرون گردیده و باعث صدور قبایح گردیده است را از شما گرفته و به ایشان بر می‌گرداند و اساسا هر چیزی به عنصر اوّلی که ابتدائش بوده بر می‌گردد.

_____

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص571
ر خورشید در هنگامی که ابتداء طلوعش هست را ندیدی، آیا شعاع محرّک و
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 573
نیرو بخشش متّصل به آن است یا بائن و جدا از کره آفتاب می‌باشد؟
عرضه داشتم: فدایت شوم: خورشید وقتی غروب می‌کند شعاع به آن بر می‌گردد همان طوری که از آن صادر و خارج گشته بود و این خود دلیل است که شعاع از کره جدا نیست و الّا نباید به آن باز گردد.
حضرت فرمودند: آری، هر چیزی به جوهره خود که از آن صدور یافته باز می‌گردد.
عرضه داشتم: فدایت شوم آیا حسنات و افعال نیک ناصبی‌ها را گرفته و به ما بر می‌گردانند و به عکس افعال قبیح و ناپسند ما را به ایشان ارجاع می‌دهند؟
حضرت فرمودند: آری به خدایی که غیر از او معبودی نیست امر چنین می‌باشد.
عرض کردم: فدایت شوم در کتاب خدا آیه‌ای که شاهد بر این گفتار باشد می‌یابم یا نه؟
حضرت فرمودند: آری.
عرضه داشتم: در کدام آیه این مضمون می‌باشد؟
فرمودند: آیا این آیه را تلاوت نکرده‌ای؟
فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً «1» (آن کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل صالح به جای آورند خدا گناهان آنها را به ثواب بدل گرداند چه آنکه خداوند در حق بندگان بسیار مهربان و

آمرزنده است).
خداوند متعال تنها سیّئات شما را که دوستان ما هستید به حسنات مبدّل می‌فرماید.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن حسان واسطی، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت آدم علیه السّلام از بهشت به کوه صفا و حوّاء به کوه مروه هبوط داده شدند و این در حالی بود که حوّاء در بهشت موهایش را شانه زده بود،

---

(1)- سوره فرقان آیه (70)

هنگامی که در زمین قرار گرفت گفت: در حالی که مورد غضب و سخط الهی می‌باشم از شانه شدن موهایم خشنود نبوده و به آن دلبستگی ندارم، لذا آرایش موها را بهم ریخت و آنها را از هم گشود، موها پراکنده و منتشر شدند و از انتشارشان عطری که از ناحیه شانه زدن در بهشت در موها پدید آمده بود متصاعد شد باد آن را برد و در هند متمرکز ساخت از این رو عطر و بوی خوش در هند پدید آمد.

و در حدیث دیگر آمده: وقتی حوّا گیسوان بافته خود را گشود حق تبارک و تعالی باد را فرستاد تا به موهای پریشان و گشوده او وزیده و بوی عطر آن را در مشرق و مغرب پراکنده ساخت.

حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از علی بن سلیمان رازی از محمّد بن الحسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید:

محضر مبارکش عرض کردم: ابتداء پیدایش و کیفیّت بروز عطر و بوی خوش چه وقتی و چطور واقع شد؟

حضرت فرمودند: کسانی که قبل از شما بودند در این باره چه می‌گویند؟

عرض کردم: می‌گویند: آدم علیه السّلام وقتی به زمین دنیا هبوط کرد به هند فرود آمد و به خاطر فراقش از بهشت آنقدر در این سرزمین گریست که اشکهایش در زمین به صورت نهر جاری شد و همین اشکها فضای عالم را خوشبو نمودند.

حضرت فرمودند: آن طوری که ایشان می‌گویند نیست، بلکه سبب و کیفیّت پیدایش عطر در دنیا آن بود که حوّا زمانی که در بهشت بود گیسوانش را در غلافی از سرشاخه‌های درختان بهشتی قرار داده بود و هنگامی که به زمین فرود آمد و به لغزش مبتلا شد خون حیض دید و مأمور شد به غسل که کردن بناچار گیسوانش را تکانید تا غلافها از گیسوانش جدا شدند حق تعالی بادی را فرستاد تا این غلافها را به صورت ذرّاتی به هر

کجا که حضرتش خواست ببرند و از اینجا بود که عطر و بوی خوش در دنیا پدید آمد و در همه نواحی پراکنده شد.

باب دویست و چهل و دوّم امتناع حق عزّ و جلّ از پذیرفتن توبه شخص بد خلق

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد بن محمّد، از پدرش،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 577
از یونس بن عبد الرحمن از کسی که یادش کرده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی امتناع دارد از این که توبه شخص بد خلق را بپذیرد.
محضر مبارکش عرض شد: چرا؟
حضرت فرمودند: زیرا این شخص از گناهی بیرون نمی‌آید مگر آنکه در آنچه بزرگتر از آن است واقع می‌شود.

حدیث (1) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللَّه علیه، از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد از محمّد بن جمهور العمی با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند متعال امتناع دارد که توبه بدعت‌گذار را بپذیرد.
محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللَّه چرا چنین می‌باشد؟
فرمودند: زیرا محبّت و وابستگی به بدعت در قلبش رسوخ کرده.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در زمانهای اوّل و پیش مردی بود که دنیا را از راه حلال طلب نمود و بر آن دست نیافت سپس از طریق حرام پی‌گیری کرد باز به آن نرسید، شیطان نزدش آمد و به او گفت: فلانی دنیا را از راه حلال و حرام طلب کردی و به آن نرسیدی اکنون می‌خواهی تو را به چیزی راهنمایی کنم که دنیای تو آباد و فراوان شود؟
آن مرد گفت: آری.
شیطان گفت: دینی جدید اختراع کن و مردم را به آن دعوت نما.
آن مرد چنین کرد و مردم دعوتش را پذیرفته و اطاعتش کردند، مدتی گذشت و دنیای آن مرد آباد و ثروت فراوان نصیبش گردید ولی ناگهان به خود آمد و گفت:
این دینی که اختراع کرده و مردم را به آن دعوت کرده‌ام توبه‌ای برایش نمی‌بینم مگر آنکه نزد کسانی که منحرفشان کرده‌ام رفته و آنان را از دینی که به آنها دعوتشان کرده‌ام برگردانم، لذا پیش یاران و اصحابش رفت و گفت:

آنچه شما را به آن دعوت کرده‌ام و شما نیز آن را پذیرفتید باطل بوده و از ساخته‌های خود من است نه دین خدا.
آنها گفتند: دروغ می‌گویی و حق همان است و تو در دینت شک و تردید کرده و از آن برگشته‌ای.
وقتی آن مرد چنین دید زنجیری تهیه نمود و میخی به آن نصب کرد و زنجیر را به گردنش انداخته و میخ را به زمین کوبید و گفت: زنجیر را از گردنم نمی‌گشایم تا حق تعالی توبه مرا بپذیرد.
حق تعالی به پیامبری از پیامبران آن عصر وحی فرمود که به فلانی بگو:
سوگند به عزّت و بزرگی خود اگر آنقدر مرا بخوانی که مفاصل

استخوانهایت از هم جدا شوند جوابت را نداده مگر تمام آنان که به دین تو از دنیا رفته‌اند را زنده کنی و از دین باطل و اختراعی خود آنان را برگردانی.

باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که شب‌پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن می‌شود

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبله واعظ از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر الطائی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حضرت فرمودند:
مردی از اهل شام از مسائلی چند سؤال کرد و در ضمن سؤالاتش اظهار نمود:
چرا شب‌پره روی زمین راه نمی‌رود؟
حضرت فرمودند: زیرا این حیوان دور بیت المقدس نوحه می‌کرد و به مدّت چهل سال گریه نمود و با جناب آدم علیه السّلام اشک ریخت و به همین خاطر در خانه‌ها سکونت گزید در حالی که با او نه آیه از آیات قرآنی که آدم علیه السّلام آنها را در بهشت قرائت می‌نمود بود، این آیات تا روز قیامت با این حیوان هستند آیات مزبور عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سُبْحانَ الَّذِی أَسْری و این سه آیه از وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ الخ شروع می‌شود و سه آیه از سوره یس و آنها از وَ جَعَلْنا
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 581
مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا شروع می‌شوند.

باب دویست و چهل و پنجم سرّ این که گاو چشم برهم می‌نهد و سرش را به آسمان بلند نمی‌کند

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبید اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردی از اهل شام راجع به مسائلی از من سؤال نمود و در ضمن سؤالاتش پرسید: چرا گاو چشم‌هایش را بر هم می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟

حضرت فرمودند: به جهت شرم از خدا زیرا هنگامی که قوم موسی گوساله پرستیدند این حیوان سرش را بزیر افکند.

حدیث (2) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو اسحاق ابراهیم بن حمّاد بن عمر نهاوندی از ابو بکر احمد بن محمّد بن مستثنی بن ابی الخصیب در مصیصه، از موسی بن حسن در مدینه الرسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از ابراهیم بن شریح کندی از ابن وهب، از یحیی بن ایّوب، از جمیل بن انس نقل کرده که وی گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

گاو را اکرام کنید زیرا بزرگ و سرور چهارپایان است، این حیوان از شرم و حیا نسبت به خداوند متعال از زمانی که گوساله پرستیده شده سر به آسمان بلند نکرد.

باب دویست و چهل و ششم سرّ این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده ولی گوسفند عورتش مستور و پنهان است

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبلة الواعظ از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از

پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام سؤال شد: چرا دم بز بالا و فرج و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمودند:

زیرا وقتی حضرت نوح علیه السّلام بز را داخل کشتی نمودند به مدافعه و مبارزه پرداخت در نتیجه دمش شکست و به این صورت که ملاحظه می‌شود در آمد ولی گوسفند خودش به داخل شدن در کشتی مبادرت نمود و نوح دست بر فرج و دمش کشید در نتیجه کپل‌هایش هم آمد و بدین ترتیب عورتش پنهان و مخفی گشت.

باب دویست و چهل و هفتم سر نشان داغ بودن بر دست‌های چهارپایان و بچه قاطرها

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: در میان دست‌های چهار پایان نشانی می‌بینیم مانند نشان داغ، این جهتش چیست؟
حضرت فرمودند: آن نشان دو طرف سوراخ بینی آنها است چه آنکه چهار پایان در شکم مارد سرنگونند و اطراف بینی آنها در میان دست‌های آنها چسبیده و از این جهت نشانی در آن جا بهم رسیده به خلاف آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می‌باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ یعنی: ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.
و غیر فرزند آدم، اولاد حیوانات در شکم مادر سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می‌باشد.
حدیث (2) و با همین اسناد، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هر گاه حیوانی از دو جنس مختلف متولّد شود عقیم بوده و تولید مثل نمی‌کند.
ابن مسکان می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: مردم معتقدند که کبوتر راعبی (خواننده) یکی از پدر و مادرش قمری است و دیگری حیوان دیگر و با این حال می‌بینیم که تخم گذارده و تخمش جوجه می‌شود؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 585
حضرت فرمودند: مردم دروغ می‌گویند، قمری گاهی روی پرنده و کبوتری رفته و با آن جفت‌گیری نموده و تخم گذارده و تخمش جوجه می‌شود ولی این جوجه که نسل قمری است هرگز صاحب نسل نخواهد شد.

باب دویست و چهل و هشتم سرّ آفرینش گربه و خوک

حدیث (1) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان برواذی، از ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت:
هنگامی که جناب نوح علیه السّلام سوار کشتی شد حق تعالی آرامش بر اهل و سکنه کشتی حاکم فرمود به طوری که تمام حیوانات وحشی و چهار پایان و پرندگان بدون کوچکترین جنبشی در آن به سر می‌بردند و هیچ یک متعرّض دیگری نمی‌شدند حتی گوسفند نزدیک گرگ و گاو در جنب شیر و گنجشک روی مار قرار گرفته بود و با این حال به هیچ یک آزاری متوجّه نمی‌شد و اساسا در آن کشتی نه دلتنگی و نه فریاد و نه ناسزا و دشنام و نه لعن و نفرینی وجود داشت، هر یک به خود مشغول بوده و آهنگ دیگری را نمی‌نمود و حق تبارک و تعالی قصد و نیّت هر قاصدی را نسبت به دیگری محو و معدوم فرموده بود، باری پیوسته در کشتی به همین منوال بودند تا از آن پیاده شدند و به واسطه طول مکث مسافران در کشتی قاذورات و عذرات زیادی در کشتی انباشته شد و از طرفی وجود بعضی از مطعومات و اشیاء دیگر سبب فراوان شدن موشها گردیده بود.
از این رو حق تعالی به جناب نوح علیه السّلام وحی فرمود که شیر را مسخ نماید و پس از آن شیر عطسه‌ای نمود و از مجرای بینی آن دو گربه نر و ماده بیرون آمده و با خوردن بسیاری از موشها تعدادشان کم شد و نیز صورت فیل را مسح فرمود و با یک عطسه از بینی آن نیز دو خوک نر و ماده بیرون آمده و با خوردن قاذورات آنها را تخفیف و کاهش دادند.

باب دویست و چهل و نهم سرّ آفرینش و خلقت مگس

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن

ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از کسی که ذکرش نموده، از ربیع ندیم و صاحب منصور دوانیقی، وی می‌گوید: روزی منصور در محضر مبارک امام صادق علیه السّلام بود مگسی بر او نشست، منصور آن را پراند، بار بر وی نشست و منصور برای بار دوّم آن را پراند، مگس برای مرتبه سوّم بر او نشست، وی به امام علیه السّلام عرض کرد: برای چه خداوند متعال مگس را آفریده است؟
حضرت فرمودند: برای این که به واسطه‌اش ستمگران را خوار و ذلیل کند.
حدیث (2) حسین بن احمد بن ادریس رضی اللَّه عنه از پدرش، از محمّد بن ابی صهبان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
اگر مگس بر روی طعام مردم نمی‌نشست تمام آنها مبتلا به جذام می‌شدند.

باب دویست و پنجاهم سرّ آفرینش سگ

حدیث (1) احمد بن محمّد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه، از محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدرش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد: خداوند سگ را از چه آفرید؟
حضرت فرمودند: حق تعالی آن را از آب دهان ابلیس آفرید.
محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللّه چگونه؟
حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند متعال آدم و حوّا را به زمین هبوط داد، آن دو همچون دو جوجه لرزان می‌لرزیدند، ابلیس نزد درندگانی که پیش از آدم در زمین بودند رفت و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمده‌اند که تا به حال بزرگتر از آنها دیده نشده، برویم و آنها را بخورید.
درندگان به طرف ایشان حرکت کردند و ابلیس پیوسته ایشان را تحریص و ترغیب می‌کرد و فریاد می‌زد و درندگان را به مسافتی نزدیک آدم و حوّا آورده بود، از سرعت و شتاب در کلامش آب دهان او بیرون ریخت و خداوند متعال از آن آب دو سگ آفرید، یکی نر و دیگری ماده، این دو سگ در اطراف آدم و حوّا ایستادند سگ
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 589
ماده در جدّه و سگ نر در هند و نگذاردند که درندگان نزدیک آن دو شوند و از همان روز سگ دشمن درندگان و درندگان نیز دشمن سگ گردیدند.

باب دویست و پنجاه و یکم سرّ پیدایش ذرّات منتشر در فضا

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، از حضرت سؤال شد: خداوند متعال ذرّاتی را که داخل در روزنه‌های خانه می‌باشند از چه آفریده؟
حضرت فرمودند: هنگامی که موسی علیه السّلام به حضرت پروردگار عرض نمود:
پروردگارا خود را به من بنما تا به تو نظر کنم.
خداوند تبارک و تعالی فرمود: اگر این کوه به خاطر نور من پا بر جا ماند البتّه قدرت خواهی داشت به من نظر کنی و اگر پا بر جا نماند ضعف دیدگانت مانع می‌شوند از این که قدرت نظر به من را داشته باشی، باری وقتی حق جلّت عظمته بر کوه تجلّی نمود، کوه سه قطعه شد، یک بخش آن به آسمان بالا رفت و بخش دیگرش به زمین فرو رفت و یک قطعه دیگرش ذرّه، ذرّه شد و در فضا منتشر گردید، این ذرّات داخل در روزنه خانه‌ها از غبار آن کوه می‌باشد.

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابراهیم بن اسباط نقل کرده که وی گفت:
احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری عبور نمود که در آن مرد و زنی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 591
فریاد می‌کردند، حضرت به آنها فرمود:
شما را چه می‌شود و چرا فریاد می‌کنید؟
آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا، این همسر من است و هیچ بدی هم ندارد بلکه زنی است صالحه ولی در عین حال دوست دارم از او جدا شوم.
حضرت عیسی علیه السّلام فرمود: به هر حال بگو چه نقصی در او است که می‌خواهی از وی جدا شوی؟
آن مرد عرضه داشت: بدون این که پیر شده باشد صورتش شکسته و فرسوده شده.
حضرت به آن زن فرمود: ای زن دوست داری طراوت صورتت به تو برگردد؟
آن زن عرضه داشت: آری.
حضرت فرمود: هر گاه غذا تناول می‌کنی، زنهار پیش از سیر شدن از آن دست بکش زیرا طعام وقتی در شکم و معده زیاد شد طراوت و نشاط صورت را می‌برد.
زن به این دستور عمل نمود، طراوت صورتش دوباره بازگشت.

باب دویست و پنجاه و سوّم علامات صبر و شکیبایی

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه نقل کرده که وی گفت:
عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش، از عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که فرمود: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
علامت شخص صابر و شکیبا سه چیز است:
اوّل: آنکه سست و بی‌حال نیست.
دوّم: آنکه ملول و محزون نمی‌باشد.
سوّم: آنکه از پروردگار متعال شکایت نمی‌کند.
زیرا شخص وقتی کسل و سست شد حقوق دیگران را ضایع نموده و وقتی ملول و محزون گردید اداء شکر نمی‌کند و هر گاه از پروردگار شاکی شد عصیانش را می‌نماید.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 593

باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابی ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
زن از مرد آفریده شده «1» لذا قصد و توجّه زنها به مردان معطوف است از این رو آنها را در خانه‌ها حبس و حفظ نمایید ولی مرد چون از زمین خلق شده «2» تمام همّت و قصد او به خاک متوجّه می‌باشد.

باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ مشروع شدن شاهد قرار دادن بر وقوع نکاح

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از کسی که ذکرش نموده از درست بن ابی منصور، از محمّد بن عطیّه، از زراره، وی می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قرار دادن شاهد بر وقوع نکاح به منظور میراث و حفظ آن مشروع شده است.

باب دویست و پنجاه و ششم سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج

حدیث (1) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از مروان بن دینار، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام (امام هفتم علیه السّلام) عرض کردم: چرا مرد نمی‌تواند بین دو خواهر جمع کرده و با هر دو ازدواج کند؟
حضرت فرمودند: برای حفظ اسلام چه آنکه سائر ادیان آن را تجویز می‌کنند.

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از

_____

(1)- اشاره است به خلقت حوّاء از جناب آدم علیه السّلام.
(2)- اشاره است به آفرینش حضرت آدم علیه السّلام از خاک
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 595
علی بن عبّاس، از عبد الرحمن بن محمّد اسدی، از ابی ایّوب خزّاز، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله‌اش همسر مرد است نهی فرمودند و این به خاطر بزرگداشت عمّه و خاله می‌باشد و هر گاه عمّه و خاله اذن دادند البته ازدواج با آن زن بلا اشکال می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسین بن علی بن فضّال از ابن بکیر، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: با زنی که دختر برادر یا دختر خواهر همسرت هست و بدین ترتیب همسرت عمّه یا خاله آن زن می‌شود ازدواج مکن ولی با عمّه و یا خاله همسرت بدون اذن همسرت می‌توانی ازدواج کنی.

باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که مهر السنّه مبلغ پانصد درهم گردیده است

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام راجع به مهر السنّه سؤال کرده و پرسیدم: چگونه پانصد درهم گردیده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نمود که هر گاه مؤمنی صد بار اللّه اکبر و صد بار الحمد اللّه و صد بار سبحان اللّه و صد بار لا اله الّا اللّه و صد بار صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاده و سپس بگوید: اللّهم زوّجنی من الحور العین (خدایا حور العین را به تزویج من در بیاور) حتما یک حوری از حوریهای بهشتی را به تزویجش در می‌آورد و این اذکار را مهر آن قرار داده است سپس به پیامبرش وحی فرمود که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز چنین کردند.

حدیث (2) حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمّد، از عیسی، از ابن ابی نصر از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی الحسن علیه السّلام عرض کردم فدایت شوم چگونه مهریّه زنان پانصد درهم یعنی دوازده وقیه «1» و یک نش «2» می‌باشد؟

---

(1)- وقیه چهل درهم است قهرا دوازده وقیه چهار صد و هشتاد درهم می‌شود.

(2)- نش بیست درهم است در نتیجه مجموع دوازده وقیه و یک نش پانصد درهم می‌گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 597

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نموده که هر گاه مؤمنی صد بار اللّه اکبر و صد بار الحمد للّه و صد بار سبحان اللّه و صد بار لا اله الّا اللّه گفته و صد بار صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاده و سپس بگوید: اللّهم زوّجنی من الحور العین حتما یک حوری از حوری‌های بهشتی را به تزویجش در بیاورد و به خاطر همین مهریه زنان را پانصد درهم قرار داده.

و هر مؤمنی که نزد برادر ایمانی خود از حرم او خواستگاری کرده و پانصد درهم برایش بیاورد و او آن حرم را به تزویج وی در نیاورد محقّقا با این عملش برادر مؤمن را آزرده و مستحق است که حق تعالی حوری بهشتی را به تزویجش در نیاورد.

باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که مهریّه زنان نزد مخالفین شیعه چهار هزار درهم گردیده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه از سیّاری، از کسی که ذکرش نموده، از حمّاد، از حریز، از محمّد بن اسحاق، وی می‌گوید:
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: آیا می‌دانی از کجا مهریه زنان چهار هزار درهم شده است؟
عرض کردم: خیر.
فرمود: امّ حبیبه دختر ابو سفیان در حبشه بود، نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از او خواستگاری فرمود و نجاشی از طرف پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چهار هزار درهم فرستاد از این رو مخالفین به این مبلغ اخذ کرده و آن را مهریّه زن قرار دادند ولی مهر السنّه در واقع همان دوازده اوقیه و یک نش که مجموعا پانصد درهم است می‌باشد.

باب دویست و شصتم سرّ این که مرد می‌تواند به زنی که می‌خواهید با او ازدواج کند نگاه نماید

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از بزنطی، از یونس بن یعقوب، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: آیا مردی که با زنی می‌خواهد ازدواج کند می‌تواند به او نگاه کند؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 599
حضرت فرمودند: آری بلکه آن زن می‌تواند برای او لباس نازک و بدن نما نیز بپوشد تا او وی را به خوبی مشاهده کند زیرا آن مرد می‌خواهد او را با ثمنی گران و سنگین بخرد.

باب دویست و شصت و یکم سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، حدّ بر او نیست

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام در باره مردی که به همسرش گفت: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، آن حضرت فرمودند:
بر مرد حدّی نیست زیرا گاهی پرده بکارت بدون جماع و عمل نزدیکی زائل می‌شود پس کلام مرد دلالت بر نسبت ناروا به زن ندارد تا حدّ بر او ثابت شود.

باب دویست و شصت و دوّم سرّ مشروعیّت مهر و وجوبش بر مردان

حدیث (1) علیّ بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علیّ بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش از جمله این مسأله که چرا مهر بر مردان واجب بوده ولی بر زنان واجب نیست به مردان اعطاء کنند فرمودند:
علّتش آن است که: بر مردان هزینه اداره زنان واجب است چه آنکه زن نفس خود را فروخته و مرد مشتری آن است و بدون شک بیع بدون ثمن نبوده و اساسا خرید بدون پرداخت ثمن تحقّق نمی‌یابد.
از این گذشته زنان از معامله و تجارت ممنوع هستند لذا بر آنها پرداخت ثمن و مهر مشروع نمی‌باشد و از این بیان که بگذاریم علّت‌های بسیاری وجود دارد که مهر بر مرد واجب بوده نه بر زن.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 601

باب دویست و شصت و سوّم سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السّلام، از علی علیه السّلام، حضرت فرمودند:
من خوش ندارم که مهر را کمتر از ده درهم کنند بلکه بیشتر از آن قرار دهند تا به مهر زنان نابکار (زانیه) شباهت پیدا نکند.

مقاله مؤلّف

مؤلّف محمّد بن على (صدوق) می‌گوید: حدیث مذکور به همین بیانی که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر علّت حکم آن را در اینجا ذکر نمودم ولی آنچه در این حکم معتمد من بوده و به آن فتوی می‌دهم آن است که مهر هر چیزی است که زن و مرد هر دو رضایت به آن داشته اگر چه عکس سکره «1» باشد و شاهد این ادّعاء حدیث دوّم است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی ایّوب خراسانی، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین مالی که برای مهر قرار دادن مجزی است چقدر می‌باشد؟
حضرت فرمودند: عکسی از سکره.

باب دویست و شصت و چهارم سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند بین او و همسرش جدایی می‌اندازند

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش نقل

_____

(1)- کلمه «سکره» به ضم سین به معنای کاسه سفالی است و به معنای دانه تلخه در گندم نیز آمده است.

کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام خواندم که مرد هر گاه با زنی ازدواج نمود و پیش از هم بستر شدن با او با زنی دیگر زنان کرد زنی که به ازدواجش در آمده بر او حلال نیست چون وی زناکار است و بینشان جدایی انداخته و نصف مهر را هم باید به زن بپردازد.

مؤلف این کتاب (صدوق) می‌گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر ذکر علّت آن را در اینجا آوردم ولی آنچه مورد اعتماد من بوده و به آن فتوی می‌دهم مضمون حدیثی است که ذیلا نقل می‌کنم:
محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایّوب، از رفاعه نقل کرده که وی گفت:
از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی پیش از آنکه با همسرش هم بستر شود مرتکب زنا گردیده آیا او را سنگسار می‌کنند؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: وقتی قبل از تماس با همسرش مرتکب زنا شد بین وی و حلیله‌اش جدایی می‌اندازند؟
حضرت فرمودند: خیر.
ابن ابی عمیر دنبال حدیث اضافه کرده و گفته است: احصان «1» با داشتن کنیز حاصل نمی‌شود.

_____

(1)- در تحقّق احصان به اصطلاح فقهی شش شرط معتبر است:
الف: مرد بالغ باشد.
ب: مرد عاقل باشد.
ج: مرد آزاد باشد.
د: مرد در فرجی (مقصود قبل می‌باشد) که به عقد دائم یا رقیّت مملوکش هست دخول نموده باشد.
ه: این دخول با اقرار یا شهادت عدول ثابت و محرز باشد.
و: هر صبح و شام یعنی اوّل روز و آخر آن از چنین دخولی تمکّن داشته باشد.
و عینا در احصان زن نیز این شش شرط معتبر می‌باشد و پس از تحقق شروط اگر هر کدام از زن و مرد مرتکب زنا شوند حدّشان سنگسار می‌باشد و شرح آن در کتب فقهی آمده است.
از حدیث دوّم در اینجا این طور بر می‌آید که زناء مزبور موجب سنگسار کردن مرد نبوده و احصان محقّق نشده است و همین معنا مختار مرحوم صدوق است چنانچه ابن ابی عمیر فرموده داشتن کنیز موجب تحقق احصان نیست بلکه در تحققش داشتن زن عقدی با شرائط دیگر معتبر

می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 605

باب دویست و شصت و پنجم سرّ این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او مرتکب زنا شود بین او و شوهرش جدای انداخته و مستحق مهر نیز نمی‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از احمد بن ادریس، از عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی، از پدرش از عبد اللَّه بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدرش بزرگوارش از حضرت علی علیه السّلام در باره زنی که پیش از دخول شوهرش به او مرتکب زنا شده بود حضرت فرمودند:
بین او و شوهرش جدایی باید انداخت و مستحق مهر هم نیست زیرا این حادثه از ناحیه او رخ داده است.

باب دویست و شصت و ششم سرّ این که جایز است با زن شکّاک «1» ازدواج نمود ولی جایز نیست به مرد شکاک زن داد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنان شکّاک ازدواج بکنید ولی زنان را به ازدواج مردان شکّاک در نیاورید زیرا زن از ادب زوجش اخذ کرده و شوهرش او را بر دین خود مقهور می‌کند.

باب دویست و شصت و هفتم سرّ این که اگر پسر بچه‌ای در اطاق باشد مجامعت و هم بستر شدن مرد با زن جایز نیست

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد،

_____

(1)- در تفسیر شکّاک تعبیرهای مختلفی در روایات آمده، در برخی شکّاک را به ضالّین و منحرفین و در بعضی به غیر عارف به امام علیه السّلام و در دسته‌ای به مستکبرین و در طائفه‌ای به معانی دیگر تفسیر گردیده است و قدر جامع و معنای عامش همان منحرف و گمراه می‌باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 607

از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از اسحاق بن ابراهیم، از حنان بن سدیر، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: اگر پسر بچه‌ای در اطاق هست مرد با همسر یا کنیزش مجامعت نکند زیرا این عمل موجب زناکار شدن آن پسر بچه می‌گردد.

باب دویست و شصت و هشتم سرّ استبراء «1» نمودن کنیزان

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از موسی بن سعدان، از عبد اللَّه بن قاسم، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: کنیزی تعلّق به مردی دارد که مورد وثوق و اطمینان است و من او را از وی خریده‌ام حال اگر وی خبر دهد که از وقت حیض دیدن کنیز و پاک‌شدنش با وی تماس نگرفته آیا می‌توانم با او تماس بر قرار کنم؟
حضرت فرمودند: برای شما جایز نیست قبل از استبراء نمودن کنیز با یک بار حیض شدن نزد او بروید ولی از غیر فرجش می‌توانید استفاده کنید و علّت این حکم آن است که:
آنان که کنیز می‌خرند و پیش از استبراء نمودن کنیزان با آنها نزدیکی می‌کنند با اموالشان زنا نموده‌اند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبد اللَّه بن مسکان، از حسن بن زیاد، وی می‌گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی که دو همسر دارد و یکی از آن دو نزدش محبوب‌تر است آیا می‌تواند او را بر دیگری برتری دهد؟
حضرت فرمودند: آری، وی می‌تواند سه شب را نزد او رفته و یک شب را پیش

_____
(1)- مقصود آن است که مشتری بعد از خریدن کنیز صبر کند تا وی یک بار حیض ببیند و سپس با او تماس پیدا کند.

دیگری بسر برد زیرا وی حق دارد چهار همسر اختیار کند و هر شب را به یکی اختصاص دهد پس در هر چهار شب، یکی از شبها مال آن زنی است که دیگری بر او برتری دارد و مرد آن یک شب را در هر کجا که بخواهد می‌تواند قرار دهد، لذا جایز است شب اوّل را پیش او رفته و سه شب دیگر را متوالیا نزد آن دیگری که نزدش محبوب‌تر است برود.
حدیث (2) و با همین اسناد، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
مرد می‌تواند برخی از زنانش را بر بعضی دیگر برتری دهد مثلا نزد یکی از آنها شبها بیشتر رود مشروط به این که چهار همسر نداشته باشد چه آنکه در این فرض حق تفضیل نداشته و می‌باید بین تمام بالسویّه رفتار کند.
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن فضّال، از علی بن عقبه، از مردی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مردی که دو همسر دارد می‌پرسد: آیا می‌تواند یکی را بر دیگری تفضیل داده و سه شب را نزد او و یک شب را نزد دیگر برود؟
حضرت می‌فرمایند: آری.

باب دویست و هفتادم سرّ جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین علیهما السّلام حضرت فرمودند:
برای اسیر جایز نیست تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است ازدواج کند زیرا بیم آن هست که فرزندی از او بهم رسد و در دست مشرکین به حالت کفر باقی بماند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 611

باب دویست و هفتاد و یکم سرّ این که مرد می‌تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست و سر این که زن بیش از یک شوهر نمی‌تواند بکند و علّت این که بنده دو همسر می‌تواند بگیرد

اشاره

حدیث (1) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:
سرّ این که مرد می‌تواند چهار زن گرفته ولی بر زن حرام است بیش از یک شوهر نماید آن است که اگر مرد چهار همسر داشته باشد فرزند از هر کدام که بهم رسد به مرد منسوب است ولی اگر زن دو شوهر یا بیشتر داشته باشد و از وی فرزندی متولّد گردد معلوم نیست که فرزند از کدام شوهر می‌باشد چه آنکه جملگی در این که با زن نکاح کرده و با وی هم بستر شده‌اند با هم مشترک می‌باشند و بدون تردید این امر موجب فساد نسب و میراث و معارف شرعی خواهد گردید.

مقاله محمّد بن سنان

محمّد بن سنان می‌گوید: یکی از علل و اسرار حلال بودن چهار زن برای یک مرد آن است که تعداد زنان از مردان بیشتر می‌باشد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ (ای مؤمنین نکاح کنید با زنانی که برای شما حلال هستند و آنها را به ازدواج خود در آوردی دو تا و سه تا و چهار تا ...) تقدیر این آیه آن است که اگر خواستید با دو تا و در صورتی که بخواهید با سه یا چهار تا از زنان اهل ایمان ازدواج کنید و با این تقدیر حق عزّ و جل غنی و فقیر را در توسعه قرار داده و فرموده مرد می‌تواند به مقدار توان و طاقتش اقدام به امر ازدواج کند ولی حدّ آن تزویج دائمی چهار زن بوده نه بیشتر ولی در گرفتن و خریدن کنیز توسعه بیشتری داده و حدّی برایش ذکر نفرموده زیرا کنیز مال و جلب ثروت است و مرد می‌تواند هر مقدار از مال که بخواهد جمع نماید.
و سرّ این که عبد تنها با دو زن می‌تواند ازدواج کند نه بیشتر از آن این است که وی در باب طلاق و نکاح از نظر شارع مقدّس نصف مرد آزاد محسوب می‌شود و چون مرد آزاد با چهار زن می‌تواند ازدواج کند قهرا بنده با دو تا فقط حق ازدواج دارد،
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 613
وی نه مالک خود بوده و نه مالی دارد بلکه آقایش بر او انفاق می‌کند.
و علّت دیگرش آن است که این حکم را برای بنده قرار داده‌اند تا بین او و مرد آزاد فرق باشد.
و جهت دیگر آن است همسران او باید از همسران مرد آزاد کمتر باشد؛ زیرا در غیر این صورت از خدمت نمودن برای آقایش بازمانده و مشغول به همسرانش می‌گردد.

باب دویست و هفتاد و دوّم سرّ این که حق تعالی غیرت را برای مردان قرار داده نه برای زنان

حدیث (1) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم از محمّد بن فضل، از سعد جلّاب، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: خداوند متعال برای زنان غیرت را قرار نداده است، فقط منکرات و افعال قبیح از ایشان سر می‌زند، البته زنان مؤمنه این طور نیستند، خدای متعال غیرت را برای مردان قرار داده؛ زیرا برای ایشان ازدواج دائم با چهار زن را حلال و تملّک کردن کنیزان بی‌حدّ و بی‌شمار را در حقّشان مباح نموده در حالی که برای زن تنها یک شوهر را حلال قرار داده و چنانچه با داشتن شوهر مرتکب فحشاء شده و با دیگری تماس بر قرار نماید زانیه محسوب می‌گردد.

باب دویست و هفتاد و سوّم سرّ تراشیدن موی نوزاد

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عبّاس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش حدیث نقل نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام می‌پرسد: علّت تراشیدن موی سر نوزاد چیست؟
حضرت فرمودند: علّتش پاک نمودن سر نوزاد است از موی رحم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 615
باب دویست و هفتاد و چهارم سرّ مشروعیّت ختان
حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب جمیعا از حسن بن محبوب، از محمّد بن قزعه «1»، وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: پیشینیان ما می‌گفتند: حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام با تیشه‌ای بر سر خم بزرگی خود را ختنه نمود.
حضرت فرمودند: عجبا!! این طور نیست که آنها می‌گفتند، آنها بر ابراهیم علیه السّلام دروغ بسته‌اند.
عرض کردم: شما این قضیه را برایم بیان فرمایید که واقع چه بوده؟
حضرت فرمودند: در انبیاء عظام علیهم السّلام روز هفتم از ولادت غلاف نرینه و نافشان می‌افتد.
و زمانی که خداوند منّان از هاجر اسماعیل را به حضرت ابراهیم علیه السّلام عنایت فرموده ساره که همسر حرّه و آزاده جناب ابراهیم بود هاجر را به جرم کنیز بودن مورد سرزنش قرار داد هاجر متأثّر شد و گریست، اسماعیل که حال دگرگون مادر را دید او نیز به گریه در آمد در این وقت جناب ابراهیم داخل شد و آن منظره را که دید فرمود:
پسرم چرا گریه می‌کنی؟
اسماعیل عرضه داشت: ساره مادرم را با الفاظ کذا و کذا مورد ملامت قرار داد و او گریست من نیز به خاطر گریستن او گریه نمودم.
حضرت ابراهیم علیه السّلام به نماز خانه خود رفت و به مناجات با پروردگار پرداخت و از حضرتش خواست با نظریه ساره را نسبت به هاجر عوض کرده و دیگر او را مورد ایذاء و شماتت قرار ندهد.
حق تعالی دعایش را مستجاب نمود و ساره را از این معنا منصرف کرد، پس از آنکه اسحاق از ساره متولّد شد روز هفتم ولادتش ناف اسحاق افتاد ولی غلاف نرینه او ساقط نشد، ساره از این رهگذر به جزع و فزع در آمد، ابراهیم در این حال داخل شد، ساره عرضه داشت: این چه اتّفاقی است

که در آل و دودمان ابراهیم واقع

_____

(1)- وی به گفته مرحوم ممقانی امامی است ولی مجهول الحال می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 617
شده!! اسحاق پسر تو است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه‌اش ساقط نگردیده؟
ابراهیم علیه السّلام به نماز خانه رفت و با پروردگارش به مناجات مشغول شد و عرض کرد: پروردگارا این چه اتّفاقی است که در دودمان ابراهیم و فرزندان پیامبرانت واقع شده اسحاق پسر من است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه‌اش ساقط نگردیده.
حق تعالی به جناب ابراهیم وحی نمود: این حادثه به خاطر ملامت و سرزنشی است که ساره نسبت به هاجر مرتکب شده و من قسم خورده‌ام که از هیچ یک از فرزندان انبیاء پس از این عمل هاجر غلاف نرینه‌اش را ساقط نکنم، بنا بر این با آهن اسحاق را ختنه کن و به او حرارت و سوزش آهن را بچشان.
ابراهیم علیه السّلام با آهنی اسحاق را ختنه کرد و بعد از آن ختنه با آهن بین مردم سنّت شد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ساره پس از آن حرکت زشتی که نسبت به هاجر مرتکب شد به درگاه الهی عرضه داشت: اللّهم لا تؤاخذنی بما صنعت بهاجر (خدایا به واسطه آنچه نسبت به هاجر انجام دادم مرا مورد مؤاخذه قرار مده) در این کلام ساره برای هاجر فروتنی نمود و پس از آن این نوع از فروتنی سنّت شد.

باب دویست و هفتاد و پنجم سرّ این که طلاق منحصرا بر طبق کتاب و سنّت واقع می‌شود

حدیث (1) احمد بن الحسن القطان، از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب، از تمیم بن بهلول از پدرش، از اسماعیل بن فضل هاشمی، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود: طلاق منحصرا بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود زیرا حدّی است از حدود خداوند عزّ و جل و خدا در قرآنش فرموده:
إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ (هر گاه زنان را طلاق دادید به وقت عدّه‌اشان طلاق داده و زمان عدّه را بشمارید).
و نیز می‌فرماید: وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ (در وقت خواندن طلاق دو نفر عادل از خودتان را شاهد قرار دهید).
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 619
و نیز می‌فرماید: وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (این احکام حدود شرع خدا است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند بر خویش ستم نموده) و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم طلاق عبد اللَّه بن عمر را به خاطر آن که بر خلاف کتاب و سنّت بود ردّ فرمود.

باب دویست و هفتاد و ششم سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق زن به مرد حلال نبوده و سرّ این که طلاق مملوک دو بار است

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در ضمن مکتوبی در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:
سرّ این که سه بار طلاق مشروع شده آن است که بین طلاق اوّل و سوّم مهلتی باشد شاید در اثناء آن میل و رغبت در مرد پیدا شود و از جدایی منصرف گردد یا غضبش ساکن و بر طرف شود و دوباره با همسرش زندگی را ادامه دهد و نیز سرّ دیگرش آن است که بدین وسیله زن ادب شده و از نافرمانی نسبت به شوهرش بر حذر داشته شود چه آنکه زنان به خاطر اقدامشان بر کاری که شایسته نیست و نافرمانی شوهر محسوب می‌گردد مستحقّ جدایی می‌باشند.
و سرّ این که زن بعد از وقوع نه طلاق بر مرد حرام شده و دیگر تا ابد حلال نیست آن است که: اوّلا: مرد با طلاق باز نکرده و زن را ضعیف نشمرده و نپندارد هر وقت که خواست می‌تواند او را طلاق دهد و دوباره با وی زندگی نماید.
ثانیا: در امور و کارهایش دقت کند و بیدار شده و عبرت گیرد.
ثالثا: مأیوس شود از این که بتواند بعد از نه طلاق با زن، دیگر زندگی نماید.
و سرّ این که طلاق مملوک دو باره است نه بیشتر آن است که طلاق کنیز نصف طلاق زن حرّه و آزاد می‌باشد و چون در زن حرّه طلاق سه تا است در کنیز دو تا قرار داده‌اند نه یک طلاق و نیم زیرا در فرائض و واجبات احتیاط مقتضی است که آنها را کامل بیاوریم نه نصف و همچنین است فرق بین حرّه و کنیز در عدّه وفات زیرا عدّه وفات در حرّه چهار ماه و ده روز بوده و در کنیز دو ماه و پنج روز می‌باشد.
حدیث (2) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه از احمد بن محمّد همدانی، از علی بن

الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم سرّ این که زن وقتی سه طلاق داده شد دیگر بر همسرش حلال نیست مگر شوهر دیگری نموده و از او طلاق بگیرد چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اذن دادم که مردان دوباره همسرشانِ را طلاق دهند چنانچه در قرآن فرموده: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ

بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ (طلاقی که شوهر رجوع در آن تواَند کَرد دو مرتبه است پس چون طلاق داد یا رجوع کند و به خوشی و سازگاری زن را نگهدارد و یا به نیکی و خیر اندیشی او را رها نماید) مقصود از رها کردن بعد از «مرّتان» طلاق سوّم است.
و چون مرد بعد از اقدام به اطلاق سوّم مکروه حق تعالی را که طلاق باشد انجام داده از این رو باری تعالی مطلّقه را بر وی حرام نموده و این زن بر او حلال نمی‌شود مگر آنکه شوهر کرده و بعد از طلاق از شوهر دوّم با وی ازدواج کند و این حکم به خاطر ان است که مردم طلاق را امر سبکی نشمرند و با اقدام به آن به زنان ضرر نرسانند.

باب دویست و هفتاد و هفتم سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و عدّه وفات چهار ماه و ده روز است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، از محمّد بن خالد از محمّد بن سلیمان دیلمی، از ابی الهیثم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن ثانی علیه السّلام پرسیدم: چگونه عدّه مطلّقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده و عدّه وفات چهار ماه و ده روز؟

حضرت فرمودند: امّا این که عدّه مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده به خاطر آن است که با این وسیله رحم زن از بودن نطفه در آن استبراء و پاک می‌شود و امّا این که عدّه زنی که شوهرش وفات کرده چهار ماه و ده روز است، جهتش آن است که خداوند متعال به نفع زنان شرطی نموده که در آن و در شرطی که بر علیه آنها فرموده تقصیر نکرده بلکه در شرط بر آنها همچون شرط به نفعشان جانب مصلحت

را رعایت نموده است.

امّا شرطی که به نفع آنها است: خداوند متعال در مورد ایلاء «1» به نفع زنان چهار ماه را تعیین نموده زیرا می‌داند که نهایت صبر ایشان تا این مدّت است.

خداوند عزّ و جل در قرآن می‌فرماید: لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ (و آنان که با زنان خود ایلاء می‌کنند چهار ماه انتظار بکَشند ...).

پس در ایلاء خداوند متعال مرد را مجاز قرار نداده بیشتر از چهار ماه ترک مباشرت با همسرش را بکند زیرا می‌داند که این مدّت نهایت صبر زنان بوده که می‌توانند خود را از مردان باز دارند.

و امّا شرطی که علیه آنها است: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: عدّتهنّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً (عدّه زنانی که شوهرشان فوت کرده چهار ماه و ده روز است).

یعنی هر گاه زنی شوهرش فوت نمود خداوند بر او واجب کرده به مقداری که در زمان حیات شوهرش در صورت ایلاء صبر می‌کرد (چهار ماه) حال نیز صبر کند چه آنکه خدا می‌داند نهایت صبر زن بر ترک مباشر چهار ماه است از این رو حق تعالی این مدّت را بر او و علیه او شرط کرده است.

حدیث (2) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از محمّد بن بکیر، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه عدّه زن مطلّقه سه ماه بوده و عدّه زنی که شوهرش فوت نموده چهار ماه و ده روز می‌باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا سوزش زن مطلقه در ظرف سه ماه تمام می‌شود ولی سوزش زن شوهر مرده تمام نمی‌شود مگر بعد از چهار ماه و ده روز.

---

(1)- ایلاء عبارت است از این که مرد قسم بخورد که با همسر دائمی خود به طور دائم یا به مدت بیش از چهار ماه هم بستر نشود و مقصودش از این قسم اضرار به زن باشد و حکم آن این است که اگر زن به حاکم شکایت نمود حاکم به مرد چهار ماه مهلت می‌دهد و پس از آن وی را مجبور می‌کند که یا از قسمی که خورده شده برگردد و کفّاره دهد یا همسرش را طلاق بدهد.

باب دویست و هفتاد و هشتم سرّ حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان «1» نموده

حدیث (1) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از مروان ابن دینار، از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام، راوی می‌گوید:
محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه زنی که با شوهرش لعان نموده برای ابد و همیشه با هم حرام می‌شوند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه قسم‌هایی که به ذات جلاله خورده‌اند قولشان را تصدیق و تثبیت می‌کند زیرا لفظ و قولشان اقتضاء دارد برای همیشه از هم جدا شوند و بدیهی است قسم‌هایی که هر دو خورده‌اند این معنا را ثابت می‌نماید.

حدیث (1) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:

_____

(1)- مقصود از «لعان» آن است که وقتی مردی فرزندی که همسرش زاییده را از خود نفی نمود یا نسبت فحشاء به متعلّقه‌اش داد و شاهدی برای اثبات آن نداشت حکم آن است که مرد برای حدّی که به واسطه این نسبت به او متوجّه شده می‌تواند لعان کند یعنی چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که در نسبتی که داده صادق است یعنی چهار مرتبه بگوید: اشهد باللَّه أنّی لمن الصّادقین فیما رمیتها به سپس در مرتبه پنجم بگوید: انّ لعنة اللَّه علیّ ان کنت من الکاذبین.
سپس زن چهار مرتبه بگوید: اشهد باللَّه أنّه لمن الکاذبین فیما رمانی به و بعد در مرتبه پنجم بگوید: انّ غضب اللَّه علیّ ان کان من الصّادقین
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 627
علّت نپذیرفتن شهادت زنان در طلاق و ثبوت هلال این است که: زنان دیدشان از رؤیت هلال ضعیف و ناتوان است و نیز در رابطه با طلاق کمک و یاور هم جنس‌های خود بوده از این رو شهادتشان اگر قبول شود بسا حق مردان در اینجا ضایع می‌گردد فلذا شهادت ایشان نافذ نیست مگر در مورد ضرورت همچون شهادت قابله و مواردی که جایز نیست مردان به صحنه و منظره‌ای بنگرند که در این قبیل موارد چاره‌ای نیست از پذیرفتن شهادت زنان چنانچه در برخی مواضع ضرورت ایجاب می‌کند شهادت اهل کتاب را بپذیریم مانند آن جایی که غیر از ایشان کسی نبوده تا صحنه را تحمل کرده و ملاحظه نموده باشد چنانچه حق تعالی در قرآن به آن گوشزد نموده و می‌فرماید:
اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ (برای وصیّت خود دو شاهد عادل را که از خود شما مسلمانان باشد گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان که کافر می‌باشند).
و نظیر شهادت اطفال بر وقوع قتل که در صورت نبودن کسی غیر از ایشان شهادتشان پذیرفته می‌شود.

مترجم گوید: در ذیل این عنوان روایتی را مرحوم صدوق نقل نکرده است.

باب دویست و هشتاد و یکم سرّ این که بر مطلّقه واجب است از روز وقوع طلاق عدّه نگه داشته ولی زن شوهر مرده از وقتی که خبر مرگ شوهر به او رسید می‌باید عدّه وفات نگه دارد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا علیه السّلام: حضرت در باره مطلّقه فرمودند: اگر شاهد عادل قائم شد که مرد در فلان روز همسرش را طلاق داده و از آن تاریخ تا حال عدّه‌اش منقضی و سپری گردیده باشد زن از مرد جدا می‌گردد ولی زنی که شوهرش فوت کرده باید از زمانی که خبر مرگ را

شنید عدّه نگه دارد؛ زیرا می‌خواهد به پاس احترام شوهرش که از دنیا رفته زینت نمودن را ترک نماید پس می‌باید از همان هنگام شنیدن خبر مرگ ترک زینت کند اگر چه مرگ شوهر در زمانی بسیار قبل اتّفاق افتاده باشد.

باب دویست و هشتاد و دوّم سرّ این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی در ثبوت قتل دو شاهد کافی است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن اشیم از اصحابی که آن را از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت کرده‌اند:
به حضرت عرض شد: چرا در زنا چهار شاهد لازم بوده ولی در قتل دو شاهد کافی است؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی متعه و ازدواج موقّت را برای شما حلال نموده و چون می‌دانست این ازدواج مورد انکار قرار می‌گیرد لا جرم به منظور احتیاط و مصلحت شما چهار شاهد را برای ثبوت زنا اعتبار فرمود و اگر چنین حکمی نمی‌نمود بسا در موردی که شما نکاح موقّت نموده‌اید مورد نسبت سوء واقع می‌شدید و زانی تلقّی می‌گردیدید و حکم آن بر شما اجراء می‌شد ولی بعد از اعتبار قیام چهار شاهد چون کمتر اتّفاق می‌افتد که چهار شاهد عادل بر وقوع امری (زنا) متّفقا به توانند شهادت دهند لا جرم از پیامدهای سوء آن بدین ترتیب محفوظ گردیده‌اید.
حدیث (2) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلش در مکتوبی مرقوم فرمودند:
در زنا چهار شاهد عادل و در سائر حقوق دو شاهد کافی است، زیرا سنگسار کردن محصن (مرد زن‌دار و زن شوهردار با شرائطی که در کتب فقهی مذکور است) امر سخت و سنگینی است چه آنکه در آن قتل نفس بوده لا جرم شهادت در آن دو برابر
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 631
و شدیدتر از موارد دیگر (سایر حقوق) می‌باشد و جهت شدیدتر بودنش آن است که:
در آن قتل نفس و تباه شدن نسب فرزند و فساد میراث می‌باشد «1»
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن احمد بن محمّد، از پدرش، از اسماعیل بن حمّاد بن ابی حنیفه، از پدرش حمّاد، از پدرش ابی حنیفه، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: زنا شدیدتر است یا قتل نفس؟
حضرت فرمود: قتل.
عرض کردم: پس چرا در قتل دو شاهد کافی است ولی در زنا غیر از چهار شاهد کفایت نمی‌کند؟

حضرت به من فرمودند: ای ابو حنیفه در این باره چه مأخذ و مدرکی شما دارید؟
ابو حنیفه می‌گوید: عرض کردم: ما تنها حدیثی که داریم این خبر است که عمر گفت: خداوند در شهادت دو کلمه بر بندگان اظهار نموده است.
حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه این طور نیست ولی بدان که در زنا دو حدّ است (حدّی تعلّق به مرد داشته و حدّی دیگر متعلّق است به زن) و برای هر کدام دو شاهد منظور گردیده که مجموعا چهار شاهد اعتبار شده منتهی جایز نیست که چهار شاهد توزیع و تقسیم گشته و هر دو نفر بر یک حدّ شهادت دهند زیرا مرد و زن جملگی یک حدّ دارند و به عبارت دیگر حدّ زنا اگر چه در واقع دو حدّ است ولی تشریعا یک حدّ بسیطی است که مثبت آن شهادت چهار شاهد عادل می‌باشد و امّا در قتل یک حدّ است به حسب واقع و به ملاحظه شرع و آن حدّی است که با شهادت عدلین بر قاتل ثابت شده و از مقتول ساقط می‌گردد.

باب دویست و هشتاد و سوّم سرّ این که هر گاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با همان مرض از دنیا رفت یا زن زودتر فوت کرد زن از مرد ارث می‌برد ولی مرد از زن ارث نمی‌برد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید و غیرش که

---

(1)- امّا قتل نفس زیرا با سنگباران نمودن مجرم کشته می‌شود و تباه شدن نسب فرزند به خاطر آن است که فرزند متولد شده از زنا نه پدر دارد و نه مادر و فساد میراث به خاطر آن است که نسب وقتی فاسد و تباه شد میراث نیز منتفی است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 633
از اصحاب یونس است از یونس از رجال بسیاری به طور پراکنده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده:
راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: علّت چیست که هر گاه مردی همسرش را در حالی که مریض است به قصد اضرار طلاق دهد اگر مرد زودتر فوت نمود زن از او ارث می‌برد ولی اگر زن قبل از مرد از دنیا رفت مرد از وی ارث نمی‌برد و حدّ و میزان اضرار چیست؟
حضرت فرمودند: همین طلاق اضرار می‌باشد و معنای اضرار این است که: مرد با دادن طلاق قصدش این باشد که زن را از ارث ممنوع و محروم کند ولی خداوند متعال مردم را این طور عقوبت نموده که اگر از دنیا رفت زن ارث خود را برده ولی در صورتی که زن جلوتر از دنیا رفت مرد از ارث محروم می‌باشد.

باب دویست و هشتاد و چهارم سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بگیرند برای مخالفین و اهل سنّت حلال نبوده ولی اگر زنان اهل سنّت چنین طلاقی بگیرند برای شیعه حلال هستند

«1» حدیث (1) محمّد بن ماجیلویه رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از جعفر بن محمّد اشعری، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام از ازدواج با زنانی که در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق گرفته‌اند پرسیدم؟
حضرت به من فرمودند: شما اگر زنانتان را سه طلاق دهید مخالفین شما با این زنان نمی‌توانند ازدواج کنند ولی اگر مخالفین همسرانشان را مطابق مذهب خودشان سه طلاق دهند برای شما حلال است که با این زنان نکاح و ازدواج کنید

_____

(1)- حکم مذکور را در جایی باید فرض کرد که مرد شیعی همسرش را در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بدهد این زن مطابق مذهب شیعه (برخی از فقهاء) از شوهرش جدا نشده و طلاقش باطل است لذا با مردی که از اهل سنّت است حق ندارد ازدواج کند و برای آن مرد جایز نیست با وی نکاح کند ولی اگر مرد سنّی مذهب همسرش را چنین طلاقی دهد آن زن سنّی می‌تواند با شیعه ازدواج کند و مرد شیعی برایش نکاح این زن حلال است چون به عقیده زن طلاق صحیح بوده و ازدواجش با مرد شیعی بلا مانع است مترجم گوید: البته بطلان سه طلاق در یک مجلس مذهب برخی از فقهاء شیعه است و جماعت بسیاری آن را صحیح دانسته و می‌گویند یک طلاق واقع می‌شود و مطابق رأی ایشان روایت مذکور فرض ندارد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 635
زیرا چنین طلاقی از نظر شما حکمی نداشته و باطل است از این رو همسران شما از شما با این طلاق جدا نمی‌شوند لا جرم حرام است با دیگران ازدواج کنند حتی با اهل خلاف که این طلاق را صحیح می‌دانند ولی چون به عقیده آنها این طلاق موجب جدایی زن از شوهرش می‌باشد از این رو با زنان ایشان که چنین طلاقی گرفته‌اند و به عقیده خودشان از شوهرشان جدا شده‌اند برای شما ازدواج با ایشان حلال است.

باب دویست و هشتاد و پنجم سرّ محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا ابراهیم علیه السّلام پرسیدم: مردی با داشتن کنیزک فراشی و خدمتکار که با هر دو تماس و نزدیکی می‌کند مرتکب زنا شده، آیا بودن کنیزک نزد وی او را محصن کار قرار می‌دهد تا زنا از قبیل زنا محصن باشد یا نه؟
حضرت فرمودند: آری زیرا این مرد کسی نزدش هست که نیاز به ارتکاب زنا نداشته باشد.
عرض کردم: اگر همسر موقّت داشته باشد آیا محصن محسوب می‌شود؟
حضرت فرمودند: خیر، احصان در صورت داشتن حلیله دائمی تحقّق پیدا می‌کند.

مقاله مرحوم مصنّف

مصنّف این کتاب محمّد بن علی (صدوق) می‌گوید:
این حدیث به همین نحوی که ذکر شد نقل گردیده و من نیز مطابق آنچه وارد شده آن را در اینجا آوردم زیرا حدیث مشتمل است بر ذکر علّت و سبب ولی آنچه فتوای من بوده و در این حکم مورد اعتمادم می‌باشد سه حدیثی است که در این باب به شرح زیر وارد شده است: 1- محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد بن عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: نه مملوک و کنیز مرد آزاده را محصن قرار می‌دهد و نه عبد زن آزاده را در شمار محصنین می‌آورد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 637
2- پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم: مردی مرتکب زنا شده و با همسرش هم بستر نشده آیا وی محصن می‌باشد؟
حضرت فرمودند: خیر و با داشتن کنیز نیز محصن محسوب نمی‌شود.
3- محمّد بن موسی بن متوکّل، از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین و ابن بکیر، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم: مردی بدون اذن همسرش با کنیز وی نزدیکی می‌کند حکمش چیست؟
حضرت می‌فرمایند: حدّ زانی که صد تازیانه باشد به او می‌زنند، سپس فرمودند:
اگر این مرد با زن یهودیّه یا نصرانیّه و یا کنیز زنا کند سنگسارش نمی‌کنند، چنانچه با داشتن کنیز و زن یهودیّه یا نصرانیّه اگر با زن حرّه‌ای زنا کند، این زنا، زنا محصنه محسوب نمی‌گردد و نیز اگر همسری حرّه و آزاده داشته و با این حال با زن یهودیّه یا نصرانیّه یا کنیز زنا کند، زنا محصنه مرتکب نشده است.

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسن برقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند: گروهی از یهود محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم رسیدند، اعلم و داناترین ایشان مسائلی چند از آن حضرت پرسید و در بین این سؤالات عرض نمود: برتری مردان بر زنان چیست؟
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان همچون برتری آسمان است بر زمین و مانند برتری آب است بر خاک و همان طوری که آب خاک و زمین را زنده می‌کند مردان نیز زنان را احیاء می‌نمایند، اگر مردان نبودند زنان را خداوند نمی‌آفرید، خداوند عزّ و جل می‌فرماید:
الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ
عِلل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 639
أَمْوالِهِمْ (مردان را بر زنان تسلّط و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرّر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند ...) یهودی عرض کرد: چرا چنین می‌باشد؟
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
خداوند متعال آدم علیه السّلام را از گل آفرید و از زیادی و باقیمانده آن حوّا را خلق فرمود و اوّل کسی که اطاعت زنان را نمود جناب آدم علیه السّلام بود پس حق تعالی او را از بهشت به زمین هبوط و نزول داد و برتری مردان بر زنان در دنیا را بیان فرمود و آن این است که: مگر نمی‌بینی زنان حیض می‌بینند و در آن حال ناپاکی امکان ندارد به نماز بایستند ولی مردان اصلا به این ناپاکی مبتلا نمی‌گردند.
یهودی عرضه داشت: راست فرمودی یا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.

باب دویست و هشتاد و هفتم سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقّت محصن نمی‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام و حفص بن بختری از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از حضرتش پرسیدم: مرد با ازدواج موقّت و گرفتن متعه آیا محصن می‌شود؟
حضرت فرمودند: خیر، فقط تحقّق پیدا کردن احصان با گرفتن همسر دائم می‌باشد.

باب دویست و هشتاد و هشتم سرّ این که مردان نهی شده‌اند از اطاعت کردن زنان

حدیث (1) علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی رحمة اللَّه علیه، از پدرش، از جدّش از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر از جماعتی از حضرت صادق جعفر بن محمّد از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 641
مردی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام از همسرانش شکایت نمود، علی علیه السّلام به خطبه ایستاد و فرمود: در هیچ حال اطاعت از زنان را نکنید و ایشان را بر مال خود امین ندانید و وامگذاریدشان که امر واجب النفقه‌هایتان را بعهده گرفته و آنها را اداره کنند چه آنکه ایشان را اگر با اراده خودشان واگذارید به مهالک کشیده شده و از مالک سرپیچی می‌کنند زیرا ما ایشان را این طور یافته‌ایم که در هنگام نیاز تقوی و ورع نداشته و هنگام طغیان شهوت صبر و شکیبایی ندارند تکبّر و فخر ملازم ایشان بوده اگر چه بزرگ باشند، عجب و خود پسندی همراهشان است اگر چه عاجز و ناتوان به نظر بیایند «1» هنگامی که از نعمت کم ممنوع شوند شکر نعمت زیاد بجا نیاورند، خیر را فراموش کرده و شرّ را نگاه می‌دارند، پیوسته گرفتار بهتان بوده و متّصل و به طور مستمرّ در طغیان و سرکشی به سر برده و در خدمت شیطان روزگار سپری می‌کنند ولی با این حال در هر حال با ایشان مدارا کرده و سخن نیکو به آنها بگویید شاید بدین وسیله کردارشان پسندیده شود.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حسین بن زراره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السّلام پرسیدم: اگر مردی با زنی ازدواج کند و تعیین مقدار مهر را موکول به حکم زن نماید چه صورت دارد؟
حضرت فرمودند: به حکم زن از مهور آل محمّد تجاوز نکند، مهور ایشان دوازده اوقیه و نیم که معادل پانصد درهم نقره است می‌باشد.
عرض کردم: چه می‌فرمایید اگر زن با مرد ازدواج نمود و راضی شد هر چه مرد حکم نماید همان ممضی باشد.
حضرت فرمودند: آنچه مرد حکم کند بر زن نافذ بوده کم باشد یا زیاد.
عرض کردم: چرا حکم زن را بر مرد نافذ قرار ندادید ولی حکم مرد را بر زن ممضی دانستید؟

---

(1)- رضایت و خشنودی ایشان در اداره نمودن فروجشان می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 643
حضرت فرمودند: زیرا زن حق ندارد از آنچه رسول خدا سنّت قرار داده و زنان و همسرانش را با آن عقد فرموده تجاوز کند لذا در صورت تجاوز از آن به مهر السنّه برگردانده می‌شود ولی حکم مرد از این جهت نافذ است که خود زن امر مهر را به او واگذار کرده و به حکمش راضی گشته لا جرم به آنچه وی حکم کند زن باید قبول کند کم بوده یا زیاد باشد.
حدیث (2) در خبر دیگر نقل شده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: سرّ این که مهر بر عهده مرد است نه زن با این که فعل هر دو یکی می‌باشد آن است که: مرد وقتی نیازش از زن بر طرف شد (مقصود اشباع شدن مرد از زن است در وقتی عمل نزدیکی) از او جدا شده و منتظر بر طرف حاجت زن نمی‌گردد از این رو مهر بر عهده او است نه بر ذمّه زن.
حدیث (3) محمّد بن علی (شبامی) ابو الحسین فقیه در مرورود از ابو حامد احمد بن محمّد بن احمد بن الحسین، از ابو الحسن احمد بن خالد خالدی از محمّد بن احمد بن صالح تمیمی از ابو احمد صالح تمیمی از محمّد بن حاتم عطّار، از حمّاد بن عمرو، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السّلام:
حضرت در حدیث طولانی وصیّت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را ذکر نموده و می‌فرماید رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اظهار کراهت کردند از این که مرد با زن در حال حیض هم بستر شود و اگر چنین

کرد و فرزندی مبتلا به جذام یا برص متولّد شد کسی غیر از خود را ملامت نکند و نیز ناپسند دانستند که مرد در حالی که محتلم شده و غسل نکرده با همسرش نزدیکی کند و اگر مرتکب این عمل شده و فرزندی متولّد گشت که دیوانه بود غیر از خود کسی دیگری را سرزنش نکند.
حدیث (4) محمّد بن احمد سنانی رحمة اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهیل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی، از حضرت علی بن محمّد العسکری، از پدر بزرگوارش حضرت محمّد بن علی، از پدر گرامش حضرت رضا (علی بن موسی) از پدرش موسی، از پدرش جعفر از پدرش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
مکروه است که مرد در شب اوّل و وسط و آخر ماه با همسرش نزدیکی کند و اگر

چنین نمود فرزند دیوانه متولّد می‌شود، مگر نمی‌بینی اکثر اوقاتی که صرع بر مجانین عارض می‌شود اوّل و وسط و آخر ماه می‌باشد.
و نیز فرمودند: کسی که ازدواج کرده و قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید و همچنین فرمودند: کسی که در آخر ماه و وقت محاق ازدواج کند باید تسلیم سقط شدن فرزند باشد.
حدیث (5) محمّد بن ابراهیم ابو العبّاس الطالقانی رحمة اللَّه علیه می‌گوید: از ابو سعید الحسن بن علی العدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی از ابو یعقوب، از ابو علی اسماعیل بن حاتم نقل کرده که وی گفت:
ابو جعفر احمد بن صالح بن سعید مکّی از عمر بن حفص، از اسحاق بن نجیح، از حصین از مجاهد، از ابو سعید خدری نقل کرده که وی گفت:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی بن ابی طالب علیه السّلام وصیّت نموده و فرمودند:
ای علی، وقتی عروس داخل اطاقت شد وقتی که می‌نشینند کفشهایش را در بیاور و پاهایش را بشوی و آب جمع شده را از درب خانه‌ات تا دورترین موضع خانه‌ات که حدّ آن است بریز و وقتی چنین نمودی خداوند هفتاد نوع فقر را از خانه‌ات دور و هفتاد نوع برکت به جای آن داخل منزلت نموده و هفتاد رحمت بر تو نازل کرده که بالای سر عروس قرار می‌گیرند و از آن جا به هر گوشه‌ای از خانه‌ات توزیع شده و تا مادامی که این رحمت‌ها و برکاتشان در این خانه می‌باشند عروس از جنون و جذام و برص در امان است.
سپس پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: ای علی در هفته اوّل ازدواج عروس را از تناول شیرها و سرکه و خربزه و سیب ترش بازدار.
علی علیه السّلام عرضه داشت: یا رسول اللَّه برای چه او را از تناول این

چهار تا بازدارم؟
حضرت فرمودند: در اثر تناول این چهار تا رحم عقیم شده و از پرورش و نشو و نما نمودن فرزند در آن سرد می‌شود و یک حصیر و بوریا که در گوشه‌ای از خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که عقیم بوده و نازا است.
علی علیه السّلام عرضه داشت: یا رسول اللّه، چطور سرکه را از او منع نمایم؟
حضرت فرمودند: زیرا زنی که سرکه خورده اگر حیض شود هرگز به طور کلّی پاک نمی‌شود و خربزه نیز خون حیض را در شکم زن زیاد نموده و کار ولادت را دشوار می‌سازد چنانچه سیب ترش حیض را بند آورده و مورث مرض و بیماری می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 647
نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: یا علی در اوّل و وسط و آخر ماه با همسرت نزدیکی مکن چه آنکه به واسطه هم بستر شدن در این اوقات جنون و جذام و بیماری فلجی به زن و فرزندش متوجّه می‌گردد.
یا علی بعد از ظهر با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی بین شما مقدّر شده باشد دو بین می‌گردد و شیطان از بیمار مزبور در انسان مسرور و خوشحال می‌گردد.
یا علی هنگام نزدیکی زیاد سخن مگو زیرا اگر فرزندی متولّد شود از مرض لالی در امان نیست و هنگام نزدیکی به فرج و آلت همسرت نگاه مکن و دیدگانت را بپوشان زیرا نظر به عورت موجب کوری می‌باشد (یعنی کوری فرزند) یا علی با تمایل و شهوت به زن دیگری با همسرت نزدیکی مکن زیرا بیم آن دارم که فرزندت مخنّث «1» و زن صفت و بخیل گردد.
یا علی هر گاه در بستر با همسرت بودی و جنب گردیدی قرآن مخوان زیرا خوف دارم که آتش از آسمان بر شما ببارد و بسوزاند شما را.
یا علی با همسرت نزدیکی مکن مگر آنکه با تو و در بدنت جبّه‌ای و در تن همسرت نیز لباسی باشد و با یک خرقه و پارچه هر دو خود را پاک نکرده و استفاده نکنید چه آنکه شهوت بر شهوت واقع شده و به دنبال آن بین شما عداوت حاکم می‌گردد و این منجر به جدایی و طلاق خواهد شد.
یا علی، در حال ایستاده مجامعت مکن زیرا این فعل درازگوش بوده و اگر فرزندی از شما متولّد گردد در بسترش ادرار کرده همچون درازگوش که در هر مکانی بول می‌کند.
یا علی، در شب عید فطر مجامعت مکن زیرا اگر خداوند فرزندی نصیب شما کرده باشد این فرزند بزرگی که شد خداوند به او فرزندی نمی‌دهد مگر در کبر سن یا علی در شب عید قربان با همسرت نزدیک مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود شش یا چهار انگشتی می‌باشد.
یا علی زیر درخت میوه‌دار با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به

دنیا باید جلّاد و قاتل و کاهن می‌گردد.
یا علی مقابل قرص خورشید و شعاع آن مجامعت مکن مگر بین شما و آفتاب ساتر و پرده‌ای باشد زیرا اگر چنین نمودی و فرزندی متولّد شد پیوسته در فقر و فاقه

---

(1)- مقصود از «مخنّث» مردی است که تمایل به مفعول واقع شدن دارد همچون زنان لذا کلمه «مونّثا» در متن روایت عطف تفسیر است برای آن.

خواهد بود تا از دنیا برود.
یا علی بین اذان و اقامه با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شد بر ریختن خون مردم حریص می‌باشد.
یا علی هر گاه همسرت حامله و باردار بود بدون وضوء با او جماع مکن زیرا اگر فرزند متولّد شود کورباطن و بخیل و ممسک می‌گردد.
یا علی در نیمه شعبان با همسرت وقاع مکن زیرا اگر فرزند متولّد شود زشت و بد مو و بد صورت خواهد بود.
یا علی در آخر درجه و آخرین اوقات ماه شعبان (یعنی هنگامی که دو روز از آن باقی مانده) با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود احمق و کم فهم می‌گردد.
یا علی با همسرت به عشق خواهرش مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود عشّار (گمرکچی) یا مددکار ظالم شده و گروهی از مردم به دستش هلاک می‌گردند.
یا علی روی سقف ساختمان با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود منافق و مخاصم و مبدع می‌گردد.
یا علی وقتی به سفر رفتی در آن شب با همسرت هم بستر مشو زیرا اگر فرزندی متولّد شود مالش را در راه باطل و غیر حق صرف می‌کند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت فرمود:
إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ (تبذیرکنندگان هم بستگان و یاوران شیاطین هستند)!! یا علی هر گاه به سفری که سه شبانه روز می‌باشد رفتی با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود مددکار ظالمی که به تو ستم می‌کند می‌گردد.
یا علی بر تو باد که شب دوشنبه مبادرت به جماع نمایی زیرا فرزندی که متولّد می‌شود حافظ قرآن بوده و به آنچه حق عزّ و جل تقسیم کرده خشنود و راضی می‌باشد.
یا علی اگر با اهل خود در شب سه شنبه هم بستر شوی و فرزندی متولّد شود به وحدانیت حق تعالی و رسالت محمّد مصطفی شهادت داده و به فیض شهادت نائل خواهد گشت، حق عزّ و جل او را در آخرت با مشرکین

عذاب نمی‌کند دهانش خوشبو و قلبش مهربان و سخی الید و زبانش از غیبت و دروغ و بهتان منزّه می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 651
یا علی اگر در شب پنجشنبه با همسرت نزدیکی نمودی و خدا فرزندی به شما عنایت فرمود فرمانروایی از فرمانروایان یا عالمی از علماء خواهد شد و اگر در روز پنجشنبه هنگام زوال آفتاب مواقعه نمودی و فرزندی متولّد شد تا زمانی که این فرزند پیر شود شیطان نزدیکش نرفته و شخصی بافهم بوده و سلامت در دین و دنیا را خداوند نصیبش می‌فرماید و اگر شب جمعه مجامعت نمودی و فرزندی متولّد شد خطیب و سخنور می‌گردد و اگر روز جمعه بعد از عصر مواقعه نمودی و فرزندی متولّد گردید معروف و مشهور می‌شود.
و اگر در شب جمعه بعد از عشاء مجامعت نمودی امید می‌رود که فرزند بدلی از ابدال گردد.
یا علی در اوّل ساعت از شب با اهل خود مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا بیاید ساحر گشته و دنیا را بر آخرت بر می‌گزیند.
یا علی این وصایا و سفارشات را از من حفظ نما همان طوری که من از جبرئیل علیه السّلام حفظ نمودم.
حدیث (6) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید «1» و غیرش از اصحاب یونس، از یونس، از اصحابش از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم مردی همسرش به کفّار ملحق شده و حق تعالی در کتابش می‌فرماید:
وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا (و اگر از زنان شما کسانی به سوی کافران رفتند پس ایشان را عقوبت کرده و به شوهرهای ایشان به قدر همان مهر و نفقه‌ای که خرج کرده‌اند بدهید).
معنای عقوبت در اینجا چیست؟
حضرت فرمودند: مردی که همسرش رفته و به کفّار ملحق شده او را عقوبت کند یعنی همسری دیگر اختیار کند و وقتی ازدواج نمود بر امام واجب است که مهریه زنی را که رفته است به مرد بپردازد.
پرسیدم: پس چگونه است که مؤمنین مهر را به همسر آن زن ردّ نموده با این که ایشان هیچ عملی که موجب رفتن آن زن به بلاد اهل کفر باشد مرتکب نشده‌اند و نیز

---

(1)- صالح بن سعید، از ابو سعید قماط، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

چگونه است که مؤمنین از غنائمی که به دستشان رسیده نفقه‌ای را که شوهر بر آن زن خرج کرده به وی می‌دهند؟
حضرت فرمودند: امام مسلمین بر شوهر زن مزبور مهریّه و نفقات خرج شده را ردّ می‌کند اعم از آنکه مسلمانان غنیمتی از کفّار به دست آورده یا به دست نیاورده باشند زیرا بر امام واجب است که از آنچه در دست دارد حاجت این مرد را ترمیم و جبران کند و هنگامی که غنائم را تقسیم می‌کنند امام علیه السّلام به کسانی که پیش از قسمت از طرفش نائب بودند از غنیمت داده و رفع نیازشان را می‌نمایند و اگر بعد از آن چیزی از غنائم باقی ماند بین مؤمنین تقسیم نموده و در صورتی که باقی نماند دیگر آنها نصیبی ندارند «1» حدیث (7) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:
مردی با دختری باکره یا زنی ثیّب ازدواج می‌کند سپس بر آن مرد و زن و بینشان ستر و حاجبی فاصله شده یا درب به روی آنها بسته می‌شود (مقصود آن است که بینشان بغض و کینه واقع شده و از هم منزجر می‌گردند) در نتیجه مرد زن را طلاق می‌دهد، زن می‌گوید مرد با من تماس پیدا نکرده و مرد نیز مدّعی است که با زن نزدیکی نکرده حکم چیست؟
حضرت فرمودند: آن دو را نباید تصدیق کرد زیرا زن مدّعی است که مدخول بها نیست تا تکلیف نگه داشتن عدّه در عهده‌اش نیاید و مرد نیز مدّعی است با او نزدیکی نکرده تا تمام مهر در ذمّه‌اش نیاید.
حدیث (8) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن الحسن القزوینی، از سلیمان بن جعفر بصری، از عبد اللَّه بن الحسین بن زید بن علی بن ابی طالب از

---

(1)- از احکام زنان مهاجر آن است که: اگر زنی از کفّار به مسلمین ملحق شد ابتداء او را امتحان نموده و سوگندش می‌دهند که بغض شوهر او را به هجرت وادار نکرده چنانچه عشق و علاقه به مرد مسلمانی او را به دار الاسلام نکشانده بلکه صرفا به خاطر اسلام پناهنده به مسلمین شده است و پس از خوردن چنین سوگندی امام مسلمین مهریّه‌اش را به شوهرش که در دار الکفر مانده می‌پردازد، حال اگر زنی از مسلمین به کفّار ملحق شد حکم آن است که بر امام علیه السّلام واجب است مهریّه و هزینه‌هایی را که شوهرش متحمّل شده را به شوهر بپردازد اعم از آنکه غنائمی از کفّار به دست آمده یا به دست نیامده است و مدرک این حکم آیه شریفه «وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ ...» است و سبب نزول آن این بود که عمر بن خطاب شوهر قاطبه دختر ابی امیّه بود و وقتی عمر از بلاد شرک هجرت

نمود و به دار الاسلام ملحق شد همسرش از مهاجرت با او کراهت داشت و نیامده و معاویه با او ازدواج کرد، حق تعالی رسولش را امر فرموده که مهریّه او را به عمر بدهند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 655
پدرش، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از آباء گرامش علیهم السّلام، حضرت فرمود:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
هر گاه مرد و زن مجامعت می‌نمایند همچون دو درازگوش عریان نشوند زیرا در این صورت فرشتگان از بین ایشان می‌روند.

باب دویست و نودم سرّ مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام

اشاره

حدیث (1) علی بن حاتم می‌گوید: محمّد بن جعفر بن حسین مخزومی، از محمّد بن عیسی بن زیاد، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة، از بکار بن ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام می‌پرسد: شخصی به قدح و ظرف طعامش می‌دمد این چه صورت دارد؟
حضرت می‌فرماید: اشکالی ندارد فقط مکروه است مشروط به این که با شخص دیگری باشد زیرا مکروه است با دمیدن هم غذای خود را از تناول معاف دارد.
و نیز پرسید فوت کردن شخص در طعام چه صورت دارد؟
فرمود: مگر قصدش این نیست که غذا سرد شود؟
عرض کرد: آری.
فرمود: اشکالی ندارد.

مقاله مرحوم مؤلّف

مؤلّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید: آنچه به آن فتوی داده و اعتماد دارم این است که:
دمیدن و فوت کردن به غذا و آب جایز نیست چه شخص تنها بوده و ظرف طعام و شراب اختصاص به خودش داشته باشد و چه با دیگری بوده و ظرف مشترک بین آنها باشد و علّتی که در این روایت آمده تنها در همین خبر است و در هیچ حدیث و خبری دیده نشده.

باب دویست و نود و یکم سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می‌کارند به گندم و جو اجاره دهند ولی جایز است به طلا و نقره آن را اجاره دهند

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هشام، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 657

سؤال شد: سرّ این که جایز نیست زمین را به طعام (گندم و جو) اجاره دهند ولی می‌توان به طلا و نقره اجاره داد چیست؟

فرمودند: جهتش آن است که آنچه از زمین مزبور می‌روید گندم و جو است و جایز نیست گندم به گندم و جو به جو اجاره داده شود.

باب دویست و نود و دوّم سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند

حدیث (1) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلّم «1»، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
هیچ یک از شما موی شارب و زهار و زیر بغلش را بلند نکند زیرا شیطان این مواضع را مخفیگاه قرار داده و به وسیله موی آنها خود را مستور می‌نماید.

باب دویست و نود و سوّم سرّ این که مملوک شخص از او می‌باشد

حدیث (1) علی بن حاتم از حسین بن محمّد، از احمد بن محمّد سیّاری، از عمرکی، از کسی که یادش نموده، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: سر این که فرمودید مملوک شخص از او است چیست؟
حضرت فرمودند: زیرا مملوک انسان از طینت آقایش آفریده شده سپس بینشان جدایی افتاده و اسارت او را به آقایش رسانده پس معطوف نموده به او آنچه را که از او بوده و پس از آن آقا او را آزاد می‌نماید و به همین خاطر مملوک از آقا و جزء او محسوب می‌شود.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از

_____

(1)- اسماعیل بن مسلّم مکّی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی مجهول می‌باشد.

موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام، علی بن جعفر می‌گوید: از حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام راجع به جمع کردن بین انجیر و خرما و سایر میوه‌ها سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از جمع بین میوه‌ها و اختلاطشان با هم نهی فرمودند حال اگر تنها بودی و کسی با تو مصاحبت نداشت میوه‌ها را هر طوری که خواستی تناول کن و اگر با طائفه‌ای از مسلمین بودی البته میوه‌ها را با هم جمع مکن.

باب دویست و نود و پنجم سرّ مکروه بودن سیر و پیاز و تره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از محمّد بن مسلّم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، محمّد بن مسلّم می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به سیر پرسیدم؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به خاطر بویش از آن نهی نموده و فرمودند: کسی که این گیاه بدبوی را تناول کند به مسجد ما نزدیک نشود ولی اگر آن را خورد ولی به مسجد نیاید اشکالی ندارد.
حدیث (2) علی بن حاتم می‌گوید:
محمّد بن جعفر رزّاز از عبد اللّه بن محمّد بن خلف، از حسن بن علی وشّاء، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به خوردن پیاز و تره از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم:
حضرت فرمودند: این دو را چه پخته و چه خام بخورند اشکالی ندارد منتهی اگر بودار اینها را شخص خورد به مسجد نرود زیرا بوی آن همنشینان شخص در مسجد را اذیّت می‌کند.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکل رحمة اللَّه علیه، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش از فضاله، از داود بن وقد، از ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس این سبزی را خورد به مسجد نرود و نفرمودند که حرام است.

باب دویست و نود و ششم سر نامیده شدن تبّع به تبّع

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السّلام فرمودند:
از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام پرسیدند: چرا به تبّع، تبّع گفته‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا وی غلامی کاتب بود و برای سلطانی که پیش از وی سلطنت می‌کرد کتابت می‌نمود و هر گاه به نوشتن مکتوبی آغاز می‌کرد ابتداء می‌نوشت:
بسم اللَّه الذی خلق ضحّا و ریحا (به نام خداوندی که آفرید آنچه را که خورشید بر آن می‌تابد و باد بر آن می‌وزد) سلطان گفت: بنویس ولی ابتداء کن به اسم سلطان رعد (نام همان سلطان بود) غلام گفت: ابتداء نمی‌کنم مگر به نام پروردگارم، پس از آن به خواسته تو توجه می‌نمایم، حق تعالی از او تشکّر نمود و ملک و پادشاهی آن سلطان را به غلام داد و مردم متابعتش را نمودند از این رو به نام «تبّع» معروف گشت.

باب دویست و نود و هفتم سرّ این که فرار و گریختن از وباء منهی می‌باشد

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن مغیره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: مردم در شهر بوده و مرگ در بینشان واقع می‌شود مثل این که مرض وباء در بین ایشان شایع می‌گردد و آنها را از پای در می‌آورد آیا می‌توانند از آن شهر گریخته و جای دیگر بروند؟

حضرت فرمودند: آری.
عرضه داشتم: به ما رسیده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گروهی را به خاطر این کار ملامت و سرزنش کردند؟
حضرت فرمودند: آنها گروهی بودند در مقابل دشمن که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مأمورشان کرده بودند در جای خود مانده و به جای دیگری نروند، وقتی مرگ و هلاکت در بینشان واقع شد از آن مکان به جای دیگری گریختند و این گریز به مثابه این بود که از صحنه نبرد جهاد گریخته بودند از این رو مورد نهی و ملامت قرار گرفتند.
حدیث (2) و با همین اسناد از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابی مریم «1» نقل شده که وی گفت:
در ذیل فرموده حق تعالی: وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ، تَرْمِیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ «2» (و مرغان ابابیل را برای هلاکت ایشان فرستاد، آن مرغان آن قوم را با سنگ‌های سجّیل سنگباران کردند) حضرت ابی جعفر علیه السّلام فرمودند:
این مرد از اهل مدینه بوده که در ساحل دریا به طرف مشرق بین یمامه و بحرین قرار داشتند، ایشان راهزنی کرده و به فعل منکرات مشغول بودند، حق تعالی پرندگانی را بر ایشان مسلّط کرد که از طرف دریا آمده و روی سر ایشان قرار گرفتند، سرهای این پرندگان همچون سر درندگان و چشمهایشان نظیر چشم‌های پرندگان درنده بود، با هر کدام سه سنگ بود، دو سنگ در دو چنگشان و یک سنگ در منقار آنها بود، این پرندگان آن مردم را سنگباران کرده تا جایی که اجساد و ابدانشان آبله‌دار گردید و بدین ترتیب حق تعالی آنها را به واسطه این پرندگان هلاک فرمود، قبل از آن این پرندگان را کسی ندیده و اثری از آبله در بینشان نبود و جماعتی از آن مردم که گریخته و از ترس جان فرار کرده بودند به حضر موت که وادی است در یمن رسیدند حق تعالی سیلی فرستاد و غرقشان نمود در حالی که قبل از این حادثه اصلا در آن وادی آب نبود و به همین خاطر آن وادی را

حضر موت نام گذاردند یعنی وادی که آن گروه در آن مردند.

_____

(1)- ابو مریم انصاری نامش عبد الغفار بن قاسم است و به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقه می‌باشد.

(2)- سوره فیل آیه (3)

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند متعال هنگامی که بخواهد اهل زمین را به عذابی مبتلا نماید می‌فرماید:
اگر نبودند آنان که مشتاق جلال من بوده و مساجد مرا آباد کرده و در بامدادان استغفار می‌کنند البته عذابم را فرو می‌فرستادم.
حدیث (2) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه البرقی، از علی بن الحکم، از سیف بن عمیره، از سعد بن طریف «1»، از اصبغ بن نباته نقل کرده که وی گفت:
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
حق تبارک و تعالی وقتی می‌بیند اهل زمین مرتکب معاصی شده و به قبائح مبادرت می‌ورزند قصد می‌کند تمام ایشان را عذاب کند حتّی یک نفر را هم باقی نگذارد ولی چون نظرش به پیران می‌افتد که به طرف نماز گام بر می‌دارند و اطفال که قرآن می‌آموزند به ایشان ترحّم نموده و عذابشان را تأخیر می‌اندازد.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر، از هارون بن مسلّم، از سعدة بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمّد علیه السّلام، حضرت فرمود: پدرم علیه السّلام فرمود:
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
خداوند جلّ جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه‌ای در معاصی اسراف و زیاده روی می‌کنند و حال آنکه در بین ایشان سه نفر از اهل ایمان می‌باشند آنان را خوانده و می‌فرماید: ای اهل عصیان اگر میان شما مؤمنینی که مشتاق جلال من هستند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد نموده و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می‌کنند نبودند عذابم را بر شما فرو می‌فرستادم و باکی هم نداشتم.

_____

(1)- سعد بن طرف الحنظلی معروف به سعد الخفّاف، وی صحیح الحدیث می‌باشد.

حدیث (4) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی همدانی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که

وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مردم زیارت این بیت (بیت اللّه) را ترک می‌کردند قطعا حق تعالی عذاب بر ایشان نازل می‌فرمود و مهلتشان هم نمی‌داد.
حدیث (5) پدرم رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابن عبّاس، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردمی مرتکب گناهانی شدند و از این بابت در هراس و وحشت افتادند پس مردمی دیگر نزدشان آمده و به آنها گفتند: شما را چه می‌شود؟
آنها گفتند: گناهانی مرتکب شده و از این جهت بیمناک هستیم.
ایشان گفتند: ما گناهان شما را به عهده می‌گیریم.
حق تبارک و تعالی فرمود: آنها خوف داشته و ایشان جرات، و هراسی از عذاب من ندارند!! در ساعت عذابش را بر آنها نازل فرمود.
حدیث (6) پدرم رحمة اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه خصوصی از مردم عذاب نمی‌کند مشروط به این که گناه‌کنندگان پنهانی و بدون اطّلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامّه مردم نیز از اعمال ایشان متأثّر نشده و آنها را از گناه باز ندارند البتّه هر دو گروه مستحقّ عقوبت خداوند متعال می‌شوند.
حدیث (7) علی بن حاتم، از احمد بن محمّد عاصمی و علی بن محمّد بن یعقوب عجلی، این دو از علی بن الحسین، از عباس بن علی غلام حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده‌اند که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هر گاه بندگان مرتکب گناهان شناخته نشده‌ای شوند حق تعالی آنها را به بلاهای غیر شناخته‌شده‌ای مبتلا می‌کند.

باب دویست و نود و نهم سرّ جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلّد بودن اهل دوزخ در دوزخ

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود شاذکونی از احمد بن یونس، از ابی هاشم، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به خلود اهل بهشت در بهشت و جاودانی بودن اهل دوزخ در دوزخ پرسیدم؟
حضرت فرمودند:
اهل دوزخ به خاطر این در دوزخ مخلّد هستند که نیّتشان این بود که اگر برای همیشه در دنیا باشند عصیان و نافرمانی حق تعالی را بنمایند.
و اهل بهشت به این جهت در بهشت جاودانی هستند که نیّتشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی بمانند پیوسته اطاعت خداوند را نمایند پس نیّت این دو گروه باعث مخلّد بودنشان در بهشت و دوزخ گردیده، سپس آن جناب فرموده حق تعالی را تلاوت فرمود:
قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ «1» (ای پیامبر تو به خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد) بعد حضرت دنبال آیه فرمودند: یعنی بر حسب نیّت و قصد خود.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از علی بن فضّال، از مفضّل بن عمر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مؤمن را به این خاطر مؤمن می‌گویند که در دنیا و آخرت برای غیر دعاء نموده و از آنها شفاعت می‌کند پس حق تعالی نیز دعایش را مستجاب و شفاعتش را قبول می‌کند.

_____
(1)- سوره اسراء آیه (84)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 671
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر، از هارون بن مسلّم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: کسی که برادر مؤمنش را با کلمه‌ای که به واسطه‌اش اظهار لطف می‌نماید اکرام کرده یا حاجتش را بر آورد و یا حزن و اندوهی را از او بر طرف کند پیوسته در ظل حمایت حق تعالی بوده و تا مادامی که به اکرام و بر آوردن حاجت او مشغول است رحمت حق تعالی بر او نازل می‌گردد.
سپس فرمود:
آیا خبر بدهم شما را که چرا به مؤمن، مؤمن می‌گویند، جهتش آن است که مردم او را بر نفس و مال خود امین و مطمئن می‌دانند.
آیا خبر بدهم شما را که چرا به مسلمان، مسلمان می‌گویند، سببش آن است که مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش سالم باشند.
آیا خبر بدهم شما را از مهاجر که چرا به او مهاجر می‌گویند، جهتش آن است که مهاجر کسی است که از وادی سیّئات و قبایح هجرت کرده و از آنچه بر او خدا حرام فرموده دوری گزیند سپس فرمودند:
کسی که مؤمنی را دفع کرده تا بدین وسیله او را ذلیل و خوار نماید یا لطمه و سیلی به او زند یا امر مکروهی را به او وارد نماید فرشتگان وی را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند تا مادامی که آن مؤمن را خشنود کرده و حقّش را ترمیم نموده و توبه و طلب آمرزش نماید.
پس از آن فرمودند:
بر حذر باش از تنی به کسی؛ زیرا شاید او مؤمن بوده و شما مطّلع نباشید.
و بر شما باد به نرمی و آرامی و فرار از سلاح شیطان، چه آنکه چیزی نزد خدا محبوب‌تر از آرامی و نرمش نمی‌باشد.

باب سیصد و یکم سرّ این که نیّت مؤمن بهتر از عملش می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از حبیب بن الحسین الکوفی از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن صبیح الاسدی، از زید شحّام نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: شنیده‌ام که فرموده‌اید: نیّت مؤمن از عملش بهتر است. سؤالم این است که چگونه نیّت بهتر از عمل می‌باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا عمل بسا از روی ریاء صورت گرفته در حالی که نیت خالص برای پروردگار می‌باشد از این رو حق تعالی در مقابل نیّت چیزی عطاء می‌فرماید که در قبال عمل منظور نمی‌کند.

حضرت امام صادق علیه السّلام به عنوان شاهد این گفتار فرمودند:

بنده در روز نیّت می‌کند که در شب نماز نافله بخواند ولی به واسطه غلبه خواب این عبادت از او فوت می‌شود، حق تبارک و تعالی برایش نماز ثبت و ضبط فرموده و نفسش را تسبیح و خوابش را صدقه محسوب می‌فرماید.

حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از حسن بن حسین انصاری، از برخی رجالش، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام آن جناب فرمودند:

نیّت مؤمن از عملش برتر است زیرا وی نیت کار خیری را می‌کند ولی درکش نمی‌نماید و نیّت کافر از عملش بدتر است چه آنکه کافر نیّت کار شرّی را می‌کند و آرزوی انجامش را داشته ولی به آن نمی‌رسد.

باب سیصد و دوّم سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر

علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از عمیر بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان، وی گفت:
حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل او مرقوم فرمودند:
سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر و بدون اذن او و حلال نبودن مال پدر بدون اذنش برای فرزند این است که:
فرزند در فرموده حق تعالی بخشیده شده به پدر معرّفی شده، خداوند فرموده:
یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ (خدا به هر کسی که بخواهد مؤنث بخشیده و به آن کس که دوست داشته باشد مذکّر هبه می‌کند) و بدیهی است وقتی خود فرزند بخشیده شده به پدر باشد مالش به طریق اولی موهوب او محسوب می‌گردد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 675
از این گذشته پدر مسئول مئونه فرزند است در حال صغر و کبر و از این نظر مورد مواخذه واقع می‌شود چنانچه فرزند را به او نسبت داده و به مقتضای فرموده حق تعالی او را برای پدر می‌خواند حق تعالی در قرآن می‌فرماید:
ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ (شما پسر خوانده‌ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد خدا به عدل و راستی نزدیک‌تر است).
و دلیل دیگر بر این که پدر می‌تواند مال فرزند را بدون اذنش بر دارد فرموده نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است که می‌فرماید:
انت و مالک لابیک (تو و مالت، مال پدرت می‌باشید).
ولی مادر این طور نبوده و حق ندارد از مال فرزندش بدون اذن او یا اذن پدرش بردارد چه آنکه پدر در ارتباط با نفقه فرزند مورد مؤاخذه است نه مادر.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص675

باب سیصد و سوّم سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای او حلال می‌باشد

اشاره

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عروة الحنّاط، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، وی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: چرا کنیز پسر برای پدر حرام است اگر چه پسر صغیر باشد ولی کنیز دختر برای پدر حلال است؟
حضرت فرمودند: زیرا دختر با کنیز نکاح و نزدیکی نمی‌کند ولی پسر با او تماس برقرار می‌نماید و اگر پدر با کنیز پسر نزدیکی کند بسا این امر بر پسر مخفی مانده و وی پس از رسیدن به جوانی با این کنیز که متعلّق به خودش هست تماس پیدا کند و او را نکاح نماید و ضرر و وبال این عمل و پیامدهای غیر مطلوبش در عهده پدر می‌باشد که قبلا با این کنیز نکاح نموده بود.

مقاله مؤلّف کتاب

مؤلّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید:
این خبر همان طوری که نقل شد روایت گردیده و مضمونش صحیح می‌باشد و آن این است که برای پدر اصلح و شایسته‌تر آن است که با کنیز پسرش هم بستر نشود اگر چه پسر صغیر و کودک باشد و گاهی مجامعت پدر با کنیز پسر جایز می‌باشد و آن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 677
وقتی است که پسر با کنیز مواقعه نکرده است و علّت جواز آن است که پسر و آنچه مال او است مال پدر می‌باشد ولی در صورتی که پسر به کنیز دخول نموده باشد البته برای پدر هم بستر شدن با کنیز مشروع نیست.
و آنچه من به آن فتوی می‌دهم آن است که کنیز دختر نیز برای پدر جایز الدخول نمی‌باشد.

باب سیصد و چهارم سرّ نامیدن طبیب به طبیب

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی با اسنادش به طور مرفوعه از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
طبیب را قبلا معالج می‌خواندند، حضرت موسی بن عمران علیه السّلام به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، درد از کیست؟
خدا فرمود: از من.
جناب موسی عرضه داشت، دواء از کیست؟
خدا فرمود: از من عرض کرد: پس مردم با معالج چکار دارند که به وی مراجعه می‌نمایند؟
خدا فرمود: با مراجعه به او فقط دلشان خوش می‌شود.
سپس امام علیه السّلام فرمود: بعد از این سخن طبیب را طبیب گفتند (یعنی موجب دلخوشی).

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن عطیّه «1» نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: بفرمایید چرا و برای چه خداوند عزّ و جل به ابلیس فرمود تو از مهلت دادهشدگانی تا وقت معلوم؟

_____

(1)- حسن بن عطیه حناط کوفی، به فرموده نجاشی ثقه می‌باشد.

حضرت فرمودند: برای چیزی که خداوند متعال خواست از آن تشکّر بجا آورد.

عرض کردم: آن چه بود؟

حضرت فرمودند: دو رکعت نماز بود که ابلیس آن را در آسمان بجا آورد و دو یا چهار هزار سال طول کشید.

حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حسان، از علی بن عطیّه «1» نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در مقابل عبادتش ثواب آن را اعطاء کرد به او آنچه اعطاء فرمود.

باب سیصد و ششم سرّ نامیدن رجیم به رجیم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش از حمّاد، از حلبی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: برای چه رجیم به رجیم نامیده شده است؟
حضرت فرمودند: زیرا رجم و سنگباران شد.
عرض کردم: پس از رجم شدن آیا مرد؟
فرمود: خیر ولی در علم خدا بود که ابلیس رجم و سنگباران می‌شود.

باب سیصد و هفتم سرّ نامیدن خنّاس به خنّاس

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید از آن جناب راجع به خنّاس پرسیدم؟
حضرت فرمودند: ابلیس بر قلب و دل مسلّط می‌شود و وقتی ذکر خدا در آن شود می‌گریزد لذا به خاطر همین است که به آن خنّاس یعنی گریزنده می‌گویند.

_____
(1)- علی بن عطیّه، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی امامی و مجهول الحال می‌باشد.

باب سیصد و هشتم سرّ نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم روزی و بی‌بخت

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبّاس بن ولید، از صبیح، از پدرش نقل کرده که وی گفت:
حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای ولید از کسی که کم روزی و بد اقبال است برای من چیزی نخر زیرا در معامله با ایشان هیچ برکتی نیست.
حدیث (2) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن علی بن فضّال، از ظریف بن ناصح نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: معامله نکنید مگر با کسی که نشو و نمائش در خیر و برکت بوده.

باب سیصد و نهم سرّ مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمّد با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:
از معامله با صاحبان آفت و بلا دوری کنید زیرا ایشان عقیده‌ای هستند.

باب سیصد و دهم سرّ مکروه بودن معامله با کردها

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع الشّامی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرضه داشتم: گروهی از کردها هستند که نزد ما بوده و به منظور بیع و شراء با ما تماس گرفته و ما هم با ایشان خرید و فروش می‌کنیم آیا این کار را بکنیم یا نه؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 683

حضرت فرمودند: ای ربیع با ایشان معامله مکن، زیرا این جماعت گروهی از طائفه جن بوده که حق تعالی آشکارشان فرموده است.

حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسن بن متیل، از محمّد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حفص از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع شامی، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرض کردم:

گروهی از کردها نزد ما هستند و پیوسته با ما تماس پیدا کرده و به منظور خرید و فروش به ما مراجعه می‌کنند ما هم با آنها معامله می‌کنیم، این کار چه صورت دارد؟

حضرت فرمودند: ای ابا ربیع با ایشان معامله مکن زیرا کردها طائفه‌ای از جنّ هستند که خداوند آشکارشان فرموده است.

باب سیصد و یازدهم سرّ مکروه بودن معامله با افراد فرومایه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از حسین بن میاح از عیسی، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
از معامله با فرومایگان دوری کنید زیرا مآل کارشان به خیر و برکت نیست.

باب سیصد و دوازدهم سرّ مکروه بودن قرض

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد، از پدرش از ابن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند:
رسول خدا فرمودند:
از قرض گرفتن و پیدا شدن دین اجتناب کنید زیرا موجب حزن و غم در شب و ذلّت و خواری در روز می‌شود.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد اللّه بن میمون، از

حضرت جعفر بن محمّد از پدرش، از حضرت علی علیهم السلام، حضرت فرمودند:
از قرض کردن دوری کنید زیرا موجب ذلّت در روز و حزن در شب و پرداختن آن در دنیا و آخرت می‌باشد.
حدیث (3) احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از یوسف بن حارث از عبد اللّه بن یزید، از حیاة بن شریح از سالم بن غیلان از دراج، از ابی الهیثم، از ابی سعید خدری، وی می‌گوید: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمودند:
پناه به خدا می‌برم از کفر و قرض.
محضر مبارکش عرض شد: آیا قرض را معادل و در عرض کفر قرار می‌دهید؟
فرمودند: آری.
حدیث (4) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنّان بن سدیر، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هر گناهی را کشته شدن در راه خدا جبران می‌کند مگر قرض که هیچ جابر و کفّاره‌ای ندارد مگر آنکه بدهکار آن را پرداخته یا رفیقش از جانب او پرداخت کند و یا صاحب قرض وی را ببخشد.
حدیث (5) حسین بن احمد از پدرش، از محمّد بن احمد از ابو عبد اللّه الرازی از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حفص بن غیاث، از لیث نقل کرده که وی گفت:
سعد از عمر بن ابی سلمه از ابو هریره نقل کرده که وی گفت: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تا مادامی که مؤمن قرض دارد نفسش گرفتار و ناراحت است.

حدیث (6) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحاب به طور مرفوعه از یکی از ائمه علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند:
روز قیامت بدهکار را در حالی که از همّ و حزن شکایت می‌کند می‌آورند، در صورتی که اعمال حسنه داشته باشد آنها را برای طلبکارش منظور می‌کنند و اگر افعال و اعمال نیک نداشته باشد سیّئات و قبایح طلبکار را برای وی حساب می‌نمایند.
در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی که در عهده‌اش دو دینار قرض بود از دنیا رفت به

رسول گرامی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خبر دادند، آن جناب از خواندن نماز بر او امتناع فرمودند.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: البته این عمل از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به خاطر این بود که مردم برگرفتن قرض جرات پیدا نکنند نه این که واقعا دین و قرض حرام باشد چه آنکه رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از دنیا رفتند و در عهده‌اش قرض بوده و همچنین علی علیه السّلام در حالی که قرض‌دار بودند شهید شدند چنانچه امام حسن مجتبی علیه السّلام با داشتن دین از دنیا رحلت نمودند و بالاخره حضرت سیّد الشّهداء وقتی شهید شدند در عهده‌اشان قرض بود.
حدیث (7) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن احمد، از ابن عیسی، از عثمان بن سعید از عبد الکریم همدانی، از ابو ثمامه نقل کرده که گفت:
محضر مبارک حضرت ابو جعفر علیه السّلام رسیده و عرضه داشتم: فدایت شوم، من مردی هستم که می‌خواهم ملازم مکّه شده و آن جا بمانم و در عهده‌ام دینی می‌باشد که صاحبش شخصی است از فرقه مرجئه چه می‌فرمایید.
حضرت فرمودند:
نزد دهنده قرض برو و صبر و تأمّل کن تا دین او را پرداخته آنگاه بدون این که در عهده‌ات قرض باشد خدا را ملاقات کنی چه آنکه مؤمن خیانت نمی‌کند.
حدیث (8) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن عیسی، از هیثم، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان از ولید بن صبیح نقل کرده که وی گفت:
مردی محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام رسید و ادّعاء می‌کرد که در عهده معلی بن خنیس «1» دین دارد، وی می‌گفت: معلی بن خنیس حقّ مرا برده و تلف کرده است. امام علیه السّلام فرمودند: حقّ تو را کسی تلف کرده که معلّی بن خنیس را که کشته است پس از آن حضرت به ولید فرمودند: پیش این مرد مدّعی برو و حقّش را اداء کن چون دوست دارم

معلّی بن خنیس را خنک کنم اگر چه خنک می‌باشد.

_____

(1)- معلی بن خنیس المدنی، وی آزاد کرده حضرت امام صادق علیه السّلام بوده و در باره وی اختلاف است برخی او را ضعیف و گروهی او را ثقه و ممدوح می‌دانند و از عباراتی که دلالت بر وثاقت و مدح او دارد کلام کشتی است که می‌فرماید: وقتی خبر قتل معلی بن خنیس را به امام صادق علیه السّلام دادند حضرت فرمودند: به خدا سوگند او داخل بهشت شد و نیز منقول است که وقتی داود بن علی او را کشت حضرت با حالتی غضبناک بر او وارد شده در حالی که اسماعیل فرزندشان به دنبال آن حضرت بود، فرمود: ای داود غلام مرا کشتی، او گفت من نکشتم و شرطه من او را کشت، حضرت فرمود: با اذن تو بود یا بدون اذن، گفت: بدون اذن من بود حضرت به اسماعیل فرمود:
سزایش را بده، اسماعیل با شمشیر برهنه به سراغ شرطه رفت و او را کشت.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 689
حدیث (9) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از سعدان نقل کرده که وی گفت: ابو الحسن لیثی از حضرت محمّد علیهما السّلام از پدران گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
دردی نیست مگر درد چشم و رنج و تعبی نیست مگر تعب و رنج قرض.
و با همین أسناد نقل کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
قرض و دین علامت خدای تعالی در زمین است و وقتی خدا بخواهد بنده‌ای را ذلیل کند آن را در گردنش قرار می‌دهد.

باب سیصد و سیزدهم سرّ این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی‌فروشند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از نضر بن سوید از مردی از حلبی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
برای پرداخت قرض و دین خانه و کنیز را نباید فروخت زیرا برای مرد مسلمان سر پناهی لازم است که در آن ساکن شده و خادمی که خدمتش را بنماید.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: ابن ابی عمیر مردی بزّاز بود و از شخصی ده هزار درهم می‌خواست، اموال ابن ابی عمیر تلف شد و فقیر گردید آن شخص بدهکار خانه‌اش را به ده هزار درهم فروخت و پولها را برداشت و به نزد ابن ابی عمیر برد به منزل او که رسید دقّ الباب نمود، محمّد بن ابی عمیر رحمة اللَّه علیه بیرون آمده، آن مرد گفت: این مالی است که از من می‌خواستی، بگیر.
ابن ابی عمیر گفت: این مال را از کجا آورده‌ای، آیا ارثی به تو رسیده؟
آن مرد گفت: خیر.
ابن ابی عمیر گفت: کسی به تو بخشیده؟
گفت: خیر، خانه‌ام را فروخته‌ام تا بدهی خویش را بپردازم.
ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السّلام برایم نقل کرد که حضرت فرمودند:

به خاطر دین و قرض شخص را از مأوی و منزلش بیرون نمی‌کنند (مقصود این است که خانه شخص را به منظور وصول قرض و پرداخت دینش از او نگرفته و آن را نباید فروخت) این پولها را بردار من احتیاجی به آنها ندارم، به خدا سوگند در این زمان به یک درهم از آن نیازمندم ولی در عین حال یک درهمش را بر نمی‌دارم.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد از جعفر بن یحیی خزاعی، از یحیی بن ابی العلاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرضه داشتم خداوند فرزندی به من عطاء فرموده.
حضرت فرمودند: آیا نامش را محمّد نگذاشتی؟
عرض کردم: چرا، او را به این نام موسوم کردم.
حضرت فرمودند: محمّد را نزد و دشنامش نده، خداوند او را در هنگام حیاتت نور چشمت و بعد از مماتت خلف و جانشین صالحی قرار داده است.
عرضه داشتم: فدایت شوم، او را به چه شغل و حرفه‌ای مشغول نمایم؟
حضرت فرمودند: از پنج حرفه بازش دار و به هر شغل دیگری که مشغولش نمودی اشکالی ندارد.
او را به زرگر مسپار و به این حرفه سرگرمش مکن زیرا زرگر از ربا سالم نمی‌ماند و نیز او را نزد کفن فروش مگذار زیرا از مبتلا شدن مردم به مرض وبا و مردن آنها مسرور می‌شود و همچنین وی را به طعام فروش مسپار چه آنکه این گروه از سوداگران از احتکار سالم نیستند و به سلّاخ نیز او را تسلیم مکن زیرا مهربانی از ایشان سلب شده و قساوت قلب دارند و بالاخره او را نزد برده فروش مگذار؛ زیرا رسول خدا فرمودند: بدترین مردم کسانی هستند که مردم را می‌فروشند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی از عبید اللَّه دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، حضرت فرمودند:

مردی محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مشرّف شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه به فرزندم کتابت و نوشتن را تعلیم کرده‌ام پس از آن به چه حرفه و شغلی او را وادارم؟
حضرت فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند او را به هر کاری که خواستی مشغول کن فقط به پنج حرفه وادارش ننما و به دست پنج گروه مسپار، این پنج گروه عبارتند از:
سیّاء، صائغ، قصّاب، حنّاط و نخّاس.
آن مرد عرضه داشت: یا رسول اللَّه، سیّاء کیست؟
حضرت فرمودند: کفن فروش بوده که مرگ امّت من را آرزومند است در

حالی که یک مولود از امّت من برایم بهتر است از آنچه خورشید بر او می‌تابد.
و امّا صائغ (زرگر): وی در فکر مغبون ساختن امّت من می‌باشد و قصّاب حیوانات را سر می‌برد و این باعث سنگدل‌شدنش می‌گردد و طعام فروش غذای امّت من را احتکار و حبس می‌کند و محقّقا اگر خدا با بنده سارق ملاقات کند بهتر است تا با محتکری که چهل روز طعام و غذای امّتم را حبس نموده باشد و راجع به بنده فروش جبرئیل به من گفت: ای محمّد بدترین افراد امّت من کسانی هستند که مردم را می‌فروشند.
حدیث (3) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحة بن زید از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
پسر بچّه‌ای را به دست خاله‌ام سپرده و سفارش کردم او را حجّام یا قصّاب یا زرگر نکند.

باب سیصد و پانزدهم سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنّت می‌گویند اخذ نمود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از ابو اسحاق ارجانی حدیث را به طور مرفوعه نقل کرده، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 695

آیا می‌دانی چرا به شما فرمان دادیم به خلاف آنچه عامّه (اهل سنّت) می‌گویند اخذ کنید؟

عرضه داشتم: نمی‌دانیم.

فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام، به آنچه معتقد و متدیّن بود امّت (عامه) خلافش را گفته و غیر آن را دین خود قرار داده‌اند و غرضشان از آن این است که امامت و ولایت حضرتش را باطل کنند و بسیار بود که چیزی را نمی‌دانستند و از آن جناب می‌پرسیدند و وقتی حضرت جوابشان را می‌دادند از پیش خود ضدّ آن را جعل می‌کردند تا بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه نمایند.

حدیث (2) جعفر بن علی، از علی بن عبد اللَّه، از معاذ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در مجلس و محفلی می‌نشینم، شخصی وارد می‌شود اگر بدانم که از مخالفین شما است رأی و نظریه و مخالفین شما را ابراز و اظهار می‌کنم و اگر از کسانی است که به رأی و نظریّه شما قایل است من نیز رأی شما را ابراز می‌کنم و اگر او را نشناسم هم نظریه شما و هم رأی مخالفین شما را اظهار کرده تا او به هر کدام که قایل است برای خود اختیار نماید.

حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند این چنین عمل نما.

حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از عمرو بن ابی المقدام، از علی بن الحسین، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه در تحت سلطه ائمّه جور و سلاطین ظلم بودید و به احکام ایشان مشی و رفتار کنید و بر حذر باشید که خود را مشخّص و نمایان کنید که کشته می‌شوید و هر گاه به احکام ایشان معامله نمایید برای شما البتّه بهتر است.

حدیث (4) علی بن احمد، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از علی بن أسباط نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک او یعنی حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: امری برایم اتّفاق می‌افتد که باید حکمش را بدانم و در شهر از دوستان شما کسی نیست که از وی آن را سؤال کنم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر (یعنی فقیه عامّه) برو و از او استفتاء نما و وقتی به چیزی فتوی داد تو خلاف آن را بگیر زیرا حق در خلاف آن می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 697

باب سیصد و شانزدهم سرّ گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از عبد اللَّه بن عبد الرحمن اصم بصری، از عبد اللَّه بن مسکان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت را مرفوعا به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسانده و نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه بر او چهل پرده و پوشش احاطه کرده است تا هنگامی که چهل معصیت کبیره از او صادر شود و پس از انجام چهل کبیره پرده‌ها گسیخته می‌شوند و فرشتگانی که حافظ و نگهبان او بوده و با وی می‌باشند می‌گویند:
پروردگارا، این بنده تو است که پرده‌ها و پوشش‌ها از او کنار رفته است، حق تعالی به ایشان وحی می‌فرماید که بنده‌ام را بابلهایتان مستور کنید، فرشتگان حسب الامر باری تعالی با بالهای خود او را می‌پوشانند، وی هیچ قبیح و عمل منکری نیست مگر آنکه مرتکبش می‌شود و به انجام آنها نزد مردم افتخار نیز می‌کند.
فرشتگان به درگاه پروردگار عرضه می‌دارند: بار الها، این بنده‌ات فعل قبیح و منکری نیست مگر آنکه انجامش داده و ما از کردار او شرمسار می‌باشیم.
حق تعالی به آنها وحی می‌فرماید: بالهای خود را از او بردارید، هنگامی که این عبد عاصی به ما اهل بیت بغض ورزید و نسبت به ما شروع به اظهار عداوت نمود حق تبارک و تعالی پرده‌ها و حجاب‌ها را که قبایح او را مستور نموده بودند در آسمان کنار زد و آنها را بر اهل آن ظاهر و روشن ساخت ولی در زمین منکران و کردار زشت او را همچنان بر اهل زمین مستور نگاه داشت، فرشتگان عرضه داشتند:
پروردگارا، این بنده گنهکارت همچنان مهتوک السّتر مانده و حجاب از اعمال زشتش کنار نرفته است.
خداوند به ایشان وحی فرمود: اگر حاجت و نیاز به او می‌داشتم فرمان نمی‌دادم که بالهای خود را از او بردارید.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از حسن بن

علی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:
خداوند متعال آدم را از گل آفرید از این رو خوردن طین و گل را بر ذرّیه آدم حرام نمود.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از مردی، وی می‌گوید: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
گل مانند گوشت خوک حرام است و کسی که آن را بیاشامد و سپس بمیرد من بر او نماز نمی‌گزارم مگر گل قبر حضرت امام حسین علیه السّلام که در آن شفاء از هر دردی است و کسی که آن را با میل بخورد نه به قصد استشفاء البته در آن شفاء نمی‌باشد.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از ابراهیم بن مهزم از طلحة، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
کسی که سعی کند در خوردن گل و خاک در خون خود شریک می‌باشد.
حدیث (4) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن حسان هاشمی از عبد اللَّه بن کثیر، از یحیی بن عبد اللَّه بن الحسن، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
کسی که خاک کوفه را بخورد گوشت مردم را خورده زیرا کوفه ابتداء نیزار و بیشه بوده سپس به قبرستان مبدّل گشت پس خاک آن، خاک مردگان است و حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
هر کسی که خاک بخورد ملعون و از رحمت خدا به دور می‌باشد.
حدیث(5) محمّد بن موسی از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از علی بن حکم، از اسماعیل بن محمّد بن ابی زیاد از جدّش زیاد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خوردن خاک کرداری ناهنجار بوده و بیشترین مورد دام شیطان محسوب می‌شود، خوردن خاک باعث پیدایش بیماری در جسد بوده و مهیّج مرض می‌باشد، کسی که خاک بخورد نیروی قبل از خاک خوردنش ضعیف و از عملی که انجام می‌دهد ناتوان می‌گردد و بر آنچه از او در بین ضعف و

قوّتش صادر شده محاسبه شده و عذاب می‌گردد.

اخباری را که در این باب نقل کردم در مبحث مناهی از کتاب عقاب الاعمال آورده‌ام.
باب سیصد و هیجدهم سرّ مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از درست واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید زیرا این دو رگ جذام را تحریک و تهییج می‌کنند.

باب سیصد و نوزدهم سرّ مکروه بودن پوشیدن کفش‌های نرم

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پدرم از جدّش از پدرانش نقل فرمود که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
کفش نرم برای خود انتخاب مکنید زیرا آن کفش فرعون بوده و وی اوّلین کسی است که کفش نرم را برگزید.

باب سیصد و بیستم سرّ این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را سنگسار نمی‌کنند اگر چه شوهر هم داشته باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب، از ایّوب از سلیمان بن خالد از ابی بصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال شد: طفل نابالغی که ده ساله است با زنی زناء نموده حکمش چیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 703
حضرت فرمودند: طفل را کمتر از مقدار حدّ «1» تازیانه زده و زن را حدّ کامل می‌زنند.
محضر مبارکش عرضه شد: اگر زن محصنه باشد چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: زن را رجم و سنگسار نمی‌کنند؛ زیرا کسی که با او نزدیکی نموده بالغ نبوده و اگر بالغ می‌بود البتّه زن را سنگسار می‌کردند.

باب سیصد و بیست و یکم سرّ اجراء حدّ بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زنا دهد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از بعضی اصحابش حدیث را مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده و گفته است:
از آن جناب سؤال شد: مردی با کنیز مادرش نزدیکی کرده و او را صاحب فرزند نموده حال شخصی به فرزند کنیز نسبت ناروا «2» می‌دهد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نسبت دهنده را باید حدّ زد زیرا کنیز مورد اکراه واقع شده و از روی میل اقدام به زنا نکرده.

باب سیصد و بیست و دوّم سرّ جاری نکردن حدّ بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از ابی مریم انصاری نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم: آیا جوان نابالغی که به مردی نسبت ناروا داده است را حدّ می‌زنند؟
حضرت فرمودند: خیر زیرا اگر آن مرد به این جوان نسبت ناروا می‌داد حدّ نمی‌خورد.

_____
(1)- مقصود حدّ کافی است که صد تازیانه می‌باشد.
(2)- مثلا می‌گوید ولد زناء است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 705
حدیث (2) و با همین اسناد از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: اگر مردی دختر بچه نابالغی را قذف کند و مورد نسبت ناروا قرار دهد آیا حدّ می‌خورد؟
حضرت فرمودند: او را حدّ نمی‌زنند مگر آنکه آن دختر بالغ شده یا نزدیک به بلوغ رسیده باشد.

باب سیصد و بیست و سوّم سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت کرده ولی مال مسروق را نیاورده است

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از نضر بن سوید و محمّد بن خالد، از ابن ابی عمیر جمیعا از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم مردی مالی را سرقت کرده ولی انکار می‌کند، او را می‌زنند تا وی مال را حاضر می‌کند آیا دستش را قطع می‌نمایند؟
حضرت فرمودند: بلی ولی اگر اعتراف به سرقت نمود و مال مسروق را نیاورد دستش را قطع نمی‌کنند زیرا اعترافش به خاطر شکنجه بوده و تا مال را نیاورد سرقت مال ثابت نمی‌گردد.

باب سیصد و بیست و چهارم سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده‌اند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده‌اند قطع نمی‌کنند زیرا این دو امن می‌باشند.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: مردی اجیری گرفته، اجیر متاع مستأجر را بر می‌دارد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اجیر امین است سپس فرمودند:
اجیر و میهمان امین بوده و حدّ سرقت را بر آنها جاری نمی‌کنند.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از محمّد بن قیس، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: میهمان هر گاه مال میزبان را سرقت کند دستش را قطع نمی‌کنند ولی اگر میهمان شخص دیگری را به خانه میزبان خود ضیافت کند و آن شخص مالی را از آن خانه سرقت نماید دست میهمان میهمان را قطع می‌کنند.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه پسران محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام می‌پرسد:
مردی اجیری می‌گیرد و او را بر متاع و مالش می‌نشاند و می‌رود، اجیر متاع را می‌دزدد حکمش چیست؟
حضرت می‌فرماید: اجیر امین است.
سپس راوی از امام علیه السّلام می‌پرسد: اگر شخصی نزد دیگری آمد و گفت: فلانی که دوست تو است مرا فرستاده است که مال کذایی را به من دهی تا به دستش برسانم.
و آن شخص مال را به او داد و تصدیقش کرد که فرستاده دوست او است سپس دوست خود را ملاقات کرد و گفت: فرستاده‌ات پیش من آمد و مال کذایی را به او دادم که به دست برساند.
آن دوست گفت: من کسی را نزد تو نفرستاده و هیچ کس چیزی به دست من نرسانده است اکنون در اینجا حکم چیست؟
حضرت فرمودند: اگر بیّنه‌ای قایم شود که او رسول را نفرستاده البتّه

دست آن رسول سارق را قطع می‌کنند.
و معنای این کلام آن است که رسول خدا یک بار اقرار نموده که آن شخص وی را نفرستاده سپس حضرت اضافه کرده و فرمودند: و اگر بیّنه قائم نشده آن شخص باید قسم به خدا بخورد که وی را نفرستاده، در این صورت صاحب مال، مالش را از رسول می‌گیرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 709
راوی می‌گوید: عرض کردم چه می‌فرمایید: اگر رسول ادّعاء کند احتیاج و نیاز او را وادار به این عمل کرده است؟
حضرت فرمودند: دستش را قطع می‌کنند زیرا مال آن شخص را سرقت کرده است.

باب سیصد و بیست و پنجم سرّ این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی‌کنند

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در باره سارق چنین حکم فرمودند:
هر گاه سارق سرقت کرد ابتداء دست راستش را قطع کرده و اگر بار دوّم به سرقت مبادرت نمود پای چپ او را قطع می‌نمایند و سپس اگر بار دیگر مرتکب سرقت شد زندانش کرده و پای راستش را قطع نمی‌کنند بلکه آن را به حال خود گذارده که با آن راه رفته و برای قضاء حاجت بتواند خود را به بیت التخلیه برساند و نیز دست چپش را قطع نکرده و به حال خود می‌گذارند تا با آن غذا خورده و نیز بتواند استنجاء کند.
سپس حضرت فرمودند: من از خدا شرم می‌کنم سارق را به حالی قرار دهم که نتواند از هیچ چیز استفاده نموده و بهره ببرد ولی در عین حال زندانش می‌کنم تا در زندان بمیرد و نیز فرمودند: حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بعد از قطع دست و پای سارق هیچ عضو دیگری را از او قطع نمی‌فرمودند.
حدیث (2) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضالة بن ایّوب از ابان بن عثمان، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هیچ سارقی را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی‌کرده و می‌فرمودند: از پروردگارم شرم می‌کنم که سارق را به حالی رها کنم که نتواند استنجاء کرده یا خود را تطهیر نماید.
راوی می‌گوید: و از آن حضرت پرسیدم: اگر سارق پس از قطع دست و پایش دوباره سرقت کرد با او چه خواهید نمود؟

حضرت فرمودند: او را در زندان گذارده و بدین وسیله مردم را از شرّ او در امان قرار می‌دهیم.
حدیث (3) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا علی علیه السّلام کسی را که حدّ بر او واجب بود حبس می‌فرمودند:
حضرت فرمودند: خیر، مگر سارق را که اگر بعد از قطع دست و پا برای بار سوّم سرقت می‌نمود به حبس می‌فرستادند.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار،

از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: سارقی که دستش را قطع کرده‌اند و باز سرقت نموده چه باید نمود؟
حضرت فرمودند: بعد از دست، پایش را قطع می‌کنند و اگر بار سوّم سرقت نمود در زندان، او را زندانی می‌کنند و از بیت المال مسلمین بر او انفاق کرده و اداره‌اش می‌نمایند.
حدیث (5) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
دست سارق را قطع می‌کنند و انگشت شصت و گودی کف دستش را باقی می‌گذارند چنانچه پایش را قطع کرده ولی پاشنه پا را به حال خود گذارده تا روی آن بتواند راه برود.
حدیث (6) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسید:
مردی که دست راست یا دست چپش شل می‌باشد اگر سرقت کند حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: در هر حال دست راستش را باید قطع نمود.

حدیث (7) و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از علاء، از محمّد بن مسلّم و علی بن رئاب، از زراره جملگی از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن جناب در باره مردی که دست راستش شل بود و سرقت کرد فرمودند:
دست راست او را قطع باید کرد اعم از آنکه صحیح بوده یا فاسد و شل باشد و اگر دوباره سرقت نمود پای چپش را می‌برند و در صورتی که بار سوّم مرتکب آن شد وی را زندان ابد می‌کنند و از بیت المال مسلمانان طعامش را تهیّه کرده و به وی می‌دهند و بدین وسیله شرّ او را از سر مردم کم می‌کنند.
حدیث (8) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کردم که وی گفت:
حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
مردانی را نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آوردند که جملگی سارق بوده فلذا دستهایشان را قطع کرده بودند، حضرت به آنها فرمودند: اعضاء و جوارحی را که از شما باقی مانده و دیده می‌شوند به آتش دوزخ رسیده‌اند

اگر از کردار خود توبه کنید شما آنها را از آتش دور کرده و نجاتشان می‌دهید و اگر توبه نکنید آنها شما را به آتش می‌کشاند.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود:
سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله، از موسی بن بکیر، از علی بن سعید نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی درازگوشی را کرایه می‌کند و با آن به نزد لباس فروشان رفته و از آنها یک یا دو جامه می‌خرد و سپس درازگوش را رها کرده و جامه را با خود می‌برد بدون این که ثمن آن را بپردازد حکم در اینجا چیست؟
حضرت می‌فرمایند: درازگوش را باید به صاحبش برگرداند و آن کس که جامه را برده تعقیب کنند و او را بگیرند ولی دستش را قطع نباید کرد چون فعل او سرقت نبوده بلکه خیانت می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 715
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: کسی که بر مملوکی افتراء ببندد تعزیرش می‌کنند زیرا اسلام احترام دارد و باید حرمتش را نگاه داشت.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب، از اسحاق بن حریز، از سدیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در باره مردی که با چهارپایی نزدیکی کرده بود فرمودند:
او را باید به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس قیمت چهار پا را از وی گرفت و به صاحب حیوان داد زیرا او حیوان را فاسد کرده و بدین ترتیب به صاحبش ضرر زده است آنگاه حیوان را باید سر برید و جسدش را سوزاند و خاکسترش را دفن کرد مشروط به این که حیوان مأکول اللّحم باشد و اگر حیوانی باشد که به منظور سواری از او استفاده می‌کنند باید از جانی قیمتش را گرفت و وی را به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس حیوان را از شهری که در آن این جنایت با او شده بیرون نموده و بجایی ببرد که شناخته نشود آنگاه آن را آن جا بفروشند تا صاحبش مورد ملامت قرار نگیرد.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: تعزیر چیست؟

حضرت فرمودند: تازیانه به کمتر از حدّ.
عرضه داشتم: کمتر از هشتاد؟
فرمود: خیر، کمتر از چهل؛ زیرا چهل حدّ مملوک است.
عرض کردم: چه مقدار باید باشد؟
فرمود: به مقداری که والی از حیث گناه شخص و نیروی بدن او صلاح می‌داند.
حدیث (5) و با همین اسناد از محمّد بن مسلّم نقل شده که وی گفت: از آن حضرت راجع به شارب خمر سؤال کردم؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 717
فرمودند: هر شخصی که لغزشی از او سر بزند من وی را تعزیر می‌کنم، اما کسی که پیوسته و دایم مرتکب شرب خمر شود در عقوبتش سعی خواهم نمود؛ زیرا وی محرّمات الهی را حلال می‌شمرد و به آنها مبادرت می‌ورزد و اگر مردم را همچنان به حال خود واگذارده شوند و مجازات نگردند فساد خواهند نمود.
حدیث (6) محمّد بن موسی بن متوکّل از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام راجع به کسی که یک دهان پر کردن شراب آشامیده سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: او را باید هشتاد ضربه تازیانه زد؛ زیرا شراب چه کم و چه زیاد حرام است.
حدیث (7) و از حضرت امام صادق علیه السّلام منقول است که فرمودند: قدامة بن مظعون شرب خمر کرده بود و وی را نزد عمر بن خطّاب آوردند، بیّنه بر آن قایم شد و شهادت داد که وی شرب خمر کرده است.
عمر از حضرت علی علیه السّلام سؤال کرد که چه باید بکند، امیر علیه السّلام به او فرمودند که آن مرد را هشتاد تازیانه بزند، قدامه محضر مبارک امیر علیه السّلام عرضه داشت: یا امیر المؤمنین بر من تازیانه نیست زیرا من از اهل این آیه هستم:
لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا (جناح و ایرادی نیست بر کسانی که ایمان آورده و عمل پسندیده انجام می‌دهند در آنچه تناول کنند) پس آیه را خواند تا به اتمام رساند.
علی علیه السّلام به او فرمود: تو از کسانی که اهل این آیه بوده و طعامی را که بر ایشان حلال است می‌خورند نیستی، سپس حضرت فرمودند:
شارب خمر وقتی خمر آشامید و مست شد دیگر نمی‌داند چه می‌خورد و چه انجام می‌دهد، باری به فرمان حضرت هشتاد ضربه تازیانه به او زدند.
حدیث (8) محمّد بن الحسن، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام شنیدم و نیز از حضرات شنیدم که می‌فرمودند: علی علیه السّلام فرمود:

وقتی شخص شراب آشامید مست می‌شود و وقتی مست شد هذیان می‌گوید و وقتی هذیان گفت افتراء می‌بندد پس در این هنگام او را به مقدار حدّ افتراء زننده
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 719
یعنی هشتاد ضربت تازیانه بزنید حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: هر گاه شخص از نبیند و شراب انگور مست شد هشتاد تازیانه باید بخورد.
حدیث (9) و با همین اسناد از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام منقول است که فرمودند:
علی علیه السّلام به کسی که خمر یا شراب انگور می‌آشامید هشتاد تازیانه می‌زدند و فرقی نمی‌گذاشتند بین این که شارب آزاد بوده یا بنده باشد، یهودی بوده یا نصرانی باشد و سپس می‌فرمودند:
ایشان (یهود و نصاری) حق ندارند علنی شرب مسکر کنند، باید در خانه‌هایشان بیاشامند نه در شوارع و ملأ عام.
سپس زراره می‌گوید: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:
کسی که خمر بیاشامد او را تازیانه بزنید پس اگر تکرار کرد باز تازیانه‌اش بزنید و اگر برای بار سوّم مبادرت به آن نمود وی را بکشید.
حدیث (10) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از عنبسة بن مصعب نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: کنیزی دارم که شرب خمر نموده و من خود دیدم آیا او را حدّ بزنم؟
حضرت فرمودند: آری ولی در خفا حدّ بزن تا به سمع والی و سلطان نرسد.
حدیث (11) و از حضرت ابی جعفر علیه السّلام در مورد نسبت ناروا دادن به زن محصنه آزاد روایت شده که آن جناب فرمودند: نسبت دهنده را هشتاد تازیانه باید زد؛ زیرا این مقدار از تازیانه حق آن زن می‌باشد.
حدیث (12) پدرم رحمة اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابی الحسن حذّاء نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام بودم، مردی از من سؤال کرد و گفت: غریم و بدهکارت چه کرد؟
من گفتم: ای پسر زن زانیه بدهکارم او است، در این هنگام حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام نظر تندی به من فرمود، من عرض کردم: فدایت شوم: این مرد زرتشتی بوده و با مادر و خواهر ازدواج می‌کند.
حضرت فرمودند: مگر این نکاح در دین ایشان نیست؟!
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 721
حدیث (13) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه به طور مرفوعه این حدیث را از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب

فرمودند:
پیر مرد و پیر زن هر گاه مرتکب زنا شوند البتّه ایشان را سنگسار کنید زیرا این دو شهوتشان منقضی شده و نمی‌باید به این عمل مبادرت می‌ورزیدند و بر مرد محصن و زن محصنه که زنا کرده باشند سنگسار شدن واجب است.
حدیث (14) محمّد بن الحسن، از حسن بن الحسن بن ابان از اسماعیل بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟
حضرت فرمودند: آری، بعد فرمودند:
پیر مرد و پیر زن هر گاه زنا کردند سنگسارشان کنید زیرا دوران شهوت ایشان سپری شده است.
حدیث (15) و با همین اسناد از حسن بن کثیر، از پدرش نقل کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام دستور دادند شراحه همدانیّه را از خانه خارج کردند، مردم به قدری ازدحام کرده بودند که به واسطه کثرت جمعیّت برخی تلف شدند وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام این صحنه را مشاهده نمودند فرمان دادند شراحه را به خانه برگرداند تا ازدحام و تراکم جمعیّت آرام شود و پس از آن او را از خانه بیرون آورده و درب را بستند سپس فرمود: او را سنگسار کنید، مردم آن قدر به او سنگ زدند تا مرد سپس حضرت دستور داد درب را گشودند و او را داخل کردند، هر کس که داخل خانه می‌شد شراحه را لعنت می‌کرد وقتی حضرت امیر چنین دیدند فرمان داد منادی ندا کند ای مردم زبان از لعن فروببندید؛ زیرا حدّ وقتی بر مجرمی جاری شد همان کفّاره گناهش هست.
راوی می‌گوید: به خدا قسم پس از آن هیچ لبی حرکت نکرد و او را لعن ننمود.
حدیث (16) و از حضرت ابو جعفر علیه السّلام مروی است که فرمودند:
علی علیه السّلام در باره مردی که با همسر مردی دیگر ازدواج کرده بود حکم نمودند او را حدّ زده و زن را سنگسار کنند و بعد به آن مرد زانی فرمودند:

اگر می‌دانستم که تو می‌دانی آن زن شوهردار است سرت را با سنگ می‌شکستم.
حدیث (17) و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: زن و مرد را سنگسار نمی‌کنند مگر آنکه چهار شاهد بر ادخال و اخراج (ادخال آلت مرد در فرج زن و اخراجش از آن) شهادت دهند، سپس فرمودند:
من خوش ندارم اوّلین نفر از شهود چهارگانه باشم زیرا خوف دارم آن

شهود دیگر نکول کرده و شهادت ندهند در نتیجه من تازیانه بخورم.
حدیث (18) و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام مروی است که فرمودند:
اوّل چیزی را که امراء و حکّام حلال شمردند شکنجه بود به خاطر افتراء و دروغی که انس بن مالک بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بست و آن این است که گفت: «رسول خدا قطع کرد دست مردی را و نگذاشت وارد بستان شود» و از آن به بعد امراء و والیان عذاب و شکنجه را حلال شمردند.
حدیث (19) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از موسی بجلی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مردی را که با زنی در یک اطاق بود نود و نه یا نود و هشت تازیانه زدند.
راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا امیر المؤمنین علیه السّلام بدون بیّنه تازیانه زدند؟
حضرت فرمود: بلی، مگر نمی‌بینی که آن جناب فرمودند: اگر بیّنه قایم بشود حدّ تمام خواهم زد.

باب سیصد و بیست و هفتم سرّ این که بین اهل ذمّه معاقله و تحمّل جواز از همدیگر وجود ندارد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
بین اهل ذمّه نسبت به جنایاتی که مرتکب می‌شوند از قبیل قتل یا جرح معاقله یعنی تحمّل جور از همدیگر وجود ندارد بلکه ضمان جنایاتشان را از اموالشان
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 725
ترمیم می‌کنند و اگر مال نداشته باشند صاحب حق به امام علیه السّلام مراجعه می‌کند زیرا ایشان جزیه را به امام می‌دهند پس برای دریافت حق الجناية نیز باید به آن جناب رجوع گردد همان طوری که بنده ضریبه «1» را به مولایش می‌دهد و مولی هم در عوض جنایات او را جبران و ترمیم می‌کند و اهل ذمّه در واقع ممالیک امام علیه السّلام می‌باشند پس هر کدام از آنها که اسلام آوردند آزاد می‌باشند.

باب سیصد و بیست و هشتم سرّ این که در مورد اموال بر مدّعی بیّنه واجب بوده و بر مدّعی علیه قسم و در مورد دماء بر مدّعی علیه بینه و بر مدّعی قسامه می‌باشد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بریده، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به قسامه می‌پرسد؟
حضرت فرمودند: در تمام حقوق بر مدّعی لازم است اقامه بیّنه کرده و بر مدّعی علیه خوردن قسم واجب است مگر در خصوص دماء زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هنگامی که در وادی خیبر بودند انصاری مردی از خود را گم کرده و پس از چندی او را مقتول یافتند، پس گفتند: فلان یهودی او را کشته است.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به طالبین خونش فرمودند:
دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید که شهادت دهند فلان یهودی او را کشته و اگر چنین شهودی نیافتید پنجاه نفر از شما باید قسم بخورند که او قاتل این مرد انصاری است.
انصاری عرضه داشتند: یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: اوّلا: دو شاهد عادلی که از ما نباشد و چنین شهادتی دهد را نداشته و ثانیا: چیزی را که ما خود ندیده‌ایم چگونه قسم بر آن بخوریم، حضرت دیه مقتول را از مال خودشان به انصار دادند. سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خون مسلمین را به واسطه قسامه حفظ فرمودند؛ زیرا وقتی فاجر و

---

(1)- مقصود از ضریبه آن است که مملوک با مولا قرار می‌گذارند در بیست و چهار ساعت مثلا پانزده ساعت بنده برای مولا کار کند و نه ساعت باقیمانده هر چه کسب کرد مال خودش باشد حال آنچه در پانزده ساعت کسب می‌کند ضریبه نام دارد.

فاسقی موقعیّتی یافته که دشمن خود را از پا در آورده و او را بکشد تصوّر این معنا که با قیام قسامه فعلش آشکار شده و او را در عوض خواهند کشت وی را از انجام آن باز می‌دارد و بدین ترتیب خون هر دو محفوظ می‌ماند و اگر قسامه‌ای نبود مدّعی علیهم قسم می‌خوردند که ما این مقتول را نکشته و از قاتلش اطّلاعی نداریم و بدین ترتیب قصاص را از خود دفع می‌کنند و در صورتی که مقتول را بین قومی از آنها بیابند و مدّعی قتل نتواند افراد قسامه را برای خوردن قسم فراهم کند مدّعی علیهم دیه مقتول را می‌پردازند و در نتیجه خون مقتول محفوظ نمانده و پایمال می‌شود در حالی که اگر قسامه را مشروع بدانیم به بیان یاد شده خون

آحاد و نفرات مسلمین محفوظ می‌ماند.
حدیث (2) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علیّ بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:
سرّ این که در تمام حقوق باستثناء خون بیّنه بر مدّعی بوده و قسم بر مدّعی علیه واجب می‌باشد این است که: مدّعی علیه منکر بوده و بدین ترتیب نمی‌تواند بر امر مورد انکارش بیّنه اقامه کند زیرا انکار مجهول و غیر معلوم است از این رو وی را مکلّف به خوردن قسم نموده‌اند.
و امّا در مورد دم که بیّنه را در عهده مدّعی علیه و قسم را وظیفه مدّعی قرار داده‌اند جهتش آن است که خون ریسمانی است که به واسطه‌اش مسلمانان حفظ می‌شوند تا خون احدی از افراد مسلمانان باطل نشود.
و جهت دیگرش آن است که این امر سبب می‌شود قاتل از کشتن و قتل نفس خود را باز دارد؛ زیرا اقامه بیّنه برای او بسیار مشکل و سخت است به خاطر آنکه کسی که شهادت دهد وی این کار را انجام نداده قلیل و اندک می‌باشد.
و امّا علّت و سبب قسامه یعنی پنجاه نفر قسم بخورند و این که چطور این گونه از تغلیظ و تشدید و احتیاط منظور گردیده جهتش آن است که خون مسلمان هدر نرود.
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت:
راجع به قسامه از حضرت

ابی عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: قسامه حق است و درست و اگر نبود مردم یک دیگر را می‌کشتند و اتّفاقی هم نمی‌افتاد، قسامه ریسمانی است که به واسطه‌اش مردم نگاه داشته می‌شوند.
حدیث (4) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرّحمن، از ابن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: قسامه برای نگهداری و حفاظت مردم وضع گردیده چه آنکه فاجر وقتی دشمن خود را دید نه تنها او را نمی‌کشد بلکه از وی فرار می‌کند زیرا اگر وی را به قتل رساند به واسطه قیام قسامه فعلش آشکار شده و قصاصش می‌کنند.

باب سیصد و بیست و نهم سرّ این که قاتل مجنون را قصاص نمی‌کنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابو جعفر علیه السّلام در باره مردی که دیوانه‌ای را کشته بود فرمودند:
اگر دیوانه قصد کشتن وی را کرده و او در مقام دفع دیوانه وی را کشته چیزی در عهده‌اش نیست نه قصاص و نه دیه بلکه دیه دیوانه را از بیت المال مسلمین به ورثه‌اش می‌دهند و اگر بدون این که مجنون به او حمله کند وی را کشته البتّه قاتل را قصاص نمی‌کنند ولی باید از مال خود دیه مجنون را به ورثه‌اش بدهد و علاوه بر آن از خدا طلب آمرزش نماید.

باب سیصد و سی‌ام سرّ این که وقتی سر میّتی را ببرند دیه‌اش را باید صرف وجوه برّ برای میّت نمود نه آنکه به ورثه‌اش بدهند چنانچه دیه جنین را به ورثه او می‌دهند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 731
محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابراهیم بن هاشم، از عمر بن عثمان، از برخی اصحابش از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
دیه جنین در صورتی که مادرش را بزنند پس وی بچه‌اش را از شکم سقط کند پیش از آنکه در آن روح دمیده شده باشد صد دینار است که این مال تعلّق به ورثه‌اش دارد ولی دیه میّتی که سرش را بریده و شکمش را شکافته‌اند به ورثه‌اش تعلّق نداشته بلکه مال خودش می‌باشد.
محضر مبارکش عرض کردم: چه فرقی بین جنین و میّت می‌باشد؟
فرمودند: جنین موجودی است که در آینده انتظار نفع از آن دارند ولی میّت امرش منقضی شده و حیاتش سپری گشته و منفعتش تمام شده و رفته است لذا وقتی او را بعد از مرگش مثله کنند دیه مثله از آن خودش بوده نه دیگری در نتیجه لازم است مال دیه را صرف انجام حجّ از طرف او نموده و با آن وجوه برّ از قبیل صدقات و غیر آن را بجا آورد.

باب سیصد و سی و یکم سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه می‌زنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از ابی عبد اللّه رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی عبد اللّه مؤمن، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که گفت:
محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زنا بدتر است یا شرب خمر؟
حضرت فرمودند: شرب خمر.
عرض کردم: پس چرا شارب خمر را هشتاد تازیانه و زانی را صد تازیانه می‌زنند؟
حضرت فرمودند: ای اسحاق حدّ همیشه یکی است و این که در زنا اضافه می‌باشد به خاطر آن است که زانی نطفه را تباه کرده و آن را در غیر موضعی که خدا امر نموده در آن بریزند، ریخته است.
حدیث (2) علی بن احمد رحمة اللّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از

علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علیه السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:
علّت این که تازیانه را به بدن زانی شدید و سخت می‌زنند آن است که وی مباشرت و مبادرت به زنا نموده و تمام بدنش را با این فعل منکر التذاذ برده‌اند از این رو به منظور عقوبت وی و عبرت گرفتن دیگران تازیانه را به بدن وی می‌زنند و این فعل قبیح از اعظم جنایات می‌باشد.

باب سیصد و سی و دوّم سرّ این که دست طرّار و اختلاس‌کننده را نمی‌برند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از ابان بن محمّد، از پدرش، از ابن مغیره از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از حضرت علی علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:
دست جیب بر و رباینده مال را قطع نمی‌کنند زیرا فعل این دو یک فساد و عمل ناهنجار علنی است امّا آن کس که مال دیگری را مخفیانه برمی‌دارد دستش را می‌برند.

باب سیصد و سی و سوّم سرّ این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم گردیده تازیانه می‌زنند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
در زمان علی علیه السّلام مردی با شخصی مواجه شد و به او گفت: من با مادرت در خواب محتلم شده‌ام.
آن شخص نزد امیر المؤمنین علیه السّلام شکایت کرد و عرض نمود:
این مرد به من افتراء زده.
حضرت فرمودند: چه به تو گفته است؟
عرض کرد: پنداشته که با مادرم در خواب محتلم شده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 735
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: اگر بخواهی او را در آفتاب نگه می‌دارم و بر سایه‌اش تازیانه می‌زنم، زیرا خواب مانند سایه است ولی او را به خاطر ایذاء تو خواهم زد تا بار دیگر مسلمانان را اذیّت نکند.

باب سیصد و سی و چهارم سرّ عدم اقامه حدّ در زمین دشمن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از محمّد بن یحیی الخزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: بر احدی در سرزمین دشمن حدّ نخواهم زد مگر از آن جا خارج شود زیرا در صورت اجراء حدّ بر مجرم در ارض دشمن غیرت او را ملحق به دشمن می‌کند.

باب سیصد و سی و پنجم سرّ این که حدّ قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مسائل من مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:
علّت این که قاذف (نسبت ناروا دهنده) و شارب خمر را هشتاد تازیانه می‌زنند آن است که: در قذف هم فرزند نفی شده و هم نسل قطع می‌گردد و هم نسب زایل می‌شود و همچنین است شارب خمر زیرا وقتی شخص شرب خمر کرد، هذیان گفته و وقتی هذیان گفت افتراء می‌زند و زمانی که افتراء بست حدّ می‌خورد پس واجب است حدّ افتراء زننده را بخورد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 737

باب سیصد و سی و ششم سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد باید چهار بار شهادت دهد ولی اگر غیر شوهر این نسبت را دهد حدّ می‌خورد

حدیث (1) حسین بن احمد، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن اسلم جبلی، از برخی اصحابش نقل کرده که گفت:
از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: چرا مرد وقتی همسرش را مورد قذف قرار دهد چهار بار باید شهادت دهد و اگر غیر شوهر این نسبت را بدهد او را مورد حدّ قرار می‌دهند اگر چه پدر یا برادر آن زن باشد؟
حضرت فرمودند: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام همین سؤال را کردند، آن جناب در جواب فرمودند: علّتش آن است که شوهر وقتی همسرش را مورد قذف و نسبت ناروا اقرار داد به او می‌گویند: چگونه دانستی که همسرت مرتکب فحشاء شده؟
اگر بگوید آن را با چشم خود از او دیدم، پس موظّف است چهار بار خدا را شاهد بگیرد این معنا را شهادت دهد.
و این که چطور می‌تواند بگوید این فعل را با چشم خود از او دیدم، جهتش آن است که برای شوهر جایز است در مواضع پنهانی که دیگران حق ورود به آن جا را ندارند داخل شده و همسرش را زیر نظر بگیرد در حالی که این معنا بر احدی حتّی فرزند و پدر زن جایز نیست نه در شب و نه در روز از این رو وقتی ادّعا رؤیت با چشم نمود می‌باید چهار مرتبه خدا را بر آن گواه و شاهد قرار دهد و به ذات او قسم بخورد و امّا اگر گفت: با چشم خود این را ندیده‌ام، در این فرض قاذف محسوب شده و بدین ترتیب به او حدّ می‌زنند مگر آنکه بیّنه عادل اقامه کند.
و امّا اگر غیر شوهر این نسبت را دهد و ادّعا کند که فعل مزبور را از زن دیده، به او می‌گویند: چگونه دیدی و چطور در پنهانی او را زیر نظر قرار دادی در حالی که در دیدنت متّهم می‌باشی؟ پس اگر صادقی، در مرتبه تهمت بوده به ناچار باید تو را تأدیب نمود.
و امّا این که شوهر باید چهار مرتبه قسم بخورد جهتش آن است که هر یک بار به جای یک شاهد عادل محسوب می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 739

باب سیصد و سی و هفتم سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می‌باشد

حدیث (1) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اصبغ بن نباته از محمّد بن سلیمان مصری «1»، از مروان بن مسلم «2»، از عبید بن زراره یا از برید عجلی «3» (تردید و شک از محمّد بن سلیمان می‌باشد) باری راوی می‌گوید: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم بنده‌ای مرتکب زنا شده چه باید کرد؟
حضرت فرمودند: باید او را نصف حدّ آزاد زد.
عرض کردم: اگر دوباره مرتکب شد چطور؟
حضرت فرمود: بر نصف حدّ اضافه نمی‌زنند.
عرض کردم: آیا در صورت مرتکب شدن فعلی که موجب سنگسار است او را سنگسار می‌کنند؟
حضرت فرمودند: آری، و اگر هشت بار مرتکب این فعل شد او را در مرتبه هشتم می‌کشند.
عرض کردم: چه فرقی است بین مملوک و آزاد با این که هر دو از نظر فعل یکی هستند یعنی فعل هر دو زنا محسوب می‌گردد؟
حضرت فرمودند: علّت این فرق آن است که خداوند تبارک و تعالی ترحّم فرموده و نخواسته مملوک را ریسمان بندگی و رقیت به گردنش بیاندازد ولی حدّ آزاد را بر او جاری کند.
راوی می‌گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند:
و بر امام مسلمین است که قیمت بنده را از سهم «رقاب» به مولای او بپردازد و بدین ترتیب بعد از کشتن عبد فقدانش را نزد مولای او ترمیم کند.

حدیث (1) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از

_____

(1)- محمّد بن سلیمان بن مصری، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی مهمل است.
(2)- مروان بن مسلم، کوفی است و ثقه می‌باشد.
(3)- برید بن معاویة بن عجلی، ثقه و فقیه بوده و به شهادت اهل رجال از اصحاب اجماع می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 741
احمد بن ابی عبد اللّه البرقی، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلّم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارشان نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: ساحر مسلمانان را باید کشت ولی ساحر کفّار را نباید کشت.
محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللَّه چرا ساحر کفّار را نباید کشت؟
حضرت فرمودند: زیرا شرکی که دارد بزرگتر از ساحر بودنش می‌باشد در حالی که به خاطر شرکش او را نمی‌کشند چه آنکه سحر و شرک در او با هم قرین می‌باشند.
و از معصوم مروی است که توبه ساحر آن است که مشکلات را باز کند و عقد نکرده و گره نزند.

باب سیصد و سی و نهم سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ می‌کشند

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:
علّت این که شخص دو بار حدّ خورده را در مرتبه سوّم می‌کشند آن است که وی به حکم الهی استخفاف نموده و باکی از خوردن حدّ ندارد.
و علّت دیگر آنکه خفیف شمارنده خدا و حدّ، کافر است لذا لازم است او را کشت چون داخل در سلک کفّار می‌باشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
شارب الخمر وقتی شرب خمر نمود او را تازیانه می‌زنند و اگر دوباره مرتکب شد باز او را می‌زنند و اگر بار سوّم مرتکب شد وی را می‌کشند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 743
جمیل می‌گوید: برخی از اصحاب روایت کرده‌اند که او را در بار چهارم می‌کشند، در روایت آمده: کسی که مبادرت به شرب خمر کند در مرتبه چهارم کشته می‌شود.

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن اسماعیل، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:
علّت حرام بودن جنس ذکور برای ذکور و اناث آن است که نسل قطع شده و چاجویی باطل و دنیا خراب می‌گردد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی از پدران گرامش صلوات اللّه علیهم نقل کرده که فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند متعال وقتی امر فرمود که جناب آدم به زمین هبوط کند حضرت آدم با همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون داشتن همسر به زمین فرود آمد و مار نیز بدون داشتن جفت به زمین نزول کرد و اوّلین کسی که در زمین با خود لواط کرد ابلیس بود لذا فرزندانش از خود او هستند و همچنین است مار ولی فرزندان آدم از همسرش می‌باشند، پس حق تعالی به آدم و همسرش خبر داد که ابلیس و مار دشمنان آنها هستند.
حدیث (3) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر، از محمّد بن الحسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام در ذیل قول لوط که فرموده: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ (آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده بجا می‌آورید) فرمودند:
ابلیس با هیئتی زیبا در حالی که لباس‌های نیکو به تن داشت و حالت انوثیّت به

خود گرفته بود نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان آنها رسانید و از آنها خواست که با او لواط کنند و اگر از ایشان می‌خواست که مفعول او واقع شوند البته نمی‌پذیرفتند لذا درخواست کرد که با او این عمل منکر را انجام دهند و وقتی آن‌ها به این کار مبادرت ورزیدند لذّت بردند پس از آن ابلیس از پیش آنها رفت و ایشان را ترک نمود و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند.
حدیث (4) محمّد بن موسی بن عمران متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از

هشام بن سالم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از بخل به خدا پناه می‌برد؟
حضرت فرمودند: بلی ای ابا محمّد، در هر صبح و شام و ما نیز به خدا از آن پناه می‌بریم، خداوند در قرآن می‌فرماید: وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (و هر کسی خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگهدارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند).
و به زودی تو را از عاقبت بخل با خبر خواهم نمود، قوم لوط اهل قریه‌ای بودند که بر طعام بخل و حرص می‌ورزیدند و این خوی ایشان را مبتلا نمود به بیماری در فروجشان که دوایی نداشت.
عرض کردم: بیماری که به دنبال حرص و بخل ایشان پیدا شد چه بود؟
حضرت فرمودند: قریه‌ای که قوم لوط در آن بودند سر راه عابرین به شام و مصر بود لذا مسافران بر این قوم وارد می‌شدند و ایشان هم آنها را ضیافت و پذیرایی می‌کردند و وقتی نفرات واردین و میهمانان زیاد گردید اهالی این قریه یعنی قوم لوط دلتنگی و بخل و فرومایگی که داشتند ایشان را در مضیقه قرار داد لذا بخل آنها را وادار کرد به این که وقتی میهمانان بر ایشان نازل می‌شدند با آنها عمل شنیع نموده و رسوایشان کرده بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند و مقصود آنها از این فعل قبیح آن بود که واردین از ایشان بیمناک گشته و نزدشان نیایند باری افعال و اعمال زشت آنها منتشر شد و بدین ترتیب مسافرین و عابرین را بازداشت از این که بر آنها وارد شوند و این بخل آنها بود که به بلایی مبتلایشان نمود که قادر بر دفع آن از خود نبوده بدون این که شهوتی به این کار داشته باشند و رفته رفته کارشان به جایی

رسید که در شهرها و قراء می‌گردیدند و از مردان می‌خواستند که به این فعل زشت مبادرت ورزند و در قبال آن به آنها عوض می‌پرداختند.
سپس امام علیه السّلام می‌فرمایند: پس چه دردی دردناک‌تر از بخل و بدعاقبت‌تر و زشت‌تر از آن نزد خدا می‌تواند باشد.
ابو بصیر می‌گوید: محضر مبارک آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم تمام اهل قریه لوط چنین می‌کردند و به این عمل ناپسند مبتلا بودند؟
حضرت فرمودند: آری مگر یک خانواده از ایشان که خدا پرست و مؤمن بودند، مگر نشنیده‌ای فرموده حق تعالی در قرآن را که می‌فرماید:
فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فِیها مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و لکن در همه آن دیار جز یک خانه لوط، دیگر مسلمان خدا پرست نیافتیم).
پس از آن امام علیه السّلام فرمودند:

لوط در میان قومش سی سال زیست و آنها را به خدا دعوت نمود و از عذابش بیم داد، قوم او کسانی بودند که وقتی از تخلّی فارغ می‌شدند مخرج غایط را تنظیف نمی‌نموده و پس از جنب شدن غسل نمی‌کردند.
جناب لوط علیه السّلام پسر خاله حضرت ابراهیم علیه السّلام و همسر ابراهیم علیه السّلام ساره خواهر لوط بود و این دو بزرگوار هر دو نبی و مرسل و منذر بودند.
حضرت لوط مردی با سخاوت و کریم و پذیرای میهمانانی بود که بر آن جناب وارد می‌شدند و همواره آنها را از قومش بر حذر می‌داشت.
امام علیه السّلام فرمودند: وقتی قوم او چنین دیدند به لوط گفتند: ما تو را از حمایت این مردم باز می‌داریم و گوشزد می‌کنیم هیچ میهمانی را به خود راه مده و از آنها پذیرایی مکن و اگر سخنان ما را نشنوی و آنها را راه دهی هم میهمانان تو را رسوا کرده و هم تو را منکوب می‌نماییم لذا هر میهمانی که بر جناب لوط وارد می‌شد آن حضرت به خاطر خوفی که از قوم خود نسبت به آن میهمان داشت ورود او را پنهان می‌کرد و حتّی الامکان سعی می‌نمود آنها از آن مطّلع نشوند و چون آن حضرت قوم و خویش و عشیره‌ای نداشت که کمکش کنند به ناچار بسیار به او سخت می‌گذشت.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: جناب لوط و ابراهیم علیهما السّلام پیوسته منتظر نزول عذاب الهی بر قومشان بودند و آن قدر آن دو بزرگوار نزد باری تعالی منزلت داشتند که هر گاه حق تعالی می‌خواست قوم لوط را عذاب کند مودّت و دوستی ابراهیم و محبّت

لوط علیهما السّلام باعث می‌شد آن دو را منظور داشته و مراقبت نموده و عذاب را تأخیر بیاندازد.
بعد حضرت فرمودند:
و وقتی در اثر کثرت فعل گناه غضب حق تعالی بر قوم لوط شدید شد و بر آنها عذاب مقدّر فرمود و جناب ابراهیم وقتی از حکم الهی به عذاب قوم لوط مطّلع شد سخت محزون و اندوهگین گردید و پروردگار مهربان به منظور تسلّی خاطر پیامبرش و این که آن حضرت را از غم و اندوه بیرون آورد فرشتگانی را به رسالت نزد آن حضرت فرستاد که به او بشارت دهند به زودی فرزندی دانا به وی عنایت خواهد شد و حضرت اسماعیل را به او خواهد داد، فرشتگان بر جناب ابراهیم علیه السّلام شب داخل شدند، آن حضرت ترسید و پنداشت که دزدان به خانه‌اش آمده‌اند رسولان وقتی فزع و وحشت آن حضرت را دیدند گفتند: سلام بر تو.
ابراهیم جواب سلام آنها را داده و گفت: از این که بی‌موقع بر من داخل شدید بیمناک هستم.

آنها گفتند: مترس ما رسولان پروردگارت بوده و آمده‌ایم تو را به فرزندی دانا بشارت دهیم.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: مقصود از «غلام علیم» حضرت اسماعیل بن هاجر می‌باشد.
حضرت ابراهیم علیه السّلام به رسولان فرمود: مرا در این سنّ پیری مژده فرزند می‌دهید، نشانه این مژده چیست؟
گفتند: ما تو را به حقّ بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا ناامید مباش.
ابراهیم علیه السّلام فرمود: بعد از بشارت بگویید برای چه کار دیگر مبعوث شده‌اید؟
رسولان پاسخ دادند: ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده‌اند، ایشان، قوم لوط بوده که مردمی فاسق هستند ما آمده‌ایم تا آنها را از عذاب پروردگار عالمیان بیم دهیم.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: ابراهیم علیه السّلام به فرشتگان فرمود: در میان این قوم جناب لوط علیه السّلام می‌باشد!! فرشتگان گفتند: ما به کسی که در میان ایشان هست واقف و آگاهیم، ما او و تمام اهلش غیر از همسری که داشته و مقدّر کرده‌ایم که با زشتکاران هلاک شود را از بلا نجات خواهیم داد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 751
حضرت فرمودند: وقتی فرشتگان که فرستاده حق تبارک و تعالی بودند بر لوط و خانواده‌اش وارد شدند لوط به آنها فرمود: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی‌شناسم.
فرشتگان پاسخ دادند: ما بر انجام وعده عذاب که قوم تو در آن شک و انکار داشتند فرستاده‌شده‌ایم و به حق و راستی به سوی تو آمده و به تو گوشزد می‌کنیم قوم خود را از عذاب الهی بیم بده و آنچه می‌گوییم راست و صدق محض است، مأموریم به تو بگوییم: پس از هفت شبانه روز دیگر تو و جمیع خانواده‌ات مگر همسری که داری شبانه از این دیار بیرون روید و احدی از شما برنگردد و در همان شب بدان سو که مأمورید به سرعت روان شوید.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: فرشتگان این فرمان را به لوط اعلام کردند که این قوم تا آخرین نفر صبحگاه هلاک خواهند شد، بعد امام علیه السّلام اضافه فرمودند:
بامداد روز هشتم خداوند متعال فرشتگانی را به سوی حضرت ابراهیم فرستاد و او را به اسحاق بشارت داده و بدین ترتیب او را به واسطه هلاکت قوم لوط تسلّی دادند و آن فرموده حق تعالی است در قرآن که می‌فرماید:
و آنگاه فرستادگان ما بر ابراهیم خلیل به سلامتی بشارت آوردند و او را

سلام گفته و از او پاسخ سلام شنیدند، آنگاه ابراهیم برای آنها از گوشت گوساله کبابی مهیّا کرد.
مقصود از «عجل حنیذ» گوساله‌ای است که سربریده و بریان و پخته باشند.
باری وقتی جناب ابراهیم علیه السّلام دید که آنان به طعام دست دراز نمی‌کنند بیمناک شد، آنان حس کرده و گفتند: مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می‌باشیم، در آن حال همسر ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسّم گردید، پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس به یعقوب بشارت دادیم.
آن زن خندید یعنی از کلام ایشان تعجّب کرد سپس گفت: آیا می‌شود از من با آنکه پیر سالخورده‌ام و شوهرم نیز مردی پیر و فرتوت است فرزندی پدید آید، این چیزی شگفت انگیز است!!؟
فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا تعجّب می‌کنی، رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، او خدایی ستوده و بزرگوار می‌باشد.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: وقتی فرشتگان به ابراهیم بشارت اسحاق را داده و

وحشت و هراس را از او بردند به مناجات با پروردگار پرداخت و از درگاه ربوبی تقاضا نمود که بلا و عذاب را از قوم لوط بر دارد.
خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم از این درخواست بگذر، امر حتمی پروردگارت صادر شده و پس از طلوع آفتاب در آن روز معلوم عذاب حتمی من خواهد آمد و در این تقدیر برگشتی نخواهد بود.
حدیث (5) و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابی حمزه ثمالی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام منقول است که فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط به چه کیفیّتی بود؟
جبرئیل محضر مبارکش عرض کرد: قوم لوط از قریه‌ای بودند که آنها مخرج غایطشان را تنظیف نمی‌کرده و غسل جنابت نیز نمی‌نمودند و از خصوصیّات دیگر آنها این که بر طعام حریص بودند، جناب لوط علیه السّلام سی سال در بین آنها بود، بر آنها وارد شد ولی از آنها نبود، عشیره و خویشاوندی در بین آنها نداشت، پیوسته ایشان را به خدا و ایمان به او و پیروی از فرامینش دعوت می‌کرد و از انجام فواحش و قبایح بازشان می‌داشت آن حضرت قومش را بر طاعت خدا وادار می‌کرد ولی آنها اجابتش نکرده و از حق تعالی اطاعت نمی‌نمودند.
و حق تبارک و تعالی وقتی خواست این قوم را عذاب کند رسولانی که

حجّت و بیم دهنده بودند را فرستاد تا آنها را از کردار قبیح و زشتشان باز دارند ولی آنها همچنان به سرکشی و طغیان خود ادامه می‌دادند و چون آن قوم امر و فرمان پروردگار را اطاعت نکرده و از آن سرپیچی نمودند باری تعالی فرشتگانی را به سوی آن قوم فرستاد تا مؤمنین را از قریه آنها بیرون کنند پس تمام اهل ایمان از بین آنها خارج شده و غیر از یک خانواده از مسلمین و مؤمنین کسی دیگر در میانشان نماند، فرشتگان آن خانواده را نیز بیرون برده و به حضرت لوط عرضه داشتند و در دل شب اهل خود را از این قریه خارج کن و نگذار احدی از آنها برگردند بلکه به همان مقصدی که مأمور به آن جا شده‌اند بروند، چون شب فرا رسید جناب لوط دختران خود را حرکت داد ولی همسرش برگشت و به جناب خویشان خود رفت و به آنها خبر داد که لوط دخترانش را از قریه خارج کرده.
سپس جبرئیل عرضه داشت: وقتی صبح دمید به من نداء شد: ای جبرئیل عذاب قوم لوط حتمی شد، پس به نزد این گروه فرود آی و قریه ایشان و اطراف آن

را از زیر هفت زمین برکن و آن را به آسمان ببر و سپس آن را نگه‌دار تا امر خالق جبّار برسد و به تو فرمان دهد آن را واژگون نمایی منتهی باید منزل لوط را از جا نکنی و به منظور عبرت برای عابرین به جای بگذاری، من به زمین فرود آمده و خود را به قریه ستمگران رسانده سپس بال راست را بر اطراف شرقی آن قریه زده و بعد بال چپ خود را بر مغرب آن زده و شهر را با اطرافش از بیخ کندم تنها منزل لوط را برای عبرت عابرین به جای گذاردم، پس از آن شهر را به پشت بالهایم نگه داشته به حدّی که اهل آسمان بانگ خروس‌ها و زوزه سگهای شهر را می‌شنیدند در بامداد و طالع شدن آفتاب عالمتاب از مقابل عرش به من نداء شد، ای جبرئیل شهر را بر اهلش واژگون نما.
من شهر را بر اهلش واژگون کرده به طوری که زیر را زبر و زبر را زیر نمودم بعد حق تعالی سنگ‌های بلا که از امر خدا نشاندار و معیّن بود بر سر آنها بارید، البتّه ای محمّد این گونه بلا و هلاکت نیز از ستمگران امّت تو دور نخواهد بود.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای جبرئیل قریه آنها از کدام بلاد بود؟
جبرئیل عرض کرد: جای قریه آنها در مکانی از بحیره که امروزه طبریه به آن گفته و در نواحی شام می‌باشد قرار داشت.
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به جبرئیل فرمود: وقتی شهر را بر ایشان واژگون نمودی در کدام نقطه زمین پایین آمد؟
جبرئیل عرض کرد: ای محمّد بن دریای شام به طرف مصر افتاد و در بین

دریا غرق گردید.
حدیث (6) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان، از ابو بصیر و غیر او از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هنگامی که فرشتگان برای هلاک قوم لوط آمدند گفتند: ما اهل این قریه را هلاک خواهیم نمود.
ساره گفت: من از کمی آنها و زیادی اهل قریه به شگفت آمدم لذا گفت: چه کسی طاقت قوم لوط را دارد! فرشتگان او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادند.
ساره خندید و گفت: من پیر زن و فرتوتی عقیم هستم (او در آن روز زنی نود

ساله و ابراهیم مردی صد و بیست ساله بود).
باری ابراهیم با فرشتگان عذاب به مجادله پرداخت و فرمود: چگونه این قوم را هلاک می‌کنید و حال آنکه در میان ایشان لوط می‌باشد؟! جبرئیل گفت: ما از کسی که در بین این قوم هست کاملا مطّلع هستیم.
ابراهیم اصرار و ابرام نمود در برداشته شدن عذاب از قوم لوط.
جبرئیل گفت:
ای ابراهیم از این خواسته درگذر امر پروردگارت مبنی بر عذاب ایشان صادر شده و قطعا عذابی که تخلفی در آن نیست بر ایشان نازل خواهد شد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند: هنگامی که جبرئیل و فرشتگان دیگر برای هلاکت قوم لوط نزد آن جناب آمدند قوم آن حضرت آگاه شده و به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند، لوط ایستاد و دست بر درب منزل نهاد و آنها را سوگند داد و گفت: از خدا بترسید و مرا در میان میهمانانم سر افکنده نکنید.
آنها گفتند: مگر ما تو را نهی نکرده و از پذیرفتن میهمان بازنداشتیم.
لوط دختران خود را بر ایشان عرضه کرد و پیشنهاد نمود که به جای آن عمل ناروا با ایشان ازدواج کنید.
آنها گفتند: ما را رغبت و میلی به آنها دختران نیست و تو به خوبی می‌دانی که مقصود ما چیست.
حضرت لوط علیه السّلام فرمود: آیا در میان شما یک مرد خیر خواه رشید خداپرست نمی‌باشد؟
امام علیه السّلام فرمود: آنها ابا و امتناع نمودند.
لوط علیه السّلام فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آنکه چون قدرت ندارم از شرّ شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

حضرت فرمود: جبرئیل به ایشان می‌نگریست و پس از کلام لوط گفت: کاش می‌دانست چه اقتدار و نیرویی دارد، سپس جبرئیل لوط را خواند و آن حضرت نزد وی رفت در همین هنگام آن قوم درب را گشوده و داخل خانه شدند، جبرئیل با دست به ایشان اشاره کرد در جا نابینا شدند، پس وقتی خواستند از منزل برگردند چون درب منزل را نمی‌دیدند با دست دیوار را مسّ می‌کردند تا درب را پیدا کرده و از آن خارج شوند، باری فرشتگان به خدا سوگند می‌خوردند که اگر صبح بدمد یک نفر از قوم لوط را باقی نمی‌گذاریم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 759
امام علیه السّلام فرمودند: وقتی جبرئیل به لوط گفت ما فرستادگان پروردگارت هستیم.
لوط به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل در عذاب این قوم شتاب کن.
جبرئیل گفت: آری.
لوط علیه السّلام فرمود: ای جبرئیل در عذاب ایشان تعجیل کن.
جبرئیل گفت: وعده ایشان طلوع صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟!
سپس جبرئیل گفت: ای لوط خود و فرزندانت از این قریه بیرون روید تا به فلان مکان برسید لوط فرمود: ای جبرئیل الاغ‌های سواری من نحیف و ناتوان هستند و نمی‌توانند ما را به سرعت از این قریه به فلان موضع ببرند.
جبرئیل گفت: وقت را مغتنم شمرده و زود از اینجا بیرون روید.
لوط با همراهانش از قریه بیرون رفتند، زمان می‌گذشت تا سحر فرا رسید، جبرئیل در این هنگام به قریه ستمگران فرود آمد و بالش را زیر قریه برد تا آن را از بیخ کند و بلند نمود و سپس شهر را بر اهلش واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ‌هایی از گل سخت شده هدف اصابت قرار داد، همسر لوط صدای مهیب و هولناکی شنیده و به واسطه آن هلاک شد.
حدیث (7) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از موسی بن جعفر سعدآبادی، از علی بن معبد، از عبید اللَّه دهقان، از درست، از عطیّه برادر ابی المغراء، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام سخن از مردان ملوط (مردانی که به آنها عمل شنیع لواط انجام می‌شود) به میان آمد، حضرت فرمودند:
خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد «1» به این مبتلا نمی‌سازد.
در پشت این مردان رحم‌هایی است واژگون و عورت پشت آنها همچون عورت زنان است و یکی از ابناء و فرزندان ابلیس بنام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه‌اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه‌اش شرکت نموده

باشد از مولود و فرزند دار شدن عقیم می‌باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنّش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی‌نماید، این اشخاص از بقایای قوم سدوم

_____

(1)- مقصود از «حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می‌داند.

هستند، البته مقصود از این کلام آن نیست که ایشان اولاد سدوم هستند، بلکه منظورم آن است که از طینت آنها می‌باشند.

راوی می‌گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: آیا سدوم همان کسانی بودند که شهر بر آنها واژگون شد و به غضب الهی گرفتار شدند؟

حضرت فرمودند: چهار شهر بود که واژگون گردید و آنها عبارت بودند از: سدوم، صدیم، لدنا و عمیرا، جبرئیل وقتی برای عذاب و هلاکت آنها مأمور شد به زمین فرود آمد و بالش را زیر این چهار شهر برد و آنها را به آسمان بلند کرد تا جایی که اهل آسمان دنیا صدای زوزه سگ‌های ایشان را می‌شنیدند و سپس آنها را واژگون و سرنگون نمود.

باب سیصد و چهل و یکم سرّ این که حق تبارک و تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن و معامله کردن نوشته‌ای بین خود تنظیم کنند

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حق تعالی اسماء و عمرهای انبیاء را بر حضرت آدم علیه السّلام عرضه داشت به اسم داود و عمر آن جناب که رسید عمرش را در دنیا چهل سال معرّفی کرد.
حضرت آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا چقدر عمر داود کم و چقدر عمر من زیاد است، بار خدایا آیا ممکن است سی سال از عمر من را به او ببخشی؟
خداوند فرمود: آری ای آدم.
آدم علیه السّلام عرض کرد: پس از عمر من سی سال کم کن و به عمر او بیافزا.
حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال سی سال به عمر حضرت داود علیه السّلام افزود و آن را برای حضرتش ثابت قرار داد و این امر البته نزد حق جلّت عظمته ثابت بود و فرمود حق تعالی که می‌فرماید: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ (آنچه را که خدا بخواهد محو نموده و اثبات می‌کند و نزد او امّ الکتاب یعنی لوح محفوظ می‌باشد) به همین معنا اشاره دارد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 763
سپس امام علیه السّلام فرمودند: بنا بر این آنچه نزد حق تعالی برای آدم ثابت بود را حضرتش محو نمود و آنچه نزدش برای داود ثابت نبود را ثابت قرار داد، پس از آن حضرت فرمودند:
پس عمر آدم سپری و منقضی شد و ملک الموت برای قبض روحش نزد او حاضر گردید، آدم به او گفت: ای ملک الموت هنوز سی سال از عمر من باقی مانده است.
ملک الموت گفت: روزی که تو در وادی دخیاء بودی و حق تعالی اسماء انبیاء و عمرهای ایشان را به تو عرضه کرد مگر این سه سال را از عمر خود کسر نکرده و برای فرزندت داود پیغمبر علیه السّلام قرار دادی؟
آدم گفت: یادم نمی‌آید.
ملک الموت گفت: این را انکار مکن، مگر از خدای تعالی نخواستی که آن را برای داود ثابت کرده و از عمر تو محوش نماید، حق تعالی آن را در زبور داود اثبات و در ذکر از عمر تو محو نمود.
آدم علیه السّلام گفت: تا آن را بدانم.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود: آدم علیه السّلام راست می‌گفت؛ زیرا یادش نبود و انکار هم نمی‌کرد فلذا از آن روز به بعد حق تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن یا انجام معامله و تعیین کردن وقت قرض و معامله نوشته‌ای مشتمل بر جزئیات معامله را بین خود تنظیم کنند زیرا آدم علیه السّلام آنچه را که بر خود ملتزم شده بود فراموش کرد و انکار نمود.

باب سیصد و چهل و دوّم سرّ وقوع مدّ و جزر

حدیث (1) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه بن احمد بن خالد بن جبله واعظ از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از آن حضرت راجع به مدّ و جزر سؤال شد که این دو چه می‌باشند؟
حضرت فرمودند: فرشته‌ای موکّل دریاها است به نام رومان هنگامی که گام در

دریا می‌نهد آب بالا می‌آید و مدّ ایجاد می‌شود و زمانی که آن را از دریا بیرون می‌آورد آب پایین می‌رود و جزر به وقوع می‌پیوندد.
حدیث (2) محمّد بن علی بن ماجیلویه رحمة اللَّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از خلف بن حمّاد اسدی، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهزیار، از عباية بن ربعی، وی گفت: از عبد اللَّه بن عبّاس راجع به مدّ و جزر سؤال شد؟
وی گفت: خداوند متعال فرشته‌ای را موکّل وسط دریاها قرار داده، این فرشته هر گاه پا در دریا نهد آب آن بالا آمده و مدّ پیدا می‌شود و هنگامی که پا از آن بردارد، آب پایین رفته و جزر واقع می‌گردد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحابش، از محمّد بن سنان از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند متعال زمین را آفرید سپس به ماهی امر فرمود آن را به پشت خود گرفته حمل نماید، ماهی گفت:
با نیرو و قوّت خود آن را برداشته و حمل کردم، حق تعالی سپس ماهی کوچکی به قدر یک وجب را آفرید و آن ماهی کوچک داخل منفذ بینی آن ماهی بزرگ شد، ماهی تا چهل بامداد مضطرب بود و هر وقت خداوند متعال اراده کند زمین را بلرزاند ماهی کوچک را نازل کرده و فرو می‌فرستد بلافاصله زمین به لرزه در می‌آید.
حدیث (2) مروی است که وقتی ذو القرنین به سدّ رسید از آن جا گذشت و داخل وادی ظلمات شد و در آن جا به فرشته‌ای برخورد که بر روی کوهی ایستاده، طول آن فرشته پانصد ذراع بود، آن فرشته به ذو القرنین گفت: پشت سر تو سلطانی است که به او ذو القرنین می‌گویند: ذو القرنین به او گفت تو کیستی؟
گفت: فرشته‌ای از فرشتگان رحمان بوده و موکّل این کوه می‌باشم، هیچ کوهی را خداوند نیافریده مگر رشته‌ای از آن به این کوه متّصل می‌شود و وقتی خداوند

عزّ و جلّ بخواهد شهری را بلرزاند به من وحی می‌فرماید و من آن را به لرزه در می‌آورم.
محمّد بن احمد می‌گوید: عیسی بن محمّد از علی بن مهزیار، از عبد اللَّه بن عمر، از عباد بن حماد از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام این حدیث را برای من نقل کرده است.
حدیث (3) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
محمّد بن الحسن الصفّار به اسنادش به طور مرفوعه از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی ماهی را امر نمود که زمین را به پشت خود حمل کرده و هر شهری از شهرها را روی پولکی از پولک‌هایش قرار داد و هر گاه حق تعالی اراده نمود نقطه‌ای از زمین را بلرزاند ماهی را امر نمود آن پولکی که نقطه مقصود روی آن قرار گرفته است را حرکت دهد و با حرکت دادن ماهی پولک را آن نقطه از زمین به لرزه در می‌آید و اگر پولک

را بلند می‌کرد و آن قسمت از زمین به اذن خدای عزّ و جلّ زیر و زبر و واژگون می‌شد.
حدیث (4) احمد بن محمّد از پدرش، از محمّد بن احمد از هیثم نهدی، از برخی اصحاب به اسنادش به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در هنگام وقوع زلزله دو آیه ذیل را قرائت می‌فرمودند:
الف: إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً (محققا خدا آسمان‌ها و زمین را از این که نابود شوند نگه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت و بدانید که خدا بر کیفر و گناه خلق بسیار بردبار و آمرزنده است).
ب: وَ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (و آسمان را او نگه داشته که بر زمین نیفتند که همانا خدا در باره بندگان بسیار رئوف و مهربان است).
حدیث (5) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از یحیی بن محمّد بن ایّوب، از علیّ بن مهزیار، از ابن سنان از یحیی حلبی، از عمر بن ابان، از جابر نقل کرده که گفت:
تمیم بن جذیم گفت: هنگامی که علی علیه السّلام به طرف بصره می‌رفتند در محضر مبارکش بودم در وقتی که از مرکب‌ها پایین آمده بودیم زمین لرزید، امام علیه السّلام دست بر

زمین زده سپس به زمین فرمودند: تو را چه می‌شود پس از آن روی به ما آورده و فرمودند:
اگر این زلزله همان زلزله‌ای بود که حق عزّ و جلّ در کتابش از آن یاد کرده جواب من را می‌داد ولی این، آن زلزله نیست.
حدیث (6) و با همین اسناد از محمّد بن خالد، از محمّد بن عیسی، از علی بن مهزیار نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر علیه السّلام مکتوبی فرستاده و در آن از کثرت زلزله در اهواز شکایت کرده و معروض داشتم آیا صلاح می‌دانید از آن جا به مکان دیگری منتقل شویم:
حضرت در جواب نوشتند: از آن جا منتقل نشوید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و سپس غسل کرده و لباس‌های طاهر بپوشید و روز جمعه از منازل بیرون آمده و خدا را بخوانید و دعاء نمایید مسلّما حق تعالی آن را از شما بر طرف می‌کند.
راوی می‌گوید: ما همین کار را کردیم پس زلزله‌ها ساکت شدند و نیز امام علیه السّلام فرمودند: هر کس که از شما گنه‌کار است توبه و انابه نماید و دعای خیر نماید.

حدیث (7) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: زلزله چیست؟
حضرت فرمودند: آیه و نشانه‌ای است.
عرضه داشتم: سبب آن چیست؟
فرمودند: خداوند تبارک و تعالی برای رشته‌های زمین فرشته‌ای را موکّل قرار داده و هر گاه بخواهد زمین را بلرزاند به آن فرشته وحی می‌کند فلان رشته و فلان رشته را حرکت بده، پس آن فرشته، رشته‌های زمین را که حق تعالی امر فرموده حرکت می‌دهد بلافاصله زمین با اهلش به حرکت و لرزه در می‌آیند.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم وقتی چنین پیش آمد چکار بکنم؟
حضرت فرمود: نماز کسوف (آیات) بخوان و وقتی از نماز فارغ شدی به سجده برو و در سجود بگو: یا من یمسک السّمواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً امسک عنّا السّوء إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (ای کسی که آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگه می‌داری و اگر رو به

زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت که او بردبار و آمرزنده است بدی و شر را از ما دور بدار محقّقا تو بر هر چیزی قادر هستی).
حدیث (8) و با همین اسناد از محمّد بن احمد از ابو عبد اللَّه رازی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجه مرفوعا از حضرت فاطمه علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
در عهد ابو بکر زلزله‌ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابو بکر و عمر آمده، دیدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السّلام آمده‌اند، مردم به تبعیّت از آن دو خود را به درب منزل علی علیه السّلام رساندند، علی علیه السّلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند، اندوهی نداشته و غمگین نبودند، امام علیه السّلام از مردم گذشتند و مردم هم به دنبال حضرتش حرکت کردند، حضرت رفتند تا به تپّه‌ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپّه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت زده می‌دیدند که دیوارها می‌جنبند و در حال رفتن و آمدن می‌باشند.
حضرت به آنها فرمودند: گویا از آنچه می‌بینید به هول و وحشت افتاده‌اید؟
عرضه داشتند: چگونه هول و وحشت نداشته باشیم و حال آنکه هرگز مثل این صحنه را ندیده‌ایم.

حضرت فاطمه سلام اللّه علیها فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زده و فرمودند: تو را چه می‌شود آرام باش.
زمین آرام گرفت، مردم بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شد و به طرفشان آمد در شگفت شدند، باری امام علیه السّلام به آنها فرمودند: از این عمل و حرکت من تعجّب کردید؟
گفتند: آری.
حضرت فرمودند: من کسی هستم که خداوند متعال در قرآن راجع به او فرموده:

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص771
إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها (هنگامی که زمین به سخت‌ترین زلزله خود به لرزه در آید و بارهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون افکند، در آن روز انسان گوید: زمین را چه می‌شود).
من همان انسانی هستم که به زمین می‌گوید: تو را چه می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 773
یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (در آن روز زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه می‌سازد).
منظور از «اخبارها» من هستم که زمین اخبار از من می‌نماید.

باب سیصد و چهل و چهارم سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم از آباء و اجداد گرامش نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
چربی را از کودکانتان بشویید زیرا شیطان در خواب به سراغ آنها آمده و چربی را استشمام می‌کند و کودک به فزع و فریاد می‌آید و از طرف دیگر دو ملک نویسنده نیز از آن متأذّی می‌گردند.

باب سیصد و چهل و پنجم سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه گفت:
محمّد بن یحیی عطار از محمّد بن احمد از ابو عبد اللَّه رازی، از حسن بن علی بن نعمان، از اسباط بن محمّد مرفوعا از حضرت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
غیبت بدتر از زنا است.
محضر مبارکش عرض شد، یا رسول اللَّه برای چه غیبت از زنا شدیدتر است؟
حضرت فرمودند: زیرا صاحب زنا توبه می‌کند و خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد ولی صاحب غیبت توبه می‌نماید و خداوند توبه‌اش را نمی‌پذیرد تا وقتی که شخص غیبت شده او را حلال کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 775

باب سیصد و چهل و ششم سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین‌تر و بخیل‌تر و مشتاق‌تر به نکاح می‌باشد و علّت این که مؤمن در دینش از کوه سخت‌تر است

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه ربعی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
محضر مبارک پدرم عرض شد: چرا مؤمن از همه افراد تیزبین‌تر می‌باشد؟
حضرت فرمودند: زیرا حدّت و باریک بینی قرآن در قلب او بوده و ایمان خالص در سینه‌اش می‌باشد و او بنده‌ای است مطیع حق تعالی و تصدیق‌کننده رسولش.
محضرش عرض شد: چرا مؤمن از همه بخیل‌تر می‌باشد؟
فرمودند: زیرا رزق خود را سعی می‌کند از راه حلال تحصیل کند و بدیهی است مطلوب حلال نزد طالب عزیز بوده لا جرم دوست ندارد آن را از خود جدا کند چه آنکه می‌داند تهیه و تحصیل مطلوبش دشوار و سخت است و اگر نفسش سخاوت وجود نشان دهد صرفا آن مطلوب را در موردش قرار داده و سعی می‌کند در جایی که شایسته است صرفش کند.
محضر مبارکش عرض شد: چرا مؤمن گاهی از دیگران به نکاح و دفع غریزه جنسی مشتاق‌تر بوده و از همه مبادرتش به آن بیشتر است؟
حضرت فرمودند: زیرا مؤمن می‌خواهد خود را از نامحرمان بر حذر داشته و نسبت به فروجی که بر او حرام هستند تعدّی نکند لذا نمی‌گذارد شهوتش به هر طرف میل کند بلکه آن را مهار می‌نماید ولی وقتی به حلال دست یابد به آن اکتفاء کرده و با استفاده کامل از آن خود را از غیرش مستغنی و بی‌نیاز قرار می‌دهد.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
قوّت و نیروی مؤمن در قلبش می‌باشد، لذا می‌بینید با این که بسا مؤمن ضعیف البدن و نحیف الجسم است مع ذلک قائم اللّیل و صائم النّهار می‌باشد.
و نیز فرمودند:
مؤمن در دینش از کوههای راسخ استوارتر است و شاهد بر این گفتار آن است که بسا از کوهها برخی از اجزائشان را جدا می‌کنند ولی احدی قادر نیست که از دین مؤمن بکاهد و آن را تجزیه نماید و سرّش آن است که مؤمن نسبت به دینش بخیل بوده و از آن به کسی نمی‌دهد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 777

باب سیصد و چهل و هفتم سرّ پیدایش نقصان و قصور در ماهها

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از صباح بن سیابه از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند متعال ماه‌ها را دوازده‌تا آفریده و مجموعا سیصد و شصت روز می‌باشند، پس شش روز از آن کسر نمود و در آن آسمان‌ها و زمین را آفرید فلذا در ماه‌ها نقص و قصور پیدا شده است.

باب سیصد و چهل و هشتم سرّ این که جعفر بن ابی طالب علیه السّلام هرگز شراب بیاشامید و دروغ نگفت و زناء نکرد و عبادت بت ننمود

حدیث (1) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود:
سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از احمد بن نضر خزّاز از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
خداوند متعال به رسول گرامیش صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وحی نمود و فرمود:
من از چهار خصلت جعفر بن ابی طالب تشکّر می‌کنم.
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جعفر را خوانده و به او این خبر را دادند.
جعفر محضر مبارکش عرض کرد: اگر خداوند تبارک و تعالی به شما خبر نداده بود من نیز به شما خبر آن را نمی‌دادم این چهار خصلت عبارتند از:
الف: هرگز شراب نیاشامیدم زیرا می‌دانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل می‌شود.
ب: ابدا دروغ نگفتم زیرا دروغ مروّت و جوانمردی را کاهش می‌دهد.
ج: هیچ گاه مرتکب زنا نشدم چون بیم داشتم اگر چنین کنم با من نیز همین بشود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 779
د: هرگز بت نپرستیدم زیرا می‌دانم که بت نه نافع بوده و نه مضرّ.
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دست بر شانه او زد و فرمود:
حق دارد خدای عزّ و جلّ که دو بال به تو داده تا در بهشت با فرشتگانش پرواز کنی.

باب سیصد و چهل و نهم سرّ مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمّد بن سنان از عمّار ساباطی، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
از عمّار اگر دوست داری که نعمت برای کامل شود و مودّت و دوستی برایت تکمیل گردد و معیشتت به صلاح گراید با بنده و اشخاص فرومایه مشورت مکن زیرا اگر آنها را امین خود قرار دهی به تو خیانت نموده و اگر سخن با تو بگویند تکذیبت کرده و اگر در رنج و محنت افتی مخذولت می‌کنند و اگر به تو وعده دهند انجامش نمی‌دهند.
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسن، از ابن محبوب، از معاویة بن وهب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده و گفته: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:
پدرم می‌فرمودند: قیام به حق کن و متعرّض آنچه از تو فوت شد مشو و از کاری که برایت مهمّ نیست دوری نما و از دشمنت اجتناب کن و دوستت را از مردم بر حذر دار مگر از اشخاص امین و امین کسی است که از خدا بترسد.
و با فاجر و فاسق مصاحبت مکن و او را سرّ خود مطّلع نگردان و بر امانتت امین ندان و در امور و کارهایت با کسانی که از خدا و مخالفتش هراس دارند مشورت نما.
باب سیصد و پنجاهم سرّ مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص
حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن آدم، از

پدرش به اسنادش مرفوعا نقل کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
ای علی با ترسو مشورت مکن زیرا مورد درآمد و روزی را بر تو تنگ می‌کند و با بخیل و آزمند به شور منشین به خاطر آنکه تو را از مقصد و هدفت باز می‌دارد و حریص را مشاور خود قرار مده و زیرا سوء و زشتی عاقبت کار را از نظرت محو کرده و آن را مزیّن می‌نماید.
ای علی بدان که ترس و بخل و حرص یک غریزه و طبیعت بوده که جامع آنها سوء ظن می‌باشد.

باب سیصد و پنجاه و یکم سرّ مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد، از موسی بن عمر از یحیی بن عمر، از صفوان جمّال نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:
زیاد دست را داخل ریش خود مکن که این عمل موجب زشتی رو و صورت می‌گردد.

باب سیصد و پنجاه و دوّم سرّ این که انسان مأمور است به پایین‌تر از خود بنگرد نه بالاتر از خویش

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که به حمران بن اعین فرمودند: ای حمران به کسی بنگر که پایین‌تر از تو است نه آنکه از حیث روزی و رزق بالاتر از تو می‌باشد زیرا این سبب می‌شود که به آنچه به تو داده شده قانع گشته و شایستگی پیدا کنی برای این که پروردگارت بیش از آن به تو اعطاء کند.
بدان عمل اندکی که از روی یقین باشد به مراتب نزد خدا برتر است از عمل زیادی که عامل آن را از روی یقین بجا نیاورده باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 783
و نیز بدان که هیچ ورع و زهدی نافع‌تر از اجتناب از محرّمات الهی و بازداشتن خود از آزار به مسلمین و دوری از پشت‌سرگویی دیگران نبوده و هیچ زندگانی گواراتر از حسن خلق نیست و مالی نافع‌تر از قناعت کردن به اندک بضاعتی که کافی بوده و رفع نیاز را نماید نبوده و هیچ جهل و نادانی زیان‌آورتر از عجب و خود پسندی نمی‌باشد.

باب سیصد و پنجاه و سوّم سرّ شناخته نشدن مؤمن بین مردم

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی به اسنادش مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مؤمن پنهان است زیرا محاسن و خوبی‌های او را نزد حق تعالی می‌برند و در نتیجه بین مردم منتشر نمی‌گردد و آنها او را نمی‌شناسد و کافر مشهور و معروف است زیرا اعمال خوبش برای مردم است و بین آنها منتشر می‌باشد و به آسمان برده نمی‌شوند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: دست قدرت خدای تعالی بالای سر مؤمنین به رحمت گشوده است.
حدیث (3) علی بن حاتم از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل از حسین بن موسی، از پدرش، از حضرت موسی بن جعفر از پدرش، از جدّش، از علی بن الحسین، از پدرش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پنهان شده بود و از معروف و حسن فعلش تشکّر و قدردانی نمی‌شد در حالی که بر قرشی و عربی و عجمی افعال حسن و کردار پسندیده‌اش جاری و آشکار بوده و چه کسی را می‌توان یافت که نیکو کردارتر از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر خلایق باشد؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 785
و با این حال از آن جناب تشکّر نشد و ما اهل بیت پیامبر نیز پنهان‌شده‌ایم و از افعال ما نیز تشکّر نمی‌شود چنانچه نیکان از اهل ایمان هم پنهان بوده و از افعال پسندیده‌اشان شکر و قدردانی نمی‌شود.
حدیث (4) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضّال، از علی بن نعمان، از یزید بن خلیفه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
اگر یکی از شما روی قلّه کوهی باشد خطر و گزندی به او متوجه نمی‌شود تا این که زمان مرگ او فرا برسد بعد فرمودند: می‌خواهید مردم شما را ببینند؟ کسی که برای مردم عملی انجام دهد اجرش بر مردم است که به او دهند و کسی که برای خدا کاری را انجام داد البته ثوابش را خدا به او

خواهد داد محقّقا هر ریایی که در خارج محقّق شود شرک محسوب می‌شود.

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار از احمد بن محمّد بن خالد از علی بن حکم، از عبد اللَّه بن جندب از سفیان بن سمط نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
هر گاه خداوند متعال برای بنده‌ای خیر بخواهد پس در صورتی که آن بنده گناهی مرتکب شد به دنبال آن گرفتار نقمت و عذابی او را نموده تا بدین وسیله متوجه طلب آمرزش و استغفار گردد و زمانی که برای بنده‌ای بدی را خواسته باشد به دنبال گناهش به او نعمتی می‌دهد تا استغفار را فراموش کرده و در گناه پیوسته بماند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ «1» (به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می‌افکنیم از جایی که نمی‌دانند).
مقصود این است که هنگام انجام معاصی به ایشان نعمت می‌دهیم.

_____
(1)- سوره اعراف آیه (182)

باب سیصد و پنجاه و پنجم سرّ این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر حیوانات مأکول را حلال کرده

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:
حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد چون این حیوانات زیاد بوده و وجودشان ممکن است و نیز گاو وحشی و غیرش را از انواع حیوانات وحشی مأکول اللّحم را حلال فرمود زیرا غذایی که می‌خورند نه حرام بوده و نه مکروه و از طرفی این حیوانات نسبت به هم مضرّ نبوده چنانچه به انسان‌ها نیز ضرری وارد نکرده مضافا به این که در آفرینش آنها هیچ زشتی و قباحتی دیده نمی‌شود.

باب سیصد و پنجاه و ششم سرّ مکروه بودن تناول نمودن غدّه‌ها

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد از محمّد بن شمون، از عبد اللَّه بن عبد الرحمن از مسمع بن عبد الملک، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
وقتی یکی از شما گوشت خرید غدّه‌های داخل آن را بیرون بیاورد زیرا تناول این غدّه‌ها رگ جذام را تحریک می‌کند.

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از احمد بن محمّد بزنطی، از ابان بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: چگونه تناول طحال (سپرز)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 789
حرام گشته با این که از ذبیحه محسوب می‌شود؟
حضرت فرمودند:
قوچی از ثبیر که کوهی است در مکّه بر جناب ابراهیم علیه السّلام فرود آمد تا آن حضرت ذبحش نماید، ابلیس نزد آن جناب آمد و عرض کرد: نصیب من را از این قوچ بده.
ابراهیم علیه السّلام فرمود: تو چه نصیبی در این داری با این که قربانی پروردگارم و فداء برای فرزندم می‌باشد.
خداوند متعال به حضرتش وحی فرمود: او در این قوچ نصیبی دارد و آن طحال حیوان می‌باشد زیرا طحال مرکز تجمّع خون است و بیضتین نیز حرام است زیرا مکان نکاح و جماع بوده و مجرای نطفه می‌باشد، برای ابراهیم طحال و بیضتین را به ابلیس دادند.
راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: چرا نخاع حرام شده است؟
حضرت فرمودند: زیرا محل آب جهنده (منی) بوده که در هر مذکّر و مؤنّثی می‌باشد نخاع رشته مغزی است طولانی که در مهره‌های پشت کشیده شده است.
ابان می‌گوید: سپس حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
از حیوانی که سر بریده‌اند تناول ده چیز مکروه است باین شرح:
طحال (سپرز) بیضتین، نخاع (مغز حرام) خون، پوست، استخوان، شاخ، سم غدّه‌ها، آلت نرینه.
و ده چیز از میته و مردار آزاد و غیر ممنوع است باین شرح:
پشم، مو، پر، بیضه (تخم) دندان، شاخ، سمّ، نافچه، پوست، شیر زمانی که در پستان حیوان باشد و حیوان بمیرد.
حدیث (2) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللَّه بن صلت، از عثمان بن عیسی عامری از سماعة بن مهران، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
جرّی (ماهی باریک و درازی است که پولک ندارد) و مارماهی و طافی ماهی مرده که روی آب آمده) و اربیان (نوعی از ماهی است) و سپرز را نخور و علّت نهی از سپرز آن است که این عضو حیوان جای خون و جویده

شده شیطان می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 791

باب سیصد و پنجاه و هشتم سرّ مکروه بودن تناول کلیتین (قلوه‌ها)

حدیث (1) علی بن حاتم از حسین بن علی بن زکریا از محمّد بن صدقه، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت محمّد بن علی علیهم السّلام نقل شده که فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون این که حکم به تحریم تناول قلوه‌ها کنند آن را نمی‌خوردند زیرا این دو عضو نزدیک به ادرار می‌باشند.

باب سیصد و پنجاه و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از خوردن گوشت الاغ اهلی در روز خیبر نهی فرمودند و علّت حرام نمودن گوشت قاطر

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره و محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب وقتی از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی سؤال شدند: فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روز خیبر از خوردن آنها نهی فرمودند و سرّ نهی از آن این است که این حیوان بارکش مردم است (یعنی حرام نیست ولی مکروه می‌باشد) چه آنکه حرام آن است که خدای متعال در قرآن حرام کرده است.
حدیث (2) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد از حریز از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از تناول گوشت الاغ‌های اهلی نهی فرمودند و نهی آن حضرت به خاطر آن است که از پشت این حیوانات جهت حمل و نقل استفاده می‌شود و ذبح آنها و خوردن گوشتشان بسا آنها را در معرض فانی و نابود شدن قرار می‌دهد و باب این استفاده بسته می‌شود و الّا خوردن گوشت آنها حرام نیست سپس حضرت این آیه را قرائت فرمودند:
قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ ... تا آخر آیه (بگو ای پیامبر در آنچه خدا به من وحی کرده حرامی را بر خورندگان نمی‌یابیم که خوردنش حرام باشد).
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 793
حدیث (3) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم نقل کرده که وی گفت:
ابو الحسن لیثی از قول حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام حدیثی را به این شرح حکایت نمود:
حضرت فرمودند: از پدرم علیه السّلام راجع به گوشت الاغ اهلی سؤال شد؟
حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از خوردن این گوشت نهی فرمودند زیرا الاغ اهلی در آن روز بارکش برای مردم بود نه آنکه تناول گوشتش حرام باشد بلکه حرام صرفا همان است که خداوند متعال در قرآن تحریم فرموده است.
حدیث (4) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از

محمّد بن اسماعیل، از علی بن العبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی که مشتمل بود بر جوابهای مسائل من مرقوم فرمودند:
خوردن گوشت قاطر و الاغ اهلی مکروه است زیرا مردم از پشت این دو حیوان استفاده کرده و به منظور حمل و نقل محموله‌های خود به آن نیاز دارند لذا اگر آنها را ذبح کرده و صرف خوردن کنند خوف این هست که نسل این دو به خاطر کم بودنشان نه زشتی خلقت و یا بدخوراک بودنشان فانی و نابود شود.

باب سیصد و شصتم سرّ مکروه بودن سوت زدن

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین، از حسن بن محبوب، از سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که محضر مبارکش عرض شد: چگونه و چطور قوم لوط دانستند رجالی نزد حضرت لوط آمده‌اند؟
حضرت فرمودند: همسر لوط از خانه خارج شد و سوت زد و بانگ نمود و وقتی قوم لوط صدای سوت او را شنیدند به خانه لوط آمدند فلذا سوت زدن از آن تاریخ به بعد مکروه اعلام شد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 795

باب سیصد و شصت و یکم سرّ مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین

حدیث (1) پدرم از احمد بن ادریس، از حنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند:
از مخالفین حوائج خود را نخواهید و آنها را مکلّف به رفع نیازمندیهای خود نکنید زیرا ایشان نیز روز قیامت ما را مکلّف می‌کنند حوائجشان را بر طرف نماییم.
حدیث (2) و با همین اسناد از حضرت ابو جعفر علیه السّلام منقول است که فرمودند:
حوائج و نیازهای خود را از مخالفین نخواهید چه آنکه این وسیله‌ای می‌شود برای آنکه در روز قیامت ایشان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راه پیدا کنند.

باب سیصد و شصت و دوّم سرّ این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می‌خوانند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می‌خواند و نداء می‌رسد:
کجا است فلان بن فلانه (فلانی پسر فلان زن) و این به خاطر آن است که حق تعالی ایشان را در ستر و پوشش خوانده باشد نه به طور علنی و آشکار.

باب سیصد و شصت و سوّم سرّ این که فرزند زنا داخل بهشت نمی‌شود

حدیث (1) احمد بن محمّد رحمة اللَّه علیه از پدرش، از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن فضل از سعد بن عمر جلاب نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام به من فرمودند:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 797
خداوند متعال بهشت را پاک و پاکیزه آفریده لذا داخل آن نمی‌شود مگر کسی که ولادتش پاک و فرزند حلال باشد، سپس آن حضرت فرمودند:
خوشا به حال کسی که مادرش عفیفه و صالحه باشد.
حدیث (2) و با همین اسناد از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش حدیث را مرفوعا به حضرت صادق علیه السّلام رسانده و نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ولد زنا به درگاه الهی عرضه می‌دارد: پروردگارا، گناه من چیست، من راجع به خود کاری نکرده‌ام؟
منادی نداء می‌کند: تو بدترین افراد سه‌گانه هستی پدر و مادرت مرتکب گناه شدند، پس تو بر آنها مهربان شدی و به فعلشان راضی گشته، تو پلید و ناپاک می‌باشی و در بهشت داخل نمی‌شود مگر کسی که پاک باشد.

باب سیصد و شصت و چهارم سرّ حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت:
حضرت امام رضا علیه السّلام در جواب سؤالات من مکتوبی مرقوم و بسوی من ارسال داشتند در آن آمده:
نگاه کردن به موهای زنان مستور و بانوان شوهردار و غیر ایشان حرام است زیرا این نگاه مرد را تهییج و تحریک نموده و تهییج شخص را به فساد و چیزی که حلال و پسندیده نیست می‌کشاند و همچنین است حکم غیر مو که نگاه مرد به آنها حلال نیست مگر در موردی که حق تعالی در قرآن آن را استثناء کرده و فرموده است:
وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ و زنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته و امید ازدواج ندارند بر آنان باکی نیست که لباسهایشان غیر از چادر را بر زمین بگذارند و اشکالی ندارد که به موهای مثل این زنان نگاه شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 799

باب سیصد و شصت و پنجم سرّ جواز نظر به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه‌نشینان از اهل ذمّه

حدیث (1) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عباد بن صهیب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه شنیدم که می‌فرمودند: اشکالی ندارد که به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه‌نشینان از اهل ذمّه نگاه نمود زیرا ایشان را اگر نهی کنند اطاعت نمی‌کنند و نیز حضرت فرمودند:
اشکالی ندارد که به موها و جسد زنان مغلوبه و زیر دست (شاید مراد کلفت‌ها و خدمتکاران باشند) نگاه نمودن به شرطی که عمدا نباشد.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل کرده که وی گفت از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: دختر بچه نابالغ چه وقت باید سر خود را از نامحرم بپوشاند و در چه زمانی لازم است سر خود را در نماز با مقنعه بپوشاند؟
حضرت فرمودند: سرش را لازم نیست بپوشاند تا وقتی که خواندن نماز بر او حرام می‌گردد. «1»

باب سیصد و شصت و ششم سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای اسیرکننده

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمودند:
سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری از عیسی بن یونس از اوزاعی از زهری از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام، حضرت فرمودند:
اگر کسی را اسیر کردی و وی از راه رفتن ناتوان و عاجز گردید و محملی نداشته

---

(1)- مقصود از حرام شدن نماز، دیدن خون حیض است که کنایه از بلوغ دختر می‌باشد.

که او را در آن بنشانی رهایش کن و وی را نکش؛ زیرا نمی‌دانی که امام علیه السّلام در باره او چه حکمی می‌فرماید.
و نیز حضرت فرمودند: هر گاه اسیر اسلام آورد خونش محفوظ مانده و در عداد فیء و غنائم محسوب می‌گردد.

باب سیصد و شصت و هفتم سرّ طولانی و کوتاه شدن سلطنت سلاطین

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از ابی اسحاق ارجانی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی برای کسی که به او سلطنت و فرمانروایی داده مدّتی از شبها و ایّام و سالها و ماهها را منظور و مقدّر فرموده، حال اگر در بین مردم به عدالت رفتار کند حق عزّ و جل به صاحب فلک امر می‌فرماید که در حرکتش کند سیر کند در نتیجه ایّام و شبها و سنوات و ماهها طولانی گشته و بدین ترتیب سلطنت وی طولانی می‌شود و اگر در بین مردم ستم و ظلم کند باری تعالی به صاحب فلک امر می‌فرماید که در حرکتش تسریع نموده و شبها و روزها و سنوات و ماهها را زود و به سرعت طی کند و بدین ترتیب سلطنت وی کوتاه می‌گردد.

باب سیصد و شصت و هشتم سرّ این که جایز نیست شخص از طائفه نبط ولی و یاور اتّخاذ کند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن ظریف از هشام از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ای هشام طائفه نبط نه از عرب بوده و نه از عجم لذا از ایشان ولی و یاوری اتّخاذ مکن ایشان اصولی دارند که به غیر وفاء انسان را دعوت می‌کند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 803

باب سیصد و شصت و نهم سرّ این که وصیّت به ثلث مال تعلّق می‌گیرد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از احمد بن ادریس از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی از معاویة بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
براء بن مغرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مکّه، موت براء فرا رسید وی وصیّت نمود که ثلث مالش را برایش به مصرف رسانند از آن تاریخ سنّت بر این جاری شد که وصیّت را به ثلث تعلّق دادند.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة الربعی از حضرت جعفر بن محمّد، علیهما السّلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مردی از انصار فوت کرد و دختر بچّه‌ای و شش مملوک داشت، در وقت مرگ ممالیک را آزاد نمود و غیر از آنها مال دیگری نداشت پس از مرگش بازماندگانش محضر نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رفته و خبر او را به آن حضرت دادند، حضرت فرمودند:
صاحب خود را چه کردید؟
عرض کردند: او را دفن کردیم.
حضرت فرمودند: اگر می‌دانستم او را در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌کردم، وی فرزندی از خود بجا گذارده و او را محتاج و نیازمند به مردم نموده است.
حدیث (3) و با همین اسناد نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمودند:
ستم در وصیّت از معاصی کبیره می‌باشد.
حدیث (4) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللَّه بن صلت قمّی از یونس بن عبد الرحمن مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ (و هر کس چنین پندارد که از وصیّت موصی به وارث او جفا و ستمی رفته و به اصلاح آن پردازد بر او گناهی نیست) فرمودند:
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 805
مقصود این است که شخص در هنگام وصیّت ظلم و ستم کند به این نحو که بیشتر از ثلث مالش را مورد وصیت قرار دهد.
حدیث (5) و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل شده که آن جناب فرمودند: کسی که در وصیّتش به عدالت رفتار کند مثل

این است که مال مورد وصیّت را در زمان حیاتش صدقه داده و کسی که به جور و ستم عمل کند خدا را روز قیامت ملاقات کند در حالی که حق تعالی از او اعراض دارد.
حدیث (6) و با همین اسناد امام علیه السّلام فرمود: حضرت علی علیه السّلام فرمودند:
اگر خمس مالم را وصیّت کنم محبوب‌تر است نزد من تا این که ربع آن را وصیت نمایم. چنانچه اگر به ربع وصیّت کنم بهتر است تا به ثلث وصیّت نمایم و کسی که ثلث مالش را وصیّت کند برای ورثه چیزی از خود بجا نگذاشته است.

باب سیصد و هفتادم سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی‌شود

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه فرمود:
محمّد بن یحیی عطّار از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جماعتی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
سهام ارث شش سهم است و زاید بر آن نیست.
محضر مبارکش عرض شد: یا ابن رسول اللَّه چرا شش سهم قرار داده شده؟
حضرت فرمودند:
زیرا انسان از شش چیز آفریده شده چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده:
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ الخ انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه نمودیم، پس از آن علقه را مضغه گردانیدیم، بعد مضغه (گوشت پاره) را استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 807
مصنّف این کتاب محمّد بن علی (ره) می‌گوید:
برای حکم مذکور علّت دیگری هست و آن این است که مستحقّین ارث و اهل آن که همیشه ارث می‌برند شش نفر می‌باشند باین شرح: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر، همسر.
حدیث (2) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمود:
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرمودند: همان کسی که به ریگهای بیابان و عدد آن آگاه است می‌داند که سهام ارثی بیش از شش تا نیست و اگر آنها (اشاره است به مخالفین) جهت آن را می‌دانستند از شش تا تجاوز نمی‌کردند.
حدیث (3) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
محمّد بن الحسن الصفّار از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از یوسف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ابن عبّاس می‌گفت: محقّقا کسی که به عدد سنگریزه‌ها آگاه می‌باشد می‌داند که سهام ارث از فرائض ششگانه افزون نمی‌شود.
حدیث (4) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطّار رضی اللَّه عنه از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل ابن شاذان از محمّد بن یحیی، از

علی بن عبید اللّه، از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از محمّد بن اسحاق از زهری از عبید اللّه بن عبد اللّه بن عتبه، وی می‌گوید:
نزد ابن عباس نشسته بودم پس ذکر فرائض ارثی به میان آمد، ابن عبّاس گفت:
سبحان اللّه!! آیا معتقدین آن کسی که عدد سنگریزه‌ها را می‌داند در مال موروثه‌ای نصف‌بر و نصف‌بر و ثلث‌بر قرار می‌دهد؟! این طور نیست زیرا آن دو نصف‌بر تمام مال را می‌برند و دیگر جایی برای ثلث‌بر وجود ندارد و مالی برایش باقی نمی‌ماند.
زفر بن اوس بصری در مجلس بود، گفت: ای ابن عبّاس اوّلین کسی که در فرائض به عول قایل شد و آن را عملی ساخت چه کسی بود؟!

ابن عبّاس گفت: عمر، چه آنکه وقتی فرائض را نزدش آوردند و سهم برخی را پرداخت گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم کدام یک از فریضه‌برها را خدا مقدّم و کدام را مؤخّر نموده و هیچ راهی را بهتر از این نمی‌بینم که این مال را بین شما ورثه بالحصص تقسیم کنم یعنی به تمام شما نسبت به قسمت و حصّه‌ای که می‌برید ضرر وارد نمایم، لذا مقدار نقص فرائض از ما ترک را بین تمام ورثه توزیع کرد و به جملگی نقص وارد نمود «1» قسم به خداوند یگانه اگر عمر آن کس را که خداوند متعال مقدّم نموده بود مقدّم می‌داشت و آن کس را که مؤخّر کرده بود تأخیر می‌انداخت هرگز مبتلا به عول در فرائض نمی‌شد.
زفر بن اوس عرض کرد: مقدّم کیست و مؤخّر چه کسی می‌باشد؟
ابن عبّاس گفت: هر فریضه‌ای که خداوند متعال آن را تنزّل و کاهش نداده مگر به فریضه دیگر پس صاحب و مستحقّ آن فریضه مقدّم است.
و امّا مؤخّر: پس هر فریضه‌ای که وقتی زایل شد صاحبش تنها مستحقّ باقی مانده بوده بدون این که سهم دیگر برایش معیّن شده باشد وی مؤخّر است و امّا آنان که مقدّم هستند عبارتند از:
الف: زوج که برایش نصف ما ترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش کند داخل شود به ربع رجوع می‌کند و از آن دیگر تغییر نمی‌نماید.
ب: زوجه که برایش ربع ما ترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی ثمن می‌گردد که دیگر قابل تغییر و زوال نمی‌باشد.
ج: مادر که برایش ثلث بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی سدس می‌گردد که دیگر چیزی آن را تغییر نداده و زایل نمی‌کند.
پس آنچه ذکر شد فرائض بود که خداوند آنها را بر غیرشان مقدّم نموده.
و امّا آنچه مؤخّر است عبارتند از: فریضه دختران و خواهران و فریضه آنها در صورتی که واحد بوده نصف و در فرض تعدّد دو ثلث می‌باشد و وقتی

فریضه آنها از این مقدار زایل گردد بر ایشان صرفا آنچه باقی مانده نصیب بوده بدون این که مقدار معیّن و مشخّصی باشد، پس وقتی «ما قدّم اللّه» با «ما اخّر اللّه» اجتماع نمود لازم

_____

(1)- شرح آن در پاورقی صحفه بعد می‌باشد.

است فریضه «ما قدّم اللّه» را ابتداء ردّ کرده و حقّ او را کاملا و تماما پرداخت، پس اگر چیزی باقی ماند همان را به «ما اخّر اللّه» می‌پردازند و اگر چیزی باقی نماند «ما اخّر اللّه» نصیبی ندارد.

زفر بن اوس عرضه داشت: چه چیز شما را بازداشت از این که رأی صواب و حکم صحیح را به عمر تذکّر داده و او را با اشاره روشن کنی؟

ابن عبّاس گفت: هبه و بخششی که وی به ورثه نمود و بدین وسیله نقصشان را ترمیم کرد.

زهری می‌گوید: به خدا سوگند اگر امام عادلی که امر حکومت و خلافتش بر زهد و ورع می‌بود را عمر بر خود مقدّم می‌داشت تا امور را بر اساس حکم واقعی و تقوی اجراء کند و امور هم بر طبق فرمانش جاری گردند البته دو نفر از اهل علم را نمی‌توانستیم بیابیم که بر ابن عباس اعتراض داشته و با او به مخالفت بپردازند.

حدیث(5) فضل می‌گوید:

عبد اللّه بن ولید عدنی دوست و مصاحب سفیان روایت نمود و گفت:

ابو القاسم کوفی مصاحب و دوست ابو یوسف از لیث بن ابی سلیم، از ابی عمر عبدی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب می‌فرمودند:

فرائض را از شش سهم حساب می‌کنند بنا بر این ثلثان چهار سهم از ششم سهم بوده و نصف سه سهم از آن منظور شده و ثلث دو سهم و ربع یک سهم و نیم و ثمن سه چهارم یک سهم از شش سهم می‌باشد.

با بودن فرزند هیچ کدام از ورّاث ارث نبرده مگر پدر و مادر و شوهر و همسر.

مادر از ثلثی که نصیبش می‌باشد محجوب و ممنوع نمی‌گردد مگر آنکه فرزند یا برادران میّت از او بجا مانده باشند.

شوهر میّت نه بیش از نصف ارث برده و نه کمتر از ربع چنانچه همسر و زن میّت بیش از ربع و کمتر از ثمن نمی‌برد اعمّ از آنکه از میّت چهار زن مانده باشند یا کمتر، پس در جایی که از میّت چهار همسر بجا مانده جملگی ربع یا ثمن را بین خود بالسویّه تقسیم می‌کنند.

خواهران و برادران مادری میّت بیشتر از ثلث ارث نبرده چنانچه از سدس نیز کمتر نمی‌برند قابل توجّه آنکه ثلث یا سدس را باید بین خود به طور

مساوی تقسیم کنند و ذکور و اناث آنها با هم بالسّویه می‌برند و تنها کسی که ایشان را از ثلث منع

می‌کند و آن را به سدس کاهش می‌دهد فرزند و پدر میّت باشند.
در پایان حضرت فرمودند: دیه مقتول را بین کسانی باید توزیع کرد که ارث می‌برند.
فضل می‌گوید: این حدیث صحیح بوده و موافق کتاب اللَّه است و در آن دلیل است بر این که برادران و خواهران با وجود فرزند هیچ ارثی نمی‌برند چنانچه جدّ نیز با فرزند وارث نمی‌باشد و نیز در آن دلیل است بر این که مادر برادران میّت را از ارث بردن منع می‌کند.
سؤال و جواب اگر سائل بگوید:
حضرت فرمودند: حاجب برادران و خواهران مادری از ثلث ولد و والد می‌باشد.
و نفرمودند والدین یا والده هست در حالی که حاجب خصوص والد نبوده بلکه والده نیز مانع از ثلث می‌باشد.
در جواب گفته می‌شود: اطلاق «والد» جایز و صحیح بوده و این تعبیر شامل والده نیز می‌باشد چنانچه وقتی «والد» می‌گویند از آن ذکور و اناث هر دو را اراده می‌کنند و اساسا گاهی به امّ (مادر) والد گفته می‌شود مشروط به این که با «اب» در عبارت جمع گردد چنانچه وقتی «اب» به معنای پدر با «اب» اجتماع کند از آن «امّ» اراده می‌شود بدلیل فرموده حق تبارک و تعالی: وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ (پدر و مادر میّت هر کدام یک ششم ما ترک را می‌برند) پس احد الابوین یعنی مادر و حق عزّ و جل در وقتی که او را با «اب» جمع فرموده «اب» نام نهاده چنانچه فرموده:
كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ الخ (دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیّت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف. الخ) و احد الوالدین مادر است و خداوند متعال او را «والد» نامیده همان طوری که از او به «اب» نیز یاد کرده است و این گفتار واضح و روشن بوده، و حمد و سپس برای حضرت حق تبارک و تعالی است.

باب سیصد و هفتاد و یکم سرّ این که هر مذکّری معادل دو مؤنّث ارث می‌برد

حدیث (1) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 815
علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان، وی گفت:
حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کردم مکتوبی برایم فرستادند که در آن نوشته شده بود:
سرّ این که به زنان نصف میراث مردان می‌رسد آن است که زن وقتی ازدواج نمود مال را از مرد می‌ستاند (شاید مراد گرفتن مهریّه یا نفقه باشد) ولی مرد پس از ازدواج باید اعطاء کند از این رو حظّ و نصیب او را بیشتر از نصیب زن قرار داده‌اند.
علّت دیگر برای دو برابر ارث بردن مردان از زنان این است که زن اگر محتاج باشد در سلک عیال و نان‌خورهای مرد داخل بوده و بر مرد لازم است او را اداره کند و نفقه‌اش را بپردازد ولی بر زن واجب نیست مرد را اداره کرده و در صورت احتیاج وی نفقه‌اش را بدهد لذا حظّ مردان را دو برابر نصیب زنان قرار داده‌اند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:
الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ (مردان را بر زنان تسلّط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر برخی مقرّر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند) حدیث (2) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن بکیر از عبد اللَّه ابن سنان از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم برای چه میراث مذکّر دو مقابل میراث زن قرار داده شده؟
حضرت فرمودند: زیرا در مقابل آن خداوند برای زنان مهریّه قرار داده است.
حدیث (3) علی بن حاتم، از محمّد بن احمد کوفی، از عبد اللَّه بن احمد نهیکی، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل کرده که از ابی العوجاء به احول گفت:
چرا با این که زن ضعیف است نصیب ارثی او یک سهم بوده و مرد که قوی و نیرومند و توانا است دو سهم برایش منظور کرده‌اند؟
احوال گفت: این معنا را محضر مبارک امام صادق علیه السّلام من نیز عرضه داشتم حضرت در جواب فرمودند:

بر زن عاقله و نفقه و جهاد نیست و به دنبال اینها اشیاء دیگری را نیز شمردند بعد فرمودند: ولی این امور و امثال اینها بر مرد می‌باشد از این رو برای وی دو سهم و

برای زن یک سهم منظور شده است.
حدیث (4) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید از علی بن سالم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: چگونه میراث هر مذکّری دو برابر میراث مؤنث گردیده است؟
حضرت فرمودند:
به خاطر آنکه حبّه‌هایی که آدم و حوا در بهشت از آنها تناول کردند هیجده حبّه بود، آدم علیه السّلام دوازده تا و حوّا شش تا از آن را خورد لذا میراث مذکر دو برابر مؤنث گردید.
حدیث (5) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن خالد بن جبلة الواعظ از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدرش، از آباء گرامش از امیر المؤمنین علیهم السّلام، راوی می‌گوید:
مردی از اهل شام از آن حضرت سؤالاتی کرد در ضمن مسائلی که پرسید عرض کرد:
چرا میراث مذکّر دو برابر مؤنّث است؟
حضرت فرمودند: خوشه گندم سه حبّه داده بود حوّا یک حبّه را خورد و آدم دو حبّه را تناول کرد از این رو مذکّر دو برابر مؤنّث ارث می‌برد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از میسر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: میراث زنها چیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 819
حضرت فرمودند: قیمت آجر و ساختمان و چوب و نی‌ها را می‌دهند، امّا زمین و املاک میراث آنها نیست.
عرض کردم: از جامه و لباس آیا ارث می‌برند؟
فرمود: در لباس نصیب دارند.
عرض کردم: سرّ این حکم (این که زنان از املاک و زمین عینا و قیمة ارث نمی‌برند و از ساختمان قیمتا ارث می‌برند) چیست با این که ثمن و ربع برای آنها تعیین شده؟
حضرت فرمودند: جهتش آن است که زن نسبتی با شوهر ندارد که به واسطه آن ارث ببرد بلکه وی بر وارثین میّت به عنوان یکی از ورّاث داخل گردیده حال اگر از زمین و املاک همچون ورّاث دیگر بخواهد ارث ببرد بسا بعدها شوهر کند و از آن صاحب فرزند شود سپس شوهر و فرزندش که از شوهر دوّم هست را در ملک و زمین شوهر اوّل اسکان دهد و بدین ترتیب بین این قوم و قوم شوهر اوّل تزاحم و تعارض واقع می‌گردد و از این رو به منظور پیش نیامدن چنین حادثه و واقعه‌ای در املاک و عقار برایش نصیبی قرار نداده‌اند.
حدیث (2) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالات من مکتوبی را ارسال فرمودند که در آن آمده بود:
سرّ این که زن از عقار و املاک غیر از قیمت آجر و ویرانه ساختمان چیز دیگری را ارث نمی‌برد آن است که عقار و املاک قابل تغییر و قلب نمی‌باشند ولی زن و همسر مرد به ملاحظه این که ممکن است بین او و شوهرش رشته زوجیّت منقطع شود و همسر مرد دیگری شود در معرض تغییر و تبدیل است به خلاف والد و والد (فرزند و پدر) که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و روشن است چیزی که می‌آید و می‌رود و در معرض تغییر و تبدیل است تعلّق به کسی دارد که او نیز شبیه آن مال بوده و در معرض تغییر و تبدیل می‌باشد لذا اجزاء ساختمان مانند آجر و چوب و نی و تیر و امثال اینها چون قابل تغییر و زوال هستند صلاحیّت برای میراث

زن بودن را دارند و امّا مالی که ثابت و مقیم است و همچنان به حال خود باقی می‌ماند نظیر عقار و زمین از آن کسی است که در ثبات و بقاء مثل آن می‌باشد همچون ولد و والد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 821

باب سیصد و هفتاد و سوّم سرّ نامیده شدن «قم» به «قم»

حدیث (1) علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی و فضل بن عامر اشعری از سلیمان بن مقبل از محمّد بن زیاد ازدی، از عیسی بن عبد اللَّه اشعری، از حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام، آن جناب فرمودند:
پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السّلام نقل کردند که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می‌کرد پس چشمم در زمین به بقعه‌ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیر مردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر است چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصیّ شما علی علیه السّلام است.
به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیر مردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟
جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است.
به او گفتم: او از این شیعیان چه می‌خواهد؟
جبرئیل عرضه داشت: می‌خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه السّلام باز دارد و آنها را به فسق و فجور دعوت می‌کند.
به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی نیست و سلطه‌ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

باب سیصد و هفتاد و چهارم سرّ این که برخی از درختان میوه‌دار و بعضی بدون میوه و پاره‌ای تیغ دارند

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از

سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حق عزّ و جل درختی را نیافرید مگر آنکه دارای میوه خوراکی بود، پس از آنکه مردم برای خدا فرزند اتّخاذ کردند حق تعالی نیمی از درختان را بی‌میوه نمود و بعد از آنکه برای خدا، اله و شریکی قرار دادند، پاره‌ای از درختان را تیغدار گردانید.
حدیث (2) ابو الحسن احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام می‌فرماید:
ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن علی بن ابی طالب از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سؤال شد: چگونه برخی از درختان باردار و بعضی بدون بار می‌باشند؟
حضرت فرمودند: هر گاه جناب آدم علیه السّلام تسبیح می‌گفتند در قبال هر تسبیحش یک درخت باردار (میوه‌دار) در دنیا پدید می‌آمد و هر زمانی که حوّا تسبیح می‌گفت در ازاء آن یک درخت بدون بار پیدا می‌شد.

باب سیصد و هفتاد و پنجم سرّ زرد بودن رنگ زرد آلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی از محمّد بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
خداوند عزّ و جل پیامبری از پیامبران را به سوی قومش مبعوث نمود، وی مدّت چهل سال در میان قوم خود به ارشاد آنها همّت گماشت ولی احدی به او ایمان نیاورد در یکی از سالها که آن مردم در کلیسا و معبدی عیدی گرفته بودند آن پیامبر
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 825
نیز به متابعت ایشان در آن عید شرکت نمود به آنها گفت: به خدا ایمان آورید.
گفتند: تو اگر پیامبر هستی برای ما دعا کن که خدا طعامی همرنگ لباس ما حاضر کند، لباس آنها زرد رنگ بود.
آن پیامبر چوب خشکی را آورد پس خداوند متعال را خواند و از ذات جلالش خواست آن چوب را سبز کند، چوب سبز شد و میوه آورد و میوه‌اش زرد آلو بود، آنها جملگی از آن میوه خوردند، هر کس از آن میوه خورد و نیّت داشت که مسلمان شود هسته در جوف زرد آلویی که خورده بود شیرین در آمد و آن کس که میوه را خورد و نیّت داشت که به دست آن پیامبر مسلمان نشود هسته در جوف زرد آلویی که خورد بود تلخ از کار در آمد.

باب سیصد و هفتاد و ششم سرّ پیدا شدن کرم در میوه‌ها و علّت آفرینش جو و سبب خلقت ذرّت و هیج و شلغم به اشکال و صوری که دارند

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی از محمّد بن اسباط از احمد بن محمّد بن زیاد، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری عبور کردند که در میوه درختانشان کردم بود، مردم آن دیار شکایت نزد حضرت کرده و از بودن کرم در میوه‌ها اظهار ناخرسندی نمودند.
حضرت فرمود: دواء این آفت نزد خود شما است و شما از آن بی‌اطّلاع هستید شما وقتی درختان را می‌کارید ابتداء خاک ریخته و سپس آب می‌ریزید در حالی که این طور نیست بلکه سزاوار است اوّل آب پای ریشه درختان ریخته، سپس خاک بریزید تا در مویه‌ها کرم پیدا نشود.
مردم به دستور جناب عیسی از نو درختان را به شرحی که ایشان دستور داده بودند کاشتند و کرم‌ها از میوه‌ها زایل گشت.
حدیث (2) و با همین اسناد منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام

پرسیدند: خداوند جو را از چه آفرید؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السّلام امر فرمود که از آنچه برای خود اختیار کرده‌ای زراعت نما، جبرئیل علیه السّلام مشتی از گندم برایش آورد، آدم یک قبضه و حوّا نیز قبضه‌ای از آن برداشتند، جناب آدم به حوّا فرمود: تو زراعت مکن حوّا نپذیرفت و امر او را اطاعت نکرد، پس آنچه را که آدم کاشت گندم بار داد و آنچه را که حوّا غرس نمود ثمره‌اش جو گردید.
حدیث (3) و با همین اسناد از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مروی است که آن حضرت فرمودند: از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال شد: خداوند متعال هویج را از چه آفرید؟
پیامبر فرمودند:
روزی برای ابراهیم علیه السّلام میهمانی رسید و آن حضرت چیزی نداشت که با آن میهمانش را پذیرایی نماید در دلش گفت: متوجّه سقف اطاق شده و تیری از تیرهای سقف را بیرون بکشم و آن را به نجّار بفروشم تا از آن بت بسازد، ولی این کار را نکرد و صرفا به حدیث نفس اکتفاء نمود،

پس از خانه بیرون رفت و با خود ازار و پارچه‌ای برد، به مکانی رسید و در آن جا دو رکعت نماز گذارد، فرشته‌ای حاضر شد و از سنگریزه‌ها و سنگهای آن موضع مشتی برداشت و در ازار ابراهیم ریخت و سپس در هیئت شخصی آن ازار را حمل کرد و به خانه ابراهیم علیه السّلام آورد، دقّ الباب کرد و وقتی اهل بیت آن حضرت آمدند، گفت: این ازار ابراهیم است و بگیرید، آنها وقتی ازار را گشودند سنگریزه‌ها به ذرّت و سنگهای دراز به هویج و سنگهای گرد و مدور به شلغم تبدیل شده بود.

باب سیصد و هفتاد و هفتم سرّ زرد بودن رخ‌ها و کبود بودن چشم‌ها و ریزش دندانها و ورم نمودن صورتها

حدیث (1) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه، از محمّد بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری رضی اللَّه عنه از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام در مدینة النبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

برادرم عیسی به شهری گذشت که مردمانش رخ‌هایی زرد و چشم‌هایی کبود داشتند، آنها تا جناب عیسی را دیدند با فریادی بلند از آفت و بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: دواء این بیماری با خودتان هست، هر گاه گوشت می‌خورید بدون این که آن را بشویید می‌پزید و این کار را نباید بکنید زیرا هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود مگر آنکه به جنابت مبتلا می‌گردد و خوردن گوشت حیوانی که مبتلا به جنابت است موروث این بیماری است آنها پس از آن گوشت را شسته و سپس می‌پختند و می‌خورند، لذا مرض و بیماری از آنها بر طرف شد.

و نیز حضرت فرمودند: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری عبور کردند که مردمانش مبتلا به ریزش دندان و ورم صورت بودند، آنها به جناب عیسی از بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: علّت بیماری شما این است که وقتی می‌خوابید دهان خود را می‌بندید، گاز و باد معده در سینه آمده و به طرف دهان بالا می‌آید و چون منفذ و راهی ندارد بر می‌گردد و به بیخ دندانها برخورد نموده و صورت را فاسد می‌کند لذا موقع خواب دهان را باز کنید، آنها چنین کردند و بدین ترتیب بیماری و مرضشان بر طرف شد.

باب سیصد و هفتاد و هشتم سرّ این که وقتی سر نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی‌روید

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی جعفر واسطی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:
وقتی خداوند متعال آدم علیه السّلام را از گل آفرید، از آن گل مقداری زیادی آمد پس نخل خرما را از آن خلق نمود و به خاطر همین است که وقتی سر نخل را قطع کنند دیگر نمی‌روید و محتاج به عمل تلقیح می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 831

باب سیصد و هفتاد و نهم سرّ این که هر خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه

«1» حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی، از طلحة بن زید از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر نخل و خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه زیرا این درخت از بهشت فرود آمده و سیراب‌شدنش از بیخ و ریشه بوده بدون این که آن را نهر یا حوض آبی باشد یعنی بیخ و ریشه‌اش در بهشت می‌باشد.

باب سیصد و هشتادم سرّ گرم و سوزان بودن خورشید و این که ماه بر خلاف آن است

حدیث (1) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از عیسی بن محمّد، از علی بن مهزیار، از علی بن حسان، از ابن ابی نوار، از محمّد بن مسلم، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برای چه خورشید گرمتر از ماه می‌باشد؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب آفریده با این کیفیت که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفا و درخشندگی آب را منظّم نمود تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفاء آب فراهم گردید آنگاه لباسی از آتش بر این طبقات پوشاند و همین معنا سبب گرمتر و سوزان‌تر بودن کره آفتاب از ماه گردیده و در مقابل ماه را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب با این کیفیّت خلق کرد که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفاء و درخشندگی آب را منظّم کرد تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفاء آب فراهم گردید سپس لباسی از آب را بر این طبقات پوشاند از این رو ماه خنک‌تر و سردتر از آفتاب می‌باشد.

_____

(1)- مرحوم طریحی در مجمع البحرین گوید: عجوه به گفته برخی نوعی از بهترین انواع خرما است، رنگش به سیاهی مایل است و این خرما محصول درختی است که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مدینه کاشتند.

باب سیصد و هشتاد و یکم سرّ نامیده شدن سدرة المنتهی به این نام

حدیث (1) محمّد بن موسی، از حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه «1» از حبیب بن سجستانی «2» نقل کرده که وی می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:
سدرة المنتهی را به خاطر این سدرة المنتهی گفته‌اند که اعمال اهل زمین را فرشتگان نگهبان و حافظ به محلّ سدره می‌برند.
سپس فرمود: فرشتگان حافظ و نگهبان، عبارتند از نیکانی که نزد سدره بوده و آنچه را که فرشتگان دیگر از اعمال بندگان روی زمین را نزد آنها می‌برند، ایشان نوشته و ضبط می‌کنند پس اعمال منتهای بالا بردنشان همان محلّ سدره است که از آن جا دیگر بالاتر برده نمی‌شوند لذا سدره را سدرة المنتهی گفته‌اند.

باب سیصد و هشتاد و دوّم سرّ نامیده شدن باد به «شمال»

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، وی می‌گوید:
محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: چرا باد را شمال می‌گویند؟
حضرت فرمودند: زیرا باد از قسمت شمالی عرش می‌وزد.

باب سیصد و هشتاد و سوّم سرّ این که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها را دشنام داد

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام

_____

(1)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه است.

(2)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن می‌باشد.

نقل کرده که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: بادها را دشنام ندهید زیرا آنها مأمور هستند و کوهها و ساعات و ایّام و شبها را نیز ناسزا نگویید که مرتکب گناه شده و این ناسزا به خودتان بر می‌گردد.

باب سیصد و هشتاد و چهارم سرّ نامیده شدن طارق به «طارق»

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از احمد بن نضر «1»، از محمّد بن مروان، از حریز از ضحّاک بن مزاحم «2» نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی علیه السّلام سؤال شد: طارق چیست؟
حضرت فرمودند: بهترین و نیکوترین ستاره در آسمان می‌باشد ولی مردم آن را نمی‌شناسند.
و طارق را طارق نامیده‌اند زیرا نورش یک یک به آسمانها خورده تا هفت آسمان سپس در مراجعت به یک یک آنها اصابت نموده تا به مکان خود بازگردد.

حدیث (1) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه، از مردی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
هنگامی که ولیّ خدا به دنیا می‌آید ابلیس فریادی سخت می‌زند که یاران و اعوانش جملگی به فزع و شیون در می‌آیند، می‌گویند: ای سرور ما تو را چه شد که چنین فریادی زدی؟
می‌گوید: ولیّ خدا به دنیا آمد.
می‌گویند: از این جهت باکی بر تو نیست.
ابلیس می‌گوید: اگر زنده بماند تا به سنّ رجال برسد جماعت بسیاری از خدا

---

(1)- احمد بن نضر، ابو الحسن جعفی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده، وی کوفی و ثقه می‌باشد.
(2)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: ضحّاک بن مزاحم خراسانی امامی است ولی مجهول الحال می‌باشد.

به واسطه او هدایت می‌کند گفتند: آیا اذن به ما می‌دهی او را بکشیم؟
ابلیس می‌گوید: خیر.
می‌گویند: تو که از او خوشت نمی‌آید چرا اذن کشتنش را نمی‌دهی؟
ابلیس می‌گوید: زیرا بقاء ما به واسطه اولیاء خدا است و هر گاه روی زمین ولیّی از اولیاء خدا نباشد قیامت بپا می‌شود و بدین ترتیب ما به جهنّم می‌رویم پس چه عجله‌ای داریم که به جهنّم رویم.
حدیث (2) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن عمران الهمدانی و محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن رحمان، از عیص بن قاسم نقل کرده که وی گفت:
شنیدم از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام که می‌فرمودند:
از خدا بترسید و مخالفتش را ننمایید و خود را بنگرید زیرا سزاوارترین کسی که باید به آن نظر شود خود شما هستید اگر یکی از شما دو نفس داشته باشد و یکی را مقدّم کند و با آن تجربه تحصیل کند لازم است با دیگری به استقبال توبه رود ولی این طور نیست و هر کسی یک نفس بیشتر نداشته و وقتی این نفس زوال پیدا کرد به خدا سوگند دیگر وقت توبه گذشته است، اگر از ما یک نفر به نزد شما آمد و شما را به رضا و خشنودی خدا دعوت نمود سوگند می‌دهیم شما را که راضی نیستیم ما را

اطاعت نکنید در حالی که تنها و یک نفر باشیم چه رسد زمانی که علم و پرچمها افراشته شود و با اعوان و انصار باشیم.
حدیث (3) احمد بن محمّد، از پدرش، از جعفر بن محمّد بن مالک، از عباد بن یعقوب، از عمر بن بشر بزّاز نقل کرده که گفت: حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیه السّلام فرمودند:
اهل قدر و معتقدین به آن نمی‌توانند بگویند: خدا آدم را برای دنیا آفرید و او را در بهشت اسکان داد تا عصیانش نماید و سپس برگرداندش، به آن جا که برایش خلق شده بود.
حدیث (4) پدرم رحمة اللَّه علیه از قاسم بن محمّد بن علی بن ابراهیم نهاوندی، از صالح بن راهویه از ابی حیون غلام حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: جبرئیل بر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نازل شد و عرضه داشت:

ای محمّد پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید: زنان باکره به منزله میوه بر درخت هستند، پس هر گاه میوه رسید هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آن را بچینند و الّا آفتاب فاسدش کرده و باد تغییرش می‌دهد.
و دختران باکره وقتی درک نمودند آنچه را که زنان درک کردند دیگر دارو و چاره‌ای برای آنها نیست مگر آنکه شوهر بکنند و در غیر این صورت از فتنه در امان نیستند.
پس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به منبر شد و برای مردم خطبه خواند سپس فرمان الهی را به آنها اعلام فرمود.
مردم گفتند: یا رسول اللَّه دختران را به چه کسی شوهر دهیم؟
پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: به هم کفو و هم‌ترازشان.
عرض کردند: هم‌تراز و کفو آنها کیست؟
حضرت فرمودند: برخی از مؤمنین کفو بعضی دیگر می‌باشند، سپس حضرتش از منبر پایین نیامدند تا این که ضباعة المقداد بن الاسود الکندی را به تزویج خود در آوردند، سپس فرمودند: ای مردم، من دختر عموی خود را تزویج کردم تا نکاح و این سنّت وضع شده و پایه‌ریزی شود.
حدیث (5) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد اللَّه بن سنان، وی می‌گوید:
از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به قسامه پرسیدم؟
حضرت فرمودند: قسامه حق است و اگر نبود برخی از مردم بعضی دیگر را بدون هیچ واهمه‌ای می‌کشتند و هیچ اتّفاقی هم به دنبالش پیش نمی‌آمد و اساسا قسامه یک ریسمانی است که به مردم احاطه دارد و آنها را حفظ کرده است.

حدیث (6) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از محمّد بن علیّ، از محمّد بن احمد از ابان بن عثمان از اسماعیل جعفی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم مغیره می‌پندارد زن حائض باید نمازهایش را همچون روزه قضاء کند؟
حضرت فرمودند:
او را چه می‌شود، خدا توفیقش ندهد، همسر عمران گفت: ای پروردگارا نذر

کرده‌ام آنچه در شکم من هست را در راه خدمت تو آزاد گردانم یعنی خادم مسجدش نمایم و محرّر و خادم برای مسجد را هیچ گاه از آن اخراج نمی‌کنند، و وقتی همسر عمران مریم را زایید، به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، فرزندی را که وضع نمودم مؤنّث بوده و پسر و دختر در کار خدمت حرم برابر نخواهند بود، باری همسر عمران به نذر خود وفاء کرد و مریم را داخل مسجد نمود و وقتی مریم به سن بلوغ رسید و در حدی قرار گرفت که زنان در آن حدّ می‌باشند از مسجد اخراج شد (یعنی وقتی مبتلا شد به ایّام حیض از مسجد اخراج گردید) حال اگر بنا بود مریم ایّام خارج بودن از مسجد را قضاء کند این تکلیف در حق او تکلیف ما لا یطاق بود زیرا از طرفی طبق نذری که همسر عمران نموده بود می‌باید همیشه در مسجد باشد حال ایّام عذر را اگر در همان وقت می‌خواست قضاء کند که امکان پذیر نبود و در غیر آن وقت هم برایش امکان نداشت چون به مقتضای نذر حضورش در مسجد لازم بوده و معنا نداشت به عنوان قضاء ما فات بخواهد آن را انجام دهد.
حدیث (7) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الحمید، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
کسی که ذکر اللَّه تعالی را بگوید ده حسنه برایش منظور می‌کنند و کسی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را یاد کند ده حسنه برایش حساب می‌نمایند زیرا خداوند تعالی رسولش را با خود مقرون قرار داده است.
حدیث (8) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم از علی بن اسباط از مردی از اصحاب که از خراسان است مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
خداوند متعال می‌داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب و خود پسندی است و اگر این معنا نبود هرگز حق تعالی مؤمنین را به گناه مبتلا

نمی‌ساخت.
حدیث (9) پدرم رحمة اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از محمّد بن حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند آن خاکی که خداوند متعال مشتی از آن را قبض فرمود

و جناب آدم علیه السّلام را از آن آفرید، جبرئیل علیه السّلام را نزد آن فرستاد تا قبضش کند، خاک گفت:
پناه به خدا می‌بریم از این که چیزی از من را قبض کنی.
جبرئیل به سوی پروردگارش مراجعت کرد و عرضه داشت: بار خدایا خاک از من به تو پناه برد، خداوند متعال اسرافیل را نزد آن فرستاد، خاک همان گفتار را به اسرافیل ایراد نمود، حق تعالی میکائیل را فرستاد، باز خاک همان کلام را اظهار نمود باری تعالی این بار ملک الموت را فرستاد، خاک از او به خدا پناه برد.
ملک الموت گفت: من نیز به خدا پناه می‌برم از این که به او مراجعت کنم تا آنکه از تو قبض کنم، سپس امام علیه السّلام فرمودند:
آدم را از این جهت آدم نامیده‌اند که از ادیم و روی زمین آفریده شده.
حدیث (10) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از محمّد بن سلیمان، از داود بن نعمان، از عبد الرحیم قصیر نقل کرده که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمودند:
اگر قائم ما قیام کند حمیراء را به دستش می‌سپارند تا بر او حدّ جاری کند و انتقام دختر رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حضرت فاطمه علیهما السّلام را از او بگیرد.
عرض کردم: فدایت شوم، برای چه بر او حدّ جاری نماید؟
حضرت فرمودند: برای افتراء و بهتانی که به مادر ابراهیم زد «1».
عرض کردم: چطور حق تعالی حدّ را تأخیر انداخت و آن را به دست حضرت قائم جاری فرمود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را در حالی که رحمت است مبعوث داشت و قائم علیه السّلام را در حالی که نقمت و عذاب است بر انگیخت.
حدیث (11) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم منقری یا غیرش مرفوعا نقل کرده که محضر امام صادق علیه السّلام عرض شد: از سعادت مرد است که گونه‌ها و لحیتین او سبک و متحرّک باشد کنایه از این که که کثیر الذّکر باشد.

---

(1)- بهتانی که حمیراء (عائشه) به مادر ابراهیم یعنی ماریه قبطیه همسر پیامبر زد این بود که گفته بود ابراهیم از پیامبر نیست بلکه از فلان مرد قبطی است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 845
حضرت فرمودند: در این برای مردم سعادت نبوده بلکه سبک بودن و تحرّک داشتن دو ماضغ مرد (دو ماضغ عبارت است از دو رگ در دو طرف چانه) به تسبیح علامت سعادت او است.
حدیث (12) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از زرعه، از سماعه نقل کرده که گفت:
حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: هر گاه به بیت التخلیه رفتی و قضاء حاجت نمودی و فراموش کردی مخرج غایط را با آب بشویی سپس وضوء گرفتی و بعد از نماز متذکّر شدی که استنجاء نکرده‌ای بر تو واجب است نماز را اعاده کنی و اگر استنجاء کرده ولی فراموش کردی که نرینه خود را بشویی و نماز خواندی و بعد از آن متذکّر شدی لازم است وضوء و نماز را اعاده کنی و نرینه خود را آب بکشی چه آنکه بول مانند غایط است و حکم آن را دارد.
حدیث (13) پدرم رحمة اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید، از یونس، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم:
جمعی در کنیزی با هم شریک بودند و اعتماد به یکی از شرکاء نموده و کنیز را نزد او گذاردند، وی با کنیز نزدیکی می‌کند حکم او چیست؟
حضرت فرمودند: باید حدّ بخورد منتهی به مقداری که مالک کنیز هست از حدّش اسقاط می‌گردد بعد باید کنیز را قیمت کنند و قیمت او را به شرکاء بدهد، حال اگر قیمت کنیز در روزی که عمل نزدیکی واقع شده کمتر باشد از قیمتی که به آن قبلا خریده شده بر جانی لازم است قیمت بیشتر را بدهد زیرا کنیز را بر شرکاء فاسد نموده و اگر قیمت آن روز بیشتر باشد از قیمت قبلی که کنیز را با آن ابتیاع نموده‌اند باز او را ملزم می‌کنند که قیمت بیشتر را بدهد به همان دلیلی که گفته شد.
حدیث (14) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسلم جبلی از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام وی می‌گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: زنی شوهردار مرتکب زناء شده و حامله گردیده و وقتی وضع حمل می‌کند پنهانی بچه را می‌کشد حکمش چیست؟
حضرت می‌فرمایند: ابتداء صد تازیانه به او می‌زنند به خاطر قتلی که مرتکب شده

و پس از آن او را سنگسار می‌کنند زیرا مرتکب زناء محصنه گردیده.
حدیث (15) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب، از محمّد حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السّلام راجع به مرد مسلمانی که عمدا مرد مسلمان دیگری را کشته بود و مقتول از مسلمین ولیّ نداشته بلکه یکی از اقرباء او که از اهل ذمّه است ولیّ او بوده حال حکم چیست؟
حضرت فرمودند: بر امام است که اسلام را بر اقرباء ذمّی او عرضه کند، هر کدام از آنها که اسلام آوردند قاتل را به او بسپارد، وی اگر خواست قاتل را بکشد و در صورتی که بخواهد می‌تواند او را عفو نماید و اگر هم خواست حق دارد دیه از او بگیرد و آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد زیرا جنایت وارد بر مقتول بر ضرر امام صورت گرفته لا جرم دیه‌ای که بابت قتل مقتول گرفته می‌شود لازم است به نفع امام علیه السّلام در بیت المال قرار داده شود.
حدیث (16) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر به اسنادش مرفوعا تا علی بن یقطین، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام عرض کردم: چرا فتنه و شورش‌هایی که در باره شما نقل و روایت شده واقعیّت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می‌باشد؟
امام علیه السّلام فرمودند: آنچه در باره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حقّ بوده لا جرم مطابق با واقع می‌باشد و شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می‌باشید لذا وقایع خارجی مطابق تمنّی و آرزوهایتان در خارج صورت می‌گیرد.
حدیث (17) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابان بن صلت نقل کرده که وی گفت: جمعی در خراسان نزد حضرت رضا علیه السّلام آمده و محضر مبارکش عرضه داشتند: گروهی از اهل بیت شما هستند که مرتکب بکارهای زشت و قبیح می‌شوند، چرا ایشان را از آنها نهی نمی‌کنید.؟
حضرت فرمودند: این کار را انجام نمی‌دهم.
محضرش عرض شد: برای چه؟
حضرت فرمودند: از پدرم شنیدم که می‌فرمودند: نصیحت دشوار و سخت است.

حدیث (18) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از قاسم بن محمّد، از علی

نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم:
مردی در عمل سعی قبل از صفا به مروه ابتداء نموده حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: باید عملش را اعاده کند، مگر نمی‌بینی اگر در وضوء قبل از شستن دست راست به دست چپ آغاز کند باید وضویش را اعاده نماید.
حدیث (19) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللّه بن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
با دوستان پدرت دوستی را قطع مکن زیرا نورت خاموش می‌شود.
حدیث (20) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللّه علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از میمون قداح از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
نامه‌ای را که کسی به من داده بود نزد پدرم علیه السّلام بردم، آن را از آستین بیرون آوردم پدرم به من فرمود: فرزندم در آستین خود چیزی را حمل مکن زیرا آستین آن را ضایع و فاسد می‌کند آن را.
حدیث (21) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب از کسی که یادش نموده، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: دربها را ببندید و روز ظروف سرپوش گذارید و در مشک آب را با ریسمان محکم نمایید زیرا شیطان پوشش را کنار نزده و درب کوزه را باز نمی‌کند.
و هنگام خواب چراغ را خاموش کنید زیرا موش برای سرقت از لانه‌اش خارج می‌شود و خانه را بر اهلش آتش می‌زند و از وقتی که خورشید غروب می‌کند تا زمانی که سیاهی و ظلمت شب بر طرف می‌شود چهار پایان و اهل خود را در بیوت حبس و نگاهداری کنید.

حدیث (22) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن حجّاج از بکیر بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت راجع به مردی که مالی را سرقت کرد و بر او دست نیافتند سپس برای بار دوّم سرقت نمود، این بار بیّنه و شهود قایم شده و بر علیه او شهادت به سرقت اوّل و دوّم دادند فرمودند:
دستش را به واسطه سرقت اوّلی قطع می‌کنند ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر نمی‌برند.
محضر مبارکش عرض شد: چرا به واسطه سرقت اوّلی دستش را قطع کرده ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر قطع نمی‌کنند؟

فرمودند: زیرا شهود به سرقت اوّلی و دوّمی یک جا شهادت داده‌اند و اگر ابتداء به سرقت اوّلی شهادت می‌دادند سپس تأمّل می‌کردند تا دست سارق را قطع کنند و پس از آن به سرقت دوّمی شهادت می‌دادند البته پای سارق را نیز قطع می‌کردند.
حدیث (23) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللّه از مردی از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب حدیث را مرفوعا از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ضمن سخنانی بسیار فرمودند: دستمال گوشت را در اطاق مگذارید زیرا جایگاه شیطان است و نیز خاک و زباله را پشت درب منزل نگذارید بماند؛ زیرا مکان شیطان می‌باشد و هنگامی که یکی از شما لباسش را در می‌آورد باید بسم اللّه بگوید تا جن آن را بپوشد چه آنکه اگر بسم اللّه گفته نشد جن آن را می‌پوشد تا صبح گردد و صید را دنبال و تعقیب نکنید زیرا راه را نیازموده‌اید و بسا مفتون می‌شوید و هر وقت یکی از شما به درب حجره خود رسید بسم اللّه بگوید؛ زیرا بدین وسیله شیطان می‌گریزد و هر گاه یکی از شما داخل اطاقش شد سلام کند زیرا این عمل سبب نزول برکت و انس فرشتگان با او می‌گردد و هیچ گاه سه نفر ردیف و پشت سرهم روی مرتکب ننشینند زیرا اوّلی ملعون بوده و آن کسی است که مقدّم و جلو نشسته و راه را سکّه ننامید؛ زیرا تنها راههای در بهشت را سکک می‌خوانند و فرزندانتان را حکم و ابا الحکم ننامید زیرا تنها خداوند است که حکم می‌باشد و از «اخری» یاد نکنید مگر به خیر زیرا خدا اخری می‌باشد
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 853
و انگور را کرم نخوانید زیرا مؤمن کرم می‌باشد و بعد از یک خواب از مکان خود خارج نشوید زیرا خداوند متعال جنبنده و موجوداتی دارد که منتشر و پراکنده بوده و به آنچه مأمور هستند عمل می‌کنند و بسا از ناحیه آنها گزندی به شما برسد و هر گاه زوزه سگ و صدای الاغ را شنیدید از شرّ شیطان رجیم به خدا پناه ببرید؛ زیرا این حیوانات او را می‌بینند ولی شما نمی‌بینید لذا به آنچه مأمور هستید عمل کنید و سر گرم شدن زنان صالحه با دوک بافندگی و ریسندگی نیک و خوب می‌باشد.
حدیث (24) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللّه علیه از علی بن محمّد بن ماجیلویه، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش از حمّاد بن عثمان، از عبید بن زراره، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
نزد زیاد بن عبد اللّه و جمعی از اهل بیت خود بودم، زیاد گفت:
ای فرزندان علی و فاطمه فضیلت و برتری شما بر سایر مردم چیست؟

اهل بیت سکوت کردند، من گفتم:
یکی از برتری‌های ما بر مردم این است که ما دوست نداریم کسی غیر از خودمان باشیم یعنی مقام و موقعیّت غیر خودمان را طالب و آرزومند نیستیم ولی احدی از مردم را سراغ نداریم که دوست نداشته باشد از ما بوده و مقام و منزلت ما را خواستار نباشد مگر آنکه با این خواسته مشرک گردد.
سپس حضرت فرمودند: این حدیث را روایت و نقل کنید.
حدیث (25) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه «1»، از سلیمان بن خالد، وی می‌گوید:
از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: مرد مسلمانی کشته شده و پدر نصرانی دارد، دیه مقتول از آن کیست؟
حضرت فرمودند:
دیه‌اش را اخذ می‌کنند و سپس در بیت المال مسلمین قرار می‌دهند؛ زیرا کشتن او جنایتی است بر بیت المال مسلمین.

_____

(1)- مالک بن عطیّه احمسی، مرحوم ممقانی در رجال او را ثقه معرّفی کرده است.

حدیث (26) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمّد بن خالد از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هنگامی که زنا بعد از من آشکار شود مرگ ناگهانی بسیار می‌گردد و وقتی ترازوها از وزن اجناس کم و ناقص گذاردند حق تعالی نیز سالها را کم و ناقص می‌نماید و هنگامی که مردم از دادن زکات خودداری کنند زمین از برکاتش یعنی زراعت‌ها و میوه‌ها و معادن ممانعت می‌نماید.
و وقتی در احکام جور و ستم کنند در ظلم و تعدّی با هم کمک و یک دیگر را یاری می‌نمایند و زمانی که نقض عهد کنند خداوند دشمن ایشان را بر آنها مسلّط می‌فرماید و وقتی قطع رحم نمودند اموالشان در دست اشرار قرار می‌گیرد و هنگامی که امر به معروف نکرده و از منکر و قبیح نهی ننمایند و نیکان از اهل بیت من را تبعیّت نکند حق تعالی اشرار و بدهایشان را بر آنها مسلّط فرموده به طوری که هر چه خوبان خود را بخوانند آنها جوابشان را نمی‌دهند.

حدیث (27) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمة اللّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد، از عبّاس بن علا از مجاهد، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: از جمله گناهانی که نعمت‌های الهی را تغییر می‌دهند بغی و نافرمانی است و از جمله معاصی که مورث ندامت و پشیمانی است کشتن نفس است و از گناهانی که نقمت و گرفتاری به دنبالش می‌باشد ظلم و ستم بوده و از عصیان‌هایی که پرده‌ها را پاره می‌کند و شرب خمر است و گناهی که سبب حبس رزق و دست نیافتن بر آن است زنا بوده و آنچه فناء و مرگ را به انسان نزدیک می‌نماید قطع رحم می‌باشد و گناهی که موجب ردّ شدن دعا و مستجاب نشدنش بوده و هوا را تیره و تار می‌کند عاق والدین شدن می‌باشد.
حدیث (28) علی بن حاتم رحمة اللَّه علیه از اسماعیل بن علی بن قدامه ابو السّری از احمد بن علی بن ناصح از جعفر بن محمّد ارمنی از حسن بن عبد الوهّاب از علی بن حدید مدائنی از کسی که برایش حدیث گفته از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از

حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیدم: این که طفل بدون تعجّب خندیده و بدون درد و المی می‌گرید سببش چیست؟
حضرت فرمودند: ای مفضّل هیچ طفلی نیست مگر آنکه امام خود را دیده و با او مناجات می‌نماید، پس گریه‌اش به خاطر غیبت امام از او است و خنده‌اش زمانی است که امام به او رو می‌کند.
و وقتی زبان طفل باز شد این باب بر رویش بسته شده و دیگر امام را ندیده و در دلش نسبت به آنچه قبلا برایش اتّفاق افتاده نسیان و فراموشی پیدا می‌شود.
حدیث (29) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از محمّد بن واسطی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
خداوند متعال به جناب ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که زمین به من شکایت کرد و از دیدن عورت تو شرم و حیاء می‌نماید، بنا بر این بین خود و زمین حجاب و ساتری قرار بده، جناب ابراهیم زاید بر سایر ثیاب و البسه‌ای که می‌پوشید لباسی دیگر که کوچک‌تر از شلوار بود به پا نمود، این جامه تا سر زانوهای وی را می‌پوشاند «1» حدیث (30) محمّد بن علی ماجیلویه رحمة اللّه علیه، از علی بن ابراهیم، از عثمان بن عیسی، از ابی الجارود مرفوعا از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت ابراهیم علیه السّلام عبورش به بانقیا «2» افتاد، در این مکان هر

شب زلزله می‌آمد آن حضرت شب را در آنجا به صبح رساند، اهل آن وادی صبح کردند و اثری از زلزله ندیدند، گفتند دیشب چرا زلزله نیامد یا این که حادثه‌ای اتّفاق نیافتاده؟
برخی جواب داده و گفتند: دیشب پیر مردی که با او نوجوان و غلامی بود در اینجا فرود آمد ممکن است به خاطر قدوم او باشد.
امام علیه السّلام فرمودند: اهالی آن شهر محضر جناب ابراهیم علیه السّلام رسیده و به او عرضه داشتند.

---

(1)- مترجم گوید: ترجمه این حدیث بر طبق نسخه‌ای از متن است که لفظ حدیث «اکثر من الثیاب» باشد امّا به فرموده مرحوم مجلسی در بحار که ظاهرا «اکبر من التّبّان» است ترجمه چنین می‌شود: جناب ابراهیم جامه‌ای بزرگ‌تر از تنبان (شلوار کوچک) و کوچک‌تر از سربال می‌پوشید.
(2)- به کسر نون طبق گفته یاقوت حموی در مراصد الاطّلاع ناحیه‌ای از نواحی کوفه است که در کنار فرات می‌باشد.

ای مرد هر شب در این مکان زلزله می‌آید ولی دیشب که تو اینجا بودی زلزله قطع شد حال امشب نیز نزد ما باش، ابراهیم علیه السّلام آن شب را نیز در آنجا بماند و زلزله نیامد، بامداد آنها گفتند: نزد ما باش و آنچه بخواهی برایت آماده می‌کنیم.
ابراهیم علیه السّلام فرمود: خیر، ولی این دشت و سرزمین را به من بفروشید که مال من باشد دیگر زلزله را نخواهید دید.
آنها گفتند: این سرزمین مال تو باشد.
ابراهیم علیه السّلام فرمود: آن را نخواهیم گرفت مگر با خریدن.
گفتند: از ما بگیر به آنچه خواهی.
ابراهیم علیه السّلام: آن سرزمین را به هفت میش ماده و چهار الاغ خرید از این رو آن سرزمین را بانقیا خواندند چه آنکه نعاج یعنی ماده میش را در لغت نبطیّه، نقی گویند.
امام علیه السّلام فرمودند: غلام ابراهیم به آن حضرت عرض کرد: این خلیل الرحمن با این دشت لم یزرع که در آن نه کشاورزی شده و نه دامداری چه خواهی کرد؟
حضرت فرمود: ساکت باش خداوند متعال از این دشت هفتاد هزار نفر را محشور نموده که جملگی بدون حساب داخل بهشت می‌شوند مردی از میان ایشان شفاعت برای جماعت کذا و کذا می‌نماید.
حدیث (31) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی ایّوب، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمانی

که حضرت ابراهیم علیه السّلام به ملکوت و باطن آسمانها و زمین توجّه کرد مردی را دید که زنا می‌کند، او را نفرین کرد و وی مرد، سپس دیگری را دید که به همان فعل شنیع مشغول است او را نیز نفرین کرد و وی مرد سپس سوّمی را در همین حال دید و او را نیز نفرین کرد و وی نیز مرد، خداوند متعال به او وحی فرمود:
ای ابراهیم دعاء تو مستجاب است ولی در عین حال بندگان من را نفرین مکن، اگر من می‌خواستم بندگانم را به نفرین مبتلا کرده و نابودشان بکنم آنها را خلق نمی‌کردم، بندگانی که آفریده‌ام به سه گروه تقسیم می‌شوند:
الف: بندگانی که مرا پرستیده و شرک به من اصلا نمی‌آورند، ایشان را ثواب و

اجر می‌دهم.
ب: بندگانی که دیگری را می‌پرستند نه من را، ایشان هرگز از من نگذشته و تجاوز نمی‌کنند.
ج: بندگانی که دیگری را می‌پرستند، من از صلب ایشان کسانی را بیافرینم که من را بپرستند.
حضرت ابراهیم سپس توجّه به جانب دیگر کرد، جیفه و مرداری را دید که در کنار ساحل دریا افتاده قسمتی از آن در آب و قسمت دیگرش در خشکی می‌باشد، درندگان دریایی می‌آیند از قسمتی که در آب هست می‌خورند سپس برمی‌گردند بعد بعضی بر برخی حمله کرده و یک دیگر را پاره پاره کرده و از هم می‌خورند و از طرفی درندگان خشکی آمده از قسمتی که در خشکی است می‌خورند و بعد برگشته و بعضی بر برخی حمله نموده و یک دیگر را پاره پاره کرده و از هم می‌خورند، ابراهیم علیه السّلام از مشاهده این صحنه تعجّب کرد و به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی، اینها گروهی هستند که بعضی برخی دیگر را می‌خورند و آنچه خورده شده اجزاء خورندگان می‌گردد، لذا می‌خواهم بدانم این اجزاء سباع که غذای خورندگان شده و اجزاء آنها گردیده چگونه زنده می‌شوند.
خداوند فرمود: آیا ایمان و اعتقاد نداری که من بر احیاء آنها قادر هستم؟
ابراهیم علیه السّلام عرض کرد: چرا ولی برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنم آنها را زنده کن تا آن را ببینم همان طوری که تمام اشیاء را می‌بینم.
حق تعالی فرمود:
چهار پرنده بگیر، پس آنها را پاره پاره کن و بعد پاره‌ها را با هم مخلوط کن همان طوری که این جیفه از اجزاء این سباع که برخی بعضی را خورده‌اند مخلوط گردیده است سپس بر سر هر کوهی یک جزئی از این مخلوط را

قرار بده بعد یک، یک پرندگان را که گرفته‌ای بخوان، آنها به نزدت می‌آیند.
ابراهیم چنین کرد و وقتی آنها را خواند، هر کدام جوابش را دادند.
قابل توجّه است که کوهها ده تا بودند و پرندگانی را که گرفت و با شرحی که داده شد مخلوط نمود عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاوس، و کلاغ.

حدیث (32) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن منصور، از کلثوم بن عبد المؤمن حرانی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السّلام امر فرمود که حج کند و جناب اسماعیل را با خود به حج ببرد و وی را در حرم اسکان دهد، هر دو بر شتری سرخ نشسته و به حج رفتند و احدی با آنها نبود مگر جبرئیل علیه السّلام و وقتی به حرم رسیدند، جبرئیل گفت: ای ابراهیم از شتر فرود آیید و قبل از این که داخل حرم شوید غسل کنید.
ابراهیم و اسماعیل از شتر پایین آمده و غسل کردند بعد جبرئیل به ایشان نشان داد که چگونه برای احرام آماده شوند، ایشان این مراسم را انجام دادند سپس جبرئیل به آنها امر فرمود که محرم به احرام حج شده و تلبیات چهارگانه‌ای را که مرسلون گفته بودند بگویند، بعد آنها را به باب صفا برده و از شتر پیاده‌اشان کرد و بین آن دو ایستاد، بعد رو به بیت نمود و تکبیر گفت، آنها نیز تکبیر گفتند، بعد حمد الهی بجا آورد و آن دو نیز حمد نمودند، سپس خدا را تمجید کرد و آن دو نیز تمجید کردند آنگاه بر خدا ثناء گفت و آن دو نیز مثل او انجام دادند و به دنبال آن جبرئیل جلو رفت و آن دو نیز جلو رفتند و هر سه ثناء بر خدا می‌گفتند و او را تمجید می‌کردند تا رسیدند به جای حجر، جبرئیل استلام نمود و آن دو را امر کرد که استلام کنند بعد هفت شوط طوافشان داد بعد آنها را در مقام ابراهیم ایستادند و دو رکعت نماز خواند و آن دو نیز خوانده و سپس مناسک را به آنها نشان داد.
و وقتی نسک و اعمال را بجا آوردند حق تعالی به ابراهیم امر نمود که مراجعت کند و اسماعیل بماند، پس اسماعیل در آن جا ماند و احدی غیر از مادرش با او نبود، و پس از آنکه سال آینده فرا رسید خداوند تعالی به ابراهیم اذن داد حج بجا آورده و کعبه را بنا کند، عرب به قصد زیارت خانه خدا حجّ می‌رفتند ولی بیت دیوارهایش فرو ریخته بود تنها پایه‌هایش سر پا بود و دیده می‌شد و هنگامی که مردم از حرم خارج شدند اسماعیل سنگها را جمع نمود و آنها را در داخل کعبه ریخت و وقتی حق تبارک و تعالی اذن ساختمان بیت را صادر فرمود، ابراهیم به آن جا آمد و فرمود:
پسرم، خداوند متعال ما را مأمور به ساختن کعبه نموده، پس آن دو سنگ را کنار ریخته و در زیر آنها یک سنگ سرخ نمایان شد، حق تعالی امر نمود

که بیت را روی این سنگ بنا کنید، ایشان سنگها را روی آن نهادند و فرشتگان هم ایشان را کمک و

یاری کردند تا دوازده ذراع ارتفاع دیوار بالا آمد، دو درب برای بیت تعبیه کرده که از یک درب داخل می‌شده و از درب دیگر خارج می‌گشتند و برای هر کدام از این دو درب آستانه و دستگیره از آهن قرار داد و کعبه برهنه و عریان بود، پس ابراهیم بیرون آمد در حالی که بیت به اتمام رسیده بود ولی اسماعیل در آن جا ماند، و وقتی مردم بر جناب اسماعیل وارد شدند چشم آن حضرت به زنی زیبا افتاد که از جمالش بسیار متعجّب و خوشوقت گردید از خدا خواست که او را به ازدواج وی در آورد در حالی که آن زن شوهردار بود و اسماعیل از آن خبر نداشت، حق تعالی مرگ شوهرش را رسانید آن زن در مکّه با حالی حزین بماند، حق تعالی غم و اندوه زن را بر طرف کرد و وی را به تزویج اسماعیل در آورد، بعد که ابراهیم برای حج به مکّه آمد آن زن، زنی موفّقه و با داشتن سنّی کم واجد کمالات بود، و جناب اسماعیل برای تهیه و جلب طعام جهت اهل بیتش به طائف رفت، پس آن زن پیر مردی ژولیده را دید، پیر مرد از احوال ایشان جویا شد، آن زن گفت: حال ما نیک است.
بعد از حال خودش بخصوصه سؤال کرد، زن جواب داد که حالش نیک است.
سپس پیر مرد گفت: تو کیستی؟
زن گفت: زنی هستم از قبیله حمیر.
باری ابراهیم اسماعیل را ندید و با وی ملاقات نکرد از این رو نامه‌ای نوشت و به زن سپرد و به او فرمود: وقتی شوهرت آمد این نامه را به او بده، اسماعیل به نزد همسرش بازگشت و او نامه را به وی تسلیم کرد، اسماعیل آن را قرائت کرد، سپس به همسرش فرمود: آیا دانستی آن پیر مرد چه کسی بود؟
زن عرضه داشت: او را بسیار نیک منظر دیدم، در او مشابهتی به تو بود.
اسماعیل علیه السّلام فرمود: او پدرم من بود! زن عرض کرد: وای بر من، بد شد.
اسماعیل علیه السّلام فرمود: به محاسن تو ننگریست؟
زن عرضه داشت: خیر ولی بیم دارم که در حقّش تقصیر کرده باشم، سپس زن در حالی که بانویی عاقله بود به اسماعیل عرض کرد: بر این دو درب ساتری آویزان نمی‌کنی ساتری از اینجا و ساتری از اینجا؟
اسماعیل فرمود: چرا، پس هر دو دو ساتر برای آن دو درب تهیه کردند که طول آنها دوازده ذراع بود، بعد آنها را بر آن دو درب آویختند و هر دو از آنکه دو درب را با پرده پوشانده‌اند خوشحال بودند و بسیار خوششان آمد،

سپس زن عرضه
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 867
داشت: چرا جامه‌ای نبافم و با آن کعبه را نپوشانم چه آنکه این سنگها که با آنها دیوار کعبه ساخته شده خشن و زبر هستند.
اسماعیل علیه السّلام به او فرمود: آری در انجام این کار سرعت و شتاب باید نمود، زن نزد قوم خود پشم زیادی فرستاد و از آنها خواست که پشمها را بریسند.
امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: این فعل سبب شد که از آن تاریخ به بعد بین زنان رسم شد که بعضی از برخی تقاضا نمودند که برایشان پشم بریسند.
حضرت فرمودند:
آن بانو در انجام این کار شتاب نمود و از دیگران یاری خواست و هر گاه از عمل یک قسمت فارغ می‌شد و آن قطعه را آماده می‌کرد همان را بر بیت می‌آویخت، موسم انجام حج فرا رسید مقداری از رخ کعبه باقی مانده بود که زیرا پوشش قرار گیرد، آن بانو به اسماعیل عرض کرد: با این که مقدار از رخ کعبه که پوشیده نشده چه کنیم؟ پس آن را با لیف خرما پوشاندند، عربها به همان حال سابق به زیارت بیت آمدند با صحنه عجیبی مواجه شدند!!! گفتند: سزاوار و شایسته است که برای آبادکننده این بیت هدیه و تحفه آورده شود پس از آن تاریخ به بعد آوردن هدیه و پیشکش مرسوم شد، لذا هر طائفه‌ای از عرب هدیه‌ای از جنس برگ و غیر آن با خود به آن جا آورده تا اشیاء بسیاری جمع و انباشته شد پس لیف‌های خرما را از بیت کنده و آن مقدار باقی مانده را با اجناس آورده شده پوشانده و بدین ترتیب پوشش بیت کامل گردید و بر پرده‌ای که پوشش بیت بود دو باب آویختند.
کعبه تا آن وقت سقف نداشت لذا جناب اسماعیل علیه السّلام ستونهایی مثل ستونهایی که اکنون می‌بینید از چوب برای آن تعبیه نمود و با شاخه‌های چوبی برای بیت سقف درست نمود و سپس روی آن را با گل تسویه نمود، عربها آمدند و داخل کعبه شده و عمارت و ساختمان آن را دیدند، گفتند: عامر و آبادکننده این بیت باید به آن بیفزاید لذا سال آینده هدیه‌ها و تحفه‌ها آوردند این هدیه‌ها دواب و چهار پایان بود اسماعیل ندانست با آنها چه بکند، خداوند وحی فرمود که این حیوانات را قربانی کن و به حاجی‌ها اطعام نما.
امام علیه السّلام فرمودند:
اسماعیل از کمی آب به ابراهیم شکایت نمود، خداوند به جناب ابراهیم وحی
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 869

فرمود که چاهی حفر کن تا حاجی‌ها از آب آن چاه بیاشامند.
جبرئیل علیه السّلام فرمود آمد و چاه ایشان یعنی زمزم را حفر کرد تا آب آن ظاهر و نمودار شد.
سپس جبرئیل گفت: ای ابراهیم در چاه فروشو، و بعد جبرئیل در چاه پایین رفت و گفت: ای ابراهیم در چهار زاویه چاه بزن و بگو: بسم اللَّه.
ابراهیم در زاویه‌ای که پهلوی بیت بود زد و گفت: بسم اللَّه، بلافاصله چشمه‌ای جوشید، سپس بار دیگر زد و گفت: بسم اللَّه، بدون درنگ چشمه‌ای جوشید، پس از آن در زاویه دیگر زد و گفت: بسم اللَّه، فورا چشمه‌ای جوشید و بالاخره در مرتبه چهارم به زاویه چهارم زد: و گفت: بسم اللَّه، چشمه‌ای جوشید.
جبرئیل گفت: ای ابراهیم از آب چشمه بنوش و برای فرزندت از خدا برکت بخواه. باری جبرئیل و ابراهیم هر دو از چاه خارج شدند، آنگاه جبرئیل به ابراهیم علیه السّلام گفت: از این آب بر خود بریز و دور بیت طواف کن این آبی است که خدا به فرزندت اسماعیل عنایت فرموده، باری ابراهیم حرکت کرد و جناب اسماعیل پدر را مشایعت نمود تا حضرتش از حرم خارج گردید، ابراهیم رفت و اسماعیل مراجعت به حرم نمود، خداوند متعال از آن بانوی حمیریّه فرزندی به او کرامت کرد که عقب و اولاد نداشت و سپس اسماعیل بعد از آن بانو با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هر کدام خداوند به او پسر بچه‌ای عنایت کرد، بعد خداوند متعال مرگ ابراهیم را رساند و آن حضرت بدون این که اسماعیل را ببیند از دنیا رفت و اسماعیل نیز از مرگ پدر اطّلاع نیافت تا ایّام موسم حج رسید، اسماعیل خود را مهیّا نمود با پدر ملاقات کند، جبرئیل بر او نازل شد و مرگ پدر را به او تسلیت گفت و اظهار داشت: ای اسماعیل در مرگ پدر لفظ و کلامی نگویی که موجب سخط و غضب خدا باشد.
امام علیه السّلام فرمودند: اسماعیل عبده و بنده خدا بود، خدا را خواند و حق تعالی نیز جوابش را داد و به او خبر داد که به پدرش ملحق می‌شود.
امام علیه السّلام فرمودند: برای اسماعیل فرزند صغیری بود که بسیار دوستش می‌داشت و عشق به او می‌ورزید حق تعالی او را این معنا منع و زجر کرد و فرمود:
ای اسماعیل وصیّ تو فلان فرزندت هست نه این، و زمانی که مرگ اسماعیل فرا رسید وصیّ خود را خواند و به او گفت: ای فرزند زمانی که مرگ تو رسید همان کاری که من کردن تو نیز بکن یعنی وصیّ خود را بخواه و وصایای خود را به او بکن فلذا از آن تاریخ به بعد هیچ امام و رهبری از دنیا نرفت مگر آنکه خداوند به او خبر

داد که برای خود وصیّ معیّن نماید.

حدیث (33) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد اللّه بن غالب اسدی، از پدرش از سعید بن مسیّب نقل کرده که گفت:
از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام پرسیدم: خداوند متعال مقصودش از «النّاس» در آیه شریفه چه کسانی می‌باشد؟
لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً (و اگر نه مکروه بود این که باشند آدمیان همه یک گروه مجتمع ...) امام علیه السّلام فرمودند:
مقصود خداوند متعال از «الناس» امّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌باشد بنا بر این معنای این فقره از آیه و فقره بعدی آن چنین می‌شود:
و اگر نه مکروه بود این که باشند امّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله همه یک گروه مجتمع در اختیار کفر چون ببینند که کفّار در نعمت و راحتند هر آینه می‌گردانیدیم برای کسی که نمی‌گرود به خدای بخشنده مر خانه‌هایشان را سقف‌های از نقره و نردبان‌های نقره‌ای که با بالا رفتن از آنها بر پشت بامها در آیند.
بعد امام علیه السّلام فرمودند:
و اگر خداوند متعال نسبت به امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که همه به یک دین گرویده و جملگی به کفر روی آورده‌اند چنین کرده بود (یعنی سقف خانه‌ها و نردبانهایشان را از نقره می‌کرد) اهل ایمان محزون و مغموم می‌شدند و دیگر کسی با ایشان نکاح و وصلت نمی‌نمود بلکه همه متوجّه اهل کفر می‌شدند.
حدیث (34) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود:
سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:
نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
هر گاه یکی از شما به بستر خواب رفت چون نمی‌داند چه بر سرش می‌آید آیا از دنیا می‌رود یا عمرش باقی است لذا کنار ازار و پارچه‌ای که روی خود کشیده را بگیرد و بگوید:
اللّهم ان امسکت نفسی فی منافی فاغفر لها (بار خدایا اگر جان و روح من را در خواب قبض نمودی پس بیامرزش).

و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصّالحین (و اگر آزادش گذاردی پس حفظش کن به آن چیزی که بندگان صالح و نیکوکارت را حفظ می‌کنی).
حدیث (35) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد

بن عیسی، از حسن بن محبوب از عبد اللّه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی میوه‌های معیّن از زمین را پیش از رسیدن می‌فروشد، بعد تمام میوه‌های آن زمین تلف می‌شود و از بین می‌رود حکم این مسأله چیست و وظیفه بایع نسبت به مشتری چه می‌باشد؟
حضرت فرمودند:
در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جماعتی در همین مسأله به مخاصمه پرداخته و نزد آن حضرت آمده و واقعه را بیان کردند و طرفین مخاصمه هیچ کدام کوتاه نیامدند، وقتی آن حضرت ملاحظه فرمودند که طرفین از خصومت دست بر نمی‌دارند آنها را از فروش میوه قبل از رسیدن نهی نموده ولی حرام نکردند و سر این نهی آن بود که چنین بیعی موجب خصومت شده بود.

_____

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج2 ؛ ص873
یث (36) پدرم رحمة اللّه علیه فرمود:
سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان، از یحیی ازرق نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی الحسن علیه السّلام عرض کردم: چهار شوط از هفت شوط طواف را انجام دادم بعد از آن درمانده شده و نتوانستم بقیه اشواط را ادامه دهم آیا می‌توانم دو رکعت طواف را نشسته بخوانم؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: پس چگونه شخص وقتی از ایستادن عاجز می‌شود یا سستی در او پدید می‌آید می‌تواند نماز شب را نشسته بخواند؟
حضرت فرمودند: آیا صحیح است طواف را در حال نشسته به جای آوری؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: پس نماز طواف را ایستاده بخوان.
حدیث (37) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 875
هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از معاویة بن وهب نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: خبر به ما دادند که مردی از انصار از دنیا رفت و بر عهده‌اش دین بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر او نماز نخوانده و فرمودند: نماز بر رفیق خود نخوانید تا زمانی که دیونش اداء شود آیا این خبر صحیح

است؟
حضرت فرمودند:
این خبر صحیح و حقّ می‌باشد.
سپس حضرت فرمودند:
این عمل را رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم انجام دادند تا حق اداء شود و برخی از افراد به بعضی دیگر بدهی خود را بپردازند و مردم به دین و قرض استخفاف نورزند و إلّا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام و امام حسن سلام اللَّه علیه از دنیا رفتند و در عهده‌اشان دین بود و حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام شهید شدند در حالی که بدهکار بودند.
حدیث (38) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از پدرش، از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حمّاد نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
جایز نیست برای مردی که بین دو زن از فرزندان حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها جمع کند یعنی حق ندارد دو زن سیّده بگیرد زیرا این خبر به سمع مبارک بانوی عالمیان فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها می‌رسد و بر آن حضرت گران تمام می‌شود.
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: آیا این خبر به آن حضرت می‌رسد؟
امام علیه السّلام فرمودند: آری به خدا سوگند.
حدیث (39) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمّار، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مرد محرمی به ساق پای زنی نظر کرده و محتلم شده حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اگر آن مرد موسر و توانگر است یک شتر باید بدهد و اگر متوسط الحال است باید گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده‌اش یک

گوسفند می‌باشد.
سپس حضرت فرمودند:
من به عهده آن مرد به خاطر آبی که از او خارج شده این کفّاره را قرار نداده‌ام بلکه جهتش این است که نظر به چیزی نموده که دیدنش برای وی جایز نیست.
حدیث (40) پدرم رحمة اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید حملگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی از برید بن معاویه، از محمّد بن مسلّم نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: خداوند حالتان را

خوش دارد گله و شکایت شما به ما رسیده، لطف و مهربانی بما نموده بفرمایید: آیا اعلام می‌کنید ما می‌توانیم بدانیم امام بعد از شما کیست؟
حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السّلام عالم و امام بود و علم و امامت بالوراثة به فرزندان ایشان منتقل گشت و هیچ امامی از دنیا رحلت نمی‌کند مگر آنکه بعد از او امامی که در امامت و علم مثل او است از وی باقی می‌ماند.
عرض کردم: زمانی که امام از دنیا رفت مردم معذورند اگر ندانند امام بعد از او کیست؟
حضرت فرمودند: امّا اهل این شهر یعنی مدینه، البته معذور نیستند چون تمکّن از علم دارند و امّا غیر این شهر از شهرهای دیگر، به قدر حرکتشان از مکان خود تا اینجا که برای تحصیل علم در سفر هستند البته معذور می‌باشند، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای تحصیل علم کوچ نمی‌کنند تا تفقّه در دین پیدا کرده و وقتی به سوی قومشان بازگشتند آنها را انذار کنند شاید آن قوم متنبه شوند) محمّد بن مسلّم می‌گوید: عرضه داشتم: چه می‌فرمایید در باره کسی که در طلب علم و آگاهی از امام خود از دنیا برود؟
حضرت فرمودند: وی به منزله کسی است که از خانه‌اش مهاجرت الی اللَّه و رسول او نموده و پیش از رسیدن به مقصود مرگ وی را دریابد چه آنکه اجر و ثواب او بر خدا است.
عرض کردم: طالبین وقتی به دنبال امام علیه السّلام رفتند به چه علامتی آن وجود مبارک را

بشناسند؟
حضرت فرمودند:
خدا به امام سنگینی و آرامی و هیبت و صولت عطاء فرموده است.
حدیث(41) پدرم رحمة اللَّه علیه می‌فرماید:
عبد اللَّه بن جعفر، از علی بن اسماعیل، و عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب ابن شعیب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می‌گوید محضر مبارکش عرضه داشتم:
وقتی امام از دنیا رفت و این خبر به گوش جماعتی که در آستانه‌اش نیستند رسید وظیفه ایشان چیست؟
امام علیه السّلام فرمودند:
باید در طلب امام بعدی از مکان خود خارج شوند، ایشان پیوسته در عذر بوده و مادامی که در طلب می‌باشند معذور می‌باشند.
عرض کردم: آیا باید تمامشان از شهر و دیار خود خارج شوند یا اگر بعضی

بیرون بیایند کافی است؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:
فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ الخ سپس حضرت فرمودند: آن دسته‌ای که در شهر اقامت کرده و مانده‌اند پیوسته در توسعه بوده تا رفیقشان که رفته‌اند برگردند.
حدیث (42) پدرم از عبد اللَّه بن جعفر، از محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر، از محمّد بن عبد الجبّار، از کسی که ذکرش کرده از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی نقل کرده که وی گفت:
محضر مبارک ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: اگر خبر بما برسد که امام علیه السّلام از دنیا رفته‌اند چه کار باید بکنیم؟
حضرت فرمودند: بر شما واجب است کوچ کرده و در تحصیل علم به امام بعدی سعی نمایید.
عرض کردم: جملگی باید کوچ کنیم.
حضرت فرمودند: خداوند می‌فرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ الخ عرض کردم: کوچ کردیم و در راه برخی از ما اگر فوت نمود حکمش چیست؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 881
حضرت فرمودند: خداوند می‌فرماید: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ الخ حدیث (43) علی بن احمد رحمة اللَّه علیه می‌فرماید:
محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب سؤالات من که کتبا محضرش ارسال داشته بودم نامه‌ای به من فرستادند که در آن علل و اسراری را (مرحوم صدوق می‌گوید) مقصود علل و اسراری است که من آنها را در این کتاب علل الشرائع آورده‌ام) مطرح نمودند: در نامه حضرت آمده:
نامه تو به دستم رسید، در آن نوشته بودی برخی از اهل قبله (مسلمانان) معتقدند که خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده زیرا علّت حلال و حرام نکردن بیشتر و محکم‌تر از علّت تعبّد به آنها است.
کسی که این اعتقادش باشد در گمراهی قرار گرفته و به خسران آشکاری مبتلا شده است زیرا اگر چنین باشد که ایشان معتقدند باید خداوند بندگانش را به تحلیل محرّمات و تحریم محلّلات متعبّد ساخته باشد حتّی ترک نماز و روزه و رها کردن آنچه از اعمال نیک است و انکار ذات اقدسش و نفی انبیاء و رسل و کتب آسمانی و انکار حرمت زنا و سرقت و تحریم نکاح محارم و اشباه اینها را باید مباح دانسته و متعبّد به آنها نباشیم زیرا علّت در تحلیل محلّلات و تحریم محرّمات فقط تعبّد به آنها است نه

چیزی دیگر و وقتی آنها منتفی شدند تعبّد نیز منتهی است در حالی که عدم تعبّد به محرّمات و محلّلات موجب فساد تدبیر عالم و فناء مخلوقات می‌باشد و با این استدلال مقاله این معتقدین باطل می‌گردد چنانچه حق تعالی با همین بیان سخن این قایلین را ابطان فرموده است.
سپس حضرت می‌فرمایند:
این طور یافته‌ایم آنچه را حق تعالی حلال کرده در آن برای بندگان صلاح بوده و بقایشان وابسته به آن است و جملگی به آن نیاز داشته و مستغنی از آن نیستند و آنچه را که حرام کرده بندگان به آن محتاج نبوده و موجب فساد و فناء و هلاکتشان می‌باشد.
سپس دیده‌ایم که حق تبارک و تعالی برخی از محرّمات را در بعضی از اوقات که مورد احتیاج واقع شده‌اند و صلاح و مصلحت عباد در آن وقت استفاده از آنها

است حلال کرده نظیر میته و خون و گوشت خوک زمانی که شخص مضطرّ بوده و اضطرار ایجاب می‌کند که از اینها استفاده نماید مثل این که حفظ نفس و دفع مرگ موقوف به تناول خون و گوشت خوک یا میته باشد، پس با قطع نظر از وجود دلیل وجدان چنین حکم می‌کند چه رسد به این که دلیل قایم است بر این که حق تعالی حلال نفرموده مگر چیزی را که در آن برای ابدان مصلحت بوده و حرام نکرده مگر آنچه را که در آن برای نفوس فساد می‌باشد و به همین بیان خداوند در کتابش محلّلات و محرّمات را توصیف فرموده و انبیاء و رسل گرامش حکم را بیان کرده و حجج عظامش برای مردم اظهار فرموده‌اند چنانچه حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرموده:
اگر مردم می‌دانستند که حق تعالی برای چه آنها را آفریده دو نفر با هم به نزاع بر نمی‌خواستند و نیز اگر پی برده بودند که ربّ جلیل برای چه حکمتی آنها را مکلّف فرموده ابدا در امثال این مسائلی که مربوط به تکلیف عباد می‌باشد با یک دیگر به اختلاف نمی‌پرداختند.
یا در جای دیگر حضرتش فرموده: بین حلال و حرام مائز و فارقی نیست مگر چیزی اندک و ناچیز که هر کدام را به دیگری تغییر داده و تبدیل می‌کند در نتیجه حلال حرام یا حرام حلال می‌شود.
حدیث (44) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللّٰه بصری، از ابو عبد اللّٰه محمّد بن عبد اللّٰه بن احمد بن جبله واعظ از ابو القاسم عبد اللّٰه بن احمد بن عامر طایی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام نقل

کرده که فرمود:
حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟
حضرت فرمودند: بپرس ولی قصدت از سؤال فهمیدن باشد نه رسوا کردن شخص و به مشقّت انداخت او.
تمام مردم و حضّار چشم دوختند که او چه می‌پرسد و حضرت چه جواب می‌فرمایند، باری آن مرد شامی پرسید: اوّلین چیزی را که حق تعالی آفرید چه بود؟
حضرت فرمودند: نور بود.
آن مرد پرسید: آسمانها را پس از چه آفرید؟
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 885
حضرت فرمودند: از بخار آب.
آن مرد پرسید: زمین را از چه آفرید؟
حضرت فرمودند: از کف آب.
آن مرد پرسید: کوهها را از چه آفرید؟
حضرت فرمودند: از امواج.
آن مرد پرسید: برای چه مکّه را امّ القری نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا زمین از زیر آن کشیده و گسترده شده است.
آن مرد پرسید: آسمان دنیا از چه آفریده شده؟
حضرت فرمودند: از موج مکفوف «1».
آن مرد پرسید: طول و عرض خورشید و ماه چقدر است؟
حضرت فرمودند: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.
آن مرد پرسید: طول و عرض ستاره چقدر است؟
حضرت فرمودند: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ.
آن مرد پرسید: رنگ آسمان‌های هفت‌گانه چیست و اسامی آنها چه می‌باشد؟
حضرت فرمودند: اسم آسمان دنیا رفیع بوده و آن از آب و دود می‌باشد.
و اسم آسمان دوّم، قیدراء و رنگش، رنگ مس است و اسم آسمان سوّم ماروم بوده و به رنگ شبه «2» می‌باشد و نام آسمان چهارم ارفلون بوده و به رنگ نقره می‌باشد و اسم آسمان پنجم هیعون و به رنگ طلا می‌باشد و اسم آسمان ششم عروس و به رنگ یاقوت سبز می‌باشد و اسم آسمان هفتم عجماء بوده و آن همچون درّ سفید و درخشنده است.
آن مرد پرسید: چرا گاو چشمش را بر هم می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟
حضرت فرمودند: این به جهت شرم از خداوند عزّ و جلّ است و زمانی که

قوم موسی علیه السّلام گوساله را پرستیدند این حیوان سرش را به زیرا انداخت و بلند نکرد.
آن مرد از مدّ و جزر پرسید که این دو چه می‌باشند؟
حضرت فرمودند: فرشته‌ای موکّل دریاها است که به آن رومان می‌گویند، این فرشته هر گاه قدمهایش را در دریا می‌گذارد آب بالا می‌آید و مدّ تولید می‌گردد و هنگامی که قدمهایش را از دریا بیرون می‌گذارد آب پایین رفته و جزر به وجود می‌آید.

_____

(1)- موج مکفوف: یعنی موجی که سرازیر و جاری بر زمین نمی‌شود.
(2)- شبه: گیاهی است خاردار که شکوفه سرخ دارد.

آن مرد پرسید: پدر جنّ چه نام دارد؟
حضرت فرمودند: شومان که از شعله بدون دود آتش آفریده شده.
آن مرد پرسید: آیا خداوند پیامبری را به سوی جنّ مبعوث فرموده؟
حضرت فرمودند: بلی، پیامبری بنام یوسف را به سوی ایشان فرستاد، او ایشان را به خدا دعوت کرد و آنها وی را کشتند.
آن مرد پرسید: اسم ابلیس در آسمان چیست؟
حضرت فرمودند: نامش حارث است.
آن مرد پرسید: چرا آدم را آدم نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا از ادیم و روی زمین آفریده شده است.
آن مرد پرسید: چرا میراث مردان دو برابر زنان است؟
حضرت فرمودند: این حکم از ناحیه سنبله که بر آن سه حبه گندم بود آمد چه آنکه حوّا سبقت گرفت و یک حبه از آن را تناول کرد و دو حبه دیگر را به آدم خورانید لذا مرد دو برابر زن ارث می‌برد.
آن مرد پرسید: از انبیاء کدامیک را خداوند ختنه شده آفرید؟
حضرت فرمودند: آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مختون آفرید.
آن مرد پرسید: عمر آدم چه مقدار بود؟
حضرت فرمودند: نهصد و سی سال.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: آدم علیه السّلام.
آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟
حضرت فرمودند: زمانی که آدم به زمین آورده شد خاک زمین و وسعت و فضاء آن را دید و نیز مشاهده کرد که قابیل هابیل را کشت این دو بیت را سرود:

تغیّر البلاد و من علیهافوجه الارض مغبّر قبیح
تغیّر کلّ ذی لون و طعمو قلّ بشاشة الوجه المليح یعنی بلاد و بقاع و تمام کسانی که در آنها هستند دگرگون شدند، پس روی زمین تار و زشت گردید.
هر صاحب رنگ و طعمی تغییر پیدا نمود و صورت نمکین و شاداب کم دیده می‌شود.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 889
ابلیس در جواب آن حضرت گفت:
تنحّ عن البلاد و ساکنیهاففی الفردوس ضاق بک الفسیح
و کنت بها و زوجک فی قرارو قلبک من اذی الدّنیا مریح یعنی از بلاد و بقاع زمین و ساکنین آنها دور شود، در بهشت آن مکان پهناور، عرصه بر تو تنگ شد.
تو و همسرت در آن قرار و آرام داشتید و قلب و دلت از آزار دنیا خالی و شادمان بود.
فلم تنفکّ من کیدی و مکری‌الی ان فاتک الثمن الرّبیح
فلو لا رحمة الجبّار اضحی‌بکفّک من جنان الخلد ریح پس از افسوس و حیله من برحذر نماندی تا این که سرمایه قابل توجه و زیادی از دست رفت.
پس اگر رحمت پروردگار جبّار نبود به دست تو بوی خوش از بهشت خارج می‌گشت.
آن مرد پرسید: آدم علیه السّلام چند حجّ بجا آورد؟
حضرت به او فرمود: سی حجّ پیاده و اوّلین باری که به حج رفت بومی او را به جاهای آب هدایت می‌کرد و این بوم با او از بهشت خارج شد و جناب آدم از خوردن بوم و خطّاف (پرستو و چلچله) نهی شده بود.
آن مرد پرسید: چرا بوم (جغد) با آدم روی زمین راه نمی‌رفت؟
حضرت فرمودند: زیرا این حیوان بر بیت المقدّس نوحه می‌کرد و اطراف آن چهل سال طواف کرد و گریست و پیوسته با آدم علیه السّلام هم ناله و هم گریه بود و به همین خاطر این حیوان در بیوت و خانه‌ها سکنا گزید و با او نه آیه از آیات کتاب اللَّه عزّ و جلّ بود و این آیات همان آیاتی بود که آدم در بهشت می‌خواند و این آیات تا روز قیامت با او است آیات مذکور عبارتند از:
سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان اللَّه الذی اسری و ابتداء آن از وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ الخ می‌باشد و سه آیه از سوره یس و ابتداء آن از وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 891
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که کفر ورزید و آن را انشاء کرد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابلیس لعنت خدا بر او باد.
آن مرد پرسید: اسم نوح چه بود؟
حضرت فرمودند: اسم او سکن بود و به خاطر این که نهصد و پنجاه سال بر قومش نوحه و زاری کرد به این نام موسوم شد.
آن مرد پرسید: کشتی نوح طول و عرضش چقدر بود؟
حضرت فرمودند: طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در آسمان هشتاد ذراع بود.
مرد نشست و دیگری ایستاد و عرضه داشت: ای امیر المؤمنین بفرمایید اوّلین درختی که در زمین کاشته شد چه بود؟
حضرت فرمودند: عوسجه (درخت خاردار) که عصای حضرت موسی از آن بود.
آن مرد پرسید: اوّلین درختی که در زمین رویید چه بود؟
حضرت فرمودند: دبا که کدو باشد.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که از اهل آسمان حجّ نمود چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: جبرئیل.
آن مرد پرسید: در ایّام طوفان نوح اوّلین بقعه‌ای که از زمین گسترده شد چه بود؟
حضرت فرمودند: مکان کعبه که از زبرجد سبز بود.
آن مرد پرسید: بهترین وادی روی زمین کجا است؟
حضرت فرمودند: وادی است که به آن سراندیب گویند، جناب آدم علیه السّلام از آسمان در آن جا افتاد.
آن مرد پرسید: بدترین وادی روی زمین کجا است؟
حضرت فرمودند: وادی است در یمن که به آن برهوت می‌گویند و آن از وادی‌های جهنم است.
آن مرد پرسید: آن چه زندانی بود که صاحبش را سیر و حرکت داد؟
حضرت فرمودند: آن زندان ماهی بود که یونس بن متی را سیر داد.
آن مرد پرسید: شش چیز در رحم مادر قدم نگذاردند، آنها کدامند؟
حضرت فرمودند: آدم و حوّا و قوچ ابراهیم و عصای موسی و ناقه صالح و شب‌کوری که عیسی بن مریم آن را ساخت و به اذن خدا پرواز کرد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 893
آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که بر او دروغ بسته شد در حالی که نه از جن بود و نه از انس؟
حضرت فرمودند: آن گرگی بود که برادران یوسف دروغ بر او بستند.
آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که حق تعالی به آن وحی فرمود بدون این که جن بوده یا انس باشد؟
حضرت فرمودند: آن زنبور عسل بود.

آن مرد پرسید: آن چه مکانی بود که آفتاب یک ساعت از روز به آن تابید و دیگر بر آن طالع نشد؟
حضرت فرمودند: آن دریا بود که حق تعالی برای موسی شکافتش و خورشید بر زمین آن تابید بعد آب روی آن را گرفت و دیگر آفتاب به آن نتابید.
آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که آشامید در حالی که زنده بود و خورد در حالی که مرده بود؟
حضرت فرمودند: آن عصای حضرت موسی بود.
آن مرد پرسید: نذیر و ترساننده‌ای که قوم خود را ترساند ولی نه از جن بود و نه از انس چه بود؟
حضرت فرمودند: آن مورچه بود.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که مأمور به ختان شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: جناب ابراهیم علیه السّلام.
آن مرد پرسید اوّلین زنی که مورد تواضع و فروتنی واقع شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: هاجر مادر اسماعیل بود که ساره برایش فروتنی نمود تا وی از راست او خارج شود.
آن مرد پرسید: اوّلین زنی که دامنش به زمین کشیده شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: هاجر بود و آن در زمانی اتّفاق افتاد که از ساره گریخت.
آن مرد پرسید: اوّلین مردی که دامنش بر زمین کشیده شد چه کسی بود.
حضرت فرمودند: قارون بود.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که نعلین به پا نمود چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السّلام بود.
آن مرد پرسید: کریم‌ترین مردم از نظر نسب چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: او صدیق اللّه، یوسف بن یعقوب، اسرائیل اللّه بن اسحاق

ذبیح اللّه بن ابراهیم خلیل اللّه بود.
آن مرد پرسید: آن شش پیامبری که دو اسم داشتند چه کسانی بودند؟
حضرت فرمودند: یوشع بن نون که ذو الکفل هم گفته می‌شد، یعقوب که اسرائیل نیز نام داشت خضر که اسم دیگرش ارمیا بود، یونس که به ذو النون نیز موسوم بود، عیسی که مسیح نیز خوانده می‌شد و حضرت محمّد که نام دیگر آن جناب احمد صلوات اللّه علیه می‌باشد.
آن مرد پرسید: آن چیست که تنفّس می‌کند و در عین حال نه گوشت دارد و نه خون؟
حضرت فرمودند: آن صبح است زمانی که تنفّس می‌کند.

آن مرد پرسید: پنج تن از انبیاء به عربی تکلّم کردند، آنان کیانند؟
حضرت فرمودند: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.
آن مرد نشست و مردی دیگر از جای برخاست و از روی تعنّت و به عنوان مفحم کردن پرسید:
یا امیر المؤمنین بفرمایید در این آیه که خدا می‌فرماید:
یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ، ایشان چه کسانی هستند؟
حضرت فرمودند: قابیل از هابیل فرار می‌کند و کسی که از مادرش می‌گریزد موسی علیه السّلام است و آنکه از پدرش فرار می‌کند حضرت ابراهیم علیه السّلام است و آنکه از همسر خود می‌گریزد لوط بوده و آنکه از فرزندش فرار می‌نماید نوح است که از پسر خود یعنی کنعان می‌گریزد.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که به مرگ ناگهانی از دنیا رفت چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: داود علیه السّلام بود که روز چهارشنبه روی منبر از دنیا رفت.
آن مرد پرسید: چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمی‌شود، آن چیست؟
حضرت فرمودند: آنها عبارتند از: زمین که از باران سیر نمی‌شود، زن از مرد سیر نمی‌شود، چشم از نگریستن سیر نمی‌شود و بالاخره عالم را از علم سیر نمی‌گردد.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که سکه‌های دینار و درهم را ساخت چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: نمرود بن کنعان بعد از حضرت نوح علیه السّلام.
آن مرد پرسید: اوّلین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: ابلیس بود که خود را در اختیار دیگری قرار داد.
آن مرد پرسید: کبوتر راعبیّه (کبوتر خواننده) چه می‌گوید؟

حضرت فرمودند: چهار گروه را نفرین می‌کند:
الف: اهل معازف (اهل ساز و آلات لهو) ب: اهل قینات (سرودخوانان) ج: اهل مزامیر (آنان که در سازها می‌دمند مثل فلوت زن و قره‌نی‌زن و شیپورزن) د: اهل عیدان (عود زنان و تار زنان و اشباه اینها) آن مرد پرسید: کنیه براق چیست؟
حضرت فرمودند: کنیه‌اش ابا هلال است.
آن مرد پرسید: چرا تبّع را تبّع خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: وی غلام سلطانی بود که کاتب وی نیز محسوب می‌شد و هر گاه مکتوبی را برای سلطان می‌نوشت ابتداء آن بسم اللَّه الذی خلق صبحا و ریحا می‌نگاشت.

سلطان به او گفت: ابتداء مکتوب بنویس باسم ملک الرّعد (یعنی خودش) غلام گفت: هرگز ابتداء نکنم مگر به اسم پروردگارم آنگاه به خواسته تو توجه می‌نمایم.
حق تعالی از او تشکّر کرد و سلطنت آن سلطان را به او داد و مردم هم از وی تبعیّت کردند از این رو به تبّع موسوم گردید.
آن مرد پرسید: چرا بز دمش بالا و عورتش نمایان است؟
حضرت فرمودند: برای این که این حیوان از جناب نوح سرپیچی کرد و آن وقتی بود که نوح علیه السّلام می‌خواست این حیوان را داخل کشتی کند لذا دمش شکست و بالا ماند و عورتش ظاهر و نمایان گردید ولی گوسفند چون به کشتی داخل شد و هیچ امتناعی از خود نشان نداد نوح علیه السّلام دست بر عورت و دمش کشید و در نتیجه دنبه‌اش روی عورتش واقع شد و آن را مستور نمود.
آن مرد پرسید: سخن اهل بهشت به چه زبان می‌باشد؟
حضرت فرمودند: اهل بهشت به عربی تکلّم می‌کنند.
آن مرد پرسید: اهل دوزخ به چه زبان سخن می‌گویند؟
حضرت فرمودند: با زبان مجوسی تکلّم می‌نمایند.
سپس حضرت فرمودند:
خواب به چهار قسم واقع می‌شود:
الف: خواب انبیاء، ایشان بر قفا بصورت طاق و از می‌خوابند و چشمهایشان باز و

بیدار است و منتظر وحی پروردگارشان می‌باشند.
ب: خواب مؤمن، ایشان به سمت راست و رو به قبله می‌خوابند.
ج: خواب ملوک و سلاطین، ایشان به سمت چپ می‌خوابند تا بدین وسیله آنچه خوردند گواراشان شود.
د: خواب ابلیس و یاوران او و هر دیوانه و صاحب آفتی، ایشان جملگی بر صورت و رو بر زمین نهاده می‌خوابند.
سپس مردی دیگر ایستاد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین، خبر دهید مرا از روز چهارشنبه و این که به آن چرا فال بد می‌زنیم و چرا این روز سخت و سنگینی بوده و بفرمایید این روز کدام چهارشنبه می‌باشد؟
حضرت فرمودند:
آخرین چهارشنبه در ماه که محاق می‌باشد یعنی قمر در شب محو و ناپدید است، در روز چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت، در روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افتاد در روز چهارشنبه ابراهیم را در منجنیق گذاردند، در روز چهارشنبه خداوند متعال فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زبر کرد، در روز چهارشنبه خداوند متعال باد را بر

قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه نخل‌های آن بستان چون خاکستری سیاه گردید، در روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلّط نمود، در روز چهارشنبه فرعون موسی را طلبید تا او را به قتل رساند، در روز چهارشنبه خداوند متعال سقف بنای کفّار را از پایه ویران نمود و بر سرشان فرو ریخت، در روز چهارشنبه فرعون فرمان داد نوجوانان را سر ببند، در روز چهارشنبه بیت المقدّس خراب و ویران شد، در روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اسطخر فارس از کوره آتش آن جا سوخت، در روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد در روز چهارشنبه اوّل عذاب قوم فرعون بود، در روز چهارشنبه خداوند متعال قارون را مبتلا به خسف و عذاب نمود، در روز چهارشنبه ایّوب مبتلا به تلف مال و هلاک فرزند شد، روز چهارشنبه یوسف به زندان داخل شد، روز چهارشنبه خداوند متعال آنان که در قتل صالح حیله و مکر کردند، را هلاک نمود چنانچه در قرآن می‌فرماید:
أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (ما آنان که در قتل صالح حیله و مکر بکار بستند را با بستگانشان هلاک کردیم).
در روز چهارشنبه صیحه آسمانی آن قوم ظالم را گرفت و آنان را خاک و خاشاک بیابان مرگ ساخت.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 901
روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند، روز چهارشنبه باران سنگ سجّیل بارید، روز چهارشنبه استخوان صورت مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دندان رباعیّه آن سرور را شکستند، روز چهارشنبه عمالیق و ظالمین در شام که از بقایای قوم عدد بودند هلاک شده و تابوت جهنم را گرفتند.
آن مرد از ایّام و اعمالی که در آنها جایز است پرسش کرد؟
حضرت فرمودند: روز شنبه، روز مکر و خدعه و نیرنگ است و روز یک شنبه روز درختکاری و ساختن بناء است و روز دوشنبه روز سفر و طلب روزی است و روز سه شنبه روز جنگ و ریختن خون می‌باشد و روز چهارشنبه روز شوم و نامبارکی است که مردم آن را به فال بد می‌گیرند و روز پنجشنبه روز داخل شدن بر بزرگان و بر آوردن نیازمندیهای دیگران است و روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن می‌باشد.
حدیث (45) علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمّد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد در مصر از احمد بن عبد اللّه در مکّه نقل کرده که وی گفت:
امیر المؤمنین علیه السّلام به آستانه بیت اللَّه الحرام عبور کردند در این هنگام مردی را دیدند که نمازش را نیکو می‌خواند، حضرت فرمودند: ای فلان تأویل نمازت را می‌دانی؟

آن مرد گفت: ای پسر عموی بهترین خلق خدا آیا برای نماز غیر از تعبّد تأویلی هست؟
علی علیه السّلام فرمود:
ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به امری از امور نفرستاده مگر آنکه آن امر متشابه و تأویل و تنزیل دارد و تمام تعبّدی است، پس کسی که تأویل نمازش را نداند، نمازش خدعه و نیرنگ بوده و علاوه بر آن ناقص و غیر تام می‌باشد.
حدیث (46) محمّد بن موسی بن متوکل رحمة اللَّه علیه می‌گوید:
علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی، از سلیمان ابن سفیان، از صباح حذاء، از یعقوب بن شعیب نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام به من فرمودند:

کدامیک از مردم بر شما سخت و گران هستند؟
عرض کردم: تمامشان.
حضرت دوباره سخنشان را اعاده کردند.
من نیز عرضه داشتم: تمامشان.
حضرت فرمودند: می‌دانی چرا آنها سخت و گران هستند بر شما؟
عرضه داشتم: نمی‌دانم.
حضرت فرمودند: ابلیس مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت کردند، امر به ایشان نمود، اطاعتش را کردند ولی شما را که خواند اجابتش نکرده و وقتی فرمان داد اطاعتش را ننمودید در نتیجه مردم را بر شما تحریص نمود.
حدیث (47) محمّد بن موسی المتوکّل رحمة اللَّه می‌گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسین، از محمّد بن عمر بن یزید از حمّاد بن عثمان از عمر بن یزید، نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:
زنی از اهل بادیه محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید و همراهش دو طفل بود یکی را بغل کرده بود و دیگری با او راه می‌رفت حضرت یک قرص نان به او دادند زن آن نان را بین دو طفل تقسیم کرد، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
زنان بارکش که مهربان و شفیق هستند اگر زیاد به بازی و امور باطل خود را سرگرم نمی‌کردند نمازگزارانشان حتما به بهشت داخل می‌شدند.
حدیث (48) و با همین اسناد از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی منقولست:
از حرب، از شیخی از قبیله بنی اسد به نام عمرو از ذریح، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راوی می‌گوید: شتری داشتیم که وقتی به سر

چشمه‌ای که به قبیله بنی سلیم تعلق داشت رسیدیم به آن حیوان آفت و بیماری رسید، غلام محضر امام علیه السّلام عرض داشت:
ای سرور من این حیوان را نحر و قربانی بکنم؟
حضرت فرمودند: درنگ مکن و شتر را برای، وقتی چهار میل دور شدیم
حضرت فرمودند: ای غلام اکنون پیاده شود و آن را قربانی کن زیرا این حیوان را اگر درندگان و و حوش بخورند نزد من محبوب‌تر است از این که اعراب و بادیه‌نشینان تناول نمایند.

حدیث (49) و با همین اسناد، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی، از ابن ابی عمیر، از عبد اللَّه بن فضل، از دایی خود محمّد بن سلیمان از مردی از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت به محمّد بن مسلّم فرمودند:
ای محمّد در مقام قیاس خود با مردم مغرور مفتون نفس خویش نشوی و نپنداری که از دیگران برتر هستی؛ زیرا حقیقت امر به تو رسیده ولی به آنها نرسیده است.
و نیز روز و شواغل آن تو را از انجام واجبات و ترک محرّمات باز ندارد زیرا با تو کسی است که اعمال و کردارت را احصاء نموده و می‌شمارد و همچنین عمل نیک و پسندیده‌ای را که انجام می‌دهی کوچک نشمار زیرا آن را در جایی خواهی دید که مسرور و شادمانت می‌کند و کردار زشتی که از تو سر می‌زند را حقیر و ناچیز ندان چه آنکه آن را در جایی خواهی دید که بد حال و اندوهناکت خواهد نمود و کار نیک را انجام بده؛ زیرا هرگز ندیده‌ام چیزی مطلوب‌تر و سریع التأثیرتر از کار نیک و عمل پسندیده‌ای که در خارج واقع شده و گناه سابق را محو و پاک می‌نماید.
حدیث (50) و با همین اسناد:
از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از حسن بن الحسین، از شیبان، از جابر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به جماعتی رسیدند که دلوهای آب زمزم را حمل و نقل می‌کردند حضرت به آنها فرمودند:
کار خوبی می‌کنید اگر بیم نداشتیم که از انجام آن دست بردارید البته من نیز با شما این دلوها را حمل می‌کردم، دلوی را بدهید پس از آنها گرفته و آب آن را آشامیدند.
حدیث (51) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از غفاری «1» از ابو جعفر بن ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

---

(1)- ظاهرا مراد از آن عبد اللّه بن ابراهیم بن ابی عمر و انصاری است که به فرموده ممقانی ضعیف یا مجهول است.

از جدال کردن با هر کسی که فریفته باطل و غیر حق شده دوری کنید زیرا شیطان حجّت و برهان را به او تلقین می‌کند و این معنا هست تا هنگامی که زمانش به سر آید و وقتی دوران آن سپری شد فریفته‌شدنش او را با آتش می‌سوزاند.
حدیث (52) محمّد بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از محمّد بن ابی عمیر، از عبد اللَّه بن فضل، از شیخی از اهل کوفه، از جدّ مادری خود که نامش سلیمان ابن عبد اللَّه هاشمی است، وی می‌گوید: از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به مردمی که نزدش اجتماع کرده بودند فرمودند:
خدا را دوست بدارید به خاطر نعمتی که به شما داده و مرا نیز دوست بدارید به خاطر خدای متعال و نزدیکان مرا دوست بدارید به خاطر من.
حدیث (53) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن بن حجّاج، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: محتاج به طبیب نصرانی شدم و برای معالجه نزد او رفتم آیا به او سلام کرده و دعایش بنمایم؟
حضرت فرمودند: آری زیرا دعاء تو برای او نفعی ندارد.
حدیث (54) پدرم رحمة اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از علی بن الحسین بن جعفر ضبی از پدرش، از برخی مشایخ و اساتیدش، وی گفت: خداوند متعال به حضرت موسی علیه السّلام وحی فرمود: قسم به عزّت خود ای موسی اگر نفس که کشته‌ای یک لحظه و آن اقرار کند که من خالق و رازق او هستم طعم عذاب را به تو می‌چشانم ولی چون چنین اقراری را نکرده البته از تو عفو کرده و طعم عذاب را به تو نمی‌چشانم.
حدیث (55) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن بشّار وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به جنّت و بهشت آدم علیه السّلام سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: آن بهشت، بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که خورشید و ماه در

آن طلوع می‌کرده و ظاهر می‌شدند و اگر از بهشت‌های جاودان و آخرت می‌بود هرگز آدم از آن اخراج نمی‌شد.

حدیث (56) احمد بن محمّد رحمة اللّه علیه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از سهل بن زیاد، از محمّد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
وقتی پسران یعقوب از پدر خواستند که به آنها اذن دهد یوسف را با خود ببرند، یعقوب به آنها فرمود:
حضرت یعقوب علیه السّلام به آنها فرمود: من بیم دارم که گرگ یوسف را بخورد و شما از او غافل باشید.
امام صادق علیه السّلام فرمودند:
یعقوب علیه السّلام علّتی را که برادران یوسف در باره یوسف بعدا به آن متمسّک شدند را برای آنها تقریب نموده و راه آوردن عذر را به آنها نشان داد.
حدیث (57) پدرم رحمة اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: چه می‌فرمایید در باره کشتن ناصبی؟
حضرت فرمودند: ریختن خونش حلال است ولی بر تو می‌ترسم، اگر توانستی دیواری را روی او بریزی یا در آب غرقش کنی تا شاهدی بر تو قایم نشود البته این کار را بکن.
عرض کردم: راجع به مالش چه می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند: در صورتی که قدرت داری مالش را تباه و تلف کن.
حدیث (58) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن الحسن الصفّار که اسناد حدیث را ضبط و حفظ نکرده، وی می‌گوید:
رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
وقتی مرا به آسمان بردند یک قطره از عرق من چکید و از آن گلی رویید و افتاد در دریا، ماهی‌ها رفتند تا آن را بگیرند و دعموص «1» نیز برای گرفتن آن رفت،

---

(1)- دعموص کردم دراز و سیاهی است که در گودالهای آب زندگی می‌کند.

ماهی گفت: این مال من است دعموص هم گفت: این مال من است، خداوند متعال فرشته‌ای را نزد آنها فرستاد تا بینشان حکم کند، فرشته نصف از آن را برای ماهی و نیم دیگرش را برای دعموص قرار داد.
پدرم رضی اللَّه عنه می‌فرماید:
برگهای گل پنج تا است که به این هیئت دیده می‌شوند:

دو عدد به شکل ماهی و دو تا به صفت دعموص و یکی دیگر نصفش به شکل ماهی و نصف دیگرش به شکل دعموص است.
حدیث (59) پدرم رحمة اللّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چه می‌فرمایید در باره مردی که علی علیه السّلام را سبّ و دشنام می‌دهد؟
حضرت فرمودند: به خدا سوگند ریختن خونش حلال است مشروط به این که ریختن این خون ضررش به شخص بری و غیر مستحق نرسد.
عرض کردم: مقصودتان از رسیدن ضرر به غیر مستحق چیست؟
حضرت فرمودند: یعنی به واسطه این کافر (مقتول) مؤمنی کشته شود.
حدیث (60) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّه بن حمّاد از عبد اللّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: ناصبی کسی نیست که نصب عداوت ما اهل بیت را نماید زیرا احدی را نمی‌یابم که بگوید: من محمّد و آل محمّد را مبغوض داردم، بلکه ناصبی کسی است که نصب عداوت با شما نماید و بداند که شما ما را دوست دارید و از شیعیان ما هستید.
حدیث (61) حسین بن احمد رحمة اللّه علیه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابو عبد اللّه رازی، از علی بن سلیمان راشد با اسنادش مرفوعا از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
گروه مرجئه قیامت کور محشور می‌شوند و پیشوایشان نیز کور است.
پس کسانی که از امّت ما نبوده و ایشان را می‌بینند می‌گویند:
امّت محمّد تمامشان نابینا هستند.

پس من به ایشان می‌گویم: اینها (مرجئه) از امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیستند؛ زیرا دینشان را تبدیل کرده پس آنچه در آنها بود (بینایی) به غیر آن (نابینایی) تبدیل گشت و آئینشان را تغییر دادند در نتیجه نعمتی که داشتند تغیر نمود.
حدیث (62) و با همین اسناد، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از فضل بن کثیر مدائنی، از سعید بن ابی سعید بلخی، وی می‌گوید: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
خداوند متعال در هر یک از اوقات نماز که این خلق نماز می‌خوانند لعنتشان می‌کند.
راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم برای چه؟
حضرت فرمودند: چون حق ما را انکار کرده و خودمان را تکذیب نموده‌اند.
حدیث (63) پدرم رحمة اللّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از

ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الجوزاء از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در مسجد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند:
از مسجد رسول خدا بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنتت کرده، سپس فرمودند:
از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمودند: خدا لعنت کند مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان را.
حدیث (64) و در حدیث دیگر آمده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:
شنیدم از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که می‌فرمودند: ایشان را از خانه‌هایتان بیرون کنید زیرا خبیث‌ترین و ناپاک‌ترین موجودات می‌باشند.
حدیث (65) و با همین اسناد از حضرت علی علیه السّلام منقول است که آن جناب فرمودند:
با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مسجد نشسته بودم در این هنگام مردی که حالت زنان را داشت وارد مسجد شد و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سلام کرد، حضرت جواب سلام او را دادند، سپس در حالی که کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ می‌فرمودند با رو، خود را به زمین انداختند و سپس فرمودند:

مثل اینها در بین امّت من نیست مگر مثل کسانی که در امّت‌هایی بودند که به واسطه اینها عذاب شدند.
حدیث (66) پدرم رحمة اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد برقی، از محمّد بن یحیی، از حمّاد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برخی از شیعیان شما هستند که خواجه بوده و بسیار عفیف و عابد می‌باشند ولی سخت درشت خوی و سریع الغضب هستند سرّ این چیست؟
حضرت فرمودند:
سرّش و جهتش آن است که او را فرزند نمی‌شود و در عین حال اهل فحشاء و زنا نیست.
حدیث (67) و با همین اسناد، از برقی با اسنادش مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حدیث را این طور نقل کرده:
از امام علیه السّلام راجع به خواجه سؤال شد؟
حضرت فرمودند:
سؤال مکن از کسی که نه مؤمن او را زاییده و نه او مؤمن می‌زاید.

حدیث (68) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از عبد اللّه بن جعفر از مسعدة بن زیاد از حضرت جعفر بن محمّد از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: گروه ترک را تا مادامی که به شما کاری ندارند رها کنید و متعرضشان نشوید زیرا تند خوهایشان بسیار خشن و بد اخلاق و زنهایشان خسیس و مقبوض الید (دست بسته) می‌باشند.
حدیث (69) و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارشان علیهما السّلام نقل کرده‌اند که فرمود: مروان بن حکم گفت: وقتی علی علیه السّلام در بصره ما را هزیمت داد و شکست خوردیم اموالی که از ما به دست سپاهیانش افتاده بود را این طور به ما رد کردند، هر کس که اقامه بیّنه نمود بر مالش، آن را به او برگرداند و کسی هم که بیّنه نداشت را قسم داد و پس از قسم مال را به او رد کرد.

مروان گفت: شخصی به حضرت عرض کرد: یا امیر المؤمنین اموال و اسراء را هم بین ما تقسیم کن و وقتی زیاد راجع به این موضوع اصرار کردند حضرت فرمودند:
کدامیک از شما امّ المؤمنین (عایشه) را به عنوان سهم خود قبول می‌کند؟
مردم از پذیرفتن آن خودداری کرده و دیگر سخن خود را تکرار نکردند.
حدیث (70) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از معاویة بن حکم از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
حضرت علی علیه السّلام جنگ نمی‌کردند تا وقتی که آفتاب به زوال گراید و می‌فرمودند: درهای آسمان هنگام زوال آفتاب گشوده شده و توبه آن وقت قبول می‌شود و نصرت و ظفر در آن هنگام نصیب می‌گردد.
و نیز می‌فرمودند: زوال به شب که وقت فراغت از جنگ و دست کشیدن از آن است نزدیک‌تر بوده و سزاوار است که کشتار کمتر شود و طالب جنگ به مقر خود برگردد و مغلوب فرار کند و جان به در برد.
حدیث (71) محمّد بن الحسن رحمة اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم از ابن مغیره از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که فرموده:
محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام یادی از گروه حروریّه شد و نامی از ایشان به میان آمد، حضرت فرمودند:
اگر با گروه و سپاه خارج شدند یا بر امام عادل خروج نمودند البته با ایشان جهاد و مقاتله کنید ولی اگر بر امام جور و ظلم خروج نمودند با آنها قتال و کارزار نکنید زیرا ایشان در این میدان گفتار و سخنی دارند.

حدیث (72) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن از حضرت ابی الحسن این حدیث را نقل کرده، وی می‌گوید محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم: خبر به یکی از دوستان شما رسیده که شخصی شمشیر و اسب خود را به کسی که به جهاد می‌رود می‌دهد لذا به سراغ او می‌رود و این دو را از وی می‌گیرد بعدا یاران و دوستان عطاکننده شمشیر و اسب با این

شخص ملاقات می‌کنند و می‌گویند جهاد با این گروهی که تو با آنها می‌خواهی نبرد و کارزار کنی جایز نیست لذا شمشیر و اسب را برگردان حال وظیفه وی چیست؟
حضرت فرمودند:
اسب و شمشیر را باید برگرداند.
سائل عرض می‌کند: وی به سراغ آن مردی که این دو را از او گرفته بود رفت ولی وی را نیافت و وقتی خبر وی را از قومش گرفت گفتند: او از میان ما رفته و نیست.
حال چه کند؟
حضرت فرمودند: وی به مرابطه و دیده‌بانی خود را مشغول کند و جهاد را رها کند.
سائل عرض کرد: در قزوین و دیلم و عسقلان و اشباه این بلاد و مرزها می‌تواند دیده‌بانی کند؟
حضرت فرمودند: آری.
سائل عرض کرد: جهاد بکند؟
حضرت فرمودند: خیر، مگر در موردی که بر ذراری و ابناء مسلمین بیم و هراس داشته باشد.
سائل عرض کرد: اگر روم داخل بر مسلمین شوند، مسلمین می‌توانند آنها را تعقیب کرده و با آنها به مقاتله بپردازند؟
حضرت فرمودند: مسلمانان فقط دیده‌بانی کرده و مقاتله نکنند ولی اگر بر مسلمین خوف از ناحیه روم بود می‌توانند با ایشان نبرد و جهاد کنند چه آنکه این قتال به منظور دفاع از نفس خودشان هست نه برای کمک و نگهداری سلطان جور.
سائل می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: اگر دشمن به مرکزی که دیده‌بان در آن جا است بیاید وظیفه وی چیست؟
حضرت فرمودند:
وی موظّف است از مسلمین و اسلام حفاظت کند و با دشمن به مقاتله بپردازد نه این که دفاع از ظالمین و جائرین نماید.
و دلیل بر وجوب دفاع از اسلام و مسلمین آن است که ضعیف شدن اسلام

در واقع ضعف پیدا کردن ذکر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌باشد.
حدیث (73) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین، از ابن محبوب، از

ابراهیم جازی از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام بودیم از اغنیاء و متموّلین شیعه نزد آن حضرت نام بردیم، گویا حضرتش کراهت داشتند از ما راجع به ایشان چیزی بشنوند، فرمود: ای ابا محمّد وقتی مؤمن غنی و رحیم بود و از مالش به دیگران رساند و به اصحاب خود احسان نماید خداوند متعال دو برابر اجر انفاقی که کرده به او می‌دهد.
زیرا خداوند متعال در کتاب عزیزش می‌فرماید:
وَ ما أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ الخ (و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه ما مقرّب گرداند نیست مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرّب شود و آنان پاداش اعمال صالحشان مضاعف و افزون است و در غرفه‌های بهشت ابدی آسوده خاطر می‌باشند).
حدیث (74) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس نقل کرده که گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید:
اگر بنده با ایمان من محزون و دل شکسته نمی‌شد البتّه دستاری از طلا به سر کافر می‌بستم «1» حدیث (75) احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابو سعید قماط، از حمران نقل کرده که وی گفت: از حضرت علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هر گاه شخصی وقتی سمت راست تو است رأی و اعتقادی داشت و سپس به سمت چپ تو رفت در باره‌اش فقط به خیر سخن بگو و از وی تبری مجوی تا وقتی که بشنوی از او آنچه را که وقتی در سمت راست تو برود از او شنیدی چه آنکه قلوب و دلهای بین دو طریق از طرق اللّه است هر طوری که او بخواهد در دلها تصرّف می‌کند ساعتی چنان بوده و ساعتی دیگر چنین می‌باشد و بنده بسا به خیر توفیق می‌یابد.

مقاله مؤلّف

مؤلّف این کتاب رحمة اللَّه علیه می‌گوید:

---

(1)- شاید مقصود این باشد که متاع و اموال دنیا آنقدر بی‌ارزش است که حق تعالی راضی است از طلا که سر آمد همه اموال دنیوی است دستار و تاج به سر کافر که دشمن او است بگذارد منتهی چون این معنا موجب حزن و اندوه مؤمن که دوست حق تعالی است می‌گردد لا جرم خداوند این کار را نکرده است.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 923
مقصود از «اصبعین من اصابع اللّه» در کلام امام علیه السّلام طریقین من طرق اللّه است و مراد از طریقین، طریق خیر و طریق شر می‌باشد چه آنکه خداوند متعال را نباید به اصابع توصیف نمود و اساسا شباهتی به مخلوقاتش ندارد پس باید در لفظ اصابع تصرف کرد و آن را تأویل برد.
حدیث (76) و با همین اسناد از محمّد بن احمد به اسنادش مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
اگر مؤمن درختی را از من بگیرد یا مشتی از خاک بردارد خداوند متعال کسی را نزد او می‌فرستد که با او در این کاری که کرده منازعه نماید و این به خاطر آن است که مؤمن در دولت باطل نصیبی ندارد.
حدیث (77) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از محمّد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
خداوند متعال از مؤمن پیمان گرفته که قولش پذیرفته نشود و حدیثش تصدیق نگردد و حقّش از دشمنش گرفته نشود و غیظش فرو ننشیند مگر به رسواشدنش زیرا هر مؤمنی به دهانش لجام زده شده است.
حدیث (78) پدرم رحمة اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از احمد بن محمّد از حمّاد بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
هنگامی که قیامت بپا شد خورشید و ماه در صورت دو گاو درخشان آورده شده بعد از آن دو و تمام کسانی که آن دو را در دنیا می‌پرستیدند در آتش انداخته می‌شوند و جهتش آن است که این دو کره در دنیا عبادت شدند و خشنود و راضی به آن گردیدند.
حدیث (79) محمّد بن الحسن رحمة اللَّه علیه، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، وی گفت:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام در ذیل فرموده حق تعالی: إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 925
فرمودند: كِتاباً مَوْقُوتاً یعنی فریضه‌ای واجب و مقصود وجوب آن بر مؤمنین است و اگر آن طور که مخالفین می‌گویند باشد باید سلیمان بن داود هلاک شده باشد چه آنکه وی نماز عصرش را تأخیر انداخت تا خورشید پشت حجاب کوهها پنهان و مخفی شد و اگر قبل از غایب‌شدنش نماز را خوانده بود در وقتش اداء کرده بود و هیچ نمازی از نظر وقت طولانی‌تر از نماز عصر نمی‌باشد «1» حدیث (80) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمة اللّه علیه، از علی بن حسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:
حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: حق نداری با هر کس که بخواهی نشست و برخاست کنی زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:
إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا الخ (چون گروهی را دیدی که برای خرده‌گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می‌کنند از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموشت ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگر مجالست مکن).
و نیز حق نداری به آنچه می‌خواهی تکلّم کنی زیرا حق تعالی در قرآن می‌فرماید:
وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (و هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن و سخن مران) و به خاطر آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:
خدا رحمت کند بنده‌ای را که کلام نیک گوید تا بهره برد یا سکونت کند تا سالم بماند.

---

(1)- مرحوم مصنّف در کتاب من لا یحضره الفقیه ح (1) ص (129) در توضیح این حدیث می‌فرماید:
جهّال از اهل خلاف این طور پنداشته‌اند که حضرت سلیمان علیه السّلام روزی اسبها را سان می‌دید و آنها را از نظر می‌گذرانید، حضرت مشغول و سرگرم آنها بود که خورشید غروب کرد و وقت نماز منقضی شد و وقتی متوجه شد بسیار متأثر و ناراحت گردید و از شدّت غضب فرمان داد اسبها را برگردانند و سپس امر نمود ساق پاها و گردنهای آنها را زده و بدین ترتیب این حیوانات را کشتند و فرمود: این حیوانات مرا از ذکر پروردگارم باز داشتند.
این گفتار صحیح نیست و واقع امر طبق گفته اهل خلاف نمی‌باشد چه آنکه

شأن نبی و پیامبر خدا اجلّ است از مثل چنین کرداری زیرا اسبها گناهی نداشته تا مستوجب چنین فعل قبیحی باشند و اساسا آنها خود را بر وی عرضه نکرده و او را آنها مشغول ننموده بودند و از این که بگذاریم اسبها مکلّف نبودند تا مرتکب گناه باشند در نتیجه عقاب و مؤاخذه شوند و صحیح آن است که سلیمان علیه السّلام عصری بود که بهایم و اسبها را از نظر می‌گذراند و به واسطه سرگرم شدن به آنها نمازش تأخیر افتاد تا خورشید غروب کرد وقتی متوجه شد به فرشتگان گفت: آفتاب را برگردانید تا من نمازم را بخوانم، آنها آفتاب را باز گردانیدند، وی ایستاد ساق پا و گردن خود را مسح نمود (وضوء آنها را در آن شریعت چنین بود) و سپس به اصحابش که نمازهایشان قضاء شده بود فرمان داد با او نمازهایشان را خواندند و پس از فراغت از نماز خورشید غروب کرد و ستارگان در آسمان ظاهر شدند.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 927
و همچنین حق نداری آنچه خواهی را بشنوی زیرا خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا (در پیشگاه خدا چشم و گوش و دلها همه مسئول می‌باشند).
حدیث (81) پدرم رحمة اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری از محمّد بن عبد اللّه بن مهران کوفی از حنّان بن سدیر از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بفرمایید آیا مؤمنی که مستبصر است وقتی صاحب معرفت شد و کمال یافت مرتکب زنا می‌شود.؟
حضرت فرمودند: خیر.
عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: دزدی می‌نماید؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: شرب خمر می‌کند؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: آیا کبیره‌ای از این کبائر یا فاحشه‌ای از فواحش را انجام می‌دهد؟
فرمودند: خیر.
عرض کردم: گناهی می‌کند؟
فرمودند: آری، او مؤمن گناهکاری است که ملمّ می‌باشد.
عرض کردم: معنای ملمّ چیست؟
فرمودند: الملمّ بالذنب یعنی کسی که گناهی می‌کند ولی ملازم با آن نبوده

و اصرار بر آن نمی‌ورزد.
راوی می‌گوید: عرض کردم: سبحان اللَّه! خیلی جای تعجب است که مؤمن زنا و لواط و سرقت نمی‌کند و شراب نیاشامیده و کبیره‌ای از کبائر را مرتکب نشده و فاحشه‌ای از فواحش را انجام نمی‌دهد!! حضرت فرمودند: از کار خدا نباید تعجب نمود، حق تعالی آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و از فعلش سؤال نمی‌شود ولی بندگان مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند، پس از چه تعجّب کردی ای ابراهیم؟ سؤال کن و خودداری نکن و شرم و

حیا ننما، این علم را متکبّر و کسی که از سؤال حیاء می‌کند فرا نمی‌گیرد.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسانی را سراغ دارم که شرب خمر نموده، راه را بر مردم می‌بندند و راهها را مخوف و خطرناک می‌کنند، مرتکب زنا و لواط شده، ربا می‌خورند مبادرت به فواحش می‌کنند، در خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات سستی از خود نشان می‌دهند، قطع رحم می‌نمایند و کبائر و معاصی کبیره را اتیان می‌کنند، پس توجیه آن چیست و چرا مؤمنی که شیعه شما است فاعل این قبایح می‌باشد؟
حضرت فرمودند: ای ابراهیم، آیا در سینه‌ات غیر از این سؤال، سؤال دیگری خلجان نمی‌کند؟
عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا، سؤال بزرگتر از این! حضرت فرمودند: آن سؤال چیست؟
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آن سؤال این است که: از دشمنان و کسانی که نصب عداوت و بغض شما را می‌کنند کسانی را یافته‌ام که نماز زیاد خوانده و بسیار روزه گرفته، زکات اموالش را داده، حج و عمره نموده، بر جهاد راغب و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صله رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی‌گردد، منشأ آن چیست و چطور می‌توان این را توجیه کرد؟
پس برایم این راز را گفته و برهان و بیّنه‌اش را بیان نمایید، به خدا سوگند فکرم را به خود مشغول کرده و خواب شب از من ربوده است.
راوی می‌گوید: حضرت باقر علیه السّلام تبسّم نموده و سپس فرمودند:
ای ابراهیم، بیانی که مشکلت را حل کند و سؤالت را جواب داده باشم برایت ایراد خواهم نمود و علمی نهان از خزائن علم خدا را اظهار خواهم کرد، بگو چگونه اعتقاد این دو گروه (شیعیان عاصی و دشمنان مؤدّب به آداب) را یافته‌ای؟

عرض کردم: محبّین و شیعیان شما که فاعل افعال یاد شده می‌باشند کسانی هستند که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند که دست از دوستی و ولایت شما برداشته و به سراغ غیر شما روند هرگز این کار را نمی‌کنند و اگر در راه دوستی شما با شمشیر بینی‌های ایشان را ببرند و نیز در این راه کشته شوند از این راه برنگشته و دست از آن بر نمی‌دارند.

و ناصبی را با آنچه از اوصاف که بر ایشان نقل کردم این طور دیده‌ام که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبّت طواغیت دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبّت طواغیت و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بد حال شده و از آن مشمئز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می‌شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می‌باشد.
راوی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام تبسّم کرده و فرمودند: ای ابراهیم اینجا است که ناصبی‌های عامل به اعمال یاد شده هلاک می‌شوند و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذّبند و از چشمه‌های آب گرم جهنم آب می‌نوشند و به خاطر همین است که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:
ما توجه به اعمال فاسد بی‌خلوص و بی‌حقیقت آنها نموده و تمام را باطل و نابود می‌گردانیم ای ابراهیم، آیا می‌دانی سبب و سرّ آنچه گفتی چیست؟
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برایم بیان کنید و برهانش را شرح دهید.
حضرت فرمودند: ای ابراهیم خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم بوده و اشیاء را از هیچ آفریده و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفریده به او کفر ورزیده‌اند زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و با حق تعالی از ازل بوده باشد در حالی که این طور نیست.
بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده، یکی از مخلوقات حق زمین است که آن را طیّب و پاک آفرید و سپس آن را شکافت و از درونش آب زلال و صاف و شیرین را بیرون آورد و بر آن ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت سپس حق تعالی آن را هفت روز بر روی زمین جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، بعد آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی زمین را برداشت و آن را گل ائمه علیهم السلام قرار داد و بعد گل ولای ته‌نشین شده آن گل را برداشت و از آن شیعیان ما را آفرید و اگر گل شما را ای ابراهیم به حال خود می‌گذاشت همان طوری که گل ما را به حال خود گذاشت البته شما و ما یک چیز می‌شدیم.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا: با گل ما مگر خداوند چه کرد؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال بعد از آن زمین شور و ناپاک و متعفّنی را آفرید، آن را شکافت و آبی بد مزه و شور از آن بیرون آورد سپس ولایت ما را بر آن عرضه

داشت، و آن نپذیرفت، آن آب را بر زمین برای هفت روز جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، سپس آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی آن زمین را برداشت و از آن طاغیان و پیشوایانشان را آفرید، بعد با ته‌نشین گل شما آن را ممزوج کرد و اگر گل آنها را به حال خود می‌گذاشت و با گل شما ممزوج نمی‌کرد شهادتین اصلا به زبان جاری نمی‌کردند، نماز نمی‌خواندند، روزه نمی‌گرفتند، زکات نمی‌دادند، حجّ بجا نمی‌آوردند، و امانت را به صاحبش رد نمی‌نمودند و در صورت اصلا شباهتی به شما نداشتند و هیچ چیز گرانتر و سخت‌تر بر مؤمن از این نیست که دشمنش را بصورت خود ببیند.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا با این دو گل چه شد؟
فرمود: این دو را با آب اوّل (آب شیرین و گوارا) و دوّم (آب شور بدمزه و متعفّن) با هم ممزوج کردند بعد آن گل را مالید مثل مالیدن پوست پس از آن یک مشت از آن را برداشت و فرمود این به طرف بهشت باشد و باکی نیست، بعد مشتی دیگر برداشت و فرمود: این به طرف آتش و دوزخ باشد و باکی ندارم، پس از آن آن دو را مخلوط نمود پس از سنخ مؤمن واقع شد و طینت آن را بر سنخ کافر بود و نیز از سنخ کافر واقع شد و طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پس آنچه از شیعیان ما می‌بینی از قبیل:
زنا، لواط، ترک نماز، ترک روزه، ترک حجّ، ترک جهاد، خیانت یا کبیره‌ای از کبائر بدان که ناشی است از طینت و عنصر ناصب که با طینت مؤمن ممزوج گردیده و طینت ناصبی مقتضی اکتساب مآثم و فواحش و کبائر می‌باشد.
و آنچه از ناصبی مشاهده می‌کنی از قبیل:
مواظبت بر نماز، روزه، زکات، حجّ، جهاد و ابواب خیر ناشی از طینت مؤمن است که با طینت ناصبی ممزوج شده و طینت مؤمن مقتضی اکتساب حسنات و بکار گرفتن اسباب خیر و اجتناب از مآثم می‌باشد.
باری وقتی این اعمال بر حق تبارک و تعالی عرضه شد فرمود:
من عادل بوده، جور و ستم نمی‌کنم، منصف هستم ظلم را روا نمی‌دارم، حاکم بوده در حکم خود جور نکرده و از صواب میل به خطاء ننموده و از حق و واقع دور نمی‌شوم، اعمال زشت را که مؤمن را مرتکب شده ملحق به سنخ ناصب و طینتش کنید و اعمال حسنه و پسندیده را که ناصبی کسب نموده به سنخ مؤمن و طینت وی ملح سازید.

تمام این افعال را به اصل خود برگردانید، من خداوندی هستم که معبودی غیر از او نیست، آگاه به آشکار و نهان هستم، من بر دلهای بندگانم مطّلع هستم، جور و ظلم نکرده، احدی را ملزم به فعلی نکرده، مگر به آنچه قبل از آفرینشش از او سراغ دارم.
سپس حضرت امام باقر علیه السّلام فرمودند:
ای ابراهیم این آیه را بخوان.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کدام آیه را؟
فرمود: قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ
یعنی: یوسف گفت: پناه به خدا که ما در شرع خویش جز آنکه متاع خود را نزد او یافته‌ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم.
این فرموده حق تعالی در ظاهر همان معنایی را دارد که از آن می‌فهمید و به خدا سوگند در باطن عینا همان است، ای ابراهیم قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد سپس فرمود:
ای ابراهیم، به من بگو خورشید وقتی طالع می‌شود و شعاع نورش در شهرها و بلاد ظاهر می‌گردد آیا این شعاع از قرص آفتاب جدا است یا متّصل به آن می‌باشد؟
عرض کردم: در حال طلوع و بروزش جدا از آن می‌باشد.
حضرت فرمود: آیا وقتی غروب می‌کند و از انظار مخفی می‌گردد مگر نه این است که شعاع متّصل به قرص نمی‌باشد تا به آن عود و بازگشت کند؟
عرض کردم: آری.
فرمود: هر چیزی به نسخ و اصل خودش باز می‌گردد، لذا وقتی قیامت بپا شود خداوند عزّ و جلّ نسخ ناصب و طینت او را با وزر و بالهایش از من می‌کند و تمام را به ناصب ملحق می‌سازد.
و نسخ مؤمن و طینت او را با ابواب خیر و اجتهادش از ناصب می‌کند و تمام را به مؤمن ملحق می‌سازد حال تو در اینجا ظلم و ستم می‌بینی؟
عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمودند: به خدا سوگند این حکمی است که فاصل بین حقّ و باطل و قاطع و حتمی بوده و حکمی است عادلانه و آشکار، او از آنچه انجام می‌دهد سؤال نشده ولی بندگان سؤال می‌شوند.
ای ابراهیم این حکم به حقّ و صواب از ناحیه پروردگارت بوده و تو از شکّ‌کنندگان در آن مباش این حکم از سلطانی عظیم و بزرگ می‌باشد.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 937
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملک عظیم و سلطان بزرگ چیست؟
فرمود: حکم اللَّه و حکم انبیائش و قصّه خضر و موسی زمانی که موسی

خواست با آن حضرت همراه باشد لذا خضر به آن حضرت گفت:
إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (گفت تو هرگز نمی‌توانی که با من صبر پیشه کنی و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلا از آن آگهی نیافته‌ای).
ای ابراهیم بفهم و تعقّل کن، موسی بر خضر انکار کرد و افعال او را شنیع و منکر دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی از پیش خود این افعال را انجام نداده بلکه به دستور حق تعالی بوده است.
ای ابراهیم، چه کسی است این، قرآن می‌گوید و کتاب خدا از حق عزّ و جلّ اخبار می‌کند، کسی که یک حرف از قرآن را ردّ کند کافر و مشرک است و بر خدای عزّ و جلّ ردّ کرده است.
لیثی می‌گوید: من آیات را در حالی که چهل سال می‌خواندم معنای آنها را نفهمیده بودم مگر آن روز، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چقدر عجیب و شگفت انگیز است!! آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می‌گیرند و به شیعیان شما می‌دهند و در مقابل اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما رد می‌کنند؟
حضرت فرمودند: آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبّه و آفریننده انسان و ایجادکننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی‌دهد مگر آنکه خبرش راست و حقّ بوده و من نیز به تو خبر نمی‌دهم مگر آنکه راست باشد، خدا ظلم و به بندگانش نمی‌کند، او ظلّام نسبت به عباد نیست و آنچه به تو خبر دادم در قرآن تمامش می‌باشد.
عرض کردم: این اخبار عینا در قرآن می‌باشد؟
فرمود: بلی. در بیش از سی مورد از قرآن می‌باشد، آیا دوست داری بر تو آیاتش را قرائت کنم؟
عرض کردم: بلی ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمود: خداوند متعال می‌فرماید:
وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطایاکُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِینَ ...
(و کافران به اهل ایمان گفتند: شما طریقه ما را پیروی کنید «اگر به خطا رفتید» بار

خطاهای شما را ما به دوش می‌گیریم در صورتی که آنها دروغ می‌گویند و هرگز بار گناهانشان را به دوش نگیرند.) آیا زیادتر برای بگویم؟
عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمودند: لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ الخ (تا آنکه آنان در نتیجه انکار روز قیامت بار سنگینی گناه خود را با بار گناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهند، عاقلان آگاه باشید که آن بار وزر و

گناه بسیار بد عاقبت است).
آیا دوست داری زیادتر برایت بگویم؟
عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمودند:
فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.
(پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار مهربان است).
مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیّئات و کردارهای زشت مبدّل می‌نماید و قسم به جلال حق این را از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردّی نبوده و او سمیع و علیم است.
سپس امام علیه السّلام فرمودند:
آیا از قرآن برایت راجع به امر مزاج و دو طینت مؤمن و مخالف شاهد نیاورم؟
عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمودند:
ای ابراهیم بخوان: الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ الخ.
(آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر آنکه لممی «یعنی گناه صغیره» از آنها سر زند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاه‌تر است زیرا او شما را از خاک زمین آفریده) یعنی از زمین طیب و پاک و از زمین متعفّن و ناپاک.
فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی (و خودستایی نکنید او که آفریننده است به حال هر که متّقی است داناتر می‌باشد).

خدا می‌فرماید: هیچ یک از شما به کثرت نماز و روزه‌اش افتخار نکند و زیاد زکات دادن و حجّ بجا آوردنش را منظور ندارد زیرا خدای متعال به پرهیزکاران از شما داناتر است و این گونه خودستایی‌ها از لمم محسوب می‌شود که مربوط به مزاج است.
آیا زیادتر برایت بگویم؟
عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمودند:
یعنی چنانچه شما را در اوّل بیافرید دیگر بار بسویش باز آیید.
ائمه و پیشوایان جور مقصود هستند نه پیشوایان حقّ و عادل وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (و گمان می‌کردند که به راست هدایت یافته‌اند) ایا ابا اسحاق این مطلب و معانی را درباب به خدا سوگند اینها از احادیث گرانبها

و شریفه و باطن اسرار ما و از گنجهای نهانی خزائن ما می‌باشد، برگرد و احدی را بر اسرار ما مطّلع مکن مگر مؤمنی که مستبصر باشد تو اگر به اسرار ما اذعان و اعتقاد پیدا کردی آن را در خود و مال و اهل و فرزندت بیازما.
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص: 943
پایان ترجمه کتاب شریف علل الشرائع به دست ناتوان بنده ضعیف افقر العباد سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی در عصر روز دوشنبه آخر ماه ذی حجة الحرام سنه یک هزار و چهار صد و بیست و یک هجری قمری.
و از خداوند منّان تقاضا دارم که این خدمت ناچیز را از داعی به احسن وجه قبول فرماید بحق محمّد و آله الطّاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین آمین ربت العالمین.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، 2جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1380ش.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹